جلد چهارم

دانشگاه هاروارد

پروژه تاریخ شفاهی ایران

به کوشش حبیب لاجوردی



HARVARD
IRANIAN ORAL HISTORY
PROJECT

پروژه تاریخ شفاهی ایران هاروارد

جلد چهارم

گفتگو با ابوالحسن ابتهاج

مصاحبه با آقای ابوالحسن ابتهاج

فرزند میرزا ابراهیم خان ابتهاج‌الملک و برادر غلامحسین ابتهاج

ورود به بانک شاهنشاهی ایران در ۱۹۲۰

خدمت به عنوان معاون بازرس کل بانک شاهنشاهی تا زمان استعفا در ۱۹۳٦

استخدام در وزارت مالیه در ۱۹۳٦ به عنوان ناظر شرکت ها

ریاست بانک رهنی ۴۲-۱۹۴۰ و ریاست بانک ملی ۵۰-۱۹۴۲

سفیر ایران در فرانسه ۵۲-۱۹۵۰

مدیر عامل سازمان برنامه ۵۹-۱۹۵۵

دستگیری و زندان ٦۱-۱۹٦۰

تاسیس بانک خصوصی ایرانیان

روایت‌کننده ـ آقای ابوالحسن ابتهاج
تاریـــخ ـ سی‌ام نوامبر ۱۹۸۱
محل‌مصاحبه ـ شهرکن ـ فرانسه
مصاحبه‌کننده ـ حبیب لاجوردی

نوارشماره ـ ۱

س ـ عرض‌کنم که من فکرکنم اگر شروع‌کنیم به یك خلاصه‌ای از تاریخچه زندگی‌تان که شما کجا متولد شدید وتحصیلاتتان کجا بوده تابرسیم به بانك ملی و۱۳۱۶ که الان صحبتش‌بود و موضوع برنامه ریزی آقای داور و بیائیم تا آنجا که خست نشوید

ج ـ خب من متولد رشتم . پدرم گرگانی بود و مادرم رشتی . تاریخ تولد من اتفاقاً دیروز بـــود ۲۹ نوامبر

س ـ تبریك عرض‌میکنم

ج ـ ۲۹ نوامبر۱۸۹۹ منتهی در گذرنامهٔ من وقتی که تاریخ ایرانی را تبدیل میکردند به تاریـــخ فرنگی اشتباه کردند و به ۱۹۹۸ نوشتند اما عرض‌کردم ۱۸۹۹ . تحصیلات من در سن تقریباً دوازده سالگی بودم که برادرم و مـرا پدرم فرستاد به پاریس . رفتیم دریـــه‌لیسه بود یـــم درپاریس‌و بعددر . . . یکسال در فرانسه بودیم ما تغییر نظر دادند و فرستادند به بیـــروت به سیریان پروتستان کالج که بعد تبدیل شد به امریکن کالج بله ؟

س ـ یونیورسیتی اوبیروت

ج ـ هزارونهصد وچهل و هزارونهصد وچهارده تابستانش‌آمدیم به ایران برای مرخصی جنگ شروع‌شد ودیگرنتوانستیم به اروپا برگردیم نه برادرم نه من . دریك مدتی در مدرسه امریکائی رشت تحصیل میکردم . بعد پدرم مرافرستاد به . . . اینجا من دیگر تنها بودم دیگر برادرم با من نبود تهران . درتهران درس‌خصوصی میگرفتم هم فارسی هم حساب هـم انگلیسی درتهران دریکی ازمدرسه . . . مدرسه‌ای نرفتم و بنابراین من هیچوقت نتوانستم‌تحصیلاتم رابه یك ترتیب منظمی تمام بکنم و آنچه که یادگرفتم یك چیزهائی است که نمیدانم اینها معتقداتی بوده یا چیزهائی بوده که درمـــن بوجود آمده حالا چطوری این را بتونم توضیح بدم نمیدونم . در ۱۹۲۰ در رشت بــــود , قشون سرخ آمدند ایران را تصرف‌کردند و من و برادرم پیاده فرارکردیم.

س ـ همان نهضت جنگلی همون موقع‌ها بود بله جنگل بود .

ج — پدرمرا جنگلیها گشتند و روسها یکروزی یکی ازدوستان من آمد بمنزلمان گفتش که بریــد برای اینکه دارند بلشویکها میآیند . ماهم باعجله من و برادرم با یك نفر مستخدم پیاده راه افتادیم. یك جمعیت فوق العاده‌ای هم از ایرانیان فرارمیکردنــد تمام این راه رشت به قزوین مثل یك خیابون شهر بود . پراز جمعیت بود . همه پیاده میرفتند یه عده‌ای نسبتاً" مجهز بودند مثلاً" فرض کنیـد یه اسبی داشتند و یه الاغی داشتند و ما پای پیاده . بطوریکه توی راه وقتیکه گرسنمون شد اصلاً" هیچ چیز نداشتیم بخوریم. یك نفر بود آنجا رشتی ما را شناخت مارا دعوت کرد که داشت کته می پخت . تمام قهوه‌خانه‌ها راهم تخلیه کرده بودند مردم فرارکرده بودنــد برای اینکه بلشویکها میآمدند . بنابراین‌هیچ چیز نبود توی یك قهوه‌خانــــه‌ای که تخلیه شده بود یه خانواده رشتی گته‌ای دم کرده بودند و مارادعوت کردنـــد نمـك نداشتند . کته بدون نمك را ما خوردیم و راه افتادیم تا رودبارکه نزد یك منجیـــل هست رسیدیم آنجا قاطر پیداشد با قاطر رفتیم کوههای که . . . کوههای خیلی‌خیلی مشکلی بود، بودش از آنجا به قزوین رفتیم . .

س— جاده‌ای پیدا نبود ؟

ج — جاده نه جاده بود دیگه از جاده نرفتیم برای اینکه اینها گفتند که از جاده نمیشـــه رفت برای اینکه روسها میرسند و از ترس اینکه صدای توپ هم میشنیدیم وقتی که همیـن جورکه میآمدیم و جمعیت هم میآمد برای اینکه بالاخره روسها آمدند رشت را اشغـــال کردند . از منجیل باقاطـــــر رفتیم به یك دهی که در شمال قزوین واقع اســـت. شب منزل‌کدخدا آنجا خوابیدیم و ازبس خسته بودیم بهیچوجه متوجه نشدیم صبــح که پاشدیم دیدیم تمام بدنمان را کنه زده و این تمام بدنمون جوش کرده امـــا از بس خسته بودیم توجه نکردیم آمدیم قزوین و آنموقعی بود که وضع اسفناك قشـون شکست خورده ایران را در آنجا دیدیم که این سپاهیان ایران‌که قزاق بودنـــد پای برهنـــه مفلوك توی کوچه‌های قزوین ولو بودند . این مقدمه‌ای بود که کودتا در آنجا داشت تهیه میشد . از آنجا خودمان را رساندیم به تهران و دولت وقت

در مورد مهاجرین رشت مهاجرین گیلان هم اسمش را گذاشته بودند یک مقرراتی وضع کرده بودند یک کمکی میکردند بهرکدام یک مبلغی میدادند ماهم با همان زندگی میکردیم و یکروزی یکی از اشخاصی یکی از دوستان من که در بانک شاهی کارمیکرد تحویلدار بانک شاهی بود هدکاشیر بانک شاهی بود بمن گفتش که یه محلی در بانک شاهی هست ممکنه شما بیائید تقاضا بکنید رفتم و امتحان دادم و تقاضا کردم و قبول شدم . ضمناً **سپهد اررشتی** نخست وزیر بود . او ارتباط داشت با پدر من . پدر من با او خیلی خیلی نزدیک بود و او خواست کمک بکنه . مرا فرستاد پیش سردار همایونی بود که رئیس قزاقخانه شده بود بجای **ساراسلسکی . ساراسلسکی** یک روسی بود که فرمانده بریگاد قزاق بود . در این جنگ شمال که شکست خوردند گویا گفتند که این **ساراسلسکی** با روسها ساخته و بنابراین او را معزول کردند و سردار همایون را که افسر یک بریگاد دیگری بود در ایران که غیراز قزاق بود . او را کردند رئیس بریگاد قزاق یعنی فرمانده قزاقی در ایران در واقع . **سپهد ارمعرفی کردهٔ به او** که من برم آنجا به من یه شغلی بدهند . یکروزی رفتم آنجا تو همان قزاق خانه تهران که سرچهارراه قزاق خانه است در . . در تهران یک که (؟) بعدها . رفتم آنجا و دیدم یه ترتیبی و هیچکس معلوم نیست اینجا اینجا این اداره برای چی هست چه کار میکنه ؟ کسی . دو سه روز اینجا بی تکلیف موندم ول کردم بله رفتم در همین بانک شاهی و آنجا استخدام شدم و سبه دار وقتی که اطلاع پیدا کرد که — یعنی اطلاع پیدا نکرده بود یکروز نهار پیشش بودم روز جمعه گفتش که خب حالا شما آنجا مشغول هستید ؟ گفتم نه . گفت برای چی گفتم اصلاً رفتم آنجا معلوم نیستش که این قزاق خانه میدانید در جریان چیز بود پاشیدن و پاشیدگی بود و بعدها کود تا که شد سردار همایون و تمام این بساط بهم خورد . اصلاً چیزی نبود حکومتی نبود تشکیلاتی نبود . گفتم نه آنجا دیدم خیلی بی تکلیفم رفتم در بانک شاهی استخدام شدم . گفت حالا چقدر میگیری ؟ گفتم که سی تومن . گفت نه مقصودم اینست که درآمدت چقدر است . گفتم که سی تومن . گفت آخه دخل وبخل

من هم خیلی همه من خورد با خیلی بی ادبی بی نزاکتی گفتم که من اهل این چیزها نیستم با همین زندگی میکنم . با ماهی سی تومان شروع کردم و بعد از دوسال شعبه رشت باز شد . بانك شاهی در رشت شعبه داشت و شعبه بواسطه همین اغتشاشات بسته شد . دوسال بعد باز شد و من منتقل شدم به شعبه رشت بعنوان معاون در . . تا ۱۹۲٤ در رشت بودم . بیست وچهار ملا انتقال دادند به تهران و بالاترین مقامی که یه ایرونی در بانك داشت چیف اینتر پتر چیف اینتر پتر آن زمان یه شخصی بود باسم مبصرالدوله لقب مبصرالدوله مهدیخان مبصرالدوله که این سی و چند سال بود در بانك بود این بالاترین مقام ایرونی را در آنجا داشت . این میرفت به مرخصی مرا گذاشتند اکتینگ چیف اینترپتر . در واقع چیف اینترپتر ترجمه نبود این پیشکار مثل بانك بود پیشکار ایرونی بود . بطوریکه یك روزی ملك مری رئیس کل بانك بود مراخواست گفتش که شما باید برید پیش ولیعهد . ولیعهد هم محمد حسن میرزا بود برادر احمد شاه در نیاوران . گفت باتو کار داره یا بانك کار داره و برید و . . رفتم وارد شدم تو همون کاخی که کاخ نیاورانی که بعد کاخ

س — قسمت پائین

ج — قسمتی که آن موقع یك شیشه‌بندی داشت که بعد همان راهم دختر شاه کرده بودند این ساختند اما اون استخوانبندی اون ساختمان بود که یك منظر خیلی خیلی زیبائی داره به جنوبش که تا تمام آن دشتی که زیر نیاوران واقع است از آنجا پید است خیلی جای زیبائی بود . محمد حسن میرزا که ولیعهد بود وقتی وارد شدم اول از من پرسید شما رشتی هستید ؟ میدونست معلوم میشه . گفتم بله . گفت شما با میرزا کریم خان نسبت دارید . میرزا کریمخان یك رشتی بود که مخالف قاجاریه بود و یکی از اشخاصی بود که در نهضت ضد قاجاریه دست داشت با رضا شاه همکاری کرد و یه آدم خیلی جسوری بود و قاجاریه خیلی از اون مدحظه میکردند مثل اینکه میترسیدند . گفتم نه من میرزا کریم خان را میشناسم اما خب قوم و خویشش نیستم

بعد صحبتی شد. گفتم که شما سردار سپه را یا رضا خان را یا سردار سپه بخاطر
ندارم. گفت اینو میشناسی گفتم نه ندیدم. گفت یه آدم خیلی قد بلندی است
وقتی من باهاش صحبت میکنم سرم را می بایستی بالا نگه دارم و گفتش که خوشبختانه
این اختلافی که پیش آمده بود بین ما و این سردار سپه رفع شد. برای اینکه
یه عده‌ای سعایت کرده بودند و این یه کارهائی میخواست بکنه اما اخیراً رفع
شد و قرآن را . . به قرآن قسم خورد آمد نسبت به شاه احمد شاه و وفاداریش
را . دیگه حالا اطمینان داریم. این چند ماهه قبل از انقراض سلطنت قاجاریه
بود . بطوریکه من به مرخصی رفتم وقتی که مصرالدوله برگشت و من کارم کارعادی
بانك دایر شد مرخصی گرفتم رفتم پاریس . یه روز توی ریولی برخورد
کردم به محمد (؟) به محمدحسن میرزا . شناختمش او هم مرا شناخت
گفت آ . شما اینجا چه میکنید الان چه کاری دارید . گفتم هیچ چی . گفت یه
خورده باهم راه بریم. راه رفتیم و رفتیم توی شانزه لیزه یه نیمکتی نشستیم و گفتش
که یادتان میاد من چی بهتان گفتم. گفتم کاملاً یادم میآید . گفت دیدی که
این آدم بما خیانت کرد . به قرآن امضاء کرده بود و قسم خورده بود که وفادار باشه
وبعد اینطور رفتار کرد . گفت که مرا در ایران چه میگویند . گفتم بله میگویند ولیعهد
سابق گفت عنوان من چیه؟ گفتم ولیعهد سابق بعد نشستیم و گفتم که
احمد شاه چی میکنه؟ گفت احمد شاه هیچ چی کتاب میخوانه وقتش را صرف مطالعات
میکنه در این ضمن رولز رویز احمد شاه از شانزه لیزه رد شد . گفت حلال زاده است
گفت که . . گفتم که خب وضع مالیش چطوره ؟ گفت که وضع مالیش را خودش بیك
شرح بیان میکنه که میگوید که یه شخص را کشتند و **شرلوك هلمز** را آوردند برای اینکه کشف
بکند این موضوع را . شرلوك هلمز آمد و این جسد یارو را نگاه کرد و بعد از یه
چند لحظه بلند شد و گفتش این شخص یه وقتی کارو بارش خیلی خوب بوده و الان
وضع مالیش خوب نبود اما آنقدر بد نبود که به نان شب محتاج بشه .
پرسیدند آخه شما چطور میتونید به همچین باین زودی با یك نگاه به جسد این

تشخیص میدید . گفتش که لباسی که پوشیده بود لباس یك خیاطخانه درجه یکه اما مال بیست سی سال پیشه . این معلوم میشه که الان استطاعت نداشته که پیش اون خیاط بره لباس دیگری بدوزه اما آنقدر هم فقیر نبوده که این لباس را بفروشه . احمد شاه راجع به خود شر هم همین را میگه . میگه من یك رولزرویز که دارم رولز رویس که دارم رولزرویس مال مدل چندین سال پیشه و یه کسی اگر بخواد راجع به من قضاوت بکنه و روانشناس باشه همین قضاوت را میکنه که درمورد آن شخصیت کردند گفتم . شعر مورد مثل خوبی زده . گفتنه احمد شاه خیلی خوبه خیلی خوبه خیلی اطلاعاتش خوبه و دائما" مطالعات میکنه . بالاخره من شانزده سال در بانك شاهی بودم . شعبه رشت که گفتم باز شد رفتم آنجا معاون بودم و چهارسال در شعبه رشت بودم . بعد خواستند مرا به آن ترتیب آنجا بودم در تهران بودم و مبصرالدوله رفت و من شدم آن مقام را گرفتم و اما ناراضی بودم برای اینکه میگفتم که چرا من نباید به مقام بالائی برسم گفتم خب دیگه این چیزی است که اینطور هست . میدونید اصلا" بانك شاهی که ناشر اسکناس بود . یه بانك انگلیسی بود همینطوری که سالهای بعد که رفتند که (؟) ۱۹٤٤ رفتم به قاهره — رفتم به دیدن رئیس نشنال بانك این ایجیپت یه انگلیسی بود دیکسن هم بود اسمش . راجع به اوضاعشان باهاشون صحبت میکردم بمن گفتش که مصریها لیاقت اینو ندارند . گفت بله بهترین مستخدمین ما یا یونانی اند یا ارمنی . این عقیده را هم بانك شاهی نسبت به ایرونیها داشت تا آنموقع و بعد هم اگه بخاطر بیارم میتونم بهت بگم که کسی اون مصری که رئیس نشنال بانك ایجیپت شد موقعی که با هم در صندوق کار میکردیم زکی صدر در زمان اون نجیب قبل از اینکه ناصر نجیب را خلع بکنه اینو آوردند بعنوان اولین رئیس مصری نشنال بانك ایجیپت . تمام اختیارات با اونها بود . حق نشر اسکناس در مصر با اون نشنال بانك ایجیپت در ایران با امپریال بانك اف پرشیا معای بود از مالیات مثل بانك شاهی

معاف بود از حقوق گمرکی . تمام لوازم احتیاجات خودش را و روسای را اثاثیه‌هایشون را - تمام احتیاجات خانه‌شان را تمام معاف از گمرک وارد میکرد درصورتیکه وقتیکه من رئیس بانک ملی شدم ما برای وارد کردن اسکناس که از واترلو آن ساخت میآوردیم و (؟) گمان میکنم حقوق گمرکی می پرداختیم بانک شاهی تمام حوائجش را بدون گمرک میآورد ما که بانک ملی بودیم حقوق گمرکی می پرداختیم . بلآخره بعد از شانزده سال . . من در این دوره جیز پیش آمد الغای کاپیتالیسیون در زمان رضا شاه . یکی از کارهای برجسته‌ای که کرد کاپیتالیسیون را الغا کرد و وزیر دارائی داور - علی اکبرخان داور یه مرد بسیار بسیار برجسته‌ای که من پسر من هم باسم داور گذاشتم بیاد عمین - واقعاً یکی از ایرونیهای برجسته‌ای است که در عمرم شناختم با این نزدیک شدم یعنی راجع به کارهای بانک شاهی . وقتیکه کاپیتالیسیون بود بانک شاهی مثل اتباع انگلیس و اتباع روس تمام رسیدگی به دعاوی برعلیه بانک شاهی یا از طرف بانک شاهی برعلیه دیگران در یک محکمه‌ای در وزارت خارجه مطرح میشد . دیوان عجیبی جیزی دیوان خارجی بود یه چیزی بود یه محکمه بود در وزارت خارجه که برای خارجی‌هائی که - اما خارجیهائی که باصطلاح روسها بانک روس و بانک شاهی اینها دعاوی که داشتند در آنجا مطرح میشد . وقتی که کاپیتالیسیون ملغی شد برای اولین بار میبایست بره به دادگستری و من دیگه سمتی راهم که آنوقت بمن داده بودند از بسکه من غرغر کردم و اعتراض کردم و اینها بمن سمتی که دادند معاون بازرسی کل شدم و تمام این مسائل مربوط به محاکمات و به مسائل حقوقی و دعاوی و اینها زیرنظر من بود . بطوریکه من دائماً مراجعه میکردم به وزیر دادگستری مرحوم داور و باین ترتیب خیلی بهمدیگر نزدیک شدیم از جمله مسائلی که در این موقع پیش آمد یکی یک ادعائی شد برعلیه بانک شاهی از طرف ورثه سپهسالار مرحوم سپهسالار و ادعائی کردند که گفتند موقتاً عرضحالی که داده بودند برای اینکه مخارج هزینه تمبرش زیاد نشه محدود کرده بودند به بنظرم سیصد هزارتومن آن زمان ولی میگفتند درحدود شش میلیون لیره ادعا دارند

برعلیه بانک شاهی و یه ورقه‌ای هم که به امضاء رئیس بانک این وقت بود — بود بخط خودش نوشته شده بود و بامضاء او بود یک جواهراتی هم در بانک گرو گذاشته بودند در مقابل این قرضه و این را آوردند ادعا کردند که بانک شاهی این جواهرات سپهسالار را که در بانک گرو بوده اینها را بانک شاهی فروخته و الان در بریتیش میوزیم هست اینها و شش میلیون لیره قیمتش هست علی الحساب ما سیصد هزار لیره همچنین سیصد هزار تومن مطالبه کردند که تقاضای حکمیت هم کردند. حکم خودشون را هم داور را تعیین کرده بودند وزیر دادگستری. سرحکم وثوق الدوله من هم حکم بانک شاهی شدم. من هم صحبتی که مراجعه کردم به دفاتر بانک اثری از این پیدا نشد که اینها یه همچین چیزی به بانک گذاشته در بانک تودیع کرده باشند به آن تاریخ — تاریخش هم بود. سپهسالار هم در آن زمان وزیر گمرکات بود. این به اسم وزیر گمرکات که نصرالسلطنه سپهسالار آنوقت نصرالسلطنه بود و صنیع الدوله وزیر مالیه. هیچ اثری از آن پیدا نشد. شروع کردم به تحقیق از ایرونیها — از ایرونیهای قدیم. پیش خیلی رفتم. پیش فرمانفرما پیشتر صاحب اختیار از حمله اشخاصی که به خاطر دارم و یه عده دیگه اینها هیچ که اصلاً اطلاع نداشتند. بالاخره رفتم پیش حاج مخبرالسلطنه که نخست وزیر بود. به او که گفتم گفت که من چیزی به خاطر ندارم اما یک آقای مرآت السلطنه‌ای هست در وزارت دارائی او ممکنست بداند. به او مراجعه کردم او رئیس خالصه بود در آن زمان. او گفت که من هم اطلاعی ندارم اما اگر بروید پیش یک نفر که به اسم اسمش را الان به خاطر ندارم به خاطرم خواهم آورد گفت این رئیس بیوتات بوده اون ممکنه اطلاع داشته باشه. محمد کارش را هم به من داد. محمد کارش در وزارت خارجه‌ئی که وزارت خارجه قدیم توی حیاط اون وزارت خارجه یک اطاق کوچکی بود که اون بیوتات در آن جا کار میکرد. رفتم پیشش بهش گفتم که یه همچین چیزی هست. گفت بله من دارم. گفتم چی هستش. گفت این جواهرات سلطنتی است که مظفرالدین شاه از بانک قرض کرد و جواهرات را گرو

گذاشت و بعد پولش را داد و جواهرات را پس گرفت. گفتم اینرا ممکنست برای من پیدا کنید.
گفتش که بسله. سه چهار روز بعد تلفن زد که پیدا کردم. رفتم پیشش یک طومار
این یکی از چیزهائی است مسائلی است که من بارها به همکاران جوانم بعد گفتم تذکر
... حطور سابق یه همچی چیزی را که مال چندین سال پیش هست یکنفر آدم
اینرا آناً پیدا کرد به من داد در صورتیکه با تشکیلاتی که بعد ایران پیدا کرده بود
گفتم این مال دو سال پیشه شما میخواهید کسی را پیدا بکنید نمیتوانید پیدا کنید
برای اینکه نه بایگانیتون صحیحه نه حسابداریتون. این یکی از طومارهائی که
به سیاق نوشته شده بود و لوله میشد. یه لوله‌ای که خدا میداند چند متر بود
این را در آورد و من هم یک کمی هم سیاق بلد بودم نشان داد که در این
حاشیه یک این طومار نوشته شده بود که در فلان تاریخ چهل هزار تومن
مظفرالدین شاه از بانک شاهی قرض کرده و این جواهرات را گرو گذاشته و زیرش
درجه تاریخی آنرا پس داد و جواهرات را گرفت. این تاریخ را که یادداشت کردم
دیگه قضیه روشن شد. فوراً آمدم از روی تاریخ این لجر اون روز را درآوردم
معلوم شد آنجا هست منتهی چون این را محرمانه خواستند نگه دارند این را این
دو وزیر یکی وزیر مالیه یکی وزیر گمرکات شخصاً آمده بودند پیش یورک رئیس بانک
شاهی و رئیس بانک شاهی هم به دست خودش به خط خودش این را نوشته بود
آن رسید را به اینها داده بود و این محرمانه بود هیچکس تو بانک نمیدانست.
یک معامله‌ای هم بود یک قرضه‌ای هم بود که این قرضه الان یادم نیست باسم کسی
نوشته بودند این قرضه را پرداخته بود و جواهرات را گرفته بود. این را پیدا
کردند و روزی که جلسه حکمیت بود در منزل داور رفتم هنوز وثوق الدوله نیامده بود.
به داور نشون دادم گفت که عجب چیز غریبی است. من به اینها میگم که این
عرضحالشان را پس بگیرند و اگر پس نگرفتند من استعفا میدهم از داوری آنها
در این ضمن وثوق الدوله رسید و اونهم که مطلع شد اونهم گفتش که خب..

س — یعنی این قرضی بوده که شاه کرده بوده حالا این طرف بحساب خودش میخواست اینها
پس بگیره این جواهرات را ؟

ج — این جزو اسنادی بود که توی اوراق این نصرالسلطنه سپهدار بوده بود. وقتی که سالها گذشته بود از فوتش این تو ورثه توی اوراق او یه همچین چیزی را پیدا کرده بودند و من خیال میکنم با علم باینکه این مربوط به او نیست آمدند یه عرضحالی دادند که بعنوان اینکه این جواهرات مال مورث مابوده

س— یعنی جواهرات شاه مال مورث بوده

ج — جواهرات شاه مال سپهسالار بوده و بایست الان پولش رابدید. از داور پرسیدم که اگه اینو من پیدا نکرده بودم چی میشد. بدون شك محکوم میشدیم. خوب اینها چیزهائی دارند ریز این‌چیزهائی تاپحدهائی هم (؟) داشتند الان درست به خاطر ندارم که این تاچه حد داشتند این جزئیات این جواهرات را. اما به مقدارجواهرات . . . در هزارو سیصد وشانزده یا هزاروسیصد وپانزده من از بانك استعفا دادم

س— بانك شاهی

ج — بانك شاهی— اینطور شد. بعد از اینکه موارد بسیاری پیش‌آمد. یکی از موارد بسیار جالب هم این بود که تازه کاپیتالیسیون ملغی شده بود و اولین فتح طلب (؟) بجای سفته‌ای که بعد معمول شد یه فتح طلبی میبایستی آنوقت هم میگفتند پروتست بایستی واخواست بشه. اینرا بانك شاهی فرستاد ویك محکمه‌ای هم درست کردند برای بخصوص محکمه تجارت. یه علی آبادی نامی هم رئیس محکمه تجارت بود. بردند به محکمه تجارت که این را پروتست بکنند واخواست بکنند. گفت نمیشه رد کرده بود بعنوان اینکه نمیشه یك طلب را از چند نفر در آن واحد مطالبه کرد محیل ومحال علیه میگفتند آنوقت برات گیرو برات گیرنده. وقتی این قضیه پیش من آمد من این را بردم پیش داور. گفتم آقا شما آمدید کاپیتالیسیون را ملغی کردید بسیار کارخوبی هم کردید اما اگر بنابراشه که این طرز قضاوتتان این باشه این که افتضاح داره. قانون تجارت دنیا تمام دنیا بعلت اینکه امضاءهای متعدد میگیرند برای‌اعتبار آن سند. این آدم استدلال کرده بود که در قانون شرع نمیشود یك دین را از دونفر

مطالبه کرد وقتیکه از یک نفر مطالبه کردید آنها بری الذمه میشوند . این را تعجب کرد گفت حالا من چه بکنم گفتم آخه یه آدمی که اشتید رئیس محکمه که این اندازه هیچ آشنا نیست . گوشی را برداشت تلفن کرد به علی آبادی خیلی تند صحبت کرد که یعنی خلاصه‌اش این بود که آخه آبروی ما را شما می‌برید شما این چه کاریست کردید . قانون تجارت را اگه نگاه کنید می‌بینید که ماده فلانش میگه که حق داره به هر یک از مراجعه . از امضاء کنندگان مراجعه بکنه . این حل شد . این اولین کیسی که ما داشتیم در بعد از امضای کاپیتالیسیون . خیلی کارهای زیادی داشتند بخوریکه یه روزی این قانون تجارت را که من میخواندم راجع به همین در همین موضوعی که پیش آمد دیدم که یه ماده مینویسد که غیر از ده روز نمیشه واخواست کرد پروتست کرد به ماده دیگه میگه بعد از ده روز نمیشه اینو مردم میشناسند گفتم محضاً بفرمائید بیرون که میشه پروتست کرد . گفت غیر ممکنه همچین چیزی باشه . خواند دفعه دوم خواند عجیبه حاضر نبوده اینطور شده . خب این قانون تجارت را من الان دارم تجدید نظرمیکنم و طرحش تهیه‌میشه وقتی تهیه شد به شما میدهم که شما نظر بدید . گفت من خیلی خوشوقت میشم . مدتها گذشت یکروزی زنگ زدند که داور بایستی که شما بیائید رفتم وزارت دادگستری که در آن محل فعلی نبود . در منزل صنیع الدوله بود همچی جائی و آن منشی باشی معروفی هم بود که آکبر بود اون رئیس دفترش بود . یه خلوت کرده بودند رفتم تو . یه چیزی را بمن داد ماشین شده طرح قانون تجارت جدید . گفت اینرا شما بخوانید نظر بدهید . گفتم خیلی خب چند روز؟ گفت الان گفتم الان چطوره آقا . داشتم ورق میزدم دیدم که پشت آخرین صفحه‌اش امضاء داره منجمله امضاء خود داور . گفتم شما که اینها را امضاء کردید که گفت این کمیسیون قوانین دادگستری است کمیسیون دادگستری است . این قانونی است که بطور آزمایش تصویب شده بعد از آزمایش بعد از یه مدتی میبریم اصلاح را مجلس میدهیم . آن آدمهائی ندانستند شما ها اینجا بنشینید تو دفتر منشی باشی یه

نظر بدید . گفتم آقا اینجا که نمیشه . گفت چاره دیگه ندارم. تمام کارهای ایران با این عجله است . رفتم آنجا این منشی‌باشی هم تو رئیس دفتر تلفن زنگ میزد . آدم میآمد میرفت سروصدا من در یکساعت هیچی نتونستم بگم یه سرسری یه نگاهی کردم بهت گفتم که بدین ترتیب نمیشه اظهار عقیده کرد . اینهم یک نمونه‌ای — باوجود یکه یه مرد بسیار بسیار برجسته‌ای بود اما این نشون میده که طرز کار در ایران چه بوده با آنچنان عجله که کسی خود ش رو تا ماده را توجه نداشت و الان هم این کار را تقصیر هم نداشت فشار کار طوری بود برای این آدم بطور کلی این را میخواهم بگم تجربه شخصی من اینه که یک نفر در ایران اگر حاضر بود مسئولیت قبول بکنه تمام اطرافیان همکارها دستگاههای دیگه تمام مسائل به دوش او ن آدم میفرستند برای اینکه فرار از مسئولیت بکنند و این آدم بدبختی که با حسن‌نیت میخواست کاربکنه او نقدر کار در ش بار میشد که امکان نداشت بتونه ازعهده بر بیاد و نتیجه‌اش این میشد که یه عده اشخاص هیچ کار نمیکردند هیچوقت دچار خبطی هم نمیشدند هیچوقت مورد مواخذه قرارنمیگرفتند اما اشخاصی‌که داری‌ابتکار بودند دارای جرات تصمیم‌گرفتن بودند همیشه هم ممکن بود مرتکب یه اشتباهی بشوند اینها می بایستی یه روزی دچار زحمت بشوند برای اینکه جرات این تصمیم‌گرفتن را داشتند یکی از معایب بزرگ ایران این‌بود که مجازات نبود برای کار نکردن . کارنکردن زرنگی — یکی در این مورد هم این را باید بگم وقتی که دراور خود ش را کشت یه بدری بود بدر معاون وزارت دارائی بود این شد قائم مقام کفیل شد .

س — محمود بدر یا پدرش ؟

ج — بدر — این جوانه را میگید ؟ نه این پدر این . این پدر این بود بله . پسرش در انگلستان تحصیل کرده بود ؟

س — بله بله

ج — نه پدر اون — این یه جلساتی در دفتر او تشکیل شد برای اینکه وزیر دارائی خودکشی کرده من هم حالا بعد هم میرسم به اون که من چطور در آن دستگاه بودم . یکی

از حرفهائی که زد گفت که ـ حالا تازه دو روزه سه روزه که داور خودکشی کرده گفت دونوع خرهست الاغ هست. یك الاغی است که خیلی الاغه که بارش را می بره هرقدر هم رو دوشش بگذارید میره. خرهائی هست که زرنگند. این خر زرنگه یك باری را که میکنند دوشش این میند ازه خودش را شروع میکنه به غلت زدن اونقدر غلت میزنه که این مرد یکه مجبوره خرکچی بیاد بار این را برداره بذاره رو دوش آن الاغی که خره. گفت من جزو اون الاغ خرها نمی خواهم باشم. خودش را معرفی کرد. گفت میخواهم من نمی‌خواهم مسئولیتها را خودم قبول بکنم یعنی داوری که تا پریروز زنده بود و این کارها را میکرد اون یه خر احمقی بود. من خر زرنگ می خواهم باشم که در ایران قبول کردن مسئولیت و قبول کردن کار و انجام این کار یك نوع خریتی است. آدم باید یه طوری کار بکنه که مسئولیتی نداشته باشه. بعرض برسد ـ مقرر فرمودند. این عبارتها. داور یکی از اشخاص برجسته‌ای بود که من دیدم معذالك میگم به حدی کار روی دوشش ریخته بودند که این بدبخت نمی تونست برسه.

س ـ　چه شد خودکشی کرد؟

ج ـ　برای اینکه احساس کرد که رضا شاه خواهد کشتش.

س ـ　صحیح

ج ـ　حالا من به آنجا هم میرسم. بعد از مدتها این همکاری نزدیك به من یه روزی گفت که شما چرا نمی آئید کار بکنید برای من. من آره میایم ـ با کمال میل میآیم. از کی بیایم؟ گفت از فردا. گفتم از. . بعرض رسانده ید؟ گفت نه. گفتم چرا نه. گفت می‌ترسم قبول نکنه. گفتم آقای داور آقا من این که میگم حاضرم ترك بکنم بیایم

س ـ　بانك شاهی را ترك بکنید؟

ج ـ　بانك شاهی را ترك بکنم بیایم این یه کاریست که اخیراً احساس میکردم و صحبت میکردم با چند نفر. دونفر مجمله دونفر یکیش لقمان الملك بود که نزدیك بود به من

یکی هم امین الملك بود دکتر چشم بود . این هم گیلانی بود یه آدم . . هردو تا اشخاص بسیار بسیار نازنین . هردو گفتند میاد اا این کار را بکنید . شما کاری که دارید مهمترین کاریست که در مملکت موجود است مردم آرزو میکنند که یه همچین سمتی در بانك شاهی داشته باشند . شما ول کنید بیائید تو دستگاه فردا شما را بیرونتان بکنند تکلیفتان چیه . گفتم آقای داور من این مطالب را میگنید . گفت زیاد هم بد نمیکند . گفتم من دانسته این کار را دارم میکنم اما این صحیح نیست . شما اگر به شاه نگید فردا وقتی اطلاع پیدا میکنه به تون بگه یه کسی که توی بانك شاهی سالهاست کار کرده شما چطور میتونید بیارید اینه کار کارهای مهم بهش بدید اونوقت دیگه شما چاره‌ای ندارید . من از آنجا از آن کارم افتاده‌ام مجبورید خرجم را بدید . گفت راست میگید خیلی خب میگم . درحدود یکماه شاید بیشتر از یکماه طول کشید . یکروز بعد از این مدت زنگ زد و رفتم . گفت تا امروز من مجال نکرده بودم فرصت نکرده بودم یه موقع مناسبی پیدا کنم . امروز سرحال بود و این مطلب را بیان کردم گفتش که به کسی که شانزده سال تو بانك انگلیس بوده بانك شاهی را میگفتند بانك انگلیس — میشه اطمینان داشت این عبارت داوره گفت من ریش و سیبلمو گرو گذاشتم همه چیز را گفتم . گفتم میشه برای اینکه این آدم در سالهاست با من سروکار داشته درعین حالیکه هیچوقت خیانت نکرده تو بانك شاهی همیشه منافع مملکتش راهم درنظر داشته . او هم گفت بسیار خوب .

س — تا آنجا فرمودید که آقای داور رفت پهلو رضا شا و . . .

ج — آها اونوقت

س — اجازه گرفت که سرکار . . .

ج — که ریش و سیبلمو گرو گذاشتم که این آدم درعین حال که نسبت به بانك شاهی هیچوقت خیانت نکرده همیشه خیلی خدمت کرده به مملکتش و شروع کردم به کار . شغلی که به من داد شرکتهای دولتی راکه عده شان از (؟) که یکیش شرکت مرکزی بود . شرکت مرکزی خود آن شرکت مرکزی علی وکیلی هم

رئیسش بود قسمت‌عمده کارهای مملکت را داشت. تمام معاملات مبادلات با
شوروی را جنس‌به جنس اون بود شرکت کالا بود شرکت کشاورزی بود شرکت حمل‌و
نقل بود ماشین الات کشاورزی بود سرتا سر ایران

س — همه دولتی بودند این شرکتها؟

ج — تمام دولتی بودند تمام این کارها را میکرد. مثلاً ورود اتومبیل را انحصار کرده بود نمایندگی جنرال‌موتورز و کرایسلر را گرفته بود وکه دولت اداره میکنه. اینه من‌موقعی که تو بانک شاهی بودم بمن گفت گفتم نکنید این کار را. گفتم نکنید چون نمی‌تونید از عهده بر بیائید. گفت اینها اجحاف‌میکنند خیلی سوء استفاده میکنند از این و از این گفتم نمیتونید اداره بکنید دولت نمیتونه این کار را بکنه. گفت من میکنم

س — کی بود که میگفت من میکنم؟

ج — داور

س — مرحوم داور

ج — و من شدم نماینده و بازرس‌دولت در تمام این — حالا نه فقط‌نماینده دولت دلم میخواست این اصلاً تصمیم داور را میدیدی. یک تصویب نامه ای گذراند که من حق رسیدگی — بازرسی و مدیریت این شرکتها. تمام این اختیارات به من یکنفر داده بود برای تمام این شرکتهای دولتی

س — تصویب نامه دولت بود؟

ج — تصویب نامه..

س — پس این موجوده

ج — موجوده — در هزارو سیصد و همان پانزده که هزارو نهصد و سی وشش. اونوقت بازرس دولت در بانک کشاورزی با این اختیارات که این تصمیم ها در تمام شرکتهای دولتی. دفتر من هم توی بانک کشاورزی در خیابان لاله‌زار ابتهاج سلطنه محوی هم رئیس‌آنجا بود. پدر این محوی معروف‌و که راجع به این محوی هم تکه‌ای دارم که بهتان‌میگم. پسرش‌را آوردم در بانک ملی چه کاری کرد در بانک ملی. من یک انسه

ماشین‌نویس داشتم و مرد قدوسی نام. من و این قدوسی سیاست تمام این کارهـــا را میکرد یم‌واول کاری هم که بمن گفت بکنید گفت رسیدگی بکنید به این شرکـــت کالا . شرکت کالا بود تو خیابون سپه رئیسش‌هم کاشف بود . کاشف یکی از تجاری بـود که اون زمان خودش یکی از تجار معروف بود

س — که بعد امریکا رفـــت؟

ج — امریکا رفت؟

س — مقیم امریکا شد یه آقای کاشفی

ج — نه این کاشف‌شاید یه کاشف‌دیگری بود این اما خیلی معتبر بود خیلی معتبر بـــود دوست‌داور هم بود . از دوست‌های قدیمیش‌بود . من تأکید تأکید که اینو پـــول میخواد باز ازمن و من نمی‌دونم وضعش‌از چه قراره که بهش بدم ندم شما نظرید ید من رفتم ببینم "کالا" چه میکنه . دیدم هیچی نه دفتری است نه حسابی هست نــــه کتابی هست‌هیچی نیست . اینها از براسل در اصفهان بود یه چیزهائی می‌خریدند و می‌آوردند تهران می‌فروختند . خواستم رسیدگی‌بکنم که اینها چه کردند چــــه چیزهائی را آوردند هیچی نبود . یکنفر یه عده‌ای را شروع کردم از بانك شاهـــی بیارم. اشخاصی که در بانك شاهی با من کار کرده بودند . یه سه چهار نفر را آوردم . یکیش آموختــه که خیلی خیلی برجسته بود خیلی خیلی خوب بود بـــرای حسابداری من نظیر او را در حسابداری ندیدم هیچکس در ایران . یکی غلامرضـــا چی‌چیز اونهم یه آدمی بود بعد به بانك ملی آوردم. یه عده‌ای را سه چهارنفری را آوردم رئیس‌بانك شاهی رفت پیش‌داور که اگر این کار را بخواهید بکنید

س — شکایـــت

ج — ما اصلاً دیگه هیچکس برامون باقی نمیمانه . داور هم به من گفتش که دســـت نگهدارید . گفتم آقا من دست نگهدارم من چی برم تو خیابان لاله زار بایستـــم هرکسی از آنجا عبور میکنه دستش‌را بگیرم‌بیرم بالا عضوم بکنـــم. گفتم آخه صـــ ـــن شما این کارها را که به من مراجعه کردید من باچی انجام بدم. یه دونه ماشین‌نویس

مرد دارم. کسی هم نمی‌شناسم که حسابداری بلد باشه در دستگاههای دیگه شما به من بدید من‌نیازدارم. گفتش که خب حالا دیگه آمده این چیزها را گفته و من هم بهش‌گفتم که نه ما همچین نیتی نداریم که مال‌بانک شاهی را بخواهیم متزلزل‌بکنیم. من این عده‌ای راکه آورده بودم یه عده بودم یه عده برمیگردند. آدرمی که بسیاربسیار لایق بود. یکی‌محسن خُرّم نمیدونم یك چهار پنج نفر را آوردیم یکی هم چی‌چیز زاخاریان ارمنی بودکه اونهم کاروبارش‌خوب بود تا این اواخرهم درشرکت شیلات مدیر بود. بالاخره شروع کردیم به کار یه روزی به دا ور گفتم که همان تقریباً هفته اول بود گفتم که بعقیده من شما بعضی از این کارهائیکه کردید برای این اگه بخواهید اداره بکنید باید آدم داشته باشید و آدم ندارید. بنابراین یه فکری بکنید نمیشه باسپردن یه دستگاهی به علی‌وکیلی و اون یکی را به چی‌چیز کاشف اسمش‌را فراموش‌کردم یکی در بلوچستان مثلاً ماشین کشاورزی یکی‌درآذربایجان. گفتم‌اصلاً غیرممکنه این دستگاه بتونه اداره بکنه با این اشخاصی‌که متصدیش‌هستند ـ آدم نیست. گفتش‌خدابیامرزه مرحوم مستوفی الممالك. مستوفی الممالك میگفتش‌که ما چون آدم نداریم دست نباید بزنیم به کار. من عقیده‌ام برعکس‌بود. اینست که من میگم باید کار بکنیم و آدم هم تهیه بکنیم. این تقریباً یه حدی طول میکشد. یکروز قبل از مرگش

س ـ مرگش؟

ج ـ مرگ داور. وقتی کمیسیون خبرمیکردند در ایران بطور کلی ـ تلفن میکردند که خواهش‌میکنیم فلان ساعت تشریف‌بیاورید کمیسیون هست. هیچوقت هم نمیگفتند به آدم کمیسیون موضوعش‌چی هست که آدم یه چیزی با خودش‌ببره حاضر بکنه وقتی وارد میشد بنشینه آنوقت معلوم میشد که چیه. تلفن کردند که بیائید ـ رفتم یه عده‌ای بودند. علی امینی رئیس‌گمرك بود آنوقت

س ـ همین دکترعلی امینی؟

ج ـ بله بله ـ صادق وثیقی آدم بسیار بسیار نازنینی بود. اون کفیل اداره تجارت بود خیلی مرد شریفی بود. یعنی آنوقت اداره تجارت وزارت نشده بود. هژیر بود. هژیر

بعنوان آنوقت سمتش چی بود هژیر؟ رئیس قماش بود . و دیگر گمان میکنم از وزارت دارائی هم شاید یکی مدیر کل بود شاید پاکلشائیان یا الهیارصالح . الهیار صالح مدیرکل بود آنوقت و خلاصه نشستیم دورتا دور و داور هم خیلی با سیمای گرفته خیلی خیلی مغشوش گفت که شرکتها را باید یکی یکی ببینیم که اینها را داشته باشیم این را نداشته باشیم منحل کنیم . بعدها معلوم شد که رضا شاه داد و فریاد کرده که اینا چیه و اینها را باید منحل بکنید حالا شروع کرد از الفبا از اول . شرکت ساختمان بود کــه رام رئیسش بود . پدر این رام

س ــ پدر هوشنگ رام

ج ــ پسراو ــ آنرا خط کشید .

س ــ که منحــل؟

ج ــ منحل .

س ــ چرا رضا شاه میخواست اینها منحل بشه ؟

ج ــ شکایت میکرده ــ اصلاً عقب بهانه میگشت بهش ایراد بگیره

س ــ به داورکه خلعش که

ج ــ داور را ــ آنوقت یک دفعــه گفتش که خدابیامرزه مستوفی الممالک مرحوم را . مستوفی الممالک عقیده اش این بود که تا آدم نداشته باشیم دست به کارهای جدید نباید بزنیم

س ــ این را داور . .

ج ــ داور . حالا یکسال و خرده ای بعد از اینکه من وارد شدم . قرارداد من یکسالــه بود تجدید شده بود که داور خودکشی کرد یا نزدیک اتمامش بود که درزمان بـــــدر تجدید شد . درست بخاطر ندارم اما تقریباً یکسال گذشته بود . توی همان اطاق پشت همان میز مطلبی راکه به من گفته بود که خدابیامرزه مستوفی الممالک اوعقیده اش این بود اما مـــن این عقیده را ندارم امروز عکسش را گفت . هیچکس دیگر شاید متوجه نبود چطور؟ چطور شد اینطور شد

س ــ درظرف یکسال ؟

ج - در ظرف یکسال . جلسه‌ای داشتیم توی دفتر من . دفترمن هم توی خانه مشیرالدوله بود خیابان جلو سفارت انگلیس . آنجا را اجاره کرده بودند - دفتر من آنجا بود که جلسات را آنجا تشکیل میدادیم - علاء هم بعنوان وزیر تجارت که تازه آمده بود آنهم شرکت میکرد . جلسه‌ای داشتیم و آنوقت جلسه بعد را گفت در دفتر من خواهدبود .

س- دفتر . .

ج - دفتر نظارت بر شرکتها - که علاء صبح‌ها میآمد آنجا بعد ازظهرها میرفت توی‌وزارتخانه یعنی صبح‌ها تاساعت ده بود ده ونیم میآمد و بعد میرفت وزارتخانه . آنروز جلسه آنجا در همین دفتر من تشکیل شد . نشستیم نشستیم علاء بود - هژیر بود - وشیقــی بود - علی وکیلی بود یانه نمیدونم بخاطر ندارم . نیامد داور . من گفتم تلفن بکنیم منزل داور که چطور شد . آمد گفتش که حسن خان میخواد خودش با شما صحبت بکنه . پیشخدمتش بود . وقتی رفتم پای تلفن گفت آقا فوراً بیائید اینجا . همه‌ماز دستــه جمعی پاشدیم رفتیم خانه‌اش - زیاد دور هم نبود توی خیابان پهلوی نزدیك خانـــه مرتضی‌خان گمان کنم بود . همین یزدان پناه . آنجا خیال میکنم بود . وارد شـــدیم دیدیم غوغائی است . توی حیاط جمعیت پر - شیون - دختراش داد گریه فریـــاد گفتیم چیه - گفتند خودش را کشت . من رفتم که بروم توی اطاق ببینم که درستــــه یك تامینانی وایستاده بود آنجا نمیشه . داد و فریاد کردم . گفتند نمیشه . بعــــد آنوقت شنیدیم که . . آهان شکوه الملك آمد تا وقتی آنجابودیم

س- رئیس دفتر رضا شاه

ج - رئیس دفتر رضا شاه و بعد از یك مدتی رفت و معلوم شد نامه‌ای نوشته بود به شـــاه که من خودم را میکشم و بچه‌هایم را می‌سپارم به شما . متأثر تا بعد رفتیم آقای بـــدر شدکفیل . حالا در این دوره

س- خب تعجب کرد ؟ عکس العمل راجع بخودکشی آقای داور چی بود بین شماها؟

ج - هیچ چیز . .

س- انگیزه‌اش روشن بود برایتان یا نامعلوم بود؟

ج — نه هیچ نامعلوم بود برای اینکه فقط بعد حدس‌میزدیم که آن دستوریکه داد برای انحلال معلوم میشه که بهش‌تو‌پیده بوده . آنچه که مسلم هست هیچوقت بـــه او با آن خشونت و با آن‌هتك احترام رفتارنکرده بوده که آنروز کرده و این مسلـــم شده براش که‌این‌راخواهد کشت . چـــرا؟ برای اینکه یك تری‌آنکله بود که کمـــك کرد به آمدن رضا شاه .

س— تیمورتاش

ج — تیمورتاش‌بود و نصرت الدوله بود و داور. این سه نفر خیلی مؤثر بودند خیلی . تیمورتاش‌را که در زندان کلکش‌را کندند . نصرت الدوله را که از بین برد . داور را هم این آخری هم . من قبل‌از اینکه ادامه بدهم راجع به تیمورتاش‌هم یك چیز بگویم . موقعی که تیمورتاش‌را کشتند ایروم محمدحسین خان ایروم سرلشکر رئیس‌شهربانـــی بود . من موقعی که رشت بودم و توی بانك شاهی بودم این فرمانده تیپ مستقـــل شمال شده بود . قبل‌از اینکه این بیاد آنجا یك کنسول شوروی بود باسم آپره سون این خیلی خیلی مرد جسوری بود و در تمام مسائل‌دخالـــت میکرد . بطوریکه یکروز یك وکیل عدلیه را این خواسته بود این وکیلی بود که برعلیه یك — یکی‌از اتباع‌شوروی عرض‌حال داده بود در دادگستری تعقیبش‌میکرد . این مرد یکه را خواسته بود توی قنسولگری بهش‌فحاشی کرده بود — کتکش‌زده‌بودند و برده بودند توی زیر زمین قنسولگری زندانی‌اش کرده‌بود . این هتاکیش‌باین جا رسیده بود که من جوش‌می‌خوردم وقتی این چیزهـــا را می‌شنیدم . هیچ کارهم نمی‌توانستیم بکنیم برای اینکه اصلاً حکومت درمیـن نبـــود هیچ چیز نبود که این به این فکرها باشد . آیزم آمد شد رئیس تیپ مستقل شمـــال . اولین کاری که کرد گفت هرکس پا به کنسولگری شوروی بذاره توقیف میشه . هرکسی کـــه بیرون میآمد توقیف میکرد . یکی رفت و آمد موقوف‌بود . از این کارها کرد یکی وضـــع عوض شد . من برای این فوق‌العاده سمپاتی پیدا کردم . به حدی با هم نزدیـــك شدیم که ما دائماً همدیگر را می‌دیدیم. دائم دائم . دیگه دوست نزدیك جـــون جونی شدیم . تهران وقتیکه رئیس‌شهربانی شد من دیگه اصلاً بدیدنش‌نمی رفتـــم

یکی دومورد پیدا شد که رنجم. یك موردش این بود که یك دلال بغدادی بود که درواقع تعیین نرخ ارز ایران ـ پول ایران ریال به ارزهای خارجی دردست این بود. برای اینکه آنوقـــت یك سیستم عجیبی داشتیم. یك نرخ داشتیم نرخ رسمی ـ یك نرخ داشتیم بابت گواهینامـــه صدور. یعنی یك کسی که یك جنسی را صادر میکرد یك گواهینامه میگرفت که اینقدر جنـــس صادر کرده ـ آنوقت این گواهینامه قیمت داشت. لیره مثلاً آنچه که بخاطر دارم ـ لیـــره دوازده تومان بود. نرخ لیره خیال میکنم هشت تومان بود. نرخ گواهینامه صدور میرسیـــد دوازده تومان بطوریکه لیره مثلاً بیست تومان ـ بیست و یك تومان بود که قسمت . . .

روایت کننده ـ آقای ابوالحسن ابتهاج

تاریـــــخ ـ سی اموامبر ۱۹۸۱

محل مصاحبه ـ شهرکان ـ فرانسه

مصاحبه کننده ـ حبیب لاجوردی

نوارشماره ـ ۲

درضمن صحبت به آیرم گفتم. گفت یك سرهنگی را احضار کرد گفت این مرد یکــه را بخواهید بهش بگویید که بـــرزد تبعیـــد. دیدیم خب اقـــلاً این دیگه یك قدمـــی است برای از بین بردن این بازارسیاه. بازارسیاهی که بازار اصلــی است که تعیینـــن نرخ ریال ایران در دست یك نفر دلال باشـــه. بعد از چندی گذشت دیدم این آدم هنوز هم هست. رفتم پیشش گفتم این چطور شد. یکجوری صحبت کرد معلوم بود که آمــــده پول داده. من دفعه اولی بود که نسبت به آیـــرم ظنین شـــــدم. آنروز آن وضع مرگ تیمورتاش بود که توضیح میداد گفتش که ـ من خیلی متاسف شده بودم از مرگ تیمورتاش برای اینکـــــه تیمورتاش یك شخصیتی داشت که تو ایرانـــــی من ندیدم. با اینکـــه عیب های زیـــادی داشت. خیلی شهوتی بود خیلی نسبت به زنها ضعف داشت بطوریکه یقه هرکســـی را می ـ گرفت که زن یکی از سفرا که مسن هم بود تعریف میکـــرد که یکروز یقه من را هم گرفـــت. بطور صحبتهای خصوصی میشد این اصلاً بی اختیاربود. این خیلی از این جهت خیلی خیلی ضعف داشت ولی یك آدم خیلی خیلی وطن پرست بود. بسیار مرد وطن پرستی بود بسیار. این را من دیگه دیدم وقتی در بانك شاهی بودم میدیدم کارهائی که میکرد نسبت به خارجیها. گفتش که الان که تیمورتاش رفت الان دیگه یه نفر دیگه باقی مانده غیر از من.

س ـ آیـــرم دیگه

ج ـ بله ـ و آن سردار اسعد است. یك مدتی باید سردار اسعد را

وشمال رفته باشید که (؟) رضا شاه (؟) آمده بود ...بعد گرفتندش بردندش به زندان و از زندان هم آنچه که میگویند میگویند کشتندش. گمان میکنم حقیقت هم داشته باشد. بنابراین یك نفر دور مانده بود و آن تغییری که بود که برای اولین دفعه بود موضوع اش چه بود معلوم نیست ممکنه که مربوط به گندم باشه ولی دیگه از جمله کارهائیکه وزارت دارائی آنوقت میکرد که مرحوم داور بدبخت این میآمد که گندم به همه جا برسانه. هیچ اصلا" ارتباطـــــی به وزارت دارائی نداشت اما همانطور که گفتم که یك نفر آدمی پیدا شده بود که تمام مسئولیت هاحاضر بود قبول کرد همه بارشان را میانداختند روی دوش این. این احساس کرد و خودش را کشت. من خیلی بحدی افسرده شدم ــ مأیوس شدم دیگه فوق العاده ــ ـــن برای خاطر شخص داور بود که بانك شاهی را ول کرده بودم آمدم اما خب قـــرارداد من یا میگم تجدید شده بود یا همان روزها تجدید شد برای یکسال دیگه. در این ضمن امیرخسروی در بانك ملی به من ــ امیرخسروی را من میشناختم باهاش (؟) میکردم. جزو افسرانی بود که با رضا شاه آمده بودند در موقع کودتا و او بود و مرتضی خان بود که همیشه میگفتند مرتضی خان همین سرلشکر یزدان پناه ــ آن بدبخت بیچاره چیز بود که اعدامش کردند ــ ایرج مطبوعی ــ اسماعیل خان شفاعـــی اینها چند نفر بودند که از نزدیکان رضا شاه بودند و من باهاشان دوست بودم ــ با هم یک مدتی معاشرت داشتیم. به من رضا اللهخان امیرخسروی تکلیف کرد که بـــروم معاون بانك ملی بشوم. فورا" قبول کردم. یك شرحی نوشت به ...

حالا راجع به عـــلاء بگویم. علاء که از لندن ــ من علاء را از دور میشناختـــم نامههائی که بعضی وقتها چندی به چندی مینوشت به ادیتر آو تایمز مثلا" مینوشت که راجع به ایران مقالاتی نوشته بودند و او جواب مینوشت. من این مقالات را کــه خوانده بودم خیلی خیلی برایش احترام داشتم. یکروزی آمد به ملاقات من در ساختمان همان در همان بانك کشاورزی و گفتش که بمن تکلیف کردند اداره کل تجارت ــ یعنـــی وزارت بازرگانی الان. گفت من قبول کردم به یك شرط که شما با من کار بکنیـــد

یعنی دستگاهی که تا حالا زیر نظر داور بوده با وزارت بازرگانی باشه و زیر نظر علاء گفتم من از خدا میخواهم برای اینکه من از دور به شما ارادت داشتم خیلی هم خوشوقت میشوم . این بود که رفتیم در همان اداره منزل مشیرالدوله که چند ساعت صبح میآمد و بعد دیگه بقیه اوقاتش را در وزارت بازرگانی میگذراند . یک چند روز بعد از این یک دفعه برخورد کردم به سهیلی و معتمدی ــ علی معتمدی ــ اینها البته از مدیران کل ــ روسای وزارت خارجه بودند . گفتند توچطوربا علاء کارمیکنی گفتم چی مگه . گفتند بسیار بسیار مشکله با این آدم کار کردن . گفتم اتفاقا" من بهیچ وجه اشکالی نمیبینم . چیه قبلا" مگر . گفتند هیچی آقا اصلا" مثلا" ــ نشسته ای میآمد به کارمندان میگفتش که بیکاری؟ وردارید دیکشنری را ترجمه بکنید . گفتم من هیچوقت بیکار نیستم که بمن بیاد همچین حرفی بزنه . صبح میآمد اینجا من بهش میگفتم که من این کارها این کارها را کرده ام و این کارها این کارها را میکنم . یک دفعه نشد که نظر مخالف داشته باشه بعد پامیشد میرفت سرکارش . همین طور که بعدها با شاه ــ من هیچوقت به شاه نمیگفتم که اجازه بدهید من اینکار را بکنم . میگفتم این کارها را کردم این کارها را هم خیال دارم بکنم همین ــ یادداشتهائی را هم که داشتم دقیقا" میگفتم اینکارها اینکارها را کردم و این کارها را در نظر دارم بکنم . مواردی پیدا شد که اختلاف پیش آمد که آنها را هم یک چند تائیش را ذکر خواهم کرد . در بانک ملی بودم . همان آمدم آنجا و که دیدم بانک ملی تازه آلمانیها رفته بودند . لیندن بلاد محکوم شده بود نوزندان فوگل معاون آلمانیش رفت در بیروت خودکشی کرد ــ خودش را انداخت به دریا و افتضاح شده بود دیگه افتضاح و آنوقت رضا شاه تصمیم گرفته بود که یک نفرشد ر بیاره که این کارها را بکند . یک مدت کوتاهی هم بین لیندن بلاد و امیرخسروی بنظرم یه مدت خیلی کوتاهی بود که مثل اینکه علاء آنجا بود یقین ندارم خیال میکنم . رضاقلی خان هم آمده بود ــ امیرخسروی هم آمده بود بعنوان حضرت اجل آنوقت رسم بود به این تیمسارها میگفتند حضرت اجل بعنوان حضرت اجل یک دیکتاتوری شده بود ــ سنگ

ارزش می ترسید . این در به همچنین اوضاعی بمن تکلیف کرد که من بیام معاون بشـــم
رفتم قبول کردم رفتم و بودم تا موقعی که امیرخسروی شد وزیر دارائی . امیرخسروی
مدیرکل بود — محمدعلی فرزین که وزیر دارائی بود و سفیر ایران بوده آنوقت وزیـــر
مختار ایران بوده در آلمان و جزو مهاجرین بود و از اشخاص خیلی خیلی معروف و دوضمن
طیوّن و اینها اما یك آدم محتاطی یك آدمی که وقتی که همینطور ما نشسته بودیم
من نمی شنیدم صحبت که میکرد . اشاره ای فلان و . من حوصله ام سرمیرفت من اصلاً نمیتوانستم تحمل بکنم یك آدمی که
آنطور خونسرد اینطور بی اعتنا بهمه چیز این شـــد رئیس بانك ملی . یکی از چیزهائی
که رضا شاه بهش معتقد بود این بود که وقتی یك نفر میرفت حتماً شخص دوم جایـــش
را بایستی بگیره یك نفر دیگه از خارج نمی آورد . گمان نمیکنم از این عدول میکرد ازاین
اصل . تقریباً تا آنجائی که من بخاطر دارم همیشه همین را رعایت میکرد . بنابرایـن
وقتی که امیرخسروی را برد وزیر دارائی کرد بنظرش خیلی طبیعی میآمد که شخص دوم کـه
قائم مقام بود بشه رئیس بانك . این بیچاره چیزی که نمیدانست اصلاً از بانکـــداری
هیچ چیز خود رضاقلی خان بیچاره هم چیزی نمیدانست — امیرخسروی نوسیون رقـم
نداشت . این که میگم ایرانیهـا هیچوقت توجه به رقم — رقم برایشون بی معنی اســت .
یکی از آن اشخاص امیرخسروی بود — خزانه دار قشون بود . رئیس بانك سپه بـــود
رضا شاه فرستاده بود این را (؟) کرده بود برای اینکه مثل اینکه رئیس بانك ملـــی
بکند فرستاده بودش به فرانسه یك چند مدتی . بسیار مرد نازنینی بود . یك آدم
عجیب بود در جرأت . جرأت کار عجیب و غریب میکرد . ولی مطلقاً برایش رقم اهمیت
نداشت . هیچی ها . این از جمله کارهائی که کرده بود من وقتی آمدم توی دستگـــاه
فهمیدم . وقتی آمدم توی بانك و با داور همکاری میکردم وقتی فهمیدم وحشتم زد طوری
فریاد زدم توی کمیسیون که داور گفت آقا منقلب نشوید کمی صبرکنیـــد . اینکه گفتـــم
این سیستم ارزی ما یکوقتی این بود که میبایست صادرکننده تصدیق صدور بگیرد — تصدیق
صدور را بفروشه تا بتونه یك نفر دیگه وارد کننده ارز بخره و وارد بکنه من توی جلســـات
دوم یا سوم که در حضور داور تشکیل شد اطلاع پیدا کردم که ارز فروخته شده بدون تصدیق

صدور. یعنی اساس آن سیاست این بود اول باید صادر شده باشه ارز موجود باشه تا به یك نفر اجازه ورود بدهند . یکروز اطلاع پیدا کردم که تصمیم گرفته بودند که خب چه اهمیت داره ما که میدونیم این تصدیق صدور خواهد آمد ما عجالتاً" اینکار را میکنیم. من وقتیکه این را شنیدم یك فریاد ـ که چطور میشه همچین چیــــزی برای من بحدی شك آور بود که من باور نمیتوانستم بکنم. بعد آمدم به بانك ملــی و اطلاع پیدا کردم که یکروز کارهای عجیبی که شد کمتر کسی در ایران این را بدونــه این بود که یك مقداری نقره داشت بانك ملی . یك مقداری هم ارز داشت. ارزی که از شرکت نفت میخرید . ارزی که از شرکت نفت می‌خرید رضاشاه دستور داده بود که باید کنار گذاشته بشه برای یك حساب مخصوص. ذخیره ـ خودش دستور میداد که این به چه مصرف برسد . بعضی وقتها به مصارف خرید اسلحه میرسانــد در هرحال بنظر او یك اندوخته‌ای بود . تو بانك ملی که آمدم اطلاع پیدا کردم که امیرخسروی یکـــــــروز وضعی پیش آمده بود در ارز ایران که بواسطه همین کارهائی که کـــرده بودند . یعنی ارزی راکه نبود فروخته بودند دچار مضیقه ارزی شده بودند . ایــن پیش خودش فکر کرده بوده که یك کاری باید بکنه که ارز بدست بیارم و یکی از عجایبــی که کرده بود این بود که شروع کرده بود به ارز آزاد فروختن. آنوقت لیره بود پایــــه پول ایران. خیال میکنم که نمیدونم یقین ندارم خیال میکنم نه تومان بـــــــود شروع کرده بود به فروختن آن ارز و آن اندوخته‌ها به آن قیمت به امید اینکه اینقـــدر میفروشم تا میخواهی میفروشم که تنزل وقتی کرد پس میخرم . یك عده‌ای مشــــــل لاوی بود نماینده جنرال موتورز راداشت

س ـ لاوی یا لابــی

ج ـ لاوی برادران لاوی ـ کلیمی‌های

س ـ که اخیراً" هم اسمشان سرزبان بود

ج ـ اسمشان در یك جائی بود ـ مثل اینکه همان لاوی (؟) که میگفتند اینها واسطه نمیدونم گرفتن رشوه بودند در مهمات . من این را والله باور نمیکنم. آنها را نمیدانم

حالا اما آنها از تجار معتبر بودند که نمایندگی جنرال موتورز را داشتند و کتانه که نمایندگی کرایسلر را داشت. اینها حق داد که بانک ملی ارز عرضه کرد خرید بکند. آن اندوخته تمام شد بانک ملی هم نشست بانتظار اینکه اینها بیایند پس بفروشند که بیایند بفروشند. (؟) آن وضع وضع خطرناکی ایجاد شده بود که اگر رضاشاه اطلاع پیدا میکرد بدون شك اعدام میکرد امیرخسروی را. برای نجات خودش اینها می‌نشینند فکر میکنند که یك مقداری نقره بردارند حمل بکنند به لندن بفروشند و جای او را پرکنند و این را از وزیر دارائی دارو اجازه می‌گیره و این را میفرسته آن کار را می‌کنند. من گفتم

س — نقره از کجا گیر آوردند؟ جزو ذخایر بانك ملی بود؟

ج — بود — جزو ذخایر بانك ملی بود. آخه ذخایر بانك ملی یعنی این نقره‌هائی بود که جمع آوری کرده بودند. کیسه‌های دویست و پنجاه تومنی سابق هریك کیسه نقره معادل دویست و پنجاه تومان بود. چه دوریالی چه یکریالی چه پنج ریالی درحدود در زمانی که من آمدم درحدود ششصد تن نقره داشت بانك ملی. اینها این نقره میفرستند و می‌فروشند وجایش ارز می‌گذارند و رضا شاه هم هیچوقت اطلاع نداشت چرا برای اینکه این هیأت بهمردانگی داور — داور میدونه که این آدم بدبخت یك خبطی کرده که اگر یارو بفهمه اعدامش خواهد کرد. این سکوت میکنه هیچی نمیگه درصورتیکه یك ایرونی دیگه بود فوراً میرفت ازترس جان خودش هم میرفت میگفت و این را

س — خبرچین هم در دستگاه نبوده

ج — چطوری این را توانستند مخفی بکنند. من تو بانك ملی اطلاع پیدا کردم وقتی آمدم خب میگم یك آدم عجیبی بود به همچین کارهائی میکرد کارهای خطرناك که

س — داور

ج — نه نه امیرخسروی — امیرخسروی اینکار را کرده بود. وقتی آمد او آن ارز را فروخت یك ابتکاری او بخرج داده بود که میخواست چیز بکنه. خب من وقتیکه این چیزها را آنوقت

صحبت میشد بهش میگفتم من باهاش تو تو آیه میکردم بهش میگفتم آقا این کارها را نباید کرد این کارها را نباید کرد و گوش میداد همه چیز را قبول میکرد . درصورتیکه دیگران مثل سگ ازش می ترسیدند برای اینکه فحاشی میکرد — کتك میزد میگویند مثل یك سربازخانه رفتار میکرد . نه فقط اعضا ء می ترسیدند این فرزین و زند و اینها هم می ترسیدند برای اینکه رفتار خشونت آمیز نسبت به عموم بود . من وضع بانك ملی راکه دیدم — دیدم بسیار بسیار خراب است . ما یك حساب پایاپای داشتیم با آلمانها زمان جنگ بود — این از اختراعات شاخ بود که با کشورهائی مثل یك عده کشورها میآمد معامله مبادله جنسی میکرد . آنوقت یك صندوق هم درست کرده بودند در برلن (؟) این صندوق پایاپای بود . اول میآمدند جنس می خریدند از ایران . پنبه را که اصلا ً هیچکس نمی خرید . کشورهای غربی نمی خریدند برای اینکه مطابق استاندارد نبود — تمیز نبود . اینها هرکثافتی بود می خریدند بقیمتهائی ام که دیگران خریدار نبودند . خب اینها ایرانیها از خدا می خواستند . این را می فروختند این پنبه اش را ور میداشت میبرد پنبه میخرید پوست میخرید — دانههای روغنی میخرید کتیرا میخرید — اینها را می خرید ایران طلبکار میشد از آن صندوق برلن . آنوقت ایران میبایستی برود خودش جنس بخرد . آنجا دیگه هرچیز دلشان میخواست روی آن قیمت می کشیدند برای اینکه شما جنستان را بردید این یکی از — چیزهای خیلی زیرکانه دکتر شاخ بود — این اختراع دکتر شاخ بود . به بتوسیله اینها تمام بازارهای کشورهائی مثل ایران را بدست گرفته بودند — قبضه کرده بودند . برای اینکه مقید نبودند که جنس مطابق استاندارد باشد — می بردند — میخریدند احتیاج داشتند و بعد مینشستند راحت چون اگر جنس نمی خرید خب نخرد چه بهتر مفت بردند دیگه . اگر جنس بخواهید بخرید اون به شما دیکته می کرد .

س — قیمت نداشت مگه جنسشان — قیمت بین المللی مثلا ً ؟

ج — یك موقعی بود که اینها چاره دیگه ای نداشتند . میبایست همانی هست که هست بـ پول داریم

ارزنمی‌دهیم . استدلال وارد کننده این بود که آقا ارز نمیدیم ما از صندوق پایاپای می‌خریم مثل اینکه صندوق پایاپای غیراز اینه . آنوقت یک عده‌ای یک کارهائی میکردند که باور کردنی نیست. پنبه را می‌فرستادند به هامبورگ - بندر آزاد هامبورگ - این میرفت توی بحساب پایاپای آلمان صندوق پایاپای آلمان . در گمرک ازش عوض اینکه تعهد ارزی بگیرند تعهد صندوق پایاپای میگرفتند که این در ظرف مثلاً ایکس ماه میبایست این مارکش ریخته بشه بحساب پایاپای. توی بانک مطلقاً حساب نبود - پرونده نبود . پرونده فرض بکنید که بود اقیان اتفاقاً بود اقیان بود جزو اشخاصی که صادرکننده عمده بود . این میرفت توی پرونده بود اقیان یك ورق کاغذ بود . هرکسی این ورق کاغذ را ورمیداشت اثری در هیچ جا باقی نبود . تعهد اگر توی بانك بود سر وعده اگر کسی میخواست مطالبه بکند میبایست مطالبه بکند که آقا چطور شد این ریخته نشد تاریخته بشه . پس بنابراین ظاهراً این تعهدی را که سپرده اینقدر مارك در آنجا هست . آنوقت مامیبایستی وقتیکه میخواد یکنفر وارد بکنه میآمد ازهمان مارك صندوق حواله میگرفت و این خیلی آسانتر بود از اینکه بیاد به ارز بگیره برای اینکه این را ما ارز نمی‌دانستیم. ایرانیها اینجور سئوال میکردند که این دیگه چیه ما چه دادیم پنبه دادیم - پوست دادیم - خشکبار دادیم - ارز فرستادیم. من که آمدم یك همچین وضعیتی راد یدم خواستم بدونم که حسابهایش را جمع بکنم . هرکاری کردم ماهها تلاش کردیم غیرممکن بود برای اینکه بعضی پرونده‌ها اصلاً نبود وجود نداشت . حساب برایش درست کنیم حساب درست کردم حسابی که دفتر داشته باشه - دفتر کل داشته باشه - موازنه داشته باشه - بخونه با مال گمرك بخونه - با صندوق بخونه . متین دفتری آمد نخست وزیر شد . (؟) یکروزی بمن تلفن زد که آلمانها میگویند که اختلاف هست بین صندوق آلمان - صندوق پایاپای آلمان و بانك ملی . بانك ملی هم برای این کار انجام این عمل مقطوع یک مبلغی در سال میگرفت که آنوقت گمان میکنم صد هزارتومان میگرفت . و در مقابل این صد هزارتومان هیچ کاری نمیکرد - هیچ کاری نکرده بود . یکنفر از آلمانهای اسمش هم یکدفعه بعداً یادم میآید تیمسر بنظرم اسمش بود . این در آن

زمان در موقعیکه آلمانها بودند اینها بودند توی بانک کارمیکرده و بعد در آن موقعی که من معاون شده بودم این توی سفارت آلمان کارمیکرد . من به متین دفتری داد وفریاد که آقا چــــه افتضاحیه . آلمانها میگویند این اختلاف هم چقدر بیست وچند مثل اینکه میلیون مــارك یه همچیــن چیزی به چند میلیون مــارك . گفتم غیرممکن است همچین چیزی ابــد اً اینطور نیست . او هم اطمینان داشــت وقتــی آلمانها گفته بودند که آن مقدار هست حق بـــا آنها است . گفتم مطلقاً اینطور نیست . این حسابهائیکه الان ما دفتر داریم حســاب داریم همه چیز مرتب است . گفتم بهشان بگوئید که بیایند آنجا ما رسیدگی بکنیم. قرارگذاریــم با آنها . هم از نظر به شرکتهای . . . چند تا شرکت بزرگ داشتند که اسمهایشان راتمـــام من الان فراموش کرده ام . اما اینها آمدند خود این یارو این کسی هم که در سفارت آلمـــان کارمیکرد که سابق در بانک ملـــی ــ آمدند و یکی یکی نشستیم و شروع به حســـاب کردیم . دیدیم که صادرکنندهها کی ها بودند ــ این و این و این ــ واردکنندهـــا چند تاشرکتهای بزرگ که آلمانیهـــا داشتند که مقاطعه کاری میکردند واینها را یکایك رسیدگی کردیــــم چند بین جوررسیدگی میکردیم ــ آخرین شب تا نصف شب رسیدیم باینکه تمام این حسابهـــا روشن شد ومعلوم شد که حسابهای بانك ملی درست بوده و بانك آنها غلطـــه . نمایندــــده شرکتهای آلمانی که آنها شرکتهای تمام شرکتهای دولتی بود یك صورتجلسی نوشتنـــــد . نزدیکهای نصف شب که شد این یارو همان نیســز گفتش که من باید بروم الان یك تلگـــراف رمزی بفرستــم میروم این را امضـــاء میکنم میفرستم و برمیگردم . رفت مانشستیم و صـــورت جلســه را حاضرکردیم و همه امضاء کردیم و (؟) بود یکی از شرکتهای بزرگشـــان (؟) بود اینها ایــــن را امضاء کردنـــد بعد نشستیم که این آقـــا برگـــرده برنگشـــت . تلفن زدیم گفتنـــد نیست رفته . معلوم شد که این آدمی که این حرفهـــا را رفته به او زده روی ایــن اطمینانی اســت که یکوقتـــی که در بانك ملـــی بود که هیـــچ

حسابی دربین نبوده و این را همینطوری گفته و به اطمینان اینکه خب بالاخره ماهم چیزی که نداریم که ثابت کنیم که این دروغه . وقتی این را فرستادم برای هیئت دولت متین دفتری تعجب کردند که چطوراین دفعه یک دفعه یک دفتر ایرانی حسابهایش درسته و آنها غلط میگفتند . آنوقت فرزین آمد شد رئیس بانک و من بزودی اصلاً با فرزین شاخ به شاخ شدم برای اینکه اصلاً با این آدم اصلاً باد یوار مثلاً حرف میزد . دیگه اصلاً من باهاش سلام وعلیک هم نمیکردم . توی دفترش نمیرفتم . توی دفتر اطاق خودم نشسته بودم هیچ کاری هم بهش نداشتم. امیرخسروی مرا خواست و گفتش که این رفته به شاه گفته

س — فرزین ؟

ج — فرزین — که این آدم آدم درستی آدم لایقی آدم فلانی اماد یکتاتور خیلی رویه تیمورتاش را داره

س — شاه یعنی

ج — بله بله — همین کافی بود که آدم بگه به تیمورتاش شبیه تیمورتاش آنهم با اون سابقه‌ای که با تیمورتاش داشت . اوگفته بوده به امیرخسروی که این چطوره ؟ اوگفته خیلی خوبه گفته خب یک کار دیگه بهش بدهید . مرا کردند رئیس بانک رهنی . منهم گفتم منهم از خدا میخواستم که بروم برای اینکه با این فرزین که اصلاً اینجوری نمیشه کارکرد . من آنجا هستم اصلاً باهاش سروکار ندارم یعنی نمیتونم باهاش حرف بزنم . رفتم بانک رهنی و دوسال دربانک رهنی بودم و بعد از در بانک رهنی قضایای شهریور پیش آمد — شهریور هزارو سیصد و بیست که اینهم واقعه‌ای است که فراموش نمیکنم. یک چند تا بمب کوچولو در تهران انداخته بودند مهد ونیسد سرو صدائی شده بود

س — کی‌ها انداختند ؟ انگلیسها یا روسها؟

ج — روسها بنظرم انداخته بودند . روسها بنظرم . چیز های مهمی نبود اما همین سرو صدا بانک ملی تعطیل شده و همه رفتند — هژیر کلاهش را هم فراموش کرد

که برد ارد . سوار شده بود رفته بودند طرف راه اصفهان . راه اصفهان شنیدم مثل خیابان لاله زار شده بود . اتومبیلهائی که از تهران فرارمیکرد میرفت داد و فریاد کارمندان بانك رهنی بلند شد . گفتند بانك ملی بسته ماهم برویم گفتم هرکس برود دیگه نباید برگرده . همه سرجایشان گفتم باید بنشینید چی‌شده . توی خانه‌ام ساعت سه بعد از نیمه شب عبد اله دفتری که معاون بانك ملی بود آمد سه بعد از نصف شب مرا بیدارکرد خونه‌ام که آقا شما نمیرید گفتم کجا نمیرید گفت همه رفتند دارند میروند اصفهان . گفتم‌نخیرمن نمیرم . گفتم اگرشمامیخواهید برید بروید . او معاون بانك رهنی بود

س — از چی می‌ترسیدند ؟

ج — آمدن روسها . روسها دارند میآیند اشغال میکنند تهران را — کلك همه را میکنند میکشتند

بله میکشتند . ترس طوری بود که (؟) موقعی که از ایران میرفت گفتش که من تنها جائی که‌ماند چیزشما بود برای اینکه واقعاً میگویند جاده اصفهان همینجور اتومبیلهائی بود که از تهران داشتند میرفتند

س — من شنیدم حتی کاخ رضا شاه هم نگهبانانش

ج — همه میرفتند آذربایجان که مرد یك نظامی‌ها فرارکردند — استاندار فرار کرد درتهران سربازها را نظام وظیفه را مرخص‌کرده بودند که خود اینها موجب چیز شده بود که نزدیك بود مثل اینکه شاه چیز را بکشه

س — نخجوان

ج — نخجوان را — که وزیر جنگ بود بنظرم . بنظرم (؟) وزیر جنگ بود که پاگنش را کنده بوده و میخواست بکشدش . یك ضرب الیهود عجیبی شده بود در تهران

ما که سرجای خودمان نشستیم و دیدیم هیچ خبری هم نیستش و بعد از چندی آمدند ـ کابینه فروغی تشکیل شد و توی کابینه فروغی مشرف نفیسی شد وزیر دارائی علی امینی هم بنظرم معاون وزارت دارائی بود . اینها تکلیف کردند به من که من بشوم رئیس بانک ملی . من با مشرف دوستی داشتم از قدیم . با علی امینی همچنین . موافقت کردم . گفتم قبول میکنم . بعد یکروزی مشرف مرا خواست و گفتش که با فروغی صحبت کرده و فروغی میگه که الان که تازه رضا شاه رفته و شایع هستش که یک مقداری هم از جواهرات سلطنتی را برده این الان شاید مصلحت نباشه که یکنفری راکه یک جوانی راکه کسی نمی‌شناسه بیارند رئیس بانک ملی بکنند . الان خوبه که علاء بیاد رئیس بانک ملی بشه برای اینکه فرزین رئیس بانک ملی بود فرزین شد وزیر دربار وعلاء بیاد جای فرزین ـ ابتهاج هم بیاد قائم مقام بشه و بعد از یک چندی برای علاء آگرمان میخواهیم که بره واشنگتن که او بشه رئیس بانک ملی . من این حرف را که توی دهنش زد چنان پرخاش کردم که مشرف اصلاً گذاشت رفت از چیز . گفتم خجالت نمیکشید . من که نیامدم بانک ملی را از شما بخواهم شما فرستادید بمن تکلیف کردید من قبول کردم حالا میخواهید که من بروم زیر عبای علاء و از این بواشکی آنوقت که او بره از آنجا ظاهر بشوم اینقدر شما بیعرضه و ترسو هستید . بعد بهشان گفتم نه نمیام . این موضوع از بین رفت .

س ـ حمل جواهرات سلطنتی هیچ حقیقت هم داشته ؟

ج ـ هیچی مطلقاً مطلقاً . بعد که آمدم رئیس بانک ملی شدم . بعد قوام السلطنه آمد نخست وزیر شد .

س ـ بعد از سهیلی . فروغی بود و سهیلی بود و بعد قوام السلطنه

ج ـ فروغی بود و سهیلی بود و بعد قوام السلطنه . حالا اینجا در زمان کابینه سهیلی باید بگویم

س ـ در جائی لیست میگذارم الان از کلیه نخست وزیران و وزرایشان برای کمک بما صحبت کنید

ج ـ پس این جریان را داشته باشیم که من میخواهم بعد ادامه بدهم و صحبت خودم را راجع به ریاست بانک ملی بگویم

در بانك رهنی هستم هنوز. عضو انجمن تربیت بدنی بودم. علاء رئیس انجمـــن تربیت بدنی بود. امان المیرزا جهانبانی هم عضو انجمن تربیت بدنی بود. تدین هم عضو انجمن بود. یکروزی توی این جلسه انجمن امان المیرزا جهانبانی از من راجـــع به قیمت طلا سئوال کرد. گفتم به امان المیرزا خیلی خوب میدانست گفتم قیمت طـــلا را به چه مناسبتی میخواهید. گفت یك مذاکراتی در بین هست با متفقین ــ انگلیسها که ما ازشان طلا بگیریم اینها ــ نقره بگیریم یك همچی چیزی. ما میخواهیم نـــرخ را بدونیم. گفتم که اگر یکنفر الان با بسته و بگوید در مقابل ارزی که ارتش انگلیس بفروشه به بانك ملی ما طلا میخواهیم میشـــــه گرفت. گفت غیرممکنه. گفتم من . . .
آن جلسه صبح بود توی انجمن تربیت بدنی ــ فردا هژیر بمن تلفن کرد ــ هژیـــر وزیر بازرگانی بود. تلفن کرد که در هیئت وزیران جهانبانی یه همچین ــ جهانبانی وزیر صنایع بود.

س ــ　جهانبانی وزیر جنگ بود

ج ــ　وزیر جنگ بود. گفت دیشب در هیئت وزیران جهانبانی همچین چیزی گفت راستـــه؟ گفتم بله

س ــ　که میشه از انگلیسها طلا گرفت

ج ــ　طلا گرفت. گفتم بله. گفت پس شما اینکار را بکنید خواهش میکنم. گفتم از طرف کی بکنم؟ از طرف خودم؟ آخه نخست وزیر سهیلی است. سهیلی باید بکند. گفتنــد سهیلی نمیکنه. که آقا بیائید اینجا. با سهیلی دوست بودم ــ آشنا بـــــودم توتوآیـــــه میکردم باهاش. رفتم وزارت خارجه ــ وزیر وزارت خارجه هم بود مثل اینکـــه

س ــ　تقی وزیر خارجه بود

ج ــ　پس در وزارت خارجه بود مثل اینکه

س ــ　بلـــه

ج ــ　در وزارت خارجه بود. گفتش که تو شنیدم همچین کاری تو میتونی بکنی؟ گفتم بلـــه

گفت نمیتونی

وزیر دارائی آنجا بود . ما گفتیم نقره . تا نقره را گفتیم چنان این عکس‌العمل نشان داد که امکان‌نداره . گفتم من با (؟) صحبت نمی‌کنم . من میگم میتونم این کار را بکنم . من (؟) صحبت نخواستم . من با آن کسی صحبت میکنم آیلین بود که بعدها شد وایس پریزیدنت بانک جهانی در زمان جیم بلک

س — و آیلین

ج — آیلین . ویلیام آیلر . او مستشار اقتصادی سفارت انگلیس بود و دوست من بود بریج بازی میکرد خوب . خیلی خوب بریج بازی میکرد من آنوقت بریج بازی میکردم خیلی با هدیگر بریج بازی میکردیم و مرد بسیار بسیار منصف منطقی تشخیص داده بودمش گفتم با بوارات صحبت نمیکنم . گفت خیلی خب پس برو صحبت کن . تماس بگیر میدونم نمیتونید بدهید . من هم رفتم تلفن کردم به آیلین که من با شما کاری دارم آمد دفترمن در بانک رهنی . شروع کردم توضیح دادن . استدلال من این بود منطق من این بود . شما آمدید ایران را تصرف کردید به زور . الان هم میخواهید لیره برای تمام مخارجش می‌بایستی در واقع بانک ملی فاینانس بکند . ارز میدادند لیره می‌فروختند ریال میگرفتند . اینکار راهم میکنید . شما که هر روز — آن رقم آنوقت یادم بود — اینقدر دارید خرج جنگ میکنید برایتان هیچ اهمیت داره که یک شندرغازش را در ایران که به زور اشغال کردید و یک ملتی را متنفر کردید همه نسبت به شما نفرت پیدا کردند — هیچ برایتان فرق میکنه ؟ استدلال من در این زمینه بود . گفتش که آخه آقا مااگر اینکار بکنیم با مصر چه بکنیم — با برزیل چه بکنیم — با هندچه بکنیم . گفتم والله من سخنگوی آنها نیستم من با آنها چکار دارم . من راجع به مملکت خودم دارم صحبت میکنم . این استدلال چند ین ساعت طول کشید . این مذاکرات . به سهیلی وقتی که گفتم — گفتم که بسیارخوب من اما میروم با وزیر دارائیتان که بهش‌هم عقیده ندارم بدهد — گفتم با او میروم صحبت میکنم که او هم بد اند و آنوقت جریان را هم بساو

اطلاع میدهم. گفت تو حاضری اینکار را بکنی؟ میدونست نظر من. گفتم بلـــه من میکنم. به علاء گفتم که من به این آدم هیچ نظر خوبی ندارم دوتائیمان بریم دوتائی رفتیم گفتیم به ـــ من گفتم به فــرزاد من اینکار را خواهم کرد گفـــت غیر ممکنه نمیشه. گفتم حالا من میروم من عقیده دارم میشه. دفعه اول که صحبت کردیم زمینه من دیدم زمینه مثبت است میشه این کار را کرد ولی هنوز تمام نشده موکول شد به جلسه دوم به علاء گفتم تلفن کردم که اگه یکوقت آمد صحبت کردیـــم امیدواری دارم که بتونم اینکار را بکنم

س ـــ به کی گفتید؟ علاء

ج ـــ به علاء که رئیس بانك ملی بود. جلسه دوم چند روز بعد آمد دردنباله آن. دیدم صحبت از چهل درصد میکنه. گفتم تمام صددرصد گفت من گفتم چهل درصد گفتم نه صددرصده. برای اینکه شما میگفتید موضوع اصولی است وقتی موضـــوع اصولی باشه دیگه چهل درصد و صددرصدش برای شما فرقی نمیکنه. گفت نه نــــه اینطورنیست. گفتم جلسه سوم دردفتر آقای علاء در بانك ملی. به علاء گفتـــم که چهل درصد حاضرشده بده. به بدرهم گفتـــم ـــ بدرگفت نمیشـــــــه غیرممکنه. جلسه سوم آمدند توی دفتر علاء وگفتم آیلیف هم الان میآید من میخواهـــم شما خودتان بهش بگوئید. آیلیف آمد نشست وگفتم به علاء که من با مســـتر آیلیف صحبت کردم و چهل درصد موافقت کرده. من موافق نیستم. اوگفتش که این کار را مـــن نمیدونم چطور شد حاضر شدند بکنند و من همین روزها باید بروم لندن ـــ من نمیدونم آنجا چی بگم. گفتم من باشما میآیم. من میآیم لندن من خودم با چرچیل صحبـــت میکنم. شما هم باشید. من چرچیل را متقاعد میکنم که اینکار به نفع شماست که این کار را بکنید. این مطلب را هم به اطلاع آقای چیز رسانده یم بـــدر. یکـــروزی یك کاکتل پارتی بود علی امینی داده بود. علی امینی آنوقت چکاره بود نمیدانـــم سمتی داشت نداشت. اول چیز بود عضدی بود ـــ عضدی وزیر راه بود. عضدی وزیر راه نبود؟

س — عضدی در کابینه قوام السلطنه وزیر راه بود — در کابینه سهیلی هم بود (؟)

ج — بود — عضدی آمد به من گفتش که ابتهاج کار امشب میآید در هیئت وزیران گفتم چطور من از همه جا بی خبر. گفت که بدر آمده گفته که من اینکار را تمام کردم و امشب هم هیئت وزیران تصویب نامه اش را میآره. گفتم محض رضای خدا رأی ندهید. من صد درصد میگیرم. نکنید این کار را

س — چهل درصد را میخواستند . .

ج — بله — تصویبنامه را بردند و تصویب شد و آورد و تمام شد. قوام السلطنه آمد نخست وزیر شد. عضدی به من گفتش که تو (؟) رفتی پیش نخست وزیر؟ عضدی حالا بازهم وزیر راه قوام السلطنه هم هست. گفتم نه. گفت چرا نه. گفتم من پیش یه کسی نخست وزیره میرم بدیدنش که یا باهاش آشنائی داشته باشم و یا باهاش یه کاری داشته باشم. من با قوام السلطنه درعمرم فقط یکدفعه با تلفن با هم صحبت کردیم آنهم یادم نیست راجع به چه موضوعی بوده. نه من با او کاری دارم نه باهاش آشنائی دارم. اگر او میل داشته باشه با کمال میل. یکی دو روز بعد تلفن زدند که قوام السلطنه شما را میخواهد. رفتم دفعه اول حالا ملاقاتم با قوام. توی کاخ سفید یك اطاق کوچك تاریکی داشت.

س — کاخ سفید کجاست ؟

ج — کاخ ابیض — ابیض میگفتند یکی از کاخهای قدیمی بود. کاخهای قدیمی قاجار در همان گلستان است آنجا. این کاخ نخست وزیری آنوقت بجای نخست وزیری بخصوصی نبود. رفتیم ودیدیم این مذاکرات ما بیش از دو ساعت طول کشید. من بحدی از قوام السلطنه خوشم آمد او هم همچنین. طوری شد که اصلاً یک تفاهمی بین ما بوجود آمد. او گفت شنیدم که شما قراربود که تمام بگیرید طلارا. و او را بردم (؟) چهل درصد. گفتش که حالا هم تصویبنامه را — تصویبنامه را هم برده بودند داده بودند لایحه اش را هم داده بودند به مجلس. گفت که

حالا شما خواهش میکنم که شما بروید دوباره این را .گفتم‌غیرممکنه یک همچین کاری بکنم. گفتم این که افتضاح داره برای اینکه دولت این را امضاء کرده داده به مجلس من بروم بگم چی ؟ گفت این کار برای خاطر مملکت است . گفتم آخه چطوری ؟من بـــه کی بگم آخه. گفت دیگه هرچی میخواهید بگوئید بکنید اما این را از شما میخواهم خواهش میکنم. گفتم خب سعی میکنم بشه. رفتیم آپلیین مخالف بود . گفتم آقای عزیـز شما خوب میدانید و من هم میدونم که شماصد درصد بمن میدادید .. شما میدانید که چطور شد که این کار شد . یک شخص‌ترسو ـ نالایق به طینتی خواست این بــــل بگیره ـ خواست این را به نفع‌خودش‌تمام بکنه شما هم از این سوء استفاده کردید . این است قضیـــــه. الان رئیس‌دولت از من خواهش‌کرده که من برگردم بهمـــــان جائی که بودم . داد ـ فریاد که آقا این مگه میشه این یعنی چه ؟ـ چطور شـــــد گفت تمام‌شده بود این کار . تمام شده شما چرا اینطور اسباب زحمت برای مـــــا فراهم میکنید ؟ گفتم نیست این عقیده منه ـ عقیده منه روی همان استدلالی که اول کردم این چیه در مقابل مخارج روزانه‌ای که شما دارید میکنید ؟ آقا مذاکـــــرات دوباره شروع‌شد . شش‌ماه به شش‌ماه چهل درصد دیگه باید بدهند شش‌ماه به شش ماه حساب بکنند بقیه‌اش‌لیره باشه. من این را برگرداندم کردم شصت درصد ســـه ماه به سه ماه و چهل درصد دیگه در مقابل طلا تضمین شده در مقابلش

س ـ طلا تضمین شده‌اش

ج ـ در مقابل طلا ـ به قیمت طلا تضمین شده باشه به نرخ . بطوریکه در ۱۹۴۹ لیـره که تنزل کرد از یک لیره ۴/۸۰ بنظرم رسید به ۴/۱۰ یک همچی چیزی .

س ـ به دلار

ج ـ به دلار ـ من تمام تفاوتش‌را گرفتم . دوازده میلیون لیره تفاوتش‌را گرفتم. لایحـــه را پس‌گرفتیم قوام‌السلطنه ـ لایحه جدیدی داد به مجلس. خب این را وقتی‌قوام‌السلطنه دید دیگه من هرچی میگفتم چشم بسته قبول میکرد . بعد پیغام داد به من که میل داره

که من رئیس بانک ملی بشم. آهان حالا قبل از اینکه این بشه دیگه آنوقت در تمام
این مسائل قوام السلطنه بامن مشورت میکرد در تمام مسائل پولی ـ مالی. اینجا
بود که من پیشنهاد کردم که قانون پشتوانه ایران عوض بشه و بشه صد درصد
پشتوانه یا طلا یا ارز. استدلال من این بود که ما وقتی که ـ این قبل از اینکه
قرارداد امضاء بشه ـ قبل از اینکه قرارداد ببندند با انگلیسها ـ بهش گفتم که
(؟)　　روسها هم همینکار را میکردند ـ ما میتونیم بگیم که
قانون ما این را مطالبه میکنه و نمیتونیم جز این ـ ما نمیتونیم همینجوری اسکناس بدهیم
پشتوانه نداشته باشیم. هیات وزیرانش توی یك اطاق تشکیل شده بود. این توی
دفتر خودش پهلوی آن اطاق نشسته بود و من . گفت خب شما بگوئید من دیکته
کردم این لایحه را وردا شت نوشت برد در هیئت وزیرانش تصویب شد برد مجلس قانون
شد. بنابراین ایران شد دارای صد درصد پشتوانه. تنها مملکت در روی زمین
با علم باینکه تنها مملکت در روی زمین است اما برای اینکه هیچکس نتوانه اسکناس
منتشر بکنه جز اینکه در مقابلش اینجور طلا داشته باشه یا چیز تضمین شده به طلا
بعد آنوقت، میرسم به موقعی که خواستم اینرا عوض بکنم و چه گرفتاری پیدا کردم که برای
کارهای برنامه

س ـ　پس این مدت که اینها اسکناسها را انتشار داده بودند قبل از این جریان بود

ج ـ　کی ها انتشار داده بودند ؟

س ـ　دولت ـ در آن زمان یا اوایل جنگ مقدار زیادی اسکناس

ج ـ　تا آن زمان که من تا ـ من در ۱۳۲۱ درتاریخ ریاست بانك ملی من هست توی اصول
و این چیزها هست .

س ـ　بله ـ نگاه میکنم

ج ـ　من تا آن تاریخ که رییس بانك شدم یه مقداری اسکناس چاپ کرده بودند و میدادند و
این مخلوط بود حسابهای اسکناس با حسابهای بانك ملی. بطوریکه طرازنامه بانك
ملی هیچ نشان نمیداد که چقدرازبابت اسکناس منتشره بانك ذخیره داره چقدر متعلق

به خود شد ــ چقدر متعلق به پشتوانه اسکناس . من تفکیک کردم . اسمش را گذاشتم قسمت بانکی و قسمت نشر اسکناس . قسمت نشر اسکناس که هر هفته منتشر میکرد نسبه چاپ میکردند نشان میداد که چقدر ما طلا داریم ــ چقدر ارز داریم و چقدر اسکناس منتشر کردیم . بطوریکه هرهفته مردم ایران میدیدند که ما در مقابل اسکناسی که منتشر کردیم یا طلا داریم یا ارز البته هیچکس هم باور نمیکرد . حالا در دنباله این قضیه این را تمام بکنم . یکروزی تلفن کردند به من از طرف نخست وزیری که شما نخست وزیر در مجلس شما بیائید مجلس . من تعجب کردم . بنده را در مجلس برای چی میخواهد

س ــ قوام السلطنه؟

ج ــ قوام السلطنه ــ بانک رهنی هم توی خیابان اسلامبول تا آنجا راهی نیست . فوراً رفتم و رسیدم و گفتم بفرمائید . در را باز کردند ــ من که وارد شدم خیال کردم جلسه مجلس است . میخواستم برگردم دیدم که صدا میکند قوام السلطنه . متوجه شدم جلسه خصوصی بود . آن ردیف یک صندلی گذاشته بودند قوام السلطنه با یک عده از وزرایش و صندلی هم چیده بودند اینجا جلسه خصوصی توی همچین اطاقی تشکیل میشد . گفت بفرمائید . گفتش که لایحه چیز مطرحه ــ همین موافقتنامه مالی با انگلیس .

در کابینه سهیلی چیسی که بعد لرد چیسی شد این در آن زمان عضو وار کابینت چرچیل شد . کابینت چرچیل یک کابینه پنج نفری تشکیل داد که اسمش را گذاشت وار کابینت توی این پنج نفر چیسی را که وزیر استرالیا بود وزیر خارجه استرالیا بود گذاشت توی این کابینه ــ وار کابینت ــ که سرهمین کار هم نخست وزیر استرالیا الان اسمش یادم نیست دلخور شد از چرچیل که این وزیر ماست شما میخواهید بهتر بکاری بدهید بدون اینکه با من صحبت بکنید آمدید این کار را کردید خب چرچیل هم میدانید که یک آدم قدیمی بود . گفت این را اصلاً اعتنا نکرد و گفتش که لازم است . برای این سمت که این را در قاهره بگذاره وزیر مقیم وار کابینت که میر آف وار کابینت

متمرکز در قاهره برای تصمیم گرفتن راجع به تمام خاورمیانه که در موقع جنگ که مخابرات
مکالمات ـ مذاکرات بسیار مشکله و بعضی وقتها خیلی طول میکشه ـ یکنفـــرد ر
محل باشه که بتوانه تصمیمات بگیره بنابراین با اختیارات تام این را فرستادند لشست
د ر قاهره . یکروزی به من آیلیــــف گفت آقا این آد م د اره میاد به ایران و شمــا باید
حتما" با این آد م ملاقات کنید . گفتم آخه من رئیـــس بانك رهنی ام من بیــــام
با چیسی صحبت کنـم راجع به مسائل سیاسی . گفت والله اگر میخواهید ایــــران را
بشناسانید این عقیده منشما باید بروید یعنی هیچکس غیر از شما نمی توانـــــند .
گفتم آخه این یکخورده مشکل است . اما خب حالا من ببینم چه میتوانم بکنـــم .
به سهیلی نخست وزیر تلفن کرد م . به سهیلی تلفن کرد م که یك همچین چیـــزی
هست . گفتش که با کمـال میل . شما ـ ببینم قوام السلطنه بود یا سهیلی بود
یا قوام السلطنه بود یا سهیلی ـ اما گفتم آقا من مناسب این نیستش که من یکنفـری
بروم من میروم اما آقای علاء هم با من بیاد . برای اینکه آقای علاء گاورنر بانك ملی
است که باعث ناشر اسکناس است منم رئیس بانك رهنی ام به این ترتیـب یك نسبتی
به یك مناسبتی پیدا میکنه که میشه این را توجیه اش کرد ـ قبول کردند . بـــه
علاء هم گفتیم د ونفری رفتیم و رسیدیم کولارد بود و چیسی و یکنفر هم آنجانشسته بود
یاد د اشت برمید اشت . من سالهای سال سعی کرد م یك کپی از آنرا بگیرم به مـن
ند اد ند . که ند اد ند که ند اد ند . گفتند ند اریم . د رصورتیکه آد م نشسته بـــود
آنجا یاد د اشت بر مید اشت . وارد شد یم و آقای علاء یك خوش آمد ی گفـــت و
به چیسی و بعد گفتش که فلانی حالا یك مطالبی را اظهار میکند . آقا من شـــروع
کرد م . د یگه گفتم آنچه را . . قوام السلطنه ـ برای اینکه آنروزی که بنابـــود
بروم پیش چیسی همانروزی بود که به من تلفن کرد که بیائید توی مجلس

س ـ　توضیح بدهید

ج ـ　بد م که توضیح ـ گفتم آقای (؟)　من الان باید بروم اینجا و آنهم ساعت یازده

گفت خب تا آنوقت شما شروع بکنید بعد شما میروید آنجا و برمیگردید ما همین جا هستیم ــ برمیگردید به اینجا. من آنجا اینها دیگه بهم مخلوط شد اما چــون به همدیگر ارتباط پیدا میکند. در آن مجلس خصوصی دیدم محشر است که مــا طلارا نمیخواهیم. ما یکی از وکلائی که با حرارت مخالفت میکرد و از مخالفیــن من بود و معلوم میشد که مرا از جاسوس انگلیسها مید انست ــ بعدها معلوم شد ــ معلم فارسی شاه بود

س ــ کاووسی

ج ــ اهل کاشان ــ نخیر نخیر ــ الان میگویم . . .

س ــ خب این را بعداً بفرمائید . .

ج ــ یکد ارید این دکتر. جوانی که اواخرــ نراقی اسم کوچکش راهم فراموش کرده ام

س ــ عباس نه

ج ــ عباس نــه ــ نه این وکیل مجلس بود . این آقا پاشد و یك نطق غرائی کرد که ما طلا میخواهیم چه کنیم . این طلا به این (؟) طلا ــ طلا را کی بما میدهــد کی بما طلا میدهد . طلا بدرد چی ما میخوره مگه اینکه بعد از مرگ ما گنبــدی از طلا درست بکنند . پشت سرهم گفتند . گفتند که شما آقایون پال میکنید که انگلیسها را دعوت کردید که آمدند اینجا و حالا که آمدند برای مخارج قشونشان پول میخواهند بهشان میگوئید که بماچــرا نمیدهید ــ چه ون چرا میبندند و برمیگردند . برــ میگردند به مملکتشان میگویند که ما رفتیم میخواستیم یك کارهائی در ایران بکنیــم ایرانیها چون بما پول ند ادند ما برگشتیم. گفتم میدونید چی میکنند؟ گفتم همــان کاری را میکنند که آلمانها در فرانسه کردند .

روایت کننده ـ آقای ابوالحسن ابتهاج

تاریخ ـ سی ام نوامبر ۱۹۸۱

محل مصاحبه ـ شهرکان ـ فرانسه

مصاحبه‌کننده ـ حبیب لاجوردی

نوارشماره ـ ۳

س ـ فرمودید که آلمانها در فرانسه چکار کردند ؟

ج ـ فرمانده نظامی پاریس اعلان کرد که از امروز نرخ فرانك فرانسه نسبت به مارك آلمان اینه . الان یادم نیست اما آنوقت یادم بود . یك نرخ خیلی عجیبی به نفع مارك . این است نرخ رسمی فرانك فرانسه و هرکس که مارك قبول نکند اعدام است . گفت هنوز هم همین کار را اینجا خواهند کرد . گفتم به دعوت من و شما که اینها نیامدند اینجا ـ برای - ریج که نیامدند که شما بهشان بگوئید که ما تعهد هیم چه اتشان را ببینند و برگردند . گفتم تشکر بکنید از آن اشخاصی که این کار را کردند . حالا خودم نگفتم. این کاری که شده بی نظیره. مرد یکه ایست آمده به زور وارد مملکت ما شده ـ مملکت ما را اشغال کرده . الان میآید میگه که من حاضرم تمام لیره‌هائی که به شما مید هم ریال کاغذ که از شما میگیرم آنوقت مثال زدم گفتم الان قیمت پرتقال مثلاً چقدر شده بود . این را به این نرخ بخرید یك چیز عجیبی آخه ـ تورم شروع شده بود . به این نرخ هم اجناس را بخرم آنوقت هرسه ماه به سه ماه به شما طلا مید هم چهل درصد ش هم ارز مید هم در آنجا تضمین شده به طلا . شما میگویید که ماقبول نمیکنیم. گفتم که روزی خواهد رسید که تمام این آقایونی که الان توی این اطاق تشریف دارند تأسف خواهند خورد که چرا صد برابر این چیزی راکه ارزی که الان به ما مید هند وخواهند داد نگرفتیم ازشان . الان موقع جنگه ـ ما هیچ راه نداریم جز یك راه ـ کشتی هائی که میآد و قاهره همین کیسی تعیین میکند برای ما یك مرکز میدل ایست سنتر

س ـ ساپلای سنتر

ج ـ ساپلای سنتر ـ این تعیین میکه که چقدر به ما قماش بده ـ چقدر قند بده

چغندرچای بدهند ـ چغندر لاستیک بدهند ـ این چندتا چیز چغندر دوا . یک مثقال بیش از این کسی دیگه نیست که بما بدهد راهی نیست که بما بدهد . اینها را دارند به ما میدهند ما الان نمیتوانیم خرج بکنیم . اگر بخواهیم خرج بکنیم تورم ایجاد میشه . ما این را نمیتوانیم ما این را میگیریم میگذاریم روزی خواهد رسید که با جیب مملو از طلا میرویم در هریک از بازارهای دنیا هرچی که دلمان میخواهد میخریم.حالا این را شما مخالفت میکنید . اثرعجیبی بخشید . عجیب عجیب . که دشتی آمد گفت من میخواهم لبت را ببوسم اما یک ایراد دارم . اینهائی که اینجا نشسته بودند پشت سر تو دولتیها چرا یک کلمه نگفتند ـ چراگذاشتند تو صحبت بکنی . گفتم نه این ایراد وارد نیست . برای اینکه رئیس دولت قوام السلطنه خودش گفته که من صحبت بکنم . آخه بعد از آن سهیلی که مذاکرات چیز شد این آمد دیگه . گفتم خودش پشت سر من نشسته . تمام مطالب را بمن گفت . گفت شما بیائید مدافعه بکنید کاری راکه کرده . حالا اگر هژیر و اینها صحبت نکردند که چی صحبت میکردند یا نمیکردند . گفت نه آخه یک کلمه وزیر دارائی که آنجا هست باید بگه تأیید میکنیم این اظهاراتی که فلانی کرد . از آنجا راه افتادم بروم پیش کیمی . توی خیابان شاه آباد که رد میشدم یک صحنه‌ای دیدم که بحدی اثرکرد جلوی دکان نانوائی میدانید کهتقریباً قحطی بود یک صف ایستاده بود . وقتی واردشدم اول کهشروع کردم گفتم من الان از مجلس دارم میآیم شاهد چنین صحنه ای بودم.

س ـ به کیمی گفتید

ج ـ به کیمی گفتم. خیلی درمن اثرگذاشت. آقا دیگه گفتم وگفتم وگفتم دیگه نمیدانم چی گفتم اما هرچی که تو دلم بود گفتم

س ـ آن قبل از آن روز شلوغی است دیگه

ج ـ کدام ؟

س ـ که بابت کمبود نان شلوغ شده بود تهران

ج ـ آن را من بخاطر ندارم اما دیدم که این صحنه‌راد یدم گفتم که حالا شما آمدید

بزورگرفتید . اگر سیاست دولتتان حالا بولارد هنشسته ــ بولاردی که نسبت
به ایرانی‌ها یك نظری داشت کینه توز انه برای اینکه این را پدرش را در آورده
بودند در زمان رضا شاه . تمام عقدهائی که در زمان رضا شاه داشت این خالی
کرد برای ایرانیها . خیلی خیلی ــ خودش بمن قبل از رفتنش گفتش کـــه
من در تاریخ ایران جزوعمر محسوب خواهم شد ــ در تاریخ شیعه وحق هـم
داشت و همینطور هم بود . ساکت نشسته بود گوش میداد . گفتم که اگر سیاست
شما این است که میگوئید توهل ویت پرژیانز این کارهائی کهمیکنید صحیح اســـت .
اما اگر میخواهید یکروزی درباره این ملت شما را دوستخودش بدونــــــه
نه دشمنش این کارهائی که میکنید غلط است . از اول تا آخرش غلط اســـت .
الان دیدم مردمی که بدبخت میآیند برای یك تیکه نان در صورتیکه تمام ایـــن
آرد ما ــ آذربایجان ما ــ گندم آذربایجان ما را روسها مانع میشوند که بیایـــــد
ایران الان قحطی داره . من توی بانك رهنی نان پزی درست کرده بــــــودم
یك نانوائی درست کرده بودم . آرد میخریدم ــ گندم میخریدم ــ آذوقه میخریدم
بهشان جیره میدادم . بعد هم رفتم در بانك ملی همین کار را در بانك طـــــــی
کردم که بزرگترین خدمت بود . عوض اینکه اضافه حقوق بدهم خواربار را میخریدم
بقیمت سیتز ســـعن میدادم به کارمندان . هرکس به تعداد افرادش ــ افـراد
خانواده‌اش . این طوری اثرکرد در این آدم وقتی پاشدیم گفت که این گولار بـــه
من گفتش که You should see Casey, King's Counselor.
کیسی بمن گفتش که شما هروقت آمدید به قاهره خواهش میکنم بدیدن من بیائیـــد .
مکاتبات من با کیسی تا موقعی که چند سال پیش مرد ادامه داشت . یکی از بهترین
دوستان من شده بود . در زندان که بودم بهش نامه نوشتم که آنهم بعد میرســـم
میگم . که نوشتم که به عقیده من علتی که من در زندان هستم اینست که دولت شمـا

موافقت کرد به شاه اجازه داد که مرا زندانی بکنند . هم شما هم آمریکائیها . نامه‌اش را هم داشتم جوابی را که به من داده بود به هیوم نوشته بود . هیوم وزیر خارجه بود . آنوقت اگزاکت نامه هیوم را برای من فرستاده بود که هیوم می‌نویسه که من ابتهاج را نمی شناسم. اما هرکس در اینجا درفورین آفیس گذارش پرسیدم تعریف میکردند تمام رکوردهای ما نشان میده یك آدم وطن پرستی است . یك آدمی است طرف احترام ما بوده همیشه چه‌وچه‌وچه . . . و بهش اطمینان بدهید مطلقاً ما در این کار دخالت نداشتیم. شاید هم اینطور باشه ولی من هنوز معتقدم یك دستگاهی حالا آن دستگاه ممکنه خود سفارت نبوده — یك دستگاهی این کار را کرده همینطور که آمریکائیها هم کردند . اطمینان دارم برای اینکه ممکن نبود شاه یه همچین کاری را بکنه بدون داشتن اطمینان از طرف آنها . برای اینکه عکس العمل . .
دوستی ما از همان جا شروع شد و ادامه داشت برای آن احترامی که بمن داشت . یکلی محیط عوض شد . این آیلت هم حضور نداشت اما گفت — گفت اگر کسی میخواهید که بغیراز شما کس دیگری نباید ببینمه . این در زمان قوام السلطنه بود . سهیلی نخست وزیر شد . کیمی گفتند میآید تهران . حالا من رئیس بانك ملی ام و علاء وزیر دربار. علاء بمن تلفن کرد که آقا شما باید بروید کیمی را ببینید . گفتم که . .
. . . .　　بعد گفت به سهیلی — سهیلی بمن تلفن کرد که خواهش کرد که من بروم . دفعه دوم هم رفتم باز کیمی را دیدم. اما چیزی که آنجا گفتم راجع به آهان . . . این تصویب شد . این قرارداد با مدافعات من تصویب شد و آقای محمود بدر در خاطراتش که در روزنامه‌های تهران چاپ شد این را بحساب خودش گذاشت . من مجبور شدم این را بنویسم . نوشتم که شما کسی هستید که قراردادی را که من داشتم تمام میکردم از صد درصد به چهل درصد بردید بدون اینکه بمن بگوئید عضدی اینطور گفت به من و بعد از اینکه شما رفتید دیگه قوام السلطنه از من خواست ومن این کار را کردم . یك کاری که جزو محالات است . جزو یك چیزهائی است که خدای من شاهد است الان وقتی من فکرمیکنم چطور آدم بخودش اجازه

میبایستی بده که یك همچین چیزی را رو داشته باشی بری همچین صحبتی بکنی و موفق بشه. جز این که همین که مؤمن بودم به آنچیزی راکه میگفتم. میگفتم استدلال من این بود و آنوقت این قرارداد ما یك مدلی شد برای دنیا. درصورتیکه حالا بعد که میرسم در آن قسمت بانك ملی هم توضیح خواهم داد که من این کاری که کردم این را در بانك ملی کردم. این را بعد یا شاید الان هم توضیح بدهم. وقتی آمدم در بانك ملی

س— چی شد که بالاخره به بانك ملی آمدید؟

ج— دیگه گفتم که وقتی که قوام السلطنه وقتیوزیر شد بمن تکلیف کرد ریاست بانك ملی توسط علی امینی وعضدی اینها پیغام آوردند. گفتم که با کمال میل قبول میکنم اما من شرایطی دارم. گفتند خب خود دیگه باید صحبت بکنی. با قوام السلطنه گفتند شما چندی قبل — شرایط را مثل اینکه بطور اختصار باینها گفتم — آره گفتم و قوام السلطنه همه را قبول کرد جز حقوق را. من حقوق من در بانك رهنی ماهی ۷۵۰ تومان بود و پاداشش سالیانه‌ام هم نمیدونم مثل اینکه ۸۰۰۰ تومان در سال یك همچین چیزی. گفتم حقوق من دوبرابر بشه یعنی ۱۵۰۰ و همان پاداشش آمدند گفتند که آقای قوام‌السلطنه همه شرایط را قبول کرده جز حقوق. میگویند این زیاد است. علاء هم حضور داشت. علاء هم اصرار داشت که زودتر تحویل بمن بده بره به دربار. همان موقع بود که میلیسپو را داشتند استخدام میکردند. گفتم شما با دکتر میلیسپو هیچ چانه زدید برسرحقوقش؟ عضدی گفت آقا این چه حرفی است آخه آن مال یك مملکت خارجی است. گفتم برای اولین دفعه است من میخواهم یك ایرانی برای خودش قیمت قائل بشه. من میگویم که با من هم اگر بخواهیچانه بزنید نمیکنم. من که نیامدم سراغ شما. وانگهی من چه دارم مطالبه میکنم دوبرابر حقوقی که در بانك رهنی میگرفتم. حالا آمدم بانك ملی تفاوت این دوبرابر نمیشه؟ آن را هم قبول کردند. این را قبول

کردند . یکروز دیگه وقتی نشسته بودیم صحبت میکردیم . تازه ساعد وارد شـــد از مسکو وزیر خارجه اش بشه . آمد و آنجا جزو وزرای خارجه سابق که داشـــتید نبود اوایل — آن تاریخ رسید . وارد شد آمدند گفتند ساعد گفت بیایـــد . ساعد آمد نشست . خب ما هم مذاکره مان را ادامه دادیم . وقتیکه قوام السلطنه گفتش که من قبول دارم و من گفتم آقای قوام السلطنه چطور آخه قبول کردیـــد هنوز نشنیده . ساعد گفتش که وقتی که آقا میفرمایند ما قبول داریم شما . . . گفتم آقای ساعد خواهش میکنم شما مداخله نکنید . شما بشنوید و بمن بفرمائیـــد که قبول دارید . بعد که شنید و این چیزها را تمام را قبول کرد — قبول کـــرد . یك شرط دیگر هم کرده بودم که گفتم که بانك ملی را من اداره خواهم کرد . مـــن خارجی نخواهم آورد . گفت مگه چطوره . گفتم یك لایحه ای در مجلس هســـت در زمان فروغی برده بودند این لایحه را که یکنفر استخدام بکنند از سوئیـــس حقوقش هم یك حقوق گزافی بود الان یادم نیست . گفت عجب من نمیدانســـتم زنگ زد گفت فلان این لایحه را پس بگیرید . گفتم من خارجی در بانك ملـــی قبول نخواهم کرد . گفتم بانك ملی را من اداره میکنم . من شورا داشته باشـــم و من و معاونین من این را قبول ندارند . من مسئول هستم . معاونین را هـــم من تعیین میکنم . آنها هم مسئول هستند در مقابل من . یك شورای عالـــی از اشخاص حسابی هستند خیلی هم اشخاص حسابی هستند اما اگر من با اینهـــا نتوانم کار بکنم آنوقت چی میشه؟ گفت عوضشان میکنم . شرط من بعد این شـــد که یکروزی اینها را احضار بکنه — همه را خواست وقتی که من قبول کردم رئیس بانك ملی . همه را خواست گفت که من با آقای ابتهاج یه همچین شرطی کردم . آقایون همتان وطن پرستید — همه تا ن سرشناس اشخاص حسابی آمده بودند . از قبیـــل نصیر ونم یکوقتی حکیم الملك بود بعد سهام السلطان بیات بود . آن وزیر فرهنگ سابق صدیق اعلم بود . دیگه بعد خود قوام السلطنه شد منصورالملك بود . اشخاص خیلی

حسابی بودند . بهشان گفت — گفتش که اگر اختلافی پیش بیاد آنوقت من به فلانسی قول دادم که قانون بانک ملی را عوض بکنم . در هشت سالی که بودم یک دفعه نشد یک دفعه نشد یک پیشنهادی بکنم که باتفاق آراء تصویب نشه . باتفاق آراء تصویب میشد بدون استثناء برای اینکه ممکن نبود یک چیزی پیشنهاد بکنم که نتوانم ازش دفاع بکنم . هروقت هم ایرادی میگرفتند توضیح میدادم متقاعد میشدند . از جمله کارها که در بانک ملی کردم اول که رسیدم به فاصله کمی صباح آمد به فاصله تقریباً گمان میکنم کمتراز یکماه رسید و الهیارصالح راهم من پیشنهاد کردم به قوام السلطنه . گفتم حالا که شما یکنفر امریکائی میآرید برای اینکه — من واقعاً خیال میکردم که میلیسپو یک آدمی است که به ایران خدمت کرده و میتونه خدمت بکنه — نمی شناختمش . اما آنچه که شنیده بودم خیال میکردم . گفتم که یه وزیر دارائی داشته باشیم که بتونه — بفهمه اینهارا .

س — کاظمی بود قبل از صالح

ج — کاظمی یک آدم خیلی . . کاظمی را بیرون کرد قوام السلطنه . از کابینه اش بیرون کرد . این را من میدونم که فضولی هائی کرد که بیرونش کرد و کاظمی هم بعد وزیر دارائی مصدق هم شد و یک آدم کینه ای بود — یک آدم کمپلس داری بود کاظمی برعکس الهیارصالح — یکی از مردان شریف ایران — یکی از بهترین افراد ایرانی بود . منتهی یکوقتی تحت نفوذ این چیزها واقع شده بود . این حزب و . . واقعاً داشت گمراه میشد که یکوقتی میگویند نمیدونم بسلامتی پیشه وری خورد همان موقعی بود که من خواستمش در بانک ازش خواهش کردم که برود رصندوق بین المللی پستی را که ما داشتیم آنجا قائم مقام بشه آلترنیت بشه من تعیین میکردم باو بدهم هرچی اصرارکردم کردم قبول نکرد . او عقیده اش این بود که راهی را که دارند میروند صحیح است وفلان و اینها و یک آدم بسیاربسیار محترمی بود . این وزیردارائی شد وقتی به قوام السلطنه گفتم گفت که آخه صالح را کسی نمی شناسه — صالح که فلا ن

و اینها . اینجا امینی هم خیلی کمک کرد و او را وزیر کرد . پیغام آورد از طرف میلیسپو به من کمیلیسپو میگه ما دوسه دفعه ملاقات کرده‌یم باهم . مرا هم نمیشناسه . پیغام آورد که میلیسپو میگوید که من قبل از اینکه بیایم یکنفر را برای بانک ملی در نظر گرفتم و استخدام کردم و الان چه بکنم با فلانی ابتهاج صحبت بکنید ببینید که یا او معاون وزارت بشه یا کو د ایرکتر بشه ـ تقسیم بکنند یا یک کار دیگه . من به صالح گفتم که به سهیلی بگوئید من یک شرطی کردم با نخست وزیر وقت که من خارجی در بانک ملی استخدام نخواهم کرد . این شرط را البته کسی قبول کرد که این الان نیست . الان دیگه ـ موقعی که این صحبت را با من میکرد این نخست وزیر بنظرم سهیلی بود

س ـ سهیلی بود ـ صالح هنوز وزیر دارائی مانده بود

ج ـ گفتم الان او نیست بنابراین این تعهد نسبت به نخست وزیر الان الزام آور نیست ولی من نمی‌مانم . گفت من میگم اما خودت صحبت کن . گفتم چشم . رفتم گفتم که وزیر دارائی پیغام شما را به من رسانده و منهم گفتم که اینطور بشما بگه . دلیلش هم اینه من میتونم و بهتر از هر آمریکائی میتوانم بانک ملی را اداره بکنم . اگر موفق بشم خواهند گفت ... Mr. Le این کار راکرده اگر موفق نشم خواهند گفت نگذاشتند Mr. Le این کار را بکند بنابراین من نمی‌کنم . گفتش که من شما را نمی‌شناختم که این کار را میکنید ولی این چند ملاقاتی که با شما کردم تصدیق میکنم که شما از ?.. Le که در نظر گرفتم بهترید . گفتم که چقدر خوشوقتم که این را از شما می‌شنوم برای اینکه عقیده من این است . توی کتابش میدونید مینویسه که این کسی است که خودش را سوپریر مید انست توی آمریکائیها . دیدید ؟ من دارم کتابش را

س ـ بلـــه

ج ـ میگه این خودش را سوپریر و هی سید ـــو پنهان هم نمیکرد . این عقیده من بود و همینطور هم بود گفتم من احتیاج ندارم . گفت حالا من به این (?) چی بگم . اتفاقاً ... Le گفت سی ساله در فرست نشنال سیتی بانک کار میکنم . آنوقت سیتی بانک ـ فرست نشنال سیتی بانک بود ـ یک همچی چیزی

بود . گفتش در خاور دور یه همچی چیزی بوده الانم منتظــره من چی بگــم
گفتم نمیدونم چی بکنید . گفت چطوره خزانه داریش بکنیم . گفتم دکتر من نمیدانــم
که بتوانم اظهار عقیده بکنم . آورد خزانه داریش راهم کرد که یکروزی ــ یکوقتــی
که من ایراد داشتم به کارهای میلیســپو بهش گفتم که میلیسپو وقتی آمد شروع کرد
به تقاضای قرضه . هرقرضه‌ای هم که میداد با تصویب مجلس بود . پنجاه میلیون تومان خواست دادم
بازهم یه پنجاه میلیونه دیگر بازخواست ــ یه پنجاه میلیون دیگر ــ صد وپنجاه میلیــون .

س ــ پشتوانه‌اش چی میشد ؟

ج ــ پشتوانه‌اش تصویب میشد که این میرفت توی پشتوانه چیز ــ چون قانونی که من گذرانــدم
در بانک ملی یکی از چیزهائی که عوض کردم ــ جواهرات سلطنتی در بانک ملی بود بعنوان
اینکه اینها را بانک بفروشد و به سرمایه‌اش افزایش بدهد . من دیدم این هیچ عملی نیست
برای اینکه با متخصصین صحبت کردم . با موشرن صحبت کردم که اینها را ارزیابــی
کرده بود . گفت اگر شما بخواهید این را بفروشید بازار جواهرات در دنیا می‌شکنــد
آنها گفتند که کلکسیون شما بزرگترین مهمترین کلکسیون جواهرات دنیاست . مبــادا
فکر فروشش باشید برای این‌که اصلاً بازار دنیارا خواهد شکست . دیدم این عملی نیست
این کار را بکنم . چه بکنم ؟ قانونی گذراندم که پشتوانه بانک عبارتند از طلا سازهائــی
که ما دادیم بابت سهمیه خودمان به صندوق بین المللی بانک بین المللی و سفته‌های
دولت که تضمینش جواهرات سلطنتی است بدین ترتیب علی الابد این در بانــک
مرکزی خواهد بود کسی نمیتونه دست بزنه چون پشتوانه است . دولت ایران هم کــه
هیچوقت نمیتونه تمام قروضش را به بانک مرکزی بپردازد ــ بنابـــــــرایــــن
این صد درصد پوشیده است . بدون اینکه قیمتی روی جواهرات بگذارند . راجــع
به قیمت جواهرات هم چیزهای افسانه‌ای شنیده بودم راجع به قیمتها . درصورتیکــه
ارزیابی که کرده بود موشرن ــ مهری تیمور تاش را هم داشت وقتی وزیر دربار بود توی
صندوق من بود توی دفترم ــ هیچوقت بازش نکرده بودم . برای اینکه بازگفتم بازبکنم
به زنم میگم ــ زنم به کس دیگر میگه اون یکی به دیگری میگه ــ این تمام دنیا خواهــد
صحبت کرد که این اینقدر ارزش داره . من اصلاً نمی‌خواهم بدانم ارزشش چیــه

برای اینکه من که نمی‌خواهم این را بفروشم . اما این چیزهائی که اغراق آمیز گفتند
این مؤید احمدی بود نماینده مجلس و عضو کمیسیون پشتوانه اسکناس بمن یکروزی
یك پیغامی گفت که خودش بدون اینکه توجه داشته باشه که به میلیاردها سرمیزنه .
گفتم آخه غیرممکنه همچین چیزی باشه ـ نمیتونه همچین چیزی باشه . گفت چرا
آقا هست .که این هست که چنان هست . که وقتی که بمن نوشتند آلیر نوشت
از پاریس که چطوره که شما این چیزتان را بفرستید به اروپا و آمریکا برای اگزیبیشن
گفتم من اینرا نمی‌فرستم . اما یك کاری میکنم که بیایند مردم در تهران ببینند که
این چیزی که ساختم در بانك ملی این خزانه‌را ـ این خزانه را من ساختم منتهاش
قبل از اینکه این تمام بشه ساختمان رفتم ـ فروغی را فرستادم بهبانك آو انگلاند ـ بانك دو
فرانسه ـ خزانه هارا دید و با هم این خزانه معتبری که درست کردیم که بتون آرمه است .
با نظر خود (؟) که برای نمایش دادن این جواهرات سلطنتی علی‌الابد
درآنجا باشه ـ حالا آخوندها چه خواهند کرد نمید انم . آخه اینها دست زدند
یا نزدند نمیدانم . نشنیدید که چیزی که؟

س ـ نخیر

ج ـ از جمله کارهائی که کردم یکی اینکه پشتوانه راتبدیل کردم به طلا و ارزهای قابل
تبدیل به طلا صددرصد که این را قوام السلطنه به مجلس برد و تصویب شد این ـ هنوز من
رئیس بانك ملی نبودم و این بود تا اینکه جنگ تمام شد و من شروع کردم به تهیه
برنامه عمرانی . حالا قبل از اینکهواردآین مرحله بشم می‌بینیم اساسا" چیزی که با وقایع
دیگری که داشتم . .

س ـ این میلیسپو بالاخره

ج ـ یکی میلیسپواست و یکی‌هم فروش طلا . من نزد یك شانزده ماه به میلیسپو کمك کردم
همه چیز نه فقط وام دادن ـ نظر دادن راهنمائی کردن . یکروزی بهش گفتم که
شما عوض اینکه وقت خودتان را صرف کارهای کوچك بکنید مثلا" ذغال را شما انحصار
میکنید . ذغال را برای چه انحصار میکنید ؟ انحصار ذغال به شما چه . یك کار دیگه

اینکه تمام نامههائی که از وزارت دارائی صادر میشه به فارسی شما امضاء میکنید . گفتم
من توی بانك ملی ایرانی هستم ـ زبان مادری منه ـ من نامهها را تمام من امضاء نمیکنم
به یك عده اشخاصی حق امضاء دادم . شما بدون اینکه بفهمید باید یك انگلیسـ
یك (؟) نمیدونم سی میلیسپـو اینرا امضاء بکنید . آخه لطف اینکار چیــه ؟
این وقت میگیره . گفتم شما اگر خدمت بخواهید به ایران بکنید تمام وقتتان را صـرف
این بکنید که سیستم مالیاتی ایران و سیستم حسابداری را در ایران درست بکنیـد
این بزرگترین خدمتی است که میتوانید بکنید به ایران . ول کنید چیزهای دیـگر
اقتصادی را . انحصارهای اقتصادی به شما ربطی نداره . تهیه گندم ـ آرد بهنانوا
اینها به شما مربوط نیست . نمیتوانید برسید . گفتم من از شما جوانترم از شمـا
بهتر ایران را میشناسم و خیلی هم به خودم اطمینان دارم . من هیچوقت سعی نمی‌ـ
کردم این کارهائی که شما دارید میکنید بکنم . گفتش که خب این حالا من میرم آبعلـی
برای چند روز استراحت . وقتی که برگشتم باهم صحبت میکنیم در این مورد . همانجائی
که نشسته بودیم صحبت میکردیم یك یادداشتی از وزیر دارائی رسید . من خواندم
دیدم نوشته که روز شنبه آینده جلسه در مجلس که شما هم تشریف بیارید به میلیسپو
گفتم که این نمیدانم چی هسـت . من رفته بودم به کنفرانس قاهره . میدل ایست
ساپلای سنتر یك میدل ایست اکونومیك کنفرانس یك همچین چیزی . آنجا رفتـه
بودم وتازه برگشته بودم . گفتش که خیال میکنم که میخواهند کار مرا به شما بدهنـد
وزارت دارائی را به من تکلیف کردند ـ من وزارت دارائی را قبول نکردم . هنـوز
نخست وزیری بمن تکلیف نکرده بود شاه . گفتم من ممکن نیست این کار را قبـول
بکنم . من این را خیلی ساده تلقی کردم . اما معلوم میشـد که این آدم فـوراً
نظرش متوجه شد که من این حرفها را میزنم برای اینکه میخواهم جای او را بگیـرم
و بعدها مطلع شدم . اگر من آنوقت این را میدانستم خیلی کمك بمن میکرد . مـن
همانوقت هم استدلال میکردم در مکاتبات من که این آدم ـ آدم یك عیب روحـی

داره . سالها بعد الهیار صالح بمن گفت که وقتیکه این را داشتند استخدام
میکردند الهیار صالح در آمریکا بود ـ نیویورک بود . یك هافمن مثل اینکـــه
یکوقتی وزیر مختار آمریکا بود در تهران که الهیار صالح آنموقع در سفـــارت
آمریکا کار میکرد . گفت اون بمن تلفن زد که من بروم ببینمش . رفتم خانـــه اش
گفتش که شنیدم دولت شما داره ملیسپو را استخدام میکنه . ملیسپو ششماه
در منتال روم بوده . گفت من رفتم سفارت به شایسته گفتم این مطلب را . شایسته
گفت محض رضای خدا صحبتش را نکن برای اینکه قرارداد ش هم امضاء شده و به تصویب
مجلس هم رسید و امضاء شد . من نمید انستم اما همیشه میگفتم . یك موردی ایـــن
یك خزانه داری فرستاد ـ یکنفر از خزانه داری را فرستاد با یك حکمی که این آقـا
آمده بانك ملی را تفتیش بکنه . که کیك بـــود یه همچی چیزی اسمش . خواندم
گفتم که این آدمی که این را به شما داده این اصلاً منتالی آنسانــده . ایـــن
چطور ممکنه همچین چیزی . این قانون داره بانك ملی . بانك ملی بموجب قانـــون
یك بازرس داره از طرف دولت که وزارت دارائی تعیین میکنه . یك هیئت نظـــار
داره ـ یك هیئت نظارت داره ـ یك شورا داره . هیچکس دیگه حق نداره . چطور
من میتونم اجازه بدهم که شما بیائید . . میدونید این انعکاسش چه خواهد بـــود
سرتاسر دنیا که از طرف وزارت دارائی آمدند رسیدگی بکنند دیگه اعتباری برای بانك
ملی باقی نمانده . اعتبار بانك ملی امروز درجه یك است در دنیا . گفتم اگر شمـــا
نرفتید من مجبورم به قوه جبریه شما را از بانك بیرون بکنم . رفت یك گزارشی نوشت و
که رفتم حکم شما را دادم رئیس بانك گفتش که کسی که این دستور را داده منتالـــی
آنسانده چنین چنان و گفت که اگر نرم فلان بیرونم میکنه . رونوشتش را برای مـــن
فرستاد . اولین اصطکاك ما در مجمع عمومی بانك پیش آمد . حالا از آبعلـــی
برگشته و هیچ با من تماس نگرفته ـ اولین ملاقات ما در مجمع عمومی بانك ملی بـــرای
تصویب ترازنامه . بانك ملی مطابق قانونش ـ اساسنامه اش که قانونه . در مجمـــع
عمومیش سه نفر از طرف هیئت وزیران تعیین میشوند که بنمایندگی از دولت بیاینـــد

بعنوان صاحبان سهام و رأی بدهند بتصویب اساسنامه . آن سال سه نفر وزیر دارائی بود که فروهر — فروهر بزرگ بود — ابوالقاسم فروهر . منصورالسلطنه وزیر دادگستری بود و میلیسپو بعنوان رئیس‌کل دارائی . منهم رسم من این بود که ترازنامه را میدادم چاپ میکردند تاریخ تصویبش‌را میگذاشتم که بعد از اینکه تصویب شد روش‌ماشین میکردند فوراً بعد از مجمع‌عومی منتشرمیکردم. همینطور که همهٔ بانکهای دنیا میکنند . آهان اینهم بگم قبل از اینکه تمامش‌بکنم . من وقتی آمدم تفکیک کردم بانك ملی را به دوقسمت . قسمت نشر اسکناس و قسمت بانکی که این حسابها بکلی مجزا بشه . دوتا وظایفی بود که بهیچ وجه من‌الوجوه با همدیگر مربوط‌نبود و (؟) قابل اینکه شما همه را مخلوط‌بکنید نبود . میبایست معلوم بشه چقدر اسکناس‌منتشر کرده وچقدر پشتوانه داره که متعلق به و چقدر ارز. ارزها را همه را قاطی کردن باچیزهائی که بانك ملی داره این اصلاً یك اشتباه فاحش بود .

س — وظایف‌بانك مرکزی و بانك تجارتی بود

ج — مخلوط‌بود بله . آنوقت تصمیم گرفتم که هرهفته یك وضع‌مالی منتشر بکنم . این را مطرح کردم درشورا . میلیسپو گفتش‌که این صلحت نیست . چرا صلحت نیست؟ گفتش‌که مردم متوحش‌میشوند وقتی که ببینند اسکناسها را . گفتم من . . انتشار اسکناس گفتم من این را بهمین منظوردارم میکنم . که مردم بدانند که اسکناس‌بالا رفته — پشتوانه هم بالا رفته . اینقدر طلا داریم اینقدر ارز داریم . اگر اینکار را نکنم صد برابرخواهند گفت که دارند اسکناس‌منتشر میکنند و نمیدانند . مردم بدانند . گفت نه نه صلحت . . . من کردم علیرغم او کردم و اثر فوق‌العاده‌ای هم بخشید نه فقط در ایران بدر سرتاسر دنیا . هرهفته این را میفرستادم برای تمام چیزهای دنیا که بدانند . آنروز آهان و بعد شروع کردم به فروش‌طلا . این یکی از ابتکاراتی است که افتخار میکنم بهش . ما در مقابل وضعی واقع بودیم که همینطور که گفتم آن میدونید سابلای سنتر جیره‌میداد. اینقدر قماش‌و اینقدر قند و شکر و اینقدر دواو اینقدر لاستیك اتومبیل . هیچ چیز دیگه نمیتونست به ایران بیاید جز این چیزهاو تورم شروع‌شده بود . آنوقت خرج ارتش

انگلیس و آمریکا و ارتش شوروی . همین کاری را که من با انگلیسها کردم به تقاضای سهیلی وقتی که نخست وزیر شد با شوروی ها شروع کردیم. یعنی اول با قوام السلطنه شروع شد و بعد در زمان سهیلی بود که یکی از معجزههائی است که اینها این کار را کردند منتهی صد اکرات طولانی شد ـ طولانی شد یکشب هم تا ساعت نصف شب طول کشید و بعد سمیونف بود سفیر شوروی . سمیونف رو کرد به سهیلی گفت به روسی من روسی میدانم خیلی کم میدانم ـ میدانم اما . گفتش که تا وقتی که آقای ابتهاج هست ممکن نیست بین ما موافقت حاصل بشه . رو کردم به سهیلی گفتم ـ صالح هم بود وزیر دارائیش بود و یکی دیگر هم بود ـ گفتم ملاحظه میکنید آقای . . . این نتیجه این جا . شما سکوت میکنید من متکلم وحده شدم . این تمام را از من میدونه . برای من فرق نمیکنه اما خب این تودیده دیگه . یعنی مرابرداریدکه کارهادرست بشه . خیلی انصافاً چیز کرد . گفتش که علت اینکه آقای ابتهاج صحبت میکنه برای اینکه او متخصص ماست . ما در این مسائل آنقدر وارد نیستیم ولی تمام آنچه را که آقای ابتهاج گفته نظر دولت است . موفق شدیم از روسها عیناً قرارداد عدل مال انگلیسها را با آنها هم زدیم . قبول نمیکردند

س ـ　که طلا بدهند

ج ـ　طلا بدهند . من حالا آمدم به بانك ملی و تصمیم گرفتم که برای مبارزه با تورم هیچ راه دیگری ندارم جز فروش طلا هیچ راه دیگری نیست.

س ـ　بصورت

ج ـ　جبرای سیاست جمعی ـ جز خاك . جز خاك چیزی نداشتیم بفروشیم. زمین هم میرفت بالا به طرز محیر العقولی ترقی میکرد برای اینکه چیز دیگری نبود . حالا بخواهم طلا بیارند . (؟) که خواستم . حالا همان (؟) که (؟) آن کار را کرده گفتم حالا من میخواهم یه مقدار از این طلا را بیارم . گفت برای چی میخواهید بیارید . گفتم برای اینکه میخواهم سکه بکنم و بفروشم .

س ـ　یعنی طلائی که دولت ایران صاحبش است

ج — آره دیگه — طلائی که همین توی این سه ماه به سه ماه میگیریم

س— کجا بوده طلا در بانک . . .

ج — نه نه — در آفریقا بود در کانادا بود . من اینها را میخواهم بیارم . داد داد فریاد که آقا بابا ما الان برای کشتی‌های ما فقط و فقط مهمات بیاره . گفتم آقا این چه حرفی است مگه میشه طلا چه ارزشی داره آخر. بگو یک‌میلیون دلار . تلگراف به لندن و اجازه آمد یک میلیون دلارآورد . میدادم ضرابخانه — پهلوی سکه میکردند شروع کردم به فروش . دفعه دوم یک میلیون دیگه آوردند — دفعه سوم دومیلیون آوردند بعد بهش‌گفتم آخه این معنی داره ؟ من هردفعه میخواهم طلا را برایت بیارم شما تلگراف میکنید لندن — لندن اجازه بده . یک کاری بکنید که بابا اجازه داشته باشید یعنی اجازه بدهید هر قدر میتونم از این بیارم و این کار را هم دارم میکنم برای مبارزه با تورم . این بنفع همه است . کارت بلانش دادند که من هرقدر بخواهم . هواپیماهای نظامی آمریکا . این طلاها را برای من میآوردند توی خزانه بانک به من تحویل میدادند و یک رسید میگرفتند . یکشاهی نه پول حمل میدادم نه پول بیمه هیچ . بیمه نبود این ریسک بود میکردند . میآمدند توی خزانه بانک میدادند و رسید میگرفتند نتیجه‌اش این شد ما . . اولا" تمام نقره‌ها را تبدیل کردم به طلا — پشتوانه طلای ایران یک مقدار طلای زینت آلات بود مال زنان . قوطی سیگار بود . فندک طلا بود . خدای من شاهد است جز این نبود . من تمام این ها را تبدیل کردم به شمش طلا . طلا را میدادم ضرابخانه پهلوی و نیم پهلوی ضرب میکرد و این را شروع کردم به فروش . حالا میدانید که از کارهائی که کردم . الان فکرش را میکنم میگویم اگر عجب جرأتی داشتم اساسنامه بانک ملی میگوید که قیمت خرید و فروش طلا و نقره با شورای عالی است به شورای عالی بردم گفتم که من میخواهم بفروشم این را برای مبارزه با تورم. این باید قیمتش روزبروز عوض بشه . من چطور میتوانم این کار را بکنم . من که شما را نمی‌بینم هر روز . روزهای شنبه جلسه است . گفتند چی بکنیم . گفتم این حق‌ّان را به من واگذار بکنید . من روزهای شنبه بشما گزارش میدهم که در ظرف هفته گذشته چقدر

فروختم به چه نرخ فروختم و چه تغییراتی پیش‌آمده و چرا اینقدر باتفاق آراء تصویب شد. سفیر ترکیه بود حسنی‌جمال بود آنزمان باهم بریج بازی میکردیم آدم بسیار بسیار سمپاتیکی بود. گفتش که شنیدم تو همچین کاری کردی من میتونم بخرم. گفتم هرقدر بخواهی بهت میدهم. یك مقداری فرستاد خریدند. گفت چه جوری این کار را میکنی؟ گفتم صبح رئیس‌اداره خزانه میآید توی دفتر من میگه دیروز اینقدر فروختیم — تقاضا اینقدر بود — قیمت این بود. من بهش میگم امروز نرخ این خواهد بود. میره و منهم فراموش میکنم. گفت خیلی احمقی گفت چطور همچی کاری را کردی. آخه چطور همچین مسئولیتی. گفت اگر نمیکردم کی میکرد. شورا را میگذاشتم آنجا شروع کردیم به فروش و اول توی خود بانك چنان هجوم آوردند تمام این چیزهای بانك را شکستند. بعد گذاشتم توی حیاط — توی باغ بانك ملی نرده‌های آهنی گذاشتم. نرده‌های آهنی را خرد کردند. هرقدر که خواستند فروختیم. تا آنجائی که بخاطر دارم نرخ پهلوی از هفتاد و چند تومن‌حد اکثر به چهل و هشت تومن رد شد. همینطور بتدریج من این را پائین آوردم. و این‌طلاها مردم باور نمیکردند. این راکه هجوم میآوردند یکجائی که هیچ چیز نمیشه خرید نان نمیشه خرید. قماش باندازه کافی نبود. قند و شکر باندازه کافی نبود اما طلا هرچقدر دلشان میخواست می‌خریدند. نتیجه‌اش آنوقت‌چی شد. این پول ایران را نجات داد. این را من خودم نمیگم. یکی از گاورنرهای بانك‌آو انگلاند مرا درکجا بودم؟ واشنگتن مثل اینکه بهم برخورد کردیم — معرفی کرد گفت این آدم کسی است که پول ایران را نجات‌داد بدین وسیله. این در دنیا یونیك شد. آنوقت‌درحین اینکه این معامله را میکردم حالا ببینید چه استفاده‌ای به بانك رساندم. ما این طلاهائی که به نرخ رسمی بعنوان اونسی سی‌و پنج دلار میخریدیم میآوردیم تبدیل میکردیم میفروختیم سودی که عاید بانك شد صد و بیست و چهارمیلیون تومان بود در این مدتی که من بودم. سرمایه پرداخت‌شده بانك روزی که من رئیس بانك شدم نه میلیون تومان بود. روزی که میرفتم نصف این را برده بودند به

حسابهای سرمایه ــ سرمایه و اندوختههای بانک در حدود دویست میلیون تومان بود . حالا جلسهای تشکیل شده اولین مجمععمومی برای تصویب ترازنامهای که توش معاملات طلا هم هست . من فقط

س ــ آقای میلیسپو هم هست

ج ــ میلیسپو هم هست ــ چاپ هم کردم . تصمیم گرفتم ــ پیش خودم منصفانه این خواهد که من نصف این را بدهم به این دولت که ــ نصف دیگرش را ببرم به اندوخته همینطور چاپ کردم و بردم . میلیسپو مخالفت کرد . گفت باید صد درصد بدی که دولت داد بهشان . گفتم نمیدهم . گفتم یکشاهی بیشتر از این . گفتم متأسفم که آن پنجاه درصد هم بهتان میدهم برای اینکه این دو روز دیگه نیست درصورتیکه این بانک ملی برقرار خواهد بود و این اندوخته برای همیشه توی بانک ملی هست و اگر من این کار را الان نکنم کی بکنم . این یک چیزی است که ابتکار منه بشما هیچ مربوط نیست . پولی نداد به شما به من که من این کار را بکنم . این ابتکار منه . این عملی است که خودم کردم نتیجهای است که گرفتم . صد درصد این رامیبایستی من ببرم به اندوخته برای استحکام بانک . گفت برای ما استحکام بانک چه فرقی میکنه دولت ایران وقتی ورشکست . گفتم دولت شما که ورشکست نیست . گفت وقتی یک دولت ورشکست بشه بانک ملی هم هست . گفتم نیست ــ اینجور نیست . گفتم دولت شما ممکنست ورشکست بشه اما بانک ملی در مورد در تمام محافل بانکی دنیا اعتبارش درجه یک است . یکی از روسای بانک آوانگلاند در ۱۹۴۷ دومین جلسه سالیانه بانک دوفرانس در لندن بود . اولی در آمریکا بود که من نرفتم . در جورجیا بود یک جائی یادم نیست من نرفتم . دومی را رفتم در لندن . یک شامی داد بانک آو انگلاند و اینهم توی پرانتز بگویم (سالنشان مجللترین سالن که در لندن است در هیچ قصری یک همچین سالنی نیست) یکی از دایرکترها پهلوی من نشسته بود سیب من . من خیال کردم دفعه اولی که آشنا شدم من شما را سالهاست میشناسم . گفتم ما همدیگر را ندیدیم . گفت من شما را میشناسم از دور میشناسم

گفت میخواهی دیسکریپشن را بهتون بدهم. گفتم خیلی میل دارم. گفت آدمـــی هستی عصبانی — آدمی هستی‌تند آدمی هستی فلان فلان . . . یک کامپلیمانهائی هم گفت. آنوقت گفتش‌که اعتبـــار بانک ملی در بانک آو انگلاند در ردیف بزرگترین بانکهای مرکزی اروپااست . خیلی از بانکهای مرکزی اروپا اعتبارشما را ندارنـــد . گفتم من خیلی خوشوقتم این را می‌شنوم . دلیلش‌را هم گفت . در ۱۹۴۸ بله بلـــه همان ۱۹۴۷ لیره را آزاد کردند میدونید . رفتند روی لو استاندارد . شش‌مـــــاه بعد مجبور شدند که ترک بکنند برای اینکه دیدند نمی‌توانند . وقتیکه ترک مــــی — کردند تلگرافی کردند . تمام بانکهای مرکزی که خواهش‌میکنیم برای همکاری با صـــا شما خودداری بکنید از تبدیل لیره‌هایتان به ارز مگر درمورد احتیاج . من دســـتور دادم (؟) که اینکار را باید کرد . دلیل ندارد من لیره‌هایم را بیخود بیـــــارم که چی بکنم. این آنچنان اثربخشیده بود که وقتی . . آنوقت کمک کرد حالا بعد هـــم میرسم به اینکه بگم حالا چه کردم . آنهم در زمان بانک ملی‌ام بوده . حالا برگردم به موضوع مجمع‌عمومی . میلیسپو گفت من این‌را تصویب نمی کنم . من هم گفتم منهــــم تغییر نمی‌دهم . رسیدیم به بن بست . مجمع‌عمومی هم عبارتند از اعضـــای شـــورا است — اعضای هیئت وزارت و اعضای نظار و بازرس‌و این نمایندگان دولت .

س— فارسی بلد بود آقای میلسپو یا به انگلیسی میگفت و ترجمه . .

ج — نه نه — هرچی میگفتیم میبایستی به اونهم بگیم دیگه حالیش بکنیم . صادق وثیقـی رئیس‌هیئت نظار بود . وثیقی گفت آقا من پیشنهاد میکنم شما پاشوید برید توی دفتر خودتون حل بکنید اینجا که حل نمیشه. پاشدیم توی دفترخودمان که متصـــــل به این دفتر شورا بود رفتیم . فروهر وزیر دارائی و منصور السلطنه ومیلیسپو و لوکانت باهاش‌بود . لوکانت که همان خزانه دار همان آدم بانکی‌چنانی . آنجا باز همین استدلال را — استدلال من و استدلال او تکرارشد و منصورالسلطنه وزیر دادگستری گفتش‌که من

س— این همان عدل مقتانی است منصورالسلطنه؟

ج — نه نه ـ عدل . منصورالسلطنه عدل . وزیر دادگستری در این کابینه ساعد اســـت .

س ـ این کابینه بیات میشه

ج — بگذارید ببینم . کابینه ـ بگذارید ببینم . کابینه ـ برای اینکه وقتیکه وارد شد ـــنه وقتیکه میلیسپو وارد شد سهیلی نخست وزیر بود . بعد از سهیلی ساعد است بعـد بیات است .

س ـ وزیر دادگستری عدل است

ج — عدل است؟ در چه سالی است؟

س ـ این میشه ۱۳۲۲

ج — پس همین همین همین . یعنی

س ـ که وزیر دارائی آنوقت اردلان است

ج — نه نه ـ وزیر دارائی فروهـــر . وزیر دارائی ملاحظه میکنید فروهر . . .

س ـ فروهر توی کابینه ساعد است

ج — آهان چه سالـــی ؟

س ـ سال ۱۳۲۳

ج — همان دیگه ملاحظه میکنید

س ـ و وزیر دادگستری آنموقع مقانی بوده

ج — نه نه نه ـ منصورالسلطنه بود و چیزها هم

س ـ عدل وزیر مشاور بوده آنموقع

ج — آهان وزیر مشاور بود . این دونفر . منصور السلطنه میگفت من رأی میدهم به ترازنامـه بانك . فروهر هم میگفت من رأی میدهم . تمام شد دیگه . این برای اینکه در اقلیـــت نباشه گفت من هم موافقت میکنم . وارد شدیم توی اطاق شورا . وقتی که گفتم کـــــه ترازنامه تصویب شد خدای من شاهد است من یك همچین چیزی ـ سکوت محـــــض اما یك همچین حسی هیچ ندیده بودم . طوری این اثرکرد در ایرانیها ـ برای اینکه قدرت میلیسپو نمیدونید چی بود . نمیدونم شنیده بودید این را؟

س — بله شنیده‌ام بلـه

ج — وزیر دارائی را احضار میکرد توی اطاق خودش — به نخست وزیر میگفت اعتبار دولت رامن — این را شما میدونید دولت که اعتبار نداره — نمیده هم مگر اینکه اینکـــار اینکار را بکنید . مجبور میشدند بدبخت ها بکنند . اینطور علنی جلوی یک عده‌ای تصویب شد . جنگ دیگه آنوقت دیگه علنی شد . عوض اینکه با من ملاقات بکنـــه گفت از آنجا برمیگردم (؟)

س — یعنی از آبعلی

ج — آبعلی با هم صحبت میکنیم شروع کرد به نامه پرانی — ایراد گرفتن به کار بانـــک منظم نیست — چی نیست چی نیست چی نیست . من کاغذهای تندی جـــواب میدادم بهش که چی‌چی هست بگید . بگید کجاست درست نیستش . درموقعیکـــه تمام محافل بانکی دنیا با احترام به بانک . آنوقت یکروز این یارو را (؟) فرستاده که من بانک ملی را بازرسی بکنـــم که بهش‌گفتـــم . که این کســی کــه به شما داده صلاحیت نداره برای اینکه منتالی آنسانه است . دیدم همچیـــــن چیزی راالگرمن اجازه بدهم دیگه بانکی وجود نخواهد داشت . در این بین هـــم سید ضیاء که با من خیلی نزدیک بود و بارهاگله میکرد از رفتارمیلیسپو بـــرای من پیغام داد یک برادری داشت توی بانک ملی کار میکرد . یکروز پنجشنبه صـــن خانه‌ام تجریش بود . تازه رسیده بودم خونه‌ام این سیدعلاءالدین طباطبائـــی پیدایش‌شد بدون خبر. گفت آقا آقا — برادرش‌را میگفت آقا — گفت آقا گفتند که مـــن بیایم خدمتتان بهتان بگم — حالا هم خیلی با ترس‌ولرز و اینهاکه شما باید از بانـــک ملی بروید و هرکاری که دلتان بخواهد ما بهتان میدهیم. دوپست الان . .

س — ما بهتان میدهیم ؟

ج — بله بله — یکی پست سفارت واشنگتن — یکی سفارت ترکیه . سفارت واشنگتن درست مثل اینکه برای نصرالله انتظام عقیـــده‌ ملی خواسته شده اما اهمیت نداره . شمـــا

اگر مایل باشید شما را می‌فرستیم واشنگتن یا ترکیه هم خالی است . گفتم به سید بگید او میگفت آقا — گفتم به سید بگید که شما چه کاره هستید که همچین پیغامی برای من بدهید . شما اگر نخست وزیر بودید میتونستید پیغام بدهید آنوقت من بهتان جواب میدادم . شما اصلا " کی هستید . گفتم به سید بگید که . . . . شروع کرد به التماس کردن . گفت آقا از روی صمیمیت هم میگفت . میگفت شما نکنید همچین . آقا مصمم است که این کار را بکند و این کار به ضرر شما است و اگر نکردید من از روز شنبه تمام روزنامه‌های من بشما حمله خواهند کرد و حق گله نخواهید داشت

س — این از طرف خودش هم میگفت یا از طرف

ج — نه از طرف آقا سید ضیاء الدین .

گفتم به سید بگید من آنچنان درسی به شما خواهم داد که تا عمر دارید فراموش نکنید این را هم بهش بگید شما حق ندارید یک همچین پیغامی بمن بدهید . شما با خود من بارها صحبت کردید — گله کردید از رفتار این آدم . الان به من میگید من در مقابل یک خارجی بگذارم بروم — بمن سفارت تکلیف میکنید ؟ هرچی التماس کرد گفتم همینه رفت . پنجشنبه پهلوی من سه بعد ازظهر بود آمد . شنبه صبح وارد بانک شدم . نامهٔ دکترمیلیسپو رسید که شما را از بانک ملی . . نامه‌اش اینجا هست اینجا چاپ شده . این را میتوانم بهتان بدهم . با قدردانی ازخدمات شما — شما چنین هستید چنان هستید فلان هستید بانک را خوب اداره کردید چه و فلان و اینها . اما نظر باینکه همکاری نمیکنید با میسیون آمریکائی ما با نهایت تأسف خاتمه دادم به خدمت شما و آقای جناب آقای زند را بجای شما تعیین کردم . زند کسی بود که در بانک ملی معاون بود

س — ابراهیم زند نبود

ج — ابراهیم زند

س — همان که وزیر شد

ج — بله که بعد وزیر جنگ شد — وزیر کشاورزی شد — وزیر کشور شد — وزیر . هر جائی را بهش میگفتند قبول میکرد . و این موقعی که این مطلب به من میرسه این آنوقت مثل اینکه وزیر بود

س — بله وزیر جنگ بود . وزیر جنگ همان کابینه بود

ج — تعیین کردند . من آنا" نشستم نامه نوشتم . شما کی هستید که حق ندارید . من بموجب یك قانونی — قانون — بانك ملی ایران یك اساسنامه داره که قانونه — یك قانون بانك ملی ایران را تأسیس کرده و آن قانون مقرر میکنه کـــه مدیر کل بانك ملی ایران بنا به پیشنهاد هیئت وزیران و فرمان ملوکانه عزل و نصـــب بشه . شما حق ندارید . این قانون خاصه . به شما گفتند که شما میتوانید مداخلـه بکنید . رئیس بانك کشاورزی به من مربوط نیست . جنگ ما دیگه افتاد توی روزنامههـا یعنی اوبنویس من بنویس فلان و اینها . غوغاشد یعنی محشر شد . بطوریکـــه من آن ایام سواری میکردم . اسب سواری . من یك مدتی دیدم که هی حالا متوجـــه میشدم . یك اشخاصی میدیدم جلوی من سلام وعلیك میکنند من اصلا" نمی شناسمشان اصلا" یك مدتی نمیفهمیدم چی هست . جمال امامی که صحبتش بود درعین حـــال آمد پیش آمد . گفت ابتهاج تو اگر سه ملیون تومان خرج کرده بودی به همچیـــن پاپیولاریتی پیدا نمیکردی . گفتم برای چی؟ من تعجب کردم که این کار چیه مگـــه این یك کاری است پیش افتاده وعادی است . اما این آنچنان در نظر ایرانیهـــا اهمیت پیدا کرد

س — که یك ایرانی جلوی خارجی

ج — مثل اینکه من یك مملکتی را فتح کردم . یك مملکتی یك قشون عظیمی را شکست دادم . اینطور و من باز متوجه شدم تمام این احترامی که مردم میکنند — محبتی که میکننـــد با روی خوش با خنده میایند جلو سلام میکنند . همان مسیری است که من هر روزجمعه

اسب سوار میشدم همان مردمند . متوجه نبودم که ای این عجب اثری کرد . از تمـــــام ایران سرتاسر ایران نامه و تلگراف بمن میرسید . تمام اینها را داشتم. یك پرونـــــده داشتم به این قطر که جزو چیزهائی که رفت این بود . این ادامه داشـــت،داشـــت داشت تا اینکه رفت در هیات وزیران و گفت چند شرط کرد . شرط اول برداشتن صـــن . دوتا شرط دیگر هم بود . هیات وزیران را هم بهش گفتم نخیــر آقا . اینجاست کـــه نشان میدهید . وطن پرستی و مقاومت و صمیمیت و عرق ایرانیــت یك اشخاصـــی مثـل ساعد . ساعد یك نخست وزیری بود که ظاهرش خیلی خیلی ضعیف بود . خود من ازضعفش گله داشتم. اما در این مورد آنچنان ایستاد . سهام السلطان هم وقتی آمد خیلـــــی ایستادگی کرد . اما این جلسه آخر با بیات بود ـ جلسه بیات بود که وقتی آمد گفتش کـــه شرایط اینست گفتم خیلی خوب . . .

روایت کننده ـ آقای ابوالحسن ابتهـــاج

تاریـــخ ـ سی ام نوامبر ۱۹۸۱

محل مصاحبه ـ شهرکان ـ فرانسه

مصاحبه‌کننده ـ حبیب لاجوردی

نوارشمـــاره ـ ٤

س ـ پس این نامهٔ آقـای میلیســپو را کابینه بیات آورد . شرایطی که

ج ـ نه نه این ساعد بود . اینجا من این را دارم . این را بهتان میدهم که پس از اینکـــه رفع احتیاجاتان شد بمن پس بدهید

س ـ چشـــم

ج ـ این یکی ایـن نه نه این متــن را تغییر دادم . اینهم یک فصل بسیار بسیار . . . مخالفت من با تقی زاده ـ در افتادنـــم با تقی زاده که مجبـــورشـــدم اینهم را تمام را مکاتباتـم را منتشر بکنـم . همان موقـــع چاپ کردم . ملاحظـــه میکنید این را . راجع به پشتوانـــه اسکناس . ۱۳۲۸ ـ مرداد یا خرداد است نمیدانم . این چاپـــش . . . بله ۱۳۲۸ . اینهم بهس باید یـک برایتان توضیح بدهـم . اما اینه با میلیسپـــو ملاحظـــه بفرمائیـــد نامهٔ انفصـــال من . . . آقای میلیسپو رئیس کل دارائـــی . . . .

اینها تمام نامه‌هائـــی است که مقدمـــه انفصـــال منست . یک ایرادهای بنی اسرائیلـــی یک چیزهای عجیب و غریب که ملاحظه خواهید فرمود . اینـــه ۱۵ مرداد ۱۳۲۳ .

س ـ این میشه همان زمان ساعـــد

ج ـ بله ملاحظه بفرمائید . پس از مشورت با جناب آقای وزیر دارائی و طبق قانون مصـــوب ۲۱ آبان ۱۳۲۱ بموجب این حکـم از تاریـــخ اول آبـان ۲۳ یعنی بـــه من فرصـــت

داده بود مثلاً از ۱۵ مهر تا اول آبان شما را از سمت مدیرکلی بانك ملی ایــــران برکنار می نمایم. دلایل مبادرت اینجانب به چنین اقدامی بشرح زیر است یك فلان فلان ـ فلان آنوقت من بهش جوابی که دادم این ۱۵ مهر بهش ۱٦ مهر

س ـ روز بعد

ج ـ روزبعد . یك و دو وسه و چهار و پنج و ـ پنج صفحه و نیم بهش جواب دادم کــه باین دلایل شما اصلاً یك عمل برخلاف قانون کردید . شما کی هستید که رونوشـــــت این نامه را برای اطلاع جناب آقای نخست وزیر تقدیم میشود . رونوشت این نامـــه برای اطلاع جناب وزیر دارائی فرستاده میشود . که وزیر دارائیش هم فرزیـــــن بوده . نـــه زرین کفش ـ زرین کفش که توی کتاب خودش آنوقت مینویسه کـــه درست یکماه قبل از این تاریخ ـ درست ـ نامه‌ای مینویسه به وزیر مختار آمریکـــا که من با وزیر دارائی صحبت کردم در برداشتن فلانی و او هم موافقت کرده ومن اینکار را خواهم کرد به وزیر مختار ـ به نخست وزیر ایران نمیگه ـ به وزیر مختار آمریکـــا مینویسه و در کتاب خودش این را چاپ میکنه . این احمق
منهم از آنجا که هیچ خبر ندارم . نامه‌ای رسید به من بعد از مذاکرات پیغامـــی که سید ضیاء برای من فرستاده . پنجشنبه سید ضیاء بمن میگه که شما را بر میدارم از بانك ملی

س ـ سید ضیاء رابطه‌اش با اینها چی بود ؟

ج ـ حمایت ازمیلیسپو شدید . بعد مبارزه با من شروع شد دیگه فحاشی نبود که بمن نکرد

س ـ البته سید ضیاء آنموقع وکیل مجلس بود

ج ـ بله ـ روزنامه‌های متعدد داشت . یکعده طرفدار داشت . بعد یك

س ـ حزب داشت

ج ـ حزب عنعنات نمیدونم داشت

س ـ اراده ملی

ج ـ بعلــه ـ اراده ملی و آن چرندیاتی که برداشته بود نوشته بود توی یك جزوه‌ای چاپ

کرده بود کهتنعنات اسمش را گذاشته بودند که یك واقعاً نمیدونم آدم خجالت میکشید که یك رجلی یك همچین چیزهائی را وارد اوه جزو اصول عقاید سیاسی خودش بگذاره. بهر حال تهدید م کرد که اگر تری بیرونتان میکنم و ٤٨ ساعت بعد ـ کمتر از ٤٨ بعد نامه انفصال من هم رسید به من و جنگ دیگه علنی شد.
جون ١٩٤٤ ساعد از من خواست که من بیام به ریاست میسیون Bretton Woods برم به کنفرانس Bretton Woods. برای تأسیس بانك و صندوق. ضمناً به من مأموریت داد که من با وزارت خارجه آمریکا راجع به میلیسپوصحبت بکنم. گفتم با کمال میل این کار را میکنم. رسیدم به .. تلگراف کردم به شایسته که من روز دوشنبه حرکت میکنم چهارشنبه میرسم واشنگتن خواهش میکنم شما برای من هتل بگیرید. وارد شدم نیویورك از لاگوارد یا تلفن کردم به واشنگتن. گفتند آقای شایسته نیستند در واشنگتن نیویورك هستند در والدورف گفتم خب برای من کدام هتل گرفتند گفتند هیچی گفتم چطور؟ گفتند نمیدونیم آقای شایسته دستور نداده اند. تلفن کردم والدورف پیدا کردم از همان لاگوارد یا. گفتم آقای شایسته برای من هتل .. گفت شما از کجا تلفن میکنید. گفتم از لاگوارد. گفت ممکن نیست. گفتم یعنی چه ممکن نیست. گفت آخه شما روز دوشنبه حرکت کردید چطور ممکنه چهارشنبه رسیده باشید. آخه موقع جنگ بود دیگه ١٩٤٤. گفتم آخه من به شما تلگراف کردم. به شما چه مربوطه که من میتونم. آمدم چطور جا نگرفته اید. گفت حالا تشریف بیاورید همینجا والدورف با هم هستیم و باهم میریم. گفت آخه نمیشه همچی چیزی شما. آخه آنروز بنظر آدم معجزه بود و این حرکت منم بوسیله ـ مسافرت من هم تمام هواپیمای نظامی بود دیگه. هواپیمای خصوصی وجود نداشت. ازتهران حرکت کردم. فقط یك ورقه دی آی پی بمن داده اند نظامیها یعنی درتهران ژنرال کانلی بود که فرمانده قوای پرشن گالف کامند. وچون این را هم باید بگویم که تمام حسابهایش را وادار کرده بود که در بانك شاهی بمت آورد به بانك ملی، وغوغا شده بود بانك ازءای کار بالا گرفت که یکنفر از واشنگتن فرستاد نسبه

که بیاید رسیدگی بکند برای اینکه شکایت کردند انگلیسها که ما آلاید هستیم و چه و اینها . آمدند و یك ژنرالی آمد منتهی قبل از اینکه بیاید خود اینها بمن گفتند یکنفرد اره میاید برای رسیدگی میاید دیدن شما . ظاهراً برای اینکه یك کرتزی ویزیت باشد . اما برای این میاید . آمد و پرسید که چطور شد . گفتم که من رئیس بانك ملی وقتی شدم که سنترال بانك است که تمام اسکناسهائی راکه شما لازم دارید من میدهم ـ مسئولیتش با من هست دیدم که تمام حسابهای شما با یك بانك خارجی است . تعجب کردم . برای اینکه وقتیکه شما در انگلیس کار میکنید آیا ممکنست بروید با یك بانك غیر انگلیسی کار بکنید . در ایران هم که میآئید با بانك ایرانی باید کار بکنید آنهم بانکی که تمام مسئولیت را داره من تمام زحمت را بکشم ـ ریالها را تهیه بکنم ـ مسئولیت داشته باشم آنوقت شما حسابها را بگیرید بگذارید در یك بانك انگلیسی . درسته که آنهاآلاید شما هستند اما در انگلیس در اینجا ما هم الان آلید هستیم . گفتم که و به کانلی هم من پیشنهاد کردم که نصف حسابهایتان را بیارید اینجا . اگر رضایتبخش تر از بانك شاهی نبود برگردانید . آمدند و چندین ماه با ما کار کردند گفتند بمراتب بهتره از بانك شاهی . بقیه راهم انتقال دادند . خب حرف حسابی است دیگه قبول کردند . اما این باعث رنجش آنها شده بود برای اینکه حسابهای مهمی بود دیگه . این ژنرال کانلی آنوقت بمن یك چیزی بی آی پی داد و من روانه شدم از تهران با یك هواپیما به آباد ان . آباد ان میبایستی صبر بکنم که یك هواپیما از کراچی بیاید . اتفاقاً یکساعت بیشتر تو آن جهنم ماه جون آخرهای می بود . جهنم بود آباد ان هم که هیچ وسایل رابطه‌ای اینها نبود . یك هواپیمای نظامی رسید از ـ کراچی و سوار شدم به قاهره . قاهره حالا باید صبر بکنیم که این هواپیما ما را ور داره ببره به کازابلانکا . دلیگاسیون مصری هم که میرفتند به Bretton Woods آنها

هم سوار شدند و ولیگاسیون یونان هم آنجا بودند سوار شدند و هواپیما هم هواپیمائیست که نظامی مال پاراشوتیست ها باکت سیت فقط داره. دیوارهاش هیچکدام اصلا" پارچه نداره هیچ لاینینگ نداره. شما به فلز پشت کردید کفش هم آلومینیومه و پتو داشتند چندتا پتو میانداختیم زیر چندتا پتو رو همانجا میخوابیدیم. بقول سکرتر این ولیگاسیون مصری که یک انگلیسی بود گفت دفعه اولیست که I am sleeping with the governor. بغل هم همینطور خوابیدیم و رسیدیم به کازابلانکا. کازابلانکا حالا باید یک هواپیما پیدا بکنیم ما را ببره نیویورک. نمیدونید چه خبره. برای اینکه قبل از پیاده شدن اروپاست و تمام هاش هاش این تهیهای که میکنند نظامیها ــ کسی اصلا حوصله نداره با یک سی ویلیان بکنه ــ اصلا" سی ویلیان داخل آدم نیست. ما وسط این اوضاع گرفتار شدیم وحالا من خودم را باید برسانم آنجا. دیگه آنچه که میسر بود دوندگی و داد و فریاد و اینها یک هواپیماهم بما دادند که از کازابلانکا رفتیم به آرزو از آنجا به نیو فاند لند ــ نیو فاند لند موتور هواپیما خراب شد نمیدونم چهارساعت تأخیر داشتیم بعد نیویورک رسیدیم درست روز چهارشنبه که من تلفن کردم که شایسته گفت غیرممکن است شما اینجاباشید. بالاخره رفتیم آنجاشب شایسته در والدورف وبعد باتفاق باقطار رفتیم به واشنگتن و به شایسته گفتم. من حامل یک نامه بودم برای روزولت قبل از رفتن من به Bretton Woods علاء که وزیر دربار بود تلفن کرد که شاه یک نامهای مینویسه به روزولت در جواب نامهای که روزولت نوشته به شاه و این راشما باید ببرید بدهید. گفتم آقای علاء من رئیس بانک ملی ام دارم میرم برای کنفرانس Bretton Woods من آخه بروم پیش رئیس جمهور بچه عنوان مناسب نیست. گفت ما مطالعه کردیم بسیار هم مناسب است. گفتم بسیار خوب. نامه را آوردند دادند بمن. من هم رسیدم و به شایسته گفتم من حامل یک همچین نامهای هستم و ضمنا" مأموریت هم دارم که راجع به میلیسپو

صحبت بکنم با وزارت خارجه . ترتیبش را بدهید ــ ترتیب مذاکره را بدهید قرار را داد و
مال ناهه را هم قرارشد که من بروم به Bretton Woods و هروقت که وقت تعیین کردند بیــــام
به (؟) . سال کمپین انتخابات روزولت است. علاوه بر تمام گرفتاریهــــای
جنگش باید انتخابات را هم ببره . یکی از دوستانش هم که سفیر ترکیه بود او هم خواسته
بود برای این کمپین بکنه برایش . اسمش را الان فراموش کردم . توی وزارت خارجـــــه
دیدم که وقتی گله کردم . موضوعی هم که من میخواستم بــه روزولت صحبت بکنم . همـان
که روزولت آمده بود تهران و از شاه دیدن نکرده بود . درصورتیکه سفیر رفته بود بــــه
دیدن شاه . این نامه را نوشته بود برای استمالت . شاه هم یك همچین نامه ای نوشــته بود .
اما من این خودم ابتکار خودم بود که در این زمینه صحبت بکنم . رفتم به وزارت خارجــه
هم گفتیم . حالا رفتیم به وزارت خارجه اول برای مذاکره راجع به میلیسپو . والاس مری
معاون وزارت خارجه بود که

س ــ سفیر ایران هم بود

ج ــ آسیستان سکرتری که بعد سفیر ایران شد . قبل از آن هم در ایران بود . بیست و چند
سال قبل از این عضو سفارت بود . من تا آن دقیقه هم نمیدانستم که میلیسپو را ایـــن
معرفی کرده بود در سفر اول نمیدانستم. آنهائی که بخاطر دارم والاس مری بـــود
جرج آلن بود ــ الینگ ود یکی هم دیگه که در تهران هم بوده اسمش را الان یادم نیست

س ــ زارکس که نبوده

ج ــ نه نه ــ اینها بودند یا شایسته . نشستیم و من گفتم که آمده ام برای اینکه راجـــع به
میلیسپو صحبت بکنم والاس مری بدون مقدمه گفتش که اگر شما تصمیم گرفتید که مستشـــــار
شوروی بیارید ــ بیارید اما بدونید که این تأثیر خواهد کرد در روابط ایران و آمریکــــا
گفتم که مسترمری ـــــــن شنیده بودم که وزارت خارجه استیت دیپارتمان راجع بـــه
ایران اطلاعات کافی نداره اما بـــاور نمیکردم تا این اندازه پرت است از موضوع . گفتم

من دیروز از تهران آمده‌ام. دفعه اولی است که من می‌شنوم که ما میخواهیم مستشار شوروی بیاریم بجای میلیسپو. گفتم اولاً اگر بخواهیم بیاریم از شما اجازه نمی‌گیریم آقای مسری ما اگر صلاح مملکتمان بدانیم که بیاریم مستشار شوروی میاریم از شما هم اجازه نمیگیریم اما این حرفی که میزنید دفعه اولی است که من شنیده‌ام. اینطوره وزارت خارجه اطلاعاتش اینه ؟ گفتم این تأسف آور است . خب یکخورده در این زمینه صحبت کردم شایسته گفت آقا ابتهاج . . . گفتم آقای شایسته شما امروز گوش خواهید کرد . گفتم خواهش میکنم ساکت باشید . امروز من حرف می‌زنم . دیگه حرف نزد تا آخر. شایسته بسیار مرد خوبی است خیلی خوشم آمد ازش اما او ترسید که کار پاره بشه چون حالا برای ملاقات کلنل هال هم اونهم باید برایتان بگویم که اونهم ترتیب ملاقاتش را چطور شد دادیم بعد از کنفرانس Bretton Woods . گفتم که میلیسپو آمد من میلیسپو را نمی‌شناختم. شنیده بودم آدمی است که یك خدماتی کرده در سفر اول . نمیدانستم که این چه کرده . آمد شانزده ماه من آنچه که خواست من بهش کمك کردم . این آدم باندازه‌ای نالایق بود که اصلاً نمیدونست که این کسری نداره . چون یکروزی من پیشش بودم آن لموکانت هم بود . (؟) بمن گفتش آقای ابتهاج من باز هم پول میخواهیم. گفتم عجب تو پول برای چی میخواهی؟ گفت لازم داریم . گفتم شما اضافه دارید . گفت کی گفت؟ گفتم روی گزارش شما . آخرین گزارش شما اینست که شما در حدود ٥٠ میلیون تومان اضافه دارید . این تمام این گزارشاش روی میزش بود . آخری را برداشت و نگاه کرد و دید که آره (؟) روکرد به لوکانت گفتش که I meant to tell you there is a slight mistake . من اگر بودم این را بمن گفته اسلیت میستیك این مرد یکه را با اردنگی بیرون میکردم . گفت وی هو تو تاك ابات دت همین . در گزارش بعد پیش آنوقت مینویسه بواسطه درنتیجه اسلیت میستیك ما اضافه نداشتیم کسر داشتیم تفاوت این کسر ٥٠٠ میلیون تومان که بودجه یکسال ایران . گفتم اینه این آدم. این لیاقت این

ها را ندارد . این آدم آنوقت میخواهد این مملکت را اصلاح بکند . این آدم وقتی
من میروم بهش میگم که آقا این کارهای انحصار و این کارهای اقتصاد و اینها را بگذارید
کنار. شما تمام هم خودتان را مصروف بکنید . سیستم مالیاتی ایران و سیستم حسابداری
ایران را درست بکنید شما یك خدمت بزرگی کردید . عوض اینکه این آدم حرف مرا گوش
بکند شروع میکند به آنتریك کردن — شروع میکند برعلیه من نامه پرانی کردن . این هرکس
که توی میسیونش آدم لایقی بود یك حرف که بهش زد بیرونش کرد . گفتم این آدم دیوانه
است . من که نمیدانستم . گفتم دیوانه است این به درد ما نمیخورد . شما از این آدم
آنوقت میخواهید حمایت بکنید . این مذاکره ما خیلی خیلی طول کشید . بیش از یکساعت
و نیم طول کشید . در آخر مذاکره گفتش که — همان والاس مری که شروع کرده بود
که شما اگر این کار را بکنید که شوروی ها را بیاورید تأثیر خواهد گذاشت در روابط
گفتش که این مستخدم شما است هروقت خواستید بیرونش بکنید کوچکترین تأثیری نخواهد
گذاشت در روابط ما . آقا ما خوشحال برگشتیم با آقای شایسته . شایسته مرا دعوت
کرده بود به نهار . اون ژنرال چیز را هم دعوت کرده بود که دوست شخصی روزولت بود
که خون پروژ داشت — رد اینه یتی داشت — این معروف بود

س — (؟)

ج — نه نه — این یك کتابی هم نوشته راجع به چین . این آدم خیلی برجسته‌ای بود . یك آدم خیلی
فرانکس بود . آنهم سر نهار بود . بعد نه این با مذاکره با کنسل هال بود که
(؟) مذاکره با کنسل هال کرده بود . آنروز آمدیم نهار پیشش . اما قبل از
نهار من گفتم این تلگراف میخواهم بفرستم . تلگراف رمز کردم و کسی هم که بعد سفیر
شد اون نایب بود اون آورد و رمز کرد به ساعد که مذاکرات — خلاصه مذاکرات — اول اینطور
گفتند من اینطور جواب دادم و بعد آخرش هم گفت که بیرون بکنید . رفتم به Bretton Woods
ضمناً هم بهشان گفتم که من حامل یك نامه‌ای هستم . گفتند میدونید رئیس جمهور چقدر
گرفتاره . گفتم میدونم . من در آنجا در اختیار رئیس جمهور خواهم بود . هروقت

بخواهید من میایم . رفتم Bretton Woods . هر یکشب د وشب فاصله شایسته به من تلفن میکرد از واشنگتن و میگفت جریان وقایع این چیزها را گفتش که یك بلاك اوتـــی هست راجع به روزولت که معلوم نیست کجا هستش . معلوم میشه رفته بود برای ملاقات با مك کارتی ــ برای ملاقات (؟) و نبود و منهم بیخودمی رنجید م که چرا وقت تعیین نکرد م . منهم عجول بود م که یعنی چه ــ من حامل یك نامه‌ای هستم بمن چـــرا وقت تعیین نمیکنند خب اون آد م با آنهمه گرفتاری که د اره حق د اشت د یگه . بعـــد د ر آنجا من د ر استـــرینگ کامیتی بود م ــ عضو استیرینگ کامیتی بود م ــ رئیس استیرینگ کامیتی هم ویلســـون که بعدها رئیس سوپریم کرت شد وزیر د ارائـــی هم شد . آنوقت معاون مورگان تاد بود که مورکان تـــاد رئیس د نی کاسیون آمریکـــا بود . آنجا د ر استیرینگ کامیتی با این ویلسون تماس پید اکرد م و راجع به کـــوتای ایران صـــراً خواست و گفت ما برای این اینقد ر کوتا تعیین کرد یم . گفتم . . .

س ــ کوتا برای چـــی ؟

ج ــ سهمیه‌ای بود د ر صند وق بین المللی . گفتم من اعتراض د ارم . شروع کرد به مذ اکـــره کرد ن که مرا متقاعد میکنه . گفتم نه نه نه . اعتراض د ارم و میروم به ایران د ولتـــم میگم که اصلاً ما بهتره عضو صند وق نشیم . این که د لیل نشد . آن رفتار رئیس‌جمهورتان آنطور که میاد آنجا به شاه نمیره اهانت میکنه . نه فقط به شاه به ملت ایران که منهـــم جزواش هستم . میاید توی خانه ما به صاحبخانه نمیریم سلامی بکنید آن مرد یکـــه آد مکش تروریست کمونیست میاید میره آنجا و میگه هروقت که بخواهید مرا من د ر اختیار شما هستم . هیچ چیز بمن نگفت . روزی که جلسه آخر چیز میکرد ند یك نطـــــق خیلی موثری کرد که الان که ــ مید ونید روسها هم شرکت کرد ند د ر ضمن شوروی هـــم شرکت کرد . رئیس چیزشان هم یك بانکیـــه من اطمینان د اشتم این موضوع روسهـــا را به تمام آمریکائیها میگفتم

س ــ که اطمینان د اشتید

ج ــ که اینها عضو نخواهند شد . عضویت صند وق باید تمام اسرارشان را بگویند . د خائرشان

موجودی طلایشان ــ موجودی بهای ارزشان ــ به همکاریهایشان نمیدونم مطالباتشان ــ مقرراتشان . گفتم غیر ممکنه همچین کارهائی را بکنند . اما خیلی از آمریکا باور کرده بودند که اینها این کار را میکنند امضاء هم کردند . چون نوشته بود امضاء کردنـــد یك مدتی معطل کردند امضاء کردند بعد دیگه وارد نشدند . من در آن جلسه‌ای که ویلسون یك نطق خیلی مؤثری کرد که همه تمنی میکنم خواهش‌میکنـــم برای خاطر همکاری که الان موقع حساس جنگه چه وچه و فلان اگر هم راضی نیستند اعتراضی نکنید . برای من خیلی مشکل بود معذالك من اولین کسی بودم که اجازه خواستم وگفتم که من به این اعتراض دارم . دومی بعد از من مندس فرانـــس بود بلند شد که من نسبت بـــــه مندس فرانس خیلی عقیده پیدا کردم آنجا که دیدم . وزیر دارائی و اقتصاد دوگـــل بود که از الجزیره میآمد . خب آنوقت فرانسه در الجزیره بود . اون پا شدگفتش که خـــب الان فرانسه ای وجود ندارد . فرانسه‌ای که افتاده شکست خورده اما این طرز رفتـــار خوب نیست ــ شایسته نیست . واقعاً شایسته نبـود . اصلاً فرانسه را داخـــل آدم نمیدونست . همش اهمیت هند همش صحبت هند بود . اهمیتی که به هند دادنـــد در Bretton Woods که اصلاً به فرانسه ندادند هیچ . اون بدبخت بیچاره اون خیلـــی خوششم آمده بود . آن که الان یك آدمی است که افتاده اینجور با کمال قدرت اینطـور دفاع کرد . رفتم برگشتم پاریس و تهران به سفیر فرانسه لافـــون باهم دوست بودیم گفتم یك فرانسوی دیدم که میتوانید به وجودش افتخار بکنید . گفت کی ؟ گفتم مندس فرانس گفت مندس فرانســس کیه؟ اصلاً مندس فرانـس را هیچکس نمی‌شناخت . جـــوان بود تازه بود و در آنجا هم بود و یکی از واقعاً شخصیت های برجسته فرانسه است و بسیار متأسفم که وقتی که دوگل رئیس جمهور شد اینها با همدیگر نتوانستند همکاری بکننـــد اختلاف داشتند . و این را هم به بـــوم گارتـــز گفتم که ــ گاورنر بانك فرانسه بود مرا دعوت کرد در ١٩٥٨ مراد ولـــت فرانسه دعوت کرد که من نشون بدهند . من وقتی که سفیر بودم پاریس مرا چیزــ مصدق نبود برای اینکه مصدق بیچاره آنشب این کار را نکرده بود

همان کاظمی این کار را کرد . کاظمی وزیر خارجه بود

س- زمان مصدق

ج - زمان مصدق - برای خودش اگرمان خواست که از کریاسه بمن گفتند که دفعه اولی است یك وزیر خارجه از پشت میز وزارت برای خودش اگرمان میخواهد . بمن گفتند که شما مرخصی میرید . برای اینکه یك واقعه‌ای - حادثه‌ای پیش‌آمده بود در سفارت پاریس . یك عده‌ای ایرانیها توده‌ای بودند یك عده ضد توده‌ای . ودائماً هم با هم جنگ و مرافعه داشتند . شب‌عید نوروز هم بنا بود که یکجائی را اجاره کرده بودند ایرانیها برای جشن نوروز . رئیس پلیس پاریس برای من پیغام داد که این جلسه اگر تشکیل بشه اینده فعه خونریزی خواهد شد برای اینکه یکعده چاقوکش دارند چاقوکش و چاقو میزنند . گفتم چه بکنیم . گفت بعقیده من باید اجازه نباید داد . منهم تمام همکارانم را دعوت کردم و مشورت کردم که چی بکنیم . اگر نکنیم این حرفی که این میگه و یك قتلی هم واقع بشه مسئولیت داریم . آنها میگویند که ما بشما گفتیم . اگر هم بکنیم خب بد است . چاره‌ای نداشتیم. یکشب هم مانده به آن جشن. گفتیم خیلی خب بکنید . هرطور میخواهید بکنید . آنهم یك پلیسی گذاشته بود و اینها و جلسه منحرف نخواهد شد و روزیکه جشن نوروز داشتم در سفارت آمدند یك عده‌ای منجمله رئیسشان هم آقای دکتر بهار - پسر ملك الشعرای بهار

س- مهدی بهار

ج - که بعد شنیدم که یك زن متمولی گرفته بود در تهران و خیلی هم کار و بارش خوب بود . این رفت بالای صندلی و شروع کرد به لاف زدن و بدگفتن به من. آمدن از طرف چیز پرسیدند که اجازه میدهید اینها بگیریم ؟ گفتم نه . من یك خونسردی نشان دادم که درعمرم همچین چیزی ندیدم از خودم. گفتم نه بگذارید حرفشان را بزنند . این مجلس رسپسیون ما تبدیل شد به یك میتینگ سیاسی . شروع کردند به بدگفتن به من . که این از عمال خارجی است . اجنبی پرست آدم. . همان‌حرفی که همیشه میزدند راجع بمن . که چرا جلسشان را بهم زدیم. ملاحظه میکنید و بعد آنوقت من هم تلگراف کردم جریان را گفتم . بمن جواب دادند که شما مرخصی برید اینموقع . من جواب دادم که من مرخصی

نمی‌خواهم . اگر شما میخواهید مرا احضار بکنید بمن بگید چرا مخفی میکنید . جواب دادند بهیچ وجه همچین چیزی نیست همانطوریکه شما گفتید از خدمات شما — خدمات شما همیشه مورد — چندین دفعه نوشته‌اند از طرف نمید ونم دولت که شما خدمات شما و خودشان هم یك چیزی کردند روی یك اساسی ورداشتند طبقه بندی کردند . فعالیت سفارتخانه‌ها را و مسلماً پاریس‌را درجه اول گذاشتند . از این وزارتخارجه پرسیدم که روی چیه گفتند روی تعداد اند یکاتور — نامه‌های صادره — گفتم واخ واخ واخ معلوم میشه ما نامه‌هائی که ما صادر کردیم از تمام سفارتخانه ها پیشتر بوده . روی این مارا فعالترین سفارتخانه دانسته و چندین بار تلفن کرد که آقای نخست وزیر چقدر از خدمات شما قدردانی میکنند چه و فلان و اینها

س — یعنی دکتر مصدق

ج — دکتر مصدق — بعد من گفتم که حالا که همچین است به وزارتخانه مراجعه کردم که من خداحافظی نمیتوانم بکنم برای اینکه مرا احضار که نکردند . از وزارتخارجه بمن گفتند محرمانه که دکتر برای خودش اگریمان خواسته وزیر خارجه . خب من بدون خداحافظی پا شدم رفتم . رفتم سوئیس . آنجا که بودم تلگراف رسید از زکی صدر . مصری عضو صندوق — دایرکتر صندوق . که شما را بعنوان ادوایزر پیشنهاد میکنیم

س — این در چه سالی است؟

ج — ۱۹۵۲ — من تلگراف کردم به علاء — علاء وزیر دربار که آقا بمن تکلیف میکنند که من برم من نمیخواهم برم خارج . من دلم میخواهد برگردم ایران کار بکنم . چه بکنم بیایم به ایران برای اینکه من بدون حقوق نمیتوانم زندگی بکنم . جواب ندادند . تلگراف رسید از زکی صدر که چطور شد جواب ندادید جواب بدهید . تلگراف دوم زدم به علاء آخه جواب بدهید جواب ندادند . قبول کردیم (؟) . واشنگتن نامه‌ای رسید از علاء که اینهم توی پرونده‌های شخصی من بود . نوشته بود که چندین بار من صحبت کردم و آقای دکتر مصدق جوابی ندادند اما خوب کاری کردید شما قبول کردید . یکسال بودم قرارداد من تجدید شد . سال دوم کودتای ضد مصدق شد . من به صندوق گفتم که من دیگه تجدید نمیکنم

اصرار اصرار که چرا تجدید نمیکنید گفتم اینها بروید ایران ببینید اوضاعش چه جوره یك میسیونی
بريد به ایران ریاست یك میسیونی گفتم من چهارسال در ایران نبودم — در این چهار
سال دیگه عوض نشده من میدونم . من جایم آنجاست کارم باید آنجا باشـــه و
رفتم که روزی که قبل ازاینکه بروم استیت دیپارتمان هم بمن تلفن کرده که رئیس سازمـان
برنامه آقای . . . قبل از

س — آقای هدایت — آقای نصرو بعدش

ج — نه نه نه — مستقیما" . . که سکته کرد . آقای . . جزو وزارتخارجه بود . اون شوهر
خانمی که دخترش الان زن هوشنگ انصاری است

س — آهان آقای پناهی

ج — آقای پناهی — آقای پناهی سکته کرد آنوقت . واردشدم و سه روز بعد شاه مرا خواست و

س — این کابینه کی بود ؟

ج — کابینه زاهدی — بعد مـرا خواست . این را در موقع خودش خواهم گفت دیگه — در
موقع سازمـــان برنامه . اما اینجا این مطلب از چه جهت این را ذکـــــر کردم

س — از فرانسه تشریف بردید به صندوق بین الطل و بعد که

ج — بله از آنجا وقتیکه صدق — در صندوق که بودم یك نظرهائی دادم راجع به اخبـارخودم
کمکی به کشورهای درحال رشد . بهیچ وجه من الوجوه محیط آماده نبود برای این
بهیچ وجه . خلاصه نظریات من این بود که این کارغلط است که دستگاههـای مختلـــف
به کشورهای درحال رشد کمك بکنند . یکی ایـد باشه یکی (؟) بانك باشــــه —
یکی آی ام اف باشه یکی ورلد بانك باشه . آنوقت بعد دولتهای دیگه . گفتم نظر مـــن
اینه که کشورهای درحال رشد باید بهشان کمك بشه اما یك شرطی داره . این خلاصــه
آن چیزی است که نطقی است که در سانفرانسیسکو هم کردم که این کمك یك دولت به یـــك
دولت دیگری یك مضاری داره — یك معایبی داره . که این را باید رفع کرد و آنجا گفتــم

نتیجه آن این خواهد شد که ملت ایران تمام بدبختیهای خودشان را از دولت آمریکا خواهنددانست . برای اینکه این دولتهائی که آمریکا ازشان حمایت میکنه دربیشتر موارد دولتهای فاسد و نالایق یا هم فاسد هم نالایق و اینها را بطور مثال اسم بردم. گفتم ایرانیها یکوقتی عاشق آمریکائیها بودند . شوستر آمده بود به ایران یك قهرمانی شده بود . یکشاهی کمك مالی از آمریکا توقع نداشتند آمریکا هم نداده بود . اما تمام ایرانیها فریفته آمریکائیها بودند . الان در ۱۹۶۲ بود این سنخرانی . گفتم تاامروز بیش از یك میلیارد کمك داده دولت آمریکا به ایران. نتیجه‌اش‌چی است . نتیجه‌اش اینست بیشترین ایرانیها معتقدند که تمام بدبختیهای ایران از جانب آمریکائیهاست و یك عده دیگری منفور شدند نفرت دارند از آمریکائیها برای این نتیجه کمك یك دولت به دولت . یك دولتی وقتی میخواهد به یك دولت دیگر کمك بکند از مجرای دولتی وارد میشه . این تقویت میکنه اشخاصی را که مورد نفرت مردم هستند . نتیجه‌اش‌این میشه که مردم ایران‌تمام بدبختیهای خودشان را از امپریالیسم آمریکا خواهنددانست و این قضیه درمورد خمینی پیش‌آمد . در۱۹۷۸ و ۱۹۶۲ . همین باعث‌شد که مرا زندانی کردند .

س- بعد از این بود که . .

ج - من میدانستم ـ میدانستم. درسانفرانسیسکو از من آمدند پرسیدند که اجازه میدهید اینهارا منتشر بکنیم گفتم من برای این کردم که منتشر بشه نه اینکه بایگانی‌بشه منتشر بکنید . از سانفرانسیسکو آمدم سر راهم وین جلسه سالیانه بانك جهانی بود . درآنجا شرکت‌کردم

س- درچه سمتی بود یدحالا که میرفتید ؟

ج - رئیس‌بانك ایرانیان

س- آنهان سال ۱۹۶۲

ج - بله بله ـ مرا همیشه دعوت میکردند مرتب که درجلسه چیز بعنوان گست بودم

در آنجا ایرانی‌هائیکه از تهران آمدند برخورد کردم تك و توك گفتند که در تهران این نطق شما عکس‌العمل شدید بخشید و خلاصه اینکه شما را توقیف خواهندکرد . وارد شدم در فرودگاه زنم در فرودگاه بود و گفتش‌که اینجا همه انتظار دارند که تراتوقیف بکنند .

س — این وزارت — نخست‌وزیری کی بود؟

ج — نخست‌وزیری علی امینی و بفاصله چند روز مرا خواستند در دیوان کیفر و بعنوان — یك روز پنجشنبه‌ای یك احضاریه آمد که بیائید به دیوان‌کیفر . برای چی بیائید که ذکر نشده بود . خب من فهمیدم برای چیه . در ظرف‌پنج روز . من روز پنجشنبه رسید شنبه صبح رفتم. منتهی گفتم که برای من رختخواب و اینها حاضر باشه . رفتم و این آقای نصیری — عبد اله نصیری که پسرعموی تیمسار نصیری بود — شروع کرد به سئوال کردن راجع به قرارداد لیلینتال

س — برای سد خوزستان

ج — سد خوزستان و نیشکر و تمام کارهائی که در برنامه خوزستان و من همینطور می‌نوشتم بعد پاکنویس‌میکردم . یك نسخه خودم نگه میداشتم به او میدادم. بعد از ۵ ساعت بازجوئی قرارصادر کرد چون وقت دیگه گذشته و برای مذاکرات — برای تعقیب ادامه این تحقیقات من بروم به زندان موقت . بردند مرا زندان که هشت ماه طول کشید . و تنها چیزی که مرا نجات داد مکاتباتی است که من با دوستانم میکردم . اینها خیال میکنند که دولتها چیز کردند . تمام دوستانم. من شروع کردم به مکاتبه کردن . من تا ده روز اجازه ملاقات نداشتم . یك شرحی نوشتم بعد از ده روز نوشتم به دادستان دیوان کیفر که من کسی هستم که یك بانك‌را نجات دادم . دولت ایران بکرات‌گفته است برای جلب سرمایه‌های خارجی هرکس‌باید فعالیت بکنه من این کار را کردم . یك بانکی هم درست‌کردم . این بانك یك بانك کوچکی است اما یك اعتباری داره — یك اعتباراتی هم جلب کردم. مرا اندداختید اینجا و اجازه ملاقات با کسی هم نمیدهید . من بوسیله این نامه بهتان اخطار میکنم که اگرخسارتی به بانك وارد شد شماهارا مسئول خواهم دانست و تعقیبتان خواهم کرد . فوراً جواب دادند که من حق دارم ملاقات بکنم با زنم بابچه‌ها

دونفر از بانک و وکلا وکیل داشته باشم. هیچکس را اجازه نمیدادند. این بود که دونفر وکیل داوطلب هم شدند. یکی احمد شریعت زاده یکی هم دکتر محمد شاهکار داوطلب شدند که مجانی از من وکالت بگیرند. برادرمن هم اجازه داشت بیایـــد.
برادر بـــزرگ من غلامحســـین ابتهاج که مرحـــوم شـــد باین وسیله مــن اجازه ملاقات داشتم با این اشخاص و این بمن فرصت داد که من مکاتبه بکنم با دنیـــا.
و نوشتم تمام دوستان و آشنایان تمام نوشتم. که این نتیجه حمایت شما از حکومتـــی که بزور حکومت پلیسی در ایران حکومت میکنه و بعنوان مبارزه با فساد مرا گرفته. بـــرای یک کاری که یکی از بزرگترین خدماتی است که به مملکتم کردم و خودشان مباهات میکنند بـــه کارهائی که من کردم. تمام اینهارا رونوشت و این چیزها را داشتم نوشتم بهمــــه نوشتم. هرکسی را که میشناختم نوشتم. نامههائی رسید. نامههائی که واقعـــا" مـــرا تکان داد. یکی ازهنـــری لوس بود. این را نماینده چیزش آورد. اسمش چی بود؟

س- رائیـــن

ج - رائین. در فرودگاه هنـــری لوس از کجا میرفت این را داد بهش که بمن برسانه. این نامه که وقتی خواندم بی اختیار اشک از چشمهام ــ گریه کردم. به حدی موثر بـــود میدونید هنـــری لوس یک آدم خیلی خیلی خودپسندی بود. یک آدمی بود اعتنابـــه فلک نداشت. به فلک آهان. ما با همدیگر آشنا شدیم در ١٩٤٩. یکی ازدوستان مشترک ما من در ٤٩ میرفتم به کنفرانس آی. ام. اف ورلد بانک واشنگتن. به مـــن تلگراف کرد که شما با هنـــری لوس ملاقات بکنید ولی خواهش میکنم تندی نکنیـــد. برای اینکه همان علاقهای که شما به بانک ملی دارید او نسبت به تایـــم لایف خودش داره کریشـــن خودش. من تماس گرفتم و رفتم درو الد ورف تاور آپارتمانش و باهاش صحبت کردم و بهش گفتم شما چرا اینقدر به ایران بد میگوئید؟ روی پیانو توی آپارتمانش دوتا عکـــس بود. یکی چرچیل یکی زن چانکایشـــک گفتم این دوتا آخه به ایران چرا بد میگوئید. یک مملکت فقیر و بدبخت و بیچارهای است. یک برنامـــه

هفت ساله‌ای درست کرده با درآمد مملوك خودش میخواهد یك کارهائی بکند. برای نفع ملتش.
چون این مملکت که نباید بد بگید که. خیلی بهش اثر کرد. گفتش که یك ناهار بیائید با تمام
رؤسای تایم ــ لایف و تمام این (؟) قرارگذاشتیم و رفتم واشنگتن و برگشتم مهمانش
شدم. آنوقت هم پیوست داشــــتم شدید ــ شدید از یتم میکرد ــ شدید. این نهارخیلـــی
مؤثر بود. فوق العاده ــ تمام این رؤســــا شش‌هفت نفر بودند از اینها همه سئوالهـــــا
را کردند. از آنروز با هنری لــوس دوست‌شدم و از آنروز لحن تایم نسبت به ایران عوض‌شــد.
گفتم من یکشاهی نمیایم گدائی بکنم از آمریکا ــ داریم با پول خودمان میخواهیم یك کارهائــــی
بکنیم و شما باید تشویق بکنید این مملکت را ــ باید طرفداری بکنید از این مملکت. لحنـــــش
بکلی عوض‌شد دیگه از دوستان من شد. در کنفرانس‌سانفرانسیسکو اینکه باسم اینترنشنــــــال
ایند استریال کنفرانس‌مشهور شده در ۱۹۵۷ شروع شد. اولین کنفرانس‌کو اسپانسر کرد تایم لایف
هنری لوس چیرمانش‌بود. جیم بلاك هم آنجا بود. جیم بلاك بمن گفتش‌که شمــــا اینجـــــا
گلف‌کی بازی میکنید. گفتم گلف‌بازی نمیکنم اینجا برای گلــف اصلاً هیچی ندارم. گفــــــت
آدم بیاید به سانفرانسیسکو و نــره گلف بیچ اینجا بازی بکنه نمیشه همچین چیزی. بردا شـت
پسرش‌رفت (؟) بازی میکرد گوشی را برداشت‌گفت مسترابتهاج راشمــا باید
ببریـــد و فلان. آنهم آمد که کــی بریم و اینهام هیچ روزی را نگذاشتند روز آخــــرــ روز
آخری که یك نهاری هست. رفتیم وقتی برگشتم همه آمدند ایرانیها ــ غیرایرانیهـــــا آقـــا
شما کجا بودید؟ چطور شـــــد امروز نبودید؟ گفتم من رفته بودم. چه خبر شـــــــد؟ نطق
هنری لوس گفتند پنج دقیقه از شما صحبت کرد. بدست آوردم این نطق را. دیدم واقعــــاً
درپنج مورد اسم مرابرده که اینطورکــه ابتهاج گفت. اینطور اینطور اینطــور. خیلی خیلـــی
با محبت‌خیلـــی اثــرکرده بود. این، ۵۷ بود. دومین کنفرانسش ۶۱ بـــــود که دیگـــــــه
آنوقت من کاره‌ای نبودم اما دعوتـــم کردند رفتم. این نطــق را آنجا کردم که این خلاصه‌اش
هست. خلاصه‌اش این بود که هنوز هم اعتقاد دارم که اگر این سیاست‌کمك دولت آمریکــــــا
تغییر کرده بود و این کاری راکرده بودند که من پیشنهاد کردم. یعنی این را بین الطلیـــش
میکردند. وقتی بمحض اینکه هستی که من بین الطلـــی میگفتم ــ میگفتند از من می پرسیدنـــد
رفتیم توی تلویزیون با ادوارد کایسرز و پال هافمن و دو نفر دیگه ــ خیلی اثرکرد این چیز. گفتند
آخه شما چه پیشنهاد میکنید؟

مثل یو . ان یشه ؟ گفتم نه . یو . ان بعقیده من یك (؟) كه
بدرد هیچ چی نمیخوره ــ هیچ چی . اما یك مؤسسه باشه مثل بانك جهانی یك آدمی
مثل جین بلاك در رأسش باشه كه تحت نفوذ احدی نباشه . جین بلاك وقتی رئیس بود
دولت آمریكا بخودش اجازه نمیداد كه مداخله بكنه . اینهم موردش را بعد میگم مثالش
را میگم كه چه جور این اجازه نمیداد مداخله بكنند . گفتم پانزده نفر مثل جین بلاك در
دنیا پیدا نمیشه . این یكی از اینها بیارید رئیس این مؤسسه بكنید . تمام كشورهائــــی
كه كمك میكنند پولشان را بدهند به این مؤسسه ــ این مؤسسه كمك بكنه به كشورهائـــــی
كه مایل هستند كمك دریافت بكنند بشرط اینكه اول كاری كه میكنند كشورهائی كه كمــــك
میخواهند برنامه داشته باشند . بگویند ما این پول را میخواهیم برای این مصرف . این
پول را اگر باین مصرف برسانیم عواقبش این خواهد بود از لحاظ اقتصاد . این مؤسســـه
رسیدگی بكنه . ببینه اگر این حسابها درست هست این پول را بده ــ بدست آنهـــا
نده . برای این منظور بده خودش هم حق نظارت داشته باشه كه این پول باین مصــــرف
برسه . این آمریكائیها را وقتی این رامی شنیدند پیش خودشان فكرمیكردند كه چی ما پولمان
را بدهیم روش این لی بل آمریكا را نداشته باشه . اون دستی كه میدهند بهمد یگه دست
پرچم ایران و پرچم آمریكا را نداشته باشه . گفتم نه نداشته باشه . اما اگر یكی دوســـال
زودتر از یكی دوسال تمام دنیا خواهد فهمید كه قسمت عمده این كمك را آمریكا میكنه و دعا
خواهند كرد بوجود آمریكا ــ داره یك كاری میكنه . نتیجه این سیاست چی خواهد بـــــود
نتیجه این خواهد بود كه اول ملاحظات نظامی از بین میره . شما این كمكی كه میكنید پولیتیكال
استرینك ومیلیتاری استرینگ نداره دیگه نمیتونید بگید این كار را میكنید بشرط اینكــــه
شما بیایید با ما الیـــــه بشوید ــ بشرطی كه از ما اسلحه بخرید . شرط نداره اما ایــــن
آدم وقتی كه احساس كرد مردم وقتی احساس كردند روز بروز زندگیشان سال به سال داره
بهتر میشه از تصدق سر یك مؤسسه‌ای كه قسمت‌عمده پولش را آمریكا میده این به مــــرور
زمان جواب بلشویسم را خواهد داد . كمونیست چی میتونه بكنه . شوروی چه میتو نـــه
بكنه . شوروی میگه كه من وارد نمیشم . وارد نشو . میگیم اگر میخواهی وارد بشی بسم‌الله

وارد بشید . سهمتان را بدهید در هیئت مدیران هم نماینده داشته باشید . میگه نه نمیخواهم . میگیم خیلی‌خب . شوروی چه میتوند بده در مقابل این که یك کشـــور در حال رشد آن را ترجیح‌بده . هرکاری که بخواهد شوروی بکنه این مردم میدونند که این یك منظور نظامی داره ــ یك منظور سیاسی داره اون یکی نداره ــ اون یکی هیچ شرطی نداره . بتدریج نفوذ شوروی در تمام این کشورها از بین میره . از این همه مهمتر بتدریج فساد از بین میره چرا؟ گفتم پالیتیشن ها در عین حالی که دلشان میخواهد سر کار باشند جیبهایشان را میخواهند پربکنند . پول را میگیره که یك قسمتیش را در خرج عمران که میکنه یك قسمت دیگریش یا تو جیب خودش‌بره یا تو جیب دوستانش بره یا تو جیب اقوامش‌بره یا جیبب طرفدارانش بره که بدین وسیله بمونه . اما وقتی که دیت نه باید به شما نه برنامه بده . برنامه باید جاستیفایبل باشه و برنامه باید نشان بده که این را بنفع پابرهنه ها داره میکنه . بعد از مدتی این پا برهنه میدونه که دیگه چیزی مدیون این آقایون نیست . این آقا هم میدونه که دیگه اصلاً وسیله پول درآوردنش از بین رفته . یواش یواش بتدریج البته این طولانی میشه . بتدریج جای این فاسدها جای این دزدها ــ جای این خائن ها را یك اشخاصی خواهند گرفت که معتقدند به این اصول . یعنی آنستلی‌باید با صداقت با امانت یك کارهائی کرد بنفع مردم پابرهنه (؟) اشخاصی که صدایشان هیچ جا نیست اما توده مردم را تشکیل میدهند . کاری را هم که داره میکنه این مؤسسه میگه این برنامه‌ای که تنظیم میکنیـد برنامه‌ای باید ساند باشه باید ورکابل باشه بایـد بنفع مردم باشه باید کامپری هنسیو باشه باید مجموعش سنسابل باشه . پولم داریم میدهیم نظارت‌هم میکنیم بخرج دیگری هم نرسه . این پرستش‌خواهد کرد اشخاصی که این کار را دارند میکنند . کسی دیگه اصلاً فکراین را نمیکنه بره سراغ یك نفر دیگه . من آن سالی که در ۱۹۶۲ میرفتم که این کنفرانس‌را بدهم در آکسفورد مرا دعوت کردند به یك کنفرانسی در آکسفورد پل هوفمن بود ــ

در آکسفورد من گفتم که ما خواهش‌میکنیم شما نظریاتتان را راجع‌به این موضوع بگوئیـد

گفتم من يك چيز دارم . گفتم من يك چيز براى آنجا تنظيم كردم . ضحك است من اينجا بگم. اصرار كردند گفتند هيچ عيب نداره اين كنفرانس دفعه اولى بود كه من در تماس بسر آمدم با آفريقائيها . تمام آفريقاى سياه نماينده داشت . اين را در آنجا بيان كـردم بعد از اينكه نشستم بيكـه نهرو آن كله اطاق نشسته بود.

س— كـــى

ج — نهرو — بيكه نهـرو

س— وزيرخارجـــه

ج — نـه كه سفيرشان بود در واشنگتن آنوقت — براد رزاده نهرو . اين پاشد — اون طرف منهم بود . من گفتم حتما" دارم مياد اين را بگه كه ما موافق نيستيم . آمد پشت سرم گفتش كـه من سالهاست در اين زمينه فكر ميكردم وهيچوقت نتوانستم اينطوربيان بكنم بهتان تبريك ميگويم من آنقدر خوشحال شدم براى اينكه من درست عكسش را انتظار داشتم. نماينده نايـروبى يكى از با فهم ترين سياهها بود — وزير دارائيشان . يك آدم كنده اى بود (؟) خيلى هم انگليسى را خوب ميدانست. پا شد گفتش كه آقا ما تازه مستقل شديم وحاضـــر نيستيم دوباره بريم زير بار اينكه خارجى بياد تفتيش و فلان بكنه . من پرسيدم توضيح داد گفتم اين كارى را كه من دارم ميكنم نه روى اين منظوره اينها كسانى نيستند كه مداخلــــه بكنند . شما ميگيد ما پول ميخواهيم و پول عم حد نبايد داشته باشه . هرقدر كه اقتصاد كشورهاى درحال رشد بتوانند جذب بكنند بايد بدهند . انتظار داريد يك همچين كمكى را بهتان بكنند شما ميخواهيد خدمت بكنيد به مردم خودتان . ميگيد اين پول را بمن بـــدده اما حق رسيدگى نداشته باش. گفتم اين ميشه ؟ اين بنفع شماست؟ آخه اين نميشه . نه صحيحه نه بنفع شماست نه او قبول خواهد كرد . يك مؤسسه بين المللى بيايد پول بدهد كه شما هرطور دلتان بخواهد خرج بكنيد . من ميخواهم براى اينكه آنطور نباشه و بطـــرز صحيحى باشه اين را پيشنهاد كردم . اين عيبش كجاست متقاعد شد . همه متقاعد شدند اين خيلى براى من تشويق بزرگى بود . آنوقت وقتى رفتم درسانفرانسيسكو وقتى نطـــق ميكردم فوق العاده اثر بخشيد كه ميگم بردند مرا در كانال تى وى — خودم نديدم امـــا

با همین چند نفر بودم و ایرادشان همش این بود ــ امریکائیهاــ که ما پول را بدهیم و هیچی . .

س ــ عقیده مان هم تبلیغ نشده

ج ــ گفتم خواهد شد و معتقد هم هستم اینطور میشد بتدریج بتدریج . اگر این کار را کرده بودند نه ویتنام پیش آمده بود نه ایران پیش آمده بود . برای اینکه این تمام این چیزهائی بود که درنتیجه همین اینست که این یاقرزاده مینویسه که شما این پیش بینی شماچنین وچنان بود ــ باعث اعجاب بود . من ایمان دارم به این چیزی که میگم . برای اینکه بارها دیدم دیگه چه جور یك سفیری بخودش اجازه میده . بارها خودشاه بمن میگم گفت . دریك مورد بمن یکروزی گفتش که چیپین آمده بمن میگه که شما

س ــ چیپین مال انگلیس

ج ــ مال آمریکا ــ

س ــ چیپین

ج ــ چیپین مال آمریکا بود

س ــ سفیر بود

ج ــ سفیر بود ــ ١٩٥٥ . میگه که شما بجای اینکه پول نفت را ببرید کار بگذارید برای عمران و بودجه تان کسر داشته باشه چرا پول نفت را نمیبرید توی بودجه تان ــ بودجه تان موازنه داشته باشه و برای عمران برید قرض بکنید . بمحض اینکه گفت ــ گفتم غلط کرده چیپین همچین حرفی زده . گفتم چیپین چه حق داره اعلیحضرت بیاید به اعلیحضرت همچین مطلبی را بگوید . اعلیحضرت مگه ما خودمان را فروختیم به آمریکائیها؟ چیپین بیاید یك همچین چیزهائی بگوید . گفتم غیرممکنه من قبول بکنم. گفتم الان هم بهتان عرض میکنم چرا قبول نمیکنم. گفتم بفرض اینکه من اینقدر احمق بودم این کار را کردم میخواهم برم قرض بکنم . میرم پیش جیم بلك . میگم که من از شما وام میخواهم برای کارهای عمرانم . میگید خب بنشینید ببینیم شما وضع مالیتان چطوره . چقدر درآمد دارید چقدر وام گرفتید چقدر مقروضید چقدر ممکنه وام بگیرید . در ضمن اینها میگه این

در آمد نفتتان را چه کردید . بگم در آمد نفت رابردید در بودجه برای پرداخت ارتش و حقوق مستخدمین . یعنی خواهد گفت برید مغزتان را به یك دکتر نشان بدهید . شما دیوانه اید . شما اگر معتقدید به اینکه این برنامه عمرانی مفیده برای ایرانه پول خودتان را چرا صرف این کار نمیکنید . تمام صددرصدش را من بدهم مگه همچین چیزی امکان پذیر است . گفتم نمیکنم . گفت من چه بگم — چه بکنم . گفتم به چیپین بفرمائید اینکارچون مربوط به ابتهاج است ما به ابتهاج احتیاج داریم ابتهاج میگه اگر بخواهید این کار را بکنید من میرم — من استعفا میدهم . بنابراین نمیتوانیم . همین طور هم جواب را داد .

روایت کننده ــ آقای ابوالحسن ابتهاج

تاریـــــخ ــ سی‌ام نوامبـــر۱ ۱۹۸

محل‌مصاحبه ــ شهرکان ــ فرانسه

مصاحبه‌کننده ــ حبیب لاجوردی

نوارشمـــاره ــ ۵

س ــ شما گفته بودید که چی پین نباید همچین دخالتی بکند

ج ــ گفتم غلط کرده مگر ما خودمان را فروخته‌ایم من نمیکنم و بفرمائید که احتیاج ندارید ــ رفتم استامبول ۱۹۵۵ به جلسه بانک جهانی در استامبول . جرج هامفـــری وزیر داراتی بود . می‌شناختمش از واشنگتن . رفتم یك و زیت نزاکت بکنم ــ تشریفاتی بکنم . توی دفترش دونفر بودند . یکی اووریـــی که الان هم هست که اسیستنت سکرتـــری بود یکی هم امبسادور چیز که اندرسکرتری بود آود تـــــــرروژری امبسادور که بعد

س ــ اووریـــی

ج ــ نه نه ــ اووریی ــ اووریسی چیز بود معاون بود . اووریـــی باهم دوست بودیم از سالهـای پیش ــ سالهای پیش که بعد بمن در یکی از جلسات چند سال پیش بمن گفتش که من بودم به صندوق گفتم . نماینده آمریکا بود در هیئت مدیره صندوق بود گفت من وقتیکه شنیدم که ش از سفارت فرانسه برکنار شدید من گفتم که شما را پیشنهاد بکنند . من خیال میکردم تا امروز من خیال میکردم زکی صدر بود ــ آن مصری بود . گفت من بودم . آن حضـــور داشت و چی‌چیز دپیـــــوتی سکرتر بود . پرسید که ــ جرج هامفری پرسید که چطوراست کارهایتان ؟ گفتم که بسیار مشکلات بسیاری دارم که یك قسمتیش مربوط است به دولـــت شماست . تعجب کرد . گفتم که اخیراً آمدند یك همچین چیزی گفته‌اند که ما پول نفـــت را ببریم توی بودجه و برای برنامه عمرانی قرض کنیم . گفت غیرممکن است . گفتم که شاه بمن گفت . چنین به شاه و شاه بمن گفت . شاه که بمن که بیخود نمی‌گوید که . گفت امکـــان ندارد همچین چیزی . گفتم من گفتم به شاه غیرممکن است من قبول بکنم استعفا میدهم .

گفت صد د رصد حق د ارید . برگشتم و به شاه گفتم که ـ هامفری میدونید یکی از نزدیکترین چیزها بود به آیزنهاور

س ـ جرج هامفری

ج ـ جرج هامفری ـ گفتم وزیر دارائی آمریکا باور نمیکرد . شاه سکوت کرد و چیزی نگفت . چیپین را توی یک ریسپشن دیدم گفتم که هامفری اینطور. گفت غیرممکن است دولت آمریکا همچین پیشنهادی کرده باشد ـ هیچی نگفت. این در ۱۹۵۵ بود . در ۱۹۵۷ گمان کنم بود در همین کنفرانس سانفرانسیسکو به یکی از دوستانم برخورد کردم ـ بل گمان میکنم بود اسمش که این اگزکیوتیو دایرکتر آی ـ ام ـ اف بود . آنزمان در وزارت دارائی کار میکرد . بمن گفت که شما وقتیکه با چیپین صحبت کردید چیپین تلگراف کرده به استیت دیپارتمان ـ استیت دیپارتمان هم به پریزیدنت مراجعه کرد و سکرتری تروژری گفت بلـــه من این حرف را زدم ـ این عقیده من است . چطور ممکن است که دولتی چنیـــن پیشنهادی را کرده باشد . من خیال میکنم این فکری است که این اعضای سفارت در تهران (؟) آنزمان کمک بودجه میکرد دولت آمریکا به دولت ایران . پیش خودشان نشسته بودند فکرکرده بودند ما چه جور از شر اینها خلاص بشویم ـ فکرکردند به اینهـــا میگوئیم این کار را بکنند بودجشان موازنه دارد ـ دیگه وقتی ما میگوئیم موازنه دارند بابت budgetary assistance چیزی لازم ندارند . میدهند ـ از بانک میتوانند قرض بکنند یا نکنند آنهـا برایشان اهمیت ندارد . ایـــن آدم این کار را میکرد اگر من مقاومت نکرده بودم

س ـ میل دارید حالا راجع به رفتنتـــان به سازمان برنامه وعرض کنم یا دفتر اقتصادی و دفتر فنی . . .

ج ـ بعد وقتیکه چیز ـ یک توی پرانتز هم این را کجا بگویم این را بعد شاید بگویم این قضیه را ـ اینهم یک چیز بسیار جالبی . استعفا دادم و تا آخر مدت دوسالم هـــم ماندم آمدم خواستم بیایم . روز قبل از حرکتم یکنفر از استیت دیپارتمان حالا یادم نیست کی بود تلفن کرد که الان تلگراف رسید که پناهی دیشب در هتلی در یک ضیافتی سکته کرد . گفتم خیلی هم متأسفم. رسیدم تهران و سه روز بعد مرا با خبر کرد . رفتم گفت که ما بـــرای

شمارد و کار پیدا کرده‌ایم. یکی نفت ــ یکی سازمان برنامه . نفت را خارجی‌ها در هرحال اداره خواهند کرد . بنابراین این چیز مهمی نیست . سازمان برنامه را خیال میکنم که بهتر باشد شما عهده‌دار بشوید . گفتم اعلیحضرت من هیچوقت فراموش نمی‌کنم از طرز برکناری من در بانك ملی . گفتم بدتراز یك خانه شاگرد بامن رفتار کردید . من توی دفترم نشسته بودم رزم آرا گفتند که آقای زند میخواهند شما را ببینند . پنجشنبه بود . هیچکس هم تو بانك نبود . من تنها نشسته بودم کار میکردم گفتند آقای زند . زند آنوقت استاندار آذربایجان بود من نمیدانستم تهران آمده . گفتم بفرمائید آمد تو نامه‌ای بمن داد ــ نامه رزم آرا بمن مینویسد . که نظر باینکه دولت سیاست اقتصادی جدیدی اتخاذ کرده یا میخواهد اجرا بکند جناب آقای زند بجای شما سمت ریاست بانك ملی تعیین شدند گفتم بدتر از یك خانه شاگرد مرا بیرون کردید . گفتم من هیچوقت در عمرم فراموش نخواهم کرد . (؟) عوض هم نشدم . من همان ابتهاجی هستم که بودم . حالا چون شما فرمودید که من بیایم رئیس سازمان برنامه بشوم. من میام رئیس سازمان برنامه باید بشوم؟ میدونید اوامرتان را کاملاً اجرا نمی‌کنم. من آنچه که موافق باشم می‌کنم. این نتیجه‌اش این میشه میآیند به اعلیحضرت (؟) میکنند که این آدم چه میگوید این آدم یاغی است . این که اصلاً به هیچکس اعتنا نمیکند . یک دفعه ــ ده دفعه بیست دفعه ممکن است اثر نکند اما بالاخره مؤثر خواهد بود . فکرش را فرمودید؟ فکر کرد و گفتش که من میخواهم که پول نفت دست کسی باشد که تحت نفوذ احدی نباشد . جواب مرا داد گفت غیرمستقیم. گفتم بسیار خوب . اما نخست وزیرتان چه میگوید؟ زاهدی . گفت او کاملاً موافق است و شما خودتان هم باهاش ملاقات بکنید . گفتم که بسیار خب اما البته من یك شرایطی هم دارم. گفت شرایطتان را بگوئید ــ من که بهتان گفتم که (؟) من باید بروم مطالعه بکنم در سازمان برنامه آنوقت میتوانم این شرایط را عرض بکنم. گفت آخه این دیگه چی هست ــ من که بهتان گفتم. گفتم که نه اجازه بفرمائید ــ گفت اینهم پس با نخست وزیر صحبت بکنید . رفتم

پیش زاهدی در قیطریه . من با زاهدی آشنا بودم . باهم بریج بازی میکردیم او و امان‌الله میرزا همان جهانبانی بسیار مرد دوست‌داشتنی بود در معاشرت خیلی سمپاتی داشت فوق‌العاده خیلی خیلی خوشم میآمد . اما در روابط اداری هیچوقت با همدیگر سروکار نداشتیم. بهش گفتم. گفتم اعلیحضرت مرا خواستند و بمن اینطور فرمودند سازمان برنامه را — من هم بهش اینطور عرض‌کردم. من کسی نیستم دستور از این و از آن بگیرم مگر اینکه موافق باشم و کسی هم نیستم که نظر شخصی داشته باشم. اما اینکار را بکن آن را بکن نیستم و این نتیجه اش‌چه میشود . به اعلیحضرت هم عرض‌کردم ایشان گفتند که اینطور جواب دادند . ضمناً" هم سئوال کردم فرمودند که باخودتـان هم صحبت بکنم. گفت من به شرافت نظامی‌ام قسم میخورم که کوچکترین مداخله‌ای در کار سازمان برنامه نکنم و صددرصد هم گفتم همین منظور من هم همین بود که مادر روابط‌دوستی ما این اثری نکند . گفتم ضمناً" هم به اعلیحضرت هم عرض‌کردم من باید بروم مطالعه بکنم سازمان برنامه را آنوقت جواب بدهم. برای این مطالعه باید یک طوری بشود که من آنجا پرونده‌هائی که میخواهم در اختیار من بگذارند . رئیس‌دفترش را خواست یک نظامی بود گفت بنویسید که یک اطاق در اختیار فلانی بگذارند و هرچی هم کـه‌لازم دارند در اختیارشان بگذارند رفتم ده روز آنجا . برادرم شهردار بودعلاء همونزیر دربار بارها بمن گفت که آقا چه خبره اعلیحضرت همش (؟) که چطور شد؟ گفتم بهشان بگوئید هنوز مطالعات من‌تمام نشده. واقعاً" جداً" نشده بود . دیدم وضع خراب خراب . یکشاهی پول در بساط نیست و اختلال بتمام معنی . یک اندوره اطلاعات اقتصادی وجود نـدارد . در خیابان اسنفر بود محل سازمان برنامه. دیدم کارعظیمی‌است اما خب‌کاری است میتوانم بکنم. بعد از تقریباً" ده روز رفتم. گفتم که من حاضرم قبول کنم‌اما شرایطی هست . ۱ — همانکه عرض‌کردم . من دستور نمیتوانم بگیرم. ۲ — یک برنامه‌ای تهیه میکنم که مید هم به هیئت وزیران . هیئت وزیران هرجور دلشان میخواهد اصلاح

میکنند . بعد میدهیم به مجلسین . مجلسین تصویب میکنند . بعد از اینکه تصویب شد از این عدول نخواهم کرد — برای خاطر احدی هم عدول نخواهم کرد . این را اجرا میکنم. برای اینکه یك عده اشخاصی — من توی این سازمان برنامه که میبینم هیچی نیست — هیچی نیست . یکنفر نیست که بدرد من بخورد از لحاظ اقتصادی یکنفر نیست من یك عده‌ای را باید جلب بکنم . با این حقوقهائی که در دستگاههای دولتی میدهند نمی‌آیند . هم حقوق خود من هم حقوق همکاران من باید حداقل زندگی را تأمین بکنید این شروط. تمام را قبول کردند . رفتم — رفتم دفتر مدیرعامل دیدم یك عکس بزرگ شاه هست یك عکس بزرگ عبدالرضا بود آنطرف. گفتم این عکسها برای چی هست؟ گفتند ریاست افتخاری سازمان برنامه است . گفتم بردارید . ریاست افتخاری سازمان برنامه یعنی چه ؟ منم رئیس سازمان برنامه . برداشتند . رفتم در جلسه شورای عالی و هیئت نظارت. همه را هم خواهش کردم با هم بیایند توی یك اطاق بنشینیم. اینها مثل دو دسته دشمن — دو تا دولت متخاصم بودند . هفت نفر از اینها — هفت نفر از آنها گفتم که سما هیئت نظارت کارتان رسیدگی به نظارت — آقایون هم شورا تصویب مصوبات — طرحها — تأیید منهم اجرا کننده . ما همه ایرانی هستیم برای یك منظور داریم کار میکنیم. گفتم که من خواهش میکنم ازاین به بعد همه‌مان در یك جلسه جمع بشویم. در یك اطاق جمع بشویم. همه‌مان ایرانی هستیم — همه‌مان هم منظورمان یك چیزی هست . از این اطاق به آن اطاق شما مکاتبه میخواهید بکنید یك هفته طول میکشه تا نامه شورای عالی از شورای عالی برسد به هیئت نظارت که در کرید ورپنجاه قدمی است بیست قدمی است.

س — اینها همه عضو موظف بودند یا اینکه کسانی بودند که مشاغل دیگه‌ای داشتند

ج — نه‌نه نه — اعضای شورا انتخاب میشدند — مشاغل دیگری نمی‌توانستند داشته باشند اعضای هیئت نظارت را مجلس انتخاب میکرد که آنهم مثلاً" میبایستی به مجلس گزارش بدهند . گفتم که من یك چیز پیشنهاد میکنم. گفتند آخه نمیشود ما — شورا گفتند ما باید تصویب بکنیم به آنها مربوط نیست . نظارت هم میگفتند آخه ما هم یك نظراتی

داریم که ما که رأی نمیدهیم اما نظریاتی . . . گفتم من یک چیز پیشنهاد میکنم. شما
در این جلسه می نشینید هیئت نظارت عقیده شان اینست که این مخالف قانون است -
بگویند شورا وقتی این را میشنود میگوید مخالف قانون نمیشود تصویب کرد اما یک
چیزی تشخیص داد شورا که این قبول بکند - صحیح هست باید اجرا بشود . شما هم
ایرادی ندارید - بحثتان را میکنید . شما میگوئید حرفی ندارید شورا رأی میدهند
خللی وارد نمیکند این به اختیارات شورا . هیئت نظارت هم تمام اختیارات خودش راداراند
متقاعد شدند - قبول شد که این جلسه را مجمع عومی اسمش را گذاشتند . اول فکری
که کردم دیدم من احتیاج دارم به یک عده اشخاص فنی از لحاظ تمام کارهای مهندسی
که باید بکنیم برای اینکه سازمان برنامه در زمان من تنها نظر نمیداد اجرا کننده بود
راه میساخت - سد میساخت - مزرعه داشت کشاورزی میکرد - کارخانه داشت - کارخانه
نساجی داشت کارخانه صابون سازی داشت کارخانه روغن زیتون داشت کارخانه . . .
خب مثلاً ذوب آهن هم میبایستی داشته باشد . چندین کارخانه تمام کارخانه صنایع
دولتی را داشت و راهسازی و در کارهای بهداری مبارزه با چیزهای مالاریا . اینها
یک کارهائی بود که هم اجرائی بود هم تهیه برنامه و هم نظارت در اجرای طرحهائی که
دست وزارتخانه ها بود . این بنظر خیلی غریب میآمد . بطوریکه من وقتی دفعه
اول خواستم وام بگیرم از بانک جهانی بمن گفتند که آخه آقا راهسازی بشما چه مربوط
است . گفتم شما وقتیکه آمدید واردشدید آنوقت خواهید فهمید که چرا راهسازی
من اگر راهسازی را نکنم ایران هیچوقت راه نخواهد داشت . برای نمونه گفتم من یک
کاری میکنم. یک قسمت کوچکی از این راه ها را میدهم به وزارت راه . راه قزوین -
تهران را دادم به وزارتخانه ها که مجبور شدیم بعد بگیریم خودمان دوباره بسازیم.
بطوریکه چند سال بعد هیئتی از طرف بانک جهانی آمد به تهران و شرط کرد که - راه
پول میدهند اما راهها را سازمان برنامه بسازد . برای اولین بار در تاریخ ایران راه -
سازی بمعنی واقعی شد . برای اینکه اصلاً معتقد نبودند ایرانیها که اولاً باید زیر

سازی کرد . میدید (؟) این کاری که من کردم یکی مقابلشهرداری
یکروزی اسمش یادم نیست گفت آقا ما داریم خیابانهای تهران را روی اصلی که شما
کرد ید داریم میسازیم. آنوقت با علمه ایرانی ـ شاگرد مهندس وقتی صحبت میکرد پسد
اصطلاحات انگلیسی مال چیز یادگرفته بودند . سرفیس ـ ساب سرفیس نمیدونستم
این تمام اصطلاحاتی که برای راهسازی دارنـــد این چیزهائی بود که سازمان برنامه
معمول کرد بـــــاب کرد . چرا؟ برای آوردن اشخاصی که مهندس مشاورباشنـد
اسپسیفیکیشن بدهند وقتی که مناقصه میگذارند مشخصات داشته باشند رویمشخصات
مقاطعه کار پیشنهاد بدهد که بتوانید شما تشخیص بدهید کدام یکیش ارزانتر اســت.
واله ما میخواهیم راه بسازیم شما بروید پیشنهاد بدهید یکنفر بگوید من یك قوطـــی
کبریت میدهم پنج ریال یکنفر میگوید پنج هزارتومان آخه این یعنی چه ؟ یکنفر بــــا
چوب میده یا مقوا میده آن یکی با طلا یا جواهرنشان . آخه قابل مقایسه نیست. شما
تا مشخصات نداشته باشید که این مشخصات را باید مهندس مشاور ـ فکر مهندس مشاور
اصلاً در ایران شناخته نبود . همه کس خیال میکرد مهندس مشاور با مقاطعه کار یکی تفاوت اینهارا
نمید[انستند] ! من به این نتیجه رسیدم یعنی در اثر مطالعاتی که همین دوره کردم و قبـلاً
هم کرده بودم که باید من دو تیم داشته باشم . یکی اکونومیست ها ـ یکی تکنیسینها
باین جهت گفتم دوتا دفتر درست میکنم ـ یکی تکنیك بورو یکی اکونومیك بورو .
دنبال این فکر رفتم. برای تکنیکال بورو اشکالی نداشت اختیار گرفتن برای اینکـــه
این قانونی هم که تصویب شده بود مال سازمان برنامه خود سازمان برنامه یك مجلـــس
کوچولو داشت که ۴۸ نفر بودند از مجلس و سنا ـ بزرگترین کمیسیون مجلس بود . اینها
اجازه قانونگذاری داشتند . تنها کمیسیونی بود که حق داشت قانون گذاری بکنـــد
درچهارچوب قانون برنامه هفتساله دوم. بنابراین من با این پارلمان سروکار داشتم
من میتوانستم اینها را متقاعد بکنم که آقا من میخواهم سد بسازم من مهندس ایرانـــی
ندارم سد بسازم . بعضی ها میگفتند چه اهمیتی داره ما اوستاقلان میکنـــه

میسازه اما من میتوانستم متقاعدشان بکنم که این اوستا بدرد این کار نمی‌خورد .
من برای سد سازی باید یك اشخاصی بیاورم که بلد باشند مجهز باشند . اما برای
اقتصاد من اکونومیست میخواهم . اینها میگفتند اکونومیست برای چی میخواهید ؟
ما توی وزارت دارائی اینقدر اشخاص مجرب داریم — سی سال در وزارت دارائی
بوده هرچی دلتان میخواهد از اقتصاد بهتان میگوید . امکان نداشت من برای این
بتوانم اعتباری بگیرم بنابراین . . . . بدین جهت رفتم دنبال فکر اینکه یك اعتبار
ازیکجا بگیرم درحالی که رفتم دنبال یك فکری — پول بکنم برای این برای اینکه
من وقتی آمدم به سازمان برنامه تازه قرارداد با کنسرسیوم داشتند امضاء میکردند امضاء
کردند . یکماهی درآمد نفت نداشت . یکماهی پول از دولت نداشتیم — هیچ چیز
نداشتیم هیچی نداشتیم . بطوریکه . . آهان معادن ایران هم با ما بود . کارگرهای
معادن راه چالوس چند ماه حقوق — دستمزد نگرفته بودند . من روی دوستی شخصی
که با ناصر داشتم — ناصر رئیس بانك ملی و کاشانی ۸۰ میلیون تومان قرض کردم — یك
همچین چیزی یك همچین مبلغی قرض کردم که بتوانم دستمزد اینهارا مال چند ماه
گذشته را بدهم . بساط اینطور بود وضع مالی سازمان برنامه اینطور بود . در فکر
افتادم برای این دو منظور تهیه کردن پول و تهیه دادن تشکیلات . راجع به پول
ملك لوی که رئیس چیس بود — سابق رئیس بانك جهانی بود از آن زمان با هم آشنا
بودیم آمد به تهران دعوتش کردم به منزلم و باهاش صحبت کردم بهش گفتم که
من گرفتارم . شما میتوانید برای من یك کمیسیونی تشکیل بدهید کنسرسیوم پولی چیس
گفت شما بهتراز من میدانید که ما فقط شورت ترم میتوانیم بدهیم آنهم مبالغ جزئی
این بدرد شما نمیخورد . گفتم من میدانم امّا چه بکنم ؟ گفتش که چرا با جین
صحبت نمیکنید . گفتم آخه با جین چه صحبتی بکنم؟ مقررات بانك جهانی بهیچوجه
اجازه نمیده . گفت اجازه میدهید من باهاش صحبت بکنم چون ملك لوی وقتیکه ازبانك
رفت او پیشنهاد کرد جین بلاك را که آنوقت توی چیس بود . گفتم خیلی هم خوشوقت

میشوم صحبت بکنید . رفت وصحبت کرد و گفتش که جین بلاک حاضر است باهاتون صحبت بکند . دعوتش کردم . آمد و . . . با یك عده‌ای آمد یك کانادائی بود و دو تا آمریکائی . من به شاه گفتم جین که میآیـــد ــ بلاك کـــه میآید این یك آدم نیستش مثل آنهای دیگه که . . . گفتم که این را به ناهار دعوت بفرمائید با زنش هـــم میآید . قبول کرد بسیار خوب . آنهم با زنش دعوت کردند آنوقت ثریا بود . دعوت کردند به ناهارو ولی قبل از اینکه زنها بیایند بهپای میز بر سر نهار یك ملاقات رسمـــی با خود شاه شد . بلاك و پرودم . . . آهان پرودم را ضمناً ــ من ضمناً قبل ازاینکه کار باینجا برسد از بلاك چند تا تقاضا کردم گفتم محض رضای خدا کمك بمن بکنیـــد درچند موضوعی که موارد فوری . یکی سدکرج بود میبایستی تصمیم بگیرند ــ یکی سد سفید رود بود و یکی هم راهسازی بود یکی هم بنادر . اینها کارهائی بود که قبل ازاین که من بیایم شروع شده بود مذاکراتش در مورد راهسازی قراردادش هم حاضرو آماده برای امضاء به انگلیسی و ترجمه بفارسی به‌این قطرحاضر شده بود . من متوسل شـــدم به بلاك که شما بمن یك کمکی بکنید ــ یك اشخاصی بفرستید که بتوانند در این چیزهـــا بمن مساعدت بکنند . دونفر را برای من فرستاد . یکی براین کوهـــــــن بودکـــه آنوقت رئیس اداره مهندسی بانك جهانی بود که یك اهل اسکاتلند بود ودر انگلیس یك مؤسسه مشاوری داشت ــ مهندس‌مشاوری داشت که آنزمان میگویند سر مهندس بانك جهانی بود . یکی هم والتربینگر که این در نیویورك آن راه ایست ریورســـایـــد را او ساخته بود . راه را او ساخته بود وبرای جین بلاك که رئیس‌جمعیت شکسپیر بـــود یك تآتری درکاناتیکت ساخته بود درچی‌چیز کاناتیکت ــ شهر . . . چی‌چیه پایتخت این کاناتیکت کجاست ؟

س ــ هارتفورد

ج ــ هارتفورد ــ درهارتفورد یك تآترشکسپیر درهشت ماه که این میگفت ــ جین میگفت این از معجزه‌هاست . بینگر را برای چهارماه فرستاد . اون براین کوهـــن‌را بـــرای یك مدت کوتاهی فرستاد . اول براین کـــوهـــــن رافرستاد . من درمقابلم یك‌قرارداد

گذاشتم برای راهسازی که با جان مولـــم تهیه شده بود روی میزم. فارسی هم ترجمه شده بود و همه چیز حاضر و آماده که من این را امضاء کنم. چند دفعه هم بمن شـاه صحبت کرد که در این کار عجله بکنید. گفتم من مطالعه باید بکنم. من غیر ممکن بـود من بتوانم یک قرارداد این قطر برای ساختن ...۶۰۰ کیلومتر راه در هشت ســال بتوانم خــودم تشخیص بدهم. غیرممکن بود. برای من غیرممکن بود که بتوانـــم بنادر را تشخیص بدهم که یک پیشنهادی کرده بود یک مؤسسه انگلیسی بود باسم گروپ وان ـ که این را من تشخیص بدهم. غیرممکن بود که سد کــرج را که اختلاف بـــود بین یک پروژه فرانسوی و یک پروژه آمریکائی من تشخیص دادم و همچنین سفیدرود را که فرانسویها قرارداد ش را داشتند و مقدماتش هم حاضر شده بود که آنها اجرا بکنند ایـن برابر کوهـــن که آمد من ازش خواهش کردم شما این چند تا را که میگویم این چند تــا فوری است. یکی راهسازی است مال کمـــرك یکی هم (؟) قرارداد بنادر خلیج فارس که هردوتایشان را دو مؤسسه انگلیسی طرف معامله بودند طرف قرارداد بودند خود برابر کوهـــن هم انگلیسی بود یعنی اسکات بود. این هم قرارداد را گرفت و رفت و (؟) فرداش آمد گفتش که قرارداد باین مفتضحـــی مثل مال برابر کوهـــن مثل مال جـــان مولـــم تا حالا ندیده بودم.

من گفتم که نقص بزرگی که من در این قرارداد می‌بینم که غیر فنی است. من چیزهـــای فنی اش را نمیدانم آنها را شما باید بیائید بگوئید. اما فنی اش این مدت نداره. این میگوید ...۶۰۰ کیلومتر بسازند در هشت سال. کی شروع بکنند؟ بچه ترتیب تحویـل بدهند هیچ نیست. یعنی من اگر ایرادی داشته باشم باید صبربکنم آخرهشت سال. گفتم این برای من (؟) نیست. این قابل قبول نیست. چیزهای فنی اش را مــن نمیدانم. چه جور باید این زیرسازی بشود. چه جور باید حساب بشود. هر متـــر مکعب اش چقدر باید بشود این چیزها را من نمیدانم اما اینش را من میدانم مــن

گفتم یك چیزی من میخواهم كه اگر رضایتبخش نبود . . . . گفتش كه اول‌چیزی كه بمن گفت گفت اینها مهندس‌مشاور نیستند . اینها راهسازی‌هستند — خودشان مقاطعه كارنـــد گفتم خب اما میدانید الان اینها آمده‌اند اینجا هفت ماه اینها مذاكره كرده با دولـــت چند بن میسیون فرستادند هیچوقت هم در هیچ جا نگفته‌اند كه ما مهندس‌مشاور نیستیم.
دولت ایران‌باعلم باینكه اینها مقاطعه كار هستند این ها را دعوت كرده — هی رفتنـــد هی آمدند هی رفتند مدیرهایشان آمدند قرارداد نوشتند — مصوبه قرارداد نوشتنـــد چه كردند چه كردند تا منجر شده به این یكی — به اینجا . من حالا میتوانم بهشان‌بگویم كه شما چون مهندس‌مشاور نیستید من این كار را نمیتوانم . گفت نه نمیتوانید برای اینكه از روز اول این حرف را میبایستی بزنید . آنها هم كه هیچوقت نگفتند ما مهندس‌مشاور هستیم دولت بوده . شما كه چیز دولت را دارید میگید كه نمیتوانید زیرش بزنیـــد .
گفتم پس‌یك كاری باید بكنید كه این معایب رفع بشود . آمد و گفت اولاً تمام این دستمزدهائی كه نوشتیم با ‌مترمكعب اینها فوق‌العاده گزاف هستند . دلائل هم آورد كه اینها بنظرم یك ثلث از این را كم كرد . راجع به ... گفت بعد از دوسال — دوسال بعد از انعقـــاد قرارداد اگر اینها شروع نكرده باشند و هرسالی فلان قدر كیلومتر تحویل نداده باشنـــد شما میتوانید ایراد بگیرید كه حق فسخ داشته باشید . گفتم دوسال زیاد است . دلیل آورد گفت اینها باید یك دسته — اكیپ نقشه بردار بیاورند . الان در دنیا نقشه بردار تقریباً نیست . اینقدر از كشورها هستند دارند راهسازی میكنند همه شان احتیاج بـــه نقشه برداری دارند و reasonable نخواهد بود اگر شما بخواهید بگوئید كه در ظرف مدت كمتر متقاعدشان بكنید . گفتم بسیار خب . آن را كرد دوسال — آن نرخهایش را هـــم تغییرداد و اصلاح كرد و گفت حالا میتوانید این قرارداد را امضاء بكنید برای اینكـــه یك سانكسیونهائی داره — نرخهایش‌هم معقـــول شده . در این فاصله شاه رفـــت به آمریكا . از آنجا تلگراف كرد به علاء كـــه نخست وزیر بود .

س— زاهدی بود زمان

ج — هنوز نخست وزیر نشده بود — هنوز علاء نخست وزیر نشده بود — وزیر دربار بود . تلگراف

کرد به علاء که ابتهاج قرارداد جان مولــــم را چرا امضاء نکرده. علاء مرا خواست عبدالله انتظام وزیر خارجه — علی امینی هم وزیر دارائی رفتیم پیش علاء وگفت کــه این تلگراف رسیده. گفتم که بفرمائید به جواب بدهید که ابتهاج میگوید که من غیرممکن است این قرارداد یا یك قرارداد دیگری را امضاء بکنم مگر اینکه پس از اینکه مطمئــن شده باشم که آنچه که دارم امضاء میکنم یك چیزی است معقول — قابل قبول. خب ایــن مدتی طول کشیده بود. جان مولــــم اول بازی در میآورد راجع به تعرفـــــه راجع به آنکه زیر آن باید برد و امــــا بهشان گفتم من جورد یگه امضاء نخواهم کـــــرد. در اثناء هم شاه توصیـــــــه این چه بود. تاامـــــروزهم نمیدونم حدس میزنم — گمان میکنم یك عده اشخاصی بودند که ذینفع بودند مربوط به شاه بودنـــــد و این فشار را میآوردند. این را بدین ترتیب اصلاح کرد و قرارداد را امضاء کر ... ما را نجات داد. برای اینکه توی این . . . حالا برویم به دفتر فنی. دفتر فنــــی پرودم را بمن دادند. پرودم را بمن (؟) پرودم که یکی از اشخاص بسیار شایسته لایق — درست با ایمان با وجدان به من این را قرض دادند. من این را کـــــردم رئیس دفتر فنی ام. پرودم هم درهاوارد بوده هم اقتصاد خوانده بوده — هم اینجینیرینگ بنابراین ایده آل بود و بعد یك شخصیتی بود اینقدر این مرد — نمیدونم هیچ آشـــــنا شدید؟ باهاش تماس داشتید؟ زمانیکه بانك جهانی مداخله کرده بود در کارنفـــت یك میسیون بانك فرستاد که گارنر وایز پریزیدنت بانك رئیسش بود آمد و وقتی که در اصول مذاکره کرد آنوقت جزئیات مذاکرات را گذاشت که هکتور پرودم بکند بنابراین آشنائـــی داشت با ایران— بهتراز این دیگه نمیشد چیزی که بمن قرض بدهند. من این را کردم رئیس فنی حالا recruit خواستیم بکنیم برای اعضای دفتر فنی. در این کار شخص جین بلاك خودش دخالت کرد. یکنفراز فرانسه آوردیم — بله من الان تمام . . . خیلی مرد برجسته ای بود. در مراکش در زمانیکه مستعمره فرانسه بود تمام کارهای ســواد عامه (؟) پابلیك — راهسازی — سد سازی — آبیاری — ارتباطات. تمام اینها در مراکش زیر نظر این ژرژ چیز قرارگرفته بود. یك آدم خیلی خیلی برجسته ای بود. پلی تکنیسین

بود که اتفاقاً وقتی اصفیا را هم آوردند خیلی اینها با همدیگر نزدیک شدند برای اینکه هردو پلی‌تکنیسین بودند و همدیگر را می‌شناختند . از بلژیک یکنفر آوردیم دوسمال بود اسمش یادم هست . این یکی چطور شده اسمش الان یادم نیست . آن آلبرت دوسمال وزیر چی‌چیز بلژیک بود و آن زمانی هم که آمد برای من کار میکرد رئیس‌شورای اقتصاد بلژیک بود . پروژه‌شبکه برق بلژیک را او اجرا کرده بود . این نمیتوانست بیاید مستخدم تمام وقت بشود اما نصف سال میآمد ـ نصف‌سال را در بلژیک کار میکرد و این ممکن نبود بیاید اگر مداخله شخص بلاك نبود . بلاك باهاش صحبت کرد . اصلاً اینها عارشان میآمد بیایند بروند برای یك ایرانی‌کار بکنند . اما بلاك نمیدانید چه میکرد برای‌این . هرجای دنیا میرفت اینقدر تعریف میکرد ـ اینقدر تبلیغ میکرد . عجیب است ها عجیب . من این را از چند نفر شنیده‌م. یکی از همین دوستهای خود من که سفیر ایران بود فضل‌الله نوید سفیر ایران بود در سوئد . مأموریتش تمام شده بود و برگشته بود یکروز در تهران دیدمش گفتش‌که دعوت کرده بودند یارو سوئد آمده بود آنجا یك مهمانی داده‌ند به احترامش سر میزشام بعد ازشام این پاشد یك نطق کرد . بعد صحبت از بلنینگ‌کرد از (؟) گفتش‌که یکنفر هست در ایران داره به کارهائی میکند توصیه میکنم که هرکس‌میخواهد پلنینگ بکنه برو ببیند اینها چه دارند میکنند . گفت من اینقدر حس غرور کردم که بمن مربوط نبود پا شدم ـ پاشدم گفتم من با نام یکنفر ایرانی از یك هموطنی من که یك همچین تعریفی کردید تشکر میکنم . یك مهمانی در کاخ سعد آباد شاه داد به افتخار شیخ کویت . آنوقت هنوز کویت مستقل نشده بود . سر میزشام من پیش یك شخصی قرارگرفته بودم باسم علیرضا از همراهان شیخ . من اول‌که رفتم سر میز بنشینم فکر کردم من چه جوری با این آدم صحبت بکنم تا رسیدم گفت‌گود ایونینگ ابتهاج . گفت من شما را می‌شناسم به انگلیسی . گفتم . . . معلوم شد که این تاجر است

صحبتی ندارد. اما عضو یک شورائی است که شیخ کویت دارد هرروز صبح اینها جمع میشوند مثل یک پارلمانی مشورت میکنند و نظر میدهند ود رهند هم تحصیل کرده

گفت در قاهره یک جلسه‌ای داشتیم با جین بلاک . جین بلاک از شما تعریف کرد . این دوتا اشخاصی بودند که شنیدم . درصورتیکه من جز خشونت با این بدبخت جین بلاک کاردیگری نکردم واقعاً" ها . این کتاب یادداشتهای لیلینتال نشان میدهد این مطلب را . دارم این یادداشت را دارم . خشونت که من میکردم طرز صحبتی که من میکردم بحدی زننده بود — واقعاً" من الان فکر میکنم به جین بلاک ایه گفتم چند سال پیش — یک دوسه سال پیش . گفتم هرکسی جای شما بود اسم مرا نمی‌برد با آن رفتاری که من کردم . با آن خشونتهائی که کردم . این نشان میدهد که شما چقدر مرد . طرز فکرتان با طرز فکر افکارعادی فرق میکند — افرادعادی برای اینکه شماهی‌دیدید — تشخیص‌داده‌بد من این خشونتی که میکنم عداوتی نداره وقتی که من گفتم بهش توی دفترش بود — تمام مهندسین بانک هم بودند که سد دز را مطرح میکردیم مخالف بودند . گفتم با تمام احترامی که برای این آقایون دارم که دوراین میز نشسته‌اند اگر اینها همشان بگویند نساز من این را میسازم برای اینکه اشخاصی که این را برای من تهیه کرده‌اند بمراتب صلاحیتشان از تمام این اشخاص بیشتر است .

این خیلی بهش برخورد . پیغام داد توسط هکتور پرودم این چه اهانتی است که کردم . گفتم اهانت نکردم این حقیقتی است . تو.وی.ا. را لیلینتال و کلپ اجرا کردند که ام اینها تجربه دارند . هرکد اشان درجه یک هستند . یکیشان در راه سازی — یکیشان درسد سازی — یکیشان در آبیاری — یکیشان دربرق . اما یکنفر نیستش که یک اینتگریتت پراگرامینگ داشته باشد مثل تی.وی.ا. نداشتند اینها داشتند این کار را کردند من یک کاری دارم میکنم شبیه به آن است . اینها صلاحیت ندارند یک حقیقتی گفتم — حقیقت که نباید برنخورد که . خب راست میگم . بعد مخالفتی که کردم یک دانه واش را داد . منتهاش وقتی دادکه من از سازمان برنامه رفته

بودم و توی بانک ایرانیان بودم یا ... زنده بودم وقتی تلگرافش بمن رسید که الان وام سه دز را با خداداد و مقدم و فلان و اینها امضاء کردم و آی (؟) بو یک همچین چیزی برای کارهائی که شما کردید برای این . گفتم اگر هرکس دیگر بود اسم مرا می بردند اصلاً تف میکرد برای آن رفتار خشونت آمیزی که کردم . اما خب اخلاق من این جوری است . من وقتی صحبت میکنم از روی عقیده و ایمان صحبت میکنم ــ معتقدم و این زننده بود و باین آدم برنخورد ــ بهش برنخورد . یکی از وایز پرزیدنت های بانک که آمده بود به تهران در یکی از این مذاکرات ما به تفصیل لیلینتال به رخاطراتش نوشته . من چیزهائی گفته‌ام . چیزهائی گفته‌ام که اینها از هیچکس نشنیده بودند . بمحض اینکه اسم ترکیه بردند من ترکیدم منفجر شدم . برای اینکه یک نماینده‌ای به خواهش من که وام گرفتم گفتم من یکنفر میخواهم که در تهران باشد دائم نماینده بانک . این میسیونی که باهاشان صحبت میکردم گفتند نمیشود برای اینکه این مسئولیت برای ما ایجاد میشود . رفتم پیش خود بلاک . گفت نمیتوانیم این کار را بکنیم . گفتم از چی میترسید ؟ میترسید ؟ از چی میترسید ؟ گفتم این بهتر است یا اینکه هر ششماه یکسال یکدفعه یک میسیون بفرستید که این میسیون بیاید اینجا دو سه هفته وقت خودش را تلف بکند یک گزارش بی ربطی بدهد . یکنفر آنجا من بهش اختیار دادم که access داشته باشد به تمام پرونده‌ها حق داشته باشد هر سئوالی میکند آنجا بنشینند . احتیاجی دیگه نداشته باشید یکنفر بفرستید و اطلاع داشته باشید . اگر من دارم اشتباهی میکنم بگوید . یک (؟) را فرستادند آمد آنجا رفت . این قبلاً در ترکیه بوده از طرف بانک . تا این (؟) که آدم مهربانی هم بود چه آدم لایقی هم بود ــ بعدها بمن گفت ــ گفتش که آنروز شما آن صحبتی که کردید من چندین بار خواستم بروم اما خودداری کردم . برای اینکه بمن گفت که میبینید ترکیه چی شد . تا گفت میدونید ترکیه شد من منفجر شدم

س ــ منظورش چی بود چه شد ؟

ج ــ وضع اقتصادیش مختل بود . فهمیدم این رارفته به (؟) گفتم که مریضی داره میمیرد یک جراحی

آورد یم که باید عمل بکنه این شاید نجات پیدا بکند . یکنفر میگوید نه جراحی نکنید تب خواهد کرد . من برای خاطر اینکه تب میکنه جراحی نکنم این د ارد میمیرد — من این کار را باید بکنم. این عملی که من د ارم میکنم یك عمل جراحی است . شما این را میگوئید عواقب خواهد د اشت بد یهی است که عواقب د ارد . یك مملکت عقب افتاده ای که . . . ه سال عقب است مگه میشود بد ون عواقب رساند به اینجا . این حرفها چی هست من بیایم سد د ز را نسازم بجاش بیایم تلمبه بگذ ارم که آبیاری با تلمبه باشد و برقش هم با موتور باشد . این را شما را بخد ا کسی این را قبول میکند د ر د نیای امروز— سد د ز نسازید — آبیاریتان را با تلمبه و برقتان را هم با موتور د ایر بکنید . من یك د یوار می سازم تمام این آبرا مهار میکنم — زنده میکنم آنجا را . تمام این آبی را که هر قطره اش گناه د ارد که بریزد به د ریا . وقتی آد م میره می بینه — می بینه سالهاست — قرنهاست این آب رفته و مملکت هم یك قطره آب ند ارد . من یك دانه د یوار می سازم این تمام این آب مهار میشه . میگوئید این کار را نکنم تلمبه بگذ ارم زراعت بکنم — بقیه اش بره این تلمبه باید چقد ر آب از اینجا د ر میآورد . مگه اینهم حرف شد . گفتم کسی که این حرف را میزنند اصلاً نمیدانند اصلاً د رك نمیکنه کار ما را . ترکیه بد بختیهای بیچاره — بد ون برنامه شروع کرد ند به یك کاری . محصول د اشتند انبار ند اشتند — انبار د اشتند راه ند اشتند برای صد ور . مجبور می شد ند بسوزانند . من این را وارد بود م د یگه . گفتم من از این کارها نمیکنم. همان موقعی که بمن میگفتند شما د ارید تند میروید تمام ایران بمن میگفتند که شما چی د ارید میکنید ؟ همش میگوئید مطالعه میکنید . من وسط این د ود سته گیر کرد ه بود م. شاه گرفته تا تمام وکلای مجلس تماشان میگفتند این همش مطالعه آخه این آد م با این آد م هروقت صحبت میکنند میگویند مطالعه . علاء بمن گفت آقا دولت من متزلزل شد ه . شروع کنید

س — کی میگفت تند میروید ؟ خارجیها ؟

ج — (؟) موقعی که این وام را بمن د اد ند — هفتاد و پنج میلیون د لار بمن

وام دادند بینظیر در تاریخ بانك هیچوقت داده نشده و هیچوقت هم داده نخواهد شد دو شرط اساسی داره بانك . یکی باید این یکجور پراجکت باشد . هر پراجکتی بایستد برنامه داشته باشد بدهید مطالعه کنند برای انجام آن پراجکت قرض میده . من یک دانه پراجکت نداشتم . یعنی یك اوور آل بلانکت اعتبار دادند که من هرچی که میخواهم صرف بکنم . دوم ــ بانك فقط برای قسمت ارزش میداد . foreign currency local currency را باید خود مملکت تهیه بکند . من اختیار داشتم درست که این را تمام را تبدیل بکنم به ریال . این معجزه است این کاری که شد . این وقتیکه این مطرح شد در هیئت مدیره یك بمب ترکید . صورت جلسه که برای من فرستاد یکی از دوستان خسرو پور فرستاد برایم . همه تبریك گفتند به بلاك که این انقلابی که شده بهت تبریك میگوئیم . نماینده یکی از این لاتینی ها گفتش که یك دستگاهی که تاحالا همش بتهون میزده الان چاچا چا میزنه . چطور شده اینطور شده ؟ بلاك گفتش که اشتباه نکنید این یکبار یك دفعه ــ دوم نخواهد بود آنوقت شروع کرد این وام را میدهیم به ابتهاج ــ ابتهاج اینجور اینجور اینجور . اگر بهش بدهیم میتوانیم ترمزش بکنیم برای اینکه این بحدی داره تند میره که اگر این را ما وام ندهیم هیچکس جلوی این را نمیتواند بگیرد . از هرجا باشد این پول را تهیه خواهد کرد . اما ما اگر بدهیم میتوانیم کنترلش بکنیم . آنوقتی که من بدبخت را میگفتند هیچ کاری نمیکنه جز مطالعه . او میگفتش که من دارم تند میرم . نه آن صحیح بود و نه این . من یك دانه پروژه را شروع نکردم مگر پس از مطالعه . بارها گفتم مثال میزدم برای این اشخاصی که میآمدند انتقاد میکردند . در جلسات عمومی هم که خیلی خیلی بنظر مردم غریب می آمد دو مثال میزدم از کارهای رضا شاه . گفتم رضا شاه یك سد ساخت در کرخه . این کرخه الان مانیومنت این کار غلط هنوز هست . سده وقتی تمام شد آب خواستند بیاندازند پشتش دیدند نمیتوانند این کار را بکنند . آب را که الان بیاندازند تمام آبی که هزارها سال مزارع را داره آبیاری میکنه خشك خواهد شد . نمیتوانستند این کار را بکنند . گذاشتند همینطور مانده . دومی یك کارخانه

قند سازی دایر کرد در شاهی . بعد متوجه شدند که در آنجا چغندر نمی‌توانند بعمل بیاورند . برچیدند بردند گذاشتند در اراك . گفتم من از این کارها نمی‌کنم . من تا نفهمم برای چه کاری میخواهم نمی‌کنم . استدلال هم میکردم . میگفتم پول خرج کردن آنهم مال کس دیگری باشد و مردم راضی کردن آدم باید خیلی احمق باشد نکند من چرا نمی‌کنم؟ برای اینکه نمی‌خواهم نتیجه‌اش این باشد یك چیزی را بسازم بعد توش‌گیر بکنیم که چرا این را ساختیم . من الان کاری را که دارم میکنم میخواهم یك اشخاصی را بیاورم بنشینند مطالعه بکنند از لحاظ اقتصادی و از لحاظ فنی . پس‌از اینکه کارهای فنی اش‌را مطمئن شدم از لحاظ اقتصادی ببینم این کارهائیکه داریم میکنیم کار صحیحی است یا نیست . اگر نیست نمی‌کنم . من قبل‌از اینکه این مطالعات من تمام شده چی چی‌را بکنم . خرج بکنیم؟ خرج چی بکنم . آخه خرج کجا بکنم هی اصرار دارید . شاه‌بمن بلاآخره گفتش که اینجوری اسباب زحمت میشه . علاء بدبخت توی کابینه متزلزل است.خرج کنید . گفتم که یکنفر از همکارانتان پریروز توی یك جائی تو سفارت آمریکا بود یم ابراهیم کاشانی که با من کار میکرد وزیر تجارت بود . گفت آقای ابتهاج پنجاه درصد هم از این تلف‌میشه خرج کنید . گفتم مگر شما خرج میکنید؟ شما سالها با من کار کردید شما چطور همچین حرفی بمن می‌زنید . این را به علاء وعلی امینی وزیر دارائی بود وعبد الله انتظام که وزیر خارجه بود توی خانه‌اش در دربند نشستیم صحبت میکردیم . فشار آوردند که ما متزلزلیم یك کاری باید بکنید . گفتم یکی‌از همکارانتان گفت که پنجاه درصد . علی وزیر دارائی بود ـ امینی . گفتش‌نه پنجاه درصد زیاد است بیست و پنج درصد باشد . گفتم بخدا اگر پنج‌درصدش تلف‌بشود نمی‌کنم تا بفهمم والله بیائید پیدا بکنید یکنفر دیگر را بیاورید . کاروقتی خیلی‌خیلی خراب‌شد گفتند دیگه کار داره دولت متزلزل میشه . گفتم خب یك جلسه تشکیل بدهید من خودم توی این صحبت میکنم . خیلی پسندیدند و دعوتی کردند منزل این تجدد .تجدد هم دفعه اول بود من دیدم وکیل مجلس بود . یك چهارده بودند تابستان بود ٦٠ نفر از این نماینده‌گان آمدند از فراکسیونهای مختلف . علاء بود و این عبد الله انتظام بود و

علی امینی بود و

س ـ پس هنوز مجلس قدرت داشت

ج ـ کی ؟

س ـ مجلس هنوز قدرت داشت

ج ـ بله آنوقتها داشت ـ بله آنوقت داشت . شروع کردند آقایون مخالفین (؟) همه احسنت احسنت . همه بیك صدا برای این آدم میگفتند . خلاصه‌اش این بود کـه یکیش نقابت صحبت کرد یکی هم یك آقای دیگری از این . . . مال اصفهان دولت آبادی همه اول تعریف و تمجید و تعریف از فلانی ـ ماصید انیم شما آدم چنین و چنانی هستیـــد . امـــــا موکلیـــن مـــــا ـ به موکلین خودمان چه میگوئیم . همه انتظار دارند بگویند چی فلان اینها . گفتند گفتند گفتند من پا شدم . آنوقت گفتند اســـتدلال کردم . گفتم که پول خرج کردن از جیبب یکنفر دیگر کاری ندارد که آنهم بخصوص که تمام آقایـــون (؟) گفتم من گمان نمیکنم دیوانه باشم که این کار با علم باینکه اگر بخواهم خرج می ـ کنم محبوبیت پیدا خواهم کرد بگویم نه نه نه برای چی میگویم . گفتم سد کرخه اینجـور ـ سد . . . کارخانه قند اینطور من نمیخواهم اینها تکرار بشه . من تا حاضر نشوم نخواهم غصه هم نخورید اینقدر داوطلب هستند که بیایند رئیس سازمان برنامه بدون یکشاهی حقوق مجانی کار میکنند و تمام این چیزهائی که شما میخواهید بکنند برایتان . بروید بیاریدشـــان گفتم من که نیامدم سراغ یکنفر ـ مـــرا بکنید رئیس سازمان برنامه . گفتم آقایون تا روزیکـــه هستم امکان ندارد هرچی میخواهید بگوئید بگوئید اما صبر بکنید من یك طرحهائی دارم میخواهم یك کارهائی بکنم صبرکنید موقعش که برسد اینکارها را خواهم کرد پس از مطالعه میآید بـــه مجلـــــس هرچی هم که دارید در آنجا بگوئید . احسنت احسنت آفریـــن فلان . شاه بمن گفت شما چه کردید که اینها اینطور شدند گفتم هیچی (؟) مطالب را بهشان گفتم . گفت فوق‌العاده مؤثر واقع شد . خیلی اینها بکلی عوض شدند . گفتـــم یك مطالبی را بهشان گفتم رك رك . بهشان گفتم اگر میخواهید ببرید ببرید من حرفی ندارم

بروید بیارید اینقدر پیدا میشه این اشخاصی که میکنند این کار را و این یکی از مشکلترین کارهای ایران ــ نه فقط در سازمان برنامه در هرجا نه گفتن جرأت می خواهد . کمتر شخصی را من سراغ دارم که جرأت و شهامت این را داشته باشد در مقابل قلدرها بگوید نه .

روایت کننده ــ آقای ابوالحسن ابتهاج

تاریــــخ ــ سی‌ام نوامبـــر ۱۹۸۱

محل مصاحبه ــ شهرکــان ــ فرانسه

مصاحبه‌کننده ــ حبیب لاجوردی

نوارشمــاره ــ ۶

س ــ راجع به دفتر اقتصادی هم میفرمودید که چطوری تشکیل شد واینها ــ ورلد او فاند یشن و اینها را

ج ــ بله خب پس حالا میگوییم دفتـر اقتصادی را . دفتر فنـــی رادرست کردم

س ــ آنوقت ایرانی کی ها آنجـابودند ؟

ج ــ در دفتر فنی ایرانی در واقع ایرانی تنها ایرانی که صلاحیت داشت اصفیاء بود کـــه معاون بود . اصفیاء فوق‌العاده مرد لایقی بود . و خیلی مرد خجولــی بود خیلـــی هیچوقت اظهار عقیده نمیکرد اصلاً بزور میبایستی ازش . اما حالا اصفیاء هم چطـــور شد آوردم. برادرم ــ برادر کوچک من احمد ــ هم شاگرد بود با اصفیاء در فرانســـه . اصفیاء را خوب می‌شناخت . اصفیاء با مجید اعلم کار میکرد . مجید اعلم برادر زن برادر من بود همـا . و من البته تا آمدم متوســـل بهمه کس شـــدم. برادرم و یک عـــده دیگــری که مهندس خوب کجـــا سراغ دارید ؟ هرکس میگفت میرفتم می آوردمـــش . این اصفیاء را همه تعریف کردند ازش . به برادرم گفتم که من به اصفیاء احتیاج دارم. برادرم با مجید اعلم صحبت کرد اصفیاء با مجید اعلم کار میکرد . بمن دادند بـــرای چهارماه با تعهد اینکـه سرچهارماه برگردانم. قبول کردم. آمد و در تمـام ایـــن جریان با آن بینگرو با کوهلـن همه بود . پــرودوم و اینها و آن فرانسوی ژرژ خدایـــا این که اسمش (؟) هردوتا گفتم همه وره بودند ــ دوست قد یمـــی بودند توتوائی میکردند ــ با اینها همکاری میکرد . نزدیک چهارماه اتمام چهارمـــاه بود که توی جلسه همان جلسه مجتمع مان ــ مجمع‌عمومی‌مان خشایار بود آن‌دکترخشایار نماینده از طرف مجلس تعیین شده بود برای هیات نظارت بمن گفتش کـه آقـــا بهتـــان

مژده مید هم که اصفیاء" می‌ماند . گفتم غیرممکن است . نمیشــه همچین چیـــزی .
گفت آقا من بهتان میگویم خود ش گفت. گفتم آقا چطور شد ؟ گفت گفته . من پاشد م
رفتم توی اطاق . گفتم آقا همچین شنید م . گفت بله . گفتم چطور شد ؟ گفـــت
طـــرز کـــار کرد ن شما را من د ید م نمیتوانم بروم . من اینقد رتوشه شد م . بعــد
راجع به حقوقش و اتومبیل . اتومبیل گفت نمی‌خواهم . راجع به حقوقش هم گفت حقــوق
نمی‌گیرم . من هرسه ماه یه سه ماه یك چك می‌نوشتم با یك نامه اظهار قد ردانی و این
چك را هم مید اد م بعنوان یك حق‌الزحمه . این را با منـت سر من بگذ ارید کـــه
قبول بکنید به ین ترتیب . مجید اعلم از من قهر کرد اعتراض‌کرد به براد رم . بــه
براد رم گفتم که آقا من چه بکنم ؟ یك آد می آمد ه آنجا بعد میگوید من میمانم . بگویم
نه نمان برو . میتوانم همچین چیزی بگویم ؟ اینها من بهتان گفتم سرچهارماه آزاد الان
بروید بیرید ش . وقتی این میگوید نمیروم میخواهم بمانم من که نمیتوانم بیرونش کنم .
این به ین ترتیب بود و فوق‌العاد ه مؤثر بود د ر این . اما د ر بعنوان عضو ایرانی د فتـر
فنی تا آنجائی که من بخاطر د ارم کسی نبود . د فتر اقتصاد ی را میگشتم یك نفر پیــد ا
کنم . آن آموزگار ـــ جمشید آموزگار نه آن

س ـــ جهانگیر

ج ـــ جهانگیر آموزگار د ر تهران بود و نمید ونم برای چی آمد ه بود به تهران . آمد و صحبت کرد
و تصمیم گرفتم که آنرا بیاورم . ولی یك شرایطی کرد که قبـــول (؟)
یکیش اینکه باید حتما" مدت فلان قد ر سال را تأمین بمن بد هید . گفتم من خود م تأمین
د ارم بشما این را بد هم ؟ فرد ا مـــرا ممکنست برد ارند . من چطور میتوانم این تأمیـــن
را بشما بد هم . همچین چیزی نمیشود د ر ایران که این کار را کرد . د وم حقوق من باید
د ر حد ود حقوق خارجیها باشد . گفتم حقوق من د ر حد ود خارجیها نیست . حقوق ارید
شما با این نمیشود زندگی کرد اما من حد اکثری که ممکن باشد مید هم اما نمیتوانم . شما
خارجی نیستید ایرانی هستید . مرد یکه خارجی را که وقتی من میآورم تمام زند گیش رابایـد
بهم بزند . بچه‌اش و مد رسه‌اش و تمام این چیزهاش را باید ول بکند بیاید اینجا . مثل

اینست که به شما الان بگویند ایرانی پاشوید بروید کابل . شما حاضرید با آن حقوق که از تهران میگیرید بروید به کابل؟ نه . بدیهی است باید بشما یك چیز بدهند . اما شما ایرانی هستید . پدرش که سناتور بود صبحش بمن تلفن کرد . گفت دیشب من تا صبح نتوانستم بخوابم برای اینکه نتوانستم جهانگیر را راضی کنم که بماند شما یك کاری بکنید . گفتم واللهمن آنچه که توانستم کردم . نمیشه برای اینکه یك شرایطی میگه که برای من قبولش امکان پذیر نیست . بعد خداداد را به چه مناسبتی دیدم آمده بود برای چه کاری نمیدونم ــ یادم نیست برای یك کاری آمده بود . آمد بدیدن من

س ــ به تهران ؟

ج ــ تهران

س ــ میشناختیدش قبلاً ؟

ج ــ نه ــ خوشم آمد . ازش پرسیدم که مایلید ؟ گفت بله حاضرم. قرارشد که بیاید . واشنگتن که رفتم آمد ـــــ را دیدو بیشتر خوشم آمد . قرارشد بیاید آنوقت کلمبیا درس میداد دیگه

س ــ براون بود و پرینستون و هاروارد

پرینستون ــ پرینستون رهایش نمیکردند . من یك دوستی در واشنگتن داشتم که او گفت من مداخله میکنم. من رئیس پرینستون را میشناسم این کار را میکنم . مداخله کرد و قبل از قراردادش آزادش کردند . آمد . دیدم اینها را من نمیتوانم با این حقوقهای عـــادی به اینها باید یك حقوقهائی بدهند . اینجا بود که فکر کردم بروم دنبال فورد فاند پیشـــ رفتهاهایشان صحبت کردم. یعنی نماینده شان در تهران آمده بود (؟)
آسان نبود . بالاخره رفتم نیویورك باهایشان درآنجا صحبت کردم . میخواستند بدانند من این پول را چکار میخواهم بکنم . گفتم من همچین کاری میخواهم بکنم. میخواهم یك عـــده اشخاصی را استخدام بکنم که تفاوت حقوقی که (؟) مطابق مقررات میتوانم بهشـــان بدهم با حقوق حداقل حقوقی که زندگی بتوانند بکنند این را از این محل بپردازم. فلسفه دفتر اقتصادی را میخواستند بدانند . بهشان حالی کردم. رویهمرفته یك میلیون و خردهای دلار از آنها گرفتم . که وقتیکه من این را به گارنر وایز پرزیدنت ورلد بانك ــ معاون جین

گفتم آتش گرفت . گفت من از اینها مدتی است میخواهم بگیرم . گفتم محض رضای خدا حالا نروید این را خراب بکنید برای خاطـر . گفتم قول بدهید که این را خراب نکنید برای اینکه من بزحمت توانستم این کار را بکنم. اگر این را بمن کمك نکرده بودند ممکن نبود بتوانم این ایرانی‌ها را استخدام بکنم. این ایرانی‌هائی که مثل خداداد - غلامرضا مقدم مثل

س - سیروس سمیعی

ج - تمام این اشخاص دیگری که - سیروس سمیعی و کود رزی هرد وتا گذرنامه‌شان توی جیبشان بود . یکنفر میخواست برود زن بگیرد - یکنفر دیگر میخواست برود پیش زنش در آمریکا . حاضر و آماده بود من نگهشان داشتم . هرجائی که پیدا میکردم یکنفر را که خیـال میکردم بدرد میخورد بهر وسیله‌ای بود این را میآوردم برای اینکه بتوانم بیاورم ایـن دونیشن فورد فاندیشن برای من اهمیت حیاتی داشت . اگر این نبود نمی‌توانستم این کار را بکنم. برای اینکه غیر ممکن بود من این را میتوانستم به تصویب برسانم بعنـوان مهندس بله اما بعنوان . . . مهندس ایرانی هم نمی‌توانستم این حقوق‌ها را بدهـم مهندس ایرانی برای همین جهت هم بود که - یکی از جهاتش هم همین بود که ایرانـی نداشتیم آنجا . اما آنجا یك عده برجسته داشتیم اشخاصی که در اکونومیك بیورو بودند در . .

دفتر فنی بودند - تکنیکال بیورو . مثل همین دیگه ام این فرانسویه - مثل آن بلژیکه یکنفر برای شهرسازی داشتیم بسیار بسیار خوب بود . این انگلیسی بود بسیارخوب بود . یکنفر برای کشاورزی داشتیم از ایتالیا بود که اینها را تمام را خود هکتور پرودوم رکروت میکرد یا کمك جین بلاك و بعد خداداد رکروت میکرد اعضای خودش را با کمك . . آنهان آنوقت وقتیکه این پول را دادند فورد فاندیشن میگفتند که ما دلمان میخواهد که هاروارد گفتم موافقم صد در صد . که این تیم را هاوارد رکروت بکند گفتم بسیار خب آقایون . بعد بمن گفتند که دیوید میکسن میگویـد که من فقط بشرطی قبول خواهیم کرد که با خود فلانی مصاحبه بکنیم. یك سفری باشد بیم رفتیم بوستون . این هکتور پرودوم هم با من بـود من سر راه میرفتم به کنفرانس سانفرانسیسکو شب رفتیم بوستون و صبح رفتیم کمبریج و شروع

کرد به سئوالات کردن که برای چی میخواهید اکونومیك بیورو و تکنیکال بیورو برای چی؟ گفتم. آنوقت اینها چه کارهائی بودند . دو ساعت و نیم تقریبا" صحبت کردیم آنوقت گفت قبول میکنم و او رکروت کرد . هانسن را او پیشنهاد کرد . وقتی که پیشنهاد کرد و معلوم شد که این تحصیلاتش کمتر ازبعضی از ایرانیهاخواهد بود که در آنجا هستند من ایراد گرفتم. گفتم این پی اچ دی داشتن خودش یك چیزی دارد یك اثری دارد . بمن جواب داد که با وجود یکه ندارد پی اچ دی اما از خیلی اشخاصی که پی اچ دی دارند بمراتب این لایق تراست بهتر است و فلان و فلان وخودمان این را تضمین میکنیم آنوقت قبول کردم . و او بود و خداداد و این تیم را درست کردند . خیلــــی کار کردند خیلی کار کردند واقعا" . خب البته یك چیزهائی بود یك مواردی بود که یك نظرهائی مثلا" داشتند که تا یك حدی مثلا" میخواستند آنها هم میل داشتنــــد که ترمز بکنم . اینجا بود که بعضی وقتها من چیزها را زیر بار نمیرفتم. میگفتم این دیگه تشخیصش با من است . من میگفتم که اینجور استدلال میکردم که اکونومیست یك ابزاری است . ابزار لازم اما بیش از ابزار نباید باشد . اگر بنا باشد که اکونومیست تصمیـــم بنااست بگیرد وای بحال آن دستگاه . اگر یك مدیری قرار بشه که بگوید هرکاری که مــن میکنم اکونومیست من وتو میتوانــد بکند آن مدیر بهیچ جا نخواهد رسید . همین طــور با یك حقوق دان ــ لایر. لایر خوبست که ازش نظر بخواهید اما لایر نباید تصمیـــم برای شما بگیرد . تصمیم با شماست . شمائید که مسئولیت دارید باید تصمیم بگیریـــد . شما نظر لایر را میگیرید نظر تکنیشن را میگیرید نظر اکونومیست را میگیرید آنوقت تصمیـم باشماست. من مثلا" برنامه سیمان را شروع کردم قبل از اینکه اکونومیك بیورو من درست بشود . من وقتی آمدم سیمان قیمتش گزاف بود . چقدر بود؟ نمیدونم مثل اینکه ٢٤٠ تومان بود اینطور بود . و این فوق العاده زیاد بود . من تصمیم گرفتم که سیمان دایر بکنم و برسانم به ١٢٠ تومان . اینهم قبلا" گفتم من این کار را خواهم کرد . بمحض اینکـــه همین را گفتم سیمان تنزل کرد . یك عده ای داد و فریادشان بلند شد ــ یك عده ای چیز کردند که ما ورشکست میشویم. گفتم من با شما کاری ندارم من برای شما کاری نمیکنم

من این کار را میکنم برای اینکه سیمان یك چیزی باشد که مردم بتوانند مصرف بکنند .
وقتی که این کار را داشتم میکردم این یاروها ــ دوتا اکونومیست آورده بودم با کمك
(؟) یکی بلژیکی بود ــ یك شهرتی هم بین المللی هم دارد . اسمش
را الان فراموش کرده‌ام. یکنفر یك آمریکائی ــ سی‌بت بود آمریکائیه ــ آن یکی یادم میآیدش
حالا . این ها بمن یك یادداشتی نوشتند که این برنامه‌ای که شما برای سیمان تهیه
کرده‌اید واقع‌بینانه نیست . خواستمشان گفتم چرا؟ گفتند رشد مصرف سیمان ده درصد بیشتر
نمیتواند باشد . گفتم از چی؟ از کجا؟ . من از زیر صفر شروع کردم . شما مال یك
کشوری را میگوئید ــ مال کشورهای خودتان را دارید میگوئید وقتی رسید به یك جائی
میشه معقوله مثلاً بگوئید که این رشدش نباید از ده درصد تجاوز بکند . اما وقتیکه
من از زیر صفر شروع میکنم که نمی‌توانستید بگوئید که اینجور اگر بخواهم بکنم که هیچوقت
به هیچ جا نمیرسم. من هنوز این برنامه‌ام را اجرا نکرده بودم مصرف سیمان از آنچیزی
که من میخواستم ببینم تجاوز کرد . راجع به ذوب آهن حالا . راجع به ذوب آهن دماکروپ
یك پروژه‌ای داشت که این را بنا بود اجرا بکند . من دماکروپ را نماینده دماکروپ
را خواستم و وقتیکه معلوم شد که اینها میخواستند در کرج این کار را بکنند و بعد
معلوم شد که نه آهن داشتند و نه ذغال . بهشان گفتم ــ گفتم خیلی خیلی سرزنشش کردم
و گفتم حالا بروید تجدید نظر بکنید از نو و بعد به جائی رسیدند که بهشان گفتم که
میخواهم شریك بشویم. در حدود سی درصد شریك بشویم. برای اینکه خریدن از شما
من میخواهم شما ذینفع بشوید . اینجا دیگه بن بست‌ها ــ مشکلات را برخورد کردن با
ارهارد که میگفتند که ارهارد مثلاً گفتش که ما حق نداریم اعتبار بدهیم برای
استفاده در خارجه . مثلاً اینها بیایند سرمایه گذاری بکنند . گفتم آخه این عیب است
آلمان اینهمه پیشرفت کرده یك همچین نقصی داشته باشد این را عوض بکنید . یك نامه‌ای
آنوقت یك روزی (؟) داشتم که ما یك همچین لایحه‌ای داریم به‌بن‌تستاخ و این را
من اسمش را بکس ابتهاج . برای اینکه شما این چیز را دادید و این وقتی درست شد
دیگه این مانع رفع میشود . این را بردند و تصویب کردند بازهم پیشنهادی که کردند

پیشنهاد رضایت بخش نبود یعنی در واقع یك سابلایز تئوری . این روزهای آخری بود که
در سازمان برنامه بودم . بهش یك تلگراف کردم که من تا آخر January مهلت میدهم
اگر پیشنهادتان را ــ این را اتفاقاً در تنظیم این تلگراف هم خداداد هم دخالت
داشت که اگر این با این شرایط . یك دو سه فلان اینها را قبول کردید ادامه میدهم
کار را با ماکروپ اگر نکردید میروم دنبال یك اشخاص دیگر. این جواب رسید قبل از آخر
January قبول کرد این اصول را . بطوریکه اگر من مانده بودم من این را با شارکت
د ماکروپ و با اسپانسرشیپ بانك جهانی این کار را میکردم. برای اینکه علاقه
داشتم جین بلاك هم موافقت بکند بلیمینگ بدهد به این کار برای اینکه او مخالف
بود . همش مخالف بود روی اینکه لاتین آمریکا کشورهای متعددی این کار را کرده
ترکیه اینکار را کردند چه کردند چه کردند و همه پشیمان شدند . ما هم آهن داریم
هم ذغال هم مصرف بنابراین این مثل یك کشوری ایکس یا ایگرگ نبود که نه آهن داشت
و نه ذغال . یا یکی را داشت یکی را نداشت یا بازار نداشت و من این را متقاعد کرده
بودم برای اینکه جین بلاك یکنفر را فرستاد و این در حضور من در دهلی در جلسه مجمع
عمومی سالیانه بانك در دهلی بود در آنجا در حضور من بلاك گفت عقیده مان اینست که
ایران جاستی‌فای در این طرح ــ برای اینکه هم بازار دارد هم ذغال دارد و هم آهن
دارد و من عقیده‌ام این بود که این کار را میکردند و اگر این کار را میکردم ایران مجبور
نمیشد که این را بدهد به شوروی . برای اینکه شوروی یکروزی یکی از مواد این قرارداد
شوروی میدونید اینست که اگر باید ما فلان قدر گاز بدهیم برسانیم . یکروزی اگر ما گاز
نتوانستیم بدهیم شوروی میتواند بگوید که تمام کارخانه های قفقازمن خوابید و شماها
لیاقت اینرا ندارید که این گاز را برسانید . رفع اختلاف هم نوشته با حکمیت باید باشد .
یعنی حکمیت طرفین . طرفین اینقدر باید صحبت بکنند مذاکره بکنند تا به نتیجه برسند
خب اگر به نتیجه نرسیدند چی ؟ یك دولتی میگوید که اصلاً طرف شدن با یك دولت
غلط است آنهم با یك دولت گردن کلفتی مثل شوروی

س- این که بعداً میگفتند حتی شاه گفته بود که اقتصاددانان باصنعت ذوب آهن در ایران
مخالف بودند و من علیرغم نظرات اقتصادی آنها این کار را کردم

ج — اگر مقصود سازمان برنامه بود که اشتباه میکنید برای اینکه من اینکار را رسانده بودم به انتها دیگه . من فوریه ۱۹۵۹ رفتم . مهلتی که داده بودم به ارهارد آخر جنوئری ۱۹۵۹ بود . قبل از انقضای ۹۰ اینها را خداداد مید انست قبل از ۹۰ تلگراف ارهارد رسید که تمام شرایط مرا قبول کرد و اگر مانده بودم اینکار را میکردم دیگراصلا" مورد پیدا نمیکرد .

س— علت رفتن شما چی بود؟ وآن داستان

ج — علت رفتن من این بود که من ازموقعی که در بانك ملی بودم با شاه تماس داشتم عقیده ام این بود که عایدات نفت باید منحصرا" خرج عمران بشود . یکشاهی اش نباید خرج دیگری بشود . سالها بود این حرف را میزدم از روز اول . یکروزی در ۱۹۴۹ شاه بمن گفتش که — من میرفتم برای جلسه بانك — گفتش که شما راجع به روابط ایران و آمریکا با آمریکائیها صحبت بکنید . گفتم اعلیحضرت چشم میکنم . اما قبل از اینکه صحبت بکنم میل دارم که تمام این مطالبی راکه من سالهاست بهتان عرض کردم الان دوباره تکرار میکنم که هیچ سوء تفاهم پیش نیاید . گفتم یکی یکی . باید پول نفت منحصرا" خرج برنامه عمرانی بشود . ایران احتیاج به ارتش ندارد که بیش از آنچه که برای امنیت داخلی لازم دارد . اگر دوستان غربی ما معتقدند که ارتش ایران باید مهمتراز این باشد باید تفاوتش را خودشان بدهند نه اینکه ما از پول نفت بدهیم . موافقت کرد . رفتم واشنگتن . علاء سفیر بود — آرام مستشار بود وزیر مختار بود . رفتیم پیش جرج مکی آنوقت اسیستنت سکرتری بود برای (؟) خاورمیانه . در این جلسات از اشخاصی که شرکت داشتند یکی جرنیگن بود

س— کی بود؟

ج — جرنیگن — قبل از آن در ایران بوده بعد هم سفیر شد . یکی از آن اشخاص اما اشخاص دیگری هم بودند . من موضوع را — عقاید خودم را بیان کردم که ما از شما یك دینار کمك مجانی نمیخواهیم ما با پول خودمان یك برنامه ای را میخواهیم اجرا بکنیم پول نفت را کنار میگذاریم برای اینکار . این پول نفت نمیتواند هم این منظور را تأمین بکند

هم کمك ارتش بشود . بنابراین آنچه که مازاد براین هست اگر شما لازم مید انید شمـــا
خود تان باید کمك بکنید . حالا کمك جنسی کمك ماد ی کمك ــ کمك . . هرجور کمکی
میتوانید آنرا د یگر خود تان مید انید . یك جلسه‌ای هم ترتیب د اد ند که من بـــا
لن نیتسـن ملاقات کرد م . لن نیتسـن که بعد رئیس ناتو شـــد
آنوقت رئیس نمید ونم یك قسمتی بود که مربوط به این مسائلی که من ذکرمیکرد م بود . حالا
چه سمتی بود نمید ونم. این مطالب را هم به او گفتم. د ر آن مذ اکره‌ای که آنروز بـــا
جرج مگی کرد م آن خیلی اثر کرد . آمد یم بیرون توی راهروی وزارت خارجه ــ آرام رو
کرد به علاء گفت د فعه اولی است که من افتخار میکنم که یك ایرانی نماینده ایران اینطـور
صحبت کرد . قصد ش اهانت به علاء نبود برای اینکه خیلی به علاء ایمان د اشـــت
اما خب این را اسپانتنیسلی گفت . وقتی پاشد یم د اشتیم خد احافظی میکرد یـــم
من یک فعه یاد م آمد که یك قضیه (؟) گفتم که راستی شما یکنفر
د ر تهران د ارید که (؟) عنوانش . این از شما آمریکائی‌هـا
خیلی بعید است. این د ر قرن نوزد هم قرن هیجد هم اگر بریتیـش امپایر یـــك
همچین کاری میکرد مفهومی د اشت شما آمریکائی‌ها این را به شما د رست . . . رو
کرد به جـری‌نیکن گفتش که این چیه ؟ گفت (؟) گفت من جرأت
ند ارم آنهـای د یگر. گفتند ما هیچ اطلاع ند اریم. ایستاده بود خد احافظی کرد م
نشست گفت متشکرم. گفت از این د قیقه همچین چیزی نخواهد بود ما اصلاً خبـــر
ند اریم. همانموقع جری نیکـن آمده بود مرخصی د ر واشنگتن. منهم میرفتم به اصرار
(؟) که چنسلر (؟) بود د ر انگلیس و باهم سرو کار د اشتیـــم
راجع به قرارد اد هائی که آنرا هم باید بهتان بگویم بعد آن‌هم بسیار جالب اســت .
با هم د وست شده بود یم . یعنی گفتش که اصرار کرد اصرار کرد که شما بروید د ر زوریك
یك کلینیکی هست باسم (؟) و اینها شما را معالجه میکنند من تعهـــد
میکنم. نامه نوشتیم آنها می‌شناختند ش . نامه نوشت وتوصیه کرد و من را معرفی کرد و به
علاء هم گفتم که من د ارم میروم آنجا بروم استراحت کامل بکنم . گفت باید د ستور بد هید که

هیچکس مزاحمتان نشود . گفتم اتفاقاً دستور هم داده‌ام . به بانك هم گفته‌ام هر کاری هم فوری باشد بمن دیگه مراجعه نکنید . من آنجا یك دوره‌ای را میخواهم طی بکنم که شاید علاج بشود این اولسرم رفتم در فاصله چند روز بعد یك پاکت بسیار ضخیمی رسید از علاء . خواندم آتش‌گرفتم. کسی که بمن توصیه میکرد که هیچکس‌مزاحمتان نشود یك چیزی برای من فرستاده ـ بعب اتمی . مینویسد که تلگرافی را برای من فرستاده که وزیر خارجه علی اصغر حکمت در کابینه منصورالملك در ۱۹٤۹ . حکمت کابینه منصورالملك ـ سپتامبر ٤۹

س ـ آقای حکمت وزیر خارجه ساعد بوده

ج ـ و منصورالملك ـ این درست نیست

س ـ این را باید اصلاحش کنیم

ج ـ برای اینکه این کاملاً صحیح است این چیزی را که میگویم. حکمت تلگرافی کرده به علاء شدید که خاطر خطیر ملوکانه رنجش پیدا کرده‌اند از اینکه آقای ابتهاج . . . .

مؤاخذه شدید راجع به اینکه آقای ابتهاج یك همچین اظهاراتی کرده و شما هم سکوت کردید و تأیید کردید . علاء درجواب تلگراف وزیر خارجه تلگرافی کرده به خود شاه و اعلیحضرت میفرمایند که با این ترتیب دیگر آمدن من به آمریکا معنی ندارد . برای‌اولین بار حالا دارد میآید به آمریکا به ملاقات ترومن . میگوید دیگر معنی ندارد من برای چی بیایم. علاء میگوید که حتماً تشریف بیاورند با کمال عزّت از ایشان پذیرائی خواهد شد بسیار هم مفید خواهد بود این مسافرت و این مذاکراتی که فلانی کرده بود منطقی بود اثرخیلی خوبی بخشیده وچیزی نبود که من اعتراض‌بکنم من باهاش‌مخالفت بکنم و تأثیری نگذاشته که اعلیحضرت تشریف نیاورند . این را برای من فرستاد . کسی که حالا بمن توصیه کرده که برو آنجاراحت کن که این اولسرتان خوب بشه . من نشستم فوراً یك شرحی بشاه نوشتم که الان آقای علاء یك همچین چیزی بمن اطلاع داد اعلیحضرت وقتی که بمن فرمودید که من بروم صحبت بکنم بهشتان عرض‌کردم که من یکایك مطالبی راکه میخواهم باهاشون صحبت

بگم بهتان عرض کردم . چطور شده آخه وزیر خارجه یك همچین مؤاخذه‌ای میکند . آخه این چطوره ؟ جوابی که بمن نداد . آمدم تهران دیدمش هیچی نگفت . یکروزی حکمت تلفن کرد که آقا شنیدی کابینه سقوط کرد - کابینه منصور بود گفتم نه . گفت بلـه همین الان استعفا داد . نامه من بشما رسید ؟ گفتم نه . گفت آخرین نامـه‌ای که از وزارت خارجه من صادر کردم به شما بود . گفتم نرسید . فرداش نامه رسید . نامه‌ای نوشته به علاء که خدمات شما در مدتی که در واشنگتن بودید مورد قدردانی ذات ملوکانه قرارگرفت و مقرر فرمودند که از خدمات شما تقدیر بشه . شما چنین کردید چنان کردید فلان کردید اینها . آنوقت پائین رونوشت برای جناب آقای ابتهـاج که همچنین در مأموریت در آمریکاکاری کردند فلان و فلان و . . . فرستاده بشود . جواب مرا بعد از این موضوع - مدتها چند ین ماه اینجورداده . این در ۱۹۵۴ .

س- (؟) در هزارو نهصد و . .

ج - ۱۹۴۹ . من در ۱۹۵۴ رئیس سازمان برنامه شدم .

س- استعفاتان از بانك ملی همان ترتیبش که فرمودید دیگه . آقای رزم آراء آقای زند را فرستادند آنجاو یا - از بانك ملی

ج - آنکه رفتم بله . گفتم که بد تراز یك خانه شاگرد

س- آنهم بهمین سادگی بود ؟ یعنی واقعاً تغییر سیاست بود یا . .

ج - نـه نه نه - حالا گوش بدهید . ۱۹۵۶ بود که من بنظرم جین بلاك را دعوت کردم بـه تهران . آنروز هم که گفتم که نهار گفتم که با زنش دعوت میکند که ثریا هم باشد . قبل از ناهار یك ویزیت رسمی کردیم با دوتا آمریکائی و یك کانادائی . بلاك یك دفعه روکرد گفتش کـه من میل نداشتم این مطلب را در حضور مستر ابتهاج بهتان بگویم اما "You are very lucky to have Mr.Ebtehaj." برای اینکه من تمام رؤسای دستگاه عمرانی دنیای غرب را شخصاً می - شناختم و واقعاً شما خوشبخت هستید که مثل ابتهاج را دارید . من بعدی از این قضیه متأثر شدم برای اینکه فکر کردم آنا" این الان خیال میکند که روی تبانی بوده و تعجب کردم چرا بلاك . . گفتش که من متأسفم فرصت دیگری نیست که این را بگویم . یك خرده تأمـل

کرد و بعد گفتش که Do you know why we removed Mr,Ebtehaj from the Melli Bank?

حالا شش سال بعد از آن قضیه بود . من در ۱۹۵۰ رفتم بعد که ۱۹۵۶ میشد . من از ۱۹۴۲ تا ۱۹۵۰ در بانک ملی بودم . این حالا شش سال بعد بود . من حالا گوشهایم را تیز کردم که ببینم چی میگوید .

Because your government promised if we remove Mr. Ebtehaj we would receive $100 million. We removed Mr.Ebtehaj but we did not receive $1.

آقا ببین سکوت من متحیر شدم که این چی چی مطلبی میگوید؟ چی داره میگوید؟ آنهم چرا این مطلب را — "your government" بهش میگوید — این اصلاً الان بعنوان یک آمریکائی نیست بعنوان رئیس یک مؤسسه بین المللی . سکوت محض . من یک مدتی لال شدم . بعد از چند لحظه گفتم "I am very proud that my price is so high.". بعدها فکرکردم که این چی گفت . متوجه شدم برای اینکه علاً آن نامه‌ای را که بمن فرستاد در زوریک در ضمن آن نامه مینویسد که شما پس از اینکه رفتید روز بعد یا دو روز بعد دوشسر که در مرخصی بود در واشنگتن آمد به سفارت و با آقای حاجی محمد نمازی که مستشار اقتصادی بود ملاقات کرد و به آقای نمازی گفت که من تمام مقدمات را فراهم کرده بودم که دولت آمریکا ۱۰۰ میلیون دلار بدهد به ایران و آقای ابتهاج با گفتن این مطلب تمام این موضوع را بهم زد . تمام این را خراب کرد . بعد فهمیدم که این برداشتن من از بانک ملی در نتیجه این بوده است . دوشسر همانطوریکه گفتم برای آن (؟) آورده بودند که کار میکرد که (؟) میگفتش من این فرد را طردش کردم برای اینکه بدرد من نمیخورد . یکی دو دفعه این میخواست فضولی بکند همانطوریکه با ایرانیهای دیگر می‌کرد . در یک مورد در یک کوکتلی بود در سفارت آمریکا این آمد بمن گفت شما چرا نظر خوبی نسبت به تقی نصر ندارید؟ گفتم مستر دوشر شما در این کار دخالت نکنید . این مسئله‌ایست بین دوتا ایرانی و من خوشم نمی‌آید که یک خارجی در این مسئله دخالت بکند . یک کمی دوستان من فرند یان بود که با من خیلی دوست بود نماینده جنرال تایر بود نمیدونم چی بود — فایرستون بود — ارضی بود

س — فرند یان

ج — فرند یان — بعد گفتش که بمن فرند یان گفتش که شما چرا اینجوری صحبت کردید جلو این

همه دملش را سوزانده. گفتم این مرد یک خرده اینقدر فهم ندارد چمجوری یک عده نباید بیاید بمن دخالت بکند که شما چرا نسبت به یک ایرانی نظر خوب ندارید.

س — چه سمتی داشت آنموقع تقی نصر؟

ج — تقی نصر بیکاره بود

س — یک مدت کوتاهی رئیس سازمان برنامه شده بود زمان..

خراب کرد سازمان برنامه را برای اینکه او بود که آن کارخانه‌های ورشکسته را آورد جزو سازمان برنامه کرد وعده ای برای دوستانش — به دوستانش یک مقداری شغل داد. سازمان برنامه برای این بوجود نیامده بود. عوض اینکه برود کارهای برنامه ریزی بکند کارخانه دار شد سازمان برنامه. و من نسبت به.. من نصر را لایق نمیدانستم برای وزارت دارائی و به این جهت وقتی که وزیر دارائی شد در کابینه رزم آراء قطعاً او این کار را کرد. اما خود رزم آراء حالا کجا بودیم من ببینم برای اینکه این وارد یک رشته دیگر میشوم این جواب

س — این دوشر میفرمودید

ج — این جواب راجع به دوشر. دوشر در واشنگتن بود شنید که من یک همچین چیزی گفته‌ام که این ترازول اتفاق بوده. یک موضوع دیگر هم پیش آمد. یکروزی گفت در سفارت گفتش که صحبت پسر ارباب کیخسرو بود — شاهرخ چی چی؟

س — بهرام شاهرخ

ج — بهرام شاهرخ. این در زمان جنگ در رادیو برلن صحبت میکرد. تبلیغات بزبان فارسی نازیها را این اداره میکرد. من دیدم این را دعوت کرده‌اند توی سفارت آمریکا. گفتم همانطوریکه عادت آنها است. عجب چیز غریبی است. این آدم را دعوت کردند بسفارت دوشر آمد جلو گفتش که من پرونده این را دیدم شخصاً دیدم. این همانوقتی که در رادیو برلن کار میکرد برای ما کار میکرد یعنی برای نه نه یک جور گفتش که برای انگلیسها. گفتم دیگه بیشتر. دلیل قویتر که شما نباید این را بپذیرید. یک کسی که جاسوسی میکرده برای خارجیها در برلن آن تبلیغات و آن فحش‌هائی میداده به فروغی

برای اینکه فروغی قرارداد اتفاق و اتحاد رابسته بود . ما الیه شده بودیم با متفقین . این آنوقت توی سفارت آمریکا دعوت میکنند با یک عده‌ای مثل من و امثال من . اینجور چیزها متعدد بود و اخلتا . . من اجازه نمیدادم . برای اینکه دوتر بیاید وارد بحث بشه با مسائل با من راجع به مطلکم . اما همین آقای دوتر کسی بود که نخست وزیر ایران تعیین میکرد من اطمینان دارم که در آوردن رزم آراء این دخالت داشت .

رزم آراء رئیس ارکان حرب بود . من نسبت به رزم آراء نظر خوبی داشتم . من از دور می‌شناختمش . از مدیریتش تعریف شنیده بودم . منجمله اشخاصی که تعریف میکردند صالح بود . الهیار صالح . الهیار صالح به چه مناسبت نمیدونم با این آشنائی داشت و از این تعریف میکرد . بهرحال من نسبت به او عقیده داشتم به مدیریتش یکروزی بمن تلفن کرد که آهان . . تنها موقعی هم که باهاش تماس اداری داشتم موقعی بود که روسهاهر آن ممکن بود که تهران را اشغال بکنند و من به شاه گفتم که اگر تهران را اشغال کردند من نگران هستم برای این جواهرات سلطنتی که در بانک است . این را چه بکنم؟ گفت که با رزم آراء صحبت بکنید . میگوئیم هواپیما در اختیار شما آماده باشد که اگر چنین چیزی پیش آمد شما بتوانید فوراً این را به یک جائی انتقال بدهید . به رزم آراء تلفن کردم و گمان میکنم بله رفتم بدیدنش گفتم یک همچین چیزی هست . گفت که من یک هواپیما دائم در فرودگاه در اختیار شما خواهد بود . شما اینها را صندوقهایتان آماده باشد که هر آن شما بخواهید این صندوقها را بفرستید میفرستیم شیراز . من حالا دستور بدهم که صندوق بیاورند . این صندوق هم مثلاً شاید اقلاً مثلاً سی‌تا — چهل‌تاشاید صندوق میبایستی تهیه بشه ، این چطور بشود کمردم متوجه نشوند . برای اینکه اگر می‌فهمیدند از ترس همین یک عده تهران را تخلیه میکردند . برای اینکه همه انتظار داشتند . این تماسی بود که باهاش داشتم officially و یک موقع دیگرهم یک مورد دیگرهم باهاش تماس داشتم . من یک چاپخانه‌ای داشتم در بانک ملی . این صد و چند نفر کارگر داشت علاوه بر چاپ تمام اوراق بانک تمام کارهای بخش در رکامانده هم ژنرال کانلی واگذار کرده بود به بانک . تایم مگزین میآمد آنجا و چاپ

میشد . نقشه‌های آمریکا تمام چیزهای مربوط به مؤسسات نظامی آمریکا در امیرآباد را ما چاپ میکردیم و بمن یك لاینـن تایـــپ هم داده بودند که آنجا بود وقتی هم که رفتنـد بقیمت خیلی ارزانی هم ازشان خریدم . خیلی هم کمك کرد به چاپخانـــه ما . برای اینکه خیلی چیزها را اعضـــــای چاپخانه ما یادگرفتند . بالاخره یکروزی بمن تلفن کرد که من میخواهم شما را ببینم . گفتم هرروزی بخواهید اینجا شما تشریـــف بیاورید اینجا بانك یا من میآیم ارکان حرب ستاد . گفت نه نه . گفتم من میآیم منزلتـان . گفت نه . گفتم پس چه بکنیم . گفت من میآیم منزل شما . گفتم بسیار خوب . ساعت ٦ صبح گفتم خیلی خب . ساعت ٦ صبح من منزلم تجریش بود . ٦ صبح آمد و گفتش که مـــن آمده‌ام که به شما بگویم که من افتخار خواهم کرد که شما نخست وزیر بشوید و من زیردست شما کار بکنم . گفتم که آقای رزم آرا شما هم به شاه اینقدر نزدیك هستید که میدونیـد جریان را . که شاه نخست وزیری را بمن تکلیف کرد در ١٩٤٤ . این در ١٩٥٠ یك مدت کوتاهی قبل از اینکه نخست وزیر بشه . گفتم من الان روزها این السرم طوری مـرا اذیت میکنه که مجبورم روی نیمکت دفتر بانـــــك بعضی وقتهـــا مجبورم که دراز بکشـــم تا درد رفع بشه من قادر نیستم و اگر میتوانستم تکلیف که کردن بود شاه من قبول میکردم تشکر میکنم من نمیتوانم اما صحبت از شما هم شنیده‌ام شما خودتان چرا نمیروید . یك دفعه نیشش باز شد و معلوم شد که تمام مقصود هم همین است که آمده مـرا چیز بکنه که مثلاً مرا جذب بکند . آنوقت گفت که بله یك اسامی را تعیین کرده‌ام که میخواهم با شما مشورت بکنم راجع به این وزرا . گفتم که راجع به وزرا . من یك دفتری داشتم سالهای دراز توی جیبم بود همیشه . صورت اشخاصی که اگر من بخواهم کابینه تشکیل بدهم . از دوستان نزدیك من هم می‌پرسیدم تو اگر مثلاً . . . یکنفر پیدا نکردم که بتوانـــــد ١٥ نفر اسم ببرد که اولاً شناخته شده باشد امتحان داده باشه . دوم در رشتـــــه خودش یك اطلاعی داشته باشه . سوم درستکار باشد . چهارم متجانس باشند باهم هیچکس نتوانست ١٥ نفر بدهند . همه کس را challenge میکردم . گفتم آخه انتقـــاد میکردم . میگفتم تو بگو بمن بگو ١٥ تا بنویس الان تو نخست وزیر چی میگوئی ؟ اینها

راهم می‌نوشتم . توی جیبم هم بود که هروقت اگر کسی یکنفر چیز میکرد این را یادداشت میکردم. گفتم من سالهای این اکسرسایز را کردم هیچ غصه نخورید . هیچکس قادر نیست یک تیمی را درست بکند که تمام این صفات را ـ جامع این صفات باشند . امایک چیز هست وقتیکه آدم اشتباه کرد معطل نباید بشه . آناً باید این آدم را کنار بگذاره . گفت من این اسامی را اجازه میدهید بیاورم. گفتم خیلی خوشوقت میشوم . فرداش یا پس‌فرداش باز ساعت ٦ صبح آمد . یادداشتی‌را از جیبش درآورد و شروع کرد به خواندن. توی تمام وزراء . . . برای هر وزارتخانه‌ای یك دو در بعضی موارد سه بیشترش دونفر بود اسم خواند . توی تمام اینها گفت یکنفرش من شخصاً خودم انتخاب کرده‌ام. صلاح‌السلطنه برای وزارت خارجه . اتفاقاً اوهم نمید ونم نگذاشت مثل اینکه شاه نگذاشت که او وزیر خارجه بشود .

س ـ صلاح‌السلطنه سجلش چی بود ؟

ج ـ صلاحی ـ در وزارت خارجه بود . من بعنوان صلاح‌السلطنه میشناسم. معلوم میشه از قوم و خویشهای خودش بود یا از دوستان نزدیکش بود . بقیه را گفت هیچکدام نمی‌شناسم. گفت از این و آن تحقیق کرده‌ام. توی اینها اسم تقی نصر بعنوان وزارت دارائی . گفتم من بعضی از اینها را نمی‌شناسم. بعضی هایشان را می‌شناسم بد نیستند . بعضی‌هایشان را می‌شناسم اینها را صالح نمیدانم. مثلاً تقی نصر. من تقی‌نصر را بهش عقیده ندارم. برای اینکه این آدم بسیار ضعیفی است . این در هرجائی که کار کرده سعی کرده که مردم ازش راضی باشند . این بدرد ایران امروز نمی‌خورد که یك کسی بیاید جرأت این را داشته باشه که تصمیماتی بگیره که تصمیماتی باشد که برعلیه منافع یك عده گردن کلفت باشد . گفتم اما این همانطور که گفتم شما در عمل اگر دیدید که کسی بدرد نمیخورد بدون ملاحظه و آناً این را کنارگذاشتید اشکال ندارد . تمام این را هم به شاه میگفتم. من عادتم این بود . شاه را دوست داشتم بهش اعتقاد داشتم. صددرصد هم او طوری خودش‌را بمن وانمود میکرد آن زمان که پاك است ـ وطن پرست است ـ ایران را دوست داره ـ کارهائی میخواهد بکند ـ حسن نیت داره . بنابراین تمام این مسائل را من به او

گفتم. رزم آراء وقت خواست آمد دفعه اول بمن گفت که دفعه اول بمن گفت که بیائید نخست وزیر بشوید من بهش اینطور گفتم اینطور گفتم . دفعه دوم آمد صورت را گفت و من اینطور گفتم و اینها. بعد نخست وزیر شد . ولی بهش گفتم به شاه گفتم من معتقد نیستم نظامی بیاورید . نظامی را وقتی باید بیاورید که این آخرین تیر باشد . تا وقتیکه شما راه حل دیگری دارید نکنید این کار را . نظامی را آوردن خوب نیست . این یك علامت بدی است . علامت این است که ناتوان شدید عاجز شدید که الان متوسل میخواهید به زور بشوید . اینقدر بهش گفتم یکروزی گفتش که شما مرا در تورید اند اختید تمام شده کار اما شما فردا بیائید . رفتم فردا گفتند که علاء شرفیاب است . علاء آنوقت بنظرم سمتی نداشت . خیال میکنم سمتی نداشت وزیر دربار نبود یابود این را یقین ندارم در زمانیکه ۱۹۵۳ بود که . . .

س— قبل از رزم آراء ؟

ج — موقعی که رزم آراء نخست وزیر شد

س— مثل اینکه وزیر خارجه بود

ج — کی ؟

س— آقای علاء

ج — وزیر خارجه‌اش که . . . شاید وزیر خارجه بود . نه اما قبل از او کی بود ؟

س— قبل از وزیر خارجه ؟

ج — بیکار بود ؟

س— بله

ج — بیکار بود . آهان بیکار بود . همان وزیر خارجه یقیناً بود . آنروز گفتند آقای علاء شرفیاب است . چند دقیقه بعد خبر کردند . رفتم. تنها موقعی که من با شاه صحبت میکردم همین طورکعادتم بود صحبت میکردم. نشست وشخص ثالثی حضور داشت علاء بود . برای اینکه بقیه موارد همیشه ما دونفر بودیم و یك چیزهائی را من بی‌باکانه میگفتم که هیچ بهش برنمیخورد این اول دفعه‌ای بود که یك شخص ثالثی حضور داشت . وقتی نشستم شاه گفت به علاء که

ابتهاج : دیروز یک مطالبی گفت بمن که مرا یک خرده درمان ایجاد تردید کرد .
گفت حالا خودش میگوید . گفتم من . علاء هم با نظر من تأیید کرد مصلحت نیست
نظامی بیاید . گفت من فرمانش را دادهام . گفتم خب حالا که میفرمائید تمام
شده انشاءالله که مبارک است . اما اعلیحضرت من این را استدعا دارم گفتم تقویتش
بفرمائید . گفت یعنی چه ؟ یعنی چه من خودم گفتم اعلیحضرت کی زاهدی
را رئیس شهربانی کرد ؟ رئیس شهربانی شده بود گفتم چرا رئیس شهربانی شد ؟
برای اینکه این دوتا با همدیگر خوب نیستند . گفتم اطرافیان ـ اعضای خانواده می ـ
آیند یک چیزهای بد میگویند . حالا که آوردید ش تقویتش بفرمائید . یعنی انتریک
نکنید . این بهش برخورد جلو علاء هم گفتم. امیدوارم مبارک است . عادت شاه
این بود که کمتر مطلب یک چیزی را نگه میداشت بمحض اینکه شما یک چیزی میگفتید
به طرف میرفت میگفت . این یکی از چیزهائی بود یقیناً بهش گفته . دو هفته مثل اینکه
از آن گذشته بود بهرجال یک مدت کوتاهی بود علاء بمن تلفن کرد که آقای رزم آراء
خواهش کردند من به شما بگویم که شما وزارت مشاور را قبول بکنید درعین حال
که رئیس بانک ملی هستید . گفتم آقای علاء خواهش میکنم بهشان بفرمائید که ایشان
آمدهاند منزل من بمن گفتهاند من بیایم نخست وزیر بشوم من بهشان گفتم من بواسطه
کسالتی که دارم نمیتوانم . الان چطور بمن تکلیف میکنند بیایم وزیر مشاور بشوم با یک
اشخاصی که نمیشناسم . با یک اشخاصی که نظر خوبی بهشان ندارم . سر یک هفته
من با کتک کاری از هیئت دولت خواهم رفت . من کسی نیستم که بنشینم آنجا و گوش
بدهم که یک وزیری یک چیزهائی را میگوید که مید انمنیتش چی هست و بنشینم ساکت
باشم. من علنی خواهم گفت و این یک هفته طول نخواهد کشید این بساط بهم میخورد .
تشکر بفرمائید از آقای رزم آراء و بفرمائید که من بهتان گفتم من نتوانستم نخست وزیری را
قبول بکنم حالا بمن میگویند که بیایم عضو کابینه بشم مسئولیت مشترک قبول بکنم با یک
اشخاصی که به بعضیشان اصلاً هیچ اطمینان ندارم . بعضیشان را اصلاً نمیشناسم.
تشکر میکنم. بفاصله این نامه انفصال من ۱۹۵۰ درماه .. کی بود ریاست بانک ملی من
تا توی "International Who's Who" هست . توی "Who's Who" دارم این تاریخهائی راکه

س — آقای رزم آراء کابینه‌اش را ٦ تیر ١٣٢٩ که میشه همان ١٩٥٠ تشکیل داد

ج — جون ١٩٥٠ . من درگمان میکنم بفاصله یك ماه شاید یك خرده بیشتر پنجشنبه بود در بانك نشسته بودم همانطور که توضیح دادم زنگ آمد و نامه رزم آراء را بمن داد بواسطه تغییر — من اسمش را گذاشتم نپ — آخه روسها هم نیو اکونومیك پالیسی — داشتند که اینهم نوشته بود نظر باینکه سیاست جدید اقتصادی ما داریم اینهم نپ ایشان که سرا منفصل کردند و بعد بمن پیشنهاد سفارت اول سفارت لندن را کردند علاء هم واسطه‌اش بود . گفتم نمیروم. گفتم بعد از این رفتاری که بمن کردند من بروم حالا سفیر لندن بشوم. بعد شنیدم که به شاه گفتند که انگلیسها گفتند که ما . . .

روایت‌کننده ـ آقای ابوالحسن ابتهاج
تاریخ ـ سی‌ام نوامبر ۱۹۸۱
محل‌مصاحبه ـ شهرکان ـ فرانسه
مصاحبه‌کننده ـ حبیب لاجوردی
نوارشماره ـ ۷

ج ـ گفتند انگلیسها قبول نمی‌کنند . این بگوش من خورد من گفتم من در هرحال لندن نمیرفتم. بیخود این صحبت را هم کردند . سفیر انگلیس سیرفرانسیس‌شپرد یك مدت کوتاهی در ایران بود من هیچ باهاش سروکار هم نداشتم هیچ . این مرا دعوت‌کرد به ناهار . قلهك رفتیم زیر چادر هیچکس دیگر هم نبود . بهن گفتش‌که من یك همچین چیزی شنیده‌ام. که به شما گفتند که شما را میخواستند بفرستند لندن وگفتند دولت انگلیس شما را قبول نمیکند . گفت با اینکه شما نسبت به بانك ما فوق‌العاده سخت رفتار کردید . هیچ ایرانی را ما برایش آنقدر احترام قائل نیستیم که برای شما قائلیم و اگر اگریمانت میخواستند ۲۴ ساعته اگریمانت داده میشد . خواهش‌میکنم شما به شاه بگوئید مرا بخواهد . در حضور آن شخصی که این مطلب را گفته من بگویم که دروغ است . که رزم آرا پیش‌خودش فکر کرده که من اگر بروم لندن. چون ایرانی اصلاً همه رامثل خودش میداند . انتریکان و حقه‌باز و پشت هم اند از و میروم آنجا زد و بندهائی با انگلیسها میکنم که رزم آرا را برد ارند بنابراین من نباید بروم لندن . بهش میره میگوید که انگلیسها گفته‌اند که به فلانی ما اگریمانت نخواهیم داد . منهم روحم از همه جا بی خبر . این پیغام را هم پرون برده بوده . پرون‌یك سوئیسی بود که باشاه در سوئیس تو مدرسه بوده نمیدونم چی بوده . اول میدیدم میگفتند برای باغبانی آورده بودنش ـ برای باغهای قصر اما خیلی نزدیك بود و دیگه از این کارها خیلی میکرد.

س ـ پیغام از کی برده بوده به شاه؟

ج ـ از قول سفارت انگلیس ـ نه از قول سفارت انگلیس‌که سفارت انگلیس‌شنیده‌است که میخواهید که فلانی را بفرستید میگویند ما اگریمانت نخواهیم داد . بعد گفتند پاریس گفتم نمیروم . علاء آمد پیش من گفتش‌که شما مگر معتقد نیستید که این تقی نصر افتضاح است درخواهد آورد گفتم بله . گفت شما مصلحت نیست در تهران باشید برای اینکه اگر یك

همچین چیزی بشه این خواهد گفتش که فلانی کارشکنی کرد . این بمن اثر کرد . دیدم واقعاً راست میگه . گفت شما از شاه قهر کردید از مملکت که نباید قهر کرده باشید گفت میروید در فرانسه هم یک کارهائی میتوانید بکنید چه و اینها . یك کتاب بایستی گفتن راجع به چیزهای اتیکت دیپلماسی برای من بگیرید . اول به انگلیسی این رابرایمان فرستاد که آنهم داشتم توی کتابخانه‌ام و ساعد رافرستاد . ساعد آنوقت بیکاره بود . آمد اما عضو شورای بانك بود بانك ملی . گفتش که اعلیحضرت بمن فرمودند که من با شما صحبت بکنم. گفتم اعلیحضرت بله توسط آقای علاء هم برای من پیغام داده‌اند . من تا حالا قبول نکرده‌ام . او اصرار کرد . بالاخره من دیدم گفتم خب من تهران نباشم بهتراست گفتم حاضرم. بعد مرا خواست شاه . حالا آنوقت رسماً بمن میگه که ما تصمیم گرفتیم دیگه شما را بفرستیم پاریس . گفتم بسیارخب . گفت خب حالا میرویم کارتان را درست می‌کنیم. اگریمانت خواستند سهیلی بدبخت — به سهیلی تلگراف کردند لندن بود . سهیلی پاریس بود که شما میروید به لندن و فلانی را ما میفرستیم — میخواهیم بفرستیم پاریس. سهیلی تلگراف کرد — وزیرخارجه‌اش هم محسن رئیس بود — (؟)

رزم آرا چرا با تو بد شد که تو را از بانك برداشتند؟ آهان شاه بهش گفته بوده که ابتهاج میل نداره تو نخست وزیر بشی؟

بدیهی است میل نداره و بعد هم پیش خودش فکر کرده که اگر من بروم لندن زیر پای این را جارو میکنم. خیال میکردند منهم مثل خودش انتریگانم — دروغگو ام و واهمه‌اش بایستی بشه . رفته گفته که سفارت انگلیس گفته‌اند که ما این را قبول نداریم اگریمانت نمی‌دهیم ببین چه کثافتکاری بود در ایران . یعنی وقاحت و دروغگوئی و آنتریك تا چه حد بود که مرد یکه سفیر خارجه بمن میگوید . میگوید همچین چیزی شنیدم گفتند به شاه باوجودی که ما از شما دل خوشی نداریم نسبت به بانك ما خیلی سختگیری کردید اما هیچ کس در ایران نیست که ما بقدر شما احترام برایش قائل باشیم و استقبال بکنیم. ۲۴ ساعت ما اگریمانت میدهیم . به شاه هم بگوئید که مرا بخواهد من در حضور آن کسی که این حرف

را زده بگویم که دروغ گفته او همچین چیزی را اصلاً نگفته. بالاخره به سهیلی تلگراف کرد که من تازه آمده‌ام پاریس. بدبخت راست هم میگفت و فلانی انگلیسی را از من بهتر میداند انگلیسها را بهتر از من میشناسد — مناسبتر است که من اینجا باشم فلانی را بفرستید لندن. آنها هم جواب بهش دادند که این امر است. شما باید چیز بکنید. من آمدم پاریس. این علتی بود سفارت پاریس. بعد در ضمن این صحبتها میخواستم بگویم مطلبی بنظرم رسید که بهش اشاره بکنم

س — شما هنوز نهار جین بلاك را تمام نکردید که آنجا

ج — تموم نکردم؟

س — نخیر که شاه گفته بوده که علتی که شمارا برداشتیم بود و بعد میخواستید بگوئید که چی شد که از سازمان برنامه تشریف بردید. مقدمه‌ای بود که

ج — در سازمان برنامه که آن . . . اینطور شد دیگه یعنی قضیه که ظاهرش اما باطنش این نبود. من برای راههائی که در نظر گرفته بودم که با دولت یك تماسی داشته باشم و دولت هم بداند که من چی دارم میگم پیشنهاد کردم که قائم مقام سازمان برنامه که خسرو هدایت بود

س — این خسرو هدایت با آنکه رئیس سندیکای اسکی شده بود فرق داره دیگه یا . یکنفرند؟

ج — نه آن خسرو هدایت رئیس.

س — یك خسروهدایت هست یا دونفرند

ج — اسکی؟ هدایت؟ اسکی؟ نه اسکی که یکوقتی خسروانی نبود

س — دکتر شریف امامی بود

ج — یکوقتی هم که فلیکس آقایان بود

س — نخیر این اسمنظور آن سندیکای کارگرانی که (؟) درست کردند — این خسروهدایت همان است

ج — آهان بله بله — بله همان هست. آنکه در زمان کمان کنم اشغال روسها

س — که رئیس راه آهن هم یك موقعی بود و اینها

ج — رئیس راه آهن بود. اورا من آورده بودم قائم مقام کرده بودم. به شاه گفتم که خوبه که

خسروهدایت عضو کابینه بشه که مدافع سازمان برنامه بشود . قبول کرد و شد وزیر مشاور و میرفت مجلس بنابراین دفاع میتوانست بکند از سازمان برنامه در جلسه علنی . این خوب بود تا یك حدی ولی بازدیدم کافی نیست . باز یك (؟) میشنوم که یك چیزهائی میگویند که در نتیجه عدم اطلاع است از کارهای سازمان . به شاه گفتم که من فکر کردم که ماهی یك دفعه جلسه سنا تشکیل بشود ــ جلسه خصوصی سنا ــ یکماه هم جلسه مجلس . من بروم آنجا هرکس سئوالی داره من بهش جواب بدهم توضیح بدهم. گفت شما حاضرید اینکار را بکنید؟ گفتم بله برای اینکه خیال میکنم کمك خواهد کرد . گفت خیلی خوب است دیگه . همینطور هم شد . من میرفتم یکماه آنجا یکماه آنجا . در یکی از این جلسات سنا که خسرو هدایت هم با من بود دکتر صدیق اعلم سئوال کرد که نظر شما نسبت به کود شیمیائی شیراز چی است؟ کود شیمیائی شیرازرا ــ این برای سازمان برنامه است کود شیمیائی شیراز را من بدین وسیله مطلع شده بودم که یکروزی شنیدم که قرارداد را امضاء کردند من باور نکردم. به شاه گفتم ــ گفتم که این راست است؟ گفت بله شما چطور نمیدانید؟ گفتم من هیچ اطلاع ندارم . گفتم من دارم یك کارخانه کود شیمیائی در اهواز دایر می کنم یك مسابقة بین المللی گذاشته‌ایم توسط لیلینتال و اینها . یك شرکت بلژیکی هم برنده شده زمینش راهم خریده‌اند در اهواز ــ زمین که زیرش گاز است کنار کارون ــ خوزستان مصرف کننده عمده کود شیمیائی مناقصه بین‌المللی ــ ایران دوتا احتیاج نداره ــ مصرف کود شیمیائی ایران تماماً در آن زمان به سی چهل‌هزار تن هم نمیرسید . این آخه برای چی‌هست؟ گفت نه این برای مصرف ایران نیست شما چطور اطلاع ندارید . این قرارداد بخواهید از وزارت صنایع . شریف امامی وزیر صنایع بود . اصفیاء با شریف امامی خیلی ارتباط داشت . یك دلیل ارتباطش هم این بود که برادر زن اصفیاء مهندس ضیائی معاون وزارت صنایع بود

س ــ طاهر ضیائی

ج ــ طاهر ضیائی معاون آن بود و همیشه هم باشریف امامی بود . شریف امامی باعث ترقی او شده بود . به اصفیاء گفتم که این را به شریف امامی ابلاغ کنید که شاه دستور داده که این را بمن

بدهند . چهار پنج روز گذشت خبری نشد . به اصفیاء گفتم که چطور شد؟ بهشان بگوئید اگر بمن ندهند من میگویم به شاه که من خواستم بمن نمیدهند . فرستادند .
(؟) من بخیال اینکه این همان قدری است که ما خودمان تهیه کرده بودیم شخصات مناقصه کود شیمیائی اهواز در فترچه شخصات . ۵ . ۱ صفحه بود . من خیال کردم یك همچین چیزی است . گفتم هیات (؟) شما خودتان مطالعه بکنید خلاصه‌اش را بمن بگوئید . فرد اصبحش آمد گفتش که من قرارداد ی باین مفتضحی درعمرم ندیده‌ام . باور نکردم گفتم همچین چیزی ممکن نیست . گفتم چقدر هست قطرش . گفت همش ده بیست صفحه . گفتم ده بیست صفحه . پس بدهید من خودم بخوانم . باور نکردم . آورد ۱۸ صفحه . هیجده صفحه ربعی . خواندم مات و متحیرشدم قرارداد ی بستند با این گروپ شنایدر فرانسوی و آن چی چیز انگلیسی که بولسر نماینده‌اش بود که بدون مناقصه این کارخانه کود شیمیائی را در شیراز دایر میکنم . صد هزار تن در سال و این را صادر بکنند به خارجه . فوری یك یادداشتی نوشتم به شاه فرستادم برای علاء که این قرارداد ی که — اصلاً این قرارداد مفتضحانه اینجور است — هیجده صفحه بیشتر نیست . این را آنطوریکه میفرمودند که پولش را ما نمیدهیم پولش را خودشان میدهند نیست . این نوشته که پولش را هم به ارزی باید بدهند . به سفته‌هائی باید بدهند که بانك مرکزی وزارت دارائی و بانك مرکزی امضاء بکنند و به ارزی بدهند که خود مقاطعه کار تعیین خواهد کرد بنابراین این پولش را ما داریم میدهیم . این صد هزار تن از کجا میخواهید از شیراز صادر بکنید . نه راه هست به بوشهر نه بندر بوشهر گنجایش دارد — تمام گنجایش بندر بوشهر ۷۰ هزارتن بیشتر نیست که الان نزدیك به ۷۰ هزار تن جنس کالا میآید و میرود . هیچ گنجایش ندارد . نه راه هست نه آب داریم در شیراز نه بندر داریم که این را حمل بکنیم . رفت تو تلفن کرد علاء که اعلیحضرت میفرمایند شما یك متمی هست آن متمم را مگرشما ندیده‌اید . گفتم نه متمم به من ندادند . به اصفیاء گفتم آقا بگوئید آن متمم را بیاورند . متمم آمد . من قسم میخورم که این متمم را بعد از آن ایرادی که من گرفتم نوشتند . برای اینکه مینویسد که "It's understood." هیچکس بهزبان انگلیسی "It's understood." نمیگوید . این بدیهی است که ایرانی مینویسد بدیهی است . یك چیزهائی هم که بدیهی نیست میگوید بدیهی است. "It's understood." که مقاطعه کار یك کسیرا معرفی خواهد کرد که او تمام محصول

کود شیمیائی شیراز را منهای یك تخفیف معقول نسبت به بازار دنیا بخرد و حمل بکند به خارجه
گفتم که این دو پول ارزش ندارد برای اینکه بهترین خریدار دنیا هم این معرفی میکند این
آقاپامیشه میآید اینجا میگوید من حاضرم صد هزار تن را میخرم ـ تحویل سنگاپور. شما
هیچی ندارید میگویید ما به سنگاپور نمیتوانیم تحویل بدهیم برای اینکه نه راه داریم نه
بندر داریم. بشما میگوید که شما که دولت هستید میگویید که وسیله ندارید این را حمل بکنید
من خیال میکنید دیوانه هستم که بیایم این را بخرم چی بکنم انبار بکنم در شیراز؟ مگر نذر
کردم که بیایم پول را دور بریزم به جهنم که شما ـ شما اگر ندارید غلط میکنید که میآیید همچین
چیزی را ادعا میکنید من چی‌چی را بخرم یك چیزی را میخرم که قابل فروش باشد در بازار دنیا
من این را برای صدور میخرم شما که دولت هستید میگویید قابل صدور نیست . گفتم این دو پول
ارزش ندارد . این همینطور یك مکاتبات بین ما رد و بدل میشد و ایشان هم قهر کرده بود مرا
نمی‌پذیرفت برای اینکه آن حرفی را که توی سنا زده بودم .

س ـ سنا ؟

ج ـ سنا ـ گفتم که . . . نگفتم؟ در یکی از این جلسات سنا ماهیانه باز هم صدیق اعلم سئوال کرد
گفت اجازه میفرمائید آقای ابتهاج من از شما سئوالی بکنم راجع به این قراردادی که اخیراً
منعقد شده بین وزارت صنایع و این کنسرسیوم راجع به تأسیس این کارخانه کود شیمیائی در شیراز؟
گفتم بله با کمال میل ـ باشدم. گفتم که یك جنایتی است . موقعی که من مناقصه بین المللی
گذاشتم بوسیله اشخاصی مثل لیلینتال در تمام دنیا اشخاصی که صلاحیت دارند که کارخانه
کود شیمیائی را تأسیس بکنند شرکت بکنند پیشنهاد بدهند . بنده یك کارخانه بلژیکی شده
که برای پاکستان یك کارخانه ساخته و زمینش را خریدم در اهواز ـ همه چیز آماده شده برای
اجرای این شنیدم که یك قراردادی دولت بسته برای این در شیراز که نه راه دارد نه بندر دارد
نه بازار فروش . از این بزرگتر جنایت نمیشود . پدر آموزگار اینها سناتور بود پرید که آقا
این چی است . وکیل شیراز بود فضا بود نمیدونم کجا بود ـ سناتور بوده که این چه چیزهائی
است که میفرمائید شما چیز میگوئید از دولت اینجور انتقاد میکنید این عملی است که برای
فارس اینقدر استفاده خواهد کرد ـ شیراز چنین خواهد شد چنان خواهد شد . هانك هونگ

داد فریاد . گفتم این دفعه اول نیست که اشتباه میشه از این اشتباهات شده در سابق سازمان برنامه قرارشد یك برنامه عمرانی باشد که از این چیزها پیش نیاید . من یك کاری میتوانم بکنم . که من و او نداریم اینها همش مال یك مرکز است یك واحدی است مال یك مملکت است . موقعی که من دارم این کار را میکنم به آن وسیله دولت میره محرمانه این همچین عملی را میکند این معنی ندارد . من اصلاً برای من فرق نمیکند این در کجا هست . این از اول تا آخر غلط بوده و این جنایت است . این جنایت است من رفتم گفتم بزرگترین خیانت برای من فرق نمیکند اگر به فرض هم خیانت هم گفته بودم . آقا قهر کرد . به علاء تلفن کردم که حالا که قهر کردند مهم نیست من با ایشان کار خصوصی که ندارم من کار اداری دارم . من روزهای چهارشنبه میرفتم میگفتم . کارهائی که کردم در ظرف هفته و کارهائی که خیال دارم بکنم . من با دولت سروکار نداشتم . همان برنامه‌ای که دولت و مجلس تصویب کرده بودند شرط منهم با شاه این بوده که من از دولت دستور نخواهم گرفت . من یك برنامه‌ای را درست میکنم به تصویب هیئت وزران میرسانم و به تصویب مجلسین و همینطور هم شد دیگه برنامه‌ای را که تهیه کردم رفت هیات وزیران بحث شد اختلاف داشتند مرا دعوت کردند رفتم آنجا . یکایك وزراء اظهار عدم رضایت میکردند . گفتم حق دارید چون واضح است من معجزه که نمی‌توانم بکنم . یك برنامه‌ای که برای یك مملکتی است فقیری بیچاره‌ای که هیچی ندارد — محدود است توانائی مالی‌اش غیرممکن است همه راضی بشوند . گفتم آقایان من این را تأیید میکنم . نظر شخصی هم نبود — شصت نفر را دعوت کردم . از رشته‌های مختلف در رشته‌های مختلف . مثلاً اصفیاء را من از آنجا شناختم . اصفیاء را یکی از آن اشخاصی بود که دعوت کرده بودم . شصت نفر از اینجور اشخاص را دعوت کرده بودم . بعد از تحقیقات زیادی که کرده بودم —

س — این برنامه دوم میشد دیگه ؟

ج — بله برنامه دوم . بعد از اینکه مدتها روی این کار کردیم فرستادیم به هیئت وزیران — هیئت وزیران داد و بیداد همه بلند شد . رفتم آنجا گفتم ما زحمت کشیده‌ایم این را تهیه کردیم

چیــــزی را هیئت دولت لازم است تغییر بدهد بیك شرط که مجموعش از این کل این مبلغ تجاوز نکند بشرط این اگر بخواهد تجاوز بکند بگوئید از کدام محل این تأمین میشود این را من قبول دارم. هرکس که رفت مال خودش را زیاد بکند میاید از یکی دیگر کم بکند این سروصداش بلند میشد. بعد از ماهها بحث همان برنامه‌ای که درست شده بـــــود تصویب کردند. رفت به مجلس. مجلس این را فرستاد به یك کمیسیون چهل و چند نفـری هفته‌ها رفتم آنجا. هرکس برای خودش یك چیزی داشت ـ عقیده‌ای داشت میگفت بحث کردیم. مجلس تصویب کرد. بعد رفت به سنا. در سنا رفتم آنجا مدتی کوتاهتری بــــود بحث طول کشید. تمام اینها تصویب کردند. وقتی تصویب شد دیگه به کسی اجازه نمـی‌ـ دادم که بیاید بگوید که برای خاطر من بیائید اینکار را اینجور بکنید. غیر ممکن بود. میگفتم یك چیزی است که تمام جزئیاتش را دولت و مجلسین تصویب کردند عدول از این نخواهـــم کرد برای خاطر احدی نمی‌کنم ـ هیچکس نمی‌تواند وادارم بکند برای اینکه خلاف قانـــــون است نمیشود. عدم رضایت شروع شد. یکروز بهبهانی ـ سید احمد بهبهانی یا سیدعلـــی بهبهانی که سناتور بود ـ برادر سید محمد بهبهانی ملای معروف تهران ـ وقت گرفت و آمد آقا سناتور هست و گفتش که آقای ابتهاج ما میدونید همیشه از شما حمایت کردیم. راست هم میگوید موقعی که بانك ملی بودم این سید محمد بهبهانی همیشه روی منبر روی اینها تأیید میکرد از طرز اداره بانك ملی و فلان و اینها برای اینکه طبقات مختلف را دسته بدسته دعوت میکردند به بانك ملی که بیایند جواهرات سلطنتی را ببینند ـ طلاهائی را که گرفته‌اند تـــوی خزانه ببینند نظم بانك را ببینند تمام جزئیات را ببینند همه را بهشان نشان میدادم اینهـــا متحیر میشدند. اولاً جواهرات را خیال میکردند همه را رضا شاه برده ثانیاً این طلا شـــی را که من هرروز توی روزنامه می‌نوشتم باور نمیکردند. این شمش ها را وقتی دیدند آنوقـت طلا که گفتم ذخایر بانك ملی زنجیر طلاست که دستبند النگو قوطی سیگار طلا چوب سیگـــار طلا فندك طلا تمام اینها را تبدیل کرده بودم به شمش طلا و برای اولین بار در تاریـــخ بانك گفتم که ما باید بیائیم رسیدگی بکنیم به موجودی طلا ببینیم این طلائی که مینویسیم در ترازنامه اینقدر طلا داریم هست یا نیست. همکاران من آمدند گفتند که آقا این کار را نکنید

برای اینکه الان شانزده سال است که هیچین کاری نشده . گفتم خب بشه بهتر نیست؟ اگر معلوم شد کم و کسری داره که من که نکردم این کار را — بگذاریم بهتراست . دو کیلو طلا کم آمد این کاری که کردیم . از پول بانک ملی دو کیلو طلا خریدیم گذاشتیم آنجا . این توی روزنامه‌ها پیچید که بانک ملی طلا کم داشته رفتند خریدند . آنها هم همه میگفتنــــد دید آقا؟ گفتم این عیبی ندارد . یک دفعه برای همیشه این کار میبایستی شده باشد . این کار را میبایستی قبل از من کرده باشند آنها نکردند من کردم خب بیایند بگویند میگویند من دزدیدم بردم خانه‌ام این با یک تشریفاتی باز میشود . لاابالیگری ایرانی است . از روز اول یک کسی یک چیز غلطی گفته کسی ندزدیده یقین دارم اما بیخودی یک چیزی را گفته‌اند عوض میشده هی عوض میشــــده هی اضافه میشده اینها یک دفعه آمد رسیدگی شد که معلوم شد تا مثقال آخر این طلاش درسته و آن کسری که داشت تأمین کردیم . آقای سید احمد بهبهانی آمد گفتش که ما چه بدی به شما کردیم همیشه طرفدار شما بودیم . گفتم صحیح است . گفت شما سه نفر از خانـــــواده مارا از سازمان برنامه بیرون کردید گفتم کی‌ها را؟ گفت یکی چیز بهبهانی بود که رئیس مؤسسه چای بود . این گزارش دادند که دزدی میکند مرتیکه . مسلم شد منفصلش کردیم . دومی رئیس مریضخانه سازمان برنامه بود . صبح آمدم اداره بمن گفتند که دیشب — دیروز یک زنــــی را کارگری را از بیمارستان بردند قبرستان وقتی که میشستندش آن مرده شور چشمهایـــــش را باز کرده برگرداندنش به سازمان برنامه . باور نکردم گفتیم غیرممکن است . یک کمال بـــــود خواستمش . گفتم الان میروی این را رسیدگی میکنی . دیگه مرا شناخته بودند گفتم تا ظهر بمن گزارش بده شید عین جریان . آمد ظهر گزارش کتبی که این زن یک کارگر کارخانه چالــوس بوده . این بدبخت بیچاره این زنش را فرستاده که بیاید به بیمارستان سازمان برنامه در تهران معالجه بشود . هیچکس را نداشته . چهارروز هیچ طبیبی بالای سر این زن نرفته . بعد از چهارروز تصمیم میگیرند که این مرده . گفتند جواز دفنش را باید یکنفر صادر بکند . اختــلاف افتاده اینجا بین رئیس مریضخانه ، پزشک کشیک . بهمدیگر بد گفتند و فحش دادند و دعـــوا شده بالاخره یکنفر این را نوشته هیچکدام نرفتند بالای سرش فرستادندش . گفتم هم رئیـس مریضخانه هم پزشک کشیک هم پزشک معالج هرسه تا منفصل . یکی از اینها داماد آقای احمد بهبهانی بوده و استاد دانشکده پزشکی . دکتر صدری شهیدو نم چی اسمش بود . گفت شما

با این کاری که کردید آبروی این را بردید . گفتم آقای بهبهانی اگر زن من یا زن شما بود این رفتار را باهاش میکردند ؟ که کسی بالای سرش نرود چهارروز و بعد بگویند چون چهار روزه ما ندیدیم این مرده بفرستندش به گورستان و معلوم میشه که زنده باشد . گفتم خدای من شاهد است اگر من قدرت داشتم اعدام میکردم این شخص را مجازات اینها اعدام است برای اینکه اینها بشر نیستند آخه چطور میشه با یك بشری اینطور رفتار کرد. من تنها کاری که میتوانستم بکنم منفصل بکنم . سومی معاون سازمان برنامه بود یکی ازمعاونین سازمان برنامه . جعفر بهبهانی بنظرم اسمش بود . یکروزی رئیس شهربانی سرزده آمد پیش من . رئیس شهربانی هم علوی مقدم بود . آمدند گفتند رئیس شهربانی میخواهد گفتم بیاید . گفتش که آمدند شما را بزنند . بزنند هنوز نفهمیدم چی است گفت یعنی بکشند گفتم کی؟ گفت یکعده چاقوکش الان پائین هستند . گفتم آخه چطور ؟ کی هستند ؟ چی هستند ؟ گفت شعبان جعفری . گفتش که من آنروزها که اول آمده بودم عکس عبد الرضا را برداشتم گفتند عکس اعلیحضرت و عکس عبد الرضا را برداشتند که بیایند اینها را بگیرند و هرکسی که مخالفت بکند بزنند . پرسیدم این کار را کی کرده ؟ گفتند آقای بهبهانی . گفتم این بهبهانی که اینجا نشسته ؟ گفت بله . رفت پای تلفن گفت خواهش میکنم اقدامی نفرمائید من خودم الان میروم صحبت میکنم. گفتم منفصلش میکنم. گفت اجازه بدهید من خودم بروم اجازه مرخصی بخواهد . گفتم مرخصی بخواهد نمیشه ــ استعفا باید بدهد . والا من منفصلش میکنم. رفت ویك هفت هشت دقیقه دیگر آمد و گفتش که موافقت نمیکند . گفتم منفصلش میکنم. گفتم شما جای من باشید چه میکنید ؟ رئیس شهربانی آمده بمن میگوید که این آدم وادار کرده یکعده با چاقوکش بیایند که مرا بقول آن بگیرند بزنند . اینجا هم نشسته بعنوان معاون من ــ این خیلی مربوط بود با عبد الرضا . بدستور عبد الرضا خواسته بدین وسیله عکسش را بیاورند که آنجا بگویند . من گفتم حداقل کاری که میتوانم بکنم اینه که من . . گفت یعنی میفرمائید که اینجا نمیتوانند برگردند . گفتم که آره تاروزی که من هستم اینها برنخواهند گشت . گفت که آقای ابتهاج این سازمان برنامه گفت ما . . . ه ساله خانواده بهبهانی با

عزت در ایران زندگی کرده. این سازمان برنامه یك سفره‌ای است که پهن شده ما در این سفره سهیم هستیم. گفتم که آقای بهبهانی من وقتیکه رئیس بانك ملی بودم همیشه خودم را گول میزدم میگفتم من یك اژدهائی هستم که ملت ایران مــــراگذاشته برای حفظ اموال بانك. گفتم اصلا" ملت ایران اصلا" مرا نمی‌شناسد که من کی هستم. به ملت ایــــران چه مربوط. من خودم را بدین وسیله گول میزدم که میگفتم من این اژدهائی هستم که روی این گنج خوابیده‌ام هیچکس نمی‌تواند به این گنج تجاوز بکند. الان که آمده‌ام سازمــــان برنامه با همین فکر خودم را گول میزنم میگویم که من حافظ منافع مردم ایران هستم. مردم ایران بدبخت و بیچاره روحشان خبر ندارد که من اینجا هستم برایشان چه فرقی میکنـــد که من کی هستم اینجا چه میکنم؟ آنها دخالتی ندارند. اما من همیشه خودم را اینطور عادت داده‌ام که یك شوق یك محرکی در خودم ایجاد کردم. تا روزی که من اینجا هستم این آقایون برنخواهند گشت ـ خداحافظ شما ـ رفت. از فردا پسر آقای دکتر محمـــد بهبهانی که وکیل مجلس بود که . . . و این آقا در سنا و جراید شروع کردند به حمــلات. این آدم وطن فروش ـ این آدمی که مستخدم بانك شاهی بوده این آدم بانك خارجی هـــا بوده این آدمی که چنین است چنان است. سد دز را این نمی‌خواهد بسازد برای اینکه این یك عده مینوشتند که برای اینکه این را میخواهد به آمریکائیها بدهد به فرانسویهـــا نمی‌خواهد بده. یکعده مینوشتند که این میخواهد به انگلیسها بده به هیچکدام اینها ندهد. از این چیزها مرتب. یکروز به شاه گفتم که

س ـ روزنامه ها آنوقت آزاد بودند؟

ج ـ بله مینوشتند. بعد از انقلاب عراق گفتم که اعلیحضرت نوری سعید رامیشناختید همیشناختم هیچکس برای عراق باندازه نوری سعید خدمت نکرد. عراق را او بوجود آورد. دیدید به چه طرز فجیعی کشتندش. گفتم چرا اینکار را کردند اعلیحضرت؟ برای اینکه مدام هـــی باین آدم مخالفین تهمت زدند که این نوکر اجنبی است نوکر انگلیسهاست. تمام اینکارهاکه میکند بدستور انگلیسهااست. این گفتند گفتند گفتند تا یکروزی این انقلاب میشود و یارو را گرفتند میدونید قصابی‌اش کردند. شقه کردند ـ آویزان کردند ـ وارونه آویزان شد. گفتنـــم

اعلیحضرت گناه داره . شما میدانید من چطور دارم خدمت میکنم. چرا به بختیار نمیگوئید اورئیس ساواک بود . گفتم بمن میگویند که تمام اینها را اعلیحضرت میدانند ــ اعلیحضرت اجازه میدهد . گفتم از انصاف دور است ــ آخه این کار صحیح نیست، یکروزی خب اینها هم همین کار را میکنند که با نوری سعید کردند . شما که میدونید من چه جور خدمت میکنم. گفت که به بختیار بگوئید که موقوف بکنید جلو این چیز را بگیرید .
آمدم به بختیار تلفن کردم گفتم اعلیحضرت امر کردند که من بهتان ابلاغ بکنم که جلو این مجلهها و روزنامه ها را بگیرند . یك هفته خبری نبود دوباره شروع شد ــ دوباره شروع شد . میخواست ــ خوشش میآمد درعین حالیکه تقویت میکرد برای اینکه احتیاج داشت درعین حال خوشش میآمد که مردم حمله بکنند بد بگویند تا همه کس خودش را وابسته به او بدانند . بگوید من نوکر او هستم. حمایت اوست که مرا نگه داشته . خوشش نمیآمد که یکنفر اینجور صحبت بکند که آخه این برخلاف انصاف است این برخلاف مصلحت مملکت است شما که میدانید من اجنبی پرست نیستم من وطن فروش نیستم این چیزها را نباید اجازه داد اما میخواست این را (؟)
من رفتم زندان از زندان بیرون آمدم آقای ابوالفضل آل بویه این یك کسی بود که نویسنده است توی سازمان برنامه بود . الان نمیدانم شاید زنده باشد ــ آل بویه یك پسری داشت که در آمریکا مثل اینکه تحصیل میکرد . این توی سازمان برنامه بود . آمد پیش من در بانك ملی بعد که از زندان آمده بیرون . گفت من آمدم پیش شما یك اقراری بکنم راجع به گناهی که مرتکب شده ام اما این گناه را من نمیدانستم که این کاری را که دارند میکنند یك عملی است گناه برعلیه شما . گفت پولر ــ زن این آل بویه سکرتر سفیر انگلیس بود در سفارت، ایرانی بود . انگلیسی میدانست تایپیست بود . با انگلیسیها ارتباط داشت. گفت آقای پولر یکروزی آمد پیش من گفتش که ما یك کاری داریم با آقای شریف امامی شما ترتیب ملاقات مرا با شریف امامی بدهید در منزل . گفت من جواب دادم من شریف امامی را نمی شناسم آنوقت هم نمیشناختم آنزمان این مطلب را بمن میگفت شریف امامی بهش میگه میشناخت

برای اینکه شریف امامی نفوذی داشت که این طاهر ضیائی را کرده بود رئیس اطاق بازرگانی یا تجارت ..

س- صنایع

ج - صنایع بود چه بود اینها. این سروکار پیدا کرده بود. گفت من به بولسر گفتم که من آقای شریف امامی را نمی‌شناسم اما احمد آرامش را که شوهر خواهرش هست با او آشنائی دارم. گفت خب آرامش را دعوت میکنیم. گفت آرامش را دعوت کردم آمدند ظهر توی اطاق من - توی دفترخانه من. بولسر گفت که ما میخواهیم با آقای شریف امامی صحبتی بکنیم راجع به این قرارداد کود شیمیائی - شما ترتیب ملاقات را بدهید. گفت میدهم پانصد هزارتومان آرامش برای اینکه این ملاقات را ترتیب بدهد گرفت. شریف امامی آمد این به شریف امامی مطالبی را گفت سه میلیون دلار هم به شریف امامی رشوه داد. این قرارداد را امضاء کرد. گفتم آقای آل بویه این مطالبی را که بمن فرمودید من یکروزی ممکن است که فاش بکنم این را بگویم. گفت بگوئید هروقت هم گفتید من حاضرم بیایم این مطالب را هرجائی باشد بگویم. اینطور بود این قضیه که بدون تردید این همینطور بوده که پول گرفته منتهی شریف امامی شنیدم به اطرافیانش میگفته به دوستانش میگفته که از این پول چیزی نصیب من نشد چیزهائی بود که به دیگران مجبور بودم بدهم. این را درست کردند این مطالب را که من در مجلسین . . .

بله حالا کی‌ها بودند خب یك عده از ایرانیان بودند اما وقتیکه . . .

س- داشتید تعریف میکردید چی شد که شما از سازمان برنامه کنار رفتید

ج - بله - نه این راجع به همین قسمت یك چیز داشتم که رشته فکرم پاره شد. آنهان روزیکه این لایحه برگزاری اختیارات مردم مطرح بود در مجلس اقبال یك اظهاراتی کرد یا روزی که .. به چه مناسبتی بود که اقبال توضیح داد در مجلس و روز بعد شد در سنا راجع به این کود شیمیائی شیراز- گفت که ما یکشاهی نداریم - یکشاهی نمی‌دهیم. یك گروهی است میآید با سرمایه خودش با پول خودش این کارخانه را تأسیس میکند - محصولش را میفروشد از محل فروش محصولش مخارج تأسیس این کارخانه را برمیدارد و وقتی که این تصفیه شد کارخانه را بما مفت و مجانی

تحویل میدهد . همه گفتند احسنت . آنوقت گفت یکنفر هست که این را خیانت میداند اسم نبرد و این است کاری که ما داریم میکنیم. همه احسنت احسنت . همانموقعی که همان آنی که این صحبت را در مجلس میکرد وزارت دارائی داشت سفته‌ها را صادر میکرد به دلار مطابق آن قراردادی — همان قرارداد هیجده صفحه‌ای بود که وزارت دارائی تضمین میکند که این پول را به دلار قسطش را فلان قدر فلان قدر بپردازد . اقبال میآید رئیس نفت میشود . منهم روابطم هم با اقبال دیگه اصلاً قطع شده بود . برای اینکه این چیزهـا را اقبال بدبخت بیچاره از روی چیزهائیکه شریف امامی مینوشت میرفت میخواند . خودش اصلاً بیچاره اطلاع نداشت — میآید در شرکت نفت و می‌بیند که سالی سی میلیون تومان شرکت نفت داره . . . میدهد برای کسری کود شیمیائی . آنوقت این متوجه میشود که حق با من بوده وانسانیت کرد یك پولهائی شرکت نفت سپرده‌هائی داشته از بانکهای مختلف منجمله یك مبلغ جزئی هم در بانك ما داشت . آنرا مبلغش هم اضافه میکند تجدید میکند من تعجب کردم اقبالی که وقتی نخست وزیر بود توی سفارت ایتالیا یکروزی پذیرائی بود آمد بدبخت بیچاره جلوی من دست دراز کرد من دست نـداده ام این اصلاً چطور شد اینطور شد . تحقیق کردم گفتند که پرونده‌ها را وقتیکه دید آنوقت بهش هم گفتند مهندسین شرکت نفت گفتند که حق با فلانی بود . که شیراز جای اینکار نبود

س— آقای دکتر اقبال لایحه‌ای برد مجلس برای اینکه سازمان برنامه بشود جزو . . .

روایت‌کننده آقای ابوالحسن ابتهاج
تاریــــــخ :۳۰ نوامبر ۱۹۸۱
محـــــــــل : شهرکان ـ فرانسه
مصاحبه کننده : حبیب لاجوردی
نوارشماره : ۸

شاه وقتی این مسائل را که دیده بود دیگر اصلا" مرا نمیپذیرفت . من به علاء گفتم ، گفتم من با اعلیحضرت کار خصوصی که ندارم کارهای مملکتی است کارهای من خوابیده اگر اعلیحضرت مرا نپذیرند ، من بعد از این قضایای مجلس فورا" برای ششمین بار استعفای کتبی نوشتم به شاه که بعد از این عکس العملی که نشان دادم ومبارزه‌ای کــــه درسنا کرده بودم نوشتم که پرواضح است که دیگر من مورد اطمینان نیستم بنابراین فایده ندارد استعفا میدهم . جوابی نداد . به علاء گفتم ، مردشریفی بود خیلی مردشریفی بود علاء . یک روزی بمن تلفن کرد به انگلیسی صحبت میکرد که مبادا تلفنچی مثلا" دربار بفهمد، تلفن کردکه آخرآقای ابتهاج شما این مطلبی است که درسنا گفتید شما میدانید که دولت این را هیئت دولت تصویب کردوشما نمیبایستی همچین کاری کرده باشید . من با تغیر زیاد گفتم آقای علاء شما گویا منظورتان اینست که مسئولیت مشترک افراد دولت است اگر من عضو کابینه بودم حق داشتید یک تصمیمی است گرفته شده یا بایست استعفا بدهم یا باید سکوت بکنم که این مخالف من است . من این را به هیئت دولت گفتم . من که قبول نکردم سمتی را در دولت بهمین منظور . من این جلسات را درسنا تشکیل دادم برای اینکه نقطه نظرسازمان برنامه را به آقای (؟) همیشه بتوانم بیان بکنم . رفتم توی سنا یک نفرپاشده از من سئوالی کرده راجع به نظر من درموضوع کارخانه کودشیمیائی . برای این کردم تمام این مدارک را فرستادم برایتان که چرا این یک اشتباه است . گفتم آقای علاء شما عوض

اینکه بروید به شاه بگوئید که حق با من است مرا دارید تقبیح میکنید که من کار بدی کردم ؟ گوشی را گذاشتم. صبح ساعت هشت سلمان اسدی که عضو شورای عالی بود آمد اول وقت گفتش که دیشب آقای علاء بمن تلفن کرد که من صبح بروم پیش او ، من الان پیش آقای علاء بودم آقای علاء گفتند که به فلانی بگوئید من چیزی بدی به ایشان نگفتم که اینطور با من قهر کردند وگوشی را گذاشتند شما بروید بگوئید که ، گفتم من به علاء ارادت دارم دوستش دارم اما عقیده ام اینست که در یک همچین مواردی علاء باید برود به شاه بگوید آخر با با دست بکشید حق با ابتهاج است . شما که میدانید حق با من است بمن دارید میگوئید که من نمیبایستی درسنا این مطلب را بگویم . پاشم درسنا بگویم چی ؟ بگویم کاری که کردند بسیار کار صحیحی کردند تحسین بکنم برخلاف عقیده بر خلاف حقیقت یک چیزی را بگویم گفتم از اینجهت است من از آقای علاء رنجش دارم . ولی میدانم آقای علاء نیتی ندارد اما از بس که این علاقه داشت به شاه ، بحدی علاقه داشت به شاه که همه چیز را فراموش میکرد ، همه چیز. و بعد رفتاری که با خودش کردند .همین قضیه خمینی وقتی که در ایران پیش آمد و یک عده ای کشته شدند .

س - ۱۵ خرداد ؟

ج - ۱۵ خرداد که علم نخست وزیر بود ، من که اطلاع نداشتم اما شنیدم که علاء یک عده از ایرانیها را ، یک عده از اشخاصی که مصدر کار بودند دعوت کرد به منزلش عبداله انتظام بود ، سپهبد یزدان پناه بود ، گویا شریف امامی بود و یک عده دیگری که این واقعه ایکه اتفاق افتاده این را نمیشود ندیده گرفت باید یک فکری کرد باید یک کاری کرد که مطالب را بعرض شاه رساند. این از راه دلسوزی برای شاه خواسته اینکار را بکنند . این را مستقیما " یکی از آنها رفته به شاه گفته ، شاه بمحض اینکه این را شنیده پیغام داده برای علاء که شما دیگر نیائید سرکارتان. از وزارت دربار او را منفصل کرد عبداله انتظام

راکه یکی ازافرادبسیارسالم ایران بود ازوزارت خارجه نه ، اونفت برد برداشت برای اینکه اینکارراکردند . بااوهم که اینطورنسبت بـــه او صمیمی بود این رفتارراکرد .

س ـ خب آنوقت نتیجه این استعفاها چی شد ودرچه موقعی موردقبول قرارگرفت استعفای سرکار ؟

ج ـ عوض اینکه استعفای مـرا قبول بکنند شش هفته بودبه اواستعفای کتبی داده بودم وششمین استعفای من بود یک روزپنجشنبه‌ای نشسته بودم صحبت میکردم با یک نفرپیش من بود ، خسرو هدایت آمدگفتش که همین الان درمجلس جلسه سری هست راجع به شما واختیارات شما را دارندواگذارمیکنندبه نخست وزیری گفتم بکنند. ظهر توی ، یک بعدازظهر توی رادیو گفتند که لایحه‌ای به‌این شرح مطرح شد وبه اتفاق آراء تصویب شدکه ازتاریخ فلان اختیارات رئیس سازمان برنامه تفویض میشودبه نخست وزیر . این پنجشنبه بعدازظهربود . من همان وقت نوشتم یک شرحی به شاه که من ازروزشنبه دیگربه سازمان برنامه نخواهم آمد . یعنی ازروزشنبه تحویل میدهم . شنبه آمدم صبح بود ازصبح سبابهایم راجمع آوری کردم تاغروب آنجابودم شب بود بیرون آمدم اتفاقاً " روزنامه نگارها هم آنجا بودندکه عکس بردارند اینها که آنها مطلع شده بودند. این رافرستادم و دیگرنرفتم به‌این ترتیب تمام شد البته که استعفای مـرا قبول بکنند .گفتند استعفای شماقبول . خوششان نمیآید که یک نفراستعفابدهد کسی حق ندارد استعفا بدهد بایدمنفصل بشود . وبامن رفتاری کردندعیناً " مثل اینکه من یک قشون خارجی هستم که آمدم پشت دروازه‌تهران ، تهران رامحاصره کردم که اینها محرمانه جمع میشوند یک همچین چیزی‌بگذرانندکه مبادا آن آدم مطلع بشود آن قشون مطلع بشود آن خصم مطلع بشود شبیخون بزنند . من استعفادادم ....

س ـ آنوقت این جریان (؟) راردکرد همزمان اتفاق افتاده بوداینطورکه

خانم تعریف میکردند ؟

ج - بله بله . این بله ، آن بلا آخره یادم آمد آن بایـــــرود آن کسیکه ، این را یادداشت بفرمائید به شما بگویم راجع به بایـــــرود برای اینکه این یک چیز خیلی جالبی است این را من به کسی تاحالانگفتم . من Prud'homme راآورده بودم بمن داده بودند بود برای ریاست دفترفنی بعدازدوسال ونیم گمان میکنم دیگردوره‌اش منقضی بوده. بایست برگردد به بانک . بلاک با من صحبت کرد که من یک نفررا درنظر گرفتم برای اینکار که آن بایـــــــرود است . گفتم کـــدام بـــــایرودهمان کــه معاون وزارت خارجه بود ؟ گفت بله .گفتم که این میترسم جنبه سیاسی داشته باشد.

س- معاون وزارت خارجه کجا بود ؟

ج - آمریکا .

س - عجب .

In charge of Middle East.بله بعددرقضیه سوئزکانال که انگلیس وفرانسه حمله کردندبه مصر این دالـــــس وادارکردکه اینها راعقب نشینی بکنندوتوبیخ شان هم کرد درمقابله افکار عمومی دنیا . این با این عمل فاستردالـــــس مخالفت کرد گفت این مصلحت نیست اورا برداشت پرتش کرد فرستادش به افغانستان ، سفیرافغانستان کرد . بعدازآن سفیر آفریقای جنوبی کرد . این موقعی است که وقتی که بمن این مطلب را گفت گمان میکنم که دوره‌ی سفارت آفریقایش هم منقضی شده بود میخواست Retire بکنند . بمن گفتش که من بایـــــرود را ....گفتـــــــــم والله بایرود بنظرمن ممکن اســـت که مشکلات ایجادبکند این معاون وزارت خارجه بوده سفیربوده من این رابیاورم حالا رئیس دفترفنی‌ام بکنم . گفتم این را من بایدباشاه صحبت بکنم این ازآن چیزهائی است که من خودم تصمیم

نمیگیرم . به‌شاه گفتم ،گفتم که بلاک میخواهد بایرود را بفرستد، بجای Prud'homme .بایرودیک شهرت خیلی خوبی داشت . نظامی بود اما یک آدمی بود که خیلی ازاوتعریف شنیده بودم . به بلاک هم گفتم ، گفتم شنیدم خیلی آدم خوبی است . امااز لحاظ سیاسی من میترسم . به‌شاه که گفتم ، گفت نه بهیچوجه نمیشود گفتش که ماوقتیکه آمریکابودیم . این چه سالی بود ؟ حالا درست تاریخش رابخاطرندارم امادرحدود دوسال ونیم تقریبا" بامن بود اینها من در ۵۲ بنابراین ۵۶ - ۵۷ مثلا" میبایست باشد . گفت وقتیکه ماواشنگتن بودیم بایرودباعلیاحضرت میرقصیدودرضمن رقص ازعلیاحضرت Rendezvous خواست . گفتم غیرممکن است !علیحضرت همچین چیزی امکان ندارد ، گفت یعنی میگوئیدکه علیاحضرت دروغ میگویند ؟ گفتم نه نمیگویم دروغ میگویند امادرست متوجه نشدند نفهمیدند گفتم امکان ندارد همچین چیزی مرتیکه مگردیوانه‌است یک همچین کاری رابکند . گفت در هرحال نه نمیشود . به بلاک گفتم که ، چون به بلاک گفته بودم که من از لحاظ سیاسی بایدازشاه چیزبکنم . برای اینکه من ازاین میترسیدم که من این رابیاورم فرادبمن بگوید که آقا شماسازمان برنامه رادارید اداره میکنید چطوررئیس دفترفنی شمامعاون سابق وزارت خارجه است سفیر فلان سفیر فلان ژنرال نمیدانم فلان ، ژنرال نمیگفتند اما بایرودبود. الان توی Who's Who آمریکا میتوانیدنگاه‌کنیدببینید بایروداسم اولش راهم فراموش کردم سوابقش راببینید . به بلاک گفتم که من باشاه صحبت کردم ایشان ازلحاظ سیاسی مصلحت ندانستند این رانگفتم به او. اما آخر یک آدمی اینقدر این آدم کمپلکس باشد ؟ زنیکه‌واسه خودش اوکه درست نمیفهمدکه چی دارد یک چیزی مثلا" گفت یا

س - خوش قیافه بود این آقای بایرود ؟

ج ـ خوش قیافه بود بله . خوش قیافه بود ،یعنی بله به نظرم زن پسند بود . واومیآیدبه شوهرش این میگویدواوهم این رابمن میگوید بعنوان اینکه این مصلحت نیست این آدم کسی است که مثلاً" میخواسته زن مـــرا بلند کند . بهرحال این یک چیزی است که من تابحال بهیچ کس نگفتم . این یکی ازچیزهائی است که شایدجالب باشدیک وقتی .

س- آن چیزهای

ج ـ درهـــــرصورت یک میسیونی آمد ازطرف آیزنهاور برای ترکیه ، ایران ، پاکستان که ببینندکه ، اینهاگزارش بدهند راجع به کمکهای آمریکا دراین کشورها ووضع این کمکهاچه تاءثیری داشته دراین زمینه یک گزارشی بدهند به رئیس جمهور . دنیاراتقسیم کرده بود وبه نقاط مختلف دنیا اشخاص مختلف فرستاده بود.رادفردکه Chairman of joint chiefs of staff بوده بوده ریاست این میسیون راداشت ویکی ازاعضایش جورج مکـــــــــــی بود جورج مکـــــــــی که درده سال ۱۹۴۹ معاون وزارت خارجه بود منتها چون دمکرات بود دردوره Republican هادیگرکاری نداشت امابعنوان اینکه یک نفر آدم مطلع وضمنا" دمکرات هم باشد توی این میسیون گذاشته بودند .دعوت کردندبه شام درسفارت آمریکا ، سرمیزشام ازجمله اشخاصی که بودند نخست وزیر بوددکتراقبال ، علاء وزیردربار ، باتمانقلیج وزیر کشور به نظرم بود یا وزیرجنگ بود اوبود ویک عده دیگری درحدودشاید مثلاً" بیست وچندنفربودند . البته یک عده ازاعضای سفارت هم بودند. من پهلوی مکـــــــی نشسته بودم جلوی من علاء نشسته بود رادفـــــــــرد اقبال رانشانده بود جلوی خودش روبروی خودش رادفـــــــرد دست راست یا دست چپ سفیربود علاء روبروبود اقـبال هم روبروبود. رادفـــــــــرد گفتش که ما افسوس میخوریم که نظرشما راکه ده سال پیش گفتید قبول نکردیم. نظرمن همان بودکه توضیح دادم برایتان که باموافقت شاه گفته بودم که ما

بایدپول نفت را منحصرا " بمصرف برنامه عمرانی بگذاریم واگربرای ارتش
ایران که بیش از احتیاجات ایران آقایان لازم میدانند که مایک توه ای
داشته باشیم یک ارتشی داشته باشیم مخارجش را خودشان بدهند. گفت کاش این
چیزشما را ما ده سال پیش قبول کرده بودیم چون که نظرشما صحیح بود . گفتم
آقای علاء ، برای اینکه این مذاکرات درحضورعلاء کرده بودم ومواءخذه هم
شده بود . گفتم آقای علاء توجه بفرمائید ببینید جـــــــورج مکــــی
چه میگوید . گفت این مطلب را به علاء . گفتم که راجع به این مسائل نظامی
عقیده‌ی آدمیرال رادفردچیست ؟ بدون اینکه تاءمل بکند گفت . Mr,Admiral
Ebtehaj would like to know your views about the military establishment
اینها همه شنیدند ساکت ، سکوت محض . آدمیـــــرال رادفــــــرد گفتش
که اگر جنگی واقع بشود قبل از اینکه ایران ، ترکیه ، یونان مطلع بشوند
جنگ تمام شده برای اینکه این جنگ جنگی نخواهدبودکه باتانک وتوپ ازراه
بیایند که ایران بخواهدجلویشان رابگیرد این جنگی خواهدبودکه بالای سرایران
موشکها میروند وکارشان راانجام میدهند وآنچنان باسرعت تمام میشود که اینها
اطلاع پیدا نخواهندکرد بنابراین من معتقدم نه ایران ، نه ترکیه ، نه یونان
احتیاجی به این ارتش هائی که دارند ندارند. این چنان اثرکرد که باعث
تعجب من شد که دفعه اولی است که یک نظامی اینجور حرف میزند . صبح روز
بعدش گمان میکنم این میسیون آمدند به دیـــدن ، اول دیداری که کردند
میدانم که ازسازمان برنامه بود . آمدند آنجا منهم همانطورکه رسم بوددر
اینجورموارد تمام روءسای همکاران ارشدخودم راخواسته‌بودم اصفیا بود خسرو
هدایت بود ، خداداد بود ، مقدم بود ، حتی رئیس دفترم بود که اینجــــا
بمن گفت من بخاطرنداشتم ، رئیس دفترمن منوچهرکاظمی بود ، که چندسال پیش از
تهران آمدبمن گفت که من علت اینکه استعفادادم ازپیش شما رفتم ، خیلی
ازاوراضی بودم خیلی یک روزی آمد استعفاداد گفت مـرا بایدمرخص کنید ،
گفتم که برای چی ؟ من خیال میکردم اوخیلی راضی است ، گفتم برای چی ؟

گفت هیچی یک دلایل خصوصی است . من رسمم نیست یک کسی را علی رغم تمایلش مجبوربکنم بماند . گفتم خیلی خیلی متاءسفم حقیقتا" نمیتوانید ؟ گفت نمیتوانم . گفتم خیلی متاءسفم استعفا دادورفت . معاونش که این آقای بهادری بود ، کریم بهادری بعدشده بود وزیر بعدپیشکار فرح این شد رئیس دفتر معاونش بود . چندسال پیش درتهران بمن گفتش که علتی که من استعفا دادم این بودکه ساواک مرا خواست گفتندکه شما گزارش باید بدهید ازملاقاتهای فلانی مذاکرات فلانی مکاتبات فلانی ..

س- این درسازمان برنامه بوددیگر ؟

ج - بله بله . گفت من که نمیتوانستم این را بشما بگویم ، نمیتوانستم اینکار راانجام بدهم آمدم استعفا دادم . این آنتی پرانتزبود. آن روزاین بهادری که اینجاها هستش اینجا پیش من بود من یادم نبود گفت من آن روزرا بودم درهمان جلسه . بهرحال من یک عده ای راازهمکاران ارشدم رادعوت کردم بودند رادفردبودومگی بودویک دونفرهم ازاعضای سفارت آمریکا بودند یادم نیست کی ها بودند . صحبت ازیک چیزهائی شد من گفتم که این مطالبی که دیشب شما گفتید . با این رفتاری که میسیون شما میکند بکلی فرق دارد من همیشه مخالفت میکردم با مخارج ارتش ایران که سال به سال افزایش پیدا میکرد افزایش شدیدبطوریکه یک قسمت اعظم بودجه ایران را میداد برای ارتش . وهمیشه بمن میگفتند که شایدهم گفتم که شاه میگفت ، اماشاه بودمنظورش این بود . میگفتش که شما میگوئیدکه امسال افزایشی که داده ایم زیاداست؟ میسیون آمریکائی ها میگویند کم است . گفتم نمیتوانید یک کاری بکنید آخرهمه به یک زبان صحبت بکنند شما یک مقام ارشدنظامی آمریکائی بودید شما این عقیده را دارید عقیده‌ای است که صددرصدصحیح است . این میسیون نظامی که اینجا هست وقتی میرودبه شاه میگویدکه این افزایشی که درنظرگرفتندبرای سال

آینده کم است آخراینکه بکلی مخالف آن چیزی است که بیان کردید آخر
چطورمیشود نمیشودیک کاری بکنید آخریک جوربگویندبه این مملکت که
این مملکت تکلیفش معلوم بشود با عصبانیت واینها این رئیس ایـــن
میسیون ژنرال .. این ژنرال که رئیس میسیون بود این آخــری
رئیس میسیون زهرماری بودکه الان یادم نمیآید اما این پیغام این
به عبداله هدایت که برادرخسروهدایت بود رئیس بزرگ ارتشتاران گفته
بودکه ابتهاج کی است که درمسائل نظامی مداخله میکند ؟
س- کی گفته بوده این را همان رئیس میسیون ؟
ج - رئیس میسیون . الان اسمش یادم نیست ،یادم رفته . یک اسم اسکاندیناوی
داشت . وبه او چه که درمسائل نظامی دخالت بکند . گفتم خواهش میکنم
به برادرتان بگوئید که به اوبگوید ابتهاج یـــــک ایرانی است .
شماکی هستید ؟ شمایک آدمی هستید دوسال آمدیداینجا بعدمیروید ایران
رافراموش میکنید من ایرانی هستم توی این مملکت دنیاآمدم توی این مملکت
هم خواهم مرد من حق دارم بعنوان یک ایرانی اظهارعقیده بکنم نسبت بــه آنچه
که مربوط اســت به منافع ایران مخصوصا " یک مسائل حیاتی ، من معتقدم
اینکارهائی که داریدمیکنید غلط است . این راشایدبه تشددگفتم که خداداد
مثل اینکه استنباط کرد که این یک چیزی بودکه خیلی اثری بخشیددراینها که
به زنم تلفن کرد که ابتهاج دیگرکارش ساخته است برای اینکه امروزمشت
زد بطوریکه زیرسیگاری پرید شایدهم اینکارراهم کرده باشم ولی بخاطر
ندارم امابعیدنیست اینکار راکرده باشم . وبایک ادمیرالـــــــی
بایک کسی آخر اینجورمگرمیشود صحبت کرد یک همچین چیزی . این آن شب
مذاکره شد من به علا هم گفته بودم که برای من وقت بگیرید ازاعلیحضرت
من باید ایشان راببینم حتما " حتما " والا میروم اگربمن وقت ندهند میروم
میروم .استعفا هم که دادم . یک روزسه شنبه بمن وقت دادرفتم دیدم که

ذکام است شدیدا " دارددوا میخورد یک لیوانی را دائم دارد یک دوائی است
که مرتب داردمیخورد ازبینی وازچشمواینهاآثارذکام پیدااست سخت .
گفتم که اعلیحضرت من امروزمیخواهم بعنوان یک ایرانی باشماصحبت بکنم نه
بعنوان رئیس سازمان برنامه گفتم من این مسئله ایکه دارم امروزدارم به
شماعرض میکنم مطالبی استکه وقتی رئیس بانک ملی بودم میگفتم ، رئیس
بانک ملی آن مطالبی که میگفتم عین آن عقایدرا الان دارم که رئیس سازمان
برنامه هستم بنابراین شغلم عوض شده آن روزمیتوانستم بگویم که این
مربوط به کار سازمان برنامه است من اینحرف را میزنم الان متصدی آنجا
هستم به فرض اینکه تاآخرعمرهم من رئیس سازمان برنامه باشم بلاآخره
من میمیرم یک روزمیروم یک کس دیگری میآید به سازمان برنامه . این
را به شما عرض میکنم مااگربنا بشودکه بین برنامه عمرانی وارتش بخواهیم
تصمیم بگیریم بدون معطلی بدون هیچ تردیدی عقیده من اینستکه سازمان
برنامه کارهای عمرانی را مقدم بکند ما نمیتوانیم هردوی اینکار را در
آن واحدانجام بدهیم باپول درآمدنفتی که داریم . بعقیده من در
آمدنفت همینطوری که درقانون سازمان برنامه برنامه هفت ساله اول
رامن تنظیم کردم دربانک ملی این هم یک چیزی استکه به تفصیل باید
به شما بگویم . دربانک ملی تنظیم شد نوشته شد دفاع کردم تا به تصویب
رسید . موریسن نودسن را آوردم که اینهم شرحش را برای شما تعریف میکنم .
درسازمان برنامه اینها راجادادم بعد این O. C. I راآوردم
سازمان برنامه برنامه اولیه را ، گزارشی راجع به برنامه اولیه به
آنها دادم .مهندسین ایرانی را دعوت کردم که با اینها همکاری بکنند .
حسیبی یکی ازآنها بود ، راجی یکی ازآنها بود ویک عده دیگری رادربانک
ملی به آنها جادادم . گزارشی که موریسن نودسن داد خطاب
بمن بود بعنوان من دوست ابتهاج گاورنرآو بانک ملی
گزارشی که مطالعاتی که کردیم این بود O. C. I را من استخدام

کردم روی توصیه ی بانک جهانی . بنابراین گفتم که عقایدمن عوض نشده من امروز این را میخواهم عقایدم را دوباره تکرار بکنم که ما به یک جائی که رسیدیم که باید تصمیم بگیریم که پول نفت چه جورخرج بشودباید حتما" سازمان برنامه ، مردم ایران باید حس بکنند که ما پول نفت را به نفع آنها داریم خرج میکنیم واحساس بکنند که سال به سال وضعشان بهتردارد میشود ، خودشان را سهیم بدانند دراینکار . گفتم چند شب پیش پریشب ها درسفارت آمریکا یک مهمانی بودکه رادفورد هم اظهار عقیده کرد یقینا" بعرض تان اعلیحضرت رسید برای اینکه هم ا حبال بود هم علا آنجا بود هم با تما نقلیچ بود اینها تمامشان گزارش دادند . گفتم اعلیحضرت که همیشه میفرمودید که این را آمریکائی ها میخواهند خب این یکی از بالاترین مقامات نظامی آمریکا بود اودرمیزشام سفارت درحضورهمه این اظهار عقیده راکرد که بهیچوجه این سه مملکت احتیاج به این ارتش ها راندارند تمام اینها راشنید سکوت .....

سکوت کرد سکوت محض هیچی نگفت ، این سه شنبه بود چهارشنبه اش تعطیل بود ، تعطیل مذهبی بودیادم نیست چی بود . روزپنجشنبه خسروهدایت آمد گفتش که جلسه سری تشکیل شده ودارندا ین چیزرا تفویض میکنند بجای اینکه من شش هفته بود استعفا داده بودم آن روز هم آمدم که اثاثم را جمع کنم ۴۸ ساعت پیش آنجا بودم اظهارات عقیده خودم هم گفتم ، عقیده ایست که ازاین ۱۹۵۹ بود من از ۱۹۴۲ تا ۵۹ ، ۱۷ سال پیش این عقیده راهمیشه به اوگفته بودم هیچوقت هم عدول نکردم ،یک مورد بخصوص دیدم معجزه بود خودم هم تعجب کردم چی شده که بمن گفت شما بروید صحبت بکنید ووقتی که گفتم صحبت میکنم اعلیحضرت ما یکایک مطالب را به شما عرض میکنم که اینها اینست نظرمن ، تمام را تصویب کرد رفتم گفتم وبعدازآن عدول کرد ، مواخذه کرد بدبخت علاء را بعدازچندسال آنوقت وزیرخارجه اش به دستوراویک نامه ای مینویسد ازعلاء قدردانی میکند ومیگوید مراحم ، بمن رونوشت میفرستد که من هم خدماتی که من کردم موردقدردانیش

است . این یک آدمی که چه چیز باعث میشد که اینجورتصمیماتی میگرفت این جور عدول میکرد یک دفعه یک کسی راکه یک کارهائی راکه میکردبا موافقت خودش یک دفعه پشتش راخالی میکرد فلسفه اش چی بود ؟ نمیدانم اما خیال میکنم کــــه این انتقادی که من میکردم ازکارهای نظامی این موردپسندمحافل نظامی قرار نمیگرفت ، آنها دلشان میخواست ، انگلیس ها رفتندازخلیج فارس شاه ایران بیادحلو میگوید من داوطلب میشوم من اینکاررا میکنم ، من میشوم پلیس خلیج فارس . (؟) انگلیس رفته دیگرتوانائی ندارد اینکاررابیکنــد ازخدا میخواهدکه یک نفربیایدبا پول خودش اینکاری را که بخرج آنها میشد اوانجام بدهد . آمریکائی ها هم همینجور ، چه بهتراز این یک مرتبکه میگویدکه من سالی تاده میلیاردلارهم ازآنها خریــدکردم . ازاین ای واک هــــا شش تا ای واک مثل اینکه سفارش داده بودند بهیچکس ای واک AWACS نمیدادند بطوریکه الان هم ملاحظه میفرمائید وقتـــی ای واک را میدهند باچه مشکلاتی روبــرو میشوندکه بتوانندچندتا ای واک AWACS بدهنـــد به مصر یابه عربستان سعودی ، شش تا ای واک AWACS به این آدم فروخته بودند . آخرایران ای واک AWACS میخواهدچه کاربکند ؟ من این رابایکی از دوستان آمریکائی ام وقتی صحبت کردم گفتم همین موضوع را ایران ای واک میخواهدچه کارکند ؟ گفت که ایـــــــران ای واک هیچ نمیتوانند داشته باشد. گفت من خودم دراختراع ای واک AWACS دست داشتم . گفتم اه این رئیس چه چیز است Faculty of International(?)of Columbia اسمش حالا یادم میآید ، الان هم گمان میکنم هست . گفت اه شما چطورمیتوانید این ای واک هـــــــــــــــا راداشته باشید . پدرش صاحب یک کارخانه ای بوده وخودشان درساختمان چیزهای الکترونیک اینها واردبودند . این معلوم میشودکه دراینکارهم کمک کرده بود . گفت هیچکدام ازاینها بدردنمیخورد . اصلا" قابل استفاده نبودبرای ایران . چرا میدادند ؟ برای اینکه این کاریست که

خودشان میبایست بکنند . من معتقدبودم که ایران یک سهم داردرخلیج فارس ، عربستان سعودی بیش ازدوبرابرما درآمدنفت داشت وبنابراین بیش ازدوبرابـــــــر ما منافع داشت درخلیج فارس ، چرا نمیبایســــت عربستان سعودی سهیم باشد چرا نمیبایست ژاپن ، اروپای غربی ، آمریکا چرا نمیبایست سهیم باشد ، ما هم یک سهمی میبایست بودیم ، آنـــها همه آنـــها هم میبایست هرکدامشان یک سهمی بدهند ما یک قسمت ازکل این را میبایست بدهیم ، چرا میبایست ایران دوا طلب بشودکه به تنهائی اینکارراMیکند .
ماچه حق داشتیم اینکاررا بکنیم ؟ وقتی این مطالب را بهاومیگفتیـــــــد این بمن میگفتش که با آمـــــــــریکـــائی ها صحبت کن چرا بمن میگوئی آمریکائی ها میگویند میسیون آمریکائی میگویدکه جنـــرال (؟) اومیـــــگویـــــــد که این کم است . آنوقت درهمانموقع یک نفـــــر دیگر رادفـــــر دمیآید میگویدکه هیچ احتیاج ندارد این کشورها هیچبدرد نمیخورد این قشون هـــــــــــا . ایشان هم خوشش نمیآید ازاینکه یک نفرایرانی این مطلب رابگوید انتقادبکند ازاین قضیه برای چه ، برای اینکه بعقیده من این یک مریـــــــض گـــــرانجر داشت میخواست که یک مقامی داشته باشدکه بتواندبگوید من مالک الرقاب این قسمت دنیا هستم ، من آن کسی هستم که کیو کی وکی و کی وکی پشت سرمن هستند بمن اتکاء میکنند به وجودمن احتیاج دارند . این چه ارزشی برای ایران دارد . آیا بهترنبودتمام این پول نفت سالی ما بیست وسه میلیارد درآمدنفت مان رسیده بود . اگرسالی ده میلیارد ده سال خرج ایران کرده بودیم صدمیلیارد بجای اینکه ده میلیارد اسلحه بخریم . من معتقدم که این اوضاع هیچوقت برای ایران پیش نمیآمد . برای اینکه اگرازروی ایمان وامانت این پول خرج شده بود وایرانی ها میدیدندبچشم خودشان که یک عده‌ای هستنددارندتلاش میکنندبرای بهبودزندگیشان ، یک کارهائی دارندمیکنندکه

درآن دزدی وکثافتکاری نیست ، یک کارهائی میکنندکه به نفع همین
طبقه پائین است . ممکن نبوداینها پشت سریک آخوندراه بیافتند که قیام
بکنند . اما وقتی که میدیدندتمام اینکارها برای یک چیزهای شخصی دارد
میشود . این قشون خودش را مال خودش میدانست،پول نفت را مال خودش میدانست
بارها من بهگوش خودم شنیدم توی تلویزیون دیدم که میگفت من ، من
پول من‌نفت من عایدات من ، این رااصلاً"عایدات مردم نمیدانست . اگراینکه
میگویندد رآمـــد مارسیدبه ۲۳ میلیارد ازنتیجه آن بود این راهم اشتباه
میکنند . این یک چیزی بود یک عقیده‌ای بودکه یک عده‌ای داشتند نشستند
این انحصار بلوک راتشکیل دادند وهمانقدر عربستان سعودی استفاده بردکه‌ایران
برد ، عربستان بیشتراستفاده برد . کسی‌دیگرهم اگربود اینکاررامیکرد اگر
ایران این پول نفت رانداشت من معتقدم وضع افغانستان رامیداشـــــت .
اگرافغانستان این پول نفت راداشت مثل ایران میشد مثل عربستان میشد این
پول نفت بودکه این معجزه هاراکرددرایران . درست است‌که ایرانی استعداد
دارد تصدیق میکنم ایرانی آنچنان استعدادی داردکه کمترملتی دردنیاآن
استعدادرادارد . من دربانک بودم ، درسازمان برنامه‌بودم‌چیزهائی که‌ازایرانیها
دید واقعاً" محیر العقول بود یک‌آدمی که هیچ عادت نداشت به این چیزهای
جدید به افکارجدید به طرزکارجدید ، درمدت‌کوتاهی این چنان تربیت میشد
آماده میشدکه آدم‌نمیتوانست باوربکند این همین ایرانی است‌که چندسال
پیش‌هیچ این چیزها رابلدنبود ، قوه‌ی آداپتـــــــــابیلیتــــــــی
ایران یک‌چیزی است یک قدرتی است‌که درکمترملتی وجوددارد . من ایرانی
رامیشناسم که درزمان نفوذ قزاقها روسها ادای روسهارادرمیآورد بعددوره‌ی
انگلیس‌ها شد فارسی را به‌لهجه انگلیسی حرف میزد ، آمریکائی ها بکلی آمریکائی
شده بود طوری خودش‌را آداپـــــــــت میکند وعلت‌بقای ایران همین بوده

است . این ملت اگراین قدرت آداپتـــــــابیلیتـــــی را نمیداشت قرنها پیش یا ازبین رفته بود یا یک قدرت بزرگی میشد . اما چون خودش را منطبق میکند عادت میدهد آنا " به شکل آن کسی درمیآیدکه صاحب زورهست . امر مشتبه میشودبه آن یارو که این ازماست یا ازخودشاست ، این صفت ایرانی استکه ایرانی رانگهداشته است . اگراین کارها را میکرد یک کمی توجه میکرد راجع به طرز فکرمردم راجع به روحیهی مردم راجع به معنویات مردم یک قدم برداشته نشد برعکس آنچه که درایران شد تشویق تمام صفات رذل و پست بود ، همه برعلیه همدیگرجاسوسی بکنند همه نسبت به همدیگرحسود باشنــــد همه نسبت به یکدیگر دروغ بگوینـــد . اینهاراههای ترقی وتشویق بود خب نتیجه اش چی شد ؟ یک کبریت که روشن شد منفجرشد آن فضا برای اینکه ایمان نبود چیزی نبود که مردم به آن معتقدشده باشند . تمام آنها چیز ظاهری بود . بطوریکه کمترکسی درایران باورمیکردکه یک آدمی میتواند مصدرشغلی باشدکهاستفادهمادی بکندونکندوآدمدرستیباشد. بیشترمردم ایران معتقدبودند کـــه چنین چیزی امکان پذیرنیست ، که یک ایرانی میتواندروی پای خودش بایستد ومتکی به قدرت خودش باشد میگفتندحتما " یک قدرت خارجی هست . این عقیدهی عمومی شده بود درنتیجه همین ضعف مردم ، ضعف مردم ایران . و این تمام این صفا ت را دراینمدت متاءسفانه ما تشویق کردیم با همین سازمان ساواک وزرای مان عضوبودند سفراء مان عضوبودند وظیفه شان جاسوسی بود اگرنمیکردند نمیتوانستندبمانند . اینها تمام اینهاچی میشود نتیجهاش این میشود که بمروردرنتیجه سی وچندسال یک جامعه فاسد یک افراد یک اشخاص افرادبی ایمان که معتقدبهیچ چیزنیستند . بارها شد به زنم گفتندکه اطرافیان که به شوهرتان بگوئید اینکهانتقادمیکنند ازایران عیب کلی این وضعیت چی است ؟ وضعیت ازاین بهترمیشودکه ایران دارد ؟ این وضعیت شکوفان ایران .من جواب میدادم که بمن بگوئید کارصحیحی

که میشود کدام یکی است ؟ تمام کارهائی که میشودیک جایش مربوط میشود به یک منبعی که نفع شخصی دارد ، نفع عموسی درآن نیست . حالا صحبت های دیگری همکه‌لابلای این مذاکرات بایدبشودمن خیلی چیزها بودکه میخواستم بگویم

س ـ حالا اجازه بفرمائید این را فرداا گراجازه بفرمائید من ....

روایت کننده ــ آقای ابوالحسن ابتهاج

تاریـــــخ ــ یکم دسامبـــر ۱۹۸۱

محل مصاحبه ــ شهرکان ــ فرانسه

مصاحبه‌کننده ــ حبیب لاجوردی

نوارشماره ــ ۹

س ــ در زند ان که تشریف داشتید نامه‌ای نوشتید به والترلیپمن

ج ــ آخه به خیلی ها نوشتم ــ به خیلی ها نوشتم . یکی نوشتم به جین بلاك . یکی نوشتم به جورج مگی . برای اینکه جورج مگی معاون وزارت خارجه بود در ۱۹٤۹ باتفـــاق آقای علاء گفتم رفتیم به دیدنش و یك مذاکره خیلی مهمی هم کردیم . بسیار جالـــب بود . این هنوز هم سرکار بود برای اینکه من

س ــ کندی آمده بود آنموقع بنابراین او برگشته بود سرکار

ج ــ کندی آمده بود دیگه ــ دمکرات ها بودند دیگه بله برگشته بود سرکار . و یکی نوشتـــم به هنری لوس به والترلیپمن و به یك عده‌ای به دوستان امریکائی‌ام وضمناً بـــــه دوستان از انگلیسها به لرد کیمی نوشتم . لرد کیمی همان کسی بود که در تهـــران ملاقاتش کرده بودم که عضو وار کابینت چرچیل بود

س ــ که در قاهره مستقر شده بود

ج ــ بعد آنوقت گاورنر جنرال اف استرالیا شده بود . نوشتم که من استنباط میکنم که در این گرفتاری من انگلیسها هم دست داشتند . من مطمئن بودم و او نوشت به هیوم . هیـــوم آنوقت وزیر خارجه بود . و آنوقت جوابی که هیوم بهش نوشته بود آنرا برای من فرستاد . که هیوم نوشته بود من فلانی را اینهم همینطور هم هست من اورا هیچوقت نمی‌شناختـــم . اما تمام اشخاصی که در فارین آفیس می‌شناسندش خیلی عقیده خوبی دارند وممکـــن نیستش که ما یك اقدامی کرده باشیم این را اطمینان میتوانیم بدهیم . برای من کافی بود که دولتشـــــــان نکرده اما افرادی بودند که من یقین دارم مؤثر بودند . برای اینکه این کار را ممکن نبود که شاه بکنه قبل ازحصول اطمینان از طرف غربیها

س ــ چرا ــ چرا ممکن نبود ؟

ج ــ برای اینکه یك آدمی بود که هیچکاری را نمیکرد که ممکن باشه که آنها نپسندند . در تمام

تصمیماتش اینطور بود . علی عین منه خوب بخاطر دارم ــ سید جلال تهرانی بمن گفت که بنا بود که علی امینی را توقیف بکنه هردورا . .

س ــ بعد از نخست وزیریش یا . .

ج ــ بله هردو سفیر ــ انگلیس یا آمریکا رفتند بهش گفتند که اینکار را نباید بکنی اگر بکنی اثرات خوبی نخواهد بخشید . سید جلال هم بیخود حرف نمی‌زنه . میدونید یــــک آدمی است که خیلــی وارد بود . هم با شاه هم با امینی نزدیك بود . با تمام رجـــــال ایران ارتباط داشت وبهمین جهت هم من گفتم که بد نیست که بتونید ببینیدش اگر حاضــر باشه که حرف بزنه . بدین جهت من امروز یك مقداری اینها را دوباره مرورمیکردم و بسیار جالبه حقیقتاً" جالب است که آن زمانی که چه شکلاتی بود ــ چه شکلاتی بود . از قول سفیر آمریکا چیپین آدم بســـــیار پستی بود بسیار مرد احمقـــــــی بود . بسیار مرد ناشایسته‌ای بود

س ــ سفیر آمریکا بود

ج ــ سفیر آمریکا بود در آنجا . این را اینجا در یکجا دیدم مینویسه که

س ــ این کتاب آقای لیلینتال The journals of David Lilienthal

ج ــ جلد چهارمش است .

جلد چهارمش است . شش جلدش منتشر شده و ادامه میداد . اگر زنده بــــــود ادامه میداد . از موقعی شروع کرد که از مدرسه بیرون آمده بعد رفت تی . وی . ا Atomic Energy Commission این ۱۹۵۵ تا ۵۹ و ایـــــن زمانی است، که در ۵۵ ما با هم ملاقات کردیم در اسلامبول . بنابراین این بســـــیار جالب است من خیلی از چیزهائی را که من که یادداشت نمیکردم همه چیــز را از لحاظ از دیدگاه او این مطالب را الان میبینم که بسیار جالبه . مثلاً" اینجا میگه که راجع به چیپین و بعد از او راجع به سفیری که بعد از او آمد ولز

" October 29, 1958. Ambassador Wells is friendly, relaxed, and most important a man who seems to care about Iran and her future. Whereas Chapin, his predecessor, even as recently as a year ago, when I was

last here, was talking about how everybody hated Ebtehaj and how insecure was his footing, Wells has much more understanding."

" Ebtehaj is one of the few men in the government whom you could call a strong man and there is no danger that the Shah will cut him down, because he is strong, simply because everyone else in the cabinet hates his(i.e. Ebtehaj's)guts. The ambassador volunteered that we know something about what goes on through the country. And there does not seem to be any reason to believe that the country isn't making progress or the people are in ugly mood. On the contrary, he had spent 2½ hours with the Shah yesterday, while secretary of defence Michael(?) visited with the Shah. Apparantly, there is a big request from Iran for more arms from the U.S. He said the Shah spoke with great pride about the Kouzestan programme and rattled off figures about cost per kilowat etc. Probably the figures we used yesterday."

روزانه این یادداشتها چیز میکنه و لابلای اینها یك چیزهای بسیار جالبی در هرحال برای من نهایت اهمیت را داره برای اینکه طرف معامله من بوده و من خودم تمام جزئیات را یادداشت نمیکردم اما او تمام مذاکرات را یادداشت میکرد و از روی همین یادداشتها اینها را چاپ کرده . این را اگر بتوانید گیر بیارید خوبه خیلی خوبه

س — سعی میکنم نسخه‌اش را گیر بیارم

ج — پابلیشرش Harper&Row است معروف است اما ندارند اینجا

س— خب ممکن است دستش را گیر بیاریم .

ج — این برای من دست دوم پیدا کرده . چهارتا از شش‌تا را پیدا کردند که خوشبختانه این یکی جزو آن چهارتا هستش . من یك یادداشتهائی هم امروز کردم راجع به بعضی از نکاتی که بنظرم جالب میرسه . هنوز تمام اینها نیست من اطمینان دارم . که حالا بچه ترتیب ـ برنامه کارمان چه جور باشه ملاحظه میکنید

س- حالا بهر ترتیبی که نوشتید مطرح بفرمائید بعد . .

ج - بسیار آن اسمی را که دیشب خسته شده بودم یادم نمی‌آمد . اون فرانسوی که برای من کار میکرد ژرژ ژیرار است . ژیرار که پولی‌تکنیسین بود ـ بسیار مرد برجسته‌ای بود . ژیرار بود اسمش . یکی از چیزهای بسیار جالب همین تیکه تیکه بگم اینها را

س- بله بله

ج - الان حاضر شده

س- بله بفرمائید

ج - یکروز جمعه تعطیل بود . قوام‌السلطنه تلفن زد که بروم ببینمش در وزارت‌خارجه در وزارت‌خارجه کار میکرد و یک مدتی هم در وزارت‌خارجه می‌خوابید . تمام وقتش آنجا بود . جمعه صبح رفتم دیدم خیلی وضع پریشانی داره . گفت که دیشب کاردار سفارت‌شوروی آمد گمان میکنم که اسمش علی اف بود خیال میکنم یقین ندارم گفت آمد و گفت که ما شنیدیم که شما میخواهید که قضیه آذربایجان را دوباره‌ارجاع بکنید به شورای امنیت و خواستم به شما بگم که این عواقب بدی خواهد داشت هم برای مملکتتان هم برای شخص‌خودتان . گفت‌عقیده شما چیه آقای ابتهاج ؟ بدون معطلی گفتم که بعقیده من باید مراجعه کرد . حالا نشسته بود پشت‌میز منهم جلویش نشستم . گفتم باید مراجعه کرد معطلی نداره . برای اینکه اگر نکنیم ایران رفته . اگر بکنیم میتونیم توقع داشته باشیم که ما در موقعش مراجعه کردیم بگوییم ما مراجعه کردیم به سازمان ملل ـ بفریاد ما نرسیدند. اما هیچ اقدامی نکنیم وضع ما را این ضعیف میکنه . تسبیحش را درآورد و استخاره کرد . من حالا روبرویش نشسته‌ام نمیتوانم به این پیرمرد بگم که آقا استخاره نکن تصمیم را بگیر برای اینکه مسئولیت با او هست . من یك آدمی هستم بدون مسئولیت این اظهارعقیده را میکنم . استخاره کرد و معلوم میشه خوب آمد . گفت که پس فوراً خواهش میکنم

شما سفیر امریکا را و سفیر انگلیس‌را ببینید وعین این مطلب را د رمیان بگذارید . از همآنجا تو د فترش تلفن زد م اول به سفیر انگلیس گفتم بولارد — موقعی بود کــه مأموریت بولارد تمام‌شده بود د ر ایران و بنا بود برو . میرفت‌خد احافظی بکنــه گفتند گرفته خارج برای د ید ن هائی — ملاقاتهائی . تلفن کرد م به سفارت آمریکا . سفیر آمریکا چیز بود

س— قبل از

ج — نه نخیر — والاس مری . والیس‌مری، اینکه د ر ۱۹۴۴ باهاش د ر موقعی معاون وزارت خارجه آمریکا بود

س— جرج آلن هنوز نیامده بود ؟

ج — این بعد از جرج آلن آمده

س— نه این قبلش

ج — بعد از جرج آلن وایلی آمــد . بعد : این — این قبلش‌بوده

س— بله این باید تقریبا" . . .

ج — هزارو نهصد و چهل‌و . . .

س— چهل‌و شش‌باشه . . . یا مارچ چهل‌وشش

ج — بله — من موقعی که روسها . .

س— قبل از سفر مسکو آقای چیز . .

ج — قبل از سفر مسکو باید باشه

س— پس‌میشه ۱۹۴۶

ج — تلفن کرد م به‌والاس مری که من میخواهم‌شما را ببینم برای یک کار فوری و ضمنا" بولارد را هم باید ببینم اما بولارد نبود . گفت بولارد تــــا چندلحظه د یگر میآید پیش من بنابراین شما بیائید همین جا . رفتم د وتائیشان بودند . گفتم که نخست وزیــر ازمن خواست که من بیایم این مطلب را د ر میان بگذارم با شما . کارد ار سفارت شوروی آمده اینطور تهد ید کرده و نظر مــرا خواست . من بید رنگ نظر خود م را گفتم کــه

باید حتما" مراجعه کرد به شورا . برای اطمینان خواست که نظر شما دنفر را
بخواهد . قبل از اینکه والاس بیـــك چیزی بگه بولارد گفت که این موضـــوع
بحدی مهم است من نمیتوانم از طرف خودم اظهار نظری بکنم . من بایـــد
از لندن کسب تکلیف بکنم

س — از واشنگتن دی سی

ج — بولارد گفت از لندن . خب این حرف را که زد دیگه بدیهی است که والاس مری
دیگه نمیتوانست اظهار نظر بکنه . پاشد که خدا حافظی بکنه بره و من خواستم
برم . والاس مری خواهش کرد که بمانم . موقعی که میرفت گفتش که اما بهتان بگـم
بعقیده من تهران را اشغال خواهند کرد شورویها . حالا این مطلب را هـــم
بمن گفت که برای من یك کمی کار را مشکل کرد . حالا بهتان میگویم چرا . پـس
از اینکه او رفت مری تلفن زد جری نیگن را خواست . جری نیگن آنوقـــــت
سکرتر بود — هـــاوس سکرتری بود — خواست و بمن هم گفت میخواهم شمــا
باشید . دیکته کرد تلگراف استیت دیپارتمنت که این تلگراف جزو اســناد
وزارتخارجه چاپ شده بود که من داشتم . تلگراف کرد که بدین مضمون کــــه
ابو الحسن ابتهاج گاورنر بانك ملی از طرف قوام امروز صبح آمد برای ویك همچین
مطالبی اظهار داشت و نظر مرا خواست و پس از این مکاتبات فرستاد یعنـی
اون بهش دستور داد و اون تهیه کـ . رفت و من هیم خدا حافظی کــــردم
رفتم پیش قوام السلطنه . من به قوام السلطنه نگفتم نظر بـــولارد را .
برای اینکه میترسیدم اگه بگم که این را ممکنه که این پیرمرد

س — شوکه بشه

نه — آدم بسیار قوی ای بود اما اینهم یکنوع انفعال نمیدانستم که او را انفعـال
میکنم خب بالاخره یك اظهار عقیده شخص او است . گفتم که رفتم هردوتا ایشـان
با هردوتا ایشان صحبت کردم . این به لندن تلگراف کرد و اون به واشنگتـــن و
جواب خواهد رسید . بعد دیگه خودشان مستقیما" با او تماس گرفتند . این

مرا اول میخواست نظر خود مرا ببینه و بعد وقتیکه تصمیم گرفت اینکار را بکنه خواست که من با این هرد و مذاکره بکنم . در موضوع آذربایجان خیلی‌ها یک چیزهائی نوشتند راجع به قوام السلطنه منجمله همان فرخ که گفتم معتضد السلطنه فرخ که سناتور هم شد یك مقالاتی نوشته بود تخطئه کرده بود قوام السلطنه را و خلاصه‌اش مطلبش این بود که قوام السلطنه در آنجا رلی بازی نکرد . بعضی از ایرانیها حتی معتقدند که او مخالف بود با ارجاع به شورای امنیت . درصورتیکه من شاهد بودم که این را به مسئولیت خودش اینکار را کرد . این دلیل نمیشه که شاه موافق نبود . در این کار مثل بعضی از کارهای دیگه هردوشان یك جور فکرمیکردند با وجودیکه اختلاف بینشان بود . بهمدیگر اطمینان نداشتند در موضوعدیگری که من وارد بودم که اینها اتفاق نظر داشتند موضوع آذربایجان بود . فرستادن ارتش به آذربایجان . من آنشب شام در دربار مهمان بودم جورج آلن بود . همان شب دستور اعزام ارتش به آذربایجان داده شده بود . در ماه

س- دسامبر ۱۹۴٦ بود

ج - هوا سرد بود . شاه اتفاقاً" اظهار نگرانی میکرد که مبادا برای سرمای توی راه اینها نتوانند زودتر برسند به آذربایجان . خود جورج آلن هم - یکخورده اطمینان نداشت که اینکار با موفقیت خواهد بود یانه اما این ابتکار شاه بود فرستادن این . صحبت در این زمینه مفصل بود . صبحش تلفن زد قوام لسلطنه به بانك که فوراً" بیائید . رفتم دیدم باز خیلی پریشان و گفتش که سادچیکف الان پیش من بود سفیر شوروی . و الان رفت پیش شاه - شما فوراً" برید به شاه مبادا شاه ضعف نشان بده . گفت سادچیکف آمد پیش من و درخواستش این بود که دستور داده بشه که ارتش برگرده . بهش گفتم همچین چیزی غیرممکن است . گفت تهدید

کرد که عواقبش برای شما بد خواهد بود . گفتم غیرممکن است . رفت از اینجا که برود شاه را ببیند . گفتم هیچ نگران نباشید برای اینکه من شاه را دیشب دیدم امکان ندارد که او عدول بکند . لازم هم نیست که من بروم . در این کار که درعین حالی که اختلاف نظر داشتند درخیلی مسائل اما در این موضوع هردو یک نظر و هردو — همکاری میکردند با هم و این آدم میخواست استفاده‌ای بکند از این اختلافی که بین این دو تا هست . سادچیکف بخیال اینکه میتونه تضعیف بکند یکی را تهدید بکند یکی را . شاید هم درست نمیدانست که کدام یکیشان این تصمیم را گرفته بودند . اول این را دیده بود بعد او را دیده بود . این واقعه ایست که ناظر بودم و نشان میده که

س — یعنی قوام السلطنه قطع امید کرده بود از این که مذاکرات بیشتر با پیشه وری به نتیجه برسه ؟

ج — بگذارید ببینم این میدونید که — خب میدونید قوام السلطنه یا حالا میدونید یک موضوع دیگری هم هستش که بسیار جالبه . پیشه وری آمد تهران ملاقات کرد با قوام السلطنه بعد یک هیئت هائی هم فرستاد به تهران برای مذاکره با دولت . یکروز مرا — خواست قوام السلطنه بدون اینکه بمن بگه موضوع چیه . رفتم در نخست وزیری این حالاکجا بود بخاطر ندارم — اطاقش را الان درست . . . در سفارت آلمان نبود برای اینکه یکموقعی در سفارت آلمان در تجریش نخست وزیری آنجا بود تابستان اما این آنجا نبود . واردشدم دیدم که یک اشخاصی نشسته‌اند آنجا . هیچکدامشان راهم نمی‌شناسم . خود قوام‌السلطنه در رأس میز قرار گرفته بود . دست چپش مظفر فیروز نشسته بود و طرفین هم یک عده‌ای . من دست راست قوام السلطنه جا خالی بود نشستم . گفت که آقایون یک مطالبی دارند . آقایون آمده‌اند ازآذربایجان . بعد معرفی شدند . شبستری بود که رئیس‌هیئت بود

س — رئیس‌مجلس

ج — رئیس‌مجلس و رئیس‌این هیئت اعزامی . دکتر جاوید بود که بعدشد استاندار. آن زمان سمتش‌درحکومت آذربایجان چی بود نمیدونم. یک شخصی بود باسم پادگان — یک مرد یک چاقی — یک عده‌ای هم پشت گردنش — یک سرهنگ فراری از

ارتش که ملحق شده بود به آنها اون بود . اونهم اسمش شبیه به پادگان الان من بخاطر ندارم اما آن کسی است که شاه بارها گفت که فرمان ترفیع این را آورده بودند پس از این خیانتی که کرده بود وگفت من اگر دستم را هم ببرند این را امضاء نمیکنم .

س— درخشانی نبود که ؟

ج — نه نه ـ شبیه به همین پادگان بود آن اسم . شروع کردند که قوام السلطنه ساکت مظفر فیروز هم ساکت . آنها شروع کردند خطاب به من که شما چه حق دارید پولی که متعلق به مردم آذربایجان هست بهشان ندید . ما تقاضا داریم پولی راکه مردم در بانکها (الان توضیح هم میدهم) پولی را که مردم در شعبههای بانك ملی داشتند وشعبه هاالان تعطیل است این باید به صاحبانش داده بشه . دوم ــ پشتوانه طلای ایران که در بانك ملی است باید به آذربایجان داده بشه برای اینکه این متعلق به آذربایجانیها است

س— یعنی چون یك سوم جمعیت هستند ؟

ج — هیچ دلیلی نداشت . و اینها حرفهاشان در این خصوص با نهایت جسارت

س— کی صحبت میکرد ؟ شبستری بود یا . .

ج — هم شبستری بود هم جاوید بود هم پادگان . آن یکی سرهنگه ساکت بود مگه یك مورد در یك مورد که اظهار عقیده کرد گفتم که آقای سرهنگ شما بهتره در مسائل اقتصادی و مالی اظهارعقیده نکنید . گفت من حقوق خواندم . من رو کردم گفتم بهشــــون گفتم شما آقایون چه کاره اید ؟ شما سرچی آمدید ؟ این مثل بچه ترکید . گفتند ما از طرف مردم آذربایجان . گفتم هیچ همچین چیزی نیست . گفتم شما وادار کردید یك عدهای را با تهدید و بزور سرنیزه که تلگراف بکنند بمن . تمام را وادار کرده بودند تجارمعتبر آذربایجان را تبریز را تلگراف بکنند بمن که چرا پول نمی فرستید کــــه پولهای ما داده بشه . گفتم من میدونم اینهاتوی خانهشان میشینند پیش زنشــــان دعا میکنند بمن که من نمیفرستم . برای اینکه اگر این پول را بفرستم میدونند که شمــا

خواهید گرفت . به این جهت نمی فرستم . گفتم شما ورد اشتیید بانك درست کردید بانك آذربایجان تأسیس کردید . شما درآمد دستگاههای مختلف دولتی را میدهید به این بانکتان . درصورتیکه این مطابق قانون ـ قانون تأسیس بانك ملی منحصراً باید به بانك ملی داده بشه . من اگر آنجا شعبه باز نکردم از این جهت است که تأمین ندارم که شعبه باز بکنم. اگر بمن تأمین داده بشه که شعبه باز بکنم میکنم بشرطی که تمام درآمد دولت ریخته بشه به بانك ملی همانطوریکه قانون مقرر داشته. درضمن صحبت این پادگانه یك دوکلمه روسی گفت یکی بوخالتر یکی پراتسنت . بوخالتر یعنی بوك کیپر که یکی از کلمات روسی است . پراتسنت هم که پورسانتــه یعنی تنزیل. گفتم این آقا کجا تحصیل کرده . پرواضح است یك قفقازی است که اصلاً تربیت شده روسیه است . بعدی آنها ـ این مذاکره طولانی شد خیلی طول کشید ساعتها طول کشید . من یکدفعه متوجه شدم آن که میز پهلو دیدم رزم آرا نشسته . رزم آرا نبود اصلاً . من دیدم نفهمیدم کسی این وارد شد . من بعدی ملتهب بودم که این آمد و آنجا نشست من توجه نداشتم . این جلسه طوفانی شد . آهان مظفر فیروز یکدفعه خواست مداخله بکنه بطوریکه مثلاً تندی من ـ من با مظفر فیروز حرف نمیزدم ـ روابط من با مظفر فیروز قطع بود

س ـ عجب

ج ـ برای اینکه من مظفر فیروز را در تمام این جریان کارها یك آدم قابل اطمینانی نمیدانستم . حالام بازهم بهتان میگم که چرا. به قوام السلطنه هم گفتم همه مطالب را . به محضی که خواست حرف بزنه به انگلیسی بهش گفتم که شما مداخله نکنید بگذارید من حرفهایم را بزنم . دیگه ساکت ماند . این جلسه تمام شد ـ خاتمه پیدا کرد بدون نتیجه . خیلی خیلی طولانی شد . شاه را دیدم چند روز بعدش . گفت شنیدم که شما با این اشخاص با نهایت صراحت صحبت کردید . گفتم کسی

بهتان گفت برای اینکه من میدونم . قوام السلطنه نمیره بهش بگه ـ مظفر فیروز هم بهش نگفت . خندید و گفت شنیدم . بعد متوجه شدم که این رزم آرا بود کـــه آمد آنجا و این مطالب را گفت. رزم آرا علتی که آمد یك کمیسیونی میبایســت داشته باشه با قوام السلطنه راجع به وقایع مثل اینکه همان موقع یك وقایعی هـــم در فارس اتفاق افتاده بود . که میدونید همانموقع هم در بوشهر هم در فارس

س ـ صحیح پس این باید سپتامبر ۱۹٤٦ باشه

ج ـ که یك نا امنی شده بود . این برای این آمده بود وچون توی اطاق انتظار نشسته بود و مدتها از آن وقت آن کمیسیون گذشته بود وخبری نشد آمده بود آنجـــا نشسته بود بدون سرو صدا سر میز و فقط ناظر بود گوش میداد . چند روز بعدش قوام السلطنه مرا خواست وبه من گفت که جلسه بعدی فلان روز خواهد بود با ایـن اشخاص و شما آقای ابتهاج محکم بایستید . گفتم عجب ـ بوشهری هم نشسته بود بوشهری ـ امیر همایون بوشهری . امیرهمایون بوشهری دوست من بود که آنزمان استاندار فارس بود . آمده بود مرخصی برای همین قضایای فارس آمده بود .
گفتم آقای قوام السلطنه مگه شما یعنی چیزی فرمودید راجع به آن جلسه . من اصــلاً بکلی بی خبر بودم . گفتم غیر ممکنه من نسبت به این کارهائیکه اینها میگویند ـ بتونم موافقت بکنم. جلسه بعدی تشکیل شد . برخلاف لحن جلسه اول . اینهـا شروع کردند به التماس کردن . به التماس که شما باز بکنید ـ پولها را بفرستید اطمینان داشته باشید. در این زمینه باز هم یك مقداری صحبت شد موکول شد باین که مذاکره در هیئت وزیران بشه. رفتم در هیئت وزیران. جاوید هم در هیئـــت وزیران دعوت شد . گمان میکنم در آنموقع دیگه تعیین شده بود گاورنـــر نه روز اول شاید روز اول بود یا نبود آن را ندیدم

س ـ چون این سپتامبر بوده روز اول هم بوده چون در جون ایشان استاندار شدند

ج ـ پس بوده . بعنوان استاندار در آنجا حضور داشت . قبل از اینکه بره آنجـــا وقت گرفت آمد پیش من در بانك جاوید . دیگه به التماس که شما اینکار را بکنیـــد . این لطف را بکنید . چنین میشه چنین میشه . اطمینان داشته باشید چه و فلان و اینها . گفتم مـــن

همان چیـزی راکه گفتم . باید تعهد بکنند آقایون که من وقتیکه بانك باز کردم
من میگفتم بانك آذربایجان را منحل بکنند . آنها گفتند انحلال بانك امکـــان
ندارو نمیشه . گفتم تعهد باید بکنید که پولهائـی راکه ازعایداتی است کـــه
وصول میشه در آذربایجان باید بدهید به بانك ملی . آهان در آن جلســـه
گفتم که راستی چطورشد که یك ثلث حساب . گفتند ما حساب کردیم . گفتـــم
یك ثلث را به شما بدهم . مردم خراسان چی ـ مردم فارس . بقیه ایرانـــی
نیستند ـ من چطور به آنها جواب بدهم . گفتم من اتفـاقا" دارم یك برنامه‌ای
را تهیه میکنم ـ برنامه عمرانی برای ایران برای تمام مملکت . بدون اینکـــه
توجه بیشتری یا کمتری به یك جا بشه . این یك برنامه‌ای است برای مردم ایران
چطور ممکنه مردم یك استانی پیش‌خودشان بنشینند حساب بکنند بگند که ازمجموع
پشتوانه طلائی که دارند اینقـدر متعلـق به ما است . این را بما بدهیـــد
گفتم که شما خودتان را ایرانی میدانید . شنیدم که ساعتتان را ساعت مسکـــو
کردید . میدونید ساعتشان را عوض‌کرده بودند

س ـ　　نمیدانستم

ج ـ　　گفتند نه ساعت باکو . گفتم دیگه بدتر . گفتم خجالت نمیکشید که خودتان را ایرانی
میدانید و آنوقت ساعت باکو را میگیرید و ساعت مملکت را تغییر میدهید ـ تابع باکـو
میشوید . در این زمینه صحبت بود . جاوید آمد به التماس‌تو دفتر . بعـــد
در هیئت وزیران رفتیم . در هیئت وزیران مطالب تکرار شد . منهم مطالب خودم
را عینا" همینطور گفتم . ایرج اسکندری عینا" مثل یك مدافع حقوقی ـ مثل اینکه
واقعا" وکیل آنها است ـ مدافع آنها است شروع کرد به حمله کردن به مـــن
و دفاع از آنها با نهایت شدت . که شما چه حق دارید بگید که این بانـــك
را ملغی بکنند . قانون تجارت میگه که هرکس آزاد است هر جا میتوانه بانك بکنه .

گفتم نیست همچین چیزی . این روی میز هیئت وزیران هم همیشه مجموع قوانیـــن بود . گفتم نشون بدهید اگر همچین چیزی است . هرکس میتونه بانك درست بکنه ؟ این مذاکرات آنجا فردا قوام السلطنه راد یدم . گفتش که ـ قوام السلطنه در تمام این مذاکرات سکوت محض میکرد . گفتش که عجب واقعا" وقاحت کرد این اسکندری یك وزیر کابینه ایرانی دفاع میکنه از یك حکومت یاغی . بالاخره قرارشد که من شعبه باز بکنم و تمام درآمد آذربایجان داده بشه به ـ یکنفر را هم در نظر گرفته ام . یك برخورد اریانس که ارمنی . حالا قبل از این خواستمش گفتم که شما برید تبریـــــز . گفت آقا مـــرا می کشند برای اینکه من توی لیست سیاه آنها هستم . گفتم هیچ همچین چیزی نیست نمی کشند . گفت زنم آپانه پسره اره باید عمل بشه . گفتم خودم در بیمارستان بانك ملی من خودم سرپرستی اش خواهم کرد و همین کار را هم کـــــردم . گفت کی باید بروم . گفتم فردا . گفت چشم میرم . آرسین برخورد اریان یك مرد بسیار بسیار لایقی است که اواخر رئیس بانك کار بود . مال مقاطعه کاران . وقتی رفت تلفـــن زدم به قوام السلطنه گفتم برای تبریز شعبه ـــ ریاست شعبه تبریز هم یك شخصی راهم در نظر گرفته ام پیدا کرده ام . گفت کی هست ؟ گفتم آرســـــن برخورد اریان . گفت ارمنی هست گفتم بله . گفت ارمنی را میشه اطمینان داشت بهش . گفتم یك ارمنی است که از هرمسلمانی وطـن پرست تراست . فرستادمش . رفت و روزی که ارتش میآمد بـــــه تبریز ـــ قبل از اینکه ارتش برسه آنجا قیام شد ـــ مردم قیام کردند . یك غلام یحیی ائی بود که مثل اینکه هنوز هم زنده است . یك جائی اخیرا" مثل اینکه شنیدم یا دیـــدم که مثل اینکه زنده است . غلام یحیی وزیر جنگشان بود . غلام یحیی با ششصد هـــزار تومان پول نقد بانك خودشان توی کامیون گذاشته بود داشت میرفت توی خیابانها این آرســـــن برخورد اریان با پیشخدمتهای بانك ـ گارد بانك مسلح رفتند کامیونش را گرفتند و پول را آوردند به بانك ملی . که برای آرســـــن برخورد اریان هم مـــن به شاه گفتم ـــ پیشنهاد نشان کردم و بهش نشان دادند . که این همان ارمنی کـــه او میترسید که چیز بکنه . بعد شنیدم یکروز که هژیر وزیر دارائی بود که هژیـــــر

حالا ببینید این با آن تاریخ تطبیق میکنه ؟ شنیده م که هژیر تصمیم گرفته است که یك پولی بفرسته به آذربایجان برای پیشکارشان ـ برای وزارت دارائی از طرف مأمور دارائیشان . تلفن کردم بهش . گفتم همچین چیزی شنیده ام آقای هژیر شما چطوریك همچین کاری میکنید ؟ گفت آقای ابتهاج من جرأت آن کاری که شما دارید میکنید ندارم . من مجبورم . بعدها بکرات از چند ین نفر شنیده م که وقتیکه اون عهد نامه نمید ونم چیز را می بستند یا مذاکراتی که بعد پیشه وری آمده بود با قوام السلطنه کرده بود ـ یکی از شرایطش این بود که من در بانك ملی نباید باشم اما قوام السلطنه یك کلمه در این خصوص بمن نگفت و بهیچ وجه هم اعتنا نمیکرد . برای اینکه این مرد مید انست چیزی که من میگم خودش هم همین عقیده را داشت بدون اینکه چیزی بمن گفته باشه . بله این بود فعالیت ما . بعد راجع به بانك ملی یکروز در بانك ملی اطلاع پیدا کردم که چطور شد اطلاع پیدا کردم که یك عده ای از اعضای بانك ملی رفتند یك چیزی تشکیل داده اند ـ یك جمعیتی تشکیل داده اند که در رأسشان بهرام اسحاق . بهرم اسحاق که در آکسفورد درس میده .

س ـ　بله بله

ج ـ　برجسته است . یك آدم اوت استندینگ . منتهاش شنیده ام زیاد مشروب می ـ خوره مثل اینکه . .

س ـ　ممکنه بله

ج ـ　میدونید از کی تعریفش را شنیده م از این دربرتن وودز که بودم من رئیس هیئت اعزامی ایران بودم در برتن وودز دلیگاسیون انگلیس عبارت بود از لرد کینز چرمنش و معاون چرمنش پروفسور آکسفورد بود . یك پیرمردی بود باسم جکسون استیونسن یك همچین چیزی . خیلی اشخاص مسن بودند . اتفاقاً ریمارکی که خیلی ها میکردند مقایسه دلیگاسیون انگلیس و آمریکا . آمریکا تمام جوان بودند همشان . مثلاً یکی ادی برنشتین بود که از معاونین هری وایت بود . هری وایت

معروف میدونید که بعد متهمش کرد مک کارتی باینکه کمونیست و ـ بدبخت رفت سکته کرد وسط این اینوستیگیشن ها . بهیچوجه من ال وجوه ممکن نیست این آدم کمونیست بوده باشه . برای اینکه اینقدر این آدم از خود راضی بود ـ بحدی و این نشان میداد این عمل را . بطوریکه من از بانک دوفرانس شنیدم وقتی آمده بود به اروپا میگویند طوری اصلاً صحبت میکرد که زننده بود که میخواست به همه ما درس بده . این غیرممکن بود که میرفت تابع یک اشخاصی میشد مثل کمونیست ها . اما به این متهمش کردند . او معاون دلی کاسین بود و رئیس کمیسونی که فاند را اداره میکرد . کینز رئیس کمیسونی بود که راجع به بانک من خودم در چیز آی . ام . اف شرکت کردم چون ـ و سه نفر واقعاً بودند یکی تقی نصر بود ـ یکی نواب بود که قنسول نیویورک بود یکی هم دفتری که مستشار سفارت واشنگتن بود وعلتش این بود که در جنگ اصلاً ـ من خودم را به زحمت رساندم . غیرممکن بود غیر ممکن بود از تهران میتوانستم با خودم ببرم سه نفری که در آنجا بودند آنها را انتخاب کردم .

س ـ راجع به ابهروسم پس این آقای

ج ـ آنوقت این چیز ـ اون همان معاونش که در آکسفورد بود تعریف کرد از پسرم و اینقدر من خوشحال شدم که وقتیکه برگشتم و در امتحانات هم مثل اینکه داده بود خیلی برجسته ـ نتیجهاش برجسته بود ـ برایش یک مبلغی هم بعنوان پول اش فرستادم و هش هم انتظار داشتم که هرچه زودتر بیایند اینها . این همشاگردی بود هم دوره بود با مهدی سمیعی و خردجو و اون یکی دیگه که در شرکت نفت کار میکرد او دیگر در بانک ملی نبود

س ـ سجادی

ج ـ سجادی بله . اما خردجو و مهدی سمیعی و یکی هم عرفانی بود . عالی بود اون بسیار بسیار عالی بود . منتهاش او یک حادثه اتومبیل برایش پیش آمده بود که ستون فقراتش عیب کرده بود و بخرج بانک فرستادمش به لندن کاری نمیتوانستند

بکنند برای اینکه نخاعش بریده شده بود بنابراین هیچ کاری نمی‌توانستند بکنند . تا آخر عمرفلج بود . این مطلب راوقتی من شنیدم که اینها رفتند یك دویست و پنجاه نفر از اعضای بانك یك جمعیتی تشکیل داده‌اند . رئیسشان هم بهرم است بهرم را خواستم گفتم همچین چیزی شنیدم . گفت بله . گفتم برای چی این کار را کردید ؟ پرسیدم برای چی این کار را کردی ؟ گفت برای حمایت از شما . گفتم یعنی چه حمایت از من یعنی چه ؟ گفت ما هر روز می‌بینیم که در روزنامه ها به شما حمله میکنند درصورتیکه کار شما را می‌بینیم وخواستیم . گفتم خب شما می‌خواستید یك همچین کاری بکنید آیا نمی‌بایستی از من بیائید سئوال بکنید ببینید که من احتیاج به این حمایت دارم . گفت نه . گفتم برید منحل بکنید گفت نمی‌کنم . گفتم بهتان امر میکنم — گفت نمی‌کنم . گفتم خب برید . مهدی‌سمیعی را خواستم . مهدی سمیعی وخردجو را هرکدام جدا جدا که خب این چه حرکتی بود شما کردید ؟ مهدی سمیعی را فرستادم به

س — زاهدان مثل اینکه

ج — زاهدان . مادرش با مادر من خیلی مربوط بودند برای اینکه رشتی اند . ادیب‌سلطنه را من پدر بزرگش را می‌شناختم . بسیار مرد نازنینی بود . مادرش بسیار بسیار زن خوبی بود . آمد پیش مادر من که به پسرمن چشمش معیوب است واقعاً هم راست میگفت . همانموقع یك عارضه چشمی داشت . مادرم وقتی صحبت کرد وگفتم بهش بگید یا باید بره زاهدان یا باید از بانك بره شق ثالث نداره . رفت اون رفت به زاهدان . خردجو را هم توبیخ کردم . اون مثل اینکه تقصیرش کمتر بود برای اینکه هرکدام یك مسئولیتی داشتند . مؤسس این کار همان بهرم بود .

س — حالا چه کارش کردید ؟

ج — گفتم اخراجش بکنید برای اینکه یکی از شرایط اعزام این اشخاص به خارجه این بود که وقتی‌که برمیگردند بهر مأموریتی که میرند اگر امتناع کردند اخراج بشوند و باید مخارجش راهم — خرج دوره تحصیلیشان را هم پس‌بدهند و با اکراه اخراج کردم .

چاره دیگری نداشتم

س- عیب این جمعیت چی بود مگه ؟

ج - جمعیت سیاسی بود - کونیستی بود اصلاً تمام اینها را توده ایها دنبالش بودند بعد اساسنامه و آئین نامه و این چیزهایشان را هم دادند به من. دادند که ما این را تمام چیزهائی بود که قسمت اعظمش را من برای کارمندان بانك کرده بودم . یك قسمت - نمیدونم در حدود بیست فقره بود شاید مثلاً سه تاش در درست افتاده بود . تمام کارمندان بانك را دعوت کردم . یا اواخر تابستان بود یا پائیز بود توی حیاط بانك جمع شدند . یك ایوانی بود من روی ایوان بودم همه توی باغ . اینها را خواندم برای کارکنان بانك که این آقایون رفتند یك جمعیتی درست کردند که این آمالشان است . این میخواهند باین آمال برسند بوسیله داشتن یك جمعیت یك حزب . من این کار - این کار را - این کار را همه را برای شما کردم وکارهائی بود که واقعاً بسیار بسیار با ارزش بود در زمان جنك برای اینکه آذوقه پیدا نمیشد . مثلاً همان کسابقاً هم مثل اینکه توضیح دادم . نانوائی دایر کردم آدم می فرستادم آذوقه میخریدند . روغن را از کرمانشاه - برنج را ازگیلان - گندم - چای - قند چائی که کمیاب بود وجیره به هر فردی داده میشد مساوی . من که مدیرکل بانك ملی بودم همان جیره‌ای را میگرفتم که دربان میگرفت با این تفاوت که من برای خودم و زنم دو جیره می‌گرفتیم او برای خودش و زنش و پنج بچه‌اش هفت تا میگرفت . این را توضیح دادم. که ام در بلشویکستان اتفاقاً این چیز را هم آنروز کوبین کردم این را . گفتم در بلشویکستان هم یك همچین چیزی هست بمن بگویند . بیایند بگویند نیست همچین چیزی که از هرجهت این مساوی باشند . مستخدمین بانك - دربان بانك آنوقت حقوق دربان بانك را مقایسه کردم با یك مدیرکل وزارت دارائی که این چیزها را وقتیکه تبدیل بکنند به پول پیش از یك مدیرکل وزارت دارائی حقوق میگرفت . برای بانك آنوقت اینقدر تمام نمیشد . اما برای او اینقدر ارزش داشت برای اینکه این چیزهائی که من به این قیمت هائیکه - به قیمت های عمده فروش میخریدم با نصف قیمت

بهشان میدادم نصف دیگرش را بانک سابسید اسیون میکرد . مریضخانه چیزهای دیگری که یکی یکی این چیزهائی که داشتند یکی یکی را خواندم و بهمه گفتم این کارها را کردیم و این اثر فوق‌العاده‌ای بخشید توی مردم توی کارکنان . وقتی صحبتم تمام شد یک دفعه توی جمعیت پرید بیرم — بنده نمیدونم کجابود که بیاید روی سکو اون حرف بزنه . ریختند روی سرش گرفتندش — گرفتند که بکشند ببرند گفتم که نه بهش آسیبی وارد نکنند . واقعاً ترسیدم که برایش یک حادثه‌ای پیش بیاید . اون و هشت نفر دیگری که جزو — همان اشخاصی بودند که در رأس این دسیسه بودند و میخواستند بهم بزنند اینها را اخراج کردم . قوام السلطنه تلفن کرد که بیائید — همینطور مطابق معمول که حالا معلوم نیست بیائید برای چی بیائید . رفتم سفارت آلمان در تجریش . این محل نخست وزیری بود . دیدم سه نفر نشسته‌اند آنجا ، دونفرشان را می‌شناختم . ایرج اسکندری — فریدون — کشاورز . سومی را نمی‌شناختم گفتم این آقا کی هستند ؟ گفتند این آقای نورالدین — الموتی —

س— بله

ج — نورالدین بود اسمش بنظرم . گفتند این آقای نورالدین است . برای دفعه اول بود دیدمش . شروع کردند به اعتراض به لحن بسیار شدید راجع به اینکه گذشت آن ایامی که دیگه قلدری میکردند در مقابل جوانهای تحصیل کرده فلان و فلان و فلان . اشخاص مرتجع این کارها را . . وقتی تمام کردند با کمال شدت گفتم این حرفها چیه ؟ گفتم کارهائی که من کردم الان گفتم — گفتم در بلشویکستان شماهم نشده . من این کار را — این کار را — این کارها را کردم این مزایا را کردم . من نمی‌توانم اجازه بدهم که یک حزبی در بانک تأسیس بشه . بانک محلی است که باید مردم پولشان را بیاورند بگذارند . دو بانک رقیب دارم که بانک خارجی هستند . کسی که باید پولش را بیاید بگذاره پشت باجه می‌بینه که این آقائی که آنجا نشسته عضو فلان دسته است که این وابسته به حزب توده است . این

آدم تمام پولش‌را از اینجا میکشه برمیداره میره توی یک بانک شاهنشاهی که بانک انگلیس است بگذاره . بانک یک جائی نیستش‌که مردم به زور بیایند . با رغبت میآیند پولشان را می‌سپارند . اگر اعتماد نداشته باشند به بانک ـ بانک در سیاست نباید وارد بشه . اعضای بانک در سیاست نباید دخالت داشته باشند . مارا چکار به این کارها که بریم جمعیت درست بکنیم ـ شعار بدهیم ـ حزب درست بکنیم پالاس‌هتل را اجاره کرده بودند آن سالن را ـ دویست و پنجاه نفر هم در آنجا شعارو نمیدونم زنده بادو از این حرفها راه انداخته بودند . هی بشدت گفتند و گفتند و مذاکرات طولانی شد و که من اینهائی را که اخراج کردم برگرداندم . گفتم غیرممکن است همچین کاری را بکنم . امکان نداره . قوام السلطنه هم همه اینها را گوش‌میداد بعد گفتش‌که برای اینکه به شما برنخوره من یک شرحی به شما می‌نویسم شما آنوقت این را به اطلاع کارمندان بانک برسانید که میگم که دولت چنین مصلحت دانسته که الان اینها برگردند گفتم نمی‌کنم ـ میرم ـ نمی‌کنم . مظفر فیروز هم پشت‌چیز نشسته بود برای اینکه یکی از دوستان من و من هم وقتی حرف‌میزنم بلند حرف‌میزنم . همه توی این سفارت آلمان ـ عمارت سفارت آلمان همه می‌شنوند .

تابستان هم بود . روی ایوان ما نشسته بودیم درها هم باز بود همه می‌شنید تمام این مذاکرات ما را شنیده‌اند . این دوستمهم پیش مظفر فیروز نشسته بود . گفت بعد از اینکه جلسه تمام شد و این سه نفر آمدند ایرج اسکندری رو کرد به مظفر گفتش‌که هرچی میخواهند بکویند بگویند اما مرد است . بعدها خود مهدی سمیعی و خود جو تصدیق داشتند که این کاری را که من کردم بنفعشان بود . برای اینکه اگر جلویش‌را نگرفته بودم اینها هم رفته بودند همانطوریکه فریدون کشاورز و ایرج ـ اسکندری، میبایست بروند برای اینکه اینها جزو آن رؤسا میشدند و دیگه هیچ تردیدی درش‌باقی نماند که اینها در الهام گرفته بودند از توده‌ایها ـ عقیده‌شان همین بود و بانک محل این کار نبود . خب این خیلی هم متأسف‌شدم واقعاً برای اینکه این آدم خیلی لایق‌است خیلی لایق بود خیلی ازش‌تعریف‌شنیده بودم اما

س— حالا که روی این موضوع هستید ممکنه که بخواهید راجع به حزب ایران و سازمان برنامه بپرد ازید

ج — راجع به حزب ایران . یك نامههائی میرسید روی یك کاغذهائی که — شما مثلاً همچین یك کاغذ سفید بده بما — یك چیزهائی ماشین شده . نه تاریخ داره نه شیرو خورشید داره نه علامت داره نه امضاء من درعمرم به همچین چیزی ندیده بودم. این را وقتی برای دفعه اول بمن نشان دادند که میرسند من اعتنا نمیکردم به چیزی . اشخاص نامههای بی امضاء میفرستند . این رسم است در ایران. بعد از یك مدتی گفتند که این از ساواك میآید . گفتم خب ساواك چیمیگه آخه — بدهید من ببینم . دیدم توی همین ها مینویسند که این جمعیتی که در آنجا داره کار میکنه اینها خطرناك هستند اینها چنین هستند اینها جلماتی دارند و تمام اقتصاد ایران را اینها در دست گرفتند و یکروزی اینها قبضه میکنند اقتصاد ایران را

س— اینها کی باشند ؟

ج — حزب ایران و طرفداران مصدق

س— حالا این بعد از بیست وهشت مرداد است دیگه ؟

ج — بله — برای اینکه من که بیست وهشت مرداد نبودم . این

س— زمانی است که جنابعالی مدیرعامل سازمان برنامه بودید و سازمان امنیت هم تأسیس شده بود

ج — بله سازمان امنیت بودش من آشنا نبودم به این چیزها . بعد گفتم بنویسید که آخه اینها میگویید جلسات شبانه تشکیل میدهند چه میکنند ؟ گفتند مینشینند صحبت میکنند و خودشان را آماده میکنند — آنوقت وارد شدند به استدلال — خواستند استدلال بکنند از لحاظ اقتصادی که این چقدر بضرراست. این را بهشان جواب دادم که شما — این را به شما مربوط نیست این مسئولیتها من است . جلسه دورهم نشستن هم که گناهی نیست . این دلیل نمیشه که من این اشخاص را . همش میگفتند که این اشخاص را باید برکنار بشوند . و یك عدهای هم از دوستان من همانطورکه زنم گفت دیروز — منجمله مثلاً جمال امامی از من رنجید قهر کرد بامن . اونوقت نماینده

مجلس بود که تو چه جور آدمی هستی ـ این آدمی که هیچوقت توده‌ای نبوده این چرا حمایت میکنه از اینجور اشخاص .

س ـ کی‌ها بودند اینها که آنجا بودند

ج ـ اتفاقاً جزو توی دستگاه بدنام سازمان برنامه که واقعاً هم بحق این بدنام بود اینها جزو خوشنامترین اشخاص بودند . یك عده مهندس ـ از طبقات مختلف بیشترشان مهندس بودند . یکروزی شاه بمن گفتش که سازمان امنیت بمن اطلاع داده‌اند که یك چیزهائی را به شما نوشته‌اند شما اعتنا نکردید و میگویند این وضع خطرناك و شما باید اینها را بدهید به دیوان کیفر ـ پرونده‌هایشان را . گفتم من همچین کاری نمیکنم . یکی او بگو یکی من بگو ـ اوقاتش تلخ شد و پاشد . پاشد شروع کرد به قدم زدن . من باهاش قدم زدم . گفت شما خیلی لجوج هستید . گفتم اتفاقاً اعلیحضرت اشتباه میفرمائید . این لجاجت نیست ـ اینها دوستان من نیستند . اینها تمام اشخاصی هستند که نسبت به من نظر بد داشتند . اونوقت بهش گفتم که شنیدم خودتان هم اطلاع دارید که مصدق ـ این را بهتان گفتم که توی این چند روزه صحبت نکردم ؟ چرا مثل اینکه بهتان گفتم که من وقتیکه برگشتم از صندوق یکروزی منزل سید جلال بودم ـ سید جلال تهرانی ـ نهار آنجا بودیم . این سپهبدی هم آنجا بود ـ انوشیروان سپهبدی که در زمان مصدق سناتور بود و رئیس کمیسیون مشترك مجلس در امور نفت . یك کمیسیون مختلطی درست کرده بودند برای امور نفت این رئیس آن کمیسیون بود . گفت که شب مرا مصدق خواست و گفت که من یك نفر برای نفت در نظر گرفته‌ام ـ ابتهاج چطوره ؟ گفت من پرسیدم کدام ابتهاج ؟ گفت آن یکی که در آمریکاست . گفتم خیال میکنم که بد نباشه . گفت فوراً کمیسیون را تشکیل بدهید و این موضوع را مطرح بکنید . گفتم چشم فردا صبح . فردا صبح جلسه را دعوت کردم آمدند . گفت بمحض اینکه اسم شما را بردم مثل اینکه یك بمبی منفجر شده . همه بیك صدا گفتند که بعضی هایشان گفتند یك انگلیسی بیارید بهتر از ابتهاج است

س ــ یعنی وکلای مجلس هستند دیگه

ج ــ نه ــ اینها از وکلای مجلس اعضای سنا و مجلس عضو این کمیسیون مشترک نفت بنظرم اسمش همین بود کمیسیون مشترک نفت . من نپرسیدم کی گفته . گفت که گفتند که یک انگلیسی بیارید در حفظ منافع ایران یک انگلیسی بهتر از ابتهاج است برای اینکه این اصلاً علاقه‌ای به ایران نداره ــ این ایرانی نیست

روایت کننده ــ آقای ابوالحسن ابتهاج

تاریــــخ ــ یکم دسامبر ۱۹۸۱

محل مصاحبه ــ شهرگان ــ فرانسه

مصاحبه‌کننده ــ حبیب لاجوردی

نوارشماره ــ ۱۰

منزل مصدق و او گفتش که شنیدم دسته گلی به آب داده . گفــت دیشب تو همین اطاق جنابعالی بمن مگر نفرمودید که ایــن آدم را در نظر گرفتید و بمن دستور فرمودید که مــــن کمیسیون راتشکیل بدهم. از این ببعد ازتان استدعــا خواهم کرد هرامری دارید بمـــــن کتبا" ابلاغ بفرمائید . گفت بعد چندی بعد از این شنیدم که دارنــد برای من پرونــده میسازند

س ــ برای ؟

ج ــ برای سپهبدی . آنوقت بقیه‌اش‌راسید جلال تهرانی برایم تعریف‌کرد . که آمد پیـــــش سید جلال و گفت که

س ــ سپهبدی

ج ــ سپهبدی ــ که دارند برای من پرونده میسازند آقا ــ این دستوری است که خــــــود نخست وزیر بمن داد . من که خودسرانــه این کار را نکردم ــ گناه من چیــه . سید جلال میره پیش مصدق میگه خب آقا این که خوب نیست . شما یك همچین چیــــزی را فرمودید این آدم هم دستورشما را اجرا داره میکنه . الان میگه که دارند پرونـــــــده میسازند آخه اینکه شایسته نیست از قــول سید جلال بهتان میگویم. میگه بشـــرط اینکــه نه شما و نه او این را بروز ندهید میگم تعقیبش نکنند . میگه اوهم قـــول میدهد . او هم همین در پاریس‌بمن چندی پیش‌گفت بنابراین درتمام مدتی که سابق نگفته بود این راو

س ــ بله پس‌شما رفتید پهلوی شاه و ایشان گفتند که چرا اینها را بیرون نمی کنید . شماگفتید که اینها صلاح نیست که بیرونشان بکنیم

ج — گفتم که ــ گفتم نه این لجاجت نیست . گفتم این الان لجاجت نیست . اینها مــرا خائن میدانستند . من گفتم نیامدم اعلیحضرت برای تسویه حســـاب سیاسی . من بدست ایرانیها باید این کار را بکنم. من که نمی‌توانـــــم بجای دویست (دویست نفر بودند تقریباً) من خارجی بیارم . این کساری را که من دارم میکنم گفتم کار آسانی نیست . من مسئولیت قبول میکنم . ممکن است توی این عده یك چند نفر واقعاً اشخاص خائن هم باشند و یك کارهائی هــم بکنند مسئولیتش به عهده من است . آسانترین راه این بوده که اعلیحضـــرت یك امری بمن میفرمائید من اجرا میکنم . گفتم اینطور قضاوت نفرمائید این روی لجاجت نیست . گفتم پنج نفر در دنیا ممکن است به من عقیده داشته باشند . اینها بیایند بمن‌بگویند که آقا ما شما را یك آدم درستی میدانستیم شما دزدتر از اینها توی این دستگاهت نداشتی که اینها را فرستادید به دیوان کیفـــر من چی بگم ؟ بگم نه اینها دزدند؟ اینها گفتم اتفاقاً مشهور اند به اینکه اشخاص درستکاری هستند نسبت به آنهای دیگه . من بگم بمن امر شد ؟ من میتوانم بگویم امر شد ؟ گفتم من به سازمان برنامه آمده‌ام برای اینکه تعقیب بکنم؟ گفتم یکروزی اعلیحضرت تمام ایرانیها طرفدار مصدق بودند تمام ایرانیها را باید الان گرفت تنبیه کرد ؟ گفتم اعلیحضرت چند نفر اینجور باهاتان صحبت میکننـــد؟ گفت هیچکس . گفتم استدعا میکنم به دیگران این را نفرمائید برای اینکه میفرمائید آنها فوراً این امرتان را اجرا میکنند . این بنفع مملکت نیست . از این راه ما مملکت را نمیتوانیم اصلاح بکنیم . گفتم من مصمم آنچنان با این اشخاص‌رفتـار بکنم که تماشان با نهایت صمیمیت و صداقت برای سازمان برنامه کار بکنند و همین طور هم بود . توی شان یك عده‌ای بودند الان مثلاً اسم ببرم یکی مهندس‌زنجانی بود یکی مهندس ــ همین چند روز پیش‌هم اتفاقاً صحبتش بود . یکی ازهمکاران من اینجا بود یکی از آن معلوم میشه افراطی‌های چپه الان هم هست . پرسیدم

این زنم هم بود ـ گفتم من اینها را وادار کرده بودم آنچنان با صداقت کار میکردند ـ خدای من شاهد است . گفتم من هنر در این است اعلیحضرت گفتم آسانترین کار آن است که من امرتان را اجرا بکنم. این را که من میکنم مشکل است . برای اینکه مسئولیت قبول میکنم. به دیگران این را نفرمائید برای اینکه فوراً اجرا میکنند . نتیجه‌اش چی میشه با این وضع با این ترتیب که مملکت اصلاح نمیشه . من اینها را بنداز دور مجبور میشوند اینها بروند یک راههائی را برای زندگیشان یک راههای دیگری را اتخاذ بکنند این بنفع مملکت نیست . هیچی . این تازه سال اولی بود که من در آنجا بودم سه سال و نیم دیگر هم در آنجا بودم. این یکی از آن مواردی است که نشان میده که یکنفر اگر عقاید خودش را میگفت و می ایستاد و استدلال میکرد و میدانست که نظر شخصی نداره . یک مورد دیگری در شورای اقتصاد من بعنوان مدیر سازمان برنامه میبایستی شرکت بکنم مطابق قانونی که نمیدونم برای ـ قانون بود یا مقررات بود یا نمیدونم چی بود من عضو شورای اقتصاد بودم. اینجا همینطور که عادتم هست یک مطالبی مطرح میشد من فراموش میکردم که جمعیت دیگری هم هست عیناً همان مطالب را با همان شدت با همان حدت اظهار میکردم . این برای شاه ناگوار بود . برای من پیغام داد که این خوب نیست شما اینطور با من صحبت میکنید جلو وزراً . هیچوقت ایرادی نداشت وقتی تنها بودم . رفتم گفتم که اعلیحضرت میفرمائید که من در آنجا اینطور صحبت نکنم . این محل شورا است برای مشورت است . من میآیم آنجا میبینم یک مطلبی مطرح شده و داره ـ تصویب میشه من سکوت کنم . خود اعلیحضرت بعد از یک مدتی اگر این نتیجه خوب نداشت از من سئوال نمیفرمائید که آقا شما آنجا بودید چرا نگفتید ؟ من خیانت است اگر نگم مجبورم بگم . گفتم اینهائی که این کرمهائی که اینجا دور میز می‌نشینند وزراً را میگفتم کرم و میرفت بهشان هم میگفت که ابتهاج میدونید راجع به شما چی میگه ـ میگه شما کرمید وعقیده‌ام هم این بود کرم چرا؟ چون یک کرمی

را روشن‌تر میشوید له میکنید و متوجه نمیشوید که چه کرده‌ید . اینقدر اینها بی موجودیت اند — بی خاصیت هستند بی اراده‌اند عکس‌العملی دیده نمیشه اینها مثل موش می‌نشستند . من یکدفعه متوجه شدم که هیچکس دستش را رو میز نمی‌گذاره . دست رو میز گذاشتن مگه برخلاف ادبه؟ یعنی چه؟ من دستم بگذارم زیر میز قایم بکنم؟ دستم را روی میز می‌گذاشتم — اظهار عقیده هم میکردم بطوریکه یکدفعه هم باعث یک مذاکراتی که بین‌مان رد و بدل شد بسیار ناشایسته بود . یک سدی میخواستند بسازند — سد لتیان . این را میخواستند بدهند به یکنفر باسم — نمیدانم اسمش را فراموش کرده‌ام — اهل رومانی بود — تبعه فرانسه — مقیم سوئیس و وقتیکه بمن گفتند که این آدم آمده پیشنهاد کرده که سد لتیان را بسازد بدون مناقصه من اطلاعات گرفتم همانطور که رسم من هست همه کس هرجا بودم همین کار را میکردم . اطلاعاتی که گرفتم حاکی از اینست که این کلاه برداری کرده در آمریکای جنوبی و تحت تعقیب جزائی است در آمریکای جنوبی . تحقیقات دیگه کردم گفتند مالیاتش راهم نمی پرد ازه و میگردند که این را یکجا پیدا بکنند که گیرش بیاورند . این را برداشتم نوشتم به دفتر شورای اقتصاد که اطلاعاتی راکه من گرفتم این است . این در شورای اقتصاد خوانده شد . میکده رئیس آبیاری تهران بود — روحانی که بعد وزیر کشاورزی شد معاونش بود . یکی دو جلسه میکده را خواستند بعنوان اینکه دفاع بکنه از تز خودش برخلاف این عقیده‌ای که من اظهار میکنم . که چنین است چنان است . من میگفتم که این بهترین آدم دنیاباشه بدون مناقصه آخه چطور میشه بدون مناقصه یک سدی را داد به یک نفر؟ آخه روی چه مأخذی؟ چرا نمی‌بایست مناقصه ای بین اینها — بره در مناقصه شرکت بکنه . دریکی از همین جلسات که همینطور با شدت چیز میکردم رو کرد شاه بمن گفتش که اگر لیلینتال این پیشنهاد را کرده بود شما این مخالفت

را میکردید ؟ گفتم این چه مقایسه‌ای است . گفتم مقایسه بین یك مرد کلاهبردار و حقه باز با لیلینتال . گفتم بله اگر لیلینتال همچین پیشنهادی میکرد من این ایراد را نمی‌گرفتم اما لیلینتال همچین پیشنهادی ممکن نبود بکند .بگوید یک سدی را بمن بدهید من بسازم بدون مناقصه . لیلینتال مقاطعه کار نیست. لیلینتال کارش این چیزها نیست با تندی باهاش . خب این طرز صحبت را نمی‌پسندید . آنوقت گفتم که اعلیحضرت آخه میخواهید منهم مثل دیگران سکوت بکنم گفتم اعلیحضرت خیال میفرمایید که همین کرمها هم موافقند با آن چیزهائی که میفرمائید ؟ گفتم نیستند . خیلی بهش برخورد ــ برافروخته شد . گفتم در یکی از این جلسات بعد از اینکه من یك اظهاراتی کردم وقتیکه جلسه ختم شد داشتم میرفتم یکی از اینها دوید عقب من بهش نگفتم کی اما حالا میگم برای اینکه مرده ــ علم ــ اسدالله علم که نوکر و غلام شاه بود . دوید عقب من تبریك بهتان میگم. من اصلاً نفهمیدم تبریك برای چی میگه . بعد گفت با این طرز بیانی که شما صحبت کردید . گفتم شما آقای علم موافقید با این چیزهائی که گفتم؟ گفت البته . گفتم شما چرا چیزی نمیگوئید ؟ به شاه گفتم بدون اینکه اسم ببرم. گفتم یکی از اینها آمد پشت سر من و این مطلب را بمن تبریك گفت . خودش جرأت نداره بگه و اینکه تصور میکنید که این کرمها موافقند . اینها جرأت اینکه حرف بزنند ندارند . اینها هم موافق نیستند که بهش برخورد . گفتم اعلیحضرت سعی بفرمائید پانزده تا ابتهاج دورتان جمع بکنید . گفتم شما نخست وزیری را بمن تکلیف فرمودید و من رد کردم . بنابراین این کارها را نمی‌کنم برای اینکه به مقام نخست وزیری برسم . شما میدونید که من نادرست نیستم. چون میدونم از زندگی ــ اتفاقاً اینطور هم هست ــ از زندگی خصوصی تمام افراد این مملکت اطلاع دارید . وقتی که صحبت میشد بمن میگفت کی مثلاً روابطش با زنش مثلاً چه جوری هست چه جور گاسیپهائی که میگفت . گفتم شما میدونید

من فقط و فقط با حقوقم زندگی میکنم. آنوقت سعی بکنید گفتم لازم نیست قبول بکنید نظراتشان را ـ نظر مـرا هم لازم نیست قبول بکنید . اما قبل از اینکـه تصمیم بگیرید گوش بدهید . تشویق بکنید که بگویند . پس از اینکه شنیدید نظرها را تصمیم بگیرید . آخه فایده شورا چی هست ؟ شورای اقتصاد ؟ من گفتم پـس مقرر بدارید که من بعنوان سازمان برنامه شرکت نکنم . اما وقتیکه میایم شرکت میکنم و می بینیم که دارند یك تصمیماتی میگیرند که غلط است نمیتوانم سکوت بکنم. دو مورد را برایتان ذکر میکنم . یکروز توی اطلاعات خواندم شب خواندم که دولـت یك طرحی داده به ـ لایحه‌ای پیشنهاد کرده به مجلس که اشخاصیکه وابستگـی دارند با مستخدمین دولت اینها حق معامله با دستگاه ندارند . یعنی یـــك چیزی نظیر آن کانفلیکت او اینترست . اما این بحدی وسیعه که من فکر کردم ای تکلیف سازمان برنامه چه خواهد بود ؟ جهانشاهی مشاور حقوقی را خواستم گفتم آقا این را ببرید مطالعه بکنید و بمن بگوئید که این چه تأثیری خواهد داشت در کارهای سازمان برنامه

س ــ　این جزو برنامه‌های ضد فساد بود؟

ج ــ　نه ضد فساد نبود ــ چیز بود اسمش را چی گذاشته بودند ــ یك اصطلاحی هم منع که اشخـاصی که ممنوع اند از اینکه ــ مثلاً" وکیل مجلس هستید نمیتوانید مقاطعه‌کار بشوید . به همان نشانی‌که قانون گذشت تمام مقاطعه کارها که وکیل مجلــــس بودند ــ وکیل مجلس‌بودند مقاطعه کار هم بودند هیچوقت‌هم اجرا نشد . بهر حال گفتم به جهانشاهی که شما این را مطالعه بکنید بمن گزارش رابدهید کــــه اگر تصویب‌شد چه تأثیری در عملیات سازمان برنامه خواهد داشت . چند روز بعد آورد یك تابلوئی که نصف این میز بود . سازمان برنامه وسط ــ حلقه حلقه حلقـــه دور ــ این حلقه همینکه میرفت که باهیچکدام اینها نمیتوانه معامله بکند . مثـــلاً" یکنفر کارمند سازمان برنامه در کرمان این یك فعالیتی داره . من نمیتوانم با یـــك

مقاطعه کاری که با این یك نسبت دوری داره من معامله بکنم. من این را برداشتم این طرح را برداشتم بردم در شورای اقتصاد گذاشتم روی میز. گفتم دولت این را پیشنهاد کرده این لایحه رابه مجلس من این است نتیجه‌اش . من دارم الان اخطار میکنم به آقایون دولت — نخست وزیر هم آنجا دست راست شاه نشسته — که این اگر تصویب بشه من در هر مورد یك شرحی بنویسم به نخست وزیر که شما بمن بگوئید که من میتوانم با این آدم معامله بکنم یا نه چون حتی گفتم یك کامپیوتر هم نمیتواند جواب این را بدهد . من از کجا میدانم که این کجاها منسوب داره و این در سرتا سر ایران این آدم ممکن است اشخاصی باشند و من معامله‌ام هم با تمامملکت هست . همه تعجب کردند شاه رو کرد گفتش که خب راست میگه فلانی این را کی تهیه کرده ؟ گفتند آقای آموزگارو آقای مهندس طالقانی این دونفر این را تهیه کرده‌اند . روکرد به آموزگار گفت خب آقا فلانی راست میگه پس چطور شد این چیز را . گفت برای اثری که در مردم میکنه من اینطور گفتم . گفتم وای بحال آن دولتی که یك همچین قانونی — یکیشان وزیر کشاورزی بود

س — آموزگار وزیر کشاورزی بود

ج — یکیشان — طالقانی وزیر مشاور بود . گفتم که وای بحال آن دولتی که خیال میکنه با یك لایحه‌ای که می‌برند به مجلس و بشکل قانون در میآید مردم متقاعد میشوند . گفتم آقایون مردم همچین توقعی از شما ندا‌شتند . شما میآیید داوطلب میشوید میخواهید یك همچین کاری را بکنید یك قانونی را میگذارید که قابل اجرا نیست و میدونید هم اجرا نخواهد شد . شما خیال میکنید مردم اینقدر خرند که این درشان تأثیر میکنه این تأثیر روانی خواهد داشت ؟ گفتم برعکس می‌بینند که این اجرا نمیشه — قابل اجرا نیست . کی را میخواهید گول بزنید ؟ گفت این را — لایحه را بگیرید اصلاح بکنید . لایحه را پس گرفتند اصلاحش کردند دوباره دادند به مجلس تصویب شد و با آن شکلی که اصلاح کردند و این را ساده ترش

کردند اجرا نشد . نشد که نشد که نشد برای اینکه یک عده توی مجلس بودند مقاطعه کاران توی مجلس بودند . یک که اشان کنار رفتند یک که اشان هم این را برکنار نکردند . آهان گفتم قبل از اینکه بگویند کی این را تهیه کرده گفتم من یقین دارم اشخاصی این را تهیه کردند که یک چیزی شنیده‌اند که یک چیزی در آمریکا هست بعنوان کانفلیکت او اینترست . گفتم میدونید این چیه؟ گفتم یک ویلسون نامی بود که رئیس جنرال موتورز بود در زمان آیزنهاور این را آوردند کردند وزیر دفاع . در همان روزهای اول ازش سئوال کردند روزنامه نگارها شما مستر ویلسون سهامتان را در جنرال موتورز چه کردید ؟ گفت چطور مگه نمیدانست که یک همچین چیزی هست . گفتند آخه شما که نمیتونید هم سهامدار — یکی از سهامداران بزرگ جنرال موتورز باشید هم وزیر دفاع باشید برای اینکه یکی از مهمترین ساپلای های دیفنس جنرال — موتورز است . آن زمان دو میلیارد دلار معامله داشت در سال — آنزمسان مال تقریبا" سی سال پیش در زمان آیزنهاور . گفت عجب حالا من باید مطالعه بکنم . چند روزی این طول کشید بعد اعلام کرد که سهامش را واگذار کرده است بیک مؤسسه‌ای که میدونید non-voting و حق مداخله هم نداره و چه و چه و فلان تا مطابق آن قانون بتونه وزیر بشه . گفتم این قانون برای این تهیه شده . یکنفر نمیتونه پشت میز وزیر دفاع بنشینه و از صندلی جنرال موتورز آمده باشه آنجا و هنوز هم در آنجا سهیم باشه — میگویند آخه آقا شما این معاملاتی راکه میخواهید ادامه بدهید این چطوری در میآید . این کانفلیکت او اینترست . نه اینکه من اینجا نشسته‌ام یکنفر در کرمان هست که این یک نسبت دوری داره با یکی از اعضای سازمان برنامه و آن عضو سازمان برنامه عضو یک اداره‌ای است که من بوسیله آن اداره میخواهم یک

معامله‌ای با یکنفر بکنم . گفتم با کامپیوتر هم نمیتوانم تشخیص بدهم یك همچیــن
چیزی را . گفتم شنیدند این آقایون . این بود که رو کرد گفت کی این کار را کرده
معلوم شد این دوتا . هردوتا تحصیلکرده آمریکا و استدلالشان هم که این بواسطه
اثر روانی که در مردم خواهد کرد . شما را بخدا ببینید . اثر روانی عینـــــاً
مثل اینکه مردم مغز خر خوردند که نمیتوانند تشخیص دهند که بصرف اینکـــــه
یك قانونی میگذره و اینها ببینید دوتا تحصیلکرده . آموزگاری که بعد آمـــــده
نخست وزیر شده . جوانی که در ابتدای تحصیلاتش ترقی کرده آمده معـــــاون
وزارتخانه شده بعد وزیر شده . حالا ممکن است دوست شما هم باشد ممکن است
قوم وخویش شما هم باشه این مطلبی را که من میگویم ملاحظه میفرمائید این اســت
طرز کار. آنوقت وقتیکه من با اینها طرف میشدم این ناگوار بود برای شـــاه .
این بود که یکی این بود یکی این مورد بود گفتم . یکی هم مورد دیگری که بود . . آهان
آقای ضرغام وزیر گمرکات بود یا آنوقت وزیر دارائی بود ـ حالا خاطرم نیست این
وقتی که آمد شاید وزیر دارائی بود . آمد و یك گزارشی خواند که

س ـ　بله وزیر دارائی بود

ج ـ　بله آمد گزارشی خواند که این شرکت پپسی کولا روزی فلان قدر بطری پپسی کولا میفروشد
و اینقدر این را تولید میکنه و این قیمت میفروشه و روزی اینقدر منفعت داره ـ سالی
میشه اینقدر. بنابراین پیشنهاد میکنم که روی هر بطری نمیدونم دهشاهی ـ ۱۵ شاهی
نمیدونم ما عوارض بگیریم . همه موافق . گفتم مگر این همان هیئت دولتی نیست که بـــه
مردم اعلام کرده که بیائید سرمایه گذاری بکنید . مگه همان دولتی نیست که گفته اســت
با تمام وسائل من تشویق میکنم سرمایه گذاری را . آقایون سرمایه گذاری را مردم برای
چی میکنند؟ برای اینکه بیایند ضرر بکنند؟ برای اینکه نفع ببرند. شما چه حـــــق
دارید میرید بگوئید من توی تمام این اشخاص یکنفر را انتخاب میکنم روی محصول اویك
عوارض میگذارم . مالیات بردرآمد را ببرید بالا . بگوئید که هیچکس حق نداره بیش

از فلان قدرت منفعت داشته باشه و بنابراین ما ایکس درصد چیز می‌گیریم سوپرتاکس هم می‌بریم . شما نمی‌توانید یك همچین کاری بکنید بخصوص د ولتی که پشت سرهم هی اعلام کرده ــ تعهد کرده ما همه جور حمایت خواهیــــم کرد از سرمایه گذاری . خب با کمال شرمساری همه همدیگر را نگاه کردنـــــد آقا خب حرف حســـابی است دیگه . من وکیل ثابت پاسال نیستم ایـــــن حرف را میزنم . من سهامدار در آنجا نیستم اما من می‌بینم یك عمـــــل غلطی دارند میکنند . یك تصمیمی دارند میگیرند که این تصمیم اگر گرفتـــــه شد حالا بعد شنیدم (؟) همین کار را هم کردند . بعد از سالهـــــا عیناً همین کار را کردند . این نوع کارها میشد که من وقتیکه با همین با همین تندی و باهمین حرارت هم این حرف را می‌زدم خب این برمیخورد . شــــاه خیال میکرد که مثلاً من باید مثل سایرین دستم را بند ازم پائین ــ ســـرم را بند ازم پائین و وقتیکه یکنفر یك وزیری یك چیزی آورد گفتند که خیلی خب بســـد پیشنهادی که نیست . هیچکس هم سکوت بود تمام میشد . یکی از بزرگترین خیمشنهائیکه کردند که این مربوط میشه به توسعه بانك صنعتی . بانك توسعــه صنعتی باین ترتیب بوجود آمد . من در کنفرانس سانفرانسیسکو بودم در ــ ۱۹۵۷ . جین بلاك دعوت داشت بعنوان رئیس بانك جهانی . پســـــرجین بلاك ــ جین بلاك جونیــــور هم شرکت داشت بعنـــــوان نماینده لازارفـــرریکی از پایگذاران لازار فرر بــــــود . به من جین جونیور گفتش که آندره مایـــــــر خیلی خیلی میل داره که شما را ملاقات بکنه در نیویورك . گفتم من متأســـفانه از راه نیویورك برنمی‌گردم . من از نیویورك آمده‌ام ــ رفتم تی . وی را دیدم ــ رفتم مزارع کالیفرنیای جنوبی را دیدم آمده‌ام سانفرانسیسکو ــ از اینجا میروم شیکاگو ــ از شیکاگو میروم به پیتسبورك ــ از پیتسبورك میروم به بـــــن ــ دعوت دارم دولت آلمان دعوتم کرده . بنابراین توی برنامه من نیست . گفت بسیـــــار

بسیار کار مهمی است و از شما خواهش میکنم که شما برنامه‌تان را یك جوری تغییر بدهید که یکساعت در نیویورك باهاش ملاقات بکنید . بعد . ی اصرار کرد گفتم که من در وروز برنامه من دوروز در پیتسبورك است . مهمان لیچفیلد رئیس یونیورسیتی آو پیتسبورك که برای من دریکی از طرحهایمان کار میکرد . مرا دعوت کرده بود دو روز . گفتم شما باید با او تماس بگیرید . من اگر یکی از این دو روز را او مرا روز دوم برای من یك مصاحبه مطبوعاتی تشکیل داده و چیزهای دیگر . روز اول — ملاقات با رؤسای صنایع و مؤسسات است . من به او واگذار میکنم اگر او توانست یك نصف روز یا یکروز مرا آزاد بکند او من حرفی ندارم . رفتند و اقدام کردند و جواب آمد که لیچفیلد میگه هیچ مانعی ندارد . گفتم خیلی خب میآیم . پرواز کردم به نیویورك صبح مستقیما" رفتم وال استریت آفیس آندره مایر مال لازار فرر گفت که من به دستور رئیس بانك جهانی حاضرم که بانك توسعه صنعتی برای شما بوجود بیاوریم همین طور که بانك در ترکیه کرده در پاکستان کرده دریکی دو جای دیگه کرده . گفتم من با نهایت میل این را استقبال میکنم — با کمال میل . یك صحبتهائی کردیم نهاری خوردیم و پرواز کردم رفتم پیتسبورك و رفتم شیکاگو یا برگشتم بهرحال آنجا به برنامه خودم . آمدم تهران و به شاه گفتم که یك شانس بزرگی آوردم . من تمام گرفتاری من تا حالا روی جنبه مالی بوده برای اینکه من یکماهی پول توی بساط نبود که — پول نفت نبود . تازه وقتیکه من رسیدم علی امینی قرارداد کنسرسیوم را داشت امضا" میکرد . تازه وقتیکه امضا" شد وعمل شد سال اول تمام در آمد نود میلیون دلار بود . گفتم من دیگه هیچ غصه‌ای نخواهم داشت از لحاظ مالی برای اینکه این یکی از برجسته ترین افراد است . آقای باجین بلاك صحبت کردم جین سینیور . گفتش که متنفذ ترین — لایق ترین فرد وال استریت است آندره مایر است . شما هیچ آشنائی دارید ؟

س — نخیر

ج — فرانسوی است — یك فرانسوی است که چهل سال بود که در آنجا بود و سینیور پارتنر

لازارفـه‌رر نیویورک بود . خب این برای من کافی بود دیگه و بعد خودم هم اطلاعاتی
که داشتم میدونم لازارفـه رر یک شهرت جهانی داره . گفتم این آدم علاقه پیدا
بکنه که بیاد در مملکت ما داوطلب بشه که این کار را بکنه این را من یک شانس بزرگی
میدونم ودیگرغصه‌ای ندارم از حیث‌مالی برای اینکـه همانموقع من گرفتاری داشتم
برای کارهای خوزستان ـ گرفتاری داشتم برای تمام برنامه های دیگرم که از کجـا
قرض بکنم که آنرا هم بعد توضیـح خواهم داد . شاه هم خیلی استقبال کرد و
گفتش که بسیار خوب است بگوييد بيايند . تلگراف کردم ـ تلگراف بنظرم کردم ـ به
تفصیل که این را بعد مهدی سمیعی وقتیکه رئیس‌سازمان برنامه شد این را مکاتبات
مـرا پیدا کرد چون خودش یکی از پایه گذاران بانك توسعه صنعتی بود و ایـن
چیزها را هیچ نمیدانستـ این را تمام این چیزهایش‌را برای من فرستاد مکاتبـات
مـرا با سازمان برنامه بود ـ تلگراف بود و نامه هم نوشتم که من دعوتتان میکنـم
میسون را بفرستید . شرایطی که من میخواهم دلم میخواهد که خرده پاها هـم
باشند تنها صاحبان صنایع‌عمده نباشند که اشخاصی هم که صنایع کوچك هم دارنـد
به آنها هم بتوانیم کمك بکنیم . بدین ترتیب حاضرم روی مدلی که بانك جهانی در ـ
کشورهای دیگر تعیین کرده . تلگراف جواب آمد که میسـون در فلان تاریخ خواهـد
آمد . اطلاع دادم به شاه و او هم به نخست وزیرش گفت و اقبال و شریف امامی هـم
وزیر صنایع آمد . مستقیماً تماس‌گرفتند با خود دولت روی اساس‌کار . یکی از شرایط
این کار در هرجائیکه بانك جهانی این کار را میکرد شرطش این بود که دولت یك سهمی
میگذاره یکنفر ناظر داره در هیئت مدیره ـ بیش از این حق دیگری نداره . تمـام
حسن این کار هم همین است که دولت سهیـم باشه پشتیبان باشه دخالت نکنـد .
موفقیت این بانکها در جاهای دیگر هم همین بوده است . برای اینکه همان مداخله‌های
دولت است که خراب میکنه کار را . آمدند و میسیون اول در کلیات صحبت کرد بعد قرار
شد که آهان . . راجع به شخصش بمن آنده مایر گفت من بهتان قول میدهم شخصاً

آن آدم را انتخاب خواهم کرد برای اطمینان خاطر شما . یکنفر هلندی را که رئیس یك بانکی در هلند بود او این را معرفی کرد میسیون دوم آمد باتفاق آن آدم که حالا وارد جزئیات شدند . اینهم تصویب شد و برگشتند . یکروزی من اطلاع پیدا کردم که آهان . . اینجور اطلاع پیدا کردم . جلسه شورای اقتصاد ـ اقبال نخست وزیر به شاه گزارش داد که اعلیحضرت ما جلسه هیئت وزیران در شیراز تشکیل شد ـ میدونید آنزمانی بود که اقبال راه میافتاد میرفت در جاهای مختلف هیئت وزیران را تشکیل میداد . هیئت وزیران در شیراز تشکیل شد باتفاق آراء این پیشنهاد رد شد . برای اینکه این مخالف حق حاکمیت دولت است . دولت چطور ممکن است یك سرمایه‌ای بدهد یکنفر در آنجا باشد ناظر این مخالف حیثیت دولت است ـ مخالف حق حاکمیت دولت است ـ باتفاق آراء رد شد

س ـ　این ساختگی بود یا . .

ج ـ　حالا گوش بدهید حالا گوش بدهید . حالا چطور شده که این جور شده . بدبخت اقبال یك آدم نادرستی نبود . در همین اوان بانك مرکزی بدستور دولت آمده بود تجدید نظر کرده بود در پشتوانه ـ طلای پشتوانه را بواسطه ترقی قیمت طلا تجدید ارزیابی کرده بود و در نتیجه این عمل هفتصد میلیون تومان ـ هفت بلیارد ریال سود بهشان دادند . آنا" این لاشخورها به فکر این افتادند که چطوری این را بخورند . شریف امامی که یکی از دزدترین افراد ایران است وزیر صنایع ـ اینها که گفته نشده اما این ها چیزهائی است که استنباط من است ـ ایمان من است . والا یك دولتی که در دو مرحله هیئت میآید در اصول و در جزئیاتش موافقت میکند مدیرعاملش هم تعیین شده در تمام جزئیاتش صحبت کردند یکدفعه متوجه میشه که این مخالف اصول حاکمیت است ؟ این را از روز اول اول قبل از اینکه میسیون بیاید که آقا شرط این کار این است که دولت پول میگذاره اما دخالت نداره ـ نباید بکنه . این باید هیئت مدیره‌ای داشته باشه که او خودشان اداره بکنند . آن کار را هفتصد میلیون تومان

را آورد ند و یك پیشنهاد اتی کرد ند و خود شان زد و بند کرد ند که این را به هند وام به هند به اشخاص برای ایجاد صنایع . یك تشریفاتی هم قائل شد ند که اول وزارت صنایع ـ وزارت بازرگانی تصد یق بکنند که این کاری را که اینها میخواهند بکنند صحیح است ـ بانك مرکزی هم این را تأیید بکند بروند پول بگیرند . آقا کیسه باز شد ریختند ـ آنچنان این پول را خورد ند ـ پول مفت مفت و توی شهر هم شایع بود همه مید انستند که هرکس میخواهد بره پول بگیره باید صد ی فلان قد ر بده ـ د لالیشان را گرفتند و گرو گر شروع کرد ند به د اد ن این موقع من یکی از کارهائی که گفته بود م گفتم اولین چیزی که میشه از این محل د ولت سهم خود ش را میده به این ـ و این بانك هم این کار را بکند . بانك توسعه صنعتی د اریم د رست میکنیم د یگه . طبیعی تراز این چیزی میشد که او را به هند به این که بگویند آقا شما برای توسعه صنعت شما روی اساسی که یك بانکی د اره باید تحقیق بکه ـ برنامه‌ای د اشته باشند ـ طرحی باشه اینها را وقتی تشخیص د اد آنوقت بده . اینها همه را قبول کرد ه بود ند بعد مثل اینکه متوجه شد ند که آخه اگر این کار را بکنند این پول از د ستشان میره . آنچنان با عجله شروع کرد ند به د اد ن که قبل از اینکه این کار بشه این تمام بشه . اما معلوم میشه تمام نشد بنابراین هیئت وزیران او ـ به بخت بیچاره اقبال هم از همه جا بیخبر ـ همینطور د ر مورد کود شیمیائی شیراز رفت یك چیزهائی را توی مجلس خواند که شریف امامی برایش نوشته بود اینهام هرچی که او میگفت قبول میکرد برای اینکه معلوم میشه اطمینان د اشت . من آنوقت متوجه این مطلب نبود م بعد توجه کرد م اما جلسه بهم خورد . رفتم توی اطاق شاه بد ون خبر . گفتم اعلیحضرت اینها چی میگویند ؟ مگه میشه همچین حرفی زد . گفت آخه من چی بکنم هیئت وزیران . گفتم هیئت وزیران گفتم هیئت وزیران ؟ گفتم این کرم ها هیئت وزیران ؟ یعنی چه گفت حالا من چه

بکنم ؟ گفتم شما امر بفرمائید همچین کاری نمیشه کرد . گفتم من نمیتونم دیگه کار بکنم ـ غیرممکن است چطوری من میتوانم کار بکنم ؟ روی قول آنم یك صحبتی میشه بعد دولتی نشسته دودفعه هیئت آمده . اول در کلیات بعد در جزئیاتش صحبت شده یکدفعه آقایون متوجه شده‌اند یك همچین مطلبی . گفتم اینجور نمیشه . گفتم اگر بخواهد این قضیه باین ترتیب بماند من دیگه نمیتونم کار بکنم برای اینکه اصلاً" دنیا بما اطمینان نداره . روز اول میگفتیم ما همچین کاری را نمیخواهیم بکنیم. دیدکه من خیلی پافشاری میکنم گفت خیلی خب حالا ببینیم چی میشه. همین هیات وزیرانی که باتفاق آراء رد کرد یکسال بعد ـ من دیگه رفته بودم از سازمان برنامه ـ باتفاق آراء تصویب کرد حالا چی شد؟ یك جریانی پیدا کرد . یکیش این بود که حالا برایتان نقل میکنم . من در ماه جون ۱۹۵۸ رفتم برای ترتیب وامم با بانك جهانی . حالا این را تمام میکنم آنوقت برمیگردم برای وام هائی که گرفتم. در واشنگتن بودم که شاه آمد به سفر آنوقت آیزنهاور بود دیگه به ملاقات رسمی . فاستردالس یك شامی داد به افتخار شاه . یك خانه‌ای هست خانه شخصی است درگمان میکنم که پنسیلوانیا اونیو است . مال یکی از اشراف بوده که این را مخصوصاً" ـ مهمانیهائی را که میدهند پذیرائی‌هائی که میکنند آنجا میکنند

س ـ بلرهاوس نیست که

ج ـ نه نه ـ بلرهاوس یك جای کوچکی است آنجا یك جای معتبری است این را یك دعوتی کردند به شام از یك عده‌ای منجمله من . من آنجا بودم دیگه . سرمیز شام هم یك نطق هائی شد . فاستردالس یك چیزی گفت و شاه یك نطقی کرد و یك نطق خیلی غرائی وخیلی راجع به اتحادی که ما با امریکا داریم که شما دوستانتان را ـ دوستانش را آدم در ایام خوش نمیتواند تشخیص بدهد در ایام خوش همه دوست آدم هستند اما یك روزگار بدی وقتی پیش بیاید آنوقع آزمایش امتحان است که اگر خدای نخواسته یك همچین روزی پیش بیاید آنوقت خواهید دید که

ایران چه دوست صمیمی‌ائی هست . در این زمینه بود . خیلی هم اتفاقاً بیان یعنی خوب صحبت کرد آنشب

س ـ اینها را خودشان مینوشتند یا اینکه . .

ج ـ نه نه نه ـ از روی نت نبود میگفت صحبت کرد . معلوم میشه خودش را حاضر کرده بود . سر میز شام عده‌ای بودند بغیرازفاسترد الـرآلن دالس‌بود رئیس سی . ای ا . کیم روزولت بود مستر ایران . دیگه چندتا از وزراء بودند ـ آندره مایـــر بـود بعد از شام ـ حالا من اینجا باید یك پرانتز باز بکنم که یادآوری بکنید که برگـردم به اینجا .

من در ۱۹۴۷ بود که برنامه عمرانی را داشتم در بانك تهیه میکردم چون برنامـــه عمرانی در بانك نوشته شـــده میدونید ؟

س ـ بله بانك ملی بود

ج ـ این را که داشتم تهیه میکردم اول موریس نودسن را آوردم که بعد توضیح خواهـم داد . بعد بانك جهانی در ۱۹۴۶ شروع بکار کرد . من سومین شخصی بودم که تقاضـــای وام کردم آنهم روی یادآوری که خدا بیامرزه علاء کرد . علاء سفیر واشنگتن بود گفت آقا فرانسه اولین وام را گرفت . اولین وام را به فرانسه دادند یك وام دادند به بلژیك بنظرم و من گمان‌میکنم سومی بودم تقاضای وام کردم دویست‌وپنجاه میلیون دلار کـــه یك وحشتی ایجادشد در بانك ـ گارنر هم پاشد آمد تهران که آقا چی میگوئیـــد بالاخره این را بعد توضیح خواهم داد . در این رشته ها بمن گفتند که شمـــا آخه موریـــــــس نودســــــن برای چی آوردید . گفتم من چاره‌ای نداشتم . من میخواستم یك مؤسسه بیارم که برای ما مطالعه بکنه . آنوقت در ۴۶ ـ ۱۹۴۵ من آنقدر آشنائی نداشتم بانك بین المللی وجود نداشت . مراجعه کردم به سفارت ایران‌که آقــــا من میخواهم یك همچین کاری بکنم . شما خواهش میکنم تحقیق بکنید بگوئید یك‌مؤسسه‌ای که این کار را بلد هست بکنه کی هست ؟ آنها هم تماس‌گرفتند یقین دارم با استیت دیپارتمانت و بـ‍ اشخاص دیگه ـ موریس و نودسن ـ گفتند موریس‌و نودسن خیلی خوب

است منهم موریس و نودسن را استخدام کردم و آمدند ــ گزارشی دادند ــ گزارشی هم بمن دادند

س ــ آن گزارش ؟

ج ــ موریس و نودسن ــ پیدایش ؟

س ــ من آن هفت جلد را دیدم که آن مال . .

ج ــ نه آن مال او.سی. آی است . نه مال موریسن نودسن درد وجلد است بنظرم باسم من . برای اینکه از اول که آمد مستردان بامن صحبت کرد تا آخر آخر .
هیچکس دیگر اصلاً معتقد به برنامه نبود هیچکس نبود هیچکس و گفتند موریسن نودسن آخه شایسته این کار نبوده . گفتم ممکن است پس کی باشه گفتند او. سی. ای .
او. سی. آی نظیر این کاری را که شما میخواهید بکنید برای ژاپن کرده و خیلی خیلی اینها مجهز هستند . رفتم سراغ او. سی. آی به آقای علاء گفتم که آقای علاء با اینها صحبت بکنید . صحبت کردند و در موقع عقد قرارداد و امضاء قرارداد هم خودم در واشنگتن بودم و قرارداد امضاء شد و او.سی. آی عبارت بود Overseas Consultant, Inc. این ها از تمام شرکتهای بزرگ آمریکا یک کنسرسیومی بود از اینها که داشتم یک چیزی که برای من فرستاده بودند که مثل یک پشکل دیپلم درآورده بودند امضاء کرده بودند برای من فرستاده بودند

س ــ که آقای سان برک هم رئیسش بود

ج ــ سان برک که اتفاقاً آدم خیلی شایسته‌ای نبود برای اینکه او بیشتر تمایل به سیاست داشت تا به مسائل اقتصادی و بهمین جهت هم لطمه وارد آمد به این موضوع . یکی از بدبختیها این بود که بعد در اولین کنفرانس سانفرانسیسکو در ۱۹۵۷ دیدمش و اذعان کرد گفت . ازمن عذرخواهی کرد برای اینکه برعلیه من انتریک کرد برعلیه من و اینها را اذعان کرد و گفت که تصدیق میکنم که اشتباه کردم . خب منهم یکنفر وقتی بمن میگه اشتباه کرده می‌بخشمش . به آن کاری نداریم حالا به این او. سی. آی آمدند

و یك عده زیادی را — من آن را حالا علیحده میگویم اما این را حالا دارم مقدمه دارم میگویم برای این موضوع دالس .

جزو اشخاصی که آمدند و می‌آمدند اول پیش من صحبت میکردند آلن دالس آمد . آلن دالس بعنوان مشاور حقوقیشان . آلن دالس شریك فاستر دالس بود در کرمول اند لا فیرم . یکی از معتبرترین لا فیرم های نیویورك بود . این دوتا برادر شریك بودند . این آلن دالس آمد پیش من و گفت من نسبت به ایران آشنائی دارم — من رئیس دسك ایران بودم نمیدونم من با علاء دوستم چه وچه وچه از قدیم این حالا در هزارو نهصد و چهل و مثلاً هفت است .

مربوط است به مأموریت اول علاء به واشنگتن بود به آمریکا بود کی بوده ؟

س— هنوز سی . آی . ا هم درست نشده بود

ج — نخیر نخیر — نخیر هیچی

س— پس آقای آلن دالس ماقبل سی . آی . ا

ج — آلن دالسی است که لا فیرم دارند . در کر مول اند خیلی لا فیرم معروف حالا اسمش را . . . الان میتوانم توی Who's Who نگاه کنم

این گفت من از قدیم با ایران لینك داشتم و خیلی خوشوقتم که الان یك فرصت دیگری دارم که آمده‌ام به ایران و با هم دوست شدیم آشنا شدیم . قسمت حقوقی گزارش او. سی . آی را آلن دالس نوشته . بعد که در نیویورك رفتم که هنوز هم هرد و تا لوپر بودند تو خانه‌اش در لانگ آیلند دعوت کرد ناهار و خودش وخانمش و فاستر دالس هم روز یکشنبه بود از کلیسا آمد آنجا . فاستر دالس میدونید خیلی مذهبی بود . آمد با خانمش آمد آنجا و باهم آشنا شدیم بنابراین آشنائی من با آلن دالس و فاستر دالس — تازه فاستر دالس سناتور شده بود سناتور نیویورك مرده بود . دوئی گمان میکنم گاورنر نیویورك بود و وقتی که یکنفر می‌میره استاندار تعیین

میگه . استاند اردوئی این را معرفی کرده بود بعنوان سناتور و سناتور شده بود . هنوز نرفته بود . آن روزی که من پیششان بودم — پیش آلن دالس بودم — فاستر — دالس سناتور شده بود هنوز به واشنگتن نرفته بود . آمدند و آشنا شدیم و آشنائی من با آلن دالس و فاستر دالس از آنموقع شروع شد . حالا بعد از چند سال نمیدونم در زمان آیزنهاور بود ؟

س— بله

ج — آیزنهاور بود این حالا چهل و هفت کی بود رئیس جمهور ؟

س— ترومن بود

ج — ترومن بود . در پنج سال بعدش مثل اینکه آیزنهاور آمد و این بعد از چند مدتـــی شد رئیس سی . آی . ا . سی . آی . ا را ترومن بوجود آورد . ترومن ایجاد کرد و این شد رئیس سی . آی . ا . اما من دوستی من با آلن دالس و فوق العاده هم دوستش داشتم برخلاف فاستر دالس . دوتا برادری بودند یکی متضاد relax یك آدم آدم باهاش صحبت میکرد خیال میکرد هیچ انگیزه‌ای در دنیا نداره . خودش و خانمش بسیار اشخاص دوست داشتنی . می نشستیم بحث میکردیم صحبت ها میکردیم از تمام دنیا ما همیشه از اوضاع ایران علاقه داشت برای اینکه خب بالاخره میگه دسك ایران راداشته نمیدونم بیست وچند سال قبلش و بعد اون گزارش را نوشته و راجع به ایران و . آنشـــب

س— توی مهمانی بود

ج — در مهمانی‌که . .

در مهمانی‌که فاستر دالس داده برای شاه ۱۹۵۸ و فاستر دالس هست — یك عده از رجال هستند منجمله آندره مایر هم هست . من آندره مایر آمد پیش من گفت که اگـــر گفت نمیدونید چقدر مردم میآیند پیش من التماس میکنند که من برم برایشان بانك درست کنم . من آمده‌ام داوطلب شدم به شما گفتم — دوتا میسیون فرستادم بعد میگویند نمـ... کنیم و بمن هم نمیگویند چرا نمیکنیم خب من اینکه بدانم آن چیزی راکه آن میخواهـــد

بمن بگه لازم نیست بمن بگه . من چیزی ندارم به این آدم بگویم که چرا این کار را کردند . گفت هیچکس در دنیا یك همچین رفتاری با من نکرده و بحدی متأسف بعد از شام یك ایوانی بود یك باغچه‌ای بود رفتیم توی باغچه . من یکدفعه چشمم افتاد به آلن دالس صدا اش کردم گفتم که این آدم یك همچین چیزی میگه شما این را به شاه معرفی اش بکنید . فوراً دستش را گرفت و برد پیش شاه و یك چیزی گفتند و صحبت کردند بعد آندره مایر آمد پیش من وگفتش که شاه گفتش که بسله من هم خیلی متأسفم از این چیزی که پیش آمده اما اهمیت ندارد درست خواهد شد .
من گمان میکنم علتی که درست شد همین بود حالا چیزهای دیگری هم بوده نمیدونم اما یاآنها هم ضمنا" آن پولهارا هم دادند فرض هم که پولهـا را بالا کشیدند دیگه چیزی از آن هفتصد میلیون تومان چیزی باقی نماند . این بانك دایر شد باین نحو دایر شد که در هیچ جائی یکدفعه نشد که یك کسی بگه که آقا متشکریم از اینکه این کار را کردید . ملاحظه میکنید؟ اما بعد هم حالا بگم چه جور شد که وقتیکه قرارشد که حالا ایرانیها سرمایه‌گذاری بکنند . من یك عده‌ای را

— دربانك

ج - دربانك — یك عده‌ای رادعوت کردم . هرکسی راکه بعقلم میرسید . کورس و ثابت و یك عده‌ای را دعوت کردم .

س— این بعد از اینکه قرارشد تأسیس بشه دیگه یا هنوز آن . .

ج — نه — دریك مرحله‌ای بود که بنا بود که دیگه تأسیس بشه

س— قبل ازاینکه هیئت دولت رد بکنه

ج — حالا آنرا بخاطر ندارم درست. تو خانه‌ام دعوت کردم که (؟) شما بیائید سهیم بشوید این یك همچین بانکی است اینطور و اینطورو اینطور. . همه قبول کردند همه هم یك مبلغی را تعهد کردند وگفتیم که دیگه تمام شد به آنها هم گفتم به خارجیها هم گفتم . آنهاهم صورت فرستادند از بانکهائی که شرکت خواهند کرد . چیس و بانکهای دیگه

س- اورگن هم بوده

ج - بنظرم حالا دیگه متعدد بود

س- ادوارد بیسن کاری داشت توی این کار - کاروای بوده

ج - نه در این کارنه. ادبئیسن با چیز کار میکرد - بئین با ساند برگ بود. در آن آنتریکهای ساند برگ دست داشت بئین. بئین خوب آنتریکهای پشت پرده را میدانست برای اینکه من از همه جا بیخبر بودم. من سرم را انداختم پائیسن عادت من تمام عمرم این بوده. من این کار را میکردم. بهیچ وجه من الوجوه نه میدانستم نه اهمیت میدادم. میآمدند میگفتند آقا فلان اشخاص برعلیه شما دارند تحریک میکنند گفتم بکنند. تازه چی میشه برم میدارند. من که نیامدم داوطلب بشم رئیس بانک ملی بشم. من نیامدم داوطلب بشم رئیس سازمان برنامه بشم. بکنند اگر من موفق شدم یکی از دلائلش هم اینه برای من یکسان بوده. بهیچ وجه من الوجوه توجه‌ای نداشتم به این چیزها. میشنیدم - بعدها هم شنیدم که در این تحریکات تونبرگ بوده

س- این کدام تحریکات؟ تحریکات مربوط به چه دوره‌ای است؟

ج - در تمام ادوار - در تمام ادوار. توی همین اینجا هم نوشته که

س- کارشکنی میشده یا . .

ج - اینجا همین جا دیدید که ویلز گفته که فلانی برای اینکه

س- همه ناراضی هستند از . .

ج - بی‌اعتنائی میکنه. بهترین شرحی راکه مطبوعات دنیا داده بودند راجع به علت زندانی شدن من اکونومیست بود. اکونومیست نوشته بود که - من یك پرونده داشتم به این گندگی در تمام پرس دنیا- میدانید نیویورك تایمز

س- یادم میآید نیویورك تایمز یك سرمقاله داشت

ج - واشنگتن پست سرمقاله داشت. تایم مگزین چندین بار مقاله نوشته بود که دریك مورد امینی سفیر آمریکا را که کی بود؟ خواست بهش اعتراض کرد که این چی چیه آخه. طرفداری از من انتقاد از دولت. سفیری که نمیدونم من زندانی بودم کی بود سفیر آمریکا

او هم گفته بود آخه بما چه . ماکه در تایـــم مطبوعات نفوذی نداریم. ایـــن بهیچوجه مربوط بما نیست.

س- دکتر امینی چرا زیر بار رفته بود؟

ج - برای اینکه خیال میکرده که این کار را اگر بکند تحبیـــب میکنه شاه را . درست آن کاری که من در مورد دشمنان ـ مخالفین خودم کردم این عکسش را کـــرد . من در مورد آن طرفداران مصدق که مخالفین من بودند اگر شاه ایستادگـــی میکرد میگفت باید اینکار را بکنید استعفا میدادم. علی امینی که یکی از نزدیکترین دوستان من بود میبایست اگر شاه بهش میگفت ـ میگفت استعفا میدهم و اگر این کار را کرده بود این دست ارزش او را بالا میبرد . وقتی اینکار را کـــرد خودش را کوچیك کرد در نظر شاه ـ درنظر همان شاه هم کار کوچك کرد . اما خب آدم با آدم فرق میکنه . من معذرت میخواهم این مطالب را میگم جنبـــــه خودستائی داره اما من نمیشناسم ایرانی را . ایرانی از من معلوماتش بیشتره هزارهاهست ـ دهها هزار هست . ایرانی وطن پرست خیلی هست . کمتـــر ایرانی هست که وطن پرست نباشه . ایرانی با هوش با اطلاع با استعداد خیلیها هستند که خیلی بیش از من . اما من ایرانی نمیشناسم که جرأت داشته باشـــــه بگه نه به اشخاص در رأس قدرت . خیلی تفاوت است بین من و دیگران . من هیچوقت دنبال یك کاری ندویدم . هرکاری که بمن دادند خودشان بمـــــن تکلیف کردند تمام کارها بدون استثناء . یکشاهی نداشتم اگر حقوقم را نمیگرفتم یکشاهی نداشتم اما هیچوقت نمیترسیدم که بیرونم دارند . همیشه میگفتم میلسپـــو مثلاً . من وقتی که رفتم به جنگ میلسپو مگر من خیال میکردم میبرم . گفتـــــم افتخار میکنم در راه خدمت به مملکتم یکنفر خارجی آمده مـــرا بیرون میداره ایـــن باعث ننگ من نیست. اتفاقاً شکست خورد رفت . درتمام این مبارزات . علتی که نمیدونم به تقیزاده و به این نامهای که به تقیزاده ـ تقیزاده خودش یك امامزاده

بود در ایران . یك عده‌ای می‌پرستیدندش . من یك چیزهائی بهش نوشتم که خواهید ملاحظه کرد . در بحبوحه قدرتش برای اینکه عقیده من بود که ناجوانمردی و برخلاف انصاف بر خلاف عقیده و از روی نادانی یك چیزهائی میگفت که ضـــــرر بود برخلاف حقیقت بود . رفتم متقاعدش بکنم . ساعتها ـ روزها باهاش صحبت کردم خیال کردم متقاعد شده . این را هم خواهید دید در این مکاتبات . بعد روزی که این مطلب مطرح بود در مجلس رفتم توی مجلس دیدم با چه بغض و کینـــه‌ای این درباره این مطالب را میگه . آمدم نشستم و نوشتم . تمام آن احساسات درونـی خودم را منعکس کردم . با سید ضیاء الدین همین کار را کردم با میلیسپو همین کـــار را کردم با شاه هم همین کار را کردم برای اینکه جور دیگه نمیتونم باشم و افتخـــــار میکنم من در یك جامعه‌ای بدنیا آمده‌ام ـ بزرگ شده‌ام

روایت‌کننده ــ آقای ابوالحسن ابتهاج

تاریخ ــ یکم دسامبر ۱۹۸۱

محل مصاحبه ــ شهرکان ــ فرانسه

مصاحبه‌کننده ــ حبیب لاجوردی

نوارشماره ــ ۱۱

س ــ راجع به آقای خردجو و . .

ج ــ بله گفتم که خردجو و اینها برای اینست که از داخل بانک می‌دیدند رفتار مرا با بانک شاهی . رفتار من را با خارجی‌های دیگر . در یکی از نامه‌هائیکه خردجو بمن نوشت وقتیکه من امریکا بودم . بمن نوشته بود که من تمام دوره تحصیلم را یکطرف میگذارم و دوره‌ای که با شما کار کردم یک جا . آنچه که پیش شما یاد گرفتم بمراتب بیش از آنچیزی است که در دوره تحصیلیم یاد گرفتم . و با ما سختی میکردید با ما با خشونت رفتار میکردید اما وقتیکه میدیدم نظیر همین رفتار را با خارجیها میکنید ــ اشخاصی که به مراتب از ما مهمتر هستند دلخورنمی‌شدم . برای اینکه این یک طرز رفتارکه بعد . . حالا بخاطر ندارم که مطلبمان راجع به چی بود که این صحبتها پیش آمد

س ــ حالا میخواهید مراجعه بکنید به آن یادداشتهائی که خودتان دارید

ج ــ نه نه نه ــ چون این صحبتی میکردیم راجع به آن تأسیس این بانک و دعوتی که کرده بودند که آمده بودند که من دعوتشان کردم نوشتند . هرکدام را نوشتند تعهد کردند یک مبلغی سهم بردارند . روزهای آخر که بانک بنا بود تأسیس بشه همشان باستثنای ثابت جا زدند . به چه دلیل ؟ نمیدانم نداندنند واگر ثابت سهم آنها را قبول نکرده بود بانک تأسیس نمیشد . این آنوقت گفت من مال آنها را برمیدارم . حالا چطور شد اشاره‌ای به آنها شده بود یا نه یاخودشان پشیمان شدند نمیدانم . این یک تاریخچه‌ای بود که راجع به تأسیس بانک توسعه صنعتی گفتم که از لحاظ اینکه این کمک بسیار مهمی خواهد بود در پیشرفت برنامه‌های صنعتی بطور اعم نسبه سازمان برنامه . اما برای سازمان برنامه هم امیدوار بودم

که منبع کمك و وام بشه د ر صورتیکه نتوانم از جاهای د یگه تهیه بکنم. برای تهیه اعتبار من د ر ابتد ای کارم د ر سازمان برنامه بود که مك لوی آمد به تهران موقعیکه رئیس چیس بانك بود - جان مك‌لوی . من بامك لوی از زمانی آشنائی د اشتم که رئیس بانك بین المللی بود - قبل از جیم بلاك - مك‌لوی رئیس‌بانك بـــود . د ومین رئیس‌بانك جهانی بود و او د ر موقع کناره گیری‌اش از بانك جین بـــلاك را معرفی کرد بجای خود ش . جین بلا ك د ر چیس کار میکرد . من متوســـل شد م به مك لوی .مك‌لوی را دعوت کرد م خانه‌ام بهش‌گفتم من الان یك وضعیتی د ارم که باید یك کارهائی بکنم اما پول ند ارم و د ولت هم الان پولی ند اره من باید قرض‌بکنم . من مید ونم مشکل است اما شما میتونید برای من یك کنسرسیومی تشکیل بد هید چیس که یك پولی برای من تهیه بشه . گفت که شما که مید ونید ما فقط کوتاه مد ت میتوانیم بد هیم و این بد رد شما نمی‌خورد شما بلند مد ت میخواهید چرااز بانك جهانی نمی‌گیرید . گفتم شما که مید ونید که مقررات بانك جهانی اجازه نمی‌د هد - بد رد من نمی‌خورد . گفت میخواهید من با جین صحبت بکنم ؟ گفتم خیلی هم متشکرمیشوم. رفت و اطلاع د اد که جین حاضر است که با شما صحبـــت بکنه که برای من تازگی د اشت - تعجب آور بود . برای اینکه بانك جهانی د و اصل د اشت که از آن بهیچوجه نمی‌توانست عد ول بکند . یك - وام مید اد برای اجرای یك طرح مشخص . وام گیرند ه میبایست بیاره یك طرحی را بگوید مـــن میخواهم یك کارخانه سیمان ایجاد بکنم. این کارخانه سیمان مشخصاتش اینســـت محلش این خواهد بود - منبع مواد اولیه‌اش فلان جا خواهد بود - اینقد ر هزینه تولید ش خواهد شد میتونیم این را بفروشیم به این قیمت و این رانتابیلیتــــه خواهد د اشت . این را نگاه میکرد اگر رسید گی میکرد می‌د ید حسابهایتان د رست است و این فیزیبیلیتی استاد ی شما صحیح است آنوقت وام مید اد فقط و فقط بـــه میزان ارزی که لازم د ارید . پول مملکت را - پول د اخلی مملکت بهیچوجه ممکـــن

نبود بهتان بدهد . من نه طرح داشتم نه ریال داشتم بنابراین از این دو جهت من یك تقاضائی از بانك جهانی میبایست بکنم که مخالف روشش بود — سنتش بود مقرراتش بود . بدین جهت به ملك لوی گفتم اما وقتیکه خبر داد که چنین حاضره دعوتش کردم . همان بود که آمد که قبلاً هم توضیح دادم که از شاه هم خواهش کردم که این را اجازه بفرمائید که با خانمش بیاید و آن مطلب گدائی را هم گفت . آمد یم نشستیم حالا در دفتر من که صحبت بکنیم که من چی میخواهم . دور میز آن با خودش دو نفر را آورده بود من هم چند نفر دیگه داشتم . وقتی شروع کردم باینکه من وام میخواهم بدون داشتن طرح و بدون اینکه محدودیت داشته باشد برای ریال یا ارز گفتش که من اصلاً نمیدونم برای چه آمدم . گفتم من تعجب میکنم شما برای چی آمدید . من خیال کردم این تقریباً ده دقیقه بیشتر طول نکشید خیال کردم که دیگه دیل پاره شد تمام شد . اما اینجا من و ایران مدیون شخصیت این چنین بلاك هستیم . بهش هم گفتم همین چند سال پیش . هم نسبت به رفتار خشونت آمیزی که به او کردم و به همکارانش کردم که یك قسمتیش در اینجا هست — کتاب لیلینتال نشان میدهد حضور داشت در تهران که من با این معاونش نه — که ریاست میشد داشت برای مذاکره چه جور صحبت کردم . واقعاً قابل تحمل نبود . اما این تمام اینها را تحمل کرد آنوقت یك وامی داد که بیسابقه بود . بعد از آن — همین گفتگوی اولیه مذاکره را ادامه دادیم و کار بدینجا رسید که بمن یك وام ۷۵ میلیون دلاری داد بدون هیچ قید و شرط نه برای فاینانس کردن یك طرح بخصوص نه محدود به قسمت ارزیش باشد . هر مبلغ از این را حق داشتم که تبدیل بکنم به ریال و خرج کنم . آنوقت دیگه این را برد به هیئت مدیره بانك جهانی و خسرو پور که آنجا کار میکرد برای من این صورتجلسه‌ای فرستاد . این خواندنی است این صورتجلسه . برای اینکه وقتیکه این را بیان کرد همه مبهوت ماندند که گفتم که آن نماینده یکی از نماینده آمریکای لاتین گفت به به تبریک میگوئیم دستگاهی که تا حالا فقط بتهوون میزده برای اولین بار چاچاچا میزنه

آنها گفتند که واقعاً تبریك میگوئیم این چی شده که این تغییر پیش آمده این روش بانك جهانی . توضیح داد خودش که هیچ تغییری پیش‌نیامده ــ یك مورد استثنائی است . یکنفر هست در آنجا با نهایت صداقت با نهایت جرات داره یك کارهائی میکنه برای این مردم بدبخت این مملکت و برای اینکه ما بتوانیم جلویش را بگیریم زیاد تند نره ما این را پیشنهاد میکنم که این را بدهیم والا این ممکن است بحدی تند بره که کارش‌خراب بشه . این بازهم در همانموقعی است که تمام مملکت بدون استثناء از شاه گرفته تا تمام اعضای مجلس ــ نمایندگان مجلس و وزراء و مردم ومطبوعات مرا متهم میکردند که این همش مطالعه میکنه این که کاری نمیکنه . این وام هفتاد و پنج میلیونی را بمن داد که مارا نجات داد و اگر این نبود ما راه نمی‌افتادیم . این صورتجلسه اکرات یك چیزی است با نهایت تأسف در اختیار من نیست اما شما میتوانید این را بدست بیاورید . برای اینکه جزو اسرار محرمانه نیست . من این را همانموقع فرستادم برای شاه . وقتیکه میفرستادم همکارانم گفتند کمنکنید اینکار را برای اینکه شاه خوشش‌نمی‌آید . گفتم دلیل نداره خوشش‌نیاد چرا خوشش‌نمی‌آید؟ گفتند آدم دوست نداره که تعریف بکنند از یکنفر دیگر . در اینجا یك چیزهائی گفته بود یك و یك این مطالب آنهائی که مطرح شد نمایندگان کشورهای مختلف صحبت هائی کردند منجمله مثلاً نماینده آلمان . گفته بود که ما می‌شناسیم ابتهاج را ــ برایش احترام می‌گذاریم این مطالبی راکه شما میگوئید تأیید میکنیم . اما صحبتهائی هست اینجا که یك انتریك هائی برعلیه اومیشود تا کی او خواهد بود . بلاك میگه که من هم شنیدم این چیزها را اما آنچه که من تا حالا دیدم این طوری مسلط است بر کار که گمان نمیکنم باین زودیها بتوانند این را بردارند . این در هزارو نهصدو پنجاه و خیال میکنم پنجاه و هشت بود . زیاد طول نکشید من در پنجاه و نه‌رفتم . نماینده استرالیا میگه که خب‌حالا شما این راکه این وام را میدهید به ممالك دیگری که اعتباراتشان هم درجه یك است نظیر این را خواهید داد؟ یکنفر می‌پرسه که این کدام مملکته؟ میگه مملکت‌خودمن است استرالیا درجه یك است از حیث

اعتبارات . میگه نه اینجور توقعی نداشته باشید . این یك چیز استثنائی است .
بانك جهانی در این مورد اگر کمك نکنه کی باید بکنه ؟ اینه تمام این میره روی
همون با آن خشونتی که با هاشان کردم . که بعد بهجین بلاك همین چند ســال
پیش گفتم اگر یك آدم کوچکی بود بجای شما ـ این رفتاری را که من کردم این باعث
خشمش میشد دشمن من میشد خیال میکرد این روی خصومت شخصی است .
شمائید که درك کردید که من این خشونت را میکنم تعمد ندارم معتقدم ـ صمیـم
هستم وگفتم اگر شما هم بمن نداده بودید من از هرجای دنیا بود این پول را
پیدا میکردم و میکردم این کار را . اما خوشا بحال شما که شما این کار را کردید
بطوریکه در بعضی از پروژههای مثل پروژه خوزستان که تردید داشتند ـ سـد دز
را تردید داشتند بعد از اینکه دادند . و من رفته بودم از سازمان برنامه . همـه
جا میگفتند ما افتخار میکنیم که سهیم بودیم در این طرحهائی که در ایران اجـرا
شد . راجع به این طرز رفتار من در همان سال که پنجاه و هشت بود خیال میکنم
که در واشنگتن بودم یکی دونفر هم از تهران با خودم برده بودم . جلسـه ای
تشکیل شد در دفتر جین بلاك . گلدن کلپ شریك لیلینتال هم بود . اینهـا
پشت سرمن نشسته بودند ـ رؤسای بانك هم تمام بودند . بلاك گفتش که شنیدم
شما شروع کردید به ساختن سد دز . درصورتیکه ما هنوز گزارش دیلی را نخواندیم
گفتم که شروع کردم که بله این راهی را که باید ساخته بشه از پائین رودخانه تـا
بالا این یکی از مشکلترین راههای دنیاست . نمیدونم سد دز را ملاحظه کردید ؟
این یکی از مشکلترین راههائی است که در دنیا ساخته شده برای اینکه ارتفـاع
سد دز در حدود ۵۰۰ یارد بود ـ ۵۰۰ ۱ فیت بود و مثل دوتا دیوار این طرفین
را این عکسی هم اینجا هستش . دوتا دیوار صاف سنگ میرفت بالا . هیـچ
بـــزی نمیتوانست این را بره بالا . این را میبایست راه بسازند که بتونـه
اتومبیل بره دیگه . این راه میبایست هی پیچ بخوره بره . یکی از . . من همانوقت

که این را میساختیم و این را ام. ك . او میساخت این راه را برا ی ما . ام. ك. آی
گمان میکنم . موریسن نودسن نمیدونم حالا موریسن نودسن اینترنشنال بود یا اینکه
به یك روایت هم مثل اینکه اون ك برای کایزر بود . این هم اوقات کارش بودن . این
یکی از (؟) بود . گفتم بله این راه را شروع کردم — مقصودتان چیه از این
حرفی که میزنید ؟ گفتم شما خیال میکنید اگر خیال میکنید که من اینکار را کردم که
شما را ملزم بکنم اشتباه میکنید . اگر خیال میکنید که شما اگر بمن ندهید من صرفنظر
میکنم از ساختن سد دز اشتباه میکنید . گفتم کسانیکه این طرح را برای من تهیه کردند
و من ماهها خودم وقت صرف کردم مطالعه این را — در محل رفتم بازدید کردم و
معتقد شدم که این طرح مهمترین طرحی است که در ایران اجرا میشه . مهمترین طرحی
است و کسانی هم که برای من این طرح را تهیه کردند اشخاصی هستند که با کمال
عقیده و احترامی که برای این آقایون همکارانتان که توی این اطاق نشسته‌اند دارم اگر
همه اینها بگویند نسازم من میسازم برای اینکه کسانیکه این را تهیه کردند صلاحیتشان
را هیچکدام از این آقایان ندارند . بعد واسم پیغامی داد توسط (؟) که این
اهانت چیه که شما کردید . گفتم اهانت نیست این حقیقت است . این اشخاصی که
اینجا هستند — حضور داشتند متخصص در آبیاری هست متخصص در راهسازی هست
متخصص در سدسازی هست — متخصص در کشاورزی هست — متخصص در برق هست
اما هیچکدامشان تجربه تی . وی . ا را ندارند که یك چیز مجتمعی — آن چیزی که
نظیر آنچیزی که من دارم میسازم . هیچکدام اینها ندارند — هرکدامشان دارند بگویند
داریم. با توجه به این تمام این جهات بوده که این تهیه شده و حالا آنوقت بمن میگویند
این آقایون متخصصین بانك بجای سدسازی برای آبیاری تلمبه بگذارید توی رود کارون و
بجای برق سد بیائید واحد تولید برق بگذارید . گفتم آخه این هم حرف شد . من
بگذارم تمام آب رودخانه‌های ایران که میریزه به کارون بره به دریا آنوقت تلمبه بگذارند
که یك مقدار از این آب را آبیاری بکنه — هرقطره‌ای از این آب برای ایران لازم است

حیاتی است . من این برق مفت و مجانی را کـــه میتوانم از این قدرت این آب بگیرم بوسیله مهارکردن این آب این را میگویند صرفنظر کن برو موتور بخر بیـــار بگذار که پول برقش را بدهم که آن را دایر بکنم. گفتم این نشان میده که ایـــن اشخاص نمیدانند من چی میخواهم بکنم ــ نمیدانند چه کارهائی شده و این یـــک نقشه جامعی است ــ این نمیشه . این اهانت نیست عین حقیقت است . با وجود این اهانت ها حاضر شدند این وام را بدهند و دادند موقعی که من از سازمـــان برنامه رفته بودم ووقتیکه این تلگراف بمن رسید . .

س ــ این وام بعد از ساختن

ج ــ این وام سد دز که علاوه برآن هفتاد و پنج میلیون دلار برای راه انداختن سازمـــان برنامه بود که ما را زنده کرد که اصلاً من بتوانم یك طرحهای دیگری کـــــــــــــه دارم اجرا بکنم. این طرح سد دز بخصوص مال سد دز آنوقت وقتیکه از بانك رفتم شنیدم که استدلالی که باعث این شد که تصمیم بگیرند به دادن این ــ این بود کـــه اینها تا حالا ده میلیون دلار خرج کردند برای ساختن راه ــ برای مقدمات دیگـــر و چطور ما میتونیم حالا ندهیم ــ اگر ندهیم چنین و چنان میشود . دو دستـــه بودند که له و علیه که تقریباً میگفتند که قوهشان ــ این را از خود بانکی‌ها شنیدم بعدهاــ که قوهشان مساوی بود ــ استدلال این مطلب که چون ساختند دهمیلیون بنابراین نمیشه اینها را let down وباعث شد که دادند . و وقتی این وام را دادند در زمانی بود که رئیس سازمان برنامه کی بود حالا ؟ یا آرامش بود بعد اصفیا. حالا در زمان آرامش یا اصفیا بود شاید اصفیا بود برای اینکه آرامش اصلاً نظـــــر خصمانه‌ای داشت نسبت به بانك جهانی . حالا من و لیلینتال و بلاك را اینهـــا همه را متهم میکرد که همه ما شریك شدیم برای نفع شخصی بود داریم این کارهـــا را میکنیم. یعنی بخاطر دارید توی مجلس این مطلب را گفته بود وقتی هم که اعلام

جرم برعلیه من کردند روی همین اصل بود که اظهاراتی که احمد آرامش کرده بود گمان میکنم در زمان اصفیا* بود که خداداد و اینها رفتند برای گرفتن وام تلگرافی کرد بمن جیـــن که در این موقع ـــ در این لحظه که قرارداد وام دز با نمایندگان سازمـان برنامه امضا* کردم درود میفرستم به شما برای خدماتی که شما به ایران کردید . که من یکی از آن مواردی بود که بی اختیار گریه کردم. برای اینکه این آدمی که اینطـــور باهاش رفتار کردم این اندازه انسانیت داره که این کار را بکنه و داده به یاد مـــن هستش که من یك آدم بیکاره‌ای هستم. بهش تلگراف کردم بهتان تبریك میگویم از این کاری که کردید . برای اینکه با این کار شما ایران را نجات دادید . واقعا* هم معتقد بودم. اگر این وام را نداده بود بانك جهانی ما قادر نبودیم کاری بکنیم ـــ سد دز هم ساخته نمیشد . سد دز با نهایت تأسف الان که هیچ تمام اینها مثل همه چیزهای دیگر از بین رفت. اما یکی از مستعدترین نقاط دنیاست از لحاظ کشاورزی خوزستان . این را ما نشان دادیم ثابت شد وقتیکه نیشکر داشتیم وقتیکه مارچوبه کاشتیم و این چیزهائی که بعمل میآید الفلفا کاشتند . از کالیفرنیا الفلفا آوردند کاشتند نتیجه‌ای که گرفتنـــد قابل مقایسه نبود با آنچیزی که کالیفرنیا عمل میآوره . همینطور در نیشکر. بهتریـــن جاهای نیشکر خیز دنیا را ما رکوردهایش راشکستیم . تمام این ارقامش را داشتم الان متأسفانه نمیتوانم از حافظه بگویم اما رکورد دنیا را شکستیم

س ـــ آن فکر راجع به آبادانی خوزستان و سد دز را در باصطلاح فکرش در زمان شما بوجود آمد ولی اجرای حتی سد که مرحله اول بود و بعد کارهای کشاورزی و راههای شبکه بندی تقسیم آب در زمان ـــ بعد از شما شد

ج ـــ ابدا* همچین چیزی نیست . تمام اینها را من کردم. تمام اینها را من کردم تمام در زمان من شد تمام ـــ تمام در زمان من شد

س ـــ حالا میخواستم این سئوال را بکنم که در سالهای اخیر باصطلاح رژیم گذشته صحبت بر سر این بود که رویهمرفته آن امیدهائی که راجع به خوزستان بود برآورده نشد علت این چی بود ؟

ج ــ حالا بهتان میگویم چی بود . تمام اینها در زمان من شد این طرحهای شبکه بندی و کشت نیشکر ــ نیشکر را من شروع کردم . آن حکیمی که یك آدمی است با کمال لیاقت آنجا کار کرد او در زمان من استخدام شد . علت عدم موفقیت چند چیز بود:
یك عاملش اینکه یك عده‌ای نمی‌خواستند خوزستانی باشد. اینجا باید انصاف بدهم به شاه که از روی حقیقت باید اذعان کرد که اگر شاه مؤمن به خوزستان نشده بود و توی ذهن این اشخاص نزده بود خوزستان را بهم میزدند با رفتن من. برای اینکه پس از اینکه من رفتم یك عده‌ای در رأسش شریف امامی رفته بوده گفته بوده به شاه این از جاهای مطلع شنیدم ــ موثق شنیدم که این طرح نیشکر گرانترین طرح نیشکر دنیا است ــ قند دنیا است ما با چغندر اصلاً احتیاجی نداریم . او توی دهنش زده گفته باید اجرا بشه و تا آخر آخر حمایت کرده. این حق را باو میدهم . یك علت دیگرش این بود که کارهائی را که اساسی که میبایستی بکنند نکردند . سد در مثل هرسد دیگری میبایست پاك بشه ــ میبایست لاروبی بشه . برای این تمام اینها پیش‌بینی شده بود . برای اینکه این سد پرنشه تا حدی که بشر قادر است اینها میبایست این واتر شدرا در اطراف ــ در کوههایش یك کارهائی کرده باشند که ریزش نکنه . وقتیکه باران بیاره بادهست این خاکها نریزه پر بشه این را هیچکس توجه نکرد با رفتن من

س ــ در طرح بوده ولی

ج ــ تمام جزئیاتش بوده بطوریکه من یکروزی توی یك روزنامه‌ای خواندم که شاه روز قبل در یك جائی به چه مناسبتی یك اظهاراتی کرده وضمناً گفته : افسوس که وقتیکه این سدها را میساختند توجه‌ای به این مسائل نکردند میبایست چنین کرده باشند چنان کرده باشند . نامه‌ای نوشتم بهشان که شما اینها را خواندم و متأسفم که همچین حرفی را زدید . برای اینکه مراجعه بکنید در سازمان برنامه تمام پرونده ها هست . تمام اینها پیش‌بینی شده بعد از رفتن من اجرا نشده . بعد شنیدم خداداد

بود مثل اینکه رئیس‌سازمان برنامه نوشته بودند و خواسته بودند ودیدند همه چیز هست آنوقت تلگراف کرده بودند به رئیس اصل ۴ ون ــ بل‌ون ــ بل‌ون رئیس اصل ۴ بود در زمان من بعد رفته بود کانسالتنت شده بود در کالیفرنیا ــ در کالیفرنیا آبیاری استیت کالیفرنیا را او رئیس‌آبیاریش شده بود یك کارهائی کرده بود وقتیکه ریگان آمد ریپابلیکن و او دمکرات او را کنار گذاشت رفت یك کانسالتنسی ایجاد کرد . چطور شد که به او مراجعه کردند تلگراف که فوراً بیا . تمام اینها در نتیجه آن نامه‌ای بود که من نوشتم که آقا گفتم آخه ــ خیلی هم متاثر شده بودم وقتی‌که این حرف را زد که با شناسائی‌که بمن داره من کسی نیستم که یك کاری را بکنم که مطالعه نکرده باشم تا آخرش . بمن همیشه ایراد میگرفتند که چرا اینقدر معطل میکنم کارها را ــ برای اینکه من ممکن نبود کاری بکنم . تمام اینها را ــ پیش‌بینی کرده بودم . سد سفیدرود را که به‌فرانسویها داده بودند قبل‌از اینکه من بیایم وقتیکه من آمدم پرسیدم که برای شبکهٔ‌آبیاری چی‌کردید ؟ گفتند هیچ چیز . گفتم چطور ممکنه که هیچ کاری نکرده باشید . من استخدام کردم یك اشخاصی راکه اتفاقاً یك سفری هم کردم بهگسرنو بلکه اصفیاء را هم با خودم بردم . به یك مؤسسه فرانسوی دادیم که این را رفتم کارهایشان را ببینم و اینهم مهمترین مؤسسه آبیاری فرانسه بودند . به اینها این را مراجعه کردم برای اینکه سد را هم فرانسویها ساخته بودند . این کسی که مهندس‌این چیز ــ تنبیه‌اش‌هم کردم برکنارش‌هم کردم . آدم خیلی خوبی هم هست از دوستان من هم هست . نصیر سبیعی . میشناسیدش ؟

س ــ　نخیر

ج ــ　از این سئوال کردم . این رئیس‌آبیاری بود ــ رئیس‌سد سازی بود . ازش‌پرسیدم که برای این چه فکری کردید ؟ گفت هیچ چی . گفتم چطور هیچ چی ــ این سد وقتی تمام میشه این آب را چطور باید برسانید به مزارع ؟ هیچ فکری نکرده بود . اینطور بود طرز کار کردن ایرانی و آن شاه بی‌انصاف‌هم یا با انصاف شاید هم

میدونست نمیدونم — چه چیز باعث شد که آنروز این حرف را زد . برای اینکه شاه یك حافظه‌ای داشت که بی‌نظیر بود . من هیچکس در عمرم ندیدم که حافظه او را داشته باشه . ممکن نبود یه چیزی را را فراموش بکنه . یك مطلبی را یك چیزی بهش گفتید بیست سال بعد هم میدانست . این ممکن نبود این را فراموش کرده باشه .
برای اینکه من عادتم این بود که روزهای چهارشنبه که میدیدمش بهش میگفتم چه کارهائی را کردم و چه کارهائی را دارم میکنم . عوض اینکه ازش اجازه بخواهم که اجازه میفرمائید این کار را بکنم میگفتم — در جریان می‌گذاشتمش و امکان نداره که نمیدونسته که من تمام اینها را پیش‌بینی کرده‌ام . ازمن گذشته D&R, Development & Resources, & Lilienthal and Clapp که تمام سد های تنسی را ساختند آنها ممکن بود یك چنین سدی را بسازند توجهی نکرده باشند به این چیزها ؟ تمام این پرونده‌هایش توی سازمان برنامه بود . شنیدم شدیداً مؤاخذه کرده بودند که اینها هست یا نیست و گفته بودند بله هست و . چطور شده بود که تلگراف کرده بودند بل ون بیاد که او هم مثل اینکه آمد — مثل اینکه آمد به تهران و حالا اجرا کردند یا نکردند عیب کار این بود که یك عده‌ای میگم مخالف بودند — یك عده‌ای نمی‌فهمیدند . یکی از آن اشخاص این آموزگار . آموزگار نخست وزیر که شده بود من خیال کردم واقعاً آدم است برای اینکه خیلی خیلی در خیلی موارد اصرار خیلی خیلی اعتقاد و ایمان بمن میکرد . احترام میکرد . منهم باور میکردم بعد معلوم شد حقیقت نداره . رفتم پیشش گفتم آقا من نفهمیدم این چه سری است سد دز یکی از هفت سدی است که میبایستی ساخته بشه . منتظر چی هستند — دولت منتظر چی هست . من تا حالا هر دری را کوبیدم با هرکس که صحبت کردم — با شاه دیگه من تماس ندارم اما با هرکسی که صحبت کردم همه تصدیق کردند که واجب است هیچ کاری نکردند . چند بن بار با روحانی صحبت کردم یك موردش وادارش کردم که بره بگه . رفت گفت . گفت شاه هم گفتش که صحیح است باید این کار را کرد . به آموزگار این مطلب را گفتم . میدونید چی جواب داد ؟ گفتش که این سد ها غلط بود ما سد نباید بسازیم .

من با حیرت روکردم پرسیدم چرا؟ گفت برای اینکه پر میشه . این آدم مهندس بهداری بوده . این آدم خودش‌را متخصص میدانسته در این رشته‌ها

س — هیدرولیک مثل اینکه خوانده

ج — هیدرولیک بود . گفتم که راجع به نیشکر — گفت نیشکر هم ثابت‌شده که غلط بوده . گفتم کی گفته؟ گفت وزیرکشاورزی دکتر چیز

س — رهبرزاده

ج — نه دکتر . . درخوزستان کار میکرد دکتر

س — احمدی

ج — احمدی و خردجو . گفتم ممکن نیست همچین چیزی گفته باشند . آمدم بانك — آنوقت بانك‌ایرانیان بودم . تلفن کردم به خردجو — خردجو گفت من ؟ من پیشنهاد کـردم یك طرح دیگری داریم الان تهیه میکنیم برای نیشکر

س — برای نیشکر تهیه هم کردند

ج — چطور ممکن است من همچین حرفی را زده باشم ؟ تلفن کردم به دکتر احمدی . دکتراحمدی گفتند رفته بود خارج . توی کان (؟) Rue برخورد کردم به دکتر احمدی با بچه‌هایش . گفتم که شما همچین چیزی به آموزگار گفتید ؟ گفت ابداً . گفتم آموزگار بمن گفتش‌که شما استدلال‌کردید گفت دروغ میگه . گفتم پس‌خواهش‌میکنم برید چون دوستش‌بوده که او را آورده وزیرکرده . گفت دروغ میگه . گفتم پس‌وقتی برمیگردید خواهش‌میکنم برید بهـش بگید . هنوز از انقلاب‌خبری نبود من اینجا آمده بودم مرخصی او هم آمده بود مرخصی گفتم پس‌برید بهش‌بگید . ببینید کوته نظری — حسد که یك کاری را که یکنفر دیگه کـرده که من عقلم نمیرسیده — عرضه‌اش‌را نداشتم باید خراب کرد . دلیل دیگه نمیتونه داشته باشه . من پاشدم رفتم یك آدم بیکاره — پاشدم رفتم پیش‌این آدم چون میگم آقا من بامید اینکه این حالا یك آدم شاید فهمیده‌ای باشه — تحصیلکرده است اطلاعی داره . که میگم که چرا این کارهای خوزستان را متوقف‌کردید ؟ شش‌میلیون و پانصدهزار کیلو وات برق ایجاد میکرد این سدها — سددز به‌تنهایی . یکی دیگه بود دومیلیون — یك سد بود

د وميليون كيلووات به‌تنهائی . گفتم منتظر چی هستيد شما؟ چرا نميكنيد اين كارها
را ؟ اين بود جوابی كه داد .

س- علت شكست اين كشت و صنعت ها چه بود ؟ آيا چون يك عده‌ای بودند ميگفتند آن
زراعت كوچك را از بين بردند و افراد . . .

ج - نخير ـ نخير . اين علتش باز چند چيز بود . يكيش بزرگ بودن اين طرحها .
آقای هاشم نراقی آمد چقدر؟ ده‌هزارهكتار بيشتر مثل اينكه گرفت . از عهده
نتوانست بربيايد . نتوانست از عهده بربياد . گذاشت و فراركرد . آنهای ديگه
هركدام يك دلائلی داشتند باهاشان صحبت كردم . يك عده‌ای از تأخير در تصميماتی
كه ميبايست بگيرند ميگفتند ما يك پيشنهادی ميكنيم منتظر جواب هستيم . ماهها
طول ميكشه موضوع از بين ميره . زراعت را كه نميشه كه معطل كرد . شما يك تصميمی
ميگيريد پيشنهادی ميكنيد در زمان من تصميم ميآمد روی ميز آناً آناً جواب ميگرفت
آناً تصميم گرفته ميشد . توی يكی از اين كتابها ديدم همين حرف كه كسی كه
جرأت داشته باشد اين تصميم را بگيرد نيست .

س- آيا لازمه اين سد دز و بقيه سدها اين بود كه كشاورزی در سطح وسيع انجام بشه يا
(؟)

ج - نه نه نه . ببينيد من ميگفتم آقا ايران مقدار زمين قابل كشتش اقلاً رقمش درست
بخاطرم نيست فلان قدر است . اين مال خودتان . هرچی كه ميخواهيد بكنيد با
چيزهای سنتی بكنيد . بگذاريد اين يكی روی مدل جديد دنيا باشد ـ امريكا باشد
اين اگروبيزنس باشد . چون من رفتم در امريكا تمام تی.وی.ا را ديدم و شبكه
آبياری را ديدم ـ بازارعين صحبت كردم بزرگترين مزارع را ديدم بزرگترين گاوداری را ديدم و تعجب
كردم كه گاوداری در آن گرمای ـ كاليفرنيا كه زياد فرق نداره با خوزستان ـ گاوها
چطور رشد ميكنند . ميآرند آنجا چاقشان ميكنند ميفرستند در شيكاگو برای ذبح .
ديدم كه اين آدم زارع كه چندين هزار اكرز زراعت ميكنه ـ كاهويش را داره ميفرسته

با قطار به نیویورك ـ پنج هزار کیلومتر . تمام اینها صنعتی بود . بمن گفت این شخص گفت من الان کشاورز نیستم بمعنی واقعی . من یك بیزنس من هستم .
پسرهایم را ـ دو پسرم فرستادم آنها هم کشاورزی خواندند اما روی اصول بیزنس ما این را اداره میکنیم . یك ایندیستری است الان ـ کشاورزی بدان مفهـوم نیست . دلیل ندارد یك چیزی را که در آمریکا با موفقیت انجام دادند و دنیـا نتوانسته بکند ما در ایران نتوانیم انجام بدهیم . گفتم محض رضای خدا اینقـدر دلسوزی گریه نکنید ـ اشك نریزید برای خاطر زارع کوچك . زارع کوچك اینهمه درخوزستان که چیزی عمل نمیآمد . آبی نبود شورهزار بود کسی کاری نمیکرد حالا که ما داریم این کار را میکنیم بگذارید این را تا آخر ما انجام بدهیم . دلسوزی میخواهید بکنید بروید درجای دیگر . تمام این میلیونهاهکتار زمینی را که دارید بروید آنجـا این کار را بکنید . این را بگذارید . اگر من مانده بودم با سماجت این کار را میکردم اما وقتی رفتم کسی نبود که باین چیزها معتقد باشد . کسی نبود که حاضر باشد این ریسك را قبول بکند . این ریسك دارد . ساختن سد دز ریسك داشت . چراسـد ساخته نمیشد ؟ هزارها سال بود که در ایران کسی سد نساخته بود . کرخه را در زمان ناصرالدین شاه چندین بار ساختند آب برد . یك مهندسی راکه در انگلسـتان تحصیل کرده بود آورده بودند که او بسازد . او هم ساخت آب برد . آسان نیسـت سدسازی . سدسازی کار همه کس نیست . من بهترین افرادی که در روی زمیـن پیدا میشد آوردم . اینها یکنفر را وقتیکه گفتم این کار را به شما میدهم یك چند روز مرا معطل کردند و تلگراف کردند یکنفر در برزیل کار میکرد وردون ـ که تمـام نقشههای سدهای تی .وی .ا را او کشیده بود . او گفت فوراً میایم . کار داشت تا این جواب نرسیده بود قبول نکردم . برای اینکه حسابهای سدسازی نمیشـود اشتباه کرد . در فرانسه یك سد ساختند یك سد معروفی کسیل بودش . شنیده بود این سد ؟ ـ اسمش یادم نیست اما مثل اینکه سد عظیمی بود . کار آسانی نیسـت

این کار هرمهندسی نیست . اینها مسئولیت داره وقتیکه سد ساخته شد انجام برنامه کشاورزیش کار آسانی نیست . این قدرت میخواست اعتماد به نفس میخواست من یك اختیاراتی به لیلینتال و کلپ دادم و یك چیزهائی حمایت هائی از اینها کردم . همان مطلبی را که آنروز گفتم هیچ توجه نداشتم که کلپ پشت سر من نشسته . یکی از اشخاصی که با من آمده بود مهندس چیز ـ اسمش را الان فراموش کرده ام ـ گفت شب بمن گفت (کلپ) که بعد از این مطلبی را که امروز ابتهاج در اطاق رئیس بانك جهانی گفت درحضور تمام اینها اینطور ـ گفت ما پیراهنمان را هم اگر لازم بشه میفروشیم که اینکار با موفقیت انجام بشود . من عقیده ام را اظهار میکردم آنها هم با این ایمان کار میکردند ـ این ایمان و این چیزها از بین رفت . کی بود که معتقد به این چیزها باشه ـ اینها یك حقایقی است . علت اینکه . .

س ــ ظاهراً آقای مرحوم مهندس روحانی هم به کشت و صنعت ظاهراً اعتقاد داشت

ج ــ بله اما او جرأت . . باز نسبت به دیگران جرأت دار بود اما نه آن اندازه که بره بایسته و بگه آقا این کار را باید بکنم من دارم میکنم من تصمیم گرفتم که بکنم ـ هیچوقت من نمیدانستم اجازه میدهید

س ــ حالا مهندس روحانی

ج ــ میگم واداریش کردم ـ او نسبت به وزرای دیگری که دیدم از همه بیشتر دیدم علاقه اما بعضی وقت زه میزد نمیدونم سرچی بود نمیدونم چی بود . یك چیزهائی مثلاً میشنید یا شاه مثلاً بهش روی تلخی نشان میداد ـ تغییر میکرد . من برای اینکه طرز کار خودم را بیان بکنم و اینهم برای خودستائی نیست . این برای این است که در آینده اهالی مملکت ـ ایرانیها بدانند که لازم نیست آدم یك ارتشی داشته باشه پشت سرش ـ میلیاردها پول داشته باشه یا حمایت داشته باشه برای اینکه موفقیت بشه . اراده میخواهد . این الان برایتان ذکر میکنم که چطور شد که من لیلینتـــــال را استخدام کردم. من در استامبول در ۱۹۵۵ جلسه سالیانه

بانك جهانی در اسلامبول بدعوت بانك جهانی شرکت کردم . وارد شدیم و هنوز جابجا نشده مهدی سمیعی از طرف ـ در جلسات سالیانه بانك جهانی دوگروه شرکت میکردند . یك گروه نمایندگان رسمی دولتها که یك هیئت اعزامی میآمد آنها نمایندگان رسمی بودند و یك عده‌ای مدعو بودند گست . من بعنوان یك از وقتیکه از بانك ملی کنار رفتم تا وقتیکه در بانك ملی بودم بعنوان نماینده دولت شرکت میکردم در بانك جهانی و تنها نماینده دولت هم بودم تا ۱۹۵۰ . بعد از آن ازمن دعوت میکردند بعنوان گست . در اسلامبول بعنوان گست در ۱۹۵۵ شرکت کردم رفتم وارد شدم . مهدی سمیعی آمد پیش من گفتش که لیلینتال می‌ـ خواهد با شما ملاقات بکنه . گفتم اِ من نمیدانستم لیلینتال هم اینجاهستش هنوز هم مجال نکرده بودم گست لیست را نگاه کنم . گفتم با کمال میل کجاست؟ گفت در هیلتون بمن گفته که به شما بگویم ـ اینهم توی کتابش هم مینویسه که مهدی ـ سمیعی واسطه بود ـ بهش تلفن کردم که من با کمال میل حاضرم شما را ببینم . در هیلتون منزل داشت رفتم . گفتش که من دلم میخواهد که راجع به کارهائی که شما در ایران دارید میکنید یك چیزهائی را اطلاع پیدا کنم . گفتم با کمال میل بهش گفتم . یك کارهائی که در ایران شروع کردم و میخواهم بکنم ـ تازه یکسال است آمده‌ام . یك چیزی بهش دادم ـ یك گزارش جامعی اما مختصر که این کارها ـ این کارها را میخواهم بکنم و آنوقت راجع به امکانات ایران . شروع کرد برای من صحبت کردن راجع به کلمبیا ـ برای اینکه تازه در کلمبیا بعد توی خاطراتش دیدم . ازطرف بانك جهانی رفته بود به کلمبیا که برای کلمبیا یك نقشه‌ای تهیه بکنه ـ راجع به کلمبیا امکانات آنجا صحبتهای مفصلی کرد . گفتم مستر لیلینتال من راجع به کلمبیا هیچ اطلاع ندارم . اما راجع به ایران این را میتوانم بهتان بگویم . یکی از کشورهائی که خوشبخت است از اینکه همه چیز داره ـ ایران است . باورکردنی نیست اگر من تمام این چیزها را بگویم . امکاناتی راکه ایران دارد . گفتم که اگر علاقه داشته باشید دعوتتان میکنم بیائید ببینید شاید بتونید کمك فکری به من بکنید . گفت که با

کمال میل میآیم. فورا" رفتم جین بلاک را ببینم توی همان هتل. تلفن کردم خانمش بجواب داد. گفتم من میخواهم جین را ببینم. گفتش که الان خیلی گرفتاره — چون میدانید در این پنج روز تمام دلیگاسیون‌های دنیا میخواهند رئیس بانک را ببینند. گفتم من فقط برای ۵ دقیقه میخواهم ببینم. گفت بیائید بالا. رفتم بالا توی اطاقش — توی سوئیتش تو اطاقش گفتند یک دلیگاسیون هست. در این ضمن که نشسته بودیم دلیگاسیون هند آمد. نهرو با این دلیگاسیون هند آمد. اینها آمدند وقت دارند دیگه — من که بدون وقت آمدم. در باز شد و این یاروها درآمدند بیرون — نهرو پاشد بره زنش گفتش که من به مستر ابتهاج گفتم دو دقیقه با جین کار داره. اوهم گفت هیچ مانعی نداره. رفتیم روی ایوان. بهش گفتم که من الان با لیلینتال ملاقات کردم. گفت ای چه خوب شد من بهش گفته بودم شما را ملاقات بکنه فراموش کردم بهتان بگویم. گفتم من هم تعجب کردم آن چطور سراغ من آمد. گفت من گفتم. گفتم من دعوتش کردم میخواهم بفرستمش خوزستان اما نگفتم بهش خوزستان — برای اینکه خوزستان چه میدانه چی هست. چطوره؟ گفت در دنیا بهتر از این نمیتوانستید پیدا بکنید. گفت وقتیکه از اتامیک انرژی کامیشن استعفا داد رفت من خیلی سعی کردم بیارمش به بانک. هرکاری کردم حاضر نشد. گفت من بانداره کافی کار کردم الان میخواهم بروم یه خورده برای خودم کار بکنم. گفت بهتر از این نمیشه. گفتم همین دو دقیقه هم نشد. گفتم خدا حافظ خیلی متشکر از زنش هم تشکر کردم آمدم با خیال راحت دیگه. من لیلینتال را میشناختم یک گرانه ش اما میخواستم از لحاظ او ببینم که چی میگه. حالا هم یک پرانتز هم باز میکنم. آن روزی که در حضور روسایش آن مذاکره را کردم وقتی گفت شنیدم شما همچین کاری کردید. گفتم فراموش نکنید این لیلینتال را شما بمن معرفی کردید و اینها برای من این طرح را تهیه کردند. از اسلامبول آمدم و وقت خواستم از شاه. وقت دادند فوری. رفتم سعدآباد

رسیدم دیدم که جمعیت زیادی هست همه میخواهند شرفیاب بشوند . از تشریفات آمدند و بهمه گفتند که امروز اعلیحضرت تشریف میبرند به مسافرت وقت ملاقات ندارند بمن آمدند گفتند که شما باشید میآید . آمد پائین و گفت بیائید باهم . رفتیم رفت پشت رلش نشست و من هم پهلویش نشستم . آن ایام این چیزها نبود تشریفات نبود از سعدآباد تا فرودگاه من مجال داشتم صحبت بکنم .

س — خودشان پشت رل

ج — بله بله — من از سعدآباد تا خیابان پهلوی آنجائیکه خیابان چیز کوئین الیزابت هست

س — بلوار الیزابت

ج — من صحبت از استعفای خودم . برای اینکه وقتیکه رسیدم تهران رنم در فرودگاه گفت اینجا در تهران قیام کردند برعلیه تو . گفتم به کور پدرشان بکنند . این چیزها — اینه اتیتود من بود . گفتم بکنند تازه چی میکنند بیرونم میکنند . تا راه افتادیم گفتم اعلیحضرت شنیدم که همه قیام کردند گفت بله گفتم آخه چی میگویند . گفت ناراضی اند که شما کاری نمیکنید همش مطالعه میکنید همش چی میکنید — چی میکنید — چی میکنید گفتم من الان یکسال بیشتر نیست سرکارم . اعلیحضرت یك چیزهائی را قبول فرمودید شرایطی را . کسی در کار من مداخله نخواهد کرد من مجال کافی باید داشته باشم تهیه میکنم — تشکیلاتم را درست بکنم شروع بکار بکنم . کار را با عجله نخواهم کرد . هرقدر هم فشار باشه — هنوز دیر نشده . من هنوز آماده نشده‌ام به شروع کار . الان برم بهتره . گفتم یکنفر هست که بیاد از من تعریف بکنه ؟ گفت هیچ . گفتم افتخار میکنم . گفتم اگر اینها میآمدند تعریف میکردند باعث ننگ من بود . گفتم من کارهائی را که دارم میکنم تمام مخالف سنتهائی است که قرنها ست در ایران داریم . آخه کی تا حالا آمده بیاد بگه نه آقا — توی رو آدم نگاه بکنه کردن کلفته بگوید من نمیکنم این کار را . من نمی‌پذیرم — من نمی‌پذیرم اشخاص — چرا نمی‌پذیرم ؟ نه برای اینکه تشخص دارم نمی‌توانم آخه بنشینم کارهایم را بکنم با آقای فلان سناتور یا فلان کردن — کلفت . میخواد بیاد پیش من یك تقاضای خصوصی بکنه . من هیچکس را نمی‌پذیرم ،

س — یعنی شما وقت نمی‌دادید به کسی

ج — نخیر — رئیس‌دفترم میآمد همان آقای کاظمی که فلان‌کس آمده . میگفتم بپرسید چه فرمایشی دارند . اگر مربوط است به کارهای کشاورزی است بروند رئیس‌اداره کشاورزی را ببینند . راه فلان — اون یکی — اون یکی . اگر یك مطلبی دارد که به آنها مراجعه کرده‌اند و در ظرف‌دو روز انجام نداده‌اند بیایند بمن بگویند . اگر یك تقاضای مشروع بوده و انجام نداده باشند فوراً آن آدم منفصل میشه آناً . اگر تقاضا نامشروع هست آن رد کرده — دیدن من هم فایده‌ای نداره . من هم ممکن نیست موافقت بکنم . بنابراین میگفتند داد فریاد آقا این دیدن شاه آسانتر از دیدن . . گفتم ممکن‌است — تصدیق هم میکنم . شاه مسئولیت نداره . مسئولیت دارم . شاه دلش میخواد بنشینه با مردم حرف بزنه . من دلم میخواد مجال ندارم . این باعث‌رنجش میشد یك عده‌ای دشمن میشدند . بگذارشوند به جهنم بشوند . من جوردیگری نمی‌توانم بشوم اگر بنا باشه پذیرائی بکنم چون قبل‌از آن بمن میگفتند که در اطاق آقای پناهی باز بود . سلام‌علیکم میآمدند دورتا دور می‌نشستند . آنوقت هرکس‌کاری داشت میآمد بغل میکشید صندلی را زیر گوشش . من گفتم همچین چیزی نیست . این باعث‌رنجش میشه . بشه تا آنجا که رسیدیم به شاه گفتم که این باعث‌افتخار من است که اینطوره . گفتم حالا اعلیحضرت فکرهایشان را بفرمایند .گفتم اگر صددرصد پشتیبانی میکنید میمانم اگر نود و نه درصد باشه نمی‌مونم میرم . الان برم بهتره . گفت‌میدونید میگویند برای خاطر شما من یك نخست‌وزیری را برداشتم ؟ مقصودش زاهدی بود — گفتم شنیدم . گفتم اعلیحضرت خیال میکنید که من خوشحالم . گفتم بسیار متأسفم که برای خاطرمن یك نخست‌وزیر را شما برداشتید . الان علاء نزدیك‌ترین دوست من است . حالا خب‌خود علاء هم ممکن است ناراضی باشه . گفتم این خیلی

طبیعی است . آخه نخست وزیرکه هست یکنفرهم دیگه آنجا هستش رئیس سازمان برنامه — این را به اقبال گفتم . گفتم من اگر جای شما بودم — یك ابتهاجی رئیس سازمان برنامه بود با این اختیارات بمن نخست وزیری را تکلیف میکرد نمیکردم . اما قبول کردید با علم به این بنابراین آمدم بهتان بگم ما باهمدیگر دوست بودیم . این همشاگردی با برادرم بود — احمد ابتهاج باهم درس خوانده بودند . من بهتان میگویم من با یك شرایطی آمده‌ام .همین طوریکه با زاهدی صحبت کرده بودم به این هم گفتم. قسم خورد به جان بچه‌هایم — دخترام نمیدونم فلان و اینها چنین و چنان و اینها و برخلاف آن قسمش هم رفتار کرد . طبیعه گفتم آخه من دارم یك کاری میکنم که مخالف تمام سنت قرنها است . این طرز رفتار من با مردم . این طرز رفتار من با دولت . این آدم میگه که من نخست وزیرم این چی میگه . حق هم داره . اما بمن مربوط نیست . من بهتان قبلاً هم عرض کردم که شرط کار کردن من اینه . برای اینکه من میدونم جور دیگری نمیشه . اگر من بخواهم از مجرای دولت بیایم کار از کار گذشته . گفتم اعلیحضرت صد درصد اگر باشه میمانم نود و نه درصد اگر باشه میرم. گفت که پس رفتارتان را یکخورده ملایمتر بکنید . گفتم این را قبول دارم. گفتم این را میفهمم — من با خشونت رفتار میکنم . اما یك چیز بهتان عرض میکنم اعلیحضرت . من صبح بیام با این نیت که امروز با هیچکس تندی نخواهم کرد . اول صبح یك گزارشی بیارند می‌بینم غلط است . با کمال خونسردی یارو را میخواهم. با کمال ادب یك چیزی بهش میگویم میره. دومی یك سئوالی میکنم نمیدونه دروغ بمن داره میگه . میدونم بازهم خونسردی بخرج میدهم. سومی — چهارمی — بشرم بعد می‌ترکم دیگه نمی‌توانم جلویم را بگیرم . آنوقت مجبورم داد فریاد — تنبیه — اخراج یا با مردم با خشونت. مرد یکه میآید پیش من میگوید من این کار را میخواهم از شما . میگم نمیتونم بکنم. میگه اگر شما بخواهید میتوانید . میگم بدیهی است که من بخواهم میتوانم.

بدیهی است اگر من دستور بدهم اجرا میشه . اما شما حق ندارید که همچین توقعی ازمن داشته باشید . چطور من در مورد شما یك دستوری بدهم که در مورد دیگران ندهم . نمیکنم این کار را برای خاطر احدی نمیکنم این کار را . خب این مردیکه که عادت نکرده به این طرز کار هیچوقت عادت نکرده بـــود . نتیجه‌اش این چی میشه ؟ یکی‌یکی ـ یکی‌یکی دشمن و تحریك با هم جمـع میشوند و آنوقت‌چی میگویند ؟ نمیگویند که‌این برای اینکه‌ـــرا نپذیرفته ـ تقاضای نامشروع مـــرا قبول نکرده ـ نخیر هرکسی یك نسبتی . یکی میگه نوکر انگلیســـم یکی میگه نوکر امریکائیهاست ـ یکی‌میگه این وابسته به فلان ـ یکی میگه خیال‌داره کودتا بکنه . هرکسی یك چیزی میگوید .

س ــ بعد آنوقت صحبت از استخدام لیلینتال را میکردید

ج ــ گفتم حالا که تمام شد حالا میخواستم بهتان عرض‌بکنم من لیلینتال‌را دیدم در اسلامبول دعوتش‌کردم میخواهم بفرستمش خوزستان . اما بهش‌نگفتم بـــرای خوزستان . گفت‌بسیار کارخوبی‌کردی . خب این مزیت را داشت‌شاه نسبت بــه دیگران . به هریك از وزراء اش اگر من صحبت‌لیلینتال را میکردم اصلاً لیلینتال را اسمش‌را نشنیده‌بودند ملاحظه میفرمائید اما این درچند دقیقه تمام شــد . دعوت کردم ــ تلگراف‌کردم ـ تلگراف‌کردم که چون به لیلینتال گفتم که من میرم دعوت رسمی برایتان میفرستم . لیلینتال بعدها گفت‌که آنروزی که شما بـــرای من آمدید صحبت‌کردید و رفتید همین طور که آنده‌مایر گفت هردوتایشـــان گفتند که ما خیال کردیم این یك نزاکت مشرق زمینی‌است که دیگه رفتید از شمـــا خبری نخواهدشد . آنده‌مایر گفت من تعجب کردم که بعد تلگراف آمد که فلان وفلان و اینها . تلگراف‌مفصل باین شرایط . اینهم گفتش‌که من خیال کردم گفت‌خیلی ها میآمدند از آمریکای جنوبی از جاهای مختلف‌دنیا دعوت فلان بعد معلوم میشـد تمام اینها تعارف‌است . من تعجب کردم که خبر رسید که بیائید . گفتم نه فقـــط

ابتهاج (١١)

از طرف خودم از طرف شاه هم بیائید . آمد منتهی کلپ باهاش نبود بیك دلیلــی که ود ه روز هم دیرتر از آنچه . یك علتی داشت که توی کتابش هم نوشته . وقتی رسیــد که شاه ده روز پیش رفته بود به هندوستان ــ سفر رسمی هندوستان . آمد و بعد هــم کلپ هم رسید و من یك بریفینگ برای این درســت کردم. تنها کسی که خیال ــ دیدم تحقیق کردم دیــدم خیال کردم اطلاعی راجع به خوزستان دارند از وزارت کشــاورزی هرچی که لیتریچــر ممکن بود خواستم که صفر بود . اصل ٤ یك گروهی داشتند کــــه متخصصین کشاورزیشان آنها را دعوت کردم. یوناتیــد نیشن داشتند دونفـــر که یکی هندی بود یکی انگلیسی بود بنظرم یا مجار بود . اینها را دعوت کردم آمدنــد . یك بیریفینگ درست کردم که اینها راجع به خوزستان به لیلیتنال بیریفش بکننــد .
آقا اینها شروع کردند که در خوزستان هیچ کاری نمیشه کرد بواسطه گرمایش ــ بواسطـه نمکش . منهم همینجور خودم را می خورم. من اینها را دعوت کردم ــ نمیتونم کــــه بگم این مزخرفات چیه میگوید . من خیال کردم اینها آدم هستند دیگه . گفتــــم هیچ موصوع خوزستان رفت .

روایت کننده ـ آقای ابوالحسن ابتهاج
تاریـــخ ـ یکم دسامبر ۱۹۸۱
محل مصاحبه ـ شهرکان ـ فرانسه
مصاحبه‌کننده ـ حبیب لاجوردی
نوارشمـــاره ـ ۱۲

بنابراین با کمال نگرانی من میخواستم این مطلب را با لیلینتال مطرح بکنم و ببینـم کـــه چه عکس‌العملی داشته این مذاکراتی که این بقول خودشان کارشناسان دادند . اما قبـل از اینکه من چیزی بهش‌بگویم گفت که این مطالبی که این آقایون اکسپرت‌ها دادند عینـــاً نظریاتی بود که تمام اکسپرتهای آمریکا وقتیکـه ما میخواستیم تی . وی . ا را شروع بکنیم تمـام اکسپرتهای آمریکا بدون استثناء مخالف بودند . و استدلالهائی میکردند همین استدلالات بود . بنابراین باند ازه سرسوزن این چیزهائیکه اینها گفتند تأثیـر در من نخواهد کرد . بسیار خوشوقت شدم . ترتیب مسافرتش‌را دادم ـ قطار مخصوص‌در اختیارش‌گذاشتم و چنـد نفر هم از سازمان برنامه همراه اینها فرستادم . رفتند به خوزستان . یك نامه‌ای هم نوشتم و آنروز نجم الملك استاندار خوزستان بود . نجم الملك هم میدونید ـ میشناسیدش؟

س ـ نخیـر

ج ـ یکی از اشخاص‌بسیاربسیار امین ـ پاك ـ درست است . تنها عیبـی که من بهـــــش

داشتم از مکتب منفی باف‌ها است اصلاً مخالف همه چیز است همه چیز را با نظر بد بینی نگاه میکند همه چیز . از شاگردهای مکتب تقی زاده است والا در رستیش در امانتش بطوریکه این از سالها گذشت هرچی سعی کردند بیایند سناتورش بکنند قبول نکرد . هرشغلی بهش دادند دیگه قبول نکرد بعد از همین مأموریت استانداری خوزستان . یك نامه‌ای هم نوشتم به نجم الملك که استاندار خوزستان بود که آقای لیلینتال و آقای کلپ میآیند و خواستم معرفیشان بکنم اینها اشخاص برجسته‌ای هستند .میآیند خواهش میکنم اگر احتیاج به کمك داشتند کمـــك بکنید . در جواب بمن نوشت که من اولین دفعه است که میبینم که کارشناســـی که آمده‌است به ایران از نوع کارشناسانی است که آرزو میکردم بیاید به ایـــران . زیرا من یك چندین سال پیش مهمان دولت آمریکا بودم گمان میکنم که از آن برنامه‌هائی که تحت عنوان فول برایت دعوت میکردند . که دعوت میکردند میدونید رجالی را و آنوقت یك جاهای مختلفی را بهشان نشان میدادند . در یك همچین مسافرتی بـــه آمریکا رفتم و تی .وی. ا را دیدم و آقای گلدن کلپ رئیس تی .وی. ا بود و پیش خودم فکر کردم که آیا میشد یکروزی یك همچین آدمی بیاد به ایران . چون منفی‌باف اضافه کرده بود — امیدوارم که شما اینها را باین منظور نیاورده باشید که فقـــط یك گزارشی بدهند و این گزارش‌هم بایگانی بشه کسی هم نخواند . یکی‌از افتخارات — یکی از چیزهائی که پیش خودم لذت میبردم همیشه این بود که امثال نجم الملك ملاحظه کردند که این اشخاص‌آمدند و در یك مدت کوتاهی که در دنیا بی‌نظیـــر بود با یك سرعتی یك کارهای بزرگی را انجام دادند . بهرحال اینها از خوزستان برگشتند . آمدند در یك جلسه‌ای که من تشکیل داده بودم در سازمان برنامـــه که یك عده از همکاران من از رؤسای ارشد سازمان برنامه حضور داشتند . لیلینتـــال و کلپ هم بودند . در حدود دو ساعت لیلینتال و کلپ گزارش شفاهی دادند راجع به مشاهداتشان . چیزهائی گفتند راجع به خوزستان که باورکردنی نبود . گفتنـــد ما وقتیکه دیدیم آثار تمدن چند هزارساله ایران را و دیدیم آثاری از سدهائی که در

چند هزار سال پیش بود پیش خود مان فکرکرد یم که این تمد ن بزرگیست که ازبین رفته و ما تصور میکنیم د ر آمریکا این کارهائی را که کرد یم پیش‌خود مان ـ خود مان را خجل مید انیم که ما چه میکنیم ادعا میکنیم که این کارهائی را که ما کرد یم هیــچ است د ر مقابل چیزهائی که د ر د وهزارو پانصد سال ایرانیها انجام د اد ند . برای اینکه میگفتش که یك آثاری د ید یم از خند ق ـ آنجا هم میگفتند که بما توضیح د اد ند مثلاً شوش یك جاهائی هستش‌که هست یکجاهائی د ارد که سد سازی کرد ه بود ند د ر د وهزارسال پیش و اینها از بین رفته . که یك قسمتیش بواسطه ند اشتن علاقمند سرپرست ـ یك قسمتش هم بواسطه حواد ث روزگار . یك قسمت زیاد ش بواسطــه عملی راکه بزها انجام مید هند که یکی از واقعاً بزرگترین عامل از بین رفتن آثــار تمد ن ـ زراعت بز است که می‌چره و ریشه هرگیاهی را میکنه بطوریکه آنوقت باد می‌آید این خاك و این هرچیزی را که روی سطح زمین هست می‌بره که د یگه قابل کشــت نمیشه . یك قسمت از د نیا از همین جهت از بین رفته . بهرحال بحد ی گفتنــد اینها و من همین طور که گوش میکرد م لذ ت می‌برد م از چیزهائیکه اینها د ید نــد . وقتیکه صحبتشان تمام شد گفتم که دعوتتان میکنم بیائید د ر کارخوزستان با من همکـاری بکنید و برنامه‌ای را که برای خوزستان د ارم شما اجرا بکنید . گفتند که ما آماد گی کــه ند اشتیم ـ برای اینکار که نیامده‌ایم . گفتم مستر لیلینتال می‌ترسید از اینکه ایــن مسئولیت را قبول بکنید ؟ گفت نه ترس‌نیست ما آماد ه نبود یم حاضر نبود یم کــه همچین تکلیفی را بما بکنید باید فکر بکنیم. گفتم خب برید فکرهایتان را بکنید . بعد به من گفتند که . . . چند کارکرد ند . یکیش‌که به آند ره مایرکه لازارفر که د ینفع شــد ه بود د ر کارهای د ی . ان . ار د رجنبه‌های مالیش به او میبایست مراجعه بکنند واز او نظر بخواهند که آیا او موافق هست که این کار را بکنند یا نه . د وم که بعد به مــن گفتند آن ورد ون که کسی بود که تمام سد های تی .وی . ا را او نقشه‌اش‌را کشید ه بود که د ر برزیل بود آنوقت ـ آمریکائی بود ـ اصلاً هم هلند ی بود . ورد ون اسم کمان

میکنم هلندی هم باشه. این در استخدام یک شرکت بزرگ آمریکائی درآمده بود و در برزیل مشغول کار بود بموجب یک قراردادی. با او تماس گرفتند وبعد ازچند روز آمدند گفتند حاضریم. مانشستیم همکاران من در سازمان برنامه آنها یک مشاورحقوقی هم از نیویورک خواستند که فوراً پرواز کرد و آمد ـ نشستند قراردادی تنظیم کردند یک پیش نویس یک قراردادی را

س ـ　این قبل از دفتر اقتصادی است دیگه؟

ج ـ　این موقعی است که . . الان میگویم تاریخ قطعیش را بهتان میگویم که آمدن به ایران. پس از اینکه من در اسلامبول باهاش ملاقات کردم که ٥٥ بود گمان میکنم این در ۱۹٥٦ بود. الان

س ـ　در آن جلسه آقای خداداد فرمانفرمائیان و همکارانش هم حضور داشتند یا هنوز آنها نیامده بودند؟

ج ـ　نــه آنها بنظرم هنوز نبودند ـ بنظرم هنوز نبودند. خسروهدایت بود ـ مهندس اصفیاء بود ـ خسرو هدایت قائم مقام بود اصفیاء معاون بود. کاظمی بود که رئیس اداره کشاورزی بود و او را فرستاده بودند با لیلینتال و کلپ رفته بودند به خوزستان. او حضور داشت یک مهندس دیگر بود که رئیس یکی از دانشکده‌ها بود ـ رئیس یک دانشکده‌ای شد بعــد در دانشگاه تهران. مزین ـ مزین نبود؟ مهندس مزین بود که با من در یک سفــری هم آمد به آمریکا. او بود ـ پرودون بود ـ ژیرار بود ـ آن دفتر فنی وجود داشـــت گمان میکنم دفتر اقتصادی هنوز تأسیس نشده بود وگمان میکنم در ۱۹٥٦ بود

س ـ　بعد نگاه میکنیم یادداشت میکنیم

ج ـ　خیلی خب. این قرارداد تنظیم شد. من میبایست از کمیسیون برنامه که قبلاً هـــم گفتم که کمیسیون برنامه مجلس اجازه قانونگزاری داشت در حدود چهار چوب قانون برنامه دوم. بنابراین آنها میتوانستند اعتبار تخصیص بدهند به این کار. رفتم بردم قرارداد وقتی که آماده شد. بردم توسط دولت که نخست وزیر علاء بود گمان میکنم ـ علاء ـــ

نخست وزیر بود . توسط علاء به علاء دادم به رئیس دولت این گزارش را دادم و بودم طرح را به کمیسیون مشترک . کمیسیون مشترک که گفتم در حدود ۰۴ نفـــر بودند از مجلس و از سنا آنروز . و یکروز ـ یک دفعه جلسه در مجلس تشکیل میشد دفعه بعد در سنا . آنروز در مجلس تشکیل میشد و وقتیکه در مجلس تشکیل میشد ریاست جلسه با یك نماینده مجلس بود ـ در سنا وقتیکه تشکیل میشد ریاست جلسه با یك سناتور بود . سناتور آنزمان صدرالاشراف بود رئیس کمیسیون . در مجلس جزایری ـ شمس الدین جزایری که نماینده خوزستان بود . وقتیکه به شمس الدیـن جزایری گفتم که تقاضا میکنم جلسه‌ای تشکیل بدهید من طرح خوزستان را میخواهـم بیاورم گفت شما نمیتوانید اینکار را بکنید . در خوزستان قادر نخواهید بود .

پرسیدم چرا؟ گفت انگلیسها نمیگذارند . گفتم به چه مناسبت انگلیسها نمیگذارند چیه . گفت انگلیسها امکان ندارد بگذارند درخوزستان کاری بشه . تعجب کردم گفتم من این را قبول نمیتوانم بکنم . گفت اینه حالا این عقیده من . بودم درجلسه رسمی این لایحه را دادم . پیشنهاد کردم که پنجاه میلیون تومان اعتبار دراختیار من بگذارند که من بعنوان پیش پرداخت بدهم به شرکت دی . ان . ار. وقتیکـــه جزایری این مطلب را بیان کرد به اعضای کمیسیون گفت من به آقای ابتهاج تبریـــك میگویم از اینکه این کار را کردند و اگر موفق بشوند کار خوزستان را بکنند باید مجسمه ایشان را از طلا ساخت. باتفاق آراء تصویب شد . بنابراین موافقتنامه تهیه شـــد امضاء شد . اعتبار پنجاه میلیون تومان که شش میلیون و تقریباً نیم دلار میشـــد به نرخ آنوقت دلار هفت تومان بود . تمام این از روز ورود لیلینتال ـ کلپ بـــه تهران تا روزیکه این قرارداد امضاء کردند و پول گرفتند بیست و سه روز شد . ۲۳ روز.

challenge

همیشه گفتم میکنم یکنفر را نشان بدهید نظیر این در روی زمین حالا ایـــران را کار ندارم . در دنیا نشان بدهند که کسی اینکار را توانسته بود کرده باشـــد یك کار باین بزرگی را در یك همچین مدت کوتاه

س ـ و از طریق مجلس

ج ـ و از طریق با تصویب مجلس . وقتیکه آن جلسه تمام شد و امضاء کردیم و رفتنـــــد

هکتور پرود ون گفت من اجازه میخواهم که با شما صحبت بکنم. گفتم بفرمائید. گفت که من به شما تبریك میگویم و از جرأت و شهامت شما بهتان تبریك میگویم که شما یك همچین کار باین بزرگی را باین سرعت انجام دادید. بهش گفتم هکتور این چیز مهمی نیست برای اینکه الان بهتان میگویم چرا. من آرزو داشتم سالها بود که میخواستم یك کاری درخوزستان بکنم. یك همچین کارهای بزرگی بدست هرکس نمی‌توانستم بسپارم. شانس ایران بود که یك همچین وضعی پیش آمد ــ یك همچین ملاقاتی در اسلامبول پیش آمد و من با این اشخاص آشنا شدم دعوتش کردم به ایران. برای فرستادن به خوزستان اینها حاضر شدند قبول بکنند. سرچی من معطل بشوم ــ چانه بزنم. سالی بنظرم ۲٫۵۰۰٫۰۰۰ دلار حق‌الزحمه‌شان بود برای این مطالعات. گفتم ۲٫۵۰۰٫۰۰۰ دلار را مثلاً بکنم ۱٫۵۰۰٫۰۰۰ دلار ــ برای خاطر ۱٫۰۰۰٫۰۰۰ دلار بیایم چانه بزنم. معطلیم سرچی باشد. من میگشتم رسیدم به آن منظورم که این خودم را خوشبخت میدانم که همچین اشخاصی را پیدا کردم. بنابراین چیز مهمی نیست که با این سرعت این عمل انجام شده باشد. وقتی اینکار شد تمام شد و میخواستند بروند به لیلینتال گفتم که ما یك کار بزرگی انجام دادیم. خواهش میکنم ــ شاه هم بنا بود دو،روز دیگر برگردد ــ خواهش میکنم شما بمانید من ترتیب ملاقات را بدهم و شما را به شاه معرفی بکنم

س ــ　شاه از این جریان اصلاً اطلاع نداشت پس

ج ــ　مطلقاً ــ این است که میخواهم بگویم ــ این است که میخواهم بگویم ببینید ــ این را ــ میخواهم بعنوان یك عمل برجسته‌ای نشان بدهم که کسی که جرأت و شهامت این را داشته باشد و اعتماد بنفس داشته باشد و بداند که کاری را که میکند کار صحیح است ــ همینطور که در بانك ــ گفتم مسئولیت را بمن بدهید. به شورا گفتم که بمن گفتند باید چه بکنیم برای فروش طلا ــ نرخ طلا. گفتم اختیارتان را بمن بدهید که سفیر ترکیه بمن گفت آخه احمق چطور یك همچین کاری را میکنی. میدونید این عواقب دارد؟ و اگر آدم معتقد باشد به شانس و اینکه خدا آدم را نجات داده این از آن مواردیاست

برای اینکه برعلیه من صدها تهمت زده شد و چند بار اعلام جرم کردند . این را اگر در بانک برعلیه من اعلام جرم کرده بودند من دفاعی نداشتم . من نمی‌توانستم بگم که من یک آدمی هستم آنقدر بی‌باک و باشهامت که اینکار را کردم . میگفتنــد شما غلط کردید که یک همچین کاری را کردید . گور پدر فروش طلا شما اصلاً حق نداشتی یک همچین کاری را بکنید . مــرا محکوم میکردند درش تردید نیست .
اینجا روی همین جرئت . من به شاه توضیح دادم در همین بیاناتم که تــــوی اتومبیل با هم میرفتیم‌بعد از اینکه موضوع استعفا و کناره گیریم که تمام شد گفتم کــــه من لیلینتال را دیدم دعوتش کردم میخواهم بفرستمش خوزستان . گفت بسیار کــار خوبی کردید و بس هیچی دیگه نبود مطـلقاً . سه روز قبل از اینکه اینها وارد بشوند و آنهم چون عمل جراحی کرد عقب افتاد والا میبایستی که آمده باشد زودتر به تاریخــی که شاه هنوز نرفته به هندوستان . رفته بود به هندوستان قرارداد سه روز قبل از آنکه برگشته امضاء شده بود ــ تمام شده بود پولش هم گرفته بودم ــ

س ــ　شما تمــاس تلفنی هم با شاه نداشتید ؟

ج ــ　مطلقاً ــ مطلقاً

س ــ　عرض برسانید

ج ــ　مطلقاً ــ موند فقط به علاء گفتم که خواهش میکنم وقت معتد بگیرید . جواب آمد که روز جمعه شاه وارد میشد روز شنبه وقت دادند . لیلینتال و کلپ را برداشتم بردم وارد دفتر شاه شدیم گفتم قربان من موافقتنامه خوزستان را با آقایون امضاء کردم . نشستم اولین تماس است حالا چون توی این کتاب که بخوانید می‌بینید سرتا پای این کتاب تمجید است از شاه و این را تا این اندازه‌اش را من قبول دارم برای اینکه مؤمن شد ــ او هم مؤمن شد . که بعد از رفتن من که گفتم تحریکاتی که کردنـــد که در رأسش شریف امامی بود و اشخاص دیگر . موفق نشدند که بهم بزنند . خیلی سعی کردند بهم بزنند برای اینکه معتقد شده بود شاه . کوچکترین نوسیون نداشت راجع به خوزستان مطلقاً اصلاً صحبت خوزستان را نکرده بودیم . من آنروزی که

رفتم پیش لیلینتال برای اولین بار برای اولین بار برای اینکه تقاضا کرد توسط مهدی سمیعی که میخواهد با من صحبت بکند — من نمیدانستم برای چی میخواهد با من صحبت بکند برای اینکه بلاك بمن چیزی نگفته بود . وقتیکه شروع کرد به صحبت کردن از کارهائی که در کلمبیا کرده و سوابقی که داشتم راجع به کارهائی که در — تی.وی.ا کرده بود بهش گفتم خوبه بیائید شما از نزدیك ببینید . واقعاً شاید بتوانید بمن یك راهنمائی‌هائی بکنید که مفید باشد . همانوقت فکر خوزستان را کردم رفتم پیش بلاك به بلاك گفتم خواستمش برای خوزستان اما بهش نگفتم خوزستان. به شاه گفتم این را خواستم قبل از اینکه بیاید یك چیزهائی جمع آوری کردم راجع به خوزستان براشان هم فرستادم که شاید دو سه هفته قبل از اینکه بیایند که اینهارا شما مطالعه بکنید برای اینکه من میخواهم شما بروید این ناحیه را ببینید . این بیریفینگ را درست کردم رفتند و آمدند این چیزهائی‌راکه میگفتند میگویم تقریباً دوساعت تقریباً طول کشید . وقتی که نشستیم خلاصه‌ای از آن چیزهائی را که چند روز پیش در سازمان برنامه گفته بود برای شاه گفت . که امکانات خوزستان چنین و چنان . من ایمان داشتم به این چیزهای خوزستان — سالها بود آرزویم این بود که یکنفر پیدا بشه یك کاری بکنه برای خوزستان . باور کنید کمتر ناحیه‌ای است در روی زمین که استعداد خوزستان را داشته باشد . استعداد صنعتیش و استعداد کشاورزیش . کشاورزیش بمراتب بیشتر از کالیفرنیای جنوبی است . صنعتیش با داشتن آن گاز و آن آب و راه به دریا و راه به داخله کم نظیر است . زمینی که من خریدم برای کود شیمیائی زیرش نفت بود — گاز بود — و بازار خود خوزستان استعداد این داشت که چند صد هزار تن کود مصرف بکند . افسوس که خوزستان مثل سایر چیزهای ایران رفت . امیدوارم یك روزی یك عده‌ای ایرانی پیدا بشوند و جرأت این را داشته باشند که بروند دنبال این فکر. خوزستان را میگویند که میگویند که خوزستان یعنی محل شکر . نیشکری که خوزستان درآورد رکورد دنیا را شکست — رکورد دنیا را شکست این را نادر حکیمی میتواند برایتان بگوید . برای اینکه من دیگه وارد تمام جزئیاتش شدم .

رکوردهاوائی را شکست . رکورد کویا را شکست . هیچ نظیر نداره این . و یك عده بدخواه ــ یك عده ایرانی حسود . همانطوریکه بدرو وقتیکه دید که من دارم کار را تمام میکنم

س ــ با انگلیسها

ج ــ با انگلیسها ــ کسی که بمن میگفتش که ممکن نیست بتوانید این کار را بکنید ما نقره خواستیم بما چنان با توپ و تشر رد کردند که شما میتوانید برید طلا بگیرید ؟ وقتی که من به ۴۰ درصد رساندم خودش رفت و تصویبنامه را برد رساند و بعد قوام السلطنه خواهش کرد من اینکار را کردم . همین آموزگاری که شما ممکن است باهاش هم دوست باشید ــ یك اشخاص کوچك نظر تنك . این چیزهاست که . یکی از مشکلات دیگر خوزستان برایتان بگویم درضمن صحبت الان بخاطرم آمد .

وقتیکه حالا تمام شد و موافقت شد و اینها خواستیم شروع بکنیم به کار و شروع بکنیم به محل کشت نیشکر را درنظر بگیرند . آمدند بمن نقشه دادند . حالا شاید یکسال بعد طول کشید . آمدند گفتند با ده هزار هکتار فلان زمین را میخواهیم. و این را اگر تا فلان تاریخ بما بدهید در فلان تاریخ نیشکر آماده خواهد بود . گفتم این کار باید بشه . همین کاظمی را رئیس کشاورزی را مأمور کردم که باید این ده هزار هکتار را بخرید . این همین مزیّنی را فرستادیم که مأمور خرید این معامله بشود . این زمین متعلق به یك شیخی بود ــ یك شیخ اسمش را فراموش کرده‌ام اما یك ایلی که بقول خودشان ۵۰۰ سال بود که در خوزستان اینها این ایل باقی بود . این مهندس مزیّن وقتیکه آمد گزارش بمن داد باور نکردم. گفت تمام رعایای این قریه‌ها دهات که متعلق به این شیخ است اگر بخواهند خارج بشوند از ده باید جواز بگیرند . بدون جواز شیخ نمیتوانند خارج بشوند . گفت زن که میگیرند شب اول عروس متعلق به شیخ است . شیخ چهل تا زن داره خیلی مسنه ــ تمام مأمورین دولت را در محل خریده ــ همه ازش حقوق میگیرند ــ پول تنزیل میده چهل درصد در سال سی وشش درصد در سال فرع میگیره . من باور نکردم . اگر مهندس مزیّن این حرفها را نزده بود امکان

نداشت باور بکنم. گفتم خب بخرید . رفتند بخرند این یارو گفت نمی‌فروشم . چرا نمی‌فروشه ؟ برای اینکه در وسط زمینش این میداست اگر یك چیزی را بفروشه اشخاص رخنه بکنند دیگه این ملوك الطوایفیش این رژیمش از بین میره . چه کارهائی بود که این نکرد برای این عمل . تلگرافهائی رسید از تمام اهالی خوزستان بشاه به سردار فاخر رئیس‌مجلس به تمام مقامات . که بیائید بفریاد برسید میخواهند یك کاری بکنند که خوزستان را بهم خواهند زد . به من مراجعه کردند که چیه چه خبره؟ گفتم‌هیچی من میخواهم ده هزار هکتار بخرم . قیمتش را هم ارزیابی گفتم کردند ۲۵۰ تومان هرهکتاری که میشد دو میلیون و پانصد هزارتومان . شاه بمن گفت که آقا ما اینهمه اراضی خالصه داریم در خوزستان . نه فقط‌شاه همه . از این اراضی بهشان بدهید ده هزار هکتار. گفتم اینها را من آوردم — اینهام بزرگترین متخصص نیشکر دنیا را آوردم. اسمش‌را فراموش کردم. او آمد آمد بمن شخصاً گزارشی که داد همینطور که بمن گزارش میداد من پرواز میکردم میرفتم به آسمان . هرکاری کردم که بمن بگه که این هکتاری چقدر نیشکر خواهد داد روی صفت‌عجولانه‌ای که من دارم این خوددارای میکرد . بالاخره من مجبورش کردم گفت ۹۰ تن . وقتی گفت گفتم ۹۰ تن ؟ این گفتش که الان دارم با احتیاط میگویم . برای اینکه ما همش صحبت از ۳۰ تن و ۴۰ تن میکردیم. بعد این ۹۰ تن رسید به عمل — الان رقم درستش را بخاطر ندارم اما گویا ۱۳۰ تن ۱۴۰ تن . بنابراین من به شاه گفتم که‌من اینها را آورده‌ام . اینها بزرگترین متخصص نیشکر را آورده‌اند . مطالعات کردند خاك شناس آوردند تجزیه کردند خاکها را — تمام عوامل را درنظر گرفتند بمن میگویند این ده‌هزار هکتار را میخواهیم من بگویم بیائید من بشما زمین میدهم در رجائی‌دیگه چون خالصه است برای خاطر دو میلیون و پانصد هزارتومان . گفتم اعلیحضرت‌والله اگر بیست و پنج میلیون تومان میخواستند بیست و پنج میلیون تومان میدادم برای خرید این ده هزار هکتار برای خاطر دو میلیون و پانصد هزارتومان تمام این بساط و اینها . متقاعد شد .

تمام شد . یکروز آقای عبدالله هدایت رونوشت تلگراف فرمانده آنجا را فرستاد که تلگراف میکند که من از خودم سلب مسئولیت میکنم اگر این زمین از این آدم گرفته بشود . برای اینکه این امنیت چیز مربوط به این است ــ امنیت خوزستان را مختل خواهد کرد و من سلب مسئولیت میکنم . آقای علاء هم یک نامه‌ای نوشته بمن که با اهمیتی که خوزستان دارد و ما تصدیق میکنیم مقرر فرمودند که زمین را پس بدهید . نوشتم که

س ــ مگر گرفته بودید زمین را؟

ج ــ بله زمین را گرفته بودم بله . نوشتم که اهمیت این کار بحدی است که قابل توصیف نیست . تمام این چیزهائی را که اینها میگویند پول میخواهند . برای اینکه مزینّی گفت که ــ وقتی رفتیم پیش شیخ گفت من بهرکدامتان ۳۰۰ هزارتومان میدهم بروید جای دیگه زمین بخرید اینجا را ول کنید . گفتم پول میدهند پول داده مرد یکه شیخ اینها این دلسوزی ها برای آن است . وانگهی من زمین را دادم دیگه تمام شد گذشت

س ــ چطوری ازش گرفتید ؟

ج ــ از کی گرفتم ؟

س ــ از همین شیخ

ج ــ برای اینکه بموجب قانون ــ ما یک قانونی داشتیم که برای احداث ــ قانون همین سازمان برنامه هم بود ــ قانون برای احداث و اجرای طرحهائیکه مفید تشخیص داده بشود سازمان برنامه میتواند یا این تشریفات که یکنفر از طرف دادستان کل و دونفر دیگر به این تشریفات بعنوان ارزیاب ــ اینها میدانند و ارزیابی میکنند و پولش را من تودیع کردم ــ پولش را ما گذاشتیم در دادگستری تودیع کردم . زمین را تصرف کردم . این سروصدائی بود که تلگرافی بود که مردم کرده بودند استاندارو اینها آن مال نظامی‌ها در مرحله سوم رسید . مال نظامیه رسید . من به شاه گفتم ــ اطمینان دارم پول دادند به این آدمها به این فرمانده قشون . تازه این چه ربطی

داره به امنیت خوزستان . این مرد یک یک ظالمی است یک حکومت استبدادی قرون وسطی داره مردم خوزستان علاقه‌ای ندارند به این آدم — این پول میـــــده .
آنوقت به شاه گفتم اعلیحضرت حالا ملاحظه میفرمائید که چرا در ایران کســـی جرئت نداره کار بکنه ؟ این یکی از مفیــد ترین کارهائی است که در ایران میتواند باشد . اگر یک طرح میبایست اجرا بکنم این یک طرح است . ببینید چه بساطـــی راه انداختند ؟ ببینید چه کارهائی کردند ؟ بعد یک گله شد یک تلگراف رســـید که این آدم به زور اینجا را گرفته و دویست و پنجاه هزارتومان فقط داده و دو هزارو پانصد تومان فقط داده و به زور اشخاصی را که قرنهاپشت در پشت در این زندگـــی میکردند اینها را از خانه‌شان رانده . جواب دادم که تا دیروز که میگفتند که پـــس بدهید چرا گرفتید بزور ؟ حالا میگویند — اول میگفتند چرا باین گرانی خریدید ؟ الان میگویند بزور اینها را چیز کردید . درصورتیکه ما علاوه بر اینکه پولش راداده‌یم به مالك — پیشنهاد کردند همین همکاران من که باین اشخاصی که در آنجا زراعت میکردند باینها هرکدامشان یك چیزی داده بشه — این هم موافقت کردم به آنهـــا داده بشه . گفتم اینها را بزور اصلاً نراندیم تمام اینها با خوشوقتی دارنــــد میگیرند که بروند کار بکنند عملگی بکنند . آنوقت گفتم که ببینید این است — این بساط این مملکت باین جهت است که کسی جرئت نمیکند در ایران کاربکنه . این است نتیجه کار مثبت کردن و واقعاً هم این یك درسی است که باید برای آیندگان درنظـــــر گرفته بشه که هرکس که میخواد کاربکنه باید بدونه کارکردن در ایران کار هرکـــس نیست . تی .وی.ا مشکلات داشت . لیلینتال و اینها هم گفتند و هم من بخاطر دارم این چیزهائی که میخواندم . تهمـــت هائی که میزنند . توی این کتـــاب وقتی میخوانید می‌بینید که میگه که باین اشکال — این اشکال در ایران برخوردم . بخاطر میآوریم مشکلاتی راکه در تی .وی.ا داشتیم . آنتریکهائی کــــه تی .وی.ا میشد . دسایسی که در تی .وی.ا بود . از طرف کی‌ها ؟ از طـــرف این خودش را تلف کرد با شرکتهای خصوصی برق . اینهائی که میدیدند بساطشان

داره بهم میخوره . همان تهمتها را میزدند . لیلینتال را کمونیست معرفی کردند آوردنش در کمیسیون سنا ازش تحقیقات کردند وقتیکه رئیس اتامیك انرژی کامیشـــن شد

س ـ مك کارتی

ج ـ نه مك کارتی نه ـ کمیسیون سنا یکی در سنا بود ـ یك سناتوری که او باهاش بد بـــود ازش سئوال کردند که بگوئید شما کمونیست هستید یانیستید که درجواب گفت کـــه تأسف میخورم بحال آمریکا . من هیچوقت تصور نمیکردم کار آمریکا باینجا میرسه کـــه همچین بساطی پیش بیاد که ازمن بپرسند که کمونیست هستید یا نیستید ـ بگو بلـه یا نه . آنوقت یك اظهاراتی کرد . من اینم ـ اینم ـ اینم وهمین نطق این را مشهور کرد در آمریکا . نطق برجسته‌ای است . این را من دریکی از کتابهائـــی راجع به آمریکا بطور کلی این را خواندم نطق این را . همین نطق باعث شهـــرت این آدم شد . بنابراین در آمریکا این تهمت ها را هم میزدند که این آدم را متهـــم کرده بودند که کمونیست است . این مشکلات مقدماتی . آنوقت شاه رفت به خوزســـتان کارها حالا راه افتاده همه کارها تمام شده . رفت به خوزستان میبایست این را توجـه بکنید ـ همین دکتر محمد کاظمی بمن میگفت حضور داشت . شاه مسافرت میکنـــه به خوزستان قطار سلطنتی میبایستی در یك جائی توقف بکند . قطار سلطنـــی رفت درست دریك جای دیگری که شیخ جلویش بود . ببینید پول چه میکنه . شــــاه پیاده شد این شیخ خودش را انداخت به پای شاه ـ که مــرا چنین کردند چنـــان کردند ـ نابود کردند چی کردند . آنهم پرسید این کیه ؟ گفتند این همان اســـت شیخی است که زمینش را گرفته‌اند . که دست برنداشته بود تا بعد از اینکه من گرفته بودم شروع کرده بودند به کار کردن میخواست بهم بزنه . امثال شریف امامی ـ امثال آقـای آموزگار اینها اگر شاه جلویشان را نگرفته بود این را از بین می‌بردند . بهمین جهت هم بود شاید جزایری روی این مشکلات شاید این پیش خودش فکر میکرد شاید هـــم واقعاً هم . انگلیسها هم یك زمانی درزمانیکه قدرت قبل از لغو کاپیتالاسیون ایران

خوزستان تمام امنیت خوزستان با آنها بود . حالا میرسم به جائیکه بعد آنوقت بهتان شرح خواهم داد ملاقات من با رئیس شرکت نفت ــ فریزر ــ خواهم گفت توی ملاقات من با او که چه بود . ویلیام فریزر بود دیگه ــ چرمن ــ که راجع به خوزستان . در خوزستان حکومت داشتند ــ شهردار ــ استاندار رئیس پلیس حقوق میگرفتند تمام از شرکت نفت حقوق میگرفتند . جیره خوارشان بودند بنابراین توی افراد انگلیسها ممکنه یك اشخاصی هم بوده که این کلونیالیسم را دیده بودند و خوششان میآمد و یك اوامری هم صادر میکردند و همینطور هم آمرانه شاید با این اشخاص بد بخت رفتار میکردند ــ پس بعید هم نیست یکی از اینها یا عده‌ای از اینها دلشان نمی‌خواست که یك نفوذ دیگری هم رخنه بکنه به خوزستان اینهم ممکنه . الان توی پرانتز بازهم الان یك چیزی یادم آمد . جین‌بلاك بمن گفتنش که رئیس بانك جهانی بود . گفت من رفتم کویت ــ وقت ملاقات هم داشتم با شیخ . گفت وارد شدم به کویت گفتند شیخ نیست . گفتم چطور نیست؟ وقت داده . گفتند نیست . گفت مسلم است که بهش اجازه ندادند با من ملاقات بکنه . ملاحظه میکنید؟

س ــ انگلیسها

ج ــ اوکه بمن نگفت که دیگه ولی همینه ــ اجازه ندادند . این ممکنه سیاست یك دولتی نباشه اما افرادی هستند که اینطور فکرمیکنند و این افراد در محل نفوذ دارند . بهمه مردیکه گفتند آقا پاشو برو شکار ــ نمیدونم برو مریضخانه که مبادا او نفوذ پیدا بکنه واز تحت سلطه اینها دربیاد

س ــ پس در مورد خوزستان شاه تا دقیقه آخرپشت شما ایستاد؟

ج ــ شاه بود یعنی نه بمن امرکرد . کتباً بمن امر شدکه یك ایرانی دیگری بود یك بدبخت دیگری بود بهرترتیبی بود آن میرفت باطل میکرد . من جواب من بدبختی اینه که دسترس به این چیزها ندارم . در جواب علائی که دوست داشتم نوشتم که اهمیت خوزستان در وضع اقتصادی اش هست . باید از راه آبادی خوزستان ــ خوزستان

را نجات داد نه اینکه یکنفر میگه که اگر این کار را بکنیم خوزستان چنین و چنان خواهد شد . سفری که من به خوزستان کردم و برای اولین بار از آبادان به چاه بهار رفتم ۱۲ روز در راه بودم یک عده زیادی هم از همکارانم با من بودند . ما در جاهائی پیاده میشدیم برای دیدن جاهای بندرسازی و یکی آبادی خوزستان و بنادر . شما نمی‌توانستید کشتی نمی‌توانست بیاد پهلو بگیره . در بعضی جاها ما را کول میگرفتند می‌بردند در بعضی‌جاها صندلی میآوردند . می‌نشستیم رو صندلی ما را با دست بلند می‌کردند میآوردند . در یکی از این جاها که علویه بود عیناً مثل اینکه یک اشخاصی از ماه پیاده شدند ــ کره ماه ــ اینها آمدند و با یک تعجبی نگاه کردند اینها کی هستند . شیخ ها با همان لباسهای عربیشان شروع کردم باهایشان حرف زدن . فارسی نمی‌فهمیدند . یکنفر پیدا شد فارسی بلد بود مترجم شد . پرسیدند شما از کجا آمده‌اید؟ گفتیم از تهران . گفتم شما مگه ایرانی نیستید؟ یک خنده‌ای کردند . گفتم شما مگه رادیو گوش نمی‌دهید؟ گفتند چرا رادیو صوت العرب گوش میدهیم . گفتم آخه شما چطور فارسی‌را نمی‌دانید . با یک نظر نگاه میکردند که شما کی هستید این حرفها را می‌زنید؟ برگشتم به شاه گفتم من تا حالا همش اهمیت میدادم به جنبه اقتصادی خوزستان بعد از این مسافرت و این مسافرتها بر من مسلم شد که ما باید خوزستان را ایرانیزه بکنیم. کوچ ــ بدهیم اشخاص‌را از اصفهان ــ از کاشان‌که جاهائی هستند یزدی ــ یزد که زحمتکشتند در کشاورزی ــ بروند خوزستان را آباد بکنند برای اینکه اصلاً خوزستان هیچ چیزش اینها اصلاً خودشان را ایرانی نمی‌دانند . بهرحال ــ این کار شد و قرارداد را اجرا کردند شروع کردند بعد از یک مدتی آمدند گفتند که قرار ما هم این بود که بعد از تکمیل مطالعاتشان نظر بدهند مگر اینکه در مدت دو سال که باید گزارش بدهند بیک طرحهائی برخورد بکنند ــ تمام اینها هم روی تجربه تی .وی.ا بود که خودشان گفتند ــ که اگر برخورد کردند بیک طرحهائی که از لحاظ فیزیبیلیتی ــ اکونومیک فیزیبیلیتی و جهات دیگر محرز بود منتظر پایان دو سال نمیشویم آنها را اجرا میکنیم. در این فاصله دو سال یکی طرح نیشکر بود که این ده‌هزار هکتار یکی ساختن سد دز ــ که گفتند که این ــ لیلیینتال و کلپ گفتند که ما فکر میکنیم خدا این را گذاشت

که برای ایرانیها حاضرو آماده که بیایند سد بسازند . برای اینکه همچین چیزی اصلاً باورکردنی نیست . یکی از این چیزهائی که اینها را متعجب کرده بود چطور شد خط راه آهن طوری از این عبور کرد که ما قادر هستیم سد را بسازیم برای اینکه اگر یك خرده انحراف داشت این راه آهن میرفت زیر آب آنوقت واقعاً مشکل بود خیلی مشکل بود . که در یکی از این مسافرتهای من به خوزستان که این گوردن کلپ بود و بلاك مال کنسرسیوم سوئدی که راه آهن را ساخته بود نـــه کنسرسیوم . . .

س— کامساکس — دانمارکی بودند

ج — کامساکس — دانمارکی بودند . این رئیس آن خط بود و این خط را او ترسیم کرده بود او هم در این مسافرت من دعوتش کرده بودم که بیاید . عبور میکرد یم و تنها دفعهای بود که قطار روز عبور میکرد برای اینکه تمام قطار خوزستان شب میره — آنجا . این هکتور پرودون و کلپ و تمام این همراهان من میگفتند که شما یکی از مهمترین سرمایههای توریستی را دارید در دنیا — برای اینکه میگفتند یکی از بزرگترین مناظر دنیا است اینجا . واقعاً هم بحدی با ابهت است که شما از یك درههائی رد میشوید که هیچکس اینرانمیبینه برای اینکه شب میره . ما چون قطار مخصوص داشتیم روز رفتیم که اینرا از لحاظ جلب سیاحان شما یك اقدامی بکنید . من برگشتم با آنتوزیسمی هم این موضوع را گرفتیم وزارت ... باوزارت راه بود . التماس نوشتم و آنها هم بمن وعده دادند و خلاصه هیچ کاری نشد . گفتم نمیتوانید یك کاری بکنید که جلب بکنید . ساعات قطارتان راهم عوض بکنید که روز رد بشوند که یك عدهای برای خاطر دیدن اینهابیایند . درضمن این مسافرت کلپ از بلاك پرسید چطور شد که این خط شما اینجوری واقع شد وطبیعتش هم میبایستی یکجوری باشه که جائی را که ما باید سد بسازیم رفته باشه . آنهم توضیحات فنی داد که بمن گفت تمام اینهارا قدم بقدم خودم پیاده رفتم اینها را دیدم و این کار مشکلی هم بود و این راه بهترین راه بود . اینها گفتند خدا مثل اینکه این را گذاشته — آماده کرده که این سد از

اینجا ببینید شما عکسهایش‌را هم باید ببینید . دوتا دیوار همینجور آمده بـــالا می‌بینید . که این را میبایست یك سدی که یك دیواری آنجا بسازند که مهارکنند تمام این آبرا . چیزهائی راجع به این سد میگفتند که من اصلاً عاشقش شــــدم . لیلینتال دریك جا مینویسد که فلانی آمد این عکسها را وقتی دید طـــوری مثل بچه ها ذوق کرد و همین طور هم بود ــ ذوق هم داشت برای اینکه آرزوئی می‌دیدم داره تحقق پیدا میکنه دیگه . من رفتم سازمان برنامه در . . . ــ من فوریه ۵۹ از سازمان برنامه رفتم . گفتم چطور شد که رفتم ؟ اگر توضیح ندادم بدهم این را .

س ــ (؟)

ج ــ سر آن کود شیمیائی گفتم که شاه قهر کرد با من . مـــرا نمی‌پذیرفت . منهم یکروزی به علاء گفتم که آقا به اعلیحضرت عرض بکنید که من که کار شخصی ندارم . من تمام سرو کار من با ایشان است اگر ایشان مرانمی‌پذیرند من که استعفا داده‌ام . اگرنمی‌پذیرند مـــرا من میـــرم . وقت بمن دادند . یکروز سه شنبه بمن وقت دادند رفتم . دیدم که شاه ذکام داره و خیلی حالش بده و دائماً هم داره دوا میخوره . این را شایـــد هم گفته باشم . چند روز بعد از اظهاری بود که رد فر توی سفارت آمریکا سر میز شـــام کرده بود . که برای این سه مملکت این قشونها اصلاً لازم نیست . گفتم که من امروز اعلیحضرت بعنوان یك ایرانی صحبت میکنیم نه بعنوان رئیس‌سازمان برنامه . مـــــن عقایدی راکه الان در سازمان برنامه دارم بهتان عرض میکنم‌عقایدی است که همانموقـــع که رئیس‌بانك بودم میگفتم . هیچ فرق نکرده . بنابراین برای این نیست که تعصـــب دارم الان در سازمان برنامه . ما پول نفت را حق نداریم برای هیچ مصرفی ــ به هیچ مصرفی برسانیم جز عمران . این عقیده‌ایست که آنروز داشتم و وقتی‌هم که قانـــــون برنامه‌اول را ــ برنامه هفت ساله‌اول را ــ تنظیم کردم یکی‌از موادش این بود که تمـــام درآمد نفت آنوقت‌شنده رغار بود درست است اما تمام درآمد نفت باید تخصیص‌داده بشه

س ــ یعنی صددرصد

ج ــ صددرصد . این در قانون اول را من گذاشتم

س — که بعداً هی تعدیل شد

نخیر عمل نکرد . رزم آرا نخست وزیر شد . قلدری کردند او و هیچکس هم جرات نکرد در مقابلش ایستادگی بکنه . بگوید آقا این نقض قانونه چطور نمی‌دهید که اصلاً سازمان برنامه را باین ترتیب از بین بردند — سازمان برنامه دیگه ! سماً بود اما کاری نمیکرد و کسی هم نبود که معتقد باشه به آن چیزهائی که من معتقد بودم آخه . آدم باید ایمان داشته باشه برای چی میخواهــد سازمان برنامه . تقی نصر آمد رئیس سازمان برنامه شد تمام کارخانه‌های ورشکست کثافت دولت را آورد ضمیمه‌اش کرد برای اینکه بخیال خودش مثلاً یك امپراطوری درست میکنه که اهمیت بیشتر خواهد داشت . تمام آن اعضای کثافت دزد —— دستگاهها را آورد ضمیمه سازمان برنامه کرد و فلج کرد . دست رودست گذاشتند شدند کارخانه چی عوض اینکه برنامه‌ریز باشند .

س — میفرمودید که به شاه گفته بودید که من همیشه عقیده‌ام همین بوده

ج — بله گفته بودم

س — که پول نفت خرج عمران باشه — ایشان چه میگفتند ؟

ج — سکوت محض . از اول تا آخر یك کلمه نگفت فقط وقتی که گفتم که شنیدید یقینــاً که رادفرد چی گفت ؟ چند شب پیش سر میز سفارت راجع به . . . سرتکان داد . آخه هرروز — همیشه بمن میگفت چرا بمن میگوئید چرا به دوستان آمریکائیتان نمی‌گوئید آنها هستند که میخواهند — فشارمی‌آورند — خرج نظامی بشه .

اینهم راستی آن ژنرال لین کــوئیستـــــــر نمیدونم فلان هم آنهم راست است که تغییر من با رادفرد سر همین بود . گفتم من این را نمی‌فهمم شما بالاترین مقام نظامی آمریکا را داشتید سر میز شام سفارت در حضور یك عده از نمایندگان برجسته ایــــران این اظهار را کردید که باعث تعجب و خوشبختی من شد . چطور آخه آنوقت یکنفــر دیگه رئیس یك میسیونی یك ژنرال دوستاره‌ای آمده اینجا و میره به شاه میگه که اینقدر که افزایش دادید کافی نیست باید بیشترچیزبکنید . ماباید اسیر آن آدم باشیــم . مفصل صحبت کردم و هیچ چیز نگفت . سهشنبه‌ای بود در بهمن بود — پنجشنبــه توی سازمان برنامه نشسته بودم خسرو هدایت آمد گفتش که مجلس سرّی تشکیل دادند

خسرو هدایت را چندوقت پیشش من پیشنهاد کرده بودم وزیر مشاور شده بود که میتوانست در مجلس هم حضور داشته باشه . گفتش که دارند اختیارات شما را تفویض میکنند به نخست وزیری . گفتم کور پدرشان بکنند . همیشه برای من این اتی تود من بود بکنند . کارهایم را کردم وقتیکه منزل میرفتم توی راد یو گوش دادم که تمام این مذاکرات گفت که دولت . .

س ـ دولت دکتر اقبال

ج ـ بله ـ نظر باینکه ما مصلحت دانستیم که این ـ همه اینها زیرنظر دولت بیاید چون فلان و اینها این اختیارات تفویض میشه به نخست وزیری و همه هم احسنت احسنت . یك نفر نبود که طرفدار من باشه از من دلش خوش باشه همه مخالف بودند و بدیهی است که میخواستند بره زیر نظر یك کسی که بتوانند باو تحمیل بکنند ارادهشان را و گذشته از این خوششان هم نمیآمد از یك آدمی که کارش را میکنه سرش را انداخته اعتنا به فلك هم نمیکنه . اصلا" برای من میگفتم که اهمیت نداشت که آقای سناتور باشه بمن چه . سناتوره من اگر خلافی میکنم خلاف قانونی بمن ایراد بگیرید اما اگر تقاضائی داره مثل یك فردیاست بره بنشینه با افراد صحبت بکنه ـ بانمایندگان سازمان برنامه . من روز پنجشنبه آمدم و این کارها را شروع کردم به آماده کردن روزشنبه آمدم از همان روز پنجشنبه نامهای نوشتم به شاه که من در تعقیب استعفایم نظرباینکه این قانون گذشت معلومه دیگه مورد اعتماد نیستم و بدین ترتیب فایده نداره ماندن من . من رفتم از روزشنبه دیگه نخواهم بود . روزشنبه آمدم اسبابهایم را جمع آوری کردم و از صبح تاشب و رفتم منزل . غروبش روزنامه اطلاعات برایم رسید دیدم نوشته ابتهاج لجوج ـ گفتم الله اکبر . گفتم حالا مسعودی همیشه نسبت به من احترامی داشت . گفتم اینهم حالا معلوم میشه ملحق شد به آنها مخالفین من . خواندم دیدم نه نوشته که این روی لجاجت روی عقیده خودش لجاجت میکنه و بعد

آنوقت توصیه میکنه که خوب بود که کمتر لجاجت میکرد . تلفن کردم بهش گفتم خیلی متشکرم از اینکه در یك همچین وضعیتی اینجور نوشتی . گفت اما عقیده مـن شما باید آشتی بکنید ـ سازش بکنید . گفتم غیرممکن است این وقتیکه من می‌بینم دیگه حمایت نمی‌کنه تا امروز همه جور حمایت میکرد . البته در حین حمایت هم گفتم یك چیزهائی بود . روزنامه‌ها فحاشی میکردند من گفتم به شاه گفتم آخـه اعلیحضرت این برخلاف انصافه . شما میدونید من دارم یك کاری میکنم که اعتنـا نمی‌کنم همه هم با من مخالفند باشند ـ و باعث افتخار منه اما به روزنامه‌ها اجازه داده بشه که اینجور فحاشی بکنند به من بنویسند من خائن هستم من نوکرانگلیسها هستم. من یك عضو کوچك بانك شاهی بودم دستور می‌گیرم در این کارها بنفع آنها به ضرر نمیدونم مملکت خودم . گفتم آخه این گناه داره . این نوری سعید را برای همین ورداشتند شقه کردند بدبخت وبیچاره میدونید به مملکتش خدمت کرد و یـك حادثه‌ای پیش بیاد یك همچین چیزی هست این اصلاً گناه داره آخه این صحیح نیست. گفتم به بختیار چرا نمی‌گویند . آنوقت گفت به بختیار به بختیار هم گفتند .

س ـ　شنبه شب چی شد این اطلاعات را دیدید و همین جور ماند ؟

ج ـ　آره دیگه . او نوشته بود که روی آدم درستی است آدم محکمی است آدم قرصی است لجاجتش روی عقایدی است که داره لج میکنه و مثل اینکه اظهار تأسف کرده بود ازرفتن من . درهرحال یك چیز خیلی . چند چیز دیدم از عباس مسعودی که بسـیار بجا بود . یکی هم در موقعی که زندان بودم مقاله‌ای نوشت

س ـ　خب آنوقت از طرف دولت دنبال شما نفرستادند که تشریف بیاورید و آشتی . .

ج ـ　حالا گوش کنید . من نمیدانستم چه خواهم کرد . یکروزی توی روزنامه خواندم که ابتهاج خیال داره بانك تأسیس بکنه . گفتم عجب فکر خوبی است . توی یك روزنامه کوچکی هم نوشته بود . این باعث شد که من رفتم دنبال تأسیس بانك برای اینکه اصلاً نمی دانستم چه باید بکنم . ایران بمانم بروم جای دیگه چه کاری بکنم. و صد هـزار تومان هم وام گرفته بودم از موقعی که سازمان برنامه بودم . یك مبلغی هم به سازمان

برنامه مقروض بودم . یکشاهی هم نداشتم. بفکرافتادم. این مطلبی را که توی روزنامه خبری را که توی روزنامه خواندم بفکرافتادم که بانك تأسیس بکنم. آمدم با یـــك عده‌ای صحبت کردم استقبال کردند . خب من که درعمرم همچین کاری نکرده بودم که بیایم یك شرکتی را تأسیس بکنم و برای خودم یك مزایائی قائل بشوم. به عقـل یك عده‌ای از دوستانم یك مزایائی به من این اشخاصی که حاضر شدند چیزبکننـــد به من دادند که علاوه بر حقوق فلان قدر هم از سود سهام قبل از تقسیم بمن داده بشه . من اطمینان نداشتم که این درسته ـ نیست فلان و اینها . که مکاتبـــه کردم با بلاك که من دارم یك همچین کاری میکنم. دوستان من وقتی که مطلـــع شدند بمن نوشتند که بسیار بسیار کار خوبی میکنید . به بلاك نوشتم من میخواهـم یك همچین کاری بکنم ولی دلم میخواست که راجع به شرایط تأسیس این با شمــــا مشورت بکنم. گفت من فلان تاریخ در پاریس خواهم بود . درساختمان بانـــك بین الطللی بیائید آنجا .

روایت کننده ـ آقای ابوالحسن ابتهاج
تاریـــخ – یکم دسامبر ۱۹۸۱
محل مصاحبه ـ شهرکان ـ فرانسه
مصاحبه‌کننده ـ حبیب لاجوردی
نوار شماره – ۱۳

بفرمائید ببینم

س ـ آقای بلاك گفتش که با شما ملاقات بکند و . .

ج ـ نه من رفتم نشسته بودم آنجا آمدم بهش گفتند که پای تلفن شما را میخواهند ازژنو این‌چی چیز میخواهد با شما صحبت بکند. ای دی اد و بید اد . . .

س ـ شما را میخواستند یا آقای بلاك را

ج ـ نه بلاك را میخواستند ـ این سکرتر جنرال

س ـ داك همرشولد

ج ـ گفت‌همرشولد از ژنو میخواهد باشما صحبت بکنـــد . گفت بهش بگوئید که من یـــك الان یك چیز مهمی دارم ـ یك کنفرانس‌مهمی دارم من خودم بعد بهش‌زنگ میزنــم. گفت کسی هم مزاحم‌من نشود . من یکی یکی این مواد را گفتم . گفتم من میخواهـــم یك همچین کاری بکنم. گفت بسیار کار خوبی میکنید . گفتم این بدبختها یـــك عده حاضر شدند روی اعتمادی هم که بمن دارند حاضر شدند که اینقدر بمن بعنوان علاوه بر حقوقم که حقوقم میگویند هرچقدر میخواهی بهتان میدهیم ـ علاوه بر حقوق اینقدر هم ایکس درصد ـ مبلغش‌هم متنابه بود اما الان درست یادم نیســـت. اینقدر از سود سهام هم بمن بدهند. میخواهم ببینم این درست است یانه گفت صددر صد درست است . این کاری‌است که هرروز از آمریکا میآید . یکنفرکه اسمی دارد ـ شهرتی دارد ـ گفتش شما خواهید بود بانك ایرانیان . آنها را کسی نمی‌شناسد باسم شما است که بهتان اعتبارات خواهند داد . چه خواهند داد ـ چه خواهنــد کرد . در مقابل این بدیهی است که این . . شما یك چیزگذاشتید ـ شما . . اسمش چیزم هست مثل سرقفلی است

س ـ گود ویـــل

ج ـ گود ویل است ـ گود ویل است شما . این هرروز اتفاق میافتــد . گفتم خب حالا مـــن

خیالم راحت شد برای اینکه من نمیدانستم فکر میکردم شاید واقعاً من دارم یک کاری میکنم که غلط است این بدبخت ها هم این حرام بکنند یکروزی هم یک اشخاصی ایراد بگیرند شما آقا سوء استفاده کردید از نادانی این ها. گفت نه صد در صـــد. تمام این موارد یك بیك گفت حالا که تمام شد من حالا یك سئوال از شما دارم. گفت وام سد دز را بدهم یا نه؟ گفتم خوشحالم که این را سئوال کردید. الان که میدانید که من علاقه ای ندارم. گفتم اگر ندهید بزرگترین اشتباه را در عمرتان کردید و اگر بدهید ایران را نجات دادید. گفت متشکرم. بعدها شنیدم که این رسیده بود به یــك جائی که شاید خود بلاك هم گفته بوده که یکی از دلائلی که اینها را چیز میکنند که اینها اینقدر خرج کردند باید داد و اطمینان دارم این مطلب مؤثر بوده و بهمین جهت هم به من تلگراف کرد که وقتیکه آن را امضاء کرد تلگراف کرد که دادم که بهش هم تبریك گفتم. گفتم خوب کردید دادید برای اینکه اگر نداده بودید یك اشتباهـــی بود و حالا که دادید کمك بزرگی به ایران کردید

س— بعد از تأسیس بانك و زندان رفتنتان چه اتفاقاتی افتاد؟

ج — حالا ببینید ــ نه هیچ اتفاقاتی افتاد که برگشتم. زنم گفتش که از دربار تلفن کرده بود آهان جمال امامی هم آمده بود دیدن من. روی ایوان نشسته بودیم. زنم گفتش که تلفن کردند تو را از دربار خواستند. اسم آن یارو را هم گفت اسمش را فراموش کردم یکی از آجودان ها. گفتم گور پدرشان کردند که کردند. جمال امامی گفت "نکــــن باباجون این که حـــالا برخلاف نزاکت است. تلفن کن ببین چی میگوینـــد." پاشدم رفتم تلفن کردم یارو را سئوال کردم. گفتش که شما وقت برای شرفیابـــی خواستید وقت خواستند برایتان تعیین بکنند. گفتم من؟ من وقت نخواســـتم. گفت چه اهمیت داره نخواسته باشید رسم است وقتی اشخاصی مثل شما میرونـــد مسافرت برمیگردند شرفیاب میشوند وقت میخواهند. گفتم من وقت نخواستم. اگـــر شاه میخواهند مرا ببینند احضارم بکنند باکمال افتخار شرفیاب میشوم. اگر توقـــع دارند من تقاضای شرفیابی بکنم من نمیکنم. چند شب بعد منزل مادر شاه ــ مـــادر

شاه یك شخصیتی داشتش برای اینكه شنیدم شبی راكه من روز پنجشنبه این كار شد شبش گویا مهمانی بوده كه یك عده‌ای هم بودند . همیشه این كار را میكرده یك عده‌ای هم بودند . جلو همه یك عده‌ای وقتی‌شاه آمده گفته یك نفر آدم درستی هم كه در این مملكت بود اینطور باهاش‌رفتار كردید كه خیلی بهش‌برخورده گفته كه شما خوبه كه مداخله نكنید در مسائل سیاسی .

س— به مادرشان

ج — به مادرشان — ما را دعوت كرد . رفتیم منزلشان یك عده زیادی بودند . رئیس شهربانی هم پهلویش وایستاده بود آن علوی مقدم . بمن گفت كه راست‌است كه اعلیحضرت‌شما را خواستند شما نرفتید گفتم بله راست است. گفت آخه چطور؟ گفتم كه بمن تلفن میكنند كه شما وقت ملاقات‌خواستید . من همچین چیزی نخواستم بمن بگویند شاه مرا میخواهد میروم. گفتم یك پیرزنی از جنوب‌شهر تلفن كنه بمن كه من میل داشتم شما را ببینم امّا قادر نیستم بیایم ناخوشم مریضم . خانه‌ام هم سر قبر آقا است میروم تاچه برسه‌به شاه . امّا وقتی میخواهند مراببینند بمن میگویند شما وقت خواستید من پامیشم میرم آنجا . من یك برادری هم دارم دوتا برادر دارم اینها هم هردوتا شاه اینها را می‌شناسه . من بگم من آمدم بگویند شما را كی گفت بیائید . بگم كه تلفن كردند گفتم بگویند نه شما را نخواستیم‌غلامحسین ابتهاج را — خواستیم . گفتم من از این كارها نمی‌كنم . اعلیحضرت اگر میل دارند مرا ببینند با كمال افتخارمیروم . تمام شهر این قصه پیچید . میدونید هیچ چیز در ایران مخفی نمی‌ماند كه یكروزی در جلسه هیئت وزیران — شاه‌روكرد به اقبال و وزراء گفتش‌كه میدونید كه یكنفر در تهران ادعا میكنه كه من خواستمش و نیامد روی یك كاغذ سفید م یك چیز نوشت گذاشت جلو اقبال . بعد اسم من است . خب‌همه فهمیدند كه میدونند كه مرا خواست این را نشان بدهد كه شوآف بكنه كه این آدم بیخود مثلاً میگه یك همچین چیزی . یك چیزی بود كه باعث‌دلخوری شدید‌تر‌شد . بعد كنفرانس سانفرانسیسكو پیش‌آمد . ما حالا بانك را درست كردم و دایر شد و منتهی بنا بود وقتی بانك دایر كردم دونفر آمدند پیش‌من . یكی لاله كه رئیس‌بانك تهران بود

با یك نفر دیگر. آمدند پیش من که حالا که شما بانك ارشدید در شورای . . .
در بانك مرکزی بموجب یك قانونی در شورای درچی چیز هستید یك نماینده شورای عالی

س— شورای عالی اقتصاد و پول

ج — اقتصاد و پول . یك نماینده بانکها باید باشد . از شما کی بهتر . گفتم شما این را از طرف خودتان دارید میگوئید؟ گفتند بله . گفتم کافی است اگر تمام بانکها موافق باشند قبول میکنم اما اگر یکدانه بانك موافق باشد نمی کنم . رفتند آمدند گفتند تمام بانکها موافقند . گفتم قبول میکنم. رفتیم در بانك صادرات برای انتخاب این . وارد شدیم نشستیم و رأی گرفتند و مساوی درآمد . من و عبدالحسین بهنیا رئیس بانك اعتبارات بود . آقا من را میبهنید من حالا چه کنم — من که کاری نمیتوانم بکنم . من داوطلب نشدم خودشان آمدند آقای چیچیز آنهاهم آنجا نشسته آقای . .

س— لاله

ج — لاله . دفعه دوم رأی گرفتند — بهنیا اکثریت آورد . خب من با تأثر از آنجا رفتم . بعد تحقیق کردم که آخه شما چطور شد اینکار را کردید . گفتند ما جرأت نکردیم به شما بگوئیم . یکا یك مارا خواستند گفتند به ابتهاج رأی ندهید برای اینکه وزیر دارائی گفتند . خواست — بما گفتند رأی ندهید برای اینکه — یا بانك مرکزی— برای اینکه — نه بانك مرکزی رأی ندهید برای اینکه اگر او بیاید به شورای بانك مرکزی تمام را تحت نفوذ خودش خواهد گرفت . گفتم شما خب بالاخره انسانیت نداشتید که بیائید بمن بگوئید که من بیایم آنجا و یك همچین وضعی پیش بیاید یك همچین ناظر یك همچین پیش آمدی بشوم . تأسفشان تا این حال بود . که من هم که بانکم را تأسیس کرده بودم اما در موقعی که بانك تأسیس میکردم بعدها شنیدم . یکی از آنها جعفر اخوان — جعفر اخوان مثلاً آمد ۵۰۰ هزار تومان سهم خرید . من تعجب کردم چطور شد جعفر اخوان آمده . بعد اصرار کردم در هیئت مدیره باشد . گفت نه — نمیخواهم . هرچه اصرار کردم

قبول نکرد . چند سال پیش‌بمن گفتش وقتی‌که من سهم . . علت این گفت آمد م از شما سهم خرید م گفت چی بود . گفتم چطور شد از من سهم خرید ید ؟ گفت من شما رئیس‌سازمان برنامه بود ید بنا بود که چند تا جیپ فلان وزارتخانه از من‌بخر د نمیدونم وزارت کشاورزی یاد م نیست . جیپ بخره و د ر نتیجه مداخله نمیدونم — سفارت انگلیس چه اینها تصمیم گرفتند بجای جیپ لند رور بخرند . من آمد م پیش‌شما گفتم که — گفت اصلا" با شما آشنائی هم ند اشتم — گفتم یك همچین چیزی است گفت برای من — گفت این مرا نجات د اد آنروز . گفت مثل اینکه . . ۵ تا بود گفت مرا نجات د اد . بهتان گفتم که من بنا شد پانصد تا جیپ بخرم و د ستور د اده بود ش‌که بخرند الان آمد ند لند روور . گفت شما مهند س‌گنجه‌ای را خواستید . من مهند س‌گنجه‌ای را برای یك مد تی آورد ه بود م که اوایل کارم بود که هیچکس‌را چون ند اشتم هرکسی که از د وستانم بود خواهش میکرد م همانطور که مهد ی سمیعی را آورد م — همانطور که خرد جو را آورد م — یك مد تی آنها اینجا کار میکرد ند با من . تا اینکه یك اشخاصی را جلب بکنم — استخد ام بکنم . گفت به مهند س‌گنجه‌ای گفتید که بروید رسیدگی بکنید اگر جیپ نسبت به لند روور اینطور که آقای کاشانی میگویند بهتر هست و اگر ارزانتر هست بگوئید باید جیپ بخرند گفت خرید ند . گفت شما مرا براه اند اختید . این بود که من بعنوان تشکر آمد م ازتان خواستم . . ۵ تا سهم خرید م و اینکه بمن عضویت مد یره را تکلیف کرد ید قبول نکرد م برای اینکه بمن گفتند . گفتند شما بد کاری کرد ید که رفتید سهم خرید ید و نباید عضو هیئت مد یره بشوید . یعنی قد م بقد م هنوز روزهای اول کارشکنی میکرد ند تا روزهای آخر میکرد ند تا د قیقه آخر کرد ند

س— از کجا آب میخورد این ؟ و از کی بود ؟

ج — از اینکه میدانستند که . . یکی د وتا نبود . هرکسی که میخواست خوش‌خد متی بکند این طبیعت رجال ما یك عده کرم بود ند آخه . این که من میگویم کرم بتمام معنی

به آدمی که شخصیت داشته باشد . یا شاه بهشان چیزهائی اشاره کرده بود .
همان که کافی بود که بگوید . من این یادتان باشد که یك تیکه الان خاطـــرم
آمد . برای اینکه شب‌عید گفتند که یکی از . . . عید نوروز یکسال شاه میرفت بـــه
مازندران . رفته بود به مازندران در بابل گفتند که . . یکی از روزنامه‌نگارانـــی که
حضور داشت گفت . گفت همه آنجا جمع‌شده بودیم که بعد از تحویل بود و —
شریف امامی رفته بود شیراز و از شیراز آمده بود یکسره به مازندران بـه بابل . گفت
جلو ما شرفیاب شد

س — بعنوان نخست وزیر

ج — چه سمتی داشت نمیدونم — نه گمان میکنم هنوز

س — وزیر صنایع و معادن

ج — وزیر صنایع بود که رفتم دیدم مؤسسه کود شیمیائی شیراز را چنین بود چنان بود فلان بود فلان . شاه رویهش کرد گفتش که باز هم بروید از این خیانتها بکنیـــد چون من معروف‌شده بودم که گفته بودم که این خیانت است

س — مسخره میکردند

ج — بله بله . من گفته بودم که جنایت است . گفتم خجالت هم نمیکشیدم نمی‌ترسیدم که بگویم خیانت . جنایت و خیانت فرقی نداره . من گفته بودم جنایت اما به همـــه گفته بودند که یك کسی هست میگه که ما این کاری را که میکنیم خیانت است . گفته بود برید از این خیانتها بکنید . خب همه متوجه شدند که مقصود من هستم. آن یـــارو روزنامه نگاره که آنجا حضور داشت آمد گفت . گفت یه همچین چیزی را گفت شـــاه . خب این را می‌شنیدم

س — همین کافی بود

ج — و نه یك دفعه — صدها دفعه میدانستم و شنیدم که مثلاً من خواستند مرا نرفتم شنیدم که نوشت یك چیزی گذاشت پیش‌نخست وزیرش و گفت یك کسی است که ادعا میکنه که من خواستمش و نیامد . ایرانیهای بی کاراکتر — بی شخصیت — بی اعتماد

به‌نفس ــ ترسو ــ بزدل　ترقیشان فقط بواسطه تملق فقط بواسطه پابوسی که
من دفعه اولی که توی تلویزیون دیدم که این ولیعهد دنیا آمده بود میرفتند آنجا
میافتادند پایش را می‌بوسیدند گفتم وای

س ــ　پای کی را ؟

ج ــ　شاه را . میگفتم ای خدا چطور همچین چیزی میشه . باور نمیکردم به چشم دیدم
خب یك همچین اشخاصی ــ یك همچین اشخاص بی حقیقت بی شخصیتی آنوقت
توقع دارید که بایستند بگویند که من این کار را نمی کنم برای اینکه این کار کار صحیحی
نیست . من گفتم آنوقت . حالا رفتم کنفرانس سانفرانسیسکو ــ آن نطق کذائی را
کردم . آمدم چند روز بعد از ورودم گفتم چیز رسید احضاریه رسید که فلان روز در ظرف
پنج روز بیائید برای تحقیقات . هیچ موضوع هم ذکرنمیکنند . این روز پنجشنبه رسید
من روز شنبه با اینکه وقت داشتم پنج روز ... ــ روزشنبه اول وقت رفتم . منتهی
تلفن کردم به یکی از دوستانم گفتم که یه همچین چیزی مرا احضار کردند من میتوانم
با خودم یکنفربیرم یك وکیل . گفت بله میتوانید . گفتم یك وکیل مطمئنی می‌شناسید.
یکنفر را معرفی کرد من این را اصلاً اسمش را هم نشنیده بودم . او را هم گفتم
با من بیاید . اصلاً کاشکی نیامده بود برای اینکه هیچی ــ صم بکم آنجا نشست
هیچی هیچی . گفتش که آقای همین نصیری که مستنطق بود گفت که اسمتان فلانتان
بعد سئوال که شما راجع به خوزستان . دیدم موضوع خوزستان است که واگـــذار
بموجب چه قانونی بموجب چیزی اختیارات خودتان را واگذار کردید به یك اشخاص
خارجی ــ به خارجی‌ها و چطور این را بدون مجوز این کار را کردید توضیح بدهید .
من تمام جریان را توضیح دادم که اینطور اینطور اینطور شد . پیشنهادم را بـــه
نخست وزیر دادم بردم به کمیسیون مشترك ــ این کمیسیون بموجب قانون حـــق
قانون گذاری داشت ــ تصویب کردند با تبریك با شعف پول در اختیار من گذاشتند
پول را بهشان دادم و بعد هم بردمشان به شاه هم معرفی کردم و آنوقت در ضمن

سئوالها . حالا آن کسی را که وکیل بود چیز شد . این تقریبا" ه ساعت طول کشید تا ساعت یك بعد ازظهر آنوقت گفتند که یك قراری صادر ــ نظر باینکه وقت اداری به سر رسیده است و تحقیقات تکمیل نشده برای تکمیل تحقیقات تا موقع تکمیل تحقیقات به زندان موقت بروید

س ــ شهربانی

ج ــ شهربانی ــ من به هیچکس نمیدونست این قضیه را جز زنم که من دارم میروم آنجا ساعت هشت رفتم تا ساعت یك بعد ازظهر . در این ضمن چطور شد که همه مطلـــع شدند . در که باز شد یك عده روزنامه‌نگار آمدند ــ عکاس و روزنامه‌نگار همه آمدند تو. اینها یکی از آن آدمهای گردن کلفت که آنجا بود پر واضح بود که از طرف ساواك هست برای اینکه یکی از آن قلدرهای گردن کلفت های بزن بهادر . هرکاری کـــرد که اینها را مانع بشه نتوانست. ریختند تو و شروع کردند به عکس برداری وسئوال کردن ازمن که موضوع چیست . گفتم در یك مملکتی که تمام رجالمان در زند هستند مـــرا بعنوان نادرستی دارند تعقیب میکنند اینه دیگه . این است مملکتمان و افتخار میکننـــد که این است . از آقایون بپرسید که چه خبراست . گفتم برای کارهائی که در خوزستان کردم که همه بهش مباهات میکنند مـــرا حالا کشیدند که از من تحقیقات بکنند که مـــن چطور شد که این کارها را کردم و هرچی اینها خواستند مانع بشوند فلان و اینهـــــا آنها سئوالات شان را کرده بودند . روزنامه کیهان و اطلاعات هم شب هم عکسهای این صحنه را هم مطالب مـــرا چاپ کردند

س ــ پس در آن زمان علیرغم نظر ساواك میشد روزنامه‌ها میتوانستند آنچه بخواهند بنویسند آن زمان اینقدر مشکل نبود مثل اینکه . برای اینکه خب جلویش را نگرفتند دیگه .

ج ــ مرا بردند توی زندان . بعد معلوم میشه که یك عده از اعضای سازمان برنامـــــــــه و دیگران آمده بودند در تمام این پنج ساعت پشت در گوش میدادند و عکاســـــهای آنها این عکسشان را گرفته بودند و این عکس را من قاب کرده بودم توی دفترم تـــــو

بانك ایرانیان گذاشته بودم. موقعی که مرا می‌بردند زندان — موقعی که اینها ریختند آنجا توی اطاق تمام اینها را عکس برداشته بودم و این یك گوشه‌ای جزو افتخارات من بود هرجا که میرفتم هرکس می‌بینه که مرا یکوقتی زندان بردند این صحنه زندان بردن و زندانی کردن . و وقتی که از زندان هم در آوردند که تفاوت وزن چقدر شده بود بعد از هشت ماه . اینها هم همه بود — تمام اینها عکس بود

س — هشت ماه بدون محاکمه شما زندان بودید؟

ج — بدون محاکمه زندان بودم. بعد ده روز که هیچ اجازه ملاقات نداشتم . من رسیدم آنجا و این زندانیهای دیگر یك عده‌ای بودند که متهمین شیلات بودند یکی‌دوتایشان مال وزارت دارائی بودند — ۱٦ نفر آنجا بودیم اینها خیلی انسانیت کردند تعارف کردند نمیدونم فلان بخورید . من هم بیوست داشتم آنوقت . معده‌ام شدید اً درد گرفته بود برای اینکه معده خالی هیچ هم نخورده بودم و هرچی آوردند نمی‌توانستم بخورم گفتم نمی‌خورم تشکر میکنم . زنم مطلع میشه از آن روز ببعد دیگه مرتب زنم برای من غذا میفرستاد . غذا میفرستاد از منزل و یك نمیدونم آنجا را دیدید؟ یك زندان موقت

س — در خود شهربانی است؟

ج — نه در شهربانی نبود . زیاد دور نبود به شهربانی . یك جائی را ساخته بودند برای یك منظور دیگه ساخته بودند . برای چی ساخته نمیدونم اما متصل بود به زندان زنان بطوریکه پنجره چیز — صدای زنها را ما می‌شنیدیم . این پنجره آهنین داشت که زندان زنان بود آنجا . درست الان نمیتوانم محلش را برایتان تشبیه بکنم اما میخورد کوچه‌اش میخورد یکیش میخورد به سوم اسفند یك راهش هم میخورد به خیابانی که میخورد به شهربانی کل و راه وزارت خارجه . حالا اون خیابان نمیدونم اسمش چیست

س — زندانی سیاسی هم آنجا یا فقط آنجا که شما بودید؟

ج — نخیر زنده انیان اشخاصی بودند که متهم بودند به اختلاس و دزدی و فلان و اینها و یکی هم برای یك شوفر بود راننده بود یکنفر را زیر گرفته بود کشته بود اونهم بود . او منتهاش پیشخدمتی میکرد برای اینها

س— همه توی یک اطاق بودید ؟

ج — نه — یعنی یك اطاقی دادند تقریبا" دو متر . . نه دو متر نبود شاید دومتر در دومتر و نیم بود که یك تختخواب سفری زنم از منزل آورد ازاین تختخوابهای سفری چوبی که تا میشه — آنجا میخوابیدم . هرشب هم بدون استثنا" چندد فعه بیدار میشدم از درد اولسرم و دوا میخوردم — و دوای خواب میخوردم که بتوانم بخوابم . بهرحال ده روز — بعد از ده روز یك نامه‌ای نوشتم به دادستان دیوان کیفر که اگر به من اجازه ملاقات با مدیران بانك ندهید و یك وقایعی برای بانك رو بدهد نظر باینکه دولت همیشه تشویق کرده‌است سرمایه گذاری را و من اینکار را کردم — من شما را مسئول کلیه خسارات خواهم دانست . روز بعدش فورا" اجازه دادند که زنم و بچه‌هایم و برادرم و دو نفر از بانك حق داشتند بیایند .
خب این یعنی اجازه داد که اولا" برادرم آمد گفتش که دونفر از وکلا داوطلب شده‌اند که وکالت تو را مجانی به عهده بگیرند . یکی احمد شریعت زاده یکی دکتر محمد شاهکار . گفتم که این اگر تعارف نیست واقعا" راست میگویند با کمال میل . آنها هم گفتند بهیچوجه یك دینار نمی‌گیریم قبول کردند آمدند . دکتر . . شریعت زاده یکی از اشخاص بسیار بسیار نازنین ایران بود . یك آدم سلف میدمن بود یك آدم مازندرانی که هیچوقت در اروپا نرفته بود فرانسه را یادگرفته — فرانسه را خوب حرف میزد و بتمام قوانین فرانسه آشنا بود . یك آدم بسیار دقیق بود بسیار دقیق برخلاف ایرانیها که تا یك چیزی ازشان سئوال میکنید بیخودی برای خودشان اظهار عقیده میکنند . این اظهار عقیده نمیکرد مگر اینکه فهمیده باشد و وقتی یك مطلبی را میگفت میتوانستید صددرصد مطمئن باشید . از زمانی که بانك شاهی بودم این وکیل

بانك شاهی بود باهاش رابطه داشتم و بدرستی شناخته بودم . این دو اوطلب شد ـ شاهکار هم داوطلب شد مجانی یکشاهی هم ازمن نگرفتند . وکالت کردند تا آخر. اینها آنوقت آمدند و وارد شدند و اعتراض نمیدونم به رأی همین قرارتوقیف من و چه و فلان و اینها ـ تمام این اعتراضات رد شد و وزیر دادگستری هم این آقای نورالدین الموتی بود . همان یاروئی که جزو سه نماینده حزب توده آمده بود به قوام السلطنه شکایت از کردن گلفتی من ـ رفتار من نسبت به جوانهای تحصیلکرده .

س ـ در زمان نخست وزیری دکتر امینی

ج ـ این در زمان دکتر امینی ـ و بعد از تقریباً" آهان . من که دیدم حالا تو زندان ماندنی هستم

س ـ قانوناً" میتوانستند شما را نگه دارند زندان ؟

ج ـ قانون دیوان کیفر یك قانون خاصی داره ـ هرچی دلشان بخواد میتوانند بکنند من خب لوایح ... لوایح ودیگه تبلیغات و دکتر شاهکار یك جلسه‌ای تشکیل داد در منزل خودش و گفت که برای چه چیزهائی ابتهاج را زندانی کرده‌اند . روز بعد الموتی برای دکتر شاهکار پیغام داد که این عملی که کرده جواز وکالت او را لغو خواهم کرد و این بیچاره دست و پا کرد اینطرف و آنطرف یك دوندگی کرد یك عده زیادی را دید که این کار را نکنند که چرا یك عده‌ای را دعوت کرده و خواسته تایك اند ازه‌ای علت بازداشت مرا بگوید . من در زندان رادیو را گوش میدادم دیدم که یك سخنرانی ای کرده آقای وزیر دادگستری که جزو جنایات من ـ ساختن سد سفید رود . ساختن سد دز هنوز درساخته نشده بود . ساختن سد سفید رود و یك کارهای دیگری را که از همین قبیل . اینها را جزو جنایات من محسوب کرده من هم یك نامه‌ای بهش نوشتم که اولاً" شما وزیر دادگستری حق نداره تا زمانیکه یك کسی به محکمه نیامده اظهار عقیده بکنه . برای اینکه این اظهارعقیده شما این مطالبی که شما گفتید تأثیر خواهد داشت در پرونده من که الان من ظاهراً" باید

تحت رسیدگی هستم. وانگهی تمام این کارهائی که کردم نه فقط مایه افتخار من هست همه باین مباهات میکنند شما چی میگوئید؟ این را دادم که چاپ بکنند توسط وکلایم. رفتند به روزنامه دیدند دستور داده اند که چاپ نکنند برای بعضی از روزنامه چیده بودند حتی — دستور داده بودند که جمع آوری بکنند چاپ نکردند. این حکومت آزاد هم بود — حکومت آقای دکتر امینی بود که دوست منهم بود. حالا این را هم متوقف شدند (؟) موقعی که . . پس از مدتی که در زندان همین موقت — شهربانی موقت دیدم که حالا که ماندنی هستم عمل فتق احتیاج داشتم. یك طرف را چند سال پیش در واشنگتن انجام داده بودم که اتفاقاً در یك مأموریتی که رفته بودم و بانك که جهانی صحبت بکنم رفتم برای چك آپ و معاینه آلسرم — دکتر بمن گفتش که شما فتق دارید. هرنیا دارید. گفتم هرنیا چیه؟ توضیح داد. گفتم چه جوری هرنیا را گرفتم. گفت یا پرش کردید یا وزنه زیادی را بلند کردید. گفتم هیچکدام این کارها را نکردم. بعدها سال ها بعد متوجه شدم سواری که میکردم — یورتمه بیلی کساپ سوار میشدم و این از آن بوده و گفتند باید فوراً عمل بکنید و آنجاهم برای مأموریت آمده بودم معذالك عمل کردم و رفتم ده روز هم مریضخانه بودم و چند سال بعد این آثار در طرف قسمت دیگرش پیدا شد که دکترصدر جراح معروف است میشناسید؟

س — بله بله

ج — این قرارشد این مرا عمل بکنه اما گفتش که صبرمیکنیم که تا هوا بهتر بشه عمل بکنیم. که یعنی توی هوای سردعمل نمی کنند. زمستان عمل نمیکنند. من دیدم حالا که ماندنی هستم — پیغام دادم که بیائید عمل بکنید. حالا تقاضا کردم که بمن اجازه بدهید که عمل بکنند. وکلای من رفتند پیش دکتر امینی و باهاش صحبت کرده اند او هم گفتش که مانعی نداره و ترتیبش را میدهیم. وقتیکه خواستند اینکار بشه گفتم من

میل داشتم که بروم به مریضخانه بانك ملی آنجا مرا عمل بکنند . گفتند آنجا نمیشه باید
یا مریضخانه شهربانی باشه یا بیمارستان ارتش . زنم رفت هردوتا را دید
رئیس بیمارستان ارتش گفت به شوهرتان بگوئید مبادا اینجا بیاید برای اینکه ما
اصلاً وسائل نداریم . وسائلی که برای عمل جراحی هست درست نیست هیچ
تختخوابهای ماهم ــ بیمارستان ما اصلاً آمادگی ندارد ــ این مال مال سربازها
است. مال شهربانی را رفت دید . دید آنجا هم هیچ اصلاً جا ندارند .
بالاخره گفتند ما یك اطاق را آماده میکنیم برای اینکار . یك اطاق دفتر بود . او
را تبدیل کردند به یك جائی که من بروم آنجا . در زندان آنجا باشم. بعد از
تقریباً سه چهار ماه که در زندان چیز بودم منتقلم کردند به آن بیمارستان شهربانی
در آنجا پیغام دادم به دکتر صدر حالا اینجا من هستم و اینجا مریضخانه است . نیامد .
مدتی گذشت باز پیغام دادم گفت نمی‌آیم . برای اینکه اینجا بهیچوجه من الوجوه
قابل اطمینان نیست برای اینکه وسائل ندارند . پرستار ندارند . من یکشب
حالم خیلی بد شد خیال میکردم که برنشیت دارم . گفتم که یك پرستار بفرستند
یك مرد یکه کردن کلفتی بعنوان پرستار آمد و معاینه کرد گفت شما برنشیت نیست
شما ذات الریه دارید ــ نومونیا . گفتم حالا هرچی هست چندتا بادکش بدهید
پشت من برای اینکه من احساس میکنم که بهتر خواهد شد . چندجای پشت من را
سوزاند اصلاً بلد نبود بادکش بده این اصلاً پرستار نبود و اصلاً صرفنظر
کردم از عمل جراحی و وقتیکه از زندان آزاد شدم رفتم در بیمارستان بانك ملی
این عمل را انجام دادم.

س ــ چطوری آزاد شدید؟

ج ــ چه جور شد آزاد شدم ــ شاه رفته به آمریکا به دیدن کندی موقعی که من در زندان بودم
من با این مکاتباتی کرده بودم با دوستانم با هرکس که عقلم میرسید که میتوانست
کمکی بکند مکاتبه کردم

س ــ میگذاشتند این نامه ها از زندان برود بیرون

ج ــ نخیر ــ میگم این یاروهائی که ــ منشی من که از بانك میآمد به او اجازه داده بودند

بیاد به او دیکته میکردم میرفت ماشین میکردند و امضاء میکردم . آنوقت با پست نمیدادم بوسائل مختلف میفرستادم. میگفتم مثلاً بدهید به فلانی فلانی یکنفر دوستش آشناش میآمد اروپا از آنجا پست میکرد . جوابها میآمد . جوابها میآمد بعضی‌هاش با بعنوان بانک میآمد اینهم باز همین منشی من برمیداشت میآورد بمن میداد . جواب هنری لوس را خود راثین آورد که در فرودگاه بهش داده بود

س— پرویز راثین نماینده تایم

ج — نماینده تایم — خیلی خیلی مؤثر بود فوق‌العاده بمن اثر کرد خیلی . نوشته بود که ایکاش ما اشخاصی مثل شما در آمریکا داشتیم. من امیدوارم که شما اجازه بمن میدهید که من خودم را دوست شما بدانم. یک کردن گلفتی مثل هنری لوس آنوقت نوشته بود که از دست من چه بر میآید — میترسم که این نامه اگر بدست شما برسه مبادا وضع شما را بدتر بکنه . ولی اگر کاری از دست من بر میآید بمن بگوئید .

س— راجع به هنری لوس میفرمودید

ج — بله و حالا میتوانم بگم این بحث را ادامه بدهم . این را همین جا میگم بعد ادامه میدهم مذاکرات دیگر موضوع را . چند سال بعد هنری لوس بنظرم هنری لوس مرده بود من در نیویورک بودم یکی از ادیتورهای تایم مرا دعوت کرد به ناهار اسمش هم الان یادم نیست . رفتم یک عده‌ای هم آنجا بودند . سر ناهار من ازشان پرسیدم که شما این چیزهائی که راجع بمن نوشتید یقیناً راجع به . . بدستور هنری — لوس بود . گفتند نه اصلاً هنری لوس اطلاع نداشت . گفتم من خیال میکردم که او چون سابقه آشنائی با من داره این مسائل را بشما گفته . گفتند نه خبر نداشت . گفتم پس چه چیز شما را وادار کرد که این را بنویسید . گفتش که برای اینکه تنها استوری جالب در ایران این بود که وظیفه ما بود بنویسیم بنابراین هیچ ارتباطی نداشت با هنری لوس. حالا برمیگردم به موضوع استخلاص من . شاه رفت به این

مسافرت در آمریکا و هرجائی که رفت یك عده‌ای بمن اطلاع دادند که ازش این سئوال را کردند که چرا فلانی در زندان است . هیچ جوابی نتوانست بدهد . یك خانمی با من آشنا بود این میسیس کری بود که اخیـــرا" مرد . این در یك جائی ـ خـودش به من گفت . گفت مرا معرفی کردند من به شاه گفتم که من چند سفر به ایران آمـده‌ام گفتش که باز هم بیائید شما را دعوت میکنم . گفت جواب دادم که تا زمانی کـــه ابوالحسن ابتهاج در زندان است من پایم را به ایران نخواهم گذاشت . نیویورك تایمز ناهار دعوتش کردند و میدانم که راجع به من صحبت کردند . در تایم ماگازیــن مهمان بود ـ گفتند بهش . یك مصاحبه مطبوعاتی داد در واشنگتن که یکنفـــر برای من کاستش را فرستاد . یك سئوال یا ۲۳ سئوال کردند ـ سئوال سومـــی راجع به من بود ـ کی سئوال کرد نمیدانم . گفته بود که Why is Dr.Ebtehaj in prison? این کی‌هست که خیال میکرده من دکترم سر این سئوال افتضـــــاح در آورد . بقیه را نسبتا" خوب جواب داد این‌یکی را یك جواب بسیار ابلهانـــه‌ای داد . گفتش که هیچکس نگفته که متهم نکرده ابتهاج را به نادرستی . میگوینـــد که در زمان او یك کارهائی از لحاظ قوانین ـ عدم رعایت قوانین و نظامنامـــه ها یك تخلفاتی شده و آنرا مشغول رسیدگی هستند و اطمینان میدهم که اگر معلـــوم شد که تقصیری نداره آزاد خواهد شد . خب یقین دارم که علیرغم خودش احســـاس کرد ـ ممکن است استیت دیپارتمنت هم این کار را کرده باشد ـ زیرا یك عده ای به من گفتند که ما یك نامه‌هائی نوشتیم به استیت دیپارتمنت ـ چندین نفر گفتنـــد یکنفرشان برای اولین بار آشنا شدم باهاش مدیر مجله ـ مجله خیلی مشهوری هم ـ الان اسمش را بخاطر نمی‌آورم ـ اسمش‌را بخاطر خواهم آورد ـ گفتم که شمـا مرا نمی‌شناختید . گفت من سالهاست شما را از دور می‌شناسم من امضاء کـردم این را . در کالیفرنیا خودشان بمن نگفتند اما شنیدم یك عده‌ای ـ آمریکائیهـا رسمشان نیست که به آدم بگویند مثل اینکه منت گذاشتند . این را وظیفه خودشان میدانستند . اینکار را کردند . بعد از همه جالبتر یك کسی که در سازمان ملـــل

کارمیکرد یك شخصی باسم بلوك که الان بانکی است در نیویورك مدیر بانك وربرگ در پارك اوینیو دفترش است . این استاد بل بوده گمان کنم که میگفت یك عده از ایرانیها هم زیردستش درس میخواندند شاگردش بودند . این گفتش که وقتی که در سازمان ملل بودم موضوع شما را از استیونسن که آنوقت نماینده آمریکا بود و هامرشولد تعقیب کردند - دنبال کردند به استیت دپارتمنت نوشتند من گفتم ممکن هست که این سوابقش را شما برای من بدست بیاورید . گفت سعی میکنم . یك فرانسوی هم بود که این زیردست آن فرانسوی کار میکرد . آن فرانسوی مدیر قسمت ایران بود و یکوقتی هم باهم ملاقات کرده بودیم . یکوقتی که پیشنهاد کرده بودند که من بروم به لائوس و باهاش ملاقات کرده بودم . اینها یك چیزهائی را اعتراضهائی نوشته بودند که اینکه اگر مبارزه با فساد میخواهید بکنید این که آدمی نیست که مرتکب فساد شده باشد . این را که همه دنیا میشناسند . درنتیجه تمام این فشارهائی که آمد و من خیال میکنم استیت دپارتمنت مجبور شد که یك چیزهائی بگوید درصورتیکه اطمینان دارم که در موقعی که مرا میخواستند توقیف بکنند شاید هم اطلاع داشتند و چیزی هم نگفته باشند بطوریکه در طرف آن ناحیه انگلیسها شنیدم که آن میس پان اسمیت که سالها بود در ایران بود - چهل سال بود که در ایران بود و از چهل سال پیش قوام الملك شیرازی آورده بود بعنوان گاورنس دختراش و این زن خیلی مسنی بود - خیلی مسن . گمان کنم آنوقت دیگه هشتاد سالش بود و بیمار بود . بستری بود و از منزلش بیرون نمی‌آمد یکروزی بمن تلفن کرد که من خواهش میکنم که شما سر راهتان میروید به بانك یك سری به من بزنید . رفتم پیشش وگفت که شما را توقیف خواهند کرد . گفتم شما چطور میدانید گفت سفیر انگلیس بمن گفت اما خواهش میکنم این را به کسی نگوئید تاوقتی هم که زنده بود و آن بساط بهم نخورده بود من این را هم به هیچکس نگفته بودم . وقتیکه سفیر انگلیس میدانست که مرا توقیف خواهند کرد این پرواضح است که شاه باهاش صحبت کرده و چون به اخلاق و روحیات شاه هم آشنا هستم خیال میکنم این صحیح

هم باشد . یعنی آنقدر جربزه نداشت که این کار را بکند و عواقبش را هم قبول بکند
خیال میکرد که اگر مرا بگیره آنها ممکنه عکس‌العمل نشان بدهند ــ شاید هم گفته
بودند و آنها هم جواب داده بودند که بما مربوط نیست . در این قسمت هم حالا
شاید این یك جای دیگه شاید مناسب باشه بگم اما الان این را بگویم قبل از اینکه
فراموش بشود . من در یك سفری که از آمریکا به ایران برمیگشتم ــ آن موقعی بود که
سر کار نبودم . در لندن توقف کردم و یك دفعه باین فکر افتادم که بروم به ملاقات
سر راجر استیونس . راجر استیونس سفیر انگلیس بود در تهران و من باهاش آشنا
بودم . آدم خوبی هم میدانستمش . معاون وزارت خارجه شده بود . رفتم
به ملاقاتش . بهش گفتم که شما و آمریکائیها مرتکب یك گناهی دارید میشوید برای
اینکه شما از این رژیم دارید حمایت میکنید . این رژیم میدانید فاسد است ــ میدونید
که مردم ناراضی هستند . این حمایت شماست که این را نگه داشته ــ نتیجه‌اش هم
اینه که تمام مردم نسبت به شما و آمریکائیها بدبین هستند . اگر شما به تنهائی بخواهید
اقدام بکنید اثری نداره ــ آمریکائیها هم بخواهند تنها اقدام بکنند بی‌فایده است.
[illegible] که شما یکی از بالاترین مقامات خودتان را ــ آمریکائیها هم همچنین
آ[illegible]نند دوتائیشان . یکی از طرف دولت انگلیس ــ آنهم از طرف رئیس جمهور
آمریکا بروند پیغامی ببرند به شاه که این کارهائی که کردید تا امروز دیگه بسه باید
رویه‌تان را تغییر بدهید . فساد باید از بین بره ــ زورگوئی باید از بین بره اگر
این کار را کردید میتوانید وضع ایران را نجات بدهید . گفتم میدونم میترسید . از این می‌ــ
ترسید که بهتان بگه شما چرا مداخله میکنید در امور ایران . اگر بخواهید مداخله بکنید
من میروم . بمحض اینکه این حرف را زد بگوئید بروید تشریف ببرید . برای اینکه
این کسی نیستش که بره تهدید میکنه اما نمیره . شما اگر بایستید و این را ازش ــ
بخواهید خواهد کرد ــ هیچکس دیگر هم اینکار را نمیتواند بکند . این را نمیتواند عوضی
بکنه جز شما واگر نکنید شما مقصرید . گفتش که A known evil is better than an unknown evil.
من این را اینطور پیش خودم تفسیر کردم که این آدم بدبخت و بیچاره

خیال کرد که من این حرفها را دارم میزنم که برای خودم یك فکری کردم که ما خب این آدم را میشناسیم با تمام بدیهاش اما خب بالاخره شما را نمیشناسیم مثلاً" از کجا که شما بدتر از این در نیائید ــ از کجا اینکه شما مثل این نباشید که هرچی که ما میگوئیم اجرا بکند ــ منافع‌مان ــ یقیناً" چیز دیگری نیست . این یکــی از مواردی بود که من تذکر داده بودم . موارد بسیار دیگری هم هستش که حالا در موقعش خواهم گفت . حالا برمیگردیم سر صحبت رفتن من ــ آزادی من از زندان . شاه که برگشت

س ــ　از سفرش به بدن کندی

ج ــ　از بدنش ــ سفر کندی ــ برای من یك اشخاصی میفرستادند میآمدند که مــــا میخواهیم که ضامن شما بشویم که شما آزاد بشوید . هرکس میآمد میگفتم غیرممکن است من ضامن لازم ندارم . یکروز جفرودی و مهندس مجید اعلم آمدند . آمدند گفتنــد که ما الان داریم میریم به دادگستری که ضمانت شما را بکنیم. گفتم که کی از شما همچین تقاضائی کرد . گفتند هیچکس ما خودمان . گفتم اگر رفتید یك همچین کاری کردیـــد من قبول ندارم من ضامن لازم ندارم . من فقط به این شرط از زندان بیرون خواهــم رفت که خودم ضمانت بکنم. هرچیزی بخواهند من خودم امضاء میکنم. یکشب آمـــد این آقای نصیری . آمد و

س ــ　بازپرس

ج ــ　بازپرس ــ در بیمارستان . یك چیز جلو من گذاشت گفتش که قرار آزادی شما صادر شده . دیدم چند سطر است که فلانی با امضای التزام شخصی مبنی بر اینکه از حوزه قضائی تهران نمیتونه خارج بشه بدون اجازه و اگر بدون اجازه خارج شد مبلغ سیزده میلیارد و خرده‌ای بود این چیزی راکه مرا ــ مبلغی که همیشه برعلیه من ادعا میکردند دیدم که این یازده میلیارد و خرده‌ای است . گفتم که این مبلغش که درست نیستش که . دست پاچه شد . گفتش که چیه کدامه چیه ؟ گفتم این باید سیزده میلیارد باشـــد . گفت نه چه اهمیتی داره بــــرای شما . گفتم خیلی برای من اهمیت داره . این تفاوتش بابت چیه ؟ در این ضمن دکتر . . . شریعت زاده وارد شد وکیل من و صفاری شوهــر

همشیره من آمده بودند دیدن من . اینها گفتند که آقا چه اصراری میکنید این آقا آمده داره میگه که شما این را امضاء بکنید و بروید . شما هم که همیشه میگفتید من خودم باید امضاء بکنم — من امضاء کس دیگر را قبول ندارم — ضمانت کس دیگر را قبول ندارم . گفتم آخه باید بفهمم که این تفاوت چیه . وقتیکه دیدن اصرارمیکنم گفتش که این را ضمانت گرفتیم . گفتم چه جوری شد ضمانت گرفتید ؟ برای چی — کسی که یازده میلیارد اعتبار داره سیزده میلیارد نداره . آخه این چیه ؟ این بدبخت بیچاره اینقدر بدبخت بود که نمیتونست — یا شاید میدونست — اما گمان نمیکنم میدونست بهش چیزی گفته بودند چه منظوری داشتند نمیدانم — منظورش هم شاید همینطوریکه زنم گفت این بود که اینها بگویند که در مقابل فقط امضای این نبود بالاخره ما مجبورش کردیم که یك ضامن بده تا آزادش کنیم . گفتم من نمیـــرم . شریعت زاده و صفاری اصرار که آخه آقا نمیرم یعنی چه شمـا برید ایشان میگوینـــد ما این را اصلاح میکنیم . گفتم نمیروم . فرداش جمعه بود و روز بعدش تعطیل بـــود یك عیدی بود . گفتند ما سه روز بعد این کار را انجام خواهیم داد . گفتم خــــب من اینجا میمانم تا پسین فردا که این کار بشه . شریعت زاده گفتش که فلان ساعـت من میآیم پیش شما — شما این را تبدیل میکنید این قرار را تبدیل میکنید به همـــان ضمانت شخصی فلانی که آنرا از آن شخص نمیگیرید . باین شرط رفت . در این ضمن نگهبانی که پشت اطاق من گذاشته بودند آمد بمن گفتش که اجازه میدهید من بروم . گفتم میل خودتان است . نه اجازه میدهید من امشب بمانم . گفتم مگه مانعی داره . گفت که از کمیسریها بمن تلفن کردند که الان بروم — الان این موقع شب من کجا بروم . من میگویم امشب میمانم فردا صبح بـروم . گفتم خیلی . . . مسئله بمن مربوط نیست امـــا خیلی خب بگوئید به کی باید تلفن بکنم . گفت به رئیس کلانتری فلان — شماره‌اش راهم داد . گرفتم رئیس کلانتری را . گفتم که این آدم بدبخت میگه بهش گفتند که همین الان باید بره . الان میگه شب است این ترجیح میده که امشب را بمانه فردا بره این که

مانعی ندارد . گفت نمیشه آقا . گفتم چرا؟ گفت قانونی نیست . گفتم تا حالا توقیف
من ــ بازداشت من قانونی بوده . یك خرده گیرکرد گفت بله دیگه حالا الان دیگــه
حق ندارد . این را تایم ورد اشته بود به این یك شکلی درآورده بود که مثل اینکــه
من این آدم را بزور نگه‌اش داشتم. خواسته بره و این را نمیدانم چه جوری درآورده‌بود
که آن حکایاتی راکه راجع به استخلاص من همه را قشنگ نوشته بود اینهم این جور نوشته
بود که فلانی حتی نگذاشته بود نگهبانش‌هم بره . گفته بود بزور گفته بود باید باشـــد
تا اینکه من موقع خودش که رسید بروم . پس فرداش ــ پســین فرداش زنم آمـــد و
اتومبیلی آوردند و آنجا هم عکاسهاهم عکاسهاهم حاضر شده بودند ــعکاسها هم مطلع شده بودند
و مخبریــن وعکس‌برداشتن و من رفتم منزل . رفتم منزل از طرف رادیو تلویزیون فرانسه
دیدم یك عده‌ای آنجا هستند . یك مصاحبه‌ای هم اینجا شد . آنجا یك مصاحبه‌ای کردند
سئوال کردند که چه طور شد که شما مستخلص شدید و به چه مبلغی و به چه شرایطـــی
این ها وقتی گفتم وقتی صحبت از سیزده میلیارد میشد ــ وچقدر میشه چند فرانـــك
میشه ــ چند دلار میشه هیچکس باور نمیکرد . نزدیك صدو هشتاد میلیون دلار میشـــد
من یکوقتی ازش سوال کردم از این نصیری که این چه جوری حساب . برای من فرق نمیکرد
صدو هشتاد میلیون باشه ــ یا یك میلیارد و هشتصد میلیون باشه من امضاء میکردم امــا
من گفتم شما چه جوری اینها را حساب میکنید . گفت که تمام مخارجی که در زمان شمـــا
درخوزستان شده ضرب میکنیم ــ بعضی‌هایش‌را ضرب میکنیم به سه ــ بعضی موارد ضرب
میکنیم به پنج . گفتم آخه چطور شده که . نمیدونست خودش‌هم نمیدانست که چــرا
در بعضی موارد سه برابره در بعضی موارد پنج برابره. این خبر در دنیا منتشـــر
شد .جین بلاك از خسروپور که در بانك جهانی بود بعنوان قائم مقام ــ نه قائم مقـــام
عضو هیئت مدیره ازش پرسیده بود که این ۱۸۰ میلیون راست است؟ گفته بود یقیناً" یك
صفرش زیادی است . بمن هم نوشت که امروز بلاك از من پرسید من بهش اینطور جــواب
دادم . بهش نوشتم نخیر اشتباه کردید همان ۱۸۰ میلیون است . برای اینکه در

دنیا سابقه نداشت که کسی را ببل بقول خودشان آنوقت آنها خیال میکردند
واقعاً" این هم ببل است . آخه این که نمیدانستند که فقط یك ورقه‌ای است
که من امضاء میکنم و وقتیکه هم آن ورقه را امضاء میکردم گفتم من خوشوقتم که وزارت
دادگستری بالاخره مرا باین مبلغ معتبر شناخته که من اینقدر ارزش دارم . یك
روزنامه نوشته بود که علت توقیف فلانی این است که بودجه سه سال دولت ایران ــ کسر
بودجه‌اش تأمین شد آنوقت حساب کرده بود که این معادل سه سال کسر بودجه
دولت ایران میشد یعنی به شوخی تلقی کردند که واقعاً" هم یکی‌هم نوشته بود که
اگر این مسئله جدی و دراماتیك نبود کمیك بود این مسئله‌ای که این کار. . گمان
کنم این روزنامه تایم نوشته بود این را که این باین ترتیب خاتمه پیدا کــــرد .
من خلاص‌شدم و رفتم و خیال کردم دیگه قضیه تمام است . مدتها گذشت بمن یك
نامه‌ای ازبانك جهانی رسید آنوقتی که بلاك رفته بود . کسی که جای بلاك آمـــده
بود به‌ریاست بانك جهانی الان اسمش جیـــورج بله یك . . اسمش یادم میآید .
این یك نامه‌ای از این رسید که ما میل داریم که شما از طرف‌بانك جهانی بروید بـه
الجزایر برای راهنمائیشان ــ کمك است به دولت الجزایر در تهیه برنامه عمرانـی .
من‌این نامه را رونوشتش‌را فرستادم برای قدس نخعی که وزیر دربار بود . بهش گفتم
که این را به شاه نشان بدهید برای اینکه تا زمانی که من این مسئله برای من روشـن
نشده تکلیف من ــ من نمیروم . زیرا اگر من بروم به الجزایر بن‌بلاّ مخالفینی دارد
اولا" خواهند گفتش‌که توی تمام دنیا مملکت قحط بود که شما رفتید از ایران یکنفـر
را آوردید برای این کار به بانك جهانی و از تمام ملت ایران هم یکنفر آوردید کـــه
یك پرونده ۱۸۰ میلیون دلاری داره در آنجا . این اصلا" دیگه آبرو برای نه بانك
جهانی نه ایران نه من میمونه ــ نه دستگاه شما ــ نه دستگاه شما . من چی بگم؟
بنابراین نمیروم تا تکلیف من در این ــ یا محاکمه بکنید تبرئه بکنید یا تبرئه بکنیـد
یا محکومم بکنید . قدس‌نخعی تلفن کرد که بردم بعرض‌رساندم ــ اعلیحضرت فرمودند

که مگر این کار هنوز تمام نشده ؟ گفته بودند . گفت بگویید که بفوریت رسیدگی بکنید و هرتصمیمی هم که لازم است بگیرید . دست پاچه شدند و شروع کردند به راه حل پیدا کردن . آنوقت اطلاع پیدا کردم که برای صدور قرار منع تعقیب این بدبخت نصیری توانائی اینکه این قرار را خودش بنویسد نداره . وزیر دادگستری که همین آقای باهری که میخواهید بروید باهاش ملاقات بکنید درکابینه علم بود . این یکنفر رامأمور کرده که بره این قرار را صادر بکنه . این قرار در بنظرم سی صفحه صادر شد . سی صفحه مقدمه بود که کارهائیکه ـ اتهاماتی که وارد کردند چی بود ـ رسیدگی ـ هائی که کردند چه شد ـ نتیجتاً فلانی و اعضای شورای عالی ـ اعضای شورای عالی سازمان برنامه را هم رفته بودند ازشان یك تحقیقاتی کرده بودند و همشان هم بدبختیها ترسیده بودند که آنها راهم توقیف خواهند کرد . اعضای شورای عالی و مدیران سازمان برنامه همه شان خدماتی به ایران کردند که مورد تقدیر است و فلان و اینها و هیچکدامشان قابل تعقیب نیستند . بازمن خیال کردم تمام شده . من رفتم الجزایر . . .

روایت کننده ــ آقای ابوالحسن ابتهاج

تاریخ ــ یکم دسامبر ۱۹۸۱

محل مصاحبه ــ شهرکان ــ فرانسه

مصاحبه کننده ــ حبیب لاجوردی

نوارشماره ــ ۱٤

س ــ بعد پیدا میکنید اسمش را

ج ــ وزیر چی چیز است

س ــ هامفری ؟

ج ــ نه نه ــ وزیر . . . این همین تا چندی پیش رئیس بانک بود

س ــ مك نامارا ؟

ج ــ مك نامارا ــ بین او و مك نامارا ــ جرج وود ــ جرج وود را من اصلاً نمی شناختم رفتم برای اولین بار باهاش آشنا شدم در واشنگتن سر راهم که بروم الجزایر. رفتم بهش گفتم که خب من آماده هستم چی میخواهید بکنید . گفتند که ما میخواهیم ببینیم که اینها وضعش طوری است که ما بهشان یك وامهائی بدهیم برای کارهای عمرانی یانه .

رفتم یك هفت هشت ده روزی بودم . سرکار من با وزیر . . . باوزیر کسی بود که وزیر دارائی ــ وزیر اقتصاد وزیر برنامه‌ریزی همه اینها ــ همه این سه شغل را داشت .

س — در زمان بن بلا

ج — بن بلا — بومدین بود بومدین واز دوستان زمان طفولیت بود با بن بلا که ناهار منزل برمزه بودم بن بلا آمد توتانیه میکردم به فرانسه با همدیگر . با همدیگرفرانسه حرف میزدند . میگفتند از ۱۲ سالگی با همدیگر اینجور دوست بودند و این دست راست بن بلا بود در واقع . بن بلا هم خیلی خوشم آمد ازش . رفتارش خیلی معقول خیلی مودب خیلی بنظرم با فهم آمد . ضمناً هم یك چیز جالبی هم گفت که اینهم آن رکورد بماند . گفت که بچه‌های مایك موقعی آمدند بمن گفتند — موقعی که شاه به مسافرت میآمد — که اجازه میدهید ما این را کلکش را بکنیم — تصفیه‌اش کنیم؟ گفتم نه من اجازه‌نمیدهم. درست است که ما مخالفیم باهاش اما من موافق نیستم با این کارها. بعد از اینکه من این هفت‌هشت‌ده روزی که آنجا ماندم دیدم که اینها بدبخت‌ها خودشان هم نمیدانند چه میکنند . تازه فرانسویها رفته بودند . دستگاههای تلفنشان را — پستشان را اینها درست کار نمیکرد برای اینکه هیچکس را نداشتند از خودشان بگذارند . در یك همچین وضعی اینها میخواستند جلب سرمایه خارجی بکنند . بهشان گفتم . گفتم شما میخواهید جلب سرمایه خارجی بکنید درست موقعی که اموال فرانسویها را توقیف کردید . هرچه که دارید و ندارید مال فرانسویهاست مال اینها را ضبط کردید . توقیف کردند بدون پرداخت غرامت. بطوریکه برای اداره کردن کارخانه‌هایك کمیته‌هائی درست کردند . کمیته‌های مدیریت از خود کارگرها و برای زراعت هم همینجور. تمام مزارع بزرگ فرانسویها را که خیلی‌هایشان بعضی‌هایشان بزرگ بود . مثلاً انگور بعمل میآوردند برای درست کردن شراب فرستادن به فرانسه. تمام اینها را گرفته بودند آنوقت سپرده بودند به یك عده زارع که اینها اداره بکنند و یك تصویبنامه هم گذرانده بودند که این تقسیم میشه به سه قسمت . هم در صنایع هم در کشاورزی . یك سومش متعلق به مدیرانی که اداره میکنند . یك سومش بابت مالیات و یك سومش بابت بنظرم افزایش سرمایه یك همچین چیزی . وقتی که خواستند

اجرا بکنند دید ند که این یك سوم ها چیزی نمیشود توش گیر کردند. گفتم آخه شما یك همچین کارهائی کردید آنوقت چطوری میخواهید که خارجیها بیایند سرمایه ـ گزاری بکنند . گفتم به عقیده من این جور نمیاید . شما اگر واقعاً احساس میکنید که احتیاج دارید به سرمایه خارجی باید یك محیطی فراهم بکنید که افراد با سرمایه خودشان بیایند اینجا سرمایه گذاری بکنند . به بانك هم گفتم به عقیده من الان به هیچ وجه مستعد نیست و بانك هم صرفنظر کرد از فاینانس کردن . آنوقت در آمد نفتشان به هیچ وجه به این پایه نرسیده بود . یك نفتی داشتند خیلی جزئی . بعد که برگشتم به ایران به خیال اینکه دیگه تمام شده دیگه پرونده های من تمام تصفیه شده است . سالها گذشت یکروزی از وزارت دادگستری یکنفر بمن تلفن کرد که آقا خیلی خوشوقتم که بهتان بگویم که ـ تبریك بهتان عرض بکنم که پرونده های شما بسته شد . گفتم خیر اشتباه میکنید پرونده های من مدتی است بسته شد . من موقعی که میرفتم به الجزایر . گفت خیر اینطور نیست هیچ همچین چیزی نیست . آن یك قسمت بود . گفتم مگر چیزهای دیگر بود . گفت بله پرونده های متعددی بود . گفتم پس چطور شد من اطلاع نداشتم . گفت حالا ما صورتش را اینها را برای شما میفرستیم . تمام اینها را قرار است منع تعقیب صادر بشد . معلوم شد آن مقدمه بود تازه برای من خوزستان . پرونده خوزستان چیز جالبی است ـ جالبترینش را فراموش کردم . گفتم که شما ـ همان روز اول گفتند شما خود سرانه یك کارهائی کردید که برخلاف مقررات ایران بود . گفتم هیچ همچین چیزی نیست . من تمام کارهائی را که کردم بدون استثناء با تصویب تمام ارکانهای سازمان برنامه ـ بارعایت قانون سازمان برنامه وبا اطلاع دولت . گفتند کجا هست همچین چیزی . گفتم تمام اینها توی ـ اسنادش توی سازمان برنامه هست . گفتند خیلی خب حالا موکول است به رسیدگی بعد . بعد احضار کردند جهانشاهی را ـ یك محمد جهانشاهی بود

خدا بیامرزدش ببینید این آدمی است که شهامت نشان داد . این وکیل مشاور حقوقی سازمان برنامه بود . خواستنش و که ما بدونید که ابتهاج تحت تعقیب است و ابتهاج مرتکب یك -خواستند دعویش بکنند و اورا هم جلب بکنند ــ ابتهاج مرتکب یك اعمال خلاف قانونی شده که تحت تعقیب است و ادعا میکنه که اینها تمام با رعایت قوانین بوده و تمام اینها مطالعه شده است و مدارکش هم تمام در سازمان برنامه هست . گفتند آنها که البته بدانید آقای جهانشاهی شما اگر یك مطالبی بگو یید که ممکن است نسبت به خودتان هم عواقبی داشته باشد . حالا چه میگوئید ؟ گفتش که تمام اینها در پرونده های سازمان برنامه هست . گفتند این پرونده ها کجاست ؟ گفت پرونده هائی است که شما چندی پیش آمدید تمام را توقیف کردید در دیوان کیفر هست . گفتند خب بیائید پیدا کنید رفت پیدا کرد بهشان نشان داد . حالا چطور شد که متوجه نشده بودند . روز اولی که من به سازمان برنامه آمده بودم گفتم به شورای عالی ــ به هیئت نظارت و به هیئت نظارت این دوتا که شما هفت نفر را ــ هفت نفر هم من یکی پانزده نفر ما همه ایرانی هستیم همه برای یك منظور داریم کار میکنیم. شورا بجای خودش ــ هیئت نظارت بجای خودش اما بنشینیم در یك اطاق با هم تمام یك مسائلی را بحث بکنیم ــ هرکس نظری داره میگه ــ شورا باید تصمیم بگیره تصمیمش را بگیره ــ هیئت نظارت باید نظر بده ــ نظر بده ــ منهم که مدیرعاملم من دفاع میکنم از این چیزهائی را که گفته شده . این اول بنظرشان خیلی بعید میآمد . میگفتند آخه چطور میشه آقا همچین چیزی نمیشه این . ما هرکدام مان یك وظائف خاصی داریم . گفتیم وظائف خاصتان سرجایش ــ اما مشورت کردن که مانعی نداره . قبول کردند . برای این یك دفتر صورت مذاکرات مخصوصی به اسم مجمع عمومی مثل اینکه اسمش را گذاشتند یا مجمع مشترك . اینها رفته بودند صورت جلسات شورای عالی را دیده بودند . صورت جلسات هیئت وزارت را دیده بودند دیگه نپرسیده بودند چیز دیگر هم هست یا نه ــ کسی هم بهشان نگفته بود و با اطمینان خاطر مرا توقیف کردند که این آدم اینقدر کردن کلفت است و بی اعتناست به احدی ــ کسی را داخل

آدم نمی‌داند که بیاید با کسی شور بکنه ـ خودسرانه این کار را کرده. اینها را که نشان داده بود گفتند شما آقای جهانشاهی بعنوان مشاور حقوقی اطلاع داشتید؟ گفت بله از روز اول تا روز آخر فلانی به ما دستور داد که ما این قرارداد ی را که باهاشون بایـد تنظیم بکنیم آنها وکیلشان از نیویورك باشد آمد ما هم مشاورین حقوقی تمامان از الـف تاپایش را نشستیم همه را با هم یکا یك رسیدگی کردیم و امضاء یمان هم روی تمام اینهـا هست. ببینید اینها برایشان چقدر این باعث بدبختی میشه این. صداش هم درنیاوردند این را که بگویند. من هم همینجور در زندان هستم و از همه جریان بی اطلاع. مـن دیدم که حالا در جلسات دیگه ـ بعد دیگه مـرا دیگه در جلسه روز نمی‌آوردند شـب می‌آوردند. چرا؟ برای اینکه در آن جلسه اول به حدی داد و فریاد کرده بودم که تمـام معلوم میشه توی دادگستری شنیده بودند صدای مـرا. شب می‌بردند که این دکتر شریعت زاده بیچاره چشمشتر هم تا یك حدی نابینا بود. برایش زحمت داشت توی این کریدورهـای تاریك که می پرسید که فلانی کجاست؟ نمی‌دید درست. هیچکس نبود. ما را می آوردند آنجا می‌نشاندند و سئوال و جواب میکردند. در ضمن مذاکرات شد یکروزی شاهکار بمـن گفتش که این نصیری میگوید که بمن گفته است که موقعی که من و خانواده‌ام پوست لیو می ـ خوریم ابتهاج به لیلینتال یك میلیون دلار پول داده ـ در یکی از این جلساتی که ایـن دونفر هم نشسته بودند وکلا ی من. گفتم آقای نصیری شنیدم گفتید یك همچین مطلبـی؟ گفت نگفتم. گفتم گفتید. گفت نگفتم. گفتم گفتید حالا اصرارهم نمی‌کنم ـ می‌دونم به کسـی گفتید ـ میخواستم بدانید. اولا" یك میلیون دلار نداده‌ام بیشتر از یك میلیون دلار داده‌ام اگر مراجعه بکنید به حسابها خواهید دید یك میلیون بیشتر داده‌ام. برای چی اینکار را کردم؟ گفتم برای این کار را کردم که تا پانصد سال دیگه امثال شما بچههایشان پوست لیو نخورنـد گفتم یك کاری کردم که یکروزی مردم ایران قدردانی خواهند کرد. گفت این را از قول کسـی میگوئید؟ گفتم از قول خود من. گفت این کافی نیست. گفتم کافی است از قول خودم کافی

است برای اینکه من مؤمن هستم باین چیزهائی که میگویم. برای من یکسان است که شما چه عقیده‌ای نسبت به من ــ نسبت به کارهای من دارید. اما دارم میگویم من کارهائی که کردم باعث افتخار من است علی‌الابد خواهد بود. در ضمن سئوالها از من کرده بود شما تحقیق کردید راجع به لیلینتال قبل از اینکه بخواهیدشان؟ گفتم نــــه. گفت چرا؟ گفتم برای اینکه احتیاج نداشتم. من لیلینتال را میشناسم. گفتم من مثل بعضی از شماها نیستم که لیلینتال برای من تازگی داشته باشه. من یکسی را میشناسم احتیاج ندارم که بروم تحقیق بکنم این آدم کیه. سوء سابقه داره یا نداره. گفتـــم همین کارهائیست که کردم که الان هم که گرفتار هستم افتخار میکنم و هنوز هم لیلینتـــال وقتی که میآید به ایران شاه همان روز اول یا دوم میپذیردش. و شاه همه جامی‌نشینــه و میگوید افتخار میکنم. در حضور من به لیلینتال گفت ــ تازه از مسکو برگشته بود ــ گفت که مستر لیلینتال هروقت که من خواستم‌برای بکنم گفتم مثل لیلینتال کار میکنه و واقعاً هم اینه. همیشه همیشه میگفت توی کتاب لیلینتال هم هست که میگفت این همیشه مــــی‌ــ نشست این چیزها را میگفت

س ــ　اجازه میدهید چون برای نوارامروز حدود ٤ دقیقه مانده اگر اجازه بفرمائید راجع بــه موضوعی که سر ناهار صحبت میکردیم. اگر خاطراتتان را بفرمائید از اولین باری که باشاه فقید آشنا شدید و روحیه و اخلاق و طرز رفتارش و روزهای آخر و این تغییرات چه جــوری به چه صورت به چه جهات ــ چه عواملی درکار بود اگر تغییراتی در ایشان صورت‌گرفته بود

ج ــ　من اولین باری که شاه را دیدم موقعی بود که به ریاست بانک ملی منصوب‌شدم. مــرا هم قوام السلطنه رئیس‌بانک ملی کرد در کابینه اولش. در ۱۳۲۱ بود. آنهم شرحش را نمی دانم گفتم یانگفتم. اگر نگفتم یکوقتی خواهم گفت اما اگر گفتم که هیچ. رفتم پیشش ــ فوق‌العاده خوشــم آمد. یک جوانی که رفتارش بسیار معقول بسیار مؤدب و مدتها با هم

صحبت کردیم . در اولین ملاقات این مذاکرات طوری خصوصی بود که من به شــاه گفتم
که به عقیده من اعلیحضرت دو روش میتوانید داشته باشید یا سلطنت بکنید یا حکومت
و من عقیده ام اینست که سلطنت بکنید . دلیلش هم اینه که نخست وزیر ــ دولــــت
یك وزیری ممکنه یك اشتباهی بکنه ــ ممکنه یك روشی داشته باشه که مورد پسند نباشه
ممکنه ناشایسته دربیاید میشه عوض کرد اما شاه دیگه نمیشه عوض کرد . این یکی از
دلایلی است. دلایل بسیار دیگری داره . شما گفتم اگر یك پادشاه محبوبـــــــی
باشید به هیچ وجه احتیاج ندارید به هیچچیز دیگر مردم ایران پشت سرتان خواهنــد
گفت . در این زمینه یك مقدار زیادی صحبت کردم و فوق العاده بهم دیگر نزدیـــك
شدیم خیلی . بطوریکه یك عده ای عقیده شان این بود که من نزدیکترین شخص هســتم
به شاه . درصورتیکه رئیس بانك بودم . من در زمانی که در سازمان برنامه بودم ــ
روزهای معینی میرفتم در بانك ملی روزهای معینی نداشتم. اگر مطلبی داشتم میرفتم .
اما غالباً میدیدم شاه را ــ من را دعوت میکرد به خانه شان به میهمانی هایشان ــ ضیافتشان
آنوقت فوزیه زن شاه بود . فوزیه را هم ــ بارها سعی کردم با فوزیه به یك زبانی ــ یــك
موضوعی پیدا بکنم باهاش صحبت بکنم به فرانسه به انگلیسی . چون هم فرانسه خوب صحبت
میکرد هم انگلیسی خیلی خوب صحبت میکرد . ولیکن با این خانم هیچ اصلاً نمیشـــد
حرفی ازش درآورد . یك زن خیلی محجوبی بود . دائماً مثلاً پیك نیك درســـت
میشد در باغهای نسیدونم نیاوران ــ فرح آباد این جاهای مختلف . من همیشه بـــودم
و دوستش داشتم بتمام معنی دوست داشتن . من سواری میکردم آنوقت خیلی اسب سواری
خوشم میآمد . او هم سوار کار بود . مرا دعوت کرد رفتم به لار باهاش با اسبهای سلطنتی
رفتیم ــ اصطبل سلطنتی رفتیم. آنجا چند روز با هم بودیم . عیناً مثل دوتا دوســـت
با همدیگر صحبت میکردیم . من رعایت انسانیت و ادب را میکردم اما بهیچ وجه من الوجوه
فراموش میکردم که شاه هست . بحدی دوست داشتنی بود . یکروزی از سواری برمی گشتم
روز تعطیل بود که از سواری برمی گشتم نزدیك های ظهر بود از خیابان پهلوی . خیابان

پهلوی آنوقت وسطش اسفالت بود طرفین اش، خاك بود بهترین جا بود برای سواری.
یك ماشینی با سرعت میرفت به شمیران با صدای زیادی هم برگشت و آمد وایستاد -
دیدم شاه هست . از اسب پیاده شدم

س - اسکورت اینها هم نبود؟

ج - نه خودش پشت رل نشسته بود هیچکس باهاش نبود هیچ اسکورت نبود . وقتی هم که
با من صحبت میکرد - روزجمعه بود دیگه مردم رد میشدند هرکس رد میشد میدیدش
میشناختنش . از اسب پیاده شدم و یك مدتی با من صحبت میکرد . صحبتهای
خیلی عادی - خیلی معمولی . اما همین که این که یك آدمی توجه خودش را - سمپاتی
خودش را دوستی خودش را به این ترتیب نشان میدهد خب این اثر میکند اره در آدم .
و من چقدر خوشم میآمد از اینکه این خب یك پادشاه موکراتی است . از هیچکس
نمی ترسید - دلیلی هم نداشت بترسد . این پادشاهی بود که من دوست داشتم. این
آدم من بودم تا ۱۹۵۰ . از ۵۰ - ۱۹٤۲ رئیس بانك ملی بودم . بعد از برداشتن
من از بانك ملی بدون شك به دستور او بود . چرا؟ همانطوریکه سابق توضیح دادم این
راست راستی باور کرده بود که یك دوئر احمقی میآید یك دوئر احمق انتریگانسی که
که انتریکها بشکل ایرانی یادگرفته بود که شما اگر این آدم را بردارید صد میلیون دلار
بهتان میدهم. این بدبخت ضعیف النفس هم فکر کرد خب صد میلیون دلار ارزش داره
که ما ابتهاج را برداریم و یك کار دیگر هم بهش میدهیم باین خیال گمان میکنم مرا
برداشت . ضمناً هم گمان میکنم رزم آراء هم همچنین . برای اینکه من مخالفت کرده بودم
با آمدن وزیر آراء و خیال میکنم شاه بهش گفته بود . خب بدیهی است خوشش نمیآمد .
یك نظامی که آمد بمن تکلیف کرد شما بیائید نخست وزیر بشوید من افتخار میکنم با شما
کار بکنم - آن هم چون حقیقت نداشت خوشش میآمد - تقی نصر هم که من داخل آدم نمی-
دانستم وزیر دارائی شده - تمام اینها موجب شده بود . آن یارو فون برگ هم
در یك آنتریك هائی دخالت داشت . فون برگ هم بدون دخالت نبود بدون شك .

تمام اینها باعث شد که مرا برد اشتند . فقط برای من پیغام داد که من بروم سفارت پاریس اول سفارت لندن . گفتم نمی‌روم . بعدعلاء آمد که شمااگرازشاه قهر کردید از مملکتتان که قهر نباید بکنید . شما نصر را اینطور نالایق مید انید و میگوئید که موفق نخواهد شد بهتر است اینجا نباشید والا این را بگردن شما می‌اند ازند . این خیلی بمن اثر کرد قبول‌کردم و رفتم پاریس . برگشتم از آنجا رفتم آمریکاو برگشتم این کار را بمن تکلیف کرد .

س — پس‌بین میشه گفت ۱۹٤۲ که سرکار اول آشنا شدید و ۱۹٤۹

ج — ۱۹۵۰

س — فرق کرده بودند ایشان یا نکرده بودند ؟

ج — در آن اواخر خیال میکنم تا این اند ازه فرق کرده بود که بدون اینکه بمن خودش چیزی بگوید بی‌میل نبود که من برکنار بشم یك صد میلیونی گیرشان بیاید ضمنا" این نخست وزیری هم را که من ازش بدگفتم و گفتم نظامی نیاورید او هم شنیده او را هم راضی میکنه . من خیال میکنم این عوامل بود . ولی اینطور آدم بی رحمی باشد . آدمی باشه که فساد را تشویق بکنه . این صفات مطلقا" در آن تاریخ به عقیده من در این آدم وجود نداشت چطور شد که اینطور شد ؟ به عقیده من باز دوعامل مهم بود . یکی عدم مقاومت ایرانیها اخلاقا" در مقابل زورکه یکنفر بخودش اجازه نمید اد که بااین آدم نظرغیر موافقی بده . و وقتی که یك کسی در یك همچین محیطی سالها زندگی میکنه خیلی خیلی خیلی بایسد قوی الاراده که تحت تأثیر قرارنگیره . عامل دوم که مهمتر از شاید اولی باشه حمایت دو دولت قدرت بزرگ . که آنزمان جزو قدرت بزرگ در ایران درهرحال انگلستان قدرت بزرگ محسوب میشد . هم انگلیسها هم آمریکائیها ازش حمایت میکردند .

س — به چه ترتیب ؟ چه جور؟

ج — در هرکاری حمایت میکردند . بطوریکه دولت آمریکا کارت بلانش داده بود به شاه که شاه هرچی که اسلحه بخواهد بدون گفتگو بهش بدهند . این کارت بلانش رانیکسون داده بود به این آدم . چون همین‌اوا کرها که اینهمه الان های و هوی بلند میشه

برای دادن چند تا ــ فروختن چند تا آواکس به عربستان سعودی بدون اینکه هیچکس صدا شرد و بیاید شتر تا به ایران فروختند . چرا فروختند ؟ برای اینکه این آدم ــ داوطلب شد که پلیس خلیج فارس بشه . آخه خلیج فارس اهمیت داره من قبول دارم اما همان امنیتی که برای ما داره برای عربستان سعودی داره برای کویت داره برای عراق داره برای شیخ هـا داره برای آمریکا داره برای اروپا داره و برای ژاپن داره . برای اینکه اگر بنا باشد که نفت خلیج فارس بره تنها ایران نیست که ضرر بده تمام این . اروپای غربی صنایعش می خوابه . ژاپن صنایعش ازبین میره . به آمریکا لطمه بزرگی وارد میشود . یکنفر توی این دنیا پیدا بشود و بگوید من دا و طلبانه حاضرم از جیب خودم . از جیب خودم یعنی چه ــ یعنی از پول ملت ایران این کار را بکنم . این ده میلیارد خرید اسلحه بود در یکسال از آمریکا . ده میلیارد دلار . این شوخی نیست . این یك مبلغ خطیری است . برای چی؟ برای اینکه خلیج فارس را ما پلیس بکنیم . کارصحیحش این بود که شاه تمام این کشورها را میخواست بهشان میگفتش که انگلیسها رفته اند ــ دارند میروند ــ من و شما ما همه ایران و شما همه مان در این کار ذینفع ایم . ما بیائیم روی هم رفته ــ رویهم با هم باتفاق یک یکر بیائیم یك تشکیلاتی بدهیم که بتوانیم خودمان را در مقابل هرگونه خطری محافظت بکنیم و در این کار آنهائی هم که ذینفع هستند باید یك سهمی بدهند . اروپای غربی ــ ژاپن ــ آمریکا تمام این کشورهائی که از نفت خلیج فارس استفاده میکنند باید سهیم باشند . شاه حق نداشت بیاید تمام این مخارج را تحمیل بکند به ملت ایران . آنوقت ملتی که عواقب تورم را احساس میکند ــ ملتی که ترقی خارق العاده یك عده طیلی را می بیند که اینها از هیچ رسیدند ــ صاحب همه چیز شدند و خودش بدبخت بیچاره ــ غالباً اتفاق میافتاد خودتان هم شاهد هستید . سیب زمینی پیدا نمیشد ــ پیاز پیدا نمیشد ــ تخم مرغ پیدا نمیشد ــ گوشت پیدا نمیشد به تواتر ها . . ایرانی که تمام این چیزها میبایست خودش عمل بیاوه و صادر کننده اش باشه چرا؟ برای اینکه سیاست غلط داشتیم

کشاورزی ایران را گذاشتند اصلاً" دگرگون شد با این بقول خودشان اصلاحات ارضی
که پدر کشاورزی مملکت را درآورد . فقط و فقط این کار را من خیال میکنم شاه کرد
برای پیدا کردن وجهه درغرب بخصوص در آمریکا . والا این کار از اول تا آخرش
غلط بود . نه اینکه من دفاع بخواهم بکنم از مالك خیر . مالکین ایران نمیبایست
استحاق این را نداشتند که مالك بمانند اما راه اصلا حش این نبود که بگیرند
به زور بدهند به دست یك بدبختهائی که یکعده‌ای پولهائی را هم که گرفتند یا
رفتند رادیو خریدند تلویزیون خریدند . یا رفتند عیاشی کردند یا رفتند سفرمکه
یا بعضی‌هایشان رفتند اروپا . کوچکترین قسمتی از این پولها شاید به مصرف واقعی
رسیده باشد . چرا غلط بود؟ برای اینکه توجه به اینکه این کار صحیح است یا
نیست نبود توجه به اینست که این چه اثری در دنیای خارج خواهد گذاشت و آنوقت
خارجیها هم خودشان را گول میزدند که ما الان یك جزیره‌ای داریم در این قسمت
دنیا که هیچ چیزی نمی‌تواند این را متزلزل بکند وبنابراین کارت بلانش دادند .
ایشان هم که این را حس کرد که اینطور هست می‌تاخت — هرچی دلش میخواست
میکرد و آن هائی که این مسئولیت اخلاقی را داشتند کوچکترین توجهی نداشتند .
برای اینکه برای آنها ملت ایران — رفاه ملت ایران مطرح نبود . گور پدر ایرانی .
آنها سیاست خودشان از لحاظ استراتژی از لحاظ خود سیاست آمریکا و انگلیس
در آن قسمت دنیا این بود که یك آدمی که ظاهراً" قویترین شخص آن قسمت دنیا
بود این الیهٔ قسم خورده آنها بود و اگر آنها توجه به این مطلب نداشتند همانطوریکه
تذکر دادم — و به سرراجز استیونس تذکر دادم و به آمریکائیها به کرات گفتم — مواردش
را الان بخاطر ندارم اما به کرات میگفتم . برای اینکه کوچکترین جنبه شخصی نداشت
اگر من جاه طلب بودم نخست وزیری را قبول میکردم . من میدیدم که این راهی را که
داریم میرویم راه غلط است . من میگفتم ایران یك انفجاری در پیش دارد . این
به گوش ساواك میرسید برای اینکه جزو اشخاصی که با خانواده من میآمدند — سیآمدند

پیش‌من دوستم هم بودند مأمورین ساواک بود . اشخاصی که توی بانک بودند مأمورین ساواک بود . من چند دفعه در بانک در دفترم که توی ساختمان جدید که درست کردیم میخواستم ببینم واقعا" اینها چیزی هست دستگاهی هست . خواستم یک اشخاصی را بیاورم که ببینند اینجا چیزی هست یا نه ــ کسی نتوانست پیدا بکنه . اما اطمینان دارم تمام کارهائی‌که من میکردم به آنها اطلاع میدادند . من وقتی از سازمان برنامه برکنار شدم یک خانه‌ای زنم یک زمینی داشت در خیابان پیراسته درتجریش این را شروع کردیم به ساختن . یکروز من دیدم که از این بخاری توی دیواری یک چیزی آویزان است . کشیدم این سیم یک سیم بلندی آمد یک چیزی هم سرش بود . یکنفر اهل فن را خواستم گفت این میکروفون است . آن سیم کش را خواستم . آنچه که تو ذهنم بود از الفاظ رکیک به این آدم گفتم کتکش زدم .

س ــ　سیم کش را

ج ــ　سیم کش را . که مردیکه تو سیم کشی یا اینکه جاسوسی . گذاشت رفت که رفت که رفت . طلب داشت رفت دیگه اصلا" به سراغ من نیامد که طلبش را هم بگیرد . مسلم بود که این به مأموریت سازمان امنیت برای من اینجا سیم گذاشته بود میکروفون گذاشته بود . این بود زندگی ایرونی و این تمام با اطمینان خاطر که هیچکس در دنیا . روزنامه‌ها بگویند اهمیت ندارد اما دوتا دولتی که از لحاظ او مهمترین دولتها بودند پشتیبانش بودند . بالاتراز این چیزی میشد این نطقی که من در سانفرانسیسکو کردم . این اعلام خطری که کردم . این را بهتان دادم خواهش میکنم این را یک دفعه دیگر بخوانید . ببینید خط کشیدم زیرش . یک جائی میگویم که روزی ممکن است پیش بیاید که مردم ایران تمام این بدبختیهایشان را از آمریکا بدانند و آمریکا را بعنوان یک دولت آمپریالیست معرفی بکنند وتمام ملت ایران هم این مسئله را باور خواهد کرد . خب در زمان خمینی این عمل واقع‌شد دیگه . در ۱۹۶۲ این مطلب را گفتم در ۱۹۷۸ شانزده سال بعد این قضیه عینا" واقع‌شد . این تذکرات را وقتی میدادم پیغام میدادند توسط زن من که شما چی

میگوئید شکوفان تراز این وضع ممکن است در دنیا باشه ؟ شما آخه چی میگوئید ؟ چی تان هست ؟ چرا اینقدر بدبین هستید چرا اینقدر بدگوئی میکنید چرا اینقدر به مملکتان صدمه میرسانید ؟ اینها را جزو خیانت مید انستند که حزب واحدی را تشکیل داد و اخطار کردند یگه که هرکس که موافق نیست بره . اگر ماند و عضو حزب نبود دیگه توقع کمك نداشته باشد . یعنی اعلام دارم میکنم که اگر پدرتان را درآوردند — صدایتان درنیاید والا پاشوید بروید . اینها را تمام را خارجیها دیدند

س— شما چه کردید وقتی که اعلام شد ؟

ج — من به هویدا تلفن کردم که دبیر کل حزب بود . گفتم که این معنی‌اش اینست که من باید الان عضو حزب باشم من که ایران را نمی‌توانم ترك بکنم. گفت بله . گفتم چه باید بکنم ؟ گفت ورقه‌ای برایتان میفرستم امضاء بکنید . ورقه‌ای فرستادند من امضاء کردم بعنوان اینکه من عضو حزب هستم. همین به همین امضاء . برای اینکه من میبایستی یا ایران را ترك بکنم یا میبایستی اعلان جنگ کرده بود دیگه . نسبت به من این عمل را کرده بود به دیگران نکرده بود . اما این اخطار — اخطار رسمی بود که هرکس که ماند و عضو حزب نشد اگر برایش یك پیش آمدهائی کرد توقع کمك نداشته باشد . یعنی مرا اگر ی خیابان یکنفر میگرفت کتکم میزد به قصد کشتن مجروحم میکرد صدام را درمی‌آوردم میگفتند ما که گفتیم به شما . این شده بود مملکت ایران — ایرانی که مورد حمایت دو دولت دموکراتیك غربی بود . این خجلت آور نیست ؟ شما را بخدا خجلت آورنیست آنوقت من بهشان تذکر وقتی میروم میدهم آن مرد یکه خیال میکند که من آمدم که میخواهم من شاه بشوم. یقین دارم که معنی‌اش دیگه چیز دیگر میتواند باشد . میگه "A known evil is better than an unknown evil." با دوستان آمریکائیم که صحبت میکردم تك توك بودند که موافق بودند . یکی از آنها بل میلر بود . یکی از آنهائی که سمپاتیك بود همین الیوت بود . اینها می‌آمدند منزل من تنیس بازی میکردیم . من تمام این مسئله — من دست بردار نبودم. این را همه جا — هردفعه‌ای که فرصت پیدا میکردم میگفتم هرجا

بزد میگفتم . علنی میگفتم . توی همین اشخاصی که توی منزل من می‌آمدند تنیس بازی میکردند یکیشان از مأمورین ساواك بود . وقتیکه توی زندان بودم یکنفر دو نفر یکیشان خواست بیاید گفتم که ــ به زنم گفتم بهش بگوئید که نمی‌خواهم بیایید برای اینکه من میدانم شما مأمور ساواك هستید . بهش گفتش این دیوانه شده داد فریاد کرد چه کرد چه کرد ــ چه کرد . . . هرکاری کرد خیلی هم آدم آنتلکتوئل است . آن یکی یك دکتری بود وقتی که بهش گفتم نمیدونید چه حالی پیدا کرد . او شروع کرد نتوانست جلوی این دندانش را بگیرد . این اصلاً چانه‌اش میلرزید . میلرزید . . . رنگ و رویش پرید درصورتیکه من منظورم به او نبود . گفتم اشخاصی میآیند پیش من که مأمورین ساواك بودند . یکیش خودش بود . آخه این زندگی است . قابل دفاع بود ؟ غربیها نمی‌دانستند که هست ؟ بخوبی میدانستند اما میگفتند که به ما چه . این تا زمانی که منافع ما را تأمین کرده و بدین نحو تأمین کرده که هرچی بخواهیم میکند و به بهترین وجه انجام میدهد برای چی مداخله بکنند . بنابراین این دوعامل . اول ضعف مردم ایران در مقابل زور . حالا اعم از اینکه محمدرضاشاه باشه اعم از اینکه آقای خمینی باشه یا یك یقعلی بقال دیگه باشه در مقابل زور تعظیم تکریم ــ چاپلوسی ــ تملق و طوری این کار را میکنند که اون مرد خودش امر بهش مشتبه میشود . شاه من ایمان دارم

س ــ از کی این شد ؟

ج ــ عقیده پیدا کرده بود که یك ژنیست یك چیز خارق‌العاده است

س ــ از چه تاریخی این مشهود بود ؟ از چه زمانی از چه کابینه‌ای ؟ یا از چه سالی ؟

ج ــ اوووو . . خب قوام السلطنه این اخلاق را نداشت . مصدق نداشت و مصدق البته بــا رفتاری که کرد انگیزه این آدم را دیگه شدت داد بعد از اینکه به کمك کرمیت روزولت برگشت این پیش خودش تصمیم گرفت که دیگه فرصتی نخواهد داد به مخالفینش که چنین

کاری بکنند .

س— خب زاهدی هم که آدم قوی‌ائی بود

ج — زاهدی اما قوی به آن اندازه نبود که در مقابل او. زاهدی را خودش بمن تلویحاً گفت دیگه محض خاطر شما بیرون کردم. مثلاً زاهدی را میتوانست منفصل بکنه اما مصدق را نمی‌توانست منفصل بکند . خواست بکنه که عکس‌العمل نشان داد . از همان زمان تقویت شد و روز بروز هم بیشتر شد . هرچه بر تملق ایرانیها افزوده شد و هرچه بر تقویت خارجیها افزوده شد — تقویت خارجیها از او — این امر به او مشتبه شد که من ایمان دارم که این آدم اواخر معتقد بود که یك قدرتی داره — این که میگفت من یك رسالتی دارم از طرف خدا که من تا کارمن تمام نشه از بین نخواهـــم رفت — من خیال میکنم تا یك اندازه‌اش این اعتقادات خودش بود که واقعاً عقیده‌اش شده بود . روی این افکار خرافات و روی این وضعیتی که ما برایش فراهم کرده بودیم و دنیا برایش فراهم کرده بود که این خیال میکرد که یك قوه فوق بشری هست .
شنیدم یکی از اطرافیان — نزد یکانش گفته بود این الهام میگیرد از خدا برای اینکه ممکن نیست یك بشری بتواند در روز اینهمه تصمیمات بگیرد که یکیش غلط نباشد . خب این را بمن و دیگران میگفت برای اینکه به گوش او برسد . خب وقتی که بیست وچند ســال این ۳٦ سال سرکار بود خب ۲۰ سالش با حکومت قدرت مطلق بود دیگه . یعنـی قدرت مطلق بطوریکه قوانین را دیگه رعایت نمیکرد . قانون اساسی را رعایت نمیکرد .

س— از کی شد این ؟

ح — از کی شده که از موقعیکه— گمان میکنم از موقع بعد از مصدق بود . قبل از اون گمان نمیکنم قانون . . برخلاف قانون اساسی رفتار میکرد . اما بعد یك چیزهائی که برخلاف قانون اساسی . قانون اساسی یك جای صریحی داره که نباید در قوه قضائی مداخلـــه کرد . این اصلاً دستور میداد ابلاغ بکنید به فلان که مردیکه تو باید همچین رأئی بدهی

س— به قاضی

ج — قاضی — خجالت هم نمی‌کشید . میگفت یك چیز عادی است . آن قاضی هم اطاعـــت

میکرد . در پاکستان چندی پیش میدونید همین دیکتاتور ضیاء الحق یك قانون اساسی جدیدی نوشت که این را می‌بایست شورا این دیوان عالی کشور تصویب بکنه . چند تا از اعضای دیوان کشور استعفا دادند . ازپاکستانیهامن در دنیا کمترملتی سراغ دارم که از لحاظ ترقی عقب مانده باشند ببینید در پاکستان این کار را نمی‌کنند .

س— استعفا دادند

ج — استعفا دادند . یکنفر در ایران یکوقت‌شنیده شد استعفا داده باشه که بگوید من — دستوری را که شاه داده نمی‌کنم . یکنفر برای نمونه بمن نشان بدهید دیگه . هرکاری که این آدم میگفت میکردند . من این کارهائی راکه بمن دستور که میداد میگفتم اعلیحضرت نمی‌کنم — استعفا میدهم

س— از کی مجلس دیگه قدرتش‌را از دست داد ؟

ج — از موقعی که یك عده پوفیوز در آنجا انتخاب کردند . منصوب کردند

س— از چه دوره‌ای بود ؟

ج — من از لحاظ ادوار نمی‌توانم الان بهتان چیزی بگویم

س— ولی آن زمانیکه سرکار در سازمان برنامه بودید مجلس‌نسبتاً قدرتی داشت یا

ج — نسبتاً داشت اما معذالك وقتی‌که یك شاه — شاه یك چیزی را میگفت همشان اطاعت میکردند مگر اینکه خلافش را اشاره بکنه . برای اینکه باز چرا برای‌اینکه میدانستند انتخاب شدن آنها هم باز مربوط به اینست که شاه موافق باشد یا نه . شاه اگر مخالف یکنفر بود انتخاب نمیشد

س— یعنی قبلاً اسامی تهیه میشد ؟

ج — (؟) اگر شاه میخواست یکنفر انتخاب نشه دستور میداد ساواك مانع میشد حالا به چه نحو اینکار را میکرد ؟ نمیدانم اما میتوانستند مانع از انتخاب یکنفر بشوند . میتوانستند یکنفر را انتخاب بکنند اگر میخواستند یکنفر را انتخاب بکنند . این است که اگر خارجیها می‌خواستند توجه داشتند یك کمی دوربین تر بودند — یك کمی عاقلتر

يك كمي مؤمن تر بودند به يك مسائلي . آخه يك ملت بدبخت پا برهنه اي تقصيري نداره كه اين را بايد فداي اين كارها كرد . ديگه اين آدم حق نداره صرفاً براي اينكه شما تقويتش ميكنيد و قدرتمندشده . گفتم توي نطقم كه وقتيكه دولت آمريكا پشتيباني ميكنه از يك اشخاصي كه منفورند . نتيجه‌اش اين ميشه اين مردم ميگويند كه چه بايد كرد . اين اربابانمان اين را ميخواهند و تسليم مي‌شوند تا روزي كه بتوانند تلافي بكنند . اين افراد ضعيف ضعيفند اما آنچنان ظالم و خونخوار ميشوند وقتيكه فرصت پيدا بكنند كه اين را من به چشم خودم ديدم در چند وهله . يكوهله جنگلي‌ها وقتي كه يك عده نيمه وحشي مسلح شدند چه كاري كردند ؟ تمام حسابهاي شخصي را تسويه كردند . پدر مرا كشتند روي حسابهاي شخصي . موارد ديگري هم ديدم در ايران بسيار. در تاريخ ايران پر است مواردي كه از اينجور پيش آمده . اين ملت مظلوم توسري خور چنان خونخوار ميشه وقتيكه توانائي پيدا ميكند . آخرين موردش — امتحانش — امتحان خميني كه شاه هيكل مي‌نويسه كه شاه باور نميكرد كه اينكه ميآيند ميگويند تو شهر ميگويند مرده باد شاه — مرده باد فلان . توي هليكوپتر سوارشد و آمد و پرواز كرد به خلبان گفتش كه اينها راجع به من ميگويند ؟ خلبان خجالت كشيد جواب بدهد براي اينكه مي‌شنيد ديگه — ديد با چشم خودش . رفت منزل قدغن كرد زنش نتواند بيايد بدون اينكه بجورندش .

س — آخرين باري كه سركار با شاه ملاقات داشتيد و حرف زديد باهم كي بود ؟

ج — من هيجده سال بود من . . به تاريخ فرنگي ميگويم . ١٩٥٩ فوريه رفتم تا ١٩٧٧ بود ٧٧ گمان ميكنم . بنابراين ميشه هيجده سال

س — شاه را نديده بوديد

ج — هيچوقت شاه را . هيجده سال بعد اين آقاي هويدا اي خدا بيامرز يكدفعه نميشد كه من هويدا را ببينم هويدا نگويد از اينكه اعليحضرت نميدانيد به شما چقدر ايمان دارند چقدر احترام به شما دارند . هروقت صحبت شما ميشود با آنچنان احترام و من باوركردم

دیگه . من دلیلی ندانست که باور نکنم. من موردی پیدا کردم که خواستم اینقدر بمن سختگیری کردند ـ اینقدر بمن زور گفتند

س ـ به بانک

ج ـ به بانک ـ بمن و در تمام کارهای شخصی من. بانک را یکروزی مطلع شدم که دارند زد و بند کردند که بانک سیتی بانک را ببرند بانک اصناف را بهش بدهند شریک بشود با بنیاد پهلوی. بانک ملی و بانک توسعه صنعتی و بانک مرکزی ترتیب داره این کارها را میدهد. خواستم نماینده سیتی بانک را گفتم که همچین چیزی هست ؟ دیدم گفت بله. گفتم ا چطور شما همچین چیزی .. چرا بمن نگفتید؟

س ـ مگر با شما شریک بودند آنها؟

ج ـ بله. من آنوقت خونریزی داشتم اولسرم . بمحض اینکه از رختخواب بلند شدم آمدم پیش دکتر زهرمار را بگوئید که رئیس بانک مرکزی بود ـ آن کثافت .. چی بود این آخریها زنجانی است

س ـ دکتر یگانه داریم

ج ـ یگانه یگانه. رفتم پیش یگانه و او معاون دو وجبی اش هم او هم آنجا بود

س ـ شرکاء

ج ـ شرکاء . گفتم شما بانک مرکزی برای حفظ منافع بانکها هستید شنیدم یک همچین کارهائی دارید میکنید پشت سر من. گفتند که والا ما نکردیم این شرکاء شما کردند ـ سیتی بانک آمده بتقاضا کرده. اینهم سیتی بانک گفتش که من میآیم در حضورشان بهشان میگویم دروغ میگویند. آنها میفرستند دائماً ـ شریف امامی است و اینها میفرستند دائماً پشت سر من. گفتم آنکه این قبیح است . اگر اینها میخواهند شریک بشوند با یک بانکی وعقلشان نمیرسه با کدام بانک من میروم برایشان یک بانک درجه یک پیدا میکنم. بانک خوب در دنیا تنها سیتی بانک نیستش که من پیدا کردم . اولاً سیتی بانک را من آوردم به ایران. اینها تعهد دارند در مقابل من. من سیتی بانک اگر این کار را بکند تعقیبشان

میکنم و در نیویورک تحقیقشان میکنم. گفتند چطور؟ گفتم یک memorandum of understanding
داریم. بغرض اینکه شما توانستید این بانک را درست بکنید تا بانک ایرانیانی باقیست
اینها موظفند که تمام معاملاتشان را در ایران منحصراً" با بانک ایرانیان بکنند. یگانه
گفتش که نوشته دارید؟ گفتم بله. گفت ممکن است این را بفرستید. رفتم فرستادم.
یقین دارم رفت به شاه نشان داد. خوابید سروصدا از بین رفت. به ریستون
گفتم. گفتم من نجاتتان دادم گفتم ممکن است یکروزی برسد که شما خجالت بکشید
تأسف بخورید که شریک هستید با بنیاد پهلوی و افتخار بکنید که شریک هستید با —
یکنفری که رو پایش ایستاده وعلناً" مخالف است با این طرز حکومت. و آن روز هم
رسید. نجاتشان دادم از این کار. خب بیم خورد دیگه

س — آنوقت موضوع ملاقاتتان با شاه چی بود؟

ج — این بعن هی میگفت که آخه شما نمیدونید چقدر برای شما احترام قائل است. هرموقع
صحبتی پیش میآید از شما تعریف میکند چنان میکند فلان فلان فلان... برخورد کردم
به این اشکالات. خواستم سهامم را بفروشم گفتند که حق ندارید بفروشید. یک کسی
که سهمش برسه به فلان مبلغ. گفتم چرا؟ گفتند برای اینکه نمیشه. گفتم پس چرا
بعضی از بانکهائی هستند که صددرصد مال یکنفر هست مثل مال نیکپور. بانکهائی هستش
که مال خود لاجوردیها — مال تدین مال... گفتم بعضیها صددرصد — بعضیها
شصت درصد — هشتاد درصد. در مورد من چرا این چیز میشه؟ این را کی گفته بود؟
خیال میکنم که بانک مرکزی گفته بود. خیال میکنم. هویدا گفتش که یک صورتی از این
بانکها میتوانید بمن بدهید؟ صورت فرستادم. گفت که بعرض رساندم وگفتند که نه
این حق ندارید یک همچین اعتراضی بکنید. اعتراض را خودشان میکردند. بعد وقتیکه
تمام شد موضوع رفت که برویم در بورس. گفتند در بورس ما نمیتوانیم این را ۳۰ و فلان
قدر معامله بکنیم چرا؟ گفتند برای اینکه ما ۱۰ درصد بیشتر ترقی قائل نیستیم. گفتم
این را از کجا آوردید؟ کدام قانون همچین؟ کجای دنیا اینجوره؟ یک سهمی امروز

یك تومان است فرداش دوتومان است. در بورس شنیده نشده است بگویند تغییر دوتومان زیاد است . بیائید این را باید بکنید ١٢ ریال ١٥ ریال . به شمامربوط نیست بین خریدار و فروشنده است . بورس فقط محل ثبت است. گفتند این مقررات داخلی است . گفتم شما غلط کردید مقررات داخلی که نمیشه . آنروزی که بناست معامله بشه از بورس بمن تلفن کردند . تلفن کردم به رئیس بانك مرکزی آنوقت این مهران بود . مهران هم یك نوکری مثل نوکرهای دیگه ـ غلامهای شاه . اوهم یك چیزهای پرت و پلائی گفت و باز به هویدا گفتم که آخه آقا این چی هست داره میکنه . دائماً این اشکال . من مستأصل شدم دیگه . من دارم میفروشم که بروم بگذارم بـــروم بمن بگوئید که من نباید در این مملکت زندگی بکنم . دست زن و بچه ام بگیرم میـروم یك جای دیگه گدائی میکنم. اما اینجور چرا این کارها را . گفتند که درست میکنیم یك کمیسیونی کردند ـ کمیسیون چند نفری و مدتها طول کشید ماهها طول کشید بعد گفتند مانعی نداره . بعد آنوقت هویدا بمن گفتش که حالا میدانید تمام اینها را بدستور اعلیحضرت است و شما جا داره که شاه را ببینید و تشکر بکنید . منهم باور کردم خدای من شاهد است باور کردم . میدانستم که اگر او دستور ندهد که نمیشه . گفتم خیلی خب میروم تشکر میکنم. وقت تعیین کرد رفتم. بعد از ١٨سال

س ـ چه جور بود آن ملاقاتتان؟

ج ـ خیلی خیلی عادی ـ هیچ اصلاً صحبت از زمین و زمان کردیم و درختها ـ گفت درختکاری که کاجهائی کاشتیم که دیدید و چقدر مشکل است این عمل آوردن این کاجها . نمیدونم از حیث آب دادنش از حیث فلانش بسیار بسیار مشکل است

س ـ کاجهای دور تهران؟

ج ـ دورتهران ـ و هیچی تقریباً یك گمان کنم بیست دقیقه بودم

س ـ هیچ صحبتی از این تاریخ و تأریخچه و . .

ج ـ مطلقاً یك کلمه یك کلمه نه او گفت نه من . من فقط گفتم تشکرمیکنم از اینکه اعلیحضرت

دستورفرمودید . گفتم اگر این کار نشده بود من نابود بودم. برای اینکه من الان سه میلیون دلار مقروض‌هستم . آنهم قرضم به سیتی بانك با اجازه بانك مرکـــزی قرض‌کردم هردفعه این سرمایه افزوده میشد من میبایستی سهمم را بدهم. مـن یکشاهی که پول نداشتم. قرض میکردم‌از آنها‌که سهمم را بخرم پولش‌را بدهــم. ودرآمد من کافی برای پرداخت بهره‌اش نبود — بهره‌اش — تا چه برسه بـــه اصلش . وهروقت من فکر میکردم که من چه‌جور باید این قروضم را بدهم ماهــــــا بود بجان شما من شبها یك گرفتاری پیدا کردم که خیس عرق میشدم. بوستون که رفتم معلوم شد که تمام اینها چیزهای ازعصبی است. من فکر میکردم آخه‌من چه‌جوری این را بپردازم. تمام پس‌اندازم را میدادم بهره‌اش نمیشد . بهره می‌آمد روی بهره روی اصل هی هرسال زیادتر میشد . سه میلیون دلار من فکر کردم من چه جور این را درعمرم بپردازم. ناچار میبایست بفروشم و اگر نمی‌توانستم بفروشم نابود بودم دیگه گفتم . گفتم که این ... رهستم که این مشکلاتی را که فراهم کرده بودند کـــه هیچ کدامش حقیقت نداشت . نه صحبت اینکه کسی نمیتوانست پنجاه درصد صاحب سهم بشه درصورتیکه صددرصد بود نه آنکسی که نمیتواند بیشتر از چند درصد — . ۱درصد حد اکثر نمیدونم تجاوز بکنه از قیمت رسمی — درصورتیکه از آخرین قیمت بورس

س — یعنی خریدار از ۵۰ درصد تجاوز میکرد خودشما که ۵۰ درصد نداشتید

ج — نه قیمت —

س — قیمت

ج — اول که گفتند آنکسی که میخره اگر مثلاً بورسه به پنجاه درصد حق نداره . گفتـــم اشخاصی هستند که صددرصد سهام بانك مال آنها است. دوم میگفتند قیمت بورس‌را ما نمی‌توانیم اجازه بدهیم که بیاید به سه برابر وخرده‌ای خریده بشه و فروش بشه . باید

۱۰ درصد نسبت به نمیدونم آخرین قیمت. گفتم کی این را گفته؟ گفتند مقررات ما. گفتم آخه مقررات شما که قانون نمیشه که. آهان به خردجو خواستم تلفن بکنم که رئیس هیئت مدیره بود. مسافرت رفته بود نمیدونم شیراز گفتم کجاست. وقتیکه برگشت بهش گفتم — گفت غلط کردند هیچ همچین چیزی نیست. من که رئیس هیئت مدیره بیمه هستم یك همچین چیزی نیست. آنوقت دیگه کار از کار گذشته بود دیگه. افتاده بود دست بانك مرکزی و من هم مراجعه کرده بودم به هویدا که آخه بگویید که آخه این چه کاری است میکنید. گفتم اگر مقصودتان اینست که من در ایران نباشم — خب بگویید من میروم از ایران اما اینجور اذیت نکنید آخه من نمیتوانم اصلاً زندگی بکنم. من روزی نیستش که یك ناملایماتی نبینم. وقتیکه این کارها تمام شد حقیقتاً من فکر کردم این را از روی حسن نیت او دستور داده. بعدها فهمیدم که خیر اینهم اینطور نیست معلوم میشه که اینطور نیست برای اینکه یزدانی

س — هژبر یزدانی

ج — هژبر یزدانی — بعد معلوم شد که با نصیری شریك است. شریکند. این پولی را که میخواست داد بخره بشراکت آنها خرید — به دستور آنها این کارها را میکرد — من فکر میکردم این اصلاً از کجا آخه — همش بهش میگفتم که آخه آقا شما ۳ درصد دارید کافیست دیگه شما چی میخواهید بکنید؟ پیغام بمن دادند بشما چه مربوط است. یك آدمی است پول داره میخواهد بخرد. بهش بگوییم نخر — کجای دنیا میشه گفت به یکنفر که میخواهد یك سهمی را بخره بگویند نخر. آنوقت خودش پیغام داد یا سهام مرا بخرید یا سهام خودتان را بفروشید. من که سهام او را نمی‌توانستم بخرم می‌بایستی اقلاً .. میلیون تومان بدهم سهامش را بخرم. یا سهام خودتان را بفروشید. گفتم سهام خودم را می فروشم.

س — آنوقت شما فروختید و . . .

ج — فروختم و قرضهایم را پرداختم. قرضهایم را توسط بانك مرکزی پرداختم. به سیتی بانك

مقروض بودم . به دلار بود برای اینکه قرض دلاری را نمیشد بدون اجازه بانك مرکـــزی کرد . راجع به نرخ اش هم هر دفعـــه صحبت میکردند که چقدر نرخ بهره میدهیـد ؟ آنهم میبایستی تسویـه بکنم . آن را پرداختم مازاد آنچه که ماند انتقال دادم مثـــل همه افراد دیگه — آزاد بود دیگه . آمدم برای چهارماه مرخصی — به خیال اینکـــه اینذفعه بیایم یك مرخصی طولانی تری باشم بعد برگردم به ایران و پیش خـــودم فکر کرده بودم نصف وقت در ایران هستم — نصف وقت دیگر را مسافرت میکنم اینطرف و آنطرف. یك خانـه حقیر و کوچکـــی هم داشتیم در کـان که آن خوب بود برای آن . یك اطـاق دوتا اطاق بود . بعد که آمدیم ماندنی شدم دیدم که آخه آنجا که نمیشـه زندگـــی کرد . رفتیم اینطرف آنطرف کجا ستل دان بکنیم . بالاخره تصمیم گرفتم اینجا از همـه جا ساکت تر است . من از جنبش و از معاشرت و اینها پرهیز دارم . دوست ندارم ایـن چیزها را . ترجیح میدهم بنشینم یك جائی مطالعه بکنم . ضمناً هوای خوبـــی هـــم داره — ساکت هم هست . من برای خودم مطالعه میکنم — میخوانم لذت میبـــرم آخرعمری . انقلاب شد — همه چیز را برد.

روایت کننده : آقای ابوالحسن ابتهاج

تاریخ : ۶ اگوست ۱۹۸۲

محل : شهرکان - فرانسه

مصاحبه کننده : حبیب لاجوردی

نوار شماره : ۱۵

سر استافورد کریپس بمن گفت . او آخه سفیر انگلیس بود در مسکو . این سفیر ایران بود. خیلی خوشش میآمد . خیلی تعریف میکرد میگفت اسمش را گذاشتیم میسیو لاشوز

س - امروز ۶ اوت است و خدمت جناب آقای ابتهاج هستیم در شهرکان در فرانسه .که ادامه مطالبی است که قبلاً" فرموده بودند وضبط شده بود . امروز همان جور که قبل از اینکه دستگاه را روشن کنیم خدمتتان عرض کردم اگر بشود که خاطراتتان را راجع به بعضی از نخست وزیرانی که باصطلاح بصورت مستقیم با آنها سروکار داشتید راجع به آنها صحبت کنید . شاید یکی از مهمترین نخست وزیراتی که در این دوره هم بوده اند قوام السلطنه بوده . وچیزهای کمی هم راجع به ایشان نوشته شده ودر تاریخ ثبت شده ودر مورد مرحوم قوام هر مطالبی که به نظرتان میرسد، ارزش داردبفرمائید .

ج - موقعیکه قوام السلطنه نخست وزیر شد من رئیس بانک رهنی بودم یک روز عضدی که داماد وثوق الدوله است وبعد وزیر . همآنوقت هم گمان میکنم وزیر راه او بود .واز دوستان قدیمی من بود . از من سئوال کرد که تو به ملاقات قوام السلطنه نخست وزیر رفتی ؟ گفتم نه . تعجب کرد چرا نرفتی ؟ گفتم من با نخست وزیری ملاقات میکنم ، میروم به دیدن او که یا با او کار داشته باشم . یا با او آشنائی داشته باشم . من قوام السلطنه را هیچوقت در عمرم ندیدم ونه با او صحبتی داشتم نه حتی با تلفن با او صحبت کردم . وثوق الدوله را می شناختم . وبا قوام السلطنه هم سروکاری ندارم کارهای بانک رهنی . بعد از دو و یا سه روز تلفن کردند از طرف قوام السلطنه که من بروم به ملاقات او .رفتم در کاخ سفید بود در باریک اطاقی داشت. یک اطاق خیلی خیلی تاریک کوچکی . آنجا هیچکس هم نبود این ملاقات من گمان میکنم بیش از دو ساعت طول کشید از همان روز من به او وبسیار بسیار عقیده پیدا کردم .او هم همچنین بمن . خلاصه اش این بود که به او گفتم شما الان یک فرصت بی نظیری دارید .بـرای

اینکه مملکت صاحب ندارد . وواقعاً" هم همینطوری بود . هیچ معلوم نبود اصلا" صاحب ایران کی هست . شاه که . کسی شاه را به بازی نمیگرفت .ودرکاخش نشسته بود و یک کارهائی هم اگرمیکردکارهائی بودکه بوسیله اشخاص ، بوسیله افرادبودنفوذی نداشت مداخله ای هم نداشت . گفتم شما الان یک فرصت بی نظیری داریدکه بتوانیداین مملکت را نجات بدهید. خب مملکتی بودکه اشغال شده بوداز طرف سه قوای خارجی . دراین زمینه صحبت خیلی خیلی زیادشد .ومیگویم به او خیلی عقیده پیدا کردم .

س - چرا ؟ چه خصوصیاتی داشت که شما را جلب کرد ؟

ج - برای اینکه ازصحبت هائی که ،ازنظریه هائی که میگفت . ازاظهاراتی که میکردکه باید مملکت را ازاین وضعیت نجات دادومن سعی خواهم کرد وحرفهائی که میزد مرا متقاعدکرد . و بعددرعمل دیدم همان کارهائی که گفت کردوبرخلاف آن چیزیکه بعضی ها میگفتندکه نمیدانم با روس ساخته بود . یا انگلیس ساخته بود . من آنچه که ازاین آدم دیدم درظرف یک مدتی بود. همان دوره ای بودکه . آن در۱۳۲۲بوددیگرکه برای اولین بار نخست وزیرشد .بعداز قضایای شهریور . بعددیگرکاربجائی رسیدکه روابط قوام السلطنه با من کاربجائی رسید که درتمام مسائل اقتصادی ،وپولی ، وسیاسی ومملکتی با من مشورت میکرد. یعنی مرا محرم خودمیدانست محرمانه ترین چیزهائی راکه . مکاتباتی که میکرد . دستورهائی که میداد. مخصوصاً" میرسم بجائی که راجع به اشغال روسها وارجاع قضیه به شورای امنیت .

س - این راسابق نگفته بودم دیگر ؟

ج - نخیر.

بعداین رادرنظرداشته باشیدکه بگویم . مرا مثلا" دعوت کردکه . هانا اولین چیزی که بمن گفت . گفتش که شنیدم . چیزیکه خیلی خوشم آمده بود . گفت شنیدم که این موافقتنامه انگلیس را . موافقتنامه انگلیس را ازاول تاآخرمن اینکار راکردم با بیل آیلیف که در سفارت بود .گفت شنیدم که شما این راحاضرکرده بودیدانگلیس ها راکه شصت درصدطلا بدهندو یک مزایای دیگری هم بودکه . تصویب نامه ای که تهیه شده بود. لایحه ای هم که به مجلس دادند اینها درآن تاءمین نشده بود .گفتم بله همینطورهست . گفت حالاخواهش میکنم بروید همان نظری که داشتید . گفتم آخه اینکه صحیح نیست من الان بروم بگویم چی؟ قراردادرا دولت

امضاء کرده داده است به مجلس . من بروم این را تازه صحبت بکنم . گفتش که اینکارا برای مملکت تان حاضرنیستیدبکنید ؟ گفتم با کمال میل میروم . ورفتم اتفاقا " . حالا این حرف توحرف درمیاددیگر . رفتم آیلیف را خواستم . به اوگفتم شما میدانیدکه من این را ازشما میگرفتم . شصت درصدرا . ویک نفر .یک ایرانی که محمودبدربودکه کفیل وزارت دارائی بود. یا وزیرشده بود . وزیربودگمان میکنم . وزیربودآنوقت . بله بله .این مانع شد . این برای اینکه بخواهدبه اسم خودش جلوه بدهد .این را برداشت بردودرهیئت وزیران به تصویب رساند .برای خاطراینکه نبایدشما محروم بکنیدمملکت را ازیک کاریکه شماً ماده بودیدکه بدهید . خیلی البته مقاومت کردا شکالات زیادی گفتندچه وفلان واینها . بالاخره کردم اینکارا . رساندمش به شصت در ـــــــــــــــــ . الان درست بخاطرم نیست . به نظرم پنجاه درصدبودیا چهل درصدبود .وشش ماه به شش ماداکردم سه به سه ماه همانطوریکه روزاول بود . سه ماه به سه ماه بایستی حساب بشودکه طلا بما بدهند .این به واسطه اصرار اوبود که اینکارا برایش کردم .وآنوقت . درهمان موقعیکه رئیس بانک رهنی بودم موارد بسیاری مرا میخواست وراجع به مسائل مختلف . وازتمام اینها من میدیدم حسن نیت اورا . وبرای من آشکاربود . مسلم بود . تا اینکه برای من پیغام داد .خودش هم نگفت . پیغام دادتوسط علی امینی وعضدی .که من ریاست بانک ملی را بمن تکلیف کرد. برای اینکه رئیس بانک ملی علابود. وحسین علا وعلا تعیین شده بودکه برودواشنگتن .و گفتندکه من میشوم جانشین علا . ونمیدانم ...بله دیگر .علاوزیردربارشده بود. وزیردربار شده بودوبمن تکلیف کردند . ولی درنظرداشتندکه علارا بعدبفرستندبه واشنگتن .آنها پیغام آوردندمن گفتم من حاضرم . قبول میکنم باکمال میل . ولی یک شرایطی دارم شرایطم را گفتم . این شرایط را رفتندبه قوام السلطنه گفتند . جواب آوردند . علاهم اصرار داشت که من زودتربروم که بانک را بمن تحویل بدهد .ودراین مذاکرات خودعلاهم شرکت داشت علابودو ، علی امینی بود ، عضدی . شرایط من چندچیزبودیکی اینکه من بانک را اداره خواهم کرد چون قبلا زمن صحبت این بودکه ظاهرا "این بودکه یک هئیتی هست .هئیتی هست که ازرئیس بانک ، قائم مقام بانک ، دومعاون ، گفتم اصلا"بانک را نمیشودبا یک هئیتی اداره کرد من مسئولیت تام وتمامش را قبول میکنم وبایدهم این اختیاررا داشته باشم . دوم این بود

که شورای عالی یک اختیاراتی داشت . یک اختیاراتی داشت که میتوانست مانع کار رئیس بانک بشود . اینهم من بهاوگفتم من اینهارا نمی شناسم .یک هئیتی بودکه تمام اینها رادرزمان . بیشترشان درزمان فرزین که قبل ازعلا رئیس بانک بودازدوستان خودش آورده بود. اشخاص خوبی‌بودند . اشخاص مسن . شایدهم‌ظاهرا" بی غرض بودندبیشترشان . اما واردنبودنددرمسائل بانکی . من ازاین میترسیدم‌که‌شایداینها مانع بشوند به‌قوام‌السلطنه گفتم .اینهم قبول کرد که این شرطش‌را رعایت بکندواینهم رابه‌این‌ترتیب کرد .پس ازاینکه من قبول کردم . شورای‌عالی بانک رادعوت کردوبه‌آنها گفت که من به‌فلانی قول دادم که اگرنتوانست بااین‌ترتیب کاربکندقانون تاءسیس بانک ملی را . بانک ملی میدانید به موجب یک قانونی بوجودآمده بود. آنرا میبرم به مجلس عوض میکنم . اتفاقا" دراین هشت سالی که‌دربانک بودم‌یک بارنشدکه من یک پیشنهادی بکنم به شورای عالی که‌باتفاق اراء تصویب نشود . هیچوقت اختلافی بااین پیرمردها نداشتم . هیچوقت . اما واین حسن نیت رانشان دادوبه‌آنها گفت من اینکارراخواهم کرد .ومیکرداگرلازم بود . یکی دیگرپیشنهاد من راجع به‌حقوقم بود . من دربانک رهنی ۷۵۰ تومان‌میگرفتم و ۸۰۰۰تومان هم‌درسال پاداش میگرفتم . اینجاگفتم من ۱۵۰۰ تومان میخواهم برای ریاست‌بانک ملی .برای اینکه‌درزمان فروغی یک لایحه ای برده بودندداده بودندبه مجلس که‌یک نفرازسوئیس بیآوردند برای ریاست‌بانک ملی . درست‌بخاطرندارم چه‌حقوقی ؟ اماحقوق گزافی بود من وقتی این صحبت راکردم عضدی وامینی .مخصوصا "عضدی . میگفتش‌که‌آخه این خوب‌نیست آدم‌درایران بگوید که بمن فلان قدرحقوق بدهید والامن قبول نمیکنم . گفتم من میخواهم اولین ایرانی باشم که‌برای‌اولین بار برای خودش‌یک ارزشی قائل است‌ومیگوید .من که‌داوطلب این کار نشدم شماآمدیدسراغ من .من میخواهم که‌شرایط من راقبول بکنید .اینهم یکی ازشرایط من است . همه آنهاراقبول کرده بود جزاین‌موضوع حقوق . تابعدیک روزی رفتم به ملاقات خودش .که این مسائل رامطرح بکنم وازخودش‌بشنوم که‌اینهاراقبول کرده است .داشتیم صحبت میکردیم خبردادندکه ساعدآمده . ساعدازمسکوآمده بودکه‌وزیرخارجه‌بشود .گفت بیاید. ساعدهم آمدنشست . صحبت من سراین بودکه‌گفتم که‌تاشرایط مراقبول نفرمائید من‌نمیتوانم این شغل راقبول بکنم . قوام‌السلطنه‌جواب دادکه من قبول دارم .گفتم آخه

چطور .نه بایدبشنوید قبول بکنید .ساعدخالت کردگفتش‌که وقتی که‌میفرمایند که
قبول دارم دیگراحتیاجی شماندارید . گفتم خواهش میکنم آقای ساعدشما بایدبگذارید
من باخودایشان اینکارراتمام بکنم . گفتم حالایکی یکی اینهارامن تکرارمیکنم.
یکی ویکی اینهاراگفتم . وراجع به‌حقوقم . گفتم این حداقلی است‌که من میتوانم
بااین زندگی بکنم . من باحقوقم بایدزندگی بکنم . رئیس بانک پذیرائی بایدبکند.
البته آنوقت این بنظرخیلی زیادمیآمد.برای اینکه حقوق وزراء گمان میکنم ۵۰۰
تومان بود .واین سه برابرحقوق وزراء بود . اماواقعا"کمترازاین من نمیتوانستم
زندگی بکنم . گفتم من یک موءسسه کوچکی مثل بانک رهنی رادارم‌اداره میکنم ۷۵۰تومان
دارم میگیرم وهشت‌هزارتومان سالیانه . اینجامیگویم دوبرابرحقوق . این یک
چیزی است‌خیلی معقول . بالاخره این راهم‌پذیرفت . وآنوقت درمذاکره وقتی که .هنوز
رئیس بانک نشده بودم . هنوزرئیس بانک ملی نشده‌بودم که گفت حالابا روسها بیائیم
همین قراردادی راکه شمابا انگلیس‌هابستیــــد باروسها قرارداد. ببندیم . باکمال میل
مرادعوت‌کردند .میرفتم درجلسات . اسمیرونوف سفیرشوروی بود . وعده ای هم در
این جلسات‌حضورداشتند. یکی الهیارصالح بودکه‌وزیردارائی بود . یک وقتی هم دریکی
ازاین‌جلسات هم محمدعلی وارسته .گمان میکنم این بعدازاین بود .

س - بعدازالهیارصالح وارسته وزیردارائی شد ؟ این راازاگردرصورت‌وزراء ؟
ج - صالح بعدش‌بیات شد .
س - وارسته کی ؟ وارسته چه‌سمتی داشت دراین جلسات حضورداشت ؟
ج - وزیردارائی نبود ؟
س -محمدعلی‌وارسته چه‌سمتی داشت ؟
ج - دروزراء تاآنجاکه من میدانم نبوده‌است درآن زمان .
س- این کابینه‌اول اواست ؟
ج - بله، بله .
س - کابینه دوم اوچطور ؟
ج - بیات بعدهژیروزیردارائی

محمدعلی وارسته همچنین این کاملاً درذهن من هست. برای اینکه یک روزی بعداز این جلسه یک چیزی گفتش که بمن خیلی اثرکرد. من یک کمی روسی میدانم. آنوقت هم بهترمیدانستم. مذاکرات را هم من درحضوراین نخست وزیرووزیردارائی واینها صحبت میکردم. اما تمام مذاکرات را من میکردم. این مذاکرات هنوزبه نتیجه نرسیده بودکه کابینه عوض شدوسهیلی آمدنخست وزیرشد. ولی صالح بازبود. واینکه درکابینه گمان میکنم که.

س ـ حالا. وارسته را ملاحظه بفرمائید بهبینید.

ج ـ وارسته وزیردارائی هژیربود.

س ـ هژیر؟ وزیردارائی سهیلی الهیارصالح بوداول.

ج ـ سهیلی..وزیردارائی اولش... اولش صالح بود بعدبیات بعدشدبیات. وارسته چطورشد این... بهرحال این مذاکرات خیلی خیلی طول کشید. روسها اصلاً مطلقاً زیربارنمیرفتند. بهیچوجه حاضرنبودندکه نظیرقراردادی راکه باانکلیسی ها بسته بودیم قبول بکنند. ودریکی ازاین جلسات مذاکرات تانصف شب طول کشید. در وزارت خارجه بود. ساعدآنوقت نبود. سهیلی بود. سهیلی مثل اینکه وزیرخارجه هم بودبرای اینکه این جلسات دروزارت خارجه تشکیل میشد. نزدیک نصف شب اسمیرونوف گفتش که تاموقعیکه آقای ابتهاج دراین مذاکرات شرکت دارندممکن نیست مابه موافقت برسیم. من بهسهیلی گفتم بهبینیدشماسکوت کردید. درنتیجه سکوت شما او هم حق داردا ینطورتصوربکند. امابه روسی بهاوگفت. سهیلی روسی خوب میدانست. گفت که مادرتمام این مطالبی راکه فلانی گفت بانظرش موافقیم منتها اوچون متخصص ماست صحبت راا ومیکرد این دلیل نمیشود. بالاخره آنهم به نتیجه رسید وقراردادهم باآنها نظیرقراردادباانگلیسی ها بستیم. ازآنها هم طلاگرفتیم ویک پانصدهزاردلارهم یک دفعه توانستم که وادارشان بکنم که بیاورندتهران بدهند. واینهم درنتیجه این شدکه وقتی که رئیس بانک ملی شده بودم سروکارداشتم خیلی زیادبا نماینده بازرگانی سفارت شوروی. یک شخص خیلی سمپاتیکی بود. یکی دودفعه مرادعوت کردناهار. منهم اورا دعوت کردم دربانک. برای اینکه سروکارداشتیم باآنها. وازمن یک روزپرسیدواقعاً" راست است که شما این طلاهائی راکه درروزنامه ها مینویسندگرفته اید. برای اینکه هر دفعه که طلامیرسیدازآمریکاکه میاوردند. یعنی مال آمریکائی ها. میدادم درروزنامه ها

مینوشتند .این اصلا" باورنمیکرد . یک روز دعوت کردم اورا بردم درخزانه بانک
تمام این شمش ها را نشان دادم . آنوقت به او گفتم حالا ازشما خواهش میکنم شما یک
کاری بکنید. یک کاری بکنید . اقدامی بکنید پانصدهزار دلار از این را بیاورید .و
آورد. تحویل داد وگرفتیم . وبا زبه شیوه ای که با انگلیسی ها درپیش گرفته بودم
با انگلیسی ها بود یک میلیون دلار خواستم . دیگرجواب ندادند که ندادند. ولی این
طلائی است که بعد . سالها بعدگرفت . درزمان مصدق بود که این طلاها را گرفتند از آنها .
وراجع به .. اینجا هم باید یک تکه ای بگویم که تقی زاده . وقتی که نماینده مجلس
بود از جمله انتقادهائی که از بانک ملی کرد در مجلس . یکیش این بود که بانک ملی حق
نداردترازنامه اش طلاهائی را که درمسکوهست جزودارائی خودش نشان بدهد .که ..
گمان میکنم درنامه هائی که نوشتم به تقی زاده این مطلب را گفتم .یا اینکه دریک چیزهای
علیحده درروزنامه ها جواب اورا دادم که این حرفی که ایشان میزنند این اصلا" بکلی مخالف
مصالح مملکت است . یک آدمی مثل تقی زاده یک همچین حرفی را نباید بزند. وقتی این
حرف را میزند مثل اینست که ما اصلا" واقعا" چیزی نداریم .درصورتیکه این را من یک
مقدارش را گرفتم وتا دینار آخرش هم خواهیم گرفت واگراین را در دارائی بانک نشان ندهم
دارائی بانک اصلا" کسرخواهد داشت ترازنامه بانک کسرمیدهد این کسری را چه جوری بکنم. و
این مصلحت نیست که یک همچین مطالبی گفته بشود . بعدقضایائی که پیش آمد در مورد
قوام السلطنه درموقعیکه نخست وزیربود . این دفعه گمان میکنم دفعه دومش بود که
قضیه ارجاع . موضوع ایران وشوروی . تصرف آذربایجان از طرف شوروی . وارجاع این
به شورای امنیت . یک روزجمعه مرا خواست در وزارت خارجه منزل داشت .

س — اصلا" میخوابید آنجا ؟

ج — بله ، بله هم آنجا میخوابید .یک قسمتش را آپارتمانش کرده بود .

س — نظرش چی بود

ج — که شب وروزکار میکرد . شب وروزکار میکرد . وبیچاره بحدی به او فشار میآمد که بعضی
روزها از فشار کار وبیخوابی خوابش میبرد . چشمهایش را هم میگذاشت وچرت میزد . وآدم
واقعا" ناراحت میشد . خیلی خیلی بار او سنگین بود . مرا خواست جمعه صبح .رفتم

دروزارت خارجه هیچکس نبود .جزیکی دوتا پیشخدمت .وپشت میزکارش نشسته بودبه من
گفتش که دیشب کاردارسفارت شوروی . بنظرم علی اوف بود. گفت که .

س - این رابایدچک کرد . وسیله دارید ؟

ج بله .

گفت علی اوف .سرکاردارآمدوبمن گفتش که شنیدیم که شما میخواهید قضیه آذربایجان
رادوباره به شورای امنیت ارجاع بکنید .وخواستیم به شما بگوئیم که اگریک همچین کاری
کردیداین هم مخالف مصالح مملکت است وهم مخالف مصالح شخص شما . یعنی تهدیدش کرد .
گفت به عقیده شما چه بکنم .من بدون معطلی گفتم که ارجاع بکنیدبرای اینکه اگرنکنید
اینها درهرحال تهران را تصرف میکنند. وایران میرود .کسی برای ماجای حرفی باقی نخواهد
ماند . برای اینکه به ما میگویندکه شما بالاخره یک سازمان مللی بود. چرااصلا" شکایت نکردید؟
درصورتیکه اگرشکایت بکنیم بازهم ممکن است تهران را تصرف بکنند.وایرانی . دولت ایرانی
وجودنداشته باشد . امااقلا" یک حقی برای ماباقی میماندکه ماتنهاکاری که میتوانستیم
بکنیم اینا رجاع به شورای امنیت بود .کمی فکرکردوتسبیح اش رادرآوردواستخاره کرد.
مشغول استخاره کردن که بودمن خب نمیتوانستم به اوبگویم نکنیداینکاررا . برای اینکه
ممکن است بدبیاید. ومسئولیت با اوبود.وبه اوگفتم . گفتم البته این حرفیکه من میزنم
خیلی آسان است برای من گفتنش . برای اینکه من مسئولیت ندارم . شماکه این مسئولیت
رادارید. میدانم مسئولیت سنگینی است .استخاره خوب درآمد .گفت همین الان بروید سفیر
انگلیس را ، سفیرآمریکا رابه بینیدونظرآنها رابخواهید. ازهمانجا تلفن کردم به سفارت
انگلیس . بولاردبود .گفتم من یک کارفوری دارم میخواهم با سفیرصحبت بکنم .گفتندرفته
بیرون ومعلوم هم نیست کی برگرددرفته برای خداحافظی .برای اینکه ماءموریت اوبه پایان
رسیده بودومیرفت خداحافظی بکند. تلفن کردم به والاس مـــــری که سفیرآمریکا بود.
گفتم یک کاری خیلی فوری دارم ازطرف نخست وزیرکه هم میخواهم با شما صحبت بکنم هم با سفیر
انگلیس .گفت بیا ئیداینجا .برای اینکه سفیرانگلیس الان میآیداینجا برای خداحافظی . رفتم
بود .بولاردبود.به آنها گفتم که الان نخست وزیربا من همچین صحبتی کردومن عقیده خودم را
گفتم .بایدارجاع بکنیم . ولی میخواست نظرشما رابداند . قبل ازاینکه والاس مـــــری
صحبت بکندبولاردگفت من این رانمیتوانم ازطرف خودم جواب بدهم این یک مطلب بسیارمهمی

است بایدازلندن اجازه بگیرم . وضمنا "پاشدکه خداحافظی کردکه برود.موقعیکه با من خداحافظی میکردگفتش که اما تهران را اشغال خواهندکرد. روسها . ومن هم خواستم بروم والاس ــــری گفتش که نه شما بمانید.تلفن زدجری نیگن راخواست آنوقت نایب بود. درحضورمن دیکته کرداین تلگراف رابه استیت دپارتمنت اتفاقا " این تلگراف جزو اسناد چیزمنتشرشده که من داشتم درکتابم .کتابهایم که اسنادوزارت خارجه . در۱۹۴۶بودگمان میکنم .وقتی که بولاردگفت من بایداجازه بگیرم ازلندن والاس ــــری همین رابه واشنگتن مخابره کرد .وبرگشتم پیش قوام السلطنه . تمام مطلب راگفتم جزاین مطلبی راکه بولارد گفته بودکه تهران رااشغال خواهندکرد .فکرکردم که پیرمردشایدواقعا " بترسد.برای اینکه من خودم هم شایدفکرمیکردم . اماکمترازاو .اوبااطمینان گفت . اشغال خواهند کرد . روسها آنوقت درکرج بودند. تاکرج آمده بودند.

س- این درست است که میگویندانگلیس هابدشان نمی آمدکه ایران تقسیم میشد؟ شما چنین استنباطی داشتید؟

ج - من همچین استنباطی نداشتم . اماخب این رابایدبگویم که بولاردیک کینه ... داشت راجع به ایران که بی‌نظیربود.

س - چرا ؟

ج - درزمان رضاشاه رفتاری که بااوکرده بودند.مخصوصا "شنیدم کاظمی .که وزیرخارجه بودرفتاری بااوکرده بودندکه بسیار ،بسیارزننده بود.میدانیدروی‌شایدخودنمائی که به گوش رضاشاه برسدوخوشش بیایدیک همچین کاری که اهانت آمیزبود.واین یکی ازدلایل کینه ای بودکه‌گمان میکنم راجع به ایران داشت . برای اینکه‌واقعا " آنچه که من استنباط کردم .خیلی خیلی کینه‌توزبودواصلا"نسبت به ایرانی‌ها همنشان میدادین را . یک چیزدیگری راکه نمیدانم حالاحقیقت داردیانه؟ امااینهم جالب است .این هم حرف توحرف میآید.اینها راکه الان بخاطرمیآیدبگویم .من‌رئیس بانک رهنی بودم .منصورالملک نخست وزیربود.این رانمیدانم‌سابق گفتم یانگفتم. مرادعوت کردندبه‌کمسیون دروزارت دارائی .همینطوری هم که درایران معمول است هیچوقت به‌آدم نمیگویندموضوع چی است ؟ گفتند بیآئیدکمسیون دردفتروزیردارائی است .وزیردارائی هماميرخسروئی بودکه‌قبلا" رئیس بانک ملی بود.نظامی بود. اطلاعات خیلی محدودی داشت راجع به‌مسائل مالی و

پولی و اینها. وقتی وارد شدیم. دیدم که یک عده‌ای هستند. و به تدریج هم آمدند. از اشخاصی که بخاطر دارم بودند. هژیر بود. امینی بود. خیال میکنم الهیار صالح بود. وثیقی بود، صادق وثیقی گمان میکنم آنوقت رئیس اداره تجارت بود وزارت بازرگانی، اداره کل تجارت بود. و الهیار صالح به عنوان معاون وزارت دارائی بود. گلشائیان بود یا نبود بخاطر ندارم. گلشائیان آنوقت مدیرکل وزارت دارائی بود. منصورالملک وارد شد، نخست وزیر، و او جلسه را افتتاح کرد و گفت دیشب در هیئت وزیران اعلیحضرت رضاشاه خیلی متغیر شدند از وضع شرکت نفت و اینکه شرکت نفت تولیدش را میآورد پائین و درآمد ایران هم آمده است پائین و این دیگر غیرقابل ... (؟) کرد که یک حداقلی باید تولید بکنند و اعم از اینکه آن حداقل را تولید بکنند یا نکنند. یک حداقلی به دولت ایران بدهند. و حالا خواستم که نظر آقایان را بدانم. من اصلا" نفهمیدم که چرا مرا خواستند؟ من رئیس بانک رهنی هستم. من گفتم که من بخاطر ندارم که در امتیازنامه نفت یک همچین چیزی باشد که ما حق داشته باشیم که حداقل تولیدی از آنها بخواهیم. به نظرم یکی دو نفر هم گفتند. آنها هم تصور نمیکنند که چنین چیزی باشد. رو کردم به منصورالملک گفتم که به عقیده من این کار صحیحی نیست. سیاه‌ترین ایام جنگ برای انگلیسی ها بود که آلمانها آمده بودند به مرز مصر. جنگ العلمین بود. گفتم به عقیده من این کار شایسته‌ای نیست. یک موقعی که انگلیسی ها ذلیل شدند و افتادند. ما این کار را الان با آنها میکنیم این شایسته نیست. به عقیده من این کار صحیحی نیست که یک دولتی بکند. من الان که فکر میکنم و تشبیه میکنم این قضیه را که اگر دوباره این قضیه تکرار میشد مثلا" در زمان این شاه و میرفتند میگفتند که این مطلب وقتی که مطرح شد رئیس بانک رهنی همچین اظهار عقیده‌ای کرده بود، حالا یقین دارم اگر به

گوشش رسیده بود. این یک عکس العمل شدیدی نشان میداد. اما من همانطوریکه ...

س - کدام شاه ؟

ج - رضاشاه. همانطوریکه عادتم بود این عقیده را، این نظر را روی عقیده‌ام میگفتم. ولی رفتند و این کار را کردند. و انگلیسی ها هم تسلیم شدند دادند. بعد از قضایای شهریور ۲۰ این لسان الملک سپهر یک روزی منزل برادر بزرگ دکتر اقبال، علی اقبال گمان میکنم اسم او بود، منزل او بودم، لسان الملک سپهر هم آنجا بود. لسان الملک سپهر خیلی معروف بود که با انگلیسی ها مربوط است، خیلی ها، همه میگفتند. این حکایت میکرد، حالا راست یا دروغ نمیدانم، اما معروف بود که لسان الملک خیلی مبالغه میکند. خیلی دروغ میگوید. صحبت از قضایای شهریور شد و چه جور انگلیسی ها آمدند و عکس العملی که رضاشاه نشان داده بود این حکایت میکرد که رضاشاه مرا خواست و گفت که بروید، همان شب بود، و سفیر انگلیس را به بینید و بگوئید که شما که میخواستید به ایران بیائید چرا به خود من نگفتید، گله بکنید. گفت رفتم وقتی این مطلب را به او گفتم گفت هیچوقت ما فراموش نمیکنیم آن رفتاری را که با ما کردید موقعی که ما از هر طرف تحت فشار بودیم. و شما یک همچین رفتاری با ما کردید. او هم هیچ اطلاع نداشت که، سابقه نداشت یک همچین کمیسیونی بوده و من یک همچین اظهار عقیده‌ای کرده بودم. حالا برگردم به موضوع قوام السلطنه.

س ـ اینکه میگویند آدم متکبری بوده .

ج ـ خیلی ، خیلی .

س ـ و حتی نمیشد مستقیم با او صحبت کرد ؟ والاحضرت اشرف در کتابشان نوشته‌اند که بایستی با منشی او صحبت میکرد که او ...

ج ـ هیچ همچین چیزی نیست . ابداً ، نه . اما حالا من یک منظره‌ای را دیدم که بسیار جالب است برعلیه من اعلام جرم شده بود . یک نفر اعلام جرم کرده بود که من نقره‌های بانک را تبدیل کرده بودم به طلا . نقره‌های بانک هم عبارت بود از مسکوک آنوقتها میگفتند دوزاری ، دوریالی یا پنج ریالی یا یک ریالی . در کیسه‌های دویست و پنجاه‌تومان ، که اینها تمامش بدون استثنا چون درجریان بوده سائیده‌شده بود کمتر از وزن قانونی آن بود . من تمام اینها را تبدیل کردم به نرخ رسمی طلا . طلا خریدم ، اینها را فروختم و طلا خریدم بجای آن گذاشتم . تبدیل کردم تمام پشتوانه نقره بانک را به طلا . یک نفر برعلیه‌من اعلام جرم کرده بود . الان درست بخاطرم نیست کی بود؟ دیوان کیفر مرا احضار کرده بودند . من این را به قوام السلطنه یک روز گفتم . گفتم مرا خواستند دیوان کیفر برای همچین کاری . گفت نه ، بیجا کردند . شما نباید بروید در دیوان کیفر .گفت . تلفن کرد بگوئید وزیر دادگستری بیاید . وزیر دادگستری انوشیروان خان سپهبدی بود . من روی همچین نیمکتی نشسته بودم پهلوی قوام السلطنه . خبر کردند وزیر دادگستری را . گفت بیاید . در را باز کرد . یک تعظیمی کرد ، عیناً " پیشخدمت‌های دربار به شاه تعظیم میکنند ، و همان جا جلوی در ایستاد . بعد به او گفت بفرمائید . اجازه‌داد نشست او روی صندلی دور از این نیمکت . به او گفت که فلانی را احضار کردند در دیوان کیفر . من اجازه نمیدهم که رئیس بانک ملی برود در دیوان کیفر سئوال و جواب بکند . این بازپرس دیوان کیفر را بخواهید در دفتر خودتان هر مطالبی را میخواهد آنجا از فلانی سئوال بکنید . و همین طور هم کردیم . رفتیم آنجا . این بازپرس دیوان کیفرهم یک شخصی بودکه معروف بود که چپی است حتی میگفتند که

شایدکمونیست است .اما بعداینجاگفتندبمن که نه این آدمی بودکه خودقوام السلطنه کرده بود .آنروزمن متوجه شدم که عجب کاری میکنندا ینها . تعجب کردم که چطورآخریک وزیری اینطورتعظیم میکند؟ من با او همین طورکه الان نشسته ایم صحبت میکنیم .هیچ وقت هم به او حضرت اشرف نمیگفتم . مگردرحضورنمایندگان آذربایجان . که آنهم نمیدانم گفتم یا نگفتم ؟ امادرهرحال آنرا شرح خواهم داد .درحضورآنهاکه مراخواسته بودکه با اینها صحبت بکنم .آنجا به او حضرت اشرف خطاب میکردم . همه میگفتند . من واقعا" مثل یک پدردوست اورا داشتم . احترام میکردم . امابطورخیلی خیلی عادی . شما، حضرتعالی ،جناب عالی خطاب میکردم هیچوقت رنجشی نداشت . مطلقا . این بسته به این است که مردم با او چطوررفتارمیکردند. اما اینکه میگویندکه اجازه نمیدادکه کسی با او صحبت بکند . به هیچوجه . من که ناظریک همچین وضعی نبودم . مطلقا .ولی اولین کابینه ای که تشکیل دادسعی کرد یک اشخاص وزینی را بیاورد .بهاء الملک بود، حکیم الملک بود، صادق . لقب اورا فراموش میکنم . پدرمهندس صادق که .مستشارالدوله یک همچین چیزی . ازاین طریق اشخاص آورده بود. وبعدیک روزی بمن گفت که من تصمیم گرفتم الان یک عده اشخاصی را بیاورم که بتوانم به آنها بگویم چه کاربکنید. این آقایان . حکیم الملک مثلا" اعتراض کردرفت . صادق هم همینجور .سرنمیدانم چه مسائلی بود .آن رانمیدانم . امادیدکه با این اشخاص قدیمی نمیشودکارکرد . بایدیک عده جوانهائی راآورد .نیتش راهم بمن گفت . گفت برای اینکه با اینها شایدبهتربتوانم کاربکنم .

س - علاقه به مشورت هم داشت یا آدم دیکتاتوری بود ؟

ج - بسیار . میگویم . بهترین دلیلش که میگویم مرا میخواست وبمن میگویدنظرشما چیست ؟چه بکنم ؟ آنا" وقتی که به او گفتم با زمتقاعدنشدخواست که ببیند که چه عکس العملی آن دوتا دولت بزرگ نشان خواهندداد .

س -این جریان استخاره به نظرشما مصلحتی بوده یا واقعا" براساس آن عمل میکرد؟ چون بعضی ها میگویندکه این حالت مصلحت داشته وجزوسیاست او بوده که حالا.....

ج - به بینید مرا میخواست اغفال بکند ؟ آخه دلیل نداشت . که مرا بخواهدگول بزند. گمان میکنم . مسئولیت بسیارشدیدی بود .تهدیدش کرده بودند. حالا یک چیزدیگری هم بگویم

راجع به همین قضایای آذربایجان . من شبی که ارتش . به ارتش دستور داده شده بودکه
برود بطرف آذربایجان. من شام در دربار میهمان بودم . آلن هم بود . تمام صحبت
تا نصف شب راجع باین موضوع بود. که شاه اظهار نگرانی میکردکه اگر برف بیاید . ماه
چی بود ؟ آذرماه بود . گفت اگر برف بیاید واینها درراه گیر بکنند چه خواهد شد؟ نگران
از این بود. صبحش قوام السلطنه تلفن کردکه زود بیائید . من رفتم وزارت خارجه. گفتش
که همین الان سفیر شوروی . آنوقت گمان میکنم سادچیکف بود . گفت الان آمده بود . سادچیکف
الان از اینجا رفت . آمده از من خواست که دستور بدهم که ارتش برگردد. به او گفتم امکان
ندارد همچین چیزی . شما فورا" بروید پیش شاه . و از اینجا رفت پیش شاه . که مبادا شاه
تمکین بکند . گفتم خیالتان راحت باشد . دیشب من پیش شاه بودم . ممکن نیست که
همچین کاری بکند . لازم هم نیست من بروم . اطمینان داشته باشید . نگران بود از اینکه
مبنا دا این تهدید در شاه هم مؤثر باشد. درصورتیکه این را بعدها طوری جلوه میدادند
مثل اینکه در اینکار قوام السلطنه هیچ دخالت نداشته .

س - همین میخواستم سئوال کنم نقش قوام السلطنه ، شاه ورزم آرا در این...
در این قضیه آذربایجان نقشه شان چه بود؟

ج - رزم آرا را هیچ اطلاعی ندارم . درباره رزم آرا معاشرت نداشتم . اما درفاصله ۲۴
ساعت هم دیدم نظری راکه شاه داشت علاقه ای که داشت . ونگرانی که داشت که مبادا به
واسطه بدی هوا ویا برفی که درراه بشود اینها نتوانند خودشان را برسانند به تبریز . وروز بعد
نگرانی که قوام السلطنه داشت که مبادا سادچیکف که برود تهدید بکند وشاه نظرش را عوض
کند. این را من شاهد بودم واسطه بودم. منتها یش میگفتم لازم نیست بروم . برای اینکه
میدانم . همچین چیزی نگرانی نداشته باشید. فوق العاده اصلا" درمقابل چشم من
مجسم است . آن قیافه ای که داشت که نگران بود میترسید که مبادا این چیز . اینها هیچکدام
برای تظاهر نبود. دلیلی نداشت که مرا بخواهد گول بزند . میدانست که من روابط دارم با
شاه . برای اینکه به کرات من هم با شاه صحبت کردم هم با قوام السلطنه . به شاه میگفتم
که اعلیحضرت بهتر نیست صدراعظم شما یک کسی باشد مثل قوام السلطنه که خودش یک شخصیتی
دارد . شخصیت جهانی ؟ آنوقت متوجه نبودم که اتفاقا" همین موضوع است که او را ناراحت
میکند . گفتم این بهتر است. نخست وزیران سابق تان را گفتم دیدم . رفتم در هیئت

وزیران شاه بعدی مأیوس بیرون آمدم. وواقعاً "همینطور بود. موارد بسیاری میرفتم درهیئت وزیران. اصلاً" شبیه به هیئت وزیران نبود. شبیه به یک کلاس بود که معلمی ندارد. بچه‌ها شروع کردند سروکله همدیگر زدند. این را آنوقت تشبیه میکردم به کابینه هیئت وزیران قوام السلطنه. همه رعایت احترام میکردند. همه گوش میدادند. همه توجه داشتند. یک ابهتی داشت. به او گفتم این را. گفتم بهتر نیست که این نخست وزیرتان باشد. صدراعظم تان باشد. چرا خودتان یک وقتی صرف اینکار نمیکنید. گفتم اگر من بیکار بودم به شما قول میدهم که هرچی که میخواستم قوام السلطنه آنرا قبول میکرد. گفتم چرا شما خودتان اینکار را نمیکنید؟ چرا مظفر فیروز باید باشد اطراف قوام السلطنه؟ آنوقت بمن میگفتش که چندماه است که پیش من نیامده است.

س- قوام پیش شاه نیآمده است؟

ج- بله. به قوام السلطنه میگفتم که آخه بابا. آخه این شاه است. شما آخه چرا اینکار را میکنید؟ بروید پیش او. این توقع دیگری ندارد از شما. بمن یک روزی گفتش که شما نمی شناسید این جوان را. گفت دائم برعلیه من تحریک میکند. من آنوقت باور نمیکردم برای اینکه دوست داشتم شاه را. واقعاً" دوست داشتم. وخیال میکردم که این. وقتی به او میگفتم که تکذیب نکنید. گفت من هیچوقت پشت سرشاه بد نگفتم. گفتم اجازه نفرمائید که اشخاصی که میایند پیش شما. شنیده بودم که میآمدند آنجا یک انتقاداتی میکردند گفتم همین ها میروند میگویند که این مطالب را شما گفتید. من میشناسم آخه. بعضی‌ها را میشناسم. این اشخاص را میشناسم. شما اجازه ندهید در حضور شما هم این صحبت ها بشود. به محض اینکه صحبت میکنند بگوئید من اجازه نمیدهم نسبت به اعلیحضرت شما یک همچین مطالبی را بگوئید. من اینطور به هردوشان محبت میکردم. ولی خب بالاخره بعدها متوجه شدم و برمن ثابت شد که خوشش نمی‌آمد شاه از اینکه یک شخصی باشد که مورد احترام باشد. یک شخصی باشد مقتدر وخودش هم ابتکار داشته باشد. ویک کارهائی را هم خودش بکند بدون اینکه اجازه بگیرد. یک کارهائی بکند. منتها یقین دارم. من این را دیگر اطلاع ندارم. اما یقین دارم که مطالب را میگفت. وقتی که میرفت پیش شاه میگفت. منتها وقتی که نمیرفت آن از آن مواردی بود که رنجش پیدا کرده بود. میشنید مثلاً" برعلیه اش دارد یک تحریکاتی میکنند

یک چیزهائی میگوید. وادارمیکندیک اشخاصی یک چیزهائی بگویند.

س- این درموقعیکه مسئله اشغال ایران توسط شوروی درسازمان شورای امنیت مطرح بود یک صحبت هائی هست که آقای علاتماس مستقیم باشاه داشته ودستورازایشان میگرفته و و اینبرخلاف نظرقوام بوده است؟

ج - نخیر ، نخیر ، تلگرافاتی که راجع .من اولا" وقتی میخواست برودبه مسکوبه اوگفتم که مصلحت نمیدانم .گفتم شما میرویدآنجا به شما هواپیما نمیدهندکه برگردید.گفتم من میروم متحصن میشوم تااینکه تخلیه بکنندآذربایجان را. گفتم اگربه شما هواپیما ندهند که برگردیدشما چه جوربرمیگردید؟واقعا" میترسیدم ازاین . گفت نه . نگرانی نداشته باشید. وقتی که برگشت . تلگرافی که کردبه علادرواشنگتن . وبه تقی زاده درلندن.سفیر بود. تاءکیدکرددراین تلگراف که این راخودتان شخصا" دراول تلگراف کشف بکنید .این مطلبی است فقط برای اطلاع خودتان . علاتمام این مطالب رارفت در جلسه شورای امنیت همه راگفت.سادچیکف آمد .

س - به بخشید . یعنی اجازه داشت بگوید یااجازه نداشت؟

ج - نه . اجازه نداشت بگوید .به اوگفته بود به هردوشان یک نوع تلگراف کرده بود. این رابه خط خودش نوشته بودبمن هم دادکه خواندم . کی برایش رمزمیکرد نمیدانم؟ امایک مطلبی بودکه حتی این راندادهبودبه کسی دیگری این رابنویسد . به خط خودش مینوشت این کاغذ را. خیلی همخوش خط بود خیلی هم خوش خط بود .تقی زاده اطاعت کردبه احدی هیچی نگفت. علا وقتی که موضوع ایران درشورای امنیت مطرح شدکه گرومیکو ازجلسه پاشدرفت واین ایران رانجات دادبرای اینکه اگرمانده بودوو توکرده بودکه اثری نمیداشت. رفت درغیاب او آنوقت راءی گرفتند.به اتفاق آراء بنظرم تصویب شد . این تمام این مطالبی راکه بااستالین مذاکره کرده بودواستالین چه گفته بود. که جزئیات آن رااالان بخاطرندارم .اماتمام اینها راگفت، سادچیکف آمدپیش.

س- پس مطالبی که آقای علا گفته بوده .مطالبی بوده که از........مظفر فیروز...

ج -حالابگذارید من برای شما بگویم تاآخر این موضوع را. چون این بسیارجالب است. خوشحالم که این راتذکردادید سادچیکف آمدوخیال میکنم تقاضای ارزکرد.حالاببینید چطورشد. نماینده News of the World این روزنامه، پرتیراژترین روزنامه لندن است

مال　　　　　　نماینده این . یک مرد . اسماورافراموش‌کرده‌ام .یک مرد
بسیارجالبی بود.ازطبقه‌بالابود . خیالمیکنم‌ازاشراف بود .خیلی خوب هم‌بریج بازی
میکرد . من آنوقت هم خیلی‌بریج بازی میکردم . این آمده‌بودتهران . درآنموقع در
درتهران بود .ساعت‌یازده‌شب بود .بمن تلفن زدکه الان یک مصاحبه‌ای داد .یعنی
شب . یک مصاحبه ای‌دادمظفرفیروزکه‌معاون نخست وزیربود. واظهارداشت که علاز
خودش‌گفته است ونخست‌وزیراوراتنبیه خواهدکرد.وگفت اگراین مصاحبه ای که داده
اصلاح نشوددیگربرای‌ایران آبروئی‌باقی نمی ماند.برای اینکه این اصلا" چطورمیشودهمچین
مطلبی . من پاشدم رفتم وزارت‌خارجه . قوام‌السلطنه‌بازتک وتنها بود. خیلی‌هم‌خسته .
گفتم آقا میدانیدمظفر فیروزدراین‌مصاحبه اش چی گفت ؟ گفت بله میدانم .گفتم
میدانید ؟ یقین به شمانگفتند. اینطورگفت . گفت نه‌اینطورنگفت . گفتم الان‌مرتیکه
بمن تلفن کرده مخابره کرده‌اند .گفت نه‌این صحیح نیست . گفتم‌اجازه‌میفرمائید
که‌بیآید . گفت بگوئیدبیاید . ازهمانجاتلفن کردم به‌این آدم درهتل . آن درمیدان
فردوسی هتل ریتس‌است ؟ هتل ریتس . گفت اجازه‌دارم که‌نماینده آسوشیتدپرس یا
یونایتدپرس .یادم‌نیست . گفتم بله‌بیآورید . اوراهم‌باخودتان بیاورید . آمدند
به‌فاطله نمیدانم ده‌دقیقه آمدند . منهم مترجم شان شدم . پرسیدکه معاون شماکه
یک همچین مطلبی راگفته است‌آیاشماهم . چون گفت که این اجازه نداشته وازاوبازخواست
خواهدشد تنبیه خواهدشد . این راباجازه شماگفته؟ گفت علاهرچه که‌گفته است‌ازطرف
من گفته . من تاءییدش‌میکنم . وموردا‌عتمادمن واحترام من هست .آنها . برای ساعت
۱۲ حکومت نظامی هست . من سوارماشین خودم‌کردم که‌برونـدفورا" این تلگراف را
ببرند مخابره‌بکنند . خیابان فردوسی داشتم میرفتم .یک نظامی جلوی ماراگرفت . که
جوازبایدنشان داد. من سروصدابلندکردم که من رئیس بانک هستم اینها . اینها
که‌نمی شناخت‌این نظامی . پلیس‌سرچهارراه اسلامبول فردوسی . سروصداراشنید
آمد مرا شناخت . سلام دادوماراهاکردند . رفتیم . اینهارارساندم .تلگراف‌شان
رافرستادند.چندسال بعددرواشنگتن نشسته بودیم حاج محمدنمازی بود. رفته‌بودم به دیدن
علا درموقعیکه میگفتندعلامسلول شده‌است .ورفته‌بودیک جائی درنزدیکی واشنگتن .یک
جائی که‌برای استراحتگاه نمیدانم . شایدازلحاظ هواگفته‌بودنداینجامناسب است .آنجا

رفته بودم پیش او .حاج محمدنمازی بود یک نفر دونفردیگرهم بودند بەخاطرندارم .
گفتم که میدانیدآن موضوع چی هست ؟ گفت نه . گفت نمیدانم .گفت باعث تعجب من
است .تمام اخبار اینجا منتشرشد.که من موردا عتماد نیستم واین راخودسرانەگفتەام .
بەفاصله چندساعت خبردیگررسیدکەاینطوراست . گفتم حالا بگذاریدمن قضیه را بگویم .
این قضایا را برایشان حکایت کردم .کەاینطوراست . خودش هم تاآنوقت نمیدانست .
من وقتی کەشنیدم کەروسها منقلب شدەاند. بەقوام السلطنەگفتم کەآقا این مبادا این را
برش دارید معزولش بکنید .گفت . سادچیکف باورنمیتوانست بکند.خیال کردکەقوام السلطنه
اغفال شان کرده کەگفتەاست که من این مطالب را بەهیچکس نگفتم وهیچکس هم اجازه
نداشت که بگوید. باورنمی توانست بکند .من با قوام السلطنەاینطوراستدلال کردم .گفتم
کەاگرشما جای علا بودیدویا اگرمن جایعلابودم .عینا "همینطور رفتارمیکردم .موقع نجات
مملکت است .موضوع نجات مملکت است .این میدانست کەاین موء شرخواهدبود.مذاکرات هم
خلاصەاش این بودکەتهدیداست .امتیازنفت میخواهند . نمیدانم چی میخواهند، چی
میخواهند .فلان .اینها کەقشون خودرا ببرند. این را اگرنگوید .آنموقع‌نگوید .حربه
دیگری نیست . گفتم من یقین دارم اگرخودتان آنجا تشریف داشتید.ویا اگرمن بودم
حتما "همین کاررا میکردم . گفتم مبادا اورا بردارید .گفتش کەمیدانیدپسرخاله من است .
علا .گفتم من‌نمیدانستم . تاآنروزنمیدانستم . گفت عیب علا این است کەفضول است .
جوان هم کەبودهمینطوربود .فضول است . گفتم این فضولی را من می پسندم .دریک
همچین موقع حساسی . گفت مطمئن باشیدغیرممکن است .وبعدهم معلوم شدکه سادچیکف آمده
بودخواستەبود.کەوقتی بەاوگفتەبودکه این اجازه نداشتەاست .

س - آقای فیروزمیگویدکەحتی ماتلگراف توبیخی تهیه کردیم‌کەالبتەمیگویدمرحوم
قوام‌یک مقداری شلش‌کردواین را مخابرەکردیم وعلا را توبیخ اش‌کردیم بعدازاینکار.

ج - این را علا بمن نگفت .این رانمیدانم . این رانمیدانم . اما این عین
جریانی است‌که . میتوانست همان وقت اورا بردارد .

س - یعنی یک‌حالیتی داردانگار مرحوم‌قوام‌السلطنەبه مظفر فیروزیک‌چیز میگفتەاست
بە علا یک‌چیزدیگری میگفتەاست . این ازرویسیاست بوده ....

ج - بەبینیدمن . رابطه مرا با مظفرفیروز. یک روزبمن گفت کەبگویم فیروزبیاید؟

دوتا فیروزبود یک فیروزبودمحمدحسین میرزا فیروزکه وزیرراه اوبود .وقتی گفت فیروزبیاید.
گفتم محمدحسین میرزابرای چی بیاید؟ گفت محمدحسین میرزا نمی گویم .مظفررا میگویم .
گفتم برپدرش لعنت .گفت نگوئیدا ینطورآقای . گفتم برپدرش لعنت .گفتم شما این را نمی شناسید
گفتم یک وقتی این خودش را ، ودارائی خودش را وروزنامه خودش را دراختیار سیدضیاء گذاشته
بود. من یکروزی به سیدضیاء گفتم که شما با . دونفررا اسم بردم .گفتم با مظفرفیروز و
قریب . یک قریبی بودکه رئیس ستادبوددرزمان رضاشاه .ریش هم داشت .نظامی . واین
یک آدم خیلی خیلی بدنامی بود .خیلی هم کثیف بود .وقتی هم که رضاشاه رفت کثیف ترین
شعرساخته بودبرای خانواده سلطنتی . مستهجن ترین چیزها را راجع به این اعضای خانواده
سلطنتی گفته بود . گفتم شما خیال داریدکه ایران را .من هم تازه با سیدضیاء آشنا شده بودم
وخیلی هم به اوسمپاتی پیدا کرده بودم برای اینکه شنیده بودم تعریف هائی که نمیدانم کرده
بوده . قلدربوده وچه بوده ، چه بوده ، چه بوده . که بعددیگردیدم بکلی نظرم برگشت .
گفتم میخواهیدا ینا صلاحات را به وسیله قریب ومظفرفیروزبکنید؟ این را عینا" برای قوام
السلطنه گفتم .جواب دادکه این تمام هستی اش را دراختیارمن گذاشته است . روزنامه اش
را دراختیارمن گذاشته است . عین همین مطلبی است که قوام السلطنه بمن گفت . گفت این
برای من این جوربا صمیمیت کارمیکند. به قوام السلطنه گفتم . جوابی که من به سیدضیاء دادم
گفتم که برای قدردانی اش به اویک پولی بدهید . ازطرف دولت تصویب بکنید یک چیزی به او
بدهید. شما هم همین کاررا بکنید .اوراآورده اید اینجا معاون تان کرده اید .معاون که تا
یک مدتی معاون نبود .چه سمتی داشت؟ معاون نخست وزیر . برای اینکه بعدوزیرتبلیغاتش
کرد .گفتم غیرممکن است من با این . با او اصلا" سلام وعلیک نمیکردم .گفتم غیرممکن است
من حاضرنیستم. چون پشت سرش بدگفتم واین دیگرمستاءصل شده بود.کاری نمیتوانست بکند.
رفته بودمتوسل شده بودبه اوکه مارا آشتی بدهد. گفتم نمیکنم . هیچی . کوچکترین رنجشی
پیدا نکرد . به بینیدبی طرفی . یک چیزدیگری بگویم .یک روزبمن گفتش که من یک
سیصدهزارتومان لازم دارم..پول لازم دارم.

روایت کننده : آقای ابوالحسن ابتهاج

تاریخ : ۱۶ اگوست ۱۹۸۲

محل : شهرکان - فرانسه

مصاحبه‌کننده : حبیب لاجوردی نوارشماره : ۱۶

مردبسیاربسیارنازینی بود ، مردبسیاربسیار . من چیزهابه‌اوگفتم . چیزهاازاو دیدم . حالا شایدبگویم این را.

س- در (؟) است ؟

ج - در (؟) است ؟هان

س - کجابودم آنجائیکه قطع کرد ؟

ج -راجع به مظفرفیروزکه‌حاضرنبودیدببینیدش وبعد فرمودید که چیزی میخواستبد درموردقوام بگوئید .

س - هان قرضی که میخواست بکند .

ج - آره قرضی که‌میخواست بکند .

گفت سیصدهزارتومان . گفتم من یک مقرراتی دارم . بایدیک امضاء دیگری داشته‌باشد. گفت یعنی من‌بروم به‌یک کس‌دیگری بگویم امضاء بکند ؟ گفتم ناچارم . گفت‌آشتیانی ؟ دکترآشتیانی ، گفتم دکترآشتیانی که لات است . گفت‌علی امینی ؟ گفتم علی امینی تاجرنیست . گفت یعنی میگوئیدمن بروم ازیک تاجرامضاء بگیرم ؟ گفتم این مقررات مااست . گفت من الان ازبانک شاهی بخواهم آنا" بمن میدهند. گفتم که نه فقط سیصدهزارتومان بتومیدهند. پانصدهزارتومان . الان تلفن بکنید پانصدهزارتومان دراختیارشما میگذارند. تفاوت آنها بامن اینست که آنهامقررات ندارند . من یک مقرراتی دارم که دست وپایم بسته است . نمیتوانم اینکارهارا بکنم.یک دفعه نشد که ازاین رنجش پیدا بکند . به‌ببینیدیک نخست وزیرمقتدری که‌مرارئیس بانک کرده‌است . اینهمه بمن محبت میکند .یک تقاضاکرد . این رامن به یک عده ای که‌گفتم منجملـــه بخاطرم میایداینرابرای مدیرمجله ..اونیکه خیلی قوم‌وخویش سیدضیاء بود .خواهرزاده سیدضیاء . دکتر... نویسنده خیلی .. فاضلی ، خیلی دانائی خیلی جزوتحصیل کرده‌های اروپا. اسمش رافراموش‌کردم . این وقتی . یکروزصحبت قوام‌السلطنه شد اینرابرایش کردم .گفت بسیار بسیارکاربدی کردی . گفت چه‌اهمیت داشت سیصدهزارتومان به او میدادی .صحبت پرنسیب رافکرنمیکنندها. گفتم‌من اتفاقا" ازاینکارهاکردم کـــه

توانستم خودم را نگه دارم وتوانستم موءسسات خودم هم حفظ بکنم .
س - این پول را برای چی میخواست ؟ برای شما لمیخواست ؟
ج - نه برای چیزهای شخصی خودش میخواست . برای قرض شخصی میخواست بکند.
س- چه احتیاجی به سیصدهزارتومان داشت ؟
ج - من نمیدانم . نمیدانم . اما پول لازم داشت . هرکس دیگری بودمیرنجید.و هرکس دیگری بجای من بود میداد . اما من وقتی که به این ندادم به دیگران را که جای خودش . یک روزا میرحسین خان ایلخان بختیاری بود . خیلی دوستش داشتم ازدوستان من بود نماینده مجلس بود . بعدسناتورشد . درآن زمانی که این ازمن میخواست . حالانمیدانم چه شغلی داشت ؟ مجلس بودیاسنا بود ؟ این ششصدهزار تومان تقاضاکردکه بانک بهاوقرض بدهد. کهاملاکی راکه‌درزمان رضاشاه گرفته بودنداینها را قرارشدپس بدهند. به‌شرطی که دینشان را به‌دولت به‌پردازنـــــد . ششصدهزارتومان بود . آمد متوسل شد به دفتری که‌معاون من بود .گفتم کـــه به‌اوبگوئیدکه مانمیتوانیم بدهیم به همین دلایل . پیش من آمد. اینقدراصرار کردبه‌اوگفتم امیرحسین نمیتوانم به شمابدهم . من اگرمیتوانستم که میدادم. نمیتوانم . اجازه‌ندارم . این عمل مخالف مقررات بانک است . یک روزی آمدو گفت یک کارفوری فوری دارم .دودقیقه . گفتم بیائید . گفت الان ازپیش شاه میآیم . رفتم به‌شاه گفتم استدعامیکنم امربفرمائیدکه به ابتهاج بگوئید. گفت به‌ابتهاج ؟ گفت به‌خواهرمن نداد.
س - حقیقت دارد ؟
ج - حقیقت دارد . آمدبمن‌گفت . گفتم حالادیدید . من‌وقتی به خواهرشاه ندادم به شماهم‌نمیدهم .به هیچکس نمیتوانم بدهم . برای اینکه‌نمیتوانم بدهم . موضوع خواهرش چی بود؟ اشرف رفته‌بود به‌دعوت دولت هند . رفته‌بود هند . ازآنجاتلگراف کردبه چندنفر . رزم آرا ، که‌با من‌صحبت نکرد ، هژیر ، که‌با من صحبت کرد و پیشکارش ، یارو...تاهمین آخرهم‌بوددیگر . این آمدپیش من هژیربا من صحبت کردو آن پیشکارش آمدپیش من . که‌صدهزارروپیه فورا" بایدبفرستیدکه . والانمیتواندبیاید مقروض شده ونمیتواندبیاید . گفتم اولا" ریالش کو . گفتم بمن نداده اند . گفتند

تلگراف کردندکه برویدازفلانی بگیرید. ثانیا "به فرض ریالش همداشته باشید .
یک مقررات ارزی ما داریم که فقط دراین مواردارزمیفروشیم غیرممکن است .
رزم آرا وقتی که نخست وزیرشد بمن گفت . گفت بمن هم تلگراف کرده بود. من چون
شما را میشناختم بشما چیزی نگفتم.شاه به من گفتش که میدانیدا شرف نمیتوانداز هندبیاید
تااین قرضش را نپردازد؟گفتم شنیدم . گفت نمیتوانید این را بدهید ؟ گفتم اگر
میتوانستم اعلیحضرت مطمئن باشیدمیدادم . برای اینکه والاحضرت اشرف اینقدرنسبت
بمن محبت کردندکه من مدیون او هستم. گفتم امانمیتوانم اینکاررابکنم . رفتند
بعددربازارخریدندوپولش راکی داد نمیدانم ؟ ریالش راکی داد. مجموع اینکارها
بوداگرمن قدرتی داشتم ، گردن کلفت بودم ، که یک عده ای خیال میکردندکه . یک
وقتی خیال میکردندکه من نوکرانگلیسی ها هستم. یک وقتی میگفتندآمریکائی ها مرا
آوردند . سازمان برنامه که آمدم انگلوفیل ها میگفتندمن ازآمریکائی ها دستورمیگیرم.
طرفداران آمریکا میگفتندمن ازانگلیسی ها دستورمیگیرم . درآن واحدها . این دسته این
عقیده راداشت . آن دسته این عقیده راداشت . دربانک ملی که با بانک شاهی . بانک
شاهی رابرای خاطرمن بستند.منتهاش مصدق السلطنه اینرا بحساب خودش گذاشت . دکتر
مصدق ادعاکرده بود . درصورتیکه جلسه سالیانه بانک شاهی . رئیس بانک شاهی وقتی
که گزارش داده است به صاحبان سهام که ما چرا بستیم ؟ گفته است که سخت گیری های بانک
مرکزی طوری بودکه دیگربرای ماادامه اش امکان نداشت . اینرامن داشتم واسنادم بود .
وقتی من آمدم به بانک ملی . بانک شاهی . دوتا بانک مجازبود . بانک شاهی و
بانک ملی . اولین موردی که به بانک شاهی دستوردادم که درمواردارزی اینکار ، اینکار
رابکنید .جواب دادندکه شما چه حقی داریدبما دستوربدهید. شما یک بانک مجازهستید من
یک بانک مجاز. گفتم اگردستورمرا اجرانکنیدبه شما ارزنمیفروشم . چون ارزرا من
میبایست به آنها بدهم که آنها به دیگران بفروشند . دریک موردهم دستوردادم که ارزنفروشند
وقتی اینکاربجای سخت رسیدگفتم ارزنفروختند . اینها کارشان متوقف میشد . آمدند
دادوفریادپیش من که چنین وچنان . ضررمیکنیم . گفتم من به شما راه نشان میدهم.
شما به چه مناسبت درشت ویزدشعبه بایدداشته باشید ؟ بانک وبانکینگ رابرای چی ؟

شما آمدید اینجا برای فاینانس کردن تجارت ایران و انگلیس . تمام معاملات ارزی ایران با خارجه درتهران میشود. رشت چه معنی دارد ؟ بابل معنی ندارد که شما شعبه داشته باشید . سرتاسر ایران شعبه داشتند. هررئیس شعبه شما معافیت تام داشتند از مالیات و از حقوق گمرک . تمام لوازمشان را از انگلستان میآوردند بدون اینکه یک دینار گمرک بدهند. من گاه اسکناس وارد میکردم . برای حوائج بانک ملی مملکت . مالیات میدادم. گفتم این معنی ندارد. این صحیح نیست . این مال عهد دقیانوس است .گذشت آن ایام. شعبه هاتان را ببندید.درتهران من تضمین میکنم که شما سود خواهید داشت . اما شما اگر میبرید دومثل زمان هند اینجا حکومت بکنید پولش وتاوانش را ایران بدهد من همچین چیزی را اجازه نخواهم داد. سرهمین تمام آن اشخاصی که از نزدیک با من کار میکردند مثل مهدی سمیعی ، خردجو ، که اینها در بانک بود.اینها میدیدند. ومیدانستند که من سعی نمیکنم که ازخودم دفاع بکنم .وبمن هم میگفتند چرا آخر شما دفاع نمیکنید .گفتم که چی .بیام متقاعد بکنم مردم ایران را .بگذارید اینقدر بگویند برای من اهمیت ندارد. من کارخودم را میکنم . آنچیزی راکه من خودم معتقدم که لازم هست میکنم بگذارید مردم این حرفها را بزنند . چندین بار خارجیان بمن گفتند .گفتند روزنامه های ایران که همه شما را متهم میکنند که شما اجنبی پرستید. شما چنین هستید، چنان هستید .شما برای خاطر کی اینکارها را میکنید ؟ گفتم برای خاطرخودم . خودم باید راضی باشم . خودم باید معتقد باشم که وظایف امرادارم درست انجام میدهم . من باید رضایت داشته باشم . مردم عقیده شان را شاید من نتوانم عوض بکنم .شاید یک روزی عوض بشود . شاید یک روزی بفهمند . مبارزه من با میلیسپو وقتی که شروع شد.یک روزی جمال امامی آمد. نماینده مجلس بود . آمد بمن با همان لهجه ترکی اش گفتش که تو اگر سه میلیون تومان خرج کرده بودی یک همچین شهرتی پیدا نمیکردی . بجان شما من متوجه نبودم که این شهرت .گفتم چی چی ؟ گفت تو نمیدانی که مردم چه عقیده ای دارند . بعد متوجه شدم . سواری میرفتم روزهای تعطیل . همان مسیری راکه همیشه میرفتم . خیابان پهلوی را میگرفتم میرفتم تا شیزر. جائیکه بتوانم تومیدانهای مثلا" وسیع سواری بکنم .همان مسیری راکه میرفتم من یک روزی دیدم یک اشخاصی میآیند.همان اشخاصی که توخیابان پیاده میروند و میرفتند.

اشخاص معمولی که هیچ نمی شناسم .بمن سلام میکنندوبا روی باز خیلی احوالپرسی میکنند . فکرکردم چی چی است . بعدکه جمال امامی این مطلب را بمن گفت فهمیدم این مربوط به اینست . برای من این موضوع اهمیت نداشت مبارزه با میلیسپو . اما برای ایرانیها بحدی این جلوه کردکه از سرتاسر ایران توپرونده ایکه مال میلیسپوداشتم . از سرتاسر ایران بمن نامه مینوشتند، تلگراف میکردند ،تبریک میگفتند . وروبه مردم را به آشکار دید که نسبت بمن چه جورعوض شد . یک عده ای شاید آنروزبرگشتند . که دیدندکه مبارزه من با میلیسپو . اینرا به شما بگویم جزو اشخاصی که از ش حمایت میکردندیکیش بولارد بودکه بیشتر از هیچوقت، دریفوس با من صحبت نکرد . راجع باینکه چرا من اینطوررفتار میکنم با میلیسپو . اما بولاردبا من چندینبار صحبت کرد. آن بیشترعلاقه داشت . گمان میکنم که آنها هم تاء شیرداشتند .دراینکه او انتخاب بشودو استخدام بشود . قوام السلطنه هم اورا استخدام کردمنتها من آنوقت با قوام السلطنه سروکار نداشتم .به هیچوجه سروکار نداشتم . من وقتی که برای من مسلم شدکه این آدم ، آدم معتدلی نیست . آدم سالمی نیست .وهمیشه هم میگفتم که این یک چیزی اش میشود . جنون دارد .بعدها شنیدم الهیار صالح بمن گفت که این راوقتی که استخدام میخواستندبکنند . الیهار صالح میدانید رئیس آن میسیون بود . گفت یکروزی هاقمنی که یک وقتی وزیرمختار بوده است درتهران .وقتی الهیار صالح با او درسفارت بوده . گفت هاقمن مرا خواست گفتش که شنیدم دولت شما داردمیلیسپورا استخدام میکند . میلیسپوشش ماه دردارالمجانین بوده . گفتم ای دادا ینرا چرا به من زودترنگفتید . برای اینکه منهمیشه میگفتم که این آدم جنون دارد. اما اگر اینرا میدانستم فاش میکردم . علنی میگفتم . مینوشتم . وآنوقت به ایرانیها همحالی میکردم . گفت من رفتم سفارت به شایسته گفتم . شایسته گفت محض رضای خدا صحبتش را نکن .برای اینکه قرارداد ش امضاء شده وبه تصویب مجلس هم رسیده .گفتندهیچی نگو .

س - مصدق هم مخالف بودبا آمدن میلیسپویا ماندنش ؟

ج - مصدق که همیشه مخالف بود .

س - دراین زمینه شما همفکری داشتید ؟

ج - حالا به بینیداینهمسئوال کردیدخوب شد . برای اینکه مصدق یکروزی .یک روزپنجشنبه ای

توی مجلس یک نطق بسیار مفصلی کرد و انتقاد کرد از تمام دستگاههای دولتی . ضمنا " بانک ملی . راجع به بانک ملی یک چیزهائی گفت سرتا پا برخلاف حقیقت بود . من تعجب کردم . مصدق چطور شد به بانک پرداخت . فورا " دستور دادم ونوشتیم ، تهیه کردیم برای روزنامه بفرستیم . جمعه صبح قبل از اینکه . با لباس سواری داشتم میرفتم یک دفعه فکر کردم که به این یک تلفن بکنم وببینم . اصلا "با مصدق هیچ رابطه ای ندارم نه تلفنی نه حضوری . هیچوقت . من اصلا" عادت نداشتم بروم پیش کسیکه با هاش سروکار ندارم . نخست وزیرهم اگربود . بگویم اگر با من کار داشت میرفتم اگربا هاش آشنا بودم دوست بودم میرفتم . والا نمیرفتم . من اصلا" منزل مصدق هیچوقت درعمرم نرفتم . روزا ولی که شوفر سازمان برنامه آمد . یک مرد خیلی فضولی بود . اسلحه هم داشت بقول خودش . که مثلا" بادی گارد آدم هم بوده . بمن گفتش که . روزپنجشنبه گفت آقا . من به او گفتم جمعه من کاری ندارم . گفت فردا شما جائی نمیروید ؟ گفتم نه . گفت منزل وکلا ، نمایندگان مجلس نمیروید ؟ گفتم یعنی چه ؟ چرا این سئوال را میکنی ؟ گفت همه قبلش ... اینهمیشه راننده رئیس سازمان برنامه بوده . گفت همه میرفتند . گفتم این آخرین دفعه ایست که شما همچین فضولی میکنید . دیگر از این فضولی ها نکنید . همه میرفتند

س - اسم راننده خسی بود ؟

ج - بلـــه .

س - سواری میکردید نامه نوشته بودید به روزنامه ها راجع به نطق مصدق .

ج - هان به مصدق تلفن کردم که آقا شما این مطالبی را که گفتید چه بود ؟ گفت هیچی . یک نفر آمد اینها را بمن داد من خواندم . شما جواب بنویسید من اینرا پشت تریبون میخوانم گفتم که من جواب شما را توروزنامه خواهم داد . اما . آنوقت گفتش که ما به وجود یک نفر ایرانی مثل شما افتخار میکنیم .

س - پای تلفن ؟

ج - پای تلفن . گفتم آقای مصدق السلطنه منکه نمیدانستم شما همچین نظری نسبت بمن دارید حالا که میفرمائید شما نمیتوانستید یک تلفن بمن بکنید ؟ گفتم من میدانم اینرا کی بـــه شما داده است اینرا من بیرون کردم از بانک . برای اینکه جاسوسی میکرد برای بانک شاهی .

من میدانم اینها را . گفت بله . اسمش هم گفتم .گفت بله همان بود .گفتم شما نمیتوانستید یک تلفنی بکنید؟ به کسیکه اینطورعقیده دارید . بعد فکرکردم که چطورشد اینرا گفت . مطمئنم سرهمان مبارزه من با میلیسپو بوده است . هیچوقت بمن هیچی نگفت . اما آنروز این مطلب را بمن گفت .

س - پس درموقعی که ایشان با میلیسپو مخالفت میکرد با شما هیچ همفکری وهمکاری .

ج - مطلقا هان با من اشخاصی که تماس گرفتند .یک روز ایرج اسکندری بود از مجلس تلفن کرد نماینده مجلس بود روزنامه چی مردم را داشت ؟

س - روزنامه رهبر را داشت .

ج - تبریک که من وتمام دوستان من وروزنامه من در اختیار شماست .گفتم آقای اسکندری اگر راست میگوئید خواهش میکنم یک کلمه از من حمایت نکنید. برای اینکه اگر از من حمایت بکنید من مغلوب خواهم شد .من شکست خواهم خورد . سفیرشوروی روزهفتم نوامبر پذیرائی سفارت شوروی که هرروز تمام . نمیدانم چندهزار نفرجمعیت جمع میشد . من واردشدم مرتیکه ای بودکه اسمش را حالا فراموش میکنم ، من میگم روسی میدانستم . بهتراز حالا میدانستم .آمد وگرفت دست مرا . توی اطاق وی آی پی هم مرا بردند. رسمشان هم این بود . یک اشخاصی را میبردند توی اطاق مخصوص . که این سالن مال اشخاص وی آی پی بود .دیگران اگر اشتباها " میخواستند وارد بشوند به آنها میگفتند تشریف ببرید آن قسمت سالن . بمن گفتش که من نمیدانستم که شما نظامی هستید. گفتم من نظامی نیستم کی بشما گفت .گفت از هر نظامی شما رشیدترید .آنوقت آن جنگ با میلیسپو بود . کافتارادزه معاون وزارتخارجه آمده بود تهران برای امتیاز نفت . درزمان ساعد بود . یک مستشاری داشتند گرجی بود .آوالف بود مرد بسیار سمپاتیکی بود منبا سفارت شوروی خیلی خیلی سروکار داشتم .برای اینکه همان معامله‌ای که با آمریکائی ها وانگلیسی‌ها داشتم با آنها هم داشتیم. آمد . گفت من از طرف آقای کافتارادزه واز طرف سفیرآمدم بشما بگویم وبه شما تبریک بگویم از این عملی ورفتاری که با میلیسپو کردید .

گفتم برای اینکه آمریکائی است؟ گفت نه . گفتم اگر روس بود بمن تبریک میگفتید ؟ گفت بله . گفتم باور نمیکنم . گفتم اگرراست بگوئید تمام ایرانیهائی که مثل من فکرمیکنند دوست شما خواهند بود . اما متاءسفم که بگویم اینطوری نیست . برای اینکه شما این آمریکائی

است وخوشتان آمده است . اگرروس بودا ینطورنمی بود .گفت ما بشما قول میدهیم که ما
طرفدارا یرانی هائی‌هستیم‌که اینطورفکرمیکنند . که روی منافع ایران بایستنـــدو
طرفش هم هرکس‌که‌باشد حتی اگرما باشیم . قضایای آذربایجان پیش‌آمد. پیشه وری .
شعبه ها را بستند . پیشه وری تقاضای عزل مراکرده بود به‌قوام‌السلطنه . اینرا
قوام‌السلطنه‌هیچوقت‌بمن نگفت . یعنی اینهم ازبزرگواری اوبود . بعدها شنیدم که
این را شرط کرده‌بود . همانطوریکه میلیسپوگفته بود . شرط کرده‌بودکه‌یا من یا ابتهاج
میدانید این رادرآخرین جلسه‌هئیت وزیران آمدگفتش‌یا من یا ابتهاج . باوگفتندشمـــا
تشریف ببرید . آنهم پیشه وری . روسها شروع کردندبه‌فحاشی . به‌بدگفتن . پیغام
دادم برای آنها .یادتان میآیدآنروزی که‌من گفتم باورنمیکنم. الان این چون ازعمال
شماست . من همان کاری رادارم میکنم که‌با میلیسپومیکردم . یک یاغی پیداشده
یک بانکی برای خودش‌تاءسیس کرده . ما قانون داریم.چون اصرارداشتندا ینهاکه مـــن
شعبه . شعبه هام راکه درآذربایجان بسته‌ام بازکنم . گفتم بازنمیکنم مگروقتـــی
که . آنها یک بانکی درست کرده بودند . بانک ملی آذربایجان . که‌وقتی کـــه
این بانک را منحل بکنند . بعدگفتندمنحل چه لزومی دارد ؟ یک بانکی داردباشد.خود
دولتی ها بمن گفتند .من این را متقاعدکردم . اما مطابق قانون گفتم درآمددولت طبق قانون
تاءسیس‌بانک ملی بایدبه‌بانک ملی پرداخت بشود . قبول کردند . آنوقت رئیس
شعبه فرستادم . برخوردا ریان رافرستادم .رفت .واین برخورداریانی که یک ارمنی است
میدانیدکه‌رئیس‌بانک کاربود .قوام‌السلطنه چون خیلی علاقه داشت‌به اوتلفن کردم که
من رئیس‌بانک پیداکردم فردا میفرستم . گفت‌اسمش‌چیست ؟ گفتم‌برخورداریان . گفت
ارمنی است ؟ گفتم بله . گفت مصلحت‌هست ؟ گفتم بسیار . ازخیلی ازمسلمانها
وطن پرست ترهم‌هست . رفت آنجاوکامیون غلام یحیی بود ؟ غلام‌یحیی کامیون را
بارکرده‌بود ششصدهزارتومان پول راداشت میبرد . باپیشخدمت‌ها ونگهبانهای بانک
رفت‌کامیون راضبط کردوگرفت‌وبرد. وبرایش‌نشان گرفتم . یک همچین رشادتی هم
نشان داد. امااین تعریف روسهـــا وتعریف آقای اسکندری ازاینجهت‌بود . اینها
خیال میکردندبه‌این وسیله میتوانندمرا تحبیب بکنندمرا رادا ربکنندکه‌با آنها همکاری

بکنم. همینطوری که آقای عبدالرضا برادرشاه .من نظر بسیار بدی نسبت باین جوان دارم .

س- چرا ؟

ج- اولا" افه مینه است . این بیشترشبیه به ژیگولواست . ثانیا" بسیار مرددروغگوئی است . بسیارمرداینتریگانی است . بسیار . من روزی که آمدم بهسازمان برنامه تودفترم دیدم که یک عکس بزرگ شاه .ویک عکس بزرگ به همان اندازه عبدالرضا. روی دیوار است گفتم یعنی چه ؟ بچه مناسبت ؟

س- ایشان درآنموقع مناسباتش قطع نشده بودهنوزباسازمان برنامه ؟ عملا"

ج- نه . حالامنکه خبرنداشتم . گفتم به چهمناسبت ؟ گفتندایشان رئیس افتخاری سازمان برنامه هستند . گفتم رئیس افتخاری یعنی چه ؟ گفتم بردارید . فورا" برداشتند . وآنوقت پرسیدم گفتندبله جلسات شورای سازمان برنامه بعضیاوقات درمنزل ایشان تشکیل میشود . رفتم درشورا . به اعضای شورا واعضای هئیت نظارت گفتم شنیدم که یک همچین جلساتی تشکیل میشود . گفتم ازآقایان تمنا میکنم ازاین بهبعداینکارراتکنند . جلسات این دوهئیت بایددرسازمان برنامه تشکیل بشود . منهم رئیس هئیت اجرائی سازمان برنامه . هیچکدام دیگرنرفتند .

س- یعنی جنبهقانونی نداشت کارایشان ؟

ج- مطلقا .مطلقا . نمیدانم شاه بهاویک فرمانی دادهبودمثل اینکه . شاهفرمان داده بود. قانون اصلا" صحبتی ازاین ریاست افتخاری نمیکند . من اصلا" خبرنداشتم کهاین ریاست افتخاری دارد . وقتی پرسیدم این چی هست ؟ گفتندبرای اینکه ایشان رئیس افتخاری هستند . گفتم رئیس سازمان برنامه .یک رئیس بیشترندارد . آنهم من هستم . رئیس افتخاری یعنی چه ؟ کسیکه مسئولیت ندارد .بعدیک روزی رئیس شهربانی علوی کیا . بدون خبرآمد . گفتند رئیس شهربانی است .گفتم بیابد آمد . گفت آمدندشمارابزنند . گفتم چه بزنند ؟ یعنیبکشند . گفتم کی ؟ گفت یک عدهچاقوکش . پائین . گفتم چی است موضوع چی است ؟ گفتش که عکس شاهو عکس عبدالرضا برداشتندآوردندکه دستورهم دارندکه هرکس مانع بشودبزنند .بکشند.

گفتم کی اینکاراکرده ؟ گفت این آقای بهبهانی . یکی ازمعاونین بانک برادرزاده سیدمحمدبهبهانی بود . فورا" دستم رفت به تلفن . گفت خواهش میکنم اقدامی نفرمائید . من خودم میروم ومیگویم که مرخصی بخواهد . گفتم مرخصی موافق نیستم . استعفا بایدبدهد . برگشت وگفت استعفا نمیدهد . تلفن کردم فورا" آقارا منفصل بکنند . باآن یارو شعبان بی مخ . شعبان بی مخ بایک عده ای چاقوکش آوردندکه این دوتا عکس رابزنند . این رئیس شهربانی ازکجا اطلاع پیداکرده ؟ کی به اودستورداده که بیایداین مطلب رابمن بگوید؟ اورا منفصل کردم .

س - این موضوع نمیدانم قضیه بهبهانی راگفتم دراین چیزها یانه ؟

ج - یادم نمیآید .

س - چندماه ازماء موریت من درسازمان برنامه گذشته بودکه این آقای ... مثل اینکه اینراگفتم . برادرسیدمحمدبهبهانی که سناتوربود .

ج - بله

س - اینراگفتم که آمدکه یکی ازگله هائی که داشت اینست که یکی ازماهاراکه معاون بود منفصل کرده اید . یکی دیگری راکه دکتربوده که یک مریضی رافرستاده بوداورا بیرون کردید . چهارنفررویهمرفته . که به اوگفتم که من پرونده هارادراختیارشما میگذارم . شما خودتان قضاوت بکنیداگرجای من بودیدغیرازاین میکردید ؟ این نوع کارها بودکه مطابق ذائقه ایرانی نبود . اما همین ها قدرت میداد . بدون آنکه من طالب آن قدرت باشم اماروش من اینست . طرزفکرمن این بود . که اصلا" تبعیض مطلقا نکنم . دربانک ملی دستورداده بودم که هیچکس رااستخدام نکنندمگراینکه واجدشرایط باشدوبه نوبت . بنابراین به رئیس کارگزینی دستوردادم که یک دفتری درست میکند . یک ، دو ، به ترتیب که مراجعه میکنند . مراجعه میکنند امتحان میدهداگرقبول شدموقعیکه محل پیدا میشود . نمره یک رامیخواهند بعدنمره دوالی آخر . ووقتی که دستوری میدادم دستورمیبایست اجرا بشود . یک نامه ای یک روزازمؤتمن الملک رسید . من بامؤتمن الملک هیچوقت رابطه ای نداشتم نه ملاقات کرده بودم نه باتلفن صحبت کرده بودم . گفته بودمؤتمن الملک که این بیچاره بحدی مستاءصل شده که بمن مراجعه کرده منی که یک گوشه خانه نشسته ام وبه هیچوجه وارد نیستم . این به مؤتمن الملک نوشته که من مراجعه کردم چندین ماه پیش به بانک ، بانک

بمن گفتندکه باید منتظر نوبت باشم . اطلاع پیدا کردم که چندنفررا استخدام کردندکه بعد از من مراجعه کردند این را من که خواندم آتش گرفتم . رئیس کارگزینی را خواستم. آموزگار بود. یک مرد بسیار .بسیار مرد نازینی بود .دائی گمان میکنم آزموده. دائی این ..

س - ارتشی بود ؟

ج - نه . زن آزموده دخترخواهر این آموزگار واینها . بسیار مرددرستی بود. خیلی خیلی مرددرستی بود . خواستم . دادوفریاد . که شما همچین کاری کردید ؟ گفت هیچ . گفتم دفتررا بیآورید. دفتررا رفتندآوردند. اسم یارو ونامه سفارشی دوقبضه به اسم یاروفرستادند پستخانه مینویسدکه هرچی درزدیم جواب نداد کسی . نامه را برگرداندند. گفتم یارورا بخواهید رفتندسراغش . گفت اینا زبدبختی های من بود . که من رفته بودم زیارت قم . قم رفته بودم زیارت . تمام اینها را تلفن کردم به مؤتمن الملک ووقت خواستم رفتم . پیشش

س - پیرمردی بودآن زمان ؟

ج - پیرمرد. خیلی هم خوشم آمدازاو . دفعه اولی بودکه ملاقاتش میکردم. واینها را نشان دادم . گفتم اینها را میخواستم ملاحظه بفرمائید .من یک همچین دستوری دادم یک همچین عملی هم شده .اینهم . گفت شما چطورمیکنیداینکارها را ؟ چطوری میکنید ؟ آنوقت ازقضیه میلیسپو بحدی تمجید کرد بحدی چیزها گفت .گفتش که این آدم دیوانه است . گفت اولش هم آمددرمجلس . که مجلس را تفتیش بکند . دستوردادم که بیرونش بکنند گفتم قوه مقننه را شما آمدید تفتیش بکنید. همچین چیزی را اجازه ندارید . گفت شما چطورمیتوانیداینکاررا بکنید ؟ گفتم خیلی آسان .تبعیض مطلقا نمی کنم . این کارم را راحت میکند .سهیلی وزیرخارجه بودیانخست وزیربود ؟ شایدوزیرخارجه بود .آمدیک روزی بانک پیش من . سهیلی را میشناختم خیلی هم دوستش داشتم .خیلی سمپاتیک بود. خیلی .ازدوستان قدیم من بود .توتوآیه هم میکردیم . گفتش که من پسرم را میخواهم بیآورم دربانک . گفتم باعث کمال افتخارمن خواهدشد .سعی من اینست که یک اشخاص حسابی را بیآورم .یک خانواده های حسابی را اینها را trainبکنم که یک کادرحسابی داشته باشم. ومیگویم الان بنویسندونوبت . گفت نوبت ؟ گفتم بله . گفت الان میگذارم وزارت خارجه ببرند .وبرددروزارت خارجه . وشایدهم سراینکاررنجید . برنجد . من اینکارها را میکردم . یک عده را میرنجاندم اماکارخودم راآسان میکردم . دیگرکسی توقع بیجا

نمیتوانست ازمن داشته باشد وقتی که میآمد بمن میگفت که . یک تقاضائی میکرد . تقاضای نامشروع . میگفتم غیرممکن است نمیشود . میگفت شما اگر بگوئید میشود. میگفتم بدیهی است اگر من بگویم میشود . اما چرا توقع دارید که من همچین کاری بکنم .من برای خاطر احدی اینکارها را نمیکنم . سر موفقیت اگر من موفقیتی داشتم این بوده است .مطلقا استثنا نمیکردم اما همین هکتور پرودون که از بانک جهانی بمن داده بودند و یکی از شریف ترین اشخاصی است که من در عمرم دیدم . شما هیچوقت با او آشنائی پیدا کردید ؟ یک مردیست واقعا "جامع تر از این ، نجیب تر از این ، صمیمی تر از این ، با فهم تر از این . ها روا ردد یده .هم مهندس بود .هم اقتصاد خوانده بود ۱۰ این چین بلاک برای کمک بمن قرض داد که کردمش رئیس دفتر فنی .که توسط این هم ریکوروت کردم اشخاصی را که ها روارد برای من استخدام کرد برای کارهای اقتصادی . این بمن بارها آمد میگفتش که اخه یک کمی سوپرس داشته باشید .گفتم شما ایران را نمی شناسید .سو پرس یعنی چه ؟ یعنی من در یک مورد قبول بکنم . گفتم بمحض اینکه من یک مورد قبول بکنم دیگر نمیتوانم . دیگر رفتم .من از شاه شروع کردم تا پائین . همین عبدالرضا یک میلیون تومان قرض کرد از بانک ملی . یک سپرده ثابتی هم در بانک داشت آنرا گروگذاشت . هیچ اشکالی ندارد .بعد از مدتی آمد تقاضا کرد که این سپرده ثابت را احتیاج دارم خانه ام را گرو میگذارم . گفتم مانعی ندارد قبول . گزارش دادند که سررسیده وهرچی که نوشتیم جواب نمیدهد. یک جواب هم همین خبیر .خبیری که دیشب اینجا بود .نامه نوشته که بعرض رسید مقرر فرمودند. جواب نوشتم که رابطه ایشان با بانک رابطه طلبکار با بدهکار است .بعرض رسید مقرر فرمودند یعنی چه ؟ تا فلان روز مهلت میدهم اگر تا فلان روز پرداخت نشود دستور اجرائیه . صدور اجرائیه میکنم . رونوشت برای حکیم الملک وزیر دربار . فرستادم . شاه یک روزی بمن گفتش که چه میکنید؟ گفتم خانه اش را میفروشم .گفت خانه اش را کی میخرد ؟ گفت میدانید در دور میدانی است . گفتم زمین اش را قطعه قطعه میفروشم .گفت واقع میفروشید؟ گفتم میفروشم . گفت من میدهم . داد. میفروختم .دستور هم داده به پرویز کاظمی که الان در نیس هم هست او وکیل بانک بود یک وکیل داشتم او بود . به او گفتم اگر فلان روز نداد عرض حال بدهید . وتقاضای اجرائیه . صدور اجرائیه بکنید .ومیکردم اینکارها را .در مورد دوستانم میکردم د ر مورد غیره هم میکردم در مورد گردن کلفت ها هم میکردم .این چیزی است که من

یک نفردیگرندیدم بارهاگفتم درایران .وطن پرستد تمام ایرانی هاوطن پرستند .استثناهستند اشخاصی که شایداین حس را نداشتند. تحصیل کرده ده هاهزار، صدهاهزارایرانی بوده که ازمن تحصیلاتشانخیلی خیلی بالاتربوده .درستکاراکثریت نمیتوانمبگویم امایک عده زیادی درستکاربودندکه خودم شاهدبودم دیدم . درنهایت فقرزندگی میکردندامادرستکاربودند .
تفاوت من بااینهااین بودجراءت نهگفتن رانداشتند .بدوناستثنانداشتند . یک نفرندیدم اینرانبایداطلاق به خودپسندی کرد من ندیدم درزندگانی پنجاه وچندسال کاریراداری.
یک جاندیدم که یک نفراینقدربخودش اطمینان داشته باشدویک شاهی هم ازخودم ثروت نداشتم.
من وقتی کهازسازمان برنامه رفتم . صدهزارتومان ازسازمان برنامهقرضکرده بودم مطابق مقررات سازمان برنامه . همه کارمندان میتوانندقرض بکنندمنهمقرض کرده بودم که بتدریج میدادم که یک مقدارش ماندهبود .همین راداشتم وبس .هیچینداشتم .ازبانک شاهی که رفتم هیچی نداشتم .حساب پس اندازم رابمن دادندوده هزارتومان بمن پاداش دادندکه دههزارتومان راهزاروپنهصدوسی وشش یک سبلغگزافی بودکهدلال هاآمدندکهزمین درباغ فردوس بخرندمتری هشت ریال . باغ فردوسی کهرسیده بودبه سههزارتومان ودووسه هزارتومان.
منگفتمزمین برای چه بخرم . همیشه احتیاج داشتم بهکارکردن داشتم .مقصودم اینستکه احتیاج داشتم که کاربکنم .واگربیکارمیشدم چنانچه شدم بعدازسازمان برنامه فکرکردم چهبکنم ، چه نکنم .یک روزنامهای راخواندم که روزنامهدیدم نوشته که ابتهاج خیال دارد بانک تاءسیس بکند. این مرابهاین فکرانداخت کهبانک تاءسیس بکنم . باجین بلاک مکاتبه کردم . خیلی خیلی تشویقم کرد .قرارملاقات گذاشتیم آمدمدرپاریس دیدماورا . موافقتنامه ای راکهباسایرموءسسین بهاونشان دادمچون بنظرمن خیلی سنگین بود .که علاوهبرحقوق وعلاوه برچیزهای دیگربیست وپنج درصداز سودناخالص بمن تعلق بگیرد علاوهبرحقوق وهمه چیز.من باین یقین نداشتمکة خیلی منصفانهاست قبول کرده بودم .امضاءکرده بودم . رفتم بااو مشورت بکنم که این صحیح است ؟ گفت اینهرهفتهدرآمریکا اتفاق میافتد.گفت این بانک اسم شماخواهدبود .آنهاپول میگذارند. همهچیزش راشماخواهیدکرد. بنابراین این کاملا" منصفانه است . بااطمینان خاطرآنوقت اینرااجراکردم . اگرکسی پیدامیشدکه استثنانمیکرد امااین استثنارااینجراءت راسیداشت کهازبالاشروع میکردکارش آسان میشد.
س - میتوانیم برگردیم بهقوام السلطنهوتاءسیس حزب دمکرات .آیادرمورد تاءسیس اینحزب

با شما مشورتی کرده بود ؟

ج - بله . اما انتخابات شد. موقعی که انتخابات شد که حزب دمکرات هم نامزد داشت .

س - شما در تاءسیس آن عضو نشدید؟ یا عضو هئیت ؟

ج - مطلقا. حالا گوش بدهید. یک بخشنامه دادم به همکارانم در بانک ملی. که در این انتخابات هرکس مطابق یک فرد ایرانی که حق راءی دادن دارد کارمندان بانک هم میتوانند. اما اگر فعالیت بکنند منفصل خواهند شد. یکی از نمایندگی های نزدیکی های یزد خبر رسید که میتینگ داده رئیس شعبه . میتینگ داده از طرفداری از فلان نامزد. فورا" منفصلش کردم. آقای موسوی زاده وزیر دادگستری تلفن کرد. که آقا یک همچین چیزی شنیدیم حقیقت دارد؟ گفتم بله . گفت چطور همچین چیزی را کردید. شما مگر بانک دولتی نیستید ؟ گفتم نه . این بانک دولتی نیست. بانک ناشراسکناس هستم . اما این بانک دولتی نیست . من تابع مقررات دولتی نیستم. من یک همچین دستوری دادم. گوشی را گذاشت. بعد از فاصله کمی قوام السلطنه تلفن کرد که بیا آئید. رفتم دیدم موسوی زاده نشسته است . گفت آقای ابتهاج یک همچین چیزی را میگوید آقای موسوی زاده . راست است ؟ گفتم بله . گفت آخه چطور شما مگر نمیدانید حزب دمکرات مال خودماست. گفتم میدانم . گفتم آخه یک حزب عنعنات هم بود. چندی پیش . یک حزب ملیون بود نمیدانم عدالت بود. فردا هم ممکن است یک حزب دیگری درست بشود . گفتم بانک یک جائی است که حزب بازی درش نباید وارد بشود. برای چی من اینها را بیرون کردم ؟ این یارو پیرم را. برای چی ؟ برای اینکه رفتند حزب درست کردند. وابستگی داشتند اینها به چیز . از مهدی سمیعی و خردجو این دوتا را اسم میبرم اینها دوتا برجسته هائی بودند. یک دویست و پنجاه نفر رفته بودند اسم نوشته بودند. گفتم وقتی که بانک، مشتری های بانک بیایند پشت باجه ببینند که اینها اشخاصی هستند که توده ای هستند. یا حزب دمکراتند یا حزب ملیون هستند. یا حزب عنعنات هستند. یک عده ای رم میکنند پولشان را میبرند میگذارند در بانک انگلیس. بانک شاهی شصت ساله . من در بانک ملی را باید تخته بکنم . منکه نمیتوانم بانک نگه دارم که متعلق به حزب باشد و اینهم عوض بشود هر سال . قوام السلطنه رو کرد به موسوی زاده گفت حق با آقای ابتهاج است . به بینید این چیزها ست ها . اینجا لا خوشوقتم که تصادفا" این سئوال کردید و این چیز پیش آمد. کدام نخست وزیر با انصافی پیدا میشد که یک همچین چیزی را قبول بکند. آنهم یک نخست وزیر مقتدر.

نخست وزیری که این حزب را درست کرده برای حفظ دولت ایران وحکومت ایران درمقابل حزب توده . آنوقت رئیس بانکش کەخودش انتخاب کرده یک نفررا کەنطق کرده منفصل میکندومیایستدروی آن . وبەاوحق میدهد. تمام این چیزها دلیل براین بودکه من عاشق این آدم بودم . معتقدبەاوبودم . ایمان بەاوداشتم کەاین آدم حسن نیت داردوالاچه احتیاجی بمن داشت . صدنفربودندکه حاضربودندبدون حقوق بیایندرئیس بانک ملی بشوند.

س - چی شدکەاعضای حزب خودش بەاوراءی عدم اعتماددادنددرمجلس ؟

ج - بەبینیدمن واردجنبه حزب بازی واینها هیچ نیستم مثلا" شما ازمن سئوال کردیدکه دوره چندم ؟ دوره چندم مجلس اصلا" برای من معنی نداردهیچ . من هیچ این دوره ها را حفظ نیستم .هیچ .رئیس سازمان برنامه که بودم میبایست چیزهائی راببرم به تصویب مجلس برسانم . قانون برنامه را . من که درمجلس نمیتوانستم بروم . وبه همین جهت هم‌بودکەبه شاه پیشنهادکردم که هدایت .خسروهدایت که قائمقام من بودعضوکابینه باشد که بتوانددفاع بکند .همین کارراهم کردند .وزیرمشاورشدوحق داشت درمجلس حضورداشته باشد چه وفلان واینها . من‌درکمسیون ها میرفتم .

س - معاون نخست وزیر ؟

ج - معاون نخست وزیر . بعدااتفاقا" دیدم که اینهم رضایت بخش نبودبەشاه گفتم که ماهی یک جلسه خصوصی درمجلس باشدویک جلسه درسنا . گفت شما حاضریدبرویدباوکلاصحبت بکنید ؟ گفتم‌بله برای پیشرفت کارم حاضرم . برای اینکه میدانست رفتارمن بااینها . من‌اصلا" اینها راداخل آدم‌نمیدانستم . سناتور وقت میخواست ، وکیل وقت میخواست .میگفتم‌بەپرسید برای چی هست ؟ تانمی‌گفتندجواب نمیدادم . میگفتند فلان کار . میگفتم‌مربوط بەکشاورزی است برویدپیش دکترکاظمی . مربوط بەارتباطات است برویدپیش دفتریان . مربوط بەفلان است برویدپیش اصفیا .اگرکارتان مشروع بود تقاضای شمامشروع بودانجام ندادند بمن بگوئیدآنا" منفصلشان میکنم . اما اگرمشروع نبودگفت نه .خیال میکنیدپیش‌من‌بیائیدمن میگویم قبول میکنم . بنابراین لزومی ندارد . سرهمین هزارها اشخاص رنجیدند.میگفتندکه خیلی دیدن شاه‌آسانترازدیدن شماست .گفتم ممکن است .اما نمیدانم شاه چطورمیتواندهمەرابەپذیردو کارهایش رابکندمن نمیدانم. من نمیتوانم . من‌اگربنا باشدکەبه نشینم پذیرائی بکنم به کارهایم نمیرسم . امایک اشخاصی گذاشتم .یک دستورهائی هم بەآنها دادم .یک کسی را

هم آورده بودم کەجوانها طرفدارا وبودند. تحصیل کرده آمریکا بود. اینرا کردم رئیس کارگزینی .

س - معتمدوزیری .

ج - معتمدوزیری .

س - رئیس دانشگاه واینها شد ؟بعدمعاون وزارت اطلاعات بودومعاونوزارت اقتصادشد؟

ج - خواستمش روزاول گفتم آقا من شما را میگذارم آنجا به شما دارم میگویم .حق ندارید از هیچکس ، احدی توصیه قبول بکنید. مهمترین مقام مملکت هم نمیتوانیدشما . شنیدید. فهمیدید. میتوانیداینکاررا بکنید؟ گفت بله . یک روزی اطلاع پیداکردم یک کسی را استخدام کرده بەتوصیەسردارفاخر. رئیس مجلس .تحقیق کردم دیدم صحیح است .منفصلش کردم .

س - سرهمین یک کار ؟

ج - سرهمین یک کار. این یک کاربرای من اهمیت حیاتی داشت. چرا؟ میگویم من اینجا را دارم یک جوری درست میکنم کەتحت نفوذاحدی نباشد . شماچه حق دارید؟ رئیس مجلس است؟ باشد.مسئول منهستم . شمابگوئیدکەفلانی دستورداده است. ازمن برنجد. شماحق ندارید جوادمنصور ، مقدم ، خداداد،چندنفردیگرآمدندکه آخه آقاخوب نیست صحیح نیست واینها گفتمبرایاولین وآخرینبار.من حالابه شما توضیح میدهم که چرا اینکارراکردم .گفتم اما آخرینبار.اگرخیال میکنیدکه کلیک درست کردیداینجا . کەمیخواهیدازاینکاررا بکنیدبا من نمیشود . نمیتوانم باشماهاکاربکنم . پرونده را میگذارم دراختیارشما. شماقضاوت بکنید . رفتندرسیدگی کردندگفتندحق باشماست . منتهاخواهش میکنیم که عوض اینکه منفصل بکنیداجازەبدهیدکه منتقل بشودبەوزارت پست وتلگراف. رفته بودند نمیدانم وزیر پست وتگراف کی بوده ؟دیدنش . گفتم هیچ مانعیندارد . یک زنی راآوردم . یک زن هیولائی راآوردم اورا کردمرئیس کارگزینی . بجان شماآنچنانرئیس کارگزینی شد این . بحدی خوب بود ، بحدی عالی بود، کەاتفاقا" آنروزی کەخداحافظی میکردم زار، زارگریه میکرد. اینقدربمن تاءثیرکرد. گفتم من اینجوراشخاص رامیخواهم تحصیل کرده هم باشد. اماوقتیکه بدردمن نمیخورداینقدرگاتزندارکه‌میگویم آقا اینرابیاندازگردنمن وبگوابتهاج دستورداده است مرا منفصل خواهدکرداگرغیرازاین بکنم . واین خیال میکرداینهم شوخی است

اینهم ازهمان حرفهائی است که همه میزنند .

س- اینرا به شماگفتم که قضیه ...زنی راکه برده‌بودنددرمرده شورخانه وشستنش ؟

ج - بله بله

منفصلش‌کردم . خب‌سه نفررا منفصل کردم . یکی استاددانشگاه بود . یکی دیگرنمیدانم چی بود ؟ یکی دیگرچی بود ؟ هرکس‌میخواست‌باشد . منا‌طلا" نمی‌پرسیدم این کی است . بیرون‌بایدبرود. میگفتم این حداقل مجازاتی است .اگرجایزه داشتم .گفتم‌اگرجایزه داشتم اینهارااعدام میکردم .برای اینکه یک زن بدبخت‌زنده ای راآدم‌بفرستدبرای اینکه‌زن یک‌کارگراست ؟ گفتم‌اگرزن من بودباواینکارا میکردند .زن وزیربودویازن یک نفردرباری بوداینکاررا میکردند ؟ . خب این بتدریج رسوخ میکرد . هشت‌سال این باعث‌قدرت بانک ملی شد. وباعث‌ایمان شددرکارمندان من . روزاولی که‌رفتم به بانک ملی گفتم من باشمایک‌حساب‌بانکی بازمیکنم .یک‌طرف‌بدهکار ، یک‌طرف‌بستانکار. من به شمابدهکار هستم که‌برایتان یک‌زندگی‌فراهم بکنم که بتوانیدبدون عدول ازدرستکاری بتوانیدزندگی بکنید. زندگی مجلل نه . اماحداقل زندگی رابرای شماتاءمین میکنم . این تعهدی است که من میکنم . شمارادرمقابل هرگونه اتهام وتهمتی اینهاراحمایت‌میکنم . شماهم درطرفتان شماهم‌یک بد... . آنست که نسبت‌به بانک‌بانهایت‌صداقت ،بانهایت امانت ، بانهایت‌صمیمیت .رکنید. هرکس‌ازاین عدول کردمیرود . ووقتی هم که رفت‌هیچکس به‌فریادش‌نمیتواندبرسد . همین کارراکردم . اینهاخیال میکردندشوخی استه یک عده ای که منفصل شدند.تکلیف‌خودشان بعدمعلوم شد فهمیدند .نمیگویم دزدی نبودما اگردزدی بود که من بدانم ویادرسازمان برنامه‌دزدی بودکه‌من‌مطلع‌باشم . گفتم مقاطع کاری که کارش انجام دادصورت‌وضعیتی فرستادحداکثردرپنج روزبایدپولش پرداخت‌بشود اگرنشودمنفصل میشود. این رئیس‌حسابداری وتمام اشخاص متصدیان. یکموردنشدکه بیش‌ازپنج روزطول بکشد .یک موردنشد. سالهاطول میکشید. وبه‌همین وسیله پول میگرفتند. حالادرسازمان برنامه‌یک عده ای سوءاستفاده کردندممکن است . من نمیتوانم ضمانت‌بکنم . امامن مطلع باشم باطلاع من رسیده باشد واین آدم‌باقی مانده باشدامکان پذیرنبود .این است‌سرموفقیت من . والامیگویم ازمن اشخاص‌تحصیل کرده ترصدهاهزاربودند. وطن پرست ، درستکاری . امااین جراءت راداشته‌باشند

که درمقابل زور ، درمقابل قدرت بگویند نه و بتر سند از عواقبش . من وقتی که با میلیسپو شروع کردم به مبارزه من اطمینان نداشتم که میبرم . مرتیکه آن قدرتی که داشت اصلا" آن قدرتی داشت که به نخست وزیر میگفت . قطع میکرد اعتباراتش را . اعتبارات نخست وزیر را قطع میکرد . تا فلان کار را برایش انجام نمیداد . این آدم را اینکار را کردم . آنوقت رفت کتابی که نوشت . کتابش را ملاحظه فرمودید؟ من اتفاقا "کتاب میلیسپو را توانستم اینجا گیر بیاورم برای اینکه دوباره چاپ شده. آنجا مینویسد که درستکار بود، لایق بود، چنین بود و چنان بود. اما دیکتاتور بود. جور دیگری میشد ؟ دیکتاتوری نبود. من اگر یک کسی را اخراج کردم روی گزارش که بمن داده بودند . شریف امامی

س - شریف امامی را به شما گفتم که چه آدم پستی میدانم

ج - بله .

اما مهندس اصفیا . به اصفیا خیلی اعتقاد داشتم من . اصفیا خیلی از این تعریف کرد پیش من. خیلی . از طالقانی هم خیلی تعریف میکرد . مهندس طالقانی . و من نسبت به اینها سمپاتی پیدا کردم روی نظری که اصفیا بمن داده بود . بمن تلفن کرد شریف امامی که این آدم بی گناه است من میشناسم چنین و چنان . گفتم میگویم رسیدگی بکنند. یک کمسیونی تعیین کردم از اشخاصی که طرف اطمینان من بودند. گزارش دادند که این در اینکار بی گناه بوده این گزارشی که آنزمان داده بود آن شخص این را تحقیقات کامل نکرده بود چه و فلان و اینها برمن مسلم شد که اینکاری که کردیم غلط است من گفتم بیاورند و نامه ای نوشتم معذرت بمن آمدند گفتند آخه آقا این رسم نیست . روی کاغذ رسمی معذرت بخواهید ؟ گفتم عیب آن چی هست ؟ من متاسفم کار غلطی کردم بگذارید ولی بار باشد که معذرت میخواهیم . شریف امامی بمن تلفن کرد بعد. آقا شنیدم همچین . نامه را نوشته اید . نامه را بمن نشان داد من بشما ارادت داشتم اما ارادت من نمیدانم چندصد برابر ، چندهزار برابر شده است . گفتم چیزی نیست . من یک عمل غلطی کردم . اعتراف میکنم غلط کردم . از آن آدم هم عذر خواستم گفتم بیاید سر کارش . در بانک ملی روزی نبود که بمن فحش ندهند حکومت دموکراتیک اینرا میگویم هان . روزی نبودها . من هفتاد و چند محاکمه داشتم برعلیه روزنامه نگارها . دفعه اولی هم که عرض حال دادم همین پرویز کاظمی بود . یک وکیل داشتیم . با این آدم قطع

کردم هرمحاکمه ای گفتم سیصدتومان به شما میدهم .حالاهرچه میخواهدباشد .بیچاره هم قبول کرد.اینرا بردم به‌شورا . گفتم اینرا میخواهم تصویب بکنیدکه‌سیصدتومان برای هر محاکمه ای . حکیم‌الملک ، بیات وسهام السلطان واینهاگفتندآقااینکاررانکنیـــد برای چی میکنید ؟ بما مگرفحش‌نمیدهند؟ گفتم من نمیدانم شماچراتحمل میکنید .امامن نمیکنم . من الان حافظ بانک هستم .بانک بایدموردااعتمادباشد .اگربناباشدکه مرتیکه مینویسدکه‌ترازنامه بانک ساختگی است . اگرثابت‌نکردم .پنجاه هزارتومان میدهم به شیروخورشیدسرخ . من‌عرض‌حال دادم که لازم نیست‌پنجاه هزارتومان‌بدهید .ثابت‌بکنیدکه این ساختگی است من‌بخودی‌خودمنعزلم . یکی ازآن نماینده های مجلس بودکه ازهوچی های معروفی‌بود . اینهارادیدم دردوره‌دموکراسی‌ها . این را ازچه جهت‌گفتم ..این موضوع‌را شروع کردم ...ازلحاظ اینکه ...هرکس‌هرچی که‌میگفت من میرفتم‌درمحکمه‌میگفتم تعقیب بکنید.نتیجه‌اش این میشدکه‌اکثریت آنهامیآمدندکه‌دست مرابه‌بوسند،پای مرابه‌بوسند . نمی‌پذیرفتم . میگفتم درهمان روزنامه‌بایدبنویسند که غلط کردیم . اشتباه کردیم . عذرمیخواهیم . صحیح نبود . خیلی هااینکارراکردند تک‌وتوکی‌نکردندمتوسل شدندبه‌حقه بازی توی چیز . یک‌نفرکه نوشته بود که برتن وودزکه مرامیخواستندبفرستند .رئیس میسیون . نوشته‌بودکه این یک ایرانی‌بفرستید . این اجنبی پرست است .خیلی هم ازاوتعریف میکنند این آقائی که رفیق جون جونی مصطفی فاتح هم بود ازوکلای خیلی زبردست است . الان هم هست . الان هم شنیدم وکالت میکند . چپ‌بود خیلی خیلی چپ‌بود .مصطفی فاتح هم یک وقتی باچپی هاخیلی خیلی مربوط بمن تلفن کرد کـه این آدم میـآیدپیش‌تو.خیلی بـا مصطفی فاتح من نزدیک بودم . یکی ازدوستان نزدیک من بود اووعلی امینی ومشرف‌الدوله وفلان واینها .پذیرفتم اورا. آمدگفتش‌که من صدونمیدانم هفتادهزارتومان‌صدوهشتادهزارتومان اسکناس دارم که نقره میخواهم بمن بدهید . گفتم به جنابعالی نقره‌بدهم . به‌دیگران‌چه بکنم ؟ گفت‌به آنهاچه‌لزومی داربدهید؟ بمن‌بدهید. کاربه‌فحاشی رسید. بیرونش‌کردم‌از اطاقم . تلفن کردم به مصطفی فاتح که این آدم رامعرفی کرده بودیدکه‌درستکاراست ، چنین چنان است .این مرتیکه آمده شانتاژمیکند. که میخواهد. آنوقت‌یک قانونی هم پیشنهاد کردم تصویب شد.تبدیل به‌طلا ممنوع بود .تبدیل به‌نقره هم ممنوع بود.قانونا " منع نداشت امااین میخواست که‌من صدوهشتادهزارتومان مـرا بدهیدبه‌دیگران ندهید. من اینقدرنقره

نداشتم که به همه کس نقره بدهم . ششصدتن مانقره داشتیم . حالا زلحاظ مبلغ نمیدانم
چقدرمیشدنسبت بهاسکناس منتشره . این را عرض حال دادم بعدوقتی که نوشتش که یک
نفرایرانی بفرستیداینراجنبی پرست است . خواستندهئیت منصفه دعوت بکنند .که ژوری
باشد .هئیت منصفه جراءت نکردبیایدنیآمد .هی عقب افتاد .عقب افتاد .عقب افتادتا
بالاخره چه جوری شدکه محاکمه شروع شد . این آمددرآنجا گفتش که اجنبی پرست هستید .گفت
که این کسی استکه بههرکسی که دربانک نباشدبه‌اواجنبی اطلاق میشودیک همچین چیزمزخرفی
گفت وتبرئه شد . والابقیه یاآمدندتسلیم شدندیا به‌محکومیت‌هم نرسید اماهفتادو
چندمحاکمه داشتم .

روایت کننده | آقای ابوالحسن ابتهاج
تاریخ | ۸ اگوست ۱۹۸۲
محل | شهرکان - فرانسه
مصاحبه کننده | حبیب لاجوردی
نوار شماره | ۱۷

س - میخواهم قبل از اینکه به مطلب بعدی برویم .اگر اجازه بفرمائید یک کمی در مورد دوره بعد از نخست وزیری قوام که به اروپا آمده بود و اینها صحبت کنیم .وجنابعالی اگر خاطراتی از ایشان دارید بعد از نخست وزیریشان چه در ایران ، چه در فرانسه بیان بفرمائید خیلی ممنون میشویم .

ج - من بخاطر ندارم . فراموش کردم . تمام کردیم چیزهای دوره قوام را ؟

س - مطمئن نیستم .اگر مطلب دیگری به نظرتان میرسد بفرمائید .

ج - یکوقتی خوب است مرور بکنیم ببینیم اگر تمام نکردم .از آنجائیکه توقف کردیم من ادامه بدهم کارهایش را . من به خاطر ندارم .

س - از آنجائیکه مجلس انتخابات شد دوره پانزدهم . مجلس پانزدهم روی کار آمد دیگر. مطلبی نفرمودید .

ج - مثلاً" راجع به کارنفت . این یک چیزی است که بمن میگفت . جالب هم هست . سادچیکف آمد و مرتب تقاضای تصویب را میکرد . اتفاقاً "مجلس هم تعین نشده بود .همه اش البته تا وقتی که مجلس تشکیل نشده بود به بهانه اینکه باید مجلس تشکیل بشود .ووقتی هم .

س - عمداً " انتخابات را عقب میانداخت ؟

ج - ولی . گمان میکنم . گمان میکنم . در این خصوص اطلاع صحیحی ندارم .راجع به این موضوع بمن چیزی نگفت .ولی آنچه که مسلم هست .قصدش این بود که مجلس این را رد بکند .ووقتی هم که رد کرد .سادچیکف از او گله میکرد . که شما اگر میخواستید میتوانستید . این هم حقیقت دارد . نیت او این بود که این هیچوقت به تصویب نرسد این یک بازی بود که با روسها کرد . وبه همین جهت هم . شاید هم یکی از دلایلی که گذاشتند و رفتند .این بود .

یک چیزی دیگری هم که‌بخاطرآوردم ینکه راجع به‌شخصیت منصفانه قوام این بودکه نامه‌ای
بمن نوشت که رئیس شعبه‌بندرپهلوی شمال را منفصل بکنید. همین .اینطورعادی ها
مثل اینکه‌دستورمیدادبه‌وزارت‌خانه ها .رفتم به‌دیدنش . گفتم که‌چرااین رابردارم .
برای اینکه این آدم بسیاردرستی است . خیلی هم‌خوب‌کارمیکند. گفت‌که این برای
روسهاکارمیکند . برای شوروی ها . گفتم‌من می شناسم . یقین‌دارم همچین چیزی نیست
امابه‌او نوشتم. یک‌حسن مهری نامی بود. گیلانی بود .گمان میکنم یک بستگی هم داشت
باکشاورزواینها . تمایل به چپ داشت یکوقتی . یک مردبسیار رک . خیلی آدم درستی بود
نوشتم به‌او .که این موضوع چی هست که شما میگویندباشوروی هاروابط نزدیکی‌دارید؟ جواب
دادکه‌عبدالحسین انصاری . پسرمشاورالممالک انصاری . استاندارگیلان شده‌بود .گفت
یکروزی آمد به‌بندرپهلوی گفت ما اینجا میخواهیم یک انجمن روابط ایران وشوروی تشکیل بدهیم.
وشما ریاست اینکاررا بایدبه‌عهده‌بگیرید . گفت من خیلی اصرارکردم که‌این صحیح نیست . من
نسبت بمن یک عده‌ای بدبین خواهندشد واصلا"مناسب نیست گفت تنهاکسیکه‌درپهلوی شایستگی
داردشمائید . واین رااز لحاظ خدمت به‌وطن تان بایدبکنید. گفت منهم پذیرفتم .واینکه
میگویندمن باشوروی هارابط هستم ازاینجهت است . البته ازاومواءخذه کردم که
میبایست ازمن اجازه‌بگیرید. رئیس بانک نمی بایست اینکاررا قبول کرده‌باشید .
بعدبردم‌این نامه‌را . رفتم پیش‌قوام‌السلطنه به‌اوگفتم .آنوقت ازاوپرسیدم این مطلب
راکی به شماگفت؟ خوداین مهری هم بمن گفت .که‌خیال میکنم که‌این‌پیشکار قوام .
دوتابرادربودنداسم آنها راالان فراموش‌کردم × اهل لاهیجا نبودند. املاک قوام رادرلاهیجان
آنهااداره میکردند. پیشکارش بودندآنها . این رابمن گفت . بعداین رابه‌قوام السلطنه
گفتم که این اشخاص‌گزارش‌دادند ؟ گفت‌بله . گفتم این برای این بوده‌است که از
این وام‌خواسته‌اندبه آنهانداده است واین مطلب رابه شماگفته اند .باز هیچ عکس‌العملی
نشان نداد. یکی ازمواردی است که‌ملاحظه میفرمائیدکه یک آدمی بود بی غرض .خیال
میکردکه این مطلب‌حقیقت دارد . وقتی هم که اطلاع پیداکرد .رنجشی هم پیدانکرد.بعضی در
موردهای‌دیگری هم بودکه‌الان بنظرندارم . بعدنگاه‌میکنیم‌که‌اگر .

س - این داستانهائی که‌میگویند قوام قصدداشته که بــــــا بررسی میکرده‌است
موضوع تشکیل جمهوری و رئیس‌جمهورشدن را ؟

× - چهاردهی

ج - دراین خصوص البته میدانست من با شاه خیلی نزدیک هستم .ومیدانست نظر مرا راجع به او .بمن یک کلمه دراین باره چیزی نگفت . ولی من هیچوقت استنباط نکردم .
که این آدم یک همچین نظری دارد .برای اینکه خب بالاخره با اونزدیکی داشتم قاعدتا" میبایستی یک علائمی به بینم . هیچوقت ندیدم . این دفعه مثل اینکه گفتم چندین بار من هردوتای آنها صحبت کردم .به قوام السلطنه میگفتم . آخه این شاه است .باید رعایت احترام اوراکرد . وبه او میگفتم که چیزی نگوئید . بعدمیگفت من مطلقا چیزی نمی گویم . وبعدمیگفتم درحضورتان هم اجازه ندهید . آنهم تصدیق کردکه این اشخاص ممکن است آمده باشند بدگوئی کرده باشندورفته باشندگفته باشند . من این را نمیتوانم باوربکنم . آنچه که شنیدم این آدم معتقدبودبه سلطنت .برای اینکه خودش یکی ازآن سیاستمداران دوره قاجاریه بود .اصلا" بادربارقاجاریه این سروکارداشت . من این را نمیتوانم باوربکنم . امادراین خصوص هیچوقت با من صحبتی نکرد .

س - یکـــــــی ازچیزهائی که خیلی عجیب بنظرمیآیداین قوام السلطنه درسال ۱۹۴۶ درهمچین اوج قدرتی بودوبعد یک سال بعدبه این ترتیب رای عدم اعتمادبه او دادندورفت . این .. چه عواملی باعث شد ؟

ج - الان باهاندسایت من خیال میکنم که این انتریک های شاه بود .میدانید لقب جناب اشرف به او دادکه این را پس گرفت .

س - پس گرفتن آنرا نشنیده بودم ؟

ج - بله بله .

س - همان موقعیکه نخست وزیربودپس گرفت ؟

ج - نخیر . بعدش که افتاده بود .پس گرفته بود .

س - ولی ایشان یک مجلسی داشت که دست چین خوداوبودند . یک حزبی درست کرده بودکه اکثریت مجلس راداشتند چطورآنها حمایتش نکردند درمقابل شاه ؟

ج - برای اینکه این یکی ازبهترین دلایل بی ایمانی مردم ایران است . هرکس سرکار باشد، هرحزبی هم درست بکندمیروند .یک وقتی خیال میکردندسیدضیاء الدین ممکن است به یک مقامی برسد .آن حزب اراده ملی بود درست کرده بود .که من اسم آنرا گذاشته بودم

حزب عنعنات . برای اینکه یک چیزی نوشته بود . یک نشریه ای تهیه کرده بودکه
راجع به عنعنات . که من وقتی که خواندم واقعاً "تعجب کردم . گفتم این چه
جوری یک آدمی که میخواهد زمامدار بشود یک همچین افکاری دارد . این را اگر بتوانید
بدست بیاورید خواندنی است . یک تئوری های عجیبی درآنجا در این نشریه ذکرکرده
بود این نشان میدهد، خلاق ایرانی را . وبه خوداوهم میگفتم که خب اگرمن بنا باشدکه
الان به حزب دمکرات اجازه بدهم که نفوذ پیدا بکنند درکارمندان بانک . پریروزیک
احزابی دیگری بوده است فردا هم یک احزابی دیگری بوجود میآید .ثباتی درکارنیست . روی
عقیده نیست .هرکس زورد اشته باشد مردم میروند متمایل به او میشوند . هرچی هم که
بخواهد میکنند . عضو میشوند دوندگی میکنند . اما از روی عقیده نیست . آنا "برمیگردند .
این را درزندگی ام به کرات دیدم .دیدم دوره تیمورتاش وقتی که قدرت داشت وزیردربار
بود . وواقعاً " آن چنان قدرتی داشت که کسی اصلا" رضاشاه را نمی شناخت .هرچی بودو
نبود به اسم وزیردربار بود . نمیدانید چه تملقی مردم به او میگفتند .آن روزیکه دراطلاعات
سه سطرنوشتند . که این آدمی که این قدرت را داشت وزیردربار درمنزل . به او گفته اند یک
همچین عبارتی مثل اینکه . درمنزلش باشد عجالتاً " بیکار . فرداش همان مردمی راکه
میدیدم که تعظیم میکردند . تملق میگفتند . بدگوئی میکردند . بعدرضاشاه وقتی که
رفت همین رفتار را نسبت به او کردند . نسبت به مصدق همین راکردند .اصلا" این نشان
میدهدکه مردم ایران ازروی عقیده وایمان نیست .روی ضعف نفس شان است .

س - سقوط این کابینه اش مقدمه ای هم داشت یا اینکه ابتدا به ساکن بودوباعث تعجب
مثلا" سرکارشدکه آن موقع ؟

ج - نه من تعجب نکردم . اولا" فوق العاده خسته بود .خیلی خیلی . میگویم وقتی که صحبت
میکردخوابش میبرد .مثل اینکه .من خیلی ناراحت میشدم .که وسط یک صحبت جدی بعضی
اوقات چشش را می بست وخیال میکنم که یک چرت هم میزد . والبته خیلی خیلی میل داشت
بماند . این را به شاه هم میگفتم . گفتم این اراده اش این است . میلش این است
آرزویش این است که سرکارباشد . شما هم که به یک نخست وزیری احتیاج دارید .چرا از
همین حمایت نمی‌کنید؟ بگذارید این باشد این که قابل مقایسه نیست با دیگران . راجع
به قوام السلطنه سئوال فرمودیدکه بعد با اوتماس داشتم یا نه ؟ من هیچوقت عادت ندارم که

بدیدن کسی بروم .اتفاقاً " یک روزی شاه بمن گفتش که شما رفتید فرودگاه ودست اورا بوسیدید .وقتی که بیکاربود . من جواب دادم که دست من نمی بوسم .گفتم من اتفاقاً " عادت ندارم برای رفتن ویا آمدن یک شخصیتی به فرودگاه بروم .درعمرم این کاررا نکردم .

س - این شایع شده بودکه سرکاردست قوام السلطنه را بوسیدید ؟

ج - بله . بله به او گفته بودند

س - بله به شاه ؟

ج - بمن گفت که " بمن یک همچین چیزی گفته اند ."خودشاه گفت که من جواب دادم که دست من نمی بوسم . گفتم فرودگاه هم نرفتم . من هیچوقت فرودگاه نمیروم. گفتم خیلی هم دوستش دارم امانمیروم . این کارها را هم نمیکنم .

س - درا سنادنوشته اندکه حتی گذرنامه سیاسی به اوندادندوبا یک گذرنامه عادی .....

ج - گمان میکنم اینهم راست باشد . گمان میکنم راست باشد .موقعیکه پاریس بودم آمدبرای معالجه به پاریس .بدیدن اورفتم درهتل رافایل . تعجب کردم که چطورشداینجا منزل کرده است .

س - هتل خوبی نبودمگر؟

ج - شایدآنوقت یک عنوانی داشت . نزدیک اتوال یکی از این خیابانها . دریکی از این خیابانهای اتوال نمیدانم کدام خیابان است .اما هتل هیچوقت ممتازی نبود که آنجا پسرش را دیدم . برای اولین بار. تاآنوقت هم نمیدانستم حتی پسردارد.

س - اسمش حسین بود

ج -حسین بودمثل اینکه . بله . وبعدخیال میکنم که موقعیکه درصندوق بین المللی بودم.

س - زن او هم حیات داشت ؟ قوام السلطنه ؟

ج - من خانم اورا هیچوقت ندیدم . هیچوقت .میدانید اصلاً" او خانمش را هیچوقت بیرون نمیآورد. هیچوقت .هیچوقت .

س - درمجالس و....

ج - هیچوقت . نمیدانم به همان طرزسنت قدیمی . خانم اودراندرون بودوهیچکس به دیدن خانم او نمیرفت . درموقعیکه درصندوق بودم از۱۹۵۲ تا ۵۴ یک نامه ای از اوداشتم . خیلی خوش خط بود. خیلی . اما با دست لرزان معلوم میشود نوشته بود. موقعی بود . خیال میکنم درمریضخانه بمن نوشته بود والان هم اینطورتصورمیکردم که آمده بود به یک جائی درامریکا مریضخانه بودو ازآنجا یک نامه نوشته بود .که خیلی درمن اثرکردکه هنوزمثلا" به یاد من هست .الان دیگراگرچیزهائی بعد.....

س - آن مخالفت هائی که با اصلاح قانون اساسی ایشان کرده بود آنموقع شما تهران تشریف داشتید ؟ وقتی‌که میخواستند قانون اساسی راتغیراتی بدهند؟ ...

ج - آنوقت که هنوزسرکارنیامده‌بود این ..

س - بله قانون‌اساسی که ۱۹۴۹ که‌مجلس موءسسان تشکیل شدو ایشان درفرانسه بودند گویا یک نامه هائی‌نوشته اندوحمله کرده اندبه‌اینکار. که‌اینکارصحیح نیست و..

ج - این رابخاطرندارم . دراین جریان‌واردنبودم من . برای‌اینکه من دراین مسائل سیاسی این نوع‌کارهای سیاسی مداخله نداشتم . این کاری بودکه شاه کرد وبه‌وسیله همین یادوهای او که اشخاصی که خیلی موءثربودند درآن زمان گمان میکنم یکی هژیربود. تابجائی‌که بخاطردارم‌مثلا اینکه دکترسجادی هم دخالت داشت . و..

س - تقی زاده اینها هم مثل اینکه‌موافقت کرده بودند؟

ج - تقی زاده هم موافقت‌کرده بود آنرانمیدانم .نمیدانم . اما تقی زاده وقتی که ازلندن آمد ومن رفتم به‌ملاقات او .آمدبازدیدمن . وروزی که آمدبه‌بازدیدمن گفتم که شما به دربارمیروید ؟ گفتش که نه . واظهاربی میلی هم کرد. گفتم چرانمیروید؟ گفت برای‌اینکه‌دردربار یک اشخاص‌نامناسبی ، ناشایسته ای هستند.گفتم به همین دلیل شما بایدبروید . گفتم برویدتا آنها جائی‌نداشته باشند. واین یک‌چیزی بودکه اصرار میکردم تمام اشخاصی که معتقد به آنها بودم . برای‌آنکه آنوقت من به شاه خیلی‌عقیده داشتم .که دوری نکنند . دوری آنها باعث میشدکه یک عده اشخاص بسیار

نا باب، ناصالح دورشاه جمع میشدند . آنوقت من هنوزدرست شاه رانمی شناختم .
بعدها متوجه شدم که خودش میل داردکه دوروبرا واین اشخاص باشند . اشخاصی باشندکه
غلام باشند .مطیع باشند .متملق باشند. تعظیم بکنند . کنارپای دیوار دوردست
به‌سینه‌بایستند. خوشش نمی آمدازاشخاصی که یک شخصیتی داشتند. ولی من آنوقت
نمیدانستم این را. وبالاخره رفت باشاه ونزدیک هم شد وزیرهم شد . وزیردارائی
شد . راجع به وزارت‌دارائی اوهم الان این رابخاطرمیآورم که آنوقت دربانک
شاهی بودم . ومقررات ارزی میخواستندوضع بکنند.
س — زمان رضاشاه است دیگر؟
ج این درزمانی که بله تیمورتاش سرکاربود . تیمورتاش سرکاربودوتقی زاده
وزیردارائی بود. من ازطرف بانک شاهی میرفتم مذاکره بکنم باتیمورتاش ووزیر
دارائی تقی زاده . راجع به نشراسکناس بودگمان میکنم. راجع به‌قانون ..
میدانیداسکناس راازبانک شاهی گرفتند . امتیازاسکناس راگرفتندو یک پولی هم
دادند .خریدند این را. آنجا میدیدم چندکمسیونی که باحضورتیمورتاش بودوتقی زاده.
استنباط میکردم که‌تقی زاده هیچ نظرخوبی نسبت به‌تیمورتاش ندارد.مینشست اظهار
عقیده نمیکردباوجوداینکه‌وزیردارائی بـــــــود. اومیبایست اظهارعقیده بکند
ونظربدهد. مذاکرات راتماما" تیمورتاش میکرد به‌عنوان وزیردربار. من تعجب کردم از
اینکه این آدم هیچوقت درعمرش سروکارنداشت با مسائل اقتصادی ، مسائل پولی . اما
یک نظرهائی میدادکه‌بسیاروارد‌بود. خیلی مردباهوشی بود . آنجا استنباطمیکردم بعضی
وقت هاکه‌تیمورتاش ازاومی پرسیدنظرش را. حس‌کردم که‌این زیادخوشش نمیآیدازتیمورتاش
وبعدها معلوم شدهمینطورهم بود. هیچی نمی گفت .اما وقتی که‌تیمورتاش افتاد.گمان
میکنم که تقی زاده وطرفداران تقی زاده موء ثربودنددراتهاماتی که به تیمورتاش
واردمیشد . یکی ازاشخاصی‌که‌ترقی کرددردوره . درهمین دوره‌سروری بود .سروری یک آدمی بود
س — محمدسروری .
ج — محمدسروری که معروف بودکه خیلی آدم درستی است . او پرونده علی تیمورتاش رااو
تهیه کرد وتمام چیزهائی‌که‌گفت برخلاف حقیقت‌بود راجع به‌کارهائی که دربانک ملی کرده بود

بودبا لیندن بلاک برای اینکه میخواستندپرونده برای اوبسازند. اینها یک چیزهائی است الان جزئیات آنرا بخاطرندارم اما یک چیزهای حرف مفتی بود . بسیار ،بسیار بی ربط. وازهما نجا ترقی کرد. که یکی بازادلایل این است که برای ترقی مردم ،تسلیم زورمیشوندو اطاعت میکنندازاوامرآن کسیکه صاحب قدرت است وبرعلیه کس دیگری که تا پریروزبه او تعظیم وتکریم میکردندوافتاده . وهرچیزی که میگفتندمیکرد. روی عقیده وایمان نبودهیچکدام اینها

س - آن چندروزی که قوام السلطنه قبـــــل ازسی تیر . دوسه روزقبل ازسی تیر. سرکارآمدونخست وزیرشددوسه روز . وبعددومرتبه مصدق سرکارآمد . آنموقع تهران تشریف نداشتید ؟

ج - من نبودم . نخیر نخیر . من دیگراز...

س - خاطره‌ای ندارید که چطور شدکه قوام السلطنه راراضی اش کردندکه برگردد....

ج - من تعجب کردم چطورشدقبول کرد ؟ خیلی تعجب کردم . اما دیگرندیدم اوراکه از او بپرسم . اما میگفتندکه یک عده اشخاصی بودندکه واداراش کردند.شایدخودشان هم میل داشتندکه سرکارباشند. وزیرباشند.اما تعجب کردم که چرا اینکارراکرد.

س - ازنظرجسمانی توانائی اش راداشت ؟

ج - نداشت. به عقیده من نداشت .برای اینکه وضع . حالت جسمانی اوبه نظرم بدتر شده بوداز آنموقعی که من بااوسروکارداشتم . میشنیدم . ونمی بایست اینکارراکرده باشد . نمی بایست قبول کرده باشد.

س - چه موقعی فوت کرد ؟ ودرکجا ؟

ج - در... اتفاقا" اینهم چیزغریبی است که هیچ بخاطرندارم . درهرحال من درایران نبودم . درایران نبودم برای اینکه اگردرایران بودم میدانستم .اطلاع ندارم این را . یک چیزی . اعلامیه ای هم مثل اینکه داده بودوقتی که نخست وزیرشده بود . آنرا شنیدم عباس اسکندری برای اونوشته بود.عباس اسکندری خوب چیزمینوشت .

س - دوروبری های اوعباس اسکندری وارسنجانی واینها بودنددیگر؟

ج - موقعیکه من بودم عباس اسکندری این نزدیکی را نداشت . ارسنجانی ولی ازپادوهای او

بود. آنوقت چیزی نداشت ، اهمیتی نداشت .ازاشخاصی که . آنوقت که حزب درست کرده بود .موسوی که وزیرِدادگستری اوبود. دبیرکل آن بود این زمان اوبود. سیدهاشم وکیل بودازاشخاصی بودکه ازطرفداران او بوددرمجلس . وبرای او . ازنزدیکان اوبوداز همکاران سیاسی اوبود. من درجنبه این سیاست داخلی مطلقا هیچوقت دخالت نداشتم .

س - دکترشایگان هم که درکابینه او بودبه این معنا بودکه جزء طرفداران اوبودیا همینجور به عنوان فردمستقلی که با او همکاری میکرد؟

ج - اتفاقاً " با دکترشایگان هم هیچوقت تماس نداشتم . این را هم نمیدانم .دکتر شایگان را به نظرم موقعی آورد که بمن گفته بودکه میخواهم یک اشخاصی بیاورم جوان که مطیع خودم باشند .که دراین ردیف آرامش را هم بنظرم آوردوزیرکارکرد .چطورشد

- چطورشدآرامش را هم اوآورده بود؟ نیست ؟

س - بله آرامش ..... حزب دمکرات را داشت . روزنامه دیپلمات رامینوشت که مال حزب بود.

ج - هان . راجع به آرامش هم الان یک نکته ای عرض میکنم که این جالب است .الان جایش نیست اما . آرامش کسی بودکه با من مخالفت شدیدکرد.

س - روی چه حساب ؟

ج -هیچ نمی‌فهمیدم . اهمیت هم نمیدادم . ازآن مواردی بودکه میگفتم بگوید. عضوهیئت نظارت بود. یعنی نماینده ازطرف مجلس انتخاب شده بودبرای عضویت هیئت نظارت سازمان برنامه . وخب میدانیدهمین بی اعتنائی هم یک اشخاصی را میرنجاند. من واقعاً " آنقدرگرفتاربودم که مجال این رانداشتم . گفتم خوب بکنند. یک روزی کسیکه جانشین اوشد . دوره او منقضی شد. ویک نفردیگربجای اومجلس انتخاب کردواین جوان بسیارجوانخوبی بود. خیلی. یزدی . پسرآن چیز چیزمعروف است که درزمان خودش خیلی متنفذبوددرمجلس . دکترچی بود ؟ جوانی بودکه درفرانسه تحصیل کرده بودو . ای دادو بیدادچطورشدکه مناسم اورافراموش کرده ام . به هرحال این وقتی که انتخاب شدمن گفتم که اوراحتماً " مجلسی ها چون یزدی بود یک ارتباطی پیدا میکردبا ......

نه دکترطاهری نبودنه . قبل ازدوره دکترطاهری . پدرش خیلی مورداحترام بود. یک سمت شیخوخت داشت درمجلس . مریدزیاد داشت . خیـــــــلی مثل مرشدمحسوب میشد.

حالا اسم اورا بعدیادم میآید. این را . وقتی که اورا انتخاب کردند. من خیال کردم که اورا انتخاب کرده اندبرای اینکه با من مخالفت بکنند. تیپ آرامش است . بعداز یک چندماهی . این جوان آمدپیش من گفتش : آرامش با ما خیلی نزدیک است وخیلی نادم است از اینکه این کارها رانسبت به ... ـده است. شما ممکن است یک روزی برای چائی بیآئیدوبا اوملاقات کنید. گفتم باکمال میل . من عادتم هم همیشه این بوده است اشخاصی که با من مخالفت میکردندمیخواستندبمن بگویندچه علتی داشته است والان پشیمانند. گفتم باکمال میل . رفتم . پرسیدم علت مخالفت شما چی بود ؟ باورکردنی نیست . گفت که من وقتی که آمدم به عنوان عضوهئیت نظارت منتخب مجلس خیال میکردم باید بمن یک شخصیتی برای من قائل شوند. یک اطاق خواستم برای دفترم . اطاق علیحده گفتندما نداریم به اندازه کافی . یک اطاق میدهیم به دونفر از اعضای هئیت نظارت . گفتم برای همین ازمن رنجیدید؟ وبرای همین اینطوربمن تهمت ها میزدید؟ اونامه مینوشت به روزنامه ها موقعی که من رئیس سازمان برنامه بودم باامضای خودش . تهمت ها میزد. چه میگفت ؟ یک مقداری اراجیف . من هم فوق العاده خودداری کردم از اینکه برعلیه این اقدامی نکردم. یک روزحتی فکرکرده بودم که دستوربدهم اورا راه ندهند. بعدفکرکردم خب ! این عکس العمل شدیدی خواهدداشت برای اینکه نماینده مجلس است . یعنی بحدی من سراین کارعصبانی شده بودم . ولی معلوم شدکه برای یک همچین کارکوچکی . تمام شداین گذشت . بعداز اینکه من ازسازمان برنامه رفتم . درزمان وزارت شریف امامی بودکه این رئیس سازمان برنامه شد . واعلام جرم کردندبرعلیه من . رفت درمجلس یک چیزهائی گفت . ودرمجلس خصوصی یک مطالبی گفت که اصلا" باورکردنی نبود. مثلا" گفته بودکه جین بلاک ولیلیینتال و به اسم شایدنگفته بودامانشایدتلویحا " گفته بودکه آندره مایرمال لازار اینها تمام با همدیگر شریک بودند. ومن هم با اینها همدست بودم برای اینکه تمام اینها روی زدوبندبوده است که لیلیینتال راآورده اند. لیلیینتال را یعنی با این کلیک من آورده بودم . این را درجلسه خصوصی گفته بود. بعدهم درمجلس وقتی که وزیربود .وزیرکابینه چیزشده بود.

برای اینکه درمجلس یک بیاناتی کرد . برای اینکه رئیس سازمان برنامه نمیتوانست در مجلس حضورداشته باشد . درمجلس یک مطالبی را گفت برعلیه من وکارهائی که من کردم .

وگویا درکابینه شریف امامی هم میخواستند مرا توقیف کنند. ولی وزیردادگستری او بسیار مردشریفی بـــــــود. الان اسماورافراموش کرده‌ام.

به‌شریف امامی میگویدکه‌پرونده راخواندم وچیزی درآن نبود . تغیربه او میکندکه چطورهمچین چیزی میشود. آخه چه دولتی است که یک وزیرمیآیداعلام جرم میکند. درصورتیکه‌تمام بدستورخوداوبود. ویکی دیگرمیگویدکه‌قابل تعقیب‌نیست . تغیرمیکند. اوازهمان‌مجلس پا میشودومیرودمنزلش .ودیگرنمیرودسرکارش .که‌بعدمیفرستدشریف امامی وخواهش میکندوبرمیگردد. اعلام جرم میشودومن میروم زندان . بعددرکابینه علی امینی گه زندانی شدم .

س - شک به‌راه‌افتاده‌بودو....

ج - بـلـه،بـلـه ،بـلـه . تمام اینها بدستورخودشاه بوده است .

س - دکترامینی آمده‌بود....

ج - منتهی‌دکترامینی اینقدرضعیف النفس بود. اینقدربی‌اراده‌بود. اینقدرجاه طلب بود. که‌اینکاررا کرد.

س - مثل اینکه میگویندنخست وزیرمقتدرایران بوده است ....

ج - یکی ازخبط هایش این بودکه‌خیال کردکه‌با این‌عمل میتواندخودش رانزدیکنربه شاه بکند . درصورتیکه‌اطمینان دارم با این‌عملی‌که‌انجام داد.همان شاه هم نظرش‌بدترشد . برای‌اینکه من سالها ازاین حمایت میکردم . پیش‌شاه صحبت میکردم میگفتم علی اینطور نیست .میگفت شمانمی شناسیداورا . یک آدم خیلی حیلی بدجنسی است .یک آدم خیلی بی اراده‌ای است .یعنی بی حقیقتی است . وهمیشه‌دفاع میکردم . واین را یقین دارم بخاطرداشت .برای اینکه‌یکی ازچیزهائی . حافظه عجیبی داشت شاه . این چیزها را همه میدانست .آنوقت این کاری که‌این کردمن‌یقین دارم‌خودش رادرمقابل اوکوچکترکرد. درصورتیکه‌اگرمیایستاد. مقاومت میکردومیگفت استعفا میدهم .واگرهم حاضرمیشد استعفا بدهد. میبایست اینکاررا میکرد .اگرمن بودم اینکاررا میکردم . بطوریکه‌بعدبه شماخواهم گفت که‌این‌عمل رادریک موردیگرمن کردم . درمورداشخاصی که‌با من دشمن بودند. این را نمیدانم

درگفته های سابقم گفتم یا نه ؟ اما درهرحال به این برمیگردم .یادت باشد این را یادآوری کن . من اززندان آمدم بیرون ودربانک ایرانیان هستم .آقای آرامش آمد بدیدن من . گفتند آقای آرامش . تعجب کردم . بیاید. آمدگفت من میخواستم حالا به شما بگویم که من بعدازآن مذاکره ای که کرده بودم منزل دکترجلیلی . جلیلی نیست ؟گمان میکنم فامیل اوجلیلی بود گفت حالاآمده ام به شما توضیح بدهم چطورشد ؟ گفت مرا آوردنددر کابینه برای اینکه برعلیه شما اعلام جرم بکنم . بمن شاه دستورداد که شما بنویسید چیزهائی راکه .

س - اینها راتا حالانگفته بودم تا حالا ؟

ج - نخیر.

بنویسید .تهیه بکنیدیک لایحه ای ازعملیاتی که فلان کس کرده است .گفت من یک صفحه نوشتم . فرستادم شایدتوسط شریف امامی بودفرستادم . بعدشاه مرا خواست گفتش که تمام این چیزهائی که میگفتیدهمین بود ؟ گفتم بله قربان . حالادیگربمن نگفت چیست ؟ اماگفت میآورم به شما نشان میدهم . گفت خب،حالاباشد. گفت به خط خودش یک چیزهائی رااضافه کرد. گفت به خط خودش دارم این را . بمن گفت برای شما میآورم . امامیدانیدبعدکشتن اورا . درهتل ..

س - درپارک شهر .

ج - نه هتل‌منزل داشت اول . آمده بود . نمیدانم وضع اوچرااینطوربودکه رفته بود یک هتل گرفته بود، یک اطاق گرفته بودوتمام اسنادش راشنیدم آنجاگذاشته بود. وتمام راوقتی میرفت‌بیرون .همه را مامورین ساواک بازمیکردندومیخواندندوبرمیداشتند. این تمام اسناد بدست آنها افتاد. ویک روزی آنوقت رفته است درپارک .درروزنامه من خواندم که تیراندازی کرده است . گفتم تیراندازی ؟ آرامش اهل تیراندازی نیست .بعدشنیدم اصلا" هیچی‌کشتندش وبرای اینکه‌این راتوجیه بکنند. گفتندکه این تیراندازی کرده بطرف پلیس . پلیس هم شلیک کرده است وکشته شده است . واین اسنادهم رفت . اینقدردلم میخواست این رامیداشتم . برای من مسلم است که شاه اینکارراکرد. همه جامنکرمیشد .همه‌جا . همیشه .همیشه

همیشه میگفت .ونزد یکـان او بمن همیشه میگفتندکه او مطلقا در این کاردخالت نداشته است .

س ـ راجع بـه‌سیدضیاء چه ؟

ج ـ راجع بـه‌سیدضیاء ؟ سیدضیاء را من اصلا" نمی شناختم .

س ـ اولین باری که با او آشنا شدید و سرکار و پیدا کردید؟

ج ـ ازاو تعریف ها شنید، بودم که کارها کرده بود موقعیکه نخست وزیر شده بود . کودتا کرده بودند .

س ـ چه جور تعریف هائی از او میکردند؟ که مثلا" چکار میکرد؟

ج ـ که میگفتندکه این یک آدم خیلی با قدرتی بود. خیلی با شهامتی بود . این کودتا را او ترتیب داده بود .و از این چیز ها. تعریف شنیده بودم که درشخصیت او . وطنپرستی او. دردوراندیشی او . اطلاعات وتجربیات سیاسی او. خب خیلی میل داشتم به‌بینم اورا . با یک تشریفاتی هم اورا مظفرفیروز آورد. رفت به‌فلسطین . و از فلسطین اورا آورد .یک عده زیادی مثل اینکه رفته بودندبه استقبال او . ومن الان بخاطرندارم به‌چه‌وسیله شدکه با او آشنا شدم . رفتم بدیدن او.

س ـ منزلش درهمان محلی بودکه مزرعه واینها داشت ؟

ج ـ نخیر هنوز نه . گمان میکنم که‌خانه یکی از این یزدی ها . خیال میکنم منزل فرخ زاده . خیال میکنم . مهمان درهرحال یکی از یزدی ها بود .رفتم به‌دیدن او. مفصل صحبت کردیم . مخالفت خودش را راجع به شاه میگفت . که آمدن ....

س ـ رضاشاه یا محمدرضاشاه ؟

ج ـ نه نه محمدرضاشاه .که آمدم چنین بکنم چنان بکنم ، فلان واینها . من آنوقت خیلی شاه را دوست داشتم وبه او عقیده داشتم . حالادرآن جلسه بودیا درجلسات بعدبود؟ ما به او گفتم که به‌عقیده من شما اگرالان بروید به‌شاه نزدیک بشوید و نظریات .خوب هم داریدبه او بگوئید. برای اینکه من اینطوردیدم . دیدم که یک جوانی است که حسن نیت دارد و گوش میدهد. خیلی خیلی به او نصحیت کردم خیلی .بالاخره کاربجائی رسیدکه گفت میروم

اما ژاکت نمی پوشم . به او گفتم که شما اگربنا بودبرویدبه دربارسلطنتی وبه شما میگفتند که بایدکلاه تان اینطورباشد . دستکش دست بکنید .لباس تان هم اینطور . باید این مراسم رارعایت بکنیدکه وقتی که واردمیشویدکجا بایستید . چه جور تعظیم بکنید . گفتم همچین حرفی میزدید ؟

س - درانگلیس ؟

ج - درانگلیس . گفتم خب این هم شاه ایران است . یک مقرراتی دارد . ژاکت میگویندبایدپوشید .خوب بپوشیــد . گفت میدانیدچرانمی پوشم ؟ برای اینکه ژاکت راکاترین روسیه معمول داشت . این هم قبیح است که آدم بگوید . اینهم فقط برای اینکه این خوشش میآمداز . برای اینکه آن قسمت جلوبازباشد . گفتم این حرفها چی است آقا . الان دردنیا ژاکت میپوشند کسی هم اصلا" به این فکرنمیکند . به این دلیل شما حاضرنیستیدبروید .آخه این که دلیلی نشدکه . اینقدرگفتم تا بالاخره حاضرشد . البته به شاه هم میگفتم .وآنوقت من این رایک نوع تفاهم بین این ها دانستم که اینها هردوتا . با هردوتا صحبت کردم . به شاه هم گفتم . خب آدم گفتم یک تجربیاتی دارد . دریک زمانی یک کارهائی کرده است . الان آمده خدمت بکند . خیال میکردم که واقعا" آمده که خدمت بکند نمی شناختم اوراکه . شما خب . شما به اومحبت بکنید . رفتندو خیلی هم نزدیک شدند .خیلی هم نزدیک شدند . که مرتب میدید . میلیسپوآمد .میامدپیش من سیدضیاء . دیدن من . وقتی که من با میلیسپودرافتادم . مدتی طول کشید .دریک دوره ای خیلی کمک کردم به این میلیسپو . خیلی ها . خیلی . برای اینکه اوهم شنیده بودم که درآن سفراول یک خدماتی انجام داده بود . این شایعاتی بودهمه میگفتند . خودتان هم یقینا" شنیده اید . باکمال حسن نیت کمک میکردم . یواش یواش طرزکاراین میلیسپوراکه دیدم .که بعدهم شاید شرح بتوانم بدهم . نظرم عوض شد . دیدم این آن آدم نیست . دراین خصوص با این آدم صحبت میکردم .

س - با سیدضیاء

ج - با سیدضیاء کاملا" موافق بود .

س - موافق بودبا سرکاریا با ....

ج - با من . بانظرمن موافق بود . میگفت این بدردنمی خورد . یک روزپنجشنبه

تازه‌رسیده‌بودم . تابستان هم‌بود تازه‌رسیده‌بودم منزل . برادرسیدعلاالدین طباطبائی که کارمندبانک ملی بود آمد . آمدوگفت که الان من پیش‌آقابودم . همیشه به‌برادرش آقااتلاق میکرد. آقا بمن گفتندکه من بیایم شمارا‌به‌بینم . معذرت میخواهم که این موقع مزاحم شماشدم . ولی آقاگفتندکه من بیایم به‌شمابگویم که شمابایدازبانک بروید. وگرچه به‌شماعقیده‌داردا ما میگویدکه من تصمیم گرفتم که‌میلیسپو بایدبماندوازاوتقویت بکنم .ازلحاظ روابط سیاسی باآمریکا . وشمابایدبروید. ولی هرشغلی بخواهیدبه شما میدهیم .

س - آقا میدهند ؟

ج - بله . دوپست الان درنظرگرفتندبرای شما . یکی سفارت ایران درواشنگتن باوجوداینکه نصراله انتظام راانتخاب‌کردندو اگرمانش رسیده استاماشمااگرمیل داشته‌باشیدمیتوانیدبرویدبه‌پست سفارت ایران درواشنگتن . یاسفارت ایران درانکارا آنهم‌خالی است . اگرهیچکدام ازاینهارانخواستیدهرشغل دیگری را .

س - ایشان درچه‌موقعیتی بودکه همچین ...

ج - نماینده مجلس . گفتم که به سیدبگوئید . اومیگفت آقا . گفتم به‌سیدبگوئیدشما اگرنخست وزیربودیدمیتوانستیدچنین پیغامی برای من‌بفرستید. شماکی هستید ؟ شماچه کاره‌هستید؟ که‌تکلیف من میکنید؟ شماچی هستیدکه بمن میگوئیدکه شماتصمیم گرفتیدکه ازلحاظ سیاست وروابط باآمریکا ازاین حمایت بکنید . شماهمان کسی هستیدکه‌بارها بمن گفتیدکه این آدم مضر بحال ایران است .الان بمن میگوئیدکه‌ازلحاظ سیاست‌خارجی شماتصمیم گرفتیدکه من بروم . وبمن شغل تکلیف میکنید ؟ گفتم به‌سیدبگوئیدمن آنچنان درسی بشماخواهم دادکه‌تاعمرداریدفراموش‌نکنید .این دست‌پاچه‌شدوگفت‌آقای ابتهاج‌من ازشما . این را ازروی حقیقت میگفت . تمنامیکنم التماس میکنم .نکنیداینکاررا . برای اینکه شمارابیرون میکنند . من میشناسم آقارا . بیرون تان میکنند . استدعامیکنم .گفتم خیلی تشکرمیکنم‌ازحسن نظرشما . اماشماهمینطوری که‌این پیغام راآورده‌اید .این پیغام را برسانید. واگرگفت اینکارراتکردید.من ازحالادارم به شمامیگویم که تمام روزنامه هائی که‌دراختیارمن هستند برعلیه شمااقدام‌خواهندکردوآنوقت‌حق گله ازمن ندارید . گفتم به

به‌سیدبگوئیدهرچه دلتان میخواهدبکنید. به‌محض اینکه رفت تلفن کردم به ساعد.
نخست وزیربود. گفتم که شما با سیدضیاء صحبتی کردیدراجع بمن؟ گفت نه گفتم الان
برای من پیغام داده‌است که من از بانک بروم. وبمن تکلیف میکندسفارت واشنگتن
وسفارت آنکارا را .من خیال کردم که شایدشما به‌اوگفته‌اید. گفت من اصلا" خبرندارم.
گفتم منهم درجواب این پیغام را برایش دادم .این روزپنجشنبه‌بود.شنبه رفتم‌بانک.
نامه‌میلیسپورسیدکه شما را منفصل کرده‌ام. نامه‌اش را اینجا دارم جزو چیزهائی راکه
چاپ کردم تمام مکاتبات مرا با میلیسپو. همآنوقت چاپ کردم‌ومنتشرکردم .که‌برای
س - یک نسخه اش را لطف فرمودیدمن دارم.
ج - دارید؟
س - بله
ج - همانطوریکه مکاتبات باتقی زاده راهم ، باتقی زاده راهم به شما دادم ؟
س - مطمئن نیستم.
ج - این را بایدبدهم. نامه‌ای نوشته که با وجوداینکه شما مردلایقی هستید. بانک
راخوب اداره کرده ایدوآدم درستکاری هستید. چنین هستید چنان هستید. تعریف.
اما چون‌مخالفت میکنید با هیئت اعزامی آمریکائی .ومن شما را ازاین مقام‌برداشتم.
وجناب آقای زندرا بجای شما به‌ریاست بانک منصوب.
س - ابراهیم زند؟
ج - ابراهیم زنـــــــــــد.من آنا" نشستم نوشتم که شما کی هستیدکه همچین
کاری بکنید ؟ شما اصلا" به‌هیچوجه حق ندارید یک همچین کاری بکنید. ... یک قانونی
آمدم به‌موجب یک قانونی .یک تشریفاتی هست .هیئت وزیران. با فرمان شاه تعین میکند.
وبا همین تشریفات هم‌عزل میکنند. جواب خیلی‌ناموءدبانه‌ای به‌اودادم .سیدضیاء
پیغام داد دوباره. سید.علا الدین آمددردفترم .گفت آقا میگویدکه شما اینکارراکردید
من برعلیه شما اعلام جرم میکنم. شما حق ندارید‌دراینجا بمانید. این شما را منفصل کرده
است. شما بایدبروید.دیگرفحش دادم.
س - پس تبانی بوده است بین خودشان

ج - بله تمامی اینها . اتفاقا" وزیردارائی یکی ازآدم های سیدضیاء بود زرین کفش . یک آدم عجیبی بودزرین کفش . چطورشده‌بوداین راوزیردارائی کرده بودند؟ گمان میکنم چیزگذاشته بود ش خیلی نفوذ داشت سیدضیاء درساعد .خیلی اصلا" نفوذ داشت درمجلس . نفوذ داشت درمملکت . اصلا" خیلی‌مردقوی بود خیلی . وبه این جهت هم باکمال جراءت بمن پیغام داده بودکه من شمارابیرون میکنم . وآن مقام راهم به شما میدهم . ویقین دارم که میداد. برای اینکه میرفت باآنهای‌دیگرصحبت میکردقبول میکردند. هم باشاه ارتباط داشت . هم باساعد . این دفعه دیگربافحش جواب دادم. گفتم‌بروبدهرغلطی میخواهیدبکنید بکنید . اعلام جرم میکنید؟ روزنامه های‌اوازروزشنبه شروع کردندبه‌فحاشی . من هیچ وقت

س - (؟) امرور مثلا" ؟ مال مظفرفیروز ؟

ج - یکی ازآن روزنامه های او الان یادم نیست اسمش . اما این نویسنده اش یک مردی بودکه بعددرروزنامه‌اطلاعات .. دررادیوهم صحبت میکرد ؟ برای بچه هایک برنامه ای داشت ؟ برای روزنامه اطلاعات کارمیکرد آن اواخرعمرش ؟ این یک مردبسیار بسیارلئیم کثیف بی پرنسیبی بود .بسیار . اماخیلی خیلی خوب حرف میزدوبسیارخوب مینوشت . این بدترین ازاین فحش وتهمت نمیشدبمن دادااین . گفت تمام اعتباراتی که‌بانک ملی داده است به جهودهااست . وبرای اینکه ابتهاج بااینهازدوبندداردر. درعمرم من اصلا" این فکر رانندیده‌بودم که‌من یک کسی راروی اینکه جهودبوده است انتخاب کردم برای اینکه به‌او .. یک همچین چیزهائی ساخت . وبدترین نسبت هارابمن میداد. فحش داد. روزنامه اش را ، اسم آنرابخاطرندارم . این جواهرکلام . جواهرکلام . این یکی‌ازروزنامه هابود. تمام روزنامه هائی که داشت . مظفرفیروزشمشیرکشیدوبرعلیه من اقدام میکرد هم درروزنامه اش فحاشی میکردوهم میرفت ایطرف وآنطرف اشخاصی میدیدکه . یک روزدرمجلس یک مطلبی گفته بود که صادق بوشهری که نماینده خوزستان بودوبادوتا دیگرازنمایندگان خوزستان که الان بخاطر ندارم ، آمدنددربانک . گفتندیک کارفوری داریم میخواهیم به‌بینیم . گفتم بیایند. گفتندالان ماازمجلس میآئیم . صادق بوشهری بمن گفت راست است که شما میخواهیدکودتابکنید باشوروی ها ؟ گفتم چطوردیوانه شده اید . گفت الان مظفرفیروزبماگفت که ابتهاج درصدد

تهیه یک کودتائی است که دولت شوروی ازاو حمایت بکند . گفتم شما باورکردید؟
اینها طوری ... چرا برای اینکه همه جور تهمت بمن زده بودند. اما هیچوقت متهم مرا نکرده
بودندکه من با شوروی روابط دارم . این کار را کرده بود برای اینکه یک عده ای درمجلس
طرفدار انگلیس ها بودند . آنگلوفیل بودند آنوقت . که منجمله همین خوزستانی ها .
آنگلوفیل بودندکه اینها را بترسانند . دست راستی ها را به ترسانند . که اینها هم که مثلاً"
احیاناً" ممکن است که طرفدار من باشد اینها هم نسبت بمن نگران بشوند . این مبارزه من
با میلیسپو طول کشید .ودرتمام این دوره سیدضیاء الدین علناً" مخالفت میکرد . بطوریکه من
وقتی که این ها را منتشرکردم . نامه هزار . دادم یکی بعنوان (؟) مجموعه در
چاپخانه بانک چاپ کردم . این را وقتی منتشرکردم این نوشت که فلانی حق ندارد با بانک را
بکند با پول بانک . با پول بانک چه حق دارد که نشریه ای ، کتاب سفید منتشربکند بر علیه
میلیسپو ؟ واینهم بعنوان اینکه مثلاً" یکی ازگناهان من است درصورتیکه من دفاع میکردم
ازخودم . به عنوان رئیس بانک بود . من اگر این را منتشرنکرده بودم . این اثرعجیبی
هم بخشید .به استثناء یکعده اشخاصی که استفاده مادی میکردند. میکردند. یک عده ای بودند
درمجلس . آنوقت لاستیک اتومبیل دانه ای بنظرم دانه ای چهل هزار تومان شده بود.
یا چهار تای آن چهل هزار تومان .به این اشخاصی که میلیسپو بعد .. به اشخاصی که میخواست جلب
بکند میداد. برای اینکه اختیارات این جیره بندی را او داشت . میخرید . یک عده ای
را خریده بود . این عین حقیقت است . خب من اتفاقاً" پیش بردم .موفق شدم میلیسپو را بیرون
کردیم ازایران .که این یکی ...

توضیح اگرنداده بودم ندادم سابق حالا بدهم ؟ ندادم سابق ؟

س - راجع به میلیسپو ؟ هست .

ج - هست دیگر پس لازم نیست تکرار بکنم .اما این آقای سیدضیاء الدین که بمن نظر داده بود
راجع به میلیسپو که نظر منفی بود. این آدم وارد جنگ شد و با تمام قوایش به وسیله
روزنامه هایش ازاو حمایت کرد. ودیگر ما با همدیگر سروکاری نداشتیم به هیچوجه . تا
اینکه سالها گذشت .من دربانک ملی بودم یا اینکه ازبانک ملی رفته بودم بخاطر
ندارم . یک روزی آن پذیرائی سالیانه سفارت انگلیس که چندهزار نفر را دعوت میکنند

درباغ . آنجا بودیم که زنم سیدضیاء الدین را پیدا کردوآوردپیش من . گفت شماحالا آشتی کنید .آشتی کردیم‌ودیگربا زدوست شدورفیق شدوهمه جا حمایت میکرد . تا در سازمان برنامه‌بودم .ازسازمان برنامه که استعفا دادم ... بازیک پذیرائی دیگری دیدم .دیدم رویش را برگرداند . روی برگرداندورفت . برای اینکه باشاه نزدیک شده بود .باشاه نزدیک شده‌بودوازشاه استفاده میکرد. ملک خریده بوددرقزوین . ازوزارت کشاورزی آدم میفرستادندکه‌برونددراملاکش برای مبارزه باحشرات برای کمک های دیگر فنی . بدستورشاه ازوزارت‌کشاورزی میرفتندبه‌اوکمک میکردند. اواینطورنزدیک شده‌بود. ازمن دوری کرد . این شخصیت آدمی است که . یک آدم‌مقتدر ، یک آدم باایمان اینطوری بود .که‌آلت بود . بـــــــــــه عقیده من خوداین آدم علت اینکه این کارها را میکردبه‌عقیده من این بودکه‌برای خودش یک شخصیتی قائل بودکه نمیتوانست تحمل بکندکه کسی زیربارا وامرا.وارا ده اوبرود.

س — ولی هیچوقت به‌قدرت نرسید وروزبروزهم ...

ج — آخربعد. همان نشریه ای که‌منتشرکردمفتضح اش کرد . آن کلاه پاپاخی نمیدانم قفقازی به‌پوشید . گفتم اگرآدم بخواهدکلاهش را عوض بکندچرا اصلا" کلاه اروپائی نپوشد؟ نگذارد ؟ چرا اصلا"کلاه‌قفقاز ی ؟ کلاه پوست میگذاشت با این زلف های آویزانش هم . یک ریخت خیلی‌عجیبی‌هم داشت .کتابی که میلیسپوچاپ کرددرصفحه اول آن کاریکاتور روزنامه مال این جوانها ؟ چی بوداسمش ؟ دراینجا نوشته درهمان زیرکاریکاتورنوشته . ازروزنامه‌فلان . آنها این کاریکاتوررا موقع مبارزه من با میلیسپوکه‌ازمن حمایت میکردند یک جوانهائی بودند. مال همین چیز ها بود...

اینجا کشیده بودندمیلیسپورا بعنوان دان کیشوت . سواربراسب شده‌با نیزه‌وسیدضیاء هم سوار الاغ شده‌پشت سراو. این رااحمق . من نمیدانم ازچی بودکه خوشش آمده‌بودازاین کاریکاتور . این رادرکتاب خودش چاپ کرد. ودرکتابش اتفاقا " ازمن والهیارصالح تعریف میکندوازسیدضیاء الدین مینویسدکه این ازماحمایت میکردبرای اینکه ازما استفاده مادی میخواست بکند . درمقابل ارج زحماتیکه‌کشیده بود. حمایتی که ازاوکرده

بودا ینجورا زا و . .ا ینجورمعرفی‌ا ش‌کرد . برای‌ا ینکه‌برای اومسلم بودکه این ا زروی‌عقیده نیست .

س - او درمجلس‌نبوددیگر ؟ سیدضیاء و...

ج - چند دوره نماینده مجلس‌بودبخاطرندارم . که بودکه خیلی نفوذ داشت . ویک عده ای که . آنوقت‌آنگلوفیل بودند . یک‌عده زیادی آنگلوفیل بودند . آنگلوفیل ها تمام از اومتابعت میکردند . وبا چه چیز هم . حتم دارم که رفت‌وآمدداشت . رفت‌وآمدظاهری که باانگلیس‌ها داشت . واین راایرانی ها یقینا " تعبیرمیکردندکه مثلا" به پشتیبانی انگلیس . امیدواربودندکه این یک روزی صاحب مقامی بشود وازاینجهت‌هم یک عده ای ازاومتابعت میکردند .

س - دفعه قبل یک‌صحبتی کردیم که‌آغازکردیم ولی‌ادامه ندادیم وآن مقایسه طرزحکومت وطرزمشورت وطرزکاررضاشاه ومحمدرضاشاه . ازنظراینکه‌تاچه حدی که مثلا"لوایحی که‌تنظیم میشد، متخصصین مطالعه میکردند . افرادمجلس چه تیپ آدمهائی بودند؟، وزراء راچه‌جور انتخاب میکرد ؟ طرزمدیریت او ؟

ج - بله ، بله . تفاوت‌فاحش‌بود . تاآنجائیکه من بخاطردارم هروقت‌یک پستی‌خالی میشد .

روایت‌کننـــده آقای ابوالحسن ابتهاج
تاریـــخ ۸ اگوست ۱۹۸۲
محـــل شهرکان ـ فرانسه
مصاحبه کننده : حبیب لاجوردی
نوارشماره ۱۸

آنچه که من ازطرزرفتاررضاشاه دیدم یک پرنسیپ هائی داشت .که‌یکی ازآن این بودکه وقتی که‌یک وزیری میرفت . شخص‌دوم آن وزارتخانه را میگذاشت .این راتقریبا" درتمام شئون میکرد . رئیس‌بانک که عوض‌میشد . شخص‌دوم جانشین اومیشد .

س ـ کسیکه تجربه وآشنائی به آن کار....

ج ـ هیچ . بخیال اینکه این بایدواردباشد . و...

س ـ مجلس‌رافرمودید انتخاب ...

ج ـ مجلس‌راانتخاب میکرد. آنچه که می‌شنیدم . این بودکه میپرسیدکه درمحل چه اشخاصی شهرت خوبی دارند. مردم آنهارا می‌شناسند. این چندنفررا میگفت‌یکی از اینها انتخاب بشوند. اهل مطالعه بودیانه ؟ من آنرانمیدانم . اماآنچه که تجربه شخصی دارم .من وقتی که‌باعلا کارمیکردم .علا وقتی که‌آمدوزیربازرگانی شد .یعنی آنوقت‌رئیس اداره‌کل تجارت‌بود .من نظرخودم راراجع به‌اینکه ایران بایدحتما" نقشه داشته باشد . که‌آنوقت‌برنامه هم نمی گفتیم . میگفتیم نقشه . یک‌پلان داشته باشد .یک‌روزی علا آمدبمن گفت‌که من این رابه‌عرض‌رساندم .قبول کردرضا شاه . من اصلا" باورنمیتوانستم بکنم . گفتم چطورشدقبول کرد ؟ گفت‌دریک مود خوبی بود .من گفتم همین نظریه های شمارا . وپذیرفت . گفت‌بکنید. من باورنمی‌توانستم بکنم .آخراین درست مخالف روش‌اوبود روش‌اواین بودکه‌دستورمیداد .ذوب آهن ایجادبکنید . کارخانه آنرابیآورید . قندبیآورید. واو . باورنمیکردم که اهل این چیز چیز که‌بیآید به‌ببینید نقشه ویک‌برنامه‌ای که مطالعه شده‌باشد . به هرحال قبول کرد. ومن نظردادم که‌شورای عالی اقتصادتشکیل بشود. شد. جم نخست‌وزیربود.

تازه داورخودکشی کرده‌بود .وکفیل وزارت دارائی بدربود. ریاست شورای عالی اقتصاد رابرای اینکه یک جنبه ابهتی داشته باشد زیاددولتی نباشد .وثوق الدوله راهم‌رئیس شورای اقتصادکرد.آمد جلسه‌تشکیل شددرهئیت وزیران . آقایان هم نشسته‌بودند.
همه آنها. مرا خواستندکه‌بگویم فلسفه . بطوراختصارگفتم . الان ازوزیردارائی بپرسندکه چقدرتعهدات خارجی کردیم ، به ارزخارجی‌کردیم نمیدانند. برای اینکه این راواردبودم . شخصا" دوست‌بودم باامان اله میرزاجهانبانی .سرلشکر امان اله جهانبانی رئیس‌اداره تجارت‌بود. آنوقت . وزارت‌صنایع نبود آن اداره کل تجارت بود. اداره‌کل صنایع بود. واین رئیس‌اداره کل صنایع بود .باهم خیلی مربوط بودیم بریج بازی میکردیم غالبا" . این بادماکروپ داشت‌مذاکره میکردکه‌برای ذوب آهن . ایجادذوب آهن . یک روزبمن گفت‌که امروزاعلیحضرت‌تشریف میبردند. وهرسال هم رضاشاه میرفت به میدان ترکمن صحرابرای اسب‌دوانی . این یکی ازعادت اوبودکه هرسال یک فصل معینی . گمان میکنم بهاربود . میرفت‌برای هفت‌هشت‌ده روزبه ترکمن صحرا .
این گفت‌امروزشاه‌رفت‌ماهمه وقتی که‌رفتیم برای مشایعت . بمن گفت‌که اینکارذوب آهن چطورشد ؟ گفتم مشغولیم . گفت‌تامن ازاین سفربرمیگردم این کاربایدتمام شده‌باشد. این هم‌حالا باترس ولرز بمن میگوید من نمیدانم چه‌بکنم ؟ چه‌جوری من اینکارراتمام بکنم ؟ به هرحال نشست‌وشب وروزبادماکروپ اینکارراتمام کرد. امضاء کرد. بیست وسه میلیون مارک ...خریدند. هیچ هم نمیدانستندچه‌دارندمیکنند.
هیچکس هم ازوزراء اطلاع نداشت . گفتم‌الان ازوزیردارائی‌بپرسیداطلاع نداردکه‌تعهد بیست‌وسه میلیون مارکی کرده است .

س - درپیش او ؟

ج - درپیش او .همین جوردستگاههای دیگر. هرکس‌برای خودش‌یک‌کاری میکند. ویک مرکزی هم‌نیست که‌به‌ببینداینهارا ما میتوانیم انجام‌بدهیم‌این تعهدات‌را ؟ واینها لازم هست این کاررابکنیم ؟ ازاینهاکدام‌ضروری ترداریم یانداریم ؟ نمیشود یک مملکتی اینطورزندگی بکند . گفتم یک بقال میخواهدیک اطاق گلی بسازد. درهمین

مملکت ما . میرودمعما رسرگذررا پیدا میکند .میگویدآقای‌معما رباشی من میخواهم یک همیچین کاري بکنم.اینقدرپول دارم . به‌بین میتوانید یک همچین کاری را برای‌من بکنید ؟ یک همچین اطاقی برای من بسازی ؟ گفتم یک بقال اینکاررا میکند. اما دولت شاهنشاهی بدون مشورت . بدون کسب نظر . بدون درنظرگرفتن جهات دیگر. این عمل راانجام میدهد. برای خاتمه دادن به این وضع .تنهایک راه دارد. که همه به نشینند ، به‌بینندکه‌حوائج مملکت چیست ؟ کدام یکی ازاینها راواجب تراز همه میدانند. این درظرف پنج سال ، هفت سال ، ده‌سال . کدام ازاین کارهای رامیتوانند انجام بدهند.؟چقدرپول دارند؟ این چقدرپول لازم دارد ؟ وآن کسری راحاضرهستنداز منابع دیگرمنجمله‌قرض ازخارجه تهیه بکنند ؟ چون‌میدانستم که صحبت قرض ازخارجه را جلوی رضاشاه نمیشدکرد. برای اینکه یکی ازاولین مذاکراتی که‌کردم با مرحوم داوردردفتراو . وهیچکس دیگرهم‌نبود. این راوقتی که‌بهاوگفتم .همین مطالب را . گفت‌آقای ابتهاج صحبت آنرا نکنید. گفتم آقا مادونفرهستیم . گفت نکنید، نکنید ، نکنید. گفتم خیلی خوب . گفتم من نمی گویم‌برویدقرض‌کنید .اما میگویم اگرنمی‌خواهید قرض بکنید .نمی‌توانید هم‌عوایدخودرا زیادبکنید .تجاوزنکنیدازاین عایداتی که دارید. تعهدات بی‌خودنکنید. این تعهدی که کرده‌اند که‌شما اطلاع ندارید .آخراین راکی‌بایدبدهد؟ ازکجابایدبیاورید وبدهید؟ حرف من این است .من نمی گویم بروید‌قرض‌کنید . امااین را میگویم قرض‌کردن ازخارجه برای کارهای عمرانی نه فقط ضررندارد.مفیداست ..... قرضی که‌مظفرالدین شاه میگوئیدکرد رفت عروسک خرید.گمرکات جنوب راگرو گذاشتندبرای اینکه ناصرالدین شاه قرض میکرد. قرض‌کردن این فرق دارد. برای اینکه شما یک پولی را قرض میکنیدبرای اجرای یک برنامه ای که مطالعه شده است . ودرآمدایجادخواهدکرد. ازآن درآمدمیتوانیدبدهید. این خیلی فرق میکند. بنابراین نترسیم ازاینکه‌قرض‌خارجی . من طرفداراین نیستم که‌قرض ازخارجه بکنیم وخودمان راگرفتاربکنیم وپول رادوربریزیم . ولی اینکه میگویم نقشه ازاینجهت است . خب همه‌پسندیدندوقرارشدکه‌یک اشخاصی ما‌ٴموربشوندکه‌تهیه بکنندبرنامه اقتصادی را . آنوقت همان به عنوان نقشه . یک‌جلسه ای هم درحضوررضاشاه تشکیل شد . که اولین باری که من دریک‌جلسه ای حضورداشتم که‌شاه بود .برای

همین منظور .اعضای همین شورای اقتصاد. اتفاقا" منهم شدم رئیس دبیرخانه شورای
عالی اقتصاد. درحضورشاه تشکیل شد .همه رامی شناخت به‌غیرازمن . دراین هئیت علاوه
برچندتاوزیر.وثوق الدوله هم حضورداشت . جم بود .وزیردارائی اوبـد . بدربود
ورئیس . علا . رئیس اداره تجارت بود .کشاورز رئیس اداره کشاورزی بود
یانبود ؟بخاطرندارم . امارئیس بانک ملی بودکه امیرخسروئی بود. وعلی‌وکیلی
به‌عنوان رئیس طاق تجارت . یک چنددفعه نگاه کردبمن . مادوریک میزنشسته بودیم.
یک صندلی جداگذاشته بودند.رضاشاه آمدآنجانشست . ویک چنددفعه نگاه کردبمن .
س - درکاخ تشکیل شده بوداین ؟
ج - درکاخ سعدآباد. ودریک اطاق خیلی کوچکی . بعدپرسید .عین این‌عبارت .
گفت این آقاکی هستند؟ دوتائی آنها . وثوق الدوله وجم هردو. درآن واحدهردوی آنها
جواب دادندکه رئیس دبیرخانه شورای اقتصادهستند . گفت‌که من سرتاسر ایران راچه
پیاده چه‌بااسب رفتم .ومیدانم چه‌ثروتهائی داردایران . ثروتهای عظیمی دارد.زیرزمین.
وبایداینکارراکرد .گفت‌که من کارخانه شاهی راکه‌دایرکردم .میگویندکه‌برای
استفاده شخصی است . استفاده‌شخصی نکردم . برای اینکه کسی دیگری اینکاررانکرده است
من دست به اینکارزدم . من نبایداینکارراکنم . دیگران بایداینکارراکنند.
مردم ... کارخانه ایجادبکنند . ازاین منابع زیرزمینی استفاده بکنند.یک
چیزهائی گفت‌که‌به نظرمعقول بود. واماحالا چه‌جوری میخواهداینکارراکنید ؟
گفتندالان مشغول تهیه برنامه ای هستیم . دارندنقشه ی تهیه میکنندکه مقدمات
آن فراهم بشود. درعمل من دیدم که هرجائی که کارمابرمیخوردبه‌وزارت‌دارائی بدر
کارشکنی میکند .به‌علا گفتم که‌من استنباطم اینست‌که این بدرموافق نیست‌بااین
کارهائی‌که‌ما میکنیم. ویکی ازوزارتخانه های‌مؤثر .وزارت‌دارائی است . خواهش میکنم
برویدبه‌دیدن او . قبول کرد . وقت گرفت ودوتائی رفتیم پیش‌بدر. من این
دلایلی راکه‌درجاهای دیگرگفته بودم درحضوراوهم گفته بودم .هیچی همنگفته‌بود. دوباره
آنجاتکرارکردم . برای اینکه بایدیک برنامه‌بلندمدت داشت ، گفت آقای ابتهاج شما
ایران رانمی شناسید . ایرانی رانمی شناسید. من میدانم . بلندمدت‌چی است ؟گفتم

روزمره نبایدزندگی کرد .گفت درایران جز روزمره نمیشودزندگی‌کرد . من فردا .
فکرفردا رانمی‌توانم بکنم . شما میگوئیدحالا به‌بینیم پنج سال دیگر چه‌کنیم ؟ گفتش
که این غیرممکن است ، درایران این عملی‌نیست.آمدیم بیرون به‌علا گفتم که من
دیگرمیروم .وبااین کسیکه کفیل وزارت‌دارائی است واین عقیده اواست که‌باید
روزمره زندگی کرد ،این عقیده اودرست مخالف فلسفه برنامه ریزی است . دیگرفایده
ندارد..هیچی متلاشی شد. شورای اقتصاددیگراصلا" تشکیل نشد. موضوع ازبین رفت . تا .
حالااین اگربخواهم بعدهم‌برنامه . موضوع‌برنامه رابگویم . یک بحث‌دیگری است
س - علاقه ایکه رضاشاه نشان داده بود . خب‌سئوال نکرده بودخب چی شداین ...
ج - این رادیگرهیچوقت نشنیدم که عکس‌العملی نشان داده باشد.
س - بعضی هاهستندکه میگویندااصولا" این فلسفه برنامه‌ریزی وحکومتی که‌یک فردی
تمام تصمیمات رامیگرد اصلا" باهم تطبیق نمی کنند جورنیست ؟
ج - امابه همین بهت‌بودکه تعجب کردم وقتی که‌علا بمن گفت‌قبول کرد. خب یقینا " او
نظرش این بودکه‌برنامه تهیه بکنند به‌اوبگویند.اوآنوقت‌بگو یدکه‌بافلان کارآن موافق
هست . بافلان کارآن موافق نیست . درزمان اوکارهائی که کرده بودند. . کارهای
غلطی که کرده بودند .یکی همین ذوب‌آهن . همان قرارداددماکروپ بود . که‌وقتی
که من آمدم به‌سازمان برنامه . نماینده دماکروپ یک فون فلانی هم‌بود .
لقبی‌هم‌داشت‌که طرزصحبت‌اوطوری بودکه‌به‌سفارت‌آلمان گفتم که‌دیگرمن این رانخواهم
پذیرفت .این رانفرستید. برای اینکه‌بایک تبختری وتفرعنی . همین جورعادت
آلمانی صحبت‌میکرد . خیال میکرد که . نمیدانم چه‌تصوری میکرد . امابه آنهاگفتم
که شما .وقتی که‌من آمدم به‌سازمان برنامه معلوم شدکه معادن‌آهن شمال وذغال
مازندران دردوسال تمام میشد . به آنهاگفتم که آخرشماچطوریک همچین چیزی را
انتخاب‌کردید ؟ جائی راانتخاب‌کردید؟ گفتندبماگفتندکه اینطورباشد. میخواهیم
دراینجاباشد . یعنی همان اراده‌ای بودکه‌شاه‌گفته‌بود درآنجاباشد . برای اینکه
اینجاذغال داردو آهن هم دارد. هیچ نرفته‌بودندمطالعه بکنند . دماکروپ هم
نگفته‌بود . بدون آنکه‌مطالعه کرده‌باشد این یکی . دوم یک کارخانه‌قند آوردند

قندچغندردرشاهی　　نصب کردند . بعددیدنداینجا چغندرعمل نمی آید. برچیدندبردند
درا راک گذاشتند. سوم　سدکرخه ساختند. سدکرخه　تمام شد . وقتی که سدتمام شد .
خواستندآب بیآنداز ند　به پشت سد . دیدنداین آب را اگربیآندازندبه پشت سد تمام
دهاتی را که قرنها است　از این آب زراعت میشودخشک خواهدشد . این مونه مان
سدکرخه همین جورمانده بود. که من این چندموردرا درتمام گفته هایم　ودرتمام سخنرانیهایم
مذاکراتم با مجلس　وبا نمایندگان مطبوعات همیشه بیان میکردم . بدون آنکه اصلا"
اعتنا بکنم که این ممکن است برخوردبه شاه　که راجع به پدرا ویک همچین انتقاداتی
میکردم . درحالیکه عین حقیقت بود .به هیچوجه من الوجوه معتقدبه این نبود . من
متحیرشدم چطورشدا صلا" حاضرشدکه یک شورائی تشکیل بشود. اما خیال میکنم شایدمنظورا و
این بود.که اینهـــــا . یک مطالعاتی بکنندویک چیزی بها وگزارش بدهندکه آنوقت
اوتصمیم بگیرد.

س - ولی　حتی درآن شرایط ظاهرا" قدرت شاه کم میشود چون مجبوراست اتکاء کند
به عقایدمتخصصین . بعدکه میگویدخوب برنامه پنج ساله این است درحین کارنمیتواند
که اراده اش عوض بشود؟

ج - حالا ، حالا ،آیا بدررفته بودجدا این را صحبت کرده بوده است ؟ وبا نظرشاه بوده است
که این مخالفت میکردوعقیده اش این بودکه ایران نبایدبرنامه داشته باشد .نمیتواند
برنامه داشته باشد . وروزانه ، روزمره باید تصمیم گرفت . نمیدانم .یا شایدنظرخودش بوده است
برای اینکه یک آدم هیچ خوش جنس نبود. یک آدم

س - بدر؟

ج - بدر .یک آدم . به عقیده من یک آدم درستی نبود . دروزارت دارائی بزرگ شده بود .
وطرزفکریک مالیه چــی راداشت . که این هم یکی ازآنها بود .چطورشدکه عکس العملی هم
نشان ندادشاه .من هیچوقت این رادیگراطلاع پیدا نکردم ، هیچوقت .

س - درزمان رضاشاه هم مثل دوره محمدرضاشاه بعضی ازوزراء تک تک شرفیاب میشدند
گزارش میدادند؟ یا اینکه نخست وزیرواسطه ای بیــن وزراء وشاه بود

ج - درموردامان اله میرزا راکه میدانم　هیچوقت به وسیله چه چیز نبود دستوریکه به

اوداده است . جم نخست وزیربود.

س - مستقیم ؟

ج - جم هیچ اطلاع نداشت . ازاین مذاکراتی که امان اله میرزای جهانبانی بادماکروپ میکرد. ماهها مشغول مذاکره بود .که وقتی که به اواولتیماتوم دادکه بایددرظرف یک هفته اینکارا انجام بشود .درظرف زودترازیک هفته امضاء کرد. برای اینکه امرشده باید اینکاربشود .این حالا چه داردمیشود ؟هیچی . هیچ معلوم نبود . وبه همین جهت هم بود که نه مطالعه شده بودراجع به منابع ذغال آن . نه آهن آن . نه محل آن .

س - آنوقت مجلس چی ؟ دوره اخیرمیگفتندکه لوایحی میرفت مجلس . ومیگفتند که اوامرملوکانه است وبدون بحث واینها تصویب میشود ؟ .....

ج - آواخر. اواخر که . به ببینید یک تفاوت عمده ای هم که بین رضاشاه ومحمدرضاشاه بود تاآنجائیکه من استنباط میکردم . هیچوقت رضاشاه دستوری نمیدادکه برخلاف قانون باشد، تاچه برسد به خلاف قانون اساسی . رعایت قانون رامیکرد. اما محمدرضاشاه صدها دستوردادکه برخلاف قانون اساسی بود. هیچ اصلا" اعتنا به هیچ قوانینی نداشت . نمی پرسیدکه مخالف است . اگرهم کسی میگفت که مخالف قانون است اصلا" این یک جسارتی بود. مخالف قانون چی هست ؟ امر . اوامرملوکانه است .اوامرملوکانه بالاتر ازهرقانونی بود. بالاترازقانون اساسی بود . واینهائی که مصدرکاربودند .یکی از آنها پیدانشد .شایدمن دراین موردشایدلازم باشدکه بگویم این قضیه را .

اینها عیب ندارد که با همدیگرمخلوط میشود؟

س - (؟)

ج - من درسازمان برنامه تازه آمده بودم . یک نامه هائی میرسید .روی یک کاغذهای عادی . نه چاپ داشت . نه علامتی داشت . واین راماشین میکردند.ونامه هم تاآنجائیکه بخاطردارم مهرواینها هم نداشت . من اول دفعه ای که این رادیدم تعجب کردم که این چی است ؟ معلوم شدکه این چیزهائی است دستورهائی است که ساواک میدهد به ادارات . چندنامه آمدکه دستگاهی درسازمان برنامه یک طرفداران حزب ایران واینها هستندیک

عده ای.که میگفتنددرحدوددویست نفر. من اصلا" اعتنا نمیکردم . توجه نمیکردم . بعد اینقدراین پشت سرهم آمدکه بعد گفتم که‌بنویسیدکه اینها چه میکنندکه‌وجودشان خطرناک است؟ جواب دادندکه جلسات شبانه دارند. گفتم بنویسیدجلسات شبانه به چه منظوری دارند؟ دورهم جمع میشوندا ینکه عیب نیست؟ جواب دادندکه اینها منظوراین است که یک روزی تسلط پیدا بکنندبه‌اقتصاد ایران . گفتم چه جوری آخر؟ واردیک بحث اقتصادی‌احمقانه ای شدندکه‌به آنها جواب دادم که .این مسائل اقتصادی را من خودم بهترمیتوانم تشخیص بدهم . دراین خصوص نمی خواهم شما اظهارعقیده بکنید. بعدشاه بمن یک روزی گفت که . سازمان امنیت میگویندکه باشما مکاتبه کرده‌اندونتیجه ای نگرفتند.وشما اعتنا نکردید. واین لازم است .شما یک عده ای را باید بدهیدبه‌دیوان کیفر. گفتم من اینکاررا نمی کنم. خیلی اصرارکرد. من همجواب دادم که من اینکار را نمی کنم . دلایلی هم آوردم . پاشد . ازسرجایش پاشد و شروع کردبه‌قدم زدن. منهم باا وراه‌رفتم.گفت‌که‌شما خیلی‌لجوج اید .گفتم اتفاقا" اعلیحضرت این راهم اشتباه میفرمائید . گفتم این لجاجت نیست . گفتم‌اینها دوستان من نیستند.اینها ازمخالفین من هستند. اینها همانهائی هستندکه . حالا این هم بازیک موضوع‌دیگری پیدا میکند .که آنرا بایدتوضیح بدهم . که دکترمصدق یک وقتی تصمیم‌گرفته بودکه مرا بخواهند ازواشنگتن . کارنفت را بمن بسپارد. حالااین رابعدبه شما توضیح میدهم . اینها مخالفت‌کردند.اینها مرا خائن میدانستند. اینها گفتندکه یک انگلیسی بیش ازابتهاج علاقه به‌ایران دارد.من این لجاجت‌نیست‌که‌بخواهم که اینها را . ازاینها حمایت‌بکنم .من یک‌عقایدی دارم . یک معتقداتی دارم وبرای این هم‌قبول کردم این کاررا . که‌بیایم یک کارهائی انجام بدهم . من اینکارها رابه‌وسیله اینها . اتفاقا" این دویست نفرازسالم‌ترین افراددردستگاه من هستند. من اینها رابدهم به‌دیوان کیفر. پنج نفردردنیا به من عقیده دارند. میایندبمن میگویند آقای درستکار شما ازاینها دزدترنداشتیددرسازمان برنامه . که اینها راداد‌یدبه‌دیوان کیفر؟ بگویم به منامرشده است؟ بگویم بمن امرشده‌است‌اینکاررابکنم؟ من آمدم اینجا با

این اشخاص بایدکاربکنم . من که تمام افرادسازمان برنامه رانمی توانم بجای آنها ازخارجه افرادی بیاورم . من با همین ایرانی ها بایدکاربکنم . گفتم اینکاری که من میکنم مسئولیت دارد. برای اینکه ممکن است بعضی از این اشخاص واقعا" یک کارهائی بکنندکه جزوکارشکنی محسوب بشود. من مسئول هستم . آسانترین کاربرای من اینست که اوامرشمارااجرابکنم . مسئولیتی ندارم . وبامخالفین خودم هم اینکارراا بکنم . گفتم آخراعلیحضرت یک وقتی تمام ایران طرفدارمصدق بودند. تمام ایرانی هاراکه نمی شودتنبیه کرد. پرسیدم که اعلیحضرت چندنفراینطورباشما صحبت میکنند؟ گفت هیچکس . گفتم استدعا میکنم به‌دیگران نفرمائید . برای اینکه به محض اینکه بفرمائیداجرا میکنند. واین مخالف مصالح مملکت است . مخالف مصالح خودتان است . نکنیداینکاررا . دویست نفررا من دادم به‌دیوان کیفر. دویست دشمن ایجادکردم که‌بروندبه‌هروسیله‌ای که میتوانندرژیم را عوض بکنند.یک کاری بکنند. من اینهارا وادارخواهم کرد. با ایمان کاربکنند. این را میدانم .این قدرت وتوانائی رادارند .باوجوداینکه‌ازمخالفین من هستند. باوجودیکه مـــراخائن میدانستند.گفتم این طرزکاررا بایدتشویق کرد. گفتم به‌اینجهت اعلیحضرت نمی کنم. نمی‌توانم بکنم. صرف نظرکرد. تقریبا" یک سال نشده‌بودکه‌هنوز. بازسه سال ونیم . بیش ازسه سال ونیم دیگردرآنجا بودم .

س - پس درآن زمان رضاشاه سرکاربخاطرداریدکه لوایحی که به مجلس داده میشد عینا" مثل دوره‌های بعدتصویب میشد؟ یا اینکه امکاناتی بوددرمجلس وکمسیون های رسیدگی ، اصلاحات؟

ج - من میدانیددرسیاست پرسه هیچوقت علاقه‌ای نداشتم .مگرکارهائی که مربوط میشدبه جنبه هائی که‌درمسائل اقتصادی بانکی وایتها .

س - یک لایحه اقتصادی که‌آنزمـــان ممکن است رفته‌باشدمجلس ؟

ج - بعله . درزمان رضاشاه . کارهای غلط خیلی میشد.

س - نقش مجلس را میخواستم به‌بینم تفاوت آن دراین .....

ج - مثلا" الان به شما بگویم . من وقتی که هنوزدربانک شاهی بودم . کاپتیو لاسیون ملغی شد وکارهائی که‌میرفت به‌دیوان محاکمات وزارت خارجه . میدانیداتباع خارجی تمام

آنها دروزارت خارجه محاکمه میشدند. بانک شاهی کارهایش میرفت به دیوان محاکمات وزارت خارجه. یک وقتی همین ابوالقاسم فروهر رئیس آن بود. کاپیتولاسیون که ملغی شد همه کارها رفت به وزارت دادگستری . به محاکم . داوریک محکمه‌ای ایجاد کرد. محکمه تجارت. برای پیش بینی اینکه این کارها برود به محکمه تجارت. یک علی آبادی نامی هم گذاشت که میگفتش که آدم تحصیل کرده‌ای هم هست. بانک یک واخواستی داشتند. اولین دفعه‌ای آنوقت میگفتند سفته پروتست کرده‌اند. بردند پروتست بکنند. محکمه ردکرد. گفت نمیشود یک چیزی را از دونفر مطالبه کرد. روی قانون اسلام. که یک دینی ذمه ای به عهده یک نفر است. دونفر را نمی شود برای یک دین تعقیب کرد. من سراسیمه رفتم پیش داور. گفتم آخر با آبروی مملکت مان دارد میرود. ما رفتیم با کاپیتولاسیون الغاء کردیم یک همچین مسخره بازی درمیآورند؟ آخر چه جوراست این؟ سفته هرچه امضاء بیشتر داشته باشد اعتبار آن بیشتر است. وفلسفه آن همین است. نه برای قشنگی کاغذ است که برو ند امضاء کنند. این آدم میگوید که قبول. گفت چه بکنم. این را من از بهترین قضات راگذاشتم. یکی از بهترین راگذاشتم. تلفن را برداشت دادوبیداد کرد به این آدم. که آخر این را از کجا شنیده‌اید. قانون تجارت ما هم این را قبول دارد. شما این را. روی قوانین اسلامی. نمیدانم این علی آبادی سابقه چیچی داشته است. از این جور موارد پیش میآمد که من با داور نزدیک شدم بواسطه همین بود. تشخیص دادم یک مردی است با حسن نیت. ویک چیز دیگری که از خصوصیات ایرانی است. وایران است که هیچ عوض نشده است این است که یک نفر که اعتماد به نفس دارد. قدرت وتوانائی این را دارد. واین جراءت وشهامت اخلاقی را هم دارد که تصمیم بگیرد. وکارهائی بکند که ممکن است احیاناً " ایجاد مزاحمت برای او بکند. تمام بارها را میاندازند روی دوش این . آن ایرانی های زرنگ . فرار میکنند از مسئولیت . برای اینکه راحت تر است آدم یک کاری را نکند. تنبیه نمیشود.

س - تا آنجا که سرکار اطلاع داشتید آیا رضا شاه با سفرای خارجی تماس مکرر داشت ومشورت میکرد؟ اینطور

ج - نه گمان نمیکنم .

س - اینجورکه شایع است که محمدرضا شاه میکرد ؟

ج - هیچ تصورنمی کنم . گمان میکنم با آن اخلاقی که اوداشت . قدبودن او. گمان نمی کنم که اوحاضرمیشدکه .کسرشاٴن اومیشد. که بخواهدبا یک کسی مشورت بکند.اعم از داخلی یا خارجی . هیچوقت نشنیدم . هیچوقت .

س - زبان خارجه هم که نمیدانست .مستقیما" لابد مجبوربودمترجمی داشته باشد ؟

ج - مجبور بودمترجم داشته باشد واتفاقا" مثلا" قضیه بولاردرا که گفتم که عقده داشت . که وزیرخارجه با اویک رفتاری کرده بودکه زننده بودازجمله چیزهائی است که نشان میدهدکه خوشش میآمد. رضاشاه خوشش میآمدکه اگریک نفرازوزرای اودرمقابل خارجی مثلا" ایستادگی کرده بود. برای اینکه میدانیدکه قدغن بودمعاشرت . من گمان میکنم جزویک مده قلیلی ازایرانیها بودیم که من میرفتم به سفارتخانه . هیچوقت هم درعمرم اجازه نمی گرفتم . اما دستورداشتندکه اشخاص به سفارتخانه رفت وآمدنمی‌توانند بکنند مگربا اجازه باشد. یکی ازمقرراتی که درکشورهای کمونیستی هست درایران بود. وبنابراین ایرانی هانمی توانستندمعاشرت بکنند.و تنفرنشان دادن نسبت به خارجی ها هم یک نوع جایزه‌ای داشت حرمتی داشت .

س - درمورد این دهات وزمین ها واملاکی که ازافرادبه رضاشاه منتقل شده بود. دراین موردواقعیت هاچه بوده است ؟ چون انواع واقسام صحبت ها ....

ج - من آیروم رامی شناختم . آیروم که آمدرئیس شهربانی شداین قبل ازاینکه به این مقام برسد. دراوایل سلطنت رضاشاه بود . هنوزشاه نشده بود.آیروم آمدبه رشت . من آنوقت دربانک شاهی رشت بودم . رئیس تیپ مستقل شمال شد. من برای اوخیلی احترام قائل شدم . خیلی به اوسمپاتی پیداکردم . برای اینکه وضع رشت طوری بود که قنسول آپرسوف که بعدشارژه دفترتهران شد.

س - آپرسوف ؟

ج - آپرسوف اسم مرتیکه قنسول رشت . قنسول شوروی شده بوددررشت قنسول داشتند.درآنجا درقنسولخانه یک وکیل دادگستری رااحضارکردکه این آدم وکیل یک کسی بودکه برعلیه یک تبعه روس محاکمه داشت دررشت . ازاوباتغیروتشددخواست مرعوب بکندیا رور را

که چرا یک همچین کاری را کرده است . دستور داد ببرند زندانیش کردند در توی زیرزمین قنسول گری . یک همچین وضعی داشت . استاندار گیلان هم جراءت نمیکرد. ازچی می ترسید؟ نمیدانم . دریک همچین موقعی محمدحسین خان آیروم آمد به رشت . اول کاری که کرد دستور داد هرکس برود به قنسول گری شوروی اسم او را بنویسند و توقیف میکرد. کسی دیگر جراءت نمیکرد پای خودرا بگذارد.

س - این درچه زمانی است ؟

ج - درموقعیکه زمزمهء جمهوریت بود. که جمهوری بشود. که سرپرسی لورین بود برای اینکه سرپرسی لورین ازتهران آمد. از راه رشت که برود. برای اینکه آن راهی که میرفتند به اروپا . از راه انزلی بود دیگر .که آمد به ملاقات آیروم . ومن حضور داشتم . که صحبت از جمهوری شد. وازبیان اومعلوم بود که اینها جمهوری را مصلحت نمیدانستند.

س - انگلیس ها

ج - بله ، بله . برای اینکه این ازصحبت او وعلنی استنباط میشد که اینها موافق نبودند با جمهوری . بنابراین درآن تاریخ بود که . میشد هزاروسیصدو... مثلا" به تاریخ مسیحی میبایستی قبل از. درحدود ۱۹۲۴ . بیست وچهار که مرگ لنین بود بیست وچهار. من در رشت بودم دربانک شاهی رشت بودم . ۱۹۲۴ من احضارشدم به تهران . که بالاترین مقام ایرانی را که در چیف انترپتر بود .کفالت آنرا بمن دادند برای اینکه میرزا الدوله که چیف انترپتر بود میرفت به مرخصی . من شش ماه این کار را کردم که از آن وقت مرا شناختند . بنابراین درآن اوان بود. کاربجائی رسید که فوق العاده من به او نزدیک شدم .غالبا" روزها میرفتم پیش او . آنوقت که دربانک شاهی بودم .وازقلدری او ، وازقدرت او ، اعتماد به نفس او لذت میبردم . برای اینکه بکلی خاتمه داد به آن وضع . بکلی عوض شد. این برادر فریدون کشاورز . برادر بزرگ او مترجم قنسول گری شوروی بود. او مثلا" یک قدرتی داشت برای خودش .

س - آنوقت آیرم دراین مسائل اراضی واملاک چه نقشی داشت ؟

ج - نه این ازآنجا شناختم اورا . بعدآ مدرئیس شهربانی شد. وچه موقعی بود که برای رضاشاه شاید همان موقع بود که رئیس تیپ مستقل شمال بود . برای اینکه مستقل شمال تمام از

گروگان ، مازندران ، گیلان زیرنظراین بود . وبه‌همین جهت هم اسم آن تیپ مستقل شمال بوددرآنموقع بودکه‌گمان‌میکنم این برای رضاشاه‌خانه سازی میکرد یک خانه‌ای راکه مثلا" فرض بکنیدکه هفتادهزارتومان تمام میشد.این راده هزارتومان مثلا"صورت میدادکه تمام کرده‌است . این رابعدهاشنیدم .که به این جهت جلب نظرشاه راکرد. خودشاه هم میدانست .کداین خانه..

س ـ این برای شخص شاه بودیا برای ...

ج ـ بله ، بله . برای شخص‌شاه بود. همان موقعی بودکه‌املاک رامیگرفت در مازندران .

س ـ چه‌جوری مگر مردم‌بعضی وقت‌ها برای تملق واینها تقدیم میکردند؟ یاارزان میفروختند ؟ یاچه جوری ...

ج ـ نه‌هرملکی راکه‌اراده میکردمیگرفتند. واگرهم هیچی هم‌نمیشد. مال پدرآذررا درمازندران گرفتند. این اعتراض‌هم داشت . این نمیداد. گرفتندکه‌گرفتند. هیچی هم‌ندادند. زندانی میکرد میگرفت .

س ـ خب به زوربوده است .

ج ـ به‌زوربوده است . درکتاب خاطرات‌کدام سفیربودکه‌چاپ‌کردند؟ نورمن بود ؟ کسیکه امیرمختاربوددرزمانی که‌رضاشاه‌راانتخاب میکردند ؟ نورمن بود؟

س ـ این کتاب راجع به‌سرپرسی لورین بود ؟

ج ـ سرپرسی لورین بود .سرپرسی‌لورین که خاطراتش‌راخودا ونوشته‌است .دیگران برای اونوشته‌اند. درآنجا مینویسدکه هاوارد مخالف بود .لورین خیلی علاقه‌داشت‌خوشش آمده‌بودازاین آدم . دراینجا مینویسندکه‌قبل ازاینکه‌لورین ازایران احضاربشود . تادرستی رضاشاه دیگرمسلم شده‌بود. هاواردهم‌ازتهران بیرون کردند میدانیدبرای‌اینکه اوتنها . تنهاکسیکه‌مخالف‌بوداوبود .وقبل ازپایان ماء موریت‌لورین مسلم‌شد.برای خود اوهم‌مسلم شد که . ازهمان زمان شروع کرد. برای‌اینکه‌ماشنیده‌بودیم که‌اوایل امر نمیکرداینکاررا . وبعدازمدتی ...

س ـ استدلالی هم داشت‌مثلا" که‌میخواهیم مالکین‌بزرگ راازبین‌ببریم یابه‌نفع‌مملکت

است یا ..

ج - یقین دارم که اینا ستدلال را پیش خودش داشت .همانطوریکه کارخانه شاهی را توجیه میکردکه چرا من اینکاررا کردم برای اینکه دیگران نکردند. شایدهم این را پیش خودش فکرمیکرد که این را بین اینها را میگیرم آباد میکنم . مالکین مازندران تریاکی هستند .نمیدانم توانائی ندارند. یا بلدنیستند یا نمیخواهند که این ملک را آباد بکنند.

س- یا اینکه اصلا" این کاررا اصلا" دولت میتوانند بکنند بجای اینکه شخص ...

ج - نه که خودش با آن قدرت .آخروقتی که یک ملکی را میگرفت تمام وسائل دولت دراختیارا وبودمجانی . ملاحظه میکنید .و خب فرق میکرد با این . آنوقت اوخانه میساخت برای دهاتی ها . که سرمعبرهم بود همه میدیدند. رنگ هم میکردند. رنگ سفید. این جورخانه ها را شنیدم که آیروم برای اودرست میکرد به یک قیمت خیلی نازلی با اوحساب میکرد. بقیه را چه میکرد ؟ بقیه راگمان یکنم خودا وازپول هائی که ازمردم میگرفت خرج میکرد. میداد

س - آنوقت این زمین ها بعدازاینکه رضاشاه ازایران رفت مثل اینکه لایحه ای ازمجلس گذشت که این زمین ها منتقل شده است

ج - مسترد بشود.

س - بله

ج - مسترد شدبه دولت .

س - بعدآنوقت بعدازپنج شش سال دومرتبه مثل اینکه مجلس تقدیم کرد به ...

ج - هژیر اینکاررا کرد . هژیررا به نظرم من . یک علت ترقی هژیر هم همین بود برای اینکه اووسیله شدکه . اینها را منصرف کردندآوردند. بنیادرست کردند. بانک عمران درست کردند. بانک عمران برای این تاءسیس شدکه فاینانس بکندا قساطی را که میبایست اینها بپردازند. چیزیکه نمیکرد این بود . بانک عمران گندم ازآمریکا میخرید . فور ایتی میخرید . انحصار آن رابه اوداده بودند. میخرید ومیآمدمیفروخت واستفاده رامیبرد ویک مقدارخودکارکنان بانک عمران میخوردند. بقیه آن میرفت

درجیب بنیاد پهلوی .

س - فکرکنم دربعضی ازکتابها نوشته شده است که محمدرضا شاه پیش قدم اصلاحات ارضی بود. ونمونه آن اینست که زمین های خودش را میفروخت ؟

ج یک دانه آنرا مجانی نداد. یک دانه را مجانی نداد. تمام را فروخت .

س - درهرحال اگرنیت خیری هم بوده است نفع شخصی هم داشته است ؟

ج - بله یکوقتی خاطردارم .من درسازمان برنامه بودم مثل اینکه تازه آمده بودم .علم سمتی داشت . سرپرست . سرپرست این املاک پهلوی بود .به چه مناسبت مرا یک روزدعوت کرد باجیپ بردبه دهات که کارهائی که دردهات میکنندنشان بدهد .خانه ساخته بودند .تعاون درست کرده بودند. و

س - وزیرکشاورزی بود

ج - وزیرکشاورزی بود ؟ به یک سمتی مرا بردکه اینها رانشان بدهد .تمام فلسفه واین بودکه دنیا هم قبول کرده بود. که بانک عمران درست شد برای اینکه املاکی راکه میدهندبه رعایا واقساطی که میبایست وصول بشود این وصول بکنند. وبااین پولها خرج آبادی این املاک بشود.

س - یعنی قراربودکه آن وجه پول زمین به شاه داده نشود. دربانک بماندوخرج ..

ج - باآن بتوانندکمک بکنندبه زارعین بی بضاعت . بعددیگرهمه کارمیکرد. که میگویم انحصار خریدگندم راازآمریکا راداشت . که سالها اینکارراميكرد .وبعدسرمایه گذاری کرددرخارج . یک روزی رام دعوتی کرده بود.یک عده اررزءسای بانک راکه من که وارد شدم .بایک شعف وخوشحالی گفت که . بله مایک بانکی راخریدیم در..دریکی ازایالات جنوبی مثل اینکه بود. آنچه بخاطردارم . گفتم برای چی خریدید ؟ این وارفت . که یعنی چی برای چی خر یدید ؟ گفت یک نفرهم درحوزه هئیت مدیره داریم .گفتم آخربرای چی اینکارراکردید؟ تعجب کردکه من چه سئوالی میکنم .آخرگفتم این چه لطفی دارد. اینهم ضمنا "به شما بگویم که من به عنوان رئیس سازمان برنامه عضوشورای شرکت نفت بودم .عبداله انتظام رئیس آن بود . یک وقتی درزمان .سهام السلطان سهام السلطان بیات هم بود میرفتیم آنجا . به چه سمتی ؟ من نمیدانم .میامدندآنجا

مسائلی طرح میکردند . مثلا" یک روزی درجلسه یک پیشنهادی آوردندکه‌شرکت نفت یک قراردادی داردمی بنددبا . این سهام السلطان بود آنوقت . یک قراردادی دارد می بنددبا شرکت نفت ایتالیائی . که پمپ بنزین ایجادبکند. من گفتم .

س - دراروپا یا ...؟

ج - بله درایتالیا . گفتم یک مملکت فقیر، بدبختی میخواهدسرمایه‌گذاری بکنددر خارجه ؟ گفتم آقا این قبیحاست دبدم همه وارفتند . همه‌تعجب‌کردند.یک‌جوری فروهر هم وزیردارائی بود. فروهرجوانه . غلامحسین . این ماندبرای جلسه‌بعد. بین جلسه علا بمن تلفن کرد .وزیردرباربود. که آقا شنیدیم شما مخالفت‌کردید؟ دراین چیز ؟ این مربوط به چه چیزاست . این اعلیحضرت اجازه‌فرمودند. گفتم آقای علا ـــرا درآنجا معذوربکنندازاین سمت .این‌عقیده من است .این بزرگترین حماقتی است‌که‌میخواهند.ایران برودسرمایه‌گذاری بکنددرایتالیا . گفتم میتوانید عواقب‌آن ممکن است‌چی باشد؟ یک روزی یک‌کسی .ازآن کمونیست‌های ایتالیائی . بگوید ما خاک‌برسراین مملکت . اینقدرفقیرشده ایم که ایران گدا بایدبیاید پمپ ماراچیزداشته‌باشد. این باعث‌بشودکه‌بیایند پمپ شمارابگیرند وهمه شما رابیرون بکنند. چه میتوانیدبکنید ؟ این راکشورهائی میکنندکه‌بتوانندکشتی جنگی بفرستند. بگویندماآمده‌ایم برای حمایت . آخرازکی ایران صادرکننده سرمایه شد ؟ آقا اینقدرگفتم که لایحه مطرح شد. پس‌گرفتند. بردند. کسی دیگرجرأت نکردرای بدهد. درصورتیکه اول به‌نظرشان خیلی قریب میآمداینکار. اما جرأت نمیکردندکه‌بگویند. ومنتفی شد .هیچوقت شاه‌دراین خصوص با من صحبت نکرد.

س- این رابه‌چه مناسبت گفتم .نمیدانم الان

ج - مسئله زمین بود، انتقال آن ، بانک عمران .

بله بانک عمران . این کارها را میکرد .شرکت‌نفت اینکارها را . این جزو بلندپروازی بود. بعنوان پرستیژ . ای آقا شما مخالف هستید؟ با اینکه . گفتم نه من ازخدا میخواهم .ایران بتواندیکی ازکشورهای آمریکائی جنوبی راهم تصرف‌بکند . اما آخراین مستلزم این است که وسائل آنراداشته‌باشیم .ماخودمان الان داریم قرض میکنیم برای

کارهای عمرانی مان . شما آنوقت بیائید الان بروید سرمایه گذاری بکنید.
درهندهم میخواستندبکنند . که آنهم من مخالفت کردم.

س - درضمن صحبتتان اسم تیمورتاش را بردید. شما خودتان تیمورتاش را هیچوقت ملاقات کرده بودید؟ دیده بودید؟

ج - خیلی . وقتی که استاندارگیلان بود. من آنوقت دررشت بودم .آمد استاندار گیلان شد. ومن از. شخصیت او مرا خیلی جذب کرد.

س چه بود ؟

ج - ... یک شخصیت غیرازایرانی های عادی بود. یک آدمی بودکه وقتی واردیک مجلسی میشدهمه احساس میکردندکه یک شخصیتی هست . یک جذابیتی داشت . فرانسه خیلی خیلی خوب حرف میزد. روسی خیلی خیلی خوب حرف میزد .خیلی با جراءت با شهامت حرف میزد خیلی . که اصلا" شبیه به کراکتر ایرانی نبود بعدسواره نظام. درروسیه تحصیل کرده بود. درپترزبورک . افسرسواره نظام بود. بعدهم ادامه داشت .وقتی آمدم دربانک شاهی درتهران بودم . اوهم وزیردربارمقتدرشده بود می دیدم اورا . مثلا" درکارهای بانک شاهی . من با اوسروکار داشتم.

س - نظریات اقتصادی او ویا طرزبرخورداو با مسائل اقتصادی واینها چه جوری بود؟

ج - گفتم که مندرجلساتی که با تقی زاده حضور داشت . تقی زاده وزیرمالیه بود. مطلقا تقی زاده اظهارعقیده نمیکرد وحرف نمیزد. اما این خودش یک ابتکاراتی داشت مثلا" مخالف این بودندکه .آنوقت لیره اساس پول ایران بود. دلار اصلا" هیچ به حساب نمی آمد. همیشه ایران وابسته به استرلینگ اریا بود. میدانید استرلینگ اریا آنوقت یک قسمت زیادی ازممالک دنیا را دربرداشت . تمام مستعمرات سابق انگلیس وآنوقتی هم که هنوزهندمستعمره بود. وعراق . اینها عضو استرلینگ اریا بودند. روپیه عراق ، روپیه هند، ویعنی دینارعراق ، روپیه هندوخیلی پول ها .پول نیوزیلند، استرالیا ، کاناداو اینها جزو استرلینگ اریابود. وایران هم وابسته بودبه لیره . مصرهم بود. بله . آنوقت خریدوفروش .تفاوتی بود. همینطوری که همیشه هست مثلا" . وایران هم خیلی علاقه داشت که ریال ارزش داشته باشد .ریال تنزل نکند.

میدانید این‌عقیده‌ای است که خیلی ها به خطا دارند. منجمله دراین فرانسه. ن ل
پول مملکت را شکست مملکت میدانند. درصورتیکه درخیلی‌موارد یک ممالکی اصرار دارند
که‌پولشان را تنزل بدهند، ودیگران مانع میشوند. واین را یک نوع شکست سیاسی میدانند.
درزمان رضاشاه مثلا" کسی جراءت نمیکردکسی صحبت از این بکندکه....
واین کار را تقی زاده کرد، شش تومان بودکردنه‌تومان. پنجاه درصدتنزل دادریال را
درضمن این صحبت ها. آنوقت تفاوت خریدوفروش مثلا". الان درست بخاطرندارم. مثلا"فرض
بکنیدکه‌درلیره‌یک ریال تفاوت داشت. مثلا" هشتاد هشتاد ویک. تیمورتاش مثلا"
یک دفعه گفتش که. آخربه‌چه‌مناسبت این‌نرخ فروش را میگیرد. نرخ خریدرا قراربدهید
پایه. دیدم ازلحاظ آنها. ازلحاظ مافرقی‌نمیکرد. ازلحاظ آنها این یک ریال راهم
مثلا". این یک ابتکاری بودبخرج دادازاین به بعد مانرخ خریدمان راکوت خواهیم
کرد. برای شما اگر مؤثراست برای ما فرقی نمیکند. مثلا" یکی ازاین ابتکاراتی
بودکه‌به‌نظرم یک خورده غیرعادی آمد. کـــه چطورشدیک آدم غیرفنی توجه‌به‌این مطلب
کرده‌است. وحقیقتا" همین جوربود. برای اینکه‌هیچوقت درعمرش این‌صحبت ها را نمیکرد.
درآن موارد. چرا اومداخله میکرد؟ الان این را بخاطرندارم. چرا با بودن وزیردارائی
وزیردربارمیبایست مداخله بکند. نمیدانم. شایدمثلا" رضاشاه با او یک صحبتی کرده‌بود
ومایل بودکه جلسات پیش اوتشکیل بشود. آدم‌خیلی وطن پرست بود. این رادرآن تردید
ندارم. یک آدم‌برجسته‌بود. خیلی لایق بود. خیلی تیزهوش بود. خیلی زن دوست بود.
این‌عیب اوبود خیلی‌خیلی علاقه به‌زن داشت. بطوریکه حتی میگویندیک روزخانم سفیر
انگلیس. اویک زن مسنی بود مثلا اینکه. میگفته یک روزیقه اوراهم‌گرفته‌بود. که
خودا وبیان میکرد. هرزنی خوشش میآمد. واین ضعف اوبود. این یکی‌ازضعف های اوبود.
بعدیک.

س - چطوری رضاشاه این را اصلا"تحملش کرده بود؟یک همچین آدمی را ؟
ج - برای اینکه رضاشاه‌هیچ بلدنبود. خیلی چیزها را این به‌رضاشاه یادداده‌بود.
هاواردخیلی بدبودبا تیمورتاش. وهاواردرا پرتش کردند. رفت بیروت مثل اینکه.

سرکنسول انگلیس مثل اینکه دربیروت شد . یک مقاله ای درتایمزدرآمد. که من همان وقت که خواندم فکرکردم این راهاواردنوشته است . نوشته بود که Recent correspondant دربیروت این رانوشته است . نوشته‌بود. وقتی که این راخواندم مسلم شدکه‌کلک تیمورتاش کنده‌است .نوشته بود ...... رضاشاه هیچی بلدنبود.کاردوچنگال دست‌گرفتن رابلدنبود. نشستن راروی صندلی رابلدنبود. تمام این چیزهائی است تیمورتاش به‌اویادداد. این کافی بودکه‌تیشه‌به‌ریشه تیمورتاش بزنند. واقعاً "هم بلدنبود. آن مدتی که‌طول کشید .الان متعجب میکنم چطورشدکه‌دوام آورد. این قدرت تام وتمام داشت . درجلسات . درمیهمانی ها .میهمانی هم خیلی خوشش میآمد. حیلی خیلی . هم میهمانی میداد. هم‌میهمانی میرفت .کلوپ ایران هم‌آنوقت‌خیلی رونق داشت . مثلا" درمیهمانی های درکلوب ایران.جلوی جمعیت مثلا"این حاجی‌مخبرالسلطنه راازدوراشاره‌میکرد. آقابیائید. اوهم میدوید. جلوی همه میآمدآنجامی نشست . این کاری است‌که نمی بایست‌کرده باشد. امااین قدرت‌داشت .

س- اسم شاه‌را مرتب‌نمی بردکه‌اظهارکوچکی نسبت‌به شاه بکند؟ مثل ..

ج - بخاطرندارم . اماکسی اصلا" باشاه‌طرف‌نبود. اصلا" ازوجودشاه اطلاع نداشته همه اش وزیردربار. خب . خودهمین باعث‌شدکه‌تهمت‌ها آنوقت‌به‌اوزدند.که نمیدانم درروسیه پورتفوی و اسنـــــــاد داشت‌که نمیدانم باروسهاساخته است . قسم میخورم که این صحیح نیست .ممکن نیست همچین کاری کرده باشد که‌باروسهاساخته باشد. که‌رژیم رابخواهدعوض‌بکند. اطمینان دارم،تیمورتاش اگرآدم‌میخواست نظر به تیمورتاش داشته‌باشدکه برله بلشویک ها است‌یابرعلیه آنها . میگویم برعلیه آنها . باوجوداینکه‌درروسیه تحصیل کرده بود. اماممکن نبوداین باآنهابرودسازش بکند .سازش سیاسی بکند. این‌عقیده من است .

س- بافروغی چطور ؟ بافروغی شما مستقیماً " ؟

ج - بافروغی من درزمانی که فروغی نخست‌وزیرشدوقراردادچیزرا

س- بعدازآغازجنگ ؟رفتن رضاشاه ؟

ج - بله ،بله .وقرارداد اتحـــاد ، پیمان اتحاد بامتحدین رابست . به علا

گفتم که این کافی نیست . که مایک عده برای اسم آن هم باشد بفرستیم به جنگ العلمین.
دویست نفربفرستیم . اصرارکردم علاموافقت کرد. گفتم اینها را بگوئید به فروغی .وقت
گرفت . رفتیم منزل او. من شروع کردم به صحبت کردن .این چشمش را بست . من خیال
میکردم که خواب باشد. وخیلی ناراحت شدم که آدم با یک کسی که چشمش را بسته چطورصحبت
بکند؟ اما عقایدخودم را گفتم . بعدکه تمام شدچشمش را بازکرد. معلوم شدکه همه را گوش
داده بود. گفت با تمام این چیزهائی که گفتید موافق هستم .قبول دارم . برای اینکه
من استدلال میکردم . الان اسما" شدیم ماهم پیمان . آخرهم پیمان اسمی که چه چیز
بعدازجنگ .آخربگوئیم که مارفتیم جنگیدیم . یک آدمی . یک تلفاتی دادیم .که یک
حقی داریم . گفت موافق هستم . گفت اما همین کاری که من کردم .شما اگربدانیدچه
مشکلاتی بود برای من ایجادکرد. درموقعیکه این دفاع میکرد. یک کسی سنگ پرتاب
کرددرمجلس به سراوخورد.یا نمیدانم میخواست اورا بزنند. گفت با این مردم مگرمیشود
این حرفها را زد. به هرکس که بگوئید پسرت را میخواهیم بفرستیم .میگوید پسرهرکس
راکه میخواهیدبفرستید پسرمرا نفرستید. گفتم این فکرشما را من می پسندم . اما
این تنها تماسی که گرفتم تماس غیرمستقیم دیگری که داشتم .به من آمدندپیشنها دکردند
که من بیایم کفیل بانک ملی بشوم . درموقعی بودکه علا بنا بودرئیس بانک بشود.
گفتندمن بیایم قائمقام بشوم . وعلا راآنوقت میفرستند به آمریکا .آگرمان
هم برای اوگفتندمیخواهند. آنوقت من بشوم رئیس بانک . گفتم نمی کنم . هان
این را مشرف نفیسی بمن پیشنهادکردکه وزیردارائی بود. گفتم اگرمن لایق این هستم
که رئیس بانک بشوم بیایم رئیس بانک . من بیآیم زیرقبای علا قایم بشوم .علا
رفت . آنوقت من آنجا سردربیآورم ؟ میترسید ؟ اگرمیترسید چرااین وسط سراغ
من میآئید؟ هرکاری کردند . مشرف گفتش که با فروغی صحبت کنید . مشرف خودش
موافق بودکه ...

روایت‌کننده : آقای ابوالحسن ابتهاج

تاریخ : ۹ اگوست

محل : شهر کان ـ فرانسه

مصاحبه‌کننده : حبیب لاجوردی

نوار شماره : ۱۹

س ـ شما اگر اجازه بفرمائید، صحبت امروز را با خاطراتتان را درمورد مرحوم داور آغاز کنیم . بعضی‌ها میگویند که پایه گذار بعضی و یا خیلی از مقررات اقتصادی ، و بازرگانی ایران مرحوم داور بوده است . این تا چه حدی صحت دارد ؟ وچه چیزهائی بوده است ؟

ج ـ داور را من یکی از برجسته‌ترین اشخاصی که درعمرم دیدم تشخیص دادم . وبهمین جهت هم هست که من بانک شاهی را ترک کردم وآمدم درکار دولتی . اینکار را برای همه کس نمیکردم . من با داور موقعی آشنا شدم که وزیر دادگستری بود . وکارهای حقوقی بانک شاهی زیرنظر من بود وبنا براین محاکماتی که داشتیم واحکامی که صادر میشد و گرفتاری هائی که در دادگستری داشتیم به او مراجعه میکردم . واو را نه فقط یک شخص وطن پرست ، با حسن نیتی یک شخص فداکاری دیدم درکار دولتی . همین طوری که آن دفعه آخر عرض کردم . در ایران این حقیقت دارد که یک شخصی که حاضر است مسئولیت قبول بکند تمام همکاران او سعی میکنند تمام کارهائی را که آنها میبایست انجام بدهند به عهده این آدم بگذارند . برای اینکه برای آنها راحت ترین چیزهاست . هیچ مسئولیتی ندارند . اتفاقاً " پس از مرگ داور بخودی خود این بدر که معاون وزارت دارائی بود . این شد کفیل . اولین جلسه ای که درحضور کفیل وزارت دارائی تشکیل شد . که همان اشخاصی که داور میخواست طرف شورا و بود که علی امینی بود ، هژیر بـــود ، صادق وثیقی ، علی وکیلی واینها . شاید یکی دو نفر دیگر هم بودند . در این جلسه خبر تازه داور خودکشی کرده بود همه متاءثر بودند . این آقای بدر شرح مبسوطی گفت راجع به اینکه طرز کار من با کار داور تفاوت عمده خواهد داشت . مرحوم داور یک کسی بود که تمام مسئولیت ها را قبول میکرد . من از آن خرهای زرنگ هستم . گفت خر ، الاغ دو نوع است . یک خری است که احمق است . هر چه بار روی دوشش میگذارند میکشد و میبرد سرش را میاندازد پائین و میرود . یک خر زرنگی هست

که به محض اینکه بارش سنگین میشود. آنوقت همین جوربدژست همنشان میداد که چه جور حرکت میکندومیاندازدخودش را وغلت میدهد. مستاء صل میکندخرکچی مجبورمیشودبار این را بردارد روی دوش آن الاغ احمق بگذارد. گفت من ازآن الاغ زرنگ ها هستم. من آن کاری که داورکرد نخواهم کرد. من کاروزارت دارائی را میکنم وبس. به هیچوجه چیز دیگری قبول نخواهم کرد. این تشبیه خیلی درستی است ازاخلاق وروحیات ایرانی. این را من تمام عمراین راخودم شخصا "دیدم.

س - تحصیلات اودرخارج بوده است؟

ج - داور؟

ج - بله

درفرانسه حقوق خوانده بود. وحقوق خوانده بود. وبله برای همین هم وزیردادگستری شدووزارت دادگستری را تعطیل کرد. تعطیل کرد. ویک عده ای راکه میشناخت به آنها اطمینان داشت دعوت کرداز جاهای مختلف. منجمله الهیار صالح را. الهیار صالح اصلا" دردادگستری نبود. الهیار صالح نمیدانم آنوقت چه کاره بود. خواست نمیدانم رئیس یک شغلی داد. رئیس محکمه کرد. نمیدانم. درست بخاطرندارم چه شغلی. دنبال اشخاص میگشت. هرجا یک عنصرلایقی را پیدا میکرد به هروسیله ای بوداین را میقاپید. وتمام مسئولیت ها را هم قبول کرده بود. سرتاسرایران میبایست گندم برساند. این درموقع وزارت دارائیاش بود. این به وزارت دارائی مربوط نبود. وزارت خواروبار بود. اشخاص دیگری میبایست اینکاررا بکنند. نمیدانم یک چیزی. اداره گندم بود. گندم که میخریدومیفروخت واینها. آن میبایست اینکاررا بکند. بعدیواش یواش شرکتهائی درست کـــــرد. حالا این میرسیم به قسمت وزارت دارائی او. دروزارت دادگستری اومن. این تماس من با اومدام بود. برای اینکه موقعی نبودکه کاری پیش بیایدکه من به اومراجعه نکنم. برای اینکه راه دیگری نداشتم. ومن با این بانهایت حسن نیت واردمیشدووقتی میدیدکه برخلاف حق دارنداینها یک کاری میکنندمداخله میکرد، دستور میداد، دادوفریادمیکرد، سعی میکرد محاکمش را اصلاح بکند. دریک مورداین مربوط به صدرالاشراف هم میشود. دریک موردیک دعوائی بودبین بانک شاهی ویک نفردرهمدان و

مربوط بودبه حمل جنس ازخارج که مربوط میشدبه‌حمل ونقل دریائی .وبیمه‌دریائی .
وبارنامه .بیل آولیدینگ این را به‌ناحق حکم دادندبانک شاهی را محکوم کردنـــد .من
رفتم پیش داور .گفتم به‌او .توضیح مختصردادم .ارجاع کرداین کاررابه صدرالاشراف
که‌دادستان کل کشوربود .بعدازچندروزبمن گفت داورکه صدرالاشراف نظرچیزراتاءیید
کرده است .نظرمحکمه را .گفتم نفهمیده است . نفهمیده . والا غیرممکن است
گفت شماخودتان‌بروید پیش او. تلفن کردبه‌صدرالاشراف که‌فلانی میآید.توضیحات‌فلانی
رابشنویدواگرلازم‌میدانیدتجدیدنظربکنید . رفتم پیش او. درروزارت دادگستری .آنوقت
مسن بود .گفتم که من آمدم یک توضیحاتی به شمابدهم .گفتش که من . گمان میکنم
گفت ۳۶سال .من ۳۶ سال است که‌درروزارت دادگستری کارمیکنم .من مثلا" لازم . احتیاج
به توضیح ندارم .گفتم ۳۶ سال کارکرده اید.گمان نمیکنم یک همچین موضوعی پیش شما
آمده‌باشد. برای‌اینکه این یک موضوعی است فنی .حالا حاضریدکه من توضیح‌بدهم؟ گفت
بدهید. توضیح‌دادم. مکانیزم این کاررا که‌چه‌جور یک جنسی که‌وقتی‌که‌حمل میشود
بارنامه‌چه جورصادرمیشود ، بیل آولیدینگ بچه نحوصادرمیشود؟اعتباراسنادی آن چطوراست ؟
آنوقت این‌اسنادمیآیدبه‌بانک . به‌چه نحوبایدگیرنده پولش رابدهد؟ اجناس راترخیص
بکنند. اینهاراگوش دادگفت من اشتباه کردم .به‌بینیداین بحدی بمن اثرکرد.یک پیرمردی
که یکی ازبالاترین مقامات قضائی مملکت رادارد. به یک وزیرجوانی گزارش داده است
بمن جوانترمیگویدکه من احتیاج ندارم به‌توضیح . من تجربیات‌یک عمر بمن همه چیزرایاد
داده‌است . اینقدراین آدم شهامت داشت .این فوق‌العاده بمن اثرکردتلفن کردبه‌داور که
توضیحات‌فلانی راکه شنیدم من اشتباه کردم درنظرم . این حکم صحیح نبوده است . این
آشنائی من باصدرالاشراف بود.

س - تغییراتی که‌مرحوم‌داوردردادگستری داد بچه شکلی بود. تقریبا" میشودگفت عکس آن
چیزی بودکه‌الان درایران اتفاق میافتد؟ ازقوانین شرع ومحاکم شرع ؟ ...

ج - اصلا" قانون مدنی نبود سیویل کودنبود.

س - پس‌این محاکمات چه‌جوری انجام میشد؟ حاکم شرع بود ؟

ج - محاکمه‌ای مثل محاکمه‌آقای علی آ بادی راکه‌بعدآورد رئیس محکمه‌تجارت‌کرداین روی

معلومات همان چیزهائی که ازشرع یادگرفته بودند حکم داد. تصمیم گرفته‌بودنسبت به پروتست برات .

س- یعنی این کاردست علما بود ؟

ج - نه دست علما نبود . اما اینها هیچکدام آنها تاآنجائیکه‌من میدانم تحصیل کرده نبودند. قانون مدنی وجودنداشت .نمیدانم قانون جزائی بود ،نبود ؟ مثلا" یکی ازاشخاص که‌باداورکارمیکردجوادعامری بود .که خب این درزمانی که یک مستشار فرانسوی آورده بودند. درزمان خیلی قدیم .این باآن مستشارفرانسوی . تحصیلات اوهم درفرانسه بود. این آدمی بودکه‌اطلاع داشت . اتفاقا" این‌کسی بودکه‌وزیرخارجه بود موقعی که‌ایران را اشغال کردند. کفیل بودیاوزیربود .هرجائی که‌سراغداشت یک شخصی .این‌اشخاص راآورده بود.تعطیل کردتمام محاکم را . عدلیه اصلا" بسته شد .ونشست درخانه اش بااین اشخاص یک طرح تازه ای برای تشکیلات وزارت دادگستری ومحاکم . وآنوقت تمام قضات جدید. یک عده‌ازقدیمی‌ها راآورد. یک عده رادعوت نکرد. یک اصلاحات قوه قضائی رااجراکرددر ایران . والبته‌بادست خالی .برای‌اینکه آدم نداشت . آخریکی ازبزرگترین بدبختی‌های ایران اینکه هرقدری اشخاص حسن نیت داشته‌باشند . هرقدرهم توانائی داشته‌باشند. اینها ابزارندارند . کسی نبودآخر. ایران آنروزرانمیشودباایران امروزمقایسه کردکه آدم میتوانست بروداز یک عده تحصیل کرده های دررشته های مختلف استفاده بکندو دعوت بکند آنهارا . وجودنداشت . تک وتوک بودند.به‌ندرت دریک اقلیت خیلی کوچکی بودند .اما این آدم که این حسن نیت راداشت .واین شهامت راداشت که این مسئولیت راقبول بکند. آنهم البته‌درزمان رضاشاه شوخی نبودکه آدم یک همچین مسئولیتی راقبول بکند.ویک عده ای گردن کلفت که‌می چاپیدند. ویک کلیک داشتند. واینهارا باخودش دشمن بکند. وکلای دادگستری . قضات دادگستری . من دراین تشکیلات اولیه بااوآشنائی نداشتم . وقتی بااو آشنائی پیداکردم که‌این وزیردادگستری شده‌بودومحاکمات بانک شاهی درمحاکم ایران طرح میشد. این آنچنان درمن اثرکرد. رفتاراین آدم . افکاراین آدم . صمیمیت او، ایمان او، که یکروزی بمن گفتش‌که شماچه راآقانمیائیددردستگاه دولتی کاربکنید؟من‌گفتم باکمال میل میآیم .بدون درنگ گفتم .بعدصحبت کردکه چه‌کاری برای شمادرنظرمیگیرم .وبه‌اوگفتم که امااز شاه اجازه‌گرفته‌اید؟ گفت نه .گفتم خیال نمیکنیداین لازم باشد ؟برای اینکه

سرا بعدا زآنکه بیا وریدا ین خب می شنود. ا زشما می پرسد. این آدم‌دربا نک شاهی بوده است شما چطورا ورا بدون اجازه من آورده‌اید ؟ گفتش‌که میترسم قبول نکند.گفتم خب الان قبول نکندبهترا ست که‌من بیا یم . من گفتم حاضرم‌بیا یم . اما وقتی‌که‌قبول‌نکرد هم برای شما بد میشودهم‌برای من .برای اینکه آنوقت مجبوریدشما خاتمه‌بدهیدبه خدمت من .واین شایسته نیست من ازکارم میافتم .برای شما هم خوب‌نخواهدبود. قبول کرد . تقریبا" یک ماه گذشت . تلفن کردکه بیا ئید. رفتم‌گفتش که درتمام این مدت من منتظرفرصت بودم. امروزوضع مناسبی پیداکردم ومطرح کردم این موضوع را . گفت‌به محض‌اینکه گفتم ۱۶ سال دربانک شاهی بود .گفت‌کسیکه ۱۶ سال دربانک انگلیس‌بوده است‌میشودبه او اطمینان کرد؟ گفتم دیدیداین نظری است که میدانستم خواهدگفت . گفت آنوقت

این عبارت راگفت . من ریش وسبیلم راگروگذاشتم .آنچه که‌دیگرمیتوانستم گفتم . گفتم که درعین حالی که هیچوقت به‌بانک شاهی خیانت‌نکرده است‌دراین مدتی که‌با من سروکارداشت . درتمام مواردحداکثرمساعدت‌را با دولت وبا مقامات‌دولتی کرد.و اجازه داد. تصویب‌نامه ای برای من صادرکردکه ای کاش میداشتم به شما میدادم اختیارات تام وتمام تمام شرکت‌هائی راکه‌د رست کرده بود.چهل وچندشرکت‌بود. درسرتاسرایران دراختیارمن گذاشت .من هم‌بازرس‌بودم هم میبایست‌روش‌اینها را تعیین بکنم . با یک ماشین نویس .یک قدوسی نامی بود . که‌پسری بود پسرجوانی بودکه‌این ماشین نویس‌بود .دربانک‌کشاورزی هم‌بود .برای‌اینکه‌این شرکت‌های دولتی یک عده آنها مربوط بودبه‌کارهای کشاورزی ومربوط میشد به‌بانک‌کشاورزی .که‌بانک‌کشاورزی هم رئیسش ابتهاج السلطان بودکه پدرمحوی بود. پدراین محوی معروف. که من میبایست‌با این یک نفر .....

س ـ با شاه فامیل میشدند؟

ج ـ بله ،بله . میدانم برادرش که‌افسربود دردستگاه‌سلطنتی دیده میشد. اورا من هیچوقت ندیدم که‌با آنها معاشرت داشته‌باشد .اما این یکی خیلی نزدیک بود. حالاچه نسبتی داشته بااینها نمیدانم ؟ اما میدانم که‌مربوط بود منسوب بود. من .. هان قبل ازاینکه‌من شروع بکنم . یک روزی به‌من گفتش‌که من میخواهم نمایندگی های

اتومبیل فروشی راانحصاربکنم وبگیرم ازدست این اشخاص .گفتم من موافق نیستم .
نکنیداینکاررا . ازعهده برنمیآئید .گفت اه . چطورازعــهده ؟ کاری که کتانه
ولاوی میکنند. کتانه‌نماینده چیزبود. کرایسلربود.

س ـ کتانه‌لبنانی .

ج ـ بـلـه .کرایسلر بود . لاوی برادرز .

س ـ اینهاکه‌بعدا" هم ....

ج ـ بعدا" متهم‌شدند . متهم شدندبه‌اینکه نمیدانم اسلحه فروختند که هیچ من
اصلا" باورنمیتوانم بکنم . نمیدانم چیز واینها . اینهاتاجرهای کلیمی بودند.
نمایندگی جنرال موتورز راداشتند. گفتم که . من هم‌خیلی دلم میخواست که یک
ایرانی ها میتوانستنداین کارارابکنند . اماشما دولت‌نمیتوانداینکاررابکند .

س ـ این ایده خودایشان بودیارضاشاه به اوتکلیف‌کرده بود ؟

ج ـ یقین دارم فکرخوداوبود

س ـ خوداوبود؟

ج ـ عقیده‌خوداوبود . بدبختی ایران وداوراین بودکه وزیردارائی شد . این
دروزارت دادگستری خیلی موءثرتربود. رشته تخصصی اوبود . ازمسائل اقتصادی و
مالی اطلاعات زیادی نداشت . امابا هوش‌وذکاوتی که‌داشت‌مطلع ترین شخص‌بود.
همه چیزهارادریک یاداشت‌جیبی او یاداشت‌میکرد مسائلی که . ارقام .مثلا"آمار
یک‌اصول . اینهارایاداشت‌میکرد . یادمیگرفت . درحین عمل ویادگرفته‌بود .

س ـ به کتابهای فرنگی هم مراجعه میکرد ؟

ج ـ این رانمیدانم . اگرمجال میداشت . برای اینکه مجال نمیداشت . گمان
میکنم این هیچوقت ازصبح که میآمدتاشب ...

س ـ مثلا" قوانینی که‌مینوشتند اینهاراازکجامیآوردند؟ خودشان می نشستندمینوشتند؟

ج ـ راجع به قوانین . دروزارت‌دادگستری کاپیتولاسیون ملغی شده‌بود. مارفتیم پروتست
بکنیم . من‌دیدم که یک ماده میگویدکه‌قبل ازده روزنمیشود پروتست‌کرد . یک ماده
میگویدبعدازده‌روزنمیشود پروتست‌کرد. بردم پیش او. گفتم آقا این چه‌جوریست ؟پس

اصلا" پروتست نمیشود کرد ؟ گفت غیرممکن است همچین چیزی . دادم . این ماده .
وآن ماده را . خواند . دفعه دوم خواند .گفت عجب این چطورشده اینطورشده ؟قانون
گذ شته بود به تصویب مجلس رسیده بود. قانون تجارت بود . گفت وقتی که. این
قانون را بنا است تجدیدنظربکنیم .وقتی تجدیدنظرمیخواهیم بکنیم من نظرشما را
میخواهم . وزارت دادگستری دراین ضمن منتقل شده بودبه خانه یکی ازاین قدمای
مشروطه . درمیدان مخبرالدوله . حالا اسم آنرا فراموش میکنم باز . نزدیک چهار
راه. همان چهارراه مخبرالدوله . رفتم آنجا . رئیس دفتراوهم یک منشی باشی بودکه
کمدین معروفی بود .معروف بودبرای رلی که بازی میکرد. تئاتربازی میکرد .خیلی
خیلی معروف بودهمه میشناختند منشی باشی را . یک مردتنومندوگنده ای بود. مـــرا
خواست . رفتم تو . بمن یک لایحه ای داد. گفت این را مطالعه بکنید. گفتم خوب .
بسیارخوب میروم. گفت نه الان . ورق میزدم . نمیدانم شاید مثلا" سی ، چهل صفحه بودورق زدم
دیدم صفحه آخرش امضاء داردوامضاء خودش است .گفتم اینکه امضاء کردید؟ گفت این
کمیسیون . یک روشی بوددرمجلس ایران آن زمان لااقل . که یک چیزی رابطورآزمایش
تصویب میکردند. آن کمسیون قوانین دادگستری یک همچین چیزی بود آن تصویب میکرد.
اجرا میشد .تادراجرا به‌بینندا گرنقایصی داردبعد بر میگرداندندواصلاح میکردند. گفت این
اهمیت نداردأین آن کمیسیـــون این رااصلاح کرده است منهم بعنوان وزیردادگستری
این راامضاءکرده ام . این مهم نیست . شما هرنظری داریدبگوئید .گفتم آخرپس
اجازه بدهید من این رابروم مطالعه بکنم . گفت نه همین دراطاق منشی باشی.
گفتم آخراینجورکه نمیشود . گفت بالاخره چه بکنم وقت نیست . مجال نیست .رفتم در
اطاق منشی باشی . دراطاق منشی باشی اصلا"نمیشد حرف زد .دائم یا تلفن زنگ میزند.
یااشخاص میآمدندمیرفتند. دربازمیشد صحبت میکردند. من اصلا"نتوانستم این رادرست
بخوانم .سعی کردم معذالک برایخاطرداوراین رایک مقداری مرورکردم ویک یادداشت هائی
هم‌تهیه‌کردم به منشی باشی دادم گفتم بگوئیدبه آقایوزیردادگستری که این مطالعه ،
مطالعه صحیحی نیست . اینهم یک نمونه ایست ازطرزکارکردناشخاصی که نهایت حسن نیت
راداشتند.ودراینرشته خودش هم تخصص داشت . امافشارکاروبی نظم بودن کارطوری بودکه

این همیشه تحت فشار بود .هرکاری به‌عنوان یک کار فوری فوتی ایمرجنسی انجام میشد .مجال نبودکه مطالعه بکنندبدبخت . این قانون را با آن اشتباه به آن بزرگی گذرانده بودنددرمجلس هم هیچکس توجهی باین مطلب نکرده بود . خیلی قوانین من سراغ دارم میدیدم که غلط بود .درمجلس میرفت مثلا" میرفت به کمیسیون عدلیه . آنوقت اگریک جنبه مالی داشت کمیسیون مالیه هم بود . یک جنبه‌های دیگر آن مثلا" کمسیون خارجه بود .یک اشخاصی یک مذاکرات . یک مطالعات سطحی میکردندمیرفت درمجلس . درمجلس هم بایک قیام وقعود تصویب میشد . هیچوقت.

س ـ اجازه نداشتندا ظهارنظربکنند یا، هلش نبودند ؟

ج ـ یک آدمی که‌سرتا پا حسن نیت . مثل داور . یک آدم‌وطن پرست به‌تمام معنا . یک آدمی که آرزویش این بودکه یک خدمت بکندبه مملکت . امابحدی بارروی دوش این گذاشته‌بودندکه این امکان نداشت برای یک بشرکه‌مجال مطالعه داشته‌باشد . و آنوقت ابزارش هم نبود . مثلا" چون من متوجه‌آن اشتباه شده‌بودم . بمن گفت‌که من میدهم شما مطالعه بکنید اما مجال بمن ندادبیش ازیک ساعت‌که من بنشینم دراطاق رئیس دفترش که‌آنجا من این را مطالعه بکنم .

س ـ خب واقعا" اگرمیگذاشت سرکارمطالعه‌بکنیدکه وقتی‌ازایشان گرفته نمیشد ؟

ج ـ باکمیسیون‌سروکارداشت . کمسیون این راامضاءکرده بودند. حالاچه جوربه‌کمیسیون توضیح میداد؟ چرا نمیتوانست قبل ازاینکه‌درکمیسیون‌مطرح بشود وبه امضاء اعضای کمیسیون‌برسد؟ یقینا" یک دلیلی داشت که نمیتوانست اینهاباید‌تمام بشود . امابه خاطرش بودکه همچین وعده‌ای بمن داده‌است .که بمن تلفن میکندبیائیدآقا این رابه بینید . اماخواهش میکنم برویددردفترمنشی باشی نظربدهید.

س ـ اگرسراسرتاریخ ایران رانگاه بکنیم حتی دردوره‌اخیر،قوانین همینجوربا عجله و...

ج ـ بدون استثنا . قانون‌اساسی هم همینطور. قانون اساسی رایک اشخاصی ترجمه کردندازقانون اساسی بلژیک . گمان میکنم که مسلط به زبان فارسی وفرانسه بودند. اما مسلط به‌موضوع نبودند. چه‌اشخاصی بودندنمیدانم ؟ میگویندصنیع الدوله یکی

ازآنها بود . شایدمنصورالسلطنه دخالت داشته است یا نداشته است .

س - مرحوم قوام که جوانی بوده است واوهم ....

ج - قوام السلطنه ؟ درتنظیم....

س - بله .....

ج - خط اوبوده است نه آن فرمان مشروطیت را میگویندازطرف مظفرالدین شاه.
قوام السلطنه نوشته بودبرای اینکه واقعاً " خط اوخوب بود . یکی ازخطاط های بهترین
خط هائی که من دیدم مال قوام السلطنه بود. اما این صدق میکنددرموردتمام دوره ای
که من با .. ها سروکارداشتم . تاآخرین روزی که من درسرکاربودم این صدق میکند .
چون روزهای که در .. این رابگویم حالایک تکه ای مربوط به این . یک قانونی گذراندند
یک لایحه ای به مجلس دادندکه کانفلیکت آف اینترست مثل آن . اسم آنراچه گذاشتند؟
گفتند .

س - بخاطرندارید چی بودآن اسمش ؟

ج - پیدا میکنم واضافه میکنم .

به هرحال این رامن درروزنامه خواندم . شب خواندم که این لایحه رادولت داده
است به مجلس .تعجب کردم این چطورممکن است ؟ چون مربوط میشدبه سازمان برنامه .
که دستگاههای دولتی یااشخاصی حق ندارندمعامله بکنند.

س - منع مداخلات مثل اینکه .

ج - منع مداخلات . یک همچین چیزی بودکه برای من .به محض اینکه خواندم معلوم
بودکه اینهائی که این رانوشته اندیک چیزی شنیده بودندراجع به کانفلیکت آواینترست
آمریکا . محمدجهانشاهی که مشاورحقوقی سازمان برنامه بود خواستم اورا . گفتم
این لایحه راخواهش میکنم هرچه زودترشما مطالعه بکنید . یک گزارشی بمن بدهیدکه چه
تاءثیری درکارسازمان برنامه خواهدداشت . فردای ان روزیا پس فردا آمدیک نموداری
آورد. چارت بزرگ که بقدریک میزرا می پوشاند. سازمان برنامه یک نقطه وسط .آنوقت
دایره های کوچک دورآن . این همینطورمیرفت تمام این نقشه رامی پوشاند که باهیچکدام
ازاشخاصی که دراین ردیف هستندسازمان برنامه حق معامله ندارد. من این رابرداشتم بردم

درشورای اقتصاد . درحضورشاه . گفتم که قربان یک همچین چیزی رادولت داده است به مجلس . من دادم مطالعه کردند . این است نتیجه آن . من الان جلوی هیئت دولت . نخست وزیراوهم نشسته بود . اقبال . شورای اقتصادهم ازوزرائی که کارهای حساس داشتندکه جنبه اقتصادی داشت تشکیل میشد . گفتم من به آقایان اخطارمیکنم که اگراین قانون تصویب بشودمن یک نامه مینویسم به نخست وزیرو میگویم که سازمان برنامه به هیچوجه مسئولیت اجرای اینکاررابه عهده نخواهد گرفت . درهرموردمن به رئیس دولت مینویسم که شما بمن بگوئیدکه من با این آدم با این مؤسسه میتوانم کاربکنم یانه ؟ گفتم برای اینکه یک مغزالکترونیک هم نمیتواند جواب بدهد. تعجب گفت چطور ؟ گفتم این است ملاحظه بفرمائید این است .

س - وکلای مجلس هم شامل شده بودندوآنها سهم داشتنددر ....

ج - نه فقط وکلای مجلس . یک شخصی درکرمان . یک قوم وخویشی داردبا یکی ازکارمندان سازمان برنامه . آن آدم میخواهددرکرمان مثلا" یک قسمت ازکارهای برنامه عمرانی رابه اوواگذاربکنند. من حق ندارم این کارارابکنم .گفتم یک بشرچطورنمیتواند تشخیص بدهدکه چه اشخاصی درسرتاسرایران باکدام کسانی . کارمندان سازمان برنامه . نسبت دارند . گفتم که بنظرمن آقایانی که این راتهیه کرده انداشخاصی هستندکه یک چیزی شنیده اند راجع به کانفلیکت آو اینترست درآمریکا آنوقت گفتم اینهاوروقتی که آمد کابینه اش تشکیل داد . ویلسون . اینجن ویلسون راآورد کردوزیردفاع . این رئیس جنرال موتورزبود . روزنامه ها .مخربین کدام روزنامه نمیدانم ازاوپرسیدکه شما چه تصمیم گرفتید؟ سهام تان خود رادرجنرال موتورز چه خواهیدکرد ؟ آن گفت چطورمگر ؟ به اوگفت آخرشما نمیتوانید که وزیردفاع بشوید . رئیس جنرال موتورزهستید یک سهام عمده ای هم درآنجا دارید . و مهمترین دستگاهی که با شما سروکاردارد جنرال موتورزاست .این آنوقت توجه کردکه یک همچین چیزی هست .گفت من این رانمیدانستم مطالعه میکنم . بعدازسه روزگفت که سهام را واگذارکردم . میدانیدهمانطوریکه ایدترا ست درست میکنند. واگذارکردم وحالاقبول میکنم گفته اینها شنیده اندازاین را . این یک کاری است که یک نفرآدم رئیس کل جنرال موتورز بوده است . جنرال موتورز دومیلیارد آنوقت دومیلیارددلاردرسال تسلیحات برای وزارت دیفنس تهیه میکند . این نمیتواندپشت این میزبنشیند بگویدتصویب کردم یک

چیزهائی راکه‌دیروزخودداومیفروخته‌است وهنوزهم درآن سهیم است .اما نگفتندکه اگر
این ویلسون یک قوم‌وخویشی داشته‌است دریک گوشه آمریکا . _ . تمام
وزارتخانه های آمریکانمیتوانندباآن آدم دریک گوشه دریک ده کاربکنند .
شاه‌گفتش‌که ...

س - جمشیدآموزگار ؟

ج - جمشیدآموزگاروزیرچی بودنمیدانم ؟ گفتش‌که قربان چاکر ومهندس طالقانی .
گفت خب چراشماآخرتوجه نکرده‌ایدبه‌این مطلب ؟ جوابی که‌دادتوجه‌بکنید.
گفت برای اثری که درافکارعمومی این لایحه خواهدداشت . من باهمان عدم نزاکتم وبا
همان بی‌باکیم . گفتم وای برحال آن دولتی که این طرز فکرش‌است. گفتم شماخیال
میکنیدتمام ملت ایران مگرخرند ؟ همینکه شمایک قانونی‌رابردید لایحه ای رابردید
قانونی شد. مردم‌میگویندبه‌به به‌بینیدچه اصلاحات‌بزرگی شد . گفتم کسی ازشماهمچین
توقعی نداشته است . انتظارنداشتند . شمااینکاررا وقتی‌که کردید. واین به شکل
قانون درآمدو اعلام کردید .واین رانمیتوانیدعمل بکنید و اجرانکردید. شماخیال میکنید به‌صرف
گذراندن یک قانون مردم‌ایران رامیتوانیدگول بزنید . گفتم مردم‌ایران که‌احمق
نیستند. شاه گفتش که‌برویدپس بگیریدوتجدیدنظربکنید . رفتند وگرفتندوتجدیدنظر
کردند و عوض کردند. وهمان هم که‌تجدیدنظرکردندهیچوقت اجرانشد .بازهم‌این بود که
وکلای مجلس مثلا" . این رامحدودترکردند. این به‌بینیدیک نمونه‌دیگری ازآخرین وضعیت
ما . آنهم یک نمونه ای ازآنموقع . تمام اینها مربوط به این اصل است‌که آنقدر
عجله داریم درقانون گذارندن. دربعضی مواردداین قوانین لازمست . دربعضی مواردبرای
همین این جنبه که‌این رابرای‌اثری که درافکارعمومی‌خواهدداشت . درصورتیکه همانطوریکه
گفتم‌این مضرترین چیزها بوددرافکارعمومی . افکارعمومی که‌بدبخت بیچاره همچین توقعی
نداشت . اما شمااین رادرست میکنیدوبه‌رخ مردم میکشید .این رامیخواهیدتبلیغ بکنیدکه
مایک همچین چیزی راتهیه کرده‌ایم . بعدهمه هرروزخواهندیدکه یک ماده ازاین قانون
اجرانشده‌است .این‌بدتراست یااینکه اصلا" هیچ کاری نکنید ؟

س - پس میخواهیدبفرمائیدکه چون قصداجرانبوده‌است فقط قصدتبلیغاتی بوده است زیادوقتی
صرف دقت درنوشتن آن نمی شده‌است ؟

ج - من مطمئن هستم کـــــــه محرک بسیاری ازقوانین درایران صرفا " این بوده است که بگوئیم که ما مدرترین قوانین دنیا را داریم . شاه چندین بار این را به خارجی ها گفت .دراظهاراتش گفته بود که کمترمملکتی است که قوانین ایران را داشته باشد .آخرفایده یک . قانون مالیات بردرآمد یک مورددیگری است .قانون مالیات بردرآمدرا آمدندسافیستیکیتت ترین قوانین روی زمین راگرفتند خواستنداز آن تقلیدبکنند. یعنی مجموع مالیات . یعنی یک قانونی که ازکشورهای پیشرفته دنیا ندارندونمیتوانندداشته باشند. چرا ؟ برای اینکه دستگاه آنراندارند .قانونی گذراندند که یک نفر که ازچندمنبع درآمددارد بایدمالیات هرکدام راکه داده است آخرسال بیآیدمجموعدرآمدش راحساب بکنندوآخرین نرخی که به او تعلق میگیردتفاوت آنرا بپردازند. دریک مورداین اجرانشد. برای اینکه غیرقابل اجرااست .اما چطور یک دستگاه فکسنی دارائی که حساب حسابداری عادی خودش را نمیتوانندنگه داردمیآیدیک همچین چیزی را .هرچه که گفتم به خرج کسی نرفت .این رااتفاقا " موقعی که مقبل . احمد مقبل تصادفا " وزیرچیز شده بود . آن داوطلب شدکه من همچین کاری را میکنم . وشاه هم گفت بروبکن . ورفت . چیز اینلایحه هم . هرچه هم که گفتم بخرج کسی نرفت . نتیجه آن این شدکه درزمان شریف امامی . شریف امامی به نظرم نخست وزیربود .یک تمدیدی دادند . که گذشته گذشته هرکس تا فلان تاریخ اگربیاید بدهدبدیگرجریمه به او تعلق نمیگیرد . یک نفرنرفت بدهد. این یک نمونه برجسته ایست از اینکه قوانینی میگذاریم . آنوقت خود اصلا " قانون مالیات بردرآمد .متخصصین آمریکائی . من در این خصوص خیلی مطالعه کردم که نسبت به کشورهای دیگری .کشورهای هم ردیف خودمان.این قوانین ما چه جوری است ؟ قانون مالیات بردرآمدما به شصت درصدمیرسید .اگرپنج ازمیلیون تومان درسال سودتجاوزمیکرد آمریکا روی درآمدچندمیلیارد چهل وهفت درصدمیگرفت . چندمیلیارددلار. اینجا ازپنج میلیون تومان درسال پنج میلیون تومان درسال . این را یقین ندارم .پنج میلیون تومان درسال به نظرم میرسیدبه شصت درصد . خوب تمام شرکت ها تقلب میکردند.

ماءمورین وزارت دارائی .ماءمورین وصول مالیات که میآمدندبه بانک .بمن گفتندکه یک دانه شرکت نمیدهد . گفتم چه میکنند. گفتندیک دفترمخصوصی دارندبرای اینکار. که آن

دفاترحسابداری آنها را ماءمورین مالیه میومدبرای آنها درست میکنند .همان هائی که ممیزینی هستندکه‌بعدباید‌بروندرسیدگی بکنند منتها اگراونمیرود رفیق اومیرود .برای اینکه‌که مادلمان خوش استکه مامترقی ترین مالیات راداریم .ویک دهم آن مالیات را . من همیشه عقیده‌ام این بوددرآن زمان اول. درزمان‌مرحوم داور. که‌مالیات رابیاورید پائین.یک طوری که مردم‌با رغبت بیایندآنرا بدهند. مجبورشان نکنیدکه تقلب بکنند. مجبورشان نکنیدفاسدبکنندماءمورین دولت را . کارهائی که درمقررات‌گمرکی میکردند. بحدی پیچیده‌بودکه امکان نداشت‌اجرابشود . اجرای آن میرفت‌دست یک ماءمورارزیاب گمرک که آنوقت شایدماهی سیصدتومان حقوقش بود .اینارزیاب میبایست‌تشخیص بدهدکه ارزش‌این کالا چی هست ؟ که‌ازش تعهدارزی بگیرند. تمام‌مقررات ارزی‌دست یک کسی بودکه چندصدتومان بیشترحقوق نداشت . اگربه‌اودوهزارتومان میدادند یک جنس‌صدهزارتومانی راهشت‌هزارتومان برای آنهاارزیابی میشد. دست‌اوبود .کسی مداخله‌نمیتوانست‌بکند. این آدم صدهزار تومان جنس برده‌بودتعهدارزی داده‌بودهشت هزارتومان.

س - چرا عوض‌نمیکردیدآن مقررات را ؟

ج - طرزفکرطوری است‌عادت‌شده‌است . اتفاقا" یکی ازچیزهائی که‌درفرانسه وجوددارد همین است .این مانتالیته‌بوروکراتیک که این کسیکه کتابی‌نوشته استکه مرد فرانسه . این همین چه‌چیز است‌دیگر. که‌وزیرپیر فیت .وزیردادگستری بوددرکابینه چیز. درریاست‌جمهوری ژ. پرار . این همین چیزهارانوشته که ازز‌مان ناپلئون یک مقرراتی وضع شده‌است . وماءمورفرانسوی تبحرش دراین است که‌بگویدکه‌ماده فلان ، فلان اینطور میگوید.من به‌کاردیگرکاری ندارم . آقا مقررات‌این است. مقررات‌ایران هم این بوده است . شما بایددرارزیابی . طبق ارزیابی میبایست‌تعهدارزی بسپارید. وقتی که‌من آمدم به بانک ملی به‌عنوان‌معاون.واردشدم که‌به‌بینیم چه‌جورحساب نگه میدارند.یک حساب تهاتر داشتیم باآلمان.که این رافقط باآلمان داشتیم .این هم آلمان هیتلری بود. اینهم ازکارهائی بودکه شاخت‌کرده‌بود .میامدیکی ازهنرهای شاخت‌بودشگردهای شاخت بود.کثیف‌ترین جنسی راکه‌هیچکس‌نمی خرید این میخرید .پنبه رامثلا" . پنبه ای را که اصلا" اروپائی هادست‌نمی زدند. پوست . این تمام اینهارابرای تهیه جنگ میخرید.

بهقیمت هائی که هیچکس دیگرخریدارنبود . میبرد .طلبکارمیشدیم مادرصندوق‌تهاتر آلمان . (؟) آنجایک قلم مینوشتندا ینقدربه دولت ایران مقروض هستیم .برای تسویه این آنوقت میبایست یک ایرانی برودیک جنسیرادرآلمان بخرد. آن رادیگرآنجا هرچه کەدلشان میخواست میفروختند. برای چه بود؟ ایرانی‌هائیکه . باورکردنی نیست . ازتمام ایرانی ها می شنیدم که اینکه ارزنیست . خریدآلمان که ارزنیست .این‌تهاتر است .مثل اینکه تهاتر مفت است . چرا ؟ برای اینکه‌قبلا" برده‌بودندجنس‌را یک چیزی هم بجساب مابود. این آدم بدون تشریفات میرفت ازآلمان میخریدازحساب تهاتر برمیداشتند. نتیجه آن این شده بودکه یک مملکتی خودش را منترکرده‌بود .گول زده‌بود. که مابه‌بینیدچه کاربزرگی کردیم . من وقتی که‌واردشدم میخواستم این حساب‌تهاتر رابه‌بینم . حساب تهاتر . حساب تهاتر نبود. بانک ملی صدهزارتومان درسال میگرفت .آنوقت صدهزارتومان خیلی پول‌بود.در۱۳۱۷ . صدهزارتومان میدادکه این حساب‌ها را بانک ملی نگهدارد . هیچکس دیگرنگه نمیداشت . من گفتم این حساب‌کو ؟حساب نبود. پرونده بود. یک بوداغیان هم . یکی ازصادرکنندگان بزرگ بوددرآذربایجان . این میامددرگمرک این تعهدرا میداد. درچندنسخه . سبزوسفید، قرمز ، آبی .همین چیزهائی که بیوکرات‌ها خیال میکنندکه‌دیگربزرگترین کاردنیا راکردند. یکی ازاین نسخه ها راگمرک میفرستادبرای بانک ملی . بانک ملی هم‌میکرددرپرونده‌بوداغیان. یک نفرمیآمد ازپرونده بوداغیان این رابرمیداشت . .هیچکس‌نبودکه مطالبه بکند .به‌هیچوجه برای اینکه درروزسررسیدبانک میبایست این رامطالبه‌بکندازبوداغیان .اورا تعقیب بکند منکه آمدم هرکاری کردم که بتوانیم اینهارا ازروزاول برویم حساب‌آنراتهیه بکنیم . دیدم غیرممکن است .گفتم مالیده . آن چیزی که تاامروزشده است بگذاریم کنار. حساب باز میکنیم .حساب دوبل . که‌چه‌این ورق باشددرپرونده‌اش چه‌نباشد. میرووددردفاتربدهی این اشخاص . آبلیگیشن شان . ومیرووددردفترروزنامه وبعدمیرووددردفترکل . حساب‌کل . که اینها همه بایدباهمدیگربخوانندوموازنه بکند. که‌دیگرکسی نتواننددراین فعل وانفعالی‌بکند. اتفاقا" این کارمارانجات داد. دریک مقابل آلمانها . بازهم میگویم . حرف‌توی حرف میآید. این چیزهائی است که من نمیتوانم خودداری‌بکنم . متین دفتری رئیس .نخست‌وزیر شد. یک نامه ای به بانک نوشت .که سفارت‌آلمان میگویندکه این ارقامی که بانک ملی .میدهد

راجع به موجودی درحساب فررفرانس کاسه این صحیح نیست حالاکی اینکار را میکند.
یک تیسمری بود. الان یادم آمداسم او .تیسمری بودکه یک آلمانی بودکه دربانک ملی
موقعیکه آلمانها بودندزیردست گیل ها یمرکارمیکردندگیل ها یمرهم بعدشدسفیرآلمان درتهران
اما آن زمان اوسفیرنبود. اما تیسمر نماینده تجارتی آنها بود. این دربانک بودو
میدانست طرزنگاهداری حساب تهاتر را دیده بود . که پرونده هست ویک ورقه ای درزیر
پرونده میگذارندواین رابردارندا شری ازآن باقی نمی ماند. با نهایت رشادت گفت
چندمیلیون مارک تفاوت . من این نامه . خب البته . وقتی که این راهم درهئیت وزیران
نوشته اند.اطمینان ندارند .که سفارت آلمان صحیح میگوید.من جواب دادم به نخست
وزیرکه امکان ندارد همچین چیزی صحیح باشد .دفاتربانک . دفاترصحیح داریم.
حساب صحیح داریم . واینها اشتباه میکنند. ومن این رارسیدگی میکنم ونتیجه آن
رااطلاع میدهم . خبردادیم به آقای تیسمر . وآن یکی رااسدش یادم نیست. اما
یک کسی بودکه درزمان حکومت هیتلری این سرپرستی تمام تجارتخانه های آلمانی
راداشت. ازقبیل فراشتال و (؟) شرکت های متعدد دیگری بودند. آنهم راخواستم
خودم نشستم با تمام متصدیان این امر. گفتیم یکایک تعهداتی راکه شما دارید
بیآوریدبا ما تطبیق بکنید . چندشبانه روزاینکارراکردیم . یکایک تصدیق کردند.
صورت تهیه کردندکه دیدندیا مال آنها صحیح است. رسیدیم نصف شب به موقعی که
حالامیخواهیم صورت مجلس بنویسیم . این تیسمرگفت که من یک تلگراف فوری باید
بروم مخابره بکنم ومیروم . سفارت هم روبروی بانک بود .گفتیم خیلی خوب بروید.
ما منتظرمیشویم . رفت .ما صورت جلسه راحاضرکردیم . این نماینده اصل کاری
اوبود .نماینده ای که نمایندگی این شرکت ها را داشت .سرپرست این شرکت ها بود.
او این راامضاء کردومنتظرشدیم تیسمرنیامد .تلفن کردیم به سفارت آلمان .که تیسمر
کجاست ؟ گفتندتیسمرنیست .کارش راانجام دادورفت. این را هم نوشتیم درصورت مجلس
که این آقا درآن دقیقه آخری که میبایست این راامضاء بکندبه این بهانه رفت ورفت.
فرستادم برای دولت. برای اولین باربوددرتاریخ گمان میکنم ایران .که یک دولتی آنهم
مثل دولت آلمان . آمده است یک همچین چیزرسمی گفته است واینها این رافرستاده اند
وچون دفترداشتیم .حساب داشتیم .نتوانستند . معلوم شدکه این را. من خیال میکنم

که با سوء نیت این را گفتند . برای اینکه خلاف آنرا نمیتوانستیم ثابت بکنیم . با آن طرز پرونده ای که داشتیم . اینها یک علائمی است از کارهائی که میشد. نمیگویم سوء نیت داشتند اشخاص. ولی بعضی از آنها بلد نبودند. بعضی از آنها عجله داشتند تحت فشار بودند که یک کاری را در یک مدت معینی بکنند. بعضی از آنها برای تظاهر بود. بیشترش برای تظاهر بود که بتوانیم بگوئیم ما قانون داریم .

س - حالا اینها را برمیگردیم به اصل موضوع که کجا بودیم ؟ که

ج - راجع به داور بود . حالا اگر بشود کمی راجع به همان سهیلی .

س - راجع به داور تمام نکردم مرگ او ؟

ج - پس بفرمائید. راجع به مرگ او فرمودید در

س- گفتم ، گفتم . خب اینکاری هم که بمن ارجاع کرد گفتم که من یک نفر منشی داشتم یک ماشین نویس داشتم. من شروع کردم به ریکوروت کردن . طبیعی است اشخاصی را ریکوروت کردم که در بانک شاهی با من کار میکردند و می شناختم . یک عده از آنها را آوردم . که بعد هم خب رسیدند به یک مقامات نسبتاً " مهمی . یکی از آنها آموخته بود. علی اصغر آموخته بود که در حساب داری من نظیر او را در ایران ندیدم . این را بعد فرستاده بودم به ریاست شعبه لندن . و منتهاش یک آدم بدغلقی بود. اداره کردن او کار آسانی نبود که . علی امینی وقتی که وزیر دارائی شد این را برد و بعد از یک مدتی نتوانست . بمن تلفن کرد که شما چطور با این آدم کار میکردید؟ گفتم خیلی هم آسان . خیلی هم راحت . خیلی هم آسان بود. اما اصلا" اعتنا به فلک نداشت. تعجب کرد که چه جوری میشود تحمل کرد رفتار این را . یکی دیگر چه چیز .. یک چهار پنج تا بودند. اینها را آوردم و با اینها شروع کردم به یک رسیدگی به حسابهای شرکت ها . یک روز داور بمن گفت که آقا . خواهش میکنم دیگر از بانک شاهی نیاورید . گفتم چرا نیاورم ؟ گفت رئیس بانک شاهی آمد اینجا گفت که خب اگر اینجور بشود ما مجبوریم بانک را ببندیم برای اینکه فلانی همه اشخاص ما را بهترین اشخاص ما را دارد میبرد. گفتم خب پس من چه کنم ؟ گفت والله نمیدانم چه کنید اما این مصلحت نیست اینکار را بکنید. گفتم من بروم در خیابان استانبول بمانم . برای اینکه در بانک کشاورزی در خیابان . نه در خیابان لاله زار بود . گفتم در خیابان لاله زار

بروم جلوی درب به‌بینم هرکسی که ازاینجا عبورمیکندبگیرماوراوبگویم . ببرم آقا شما بلدیداینکارها را ؟ اینکه نمیشود . من آخه . من ازکجا پیدا بکنم ؟ گفت . گفت دیگرنمیدانم حالاخودتان میدانید. من با این سه‌چهارنفر میبایست بروم‌تمام‌شرکت هائی راکه‌درسرتاسرایران . مثلا" ماشین کشاورزی .یک شرکتی درسیستان بود یک شرکتی درآذربایجان‌بود . درحدودچهل شرکت بود . یک روزبمن تلفن کردآقا . که این کالا . این‌شرکت کالادرخودتهران‌بود ورئیس آن هم غلامحسین کاشف ازدوستان خودداوربود . وکیل مجلس هم‌بود . یک وقتی هم بنظرم یا رئیس اطاق تجارت بود یا نایب رئیس اطاق تجارت تهران .

س - اینها شغل افتخاری بود ؟ یا کارمنددولت میشدندیا حقوق بگیربودند؟

ج - هیچ اصلا" مطلقا .

س یا حقوق بگیربودند ؟ چی بودند

ج - بله حقوق میگرفتند. شرکت درست میشد . این میشدرئیس هیئت مدیره . مدیرعامل. وباخیال راحت مرحوم داوربدبخت‌که این مثلا" کسی است که‌یک عمرمثلا" می شناسد ش، دیگرخیالش راحت‌بود . آمده بودازاوپول میخواست .بمن تلفن کردکه‌شما یک رسیدگی بکنید .دوسه روزبعدتلفن کردچطورشد؟ گفتم چی چی را رسیدگی کنم ؟ ا ن نه‌دفترداردنه‌حساب . هیچ هیچی نبود . گفتم من چی چی را رسیدگی بکنم ؟ من آدم فرستادم اصفهان . یکی ازهمین ها رافرستادم . یکی ازهمین ها راکه‌آورده‌بودم . که ازروی‌دفاتر براسور . یک براسوری بود‌دراصفهان . که‌اتفاقا "پسر اوهم درایران به دنیا آمده بود.فارسی رابهترازهرایرانی حرف میزد . وآمده بوداینجا درسرویس وزارت خارجه‌سفیرکبیرهم شد . آمباسادور شددریکی‌ازکشورهای گمان میکنم آفریقائی . خیلی هم لوده بود. یک اصطلاحاتی . زمین خوردن را مثلا"ژیمان ژیلاتر ازاینها درست‌کرده‌بود . خیلی خیلی آدم بااستعدادی بود .پدراین دراصفهان یک تجارتخانه داشت‌ازقدیم . این‌شرکت کالا دراصفهان ازاوخریدکرده‌بود .من فرستادم ازروی دفاتربراسور صورت بردارندکه چه‌چیزها به‌شرکت کالادرتهران فروخته‌است .که اینکه‌پشت‌گوش ما است . این نداشت .واولین ...

س - این یک شرکت صددرصددولتی هم‌بود یااینکه مختلط بود ؟

ج ـ صددرصد دولتی . صددرصد دولتی . آقای غلامحسین کاشف هم رئیس آن .به داورگفتم چیزی نیست که من رسیدگی بکنم . من آدم فرستادم اصفهان . اینها رفتند آوردند، دیدند ، نگاه کردند . رئیس این حسابداری. اولین دفعه‌ای که مـــن برخوردکردم به‌این حقیقت . که‌ایرانی رقم را نمی‌خواند نگاه میکند. من خیال کردم من . ارقام اینها را نمی‌توانستم بخوانم . میبایست قلم‌بردارم .بعداز هر سه عددیک ممیز بگذارم که‌بتوانم بخوانم . صدایم درنیآمد .گفتم من آدم کودنی هستم . اینها معلوم میشود . اینها عجب فوق العاده هستند . اینها چطورمیتوانند این را بخوانند ؟یک روزی با همین رئیس‌حسابداری شرکت کالاکه‌راجع به همیـــن موضوع ها بحث میکردم . آن چیزهائی راکه‌خودش داده‌بود.دیدم نتوانست بخواند.اه. متوجه‌شدم که اینها خودشان هم‌نمیتوانندبخوانند.این بودکه‌وقتی که آمدم به‌بانک وقتی‌معاون بانک شدم .اولین دستوری که‌دادم . این است‌که هیچ رقمی را .هیچکس دربانک حق ندارد‌بنویسد یا ماشین بکند مگراینکه ممیزبگذارد. وهرکس این رانکند تنبیه‌میشود . وتنبیه‌هم کردم . برای اولین بارکه‌بشودرقمی راخواند. بودجه‌دولت را وقتی میفرستادند‌به‌مجلس درروزنامه ها درمیآمد. من میبایست بازمداد‌بردارم هرسه‌رقم رایک ممیزبگذارم که بتوانم بخوانم . ایرانی اهل‌خواندن رقم نیست . رقم را اینقدربی اهمیت میداندکه صفرش یک نقطه کوچکی است که‌گفتم یک مگس به‌نشیندیک صفراضافه میشود.خب این حقیقت ها . این را بارها گفتم . یک روزی هم درحضور انجمن . انجمن شاهنشاهی . سازمان شاهنشاهی وخدمات اجتماعی . که شاهدخت اشرف تاءسیس کرده‌بود . من آنوقت رئیس بانک بودم یک عده ازبانک فرستادم که حسابهای اینها رادرست بکنند. خزانه‌دارهم‌بودم . حسابهای مرتب دغاترصحیح حسابی . بنا بودبروندگزارش سالیانه‌بدهند .آشتیانی هم دبیرکل بود یک همچین سمتی داشت . دبیرکل بود بنظرم .

س ـ کدام آشتیانی ؟

ج ـ آشتیانی که داماد‌وثوق الدوله . اسم کوچک اوچیست ؟ وکیل‌مجلس بود.ازآن آشتیانی های معروف بود.اسم کوچک اورانمیدانم . امادامادوثوق الدوله . من گفتم . محض‌رضای

خدا . این ارقام را طوری بنویسیدکه بتوانیدبخوانید. گفتندچه آقا ؟ گفتم شما آقایان دکترها .آخردکترها بودند .هم پزشک . هماشخاص تحصیل کرده بودند .گفتم شما هیچکدام تان رقم نمیتوانیدبخوانید. خیلی به آنها برخورد. رفتیم‌درکاخ. گزارش را شروع کردبه خواندن . بهاولین رقمی که‌رسیدگیرکرد. دومی رقم گیرکرد. همه نگاه کردندبمن . گفتم دیدید. من شرط می‌بندم که یک ایرانی بالاترین مقام را دارد.یک ارقام نه شیفری میدهم .نمیتواند بخواند. اینکه رقم برای ایرانی اهمیت نداشت . یکی زیادباشد . یکی کم باشد.میگویدچه‌اهمیت داردآقا ؟ چی چی است ؟ دنیاکه زیرورونمیشودکه ؟ به هرحال من آن رسیدگی راکردم به داور . رفتم‌شب پیش داور . شب رفتم . ساعت هشت‌شب بمن وقت دادند. رفتم گفتم که آقا .این شرکت‌کالای شما درخیابان سپه‌است . از همان مستقلات مال رضاشاه هم‌بود .

س - مستقلات شهری هم مگررضاشاه داشت ؟

ج - (؟) این متعلق به اوبود .که‌بعدها چه‌شدنمیدانم . امایک وقتی وزارت بازرگانی هم آنجا رفته‌بود. این شرکت کالا آنجابود .گفتم این درخیابان سپه است . رئیس‌آنهم ازدوستان شما است . کاراوهم ازساده‌ترین کارها است . این وقتی که طرزحسابش اینطورباشد وای به حال آن شرکتی که‌دربلوچستان دارید ، سیستان دارید، کرمان دارید، آذربایجان دارید. گفتم آقای داورنکنیداینکار را . گفت که مرحوم خدا بیآمرزدمرحوم منصورمستوفی‌الممالک را .مستوفی‌الممالک عقیده اش این بودکه تاماآدم نداشته‌باشیم .دست بکارنزنیم . من برعکس معتقدم .بایدشروع بکنیم .وآدم رابعدش پیدابکنیم و تربیت بکنیم. گفتم من خیال نمیکنم اینکارشدنی باشد . گذشت .تقریباً " یک سال ازاین گذشت .برای اینکه‌قراردادمن یکساله بود . در همان روزهائی که‌این خودش راکشت .تقریباً " منقضی شدکه قراردادسال دوم مرا بدرامضاء کرد.یک کمیسیونی خبرکردند. بازبدون آنکه‌بدانیم موضوع چیست ؟ رفتیم آنجا . دراین‌کمیسیون بازهمین اشخاصی‌که‌همیشه بودند . هژیر ، صادق وثیقی ، علی امینی ، علی وکیلی، گمان میکنم گلشائیان‌هم شایدبود. رفتیم . اولین چیزی که داورگفته گفتش‌که صورت

این شرکت ها را بیآوریدوبه‌بینیم کدامشان را بایدنگهداشت وکدامشان را منحـــــل
کرد. صورت را درآورد . ازاول ، شرکت ساختمانی ، که رام پدراین هوشنگ رام رئیس
آن بود. گفت اول این را بایدمنحل کرد. من ازاصلا" سراغ آن نرفته بودم . بعد یک
دفعه رفتم مثل اینکه بعدها .

س - نگفت چرا قرار است اینهامنحل بشود.

ج - حالا ، حالابه‌بینید. این رامنحل . آن منحل . منحل . همانجورازبالا تا
پائین . این شرکت هارامنحل کردوآنوقت گفت . که‌خدابیامرزدمرحوم مستوفی‌الممالک را .
میگفت‌که تاماآدم نداریم نبایددست بکارزد . من یقین دارم آن اشخاصی که آنجا
حضورداشتندهیچکدامشان متوجه این مطلب نبودند . من تعجب کردم . این درست عکس
آن چیزی است که‌درهمین اطاق بمن گفت یکسال پیش . بعـــــد جلسه‌بعدقرارشددر
دفترنظارت برشرکت ها . من موقعی که ....

روایت‌کننده : آقای ابوالحسن ابتهاج

تاریخ : ۹ آگوست ۱۹۸۲

محل : شهرکان ـ فرانسه

مصاحبه کننده : حبیب لاجوردی

نوار شماره : ۲۰

درخاتمه جلسه قرارشدکه جلسه بعدی درمحل کارمن باشد ، نظارت برشرکت‌ها . که خانه مشیرالدوله خیابان روبروی سفارت انگلیس است ، اسم کوچه‌آن رافراموش کردم ،آن یک خیابانی است‌که‌روبروی درشرقی سفارت انگلیس‌که آن خانه مشیرالدوله رااجاره کرده‌بودیم . آنروزجمع شدیم . بله جمع شدیم آن روزآنجا . ازداورخبری نشدگفتم‌تلفن بکنید چه‌طورشد ؟ رفتندوگفتند که‌پیشخدمتش

س ـ موضوع مرگش‌را میگوئید ؟ این راقبلاً فرموده بودید.

ج ـ بله . که‌این راخواست‌پای تلفن . گفت‌خودکشی کرده او . بین‌این دوجلسه . بنا براین آن کاری راکه درمنحل کردن‌شرکت‌ها بودمعلوم میشودکه رضاشاه برای اولین بارشنیدم ، به‌او باتوپ‌وتشر وبانهایت اوقات‌تلخی شایدهم به‌اوبدگفته‌بوده

س ـ تصورمیفرمائیدکه‌فشارهای‌داخلی آیابازرگانان بزرگ واینها ، آنهاهم ملاکین آنهاقدرتی بودند، نقشی داشتند که فشاری روی رضاشاه‌بگذارند؟ آنهاباعث‌شده باشند؟

ج ـ گمان نمیکنم ، گمان نمیکنم . بهانه‌گیری بودفقط برای اینکه این آخرین شخصی بوداز‌آن سه نفری که‌به‌سلطنت رضاشاه‌کمک‌کرده‌بودند. تیمورتاش‌بوده ، نصرت الدوله بود وداور. به‌عقیده من داورراهم مثل آن دوتاازبین میبرد. توی این سه‌تا اصلاً آن نصرت‌الدوله بیخود جزو این ترای آنگل triangle بود برای‌اینکه اویک‌آدمی بودکه‌به‌عقیده من یک‌آدم جاه طلب‌بودا ما پول میگرفت ،پول گرفته بود دیگر. قرارداد۱۹۱۹ راپول گرفت امضاءکرد . هیچ اصلاً قابل مقایسه نبودنداین دوتا . آن‌برجسته‌بود تیمورتاش همانطوریکه شرح دادم یک عیب داشت

ویک عیب وآن عیب را نداشت البته کامل بود . امااو ر هیچ قابل مقایسه نبود
حتی با تیمورتاش . فوق العاده به تیمورتاش نزدیک بود .برای اینکه من خــوب
بخاطردارم روزی که تیمورتاش   مرد که ما همه مان میدانستند کشتند . من با او
ملاقات داشتم ، آن وقت توی بانک شاهی بودم گمان میکنم . بحدی متاءثر بود
ویقین دارم که گریه کرده بود ما نشان نمیداد .بحدی متاءثربودکه نمایان بود .
نمیتوانست هم مخفی بکند. خیلی با همدیگرنزدیک بودند ، خیلی این به اوعلاقه داشت .
این وقتیکه به او تغیرکرده ، شاه به اوبدگفته تکلیف خودش را دانسته ، حالا این
ممکن است بهانه کرده باشد .اینها را تمام روی حدس من هیچ سعی هم نکردم کنجکاوی بکنم
اصلا" من مجالش هم نداشتم که بروم بپرسم تحقیقات بکنم که چطور شده . ولی یقین
دارم که این ازاینجهت بوده   ، خودش راکشته که خلاص بشود . واما راجع به اینکه
صفات برجسته داور ،گفتم صفات برجسته اش این بودکه یک چیزی راهم که نمیدانست
مثلا" درمسائل اقتصادی اصلا"واردنبود، این میبایست اینهم یکی ازضعف های ایران
نه فقط ایران کشورهائی مثل ایران .این را بارها بخودداور وبه علی امینی ،هژیر
اینها گفتم . این یک اطلاعاتی راکه میکرد توی دفترخودش یادداشت میکرد صحبت میشد
که مصرف شکر ، مصرف صادرات پوست ایران ، صادرات پشم ایران ، تمام اینها را و
حافظه فوق العاده ای هم داشت حفظ کرده بود .وقتی که میآمدند برای تجدید مذاکرات
قرارداد با شوروی ها ،که قرارداد مبادله جنس با جنس بود. آنها تمام میآمدند مجهز
با پرونده ها ، پرونده ها ازروزاولی که این قرارداد با آنها بسته شده بود تا آنروز،
مسلح ومجهز میآمدند ،طرف ایرانی برای اولین بار بعضی ازآنها دراین جلسات
شرکت میکردند کوچکترین اطلاعی نداشتند . هیچ پرونده نداشتند. اگرکسی پیدا میشد
مثلا داور فقط روی حافظه اش بود.یا آنیادداشت هائی که توی دفترش کرده بود. در
ایران بهیچوجه رسم نیستکه یک کاری که انجام میشود این کسیکه انجام داده گزارش
بدهد واین گزارش بایگانی بشود واین بایگانی بماندسرجایش ودراختیاراشخاصی
که بعدها میآیندگذاشته بشود . همچین چیزهائی اگروجودداشته باشد یکی درهزار.

ویک اشخاصی که خودشان این ابتکار را بخرج میدهند جزوسیستم‌نیست .سیستم حکومتی ایران یک همچین چیزی راندارد ، نداشت ونداشت. ندارد .الان هم نداشت ، آخری ها هم نداشت . اینکه همیشه میگفتم در مقابل خارجی ها مغلوب است . چرا ؟ برای اینکه ایرانی چون اطلاع ندارد نسبت به آن خارجی ظنین است میگوید: ین‌پدرسوخته آمده کلاه بردارد. این حرم زاده . حالاطرفش میخواهد روس باشد ، ژاپن باشد، انگلیس باشد ، آمریکا باشد فرق نمیکند . این میگویداینها آمده‌اندکلاه مرا بردارندوبا نظر سوء ظن نگاه میکند. آن یکی آمده مجهز میداند که اسلاف این آدم چی چی گفتند، تمام اینها راخوانده‌است‌قبل ازاینکه بیاید. ببینیداین را آنوقت مقایسه بکنید ببینید درچه‌وضعی هست این ایرانی . ایرانی هرحرفی که میزند روی هوااست . او باسند، باسابقه‌ای ازگذشته بدیهی است‌که ایرانی همیشه دراین مذاکرات همیشه مغبون میشود آن طرف منافع خودش راحفظ میکند . صرفا" برای اینکه اولا" بی اطلاع است ودرنتیجه بی‌اطلاعی سوء ظن دارد وسوء ظنی است‌که فطری ایرانی است .ایرانی سوء ظن نسبت به همه چیز دارد، همه‌چیزرا باید کمپلیکه بکندبعدبروددراطرافش شاخه وبرگهائی درست‌بکند، گنده بکند ، یک جوردیگری تعبیرکند، هیچ طرز ساده نگاه‌نمیکند به‌قضایا . آنوقت این میشود رفتار این یک دولتی ، بایک دولتی دیگر. من همیشه مخالف‌بودم که دولت بادولت کاربکند.بگذاریدافراداینکاررا بکنند ،برای اینکه افرادخب هرچه‌باشد هرچقدر هم بیسوادباشدمنافع خودش رااگر حفظ بکندمیداند ،یادش‌هست ویااگر. نمیدانم درتجارتخانه های ایرانی چه‌جور میکردندقدیم . اماوهمان حاجی اطلاعاتی داشت ازپدرش به‌اورسیده بودخودش هم بطرزهمان قدیمی چرتکه داشت باسیاق آن حساب رانگه میداشت . من معتقدبودم که البته حجم‌کارآن زمان هم کمتربود اماوقتی که‌برخوردکردم به آن قضیه جواهرات رانمیدانم گفتم‌براتون ؟ جواهرات سلطنتی راکه‌دربانک گرو گذاشته‌بودند؟ بله آنهم یکی‌ازچیزی هائی است که‌بایدبه شمابگویم . آنجابرخوردکردم به یک همچین موردی . تفاوت‌بین زمان مظفرالدینشاه وناصرالدینشاه وزمان پهلوی . حجم کارآنوقت‌تصدیق میکنم کوچکتربود ، خیلی‌کمتربود ، امابا همان سیاق قدیم وبا

سیاق قدیم روی این طومارها یک چیزی برای من پیداکردندکه همان روزی که
این راپیداکردندمن دربانک شاهی بودم .گفتم بهیچوجه من الوجوه امروزاین
آقایان دروزارتخانه هایشان نمیتوانندپیداکنند .بااطمینان این رامیگفتم
برای اینکه‌دیده بودم طرزکارشان را .

حالاراجع به مرحوم داور اگرچیزهای دیگری ، سئوالاتی ،چیزهای دیگری.

س - پایه‌گذاری مسائل اقتصادی ، وبازرگانی ایران راکه میگویندایشان پایه گذاری کردند؟

ج - دراین تردیدنیست . برای اینکه میگویم این منتها یک کارهائی رابرعهده
گرفت که‌ابزارش رانداشت . من این راگفتم اولین برخوردی که‌داشتم باشرکت
کالا رفتم ساعت هشت پیشش به اوگفتم . گفتم این دوست شمادرتهران است
فاصله ای ازخیابان سپه است تاوزارت مالیه . هیچی ندارد. شماآنوقت چطوردر
سرتاسر ایران شرکت درست کردید به چه‌ٔ میدی ؟ که‌اینها اینکارراخواهندکرد؟

گفتم‌به‌عقیده من اینکارصحیح نیست .نمیتوانید . آن مثال زدته‌بایدکارراکردو
آدم راپیداکرد . اما چندروزقبل ازکشتنش گفت حق بامستوفی الممالک بوده که تا
آدم ، آدمش رانداشته باشد دست به کارنبایدزد.

س - یعنی معتقد هستیدکه‌بهرحال اویک انقلاب ٔاداری درایران بوجودآورد.

ج - گفتم وزارت دادگستری را ، دادگستری رازیرورو کرد ویک دادگستری درست کرد
قوانینی گذراند. امابا آن قوانین راچه جوری میبایست بگذرانند؟خودبدبخت
که نمیتوانست بنشیند تمام این قوانین رابنویسد. اوهم میبایست به اشخاصی بدهد
آنها هم میبایست بنویسند، آنها هم آنوقت میبایست بروند بدهنداین رادرکمیسیون
عدلیه که‌رسیدگی بکنندواین راهم شایدا ومعمول کرداین قانون را ، که تصویب بکنند
یکسال اجرابشودودوباره‌برگردد.

س - برهم میگشت ؟

ج - بخاطرندارم ، بخاطرندارم نمیدانم ، بخاطرندارم شایدهم برنمیگشت .مشکلات ایران
اگــر آدم بخواهدقضاوت بکنداینستکه اول حقیقیتا " فاقدآدم است . طرزرفتارهم با
مردم باکارمندان طوری است که آدم‌تربیت نمیکند. من‌یکی ازچیزهائی که ،نظرهائی

که به داوردادم. گمان میکنم آنوقت وزیردارائی شده بود .گفتم آقا بیائید یک کاری بکنید محض رضای خدا ، یک حقوقی بدهیدبه کارمندانتان که اینها مجبور نباشنددزدی‌بکنند. گفت اخیرا " به مادون رتبه ورتبه یک دوتومان درماه اضافه حقوق دادیم وماهی سیصدهزارتومان شده‌بودچه . گفتم آقای داور همین استدلال غلط است. هیچوقت شده که مستخدمی خودش‌رابکشد ازاین مستخدمین ، برای اینکه‌گرسنه است ؟ چه‌جوری زندگی میکند؟ گفتم قسمت عمده‌شان‌آن پولی راکه میبایست‌بیایدتوی صندوق دولت‌یک دهم آن ممکن است‌یک صدم آن رابگیرند وبااین زندگی میکنند. من معتقدم اگرحقوق کافی داده بشود درآمددولت افزایش پیدا میکند . برای‌اینکه الان اینها بادرآمدنا مشروع زندگی میکنند منتها چه‌جوری میتوانندزندگی بکنند. خب‌ا ینقبولش‌براش مشکل بود. رضاشاه که‌اصلا" معتقدبود به کرات‌شنیدم ، معتقدبودکه‌به‌ایرانی هرچی بدهی بازهم‌دزدی خواهدکرد. بنابراین چه‌لزومی داردکه‌آدم بیشتربهش‌بدهد. من خیال میکنم رضاشاه باورنمیتوانست‌بکندکه ایرانی ممکن است‌وجودداشته‌باشد که بتواندمیلیون‌ها بدزدد و دزدی نکند.

س - این نظرش‌راجع به‌ارتش‌هم همین بود به آنهاحقوق کم میدادیا درآنموقع؟

ج - میگویم رفته بودبه‌بازدیدژاندارمری ، آنوقت اسمش‌راگذاشته بودند چی ؟ ژاندارمری رایک اسم ایرانی برایش‌گذاشته بودندو امنیه امنیه . رئیس آنهم مثل اینکه احمد آقاخان بودآنوقت ، وقتی که‌واردشده‌بودآنجا به‌همه‌گفته بود ، به‌اطرافیانش‌که دستهایتان توی جیبتان بگذارید ، اینجا میزنندجیبتان را ، یعنی آمده‌اید به‌مرکز دزدها .باعلم به‌اینکه دزدی وجوددارد اودرصددبر نیامد. وگمان میکنم این‌واهمه‌ای که‌داورداشت ، بمن نگفت‌اما خیال میکنم میشناخت ، روحیه رضاشاه را میدانست‌ومیدانست این حرفها رانمیشود به‌اوزد که بیائید

ایرانی راسیرنگه دارید برای‌اینکه . من معتقدم ، اطمینان دارم ، ایمان دارم ازچیزهائی که میشنیدم ومیدیدم وطرزفکراین آدم این بودکه ایرانی نمیتوانید شما سیرش‌بکنیدکه دزدی نکند. این دزدی را درهرحال خواهدکرد.

س - نظرخودسرکار چی است ؟

ج - من اینکارراکردم ونتیجه گرفتم . خوشحالم که این سئوال رافرمودید. من رئیس بانک ملی بودم .بانک شاهی بودشصت ساله ، یک کادرتربیت شده که قسمت زیادش ارمنی ، اما ایرانی های مسلمانشان راتربیت کرده بودند باکمال صداقت برایشان کارمیکردند .انگلیسی ها یک مقداری اول طلا آوردند که دادند، چون مال آنها بود نصفش رادادند به بانک شاهی ، نصفش رادادندبه بانک ملی که بفروشد. این طلاها سکه های متعدد ، مختلف بود ، سکه های کینگ جرج بود، مال ویکتوریا هم بود. دربازار ، اینهم یک چیزی که من نمیدانستم تاآنروز دربازار هرچه تازه تربودقیمتش بیشتربود . وفلسفه آن اینست که سائیده میشودطلا درنتیجه مثلا" پنجاه سال که یک سکه ای که درجریان باشداین وزن اولیه راندارد واین بودکه این رزگرها قدیمی ها راکمترازجدیدی میخریدند. مااین راشروع کردیم به فروختن . بانک شاهی هم فروخت . بعدها شنیدم ، همه میگفتند ، همه که اشخاص دربانک شاهی آن متصدیان فروش سکه های جدیدراخودشان رامیخریدند سکه های قدیم را مبفروختند این رادیگرهمه کس میدانست . به کرات ، به کرات مواردی پیش آمد که بانک ملی کاری راکه میکرد باصداقت میکرد ودرآنجا دزدی میشد. من نمیگویم در بانک ملی دزدی نبود اما ادعا میکنم که مردم قبلا" حساب میکردنددزدی بکنند یانه ؟ برای اینکه روزاولی که آمدم گفتم من باشما یک حسابی بازمیکنم ،شمایک طلبی دارید من این رانسبت به شماادا خواهم کرد. یک دینی هم داریدوآن اینست شما اگرصداقت نباشد ، اگرصمیمیت نباشد هیچ قدرتی نمیتواندشمارانگه دارد .یک پیشخدمتی رابرای گرفتن نمیدانم دوتومان بودمنفصل کردم ، کارمندراهم همین جور واین درنتیجه هشت سال یک دستگاهی بوجودآمده بود که من بوجودش افتخارمیکردم نه فقط من . من شبی درسرمیزشام بانک آو انگلاند که جلسه سالیانه بانک وصندوق بود، بانک جهانی وصندوق بوددرلندن دومین جلسه سالیانه بانک وصندوق در۱۹۴۷ درلندن بود . سرمیزشام پیش من یک آدمی نشسته بودکه سرپرست کنترل ارز بوددرانگلیس . برای

اولین بار درتاریخ انگلیس مقررات ارزی داشتند زیرنظراین (؟) بود او گفتش که من نمی شناختمتش که خودش معرفی کرد من (؟) پیش ،بین هرکسی هم یک نفر ازبانک آو انگلاندها نشانده بودند. گفت که من شما را خوب میشناسم . گفتم شما چطور مرا میشناسید؟ گفت میخواهیدبرایتان شرح بدهم شما چه جورآدمی هستید ؟ گفتم خیلی میل دارم . گفت ، یک آدم بسیارتندخلق ، خیلی خیلی سختگیر بسیاردرست ، نمیدانم چی فلان ، فلان ، فلان ، فلان ، گفتش که اعتباری که بانک ملی دربانک آو انگلانددارد کمتراز بانکهائی هستش ازاروپا که به اندازه شما اعتبارداشته باشد. گفتم من همیشه افتخارمیکردم به اینکه بانک ما مباهات دارد. وخوشوقتم که یک همچین چیزی را میشنوم . چرا ؟ برای اینکه در۱۹۴۷ بودکه دولت انگلیس برگشت به گلداستاندارد . وچندهفته بعدازگلداستاندارد را گفت غلط کردیم . برگرداند. درموقعی که اینکارراکردندیعنی آزادی مطلق گفتند الان دیگر استرلینگ کانورتابل هست .یک کارنسی هست که پشت سرش طلا هست وچه هست فلان واینها . آزادی . بتمام بانکهای مرکزی دنیا تلگراف کردند وخواهش کردند که برای همکاری با بانک آوانگلاند تقاضا میکنیم که خودداری بکنیدازتبدیل غیر ضروری .من این راصددرصداجراکردم،دستوردادم درتمام شعبه ها . بانک های دیگراسپکولاسیون کردند . این را ضعف دانستند . فوق‌العاده هم متضرر شد . آنها استفاده بردند . من ابن استفاده رانبردم من میتوانستم اینکاررابکنم نکردم. درفروش طلا که میآوردم وسکه میکردم بعدها این رامیدانستند دیگر .اتفاقا" یکی از گاورنرهای بانک آو انگلاند سرجرج بولد الان بایدنگاه کنم ببینم هست یا نه ؟ این درواشنگتن یک وقتی سروکارداشت . یک سمتی داشت ازطرف دولت انگلیس درصندوق .یک روزی من به این برخوردکردم درتوی خودصندوق ، این مرا به یک نفردیگرمعرفی کرد والا اوکی بود ؟گفتش که این مسترابتهاج کسی است که پول ایران رانجات دادواگر این نبودایران پولی امروزنمیداشت . این راگاورنر بانک آو انگلاندمیگفت . این سرتاسردنیا این شهرت راداشت . وبهمین جهت هم بودمن موفق

شدم‌که‌یک مه‌موراندوم ... بادولت انگلیس امضاء بکنم که‌بی نظیربود. که این هم شرحش را خواهم داد.

س - دلم میخواست نظرتان راجع به کارمند ایرانی ، مخصوصا" کارمنددولت ایرانی، وتاءیید یا تکذیب این نظرکه بعضی ها دارندکه کارمندهای ایرانی اصولا" دزدند؟ تنبل هستند ؟

ج - هیچ همین چیزی نیست .هیچ همین چیزی نیست . من افتخارمیکردم .

س - تجربه سرکار چی بود ؟ وچه کردید که نتیجه معکوس...؟

ج - اولا"افتخارمیکردم بتمام معنی افتخارمیکردم به‌وجود یک . وبرای همین هم بود وقتی بمن تکلیف‌کردند که بروم نمیدانم نخست‌وزیربشوم ، بروم چیز بشوم ،حکم بمن داده ، ساعدبمن حکم کتبی دادکه‌بروم رئیس‌سازمان برنامه بشوم منتهاش‌گفت بانک هم زیرنظرتان باشد گفتم‌من‌اگربناست‌دوتا را انتخاب‌بکنم من این بچه ای است که تربیت‌کردم دارم بزرگ میکنم من ول نمیکنم . علاقه‌داشتم . افتخارمیکردم که آنوقت درحدود دوهزارکارمندداشت . درموقع جنگ ، درموقع قحطی ، درموقع بی‌مرکزیت نبودن مرکزیت ، نبودن حکومت ، اشغال شده‌بودپایتخت‌ما ازطرف‌سه قشون اجنبی ، حزب‌توده حکومت میکرد اشخاص‌را میگرفت‌توقیف میکرد دریک همچین موقعی که مطلقا اتوریته ای وجودنداشت بانک ملی بانهایت‌ایمان کارمیکرد .

س - علتش‌چی بود ؟

ج - علتش ؟ نشان دادم درعمل که‌هیچ قدرتی نمیتواند نفوذ پیدابکنددربانک . قوام‌السلطنه به‌شماگفتم دوست‌من کسیکه اینهمه محبت بمن کرده بود بمن نوشت که رئیس‌شعبه پهلوی تان رااخراج کنید .بهش‌گفتم آقا برای چی ؟ گفت‌نادرست‌است نه گفت‌باشوروی هاهم‌ساخته . فرستادم که شرح هم دادم .

س - کـــه به کارمندانتان امنیت‌شغلی میدادید

ج - روز اولی که‌آمدم همه آنهارا‌توی صندوق بانک ، گیشه بانک‌خواستم به‌این عبارت به آنهاگفتم ، گفتم من به‌عبارت‌حسابداری وبانکداری به شما صحبت‌میکنم این روابط من باشما دوجنبه دارد یک‌ستون بدهکار،یک‌ستون بستانکار ، من بشما بدهکارم

یک چیزهائی راکه تعهدمیکنم برای شماخواهم کرد ، تأمین میکنم زندگی شمارا که شما احتیاج نداشته باشید دزدی بکنید باآن حقوق نمیگویم زندگی مرفه بکنید اما میتوانیدزندگی بکنید .

س - اگردراین موردتوضیح بفرمائید چه اقدامی کردید ؟

ج - اقداماتی که کردم درموقعی که قحطی بود . این رادربانک رهنی شروع کرده بودم نانوائی درست کرده بودم دربانک رهنی . آمدم دربانک وجیره بندی کردم . آمدم عین همین را دربانک ملی پیداکردم نانوائی درست کردم میفرستادم آرد میخریدند به قیمت های ارزان از راکز ،ازبازارش این رامیآوردم درآنجانان میکردم . اجناسی راکه میخریدم به نازلترین قیمت میخریدم میفرستادم مثلا" ، آنوقت روغن کرمانشاه بود، کرمانشاه میرفتند روغن میخریدند تمام حبوبات ولوازم دیگرزندگی را ، خواربار راازجاهای دیگردربازار عمده فروشی میخریدم میآوردم باتخفیف میفروختم ، باتخفیف . عوض اینکه حقوق بدهم که همش بشکل حقوق باشد که ایجادتورم میکندوهیچ اثری ندارد وبارها این رابدولت گفتم وهیچکس این راقبول نکرد . گویاوزارت جنگ مثل اینکه یک وقتی یک همچین چیزی راکپی کرد . من به آنهاجیره میدادم به تعداد افراد.

س - افرادخانواده ؟

ج - افرادخانواده . این راآنروزی که مهدی سمیعی ، خردجو ،پیرم رفته بودنداین چیزهادرست کرده بودند این رابه آنهاگفتم . گفتم دربلشویکستان یک همچین چیزی وجود ندارد. این رااتفاقا" اولین دفعه ایست که من این اکسپرشن راگفتم .گفتم دربلشویکستان ، چون اینهارامیدانستم چپی هستنددیگرهمشان . گفتم دربلشویکستان یک همچین رویه ای نیست ، وجودندارد که نگهبان بانک ، یک نگهبان ویک زن وپنج بچه ، هفت جیره میگیرند همان جیره ای راکه من میگیرم ، همان برنج ، همان روغن ، همان قند وهمان چائی ، به نصف قیمت ، نصف قیمت آنرابانک میداد بااین تفاوت که من برای خودم وزنم ویک پیشخدمت ، من سه تا میگیرم او هفت تا میگیرد. گفتم در بلشویکستان بمن نشان بدهیدکه بهترازاین رفتاری باشد . بیمارستان وجودداشت اما

من این بیمارستان راتقویت کردم .بهترین دکترها ، بهترین اطاقها ، بهترین ادوات‌طبی ، آنچه که ازدستم برمیآمدبرای آنها میکردم وتمام اینها مجانی .

س - مثل اینکه درسطحی بودکه حتی افرادغیرکارمندهم‌علاقه داشتندکه در آنجا مثلا" عملشان کنندوبستری بشوند؟

ج - هرکس‌ازاعیان ازمتشخصین میخواستندیک جائی ،یک مریضخانه خوبی بروند میآمدنداین مریضخانه . جانداشتیم به‌همین جهت‌هم بودکه آن قسمت‌عفونی را گفتم نمیتوانید که حذف‌بکنید . قسمت‌زایمان رابمن پیشنهادکردندکه حذف‌بشود ایـــــن رانمیدانم به شماگفتم موضوع مادرم آنوقت‌تقاضاکرد که خواهرم که میخواست ؟

س - نگفتید .

ج - نگفتم . گفتم نمیشود . گفت آخر چطور نمیشود ؟ تومیتوانی بگوئی گفتم میتوانم بگویم امانمیتوانم استثنا بکنم . یکی دیگر از خوبی ها همین پرنسیپ بود

س - مورد مسکن چطور ؟

ج - درموردمسکن ، وام مسکن ، وام مسکن میدادم وبالاترازهرچیز این بودکه تمام افرادبانک ملی بدون استثنا موءمن شده بودندکه هیچ نفوذی دربانک نمیتواند رخنه بکند این مهمترازهرچیز مادی بود. واین رابه کرات دیدند. یکیش موردقوام السلطنه بود ،یکی دیگر یک مرتیکه ای بود ، یک دیوانه‌ای بود نماینده‌مجلس . ای داداسمش الان بازهم یادم نیست بله . یادم‌خواهدآمد. این ازسمنان وکیل شده‌بود .یک روزی آمدپیش من گفتش‌که این‌رئیس‌شعبه شمادرکارهای سیاسی مداخله میکند. گفتم حق ندارد اگربکنداخراجش میکنم . واینهم گفته بودم ،به شماهم‌توضیح دادم که درمورد حزب دمکرات یک نفررااخراج کردم که رفته بودتبلیغ کرده بود . این راببینیدبه این جنبه اهمیت بدهیدها که یک‌کسی بخودش اجازه بدهدکه‌برای حفظ کارمندانش و اینکارهم درست درسازمان برنامه کردم

س- (؟) این را ببرید به زمان برنامه تان و این کارهائی که در بانک ملی در مورد تاءمین احتیاجات افراد کردید در سازمان برنامه چه کارهای مشابهی کردید؟

ج - همین کارها را کردم . برای اینکه به همین جهت هم یک نفر انصاری نامی که معاون کارگزینی بانک بود اورا آوردم به سازمان برنامه . وتمام اینها را درهمانجا هم پیاده. کردم دادن وام ، دادن کمکهای خواروبار ، تمام اینها را درهمانجا هم کردم در سازمان برنامه هم کردم . اما مدت توقف من آنقدر نبود . من چهارسال ونیم بودم.

س - همان احساس نسبت به کارمندان ....؟

ج - همین احساس بود که بمن بعدازاینکه رفتم بمن میگفتند ماوقتی ازطرف شما میرفتیم پیش وزراء احساس میکردیم که برای ما اهمیت قائل هستند. بعدازشما دیگرما آن آدم نبودیم ، آن شخصیت را نداشتیم . برای اینکه پشت سرشان ایستاده بودم .
بگویم برای اینکه پس فردا من میمیرم میروم این چیزها میمانند . وبرای این است که ایرانیانی که درآینده میایند بدانند که این چیزها صرف میکند . بمن میگفتند احمق جان تواینکار را برای کی میکنی ؟ توخیال میکنی مردم قدرمیدانند؟ برای آن دنیا میخواهی بکنی ؟ گفتم برای خاطر خودم میکنم ، خودم ، من یک شاهی نداشتم وقتی که درراءس سازمان برنامه بودم . مقروض بودم درتمام مدت کاریرم مقروض بودم . رئیس بانک ملی وقتی که بودم حقوق من رسید به دوهزاروپانصدتومان که آن هزارتومان اضافه را با زقوام السلطنه بمن داد وقتی که دفعه دوم آمد .برای اینکه دفعه اول هزاروپانصدتومان راحاضرنشد بدهد دفعه دوم که آمدگفتم آقا من با هزاروپانصدتومان نمیتوانم زندگی بکنم که من پذیرائی دارم آخر ، من بعنوان رئیس بانک پذیرائی دارم نمیتوانم . هزارتومان بمن اضافه داد. دوهزاروپانصدتومان میگرفتم ، هشت هزارتومان هم درسال پاداش میگرفتم با این میتوانستم زندگی بکنم اما طوری که یک دینار پس اندازنداشتم . مقروض بودم ، همیشه مقروض بودم ، تمام عمرم مقروض بودم .تنها چیزی که مرا نجات داد این فروش سهام بود. تاخرخره من من مقروض بودم وقتی که این سهام را فروختم . اما حالا جنبه مادی آن را بگذاریم

کنار چیزی که مهم است یک کسی آنچنان بخودش اعتماد داشته باشد که درمقابل بالاترین قدرت متصور بایستد وبگوید نمیکنم . این را من درایرانی های دیگرندیدم . این حالا حمل به خودپسندی میشود ؟ بشود . اما واللهه ازجنبه خودپسندی نیست این از یک جنبه ای است که میخواهم ثابت بکنم که یک نفرایرانی درمراحل مختلف ، درزمان رضاشاه ، درزمان بعدازرضاشاه که یک وضع اسفناکی پیش آمد. که هیچ مملکت صاحب نداشت ، هیچ صاحب نداشت . که من متحیر بودم یک قضیه ای که پیش آمده بود به حکیم الملک مراجعه بکنم ؟ وحکیم الملک نخست وزیر بود . گفتم آخر حکیم الملک که من که میشناسم بدبخت بیچاره ، اوازمن میپرسدکه چه بکنم ؟ بمن میگویددردل میکندکه چه بکنم ؟ دریک همچین وضعیت درمراحل مختلف مملکت قدرت رضاشاه شرب الیهود بعدازرفتن او . سه قشون اجنبی درتهران . وبعدزمان قدرت این شاه در سازمان برنامه . روش من بقدر سرسوزن عوض نشد. برای اینکه اتکاء به نفس داشتم ، هیچوقت فکرنمیکردم که اگربیکاربشوم چه خواهم کرد ؟ همیشه میایستادم میگفتم اینکاررا میکنم قبول ندارید میروم . بارها به شاه کتبا" شش دفعه ، کتبا" استعفادادم خدا میداندچندبارشفاها" . دفعه ششمش دفعه آخربودکه این سرقضیه کود شیمیائی شیراز استعفادادم . اولین بارا ستعفادادم موقعی که بمن قول داده بود که حقوقی به سازمان برنامه تعلق خواهدگرفت که من بتوانم ازآنهاد رستی بخواهم. گفتم یکی ازشرایط من این بود . وقتی که پیشنهاددادم بودجه را برای دولت فرستادم اول قائممقام ، بعدمعاونین ، مال خودم راخالی گذاشتم . پیشنهادی که خجالت میکشیدم . دوهزاروپانصد تومان برای معاونین بانک

س - در سازمان برنامه ؟

ج - بله . ردکردند

س - چی را دوهزاروپانصدتومان را ؟

ج - بله ردکردند. دوست من ، دوست عزیز من عبداله انتظام کفیل بود .علا رفته بود برای معالجه . آن یکی دوست من .که اوراد وست عزیز نزدیک خودم میدانستم علی امینی را ، که سالهای سال میشناختمش ، وزیردارائی . بمن تلفن کردندکه بیا آقا اینجا .

رفتم گفتندکه نمیتوانیم اینکاررابکنیم .

س ـ کابینه اقبال رامیگوید ؟

ج ـ نخیر کابینه علا . چرانمیتوانیدبدهید ؟ گفتندبرای اینکه حقوق خودما ۲۵۰۰ تومان است . گفتم شما اگرنالایقید بمن چه ؟ شما اگردزدی میکنید بمن چه؟ شما میتوانیدبا ۲۵۰۰ تومان زندگی بکنید ؟ نمیتوانید پس چه جور زندگی میکنید؟ یا داریدازخودتان ، یا میدزدید ، یاکلاه برداری میکنید ، قرض میکنید به نیتی که پس ندهید . شق دیگری ندارد. من نمیخواهم اینکاردردستگاهم . گفتم من خجالت میکشیدم که بیش از ۲۵۰۰ تومان نمیتوانم بدهم . امانمیتوانید ؟ من استعفا میدهم .رفتم بنسازمان برنامه تلفن کردم به تلفنچی دربار گفتم که من بـا تشریفات واینهاکارنداشتم .تلفن میکردم به تلفنچی که آنجابگویدبه شاه که من میخواهم ببینم . گفت، امروزغیرممکن است آقای ابتهاج. بحدی ملاقات داردشاه غیرممکن است .

س ـ کی این رامیگفت ؟

ج ـ تلفنچی . برداشتم نوشتم نامه استعفا . حالا چندوقت است آمدم ؟ تازه علا به سرکارآمده ، بفاصله خیلی کوتاهی ، یک ماه دوماه شد اولین بودجه راکه فرستادم هان ، بمن گفتندکه برای خودتان هرحقوقی که بخواهیدحاضریم .

س ـ چقدراضافه کرده بودید نسبت به حقوق قبلی معاونین ؟ یعنی .....

ج ـ خیلی ، خیلی ، خیلی ، خیلی

س ـ از ۱۰۰۰ به ۲۵۰۰ ؟

ج ـ نه مثلا" بگویم که رسانده بودم به حقوق وزارت دیگر . شما همین راقضاوت بکنید؟

س ـ بیاددارید که قبلا" چقدربود ؟

ج ـ یادم نیست ، یادم نیست .خیلی ،خیلی زیادبود.

س ـ آنوقت درموردستون پائین ترهم ؟

ج ـ همه ، همه راهمینجور . درمورد. حالا بگذاریداین راتمام بکنم آنوقت درمورد دیگران ببینید چه کردم ؟ درموردخداداد و اینهاچه کردم ؟ بفاصله یکساعت بعد

عبداله انتظام تلفن کرد گفت چی کردی تو ؟ استعفادادی ؟ شاه به اوگفته بود.
گفتم منکه به توگفتم استعفامیدهم . این باورنکرد خیال کردشوخی است. گفتم
من به شماگفتم استعفامیدهم ، من نمیمانم . گفت بیا اینجا حالا . رفتیم .
جمع شدند ، آنجانشسته بودیم تلفن زنگ زداز طرف دربارگفتندبه آنها پس فردا
یا فرداهمه تان بیا شیدسعدآباد . خوب این مذاکرات را ماگذاشتیم رفتیم . عبداله
انتظام بود ، علی امینی بود ، علی معتمدی بود بعنوان وزیرمشاور ، مهندس
طالقانی بود پنج نفرشدیم . شاه گفت چی است ؟ گفتم این آقایان میگویندکه
چون حقوقشان ۲۵۰۰ تومان است معاون سازمان برنامه نمیتواند ۲۵۰۰ بگیرد . منهم
به اینهاگفتم یا شما میدزدید ، یا ازخودتان چیز دارید ، یاکلاه برداری میکنید
والا چه جوری میشود زندگی کرد ؟ چه‌جوری آخریک وزیرمیتواندبا ۲۵۰۰ تومان زندگی
بکند ؟ من نمیتوانم اجازه بدهم بهمکارانم که دزدی بکنند. به آنها اجازه نخواهم
داد ، وعده‌دادم ،به آنها قول دادم که زندگی آنها را تاءمین خواهم کرد . واین را
خجالت میکشم وبه شما هم الان عرض میکنم وضع مالی مملکت وقتی که بهترشد من تقاضای
اضافه حقوق خواهم کرد ، حقوق آنها را بالاتر خواهم برد . شاه گفت که خب ابتهاج
راست میگوید دیگر. وانگهی من به ابتهاج قول دادم . آنها هم گفتند بله قربان
چشم تمام‌شد حل شد .راجع حقوق خودم .

س - پس شد اینجا ؟

ج - شد بله ،قبول شد ، تصویب شد .

س - آنوقت حقوق بقیه چی ؟

ج - تمام تصویب شد ، تمام تصویب شد ، تمام آن ریزی که روءسای ادارات وفلان
واینها یک بودجه‌ای درست‌کرده بودم که ازبالا شروع میشد مدیرعامل ، بعدقائمقام ،
معاون فلان ، فلان تاآخر . من هیچ ننوشته‌بودم بمن مثل اینکه ۹۰۰۰ هزارتومان
۹۰۰۰ تومان . برای اینکه هردفعه ا یکه من میدیدم نمیتوانم میرفتم به شاه میگفتم
من نمیتوانم زندگی بکنم .

س - خیلی خوب بودکه میدانستید که مثلا" بودجه پرسنلی سازمان برنامه چندبرابرشده‌بود

براثر پیشنهادشما ؟

ج - ای کاشکی این الان میتوانستم به شمابگویم . امامیدانم که چندبرابرشده بود.

س- دو سه‌برابر ؟

ج - واماراجع به آنهاچه‌کردم ؟ تصمیم گرفتم که .من وقتی‌که آمدم به سازمان برنامه تصمیم گرفتم که دودستگاه بوجودبیآورم .روی مطالعاتی که رفتم‌ده روزآنجاکردم . و مطالعاتی هم که اساسا" داشتم ، عقایدی که داشتم . یک دفتر فنی گفتم ایجادمیکنم، یک دفتراقتصادی .

س- آن راداریم روی نوار .

ج - دارید .؟

س- بله بله ،بله .

ج - حقوق اینهاراکه نمیتوانستم‌بدهم‌خدادادراکه‌درپرینستون‌درس میداد که نمیتوانستم بیاورم حقوق یک رئیس اداره به‌اوبدهم . میدانستم چه چیزهائی رامیتوانم ازمجلس بگیرم چه چیزهائی رانمیتوانم . مجلس من هم همان کمیسیون مختلط ،کمیسیون برنامه‌بود که ازمجلس وسنا واین کمیسیون تنهاکمیسیونی بودکه حق قانون گذاری داشت . میرفتم برای تـ م چیزهائی راکه‌مثل مثلا" کارخوزستان خواستم گرفتم پنجاه‌میلیون تومان که دادم به لیلینتا ل . برای ابتدای امر وقتی قراردادامضاء شد.میدانستم برای دفتر اقتصادی نمیتوانم . چرا ؟ میرفتم آنجا ، من میبایست حالی‌بکنم که چرا من به یک اکونومیست احتیاج دارم . میگفتند ای آقا اکونومیست چی ؟ مابشما این اشخاصی مثل سی سال فلانی دروزارت‌دارائی مویش راسفیدکرده مابشمااین آدم رامیدهیم . من میـدانستم چه‌چیزهائی رامیتوانم‌تحمیل بکنم چه‌چیزهائی زورم نمیرسد . میدانستم این رانمیتوانم . بنابراین درصددبرآمدم که این رابگیرم ازیک جائی . با راکفلر فاندیشن بافوردفاندیشن داخل مذاکره شدم . فوردفاندیشن استقبال کرد . یک میلیون تقریبا" پانصدهزاردلار گرفتم . یادم نیست‌رقم را . دردو وهله گرفتم . میهمانی بوددر چه وی چیس باب‌گارنربه افتخارمن میهمانی میداد. وسرمیز شام سفیرمابود نصراله‌انتظام . وقبل ازشام به باب‌گفتم که من

یک میلیون دلارازفورد فاندیشن گرفتم . گفت چی میگوئی ؟ گفت اه برپدرشان لعنت اینها بمن ندادندبرای فلان . گفتم خواهش میکنم حالا یک اقدامی نکنیدکه این رابهم بزنید گفتم اینکارآسانی نبود .گفت چطور اینکارراکردید ؟ یک چی چی بوداسمش که نماینده شان آنوقت که میآمدکه بعدرفت توی بانک جهانی ؟ یک اسم اسکاندیناوی داشت . این هی رفت هی آمد ، هی رفت هی آمد تمام کارهای مرادبد تمام تحقیقاتی کرد میدانید شوخی‌نبودیک همچین پولی دادن ؟ بعد مرا بردندآنجا باهئیت مدیره شان درنیویورک صحبت بکنم بلاآخره دادند. گفتم من این رابرای این میخواهم . بنابراین .

س - چه حقوقی آنوقت توانستید بدهید به اندازه آن سطح ؟

ج - حقوقی که به امثال خدادمیدادم حقوق پستش بودمطابق بودجه ای که داشتم که آنهم خودش یک چیزی بود تفاوتش راازمحل فوردفاندیشن میدادم .

س - خوب وقتی بقیه دستگاه دولتی اطلاع پیداکردند؟ سروصدانکردندکه چه خبراست سازمان برنامه ازاین حقوق ها میدهد؟

ج - جراءت نمیکردند برای اینکه میدانستندهیچ جائی یک همچین محیطی وجودندارد ، هیچ جائی یک همچین تنبیهی نیست ، یک همچین دیسیپلینی نیست . مثل شمر رفتار میکردم باآنها . آخر میگویم برای چندتومان من آدم رابیرون کردم . آخرنشان بدهند یک جای دیگری اینکارراکرده‌باشند . واین برای تظاهرنبود این رابرای بخاطرمردم نمیکردم .

س - شما معتقدبودید که دولت باتعدادزیادکارمندی که داشت او هــم میتوانست تدریجا " اینکارهائی راکه شمادربانک ملی .... ؟

ج - البته ، باتصفیه عده ، عده زیادی ، خدابیآمرزد اقبال . اقبال رفت شرکت نفت . یک قشون درشرکت نفت استخدام کرد میدانید ؟ هرکس ازدربار ، ازقوم‌وخویشهایش که نفوذ داشت توصیه میکرد آنا " استخدام میشد . بدون اینکه معلوم بشود برای چه استخدام میشود ؟ من این وزیری رابیرون کردم برای استخدام یک ماشین نویس که به توصیه سردارفاخر. آخرنشان بمن بدهنددرکدام دستگاه . والله این رابرای

تظاهرنمیکردم اعتقادداشتم به اینکه کارصحیح اینستکه من خودم باید سمبل درستی باشم تابتوانم اینکارها را بکنم . اگراین قلدری را مگرمیشود همینجوری بیخودی کرد ؟ بعضی وقتها دیدم که بعضی ها سعی میکنندتقلید بکنند ،خواستم آنها را . گفتم شما ازابتهاج تقلیدنکنید نمیتوانید . گفتم برای اینکه بتوانیداینکارها را بکنید با این قلدری رفتاربکنید ؟باید یک امتحان هائی بدهید تا برسید به اینجا که مردم قبول تان بکنند ، مردم باوربکنندوزیرباربروند والا مگرمیشود به این آسانی . هیچ مرتیکه بیرون بکنند آنهم برای خودش برودساکت بماند. قلدر است مرتیکه میآید برادرآسیدمحمدبهبهانی که آقا شما چهارنفرازخانواده ما رابیرون کردید این سفره ایکه اینجاهست مادراین سهیم هستیم . گفتم تاروزیکه من اینجا هستم این چیزها را فراموش بکنید . گفتم من خودم راگول میزنم من میگویم مردم ایران مرا گذاشتند . مردم ایران چه میدانندمن کی هستم ؟ اصلا" ابتهاجی اسمش رانشنیدند . امامن به این نیت که من اینجا یک وظیفه ای دارم حفظ اموالی که متعلق به این پابرهنه ها است . هیچ قدرتی مرا نمیتواندمنحرف بکند. گفت یعنی میفرمائید اینها را برنمیگردانید ؟ گفتم تاروزی که من هستم نه . بجان شما ازفردایش شروع شدمخالفت ها . سیدضیاء الدین مخالفت کرد ، میلیسپو مخالفت کرد، مجلسی ها مخالفت کردند ، وهرروزمخالفت میکردند. یک دفعه ازشاه پرسیدم یک نفر هست که بیایدازمن تعریف بکند ؟ گفت نه . گفتم به والله من ننگم میشد اگرمیآمدند تعریف میکردند.

س - پس فرمول سرکاراین بوده استکه بایستی زندگی کارمندراتاءمین کرد ، ازاو پشتیبانی کرد . ودرمقابل ازاوکارخواست وسختگیری کرد ؟

ج - ونمونه درستکاری بوددرراءس آنها .که آنهاخودشان ببینند بدانند. لازم هم نبود که بیایم به خودشان بگویم یکایک این چیزها را میفهمیدند میشناختند ، میشنیدند. چه جورمیشنیدند ؟ نمیدانم برای اینکه من که این تظاهرها را برای آنها . دردفترمن غوغا میشد من رئیس اصل چهار که آمده بود بعداز وارن باآن خانمه آمد، خانمی که خانمی که یک مدتی هم جانشین چیزبود اصل چهاربود. این آمد .یک نفرایرانی دکتر

موءتمن ، نمیدانم کجا است او حالا هست نیست ؟ نمیدانم .

س - موءتمن ؟

ج - موءتمن . این آقا یک حرفی زد چه گفتم نمیدانم ؟ یکی از آن مواردی که من منفجر شدم ها . تازه از اردن آمده بود. گفتم نه اینجا اردن نه من اردنی هستم شما چه حق دارید یک همچین حرفی بزنید ؟ چه گفت نمیدانم ؟ یکی از آن سن هائی که درعمرم درردیف اولی بودها. رئیس اصل چهار . مرتیکه این هم نشسته این ایرانی هم نشسته . من این را برای تظاهر نمیکردم . ایمان داشتم یک چیزی که میگفتم لیلینتال توی کتابش ببینید نوشته صحبتی که من با ناپ کردم .زمان جین بلاک یک وایس پرزیدنت بود مثل حالا نیستش که نمیدانم چندصدتا وایس پرزیدنت هست . این آمده بود به ریاست میسیون . توی دفتر من لیلینتال و اینها هم نشسته بودند. این شرحش را نخواندید ؟ بخوانید خواهش میکنم . این را بخوانید.

س - (؟) این ایستادگی که درمقابل داخلی وخارجی میشد سر اصول این اثر میبخشید درروحیه ورفتارکارمندان ؟

ج - خردجو یک نامه ای بمن نوشت وقتی که من درصندوق بودم اوچه کارمیکرد ؟ آنوقت چه کاره بود؟ نمیدانم . یک نامه ای بمن نوشت که من درسهائی که دردوره کارکردن زیر دست شما گرفتم بمراتب مهمتر از بود آنچه که دردانشگاه خواندم . این نامه اش را داشتم واینقدر برای من این عزیزبود . برای اینکه با اینها مثل شمر رفتارکرده بودم . اما این بود . برای اینکه آنوقت نوشته بودها .نوشته بود که یک از چیزهای برجسته . نوشته بود که وقتی که دیدم شما همان رفتارخشونت آمیزی راکه نسبت بما میکنید عین همان را نسبت بخارجیان میکنید . من این برای من اهمیت نداشت برای او مهم بودکه این را دیده بود . این یکی مثلا" دلیلش بود . یکی دیگربه این دلیلش بود که بمن میگفتند بلندکنید این یارو ،بردارید . گفتم نمیکنم . این مرتیکه ای که گفتم نماینده مجلس بود یک آدم دیوانه ای بود گفت که این چنین وچنان میکند . گفتم رسیدگی میکنم گفت رسیدگی چیه من دارم بشما میگویم . گفتم کافی نیست من بایدخودم رسیدگی بکنم

فرستادم رفتند رسیدگی کردند آمدندگفتندمطلقا اینطورنیست . این میخواهدموقع انتخابات یک کسی باشدکه زیر نظر ، تحت نفوذ اوباشد . این آدم هفت سال بود رئیس آنجا بودو من گفته بودم که این را عوضش کنید بفرستید جائی دیگر . هفت سال دیگرکافی است آدم دریک جائی مثل نمیدانم سمنان باشد . وقتی این قضیه پیش آمد گفتم عوضش نکنید باشد . به این آدم هم جواب دادیم که . این باورنمیکرد که به اوگفتیم نمیشود .چنان فحاشی کرد پشت سرمن هرچه که . دیوانه بود ها دیوانه بود . از آن دیوانه هائی بود که میدانستم عواقبش این است . آقای چه چیزی بودکه درزمان دکترمصدق رئیس مجلس مثل اینکه شد .آن زمان نایب رئیس مجلس بود . اسمش هم بازبنظرم خواهد آمد یک روزی آمد که من میخواهم فلانی را ببینم ، دادوفریادبلندشد من صدائی م‌شنیدم که توی رئیس دفترم . پرسیدم چه خبره ؟ گفتنداین آقا آمده میخواهدشما را ببیند . گفتم حرفش چی ؟ به‌پرسید چیه ؟ عبداله دفتری راخواستم معاون راگفتم به‌پرسید چی است ؟ آمدگفتش میگوید که تصویبنامه هیئت وزیران صادرشده که بمن دلاربدهند رفتم درکمیسیون ارزبمن دلارندادند . گفتم کجا میخواهدبرود ؟ گفتند پاریس . گفتم من دستوردادم که به کسیکه به فرانسه میرود دلارندهند فرانک فرانسه بدهند . چرا ؟ تعهدکرده بودم درمقابل آن مه‌موراندوم آواندرستاندینگ . ابتهاج مه‌موراندوم آواندرستانیگ.

بقول صدر . صدر که مصری بوداین درصندوق .عضوهیئت مدیره صندوق بود.زکی صدر این اولین گاورنـــر را به نشنال بانک آو ایجیپت شد . نشنال بانک آو ایجیپت همانقدرمصری بود که امپریال بانک آوپرشیا ایرانی بود. اتفاقا" همین یارو دیکسون هم اسمش بود وقتی که رفتم به کنفرانس قاهره در۱۹۴۴ رفتم به دیدن این راجع به استافـــش ازش پرسیدم گفت استاف ماکه به آنها اطمینان داریم یونانی هستند ارمنی . مصری ها را هیچ اصلا" لیاقت این راندارند. زکی صدر شد اولین گاورنر نشنال بانک آو ایجیپت . گفت رفتم اینها راخواستم . تمام روءسا را . گفتم ما یک هدف بایدداشته باشیم این مه موراندوم آواندرستاندرنیگ ابتهاج را بایدبا انگلیس ها ببندیم . هرکاری کردیم نشد که نشد که نشد .برای هیچ دولت دیگری دردنیا اینکار را

نکردند. یک وقتی میخواستندتمدیدنکنند کریپس بمن گفتش مگراینکه شما بمن قول بدهیدکه تمام این موادش اجراخواهدشد گفتم لازم نیست بشما قول بدهم . این قضیه‌را . رضوی ، رضوی نگاه کنید . براش گفتم

س- آن معاون ؟

ج - معاون مجلس . بعدبه‌اوگفتند که آمدند گفتم فرانک میتوانیدبه‌او بدهید دلار مطلقا نمیدهم برای اینکه تعهددارم ، تعهدکردم درمقابل انگلیس‌ها که ما دلار رافقط درمواردی لیره هایمان تبدیل‌به‌دلارمیکنیم که ضرورت داشته‌باشد، احتیاج داشته‌باشیم ،کسی که میخواهدبرود فرانسه . این را میدانید... میخواست بروندربازارسیاه پاریس بفروشد . ده دقیقه بعدساعدتلفن کرد، نخست وزیر. که آقا راست‌است؟ شماتصویبنامه هیئت دولت رااجرانکردید؟ گفتم آقای رضوی ؟ گفت‌بله . گفتم بله راست است .گفت‌آخرچطور آقای ابتهاج تصویبنامه هیئت‌دولت . گفتم شمایک تصویبنامه دیگرهم‌گذرانیدید آخر. یک‌تصویبنامه ایکه تصویب‌کردید قراری که من با بانک‌آو انگلاند بستم . من برای خاطر یک رضوی که نایب رئیس مجلس است بیایم اینکاررابشکنم دیگرمیتوانم قرارداد ببندم با انگلیسی ها ؟ گفت‌حق با شما است ,ماازاین ببعداین . گفتم نکنیداینکاررا بیخود. ازمن بپرسید آنوقت‌تصویبنامه صادر بکنید . چندنفرایرانی پیدا میشوندآخراینکار . نه آخراین یک دانه ازکارها اینها الان درصحبت‌ها بیادم میآید.

س- میخواستم این موضوع‌به اصطلاح نظرتان راجع به کارمندوطرزتاءمین احتیاجاتش را بسط بدهیم به دوره ایکه بانک ایرانیان راتاءسیس‌کرده بودیدوآیا همین نظر وهمین رفتار درآنجاهم همین نتیجه راگرفتید؟ چون میگویم عده زیادی متاءسفانه هستندکه نظرخیلی سوئی نسبت‌به کارمندایرانی به دولتیش چه‌خصوصی دارندواین لازم است‌که شمانظراتتان رادراین موردبفرمائید ؟

ج - من همان کاری که درهمه جاکردم دراینجاهم میکردم . اینجاهم وام مسکن به آنهادادم ، اینجاهم رستوران برای آنها درست‌کردم ،رستوران درست‌کردم یک رستوران آبرومندی درهمین ساختمان جدیدکه به‌قیمت‌مفت‌آنجا . رستوران بانک راچه

کردم . بانک ملی . هشت قران برای اشخاصی که حقوقشان ازیک میزانی بالاتر بود .
چهارقران برای آنهائیکه پائین تربود همان غذا . میگفتم دربلشویکستان هم یک
همچین عدالتی نیست . باجراءت میگفتم آنچه که به عقلم میرسیدکه برای کارمند .
خودم میگذاشتم بیا رید . من خودم هم کسی بودم ازآن پله پائین آمدم بالا
با ماهی ۳۰ تومان شروع کردم آمدم بالا .
س - بعضی دیگران هم هستندکه این نوع کارها را کردند وبعدمیگویندکه این
نشانه این هستش که کارمندایرانی نمک نشناس است وهیچ .....
ج - هیچ همیچین چیزی نیست ، کذب محض ، دروغ محض ، هرکس این حرف را میزنددروغگو
است . موء من به این طرز کارنیست . کسیکه ایمان داشته باشد طوریکه من ایمان
داشتم . من شرط کردم هرکاری که بمن دادند شرط کردم . یک ایرانی دیگری را بمن
نشان بدهندکه شاه به آنها یک کاری تکلیف کرده باشرط قبول کرده باشند. باید
بگویند اولا" میرویم مطالعه میکنیم . یک نفر ایرانی رابمن نشان بدهید. از
شاه پرسیدم هیچکس با شما اینطورصحبت میکند ؟ گفت ابدا". من حالا پایم را بالاتر
میگذارم . من دنیای جهان غربی راهم دیدم . با آنها هم یک عمرسروکار داشتم .
باوربکنید ، آقای لاجوردی من درغرب کسی را نمیدانم . غربی ها با من کارمیکردند بمن
میگفتند آخر ابوالحسن ، آنهائیکه بامن انتیم بودند مثل هکتر میگفتش که
نکنید اینکاررا ، شما نمیتوانیداینکاررا بکنید یک کمی سوپلس داشته باشید
یک کامپرامایز بکنید . به او میگفتم شما نمیشناسید ایران را یک
کامپرامایز کردن یعنی تمام آن اصول را بباددادن .نمیشود معتقدبودم باین
روش وثابت کردم که میشود . هشت سال دربانک ملی دردوره ای که حکومت وجود
نداشت اینکاررا کردم . آمدقوام السلطنه باوزرایش .دعوتشون کردم بیایندبانک
راببینند .وزیرجنگ اوامیراحمدی ،سپهبد احمدی . نگهبانهای بانک را دید
میایستادند مثل ولش گارد . گفتش عجب انضباطی ؟ گفتم درارتش شما همچین
انضباطی نیست که دراینجا هست . زورخانه درست کردم اینها هفته ای سه روزمیبایست

بروندزورخانه نگهبانان . وبعدا ززورخانه‌برونددوش بگیرند. جیره شان تاءمین ورزشان تاءمین ، تشویقشان تاءمین ، خـــب میخواهید آنوقت مثل بهترین گاردها نباشند . این اصلا" تعجب کردوزیرجنگ نظامی . توی تمام بانک ،آخردر مسیرش اینها بودند ایستاده بودند، اینهم برای تظاهرنکرده‌بودم . این شد که این حرف رازد گفتم جائی نیست درایران توی ارتش تان هم یک همچین انضباطی نیست .

عکس العمل آن چی شد نتیجه اش همین شدکه یک موءسسه ای داشتم که بوجودش افتخارمیکردم . وبه افرادش . افرادش ، افرادبودنددیگر، دوهزارنفربودند منکه نمیتوانستم این را . اینها درسرتاسرایران بودند. اینهاکارمیکردند یک بانک شاهی شصت ساله بود که‌یک اشخاصی راداشتم پشت درپشت .پدراین غلامرضائی که آذرمی راآوردم پدرش دربانک شاهی بود. دو نســـــل حداقل بودکه اینها دربانک شاهی بودند اینها راتربیت کرده‌بودند. آنوقت من میبایست بجنگ اینها بروم . خدای من شاهداست من این راتمیگویم چطور مردم پولشان را میگذاشتنددربانک ؟ روی این اعتمادی که بمن داشتند. یک دزدی شددربانک یک اختلاسی شد مال جمال امامی، جمال امامی نماینده مجلس بود پدرش مرده‌بود خانه پدریشان رادرخیابان ناصری فروخته بودصدوهشتادهزارتومان بولش راآورده بود توی حسابش دربانک گذاشته بود .یک روزی‌آمد بمن گفتش‌که آقاپول مرادربانک دزدیدند . چطور ؟گفتش‌که میگویندپولی ندارید. گفت من حساب‌نگه نمیدارم نه چک بوک . اینهم ازکارهائی است که ایرانی نمیکند . من ازشصت‌سال پیش‌تمام پاس‌بوک داشتم . تمام تااینکه این از جزء چیزهائی که رفت .

الان مال اینجارادارم . پاس‌بوک دارم خودم مینویسم . وچندین بارا‌ختلاف‌حساب بی . ان . پی.پیداکردم که‌رفتم باشون گفتند این مارسی اشتباه کرده درست کردند . شرح داد که من آمدم یک روزی پرسیدم مانده من چقدراست ؟ گفتند صدوهشتادهزارتومان ، وچک دادم ،چک مـرا برگرداندند. گفتم ازکی پرسیدی ؟ گفت اتفاقا" توی جیبم هم هست . یک کاغذ اینجوری که یک‌نفرنوشته یک میلیون

وهشتصدهزار ریال گفتم خیلی خوب من رسیدگی میکنم . تا این رسیدگی یکنم این
آمدچندین بار بیرونش کردم دیگر ، گفتم آقا من گفتم میکنم اما من که نمیتوانم
تا توبگوئی صدوهشتادهزار تومان بتوبدهم من باید آخر بدانم که اینکار شده ازطرف
کی شده چه جوری ......

روایت‌کننده: آقای ابوالحسن ابتهاج
تاریخ: ۹ آگوست ۱۹۸۲
محل: شهرکان - فرانسه
مصاحبه کننده: حبیب لاجوردی
نوارشماره: ۲۱

س - آن درجلسه آخرسرکارراجع به آن سپرده ای که آقای مرحوم جمال امامی در بانک داشتندصحبت میفرمودید .

ج - بله ، حالادرست بخاطرندارمکه کجا متوقف شد ، ولی ...

س - ایشان مراجعه میکردندوجنابعالی ...

ج - مراجعه میکردومن میگفتم بایدرسیدگی‌بکنم آن جوانی راکه این یاداشت رابه جمال امامی داده بود روی یک ورق کاغذی مانده حسابش رابهش داده‌بودکه‌صدوهشتاد هزارتومان بود . این راخواستم ، دفاتررا قبلا" خواسته بودم ، دفاتر راخواستم دیدم که مسلما" تقلب شده‌است ، برای اینکه جمال امامی دوتاچک صادرکرده بود واین عمل رابعدازاینکه آن چکهارا صادربکنداین یاداشت راداده بودیعنی اگراین دوتاچکهارا درنظرمیگرفت ومانده رامیخواست بدهد ، مانده صدوهشتادهزارتومان نمیبود. خب ولی واضح بودکه این کسیکه اینکارراکرده است یک چیزی رامخفی کرده است یک چیزرا برخلاف واقع گفته به مشتری . خواستمش ، فورا" اعتراف کرد برای اینکه اصلا" دیگرنمیتوانست غیرازاین چاره ای نداشت .چک راهم‌بوسیله بانک شاهی فرستاده بودند که موردسوء ظن احدی نباشد . شریک این آدم دربانک شاهی یک نفربود او حساب بازکرده‌بودبه اسم مستعار ،چک راهم‌داده بودبه بانک شاهی برای وصول . بانک شاهی هم‌فرستاده‌بودوصول شده بودو بحساب آن آدم ریخته بودند آن آدم هم‌فورا" پول راگرفته بودوحساب بسته شده‌بود . خب اینهارابردم به شورای‌عالی وگفتم که بایداین راپرداخت . بنظربعضی ازآنهاخیلی قریب آمد آخرحطور بانک بپردازد ؟ استدلال کردم که این اشخاص اطمینان دارندبه بانک

اگربنا بشود که پولشان راکه میگذارندزیرتشک بدزدند بیآینددربانک هم بگذارند
که بدزدند دیگرکسی پولش رادربانک نمیگذارد . وانگهی یک بانک گردن کلفتی داریم
مثل بانک انگلیس که ۶۰ سال است اینجاکارمیکند . مردم بطورطبیعی متمایل به
بانک شاهی بودند. نمیدانم شما اطلاعاتی داریدراجع بهبانک شاهی ؟ یک
نفوذ فوق العاده ای داشت برای اینکه اومقررات نداشت مثل من . که من میبایستی بادوتا
امضاء باشد میبایستی تاجر باشند . بهرکس دلش میخواست میتوانست بدهد.وبه این وسیله
یک عده ای راخریده بود یعنی دوست خودش کرده بود . نفوذ فوق العاده داشت .
تصویب کردند بهاتفاق آراء تصویب کردند وپرداخت شد . بعدکه درواشنگتن بودم
نه درپاریس بودم . درپاریس بودم که این موضوع پیش آمدوچون جمال امامی
ازمخالفین مصدق بود مصدق برای کوبیدن او برایش پرونده درست کردندکه
این آدم این چک راتقلب کرده است وبانک هم این پول رابدون رسیدگی وبیجا
باین داده است . هان این ازموارد عجیبی است که کمتر برای من اینجور اتفاق
افتاده است .قبل ازاینکه بهپردازم این را یک دفعه بمن مثل اینکه الهام
شد که یک چیزی ازاین بگیرم . کاتوزیان بودمشاور حقوقی بانک ، خواستمش
گفتم که یک ورقه ای بنویسید که جمال امامی امضاء بکند که اگریک روزی کسی
ادعاکردکه این راخودجمال امامی اینکاروراکرده است ، جمال امامی بمحض
مطالبه بانک این پول رابپردازد. وقتی که این سروصدابلندشد من به تهران
نوشتم که این اعلام جرمواینها لازم نیست ، شمااگرمعتقدیدکه جمال امامی
خودش اینکاروراکرده است . برای اینکه اینجورمیخواستندوانمودبکنند . یک
تعهدی هستش به امضاء اودربانک ازاوبگیرید . این موضوعش منتفی شد .
برای اینکه این اصلا"نیتشان نبودآنها میدانستندکه جمال امامی اینکارورانکرده
است میخواستندبهاین وسیلهاوراکوبند. دراینجا شایدمیگویم بی مناسبت نباشد
که من راجع به طرزکارهمکاران ایرانی ام دربانک صحبت بکنم . این یک موردی
است کهراجع به نادرستی فورا" این آدم رااخراج کردمودادم به دیوان کیفر،
چه شد نمیدانم ؟ امااطمینان دارم هیچی نشد . یک مورددیگرهم قبل ازاینکه

برسم به جنبه مثبتش ، جنبه منفی آن را بگویم . این راجع به محوی است که نمیدانم الان کجااست اما گویا یکی از اشخاص متمول است هرجائی که هست ودر دوره های اخیررژیم‌سلطنتی یک آدم خیلی بانفوذی بود درکارهای نفت شنیدم معاملات مهمی کرده است نمیدانم‌واسطه بود اسم کوچک اوراهم فراموش‌کردم چیز چیز محوی . پسر ابتهاج السلطان محوی بود . این رامن موقعی که معاون بانک بودم استخدام کردم درموقعی که‌وارد‌کارشدم تذکردادم که من محل کارمن دربانک کشاورزی بوددرخیابان لاله زار رئیس بانک هم ابتهاج السلطان محوی بود . معروف بودکه آدم درستی است ومنهم همینطوراستنباط کردم .این ازمن خواهش‌کردکه‌پسرش رابیآرم دربانک . گفتم باکمال میل میآورم ، استخدامش کردیم ونمیدانم درحدودشاید بیست ،بیست‌ویکسالش بود . یک روزی اطلاع دادند که چک کاماسکس جعل شده است ویک مبلغی ، مبلغش رابخاطرندارم امامبلغش نسبتاً " مهم بودازحساب کاماسکس برداشته شده است . کاماسکس دوامضاء داشت ویک مهرهم داشت .چکش راخواستم دیدم آن مهروآن امضاء رادارد . آقاخان بختیاررا که‌دربانک رهنی با من کارمیکرد واوراآورده‌بودم به‌بانک ملی در بازرسی بود خواستمش گفتم که‌این رافوراً " بروید‌تحقیق کنید ،رفت به فاصله یکی دوساعت آمد گفت این محوی اینکاررا انجام داده است وتمام گفت مدارکش راهم پیداکردم توی کشوی میزش این مهری که‌درست‌کرده بوداینها بود . خواستم پسره راباتغیرکه چطور شماهمچین ؟ گفت"بیخود مرا تهدیدنکنید ایـــن دو ماه بیشترزندانی ندارد"همچین چیزی گفت"مطابق قوانین جزا ." معلوم میشود رفته بودمطالعه کرده‌بوده باعلم به اینکه این مجازاتش چنین وچنان است این اینکار راکرده است . شهربانی اطلاع دادم که بیآئید این آقارا ببرید برای اینکه همچین مبلغی یک همچین تقلبی کرده است وهمچین مبلغی دزدی کرده‌است . بردنش ابتهاج السلطان محوی بمن تلفن زدکه دادوفریاد آقاشما باپسر من یک همچین رفتاری کردید منهم بحدی تعجب‌کردم ازاین مداخله ، یک‌آدم درستکار پسرش یک همچین دزدی کرده‌است آنوقت بمن تغیرمیکند چراپسر مرا اینکارراکردید .

گفتم یازده ، آخرشازده‌هم‌بود شازده ، اگرمن پسرداشتم ودربانک بود یک همچین کاری میکرد من ازبانک تقاضا میکردم که تعقیبش بکنند ، تنبیهش بکنند این اول کارش است ، پسره بیست و یک دوساله است شما ازمن مواخذه میکنید ؟ که چی میبایست بکنم ؟ مثلا" چون پسر شما است میبایست این را صرفنظربکنم تعقیبش نکنم . بعدها وسالها گذشت که آمد شنیدیم که درکنسرسیوم هستش ونمیدانم در هیئت مدیره شرکت های نفت است معاملات ...

س - نفت پان آمریکن مثل اینکه رئیس هیئت مدیره بود . آن بنیادمحوی هم مربوط به ایشان است .

ج - بنیاد محوی چیه چیه هست ؟ نمیدانم .

س - یک بنیادخیلی بزرگی هست .

ج - بله اصلا" رفته بود جزو اشخاصی که کارچاق کن های بزرگ بین المللی شده بودو من وقتی این را میشنیدم تعجب میکردم چطور این پسر رسید به این مقام ؟ که کاریرش را شروع کرده است با یک همچین تقلبی وتقلب   Premeditated   که رفته همه این چیزها را هم خوانده واینکاررا انجام داده است .

س - بادربارنسبتی داشته است این محوی ؟

ج - بله عمویش کسی بودکه درارتش بود ومن غالبا" میدیدم دردرباربود .گمان میکنم یک نسبتی داشت با ملکه مادر . خیال میکنم ، پسر خاله شاه بوده‌است ؟ بهر حال یک نسبتی داشت . این ازمواردی است که اشخاص تنبیه میشدند وبدون رعایت مقام تنبیه میشدند . وحمایتی که من میکردم .اینکه گفتم که چندچیز لازم است برای مدیریت درایران ووادارکردن که ایرانی درستکار باشد . من معتقدم این عقیده را همانوقت بارها صدها بارگفتم درجاهای مختلف . که‌ایرانی همانقدراستعدادداردکه درستکارباشد که نادرست ، بسته‌به اینستکه درچه محیطی هست. اگردرمحیطی باشدکه دزدی ودرستی یکسان باشد این اکثرشان میروندد‌نبال دزدی   اکثریتشان ۱۰ قلیت خیلی ، خیلی ، خیلی کوچک هست‌که درچنین محیطی

باشند وخودشان را درستکارنگهدارند اکثریت همین کاری را میکنند که هرجائی دنیا اگربودمیکردند این منحصر به ایرانی نیست . اگراین طرز رفتاربا هرملتی در خارجه بودکه حقوقش کافی نبود برای اینکه با زن وبچه اش بتوانندزندگی بکنند ونگاه میکردمیدیدتمام اطرافش بزرگها ، ازبالا ،بالاها دزدی میکنند وترقی میکنند به مقامات بالاترمیرسند باعلم به اینکه تمام ملت ایران میدانند که اینها دزدند . خب این جوانی است که تازه سرکارآمده است سریک دوراهی رسیده یک راهی را بایدطی بکند که راه صاف گفتم راه صاف آسفالت شده است همه هم توی آن راه دارندمیروند . یک راه دیگری است راه بسیارمشکل کوهستانی پرازسنگ وکلوخ ، این هم آدم عاقل بقول خودش همین کسی است که برود این راه خیلی راحت راکه مردم اکثریت هم آنجا میروند . یک اقلیتی که میگویندا حمق هستنداینها . بارها بمن میگفتندکه شما اینکاررا برای کی میکنید ؟ برای آن دنیا شایدمیکنید . اینجا که کسی قدردانی نمیکند شما تمام گردن کلفت ها را با خودتان مخالف میکنید ، یک کارهائی میکنیدکه مخالف اصول این مملکت است .

س - شما پشیمانی دارید ؟

ج - شما خیال میکنیدکه مردم این را میپسندند ، مردم این رادرک میکنند ؟ شما دراین دنیا بشما ارج داده میشود ؟ مگراینکه بفکراین باشیدکه درنیاآینده . به آنها میگفتم من دلم میخواهدوجدانم ازمن راضی باشد . همینطوری که درجواب یک انگلیسی یک شب درضیافتی بمن گفتش که شما چرااینقدرما را ذیت میکنید ؟روزنامه ها که هرروزشما را متهم میکنند که اجنبی پرست هستید کسی نه فقط ازشما تمجید نمیکند شما را خائن میدانند برای چی اینکاررا میکنید ؟ گفتم برای اینکه وظیفه خودم را انجام بدهم ،برای اینکه من خودم ازخودم راضی باشم .هرکس یک اعتقادی به این نوع داشته باشد ، بخودش اطمینان داشته باشد ومعتقدباشدکه اینکارها را بایدکرد هرقدرهم مشکل باشد وواقعا " اینکاررا بکندبدون تبعیض . ایرانی فورا " Respond میکند من این رادیدم استثناء هستند اشخاصی که محیط وقتی عوض بشود آنها عوض نشوند . من دربانک رهنی ارزیاب داشتم ، ده تا تقریبا " ارز یاب داشتم ،یک روزی

یک مجلس عروسی بود یک سعیدی بودیک همچین اسمی که سرپرست دانشجویانی بود درآمریکا ، درکالیفرنیا ، این مجلس عروسی بود که مرا دعوت کرده بوددر تجریش ، آنجا یک نفرآدمی که نمیشناختم آمدپیش من گفت آقا من خواستم یک چیزی رابشما بگویم بهتون تبریک بگویم گفت یکی ازارزیابهای شما ازبانک رهنی ، وقتی بانک رهنی کسی میخواست وام بگیرد برای ساختمان ، ارزیاب میرفت ارزیابی میکرد خانه اش را ملکش راکه ببینند ، معلوم بشودکه بانک تاچه حدمیتواند وام بدهد ، گفت یکی ازاین ارزیابها آمدکارش راانجام داد خواستم به او یک پولی بدهم گفت نمیگیرم ، گفتم چطورنمیگیرید ؟ گفت من پول نمیگیرم گفت شما ازمن پول گرفتید سابق ؟ گفت آن رااز طرف شهرداری آمدم گرفتم . گفت خواستم به شمابگویم ،گفتم اسمش رابگوئید ، نگفت ، گفتم نمیخواهم تنبیه اش بکنم میخواهم بخواهمش وبه اوبگویم که این هنرنیست هنراینکه از طرف شهرداری هم بروید نگیرید . اما این یک نمونه برجسته ایست از طرزکارایرانی دراین محیط من خیلی اشخاص رامیشناختم که قبل ازمن دربانک ملی نادرست بودند بعدا زمنهم نادرست شدند امادرزمان من درستکاربودند برای اینکه حساب میکردند میدیدندکه صرف نمیکند نادرستی . من حداقل زندگیشان را تاءمین کردم وشدیدترین مجازات درموردنادرستی اجرا میکنم هیچکس هم نمیتواند بفریادش برسد کمک بکند ، وساطت کردن ، اعمال نفوذ کردن ، توصیه آوردن ازمقامات بالا کزچکترین تاءثیری ندارد این بمرور این اثررا بخشیدولی برای ادامه این میبایستی تایک مدتی من عقیده دارم که ایرانی میبایستی یک همچین محیطی براش فراهم بشودکه دراین محیط زندگی بکند وعادت بکند وهمینطوری که گفتم این جوانمردی وشهامت راداشته باشدکه باجائی دیگرهم که کارمیکند دزدی نکند ولی از انصاف دوراست که آدم توقع داشته باشد یک افرادی گرسنه باشند بتوانند دزدی بکنند ودزدی نکنند . من معتقدم ملل دیگررااگردریک همچین وضعیتی بگذارید آنها اگربدترازایرانی نشوند عینا" مثل ایرانی ها میشوند . نبایدیک همچین

توقعی‌ازبشرداشت . به‌اینجهت‌بود که به مرحوم داورگفتم که بکنیداینکاررا
گفت سیصدهزارتومان درماه برای ماتمام شده که دوتومان اضافه حقوق دادیم
گفتم این حرف‌صحیح نیست اینهاکه خودکشی نمیکنند اینها باپولی که باید توی
جیب دولت بیاید زندگی میکنند این راباید‌درک‌کرد ،معتقدبودواجراکرد .ومن
مباهات میکنم درجاهائی که‌بودم . نمیتوانم بگویم که درسازمان برنامه دزدی
نبودولی این رامیتوانم بااطمینان بگویم که بهیچوجه‌من الوجوه دزدی نبودکه
کسی بداند ،معلوم بشود واین آدم سرجایش مانده باشد . افرادی حالابمن میگویند
که چه‌شخصی آنجابودشما به‌این آدم اطمینان داشتیدواین آدم نادرستی بود. من
این رانمیتوانم‌باوربکنم امابفرض‌اینکه صحیح باشدافرادپیدا میشوندکه‌در هر
صورت ممکن است نادرست‌باشند . امامردم‌ایران ، اکثریت مردم ایران بمحض‌اینکه
حس‌بکنند که دزدی صرف‌نمیکند دریک جائی هست‌امانت نتیجه خوبی می بخشد ،
اکثریت قریب به‌اتفاقشان همانقدراستعداددارندکه درست بمانندکه قبلا" دریک
محیط دیگری نادرست‌بودند . این راایمان دارم .

س ـ به‌تجربه به‌سرکارثابت‌شده است ؟

ج ـ بمن ثابت‌شده است ودرهمان ایامی که‌رئیس‌بانک ملی بودم درهمه جااین را
میگفتم بتمام خارجی هااینطوری میگفتم . خوب‌امتحان هم دادیم دیگر . قشون
آمریکا ،من وقتی آمدم به بانک دیدم که ارتش‌آمریکاهیچ با ماحساب‌ندارد تحقیق کردم
گفتندحسابهایشان دربانک‌شاهی است جنرال Conally رئیس‌در Persian Gulf Command
بود رفتم بدیدنش‌گفتم که این شایسته نیست‌شماچراپیش‌ماحساب‌ندارید ؟ من بانک
مرکزی هستم گفت ماکجاحساب‌داریم ؟ گفتم در Imperial Bank of Persia
گفت‌شماکدام هستید ؟ گفتم بانک‌ملی ایران . خب‌همین گفت‌کافی است دیگر
Imperial Pank of Persia که‌شمابانک‌ملی ایران هستید مینویسید بما .
گفتم که حالا من میخواهم که تجدیدنظربکنید ، گفت‌من دراین چیزهاهیچ سرم نمیشود
یک Colonel Stetson هست که همان مال Stetson معروف

کلاه سازی آمریکا ، ازآن خانواده . گفت این میآیدبزودی تاچندهفته دیگرمیآید
این رئیس امورمالی من هست وقتی آمدمیفرستمش پیش شما . Stetson
آمدیک آدم مسنی هم بودخیلی باتجربه برای اینکه دربیزنس بوده دیگر. به او
گفتم ، گفتم که برای امتحان شما نصف حسابتان رابیاوریدپیش من ، یک چند
ماه امتحان بکنید میگویدکه آنجاچونانگلیسی زبان هستند تمام مکاتباتشان با
انگلیسی است چه این محسنات برای شما هست ببینید اگردرنتیجه چندماه کار
باما تشخیص دادید که ما ازهرجهت بهترهستیم بقیه حسابتان رابیاورید پیش ما
اگرنه برگردانید. قبول کرد اینکارراکرد .بعدازچندماه تمام حسابهایشان رابا
بانک شاهی بستندوآوردندپیش ما وابن عقبه پیداکرد . یک روزی بمن گفتندکه
جنرال Royal گمان میکنم که همان Royal استکه یک وقتی
بعدوزیرجنگ شد درآمریکا یقین ندارم Royal گفتنداین داردمیآیدبرای
رسیدگی به این موضوع . برای اینکه این بحدی برای بانک شاهی گران تمام شد
که‌حسابهایشان راببندند .این یکی ازاستدلالهای من . حالا میرسم به این آدم
هم که گفتم . آنهااقدام کردند ،اقدام کردنددرلندن ،اینها لندن هم درواشنگتن
این آدمرافرستادندکه ظاهرا" بیایدبرای سرکشی به یک کارهای دیگری اماگویا
مقصود ش عمده اش این بود . آمدپیش من صحبت‌کرداز‌جاهای مختلف اینها بعد
گفتش که‌چطورشدکه‌شمایک همچین کاری کردید؟ واداركردیدكه اینها حساب بیاورند؟
گفتم شماآمدیدبه ایران ویک قراردادهم پیمانی بستیدباایران ، ما Allies
شماهستیم شمادرانگلیس ارتش دارید هیچوقت درانگلیس ممکن استبرویدبایک
بانک غیرانگلیسی حساب بازبکنید وقتی درانگلیس ستید ؟ هم پیمان شماهستند
شماهستند طبیعی استبایک بانک انگلیسی کارمیکنید ،وقتی میآئید Ally
ایران ماهم همین وضع راداریم بشرط اینکه بتوانیم باهمان ترتیب وباهمان
Efficiency بهترازآن بشماحسابتان رانگه داریم . گفتم من برای اینکه
ثابت‌بکنم گفتم به Colonel Stetson که آنهم باجنرال Conally
صحبت‌کرد قرارگذاشتیم که نصف رابیاورنداینجا وبعدازچندماه‌ببینند ،بعدازچندماه
نه فقط حسابهایشان راآوردندتمام کارهای چاپشان راآوردند.ارتش‌آمریکا تایم Magazine

را منتشـــــر میکردبرای قشونش درآنجا ، تمام نقشه هائی راکه‌میداد اینها
میبایست‌چاپ بشود تمام اینهارا من وادارشان کردم که آوردنددرچاپخانه بانک
ملی ،چاپخانه‌بانک ملی ازاین راه یک چاپخانه مجهزشد Linotype نداشتیم
آنهاداشتند Linotype شان راآوردنددرچاپخانه بانک ،کسیکه روی Linotype
کارمیکردآمددرآنجا یاددادداین رابه کارگرهای من تمام کلیشه هاراکه بـــا
هواپیما میآوردنداز نیویورک که این تایم راچاپ میکردند درچاپخانه ما .
تمام کارهای چاپی آنها مال ارتش‌آمریکا ازنقشه ، بخشنامـه ها چیزهای مختلف
دیگرهم دربانک .ووقتی‌هم که رفتند اینهارابقیمت ، به‌مفت ، به مفت‌بما
فروختند ومایک چاپخانه‌مجهزی شد بانک ، چاپخانه بانک ملی بهترین چاپخانه‌ایران
شد درنتیجه همین همکاری ودرنتیجه‌اعتمادی که داشتنـــد . یک موردنشد آنهاکسی
نبودند که اغماض‌بکننداگریک اهمالی میشد من بحدی بخودم زحمت‌میدادم دراینکه
درجزئیات اینکارشان واردمیشدم سرپرستی بکنم .که اینها مکاتباتشان میبایست
به انگلیسی بکنند.اینهاحسابشان راطوری میبایست‌نگهدارندکه موجب‌کوچکترین
گله‌نشود . ودرتمام مدتی که‌در ایـــــران بودندحسابشان باما بودودائم
اظهارخوشوقتی‌میکردند، اظهاررضایت میکردنداین جنرال Royal هـــــم
وقتی این مطلب راشنید گفت‌کارخوبی کردند . این رابعنوان نمونه عرض‌کردم
که ایرانی که‌لاابالی است‌یکی ازبزرگترین معایب ایرانی اینست‌که انضباط
ندارد. ایرانی باهوش‌است ، بااستعدادهست واین هوشش‌هم بضررش‌تمام میشود
غالبا" برای اینکه من مقایسه کردم ایرانی هارابا‌ژاپنی هاکه وقتی رفتم ژاپن . ژاپنی ها
بنظرمن به اندازه ای بطیع الانتقال وکودن رسیدندکه‌باورکردنی نبود، باورنمیکردم
اصفیا اتفاقا" بامن بودچندین موردبه‌اوگفتم .توجه‌بکنید ببینیدکه اینهاچقدر
کودن هستندامابواسطه اینکه بطیع الانتقالند دقیقند تایک چیزی راباد قت‌مطالعه
نکرده‌باشدوبه‌کنه مطلب‌نرسیده‌باشد اظهارعقیده نمیکنند . ایرانی بواسطه همین
سریع الانتقال بودنش‌وهوش مفرطش لاابالی است . یک پرونده ئی که به‌اومیگوئید

مطالعه بکن اولش را میخواند وسطش را میخواند آخرش را میخواندومیآیدبا آنچنان
زبردستی هم لفاظی میکند طوری جلوه میدهدکه اگرآدم دقیق نباشد گول میخورد
خیال میکند این اطلاع پیداکرده است بارها ،بارها طوری صحبت‌کردم بـــا
اشخاصی که دکتربودند ، دکتردراقتصاد ، وتوی اطاق من یکیشان گریه کرد ،
گریه کرد گفت‌خواهشی کهازشما دارم با من این تغیر راجلوی مردم نکنید من
تنهاکه‌هستم هرچی بخواهیدبفرمائید . بهاومیگفتم آخر آقا من ازشماچی میخواهم؟
میگویم دقت‌کنید ، دقت‌کنید مثل شمررفتارمیکردم برای اینکه انظباط ندارد
ایرانی ، ایمان ندارد ، خیال میکندهمین زرنگی که خرج میکند بیادیک‌حرافی
بکند طرف‌متقاعدمیشود من متقاعدنمیشدم کنجکاوی میکردم میدیدم کارش‌که نکرده
homework خودش را نکرده است‌بهاومیگفتم ، میگفتم شمامیتوانیدابنکار
را بکنید چرانمیکنید؟وسختگیری میکردم که یک‌عده ای رارنجاندم یک‌عده ای
دشمن من شدند من اهمیت‌نمیدادم به اینکه دشمن بشوندیاطرفدارمن بشوند برای
من یکسان بود .ولی نتیجه: میگرفتم آنهائی راکه لاابالی بودند ،سهل‌انگاربودند
سمبل کاری ، این سمبل کاری یک‌تحسم میکنداخلاق ایرانی را درهیچ زبانی یک
همچین چیزی ندارد این کلمه سمبل کاری نیست . سمبل کاری یعنی چه ؟ یعنی
همین یک چیزی راکه نمیدانندظاهرش‌رایکجوری درست‌کن که بنظرخوب‌جلوه‌بکند .
واین نشان میدهدطبیعت ایرانی .Characteristic ایرانـــــــــی رااین
بیان میکند به بهترین طرزی هم بیان میکند.یکی ازمشکلات من مبارزه بااین بود
که آقا من نمیگویم این . یکی دیگرداشتم کاتوزیان مشاورحقوقی بود.

س ـ اسمش‌چیه است اسم اولش ؟

ج ـ نورالدین کاتوزیان . بهاومیگفتم . یک‌چیزسئوال میکردم میگفتش‌که بعد
به شما جواب عرض میکنم . میگفتم آخرنمیدانید ؟ گفت‌نه اجازه بفرمائید بروم
مطالعه بکنم . میرفت‌فردا پس‌فردا بایک‌مقداری کتاب ، قوانین فرانسه . چون
فرانسه تحصیل کرده بود فرانسه‌میدانست میآورد آنوقت‌اظهارمیکرد دلایلش‌را
میگفت‌واستنادمیکردبه این کتابهائی که آورده بود . چون قوانیـن مابیشترش

هم ازروی قوانین فرانسه بود . امایک نفرآدم کم وجدان اظهارعقیده میکند راجع به یک مسائلی که اصلاً"واردنیست . شمادرغالب محافل ایران نشسته‌اید یک نفرداردساختمان میکند راجع به‌ساختمان این صحبت میشود تمام ایرانی هائی که حاضرهستنداظهارعقیده میکنند ، انهاعقیده میکنندراجع به‌معماری ، راجع به مهندسی . راجع به‌طب‌صحبت‌میکنید اظهارعقیده میکنندراجع به‌اینکه فلان رویه‌بهتر است آن یکی مخالفش را میگوید . معتقدنیستندبه تخصص ، معتقدنیستند به عمق درمطالب ، معتقدنیستندبه تخصص درمطالب واین یکی ازمشکل ترین کارهای من بود. درعین حالی که‌تنبیه شدیدمیکردم بانادرستی ، تنبیه شدیدمیکردم برای همینجورکارها ، عدم دقت .

س - فرض میکردیدکه این اخلاق قابل تغیراست ؟

ج - تغیردادم . تغیردادم . یک نفررافقط نتوانستم آن بلا آخره گذاشتمش کنار ، رئیس ....

دیگراختلاف سفارت‌آلمان آن کیس مـــر برداشت یک‌چیزی وادارکردسفیر آلمان نوشت‌به متین دفتری ، متین دفتری هم‌میدانید آخرچون سابقه داشت‌با آلمانهاکارکرده بود. واوهم‌فوراً " باورکردبرداشت‌نوشت‌که‌این حسابهای شما صحیح نیست‌نشستیم ، هفته هانشستیم اینکارراکردیم وهمین اشخاصی بودند که وقتی من آدم ، معاون بانک‌بودم آنوقت ، حساب‌وت‌ِ نمیخواند .یک حساب‌داشتندحساب‌اختلاف ،میبردندبه حساب اختلاف ، تمام میشد رفت .

من یک‌شب باآنها ماندم تاچندبعدازنصف‌شب ، تمام‌اعضای حسابداری رانگه داشتم خودم هم ماندم .

ایـــن راگفته بودم ؟

س - بله دیروز

ج - نه‌دیروزاین راگفته بودم؟ نه این یک‌چیزدیگری بود . برای یک‌اختلاف کمترازه۲ ریال داشتیم صبح که آمدم امیرخسروی رادیدم ، امیرخسروی یک عادت

نظامی داشت معلوم میشود آنوقت من این اطلاع پیداکردم که هرکسی که وارد میشد ومیرفت ساعتش را به اوگزارش میدادند . گفت تودیشب اینجابودی ؟ توی بانک بودی ؟ گفتم ازکجا میدانی ؟ گفت میدانم ، گفت چه میکردید ؟ گفتم تمام کارمندان رانگه داشتم برای اختلاف ، اختلاف کمتراز ۲۰ ریال بود. گفت آخر. همه همان شب هم بمن میگفتند آقا شما خودتان . نمیگفتند خودمارا ، خودتان را زحمت میدهیدبرای خاطر این مااختلاف های عمده را میبریم بحساب تفاوت . یک حسابی ، حساب بستانکار وبدهکار ، حساب های بدهکاران موقتی ، بستانکاران موقتی ، گفتم من ایستادم برای اینکه دیگران بفهمندکه اینکاررانمیشود کرد .دربانک اینکارهارانمیشودکرد . بارها میآمدندبمن میگفتندکه آقا این حساب میدلند ببینیداشتباه کرده است میگفتم این رانگوئید ، نگوئید بمحض اینکه این حرف رابزنید همکارانتان فکرمیکنندکه میگویند آدم جائزالخطا است . گفتم دربانک جائزالخطا نیست میدلند اینکاررامیکند بمن مربوط نیست مادراینجانبایداشتباه بکنیم . آنقدرماندم تاآن اشتباه پیداشد . این یک نمونه . بعددیگربخودی خودراه افتاد موردی نبودکه حساب بحساب نخواند موردی نبودکه حسابهای بانک ناصحیح باشد. سفارت آلمان گزارش داده است که اختلاف چندین میلیون مارک است . مرتیکه آلمانی لحظه آخر رویش نشدکه بیاید امضاء بکند مااینهارا امضاء کردیم وفرستادیم برای نخست وزیر ، هیئت دولت برای اولین باردرتاریخ ایران دیدندکه یک دولت غربی مثل آلمان یک مطلبی راگفته ویک موءسسه ایرانی حق داشته است آنهادروغ گفته اند یا آن حسابشان ناصحیح بوده است . خب این جزو ازنتیجه هائی است که گرفتم و باستثنای یک عده قلیلی بانهایت ایمان ودرستی کارمیکردند آنهم درزمانیکه مملکت مادولت مرکزی نداشت . حزب توده حکومت میکرد یک انضباطی دربانک برقراربود .مردم سرساعت حاضرمیشدند .دستورداده بودم اشخاصی که سه باردیرمیکنند دفعه چهارم بفرستند پیش من ، میآمدندپیش من . حالا آن یک آدم کوچکی هم بود گفتم آقا بشما گفتندکه در بانک بایدسرساعت حاضرشد ،چندین دفعه هم بشما تذکردادندچرا اینکارراانکردید؟ میگفت

دوراست من بایدپیاده‌یکساعت راه بیایم . گفتم یکساعت زودترپا میشوید یکساعت زودترراه میافتیدکه‌سروقت برسید این آخرین اخطاری است‌که بشما میکنم اگر نکردیداخراج میشوید نتیجه اش این شدکه همه سرساعت حاضرمیشدند. اینکاررا در سفارت پاریس‌کردم .وزارت خارجه ای‌ها یک اشخاصی هستندبیخودازخودراضی ،بیجهت ها ، خیال میکنند واقعا" خیال میکنند که درایران هیچکس بغیرازاینها هیچ چیز راجع به‌سیاست بین‌المللی ووقایع دنیاسرشان نمیشود وآنوقت یک تفرعنی هم دارند که‌اینها خلق شدندبرای اینکه ماءموریت خارجی داشته‌باشند . من آمدم دیدم اینجا کوچکترین انظباطی نیست .هرکس واسه خودش هروقت دلش میخواهدمیآید ساعت ده مثلا" آقامیاید . من خودم پشت‌میزم ساعت ۸ پشت‌میزم بودم ، به همه هم‌گفتم آقایان ساعت ماکه‌سرساعت‌نه است‌بایدسرساعت‌نه‌باشید .همه سرساعت نه حاضر میشدند همه تاآخروقت که‌سهل است‌وقتی کاربودبعدازکارهم میماندند.همین وزارت خارجه‌ای هـای یاغی که شنیدم وقتی که . این را فریدون هویدا میگفت . چندین سال بعددرتهران بمن گفتش که وقتی شما منصوب‌شدید گفتیم واویلا ماچطوربااین آدم کاربکنیم ؟ گفت آمدیدودیدیم که تمام سختگیری شما بمورد است آنطوریکه میگفتند شما داوفریادمیکنیدبه‌اشخاص‌بدمیگوئید اینطورنیست بدمیگوئیدبه‌اشخاصی که کارشان راتمیکنند وازآنها مواءخذه شدیدمیکنید . یک دوره‌فقط دوسال بودم آنجا کمترازدوسال وروحیه کارشان طرزکارشان عوض‌شد . آنهم درصورتیکه جوان نبودند اشخاصی بودندکه مستشاربودند وسمت وزیرمختار داشتند .سفارت ایران هفت مستشار داشت‌بزرگترین سفارت‌های دولتهای خارجی درپاریس انگلیس وآمریکا چهارتا داشت .من یک‌شرحی نوشتم به تهران که آخردلیلی‌نداردکه ماچهار . مایک دولت کوچک هفت مستشار داشته‌باشیم خجالت میکشم آخر. این دولتها ی بزرگ چهارتادارند یک عده راکنارگذاشتم . یک عده‌مستشاربودندکه اصلا" پایشان رادرسفارت‌نمیگذاشتند یک عده‌ای مستشاربودندکه درپاریس‌نبودند یک‌چیز عنوانی بود دادند داده‌بودند پرنس‌صمدخان ممتازالسلطنه این سفیرکبیرایران بوددرزمان احمدشاه . لقب‌پرنسی راهم احمدشاه‌به‌اوداده بود پرنس‌نبود توی لیست Corps Diplomatique

مینوشتند Son Altesse, Prince صمدخان مستشارسفارت . آخرخجلت آوربود
آخربا جان اینها خیال میکردنداین جزو عنوان است خوب است برای ایران یک
وزنی میدهد .من این رامسخره میدانستم ، میدانستم مسخره میکنند .همینطوری
درتهران بهرحالی میگفتند Excellence توی سفارتخانه ها .رفتم پیش
شاه گفتم که اعلیحضرت پدرتان تمام القاب را ملغی کرد.شما هم بیائید این جناب
را ملغی بکنید گفتم من میروم‌توی این سفارتخانه ها بدون اغراق راهرایرانی
که میآمد که‌نمیشناختم میگفتند Excellence تا میرفت لبخندمیزدند
مسخره‌اش میکردند من خجالت میکشیدم ازاینکار . گفت که آخراین مملکت سلطنتی
است گفتم هلندهم‌سلطنتی است .هلند به‌هیچکس Excellence اطلاق نمیشودمگر
به دیپلماتها . وزیرخارجه Excellence برای اینکه آن سفیرش EXcellence
است .رئیس الوزراءکه Excellence نیست . خب قبول نکرد برای اینکه
اوهم خیلی‌معتقدبودبه‌این تشریفات . وقتی‌که‌ثریا ملکه بودوبنا بودبیایدپاریس .
من تلگراف‌کردم به علا . علاوزیردربار بود. تلگراف‌کردم که . آخرتلگراف‌کردند
کــــــــــــــه Sa Majesté Impériale, l'Impératrice
گفتم اصلا" کسی این رابخواهدبگویدگیرمیکند توش . صحیح نیست شایسته نیست
چرا من این رابگویم Impératrice ؟ خواهش میکنم اجازه‌بدهیدبگوئیم Sa Majesté
la Reine استدلال هم کردم که در ، ببینیددردنیا امپراطور الان
یکی مال حبشه است یکی ژاپن دیگرامپراطوری نداریم چه‌عیبی داردما بگوئیم
پادشاه ؟ جواب آمدخیرهمچین چیزی نمیشود تاریخ باستانی ایران چنین گفته ،
چنان گفته وبایداین راحفظ کرد . من با این مزخرفات موافــق نیستم من معتقدم
عنوان آدم ، شخصیت آدم مربوط به این چیزهای ظاهری نیست شما یک کارهائی بکنید
که ارزش داشته باشد دنیا برای شما احترام‌قائل میشود .ا ما هزاربار بخودت نشان بگذار
یک خروارنشان بگذار وقتی این آدم میشناسدت‌میدانــدیک آدم پفیوزی هستی ،
یک آدم‌ناتوانی هستی ، یک آدم نادرست هستی ، یک آدم وطن فروشی هستی برای تو
ارزش قائل نیست . این طرزتفکرایرانی است‌که هی حرف توحرف پیش میآیدومن از

موضوع خارج میشوم اما اینها با همدیگر تمام ارتباط دارد . وحالا سعی میکنم برگردم
به آنجائیکه رشته کلام من بود راجع به تشویق وتنبه بودکه نتیجه گرفتم یا نگرفتم
این را نه فقط الان میگویم هما نموقع دربانک آوانگلاند ، دربانک دو فرانس
وهرجاکه بودم نه من میگفتم همه میگفتند ، میگفتندیکی از. گفتم Sir George Bolt
این را باید الان هم در Who's Who نگاه کنیم گمان کنم زنده هم باشد
که نمونه بود . یکی دیگر Sidman بودکه رئیس کنترل ارز بانک آو
انگلاندبود .گفت ما اعتباری که برای بانک ملی قائل هستیم برای بیشتر بانکهای
مرکزی اروپا قائل نیستیم .سرمیزشام این مطلبی است که گفت .
س - این را دقیقا "فرمودید ولی نفرمودید که ارتباط این با کارمندان چی بود؟
ج - من به تنهائی .من اگر به تنهائی خودم را میکشتم مگر میتوانستم ؟ صدها
هزارها کارمند میبایست کار بکنند که این نتیجه را بگیرم . اینها هم حساب داشتند
با بانک شاهی ، انگلیسها هم بانک ملی . آنها مثل آمریکائی ها نبودند که تمام
حسابشان را بیاورند. منکه نمیتوانستم تمام کارهای اینها را خودم انجام بدهم ؟
آن کسیکه دفترحساب جاریش را مینوشت ،آن کسیکه مکاتبا بشان را جواب میداد،
آن کسیکه اینها را میبایست بفرستد اگر آنها تمامشان وظائف خودشان را انجام نمیدادند
اینها نا راضی بودند اینها شکایت میکردند اینها حسابشان را میبستند. اینکه من
اینهمه بخودم زحمت میدادم برای این بودکه این ایرانی بی انضباط را وادار بکنم
که با ایمان با انضباط کار بکند. واین را موفق شدم توانستم اینکار را بکنم اگر
نمیتوانستم این کارهای بزرگ انجام نمیشد درسازمان برنامه من برای اولین بار
که رفتم برای قرض کردن از بانک جهانی ، یک نفرشان گفتش که شما چرا میبایست
راه سازی بکنید ؟ شما وزارت راه دارید گفتم دلایل زیادی دارد من نمیتوانم تمام
اینها را برای شما ذکر بکنم اما من اگر اینکار را نکنم راه ساخته نمیشود همینطوری که
اگر من کار سدها را خودم نمیکردم وزارت کشاورزی نمیتوانست سدها را بسازد .سالها گذشت
آمدند به ایران یک میسیون از طرف بانک شرط کردند که راه را باید سازمان برنامه

بسازد . برای اولین‌باردرایران من آدم متخصص‌آوردم‌برای‌راه سازی .این رابمن ایرادکردندکه ماراه‌سازی رابلدنیستیم ؟ گفتم نه بلدنیستید ،گفتم بدلیل اینکه یک دانه‌راه‌صحیح ندا ریم‌این‌اشخاصی راآوردم . البته‌اینجا باید‌تصدیق بکنم که اینها بهترین مهندس مشاور نبودند جان مسسسسولسسم بودند اینهاراه سازبودند اما مهندس مشاورنبودند اینهم بعدشرح خواهم دادکه چطورشدکه من قراردادا ینهارا امضاءکردم ؟ ولی راه سازی رابلدبودند . راه سازی یک‌تکنیکی داردکه هیچوقت درایران نه‌فقط رعایت‌نمیشود هیچکس‌نمیدانست که چندکوش میبایستی اززیرراه ساخته بشودتابیاید‌بالا که این رویش‌آسفالت‌بشود . ماصاف‌میکردیم بولدوزر میآمد رویش‌صاف‌میکرد آسفالت‌میکردیم بعدازچندما ه‌تمام خراب میشد چاله چوله‌پیدا میکرد . این راههائی که من ساختم تمامش‌ازاین نوع بود که ازخرمشهر به بندر پهلوی . درضمن اینکه اینکاررامیکردیم یکی ازوزرای راه گفت‌آقااجازه‌بدهید راه قزوین تهران راماب‌سازیم .گفتم حرفی ندارم .این بهترین نمونه بودبرای اشخاصی که دراین راهها مسافرت‌میکردند . راه‌قزوین ـ تهران پرازچاله‌چوله بود Bumpy بود میرفتندقزوین به رشت .درصورتی که‌راه کوهستانی بوداین راه صاف‌بود تفاوت رامیدیدند همه دادوفریادمیکردند همه سروصدابلندشد همه‌فهمیدندکه این راهی است‌که وزارت‌راه ساخته آن‌راهی است‌که سازمان برنامه‌ساخته است . اگرمن سددز رانساخته بودم خدای من شاهداست‌تاهزارسال دیگرهم دولت‌ایران وزارت‌کشاورزی نمیتوانست این رابسازد . این رادرموقع اش‌توضیح خواهم داد. چه‌نوع کاری کردم برای ایجادنیشکر . باچه مشکلاتی برخوردکردم که به شاه گفتم اعلیحضرت‌حالاملاحظه میفرمائیدچرا مردم درایران کارمثبت‌نمیکنند ؟ برای اینکه کسیکه جراءت داشته‌باشدبخواهدیک‌کارمثبتی بکند این است‌روزگارش . درمن اثر نمیکرد .اما درایران دیگران اثرمیکرد این راگفتم ، گفت‌آخرچقدرباید‌آدم مقاومت‌بکند مبارزه بکند ،برای اینکه یکی ازمهمترین ، بهترین کارهای دنیا که کارنیشکربود که‌سالهابودایرانی هاآرزو داشتند سالها که نیشکردرخوزستان

بعمل بیاورند یک دانه شان موفق نشد ند هرکاری کردندنشد . چرا من کردم ؟
این را حالا بعدتوضیح میدهم . امابه اوگفتم ،گفتم که اینست نتیجه اش .
نمیکنندمردم اینکاررا برای اینکه میدانندکارمثبت کردن آسان نیست .متهمشان
میکنند مخالفت میکنند .بمن دستورنوشت علا وزیردربار که زمینی راکه خریدید
برای نیشکر پس بدهید.نوشتم خیلی متاءسفم دلایل رانوشت هرقدراینکارمهم باشد
ازلحاظ سیاسی این یک مضراتی دارد برای اینکه رفته بودند Intrigue :
کرده بودندکه این زمین رابه زورگرفته واین یک ایلی‌رابرانگیخته ، رئیس
قشون آنجاهم گزارش دادکه من مسئولیت قبول نمیکنم . به علا جواب دادم که
خیلی‌متاءسفم اینکارگذشت من زمین راخریدم تحویل هم دادم ولی برای رفع
مشکلات خوزستان که شما میگوئید ازلحاظ سیاسی اهمیت دارد تنهاراهش این است
که من دارم میکنم . نه اینکه این رابگوئیدپس بدهم به چیزش که آن صاحب
این ملک راضی باشد .من میخواهم مردم‌راضی باشند که مردم هم همان کسیکه رعیت
آن آدم بودآمده‌بودکارگرشده‌بودوکارمیکردوروزی مبالغی میگرفت‌که هیچوقت در
خواب نمیدیدکه همچین چیزی گیرش میاید . این مشکلات هست هرکس حاضرنمیشود خودش
را این زحمت رأقبول بکند . برنجاند ، همانکه‌برنجاند .یکیش پسرخاله ٔ یک درباری است،
یکیش برادرزاده رئیس مجلس است ، عمویش وزیراست ، پسرخاله اش وکیل است ،
مردم این حسابها رامیکنند میگویندبمن چه که من اینکاررابکنم من اینهاراتمام را
باخودم دشمن بکنم.من سرم‌رامیانداختم پائین مثل اینکه اصلا" دراین مملکت زندگی
نمیکنم کارم رامیکردم . ببینیدمن این تمام‌چیزهائی راکه‌میگویم آقای لاجوردی
خیلی‌متاءسفم که اینطوروانمودمیکندکه این آدم همه اش میخواهدازخودش تعریف بکند .
این تعریف نیست این ذکریک حقیقتی است ودلیل براین است‌که چرا من توانستم کاری
رابکنم که دیگران نتوانستندبکنند ؟ فقط وفقط اینست . اینکه من بخودم ایمان
دارم وشایدبانظرحقارت نگاه میکنم به‌خیلی‌ازرجال ایران داخل آدمشان‌نمیدانم برای
اینست‌که دیدم طرزکارکردن آنهارا ، دیدم بزدلی آنهارا ، دیدم که درمقابل زور

چه جورتسلیم میشوند ، چه تملقاتی میگویند چه‌دروغ هائی میگویند، چه جنایتهائی را مرتکب میشوند فقط برای اینکه یک صاحب‌نفوذ ، صاحب‌قدرت ازآنها نرنجد.
اینها را دیدم بچشم خودم دیدم .
س - خوب میشد
ج - راجع به‌ساعدمیخواهیدصحبت بکنم ؟
س- یا مرحوم سهیلی یا ساعد هرکدام که ....
ج - الان ساعدرا میگویم‌برای اینکه درهمین زمینه یک‌چیزی راجع به ساعددارم .
س- بله آشنائی تان باساعد؟چه جور آدمی بوده است ؟
ج - آشنائی من باساعد ازموقعی بودکه این قنسول بود ،قنسول ، سرکنسول بود درقفقاز . خانمش‌هم ایرماخانم یک‌روسی آلمانی‌الاصل بود . خیلی مربوط بودیم خیلی ، خیلی مربوط . مردبسیارشریفی بود .یکی‌ازاشخاص مو‌ٔدب مبادی آداب ، بسیارخوشخو ، خیلی خوش‌مشرب‌بود. انکتود میگفت بسیارخنده آور ، بسیار Amusing وآدم خیلی‌خوشخوئی بود ومردم‌خیال نمیکردندکه ساعدممکن است‌که درمقابل خارجی ایستادگی بکند من یک‌صحنه‌ای را دیدم قوام‌السلطنه‌نخست‌وزیر بود ساعدوزیرخارجه بودمنهم رئیس‌بانک ، یارئیس‌بانک رهنی بودم یارئیس‌بانک ملی نشده بودم .
بو لاردآمده بودگله‌بکندازاینکه چرادولت ایران یک‌قانونی رانمیگذرانند .جزئیات آنراالان بخاطرندارم . قوام‌السلطنه نشسته بود ،ساعد وبو لارد ومن اینجا .
بورلارد باساعدبفرانسه حرف میزد گفتش‌که شمااگربخواهیداینکاررا میتوانیدبکنید برای اینکه وکلای مجلس کی هستند ، چی‌هستند . آقاتااین راگفت این ساعدمثل جرقه‌ترکید مشت‌زدروی میز گفتش‌که من بشمااجازه‌نمیدهم شمااهانت‌بکنیدبه یک مقام مقدس‌مجلس ، شماچه حق دارید؟ کی‌هستیدکه همچین حرفی‌میزنید ؟ آقااین بولارد شدموش . ملاحظه بکنید موقعی است‌که اشغال کرده اندمملکت مارا .
یک همچین شخصیتی ، یک همچین آدم ملایمی ، مبادی آدابی که‌هیچوقت‌تندی ازاو دیده نشده‌است . شما اگراین رابگوئید به‌ایرانی‌ها باورنمیکنند .میگویندااه

ساعدکه همچین آدم خلیق مؤدبی چطور یک همچین کاری راکرده‌است ؟ اما این را ناظربودم قوام‌السلطنه هم‌ساکت ماند فقط ناظربود . بکلی بولارد عوض‌شد مثل بچه آدم‌شروع کردیک چیزهائی رابگویدکه مثل اینکه من مقصوداین نبودکه اهانت‌بکنم درصورتیکه حق بابولارد بود مجلسی بود دست‌نشانده ، درخیلی‌ها میتوانستند اعمال نفوذ بکنند . آن زمان همه شان نمیتوانستند امادرخیلی ازآنها میتوانستند . ساعد یک مردی بودکه . این راخودش‌بمن گفت که درمسکو بهاوتکلیف کردندکه بیایدرئیس‌جمهوربشود به آنهاگفته بودمن بشمانصیحت میکنم اینکارراانکنید .

س ـ کی بهاوگفته بود ؟

ج ـ آن رابمن نگفت . حالانپرسیدم . اماخیال میکنم هم‌انگلیسی ها هم روسها خیال‌میکنم . برای‌اینکه آنوقت Cripps سفیربود درآنجا و Cripps هم بمن خیلی تعریف‌میکرد ازوقتی که با Cripps سروکارپیداکردم وقتی وزیرمالیه شده‌بودتعریف‌میکردازساعد . فقط میگفت مااسمش‌راگذاشتیم مسیو لاشوز برای اینکه درفارسی‌همیشه چیز میگوید فرانسه شوز ، شوز میگفت‌ولی میگفت‌که مادرخیلی مسائل میرفتیم . من میگفت درخیلی مسائل مربوط به روسیه میرفتم‌ازساعدنظرمیخواستم برای اینکه میشناختیم ساعدرا . سالها بود درآنجا زندگی‌میکرد . اماخب بطورعادی اگرآدم ساعدرامیدیدخیال میکرد که . خیلی‌ها عقیده داشتندکه این آدم روسها است . خیلی ها میگفتندکه این آدم نمیدانم انگلیسی‌ها است ، آدم آمریکائی ها است . اما اینست قضاوت ایرانیان. ندیده انداین را این صحنه رادیدم ومن لذت‌بردم ازاین . برای اینکه نظیر اینکاری است‌که من میکردم عکس‌العملی است‌که من نشان میدادم . واین آدم لحنش‌بکلی‌عوض‌شد . این ساعدچطورشد که‌نخست‌وزیرشد ؟ خوب‌آمدوزیرخارجه بود وزیرخارجه‌قوام السلطنه‌بود وبعدهم . مدتهاهم بود . یواش‌یواش مثل اینکه ، کسی نمیشناختش‌درایران برای اینکه تمام عمرش‌درخارجه بود بیشترش‌درماء موریت

خارج ازروسیه بخاطرندارم که داشته باشد درقفقازبودوبعددرمسکو . اما تا آنجائیکه اطلاع دارم همیشه بانهایت شهامت منافع ایران راحفظ میکردوچون روسها روسی راخیلی خیلی خوب حرف میزدوروسیه راخیلی‌خوب میشناخت شاید بهترازبعضی خودابنیاروبلشویک ها میشناخت روسیه را .موردا حترام آنها هم بود. احترام میکردند خیلی وزن داشت ودرایران هم که آمددربسیاری ازموارد مشکلاتی راکه داشتندباشوروی ها حل کرد جزئیات آن رانمیدانم امامیدانم که کردا ینکارها را .

س - چه جورنخست وزیری بودازنظراداره امور ؟ اداره وزرایش ؟

ج - ضعیف بود . صعیف بود. بعقیده من ضعیف بود .

س - به چه‌نمونه ای رسیدیدکه فکرکردیدضعیف بود ؟

ج - آخرمیدیدم آن انضباط وآن چیزها درهیئت وزرایش نبود . من درتمام این ادوارکه‌نخست وزیران رادیدم فقط یک قوام السلطنه دیدم که مسلط بودبروزرایش که این رابه شاه میگفتم . بعضی‌هاکه بیچاره بیچاره بودند. حکیم الملک بیچاره یکی ازاشخاصی بودکه من بسیاردوستش داشتم خیلی برایش احترام قائل بودم برای اینکه‌سالهای سال عضوشورای عالی بانک ملی بود واینقدراین جوانمردی داشت . فوق‌العاده دوست بودباتقی زاده ، خیلی دوست بودها .

س - حکیمی ؟

ج - حکیمی .ازقدیم قدیم باهم مربوط بودندواصلا" مکتب . میدانیدتقی زاده اصلا" یک مکتبی داشت . این یکی ازپیروان نمیتوانستم بگویم البته ازبرجستگان آن مکتب بود.

س - چی بوداین مکتب ؟

ج - مکتب تقی‌زاده ، همان همان افکارتقی زاده . افکارتقی زاده .

س - بطورخلاصه چی بودافکارش ؟

ج - مثلا" حکیم الملک که وقتی که نخست وزیربود مثل اینکه گفته بودماقفقازرا

بایدپس بگیریم . بعداً زنخست وزیری افتاده بود . این را رادیومسکو نقل کرد ، یک روزدرجلسه شورای عالی بانک گفتم که آقای حکیم الملک شنیدید ؟ براق شد گفت بله . گفت عقیده‌ام اینست بایدبگیریم این را به‌زوراز ما گرفتند ، اگر زورمان برسد بایدبگیریم بنابراین نه‌اینکه منکر بشویم فلان واینها . درعین حالی که اینهم یک مردبسیار خوش‌خلق افتاده ای بود خیلی‌مؤدب خیلی اما یک پرنسیب هائی را قرص به آن اعتقادداشت ولی این کاراکتـــــــر را نداشت . نمیدانم این کاراکتر چی چی هستش ؟

س- کدام کاراکتر ؟

ج- کاراکتری که مدیرباشد ، مسلط باشدبرکارهایش . درکابینه اش من متأسف شدم وقتی بیرون آمدم ازهیئت وزیران . دیدم مثل یک کلاسی میماند که معلم ازاطاق خارج شده ، کلاس بچه ها ، که معلم‌ازکلاس‌خارج شده است . هرکس هرچی دلش میخواست بهمدیگر میگفتند شوخی میکردند ، یاداشت میفرستادند، متأسف شدم وقتی بیرون آمدم . موقعیکه توده‌ای‌ها اعضای چاپخانه بانک را توقیف کردند نخست‌وزیربود . خوب من باتمام این عوالمی که‌باحکیم‌الملک داشتم و دوستش‌داشتم ، مثل پدرم دوستش‌داشتم واوهم خیلی خیلی بمن علاقه داشت به‌او مراجعه نکردم برای اینکه میدانستم ناتوان است نمیتواند . باتمام آن اعتمادی واعتقادی واحترامی که‌برای تقی زاده داشت . تقی زاده یک نطقی کرده بوددرمجلس وانتقادکرده‌بودازبانک ملی یک چیزهائی گفته بود منجمله از ساختمانهای بانک ملی . این وقتی‌که مطرح کردم گفتم که رفتم تقی زاده رادیدم وتمام باحضور نجـــم الملک وزیردارائی اش ودرتمام مسائل متقاعدشد جزساختمان، حکیم الملک گفت‌که اتفاقاً " یکی ازمهمترین کارهائی که شماکردیداین ساختمانها است . همه مات ومبهوت‌شدندکه حکیم الملک یک همچین انتقادی میکنداز‌تقی زاده . ببینید یک‌آدم اینقدرمنصف‌بود ، اینقدرپاک بودکه کسی راکه ، گمان میکنم تنها موردی بوده است‌که‌درعمرش‌شاید . باعث‌تعجب همه شد که حکیم الملک‌چطور یک همچین ...

س - روابط بعدیش با وزراء چطور بود ؟

روایت کننده : آقای ابوالحسن ابتهاج

تاریخ : ۱۰ آگوست ۱۹۸۲

محل : شهر کان - فرانسه

مصاحبه کننده : حبیب لاجوردی

نوار شماره : ۲۲

س - در روابط تک تکش با وزراء ؟

ج - آنرا من شاهدیک همچین وضعی نبودم اما ..

س - با خودشما که سروکار داشت چطوربود؟ مسائل بانک ملی را لابدشما مطرح میکردید ؟

ج - با خودمن که سروکار . یک شب خوابیده بودم تلفن زنگ زد ازخواب بیدارشدم حکیم الملک گفتش که میخواستم بشما تبریک بگویم ومدت ریاست بانک ملی شما تمدیدشد . من اصلاً" هیچ یادم نبود که اینها اینکار را هم باید بکنند. مدت چهار سال گمان میکنم بودکه گمان میکنم که برای چهارسال انتخاب میشدیم که این را خب میخواست محبتش را بمن نشان بدهد نصف شب بود ازهیئت وزیران تازه آمده بودخانه اش مثلاً" بمن تلفن کرد که یک همچین محبتی بکند . یک آدم مهربان خوشخوی ، خوش نیتی ولی آنچه که من دیدم که میگویند رگ ترکی شایدرگ ترکی داشت برای اینکه این رگ ترکی درچیز تحقق داشت درساعداین راکه دیدم . شایدیک همچین کاراکتری هم اوداشت من ..

س - اوهم ازاهل آذربایجان بود ؟

ج - بله بله اوهم ،حکیم الملک هم آذربایجانی بود خیلی هم تعصب آذبایجانی را داشت خیلی تعصب داشت . وشایدهم یک همچین رگ ترکی داشت شاید . من هیچوقت ناظر یک همچین ....

س - اگربشود مثلاً"حکیمی و ساعدرا ازاین نظرمقایسه کردکه مسائلی که ، فرض براینست که بعضی وقتها بعضی مسائل بودکه رئیس بانک ملی با نخست وزیرمیبایستی مطرح بکندو نظربخواهد یاخاطرداریدموارد ی را و بتوانید مقایسه ای کنید بین حکیمی وساعد ؟

ج - ساعد فهمش بیشتر بود ، ساعداطلاعاتش راجع به دنیا خوب بود. حکیم الملک

شهرتش درمملکت بیشتر بود ، درمملکت بیشتر میشناختنش . ساعدرا کسی نمی شناخت . وقتی که دمونستراسیون راه انداختند توده ای ها برعلیه ساعد . "ساعت"میگفتند خیال میکردندساعت است ، درده‌بادساعت ، ساعت میگفتند . واین همانموقع من میدیدم که توی خیابان‌ها پیاده‌راه میرود ازچیزهائی‌که خوشم آمدازاو .

س ـ ساعد ؟

ج ـ ساعد به برخوردکردم گفتم مرحبا بارک‌اله چه‌کارخوبی میکنی . گفت من باکسی کار بدی نکرده نه آن چیزهائی راهم که میگویندا ینها تمام به‌تحریک روسها است مردم با من بدنیستند من به‌مردم بدی نکردم . اماآن شهرتی راکه درمردم درایران حکیم الملک داشت اونداشت برای اینکه همیشه درخارجه‌بود .

س ـ چه جور شهرتی داشت‌حکیم الملک بین مردم ......؟

ج ـ بسیارمردشریف ، درستکار ، بقول ایرانیان یکی ازصفاتی راکه همیشه میگوئیم وطن پرست ، درصورتیکه وطن پرستی ودرستکاری جزو صفات ممتازه نبایدباشد .باید دید ، من همیشه این راگفتم ، گفتم یک نفرراکه میخواهیدتعریف بکنید نگوئید وطن پرست است ، نگوئید درست است ، این چیزهائی است‌که‌بایددروجودیک شخصی باشد علاوه‌براین بگوئیدچی دارد .

س ـ ازبیات ، سهیلی چه ...؟

ج ـ سهیلی رامن ازموقعیکه دروزارت‌خارجه بود ،جوان بود من میشناختم سهیلی یک مردبسیار باهوشی بود ، خیلی مردباهوشی بود ،خیلی بااطلاع بود، خیلی وزین بود ، پخته بود ومردم داربود .یک روزی باعلا . همانموقت موقعی بودکه علاآمده‌بودومن باعلا همکاری میکردم .توی خیابان برخوردکردم به‌سهیلی وعلی‌معتمدی علی‌معتمدی هم یکی‌ازاشخاصی بودکه ازقدمای وزارت‌خارجه بود . اینها باهم صحبت کردیم بمن گفتندکه‌توچطور باعلا کارمیکنی ؟ گفتم یعنی چه ؟ خیلی‌خوب راحت . گفتند چطورمیشودهمچین چیزی ؟ بااین آدم نمیشود کارکرد گفتم چرا ؟ گفت وقتی که دروزارت‌خارحه بود یک نفرکه‌بیکاربود میگفت بیا دیکسیونر ترجمه بکن . گفتم من هیچوقت بیکارنیستم تابیایدهمچین چیزی بمن بگوید گفتم صبح هامیآید آنجا

من بهاومیگویم که من اینکارها راکردم اینکارها را هم میخواهم بکنم یک مورد نشدکه بین من واواختلاف بشود هیچ ازاین آسانترمن آدم ندیدم دردنیا ، در دنیاکسی راندیدم که ازاین آسانترباشد

س - ازعلا ؟

ج - از علا . واقعا" هم همینطور بود برای اینکه سرتاپاحسن نیت بود اما توی وزارت خارجه برخوردمیکرد به تنبل ها ، سختگیری میکردبه تنبل ها . بنظرشان خیلی آدم مشکلی بود . تعجب کردم هردوشان این رابمن گفتند . وزیرچیز بود.

ج - وزیرکشورهیچوقت شده بوددر زمان رضاشاه ؟

س - سهیلی ؟ نمیدانم نگاه میکنم .

ج - مرا یک روزی خواست پانک رهنی بودم　　Tutoyer میکردیم . مرا خواست رفتم پیشش گفت یک چیزی بهت میگویم میخندی گفتم چیه ؟ گفت دیشب توی هیئت وزیران اعلیحضرت رضاشاه خیلی متغیرشد بدگفت به بهداری .دکترلقمان الملک هم رئیس بهداری بود گفت تغیرکرد گفت دیگرمن دکترنمیخواهم .من شروع کردم به لبخندزدن گفت حالا تراخواستم ،گفت یک نفرپیداکن مدیرباشد .گفتم من همه چیز فکرمیکردم یک روزی بمن پیشنهادبکنند حتی فکرمیکردم وزارت جنگ را هم بمن پیشنهادبکنند امابهداری راهیچوقت فکرنمیکردم . یک نفر ازمن بپرسد تفاوت بین اپیدیمی واند می چیست ؟ من نمیدانم . گفت بتو یک نفرمیدهیم یک دکتری که همه این چیزها رابداند. گفتم همان دکتررا بگذارید گفت آخرشاه گفته است که دکترنبایدباشد . گفت پس کی راخیال میکنید ؟ گفتم ،آنا" ، گفتم هژیر وعلی امینی برای اینکه اینها راهماتموقعی بودکه همه اینها راازنزدیک میشناختم گفت اتفاقا" منهم فکراین دوتاراکردم . حالا بعدرفت به آنهاگفت یا نه ؟ نمیدانم .

س - اوازنظرنخست وزیر ومدیریت کارش سهیلی چه جور...؟

ج - مسلط بود اومسلط بودبکارش . توی هیئت وزیرانش نرفتم امادرمذاکره باشوروی ها اوبعدازاینکه قوام السلطنه افتاد وسهیلی آمد همان مذاکراتی که باشوروی راشروع کرده بودیم در زمان قوام السلطنه ادامه داشتیم که الهیارصالح هم وزیر

دارائی بود حضورداشت .آنجا خیلی مردانگی کرد یعنی وظیفه خودش راانجام داد وقتی که اسمیرونف گفتش که تا وقتی که آقای ابتهاج هست ما نمیتوانیم . این گفت که اگرآقای ابتهاج متکلم الوحده بوده برای اینکه شما ، این مسئله فنی بود آن متخصص فنی است تمام مسائلی که فلانی گفت ما موافقیم . مسلط بود بکار ، به امور ، ازاموردنیا مطلع بود ، زرنگ بود با وکلای مجلس هم یک طوری رفتار کرده بودکه عده زیادی طرفدار داشت حالا چه کاری کرده بود ؟نمیدانم اما طرفدار داشت یک عده ای . دریک موردباهم اختلاف نظرداشتیم من وقتی که آن مکاتبات خودم را با تقی زاده منتشرکردم برای همه فرستادم ،برای تمام سفارتخانه ها ، برای تمام وزارتخانه ها ، منجمله برای سهیلی هم فرستادم. سهیلی الان فکرمیکنم ببینم کجا بود این مطلب رابمن گفت ؟ گفتش که نمی بایست شما اینکارراکرده باشید با تقی زاده. برای اینکه من برای تقی زاده تا آنجائیکه مربوط به مکاتبات هست آبرو دیگرنگذاشتم برای اینکه نمی بایست هم آبرو داشته باشد با آن رفتاری که کرد من خودم هم یک وقتی به تقی زاده عقیده داشتم اما وقتی که بمن مسلم شد که این آدم حسن نیت ندارد . حالا بعدهم که به تقی زاده که میرسیم خواهم گفت چرا ندارد . اما اونسبت به ، ظاهرا" نسبت به . این رابه یکی ازطرفدارانش ودوستانش درهمین کان گفتم . اومیگفتش که من ازنزدیک سهیلی رادرلندن میشناختم وقتی درلندن بود . این ملک گفتش که این راازروی عقیده نگفته امااز روی وظیفه مثلا" گفته است . من خیال میکنم نه عقیده اش این بود ، من خیال میکنم معتقدبود برای او تقی زاده یک مقام خیلی محترم ، شامخ شایدمقدسی داشت .

س- برای سهیلی ؟

ج - خیال میکنم ، خیال میکنم برای اینکه یک عده بودند نجم الملک مثلا" یک آدم پاک ، بسیار بسیار باایمان ، بسیارپاک اما اعتقادداشت به تقی زاده . حتی موقعی که درحضور او دیدتقی زاده بمن قول دادکه تمام مطالبی راکه گفته بودم حالا حق بشما میدهم درمجلس خواهم گفت ونگفت .بمن گفت که من خودم خواهم گفت

کابینه سقوط کردونتوانست . بنابراین میدید حق با من است . ولی اگربنا بود
که یکی ازما دوتا را انتخاب بکند تقی زاده را انتخاب میکرد یقین دارم .
چه جاذبیتی داشت تقی زاده ؟ برای اینکه یک وقتی درمشروطیت یک سید
معممی بود یک کارهائی کرده بود .بعقیده من یک کاری های عادی کرده بود
وظیفه اش بود .شایدبیش ازوظیفه اش هم میبایست ، بیش ازآن چیزی که کرد
بعقیده من وظیفه اش بودکه بکند. برای اینکه شنیدم که آنموقعی که توپ
بستند مجلس را یک عده ای ازروء سای این نهضت مشروطیت رفته بودندسفارت انگلیس
بست نشسته بودند .

ج ـ اسامی اینها را دارید ؟

س ـ من اطلاع ندارم کی ها بودند ؟

ج ـ بله من سرم را میبریدند من همچین کاری نمیکردم . حالا تقی زاده بوده یا نبوده
نمیدانم .ولی سهیلی به او اعتقادداشت ومنهم احترام دارم برای اشخاصی که روی
عقیده خودشان که میایستند . وازمن کدورت داشت که بیخوداینکاررا کردی ؟ درصورتیکه
اگرهزاربار دیگر این قضیه تکرارمیشد من عینا " همان کاری را میکردم ، این یک
کاری نبودکه . بمن میگفتندکه یکی ازمعایب من اینست که خیلی زود عکس العمل
نشان میدهم ،یک آدمی هستم که شایدباعجله تصمیم میگیرم . من میتوانم ادعا بکنم
تصمیمی نگرفتم که ازآن پشیمان باشم که hindsight سالها است که گذشته است
الان ازموقعی که ازبانک ملی رفتم ۳۲ سال است که گذشته ، موقعی که آمدم به
بانک ملی میشود ۴۰ سال ، ۱۹۴۲ ، ۴۰ سال پیش که آمدم به بانک ملی ، تصمیماتی
که دردوره آن هشت سال گرفتم یک دانه اش امروزاگربنا بودبکنم ازآن عدول
نمیکردم . بنابراین این صحیح نیست که میگویندکه یک دفعه عصبانی میشود ودر
حال عصبانیت یک چیزهائی را یک تصمیماتی را میگیرد . نه خشونت ممکن است کرده
باشم به مردم که میل نداشتم بکنم . آنهم درفصلش میگویم .

س ـ بیات چی ؟

ج - بیات هم یک مرد ، آنچه که من دیدم یک مرد بازبرخلاف پرنسیپ خودم بایدبگویم یک مردوطن پرستی بود .چون آخراینهم یکی ازچیزهائی است . بدبختانه درایران شاید همه اینکاررانمیکردند یعنی وظیفه خودشان راانجام نمیدانند وطن پرست بودند اماجائی که میبایست بایستند نمیکردند . اوهم یک مردبسیار خوشخوی ملایم مبادی آداب بود اوهم ، اوهم ازهمان مکتب بود ولی درمواردی قرص بود مثلا" درکارمیلیسپو اونخست وزیر بودوقتی کـه میلیسپو رابیرون کردند میلیسپو رفت توی هیئت وزیرانش گفت یا من یا ابتهاج . دوشرط کرده‌بود یکی اینست دومیش رابخاطرندارم .توی کتابش هم هست ،کتابش راآوردم اینجا بشمانشان بدهم یک تکه ای را که خیلی جالب است الان هم‌بعدبشما عرض میکنم .

س - بیات هیئت وزرایش را چگونه اداره میکرد؟

ج - توی هیئت وزیران اونرفتم‌هیچوقت . امایک روزی آمدپیش من ، آمددربانک یک نامه ای ازسفارت انگلیس آورده بود گفت‌که نشان داد که انگلیسی‌هانوشتند که . من یک قراردادی بانگلیسی‌هابسته بودم نمیدانم این راشرح دادم که ؟ دادم یقینا" که هرسه ماه به سه ماه ما ۶۰ درصدازموجودی هایمان را به طلا بگیریم ، ۴۰ درصد تضمین شده به‌طلا،نامه ای سفارت انگلیس به‌اومینویسدکه ما اینکارراکردیم ولـــی این عملی راکه بانک ملی داردمیکند این بغیرازآنسته من طلا میآوردم مسکوک ضرب میکردم واین رامیفروختم . این پول ایران رانجات داد .تمام دنیاهم این رامیدانند ،محافل بانکی دنیا میدانند این را .اتفاقا" همان بولتن این مطلب راوقتی مـرا معرفی‌کرد گفت . این راآنوقت این نتیجه غیرمستقیم اینکار چه میشد ؟ یک مقداری این طلا هارامیخریدند ،قاچاق میبردند بخارج . ازشرق میرفت به هند ، ازغرب میرفت تایونان ، تایونان رااطلاع دارم احتمال داردبفرانسه هم میآمد وبفروش میرفت درزمان جنگ . اینهائی که میخریدند، میخواستند بخرندمیبایست ارز ریال داشته باشند وبرای اینکه ریال داشته‌باشند

میآمدند ارز میفروختند ، ارز میفروختند باآن ریال پهلوی میخریدند ، پهلوی را میبردند درجای دیگرمیفروختند تبدیل میکردند به ارز دوباره ارزش را میآوردند میفروختند . این ارزی راکه میفروختند من آخرسه ماه ۶۰ درصدش راطلا میگرفتم ۴۰ درصدش تضمین میشد به طلا ، آنها غیرمستقیم نتیجه اش این میشدکه یک مقدار طلای بیشترمیبایست انگلیسی ها بدهند توجه‌فرمودید ؟ این رابرای من توضیح داد .گفتم آقای سهام السلطان این را راست میگویند حق دارند ، اما ما یک قراردادداریم من آنروزی که این قرارداد را بستم‌منظورم کهاین نبودکه توجه به این نداشتم . روزی هم‌تصمیم گرفتم که طلا بفروشم منظورم این نبود من طلا را میفروشم برای حفظ پول ایران ، برای اینکه مردم باپول ایران هیچ چیز نمیتوانندبخرند جز خاک زمین . من این رالازم وواجب میدانم ، منتکه این رانمیتوانم این را موقوف بکنم . آنوقت گفتم که‌یک امتیاز میتوانم به آنها بدهم شاید من نقره دارم ،ششصدتن نقره دارم این رابخرنداززمن . من این راتبدیل میکنم به طلا پشتزانه پول ایران راتمام تبدیل میکنم به طلا . برای‌اینکه نقره ها را من نمیتوانستم دربازارایران بفروشم . متقاعدشد رفت وهمینطور جواب داد این حسن نیتش رانشان میدهد .نفوذ داشتندانگلیسی ها درآنزمان .یک نخست وزیر دیگری شاید سعی میکردکه مـــرا متقاعدبکند یاسعی‌میکرد مرا واداربکند . این هیچکدام اینهاراسعی نکرد وقتی که مطالب راشنیدومتقاعدشد رفت دیگرازطرف انگلیسی ها هیچ صحبتی هم نشد .

س - ممکن است روابط این چند نخست وزیری که اسم بردید بیات ، سهیلی ، ساعد ، حکیمی اینها راباشاه شرح بدهیدکه اینهاچه‌جوری روابطی باشاه .....؟

ج - اینها همه شان روابط شان باشاه‌خوب بود . برای اینکه نخست وزیرآنزمان راشاه‌تعیین میکرد . باستثنای قوام السلطنه که آن اوایل آمده‌بود .قوام السلطنه در۱۳۲۱ آمد آنوقت شاه بامیل گمان نمیکنم آورده‌باشدش گمان نمیکنم . برای اینکه زمینه داشت .

س - مگراین براساس راءی اعتمادمجلس نبود ؟

ج - چیزهم بود ساعدوسهیلی همزمینه‌داشتنددرمجلس . سهیلی که‌بخصوص داشت .
بیات هم داشت برای اینکه بیات سالها نماینده مجلس بود سالهای سال درمجلس
بود . وسهیلی‌خیلی خوب زمینه پیداکرده‌بود وقتی که وزیرخارجه فروغی شد
اززمانی‌که‌وزیرخارجه فروغی شد رابطه پیداکردبا مجلس وباخیلی هاشان مربوط
بودوخیلی‌ها هم طرفدارش بودند. ساعدهم بعدها پیداکرد اما ابتدای امرگمان نمیکنم.
گرچه وزیرخارجه بود وقتی که . چندین بار وزیرخارجه بود . درکابینه
قوام السلطنه وزیرخارجه بود درکابینه سهیلی‌هم‌وزیرخارجه بود. چطور این
مذاکرات ما با روسها ساعدحضورنداشت ؟ اینهم ازعجایب است نداشت ازوزارت
خارجه کسی نبود .

س - آنوقت شاه به این افراداعتمادش یکسان بود ؟ نسبت به‌بیات ،سهیلی ؟

ج - نه ، نه ، نه ، نه شاه اصلا" به قوام‌السلطنه اعتماد نداشت .

س - به‌سهیلی چی ؟

ج - سهیلی تاآنجائی‌که من استنباط میکردم داشت .بنظرم داشت .

س - بیات ؟

ج - بیات را موافق بود بابیات موافق بود . بیات هم خیلی رعایت احترام شاه را
میکرد برای اینکه این اصلا" درفطرتش بود ،ازقدمابوددیگر برای اینها مقام سلطنت
یک مقام محترمی بود .

س - یک عده ای هم شاید عقیده دارندکه‌اولین نخست‌وزیری که به شاه راه دادکه
یواش یواش حکومت فردی یادیکتاتوری یاهرچه اسمش رابگذاریم تدریجا"
به آن برسد مرحوم ساعدبود که خارج از ......؟

ج - ببینید همینطوری که گفتم ، همینطوری که گفتم ساعدمعتقدبود به‌سلطنت
برای اینکه وقتی که به‌اوتکلیف کردند گفت‌که توصیه میکنم که درفکرتغییررژیم
سلطنت نباشید . بنابراین معتقدبود .ازاین لحاظ احترام داشت ولی شاه

س - مبادی قوانین اساسی چی و مجلس ؟ وحدود اختیارات شاه ؟

ج ـ ببینید این را من هیچوقت با ساعد مطرح نکردم اما ساعد را طوری که من میشناختم اطمینان دارم که ساعدهم که نمی پسندید بعضی ازکارهای شاه را . اینطوری که من ساعدرا شناختم یقین دارم هیچوقت راجع به این موضوع با ساعدصحبت نکردم . اما آنطوریکه من ساعدرا میشناختم ساعدکسی نبودکه بگوید اغماض بکنیم که بگذاریم شاه هرچه دلش بخواهدبکند برای اینکه شاه باشد . من اطمینان دارم اگراین مذاکرات را با اومیکردم اوهم هم عقیده بودکه شاه بهتراست مداخله نکند ، بهتراست زیاده روی نکند ، بهتر بعضی کارها را نکند . ولی اوکسه نمیتوانست جلویش را بگیرد . پشت سرش گمان میکنم خیلی دفاع میکرد پیش خارجی ها هنوزقبل ازاینکه بیایدوزیرخارجه هم بشود درمسکو دفاع کرد دیگر، دفاع کردازرژیم .عقیده اش روی رژیم بود .گمان میکنم که مواردی بودکه میدید ونمی پسندید یقین دارم . اما این را و من هیچوقت با اوبحث نکردم .

س ـ این شاید آنطوریکه قوام السلطنه میتوانست نه بگوید ...؟

ج ـ نه اوهیچوقت آن کاررا نمیکرد . آن کاررا هیچوقت نمیتوانست . هیچکدام اینها نمیکردند .

س ـ سهیلی وبیات هم ؟

ج ـ بیات هم که قطعا "نمیکرد . سهیلی شاید بعضی چیزها را میتوانست بگوید استدلال بکندکه ازلحاظ سیاست خارجی مثلا" ، شاید . راجع بدسیاست داخلی سهیلی نمیتوانست اظهارعقیده بکند برای اینکه ورزیده نبوددرمسائل داخلی . شاه مثلا" به اومیگفتش که من ایران را بهتراز شما میشناسم .

س ـ حتی درآن سن کمی که شاه داشت ؟ ۲۴ ، ۲۵ سالش بود .

ج ـ من اولین دفعه ایکه با شاه روبروشدم پس ازاینکه رئیس بانک ملی شدم . مرا قوام السلطنه رئیس بانک ملی کرد .آنهم نمیدانم شرحش راگفتم ویانگفتم که چه جور شد ، وارسته بود ، علابود ، عفدی بود ، علی امینی بود ، بلا آخره وقتی که شدم وقت خواستم رفتم پیش شاه ، مفصل صحبت کردم خیلی مفصل توی دفترش که خاتم بود .

آن را دیگرندیدم بعدها دیگرندیدم اما آنروز نمیدانم درآنجا مـــرا پذیرفت .

س- فرمودید خاتم ؟

ج - دیوارهایش خاتم بود ، خاتم کاری ، خاتم کاری .

س - درکاخ مرمر ؟

ج - درکاخ نه درکاخ مرمر بود؟ درکاخ مرمر بودبنظرم . نه درکاخ یعنی کاخ اختصاصیش ، کاخ اختصاصیش چیز مرمربود بله . آنروزتمام مذاکرات من راجع به این بودکه یعنی قسمت عمده مذاکرات من باشاه راجع باین بود که شاه سلطنت یا حکومت .من استدلال میکردم که شاه سلطنت بکنند برای اینکه یکی ازدلایلی که گفتم این بودکه انسان یک اشتباهاتی ممکن است مرتکب بشود .نخست وزیرباشد عزلش میکنند اما وقتی کەشاه باشدکه نمیشود عزل کرد . استدلال میکردم که شاه بایدیک مقامی داشته باشدکه مردم دوستش داشته باشند . بزرگترین قدرت شاه اینستکه مردم پشت سرش باشند . وآنوقت من آنچه که ازشاه دیدم یک چیزهائی بودکه Responsive بودبه این چیزها خوشش میآمد که اظهار . یعنی من دفعه اولین باری بود من دیگر هم ازاوتمیپرسیدم که خوشش میاید یانه ؟ عادت من اینست صحبت که کردیم همینطوریکه دراولین ملاقاتی‌کەباقوام‌السلطنه کردم به اوگفتم شما الان یک فرصت بی نظیری داریدکه به این مملکت خدمت بکنید برای اینکەسابقه چنین وچنین چنین چنان ومیشود به این مملکت خدمت کرد . وبعدهم پیشنهادنظرخودم راراجع بەبرنامه اقتصادی گفتم که تنهاکسی بود کەاگرماصاحب برنامه شدیم این صرفا" مدیون شخص قوام‌السلطنه است .برای اینکه این رابارها بەدیگران گفته بودم هیچکس وقعی نگذاشته قبول کرد ووقتی‌هم کەنخست وزیرشد دردوره دوم مـــرا دراولین جلسه هیئت وزیرانش خواست گفت بگوئید ، گفتیم وقبول کرد وکمک کرد راه افتاد اینکار.

س- این ۱۳۴۶ بایدباشد ؟

ج - نخیر . ۴۶ میشود ۴۷ نه ۱۹۴۶ نه ماطلا" در۴۷ چیز کردیم، ۴۷ بودکەبه تصویب مجلس رساندیم تمام شد چهارسال طول کشید بنابراین ۴۳ میباید باشد .

س- کابینه دومش ؟

ج - کابینه دومش . درکابینه دومش‌که روسها درکرج بودند سربازهای روس در کرج بودندکه من میگفتم بیائید برنامه پنج ساله . ومیگفتم هم که میدانم آقایان عقیده‌تان این نیست وشایدهم اظهارنکنید امامعتقدنیستید که فردا ما دراینجاباقی‌خواهیم بود ، ایرانی باقی خواهد بودیانه ؟ اما Spontaneously من عقاید خودم رامیگفتم به شاه هم‌گفتم . وآنچه که درهرحال من میدانم که شاه نسبت‌بمن نظرخوبی پیداکرد محبت داشت . ویقین دارم تاروزآخرهم داشت امادرزرفتارش طرزحکومت داریش‌طوری بود که آن اواخرکه ساواک میبایست‌راجع به‌گفتگوهای تلفنی من ،مکاتبات من ، ملاقاتهای من گزارش‌بدهد .این بدبختانه خودش را تسلیم یک رژیمی کرده بودکه خودش‌بوجودآورده بود ودیگرهم نمیتوانست خودش‌راخلاص‌بکند .وشایدهم خوش‌خدمتی هم میکردند روءسای ساواک‌که مثلاً" که میگفتندکه لازم ، واجب‌است‌که مامواظب‌باشیم این چیزهارابشما بگوئیم مبادا یک روزی یکی ازاین خائنین خیانتی بکند .

س - راجع به صدرالاشراف چیزهای خوبی تاحالا ، چیزهای خوب من ندیدم نوشته شده باشد ولی مسلم .....

ج - من راجع به‌صدرالاشراف‌چیزی که دیدم همان‌عملی است‌که موقعی که دادستان کل کشوربود که داورگفت‌بروم پیشش نظرداده‌بودبه‌داور رفتم به‌اوگفتم که من خیال میکنم‌که اشتباه فرمودیدتوجه نفرمودید که‌به‌اوبرخوردکه گفت‌نمیدانم ۳۶ سال است من دردادگستری هستم ووقتی که شنید اینقدر شهامت‌داشت‌که تلفن کردبه‌داور ، داوری که بمراتب‌ازاوجوانتربود وزیردادگستری ، ومنهم که بنظرش یک‌بچه مثلاً" میآمد گفت‌که‌اشتباه کردم .

س - دوره‌نخست‌وزیریش‌چی ؟ سروکارنداشتید شما ؟

ج - در یک میهمانی دروزارت‌خارجه بود بمن سربسته گفت‌که یک‌تحریکاتی برعلیه شما دارندمیکنند وبرای اوتازگی داشت برای من تازگی نداشت .من‌میدانستم همه دارند تحریک میکنند . امااولین برخوردی که‌درزمان نخست‌وزیری . معلوم میشود میشودرفته بودند خواسته بودندپیش‌اویک چیزهائی بگویند ....

همـــــان شب درهمان میهمانی هم منصورالسلطنه عدل گمان میکنم وزیرداگستریش بود یا وزیرداگستریش بود ، درهرحال درکابینه اش بود اینهم بمن یک اشاره ای کرد . برای آنها تازگی داشت اما

س - چـــه جـــورنخست وزیری بود ؟ دراداره مملکت مثل اینکه بیشتر وقتش صرف مبارزه باچپی ها و توده ای ها ؟

ج - باآنهاکه شدیدا "مخالف بود اماکاربرجسته ای که بخاطرندارم ،بخاطرندارم چیزی که .

ج دوره اش هم کوتاه بود نبود ؟

س - بله . شدت مخالفت هم مثل اینکه بااوزیادبوددرمجلس مصدق آنهای دیگرهم مثل اینکه به مجلس نمیآمدند ؟

ج - ببینید این رابشما ، قبلا" هم این مطلب راگفتم من بهامورمجلس اصلا" مجلس چندم است نمیدانم کی باکی هست اینها رازیادعلاقه نداشتم ازدوریک چیزهائی راکه مربوط بمن بوداطلاع پیدا میکردم وکنجکاوی هم میکردم امابطورعادی چه دارد میکنند جریانات سیاسی وتحریکات واینها یک چیز پیش پا افتاده بود دائم ازاینکارها بود بدانیدکه دوره بدی بود . دوره ای که بعدازاینکه رضاشاه رفت باوجوداینکه من خوشوقت شدم که رفت وخیلی هم خوشحال بودم که رفت خاتمه دادبه این قلدربازی و این زورگوئی کسیکه جراءت نمیکرد اظهارعقیده بکند . کسی جراءت نمیکرد در سفارتخانه ها برودمن تنها شخصی بودم که اصلا"اعتنا نمیکردم میرفتم هیچوقت هم ازمن سئوال نکردند ، هیچوقت نگفتند آقاشما چرا رفتید ؟ اما دیگران نمیرفتند اجازه میبایست بگیرند آخه اینهم حرف شد شمارابخدا ؟ که یکنفرمیخواهدبرود مهمان دارد ،میهمانی کردن ، شام میخواهدبرود آنجا بخورد بایدبرودا جازه بگیرد . این جزاینکه تمام ایرانیان راآدم خائن بدانند ، وطن فروش بدانند جیز دیگری نیست . ازاین خوشحال بودم امابعد وضعی که شد بکلی متاءسف و پشیمان شدم ازاین وضعی که پیش آمد یک وضع ناهنجار غیرقابل تحملی بود دیکتاتوری که بجای یک

نفرچندین نفر ، چندین ده نفر دیکتاتور ، هرکس برای خودش یک عده ای را جمع میکرد ویک چیزی میداد ویک چیزی میگرفت میرفتند یک لایحه ای پیشنهاد میکردند یا با یک لایحه ای مخالفت میکردند ، با یک لایحه ای موافقت میکردند . چیزی که بعقیده من وحودنداشت یا خیلی کم وجودداشت مصالح‌مملکت ، آیا مصالح مملکت مطرح هست یا نه ؟ هان یکی ازچیزهائی راکه کردمجلس . هان به یکی ازبهترین دلایل ، الان چه خوب شدیادم آمد . من وقتی‌که‌آمدم بانک تمام مردم ایران گفتنداین نوکرانگلیسی هااست ، انگلیسی‌ها آوردنش واینجااست‌خوشوقتم که این رادارم مال میلیسپو را . حال برای اینکه میخواهندمرا بردارندچه بکنند؟ منکه آمدم آنجا ، یک طرحی‌تهیه کردندکه رئیس بانک ملی راازمیان هفت‌نفراشخاصی که دولت معرفی میکند مجلس انتخاب خواهدکرد برای اینکه مرا بردارند . ببینید برای اینکه مرا بردارندبچه وسائلی متشبث شدند دردنیا شنیده نشده است‌که هفت نفررا پیشنهادبکنند توی آنها مجلس انتخاب بکند رئیس بانک مرکزی را . اینکاررا قوام‌السلطنه جلویش راگرفت وچون تازه‌میلیسپو رسیده بود ومیلیسپوئی که‌باسلام وطلوات‌آورده‌بودنش ویک عده‌ای هم معتقدبودندکه این آمده ایران رانجات خواهدداد وزنی داشت توی مجلس . قوام‌السلطنه به‌میلیسپو گفتش‌که شمابروید به آنهابگوئید اورفت به‌مجلسی هاگفت‌که این هیچ جای دنیا معمول‌نیست ، آخر این چه‌کاری است که شمامیخواهید بکنید . که آن مطرح نشد . این نشان میدهد بشما که اینهاقصدشان خدمت به‌ایران نبود معتقدبودندکه مرا انگلیسی‌هاآورده اند.

چه‌میگفتند؟میگفتندکه ... اینهم شنیدنی است‌گفتندکه چرچیل میخواهد برودترکیه ترکها را میخواهدبخرد که‌درجنگ داخل بشوند واردجنگ بشوند وبه‌اینها بایدطلا بدهد درهیچ جای دنیا اینهاطلا نداشتند جز بانک ملی به اینجهت به بانک ملی گفتند صورتی ازموجودی طلا تان رابدهیدوبانک هم داد. این را من وقتی شنیدم گفتم این موضوع چیه ؟ تحقیق کردم .من همچین کاری نکرده‌بودم قبل ازاینکه من بروم در زمان علا یک دلایلی وجودداشته که چی بوده که اینها موجودی طلای اسکناس بانک را نشان داده بودند واینهابرداشته‌بودنددراطراف این موضوع این قصه‌رابافته بودند

که ابتهاج راآوردند اولین کاری که‌کرده‌است‌صورت‌موجودهای طلای بانک‌وسکه های طلای بانک راداده است وچون درهیچ جای دنیا انگلیسی ها طلای دیگرنداشتند چرچیل خواسته وقتی میرود پیش عصمت اینو ـــــو بود نمیدانم کی بود جیبهایش پراز طلا باشد ، طلای ایران که‌بتواندرشوه بدهد که این را بخرد که‌وارد‌جنگ‌بکند. ببینید این طرز فکر است. آنوقت‌متشبث‌شدند به آن قانون که‌این را‌بردارندکه مرا به این وسیله‌بردارند واگرموفق شده‌بودند داغون کرده بودند بانک ملی را ،ازبانک ملی چیزی باقی نمیماند .مگـــرکسی جراءت میکرد بیایدبابانک شاهی مبارزه بکند ؟ کسی جراءت میکردبیایدباآن طرز بانک‌راحفظ بکند درمقابل هجوم ؟ بانک تبدیل میشد به یک‌حزب توده وتمام مردم پولهایشان را میکشیدندمیگذاشتنددربانک‌شاهی . حالا عواقبش‌رافکرنمیکردند فقط برای اینکه مـــرا بردارند آنوقت‌اینها‌کی‌ها‌بودند ؟ درراءس اینها یک‌آقائی بود نـــراقی نام ، ابوالقاسم نراقـــی که‌گویا معلم فارسی شاه بوده‌است . روزیکه رفتم دفاع بکنم ازموافقتنامه ایکه باانگلیسی‌هاتهیه کرده بودم که‌مطرح بود قوام‌السلطنه مــرا خواست درمجلس جلسه خصوصی ،دفعه اولی که من سروکارپیداکردم باوکلای مجلس‌درجلسه خصوصی . این ازعلمدارهابودکه گفتش‌که بجای اینکه آقای ابتهاج میگویند طلا بگیرید بماقند وشکربدهند ،چائی بدهند طلا بدرد .اگراین طلا هارابشمابدهند کی بشما این طلا هارا میدهد شما میگوئید طلا هادرلندن است، درفلانجااست ، درآفریقااست درکانادااست . کی بشما طلا میدهد ؟ تازه بشما طلا بدهند این طلا فقط بدرد این خواهدخورد که روی مقبره ماگنبد طلائی بسازند. بحدی با تعصب این اظهارات را میکرد. من جوابش‌راداده . خدابیامرزد دشتی . دشتی آمد گفت‌من میخواهم دهانت‌رابببوسم گفت‌حظ کردم ازاین چیزی که گفتی امااین دولتی ها که آنجانشسته بودند چراآنهایک‌کلمه نگفتند. گفتم‌ایرادوارد‌نیست‌قوام‌السلطنه آنجا نشسته هژیر هم وزیرداراِئی اش هم بود نشسته بود یک‌چندتاوزرای دیگرهم‌بودند گفتندهمینکه من خواست گفتش‌که شمادفاع بکنیدازآن کاری که کردید این یعنی که موافق است .همین آقای ابوالقاسم نراقـــی نماینده مجلس‌بوددربانک‌ملی ، درهیئت وزارت اندوخته اسکناس . این وآقای مــوءید احمدی کرمانی ، من حالا آمدم به‌بانک

اینهم ازدشمنان من است دیگر خب منهم اعتنائی به اونمیکردم برای من اصلا" وجودنداشت من کارهایم را میکردم .این کارها را دید طلا ها راکه دیدآوردم ضرب کردم فروختم مبارزه مرا با بانک شاهی دید . یک کلمه با اوصحبت نکردم . کاربجائی رسیدکه شکم پاره میکرد اگرکسی بمن بدمیگفت در غیاب من .

س - عباس مسعودی چه نقشی داشت درموافقت یا مخالفت با شما ؟

ج - صددرصد همیشه درتمام مدت عمرش ازمن دفاع میکرد .عباس مسعودی میگویند که یک آدمی بود که فقط برای منافع کارمیکرد یک موردنشدکه ازمن یک تقاضا بکند ویک موردنشدکه ازمن دفاع نکند . موقعی که درزندان بودم مقاله نوشت ،کارهائی راکه من کرده بودم جشن گرفته بود . موقعیکه ،آنروزیکه من استعفا دادم ازسازمان برنامه رفتم روزنامه اطلاعات را آورد ند من دیدم نوشته ابتهاج لجوج ،این سر مقاله اش ، گفتم ای داد ،اینهم جزو مخالفین من شد؟ خواندم دیدم که ازسرتا پا ازمن حمایت کرده است ، آدمی است چنین است ، چنان ، درستکار است ،با جراءت است کارهائی که کرده تمام ... بود چه بود ، چه بود امالجوج بود . تلفن کردم تشکرکردم گفت که است ... تمنا میکنم شما با اعلیحضرت آشتی بکنید . گفتم غیر ممکن است . گفت من ازشما میخواهم این را بکنید گفتم غیرممکن است من اینکاررا بکنم . گفتم تشکرمیکنم ازشما .اما عقیده اش این بودکه من بایدبا اوسازش بکنم که مثلا" دوباره برگردم گفتم غیرممکن است . بنابراین برخلاف آنچه که راجع به عباس مسعودی میگویند من اورا یک آدم پاک با اعتقاد با ایمان میدانستم با جراءت تمام دارائی اش ،موجودیتش دراختیارشاه بوددیگر آنوقت درموارد مختلف ازمن حمایت میکرد .

س - راست است که ایشان آنقدرقدرت داشت که درمنزل ایشان نخست وزیران تعیین میشدند؟

ج - خیلی قدرت داشت امایک روزی آنوقت ببینید شاه نسبت به این چه گفت بمن ،بمن گفتش که این ازعمال انگلیس ها است . گفتم اعلیحضرت نیست گفت مدرک هست ،ساواک میگوید . گفتم غیرممکن است ، گفتم آخرمسعودی راکه من میشناسم غیرممکن است .

س - چه‌زمانی وقتی که‌سازمان برنامه تشریف داشتید ؟

ج - من سازمان برنامه بودم . این‌عقیده‌اش بود . امانشان نمیداد حمایت میکرد برای اینکه احتیاج داشت به‌این روزنامه‌ایکه ، آنوقت تیراژش بزرگترین تیراژ ایران بود . احتیاج داشت جراءت این را نداشت جراءت اینکه‌بخودش این آدم بگوید یا ازاوسئوال بکند .

س - شما فرمودیدکه آن دیکتاتوری ،سیستم دیکتاتوری رضاشاه را نمی‌پسندید....

ج - خودم دیکتاتوربودم .

س - ازیکطرف دیگر این حکومت مجلس واینها را هم یک بلبشوئی تلقی میکردید آیا ....

ج - جواب بدهم راجع به آن موضوعی که خودم چیز کردم (؟) کردم من طرفدار ، درکشورهائی مثل ایران طرفدار آن‌دیکتاتوری هستم که‌روی همین الگو کار بکنند الگوئی که من داشتم .من درستکاری رادراین نمیدانم که آدم دزدی نکند .درستکاری صفات اولیه انسان است هربشری بایددرستکارباشد ،درستکاری قسمت عمده آن اینست‌که درتصمیماتش امین باشد من یک دفعه درتمام عمرم تصمیمی نگرفتم‌که جنبه خصوصی داشته‌باشد این را ادعا میکنم هرکس درهرجای ایران هرایرانی پیدا بشود بگویداین دروغ میگوید ، دشمن من برعلیه‌من کتاب نوشته بود مرتیکه ،آمدند گفتندکه این بدردمیخورد ،عرفانی بمن گفت گفتم آقای‌عرفانی شما نسبت به‌صلاحیت فنی او اطمینان دارید ؟ گفت بله این دردانشگاه‌لیورپول نمیدانم درس‌خوانده است

س - این ایرانی کی کتاب نوشته بود ؟

ج - ایرانی که کتاب نوشته‌بود برعلیه‌من.

س - کی بود

ج - گفتم دیگر آن دانشپور که رئیس‌بیمه شددرزمان مهندس بازرگان ، مهندس بازرگان دراولین کابینه اش این رارئیس‌کل بیمه کرد . ازعرفانی پرسیدم صلاحیت فنی او گفت آره . گفتم درستی اوچی ، گفت من ضمانت میکنم . گفتم فردا بگوئید

بیاید فرداآمد مرا ببیند گفتم برود پیش‌آقای نمیدانم‌اصفیا بودکی ، به اوگفتم که میگردید عقب یک نفرکه بفرستید که ناظرسد کرج باشد . که از طرف سازمان برنامه نظارت بکنددرامور سدکرجی که موریس‌نودسن میساخت فرستادم این را ، چندی بعدآمداصفیا گفتش‌که مهندس‌طالقانی میگویدکه این آقائی راکه‌فرستادید آنجا مااگراین باشدمیرویم گفتم آقای اصفیابه‌ایشان بگوئید بروید بااین حرفها آخرمرا میخواهندبترسانند بروید گم بشوید .چی میکندکه این آدم نظارت میکند ؟ میگویننددرامورما گفتم برای همین هم فرستادم نظارت بکند ،گفتم اگرکارشکنی میکند بگوئید اخراجش میکنم ، نظارت داردمیکند برای همین هم‌فرستادم به آنهابگوئید ازاین نازهابرای من نکنید میدانم اگراینها را بیرون بکنم دوسال کارکرج عقب میافتد تامن بروم یک مهندس‌مشاور دیگر بگیرم . اما به آنهابگوئید این آخرین دفعه ایست‌که شمااینجور حرف‌میزنیدبامن ، من این حرفهارا قبول ندارم . ساکت‌شدند وماندسرجایش این آدمی که برعلیه من کتاب نوشته بود . بعدشاه بمن گفت‌که این آدم راازآنجا تغیربدهید، به اوگفتم چرا ؟ گفت‌آنجا یک‌فعالیت‌میکندبه نفع مصدقی ها ،گفتم آخرکرج چه جائی هستش‌که اینکارهارابکند . گفتم آنوقت‌گفتم‌به‌او ، گفتم اعلیحضرت‌این کسی است کتاب‌برعلیه من نوشته بود من تاحالا هم ندیدمش‌اما خب‌این درکرج چه خطری ؟ گفت‌که بهتره که یک‌کسی دیگر یک‌شغل دیگربه‌او بدهید . گفتم که اگرواقعا" خیال میکنیدکه این مضراست‌وحودش‌آمدم‌به‌اصفیا گفتم که شاه یک‌همچین چیزی گفته است‌یک‌شغل دیگری به اوبدهید یک‌شغل دیگربه‌اودادند.اینهم یکی از مریدهای من شد که‌وقتی که‌دادرائی مراتوقیف‌کردنداین بمن یک‌نامه ای نوشت‌که شاید دارم .که شماکه چنین وچنان ، چنان بودید . آنوقت‌بعد یک‌روزی رفتم توی اطاق اصفیادیدم یک‌نفرپاشد سلام کرد اصفیاگفت آقای دانشپور من دفعه اولی بودکه دیدم وبااودست‌دادم نمی شناختمش . ببینید درتمام عمرم من یک‌کاری نکردم که روی غرض‌شخصی باشد . مظفر فیروزرامن یک‌آدم بسیاربدی میدانستم

رئیس اعتبارات ما نیساری بود آمد ایستاد وگفتش که ، من یک جوری احساس کردم
که میخواهدیک چیزی را بگوید اما جراءت نمیکنند بگوید ، گفت مظفر فیرو زمیخواهد
مثلا" سفته ، گفتم که امضای دومش معتبرهست ؟ گفتند بله ، گفتم سفته اش رااگر
شما مصلحت میدانید بکنید عداوت من که عداوت شخصی نیست . پاریس بودم گذرنامه اش
راآوردند گفتندکه گذرنامه اش رابرای تجدید آورده استگفتم این ایرانی است گذرنامه
باید داشته باشد تجدید بکنید . یک جلسه ای بود درحضوراشرف ، حالا جلسه چی بود
آنجا ؟شایدانجمن سازمان خدمات شاهنشاهی بود .هژیر حضورداشت برادرم احمدبود
موضوع سیمان مطرح بود چرا ؟ من هیچ بخاطرندارم .من آمدم به سازمان برنامه با
یک نیتی که نسبت بهسیمان یک نظری داشتم قیمت سیمان را بیاورم پائین . قیمت
سیمان یک مبلغی بود گزاف . شروع کردم به پائین آوردن،برادرم مستاءصل شدکه پدر
مادرمیآید گفتم بمن مربوط نیست من این رادارم روی حساب میکنم که چقدر برای ما
تمام میشود وقیمتگزاف رویش نمیکشم. میخواهم قیمتسیمان پائین بیاید وهمینجور
مرتب پائین آوردم که بازارسیاه شکست . یک عدهای سراینکار کارشان خیلی خیلی بدشد
خیلی بد ،یکی منجمله فلیکس آقایان شنیدم فحش میدادبمن برای اینکه یک
مقدارزیادی احتکار کرده بود . این جلسه آنروزمثل اینکهبرای اینکاربود وشاید
برادرم متوسل شده بودبهاشرف که اوبمن بگویدمن گفتم نمیکنم سختایستادگی کردیم
مجادلهای بین من وبرادرم جلسهبهمخورد داشتیم میرفتیم هژیر متوجه نبودکه من
آنجا هستم گفت عجب جنگ زرگری بود من هیچی ازاونرنجیدم وهیچی هم به اونگفتم
توقع من همغیرازاین نبود باورنمیتوانستند بکنند یک همچین چیزی که یک ایرانی
آمده یک کاری داردمیکندکه مخالف منافع برادرش هست ومیکند اینکاررا وروی عقیده
است نه روی جنگ زرگری . اینست عقیده آقای هژیر آن بودنسبت بمن که تصادفا "
شنیدم برای اینکه اواینکاررا هیچوقت نمیکرد . امثال اواینکارراکه نمیکرد.
س ـ حالا میشود راجع به آن سئوال دومیکه من کردم کهاین بودکهسرکارهم حکومت
دیکتاتوری رضاشاه واواخر واوایل رضاشاهرادیدهاید وهم دوره باصطلاح بلبشوی مجلس ؟

آیا بایستی بین این دورویه انتخاب کردیا یک راه سومی که درمحیـــــط ایران امکان داشت ؟

ج - ببینید من ،من با تمام عروق بدنم ورگ وپوست و استخوانم مخالفم با دیکتاتور به آن معنا اماآن چیزی راکه دیدم ، آن Anarchy که دیدم درزمان بعد ازرضاشاه برمن مسلم هست که اگربخواهیم امروزجمهوری برقرار بکنیم آن وضع تکرار خواهد شد اگربدترازآن نشود ،اگرروسها ایران رایک حکومت دست نشانده خودشان نکنند نتوانندبکنند نتیجه اش این خواهدشد . یک عده‌ای وکیل انتخاب خواهندشدکه قابل خریدوفروش خواهندبود ،یک عده ای وکیل خواهندشد که قابل معامله خواهندشد با روس ، انگلیس ، آمریکا ، چین ، ژاپن ویک عده ای پیداخواهندشدکه فقط وفقط برای منافع شخصی‌خودشان زدوبندمیکنند این میگوید بەلایحه تورای میدهم بشرطی که توبمن رای بدهی .دراین تردیدندارم برای اینکه دیدم دیگر این مردم که عوض نشدند . ۱۳۲۰ این وقایع پیش آمد ومن ناظراین شدم که مثالش‌هم گفتم که دریک ۲۰ دقیقه یک لایحه‌ای راگذراندندکه درراٴسش امضای تقی زاده بود این را من نمیدانستم که تقی زاده هم آن طرح قانونی میگویندا سمش راوقتی که‌وکلاچیزی تهیه میکنند . که پانزده نفراگرامضا بکنند میشود مطرح بشود این پنجاه‌وچند تا امضا داشت . درراٴسش اولین امضارادادەبود تقی زاده ، وقتی آنهادیگر بقیه تقی زاده رادیدند البته همه آنهاهم دل پری ازمن داشتند یک نفر نماینده مجلس نبودکه ازمن راضی باشد.چرا ؟ برای اینکه نمیتوانستند درب رابیایندباز بکنند بیایند . درسازمان برنامه قبل ازمن وکیل میآمدوا ردمیشد عینا "مثل اینکه مسجداست میرفتنددور تادور میزمیگویند توی اطاق مدیرعامل مینشستند یکی یکی آنوقت میرفتند صندلی مینشست پشت گوش آقایک چیزی میگفتند کارشان انجام میشدمیرفتند. نخعی دستورداده بودبه سازمان برنامه قسمت های مختلف هرچیزی که وکلا تقاضا میکنند انجام بدهید .من اصلا"وکیل رانمپذیرفتم ، سناتور رانمیپذیرفتم . چرا نمیپذیرفتم ؟ برای تشخص نبود مجال نداشتم بپذیرم اگربنا بودمن بنشینم آنجاکه این تشریفات رابخواهندبکنند به آنها میگفتم باکمال ادب

تمنا میکنم ، استدعا میکنم کارتان را بفرمائید مربوط به کی است ؟ با اصرار مثلا" میگفتند کشاورزی ، میگفتم بروید پیش آقای دکتر....

س - اگر میتوانستیم برگردیم بعقب کجای کار بودکه اگر جلویش گرفته شده بود ویک جوری دیگر میرفت این سیستم حکومتی ایران ... ..

ج - اگر سعی میکردم شاه را متقاعد بکنم که سلطنت بکند نه حکومت . اما دیگر کار از آن کار گذشته بود .من وقتی درسازمان برنامه بودم تنها کاری که میکردم وقتی بمن یک چیزهائی راکه میگفت بکنید که با او موافق نبودم میگفتم نمیکنم نمیکنم بارها گفتم چندمورد گفتم ، دربانک ملی گفتم ، درسازمان برنامه گفتم وقتی که اصرار کرد گفتم استعفا میدهم ، دربانک ملی وقتی گفتم استعفا میدهم گفت حق ندارید استعفا بدهید گفتم هیچکس دردنیا نمیتوانند مرا مجبوربکنند برخلاف میلم برخلاف عقیده ام رفتار بکنم بنابراین اعلیحضرت استعفا میدهم .

س - ولی خودسرکار میدانیدکه آن حکومت مشروطه به آن ترتیب بسته به اراده یک فرد داردکه ممکن است آن رویه را به پسندد یا نه پسندد وبعد یک ملتی ..؟

ج - من منکر عیبش نیستم اما اقلا" شما با یک نفرسروکار دارید شما آنجا دیکتاتور صدنفری ایجاد میکنید یک مرتیکه مندرس شپشوی بیسواد دزدی بلحقه بازی وکیل شد این بمحض اینکه وکیل شد آمدآنجا درآن ایام یک حکومتی بود یک وکیل بودن یک دولت بود . اعتنا به فلک نمیکرد پا میشد هرچه دلش میخواست ....

س - امکان اصلاح آن سیستم نبود میبایستی ......

ج - امکان پذیرنبود چه جوری شما میتوانیستید اصلاح . ببینید که امروزرا تصوربکنید میخواهیم انتخابات بکنیم برای انتخاب یک رئیس جمهوری ، چه جور میتوانیدعمل بکنیدکه میلیونها ایرانی که میخواهندرای بدهندبه یک نفر آدم صلاحیتدار رای بدهند ؟ آخرغیرممکن است همچین چیزی امکان ندارد که ...

س - برگردیم به همان چهارچوب حکومت سلطنتی مشروطه ؟

ج - مگراینکه آن برگردیم یا مگراینکه جمهوری اگرمیخواهیم داشته باشیم یک

قانون اساسی مان را عوض بکنیم یک جوری باشدکه مردم حق انتخاب رئیس جمهور را نداشته باشند یک عده ای رئیس جمهوررا انتخاب بکنند آن عده صلاحیتدار باشند آن عده یک اشخاصی باشند قابل اطمینان باشند که آنها یک دفعه یک کاری نکنند که مملکت برود والا آزادبگذارید.من آنوقتها میگفتم یاآخوندانتخاب خواهد شد یا یکی ازعمال خارجی . بروبرگردندارد آخرچه جوریک دهاتی ایرانی میتواند راءی بدهدبه رئیس جمهور،او اصلا" چه میداندرئیس جمهورچه است . اصلا" نمیداند جمهور چه است .کی رامیشناسد او ؟ کسی رانمیشناسد او ؟ .همه بنظراودزدند بنظر آن رعیت هرکسی که نماینده دولت است نماینده زور . ظلم وجبراست . اما این را طبیعی میداند میگوید بایداینجورباشد همیشه اینجوربوده است . چه جوری میشود این یک خطرعظیمی برای ایران درپیش دارد .

س- درآن زمان کابینه آخرقوام السلطنه درآن موقع چه امکانی بودکه ازدست رفت برای اینکه حکومت مشروطه ای بوجودبیاید ...

ج - چراچیز نشد ؟ زدوبندکردشاه باخارجی ها .که قوام السلطنه‌رابیرون کرد .تا شاه باخارجی هازدوبندنمیکرد هیچکس . مناطمینان دارم که برای توقیف من از انگلیسی ها وآمریکائی ها اجازه گرفت .حالا علیرغم تمام این چیزهائی راکه گفتند . من این مطلب رابه Denis Wright گفتم که منخیال میکنم‌که دولت شما مداخله داشت درتوقیف من . بمن بااطمینان گفت ، گفت تمام پرونده ها رانگاه کردم همچین چیزی نبود باورمیکنم ،بعقیده من Intelligence Service اینکارراکرد که آثارش درپرونده‌های ... چرااین رامیگویم که یک خط ونشانی برای من کشیدند . من وقتی که قرارداد جان مولم رامیخواستم لغوبکنم مهندس گنجه ای‌که الان مقیم ژنواست ، هنوزخوشبختانه زنده‌است آمد گفتش که‌یکی ازاعضای سفارت انگلیس بمن گفتش که شما باابتهاج دوست هستید برویدبه‌اوبگوئید که اینکار رانکنند اگربکنند عواقب وخیمی داشت من به‌اوگفتم که‌من نمیکنم همچین چیزی شما چراخودتان نمیروید بگوئید ؟ بمن این راآمدگفت،گفتم من میدانم گورپدرشان کرده من میکنم ، کردم اینکاررا کردم جان لم . را . یک نفردیگرجراءت نمیکرد اینکار را

بکند ازایرانی‌ها .میکرد ؟ درموقعی که جان مولم ، من داشتم باجان مولم
سروکله میزدم همه ملت ایران میگفتندکه این خائن وطن فروش این جان مولم را
آورده است ،جان‌مولم رامن نیاورده بودم . این رابعدشرح خواهم دادچطورشدکه
جان مولم آمداماجان‌مولم رامن بیرون کردم باعلم به‌اینکه انگلیسی ها عکس‌العمل
نشان خواهندداد . خب من خیال میکنم آنهائی که منافع یک اشخاص‌درکاربود
یکی شاپورریپرتراین Knight شد سرشاپور شد این رفته بوددرتمام بین
معاملات انگلیس‌وایران . اطلاع دارید ؟

س - خیلی کم .

ج - سفارت انگلیس‌بود بمن نامه نوشتندکه درمناقصه فلان نسبت‌به فلان شرکت
انگلیسی اجحاف‌شده است من اول عکس‌العملم این بودکه این راپس‌بفرستم بعد
ارجاع کردم به ....

روایت کننده	آقای ابوالحسن ابتهاج
تاریخ	۱۱ آگوست ۱۹۸۲
محل	شهرکان - فرانسه
مصاحبه کننده	حبیب لاجوردی
نوارشماره	۲۳

س - قربان اگر اجازه بفرمائید امروز صحبت را با خاطرات سرکار راجع به اولین آشنائی با مرحوم هژیر که ایشان چه سمت هائی داشت، چه جور آدمی بودو چه تماسهائی سرکار با ایشان داشتید ؟

ج - حالا اولین ملاقات من با هژیر را بخاطرندارم اما در زمانی با این تماس پیدا کردم که رئیس کمیسیون ارز بود ، رئیس شرکت قماش بود وبنظرم ، نمیدانم هما نموقع بازرس دولت در بانک ملی بود یا نه این را بخاطرندارم . و از اشخاصی بودکه طرف شوربود ، طرف شورداور بودکه بعد بیشتر این کمیسیونهائی که داشتیم با داور راجع به مسائل مختلف اقتصادی ومالی وچه ، چه اینهم بود همانطوریکه .

س - تحصیل هم کرده بود در داخل یا خارج ؟

ج - سابقه اش میدانم که یک وقتی میگویند درسفارت روس کارمیکرد مثل اینکه گویا سفارت روس مثل اینکه کارمیکرد . پدرش نمیدانم میگفتند مثل اینکه نمیدانم یقین ندارم شاید معلم بود این را نمیدانم ولی یک مردی بود بسیار بسیار باهوش فوق العاده . درشعر وادبیات فارسی وخط اینها خیلی خیلی خوب بود .یک آدم یک خرده مرموز بود یعنی اولا" که عینک دودی میزد آدم هیچوقت چشمش را نمیدید .

س - برای اینکه چشمش عیب داشت

ج - برای اینکه یک چشمش مثل اینکه کور بود، وآدم تا چشم یک نفر را نبیند درست نمیتواند بشناسدش این یکی از چیزهائی بودکه بنظر من همیشه مرموز میآمد . بسیار جاه طلب بود وفوق العاده تحت نفوذ صاحبان نفوذ بود خیلی .

س - صاحبان نفوذ ؟

ج - صاحبان نفوذ هرکس میخواهدباشد ، هرکس صاحب نفوذ باشد این سعی میکردکه راضیش نگه دارد . بطوری که وقتی که وزیردارائی بود بسیارو زیردارائی بدی بود . حالا یک دوتا موردش را میگویم همانموقعی که من ایستادگی کردم درمقابل فشارنمایندگان دولت پوشالی آذربایجان ،پیشه وری وهرکاری کـــردندکه من پول بفرستم پول به آذربایجان نفرستادم یک روزشنیدم که هژیر یک مقداری پول فرستاده بـــرای دستگاه دولتی تلفن کردم گفتم راست است ؟ گفت بله گفتم چرااینکارراکردید؟ گفت من نمیتوانم مثل شما مقاومت بکنم . سخت ازاوبازخواست کردم ایرادگرفتم توقع من این بودکه یک آدمی مثل هژیر اقلا" اوایستادگی بکـند . مواردیگر این خیلی مربوط بودباعبدالحسین نیکپور ، عبدالحسین نیکپور رئیس اطاق تجارت بود . عبدالحسین نیکپور سوابق ممتدی داشت فرازونشیب زیادی داشت یک وقتی وضعش بسیار بسیارخوب بودویک وقتی وضعش بسیار بسیاربدبود بطوری که من وقتی که دربانک شاهی بودم این اقساطی میبایست بپردازد بابت دهیش ، گویا ماهی ۵۰ تومان ، نمیتوانست بپردازد من فراش ، آنوقت میگفتندفراش این پیشخدمت های بانک را میگفتندفراش ، فراش را میفرستادم درب حجره اش کـه ازاواین پول راوصول بکنند . بعدرسید کاروبارش بسیاربسیارخوب شد وبعد هم که مردیک چیزهای زیادی گذاشت من تصورنمیکردم اینقدرثروتمند است . این مثلا" یکی ازآن اشخاصی بودکه فوق العاده درهژیر نفوذ داشت .هرچه ازهژیر تقریبا " میخواست انجام میداد . این مخالفت را من ابراز میکردم بهش ، ایرادها را میگرفتم . وقتی صحبت ازنخست وزیری اوشد به همه کس گفتم منجمله به شاه گفتم . شاه بمن گفت که میخواهد هژیر رابیاورد گفتم این بدردنمیخورد بشما ن خواهیدشد . یک روزهم سلام بود من بعدازسلام میخواستم بروم مازندران باعجله رفتم صدایم کردندگفتند که مثل اینکه عیدبود،عیدنوروز بود ،گفتش که من بالاخره تصمیم گرفتم که هژیر رابیاورم گفتم پشیمان خواهیدشد .گفت شما حق ندارید این حرف را بزنید ، هرکس دیگر بگوید حق دارد شما حق ندارید مـن

بشما تکلیف کردم کسیکه خودش قبول نمیکند آنوقت بمن میگویدکه این راهم بیاورم .
گفتم خب این عقیده من است این بدردنمیخورد و پشیمان خواهیدشد . این مطالب به
گوشش رسیده بود . حالا قبل از این مرحله هست ها امایک روزعبدالحسین نیکپور
مرا دعوت کرد درشهرخانه اش ، دفعه اولی هم بودکه شهر خانه اش رفتم برای
اینکه همسایه من بوددرشمیران ،شمیران منزل داشت .وگفت،که هژیر هم خواهد
بود من میخواهم که شما با اوصحبت بکنید من هرکس که تقاضا میکرد که با من
صحبت بکند ملاقات بکنند باکمال میل میرفتم . قبول کردم رفتیم ، سه تائی مان
بودیم . هژیر پرسید چرا شما با من مخالفید ؟ گفتم برای اینکه شما نمیتوانید
درمقابل اشخاص با نفوذ مقاومت بکنید . اولا" گفتم که هان گفتم برای اینکه
شما وزارت دارائی ،دروزارت دارائی موفق نبودید وزیردارائی خوبی نبودید نخست وزیر
خوبی هم نمیتوانید باشید گفت چرا ؟ گفتم تحت نفوذ میروید . اتفاقا" تحت نفوذ
همین صاحبخانه ما میرفت .گفتم کسیکه درایران میخواهد یک کارهائی ، دست به
کارهای مهمی بزند ویک انقلابی ایجادبکند نبایدکسی باشدکه تحت نفوذ هرصاحب
نفوذی برود . گفت اگرنخست وزیرشدم واینکارراکردم چی ؟ گفتم من اول کسی هستم
میآیم ازشما عذرخواهی میکنم وصددرصدهم ازشما پشتیبانی میکنم . نخست وزیر
شد وزیردربار شد همان ضعف راداشت همان تاءثیری که صاحبان نفوذ داشتند داشت
ودرمقابل خارجیان هم همین ضعف راداشت درمقابل ایرانیان وقتی که داشت در
مقابل خارجی هاهم داشت . من این رایک آدم بکلی درستی میدانم یک آدم صددرصد
بنظرمن درست بود یک آدمی بودبعقیده من یک نوع عقده داشت بواسطه همین نقص
جسمانیش که نسبت بمن حسود بودکه دیدم که درجلسه ای که درحضوراشرف تشکیل
شده بودراجع به برادرم وقتی که صحبت شد این اطمینان دارم قسم میخورم که باور
نمیکرد گمان میکرد یک صحنه ایست وگفت که جنگ زرگری است این مثلا" تصورنمیتوانست
بکند یک نفرمیآیدمصدریک کاری میشود ونسبت به برادرش هما نطور رفتارمیکندکه نسبت
به سایرین ، آنهم برادری که نسبت بمن فوق العاده صمیمی بود، خیلی خیلی صمیمی

بطوریکه من وقتی که ازآمریکا برگشتم هیچ خانه‌وزندگی نداشتم رفتم مستقیما " منزل او مدتها تا آنجا بودم اتفاقا " صدرالاشراف آمدبه‌دیدن من آنجا .همینجور اشخاص میآمدندآنجا مثلخانه خودم خیلی‌خیلی نسبت بمن محبت داشت خیلی مـــرا دوست داشت . اما یک پرنسیپی داشتم که قیمت ها بایدبیایدپائین اتفاقا " او صاحب کارخانه سیمان بود .قیمت سیمان را مرتب آوردم پائین که اوازهمیـــن رنجش داشت . وگمان میکنم که دربار شاه یااشرف هم سهم داشتنددرشرکت سیمان یعین ندارم اماخیال میکنم . بنابراین آنها هم علاقه داشتند که من این رادر نظربگیرم نگرفتم .واین رااین باورنمیتوانست بکند چرا ؟ برای اینکه کسیکه خودش فاقد یک صفتی است نمیتواندتصوربکندکه این صفت دردیگران هم هست .

ایـرانـی بطورکلی معتقداست که یک ایرانی که وسیله داشته‌باشد برای دزدی دزدی کلان ممکن نیست نکند . پیش‌ازآن اشخاص رضاشاه بود برای اینکه خودش فطرتا " آدم نادرستی بود . نمیتوانندباوربکنند وچون این راباورنمیکنند آن آدم محسود قرارمیگیرد نسبت به‌او وحسدمیورزند . من این را متوجه نبودم یک وقت توجه کردم پیداکردم این فکررا وبه‌شاه گفتم ،گفتم که‌من تازه‌فهمیدم که مردم نه فقط با آدم‌حسودهستند که‌آدم بهترراه میرود بهترلباس میپوشد بهترزندگی میکند بیشتر معلومات دارد .حسودندبرای اینکه درست استواینها ، این دیگرگفتم این مجاز نیست‌این قابل عفو نیست‌برای اینکه این دیگردردست‌خودش‌است .یک‌آدمی فرض بفرمائید که یک‌آدم رشیدپیدا میشود یک‌آدم قدبلندی آدم خیلی‌خوش ترکیبی این یک‌آدم‌زشت‌بدبخت‌بیچاره کریهی حق داردمثلا" به‌اوحسود باشد امایک‌کسی حسوداست‌که‌چرااین آدم درستکاراست خب‌توهم درستکارباش‌تابتوانی این حسادت راازبین ببری .ولی این یک‌حقیقتی است‌که دیدم ودراین شخص‌گمان میکنم این این وجود داشت .

س ـ چه جورخودش‌را به شاه‌نزدیک کرد ؟

ج ـ گمان میکنم‌توسط اشرف ، تصورمیکنم . واطاعت‌محض برای اینکه کسیکه تحت نفوذ عبدالحسین نیکپور باشد خب‌درمقابل شاه که‌پرواضح است‌خیلی خیلی

کارها اوبرای شاه انجام داد شایددیگران اینطورنمیتوانستند انجام بدهند .مثلا" استرداد املاک رابه ..

س - لایحه ای که ازمجلس گذشت ؟

ج - ازمجلس گذشت ودرتغییر قانون اساسی اصلاحات . این مثلا" ازاینجورکارهاکه بهاومیگفتند بانهایت جدیت وپشتکار وپشتکارهم داشت آدم خیلی پرکاری هم بود .با نهایت جدیت دنبال اینکارمیرفت ویک بطرزی هم خیلی پاکیزه میآورد جلوه میداد نشان میداد ارائه میداد وخب شاه هم خوشش میآمدازاین چیزها .

س - یک شایعاتی هم بودکه ایشان باانگلیسی هاازطریق

ج - پیش Miss Lambton درس انگلیسی میخواند این من نمیدانم مناز Miss Lambton خوشم نمیآمد برای اینکه من خوشم نمیآمدکه یک زنی که هیچ به هیچ دلیلی حق نداردردامورمملکت مداخله بکند اینطور صاحب نفوذ بود ، صاحب نفوذ بودکه مردم سرودست می شکستندکه بروندبا اویک جورآشنائی پیدابکنند.

س - چه جورنفوذی ؟

ج - نفوذ فوق العاده . پسر آقاخان چیز ،پرنس علیخان بسیارجوان خوبی بودمن خب خیلی دوستش داشتم من پاریس بااوآشنابودم . از آن آقاخان خیلی بدم آمد خیلی بدم آمد . بازمیگویم حرف تو حرف میآید میگویم امااین چیزهارا میگویم برای اینکه یک روزی ناهار ما رادعوت کرد فاطمه بود خواهر شاه . ایکاش قرارداد ۱۹۱۹ لغونشده بود برای اینکه اگراین قراردادجراشده بودایران امروزدارای یک کادری بودمثل هند ترتبیت شده Civil Servant های هند .

س - به کی گفت این را ؟

ج - آقاخان بزرگ . به اوگفتمکه من قبل ازاینکه اظهارنظرخودم رابکنم بشمابگویم گفتم علا بارها میگفتش که جهنم ایران را من ترجیح میدهم به بهشت خارجی .گفتم این حرف رانزنید . چرااین ،ایرانی هانمیتوانندخودشون خودشون راتربیت بکنند ؟ چرا میبایست یک دولت خارجی بیاید که آنهم رفتاری بکندکه انگلیسی هابا هندیها میکردند .داخل آدمشان نمیدانستند .من یک نمونه آنرا دربانک شاهی دیده بودم که

نوشته بودند که For Europeans Only روی اطاق Washroom
این رانگفتم بشما ؟ که من رفتم تو شروع کردم بەفحاشی هما نموقع ظهربودوهمه
داشتند دست میشستند . برداشتند آنرافورا " . تاروزآخرهم این ایرانی
پایش راآنجانگذاشت . آنوقت آمدندپیش من گفتندکه ماسوء تفاهم نشود یک
همچین نیتی نداشتیم اما جانیست که همه کس بیاید .گفتم این راهش که بنویسند
For Europears Only ? خجالت نمیکشید درمملکت من اینکاررا
میکنید ؟ خیلی‌ها بودکه این شهامت رانداشتند زیربارمیرفتند .
س - راجع به کار Miss Lambton میفرمودید .
ج - آره Miss Lambton
س - چه جور نفوذ داشت ؟
ج - یک کسی بودکه . آن همتنها نفوذ نداشت . دربارسفارت انگلیس نفوذ داشت
فراش بود وفراش باشی بود فراش باشی سفارت انگلیس یک شخصیتی داشت .هرکس
روی کلاهش Union Jack میزد زده بود واینها میکردند کلاه پاپاخی
بود وهمه آنهاآن چیر را میزدند .درقلهک کدخدای ،کدخدا انگلیسی بود یعنی
انگلیسی بود مستخدم سفارت انگلیسی بود اوهم یکی ازایـن نشان ها داشت .
برای اینکه قلهک یک ده زیر مثل اینکه ازخاک انگلیس ، برای اینکه سفارت
انگلیس ، سفارت تابستان اینجابود . همینطوریکه زرگنده تحت نفوذ روسها بود
درزمان امپراطوری . هرکس که مربوط بودبه سفارت انگلیس نفوذ داشت اینکه طرف
توجه بولارد بود . خیلی خیلی بولارد به این اهمیت مـیداد. حالا اینکه صحبت
آقاخان راکردم ازاینجهت بودکه من علیخان رادعوت کرده بودم به ناهار . نه
عصرمیآمدمنزل من آمدوگفتش که افسرانگلیسی بود لباس انگلیسی ، درجنگ افسر
بود ارتش انگلیس این درزمان جنگ دوم است . آمدگفت من امروزناهار پیش بولارد
بودم . Miss Lambton بود گفت بحدی متاءثرشدم که مقدرات مملکت شما در
دست اشخاصی است مثل بولارد و Miss Lambton که دست راست بولارد است .
حظ کردم ازاین حرف . گفتم من عین این عقیده ایست که دارم . اعتنانمـیکردم
به Miss Lambton درصورتیکه همه سرودست می شکستند که بروندپیش Miss Lambton

Dooher نظیرکسی بود با تفاوت .... نظیرکسی بودکه Miss Lambton
درسالهای بعد درسفارت آمریکا مسلط بودبر جان وایلی که‌سفیربود با این
تفاوت‌که Miss Lambton یک زن با معلوماتی بود فارسی راخوب یادگرفته
بود تاریخ ایران را میدانست ودردهات ایران رفته بود آشنا بودبطرزاخلاق ایرانیها
معلوماتی داشت . آن Dooher یک‌آدم عامی عامی بود یک پسربچه نالایقی
بود . اما همان نفوذی را اوبعدها درسفارت آمریکا پیداکرد که این Lambton
دراین زمان درسفارت انگلیس داشت وهژیر پیش اودرس میخواند . خب میگفتند
حالا من نمیدانم اما ممکن است ممکن است که علت اینکه رفت پیش اودرس بخواند
شایدازاینجهت بود شاید نمیدانم برای اینکه معلم انگلیسی درتهران بسیاری
ممکن بودپیدا بشوند دلیلی نداشت که حتما " برود Miss Lambton راپیدا
بکند که ازاوانگلیسی یادبگیرد . وممکن است . وآنچه هم که استنباط میکردم
همیشه نسبت به انگلیسی ها نظر خوبی داشت .

س - هژیر راااینجورمعرفی‌کرده بودندکه اولین نخست‌وزیرجوان واصلاح طلب ایران است.

ج - من مخالفت‌کردم . با اودرحضورخودش . این دیگر ثابت‌شده هم به‌شاه گفتم هم
بخودش گفتم . هم به‌همه دیگران میگفتم که این نمیتواند بواسطه همان ضعفش
میدانستم ضعیف است . همینطوری که مخالفت‌کردم توی رویش‌هم گفتم با تقی نصر.
تقی نصر ، تقی نصر همینطور ، تقی نصر نامه ای آورداز علا ، علا سفیربوددر
واشنگتن . وقتی که آمد به‌ایران .میدانیدسالهای سال آنجا بود در اول نمایندگی
تجارتی ایران بعددرسازمان ملل بعدآمد یک‌روزی به ایران یک‌نامه‌ای هم از
علا آورد که علا نوشته بودکه نسبت به‌این شما نظرخوبی داشته باشید چنین وچنان .
خواندم به‌اوگفتم که آقای نصر من بشما بگویم شمارا یک‌آدم خیلی لایقی میدانم
تحصیل کرده اید درستکارید ولی جراءت اینکه درمقابل صاحبان نفوذ بایستید ندارید.
گفتم من همین است . اینستکه من خیال نمیکنم که شمابتوانیددرایران کار
بکنید . البته این خوشش نیامد پرواضح است . وقتی که وزیردارائی
بنا بودبشود که آنهم شرحش رابعدخواهم دادکه رزم آرا آمدمنزل من وصورتی

گفت ازوزرایش وگفت بیشتراینها راهم من نمی شناسم تحقیق کردم امابیشتر اشخاص بعقیده من Dooher به‌اوداده بود که منجمله تقی نصر هم Dooher داده بود. تقی نصر بود . گفتم تقی نصربه عقیده من عرضه اینکارراندارد . وزیردارائی شد فرارکرداکونومیست لندن نوشته بودکه " He deserted" وعین حقیقت هم بود برای اینکه من سفیربودم درفرانسه بمن تلفن کرد سهیلی ازلندن که تقی نصر کجااست ؟ گفتم تقی نصرلندن است گفتش که‌خیراینجا نیست گفتم پریر بمن اهری که بازند آمده بودپاریس بمن میگفتش که این میرود لندن . گفتم که‌شاید هنوز نرسیده باشد اززنو تحقیق کنید . گفت اززنو تحقیق کردم . گفتم من هیچ اطلاعی ندارم . فردایش باپس فردایش خبررسیدکه واردنیویورک شده است ورفته سرکارش . همان چیزیست که پیش بینی کرده بودم . آنوقت همه بمن نوشتند. علا بمن نوشت ، اشرف بمن نوشت که حق باشمابود که این آدم ،میگفتیدکه این آدم لیاقت اینکارراندارد . فقط وفقط برای این آمدکه برگردددوباره به سرکارش وبگویدکه من وزیردارائی بودم . همینطوری که الان اشخاصی مثل اینها ، یکی از آنها اموزگاراست . یک آدم نالایق بی شخصیت .

س- کدام یکیشان ؟

ج - همان نخست وزیر ، جمشید . الان مباهات میکند که من نخست وزیر بودم واین را به این وسیله میخواهدکارمثلا" پیدا کند ، به‌این وسیله میخواهد برای‌خودش احترام قائل بشود . بازهم یک مورددیگرمیگویم دکتراحمد مقبل که الان درنیس مقیم است این رامن زمانی میشناختم که شاگرد شریعت زاده بود دردارالوکاله شریعت زاده ، شریعت زاده وکیل بانک شاهی بود . تمام سروکارشان هم بامن بود . وقتی که شریعت زاده خودش راکم کم کنارکشید مقبل میآمد میرفت مرتب هفته ای سه چهارروز بلکه هرروزمیآمد اورا میدیدم ،میشناختمش . یک روزی منزل نبیل الملک پدر سمیعی شام میهمان بودیم این هم بود .تابستان بود درحیاط نشسته بودیم مرا کشیدکنار وگفتش که خواهش میکنم یک کاری بکنیدقوام السلطنه‌هم‌نخست وزیربودکه من وزیربشوم.

گفتم برای چی میخواهی وزیربشوی ؟ چه میخواهی‌بکنی ؟ خیلی خوب مثلا" یک آدم یک نیتی دارد یک عملی میخواهد یک برنامه ای ، گفت میخواهم Excellence بشوم . به شاه گفتم ، گفتم اقلا" یک نفرپیداشدکه اینقدرا.. حیت وجراءت داشت که گفت برای چی میخواهدوزیربشود . خیلی ها هستند بجان شماکه‌فقط وزارت را میخواهند برای اینکه عنوان جناب داشته باشند وبعدهم بگویند Ancien ministre درکارت شان هم Ancien ministre شخصیت دیگری ندارندکه احتیاج به این چیزها نداشته باشند .

س - درنخست وزیریش چه جوری ازآب درآمدهژیر؟

ج - بسیاربعقیده من ناتوان ، بسیارناتوان ، وهمین دیگر که هرکسی که سعی میکرد مردم راراضی نگهدارد دچارزحمت میشد .نمیشود همه راراضی نگهداشت . یک عده را راضی نگهداشت یک عده راراضی نگه نداشت وکارمثبت کرد غیرممکن است ، امکان ندارد کسیکه این ضعف راداشته باشد درایران آنروزمیتوانست موفقیت پیداکند ممکن نبود منهم عادتم بودکه‌میگفتم کسیکه میشناختم که ضعف داردمیگفتم . نصرهم علت اینکه میشناختم این بودکه وقتی که من رفتم ، ماءمورشدم که بروم Bretton Woods به‌ریاست هیئت Bretton Woods موقع جنگ بود خودم به‌زحمت رفتم برای اینکه تمام با وسائل ارتباطات آمریکائی ها بود وسائط جنگی بودکه آدم میبایست برود وسیله ای نبودکه آنروزآدم مسافرت بکند به آمریکا . بنابراین چندنفررا سه نفررا درآمریکا انتخاب کردم که عضو میسیون باشند . یکی دفتری ، علی اکبر دفتری مستشار سفارت بود آنوقت .مستشار سفارت درزمانیکه شایسته وزیرمختاربود پسرش هم اواخردرتهران بود کاروبارش هم مثل اینکه خیلی خوب بود مقاطعه کاری میکرد اینها . یکی حسین نواب که سرکنسول نیویورک بود . که درزمان مصدق وزیرخارجه شد یک مدت کوتاهی.

سومی تقی نصرکه درنیویورک بود نمایندگان آن هیئت نمایندگی تجارتی بودکه یک وقتی رئیس آن الهیار صالح بود . الهیارصالح رایک وقتی فرستاده بودند که درموقع جنگ کارهای تجارتی که باآمریکادارند این هیئت انجام بدهد. این درهیئت

الهیار صالح بود. رفتم به Bretton Woods من قبل از اینکه بیایم یک مطالعاتی ...برای من فرستاده بودندیک مطالعاتی راجع به مقررات صندوق کرده بودم . بیشترمن علاقه به صندوق داشتم . مادرنیویورک‌بودیم نمیدانم یک‌چیزهائی گفته بودم . در Bretton Woods هم گفته بودم که روش ماچه باید باشد . یک روزی با نواب در هتل خودم دراطاق خودم ایستاده بودم آمد تقی نصر یک نوشته ای بمن دادماشین شده به انگلیسی . خواندم دیدم نظرهائی داده است .اولا" گفتم که چرا بمن به انگلیسی مینویسید ؟ گفت برای اینکه ماشین نویس انگلیسی دارم ماشین نویس فارسی ندارم . تمام آن مطالبی راکه من گفته بودم تکرارکرده است . گفتم که آقای نصر این رابرای چه نوشتید ؟ گفت برای اینکه On Record بماند گفتم On Record برای شمابماند یابرای من بماند ؟ جلویش پاره کردم گفتم اینکار رامن نمی پسندم من اصلا" نمی فهمم چی چیه این ؟ رفت خیلی‌هم خجل شد رفت . نواب گفتش‌که بدرفتاری کردید . گفت این عادت دارد این عادت داردپرونده درست میکند . عادتش این است . اینجاهم میخواهدیک پرونده درست‌کند بعدبفرستد تهران بگویداینکارهائی است که من کردم . گفتم خب من بدون اینکه این رابدانم این اصلا" خوشم نمیآید ازاین عمل . اولین کاری که من کردم اگربگویدکه همینطوری که شماگفتیدمن این رایاداشت‌کردم بشما حالا دارم میگویم . اینهارانوشته بعنوان نظرهای خودش .

س - هژیر بعدازنخست‌وزیر ی مثل اینکه وزیر دربارشد وضمن اینکه وزیر درباربود سوء قصدی به‌اوشد ؟

ج - بعد وزیردربارشد . کشته شد . کشتنش بله ، بله ، بله .

س - شماتهران بودید آنموقع ؟ خاطراتی دارید ؟

ج - بله بله تهران بودم . امااین مثلا" یکی ازخاطراتی که دارم این است‌که شاه بمن گفتش، ، علا بمن یک تلگرافی کرد که شما اطلاع داریدکه دولت تقاضای صدمیلیون دلار کمک مالی مجانی کرده است ؟ خبرنداشتم .تحقیق کردم ازشاه پرسیدم .

س - شمارئیس بانک ملی بودید ؟

ج - رئیس بانک ملی بودم . گفت بله مگرشما نمیدانستید ؟ ومیدانست که من نمیدانم ها ، گفتم نه نمیدانم گفتم چطورشد گفت هژیر با Wiley صحبت کرده است . وهژیر وزیردربارا ست ها . واینها حاضرشدند بدهند صورتی هم فرستادند . صورت را خواستم بمن دادند توی این صورت نوشته است کمک بــــه کارخانه کازرونی دراصفهان . گفتم چطوری شما کمک مجانی میخواهید این پول را هم میخواهید مجانی بدهیدبه کارخـــانه کازرونی ؟ گفتند نه میخواهیم قرض بدهیم گفتم آخرچطور فکرش راکردید ؟ شما میخواهیدقرض بدهیدبه یک نفری که دولت آمریکا بشما مجانی بدهدکه شما قرض بدهید ؟ گفتم امکان نداردیک همچین چیزی را هم دولت آمریکا بکند آخرچرا اینکار را میکنید مفتضح میکنید خودتان را آنوقت گفتش که این را Wiley گفته است . Wiley چراگفته بود ؟ برای اینکه آن آدم Dooher این را باید وقتیکه من رفتم وهمین عملی است که Dooher آن صحبت ها راکردم با State Department گفته بودکه بهعلاوه نمازی وبه دیگران وبه شاه که چون این همچین مذاکراتی کرد صدمیلیونی که من میخواستم ازآمریکا بگیرم ومیگرفتم مجانی ....

هژیر میکرد .هژیر Wiley راخواسته بود Wiley هم به اویک چیزی گفته بود . Wiley یک آدمی بودکه ساعت ده صبح که میدیدمش ویسکی دستش بود ودستش مثلرزیدا لکلیک شده بود که وقتی ایــن را بـــه George Allen گفتم George Allen آخرقبل از چیز بود . وقتیGeorge Allen میرفت من گفتم که کی جای شما میآید ؟ گفت یک آدم بسیار بسیار لایقی فوق العاده خوب اینقدرازاین تعریف کرد .بعدهاکه دیدمش درواشنگتن رئیس رادیو وفلان این چیزها دراختیارش بود U. S. Information U. S . I . F این بهش گفتم که این آدم اینجوری بود گفتش که متاءسفانه حق با شما است دروزارت خارجه هم همه تعجب کردند چطور شد این عوض شد ، این تغییر کــرد . گفت شایددرنتیجه نفوذ زنش بوده است زنش لهستانی بود وخودش چون

ایرلندی بود اصلش این Dooher هم ایرلندی بود . طوری مسلط شده بود براین که او شاید وادارکرده بود که بیاید به هژیر . اینها دیگرحدس است من میدانم که Wiley به هژیر گفته بود.بعیدنیستش که اوهم یک تلفن کرده مثلا" بوزیرخارجه که یک همچین تقاضائی بکنید یاگفته واینها هم بدون اینکه باکسی صحبت بکنندتقاضا راهم فرستادند صورتی سرتاپا که یکی ازآنرا من بخاطر دارم که مرا متحیرکرد کازرونی که میخواهندبه او . گفتم میخواهیدبه اومجانی بدهید ؟ گفتند نه به اوقرض میدهیم . گفتم آخرهیچ فکرنکردید شماکه خجالت نمی کشید بـــه دولت آمریکا بگوئید پول بمابدهید گدائی میکنیم مجانی هم پول راقرض میدهد خودتان راهم بهره اش رابریزید توی جیب خودتان وپس بگیرید. بمن علا باحیرت گفت یک اثرعجیبی کرده است دراینجاکه اینهاچه میگویند؟ چطور شده است همچین تقاضائی کرده اند ؟ این بود که وقتی که من رفتم بدستور شاه هم قرارشد صحبت بکنم وصحبت کردم George Mc Gee هم بود گفتم یک دینار کمک مجانی ازشما نمیخواهم مطلقا من نمیآیم گدائی بکنم ما با پول خودمان میخواهیم برنامه رااجرابکنیم . وهمانموقعی بودکه تلاش داشتم میکردم که پشتوانه راکم بکنم که ازآنچه که آزادمیشود من برای دوسال میتوانستم Finance بکنم برنامه هفت ساله اول را . بدست خودم نه که بدهم به همان اشخاصی که من دربانک بودم من اصلا" بانک رانمیخواستم ترک بکنم . اماچون فکر فکرمن بود برنامه هفت ساله ، ومن تهیه کرده بودم Finance آن را هم خودم میخواستم تهیه بکنم که ازاین محل میتوانستم تادوسال راه ببرم بعدازدوسال که راه افتاد آنوقت بعدبرویم قرض بکنیم . این اثرخیلی خیلی خوبی هم بخشید ولی موردا عتراض شاه قرارگرفت برای اینکه Dooher رفت اینکارها راکرد. ازهژیر چیز دیگری بخاطرندارم .

س- موضوع قتل معلوم شد که چه دسته ای اوراکشتند ؟

ج - این همین فدائیان اسلام مثل اینکه . حالا چرا

س - چه دشمنی با اوداشتند ؟ چرااورا ؟

ج - شاید ، شاید نمیدانم بواسطه اینکه خیلی معروف بود که ، بعضی میگفتندکه باروسها هست ، بعضی ها میگفتندبا انگلیس ها هست ومطیع شاه بود شایدهم ازاینجهت بود نیمدانم آنها اصلا" نمیدانم هدفشان چه بود اما شایدبه این منظور نمیدانم .

س - چه خاطراتی ازرزم آرا دارید ؟

ج - رزم آرا را خیلی خیلی بهش عقیده داشتم وقتی که رئیس ستادبود برای اینکه ازدورمیشنیدم که خیلی درکارهایش جدی است یک چیزی هم که بمن اثــــــر گذاشت این بودکه الهیارصالح تعریف کردیک وقتی ، برایم گفتش که درکجابود ؟ مثل اینکه موقعی که دروزارت دادگستری بود یادرمالیه بود مسافرتی کرده بود رزم آرا برای نقشه برداری ایران واین برایم تعریف کردخیلی آدم مرتبی است جدی است وظیفه شناس هست وازاینها . ازدورهم میشنیدم که درکارخودش مسلط است وخوشم آمده بودازش . یک دفعه فقط من بااوتماس پیداکردم که به شاه گفتم که برای اینکه اگرروسها بیایندتهران رابگیرند اول کاری که میکنندجواهرات سلطنتی رامیبرند من برای این چه بکنم ؟ اگربخواهم تخلیه بکنم این رابفرستم به یک جائی دیگر بمحض اینکه اینکاررابکنم تهران تخلیه خواهدشد برای اینکه هزارها اشخاص ازتهران فرارکرده بودند ومیرفتند بطرف اصفهان . که یک روزی بمن بولارد درمیهمانی بوددروزارت خارجه گفتش که من خیلی Admiration دارم برای شما که شما ازجایتان تکان نخوردید وقتی که همه فرارکردند موقعیکه رضاشاه افتاد شنیدیدکه چه شد ؟ نظامی ها رارهاکردندتوی خیابان سرلشکرها امرا ازپست هایشان فرارکردند رفتند وخیلی ازاشخاص غیرنظامی فرارکردند .

س - من شنیدم که حتی آنهائیکه محافظ اطراف کاخ سعدآباد بودندحضورنداشتند ؟

ج - این را ممکن است . اما هژیر ازاشخاصی بودها . هژیرازاشخاصی بودکه آنوقت معاون بانک ملی بود .

کلاهش را میگویندگذاشت . کلاهش دربانک ماند رفت اصفهان . .ه بعدازنصف شب عبداله دفتری معاون من بود که ازبانک رهنی آورده بودمش به بانک ملی ، آمدمنزل من مرا بیدارکرد اتومبیلش هم جلوی خانه من که شمانمیروید آقا ؟ گفتم کجابروم ؟ گفت اصفهان گفتم چرابروم ؟ گفت همه رفتند گفتم‌شمااگرمیخواهیدبروید بروید ما من نمیروم . چندنفر یا یک نفر این ماشین راجلوی خانه من دیده بود وقتی که من یک روزی صحبت میکردم وبدمیگفتم به آنهائیکه فرار کردند بمن گفتش‌که آقا شما خودتان هم که میخواستیدبروید گفتم میخواستم بروم یعنی چی ؟ گفت اتومبیل تان راساعت سه بعدازنصف شب جلوی خانه تان دیدم بهاوگفتم اتومبیل عبداله دفتری بودکه آمده بودکه بمن تکلیف میکردبروم یانه گفتم من نمیروم شما میخواهیدبروید بروید اوهم نرفت .

س ـ آن چه کاره بود ؟

ج ـ معاون بانک رهنی بود . من رئیس بانک رهنی بودم . اما هژیر فرارکرد .من آنروزماندم چندتا ازاین بمب های اسباب بازی اسباب بازی بچه هاگمان میکنم بود انداختندروی‌تهران صدایش راشنیدیم . آقا آنچنان وحشتی ایجادشد یک دفعه دیدم جیغ دادوفریادزنهای ماشین نویس اب دربانک رهنی بلند شد گفتم چه خبر است ؟ گفتند اینها دارندگریه میکنند زاری میکنندکه بانک بایدتعطیل بشودما برویم برای اینکه بانک ملی تعطیل شد فرزین رئیس‌بانک بود بانک ملی راتعطیل کرد همه رفتندخانه شان . گفتم هرکسی ازبانک برودرفته که رفته دیگربرنمیگردد. همه نشستیم کارمان راکردیم بانک‌نمونه گذاشت‌رفت فرارکرد رفت آقای فرزین هم بست‌بانک را .

س ـ راجع به رزم آرا میفرمودید .

ج ـ راجع به رزم آرا .

س ـ وقتی ستادبود میگویندخیلی نفوذ داشت‌درامورسیاسی .

ج ـ نفوذ داشت‌بدون شک . من وقتی که به . شاه گفتم که این جواهرات‌راچه بکنم

آخراگرروسها آمدندمن چه بکنم ؟ گفتش که با رزم آرا صحبت بکنید . تلفن کردم به رزم آراکه من میخواهم شمارا ببینم رفتم برای اولین بار ستادارتش را دیدم آنجا دردفترش .

س - سوم اسفند بود ؟ یا کجا بود ؟

ج - همان میدان سوم اسفند . همان جائی بودکه سردار سپه دفترش بود وقتی که رئیس قزاق خانه شده بود. بهاو گفتم که من باشاه صحبت کردم وشاه هم گفتش که من با شما صحبت بکنم من نمیتوانم جواهرات را بفرستم برای اینکه به کرات هی مینوشتند درروزنامه ها که بانک داردبعضی چیزهای خودش را میفرستدبخارج . همین باعث میشد ، مردم درهرحال داشتندفرار میکردند تهران تخلیه میشد اینکاررا میکردم برای اینکه میفهمیدند دیگر گفتش که من دوهواپیما دراختیارشما میگذارم درفرودگاه دائم دراختیارشما خواهدبود شما فقط اینها راآماده بکنید که وقتی که آنموقع رسید بمن اطلاع بدهیدمیبریدیک سره میگذاریددرفرودگاه . من آمدم رئیس خزانه راخواستم وبهاوگفتم این مطلبی راکه بشما میگویم بهیچوجه احدی نبایدبداند حتی کارمندان شما هم نبایدبدانند صندوق های بزرگ میخواهم سفارش بدهیدبه تعدادکافی که درصورتی که مالازم باشد اینها را بتوانیم درآن جای بدهیم . اینکاررا هم کرد صندوق ها را تهیه کردندوآماده کردند دریک جای معینی گذاشتند کجاگذاشتند نمیدانم ؟ اما که درصورت لزوم بکنیم اینکار را . اینکاررا با نهایت پاکیزه گی وجدیت فورا " گفت . وقتی که اعضای چاپخانه ما را توقیف کردندتوده ای ها حکیم الملک نخست وزیربود من فکرکردم به کی بگویم ؟ به حکیم الملک دیدم بی فایده است تلفن کردم به رزم آرا گفتم،گفتم که اگر اینها آزادنشوندمن دربانک نمیتوانم بمانم من یک اعلامیه ای میدهم که منتشرمیکنم درروزنامه ها که من درمملکتی که صاحب ندارد حزب توده میآیدجلوی درب بانک یک عده ای ازکارمندان بانک را توقیف میکند میبرد درمحل حزبش زندانی میکند (؟) وهرتلاشی هم کردم نتیجه نگرفتم نمیتوانم رئیس بانک باشم. گفتم من اینکاررا میکنم میروم وگفتم اینکارهم بایدفورا " بشود والا من این

عمل را میکنم . تا نزدیک ظهربمن تلفن کردکه اینها آزادشدندوآن اشخاصی هم که اینکاررا کرده بودند توقیف کردم .

س - این سابقه اش را فهمیده بودید چی شد اینها را گرفتند آمده بودندبرده بودند؟

ج - برای اینکه میخواستند کارگران ناراضی بودند این را روءسای چاپخانه راگرفتند که درحمایت ازکارگران . کارگران هم اعتصاب کردند چاپخانه را بستند . که بعد بهزانوافتادند کشاورز آمدپیش من یکی دونفردیگرآمدندگفتند غلط کردنداینها را برگردانید گفتم غیرممکن است بعدآنهائی راکه پشیمان شدندبیایندبنویسند طلب چیز بکنند معذرت بخواهند تا عفوشان بکنم . یک عده ای کردندیک چهارپنج نفرنکردندکه آنها رانیاوردم .برای حمایت ازآنها بود حمایت ازکارگران بود .

س - یعنی میفرمائید که حزب توده آمدیک تعدادی ازکارگرهای شما راگرفت وبرد؟

ج - نه رئیس چاپخانه راوچندنفردیگرازاعضای چاپخانه را اعضای ارشدرا برد توقیف کرد .

س - کی ؟ حزب توده ؟

ج - حزب توده . پشت بانک درکوچه بختیاری آنجا مثل اینکه مرکزحزبشان آنجا بود بردندآنجا توقیف کردند .

س - یعنی این اداره کنندگان چاپخانه را ؟

ج - بله بله بله واین آقای رزم آرا چه کاری کرد دیگرنمیدانم اینها راگفت آزاد شدند وآنهائی که اینکاررا کرده بودند گفت آنها را توقیف کرد .من خیلی برای این احترام قائل شدم خیلی .

س - یک عده مظنون بودند که رزم آرا خیالهائی داردومیخواهدجانشین شاه بشود؟

ج - جاه طلب بودبدون شک بدون شک . بعدیک روزی بمن تلفن کردکه من میخواهم شما را ببینم گفتم خوب من میایم پیش شما ، گفت نه ، گفتم شما بیائید اینجا گفت نه ، گفتم من میآیم منزل شما گفت نه . گفتم پس چی بکنم ؟ گفت من میآیم منزل

شما گفتم خوب بفرمائید گفت ساعت شش صبح گفتم بفرمائید . شش صبح آمد، آمد
چون بمن آنروزگفتش که من . گفتم آخرچطورشدشما صبح به این زودی راه میافتید ؟ گفت
من درشبانه روزسه ساعت بیشترنمیتوانم بخوابم . سالهای سال هم هست اینطورم
هیچ ناراحتی‌هم ندارم گفتم خوش بحالتان . آمدوگفتش من آمدم ازشما استدعابکنم که شما
نخست وزیربشوید منهم‌افتخارداشته باشم که باشماکاربکنم .

س- رزم آرا ؟

ج - گفتم که خیلی‌متشکرم آقای رزم آرا . اماشمایقینا" اطلاع داریدکه شاه نخست وزیری
رابمن تکلیف کرد . این حالا درهزارونهصدچهل و مثلا" نه‌بایدباشدیک همچین چیزی
در۴۴ بمن تکلیف‌کرده بود . گفتم شمابه شاه اینقدرنزدیک هستیدکه یقینا" این را
بدانید علتی‌هم که قبول نکردم این بود الان هم ، این رابه‌اوگفتم که من بخارجی
اجازه نمیدهم که بیایدسفیرش بامن اینطورصحبت بکند الان Ulcer
دارم .هفته ای چندروزمن مجبورمیشوم که بعضی وقت هاروی نیمکت دفترخودم دراز
بکشم که دردمیگیرد من بایک همچین حالتی نمیتوانم کسی بایدنخست وزیربشودکه بتواند
اگرهم لازم باشد ۲۴ ساعت کاربکند . گفتم صحبت ازشماهست شماچه میکنید ؟ نیشش
بازشده وفهمیدم برای همین هم آمده است گفتش که من یک اشخاصی رادرنظرگرفته ام
اگراجازه‌بدهیدمن اسامی اینها رامیآورم بازنظرشما رامیخواهم ودرتمام مسائل هم میخواهم
باشماهمیشه شوربکنم . گفتم باکمال میل .چندروزبعدساعت شش آمد ویک صورتی درآورداز
جیبش وخواند برای بعضی وزارتخانه هادونفر برای بعضی ازوزارتخانه هاسه نفردر
نظرداشت . من گفتم که بعضی ازاینها رامن نمی شناسم بعضی هارا میشناسم بدنیستند
بعضی هارا میشناسم بدردنمیخورندبعقیده من منجمله تقی نصرراگفتم ، گفتم به‌این
دلیل میشناسمش این کسی نیستش که جربزه این راداشته باشد بماندبایستد روی عقیده‌اش
وکاری انجام بدهد گفتم اماآقای رزم آراازاین نگران نباشید .برای اینکه من ازیک
بازی خوشم میآمد سالهای سال توی این portfolio یک یاداشتی نوشته
بودم وهرکس‌که صحبت میکردیم این مسائل پیش میآمد ونظری ازاومیپرسیدم اینها

یادداشت میکردم که اگر یک کسی بخواهد کابینه ای تشکیل بدهد چه اشخاصی باشند؟ نتوانستم بیش از هفت هشت نفر پیدا کنم که اولا" امتحان داده باشند در کارها دوم حسن شهرت داشته باشند ، اشخاص بدنام نباشند ، سوم در رشته خودشان وارد باشند ، چهارم با همدیگر هماهنگی داشته باشند پیدا نمیشود . گفتم به هر ایرانی که مخالفت میکند با تیم بگوئید که او باید پانزده نفر ایرانی را نشان بدهد نمیتوانند قادر نیست هیچکس اینکار را بکند بنابراین از این حیث نگران نباشید که اینها را نمیشناسید اما یک شرط دارد و آن این است بمحض اینکه تشخیص دادید معلوم شد که این کسی را که خیال میکردید چنین است و چنان آنطور نیست بدون معطلی فورا "بگوئید که آقا اشتباه کردم شما خواهش میکنم تشریف ببرید . گفت به شما قول میدهم اینکار را میکنم . بعد یک دفعه گفتش که نظر دارم یک چیزهای محلی ایجاد بکنم که در هر محلی حق داشته باشند خودشان کارهای خودشان را بکنند وضمنا "هم یک پولی هم در اختیار آنها گذاشته بشود برای کارهائی که از لحاظ زیربنای اقتصادی یک همچین چیزی .

س - آن انجمن های ایالتی و ولایتی مثل اینکه میخواست دایر کند ؟

ج - بله بله . اما که اینکه گفت یعنی تشخیص اینکه در هر شهری هر استانی چه کارهای عمرانی را بکنم با آنها باشد .تا این را گفت گفتم اینکار را اگر بخواهید بکنید درست مخالف آن چیزی است که من الان سالها رویش دارم کار میکنم. تمرکز دادن کارهای عمرانی است در یک جا ، یک مرکز باید باشد اینطوری که شما بخواهید بکنید آنچنان درهم وبرهم خواهد شد که هیچ ارتباط با هم هماهنگی با همدیگر نخواهند داشت هرکس هرچیز دلش بخواهد و اسه خودش در یک ایالتی میکند این درست مخالف آن چیزی است که من دارم میکنم تمرکز دادن کارهای عملیات عمرانی وتشخیص دادن که مملکت به چه چیز احتیاج مبرم دارد از اهم فی الاهم تا گفتم این را گفتش که خوب من بدون مشورت با شما که کاری نخواهم کرد . این یک چیزی بود اما این نظر را معلوم میشود داشت ها و اطمینان دارم که این نظر نظری است که یکی از خارجیها

به اوداده بودند .که هنوزیواش یواش مثلا" استقلال تا یک حدی بدهندبه استاندار وبه شهردار وبه انجمن های ایالتی . اما این غیرازاین است که بیایند Planning تقسیم بکنند بگویندهرکس واسه خودش یک Plan داشته باشد.

س - خوب نمیشد پروژهای کوچک رادرمحل انجام بدهند تشخیص بدهند بزرگها رادرمرکز ؟

ج - من اینکاررا کردم بعددرسازمان برنامه . اینهم یکی ازکارهائی است که نظیرش راتاامروزاطلاع ندارم هیچ مملکتی کرده باشد در Planning این اصلاحات شهری راکردم که هرشهری یک چیزی میخواهدنصف پولش رابدهدنصف دیگرش رامن مجانی میدادم پول مهندسی آنرا اجرای آنرا نقشه کشی ومطالعاتش راهم من میدادم. این برای اینکه میگفتم یک چیزی است که خودش بایدتشخیص بدهد وانگهی من نمیتوانم درتمام شهرهای ایران این رادرآن واحدبکنم آنقدرپول ندارم . هرشهری که شهرداری دارد و مردمش حاضرندنصفش رابدهند آن نصف دیگرش رامن مجانی میدهم . اینکاررا کردم یکی از ابتکاراتی است که هیچ Planner دیگری درروی زمین نکرده.خب به همینجا ختم شدرفت وخیلی‌هم‌خوشحال . تمام این جریانات راهم من همیشه عادت داشتم هرچی که دراین سازمان برنامه وبانک ملی بود من وقتی که شاه رامیدیدم به عنوان روایت به اومیگفتم ، گفتم رزم آرا آمدپیش من گفت که بیائیدنخست وزیر بشویدمن افتخارخواهم داشت که . حالا اینهم خوشش میآمد یانمیآمدنمیدانم اما میگفتم . آنوقت گفت . گفتم که وزرایش را اسم وزرایش راآورد ومن چنین چنان ، فلان فلان کردم ولی من باآمدن نظامی موافق نیستم به‌اوگفتم به شاه‌گفتم من نظامی راعقیده ندارم. برای اینکه این اثر بدی دارد . شمااین رادرآخرین مرحله وقتی که‌اگرهیچ چیز دیگردرچنته تان نمانده بود آنوقت ممکن است . اما این اثرخوب نخواهدداشت که نظامی بیاید . وبهیچوجه من الوجوه نظرم نبودکه این ممکن است که یک روزی کودتا بکنند مقصودم این نبود امابطورکلی با نظامی موافق نبودم . اتفاقا" وقتی اینها رابه‌او گفتم گفتش‌که اینکار تقریبا" تمام شده است واما شمافردابیائیدبا زباهم صحبت بکنیم . فردایش‌رفتم علاپیش اوبود چنددقیقه صبرکردم بعدآمدندگفتندبفرمائید

دفعه اولی هم بودکه باحضورشخص ثالثی من با شاه صحبت میکردم . گفتش که ابتهاج دیروزیک چیزهائی بمن گفت که من میخواستم که شما هم بشنوید؟ آقا علاء.

س- آقای علاء چه کاره بود آنموقع ؟

ج - بیکاره بود حتی وزیردربارهم گمان نمیکنم بود. نه . گمان نمیکنم وزیر درباربود تصورنمیکنم . نخیرنبود . آنوقت به علاءگفتم . گفتم من استدلال من این بود ، این بود ، این بود نظامی مصلحت نیست که الان بیاید واثرخوبی نخواهد داشت .درصورتیکه من آدم بدیهم نمیدانمش امااساسا" موافق نیستم شایداین عمل صحیح نباشد . علاءبا من موافقت کرد گفت من موافقم . شاه گفتش که نه دیگر حالا تمام شده است کارتمام شده است . گفتم خب انشاءالله مبارک است امااعلیحضرت من حالاازشمایک استدعائی دارم حالا که آوردیدش تقویتش بفرمائید .خیلی با تعجب گفت یعنی چی ؟ گفتم که میآیندسعایت میکنند میگویند بدمیگویند یک دفعه ده دفعه میگویند بلاآخره درشماتاءثیرمیکندوضعیفش نکنیداین کسیکه طرف اطمینانتان هست میگوئیدکه این کسی است که من اطمینان دارم ومیتواندداینکارهارابکند . گفتم مثلا" کی زاهدی رارئیس شهربانی کرده بود تعجبم من میدانستم که این رابه این منظورآورده است که یک کسی درمقابل رزم آرا باشد والا اینها باهمدیگرخیلی خیلی بدبودند . این رابه اوگفتم ، گفتم خب این کاریست بعقیده من این راآوردیدبرای اینکه درمقابل این باشد علاء هم حضورداشت . گفتش که اینهاتمام شد .اتفاقا" چند روزبعدهم مثل اینکه نخست وزیرشد .علاءبمن تلفن کردکه رزم آرا میگوبندکه شما با حفظ مقامتان دربانک بیائیدوزیرمشاور بشوید .گفتم خیلی تعجب میکنم رزم آرا آمده بمن میگوید تکلیف کرده بیائیدنخست وزیر بشویدمن باشاه کاربکنم من به او گفتم من Ulcer نمیتوانم بیایم بایک دسته ای که یک عده ای را میدانم باآنها موافق نیستم نظرخوبی ندارم باآنها من سریک هفته باکتک کاری ازهئیت وزیران بیرون میروم برای اینکه من حوصله ندارم که بیایم آنجابشنوم یک چیزهائی راکه باآنها مخالف هستم وسکوت بکنم مجبورم نظرهای خودم رابگویم

واینکار به کتک کاری خواهدرسید تشکربکنیدازرزم آراوبگوئیدمن تعجب میکنم که چطورشدکه یک همچین پیشنهادی بمن میکند اینهم توسط شما . به فاصله چقدربود نمیدانم امااین تاریخ هایش راداشتم درتهران الان ندارم به فاصلۀ کوتاهی بود اززمانی که . حالا بگذارید شمابتوانیداین راحل بکنید .من در۱۹۵۰ معزول شدم ازبانک . گمان میکنم شهریوربود یقین ندارم گمان میکنم اماخیال میکنم شهریور بوداگرشهریور ۱۹۵۰بوده باشد که میشودمثلا" سپتامبر ۱۹۵۰ مثلا" .

س - شهریور۱۹۵۰ اولین ترمیم کابینه رزم آرا صورت گرفت . که مثلا" آقای رئیس شدوزیرخارجه .

ج - هان رئیس وزیرخارجه بودوقتی که بمن تکلیف کردندکه من بروم به سفارت ،خوب نه چقدرازتاریخ تشکیل دولتش چقدرطول کشید اولین ؟

س - تقریبا " دوماه .

ج - همین ،همین رامیگویم به فاصله دوماه . به فاصله دوماه گفت خبرکردندکه زند آمده است .دربانک نشسته بودم پنجشنبه بودهیچکس هم دربانک نمانده بود برای اینکه پنجشنبه زودمیرفتند من مشغول کاربودم گفتندزندآمده است تعجب هم کردم زند استاندار آذربایجان بود من خیال میکردم درآذربایجان است ، آمدتو نامه نخست وزیر رابمن راجع به عزل من وانتصاب اوبجای من اوآوردبمن داد.

س - دوره رزم آرا ؟

ج - بله بله رزم آرا . که نوشته بودکه برای اینکه سیاست اقتصادی دولت تغییرکرده است ویک سیاست جدیدی اتخاذ کرده اند به این جهت که یعنی من باآن سیاست شان موافق نیستم معنیش همین میشود تلویحا " .

س - وزیردارائی هم که آقای نصر بود ؟

ج - تقی نصر بود بله . وهیچ رئتیم . هان بعدآنوقت شاه پیغام دادبرای من هم توسط علا هم توسط ساعد که مرا میخواهدبفرستدبه سفارت ، اول سفارت لندن بود که بعد رفته بودندبه اوگفته بودندکه انگلیسها مرا قبول نخواهندکرد و سفیر مرا ناهاردعوت کردوگفتش که اولین کسی که آرزومیکردیم ودر۲۴ ساعت به شما

Agreement میدهیم مابودیم خبحاضرم به شاه بیایم بگویم . بعدقرارشد که مرا پاریس بفرستند . اما اولین دفعه ایکه بمن این تکلیف شدگفتم نمیروم به علا گفتم نمیروم برای اینکه بحدی ازرفتارشاه رنجیده بودم یک رفتاری ازاین پست تردیگرنمیشد . رفتاری ازاین پست ترازاین شمارابخدا میشود ؟ که

س- هیچ با شما صحبت نکرد همین جور ؟

ج - مطلقا مطلقا بطوریکه این ۱۹۵۰ بود ۱۹۵۴ چهارسال بعد مرا خواست تازه از صندوق استعفادادم وآمدم .دفعه اول مـــرا خواست احوال پرسی وفلا ن اینها . چندروز بعد مرا خواست تکلیف کرد سازمان برنامه را . بهاوگفتما علیحضرت من فراموش نکردم طرز بیرون کردن مرا ازبانک گفتم هیچ خانه شاگردی رااینطوربیرون نمیکنند که یک خانه شاگردی کهدرمنزل آدم چندسال‌کارکردهباشد آدم میخواهدش به اومیگوید من متشکرم ازکارهائی که کرده ای امالا ن دیگر به این دلیل ، یادلایل یابدون دلیل من دیگرترالازم ندارم . گفتم اینکاررابا من نکردید گفتم آمد آن باآن طرز مفتضح مرا ازبانک .گفتم منعوض نشدم وعوض‌نخواهمشد اعلیحضرت بنابراین این رابدانید یعنی بااین مقدمه شروع کردم وقتی درجوابش بعدآنوقت .

س- آنوقتشما رزمآرا رادیدید بعدازاینکه این نامه برایتان آقای زندآمدو...

ج - رزم آرارا وقتی دیدم که قبول‌کردهبودم سفارت پاریس را رفتم خداحافظی بکنم که رفتم خداحافظی بکنم برای اینکه بگویم Attaché Militaire را شنیدم چیز مستقیم دارد باوزارت جنـگ . گفتم من همچین چیزی رااجازهنخواهم داد. گفتم Attaché Militaire سفارت بایدمثل اعضای سفارت تابع من باشد بمن باید بگویندچه دارندمیکنند گزارش‌هم میخواهندبدهند بمن اطلا ع بدهند من اطلاع داشته باشم . همانجا خواست دستوردادکه Attaché Militaire بایدرعایت این دستوررا بکند .

روایت‌کننده : آقای ابوالحسن ابتهاج
تاریخ : ۱۱ آگوست ۱۹۸۲
محل : شهرکان ـ فرانسه
مصاحبه کننده : حبیب لاجوردی
نوارشماره : ۲۴

س- وقتی که تیمسار رزم آرا رادیدیدگله ای نفرمودید که

ج ـ ابدا فقط بهاوگفتم که .دراین فاصله دوماه وقتی که‌برنامه اش درمجلس مطرح بودغوغاکرددکترمصدق بحدی به این آدم اهانت‌کرد بحدی به این آدم فحاشی کرد که من متحیرماندم که چطوریک‌آدم تحمل میتواندبکند . این رابهاوگفتم ، گفتم آقای رزم آرا من یک‌چیزی به شمابگویم من نمی پسندم این طرزکارتان راکسیکه میخواهدباقدرت درمملکت حکومت بکند تحمل نبایدبکندکه اینطوربهاوبدبگویند وساکت بشود ،گفتم ازیک‌جهت می پسندم خونسردیتان را برای ای که من اگربودم نمیدانم چه میکردم اماتحمل نمیتوانستم بکنم گفتم‌ازاینجهت می پسندم امابااین طرزشمانمیتوانیدحکومت‌بکنید .یک‌عادت‌هائی داشتش‌که میدانیدقهقهه میخندید خودش‌راتکان میداد وفلان واینها کرده وگفتش‌که صبربکنید بله بله مثلا" من مثل اینکه بموقعش‌یک‌کارهائی خواهم کرد . گفتم امااین تضعیف‌کردن اینطور ؟ این تنهاچیز . ها آنوقت‌آنجابمن گفتش‌که موقعی که شمادربانک بودید والا .ت اشرف درهندکه بودبه یک عده ای تلگراف‌کرده بودکه آن صدهزارروپیه‌ای که میخواست‌بمن تلگراف‌کرده بود ومن نیامدم پیش‌شما برای اینکه میدانستم شماقبول نخواهیدکرد یک‌چیز دیگرهم فراموش‌کردم بگویم درکمیسیونی که ، یک‌کمیسیونی قوام السلطنه داشت‌بانمایندگان پیشه وری که آمده‌بودندبرای مذاکرات عقدنمیدانم یاقرارداد موافقتنامه ایکه دولت‌آنهارابشناسد وآنهاهم همکاری بکنند چه وفلان واینها هیچ هم بمن نگفته بودقبلا"من واردشدم دیدم اینهانشسته‌اندسرتاسرمیز مظفرفیروزهم دست چپ‌قوام نشسته من دست‌راستش نشستم آنهاهم این دوطرف‌نشسته بودندکه شبستری بودرئیس مجلس آنها که رئیس این هیئت اعزامی بود ، پادگان بود،

یک سرهنگ فراری از ارتش که اسمش گمان میکنم چیزبود

س - آنراداریم . جلسه راکه رزم آراء درجلسه بود.

ج - دارید . رزم آراآمده بودآنجانشسته بود واورفته بودبه شاه گفته بودکه یک همچین صحنه ای دیدم که حظ کردم چه‌کردم شاه هم آنقدرخوشش‌آمده بود . چون شاه بمن‌نگفت . شاه گفتش‌که این چه بوداین موضوع ؟ شما اینکارراکردید؟ گفتم کی بشماگفت ؟ برای اینکه میدانستم قوام السلطنه به اونمیگوید ، آذربایجانیها که نماینده شبستری که نمیگویند مظفرفیروزهم نمیگوید هیچ توجه نداشتم که آنجا نشسته بود برای اینکه قرارنبودا وباشد یک کمیسیون دیگری داشت ازبس‌که معطل شده بود مستاءصل شد آمدآنجانشست که مثلا" قوام‌السلطنه زودتراین کمیسیون را خاتمه‌بدهد من یک دفعه چشمم افتاددیدم که آن کله میز نشسته است روبروی قوام السلطنه کله میز . اماآنوقت خاطرم‌نبود که این آنجابوده است . گفتم کی بشماگفت ؟ نگفت خنده ای کرد گفت من‌اطلاع دارم .

س - آیا رزم‌آراء از قوام‌السلطنه دستور میگرفت‌یا حتی در آنموقع ارتش‌وستاد از نخست‌وزیر جدا بودند؟

ج - او آمده‌بودآنروز برای یک‌کمیسیون دیگری داشتندبرای وقایع بنظرم بوشهر، بوشهرهم یک‌قیامی شده بود یکی هم درفارس‌شده بود واین کارهاراآوآمده بود برای اینکه بانخست وزیرصحبت‌بکند . روابط اوباقوام السلطنه اطلاع ندارم . هیچوقت واردنشدم .

س -یعنی منظوراینستکه‌درآنزمان ارتش‌کلا" دراختیارشاه بود یا دراختیارنخست‌وزیر بود ؟

ج - دراختیارشاه بود امانخست‌وزیرقوام‌السلطنه بمن گفت که سفیرآمد از من خواست که من دستوربرگشتن ارتش‌رابدهم بنابراین قوام‌السلطنه‌درفرستادن ارتش به آذربایجان معلوم میشود نقش‌مستقیمی داشته است که سادچیکف‌اول آمده پیش‌او وبعدازآنجارفته پیش‌شاه . ومن این ازآن مواردی بودکه بطورمثال میگفتم که یک پیرمرد نخست وزیرجداگانه ویک‌شاه جوانی هم که روابط شان هم بسیاربسیار

بدبودسرقضیه آذربایجان هردوتا یک نظرداشتند هردوتا یک کارمیکردند .چه‌جور هماهنگی داشتند این رانمیدانم امامثل اینکه باهمدیگرزیادنزدیک نبودندبرای اینکه بمن گفتش‌که شمابرویدخودتان رابه شاه برسانیدکه مبادا تسلیم نظر سادچیکف بشود که به‌او اطمینان دادم که‌دیشب من بودم ومیدانم مطمئن باشید شاه ممکن نیست‌که عدول بکند. ولی چه روابطی داشت این رانمیدانم یقینا" برای اینکه قوام‌السلطنه بمن گفت شمانمیدانیداین جوان یک آن راحت‌نمی نشیند دائما" برعلیه من دارد‌تحریک میکند . یکی‌ازتحریکاتش شایدهم همین بودکه رزم آرا را تحریک میکرد که به‌او اعتنانکند نمیدانم ازاینکارها .

س- وقتی که رزم آرا بقتل رسید دیگرسرکار ....

ج - من پاریس‌بودم اتفاقا" نشسته بودم یک‌نفردرسفارت پیش‌من بودفریدون هویداکه Attaché اطلاعات‌بود آمدزیرگوش‌من گفتش‌که رزم آرا رازدند،گفتم یعنی چه ؟ گفت‌کشتندش هیچکس‌هنوزنمیدانست‌اما اوچون Attachéاطلاعات‌بود رابطه مستقیم داشت باتمام آژانسها اینها خیلی خیلی آدم لایقی بودوفوق العاده کارش‌هم خوب انجام میداد برای اینکه اطلاعات زیادی داشت .اول کسیکه بمن اطلاع داد اوبود دیگرازاواطلاعی نداشتم . بگذاریدببینیم تماسی داشتم یانه .امااین میدانم که وقتی که آمـــدم Attaché نظامی رفتاری میکرد عینا" مثل سایر کارمندان .خودشـن راازکارمندان سفارت میدانست . وبرای اینکه این رابااوشرط کرده بودم .چیزدیگری بخاطرندارم ازاو.

س - نخست‌وزیرخوبی بود ؟

ج - من میگویم که نبودم. نه نبود.چرا ؟

س - نخست وزیرخوبی نبود ؟

ج - برای اینکه‌بهش گفتم اگردیدید که یک‌اشتباه کردید معطل نشوید بیرون بکنید،فاصله چقدر بود ؟ زیادنبود . جلســه مجمع عمومی سالیانه بانک جهانی در پاریس‌بود وقتی که من آمدم پاریس . نصراله انتظام بگوئیدببینم چه سمتی داشت ؟ نه بگذارید بگذارید این رامن Correct بکنم .زند وتقی نصر آمده‌بودند

به پاریس برای شرکت درآن مجمع عمومی بنابراین در۱۹۵۰ یک مجمع بانک جهانی
درپاریس بود . حالا اینطوریادبا شد ۱۹۴۶ لندن بود آنوقت ۴۷ و۴۸ واشنگتن ۴۹
میبایست قاعدتا " این رسم درآنوقت هم معمول شده بود یعنی برای اینکه بعدمعمول شد
که بانک وصندوق دوسال درواشنگتن جلسه داشتند جلسه سالیانه سال سوم میرفتند
بخارج . امادر۱۹۵۰ گمان نمیکنم این معمول شده بود . امازندووزیردارائی ورئیس
بانک آمده‌بودندبه یک جلسه ای درپاریس , اهری هم که بعدها رئیس بانک کشاورزی
شده بود اوبازندآمده بودبعنوان aid زنددرکارهای بانک ملی . واهری آمدپیش من
گفتش که ماچهارشنبه میرویم پیش . پس فردا میرویم لندن ووقتی که سهیلی بمن تلفن
کرد که این نصرکجاست گفتم که لندن آمده‌است پس بنابراین درآن سال جلسه بانک
جهانی میبایست آنجاباشد امادرضمن هم آن سالی که من واردشدم پاریس مجمع عمومی
سازمان ملل هم درپاریس بودکه ریاست آن بانصراله انتظام بودکه رفتم درآن جلسه ایکه
ریاست داشت . برای اینکه برای من خیلی مایه خوشوقتی بود خوشحالی بودکه یک
ایرانی برای اینکه آنوقت هنوز این معمول نشده بود اولین مشرق زمینی بودکه به
ریاست مجمع انتخاب شده بودوبسیارهم خوب اداره کرد بسیارهم خوب درصورتی که
مقررات راهیچ نمیدانست امامقررات رایادگرفته بودوخیلی خیلی خوب اداره میکردو
خیلی هم خوشحال شدم . این راهم بگویم که درهمان وقت شنیدم که کاظمی، که بعدها
وزیرخارجه شد بسیار ازروی حسادت انتقادمیکردازاینکه...چه میگفت ؟ حالانمیدانم
که چرا این آدم مثلا" رئیس مجمع شده است فقط ازلحاظ آن پست فطرتی وحسادت بود .
ج - چی میخواستم بگویم که ...
س - فرمودیدکه جراءت یاتصمیم اراده‌تغییروزرائی که ازآنها ناراضی بود رانداشت .
ج - هان تقی نصررا گفتندکه عقبش گشتند پیدا نشد یک دوروزبعد Reuters
روزنامه ها خبردادندکه واردشد رفت سرجای خودش درسازمان ملل بعنوان یک عضو
که گفتم اکونومیست یک مقاله ای نوشته بودکه این آدم وزیردارائی ایران Desert
کرد .
س - تصورمیکنید ایشان نقشی داشت دررفتن سرکارازبانک ، آقای تقی نصر ؟

ج - خیال میکنم امابخودی خود که نمیتواندوزیرداراثی، یک وزیرداراثی نمیتوانست یک همچین تصمیمی بگیرد. ولی آماده بود ، آماده بود ، زمینه آماده بود برای اینکار برای اینکه یک دلیلش خودشاه بعداین رااقرار کرد در۱۹۵۶ به بلاک گفت که بماگفتند که صدمیلیون دلار به شما میدهیم اگرابتهاج رابردارید. این راگفت دیگر . من یکی ازچیزهائی که ازبلاک بپرسم . ازبلاک تاحالانپرسیدم اینهم‌خبط کردم ها خبط کردمازش، تاحالانپرسیدم که یادش میآید.به Prud'homme نوشتم که خاطراتی اگرداریدبرای من بنویسید برای اینکه من الان یک همچین چیزی احتیاج دارم بهاوتلفن کردم گفتش‌که من اینقدرفراموشکارشدم که من تعجب میکنم که شما هنوزاین چیزها رایادتان هست. گفت من بحدی فراموشکارشدم که هیچ چیزیادم نمانده است درصورتیکه گمان میکنماززمن جوانتراست گفتم معذالک سعی بکنید هرچه که توانستید پیداکنید بمن قول داد این راقول دادکه برایم میفرستد اما شش ماه گذشته است نفرستاده است.

س - کی قراربوده است صدمیلیون دلار بدهد ؟

ج - وقتی که بابلاک رفتیم پیش شاه در۱۹۵۶سه نفر از یک کانادائی ، یک آمریکائی نه دونفرازاعضای بانک باخودش بودند Prud'homme راهم من برده بودم .به شاه گفتش‌که من نمیخواستم این مطلب راالان بگویم اماوقت دیگری نیست دردنیای Development که من میشناسم دردنیا غرب روٴسای آنها راشما خوشبختیدکه مثل ابتهاج رادارید که "You are very lucky to have Mr. Ebtehaj" شاه یک خورده مکث کردوگفتش‌که میدانیدچرا ما ابتهاج راکنارگذاشتیم ازبانک ملی ؟ من گوشهایم راتیزکردم که چه میگوید ؟ گفت برای اینکه دولت‌شمابه یک کسیکه رئیس یک موٴسسه بین المللی دولت شمابماگفت‌که اگربردارید صدمیلیون دلارمیدهیم برداشتیم یک دلار هم نداد. من بحدی متحیرشدم ازاین مطلبش والان هم تعجب میکنم آخر آدمی که یک ذره شعورداشته باشدیک همچین حرفی میزنددرحضورمن درحضوریک‌عده خارجی ؟که بگویدکه چون خارجی هاوعده دادندیک‌آدمی راکه من بهاواطمینان داشتم اینجورکارمیکرد ، اینطور بود ، اینطورشهرت داشت برداشتم

برای اینکار . بنابراین این مربوط به تقی نصرنبود .یا خودرزم آرا نبود .
زمینه ای بودکه این Dooher من چون برای اینکه Dooher
به آن محمدسعیدی، سعیدی بودکه‌گفتم ؟ که بعدسناتورشده بودبمن گفت که Dooher
جزو افتخاراتش بمن گفتش که "I fired Ebtehaj"
آمده گفته‌من اعتنای‌سگ نمیکردم به این پسره ، این پسره رااصلا" مثل یک پسره
جرقوزه ژیگولوئی بااورفتارمیکردم .این خب بهش برخورده بود برای اینکه
میرفت دربها بازبود همه به‌او احترام میکردند میدانستندکه این درآوردن‌نخست وزیر
موءثـــراســـت درآوردن وزراء موءثراست یک‌عده ازوزرا راقسم میخورم که
این اسم داده بود اسم تقی نصر رااین داده بوددرآن تردیدندارم برای اینکه
اصلا" رزم آرا تقی نصرنمیشناخت ، تقی نصردرآنجا بودکسی اصلا" نمیشناختش ،
سالها بودنمیشناختش . این یک عده‌ای راانتخاب کرده بودکه اشخاصی بودکه
خیال میکردکه باسیاست آمریکا بانظراو موافقند متابعت خواهندکرد .
س - این حیات دارداین Dooher هنوز؟
ج - نه مرد . مرد ، مرد ، مرد . چیزشده بودبعدسکرتر جنرال یک Islamic Society
شده‌بود .شما هم شنیده بودید ؟
س - نه
ج - یک انجمن اسلامی درست‌کرده بودند که این آقا شنیدم شده بود . ببینید چه‌آدم
عجیبی است این هیچ جایش به‌اسلام نمیخورد اصلا" درعمرش این اصلا" نشنیده‌بودم
که راجع به مسائل مذهبی علاقه داشته باشد .یک شارلاتان بودبتمام‌معنا . او
حتما" آمده گفته به‌تقی نصر که بگوئیدکه دیگرکه‌اگراین نباشدما صدمیلیون دلارمیدهیم
رفتند گفتند شاه هم‌یک همچین پرنسیب هائی ندارد بایستدبگویدکه‌خیر. موافقت‌کرد.
س - نظرات‌تان راجع به دکترمصدق چی هستش ؟
ج - اما راجع به دکترمصدق .من دکترمصدق رادرعمرم نه خانه اش‌رفتم نه درجائی
بااوملاقات‌کردم نه باتلفن بااوصحبت‌کردم هیچ تاوقتیکه آمد .تااین موضوع پیش
آمد . یک‌روزی درمجلس یک‌نطقی کرد بدگفت‌بتمام بدستگاههای مملکت‌منجمله راجع

به بانک ملی‌هم یک مزخرفاتی گفت . این روزپنجشنبه بودکه‌گفتم روزجمعه من داشتم میرفتم سواری یکدفعه بفکرافتادم یک تلفن بکنم ازاین آدم بپرسم که چرااینکارراکرده‌است ؟ تلفن زدم وگفتم ، گفتش‌که یک نفرآمدبمن اینهاراگفت شمانظرتان رابنویسید من پشت تریبون میگویم میخوانم گفتم آن آدمی راکه به شماگفت اسمش این بود گفت بله گفتم این رامن بیرون کردم برای اینکه برای بانک شاهی جاسوسی میکرد . من جواب شما رادرروزنامه خواهم داد. گفتش‌که آقای ابتهاج مابوجود یک ایرانی مثا. شماافتخارمیکنیم درضمن صحبت گفتم که من که نمیدانستم این عقیده رانسبت بمن دارید آقای مصدق السلطنه اگراین عقیده رانسبت بمن داشتیدچرایک تلفن نکردیدازمن بپرسید ؟ ایسن مطلب درذهن من ماندفکرکردم سرچه یقین داشتم که برای مخالفت من درموقعیکه من با میلیسپو مخالفت میکرد این حظ کرده است همینطوری که خیلی ایرانی هادرخانه ٔ خودشان می نشستندحظ میکردند . خیلی ایرانی هابمن کاغذنوشتند تلگراف میکردند این بمن هیچ احساساتی نشان نداد هیچ امایقین دارم دلیل دیگری نداشت برای اینکه من کاردیگری نکرده‌بودم که بوجودمن افتخاربکنند . چون این تیپ که آرزویش مثلا" این بوده است‌که ایرانی هایک همچین کاری بکنند منهم یقینا" شنیده بود انگلوفیل هستم نوکرانگلیسها هستم قیام برعلیه من کرده بودندمجلس‌که مرا بردارندوهمان شرحش هم که دادم اینهم‌یقینا" این چیزهاراهم باورمیکردامااین عمل راکه دیداین عقیده راپیداکرد همین وبس . رفتم درفرانسه وازآنجایکی ازطرفداران مصدق ظاهرا" این بهار ، من خیال میکردم پسر ملک الشعرای بهاراست امامعلوم میشد برادر زاده‌ملک الشعرای بهاراست

س ــ مهدی ؟

ج ــ مهدی . که رفت روی صندلی درسفارت ایران روزپذیرائی سفارت بودجشن تولد شاه که‌تمام سفارتخانه هاپذیرائی میکردند سفارت پــربود . سفیرشوروی تمام سفرای دیگر پربود ایرانی ها اینها رفت بالا ی صندلی درسالن میتینگ دادراجع بمن هرچه که‌تصورمیفرماشید بدگفت که‌ایــن نوکرانگلیسهااست اجنبی پرست‌است این خائن است

این چه است فلان اینها . علتش هم این بودکه دودسته بودند یکدسته طرفداران شاه بودند یکدسته مخالفین شاه ، اینازمخالفین شاه بود اینها جشن میخواستند بگیرنددرشب عیدنوروز درپاریس ویک هتل هتل کنتیننتال راهم یک سالنش را اجاره‌کرده‌بودند رئیس پلیس برای من پیغام فرستاد معاونش رافرستاد که آمدبمن گفت‌که اگراین جشن منعقدبشود ممکن است که یک عده ای کشته بشوند حتما" زخمی خواهندشد برای اینکه‌بین‌آنها چاقوکش هست . وعقیده ما اینستکه این جشن رااجازه ندهیم . من تمام همکارانم راخواستم که منجمله درآنها مهران بودکه وزیرفرهنگ شده بودبعد وآنوقت نماینده Attaché فرهنگی بود . همه راخواستم سه چهارتا مستشار داشتم ، گفتم یک همچین پیغامی رسیده است عقیده شماچی هست ؟ همه عقیده شان این بودکه بگویندکه جشن رااجازه ندهند برای اینکه اگریک قتلی اتفاق بیافتدمسئولیتش با من است برای اینکه میگویندرئیس پلیس آمده گفته آقانکنیداینکاررا . گفتیم خیلی‌خوب شما هرکاری راکه میدانیدبکنید رفتند آنجا به هتل کنتیننتال گفتندکه امشب این جشن نخواهدبود سردرب هم یک اعلانی گذاشتیم جشن امشب تعطیل است اینها هم‌بدون خبررفتند دیدندنیست . اینهم حالا مثل اینکه یک شب قبل ازآن قضیه بوداینها هم‌همه اطمینان داشتندکه من دستوردادم که اینکار رابکنند برای اینکه من مخالفم مثلا" بادست‌چپی ها . روی این پاشد رفت‌اینجا صحبتش شعاردادونطق‌کرد ومن آنروزاینقدر ازخودم خونسردی بخرج دادم که همچین چیزی اصلا" باورکردنی نبود . یکی ازمستشار اقتصادی یانایب اقتصادی سفارت فرانسه درتهران درمرخصی بود اوهم آنروز آنجاحضورداشت این آمدبمن تبریک گفت‌که شما چطور چنین چیزی راتحمل کرده اید . یک عده دیگرهم‌همینجور . ازطرف پلیس آمدند بمن گفتینو که بگیر بمش؟ گفتم نه برای اینکه بگیرند افتضاح میشدکه دیگر در تمام روزنامه هاچیزمیشدکه دیگر عکسش واین چیزهاهم درمیآمد که .

س ـ دولتی که موردنظراین آقایان بود که درتهران حکومت دردست داشت ؟

ج ـ خیر، مقصود این بودکه یک همچین خائنی مثل من الان سفیرهستم درآنجا این بود

س ـ خوب‌چه جوربودکه یک حکومتی ...

ج - همانموقع هم ، همانموقع هم . حالا همانموقع‌هم من آخررفته بودم قبل ازاو شد . همانموقع هم بمن این همین آدم بدجنس کاظمی تلفن کردیک روزی گفت الان آقای نخست وزیر اینجا تشریف دارند وازخدمات شمانهایت رضایت را میگویندبشما بگویم .گفتم خیلی‌متشکرم . آخرسال بخشنامه ای صادرکردبتمام سفارتخانه هاکه ازلحاظ فعالیت سفارت پاریس دردرجه یک است . من ازاین وزارت‌خارجی ها پرسیدم که چه جوری قضاوت کردند ؟ گفتندازروی نمره اندیکاتور .گفتم خاک برسرشان . ازروی اندیکاتور یعنی تعدادنامه هائی که ماصادرکردیم ورسیده است درجزو سفارتخانه های ایران دردنیا یک بوده‌است .گفتم وای برحال شان روی تعداد این خب اگرسفرابدانندکه‌به‌پسرخاله اش برمیداردنامه مینویسد به‌رفیقش نامه مینویسد قضاوت روی این بود وچندین بارگفته‌چرا ؟ برای اینکه من چی کردم پشت سرهم‌میآمدندپیشنهادمیکردندراجع به نفت . یک روزیک نفرآمد نجم برادر نجم الملک این یکی ازمستشاران بود . مستشارارشد سفارت بودآمد بایک شعفی که آقا یک‌نفر آمده تمام نفت ایران رامیخرد باتانکر خودش میبرد .گفتم این نفرکیه ؟ گفتم اینقدرتانکردردنیا وجودنداردکه این آدم همچین کاری بکند . کیه ؟ گفتم برویدبپرسید کی هست؟ Reference آن چی است . من ازبانک تحقیق میکنم . رفت‌گرفت من روزی که اول آمدم به بانک دوفرانس گفتم که من استثنائا" اینکاررامیخواهم که شمابرای من بکنید چون باآنها دوست بودم .گفتند باکمال میل . با بوم گارتر گفتند باکمال میل ازبانک دوفرانس ازیک بانک انگلیسی مقیم پاریس ویک بانک دیگرگمان میکنم کردیت داده بود .نظرخواستم نوشتندکه این یک موسسه ای که چیزهای لوازم بزک زنانه درست میکند صدهزارفرانک سرمایه اوهست این آدمی که آمده است این پیشنهادراکرده است . پیشنهادش راباضمیمه این اطلاعات فرستادم تهران.دائما" اینکارا رامیکردم دائم . واین دفعه اول بودکه یک ایرانی یک اطلاعاتی کسب میکرد میفرستاد والا معمولا" سفیره تااین حرف رامیشنید میفرستاد بایک‌چیزی با آب

وتابی مینوشت که یک نفر پیداشده که تمام نفت ایران را ویک هیجانی در تهران ایجادمیکرد که آنوقت آنهاهم میدادند به روزنامه ها . بعدمعلوم میشد که تمام این آقا کارش این است صدهزارفرانک داردکه کرم درست میکندبرای صورت زنان این آقا آمده بود به این عنوان که دلال است یعنی از این کلاهبردارها پشت سرهم میآمدندومن وظیفه خودم راانجام میدادم . فریدرن هویداکه ازاو راضی بودم باکمال صمیمت دوندگی میکرددردیدن روزنامه نویسها اخباری که درمیآمدمن تاآنجائیکه میدانستم دروغ است تکذیب میکردم میرفت میدید چاپ میکردند این چیزهارا بدون اینکه یک کلمه برخلا فحقیقت گفته باشم آن چیزهائی راکه معتقدبودم میگفتم وآن ایام بودکه ازروزنامه هارا تشخیص دادم چه رزنامه هائی چقدرمنصفند درآن بحبوحه Daily Mail همینجور فحشی نبودکه به ایران نمیداد آنروزها ، چه هم روزنامه‌های انگلیسی رامیخواندم هم روزنامه های پاریس را . روزنامه ایکه متانتش راازدست نداد وانصاف داشت آنوقت اسمش منچسترگاردین بود که حالا گاردین است واین یکی ازچیزهای برای من دیگربهترین محک بود باوجودیکه اینطور همه انگلیسها راگرفته بودندبیرون کرده بودند آن بار ازجاده انصاف خارج نمیشد . این بودکه ....

س- من ازجنابعالی میخواستم سئوال کنم که کدام یک ازسیاستهای مصدق بیش ازهمه موردتاءییدسرکاربود والان خواهم پرسیدکه کدام هابودکه بیش ازهمه موردعدم تاءیید ؟

ج - من یک چیزی که‌ازاوخوشم میآمداین بودکه ظاهرا " من خیال میکردم این جراءت رادارد این اعتمادبه نفس رادارد که میتوانددرمقابل قلدرهای خارجی بایستد این راپسندیدم ولی‌بازحالابعد آنوقت میگویم .

س - ملی کردن نفت راشمابا هاش موافق بودید ؟

ج - نه .

س - نبودید ؟

ج - نه‌موافق‌نبودم ومن موافق بودم که‌برای نفت یک فکرهائی میکردم .موقعیکه دربانک ملی بودم یک مطالعاتی میکردم که سوابقش هست خردجوراکه آورده بودم رئیس

بررسی های اقتصادی کرده‌بودم گفتم بهش هراطلاعی که راجع به امتیازنفت در سرتاسردنیا هست جمع بکنیم ببینیم آنها چه کردندکه ما بکنیم . مال قوانین ونزوئلا راخواست چه وفلان اینها ونظرمن آن شد . واین رابدولت نوشتم .خوب شداین را صحبت کردید برای اینکه این بحث چیزی است که من بفکرش نبودم . شروع کردم به نامه‌نوشتن به وزارت دارائی رونوشت میفرستادم به نخست وزیر رونوشت میفرستادم به دفترمخصوص این مطالعاتی که کرده بودم . مزاحم شدم مزاحم که دیگربه شاه گفتم من برگشتم وقتی که ازآمریکا برگشته بودم . سفراولش که رفتم فقط برای دیدنش گفتم اعلیحضرت همه خیال میکنندکه شما مرا خواستید هیچکس باورنمیکرد وقتی‌که من استعفادادم درواشنگتن همه خیال میکردندکه بمن شاه تکلیف‌کرده ومن نمیخواهم بگویم .گفتم هم مردم دراینجا هم درآنجا خیال میکردندشما مرا خواستید خودتان میدانیدکه اینطورنیست من آمدم امامو‌ی دماغ مردم خواهم شد میدانم مردم ناراضی خواهندبود برای اینکه من این عادتم این بود کسی کارنفت بمن مربوط نبود امادادم خردجو وعقیلی بود عقیلی بودکه دربررسی‌های اقتصادی بود مردبسیار بسیار باایمان و باوجدانی بود کرمانی بود . واتفاقا" این عقیلی کرمانی موقعی که بقائی ، مظفر بقائی کرمانی بودآنهم ازدشمنان من بودکه مرا جزو خائنین میدانست دعوتش کرد به بانک تمام این پرونده های نفت مرا بهاونشان داد این وقتی خواندشرمنده شد که چیزهم بمن گفت یارو یک طرفداردیگرمصدق که خیلی لات بود ها..........

س - حسین مکی رامیفرمودید .

ج - حسین مکی آمد بدعوت بانک جهانی به واشنگتن . بانک جهانی این رادعوتش کردندمن آنوقت ازاین نپرسیدم برای چی دعوتش کردند ؟ اماآمده بودمنزل حاجی محمدنمازی دیدمش .

س - چه جورآدمی بوداین مکی ؟

ج - حالا ببینید . شروع کردبامن گرم گرفتن من تعجب‌کردم این آدم ازنطق های باحرارتی میکرد که من همان ، من خائن ، این خائن ، همه مرا خائن میدانستند

دیگر همه من جاسوس آدم عمال انگلیس میدانستند خارجی م.ه.انستند. دیدم با من خیلی گرم گرفت پرسیدم که گفتم من یک کارهائی کردم درنفت گفت میدانم گفتم ازکجا میدانید ؟ گفت پرونده های شما را دیدم .معلوم میشوداین عقیلی ببینید چه آدم صمیمی برای اینکه میدیدمن چه جورکارمیکنم ومیخواست مرا تبرئه بکند با بقائی همشهری بوددوست بود اینهم معلوم میشوددعوت کرد اینها را نشان داد.گفت پرونده های شما را دیدم گفت اگرسه نفرمثل شما درایران بودندکارنفت به اینجا نمیرسید. خب من حظ کردم گفتم بسیارخوب. ازاونمیدانم چطورشدپرسیدم که نمیدانم صحبت چی شد صحبت ترورشد گفتم آن محمدمسعودراکی ترورکرد ؟ بدون معطلی گفت اشرف. گفتم اهگفتم چطور ؟ گفت بله بله بله مااطلاع داریم اطلاع صحیح داریم. حالابرگردم به موضوع .

س- نظرتان راراجع به ملی کردن نفت بفرمائید .

ج- راجع به ملی کردن نفت. من وقتی که پاریس بودم شنیدم که مصدق رفته واشنگتن وحسیبی راخواسته است به عزت پسرکاظمی که فرستاده بود Attaché بودهیچکاره بود گفتم چون با اینها مربوط بود گفتم من میل دارم که حسیبی رادراورلی ببینم شما ترتیبش رابدهید هواپیمایش چه ساعتی واردمیشود ترتیبش دادورفتیم . حسیبی کسی است که من خیال میکردم که مرا میشناسد ازنزدیک مرا دیده وقتی که O. C. I رامن استخدام کرده بودم برای آمدن تهیه برنامه آمدندبانک به اینها جادادم یک تعدادی اطاق تخلیه کردم وسائل ماشین ومنشی و ماشین نویس به آنها دادم ویک عده ازایرانی ها راهم که خیال میکردم میتوانندبا اینها همکاری بکنند درمطالعات ومسافرت درایران برای تهیه برنامه دعوت کردم .

س- O. C. I همان Overseas .....

ج- Overseas Consultant Inc. واین را بانک جهانی بمن معرفی کردوقتی که اولین بار دویست وپنجاه میلیون دلار تقاضای وام کردم از بانک جهانی مثل بمب ترکید Bob Garner را فرستادند آمدتهران که چه خبره ؟ این کی این دیوانه ایکه ازآنجا نشسته است دویست وپنجاه میلیون

دلاراز بانک تقاضا میکنند ؟ ششصد یا ششصدوپنجاه میلیون دلار داده بودندبه فرانسه یک قرضی هم داده بودندبه بلژیک . علابمن تذکرداد که آقا شما بجنبید اینها دارند قرض میدهند منهم بدون معطلی یک چیزهائی تهیه کردم فرستادم دویست وپنجاه میلیون دلارگفتم من میخواهم آمدکه چه‌خبره ؟ دویست وپنجاه میلیون چه است ؟ گفتم من برنامه‌دارم تهیه کردم این در۱۹۴۶ بود ۴۷ برنامه من تمام شد ۱۹۴۲شروع کرده بودم گفتم که من بعدها میخواهم قرض بکنم بنابراین من الان تقاضا دادم که جزو ردیف اولین اشخاص باشیم .گفتش که آخردویست وپنجاه میلیون دلار ، گفتم به فرانسه چرا دادید ؟ گفت آخرفرانسه مملکتی است که‌پدرش درآمده است گفت International Bank For Reconstruction And Development است. اول Reconstruction میکنیم بعدبرسیم به Development گفتم نه با این فلسفه من موافق نیستم گفت آخرپول نداریم بیش ازاین آنچه که لازمتراست ، واجب تراست ما اول این ممالکی که خراب شده درنتیجه جنگ منجمله فرانسه . اما معذالک خیلی‌خیلی دوست شدیم باهم خیلی دوست شدیم هیچکس Garner رادوست نداشت من فوق العاده خوشم میآمدودفاعی که‌ازمن میکرد این اصلا" یکی ازمدافعین من بودبرای اینکه طرزکار مرا درآنجا دید . وحسیبی راآورده بودم ، راجی راآورده‌بودم مهندس راجی ، مهندس حسیبی اینها راالان اسم میبرم اما شاید‌ده نفربودند،اقتصاددان که‌پیدا نمیشد اما همان آنهائی هم که پیدا میشد دعوت کردم واینها را به‌اینها معرفی کردم وبا اینها همکاری کردند . حسیبی کسی بودکه باآن متخصص کشاورزی اینها و آبیاری شان جاهای مختلف ایران را مسافرت کرده‌بودومن قبلا ازاینکه این یارو برودبرگرددبه‌آمریکا خواستند مرا ببینند من مرخصی رفته بودم ایام نوروز به بابلسر ، دوتائی شان پاشدند آمدندبابلسر بمن گزارش بدهند واینقدرهم خوشحال شدم که‌دیدم باچه علاقه ای حسیبی واین آدم رفتند کارکردندیک اطلاعاتی هم خیلی هم ذیقیمتی هم دادندبمن . من به‌این سابقه که حسیبی رابدون اینکه بشناسم یکدفعه درجلسه دیده بودمش درحضورقوام السلطنه . این درآبیاری بودند

حسیبی بودبرادرمهندس گنجی بودوگمان میکنم رئیس آنها آنوقت شریف امامی بود.
شریف امامی رادرهرصورت من نمی شناختم ، حسیبی راهم نمی شناختم . قوام السلطنه طوری
با ..من بودکه گفت شما باشید اینها بحث میکردندراجع به آبیاری ، من خیلی خوشم
آمدازطرزصحبت حسیبی وقتیکه رفت ازقوام السلطنه پرسیدم کی است ؟ گفتش که حسیبی
است . بعدتحقیق کردم ازبرادرم ازاحمد خیلی خیلی ازاین تعریف کرد همدوره بودند
درفرانسه . خیلی گفت تحصیلاتش بسیار بسیارعالی است چنین وچنان است . بنابراین
این سوابق راداشتم. رفتم اورلی به اوگفتم که شما الان داریدمیروید یک فرصت
مغتنمی دارید این راهی راکه شماداریدمیرویدبه نتیجه نخواهیدرسید شماخیال میکنید
نفت نمیدهید غربیها به زانوخواهندافتاد اشتباه محض است عینا " همین عبارت .
گفتم شیرنفت کشورهای دیگررا بیشترباز میکنند بی نیازندازشما . محض رضای خدا
این فرصت راازدست ندهید الان بانک جهانی واردابنکارشده است . بانک جهانی یک
موسسه ایست که من به آن اطمینان دارم بهیچوجه من الوجوه تحت نفوذ کسی نیست .
سعی بکنیدالان که شما میروید بوسیله بانک اینکارراتمام بکنید . گفتش که من در
دراین مسائل سیاسی داخل نمیشوم من فقط یک آدمی هستم فنی یک اطلاعاتی راهم
به زحمت پیداکردم که همان ازجیبش درآورد این تقویمش را که اینها راهم بزور
باتلفن ازآبادان گرفتم . که تاءسف خوردم به این گفتم درهرحال من وظیفه ام
بودکه بیایم این رابشما بگویم . سهام السلطان آمددرپاریس آمدبه ملاقات من
سهام السلطان بیات آنوقت بود دیگر رئیس نفت بودبنظرم شده بودیانشده نبود
نمیدانم ؟ اما خیلی علاقه داشت وقوم وخویش چیزبوددیگر برادرش داماد دکترمصدق
بود . وچون سالهای سال باهم کارکرده بودیم دربانک ملی وخیلی هم دوستش میداشتم
به اوهم گفتم ، به اوهم گفتم که این فرصت راازدست ندهید این خبط محض است شما
خیال میکنید چنین میکنیم ،چنان میکنیم ، همچین میکنیم . ازآن کارهایش که خوشم
آمده بودکه قد بود ونشان داده بود واراده ای داشت درمقابل آنها ازمصدق که
درمقابل خارجیها ایستاده بود . اما ازاین سیاست ، سیاست بدون نفت رانمی پسندیدم .

درصندوق بودم اتفاقا " این راهم یادتان باشدکه کجا بریدیم این را من بگویم .
صندوق بودم Güt اسما ولش را حالا فراموش کردم Güt
بلژیکی که اولین رئیس Managing director of I . M . F شد
این آمدبه ملاقات من درواشنگتن . Camil Güt این وزیردارائی سابق
بلژیک بود وزیرجنگ هم شده بود وآن وکیلی راکه مصدق آورده بودبرای این موضوع از
بلژیک اسمش را نمیدانم یا میدانستم فراموش کردم اومعاون این Güt
دروزارت جنگ، Güt آن یارو همان کسیکه خیلی خیلی طرف اطمینان
مصدق بوده مصدق معلوم میشودازاین پرسیده بودکه من چه بکنم ؟ گفته بودکه
Güt رابخواهیدازاونظربخواهید . Camil Güt حالا
رئیس صندوق هم نیست .در Bretton Woods من بااین آشنا بودم
این رئیس delegation بلژیک بودکه ازلندن آمده بود برای اینکه
تمام اروپا اشغال هیتلربود وبلژیک ، هلند واین کشورهای اروپائی که دولتهایشان
فرارکرده بودندرفته بودنددرلندن اینها به نمایندگی کشورهایشان ازلندن آمده
بودند به استثنای مهندس Mendès-France که ازالجزایر آمده بود که
De Gaulle درالجزایر بود . این با Güt در Bretton Woods
آشنا شدم بعدشدرئیس صندوق .دعوتش کرد مصدق که بیایدبرودایران آمدپیش من که
ازمن نظربخواهد .

س - جلوی راه ایران ؟

ج - که سرراه قبل ازاینکه برود نظرمرا بخواهد . گفتم که من ، گفتش این
سیدابوالقاسم کاشانی چیز گفتم سیدابوالقاسم کاشانی بعقیده من نفوذی ندارد
نفوذ نفوذ مصدق است واین آدم گیرکرده است توی اینکارگیرکرده است ونمیداند
چه جور بایدبیرون برود واین خیالی هم که کرده است که میتواندنفت ایران رابگیرد
وآنها رابه زانو بیاوردواین اشتباه است . شما اگربتوانیدواداریش بکنیدکه این را
به اوبفهمانید این خدمت بزرگی به ایران کردید وشایدراه حل پیدا بکنند . برگشت
بمن گفتش که آمدپیش من گفتش که رفتم به مصدق گفتم که شما مثل کسی میمانیدکه

یک آدمی هستیدمیخواهیدبرویداز بانک قرض بکنید ریخت شما طوری است که اگر بروبددربانک راهتان نمیدهند تا چه برسد برویدپیش رئیس بانک وتقاضای وام بکنید لباس شما مندرس،کفش پاره پوره پیاده آمدید بگوئیدمیخواهید رئیس بانک را ببینم اصلا" راهتان نمیدهند ، اگرقرض بخواهیدبشما قرض نمیدهند من یک کاری میتوانم بکنم که شما با یک اتومبیل مجللی با لباس خوبی ظاهرآراسته ای بروید پیش رئیس بانک وبگوئیدکه قرض میخواهم بیش از این نمیتوانم بنابراین کمک من محدودبه این است شما بایدراه حل پیدا بکنید اما راه حل با این وضع مفلوک نمیشود من یک سروصورتی برایتان میدهم که لا اقل آبرومندانه‌بروید وقتی بروید احتمال اینکه بشما قرض بدهند وجودداشته باشد . خب اوهم خیلی رنجید البته به اونگفت اما گفت من این راگفتم وگفت عجب شما پیش بینی کرده بودیدراجع به سید سیدهم‌درآنزمان سقوط کرده‌بود مثل اینکه سمبلش کرده‌بودند اختلاف پیدا کرده بود با مصدق .

س - (؟)

ج - بله اختلاف پیداکرده‌بود مصدق هم باکمال سهولت اورا برداشت ولوآنکه اومیگفت مذهبی است ازلحاظ مذهبی .من به‌اوگفتم بهیچوجه نفوذ مذهبی ، من آنوقت عقیده داشتم واین عقیده راهم تاروزهای آخرهم داشتم که باعث تعجب من شداین نهضت واینهم نفوذ آخوندها نبود بی عرضه‌گی شاه بود اگرشمرهم آمده‌بودبجای آقای خمینی موفق میشد . بهرحال این سابقه‌هم داشتم . رفتند درواشنگتن مذاکره کردند بااین آقایان متخصصین کارشان بجائی نرسید . سالهای بعدکه رفتم درصندوق من باهم بلاک دوست بودم هم با Bob Garner باآنها تماس پیداکردم وخیلی‌سعی‌کردم روابط صندوق وبانک رادرست بکنم . حسودبودند چه‌جور ، روابط شان بسیاربدبود دریک ساختمان ، هردوی آنها دریک ساختمان بودندوباهم مخالف بودند حسودنسبت به هم هاوبعقیده من این خبط بزرگی بود والان هم همین عقیده‌رادارم برای اینکه معتقد بودم کمک به کشورهای عقب مانده نبایدپراکنده بشود بایدمرکزیت داشته باشد .یک صندوق یک میسیون میفرستد یک وام میدهد بانک یک میسیون میفرستدهیچ‌با همدیگرهم

سروکارندارند .من گفتم آخردریک ساختمان نشسته‌اید بایدهمکاری باشد .من عقیده داشتم گفتم هردوتارابایدیک موءسسه کرد یک هئیت مدیره یک Staff یک میسیون دارد. یک کشوربرای کارهای Balance of Payment میخواهد کوتاه مدت بهش وام بده.. یک کشوری برای Devlopment وام میخواهد بلدمدت بدهند .گفتم چه مانعی داردیک موءسسه هم وام‌های بلندمدت بدهدهم کوتاه مدت . وای وای این انقلاب ایجادشد،چرا ؟ میترسیدند،آخرهرکس دلش میخواست خودش رئیس باشد .تمام دوستان من درصندوق مخالف بودند گفتنداین حرفهارانزنید بلا آخره من خیلی سعی کردم نشد نتوانستم . روی همین نظرهای شخصی . بهرحال Bob Garner بمن گفتش که مصدق آمدوحسیبی‌هم رسیدوما هم‌شروع کردیم هی به‌پیشنهادادن وآنها هم هی ردکردند تایک روزگفتم به حسیبی که مادیگردرچنته مان هیچی باقی‌نمانده است شما بگوئیدچی میخواهید ؟ گفت هیچی ما میخواهیم این درست بشوده‌چطوردرست بشود ؟ گفت من خواب دیدم .

س - حسیبی‌گفت خواب دیدم ؟

ج - گفت خواب دیدم که اینکاردرست میشود اینهم حسیبی راست میگویدها برای اینکه مذهبی بود حتمبدانیداینکارراکرده بود عقیده مذهبی داشت خیلی‌تعصب هم داشت .مثل بازرگان هم این مکتب است امانه به‌تعصب حسیبی گفت رفتم دراطاق Gene به اوگفتم که این متخصص ایران خواب دیده است وماباید‌خودمان راکناربکشیم اوهم موافقت کرد ماخودمان راکناركشیديم .

س - (؟) بایستی مسئله نفت با کمک بانک جهانی حل بشود ؟

ج - من خیال میکنم . حالا بعدها شنیدم درایران وقتی که‌برگشتم ازصندوق ورئیس سازمان برنامه شدم پیش‌سپهبدجلال تهرانی یک روزی ناهار مهمان بودم آقای انوشیروان خان سپهبدی آنجاناهاردعوت داشت‌سه تائی مان بودیم برایم تعریف کرد . به شماگفتم این رابنظرم ؟ گفتش‌که یک شب ،یک شب مرامصدق خواست‌گفت من یک نفرپیداکردم برای نفت ابتهاج ،گفتم‌پرسیدم کداما‌بتهاج ؟ گفت‌آنیکه در واشنگتن است چطوراست ؟ گفتم خیال میکنم خوب است گفت‌فورا"کمیسیون رادعوت

بکنید مطرح بکنید . چطورشده بفکرمن افتاده است ؟ بازهم خیال میکنم همان قضیه سابقه با میلیسپو اینها .گفت فرداصبح دعوت کردم کمیسیون رادرمجلس آمدند تااسم شما رابردم غوغاشد گفتندکه انگلیسی بیاورید انگلیسی منافع ایران رابهترازاین ابتهاج حفظ میکند . گفت دیگروقتی دیدم اوضاع اینطوراست اصلا" به رای هم نگذاشتم بکشد تعطیل کردم جلسه راراه افتادم منزل مصدق واردشدم دیدم دورتادور تمام این آقایان نشسته اند . روکردبمن گفت آقای سپهبدی شنیدم دسته گلی به آب دادید گفتم بله جنابعالی مگرتوی همین اطاق دیشب ، توی همین رختخواب مگر، خوابیده بود ؟ بمن نفرمودید ؟ گفت ازاین ببعدمن باید ازشما استدعا بکنم که هرامری دارید بمن ابلاغ بفرمائید کتبا" ابلاغ بفرمائید . حاشاکرد ببینید نگفت نه وهمینجا تمام شد . بعدچندسال بعد درپاریس بقیه آن رابرای من سیدجلال تهرانی تعریف کرد گفت بعدازچندروز آمدپیش من سراسیمه آقای سپهبدی که برای من دارندپرونده درست میکنند شمایک کاری بکنید . سید جلال ازآن تیپهائی هستش که باچپ وراست سفید ،سیاه ، سبز و قرمز همه یک چیزهائی دارد یک روابطی دارد مثلا" سالهای سال من سیدجلال رامیشناسم موقعی که عمامه داشت وتقویم مینوشت .دربانک شاهی بودم مثلا" ازآنوقت میشناختمش میآمدپیش من دربانک شاهی ازآن زمان میشناسمش .یک صفاتی داردکه خیلی خوشم میآمدمثلا" یکیش ازآن چیزهائی بود که منصوب بودسناتورمنصوب بود امامخالف میل شاه رای میداد درچندموردرای مخالف دادکه شاه هم ازاومواخذه کرد ودیگرهم سناتورش نکرد . اوبرایم گفتش که رفتم پیش مصدق گفتم آخرآقا شماکه اینکه بی انصافی است شماخودتان به این آدم دستور میفرمائید که بروصحبت بکند بعدمطابق دستورشما اقدام میکند ومیآید آنجا وبعدشما بااوطوری صحبت کردید مثل اینکه شمااطلاع نداشتید آخراینکه صحیح نیست .گفت بشرطی که نه شمانه او به کسی این مطلب رانگوئید میگویم تعقیبش نکنند . یکی ازچیزهای دیگری که راجع به مصدق　　Garner　　بمن گفت گفت درآنموقع که تهران بودم رفته بودم به دیدن مصدق یک نشریه ای رابه اونشان دادم یک مطالبی داشت که خیلی بنظرش جالب

بود گفت چقدرخوشم میآید اینها دادم بهش گفت نه بمن ندهید میخواهم اما بمن
ندهید بگذاریدرویمیز گذاشتم روی میز تعجب کرد این چهجورآدمی است یعنی
چه گفتم حتما " برای اینکه نمیخواهدازدست شما بگیرد کهاگریک روزی گفتند
این را شما بهاوداده ایدبگویدنه روی میزبود نهازاونگرفتم . وقطعا " هم
همین است ها دلیل دیگر نداشت بنظرا وخیلیقریب بود .تمام این چیزهائی را
کهگفتم یک چیزی رانشان میدهد حسن نیت داشت برای اینکه بمن گفت که ماافتخار
میکنیم بوجودیک ایرانی مثل شما نگفت چرا ؟ منهم نپرسیدم چرا . درموقعی که
من به حسیبی گفتم حسیبی هم رفته یقینا " بهاوگفته نمیدانم گفته یانگفته است .
خیال میکنم گفته است که فلا نیمیگویدکه این سیاست شمانتیجه نخواهدداد راهش
اینستکه کناربیائیدوالان هم کهبانک هست حتما " اصرارمیکندکه کناربیائید .
روی مجموع اینها وشاید یک اشخاصی هم تک وتوکی هم پیداشدهاندکه به اویک
چیزهائی راجع بمن گفتند . یک روزتصمیم میگیردکه مـرا بخواهد .میدانم این
جنبه خودخواهی است که این مطلب اما اگرمصدق این جربـزه رامیداشت که روی
حرفش میایستاد وعلیرغم مخالفت نزدیکانش وهمراهانش وهمکارانش تصمیم
میگرفت و مـرا آوردهبود من به شما اطمینان میدهم من کارنفت رابانهایت آبرومندی
بابانک تمام میکردم چرا ؟برای اینکه یک اشخاصی بودند بلاک رایک آدمی مثل
خودممیدانستم یک آدمی که زیربارحدی نمیرود دولت آمریکا نمیتوانست به او
بگوید اینکاررابکنید اینکاررانکنید . راجع به ملاقات باناصرنمیدانم گفتم
قضیه بلاک رایانه ؟ اما این راشایدبگویم الان بدنیست . گفت رفتم بدیدن ناصر
وقتی رئیس بانک جهانی بود صحبت کردیم اینها بعدروکردبمن گفتش که دولت شما
چنین چنان فلان اشتباه میکند من گفتم کهمیستر پرزیدنت من نماینده دولت
آمریکا نیستم این حرفها رابیخودبمن میزنید اگرخیال میکنید که .بمن میزنید که
من تحت تاءثیرواقع میشوم ومیترسم ومیروم یک اقدامی میکنم اینطورنیست بمن مربوط نیست
وانگهی اصلا" اینکارشما مربوط به دولت آمریکا نیست شما رئیس جمهوری مصر ومردم

مصربا یدتصمیم بگیردکه چه راهی صواب شما است منفعت شما است بهیچکس این مربوط نیست
جز بشما . بنابراین باشد خداحافظ . گفت بنشینید گفتش اول غربی هستش که اینجور
با من صحبت کرد .گفت نشستم یک مدتی هم طول کشیدمذاکرات ما . بعدازیک مدتی مراجعه
کردکه برای رفع اختلاف ما با انگلیس من میخواهم که شماحکمیت قبول بکنید گفت
بشرط اینکه انگلیسها هم قبول بکنند میکنم انگلیسها هم قبول کردند نشست وحل کرد .
یعنی به اوایمان پیداکرده بود . این آدم اینجوری بودکه بازهم علی امینی راکه
اصرارکردخسروپور من دعوت بکنم وقتی سفیرواشنگتن بود درمذاکراتی که مذاکرات
دیگربه مرحله نهائی رسیده بود راجع به وامی که میخواست بدهد تانشستیم گفتش
که مستربلاک State Department میگویند که ماهیچ خبرنداریم ازاینکه
چنین وامی داریدمیدهید . گفت State Department مگربنا بودبمن به State Department
خبربدهم به State Department چه مربوط است که من دارم وام میدهم به
دولت ایران من خیلی وام میدهم به دنیا به State Department مربوط نیست
State Department اگرمیل داردبداندکه چرامن دارم وام میدهم وخیلی خوشوقت میشوم
بپرسنداینجا من به آنها میگویم من آنچنان پشیمان شدم که ازاین دعوت کردم .

(؟) یک آدم باپرنسیبی بود قرص بودکه من وقتی که میگفتم که یک موءسسه ای
بعقیده من بایدایجادبشود موءسسه بین المللی که بجائی که Government to government
Aid بدهد یک موءسسه ٔ مستقلی باشد روی اصولی بدهد .ومیگفتندکه آخر
چه کسی ؟ میگفتم بلاک رابیاورند واسه این یک آدمی مثل بلاک رابیاورندرئیسش
بکنند ۱۵ نفردردنیا نمیتوانیدپیدا بکنیدکه اینطورفکربکنند آنها رابیاورندرئیس
بکنندکه تحت نفوذ احدی نباشند . آنجا صحبت مصدق رامیکردیم که چرا مرا درنظر
گرفت ؟ من خیال میکنم که خیال کرده بودکه من کسی هستم بدرداین میخورم ومن
معتقدم اگرآمده بودم اینکاررا انجام میدادم علت مخالفین چی بود با من ؟ آنها
هم مرا میشناختند آنها میدانستند اگرمن بیایم اینها داخل آدم نخواهندبود .تمام
اطرافیان مصدق دیگرحناشان رنگ نخواهندداشت برای اینکه من جراءت وشهامت
راداشتم که مصدق راقانع بکنم وقتی قانع میشد اینکاررا میرفتم تمام میکردم

برای این آقایان دیگراصلا" جائی باقی نمیماندکه اطرافیان باشند . واطمینان دارم که‌مخالفتی که کردندیک عده‌شان روی همین بود روی همین ترس‌بود .منتها تهمت زدن که این نوکرانگلیسها هست خلافش راکه هیچکس نمیتواندثابت بکندکه . ولی او ازاوایراددارم توکه‌یک همچین تصمیمی را میگیری مرد روی آن بمان چرا نماند ؟ مصدق یکی ازآلت هائی که خودش بکارمیبردوتمام اطرافش اطرافیانش بکارمیبردندمتهم کردن فلان ایرانی به‌اینکه نوکراجنبی است‌این‌تهمت رابخود اوهم‌میزدند ازاین میترسید که بااینکه شنیده که اینهادریک کمیسیونی به اتفاق آراء همه گفته اندکه یک انگلیسی بهترازاین است‌آورده فردا میگویند این آدم هم آدم‌انگلیسها هست .یک‌عده ای الان هم عقیده دارندکه مصدق راانگلیسهاآورده بودندبطوریکه الان معتقدند یک‌عده ای میگویند خمینی را انگلیسهاآوردند یک عده ای میگویندخمینی راآمریکائی هاآوردندهرچه حالاشما بخواهیداستدلال بکنیدکه‌اینطورنیست میگویندشمااحمق هستید شمانمیدانید ماها عاقل هستیم شمایک‌عده ابله هستید که این چیزهاسرتان نمیشود امااینهااینقدر باهوش‌هستند وزرنگ‌هستند ومیشناسند سیاست‌دنیا را مو شکافی میکنند تجزیه وتحلیل میکنند وبادلیل میرسندکه با این نتیجه که انگلیسهااینکارراکردند برای اینکه اگرانگلیسهااینکاررانکرده بودند آمریکائی هااینکاررانکرده بودندچطور میشد اینطورشده‌باشد ؟ این آدم تحت‌نفوذ بود بطورخلاصه مصدق یک آدمی بودحسن نیت داشت‌وطن پرست‌بوددرآن‌تردیدنیست میخواست یک‌کارهائی بکند بلدنبود خرابکاری رابلدبود منفی بافی رابلدبود کارمثبتش رابلدنبود نمیدانست‌واشخاصی که دوروبرش‌بودند اشخاصی بودندذلیل وبیچاره برجسته‌ترینش بعقیده من این آقای حسیبی بود که متخصص‌فنی اوبود متخصص‌فنی اوخرافات داشت که خواب دیده است .

س- دکترشایگان هم ؟

ج - دکترشایگان رامن کم ازاودیدم آنچه که ازاودیدم Impression خوبی در

من نکرد .

س ـ دکترفاطمی چی وزیرخارجه‌اش ؟

ج ـ دکترفاطمی یکی ازحقه بازها شارلاتانهای درجه یک بود برای اینکه من این راوقتی میشناختم که روزنامه‌باختـررا مینوشت درموقعیکه من دربانک ملی بودم .این دائما " رنگ عوض میکرد یک روزموافق من بود یک روزمخالف بـود .معلوم نبود چی بود اصلا" یک آدم بی پرنسیبی بودمن تعجب میکنم چطوراین راوزیرخارجه کرد . راجع به‌وزارت خارجه‌،شنیدم که یک روزی درهیئت‌وزیران روکردبه کاظمی گفتش‌که ، گفت‌که شماخبربیاوری میکنیدبرای سفارت انگلیس وسفارت آمریکا ازجریان هیئت‌وزیران یعنی همان حرفی که شاه بمن گفت نسبت به یک وزیردیگر. جلوی وزرائش گفت واین عقیده‌اش بودمعـذالک نگهش داشت نگهش داشته بود . اگرمصدق . من ببینیدمن دوبدبختی بزرگ برای ایران میدانم درعصر زمان خودم یکی سرکارآمدن مصدق یک آدمی که قدرت مطلق داشت ونتوانست ایـران رانجات بدهد دوم این خمینی که‌بااین نفوذی که آمده یک آدمی است درتخریب فقط مهارت دارد .این دوتااگریکیشان این جنبه مثبت هم داشتند وبلدبودندکارشان راایران رامیتوانستند عوض بکنند .مصدق میگفتش‌که یکی‌ازافتخاراتش این بودکه‌سالها درکجابودم ده‌بودم نه روزنامه خواندم نه رادیوشنیدم من وقتی این راشنیدم گفتم این حرف را　　　　آخرکسیکه این حرف رازده نمیتواندادعای ......

روایت‌کننده : آقای ابوالحسن ابتهاج

تاریخ : ۱۲ آگوست ۱۹۸۲

محل : شهرکان - فرانسه

مصاحبه کننده : حبیب لاجوردی

نوار شماره : ۲۵

س- جناب آقای ابتهاج اگراجازه بفرمائید امروزراجع به چندنفردیگرازکسانیکه نخست وزیربودند یانقش مهمی درتاریخ ایران داشتند صحبت بکنیم وبعدانشاء اله فرصت بود درروزآخر برگردیم به تکمیل مطالبی که راجع به بعضی دیگران تاحالا گفته شده است . امروزاگرصحبت را شروع کنیم باخاطراتتان درموردتیمسار فضل اله زاهدی . آشنائی سرکار باایشان ازکی بود ؟.......

ج - بله آشنائی من با زاهدی ازسالیان درازبود . من یکی ازدوستان نزدیک من امان اله میرزای جهانبانی بود سپهبد امان اله میرزای جهانبانی ، که آنزمان من خیلی خیلی علاقه داشتم به‌بریج وباهم بریج بازی میکردیم هفته ای چندبار با یک عده دیگری هم که بازیکن بودند .

س- کی ها بودید ؟

ج - حمیدسیاح مثلا" بودکه‌دروزارت خارجه بود ویکی ازپایه‌وران ارشدوزارت خارجه بود تحصیلاتش درروسیه بود اوکسی بودکه روسیه‌شناس بود .

س- سیاح ؟

ج - سیاح . حمیدسیاح برادربزرگ محسن سیاح که دکتردندانسازبود . دیگرمثلا" با شوکت الملک پدرعلم بوسیله‌همین جهانبانی آشناشدم وباهم بریج بازی میکردیم اوهم بریج بلدبود .ویک عده زیادی بودندازایرانی هاوخارجی ها خیلی باهم مربوط بودیم وبوسیله امان اله میرزابازاهدی دوست شدیم آشناشدیم بااوهم بریج بازی میکردیم وبسیارهم دوستش داشتم درمعاشرت یک مردخیلی دوست داشتنی بود همین خانه ایکه در بالای شمیران

س- بالای جماران میشود حالا .

ج - جائیکه درهمان ارتفاعاتی است که . حصارک آنجا را تازه خریده بوددرست کرده‌بودهمین پسرش هم که‌بچه بود میآمدآنجا .

س - اردشیر ؟

ج - اردشیر . وبه‌اوسمپاتی داشتم آدم دوست داشتنی بود . روزیکه شاه بمن تکلیف کرد این را توضیح دادم سازمان برنامه را تکلیف کردبمن به این عنوان گفت برای شما دوکاردرنظرگرفته بودیم یکی نفت بودیکی این امانفت راخارجیها اداره خواهندکرد درهرحال این‌مهمتراست آنوقت گفتم که من با این شرایط حاضرم وبعدکه‌قبول کرد گفتم که‌نخست وزیرتان چی‌میگوید ؟ گفتش که‌اوهم موافق است اما خودتان ببینیدش . رفتم پیشش .

س - پیش ؟

ج - پیش زاهدی . درقلهک آنجائیکه متعلق به‌حسن اکبربود وصارم الدوله، قیطریه درباغ قیطریه آنجاسکونت داشت . رفتم به‌اوگفتم گفتش که به شرافت نظامی قسم میخورم که‌من کوچکترین مداخله درکارسازمان برنامه نخواهم کرد وهمه جورهم پشتیبانی خواهم کرد . گفتم خب حالا من میخواهم بروم یک چندروزی مطالعه بکنم درسازمان برنامه رئیس دفترش که یک نظامی بودخواست وگفت بنویسیدکه هرچه که فلانی میخواهددراختیارش بگذارند . رفتم آنجاهم وشروع‌کردم به‌مطالعه .

س - مردی بودکه شماحرفش را قبول بکنید ؟

ج - خب من آنوقت اطمینان داشتم وقتی این حرف را میزدیقین داشتم برای اینکه دراینجورمسائل بااوسابقه نداشتم . رفتم واین اتفاقا "وقتی که قسمت به‌اقبال میرسیم درمورداقبال هم همین صدق میکند همین عینا" قضیه تکرارشد . رفتم وقبول کرداوومشغول کارشدم وبرخوردی که پیداکردیم جلساتی بودکه یک‌چیز شبه شورای اقتصاد بقول خودش درست‌کرده بودکه عبداله انتظام بودوزیرخارجه ، علی امینی وزیردارائی ، علی اصغرناصررئیس بانک ملی ووزیربازرگانی او فخرالدین آنکه برادرش بعدنماینده مجلس شده‌بود یادو بود این ...

س - شادمان ؟

ج - شادمان . اووزیربازرگانی اوبود اسمش گمان میکنم آنوقت عنوان وزیربازرگانی داشت .

س - اقتصاد مثل اینکه ؟

ج - وزیراقتصاد شد . چونا ینقدراین عوض شد اقتصاد شد ، بازرگانی شد ، واین چندنفررا جمع میکرددرآنجا یک مسائلی بحث میشد دراین جلسات بودکه اختلاف شدیدا " بروزکرد وگفت که من...بهدوچیز علاقه داشت دوقرارداد یکی قراردادجان مولم یکی قراردادی برای مطالعات ت... ادر خلیج فارس . یک گروهبانی بود به اسم گروهبان یک شرکتی آمدهبود ویک پیشنهادهائی داده بودبرای انجام این طرح که مطالعاتی بکند من ازجین بلاک خواهش کردم که من تااین تشکیلاتم رابدهم بمن هرکمکی میتوانیدبکنید برای اینکه من هیچکس ندارم که بمن بتواندنظرفنی بدهد. نسبت بمن خیلی خیلی کمک کرد .یکیش این بودکه آنزمان دردووهله بمن کمک کرد یک نفررا فرستادکه او کسی بودکهبرایجین بلاک کهرئیس انجمن شکسپیر هم هست یک تئآتریدر Hartford, Connecticut ساخت وبمن میگفتش که این معجزه کردکه این رادرهشت ماه ساخت . یک تئآترعظیمی در Hartford, Connecticut هست . Binger, این East Riverside Drive رادرنیویورک اوساخته است وخیلی خیلی برای La Guardia کارکردهبودکه خیلی خیلی هم برای La Guardia احترام داشت که چقدرپشتکارداشت وکمک کردکه یک چیزهائی درنیویورک انجام بشود . که دریکیازسفرهائی کهرفتم آمده بود درفرودگاه که مرا برد این نشان دادکه یک پلاکی هم بوددرهمان East Riverside Drive که روی پلاک نوشته بودکه مهندسش Binger است . یک نفردیگرهم فرستاد که سرمهندس بانک جهانی بود این آدم اسکاچ بود وبهاسم Bryan Calhoun(?) این آدم بموقعی رسیدکه من بهاوگفتم من چندتاکارمهم دارم کهبایدتصمیمبگیرم و هیچ صلاحیت ندارم که جنبه فنی این راتشخیص بدهم وهیچکس هم ندارم کهبتواندبمن این راهنمائی رابکنند من این چیزهارابشما میدهم شماخواهش میکنم بمن نظربدهید Hector Prud'homme Hector Prud'homme آنوقت هنوزدراستخدام سازمان برنامه درنیامده بود هنوزدربانک جهانی یک شغلی داشت رئیس یک اداره ای بود الان بخاطرندارم چه اداره ای بود Hector Prud'homme هم درهاروارد حقوق خوانده

بود هم اقتصادخوانده بودهم Engineering این چیزهائی راکه به اودادم
یکی قرارداد جان مولم بود راه سازی جان مولم یکی این بندرسازیستکه من
ازجمله کارهائی که میخواستم بکنم یکی این بود بنادرخلیج فارس را . هردوتا
موءسسه انگلیسی بود اینهم اسکاچ بود چندروزبعدآمدمطالعه کرد گفت گروهوان
این یک دلالی است این میخ هدیک چیزی ازشما بگیرد وبعداین راواگذاربکندبه یک
کس دیگری پول بگیرد . این درعمرش اینکارها رانکرده استکه یک بندری ساخته باشد
چطورشما این را میخواهیدبیاوریدمهندس مشاورتان بکنید آنهم درمقابل صد هزار
پاند .

س- (؟)

ج - نه صدهزارپاندمقطوع یک پولی بهاوداده بشود . گفت مطلقا این آدم
صلاحیت ندارد . خوب تصمیم گرفتم که این کنار . راجع به مولم گفت من
مفتضح ترازاین قراردادندیدم آنوقت دلایل فنی آنراگفتکه این حق الزحمه ای
که تعیین کرده بودندروی یک چیزهای خیلی کمپلیکه ای (؟) بودکه مترمکعب
نمیدانم ، سانتیمتر فلان این یک چیزهائی بودکه بهیچوجهمن الوجوه من
نمیفهمیدم گفت اینها خیلی گزاف است .چیزی کهمن میدانستم وبهاوگفتم من علاقه
دارم اینستکه این قرارداد برای مدت هشت سال بسته شده بودکه شش هزارکیلومتر
راه بسازند . اولا" گفتش که میدانیداین یکی ازبزرگترین قراردادهای راه سازی
است دردنیا .شش هزارکیلومتریک نفرزورندارد بسازد . وبعدجان مولم مقاطعه کاراست
مقاطعه کاردرجه یک است درانگلیس . واتفاقا " بعدکه این راتوجهداشتم وهر
دفعه میآمدم به لندن سرتاسر اعلان جان مولمرا میدیدمدرجاهای مختلف لندن که
مشغول کار شانتیــــــــه دارند مشغول کارند مقاطعه کاردرجه یک . ولی
بهیچوجه اینها سابقه ای ندارندکه مهندس مشاورباشند . بهاوتوضیح دادم که
این قراردادحاضر وآماده استهم بهانگلیسی هم بهفارسی که همه کس بمن میگفتش
که Miss Lambton رجمهکرده است . یک چیز ی به این قطوری وفشارهم بمن
میآمدازطرف شاه که من این راامضاء بکنم . تاامروزهم نفهمیدم که علت این علاقه

اوبه اینکارچه بود ؟ بطوریکه درهمان اوان رفت آمریکا . در۱۹۵۴ ، ۱۹۵۴رفته بود . رئیس جمهورآنزمان نمیدانم کی بود ؟ آیزنهاور بود . ازواشنگتن به علاتلگراف کردکه ابتهاج قراردادراامضاء کردیانکرد ؟ علا تلفن کردبمن ، من گفتم بیخودوقت تلف میکنید من نمیکنم . بعدگفت پس بیائید . یکروز مرا خواست ،عبداله انتظام ، علی‌امینی ،مایک Triangle شده‌بودیم بخودی خودها بطورطبیعی که نمیدانم که چراهرچیزی که بودمااین سه نفررا میخواستند من عبداله انتظام راخیلی‌خیلی دوست‌داشتم علی‌امینی را ، علی‌امینی یکی ازدوستان قدیمی من بود یکی ازانتیم ترین دوستان من بود . بااینها هردوتای اینها Tutoyer میکردم .ما را خواست رفتیم وزارت‌دربار بنظرم گفتش‌که‌این تلگراف‌اعلیحضرت گفتم آقای علا این را من بخودشاه هم گفته‌بودم شماهم این مطلب رابرسانیدکه این من امکان نداردیک چیزی راامضاء بکنم مگراینکه باآن موافق باشم بنابراین تابرمن مسلم نشودکه این یک چیز صحیحی است‌امضاء نمیکنم والان مشغولم دارم تحقیقات میکنم عجله نکنند .

س - قبل ازشما رئیس سازمان برنامه کی بود ؟ اینهارادر زمان ...

ج - قبلاً زمن پناهی بودکه من روزیکه ازواشنگتن بنابودحرکت بکنم .اینهم باید بعدبگویم که Foster Dulles رادیدم وزیرخارجه بود وچطورشدکه بمن گفتندکه Foster Dulles میخواهد شمارابببیند . من داشتم میآمدم بدایران بعنوان یک فردایرانی . قراردادمن باصندوق بین‌المللی قرارداددوم من هفت ماه یاهشت ماه مانده بودکه مصدق حکومت مصدق عوض شد ومن تصمیم گرفتم بیایم وچرا ؟برای اینکه من بارهاسعی‌کردم که من بروم‌ومصدق روی خوش‌نشان نداد واسطه ماهم علا بود. بنابراین این تکلیفی‌راکه‌بمن صندوق کرده‌بود دعوتم کرده بودکه‌بروم To the Managing Director بشوم Advisor این رابلاآخره مجبورشدم قبول کردم ورفتم . در

س - فرمودیدکه قرارداد را ...

ج - هان قراردادسال دوم هم تجدیدشد .هشت ماه گویامانده‌بودکه‌زاهدی آمدسرکار .

من تصمیم گرفتم که برگردم به ایران گفتم به Ruth که Managing director بود سوئدی بود رئیس بانک مرکزی سوئد بود و Hammarskjöld را ودربانک خودش استخدام کرده بود .آنوقت اوکسی بودکه این را نمیدانم فکر کرده بودکه خیلی به او اعتقادداشت میگفت خیلی لایق است زرنگ است چه اینها بسیارمردخوبی بود این Eva Ruth . وقتی به اوگفتم گفتش که شماچطور آخرمیخواهید بروید ؟ همینجورتصمیم میگیریدبروید ؟ شمایک ماء موریتی ازطرف صندوق بروید به ایران ببینید وضعیت رااگرمطابق میل تان بود آنوقت استعفا بدهید الان چرا . گفتم من چهارسال ایران راندیدم درچهارسال ایران که عوض نشده است که . من ایران رامیشناسم هماسطوریکه چهارسال پیش بود الان هم همان است لازم نیست من بروم ببینم . گفت پرسید که کاری بشماپیشنهادکرده اند ؟ این عقیده عموم بوددرصندوق همه همکاران من درصندوق خیال میکردندکه بمن شاه کاری تکلیف کرده است برای این دارم میروم هرچی هم میگفتم یقین دارم باور نکردند گفتم مطلقا کسی مرا دعوت نکرده است خودم میخواهم بروم . آمدم واولین ملاقاتی که باشاه شد گفتم که اعلیحضرت من آمدم مردم خیال میکنندشما مرا خواستید خودتان که میدانید خودم آمدم ومیدانم که موی دماغ تمام این آقایان خواهم شد هماطوریکه همیشه بودم .

س - راجع به آن جلسه باآقای انتظام اینهاصحبت میکردید من چیزتان کردم.

ج - هان ، هان آنوقت به علا گفتم علاهم جواب داددیگرمزاحم من نشدند.(?) Brian Calhoun گفتش که این قرارداددوایراددارد یکی که اینها مهندس مشاورنیستند، دوم اینکه یک چیزهائی دارد . من گفتم یک عیبی که من دراین قراردادمیبینم این برای هشت سال است شش هزارکیلومتر تاروزآخرسال هشتم اگراینها شش هزارکیلومترنساخته باشند من کاری نمیتوانم بکنم درصورتیکه این صحیح نیست . آخردرمدت معینی بایدبتدریج بگویندکه درفلان سال اینقدرکاربکنند که اگرنکردمن حق لغوداشته باشم . این راگنجاند درآن . گفت دوسال بعدازدوسال .من گفتم دوسال زیاداست من دوسال نمیتوانم صبربکنم مرا متقاعدکرد که یک همچین کاربه این بزرگی آخر من ایده نداشتم که کاریک مهندس

مشاور برای راه سازی آنهم شش هزارکیلومترچقدراهمیت دارد .

س- شما صددرصدمتکی بودیدبه مشاورهای قابل اعتمادتان ؟

ج - قابل اعتماد . من اول کسی بودم که مهندس مشاوربه ایران آوردم برای سیمان برای همه کارها برای راه سازی هم مهندس مشاور . وبرای سیمان راکه این را میرسم میگویم که زاهدی سرهمین کارهم اوقاتش تلخ شدکه که آقاکارخانه سیمان که یک آسیاب است این را شما مشاورمیخواهیدبیاورید ؟ من گفتم که جوردیگرنمیتوانم بکنم من . این بمن توضیح داد (?)Brian Calhoun که اینکاریک مقدماتی میخواهد اولا" نقشه کش بایداین استخدام بکنند الان استخدام نقشه کش دردنیاآسان نیست برای اینکه خیلی ازکشورها هستندکه الان . کشورهای‌عقب مانده برنامه راه سازی دارندوبه‌اندازه کافی مهندس‌نقشه کش دردنیا Available نیست این باید یک تشکیلاتی درست کنداین تشکیلات خودش تقریبا " دوسال طول میکشد تاراه‌بیافتد بنابراین منصفانه‌نیست‌که بگویم قبل ازدوسال متقاعدشدم که سردوسال اگرفلانقدر کارنکرده‌باشدمن حق دارم خاتمه‌بدهم قراردادش را ملغی بکنم . آن بعدهم کارمزدش گفت این کارمزدها زیاداست اینقدر .بنظرم یک ثلث ازکارمزداینها راکم کرد . این راآن دفتریان که آنشب اینجا بود اوخیلی اطلاعات کامل داردجزئیاتش . برای اینکه آن تمام اینها را میداند اما حداقل یک ثلث بودکه کم کرد . بنابراین مجهزبااین چیزهائی راکه بمن (?) Brian Calhoun داده بود رفتیم توی جلسه همین شورای اقتصاد. بازمطرح کردکه آقاچرازودتراینکاررا نمیکنید وعلاقه به این دوتا راخیلی داشت گفتم که من این گروه وان راکه‌مطلقا نخواهم داد اینها دلالند وبهیچوجه من همچین کاری را نخواهم کرد . بحث زیاد شد .گفتم که‌من یک اشخاصی را آوردم بمن میگویندباصدهزارلیره شمایک همچین کاری میخواهیدبکنیداین شدنی نیست گفتش‌که امیرالبحری انگلیس ازصدسال پیش تمام تحقیقاتی که راجع به بنادرخلیج فارس‌کرده است دراختیاراین گروه گذاشته است . گفتم این گروه یک دلال است امیرالبحری انگلیس مگریک همچین کاری میکنند . غیرممکن است چنین کاری باشد این دروغ محض است ، هرکس که‌گفته که‌دروغ است . واینها معلوم شد تمام اینها

راچیزبه‌اوگفته بود.مهندس کدبرعلیه‌من قیام کرده‌بود مهندس ای دادبیداد
حالابعدیادم میآیدکه آنوقت معاون وزارت‌راه بود ومدافع هم جان مولم بود
هم این گروپ وان که بعدها درراءس مخالفین من قرارگرفته بودو مرا بعنوان
خائن که اینکارهارا من کردم درصورتیکه این همه این چیزها را مشاورزاهدی بود
بعنوانی که معاون وزارت‌راه بود که من بلا آخره از. بعدهم آمدبه‌سازمان برنامه
وازسازمان برنامه بیرونش‌کردم که این دشمنیش‌دیگر .
س - وزیرراه که آنموقع تیمسارگرزن بود
ج - گرزن بود بله که نظامی بود .
س- بعدهم سرتیپ (؟) انصاری وزیرشد این
ج - بله بله انصاری اینهارامیدانم بله بله اوهم‌افسربود . گفتم که اینکه
گروپ‌وان ممکن نیست‌بدهم واماراجع به مولم ، مولم اینها مهندس مشاورنیستندولی
علت‌اینکه من حاضرم‌این قراردادرا تجدیدنظربکنم‌وامضاء بکنم اینیستکه اینها
چندین بارمیسیونهاشون آمدبه‌ایران نشستند بادولت‌صحبت‌کردندواززروزاول هم
اینهاگفتندکه مامهندس مشاورنیستم .وبه آنهاگفتنداهمیت ندارد آنهابه‌این
خیال آمده بودندکه راه سازی رابه آنهامیدهند وقتی که رسیدند به‌تهران
دیدندکه اینهادرتهران هم نمیدانستندتفاوت‌بین مهندس مشاور ومقاطعه کار.
بعدازچیزهائی‌که به آنهاگفته شد اینهافهمیدندکه اینهارامیخواهنداینها مهندس
مشاورباشندکه بعدمقاطعه کارهارادعوت‌بکنند وکارهای مقاطعه‌کاران رانظارت
بکنند گفته بودندما اهل اینکارنیستیم وخودشان Avery این Avery
که الان ایران شناس‌است درکمبریج این مترجم شان بود این بمن گفت‌که‌این
بدبخت‌هااین حرف‌رازدندوای دادهی سعی‌میکنم که‌اسم‌آن یاروراپیدابکنم .
اینهابهشون گفتندکه‌اهمیت‌ندارد شمااینکارورابکنید . مابه شماکمک‌میکنیم راهنمائی
میکنیم مقاطعه کارهارابه شمامعرفی میکنیم واینهارامتقاعدکردند بنابراین من
که نمیتوانستم بعدبه‌اوبگویم بعدازاینکه‌تهیه شده به دوزبان آماده برای امضا
شده است‌چندین سفربه تهران کرده اندمن به آنهابگویم که این رابه (?) Brian Calhoun

گفتم ، گفتم من میتوانم به آنها بگویم که من شما را قبول ندارم من بایدبروم عقب یک نفردیگربگردم ؟ گفت نه الان دیگراین کارگذشته است .چیزهای دیگررا شما یک طوری بسازیدکه من با اطمینان خاطربتوانم این راامضاء بکنم . این Clause ها راگذاشت به زاهدی گفتم این است وضعش من این را با این ترتیب امضاء خواهم کرد آن یکی را قبول ندارم .

س - زاهدی عکس العملش چی بود ؟

ج - زاهدی ایستادگی میکرد آنوقت آن قضیه چیزهم پیش آمد برای سیمان خواستم مهندس مشاور Henry Pooly بود او را یادم میاید Henry Pooly مهندس مشاوریک پیرمردی بودکه درخودانگلستان معروف بود این را گفتش که این مهندس مشاورلازم دارد؟ این آسیاب است این راهرکسی میتواندبکند گفتم آقا بیخودوقتتان را تلف نکنید تا وقتی که من هستم غیرازاین نخواهدبود من برای تمام کارهائی که لازمست مهندس مشاورخواهم آورد. غیرازاین نمیشود .اوقاتش تلخ شد وپاشد ازجلسه رفت بیرون .خوب خودداری کرد خیلی برای اینکه قلدربودودیگر Strongman ایران بود دیگردلش میخواست یک عکس العملی نشان بدهدا ما خودداری کردپاشد ازجلسه بیرون رفت وقتی که رفت من روکردم به اینها شروع کردند به عبداله انتظام وعلی امینی آن دوتاکه حق با شما است .

گفتم حق با من است ؟ اما چرا نمیگوئیدآخر ؟میترسیدازاو ؟ جلویش بگوئید وقتی که این بین من واو گفتگوهست چرا ساکت میمانید .عبداله انتظام رفت پیش او رفته بودتوی دفترخودش آمدوگفتش که گفته است یک جلسه ای تشکیل بدهیدبه ریاست خودعبداله انتظام واین نمایندگان بانک جهانی را هم بخواهید هم Hector Prud'homme را هم Bryan Kohün را

س - اینها که زیردست شما بودند .

ج - نه هنوززیردست من نیامده بودند . یکیشان به تقاضای من اینها را Gene Black فرستاده برای اینکه بمن کمک بکنندهیچ سمتی ندارند این سرمهندس است یکیش سر مهندس بانک است Prud'homme هم پایوربانک است . رفتیم پیش وزارت خارجه بازهمه بودند علی امینی وآنهای دیگر .عبداله انتظام سئوال کردعقیده شما راجع به گروپ وان این را تکرارکردکه بهیچوجه صلاحیت ندارند دلال هستند . راجع به جان مولم

نظرش دادهمانی که گفته بود تکرار شده بود. Henry Pooly را گمان نمیکنم
درآنجا مطرح شده باشد راجع به سیمانکار . اینها رفتند گزارش دادندبه زاهدی و
دیگرسروصدایش خوابید من قرارداد. هان آنوقت جانمولم را خواستم به آنها گفتم که من
این قرارداد را امضاء نخواهم کردمگراینکه شرایطی را که یک متخصص آوردم سرمهندس
بانک جهانی است اینها درآن گنجانیده بشودوتغییربکند همه را قبول کرد هم ازلحاظ
مزد هم ازلحاظ گذاشتن آن دوسال که همین بازوسیله شدکه من قرارداد را توانستم
لغوبکنم .والاغیرممکن بود بتوانم تاآخرهشت سال کاری بکنم.

س- تیمسارزاهدیقبول کرداین تغییرات را ؟

ج - آن به اودیگرمربوط نبود . خودم کردم اینکار را .اماخب میانه مااصلا" دیگربکلی
تیره شد

س- ازآن تاریخ ؟

ج - ازهمانجا شروع شدوازچیزهای دیگر .نخست وزیری بودمقتدر

س- چه جورنخست وزیری بود ؟

ج - قلدر نظامی تمامازاومیترسیدندمثلا" گفتش که به کی گفته گفتندهمین شریف
امامی را بافحاشی ازدفترش بیرون کرد سیلی میزدتوگوش مردم بافحش ،فحش میداد.
بنظرم همین راجع به شریف امامی بودمثل اینکه گفتندکه بافحاشی بیرون کرد . آخریک
وقتی هم شریف امامی را .

س- مثل اینکه درمجلس مخالفت کرده بودیا انتقادکرده بودازقراردادکنسرسیوم ؟

ج - قراردادکنسرسیوم ؟ شریف امامی نماینده مجلس نبود که بود؟

س- مجلس سنا مثل اینکه ؟

ج - درسنا آنوقت همبگذاریدببینم سنا بود بله نمیدانم ، نمیدانم این رانمیدانم
نشنیدم باورنمیکنم باورنمیکنم نمیدانم . ودیگر همچین نخست وزیرمقتدری
وکلا میرفتند وکلاهم آنوقت هنوزیک وزنی داشتند.

س - اصلا" تقریبا " رابطه شاه باوزراء درزمان تیمسارزاهدی قطع شده بودوحالت
رئیس الوزراء وصدراعظم پیداکرده بود ؟

ج ـ بله ،بله

س ـ مساوی قوام السلطنه بود از نظر قدرت ؟

ج ـ قدرت نظامی داشت ازاو میترسیدند .ازاو میترسیدند ملاحظه میکردند .میگویم یک نفر را گفتند که با فحش فحاشی از دفترش بیرون کرد که سابقا" وزیر بوده یا آنوقت وزیر بوده است من خیال میکردم که شاید شریف امامی بوده باشد اما یقین ندارم .

س ـ کار مثبتی هم بنظر شما انجام میداد؟

ج ـ آن چیزی که میرفت این را ناراحتش کرد وکلا تقاضاهائی داشتند .

س ـ وکلای مجلس ؟

ج ـ مجلس . من اصلا" آنها را نمی پذیرفتم وهروقت هم که رسم من این بود میگفتم مراجه بکنید به کی یک . رئیس ....

س ـ فرمودید وکلای مجلس مراجعه میکردند ؟

ج ـ مراجعه میکردند به نخست وزیر با قدرت که تقاضا میکردند که او دستور بدهد که درحوزه انتخابیشان که تمام اینها مسخره است ساختگی است فلان کار عمرانی بشود این ناچار بود که به آنها بگوید که من در اینکار دخالت ندارم وبرایش خیلی ناگوار بود واین یک وضع بسیار طبیعی بودها تمام نخست وزیرانی که درزمان من آمدند زاهدی ،علا واقبال واگر هم مانده بودم پنجاه نفر دیگر هم میآمدند این وضع پیش میآمد .

س ـ که نخست وزیر اظهار عجز بکند.

ج ـ که یک نفر نخست وزیر باشد یکیش با قدرت دیگرانش هم با حسن نیت اما دلشان میخواهد یک کارهائی بکنند ولی نتوانند برایشان خیلی سنگین باشد که به وکیل مجلس بگویند که آقا ما درآن کار مداخله نداریم یک آدمی آنجا نشسته است به این حرفهای ما اعتنا نمیکند . این گناه من نبود این را من به اقبال گفتم وبه اقبال گفتم وحالا اینجا نمیدانم بگویم یا نه ؟

س ـ بفرمائید .

ج ـ گفتم که من درخلیج فارس بودم داشتم ازآبادان رفته بودم به چاه‌بهار

برگشتم آنجا درنا وجنگی بودم که توی رادیوشنیدیم که نخست وزیرشد بجای علا خیلی‌هم‌تعجب کردم‌چطورشد شاه علارا برداشت اقبال راآورد . آمدم تهران رفتم ملاقاتش گفتم که ما با هم دوست هستیم رفیق هستیم . من اگرجای شما بودم آقای اقبال قبول نمیکردم اگرمیگفتندیک ابتهاجی هستش‌که خودمختار است یک آدم گردن کلفتی هم هستش‌که رئیس‌سازمان برنامه است وشما حق مداخله درکاراورا ندارید من قبول نمیکردم .

س - نخست وزیری را ؟

ج - نخست وزیری‌را .اما شما با علم به این قبول کردید شاه هم قطعا" بشما گفتند که بمن یک قول هائی دادند من گفتم من کسی را اجازه نخواهم داددرامورمن مداخله بکند من یک چیزی راتهیه میکنم یک برنامه ای راتهیه میکنم میدهم به هئیت وزیران هیئت وزیران تصویب میکندمیرودبه‌مجلسین وقتی تصویب شد دیگربه احدی اجازه نخواهم دادکه مداخله بکند بیایدبگویدبرای خاطرمن اینکارراتکن آن کاررابکن . یادر کارهای تصمیمات اداره ٔ من بخواهدمداخله بکند من مسئولیت‌تام وتمام قبول کردم دیگردستورازدولت قبول نمیکنم راجع به چه‌جورمن اداره بکنم ، گفتم بااین علم‌به این چیزها شما قبول کردید میخواهم قبلا" بشمابگویم ما باهمدیگردوستیم رنجشی پیش‌نیاید . اوبجان بچه هایش‌قسم خورد گفت‌بجان بچه هام شایدهم اسم هم برد من قسم میخورم که بهیچوجه مداخله نخواهم کرد وحمایت‌خواهم کرد.عین همان حرفهائی که زاهدی زده بود . واتفاقا" به شاه هم رفتم همان مطلب راتکرارکردم که گفتم با اقبال رفتم صحبت‌کردم من اینجورگفتم اواینطورگفت . برمیگردیم به همین چیزیکه درمذاکره با . هان زاهدی خوب‌بلا آخره درنتیجه

س - وکــــــلای مجلس‌میرفتند وایشان هم اظهارعجز میکرد ومیگفت‌بمن مربوط نیست .

ج - اظهارعجز میکرد بلا آخره من تصمیم گرفتم که برای این بنادر Comsax را بیاورم بعنوان مهندس مشاور برای اینکه Comsax مهندس مشاوربوده درساختن راه‌آهن وحسن شهرت داشته است . آنچه هم که من تحقیقات‌کرده بودم یک اشخاص‌حسابی بودند ازدانمارک بودند میدانیددانمارکی بودند Saxied رئیس‌آن بود

مدیرعامل ورئیس هیئت مدیر عامل بود و Comsax واین Kampman and Saxied
این ازاین تشکیل میشدکه دونفرشریک بودندکه این هیئت مشاورین راوبانک جهانی
هم اینها راقبول داشت ازجمله مهندسین مشاوری که درسرتاسردنیا شناخته بودیکی
هم اینها بود . اینها راخواستم وباآنها قرارداد بستم اینها رفتند برای خرمشهر
بندرخرمشهررا درست بکنند اول . رفتندآنجا بدستورآقای گرزن وزارت راه اینها
را راه ندادند توی چیز بروندتوی محوطه اسکله . من تلفن کردم به گرزن یک
جوری بمن فهماندکه من تقصیرندارم بمن دستورداده است زاهدی .

س - اینها حالاخرمشهرهستند ؟

ج - اینها حالامن قرارداد را امضاء کردم وبمن اطلاع دادندکه اینطوراست من کاری نمیتوانم
بکنم . رفتم به شاه گفتم یک همچین چیزی هستش وازاین حرفها بفاصله کمی چیز یا
استعفا دادیا معزول شد زاهدی قضیه حل شد اینها رفتندوشروع کردندبکار .

س - یعنی درارتباط با این جریان بود استعفای ...؟

ج - حالابه شما میگویم .چندسال ازاین گذشت من روزیکه درآن اتومبیل با شاه ازسعدآباد
میرفتیم به فرودگاه که به اوگفتم که من نمیدانم که توضیح دادم یا نه ؟

س - دادید .

ج - که اگرصددرصدپشتیبانی نکند نودونه درصد اگرباشد میروم بمن گفتش که شنیدید
که یقین که میگویندکه من یک نخست وزیری را برای خاطرشما برداشتم گفتم بله شنیدم
که گفتندکه زاهدی را برای خاطرمن برداشتید این راهم اعلیحضرت خیال میفرمائیدمن
خوشم میایدازاین ؟ من بسیارمتاءسفم ازاین قضیه .گفتم اوکه با من یک آشنائی داشت یک
کمی دوست بودیم علاقه نزدیکترین شخصی است من به علاایمان دارم امایقین دارم علاهم
بیچاره ناراضی است وحق هم داردناراضی باشد هرنخست وزیری هم که بیایدناراضی
خواهدبود گفتم این خیلی طبیعی است آخر این وضعی است که من گفتم به اقبال هم
گفته بودم که اگرجای شما بودم قبول نمیکردم اینها با علم به این موضوع میآیند
قبول میکنند بعدعدول میکنندازآن . خوب من چه بکنم بسیارطبیعی است امامن
خوشم نمیایدراضی نیستم ازاین قضیه . خواست مثلاً" بورخ من بکشد که آنهم نگفت

من برای خاطرشما اینکارراکردم گفت شنیدیدکه میگویندکه من اینکارراکردم ؟
به این طرزبیان کرد خب این مانع رفع شد و...

س - من شنیدم که ازقول Sir Denis Wright که ایشان بعدازچندماه ازنخست وزیری زاهدی گذشته بوده است آمده بودایران برای مسئله نفت صحبت بکند ؟

ج - Denis Wright آمده بودبرای کار نفت هنوزسفیرنبوده است ؟

س - نخیر . آمده بودورفته پهلوی شاه برای سلام وعلیک اینهاوشاه گفته بوده بهش که راجع بکارنفت به زاهدی کارنداشته باش بیاخب باخودمن صحبت کن و آقای Wright هم گفته بوده که مابایستی بانخست وزیرقانونی صحبت بکنیم واظهارکرده بوده که ازهمانموقع من احساس کردم که شاه زیاداززاهدی بعنوان یک رئیس الوزرای باقدرت راضی نیست .

ج - بدون شک این .

س - این یک داستانی است که من شنیدم داستان دوم راجع به نحوه برداشتن آقای زاهدی که گویاآقای علم را مامورمیکنند درسفری بشمال بوده است واو درآن ترن سوارمیشود وباآقای زاهدی صحبت میکندوبه اومیگویداستعفابده ومثل اینکه مسئله خیلی باصطلاح بحرانی بوده ونگران ازعکس العمل زاهدی بودندکه خوب ...

ج - که چه عکس العملی نشان بدهد

س - دراین موردشماچه ....؟

ج - من اینهارانشنیده بودم . امااین خیلی خیلی طبیعی است . شاه قطعاً" نا راضی بوده است ازاینکه بعنوان اینکه Strongman of Iran شناخته شده

س - زاهدی ؟

ج - همین ، همین کافی است که نسبت به اوحسودباشد وسوء ظن داشته باشد . ازاین چیزهاناراضی بوده است به رخ من خواسته بکشد منت خواسته سرمن بگذارد آنهم مستقیماً" بمن نمیگوید من برای خاطرشمابرداشتم میگویدکه شنیدیدکه میگویند اینکارراکردم ؟ والایقین دارم . اماممکن است که همین کارمن دیگرمصممش کرده است اینکارراکندوبهانه ای هم بدستش داده است که مثلاً" اینکارهارا

متوقف میکند . بهرحال این مانع رفع شد.

س ـ درآنزمان آنوقت پسرتیمسار زاهدی مهندس اردشیرزاهدی هم کاره‌ای بود ؟

ج ـ هیچ من اصلا" ندیدمش تا اینکه پدرش وقتی‌که مرد من رفتم سرختم واین آنچنان اثرکردبه این اردشیرزاهدی بحدی اثرکرد بنظرش یک چیز واقعه‌فوق العاده ای آمدبنظر ایرانی ها اینجور . من‌اصلا" عداوتی باآن آدم نداشتم یکوقتی دوست بودم مخالفتی با من کرد منهم‌ایستادگی کردم وظیفه من بود تمام شد رفت . آمددربانک ایرانیان مرا بوسیدنمیدانم درهمان مسجدوقتی که خواستم بیایم راه افتادتاتوکوچه خیابان آمدبامن ونسبت بمن اظهارارادتی همیشه تاامروز هم میکند همیشه ، همیشه ، هردفعه میآیدباکمال احترام شانه مرا مثلا" میبوسد من این رااصلا" نمیدانستم رسم احترام ایرانی است من این رانمیدانستم وبرای چه ؟ برای اینکه یقین دارم خوداردشیرزاهدی وخودزاهدی فضل اله زاهدی هم یقین وقتی که منصفانه‌می نشستند پیش‌خودشان قضاوت میکردندمیدیدند حق با من است من گناهی ندارم من آمدم درزمان ریاست‌وزرای اوهم به‌خودش‌هم رفتم گفتم به شاه هم گفتم نخست‌وزیرتان چی میگوید ؟ اینهم علت این که پرسیدم برای اینکه یک نخست‌وزیرنظامی دارد . گفت برویدباخودش صحبت بکنید امااوهم‌موافق است .رفتم صحبت‌کردم اوقسم خوردوموافقت‌هم داشت‌ولی درعمل درست‌نیامد علا هم ناراحت‌بود منتهایش علا یک مردشریفی بود . آنوقت‌حالاتوضیح میدهم که‌علا چه جوری اینکاررامیکرد .

س ـ سئوال بعدی من راجع به مرحوم علا بودکه‌خاطرات‌تان‌راراجع به ...

ج ـ بله ،بله .امارا‌جع به‌علا،علارا من ازنامه هائی که به تایمز مینوشت نامه To the Editor of the Times

س ـ چاپ‌هم شده است‌اینها ؟

ج ـ درهمانجاچاپ میکرد وقتی که لندن بود یک موضوعی پیش‌میآمدمینوشت مثل یک فردعادی به Editor of the Times

س - علا آنجا سفیربود ؟

ج - سفیربود .

س - چه زمانی ؟

ج - همان موقعی که . من موقعی که دربانک شاهی بودم ازموقعیکه دربانک شاهی بودم .

س - ایشان سفیربودند ؟

ج - من آنچه که بخاطردارم ازاعمال این آدمخوشم میآمدهرچه که میکردومیخواندم هیچ اصلاً" بااوروبرونشده بودم هیچ بااوآشنائی نداشتم امابه اوعقیده پیداکرده بودم روی کارهائی که میکرد روی چیزهائی که میشنیدم تعریف میکردندکارمندان وزارت خارجه ازجاهای دیگر چیزهائیکه میشنیدم ومیخواندم به او اعتقاد داشتم . یک روزی درهمان ایامی که من در هنوزدفترهئیت بازرسی هیئت بازرسی شرکتها ،عنوان خودم هم فراموش کردم که چی بود داشتم میآمدم که بروم بیرون دیدم درراهروبرخورد کردم به علا ، اه شماکی آمدید ؟ گفت ازلندن آمدم ، گفت الان میآمدم خدمت شما گفتم عجب من گفتش که بمن اداره کل ... آنکه وزارت تجارت شدبعد .من گفتم به یک شرط قبول میکنم که فلانی با ... ند .گفتم آقای علا من باعث افتخار من خواهدشدباشماکاربکنم من بشما عقیده دارم ایمان دارم احترام دارم سالها است من شمارا ازدورمیشناسم بنابراین باکمال میل . جداشدیم . شدرئیس اداره کل تجارت داورخودکشی کرد ومن تمدیدشدقراردادمن واینکارهم همینجور ادامه داشت . خانه مشیرالدوله رااجاره کرده بودم برای اینکار صبح ها علااول میآمدبه دفترمن ازساعت هشت بودمثلاً" تانه بعضی وقتها تاساعت ده بعدمیرفت به اداره کل تجارت .من وقتی که علا میآمدبه او همان رفتاری که درست باشاه میکردم به اومیگفتم چه کارهائی کردم وچه کارهائیخیال دارم بکنم . یک موردنشدکه علا بمن بگویدنه من بااین موافق نیستم ازتمام کارها اطلاع داشت یک دفعه با من نظرمخالف نداشت . من آنوقت بودبه اوگفتم نظرمن راجع به مشکلات اقتصادی ایران که ایران تایک نقشه نداشته باشد کارش درست نمیشود واستدلالم هم همان بودبسیاربسیارساده اینستکه به همه کس میگفتم . یک مملکتی نمیتواندتمام احتیاجات مملکت را برآورده بکنددرظرف یک

مدت معین کوتاهی این امکان پذیرنیست بایدما بخصوص که این مملکت هم توانائی
مالی وهم توانائی جسمانی بسیارمحدود دارد بایددیدمهمترین کارهائی راکه در
این ظرف مدت پنج سال ، هفت سال ، ده سال اول ، پنج سال هفت سال ،ده سال
دوم وسوم بایدانجام بدهدچی هااست ؟ وآنراانتخاب بکندوازاین عدول نکند درآمدش
هم ازهرجائی که میتواندبدست بیاوردواگرکسردارد ازمنابع خارجی بدست بیاورد
اینهم میگذارددرمقابل توانائی مالیش . این به این زبان یک روز رفت بمن
گفتش که اعلیحضرت قبول کرد شاه قبول کرد.

س- رضاشاه ؟

ج - رضاشاه . من اصلا" باورنمیکردم چطورشدقبول کرد ؟ گفت هیچی من اینهارا .
علا هم میدانید یک آدمی بودکه هیچوقت نمیرفت بگوید من نظر من است حتم دارم
رفته گفته که یک ابتهاجی دارم که با من کارمیکندچه فلان وفلان ونظراواین است
برخلاف ایرانی ها که یک چیزی راکه ازشما قاپیدند اسم خودشان جلوه میدهند
این اینقدراین مرددرستکاربود .حالا یک مثال برایتان میزنم سلام بوددراوایل
سلطنت همین محمدرضاشاه که دوتائی مان درسلام باهم بودیم اورئیس بانک ملی بود
من رئیس بانک رهنی درآنجا گفتش که مقررفرموده بودیدکه یک رسیدگی بشودراجع
به آن موضوع یک جلسه‌ای تشکیل دادیم که آقای ابتهاج هم بود آقای ابتهاج
یک نظرهائی دادچنین چنان چنان چنان . هیچ لزومی نداشت اینطور مطلب
رابگوید میتوانست بگویدکه کمیسیون راتشکیل دادیم ونتیجه اینستکه مثلا" به
عرضتان میرسانم یا بعرض رساندم یاخواهم رساند .این اصرارداشت که بگوید
اینکاری که من دارم میگویم این فکربکرمن نیست فکرفلانی است . این یک
چیزیست خیلی‌طبیعی امااینکارراایرانی نمیکنند . بحدی این مردشریف پاک بود
مثل آئینه . آنوقت ایرادی که به اوداشتند حقا" هم این ایرادراداشتنداین بود
که مردیست بسیارساده وزودگول میخورد این گناه اونبود گناه جامعه بودعلا
هرکس که میآمدپیشش یک چیزهائی میگفت تحت تاءثیرقرارمیگرفت Emballer
میشد بقول فرانسوی ها آنوقت این رامیگفت فلان فلان . یک روزبمن گفتش که یک

فرج اله یا فتح اله فرود دوتا فرود بودند یکی آن یارو مهندس‌حا می بود اسمش مهندس حا می ..

س- که معاون وزارت راهی مشورت میدادبه تیمسار زاهدی ...مهندس‌حامی

ج - بله بله من آنوقت نمیدانستم بعدها شنیدم ازهمین Avery که مهندس حامی که‌معاون وزارت راه بود .

س - اسم اولش خاطرتان هست ؟

ج - الان بخاطرندارم . دوتافرودبودند یکی فتح اله فرود یکی فرج اله فرودیکیش آدم خیلی خیلی کلاهبرداری بودخیلی‌شارلاتان بوداین یک روزی آمده بودپیش علایک چیزهائی گفته بودراجع به...

س- کدامشان ؟

ج - آن بده،فرج اله‌فرود .آن فرج اله‌فرود برادربزرگه بودکه سالهادروزارت دارائی کارکرده بود . بمن گفت آقاامروزیک شخصی آمده بودبسیارمطلع یک چیزهائی راجع به امورمالی ایران میگفت وضمنا"هم میگفت علت اینکه من موفق شدم برای اینکه من یک اکونومیست هستم من آدمی‌هستم که تحصیل کردم وبه او گفتم آقااین آدم‌بدنامی است این پولهائی را هم که‌پیداکرده است درنتیجه تمام زدو بند زمین های مردم راخریده است زمین خریده زمین ترقی کرده است این یک لازم نیست حتما" یک آدم اکونومیست برجسته باشد که اینکارراکرده‌باشد .همه اینکاررا میکردند درتهران همه اینکاررا میکردند هرچه پولی که‌داشتندمیرفتند زمین میخریدندودرمدت کوتاهی اینکارمیشد، من‌همیشه منع میکردم دوستانم را رفقایم راکه اینکارراتکنید برای اینکه این به‌ضرراقتصاداست ودربانک ملی هم اعتبارنمیدادم برای زمین خریدن وبارها همسعی کردم درمصاحبه هایم اخطاربکنم که نکنیداینکاررا این‌یک نوع سفته بازی است . speculation است .این آدم مثل آئینه بود هرچی راکه میدیداین منعکس‌میشد این معتقدبودکه کسی دروغ نمیتواندبگوید وباورمیکرد تحت تاءثیرقرارمیگرفت وبنابراین براو ایرادی که میگرفتند این بود که علا را زودمیشودگولش‌زد. وبه اینجهت این راضعف اومیدانستند. ولی در این مدتی که‌من بااوکارکردم بحدی روشن بحدی سریع الانتقال بودتحصیلاتش

بسیار بسیار خوب بود یعنی یک آدم ....

س - چه تحصیلاتی داشت ؟

ج - این حقوق خوانده بود درآکسفورد انگلیس درس خوانده بود . Core to the bar شده بود یعنی اصلا" قبول شده بود برای وکالت دیگر . ومعلوماتش خیلی بود فرانسه را بخوبی انگلیسی حرف میزد .خیلی آشنائی داشت به موزیک خارجی .بنظرم پیانو را هم یاد گرفته بود .ویک مغرب زمینی متمدن منتهایش ایرانی صددرصد که همین که گفته بود بمن یک روزی گفت من جهنم ایران را ترجیح میدهم به بهشت خارجی که این را من به آقاخان گفتم در پاریس از قول علا . یک فرشته بود بعقیده من علا .

س - مناسباتش با شاه چی بود چطور بود ؟

ج- بعدی شاه را دوست داشت که باور کردنی نیست .ازمن رنجش پیدا کرد که من چرا این مطلب را در مجلس سنا گفتم که به شاه برمیخورد که گفتم که هرکس که این اینکار جنایت بزرگی است که مرتکب شدند نه گفتم شاه .

س - درباره مسئلـــه پتروشیمی شیراز ؟

ج - مسئله کودشیمیائی شیراز که من خب ازجا دررفتم وخیلی به او بد گفتم گفتم شما عوض اینکه بروید به اربابتان بگوئید که حق با من است وشاید هم این را میگفت اما بمن نمیخواست بگوید شاید نقشه اش این بود که به او بگوید که من کار صحیح کردم بمن بیاد بگوید که من نمیبایست اینطور این مطلب را گفته باشم . گفتم من این جلسات را خواستم وشاه هم میداند به شاه هم گفتم برای اینکه هرکس هرسئوالی دارد ازمن بکند ومن حقیقت را بگویم ازمن سئوال میکنند من پاشم آنجا چی بگویم ؟ دروغ بگویم ؟ مجبورم بگویم که اینکاری که کردند یک کار غلطی است برای اینکه من دارم یک کودشیمیائی دیگری با مطالعات صحیح زیرنظر لیلیـنتال اینها مناقصه گذاشتیم دارند میکنند . آنوقت یک آدم دزدی مثل شریف امامی پیدا میشود که میآید این را به این ترتیب من آنوقت نمیدانستم که البته پول گرفته است میآید اینکار با هیجده صفحه ربعی ، هیجده صفحه قرارداد و تمام دفترچه مشخصاتش

هیجده صفحه است . مال من هزاروپنجاه صفحه بود فقط Specification
برای شرکت‌کنندگان درمناقصه که این تمام رادستگاه فنی لیلینتال اینها
درست‌کرده بودند .

س- مدتی که وزیردربار بود چه نقشی توانسته بودبازی کند ؟

ج - اولا" شاه رادوست داشت بحدافراط ها اصلا" بچه هایش زنش خانواده اش
برایش هیچ بودنددرمقابل کارها وظیفه ای که داشت ازحمایت ازشاه راهنمائی
ازشاه . یک چیزی است باورکردنی نیست این تظاهرنبودبرای اینکه من سالهای
سال دیگر بااوکارمیکردم وسالهای سال بااورابطه داشتم این چیزی نبودکه بسازد
این عقیده اش بود خانمش بارها بمن شکایت میکرد که این حسین آخربگوئیدکه
این چرااینطورمیکند ؟ چرااصلا"توجه نمیکند ؟ ماهرچی که میگوئیم هیچ است
درمقابلش . فقط منظورش اینکه خدمت به آن آدم بکند . خیلی هم یقینا"
راهنمائی هائی بهش میکرد من یقین دارم دراین خصوص من بااوصحبت نکردم اما
اطمینان دارم میگفتم .منتها همیشه جانبداری میکردازشاه برای اینکه در
موردمن اینکارراکرددیگر شما نمیبایست اینکارراکرده باشید."اما وقتی که
بدگفتم و گوشی را گذاشتم وفرستادسلمان اسدی راپیش من که بگویدکه
من بشماایمان دارم عقیده دارم چه دارم فلان چرا اینجوراوقات تان تلخ شد
برای اینکه من میخواستم که یک کاری بکنم . مثلا" میخواست یک کاری بکند
که بین ماگفتگوئی نشود یعنی‌برخوردبدی نشود ، درصورتیکه گفتم حق با من است
شما میبایست دراین موردبرویدبگوئیدکه حق باابتهاج است . خب اینقدرمجال
نداشت که من بتوانم به او این توضیحات رابروم بدهم یا من وقت نداشتم
بروم این توضیحات رابدهم امابطوراختصار به اوگفتم که این غیرازآنچیزیست
که شما میگوئیدکه یک وزیری حق ندارد‌برود یک چیزی راکه هیئت وزیران تصویب
کردبعدبرودتنقید بکند اگرموافق نیست استعفا میدهد من عضوهیئت دولت نیستم .
منآمدم اینهاراخب تصدیق کرد . طرزبرداشتنش هم سراین بودکه قضایای همان
۱۹۶۱ که زدوخوردشد ۱۵ خردادبودکه زدوخوردشد یک عده ای کشته شدند طرفداران

خمینی . این یک دعوتی کردازیک عده اشخاصی که‌سرکاربودند شریف امامی بود عبدالله‌انتظام بود ،عبدالله‌انتظام آنوقت رئیس‌شرکت‌نفت‌بود .مرتضی خان بود سپهبد یزدان پناه ویک‌عده دیگری هم بودند که ..

س- جم هم بوده است‌یانبوده است ؟

ج - نه اورانمیدانم . نمیدانم . من نبودم امادرخانه اش‌دعوت‌کرده‌بودوشنیدم آنچه که شنیدم بطورخلاصه گفتش‌که یک‌فکری بایدکرد وضع خوب‌نیست‌یک‌همچین وضعی پیش‌آمده است‌یک‌عده ای کشته شدند یک‌بلوائی بوده است یک‌چیزی هست بایدیک‌فکری کردکه این چیزها این وقایع پیش‌نیاید .خب این نظربسیارصحیحی است . اگرآنروزمن بودم میگفتم چه‌بایدکرد عقیده خودم را میگفتم .حالادیگران گفتندیانگفتند نمیدانم امااز اشخاصی که‌صمیمیت داشتند صراحت‌داشتندیکیش عبدالله انتظام است .هیچ ازاونپرسیدم که‌اوچه گفت . شایدیک‌چیزهائی گفته باشد رفتنداین مطالب‌رابه شاه گفتندشاه هم شایدسپهبد یزدان پناه این راگفته بوده برای اینکه آجودان شاه بودبهرحال توسط یزدان پناه پیغام دادبرای علا که دیگر نیائیدبه دربار یعنی یک‌آدمی که اینطوربه این شخص‌خدمت‌کرده بودنخواستش‌که به‌اوبگوید بایک‌طوری که‌یک‌ترتیبی که به اوبر نخورد زننده نباشد که مثلا"بگوید به بهانه ای نمیدانم یک‌چیزی استعفابدهد اینهم نشان میدهدکه این آدم سرش‌نمیشده این چیزها این صمیمیتی که این کرده بود هیچی این آدم رابیرونش‌کرددیگر بوسیله پیغام . بحدی این اثرکرد علاهیچوقت بمن هیچی نگفت اماخانمش‌میگفت ،میگفت این کسیکه یک‌عمربه‌این آدم‌خدمت‌کرده است‌اینجور ؟ پیغام میگذارندکه شمادیگر منفصل هستید ؟

س- دیگرازآن بـــه بعدآنوقت مناسباتی داشت‌باشاه ؟ سناتوری چیزی مثل اینکه شد یانشد ؟

ج - بخاطرندارم سناتورشده باشد .

س- دیگریعنی رابطه ای دیگرنداشت‌باشاه ؟

ج - این راهم بخاطرم ندارم که ملاقات‌کرده‌باشد.

س- آن زمان سرکار کجا بودید ؟ ۱۵ خرداد ؟

ج - بانک ایرانیان . روی پشت بام بانک ایرانیان رفتم تیراندازی را دیدم بانک ایرانیان جلوی سفارت شوروی یک ساختمانی

س- خیابان خیام .

ج - خیابان نه حافظ حافظ .آن بالارفتم مشرف به خیابان حافظ . میدیدم که بچه مچه ها میآیندا زپائین جنوب خیابان حافظ دارندمیآیندتیراندازی میشدمیافتادند آتش میزدند اتوبوس راآتش میزدند .

س- چیزی هــــم دستشان بود یاچوبی دستشان بود؟

ج - عکس های خمینی دستشان بود وبافریادوفغان این یک بوت تلفن بوداین را شکستند همینطور تیرهم ازاطراف تیراندازی میشد این رابچشم خودم دیدم .

س- اینکه میگویندفقط هشتادودونفر کشته شدندبنظردرست میآید؟

ج - هیچ نمیدانم .برای اینکه دراین یک قسمت شهربودکه من دیدم اماآنجایک عده ای همانجا میدیدم که تیرمیخوردندومیافتادند این رادیدم چقدرجاهای دیگرشهرنمیدانم ؟

س - ازنظرنخست وزیریشخص لایقی بود ؟ ....

روایت‌کننده آقای ابوالحسن ابتهاج

تاریخ ۱۲ آگوست ۱۹۸۲

محل شهرکان ـ فرانسه

مصاحبه کننده : حبیب لاجوردی

نوار شماره : ۲۶

س ـ صحبت ازطرزحکومت مرحوم علا بود که چه‌جورنخست وزیری بود وچه جورکارها را اداره میکرد ؟

ج ـ من درهئیت رزیرانش بخاطرندارم که هیچوقت حضورپیداکرده‌باشم اما درجلسات دیگرش بود مثلا" هان این خوب شد این سئوال راکردیدبرای اینکه بخاطرم آمد اینکه علافوق العاده‌ناراضی بود ازاینکه اینهمه سر وصدا بلندشددرمجلس ودر روزنامه ها ودرافکارعمومی که‌این ابتهاج هیچ کاری نمیکندجز مطالعه میگوید میکنم . یک روزی مرا دعوت‌کردخانه اش دزاشیب عبداله انتظام بود وعلی امینی گفت‌که ماوضع ما‌ن خیلی مشکل شده است‌برای اینکه همه میآیندمیگویند چراکارنمیشود ؟ آخر آقای ابتهاج نمیتوانید زودترشروع کنید ؟ گفتم پریروز درسفارت‌آمریکا یک‌جشنی بود یک‌نفرازهمکارانتان این ابراهیم کاشانی بود که کارمندبانک‌بود این وزیر تجارت‌شده بود وزیربازرگانی .این جشن چه بود؟ این جشن راشاید ، نمیدانـــم، 4th of July بــــود جمعیت زیادی بود داشتم ازسفارت‌بیرون میآمدم دوید پشت‌سرمن گفتش که میدانیدکه من بشما چقدرارادت‌دارم فلان واینها گفتم لازم نیست میدانم گفتش‌که خواهش میکنم آقای ابتهاج کارشروع بکنید حتی اگرپنجاه درصدهم نفله میشود گفتم من تعجب میکنم که شما مرا میشناسید چراهمچین حرفی میزنید ؟ گفتم من غیر ممکن است همچین کاری رابکنم . درجواب گفتم یکی ازهمکارانتان پریروزبمن این مطلب راگفت‌که اگرپنجاه درصدهم نفله میشود بکنید . علی امینی وزیردارائی بود گفت پنجاه درصد زیاداست بیست وچنددرصد که درآن یادداشتم به Friendly نوشتم Alfred Friendly که آنوقت‌چه چیز واشنگتن پست‌بودگمان میکنم

که یک مقام بالائی داشت درواشنگتن پست . شنیدم که آمده است وملاقات کرده است باامینی وشنیدم که کی بمن این راگفت؟ حالایادم نیست که امینی به اوگفته است ابتهاج آدم بسیار خوبی آدم بسیارلایقی امامتاءسفانه لجوج بود وهرچی که ما التماس کردیم که اینکاررابکند نکرد واین باعث دشمنی شد . من این نامه را به اونوشتم

In answer to these statements I informed the prime minister and his two colleagues. A few days before, one of their colleagues, Ebrahim Kashani, who was then minister of trade, had made the same complaint to me and had suggested that I start spending P.O. funds on any project eventhough fifty percent of the funds were dissipated. At this phase Dr. Amini, the Finance Minister, said he did not agree with Kashani but believed it would be in order if twenty five percent of P.O. funds were dissipated.

بمن گفتش که نه پنجاه درصدزیاداست بیست وپنج درصد.عینا" مثل اینکه توی دواخانه نسخه‌ای رادارند می‌پیچند که فلان قدرمیلی‌گرم از این فلان قدر از آن حساب کرده است که پنجاه درصدزیاداست بیست وپنج . گفتم آقایان مطمئن باشید اگر من بدانم که یک دینار ازپول سازمان برنامه ، یک مبلغی هم گفتم شایدمثلا" گفتم

I made it perfectly clear to the prime minister, if five percent was wasted

گفتم اگرپنج درصدبدانم نفله بشودنمیکنم . گفتم من خیلی متاءسفم آقای علا که اسباب زحمت شمارافراهم کردم ولی من داوطلب این شغل نیستم خودتان هم میدانید واسطه بودید میدانید اگرکابینه تان رامتزلزل کردم یک نفردیگر

بیاورید من نخواهم کرد من تاآماده نشوم ومطمئن نشوم کارهائی راکه میخواهم بکنم چی است ودستگاه هم هنوزمن این درچه موقعی بودبخاطرندارم حالا این در تاریخش من تاریخ آن راانیجانوشتم یانه ؟ In the summer of 1955 ببینید آنوقت آخرنزدیکتر بودبهاین قضایا وهمه چیز هم دردسترس من بوددر اختیارمن بود . من ۱۹۵۴ آمدم ۱۹۵۵ یکسال گذشته است من هنوزآمادگی نداشتم داشتم Recruit میکردم دفترفنی ام درست میکردم دفتراقتصادی ام را درست میکردم تشکیلات میدادم اصفیا رامیآوردم خداداد را میآوردم مهندسین دیگررا میآوردم وانوقت علاوه بـــــرتشکیلات داشتم مطالعهمیکردم پروندههائی راکه چهچیزهائی راتازه قانون ، قانون راکی به تصویب رساندم درست بخاطرم نیست برای اینکه برنامه هفت ساله دوم راتنظیم کردم بردم بههیئت وزیران ، هیئت وزیران علابود تمام وزراء ناراضی . من گفتم این رامیگذارم پیش شما هرچه دلتان میخواهدهرتغییری میخواهیددرآن بدهیدبدهید به یک شرط بشرطی که ازمجموع مخارج تجاوزنکند واگرتجاوزمیکندمحل آنراازکجا بایدتاءمین کرد برای اینکه من که توانائی ندارم هرتغییری میخواهیدبدهید قبول دارم ازمبلغ کل تجاوزنکند مگراینکه تاءمین بکنید حالامیگوئیدکه درقسمت فلان قسمت زیاد گذاشتم آن یکی کم گذاشتم عوض کنید . این رامدتها بحث کردند مدتهای طولانی همانطوریکه ارائه داده بودم تصویب شد .برای اینکه همه وزراء درجلسه اولی کهبردم اظهار عدم رضایت میکردند برای اینکه مال خودشان راکممیدانستند منهم میدانستم کم است اما خوب چطورتقسیم بکندآدم یک چیزی راکه محدوداست بین همه که همه را راضی بکند همه سیربشوند . آنوقت رفت به مجلس درکمیسیون مجلس که هفته ها نمیدانم مدتش خیلی طولانی شد .هرکس دلش میخواهداظهارعقیده بکند دیگر خودم میرفتم مرتب میرفتم دراین جلسات .

س - بحث آزادبود ؟

ج - بحث آزادبود . چیزها میگفتند خب بعضی ها هم میخواستند مثلاً" یکی ازتظاهراتی که درایران مبشد هرکسی که مخالفت میکردبامن یک آدم باجراءتی محسوب میشد .

اینهم خودش هم یک چیزی بودکه ما ورفتیم درمقابل ابتهاج چنین چنان گفتیم .
اما این تیمورتاش تیمورتاش هم عضوآن کمیسیون بود .
س - کدام تیمورتاش ؟
ج - پسر او . پسر چیز چی چیه است اسم کوچکش چیست . منوچهرتیمورتاش ، منوچهر تیمورتاش را اینجا درکان دیدم گفتش که من یک چیزی را همیشه تعجب میکردم شما یک قدرت بیانی داشتید که ما را همه را متقاعدمیکردید .اینهم ازآن اشخاصی بود که خیلی هارت وهورت میکرد خیلی ها من میشنیدیم اول با ملایمت وقتی که آنها سماجت میکردند آنوقت با خشونت جواب میدادم . خب بحث طولانی دیگرازاین دموکراتیک تر نمیشد .
س - پس آن زمان هنوزمجلس نقشی داشت ؟ حالا خوب باید ؟
س - بله . این کمیسیون برنامه بزرگترین کمیسیون مجلس بود .اگراشتباه نکنم مثل اینکه چهل وچندنفرعضوبود . کمیسیون مختلـــط میدانم که مجلس وسنا در حدودچهل وچندنفربودندکه یک مجلس کوچکی بودندکه به آنها اختیارقانون گزاری داده شد .بعدازاینکه درمجلس تصویب شد رفت به سنا وسنا هم رفتم درسنا هم در جلسه خصوصی سنا آنها منتهایش یک دوجلسه بیشترنبود اینها هفته ها طول کشید.
س - پس فرمالیته نبود ؟
ج - ابدا ابدا . دفاع میکردم هرکدام یک چیزی میگفتند پا میشدم میگفتم این بود که منوچهرتیمورتاش گفتش که ، گفتش که درشما یک چیزی هست یک قوه ای هست که اینها را متقاعدمیکرد . توضیح میدادم استدلال میکردم برای اینکه دلیل داشت که .یک عده ای را هم البته باخودم ازسازمان برنامه میبردم که درقسمت های مربوطه آنها هم اطلاعاتی که داشتندمیدادند میگفتند به یک طرزدموکراتیک صددرصدآزادانه این لایحه تصویب شد .دیگربه اینجهت بودکه من میگفتم که اجازه نمیدهم کسی بیایدبگویدکه شما یک کاری را برای خاطرمن بکنیدکه این درآنجا نبود . برای اینکه هرکس درایران یک نفوذی داشت دلش میخواست که یک قسمت ازاین پولها اگرممکن است توی خانه اوتوی حیاط او جلوی خانه او توی محله او توی شهراو خرج بشود برای اینکه بتواندبگویدکه ببینید که من برای شما چه کاری کردم . آخراین امکان پذیرنبود جزاینکه یک نفربایستدو

بگویدکه نمیکنم ونمپذیردشان . ممکن نبوداینکارپیش برود .

س - درآن حدی که شما ازمجلس دوران زمان جنگ وآنموقع ناراضی بودیدازاین مجلس هم به‌نظرتان غیرمفید بود؟

ج - یک اشخاصی بودندبدجنس بودند.

س - یعنی رویهمرفته اش ؟

ج - عمیدی نوری . عمیدی نوری یک آدمی بودکه خیانت‌کرده بودبه‌ایران.به شاه گفتم،گفتم آخراین راچراوکیل کردید ؟ گفتم میدانیدکه این چه مقالاتی نوشت . میخواستم بیاورم وبه‌اونشان بدهم چون داشتم دربانک ملی درپرونده ام داشتم .

س - روزنامه داد ؟

ج - روزنامه دادرفت‌آذربایجان به دعوت پیشه وری برگشت،دوسرمقاله نوشت ، دریکی نوشتش‌که رژه ارتش‌جوان جمهـــــــوری دمکرات‌را دیدم ومقایسه کردم بارژه ارتش‌شاهنشاهی . وطرزمفتضحی این رامقایسه کرده بود.ازاینجور چیزهانوشته بود. که اصلا" پول دادندبه این آدم که آمدهرچه که توانست‌اهانت کرد به دستگاه دولتی وتمجیدوتعریف‌کرداز . بد شاه گفتم .گفت بله‌میدانم . گفتم‌میدانیداعلیحضرت آنوقت این راوکیل کردید ؟ گفتم آخرچرااینکاررامیکنید. گفتم این آدم که حسن نیت ندارد .

س - درآن زمان هم‌تعیین‌وکلا بدست‌شاه افتاده بود؟

ج - بعیدنیست .من یقین دارم این راساواک وکیل کرد من اطمینان دارم عمیدی نوری ازکجاوکیل شده بود ؟ بخاطرندارم شاید....

س - آن موقع ساواک تشکیل شده بود.

ج - تاءسیس‌نشده بود ؟

س - شده بود .

ج - بله بله بله میگویم که . هی بمن نامه میفرستادند نامه هائی که بدون هیچ شیروخورشید بود

س - یعنی رویهمرفته آن مجلسی که به شکلی ترکیب یافته بوددرآن زمان که این

برنامه هفت ساله درآن مطرح شدرویهمرفته وجودش بهتربودیا عدم...
ج - نه آن روز مفیدبود یعنی ازاین لحاظ که بحث کردند ومتقاعدشدندکه این سرسری نیست این چیزهائی که تهیه شده است زیرنفوذکسی هم نیست .مثلا" حائری زاده که موقعی که من دربانک ملی بودم این نماینده خیلی خیلی مقتدری بوددرجزو Opposition بود یک روزوقت خواست آمدپیش من گفتم ما تصمیم گرفتیم که شمابیائیدنخست وزیربشوید .اه من برای چی ؟ گفت برای اینکه مااعتقادبه شما پیداکردیم این چپی بود . این رابه شاه عنیا " گفتم،گفتم حائری زاده آمده همچین چیزی میگوید . این راگمان میکنم بعدازاین بودکه بمن پیشنهادرا کرده بود . این درسازمان برنامه شروع کردبه مخالفت کردن بابرنامه راه سازی ما .
س- درمجلس ؟
ج - درمجلس . راه سازی عضوکمیسیون نبود اوخودش رایک قدر بزرگترازاین میدانست که بیایدعضویک کمیسیونی باشدکه خودش رئیس آن نباشد . رئیس این کمیسیون آن زمان کی بود؟ شایدجزایری بود شایدجزایری که دکترجزایری که نماینده خوزستان بود اطمینان ندارم بعدهابود اماآن زمان نمیدانم کی بودبخاطرندارم . این نطق کردکه این راهی راکه میخواهندبسازدازخرمشهر به پهلوی ازلحاظ سوق الجیشی است که وقتی که جنگ میشودقشون آمریکا بیاید ازاین راه برودبه شوروی . من تعجب کردم این آدمی که آمده بمن تکلیف میکندکه من بیایم نخست وزیربشوم مرا اینقدر حالا بی حیثیت میداند اینقدراجنبی پرست میداندکه من بدستور آنهادارم اینکارراميکنم . در جواب گفتم اگرمن یک برنامه میبایست انتخاب بکنم ازتمام برنامه های عمرانی یک دانه میگفتند این دنیا یک طوری است که یک دانه انتخاب بکنید جور دیگری هم نمیتوانید .راه سازی راانتخاب میکردم برای اینکه راه راه رابازمیکنند ازدهات به همدیگر نزدیک میکند هم برای تجارت هم ازلحاظ فرهنگ . برای اینکه این رابچشم خودم دیدم درلاهیجان رفته بودم مرخصی درهتل رامسربودم میرفتم سرکشی به دهات برخوردکردم به یک کدخدائی که مرا ناهاردعوت کرد رفتم خانه اش

چندتا خانه های چوبی داشت درست کرده بودبسیاربسیارقشنگ وپاکیزه وحسابی
یکی برای خودش بود یکی مال یک پسرش بود ، یکی مال یک پسر دیگرش بود حصیر
بودروی فرش بسیارتمیز نشستیم آنجا با همدیگرناهارخوردیم خیلی هم لذت بردم
ازاوپرسیدم که شما چه میکنید ؟ چائی کاری داشت ودونسل دیگرهم بودپسرش ونوه هایش
نوه هایشان تمام دوچرخه داشتندبادوچرخه مدرسه میرفتند لاهیجان .این ازنزدیک
رامسر به لاهیجان هرروزبادوچرخه میرفتندمدرسه زندگی مرفه ای داشت خودش
بیسواد بیسوادبود پسرهای بزرگش بیسوادبودند پسرکوچکش سوادداشت نوه هایشان
تمام میرفتندمدرسه درس میخواندند . استدلالی که من میکردم من میگفتم تقویت
بکنیم بنیه اقتصادی مردم را مردم خودشان طالب مدرسه خواهندشد خودشان بچه هایشان
را میفرستندبمدرسه وهمین تقاضا باعث این خواهدشدکه مدارس بوجودبیاید اگر
توجه هم نکنید به فرهنگ بخودی خودفرهنگ رشدمیکند برای کسیکه این آدم اگرگفتم
توانائی نداشت ممکن نبودمیتوانست نوه هایش رابفرستد بابی سکلت بروندآنجا
بمحض اینکه توانائی پیداکردا حساس کردکه این نوه هایش بایدمعلومات داشته
باشند بایدمدرسه بروند چون داشت به آنها خانه وزندگی دادوتحصیل شان هم تأمین
بود بنابراین گفتم اگریک دانه برنامه من میبایست انتخاب بکنم راه سازی را
انتخاب میکردم که مردم بتوانندبه شهربیایند مردم بتوانندازیکجا به یکجائی دیگر
بروند ارتباطات رابرقرا ربکندواین آدم میگویدکه اینکاررادارید میکنیدبه این
منظوراست . خب این بحث میشد بحث آزاد وتصویب شد با این کیفیت تصویب شد .

س - پیشنهاد کی ها میکردند که بنظرشما مفیدبود؟

ج - خیلی اصلاحات شد حالا بخاطرندارم . یکی ازطرحهائی که داشتم که ازابتکارهای
من بود کمک به شهرستانها Town Planning اسمش راگذاشته بودم .اینهم یک
روزی این خیال به سرم رسیدوبایک عده ای ازدوستانم ایرانی وخارجی یک کسی
همسایگی خانه من بوددرشمیران مرا به ناهاردعوت کرده بود Hector Prud'homme بودو
یک عده دیگری ازخارجیان وایرانیها این رامن بحث کردم آنجا گفتم من یک همچین
نظری پیداکردم که پول نفت متعلق بتمام مردم ایران است مربوط به شهر

تهران نیست مردم ولایات همانقدرحق دارندکه مردم تهران دارند ومن فکرکردم
که یک قسمت ازاین پول نفت رااختصاص بدهم به این اصلاحات شهری که نصفش را
آنها بدهندنصفش من بدهم وهرکس‌که اینکارراکرد من مهندس مشاوربیاورم احتیاجاتشان
رارفع بکنم . بهرکس صحبت کردم‌تحسین کرد . بردم این راگذاشتم این را وبه
تصویب رساندم . تعجب کردم وقتی آنوقت مسافرت میکردم به جاهای مختلف ایران
میپرسیدم‌که‌شما به‌چه‌چیزی‌بیشترتمایل دارید ؟ بیشترازهمه تمایل داشتندبه راه سازی
یعنی آسفالت‌کردم خیابانهای شهر .تعجب‌کردم آب‌آشامیدنی سالم چی ؟ گفتند
این برای مامهمتراست . چرا مهمتراست ؟ برای اینکه این اتومبیل هائی که
میآمدند اتومبیل هائی که میآمدندازجاده های عمده بروندتوی شهر که میرسیدند
شهرهیچی نداشت آسفالت نداشت‌جاده هارا‌آسفالت‌کرده بودند .آنچنان خاک
بلندمیکرد که این مردم مستاءصل بودنداز‌خاک این که میگفتنداینست‌آرزوی ما
برق وآب‌آشامیدنی رادردرجه دوم وسوم میگذاشتند این ازهمه‌مهمتربود .ولی
کسی باورنمیکردکه اینکارخواهدشد . خیال میکردنداینهم ازآن چیزهائی است
که ازحرفهای مزخرفی است‌که زده میشود اماشد درشهرهائی که شهرداری داشت
شروع شد هرشهری که حاضربود اینکاررا میکرد . واین یکی ازکارهائی بودکه با
شوروشورت‌کردم اینکارخودم بود اماقبل ازاینکه اینکاررابکنم بایک عده ای
مشورت‌کردم هرکس‌که این راشنید موافقت کرد واین راآنجاگذاشتند منتهاآنوقت
توقع شان دیگربیحدبودکه آقاچرانصفش رامیدهید همه اش رابدهید . گفتم همه اش
رانمیتوانم بدهم به دودلیل همه‌اش،اولا" پول ندارم که تمام شهرهارا برای
اینکه وقتی که مجانی شد تمام درآن واحدتقاضا میکنند همچین پولی ماندازیم
دوم اگریک مردم یک شهری آنقدر علاقه‌ندارندکه نصفش راخودشان بدهنداستحقاق
ندارندکه برایشان اینکاربشود وقدرش رانخواهندداست . مستقاعدشدند . ملاحظه
میکنید این مثلا" یک مورد ازآن چیزهائی که بخاطردارم .
س - آنوقت اجازه تاءمین درآمدازنظرقانونی میتوانستند ازطریق چی‌میتوانستند

ج - اینکه من به هیئت وزیران گفتم برای اینکه میدانم راهی ندارند آخر. چه جور میتوانند بکنند میبایست عوارض ببندند میبایست مخارج ارتش را کم بکنند مخارج عمرانی را بیشتر بکنند .

س - نه منظور آن شهرهائی که در این برنامه شرکت میکردند پنجاه درصد خودشان را از کجا میآوردند بدهند ؟

ج - پنجاه درصد خودشان را از عوارض شهرشان . شهرداری را میبایست یک کاری بکنند . شهرداری بیشتر این شهرداری ها در ایران کلی حقوق میداد . حقوق بود خب گفتم این را اصلاح بکنید دست خودتان است دیگر . بعضی ها هم اینکار را کردند.

س - کدام شهر یادتان است در اینکار موفق بود ؟

ج - بخاطرندارم اما این را بخاطر دارم که تقریبا" عمومیت داشت این من یقین داشتم که اول میگویند آب آشامیدنی بعد میگویند برق . در یکی از این شهرهای شمال شاهرود بود ؟ بخاطرندارم برقش آنطور مسخره بود که یادم آمد که یک کاریکاتوری در یکی از روزنامه های تهران بود که کبریت زده بود که ببیند که چراغ روشن است یا نه ؟ که الکتریک روشن . واقعا" یک همچین افتضاحی بود . معذالک آنها ترجیح میدادند که .

س - سر این مسائل برنامه ریزی و سازمان برنامه با شخص علا هم اختلاف نظری داشتید ؟

ج - هیچ . هیچوقت ، هیچوقت . مثلا" وقتی در هیئت وزیران این صحبت ها شد وزرا یش این حرف را میزدند خودش بهیچوجه خودش تصدیق میکرد دیگر من گفتم آوردم این را گذاشتم آقایان مطالعه بکنید . وقتی مطالعات کردند رفتم تا چندین جلسه دیگر هم رفتم .

س - چه شد که کابینه اش افتاد ؟ و اقبال را آوردند ؟

ج - من در خلیج فارس بودم هیچ نمیدانم فقط این را میدانم که اوایل حکومت اقبال بود که در آنروز بچه مناسبت پیش شاه در قصر سعدآباد توی یک اطاق خیلی خیلی بزرگ ، سالن خیلی بزرگی بود که چرا آنجا مرا پذیرفت نمیدانم . اما گفتش که

این راجع به اقبال که اینهم که اینطوردرآمد یک صحبتی که مثل اینکه میخواهد منفصلش بکند .

س - اقبال را ؟

ج - یک مصاحبه داده بود دریک روزنامه به یک مخبرانگلیسی درآنجا یک چیزهائی گفته بود که من ،من ، من فلان .

س - اقبال ؟

ج - اقبال . ومن اطمینان دارم درنتیجه آن بود برای اینکه یک روزدوروزبعدش بودکه شاه رادیدم و..

س - ببخشید این مصاحبه رامرحوم علا انجام داده بودیا اقبال ؟

ج - اقبال . اقبال واین ازلحنش الان درست بخاطرندارم که چی گفت . اما اطمینان دارم که قصدداشت که اورابردارد . برای همان فضولی هائی که کرده بودها .اینها را باهمدیگرارتباط من دادم ویقین دارم که اشتباه هم نکردم میشناختمش .

س - ولی بخاطرتان هست که علا راچرا برداشت ؟

ج - من هیچ بخاطرندارم هیچ ،هیچ .

س - بعدکه برگشتیدتهران اصلا" مرحوم علارا دیده بودید آیا ناراضی بوداز اینکه ...؟

ج - هیچوقت علا ناراضی نبود . هیچوقت .

س - حرفی هم نزد؟

س - وقتی که بیکاربود آنموقعی که من باشاه ملاقات کردم وراجع به رزم آرا صحبت کرده بودم علا حضورداشت . علا وزیردربارنبود بیکاربود .علارا خواست که حضورداشته باشد که من با او این صحبت را میکنم . علاآنچنان صمیمیت داشت که باورکردنی نیست .هیچوقت نشدیک کلمه گله ازشاه بکند بمن هیچوقت .

س - آشنائی تان بادکتراقبال ازکجا شروع شد ، آن چه جور....؟

ج - آشنائی من بادکتراقبال ازموقعی که برادرم احمدازفرانسه برگشت اینها همدوره بودند. خیلی هم باهمدیگر دوست بودند ازآنوقت باهاش آشنا بودم . یک آدم خیلی جاه طلبی بودودوندگی میکرد . دونفررا دیدم که اینطوردوندگی میکردندوباپرروئی ها

پرروئی به این مقام رسیدندووزیرآمد نخست وزیری یکی اقبال بود یکی متین دفتری . اینها متوسل میشدند مثلا" متین دفتری بمن متوسل شدکه وکیل بشود بنظرم دریک دوره ای .

س- این زمان رضاشاه استکه میفرمائید ؟

ج - بله بله . یعنی ازآن اشخاص پررو بودندها . هان یکی دیگرهم بمن یکی ازاعضای وزارت خارجه قدیمی میگفت راجع به این کاظمی کهوزیرخارجه شد میگفت اوهم در جوانیش بحدی پرروبود میآمدازآدم تقاضا میکردکه بیائیدمثلا" کاری بکنید که من رئیس اداره بشوم مدیرکل بشوم معاون بشوم وزیربشوم .

س- درمورددکترا قبال مشامدات خودسرکارچی بود ؟

ج - دکترا قبال بامن نهایت صمیمیت راداشت . وقتی که برگشتم ازسفرم خوزستان رفتم پیشش وبه اوگفتم ،گفتم من اگرجای شمابودم قبول نمیکردم اما شماکردید . گفت بجان بچه هایم قسم که مداخله نمیکنم حمایت خواهم کرد. برنامه اش مطرح شد درمجلس درمجلس گفتش که من ازآن نخست وزیرانی نیستم که بگذارم حکومت درحکومت دولت دردولت تشکیل بشود رفتم پیشش گفتم آقا شماچندروزپیش بمن وعده دادید. گفت بجان بچه هایم این مقصودم شمانبود گفتم پس مقصود کی است ؟ گفت بعضی ازاین وزراء کهعادت کردندبه طرز سابق که هرکدام خودشان برای خودشان یک شخصیتی قائلند من برای آن گفتم .یقین دارم کهدروغ میگفت . به شاهگفتم ملاقات اولم را به شاه گفتم این ملاقات دوم را که اینکه دولت دردولت اجازهنمیدهم بعدهمینطور دیگر هی روابط تیرهترشد بازهم بطور طبیعی . آخراین آدم وقتی یک مدتی ماند نخست وزیرشد ومردم هممیروندمتوسل بهش میشوندازاویک چیزی میخواهند خیلی برایش شاق است .یکی ازمعجزه هائی است که من این رابخارجی ها هم گفتم درجاهای مختلف گفتم .یکی ازمعجزه هائی استکه یک همچین طرز دستگاه دولتی بوجودبیاید نظیر ندارد درهیچ جای دنیاهمچین چیزی نمیشود که یک دستگاهی باشدکه دولتی باشداما تحت نفوذ دولت نباشد . دولت بد معنی هیئت وزیران ووزراء . این یک چیزی است

غیرعادیست واگردوام کرد وتوانست راه بیاندازداینکاررا فقط (؟)
بود راه دیگرش این بودکه یک نفرهم نخست وزیرباشدهم اینکارهارا بکندونخست وزیر
باقدرت باشد . اما به عقیده من آن کارخیلی مشکل ترمیشد امااین یک وضعیتی بود
یک سازمانی بودکه بطورطبیعی پیش آمده بودودرعین حالی که جزو دولت بوداین
تشکیلات امایک استقلالی داشت که این مربوط به شخصی بودکه این رااداره میکرد.
برای اینکه بعدها هم اشخاص دیگرآمدندباهمان قانون ،قانون یک ذره عوض نشد .قانون
سازمان برنامه را عوض نکرده بودند که من همانطور آمدم با همان قانونی که قبل
ازمن پناهی واشخاص دیگربودند،عوض نشده بود . امامن زیربار این چیزنمیرفتم و
دیکتاتوری نبود چرا ؟برای اینکه این چهارچوبی راکه میبایست ......
. خ - حالانمیدانم کجابودیم ؟
س- فرمودید که یکی ازخصوصیات ....
ج - میگویم که یکی ازخصوصیات این بود که درعین حالی که مستقل بودخودسرانه نبود
اراده من نبود من هرنظری که داشتم دربرنامه هفت ساله دوم منعکس شده بود.
که این به تصویب قوه مجریه رسید هیئت دولت مدتها درآن بحث کردند بعدرفت درمجلسین
سنا ومجلس شورا ومجلس سنا بنابراین یک عملی نبودکه من میخواستم تحمیل بکنم
ولی وقتی که اینکاربه تصویب رسیدهیچ قدرتی درروی زمین نمیتوانست وادار بکند مرا
که ازاین عدول بکنم این مهم است بسیارمهم است . یک نفربیایدبگویدکه همینطوری که
میگویند بیاجلوی خانه مرا آسفالت بکند توی حیاط من بیا درخت بکار این
توقعات رادرایران همه کس دارد وطبیعی هم میداند .برادرحاجی سیدمحمدبهبهانی
آمدگفت پانصدسال است خانواده مادراین مملکت زندگی میکند باعزت واحترام ،
الان یک سفره ایست پهن شده است مادراین سفره سهـــیم هستیم دیگرازاین واضح تر
میشود ؟ گفتم آقا من خودم راهمیشه گول زدم آنجاگفتم اژدها الان هم میگویم من
اینجاماٌموریت دارم که منافع مملکت ومردم ایران راحفظ بکنم . گفتم اصلا"
مردم ایران نمیدانند ابتهاج کی هست. امامن بااین چیزها خودم رافریب میدهم.
امکان نداردتاروزی که من اینجاهستم این استدلال راقبول ندارم . یک قانونی

گذشته است من درحدودآن قانون اقدام میکنم یک قدم نه جلو نه عقب میروم .
این کارمشکلی بود .یک delegation ترکیه آمدبه ایران به ریاست رئیس
مجلس ترکها درچه سالی بود؟ نمیدانم . اما یک اشخاص برجسته ای آمدند .اینها
آمدندبه ملاقات من گفتندکه شما چه کردیدکه موفق شدید؟ گفتم بسیارآسان شما هم
اینکار را میتوانیدبکنید گفتم شما بایدبکنید . برای اینکه درصندوق بین المللی
که وقتیکه بودم یک یادداشتی داده بودم راجع به وضعیت خراب ترکیه که یک
قسمت آن مربوط به ترکها است ،قسمت عمده اش مربوط به بانک است وصندوق
است دولت آمریکا ودیگران که قرض بهش میدهند . که گفتم آنجا نکنید اینکار را وقتی
که میخواهدبیایدقرض بگیرد بگوید آقا آقا شما بیا ئیدیک برنامه تهیه بکنید
اینکه نمیشودکه هی کارخانه نساجی یکجا درست بکنند یکجا دیگرهم یک کارخانه
نساجی این بحث پیش آمد گفتندما نمیتوانیم اینکار را بکنیم . گفتم من کاری
که کردم میدانیدلایحه تهیه کردم به تصویب هیئت دولت رساندم بعدمجلسین واین
را دارم اجرا میکنم . گفت ما درترکیه نمیتوانیم بکنیم گفتم چرا نمیتوانید؟
گفت که یک عده ای میآیندپیش نخست وزیر میگویندکه یک گروه ده دوازده نفری
میگویندما درحوزه انتخابی ما ما یک دانه کارخانه نساجی میخواهیم ،یک کارخانه
سیمان میخواهیم این نمیتواندبگویدنه اگربگویدنه این یک اقلیت مخالفینی
تشکیل داده است . گفتم بهمین دلایلی که من گفتم میتوانیداینکار را بکنیدو
جلوی این را بگیرید . گفتم تهیه بکنید یک برنامه ای همینطورکه من تهیه
کردم بدهیدبه همین وکلا بگوئیدتصویب بکنید . خواهیددیدکه سرتصویب اینها
این اختلاف بین خودشان پیش میآید هریک میخواهددرحوزه انتخابی خودش
این را خرج بکند آخرآنهای دیگرهم هستند آنها میگویندآقا ما هم سهیم هستیم .
وزراء را هم عیناً " همینطوراست .محدودبکنیدبه توانائی بگوئیدبرای این
مدت سال میخواهیم اینکار را بکنیم .گفت مشکل است .اینقدرهم پول بیشتر
نداریم . قرض دیگران یا رومیگویدمیتوانید یا روبگوید راهش چی است ؟ تهیه
میکنم میگویدمن قانون میگذرانم عوایدرا میبرم بالا من قانون میریزم بشما اختیار

میدهم که بروید فلانقدرقرض بکنید فلان گرورا هم‌بدهید .گفتم بکنیدا ینکاررا میتوانید
بکنید گفتند نه‌نمیشود . متقاعدنشدند درصورتیکه میتوانستندا ینکاررا بکنند.
آن عدنان مندرس را بیخودنمی‌کشتند اگرا ینکاررا کرده‌بود اما وقتی‌که دولت
دستش با زاست با یک عده‌گردن کلفت یک مقداری سیمان داشتندکه‌اصلا" زیادی بزد
س- درترکیه یا در..؟
ج - درترکیه زیادی بود .گندم‌کاشتندکه‌پوسید من این را درصندوق بودم مثال زدم
محصول گندم را تشویق کردند هی پول دادندبه کشاورزها نه راه داشتند نه
انبارداشتندنه‌وسیله‌صادرات که این را بتوانندبه مملکت برسانند وصادربکنند .
آنوقت ایتالیا خریدارگندم بود مثال زدم ازوضع پرازآشوب ترکیه وگفتم این
گناه ترکها نیست یک قسمتش مربوط به شما هاست .ترکها میآیندمیگویندما کمک
میخواهیم شما میدهیدصندوق میدهد بانک نمیدانند بانک میدهدصندوق اطلاع
ندارد دولت آمریکا میدهدهیچکدام اینها اطلاع ندارند دولتهای دیگرمیدهند.
گفتم این را جمع‌بکنیددریکجا محض رضای خدا ووقتی که‌ترکها میآیندبه آنها
بگوئیدشما با یدیک برنامه‌بیاورید برنامه‌را تصویب که کردند آنوقت تکلیف هرکس معلوم
میشودچقدرش بانک بدهد چقدرش صندوق بدهد چقدرش را دولت آمریکا بدهدچقدرش آن
I.D . A. بدهد International Development Aid که‌مفت ومجانی است .
س- زمانی که‌سرکارریاست سازمان برنامه را بعهده داشید. آیا این وجودمجلس
کمکی بوددرانجام کارهای تان یا اینکه یک مزاحمی بود ؟
ج - بدون شک کمک بود ازاینجهت که من وقتی که یک چیزی راکه تصویب شده بودلااقل
میتوانستیم بگویم که به تصویب مجلس شورای ملی نمایندگان ملت رسیده است
درصورتیکه هیچکدام آنها نماینده ملت نبودند . این را حالا بشما بگویم اینهم
جالب است . برمیگردم به آن جلسه ایکه درمنزل علا داشتیم گفتم به این دلیل واین
دلیل من نمیتوانم برای رفع این محظورتان هم آقا یک دعوتی بکنیدازاین وکلا من
من خودم میآیم آقا همه شان خوشحال شدند.دعوتی کردندمنزل آقای مصطفی تجدد من
دفعه اولی هم بوددرعمرم که‌تجددرادیدم . تابستان بود بسیارگرم بود یک باغ

بزرگی داشت توی شهرکجای شهربودیادم نیست . یک باغ خیلی‌بزرگی داشت . توی این
باغ دوتا چادرزده‌بود . چندفراکسیون بودندکه باهمدیگر اختلاف داشتند من میگویم
اینجورچیزها راچون اهمیت به آن میدادم هیچوقت واردنیستم‌که‌فراکسیون اسمش چی بود
نمیدانم درمجلس چندم بود اینها راهیچ بخاطرندارم. اماچندفراکسیون بودندکه‌بیش
از ۶۰ نفرعضوبود ازدولت علابود عبدالله‌انتظام بود علی‌امینی .زیرچادررفتیم‌ونشستیم
مثل یک مجلسی بودشیرینی بود میوه بودتمام اینها راکه‌صرف کردندرفتندآنجا نشستند
آقای چیزشروع کرداول سخنران آقای وکیل خوزستان بود ولی وکیل مدافع بوددرتهران
ای دادکاشکی اسمش یادم میآمد . این پاشد یک نطق غرائی کرد وکیل مجلس هم بود
خوب هم حرف میزد یک چیزهائی گفت خلاصه‌اش اینکه آقای ابتهاج مردبسیارشریفی است
مردبسیارنازنینی است اما اعتنا به‌هیچکس ندارد اسب خودش راسوار ومیتازد صحیح است
صحیح است واسه‌اش گفتند عینا "مثل اینکه مجلس شورای ملی است .بعدازاوآقای دولت‌آبادی
دولت‌آبادی مال اصفهان که یک وقتی شهرداربود اوهم بازهم به‌نعل وبه‌میخ هم تمجید
هم تعریف هم انتقاد صحیح است‌صحیح است . سومی یکی دیگر این سه تاناطقین صحبت
کردندبعدمن‌بلندشدم گفتم آقایان من گمان میکنم که خودتان بدانیدیک آدمی هستم
که به‌اندازه کافی اینقدرشعور دارم که‌بدانم که چه‌راهی به نفع من است‌وچه‌کاری
بضررمن است‌گفتم هیچ آدم عاقلی پیدا میشودکه بگوید که همه رااازخودش برنجاند
کارازاین آسان تردردنیا میشود که‌آدم‌با پول دیگری دوست بخرد ؟ یک پولی است شما
میگوئیددراختیارمن گذاشتند من اگر حرفهای شما را تقاضاهای شما را قبول بکنم همه‌تان
طرفدارمن میشوید اینکاری که من کردم این است‌نتیجه اش همه میگوئید آدم بسیار
خوبی است اما آدمی است‌یک دنده آدمی است‌اعتنا به‌فلک نکرده است‌سوار اسب هست میتازد
وهیچکس راهم داخل آدم نمیدانند. گفتم من کاری میخواهم بکنم که مرتکب اشتباهات
سابق نشویم‌این یک چیزهائی بودکه خیلی اثربخشید بعدهم انعکاس پیداکردکه چطور
ببینید اینجور چی این حرفها میزندگفتم درزمان قدرت رضاشاه چندکارشد که غلط بود
یکی کارخانه قند شاهی بود که‌بردندآنجا بعددیدندکه آنجا چغندر بعمل نمیآید
برچیدندبردند اراک .یکی دیگرسدکرخه که این سالان هم‌هست یک Monument است

که‌برنامه اقتصادی غلط یعنی چی ؟ وکارغلط یعنی چی ؟ وقتی که‌ساختندخواستند آب باندازندپشتش دیدندآبی راکه‌بیاندازندپشتش‌تمام این مزارعی که چندین هزارسال است‌کد وجودداردوزراعت میشود خشک خواهدشد . یکی دیگرذوب آهن‌گفتم ذوب آهن راقرارداد امضاء کردندتمام شده‌بودکه درکرج ساخته بشود خودسازنده Krupp بمن گفتندکه‌این درظرف دوسال ذغالش وآهنش تمام‌میشد . گفتم من نمیخواهم ازاینکارها بکنم .

س ـ اینکارچه جورشده بود چه جورتصمیم گرفته بودند ؟ چه‌هیئتی چه ..؟

ج ـ همانطوریکه گفتم امان اله میرزاراشاه به‌اوگفتش ، رضاشاه داشت میرفت میدان اسب سواری آنوقت میگفتند صحرای ترکمن ، ترکمن صحرا گفت تا من میآیم این باید امضاء شده‌باشد این بدبخت هم نشست شب وروز یک چیزی راامضاء کرد بدون اینکه بداندکه چی چی راامضاء کرده است . گفتم من نمیخواهم از اینکارها بکنم چون این راواردبودم ها ازتوواردبودم . گفتم که ..

س ـ این بعنوان نمونه ای ازاوامرملوکانه است ؟

ج ـ این یک عنوانی است‌که درنتیجه اوامریک شخص شده است هیچکس هم درآن مداخله نداشته است وبعدعلتی غلط بوده است‌وخواستنداصلاح بکنند . ذوب آهن که‌اصلاً راه نیافتاد ، راه نیافتاددیگر هیچی برای اینکه خوشبختانه که راه نیافتاد برای اینکه اگرراه‌افتاده بودوتمام شده بودمعدن ذغال سنگشان وآهنش که دیگرچه افتضاحی میشد . گفتم‌من آمدم روزی هم که اینکارراقبول کردم گفتم به این شرط است که‌بایدبگذاریدمن کاررامطابق سلیقه وعقیده خودم بکنم عقیده من اینست که تمام معایب‌ایران روی اینستکه مطالعه کافی نمیشود اراده یک شخص یا یک عده اشخاص‌که‌احیاناً " ممکن است‌ذینفع باشد اجرا میشود .من آمدم برای اولین باردرایران میخواهم اینکاررابکنم برخوردمیکنم به این اشکال ومیدانم این اشکال هست‌اگریک‌آدم عاقلی بودم به معنی رایج ایران من همه شماراراضی میکردم هیچ اشکالی ندارد . یک چیزی برای هرکدام شمادریک‌جائی میکردم .اما این راه تخریب‌ایران است‌من آمدم برای‌اولین بارمیخواهم یک‌اصلی رایک‌پایه‌ای

را بگذارم که بعداً زمنهم همان راه را بروند تنها راه نجات ایران این است من دواطلب نیستم . اینقدر اشخاص درتهران پیدا میشوند ...

س - فرمودید که این است یعنی این هست چی بود ؟

ج - هان ؟

س - فرمودیدکه تنها راه نجات ایران این است ..؟

ج - همین ، همین که برنامه تهیه بشود مطالعه بشود توسط متخصصین نظرداده بشود معلوم میشودکه ماکاری که میخواهیم بکنیم اینکاری است که مفیداست این موزون هست با سایرکارها واجب تر از این کاردیگری نیست در ایران که ما این را جزو مقدم ترین کارها گذاشتیم این از طرف یک عده ای مطالعه بشود وقتی که اطمینان پیدا کردندآنوقت این بشکل برنامه بیایدتصویب بشود .

س - تشخیص نهائی را کی بدهد که اینکار مفیداست اینکار اولویتش بالاهست ؟

ج - هیئت دولت ومجلس .و آنوقت من یک هیئت ۶۰ نفررا دعوت کردم که یکی از آنها اصفیا بود . من وقتی آمدم پرسیدم ازهرکس ازبرادرم ازدیگران اینها مهندس خوب کی ست ؟ پزشک خوب کی هست ؟ نمیدانم کارهای دیگر دررشته های مختلف ، ۶۰ نفررا دعوت کردم که برنامه هفت ساله رازیرنظرآنها تهیه بشود تمام دستگاههای سازمان برنامه تهیه میکردند میرفت پیش این هیئت ۶۰نفری اینها چندین ماه آنجا کارکردند درجلسات عملیاتشان خودم شرکت داشتم . پیداکردن ۶۰ نفرکار آسانی نبود امامن آوردم ازهرجائی که بمن گفتندکه این اشخاص تحصیل کرده دراین رشته هستند فلان اینها دعوت کردم که توی اینها میگویم یکیش اصفیا بود که همینجورمیدیدم که این آدم وارداست درپزشکی بود یک اشخاصی دعوت کرده بودم الان اسامی آنها راندارم اما پرسیدم تحقیق کردم آوردم یک هیئتی که بنظرمن میرسید جامع است دررشته های مختلفی که بحث میشود اینها واردهستند .تمام آن چیزهائی راکه همکاران من درقسمت های مختلف تهیه میکردندمیبردم آنجا اینها تصویب میکردند . تمام اینکارراآنوقت خلاصه شددرآن برنامه دوم .مافاقدهمه چیز

بودیم یک نفردرسازمان یک نفراکونومیست نبود یک دانه نبود . من یکی از مشکلات من این بودکه تشکیل بدهم دفتراقتصادی ودفترفنی،دفتراقتصادی راوقتی که خواستم تشکیل بدهم به این اشکال برخوردم چه جوربه اینها حقوق کافی بدهم یک سال ونیم طول کشیدکه تامن توانستم آن پولها رااز فورد فاندیشن بگیرم مثلا" یک عده ای ممکن است که پیدا میشدندکه فورد فاندیشن آنجا نشسته بود تا من تقاضا میکردم داد این Izenberg بودنمیدانم چی که بوداسمش یک همچین چیزی بود فرستاد این چندین بارآمد اولا" واردا ین فلسفه شدندکه بچه مناسبت Planning درایران لازم است ملاحظه میفرمائید ثانیا " چه جوری‌میخواهید این رااجرابکنید ؟ هزارویک سئوال ازمن میکردند بیخودکه‌نبود بعدکه این آدم متقاعدشد و گزارش داد گفتندشما بایدخودتان بیائیددرنیویورک با اینها صحبت بکنید . رفتم درنیویورک باآنها صحبت کردم دردوحله درحدودیک میلیون وپانصدهزاردلاراز اینها گرفتم که یک .

س ـ درجلسه منزل آقای تجددمیفرمودیدکه بنده ...؟

ج ـ خب آخرمیرویم این چیزهای میگوئیم برای اینکه اینها همه باهمدیگرارتباط دارد چون سئوال کردیدچه‌جوری شد ؟ این ابوالحسن ابتهاج نبودکه بنشیندتوی خانه اش این برنامه رابنویسد وبعدروی آن تعصب‌شان بدهد. تمام دستگاهها راتمام اشخاصی که درمملکت بودند وهنوزمن دفتراقتصادی راودفترفنی بطرزکامل نداشتم برای اینکه همین بودکه من ایستادگی میکردم آقا من دارم یک تشکیلاتی میدهم . من روزی که آمدم به‌سازمان برنامه بااین نیت بود کهاین رفتم آن مطالعاتی که کردم به این نتیجه رسیدم من دوستگاه لازم دارم ،یک دستگاه اقتصادی یک دستگاه فنی ،دستگاه فنی یکی‌ازبهترین دستگاههای‌فنی راداشتم که در Recruit کردن اینها شخص جین بلاک دخالت داشت . یکی ازاشخاصی‌که‌استخدام کردیم یک فرانسوی بودکه تمام کارهائی را که فرانسویها درمراکش کرده بودنداین George Gerard کرده بود .تمام چیزها تمام راهها هم‌ردیف وزیرفوائد عامه بود Ministre des travaux publiques میگفتند منتهاش آنجا وزیراسمش رانمیگذاشتند درزمانی که فرانسویهاکولونی شان بود

یک عنوان دیگری داشت . اما کاروزیرفوائدعامه را میکرد . Public Work
را میکرد .یکی دیگرداشتندوزیرا قتصادبلژیک بود دوسال وکسی بودکـــــــه
Electrification بلژیک راا ومعمول داشت اواجراکرد . این قبول
نمیکرد این بیایدبرودزیردست یک ایرانی درسازمان برنامه ایران . وقتی به
اشکال برمیخورد بلاک شخصاً " باآنها صحبت میکرد . چراصحبت میکرد ؟ این باز
حرف توحرف میزنم اما ناچارم اینها راتوضیح بدهم برای اینکه والا معقول بنظر
نمیرسد یک ایرانی کهاین چیزها را میشنود میگویدآخرچطوراین حرفها را میزند ؟
ایران سگ کی بود ؟ آخرابتهاج کی بودکه همین چیزی میکردند؟ بلاک شده بود
مبلغ من.بلاک میرفت سرتاسردنیا Plan Organization را میگفت .بروید
ببینیدکه یک Plan Organization هست درایران ببینیدچه جور
کارمیکند شماسعی بکنیدآنجوربکنید . درسوئد این راگفت درمصراینطورگفت کهآن
کویتی که پهلوی من نشسته بودسرمیزشام گفت من شمارا میشناسم مستربلاک درمصرفلان سال
ازشماچنین چنان میگفت . فضل اله نبیل سفیربود گفت من سرمیزشام مجبورشدم
پاشم وازاوتشکربکنم که افتخارمیکنم که دریک همچین محفلی دراستکلهم ازیک
هموطن من اینطورتعریف میکند . مشغول این تاءسیسات بودم من چه جوری میتوانستم
آخربرنامه بدهم وشروع بکنم بکار ؟ چه جوری میتوانستم شروع بکنم بکاربدون
اینکه معلوم بشود اینکاری که میخواهم بکنم جزو برنامه هست یانیست ؟ اما
فهماندن این بمردم کارآسانی نبود به اینجهت گفتم داوطلب میشوم .

س ـ که درآن جلسه درمنزل تجددشرکت بکنید

ج ـ گفتم . گفتم درتهران من بشماقول میدهم یک عده زیادی هستندکه دواطلب میشوند
کهریاست برنامهرا قبول بکنند مجانی حقوق هم نمیگیرند تمام شماراهم راضی میکنند
برویدبیاورید .مگرمن تقاضاکردم کهمن رئیس سازمان برنامـه بشوم ؟ آمدندبمن
گفتند من یک شرایطی کردم قبول کردند اینشرایط این هست که من زیرفشارقرارنمیگیرم
اگرخیال میکنیدبااین تهدیدات من ازمیدان درمیروم این رااشتباه کردید غیر ممکن است
تامن ندانم که چی میخواهم بکنم وچرا میخواهم اینکاررابکنم نخواهم کرد .خیلی در

این زمینه صحبت کردم خیلی مفصل . آقا احسنت محسنت شروع شد .تمام آن احسنت ها برای من شروع شد .یواشکی دیدم یک چندنفرپا شدندرفتند آنهائی که مخالف بودند یواشکی رفتند . دیگرتاریک هم شده بود . آنچنان اثرکردکه علا علی امینی وانتظام آمدندتبریک . شاه شنید گفت شما چه کردید ؟ گفتم هیچ یک مطالبی راگفتم ، گفتم ومن میدانستم که اثرخواهدداشت برای اینکه عقایدی است معتقدات من است .
من یک چیزهائی راکه میگویم اگراثرداردبرای اینکه به آن عقیده دارم وهرسئوالی هم که بکنندجواب میدهم من کسی راگول نمیخواهم بزنم که درآن گیربکنم عقیده دارم عقیده هم داشتم آنروز اگرنمیخواهند مرا بردارند .بردا شتن من که کاری نداشت که با یک تصویب نامه بر میداشتند
س- چرا نمیشدکه آن آقای علا برودمجلس بگویدکه این برنامه بعرض مبارک ملوکانه رسیده وامرفرمودندتصویب کنید مثل دوره های بعد؟
ج - این یکی خیلی اثرش بیشتربود خودشاه بمن گفت باتحیر اثرفوق العاده ای بخشید. بهرحال ساواک بهاوگزارش میداد جاسوس هایش درمجلس بهاوگزارش میدادند وزاریش به او . مطلع ترین شخص ایران بود .این یک چیزهائی بمن میگفت راجع به روابط زن وشوهر که من تعجب میکردم .
س-آخرچون بعداً ایشان تصمیم گرفت که مجلس نقش دیگری داشته باشد میخواهم ببینم این ازکدام دوره شروع شده بود.
ج- ازاین خوشش نیامد که یک آدمی یک شهرتی پیداکند شهرت جهانی هم دنیا هم داخل احترام بکنند نمیدانم بگویندچه آدم لایقی است چه آدم قلدری است این ازاین چیزها بلا آخره ازاین خوشش نیآمد. خب این تواءم شدباچیزهای خارجی، خارجی ها هم گفتندکه این چرا درامورنظامی دخالت میکند ؟ مزاحم شان شده بودم دیگر .هرسال من چیز میکردم که Radford وقتی که این حرف رازدمشت زدم روی میز که این آخریک کاری بکنید شما محض رضای خدا شما میگوئیدکه لازم نیست رئیس Military Mission شمابه شاه میگویدکه این کافی نیست این بودجه .

ازقول شاه گفتم . خب اینبدیهی است خوششان نمیآید وبارئیس اصل چهار آن رفتار راکردم خوششان میآیدمگر ؟ اینها ترجیح میدهند عمـــــر وزید اسم نمیخواهم ببرم که تابه آنها یک چیزی میگفتند چشم بلهقربان میرفتند انجام دادند چه شاه چهانگلیس چه آمریکا چه مجلس .

س - آن مخالفت شاه با نقش محدود مجلس به آن ترتیبی که شما تفسیرفرمودیدچه بود ؟ چی شدکه مجلس را محدودترش کردند ؟

ج - یواش یواش تملق بهاوگفتند واینهم خارجی ها هم بیشترتشویقش کردند .هرچه که گفت خارجیها قبول کردند پیش خودش فکرکرد واقعاً " فکرکـــرد ژنـــــی است واقعاً " خیال میکردها ژنـــــی است خیال میکردکه این یک شخصیتی پیدا کرده است دردنیا که هرچه بخواهددرایران بکند میتواندبکند وبنابراین این فکرکردحالا که اینطورهست ضمناً " خارجی ها هم ناراضی هستند صدمیلیون دلارهم میخواهندبدهند ابتهاج راچرا برنداریم ؟ وبعدچرا یک تک وتوک اشخاصی پیدا بشوند در مجلس کهفضولی بکنندتمامشان بایداشخاصی باشندکه من انتخاب میکنم من میگویم که کی یک درآنجا باشد این اشخاص هم که انتخاب میکنم به این دلیل استکه مطیع خواهندبودفضولی نخواهندکرد اظهارعقیده نخواهندکرد . درست برخلاف آن چیزی که میبایست بکنند .اشخاص درست امین وطن پـرست .که میشناختم این مردم را . اینها رابیاورد وتشویق شان بکندبگوید.

س - که چه کارکنند ؟

ج - مطالبتان رابگوئید.

س - درمجلس ؟

ج - درمجلس . من بهاوگفتم یک روزی باکمال فضولی این جسارت است این اصلاً"عیب است .گفتما علیحضرت سعی بفرمائید ۱۵ تاابتهاج دورخودتان جمع بکنید .اینها میخواهندنهست وزیربشوند نه دزدند نه تحت نفوذ خارجی میروند .مطالبشان راگوش بکنید آنوقت تصمیمبگیرید .

س - چهگفتش ؟

ج ـ هیچ سکوت کرد.هیچی . هروقتی که یک چیزی راکه‌نمیتوانست ردبکند ونمیخواست خلافش رابگوید سکوت میکرد نگاه میکرد درست توی چشم من نگاه‌میکرد . من چی بگویم بیش ازاین بگویم ؟ بهرحال این جلسه بانهایت دوستی ومحبت وگرمی تمام شد تمام طرفدارمن شدند عجیب بودهااثرعجیبی بخشید . صفاری ، صفاری خودمان شوهرخواهرمن بودآنجا گفت آقا

س ـ چی هست اسم اول شان ؟

ج ـ محمدعلی صفاری . گفت آقا من اول طوری دست پاچه شده بودم وقتی این نطق های آتشین راکردند .گفت بعدلذت بردم حظ کردم ،حظ کردم . اصلا" همه این علا بکلی شادشد دید که راحت شد آسوده شد برای اینکه هی بمن میگفت آقا دولت مادارد سقوط میکند اینها هی میآیندبما این حرفها را میزنند من یک حقایقی به آنها گفتم .

س ـ بعدازجلسه چی شدآنوقت وقتی که مجلس تشکیل شد. وبه اصطلاح جلسه رسمی واینها ؟

ج ـ نه دیگر این درجلسه رسمی منعکس نمیشد این شکایتی بودکه وکلا میرفتند پیش نخست وزیرمیکردند پیش وزراء میکردند که آخرآقا ماموکلین ما این چیزرا میخواهند . موکلین بدبخت چنین چیزی نمیخواستند خودشان میخواستندیک کارهائی بشود . یکی ازآن اشخاصی که ازمن رنجید آقای عرب شیبانی ، عرب شیبانی باهم سواری میکردیم وقتی که من دربانک رهنی بودم . عرب شیبانی ،آقاخان بختیارو پسرکوچک قوام الملک شیرازی رضاقوام دوست بودیم یک خیلی اسب شناس خوبی بودواسب سوارخوبی بود ومن خیلی ازاواستفاده میکردم . این وکیل شد . آوردمش دربانک رئیس کارپردازی اش کردم .

س ـ بانک ؟

ج ـ بانک ملی . رئیس کارپردازیش کردم که کارغیرفنی است .

س ـ عرب شیبانی ؟

ج ـ عرب شیبانی . آمدوکیل مجلس شد . آمدیک روزی پیش من تقاضا که من درحوزه انتخابی من که‌فارس بود ایل عرب . فلان چیز ، فلانچیز ، فلان چبز را میخواهم به‌اوعینا " مثل سایرین گفتم آخرمیخواهم‌چی است ؟ من بایدتهیه بکنم یک چیزی

برای تمام مملکت. آنچه که تعلق میگیرددرآن رشته اگربه آنجا های شما رسید اجرا میشود .والا من اینجوری نمیتوانم . رفت قهرکرد قهر که رفت ماه ها دیگرا طلا" قهر قهری ایرانی میدانیدکه چه جوری است سلام علیک نمیکنند .گفتم به جهنم قهربکند به دوستانش گفتم که اینهاچی چی میگوید ؟ این خیال میکندکه چی ؟ این خیال میکند منزل مگراین چیز بابای من است که میخواهدازمن که به او به بخشم . اینعواقب داشت طرزکارکردن این بود نه فقط یک هیئت جامعه ای مثل مجلس برعلیه آدم قیام میکرد دوستان آدم ازآدم میرنجیدند آدم میبایست این قدرت را داشته باشد که بگوید نه. من اینکه گفتم همیشه درایران گفتم من کسی راسراغ ندارم درایران که این جراءت راداشته باشدبه مقامات مقتدرو بانفوذ بگوید نه . اینکاررا من میکردم برای چه ؟ برای اینکه آماده بودم هرآن سرا بیرون بکنند بیرون بکنند . اینکارشدبه این ترتیب مجلس هم متقاعد شد .اینها اکثریت بودندچون اینها راخودشان راانتخاب کرده بودندچندتا فراکسیون بودند ائتلاف چندتا فراکسیون بودند. بعدآنجا خب علاخوشوقت شد ظاهرا" علی امینی را نمیدانستم علی امینی بدجنس است فطرتا" آدم بدجنسی بودالان یقین دارم حسادتش میشدازاینکه من این توانائی رادارم که درمقابل یک عده ازمخالفینم اینطورازخودم دفاع بکنم روی پای خودم بایستم وهمه را متقاعدبکنم . آن علی چیز باکمال حسن نیت بود انتظام .

روایت‌کننده : آقای ابوالحسن ابتهاج

تاریخ : ۱۳ آگوست ۱۹۸۲

محل : شهرکان ـ فرانسه

مصاحبه کننده : حبیب لاجوردی

نوارشماره : ۲۷

س ـ مثل اینکه اظهارعلاقه‌فرمودید که اول جلسه امروزخاطراتی راجع به داور که فراموش‌شده بودمطرح میفرمائید ؟

ج ـ بله یک موردرامن فراموش‌کرده بودم به آن اشاره بکنم واین مربوط است به جوانمردی وشهامت داور که درکمترایرانی پیدا میشود . من وقتی که واردکار دولت شدم‌یعنی وقتی که آمدم به‌بانک ملی که یک‌سال واندی بعدازاین بودکه با داورکارمیکردم وداورخودکشی کرده بود آنوقتی که من آمدم به بانک ملی . اطلاع پیداکردم که درچندسال قبل امیرخسروی باکمال حسن نیت بخیالی که نه شایدهم به‌اوگفته بودندکه چون ارز ترقی‌میکرد دائم ترقی میکرد ریال تنزل میکرد وخیلی هم طبیعی بودبرای اینکه دولت بیش‌ازدرآمدش خرج میکرد وهمیشه تقاضا بیشتراز عرضه بود . این یک فکر بکری بنظرش رسیده بوداین بودکه ارزبفروشد که گفتند بقول خودش‌گفته بودهرقدرمیخواهیدمیفروشم وقتی که پائین آمد اینها راپس میخرم وتنها ارزی که داشت بفروشد ارزاندوخته های مخصوص رضاشاه بودکه ازپول نفت‌کنار میگذاشت برای خریداسلحه وهرچیزهائی که خودش تشخیص بدهد این یک چیزی بودکه بی نهایت به آن علاقه داشت .

س ـ این صحیح است‌که اصلاً" اصل صورت‌ارزرا میبردندپهلوی رضاشاه واومیگفت‌که .. ؟

ج ـ هرروزجمعه امیرخسروی میرفت‌این را میبرد به عرض‌میرساند تمام وضع بانکی مملکت را همینطورتمام وزراء . بمن تکلیف‌کردندکه من وزیرچی‌چی بشوم گفتم نمیشوم من ممکن نیست‌بروم یک‌روزمعینی این چیزها رابه رضاشاه گزارش‌بدهم که آنوقت ازاودستوربگیرم آخراین صحیح نیست‌این واردنیست . اینکاررا مرتب آنوقت‌روزهای شنبه برایم میآمدتعریف میکرد امیرخسروی که دیروزچه جور بود . بمن میگفتش‌که چشمهایش

مثل چشمهای ببرمیماند .

س-چشم رضا شاه ؟

ج - رضا شاه . میگفتش‌که آن سراطاق   میایستدوقتی که بمن نگاه میکند من میلرزم .این راجم که نخست‌وزیربود برام تعریف‌کرد ویک عده ای بودیم تعریف کردکه هروقت‌که ازشرفیابی برمیگردم میروم میخوابم ویک مقداری جوش‌شیرین میخورم . برای اینکه‌خیس‌عرق‌میشوم این هردوتااین مطلب رابمن گفتند. یک روزی اطلاعپیداکردم که‌این درموقعی که‌رئیس‌بانک بوده   ششصدهزارلیره از این اندوخته‌ای که این درحدودیک میلیون بود فروخته به‌این ترتیب بااطمینان اینکه میفروشم میآیدپائین وبازپس میخرم .

س- بدون اجازه ؟

ج - بدون اینکه‌به هیچکس بگوید . هیچکس‌هم درآنجانبودکه به اوبگویدکه آخر آقا این کاراحمقانه است بچه‌گانه است. بیشتراین ارزراهم لاوی وکتانه خریدند که‌لاوی نماینده جنرال موتورز بود . کتانه نماینده کرایسلر بود. این ارزهارا فروخت تمام شد به‌انتظاراینکه اینها میآیندمیفروشند بهمین انتظارماند .هیچکس احمق نبودکه‌بیایدبفروشد آنهااین رایک فرصت مغتنم شمردندکه یک لیره رابقیمت بسیارارزان خریدند. این قضیه یک قضیه بغرنجی شد برای اینکه رضاشاه اگراطلاع پیدامیکردکه این برداشته اندوخته رااینکارراکرده است‌بدون تردیدتیربارانش میکرد .

س- دستگاه اطلاعاتی نبودآنموقع که خبرپیداکنند جاسوس‌که دردستگاه باشد؟

ج - اینجور به این معنی ساواک اینها مطلقانبودنخیر . یک دانه..

س- چون این عمل خیلی بزرگ ومهمی بوده است .

ج - بسیار ،خب البته چندنفرنمیدانم دربانک ملی ازاین اطلاع داشتند . من درخارج نشیده بودم این را . به‌داور گویامیرودمیگویدقضیه را .روی شهامت‌داور مردانگی اش مینشینندکه چه‌بکنند چه نکنند که شاه نفهمد تصمیم میگیرند یک مقداری نقره بفرستند لندن بفروشند وارزآن رابجای این بگذارند .همین کارراهم کردند .امادربانک هم

کسی کمترکسی شنید . من ازاین عده معدودی که این را میدانستنداین راشنیدم
که این نشان میدهدبی باکی امیرخسروی را وبی اطلاعیش . مردبسیاربا حسن نیتی
بود . بااودوست بودم .امااز این کارها میکرد آنوقت کسی هم نبودکه به او
جراءت بکندبگوید .اوهمبرای خودش یک رضاشاه کوچکی بودتوی بانک ازاومیترسیدند
حضرت اجل حضرت اجل بهاومیگفتند این عنوانش هم حضرت اجل بود. اماخوش قلبی
داور .حالا برمیگردیم به فرمودیدکه ؟

س- قبل ازاینکه به داور . راجع به دکتراقبال نمیدانم این سئوال راکردم
یانه ؟ ولی برای اینکه مطمئن باشم که این درخاطرات تان باشدچه جورنخست وزیری
بود ؟ طرزاداره ٔ وزراء وکارهای حکومتیـــش چطوربود ؟

ج - واللـهخیلی رفتار وعادتش این بودکه به آدم خیلی وقتی خصوصیت میکردآدم را
بغل میکرد تمام این وزنش را میانداخت روی گردن آدم میبوسیـد و نمیدانم جون
جونی این طرزایرانی ، تحبیب ایرانی وعادتش هم بودکه همیشه دوست پیداکند
طرفداردا شته باشد . من هیچوقت نشنیدم که باکسی خشونت کردهباشد باکسی تندی
کردهباشد هیچوقت نشنیدم . هیئت دولتش هم نـرفتم هیچوقت نرفتم درهیئت
دولتش نه که بتوانم ببینم که چه جورهیئت دولتش رااداره میکند .ولی این
اماآدم درستی بود بهیچوجهمن الوجوه سوء استفاده نمیکرد .برادرهایش اشخاص
کلا هبردار بودند مخصوصا " آن خسرو کوچک تره، خسروبوددیگر ؟ خسرواقبال آن کار
طوری میکردکه من وقتی سازمان برنامه بودم یک عده اززاپن آوردم Southern Fisheries
اسم این موءسسه بودکهاین موءسسه آمریکائی George Frye که برای من
کارمیکردندآنهااین رابرای من پیداکردند. مااین راآوردیم ودوسال هم خیلی
خیلی خوب کارکردند Trawlerرا آوردن برای اولین باردرخیلج فارس تا آنجائی
که من اطلاع دارم با Trawler ماهیگیری میشد . خودم هم رفتم دریک سفری هم
دیدم که چقدر راحت چقدر منظم این صیدمیشود بجای اینکه بروند بخواهندساعتها
چیزبکنند که یک ماهیبگیرند این یک تور را میانداختند تورراپرمیشدمیکشیدند
تویش یک مقدارزیادی کوسه بودکه این کوسه ها راسعی میکردندبکشندوبزحمت اینها

میمردند برای اینکه اینقدر چماق توی کله شان میزدندواینها خیلیجان سخت بودند . واین سال سوم نیامد من هرچی پرسیدم گفتندمعلوم نیست .گفتنم‌معلوم نیست چی است ؟ به آنها یا تلگراف کردم یا نوشتم که چرا نمیآئید .اینها دلیل نداشت که ازما ناراضی باشند ومنهم ازآنها کمال رضایت را داشتم من میخواستم این را توسعه بدهم .نامه ای نوشتند که ما حاضرنیستیم بیائیم رقابت بکنیم با یک موء سسه ای که متعلق به شاه است . شیلات راشاه آخر درآن توسط بنیاد پهلوی یک دخالت هائی شروع کرد که همین ملکی هم که اینجا است اینهم یک صیدی میکرد ونمیدانم یک زدوبندی هم داشت با دولتیها .

س - کدام ملکی آقا ؟

ج - این دکترملکی وزیرکابینه زاهدی ، وزیرکار ، که الان مقیم است درنیس سالها هست مقیم است . من این نامه رابردم پیش شاه به اونشان دادم گفتم ملاحظه میفرمائید این است یکی ازعواقب این مداخلات بنیاد پهلوی درامور تجارت است این صریحا "نوشته است که من نمیآیم برای اینکه نمیخواهم رقابت بکنم با یک چیزی که مربوط به دربار است . هیچ عکس العملی نشان نداد .مثلا" یکی ازاین مواردیست که یک چیزهائی راکه به اونشان میدادم که اتربیبخشد .

س - به شاه ؟

ج - به شاه که عکس العمل نشان بدهد هیچ عکس العملی نشان نداد .وراجع به اقبال صحبت بودکه آنروزکه‌گفتم که دریک فاصله‌کوتاهی من ازاظهارات شاه استنباط کردم که خیال داردا ورا بردارد برای اینکه خیلیتعجب . خیال میکنم خودم اینطورقضاوت میکنم .خیلیتعجب کردکه‌یک کسی راکه آورده است بعنوانی که نوکر محض است این چطوربخودش اجازه میدهدکه فضولی بکند .که به‌یک مخبرانگلیسی من من کرده‌بود .

س - ولی خیلیهاآن نطق دکتراقبال درمجلس خاطرشان هست‌که مثل اینکه استیضاحش کرده بودند چی بوده که‌گفته من غلام اعلیحضرت هستم وکلماتی بکاربرده‌بود...

ج - نه مثل اینکه گفته بودندکه وقت‌تعیین کند برای بحث استیضاح ، مطرح

کردن استیضاح گفته بوده من بایداجازه بگیرم . اینطورهم بود هرکس‌که میآمد
یک چیزی میخواست‌که این نمیتوانست بکند درمحظور گیرمیکرد عکس‌شاه همیشه پشت
سراوبود میگویندا شاره میکرد که ایشانند من فقط آلتی هستم برای‌اجرای اوامرشان
وشاه هم که این چیزها را میشنید خوشش میآمد.

س- وقتی‌که صحبت میشود که ازکی بودکه واقعا" قدرت دولت وکابینه ازدستشان
دررفت بعضی ها هستندکه میگویندکه ازدوره حکومت دکترا قبال .

ج -که قبل ازاقبال علا بود خب علا البته اینطورنبود .شاه میگویم مداخله
میکرد مثلا"تلگراف میکردا زواشنگتن به علا که به ابتهاج بگوئیدچرا قرارداد
راموله را امضاء نکرده است؟ اینکارها را میکرد .اما اینجور غلام بنده این
راست است .این رادردوره اقبال بکلی این تحکیم شد دیگراصل مسلم شد این
دراشتردیدنیست برای اینکه یک مدتی هم نخست وزیربود نمیدانم چندسال
نخست وزیربود ؟ سه سال ؟

س- بله .

ج - سه سال وخرده‌ای .

س - اسم مرحوم علا رابردید اینجورکه ازسوابق معلوم است مرحوم علا یکی ازکسانی
بودکه رأی مخالف دادبه تغییر سلسله وآمدن پهلوی .

ج - بله ،بله .علا بودوسه نفرمثلا اینکه بودند .علا بودتقی‌زاده مثل اینکه بود

س- مصدق ، مدرس .

ج - مصدق ومدرس بله مدرس . علا عرض‌کنم امااز روی‌عقیده نه اینکه طرفدارقاجاریه
باشد بهیچوجه عقیده اش این بودکه این طرز تغییرسلسله صحیح نیست ازلحاظ
اصولی . وبانهایت رشادت گفت معذالک رضاشاه آوردش یعنی سفیرش‌که کرددر
واشنگتن ولندن ورئیس اداره تجارتش هم کرد وازاوهم حرف‌گوش میکرد .میگویند
رضاشاه خیلی بدش میآمد که کسی پوشت بگذاره این علا همیشه عادت داشت پوشت
نه‌برای قشنگی ازلحاظ عملی بودن این دستمال راهمینجور فرومیکرد میرفت آنجا
نه اینکه بیادبه قشنگ آنجا مثل این ژیگولوها درست بکند .واینهم همیشه بود

که میرفت درهیئت وزیران . میگویندکه بعضی وقتها نگاه میکرد به این پوشتش رضا شاه اما هیچی‌به اونگفت .

س - منظور من از این سئوال این بودکه چطورکه یک علائی که زندگی سیاسیش را اینجوری شروع کرد وقتی که نخست وزیربودووزیردربار اینقدرمیدان میدادبه اصطلاح به‌تزلزل حکومت مشروطه ؟

ج - این معتقدبودبه شاه ، دوست داشت شاه را .من یک وقتی به زنا وگفتم که من خیال میکنم که علاایی شاه رابیشترازبچه هایش دوست دارد گفت بله همینطور هم هست ،گفت همینطورهم‌هست . اوخیلی‌ناراضی بود میگفت اصلا" هیچی هیچوقت ما اورانمی بینیم بما هیچ نمیرسد همه اش وقتش صرف اینکه چه کاربکند. این صد درصدمن این رامیتوانم تاء ییدبکنم که بحدی علاقه داشت به شاه .مثلا" علاو این تایک حدی هم شایدبه ساعداطلاق میشود اینها تصمیم میگرفتند بروندیک چیزی بگویندبه شاه بیرون میآمدند نظر شاه راتاء ییدکردند این تعجب نکنید برای اینکه راجع به‌هیتلر من کتاب چیزراخواندم یکی ازبهترین کتابها است Albert Speer واین آرشیتکتش بود یعنی اول معاون معمارباشی بود نایب معمارباشی اوبود

س - که فیلم هم اخیرا " ازش درست کردندتوی آمریکا نشان میدادند. براساس همین کتاب

ج - ده من خیلی‌میل دارم این راببینم . بعدترقی کرد خیلی ترقی کرد وزیرمهماتش کرد روزهای آخروبسیارهم خوب کارکرد درآنجا . این‌میگویدکه ودیگرکس دیگری که بغیراز کـــــایتــــر اما کـــایتــــر اسم‌میبرد ویکی دونفررا میگوید گمان میکنم که

س - (؟)

ج - (؟) نبود نه با یک اشخاصی صحبت میکندکه آخراین وضع صحیح نیست بیا ئیدبگوئید حقیقت را تصمیم میگیرندکه دراین جلسه بگویند .جلسه تشکیل میشد شروع میشد وحالا این چیزهم آنجاحضوردارد Speer واوهم انتظار داردصحبت بکند یک کلمه صحبت نمیکردند یک کلمه صحبت نمیکردند یک چیزهائی که بحث میشد تاء ییدمیکردند بعدمیآمدندبیرون اپن میپرسید آخرچرا ؟ .جراءت نمیکردند

Guts نداشتند . علاوه اینکه میترسید امافوق داشت تسلط داشت شاه به علاء.
س - چطوررفتارمیکرد این واقعا" یک خصوصیتش مقام بودیا خصوصیت فردشاه بود؟
این تسلط ؟
ج - شاید فرط دوستیش واعتقادش بهش . آخرخیلیخودش رامظلوم میکرد شاه .
شاه طوری خودش راشرمان میکردکه من همیشه میگفتم شرمان تراز این بشر
من ندیدم آدم این روزنامه نگارهای خارجی ها که میآمدندصحبت میکردند
بعدمیرفتند همش شیفته میشدند چقدرآدم موءدبی است چقدرآدم جذابی است .یکی
ازاینها دیوید لیلینتال . لیلینتالی کهمنآوردم خب ماندیگرتا روزهای آخر
هم ماند .هردفعه هم که میآمد روزدوم شاه می پذیرفتش . دربحرانی ترین
روزها می پذیرفتش آن روزی که توی خاطرات لیلینتال هم هستآنروزی که
میخواستنداورابکشند تیراندازی کرده بودندتوی کاخ مرمر این آنروزرا میبایست
شرفیاب بشود ازهمه جاهم بیخبر بود فقط وقتی که واردمیشودمیگویدمحیط را
من یک خورده جوردیگردیدم دیدمآن نظم هرروزه نیست .بعدپیش شاه میگویدکه
شاه خونسردبود امایک حالتی دراودیدم .بعدیابعداطلاع پیداکرد یاشاه ضمن
مذاکره ،گمان میکنم بعداطلاع پیداکردکه مثلا" لیلینتال عاشق شاه بود تا
روزآخرازاوحمایت میکرد. لیلینتال نمیتوانست باوربکندکه این آدم کسی است
که میداندازاطرافیانشرفاسدهستند وجلونمیگیرد ومیدانستکه حکومت پلیسی است
زجرهست شکنجه میدهند این اطلاع دارد وکاری نمیکنند .اینها راهیچ باور نمیکرد
ظاهرش یک میگویم بحدی این Charming بودکه یکی ازسرموفقیتش بود .یکی
دیگرش این صبر وتحمل توهین . فحش هائی نبودکه به این ندادند وقتی که پدرش
رفت بخودش خانواده اش وخواهرهایش نمیدانیددیگررذل ترین چیزها . من یک
روزی میرفتم پیش شاه دیدم ازاطاقش نه دیدم ازدرباربیرون میآیدیکی ازاین
روزنامه هائی الان یادم نیست یکی ازاین روزنامه هائی که فحاشی کرده بود
پرسیدم این رادیدم . پیش شما بود ؟ گفت بله گفتم اعلیحضرت چطورشما این را میپذیرید؟
هیچی یک تبسمی میکرد . من غیرممکن بود آخریک کسی که همچین کاری بکند مگراینکه

بنویسد غلط کردم مرا عفوبکنید من اشتباه کردم .تحملش بحدی بودتا وقتی که زورپیدا بکند وفرصت پیدا بکندکه تلا فی‌بکند . یکی Charm اش فوق العاده‌بودیکی همین تحملش بی نظیربود دراین قسمت . علا فریفته بود دوستش داشت با تمام قلب دوستش داشت برای تظاهرهم نبودبهیچوجه من الوجوه .زنش را میرنجاند به بچه‌هایش نمیرسید به من میگوید ، با من صحبت میکند که شما چرا اینطورحرف ... من بحدی با اوخشونت کردم گوشی راگذاشتم که‌بعدپشیمان شد .

س - با کی ؟

ج - با علا . علاصحبت میکردم به‌انگلیسی هم با من صحبت میکردازدربارکه مثلا"تلفنچی نفهمد . آنوقت هم شایدوسائلی دیگری هم شاید واقعا " sophisticated تر ازاین نبود مثلا" میبایست یک نفرگوش بدهد شایدتلفنچی‌گوش بدهدکه خبربدهد. بعد برای من پیغام دادتوسط سلمان اسدی که من خیلی‌متاءسفم شمارنجیدید من قصدنداشتم . گفتم من ازاین رنجش‌دارم شما بایدبرویدبه‌شاه بگوئید آقادراین مورد حق با ابتهاج است شما حق ندارید ازاوبرنجید . خوداین آدم گفتش‌که من میخواهم بروم مجلس سنا ومجلس ماهی یکدفعه که تمام مسائل هرچی که‌ازمن سئوال میکنند جواب بدهم . پا میشوندسئوال میکنندراجع به کود شیمیائی شیراز عقیده‌ام را میگویم عقیده‌ام را با صراحت میگویم این چیزها ارزش داردبرای دولت آدم با این چیزها میتواندجلب اعتمادمردم‌را بکندنه‌اینکه با دروغ گفتن . خب سرهمین بودکه کاربه جائی رسیدکه خب من مجبورشدم که استعفا بدهم وبروم . ولی این موضوع اگرمن از علامواءخذه نکرده بودم تشددنکرده بودم گوشی رانگذاشته بودم شایدبازهمیشه خیال میکردکه حق با شاه است . عقیده‌اش این بودکه خوب بلا آخره شاه است بایدرعایت احترامش کرد بایدحفظش‌کرد بایدراهنمائی اش‌کرد بایدنصیحتش‌کرد .امامن‌درهیچ موردی سراغ ندارم یعنی واقعا " ندیدم شخصا "ندیدم که این شاه رابتواندمنصرف بکنداز یک چیزی . درصورتی که من بارها اینکاررا کردم .

س - هیچ بخاطردارید‌که مثلا" مرحوم علا یا افرادی درسطح ایشان با شما صحبت بکنند واظهارنگرانی کنندکه این رویه‌ای که‌دارد‌پیش میرودممکن است رفتارمحمدرضا شاه‌هم

یک چیزی شبیه رضاشاه بشود ؟

س- شبیه به رضاشاه راکه ازرضاشاه بدترشده بود اما اظهارنگرانی راهمین کار رابدبخت کرددیگر بعدازقضایای روز چندم راگفتید ؟

س- ۱۵ خرداد.

ج - ۱۵ خردا ددر۴۳

س - ۱۳۴۲ که میشود ۴۳ .

ج- این آقا این یک عده ای رادعوت کردکه بایدیک فکری کرد .رفتندبه شاه گفتند توسط یک واسطه پیغام دادکه دیگرنیائید . من نمیخواهم من من بکنم. اما من مطالبی رایاداشت میکردم درظرف هفته .تمام یاداشتهایم درپرونده من بوددر پرونده اسمش هم روی آن نوشته بودم بقول خودم سری باشد که کسی متوجه نشود H . I . N. برای این آخوندها دیگرخیلی سری شد تمام باتاریخ مینوشتم جواب شاه راهم درحاشیه آن مینوشتم .

ج- قضیه چیزرا برایتان گفتم طرفداران مصدق رادرسازمان برنامه به‌تفصیل گفتم؟

س- بله بله بله

ج- هان ببینید مثلا" ازآن مواردبوددیگر . خلاصه ازاوپرسیدم اعلیحضرت چند نفر باشما اینجورصحبت میکنند؟ گفت هیچکس .

س-قربان ، خاطراتتان راجع به علی منصور مخصوصا" دوره نخست وزیریش و دوره سازمان برنامه اش که چه جورشداصلا" ایشان ....

ج- سازمان برنامه اش؟

س- سرپرست سازمان برنامه نشد یک مدتی ؟

ج- نه نه هیچوقت .نه سرپرست یک چیزدیگری شد حالا به شما عرض میکنم . من علی منصوررا موقعیکه بچه بودمیشناختم برای اینکه‌باخانواده منصورالملک بوسیله زن اولم منصوب بودم . زن لقمان الملک وزن منصورالملک هردوخواهربودندودختر عموی پدرزن من بودند بنابراین من معاشرت داشتم زیادباخانواده منصورالملک لقمان الملک حکیم الملک لقمان الدوله وفلان اینها . وعلی منصورباصطلاح

بچه‌بودنددیگر . منصورالملک یک آدم خیلی پخته ای بودخیلی آدم باصبروحوصله ای بودعجول نبود درست مخالف من یک چیزی راکه‌آدم به‌اومیگفت مثل اینهم شبیه میکنم به‌دکترطاهری پدرهمین دکترطاهری . شما یک چیزی ازاومیپرسیدید یک چیز ساده این من خفه میشدم تااینکه جواب بشـــــنوم هی تاٴمل میکردفکرمیکردتا یک چیزی را میگفت این منصورالملک هم این عادت راداشت .

س- منصورالملک که میفرمائید همان علی منصوراست دیگر ؟

ج - نه منصورالملک پدرعلی منصوراست .

س- منظورم حسنعلی منصورنیست که نخست وزیرشد ؟

ج - پدرحسنعلی منصور، پدرحسنعلی منصور من بااومعاشرت داشتم واین علی وجواد موقعیکه بچه بردمدازبچگی میشناختم .

س- بله‌سئوال بنده همین راجع به منصورالملک است .

ج - راجع به منصورالملک است ؟ ها

س- راجع بخودمنصورالملک است که گویا اسمش علی‌منصور؟

ج - علی‌منصور؟

س- بله .منظورم خودمنصورالملک است .

ج - من درآوردن منصورالملک‌به‌نخست وزیری موٴثربودم برای اینکه منصورالملک یک آدم ، به شاه‌گفتم این ایده آل من نیست برای نخست وزیری اما توی این رجالی که من می بینم این راازهمه عاقل تر میدانم . شاه بااوهیچ موافق نبود برای اینکه گمان میکنم تحت تاٴثیر پدرش بود که پدرش ازاین یقینا" بدگفته بود. برای اینکه میدانیدنخست وزیربودوقتی که‌آن قضایای انگلیس وروس اشغال کردندایران را .وگمان میکنم که اوخیال میکردکه این میدانست وزدوبندی داشته مثلا" باانگلیسها درصورتیکه بهیچوجه‌من الوجوه همچین چیزی نیست . بنابراین خیلی‌اصرارکردم خیال میکنم موٴثرباشدنمیگویم تصورمیکنم ووقتی که رفت منصورالملک خیال میکردکه‌من باعث سقوط اوشدم هیچ همچین چیزی نیست . اوخیال میکردکه من باعث شدم که من باعث شدم که رزم آرا رابیاورد درصورتیکه اینجاتوضیح دادم من مخالف بودم که

با اینکه نظامی بیاورد. منصورالملک .

س- چه جورآدمی بود ؟ یک حرفهائی راجع به درستی اوزدند

ج - آدم میگویم یک آدم . راجع به درستیش من تعهدی نمیتوانم بکنم نمیتوانم بگویم آدم درستی بود نمیتوانم . اما راجع به نادرستی اوهم چیزی ندیدم اما میشنیدم چون آنوقتها رسم بود اصلا" عیب نبودکه آدم پول بگیرد .من وقتی که رفتم شغل ماهی ۳۰ تومان قبول کردم دربانک شاهی سپهدارشتی نخست وزیربود میخواست بمن کاری بدهد. گمان میکنم این راگفتم درابتدای مصاحبه مان که مرا فرستادوزارت جنگ کهبروم پیش سردارهمایون که جانشین Sir Selzki شده بودبمن شغل بدهد رفتم دیدم که یک شرب الیهودی هستش که ول کردم . بعد روزهای جمعه میرفتم ناهارمنزل او برای اینکه یک عده ای میآمدندناهار گفت هان چطور شدحه کردی ؟ گفتم رفتم بانک شاهی گفتش کهچطورآنجاراچطورشد ؟ گفتم اصلا" آنجا بدردنمیخورد گفت چقدرحقوق میگیری؟ گفتم ۳۰ تومان گفت نهدخل وبخل چقدرداری؟ یک همچین چیزی مداخل ، مداخل .منهم باکمال تندی گفتم من اهل این چیزها نیستم باهمین حقوقم زندگیمیکنم مداخل من ندارم . رسم بودنخست وزیرسرمیز درحضورهمه میگوید آن رانمیگویم مداخل چقدرداری ؟ رویهم چقدرداری ؟ این معمول بود یک چیزی بودمشروع بوددرزمان قاجاریه وقبل ازقاجاریه که یقینا" هم همینجور بوده است . ایرانی خجالت نمیکشیدکه یک چیزی رابگیرد. درزمان احمدشاه معمول بود که هرکس میخواست فرمانفرما برودبشود بجای استاندار والی بشود پول میبایست بدهد به احمدشاه این یک چیزمعمول متداولی بود .

س- به شخص احمدشاه یا به خزانه دولت ؟

ج - به شخص احمدشاه توی جیب شخص احمدشاه میرفت . احمدشاه خودش ازانگلیسها ماهی پانزده هزارتومان جیره میگرفت که وقتی که دیگرماءیوس شدندازقرارداد ۱۹۱۹ وتعهدهم کرده بود بهش جزو اسنادوزارت خارجه انگلیس منتشرشد یک نفرایرانی ندیدم که این رادیده باشد همه خیال میکردند من خودم هم خیال میکردم احمدشاه مخالف قراردادبودوبرای همین هم رفت . اززروزاول بهانگلیسها تعهدکردمن این را

میگذرانم برای شما ،شما نگران نباشید . آن نطق گذائی Lord Mayor
لندن هم بکلی هیچی آن صحیح نبود . پانزده‌هزار تومان درماه میگرفت اینها وقتی که
ماءیوس شدندقطع کردند .آنوقت گله میکند پیش Norman بود
نه کی بود ؟ Norman بوددرزمان احمدشاه وزیر مختار انگلیس . گله
میکند . آن بهش میگویدکه یک روزدیگرمستاءصل میشودمیگوید ،میگویدآخر
شما شاه‌هستید شما پولدارید ۶۰۱ احتیاج ندارید‌به این پول .تمام ریشه واساس
حکومت‌ها درایران این بودوعیب نبوداین عمل .احمق بودکسیکه اینکاررانکند
میگفتنداین آدم عقلش‌نمیرسد این چی چی میکند این برای کی اینکاررا
میکند ؟

س- پس ازکی عیب دارشد .چه باعث شدکه این عیب تلقی بشودوازچه زمانی ؟

ج- والله‌من خیال نمیکنم تاروزهای‌آخرهم عیب محسوب میشد . برای اینکه‌به
شاه‌گفتم‌گفتم این کسیکه شمافرستادید میدانیدآدم نادرستی است‌گفتم بدربود
گفت‌جم‌بمن تحمیل کرد . بهش‌گفتم این وزیرتان دزداست یک‌وزیری گفتم دزداست
یکخورده‌فکرکرد گفتش‌که تمام گزارش‌جلسات هیئت‌وزیران رابمحض‌ختم جلسه
میرود هم به‌سفارت انگلیس‌هم به‌سفارت آمریکا با تلفن گزارش میدهد .من فریاد
کشیدم اه منکه نمیدانستم این جاسوس‌خارجی است . اعلیحضرت‌برای چی نگهش
داشتید ؟ نگاه میکند.

س- وسکوت

ج- سکوت‌سکوت مرموز سکوتی که این یعنی چه یعنی من بیچاره ام ....

س- شما داشتید راجع به منصورالملک

ج- بعدموقعیکه منصورالملک نخست‌وزیرشده‌بود گمان میکنم خودمنصورالملک
هم شایدمیدانست‌که من موءثربودم درآمدنش .

س- اوایل ۱۳۲۹ بوده است ۱۹۵۰ میشود

ج- ۱۳۲۹ ؟میشود اوایل ۱۹۵۰ آمد نه من ۵۰ که رفتم ازبانک . نه‌زودترآمد.

س- اینجوری که ملاحظه میکنید فروردین ۱۳۲۹ کابینه منصورالملک تشکیل

شده بود .

ج - ووقتی کەکابینه اش افتاد وبجایش رزم آراآمد دیگر .

س- تیر آمددیگر سەماه بیشتر نبود.

ج - بله دیگر ،بله که منهم بەفاصله ، آنروزگفتید بەفاصله یک ماه یادوماه ؟

س- بله دوماه

ج - پس همینطورمیشود . منصورالملک وقتیآمدکه من کاربرنامه هفت ساله را داشتم به اتمام میرساندم ویک میسیونی ازطرف O. C. I آمده بود که

س-که توضیحفرمودید .

ج - که آنرا من استخدام کردم رئیس این میسیون یک شخصی بودبەاسم Max Foneberg این درکارنفت واردبود ومن هرکسیراکه ازطرف این کنسرسیوم آمدبه او اطمینان داشتم برای اینکه اینهارا بمن بانک بین الملل توصیه کرده بودند .توی شان یک اشخاص خیلیخوبی بودند . این O. C. I هم تشکیل شده بودازیک عده از شرکتهای بزرگ آمریکائی مقاطعه کاربودند مثل Stone & Webster مثلا" و یک چیزی بمن داده بودنداینها وقتی که من ازبانک رفتم بعنوان یادگار وقدردانی مثلا" ازمن که مثل یک دیپلم مانندی بودکه همه هم امضاء کرده بودند واین راخیلیخیلی قشنگ درست کردەبودنداین رامن قاب کردەبودم داشتم ویازده شرکت بودند . این Max Foneberg معلوم شدکه ازچیز خیلی خوشش میآید ازواردشدن درکارهای سیاسی .

س- گزارشهایمتعددیهم ازاوتوی مدارک وزارت خارجه هست .

ج - هان ملاحظه میکنید ، من بهیچوجه متوجه این مطلب نبودم هیچ ، من این را فقط سروکارمن بااین ازلحاظ همین تیم O. C. I بود وگزارشهای ما Allen Dulles قسمت حقوقی این گزارش را Allen Dulles نوشت برای اینکه آنوقت با برادرش شریک بود یک وکیل بود .برایاولین بارهزارنهصد نمیدانم ۴۶ ۴۷ مثلا" آنوقتها بودکه آمدبەایران ومن بااوآشنا شدم وخیلی هم ازاوخوشم آمدهرچه که

از Foster Dulles بدم میآمد از Allen Dulles خوشم میآمد برای اینکه
دووجودبکلی متضادبودندهیچبهمدیگرشباهت نداشتندازلحاظ اخلاقی . این بعدها
شنیدم Max Foneberg آنوقت نزدیک شد با عبدالرضا ،عبدالرضا همیک آدم بدجنسی
است یک آدمی استکه دروغگوهست .
س ـ اینها سرکارازکی به این نتیجه رسیدیداز چه موقع ؟
ج ـ ازهمان موقعیکه این یک جلساتی تشکیل میداددرخانه اش ، تقی نصرمثلاً"
س ـ این رابفرمائیدکه ارتباط بین طرحی که سرکارریخته بودید برای برنامه هفت
ساله والاحضرت عبدالرضا و
ج ـ عبدالرضا اصلا" کوچکترین دخالت نداشت در .
س ـ درتشکیل سازمان برنامه ارتباط یابی ارتباطی اینهاچی هستش
ج ـ کوچکترین ارتباط نداشت یک کسی بودکه درخانهاش نشسته بود ودلش میخواست
که یک سری تو سرها دربیاورد . بنابراین درهرجائی که تصورمیکردکهمیتواندرخنه
بکند میکرد ویک عدهای هم به Dooher کهخوب برادرشاه است دیگر ،یک گربه ی
شاهراهم احترام میگذاشتند تاچهبرسد بهبرادرش . من یک مدتی کهنمی شناختمش
بعددیدم کهدروغگوهست درپاریس برای من ثابت شد درپاریس بین ما یک نامه هائی
ردوبدل شدکهبسیار بسیارتند ، بسیارتند ،
س ـ این زمانیاست کهسرکارسفیربودید؟
ج ـ سفیربودم بله .
س ـ ولی این اول کار چهجوربودیدباهم ؟ (؟) باهم چهارتباطیداشتید؟ موقعیکه
تازه ایشان ازآمریکاآمده بود ؟
ج ـ تازگی که ازآمریکاکه آمده بودمن سراغش نرفتم نمیدانم چطورشدکه آشناشدیم .
ولی خیلی خیلی موءدب خیلیاحترام میکرد خیلی خیلی میسادی آداب بود اینش کاملا"
درستاست ویکی از دلایلی استکه آدم راگول میزد همین بود .مثلا" شنیدم ، من
آنوقت تهران نبودم اما شنیدم که دردوره مصدق اینها صحبت میکردندکهاین پادشاه

بشود وگویا حقیقت دارد برای اینکه تا یک مدتی هم طرد بود شاه راهش نمیداد نه خودش را نه زنش را .

س- برنامه ایکه O.C.I. که تهیه کردند چه جورمنجرشد به تشکیل سازمان برنامه و ریاست افتخاری یا (؟) که والاحضرت عبدالرضا داشت آنجا ؟

ج - هان این ، این ، هان ریاست افتخاری درزمان من مطلقا نداشت . این بعداز اینکه من رفتم ، نمیدانم کی این عنوان را بهش داد نمیدانم برای اینکه من اصلا" هیچکس را نمی شناختم بعنوانی ، من اگررفتم یکی دودفعه پیشش برای کارهای دیگرمیرفتیم . چیزهائی را مثلا" میخواست باآدم صحبت بکند و راجع به مسئله‌ای آنجا بودیم مشغول صحبت بودیم تقی نصرازفرودگاه آمد ازآمریکا آمد ازفرودگاه مستقیما" آمد آنجا ، شروع کردبه انتقادکردن ازکارهای بانک ونشراسکناس ، گفتم آقای دکتر نصر شما عرقتان هنوزخشک نشده است .اسکناس‌های منتشره چه مبلغی است ؟ نتوانست بگوید ،گفتم کسیکه نمیداندکه اسکناس منتشره بچه مبلغ هست حق ندارد اظهار عقیده بکند جلوی همین ، ماخب البته خیلی خیلی خجل شد .من رفتارم با اینها اینجوربودبرای اینکه میدانستم که این ازروی حقیقت نیست .یک اشخاصی هستندکه دلشان میخواهدبه یک مقامی برسندونمیدانندازچه راهی ؟ ویکی از آن راههایش خیال میکنند اینست ، بگویند یک مطالبی رابگویندکه اثربکنددرمردم .

س- آقای نصر یک مدتی رئیس یا مدیرعامل سازمان برنامه شده بود نشده بود؟

ج - بله ،بله .

س- وایشان رامثل اینکه والاحضرت عبدالرضا ..

ج - بدون شک ،بدون شک آن چیزکرده بود .امادرزمان من نبود بازهم من درایران نبودم . من درایران نبودم من رفته بودم دیگر بنظرم آنوقت یا پاریس بودم یا در صندوق بودم نمیدانم امااین درزمان من نبود برای اینکه درزمان من اول کسی که رئیس شد و به پیشنهادمن بودمشرف نفیسی بود . من مشرف نفیسی رایک آدم بسیار بسیار فاضل دانا مطلع متین ولایق میدانستم . آنهم یک آدم خیلی‌تلخی بود اوهم

زیادطرفدارنداشت . اورا معرفی کردم برای اینکه اوراهم شرکت دادم درتنظیم برنامه . البته اویک چیزی داشت خیلی خیلی ضدآمریکائی بود نمیدانم چرا . برای اینکه گمان میکنم شایدبواسطه اینکه تربیت فرانسوی داشت . خیلی ها که درفرانسه تحصیل کرده‌بودند ایرانی ها طبیعتا " ضدآمریکائی میشدندبطوریکه خیلی‌ازفرانسوی ها خودشان ضدآمریکائی هستند یک کمپلکس دارنددرمقابل آمریکائی‌ها ایرانی هائی که درفرانسهٔ تحصیل کرده اند من این رادرآنها دیدم که اینها بخودی بخود ضدآمریکائی‌میشدند .برادرمن مثلا" ، برادرکوچکم که همازنش سرطان گرفته بود من وادارش کردم‌که‌ببردش‌آمریکا . رفت‌آمریکا وقتی که آمریکارا دیدوبرگشت دیگراصلا"ممکن نبود پیش یک دکتر فرانسه برود درصورتیکه قبل از آن خیال‌میکردبهترین پزشکهای دنیا فرانسه هست همه چیز فرانسه بهترازهمه چیز دنیا هست . خیلی ها این عقیده رادارند اشخاصی که حالا شما دقت بکنید ببینید که این تطبیق میکند باآنها شخاصی که شما دیدیدکه درفرانسه تحصیل کرده اندیا نه؟ می بیـنید همینجوراست .

س ـ من تصورمیکردم که مشرف نفیسی بعدازتقی نصرآمدند. وقتی که تقی نصررا برداشتند مشرف نفیسی رئیس‌سازمان برنامه شد ولی شایداشتباه میکنم .

ج ـ تاآنجائیکه من اطلاع دارم اولین شخص مشرف نفیسی بود تااینجائیکه مناطلاع دارم . نداریـم یک چیزی که نگاه کنید توی ؟

س ـ اینجا نخیر ندارم فقط اسامی نخست وزیران راداریم

ج ـ مشرف نفیسی دشمن داشت بقدرموی سرش ، موافق کسی نداشت وخیلی خیلی مشکل بود این رامن خیلی خیلی سعی کردم این راتحمیل بکنم وبعدهم زیرپایش راجاروب کردند یک مدت کوتاهی ماند وبرش داشتند .

س ـ بعدش کی آمد ؟

ج ـ دیگربعدازآن من دیگردرایران نبودم اما ....

ج ـ احمدزنگنه را آوردند .

ج ـ هان آن احمد راخیلی بعد خیلی بعد . احمدزنگنه قبل ازبنظرم چیزبود پناهـی

اما قبل از او آنوقت سجادی بود قبل از او نیمدانم مثل اینکه شریف امامی بود
قبل از او عدل بود ،عدلی‌که رئیس اداره تجارت بود یعنی رئیس اداره کشاورزی برد
وزیرکشاورزی بود دیگر یک عده دیگری هم بودنددراین فاصله . بهرحال من مشرف
را عقیده داشتم اولا" واردات درمسئله ، درتمام این مسئله تهیه برنامه خودش
هم کارمیکرد خودش هم یک نظرهائی داده بود . اینجا راجع به این Max Foneberg
صحبت میکردم که بعدها شنیدم که Max Foneberg با مخالفین من مثل
عبدالرضا ساخته بود .من این رادرسانفرانسیسکودیدم در۱۹۴۷ اولین جلسه ای
Stanford (?)Institute این سری را International Industrial Conference.
شروع کردکه آنسال هم Co- Sponser اش Henry Luce بود آنجا
این آمدبدیدن من درکالیفرنیا اقامت داشت .آمدبه سانفرانسیسکو برای اینکه
مرا ببیند توی یک کلوبی هم هست رو بروی هتل چه‌چیز هتل اسمش چی بود اف
(؟) جلوی هتـــل Fermant یک کلوبی هست آنجا با همدیگر
ملاقات کردیم ،آنجا من به او گفتم من شنیدم که شما دراین تحریکات برعلیه
من دست داشتید . گفت بله من اعتراف میکنم . اشتباه کردم ازشما عذرمیخواهم .
گفتم چطورشد اینکارراکردید ؟ گفت خبط من رفتم درجریانات سیاسی
اذعان کردکه دست داشت اذعان کردکه تماس داشت باآن‌عبدالرضا تماس داشت
با منصورالملک ومثل اینکه دخالت هم داشت دربرداشتن من ازبانک . گمان میکنم
با تقی نصراینها هم ارتباط پیداکرده‌بود معلوم میشود این . من دیگر بیش ازاین
واردنشدم . گفتم خیلی‌متاء سفم من آوردم شماراکه شما اینکاررا Planning
بکنید شما عوض اینکه اینکاررا بکنیدرفتید توی سیاست ، آخرشما راچه‌کار ؟
چطورشد ؟ گفت هیچ‌ببخشید مرا عذرمیخواهم اشتباه کردم امابه شما اذعان
میکنم این را .

س ـ اختلاف شما با والاحضرت عبدالرضا را من هنورمتوجه نشدم که اختلاف سلیقه داشتید
اختلاف ....

ج ـ ببینید من اصلا" ازکسی خوشم نمیآیدکه سمتی نداشته باشدوبخواهدخانه خودش

مثلا" یک جوردربا ردرست بکندکه مردم بروندوبه احترام اوبنشینندبا اوصحبت بکنند من ازاین چیزها خوشم نمیآید .

س- غیرازاین دیگرچه مسئله ای بود ؟

ج - ازجلفی اش خوشم نمیآید Effeminate بود من خوشم نمیآید.

س- فرمودید پاریس یک ....

ج - بعدپاریس ، پاریس یک کسی بمن یک نامه ای نوشت که من باکشتی ازآمریکا میآمدم به اروپا یکی ازبرادرهای شاه همسفر من بود پول ازمن خواست من به او چندهزاردلار دادم گفت بمحض اینکه میرسم تهران برای شما میفرستم ونفرستاد. اسمش هم میگفت رضا یک چیزرضا بود .من پیش خودم فکرکردم که این کی میتونه باشد؟

س- این دوست شما بود این شخص نامه نوشته بود ؟

ج - نه ،نخیر من بعنوان سفیرایران

س - درفرانسه .

ج - بحدی این بمن برخوردکه این کثافت کی هست که همچین پول را قرض میکندازمرتیکه کلا هبرداری میکند . من فکرکردم این تنها میتواند حمیدرضا باشد برای اینکه حمید رضا ازاینکارهای کثافت کاری میکرد . برداشتم یک شرحی نوشتم به دفترمخصوص که همچین چیزی بمن اطلاع رسیده است ومن خیال میکنم که این بایدحمید رضا باشد .شما تحقیق کنید اگراین است به اوبگوئیدکه پول این مردرا فورا" بپردازد . درجواب این یک شرحی رسید ازدفترعبدالرضا که این مربوط به ایشان است وایشان هم یک چیز ،سمبل کاری،که خیال داشت بفرستد بعدآدرس نداشتش نشدوچه فلان واینها . من آنوقت یک شرح شدیدی نوشتم مواخذه .

س- برای کی ؟

ج - ازاین عمل ، که آخراین عمل چیست . پولش را فورا" بپردازید . این معلوم میشود رفت به شاه شکایت کرد وازدفترمخصوص بمن نوشتندکه شما آخرچطور یک همچین چیزی را به ایشان مواخذه میکنید چه فلان اینها . در جواب نوشتم بدفترمخصوص که من متاسفم

که این را روز اول به ایشان نسبت ندادم من خیال میکردم ایشان ممکن نیست یک همچین کاری را کرده باشند من آن بدبخت حمیدرضا را خیال میکردم اینکارها را میکند وقتی که اطلاع پیدا کردم الان هم میگویم این ننگین است اینکاری که شده این باعث خجلت است چطور آخر ممکن است برادر یک شاهی بیاید یک پولی قرض بکند و اینکار را بکند این درجواب دادم بدفتر مخصوص که این از شاه هم تعجب کردم که برای حمایت از او ازمن میخواهد مواءخذه بکنند بازخواست بکند که چرا یک همچین چیزی تندی نوشته اید به او . این دیگر اگر کوچکترین احترامی را هم برایش داشتم . هان یک چیزدیگری هم هست قرض کرد از بانک یک میلیون تومان سند سپرده ثابت را گذاشت دیگر از این دیگر مطمئن ترنمیشد که بعد از یک مدتی تقاضا کرد که این را تبدیل بکنید به فلان به ملک ،خانه اش را گرو گذاشت . بعد وقتی که مطالبه کردند همین جمشید خبیر نامه نوشت که . اینهم خوب که الان یادم آمد جمشید خبیر یک چیزدیگر هم راجع به این عبدالرضا به شما میگویم . یک نامه نوشت این که بعرض رسید مقرر فرمودند من گفتم به بانک بنویسید که رابطه بین طلبکار و بدهکار این نیست بعرض رسید یعنی چه ؟ فلان تا فلان تاریخ اگر نده هید اجرا میکنم که شاه گفت چه میکنی ؟ گفتم میفروشم پولش را داد. این یکی از خاطرات من . بعد یکی دیگر روزیکه آمدند رئیس شهربانی آمد یمن گفتش که آمدند شما را بزنند گفتم بزنند یعنی به معنی بکشند که عکس شاه وعبدالرضا وقتی که آمدم روز اول دیدم عکس شاه است وعکس عبدالرضا فورا " گفتم عکس عبدالرضا را بردارند برداشتند گفتم برای چی گذاشتید ؟ گفت برای اینکه این رئیس افتخاری است گفتم رئیس افتخاری چی است ؟ من رئیس هستم هیچ قانونی هیچ همچین چیزی وجود نداشت که . راجع به چی میگفتم که ؟

س - راجع به منصور بود راجع به منصورالملک بود که ...

ج - نه نه که این یک خاطره دیگر هم از

س - جمشید خبیر فرمودید یک مطلب دیگر .

ج - هان من از سازمان برنامه استعفا دادم همان روز بعدش جمشید خبیر به او گفتم اینجا هم یادآوری کردم جمشید خبیر تلفن کرد که والاحضرت عبدالرضا سلام رساندند

فرمودندکه خیلی میل دارندشما راببینند گفتم به جمشیدخبیر به ایشان بگوئید که خیلی‌متشکرم ازاین اظهارحسن نظرشان لطف شان امابهیچوجه مصلحت نیست من به دیدن ایشان بیایم یک همچین موقعی که استعفادادم اینکارهاراشاه کرده است من بیایم ایشان راببینم . ازخبیرهم‌بپرسید . یعنی چه‌بیاید ببینم ؟ برای اینکه یک‌آدم Intrigant که بیام چون من یک‌آدم گردن کلفتی هستم مثلا" حالا مخالف‌شاه هستم بیایم مثلا" بااوسازش‌بکنم که یک زدوبندی بکنیم برعلیه شاه این درطبیعت‌این آدم است ، بهیچوجه من الوجوه من این آدم را نمی پسندم

س - ازمرحوم علم چه خاطراتی دارید ؟

ج - علم من پدرش‌را میشناختم شوکت‌الملک .

س- ازپدرش ممکن است ......؟

ج - پدرش یک‌آدم بسیارخوش‌مشربی بود خیلی خیلی موءدب یک مردمسنی بودنسبتا " وبعضی وقتها میآمد تهران مقیم تهران نبود همیشه چون باامان اله میرزاجهانبانی موقعیکه جهانبانی رئیس‌لشکر خراسان بود بااودوست‌بود خیلی هم دوست‌بودندبا همدیگر بوسیله اوماآشناشدیم باهم بریج بازی میکردیم وخیلی خیلی خوشم میآمد ازش‌خیلی‌آدم معقولی بود . اماهیچوقت‌بحث‌سیاسی اینهابااونکردم مطلقا اماهمانوقت میگفتندیک‌آدمی است‌درمحل خودش‌خیلی آقاهست‌خانه اش‌بازاست وهمه میآیندااینجا ازآنهاپذیرائی میکند .میگفتندخیلی رابطه داردباانگلیسها ، انگلیسهائی که میآیند میروند اینهاهمیشه خانه اومیآیند پذیرائی شایان میکنند . به این معنی یک‌آقا ، یک‌آقائی که‌درآن ناحیه یک‌سمت مثل رئیس‌ایل ، مثل قوام الملک‌شیرازی درمثلا" شیراز . پسرش‌رامن یک‌آدم خیلی چیزی نمیدانستم خیلی لایقی خیلی‌دانا وخیلی پخته نمیدانستم یک‌شرحی گفتم از Christian Science Monitor دیدم که‌این را ، نمیدانم به شما آنوقت‌هاگفتم یانه ؟ اینهم شاید خیلی کهنه‌است این راشرح داده بودکه این مثل یک Scout Master برای Scout Master شایدبدنباشد وآنوقت Impression خودش‌رانوشته بود . من ازاوهیچ شخصیتی درمقابل شاه ندیدم چون حالا بعدمیشنوم که به شاه میگفت درمقابل شاه میایستاد یک موردزننده ای را

که دارم همان بودکه درجلسات شورای اقتصاد بعدازیک جلسه ای هیچ یادم نیست
چی بود ؟ دوید دنبال من وبمن تبریک گفت ازشهامت من درمطالبیکه گفتم به شاه .
پرسیدم شماموافقید ؟ گفت بله البته موافق هستم .

س ـ درکابینه علا بوداین ؟

ج ـ درکابینه نه نه نه کابینه اقبال ، نه وزیرکشورنگفتم درکابینه اقبال
چه‌سمتی داشت ؟ وزیرکشاورزی چی ؟

س ـ حالا بعدا "نگاه میکنیم .

ج ـ وزیربود درکابینه ،گمان میکنم کابینه اقبال بود برای اینکه کابینه علا
بخاطرندارم که شورای اقتصادی تشکیل میشد به آن معنی . شورای اقتصاد ، هان
رئیس دبیرخانه شورای اقتصاد ...

س ـ درکابینه رزم آراوزیرکار بود کاربوده است ؟

ج ـ نه قبل از ، درکابینه اقبال چی ؟

س ـ کابینه ساعد وزیرکشاورزی بوده است .

ج ـ خوب درکابینه اقبال نبوده است ؟

س ـ کابینه اقبال نمیدانم .

ج ـ بهرحال بعدبه شاه گفتم اسم هم نبردم برای اینکه میدانستم اگربگویم خیلی
اسباب زحمتش خواهدشد . بهش گفتم یکی ازاین کرمها دنبال من دوید
بمن گفت ، گفتم خیال میفرمائیدکه اینها موافق هستند باآن چیزهائی که میفرمائید
خیلی به شاه برخورد ازقیافه‌اش معلوم بود که اینها موافق نیستند گفتم اینها
جراءت نمیکنند اظهارعقیده بکنند سئوال بفرمائید آخر ،سئوال بفرمائید شماموافقید
یامخالفید بگوئید بله یانه . متوسل بمن میشودکه یعنی تشویق میکنند مرا که
خوب کاری کردید امانمیگوید عقیده خودش را .

س ـ درسالهای بعدکه نخست وزیرشدووزیردربارشد وواقعا "قدرتش روبه‌افزایش شد
آنموقع سروکاری بااوداشتید ؟

ح ـ من دیگروقتی بودکه باشاه رابطه نداشتم .من دیگر اصلا" سروکاربا هیچکدام از

اینها نداشتم مگر با هویدا . آنهم برای اینکه هویدا یک سخنرانی کرددربانک مرکزی که مملوازجمعیت بود درصورتیکه اگرنخست وزیربودکسی نمیآمد .خب من رفتم برای اینکه علاقه داشتم راجع به برنامه صحبت میکرد .

س ـ هویدا ؟

ج ـ هویدا . گفت که راجع به برنامه ایکه ، کدام برنامه بودکه دردست تهیه بود؟ اما این مطلب راگفت ، گفت اگرسابقی هادرسازمان برنامه این زیربنا راساخته بودند مابهیچوجه موفق نمیشدیم این را بایدبگویم که ،پاشدم رفتم بعدازچیز ایستاده بود ازاوتشکرکردم گفتش تشکرندارد عین حقیقت است گفتم میدانم عین حقیقت است اما این عین حقیقتی است که علی امینی که دوست من بود وقتی نخست وزیرشد خلافش را میگفت تفاوت شما با علی امینی اینست شما با من دوست نبودید اوبا من دوست بود سالها با من دوست بود خلاف این را میگفت ، میگفت سدسازی یکی ازاشتباهات بزرگ بودکه سازمان برنامه مرتکب شد .من نامه به اونوشتم به علی امینی که تعجب میکنم ازتوکه همچین چیزی میگوئی گفتم که این حرفی که تومیزنی معنی آن را میدانی چیست ؟گفت چاه میزدند معنی آن اینستکه من سد سفیدرودرا بگذارم تمام آبش برودددردریا آنوقت با نیروی برق بیایم حفر بکنم چاه آبی راکه نشت کرده است اززیر بستر رودخانه رفته به زمین این را با تلمبه دربیاورم بعدازیک مدتی خشک میشود . گفتم اینقدر عمل غلطی است من تعجب میکنم توچطوریک همچین چیزی راگفتی ؟ فقط برای اینکه حسودبود که چرا من یک کارهائی راکردم والان چه بگوید ؟بگویددزدبود؟ بگویدخائن بود؟ یک همچین مزخرفاتی . این را برای کی گفت ؟ برای مالکین که یک روزی رفته بودند به دیدنش به آنها گفت . خوشم آمدازاینکه من اصلا"سابقه دوستی با هویدا ندارم همین باعث شد که بعضی وقتها میرفتم بدیدن او وبه اویک چیزهائی را میگفتم یک روزبه او گفتم که بعقیده من این گناهست که شما مرتکب میشویدکه میگوئید ایران بعداز ایکس سال میرسدجزوپنجمین نیروهای کشورهای نیرومنددنیا .گفتم چنین چیزی آقای هویدا محال است امکان ندارد ،امکان نداردکه یک ملت سی وپنج میلیونی برسد به مقام پنجم یعنی یکی ازاین پنج تا

یعنی شوروی است ، آمریکا هست ، چین هست ، چهارمی ایران ، یکجا میماند برای تمام دنیا .گفتم سوئد را بگیرید بلژیک را بگیرید سوئیس را بگیرید کانادا را بگیربد حالا نمیگویم بزرگتر اینها همه اینها از ما جلوهستند .همچین چیزی شدنی نیست نگوئید .اگر میتوانید بکنید بکنید مردم ودنیا قضاوت خواهندکرد خواهش میکنم اینکار را نکنید .سکوت میکرد هیچی نمیگفت . یک روزبه او گفتم این عملی راکه دارید میکنید که اسلحه میخرید این باعث خواهد شد که عربها عربستان سعودی بخصوص شما اگر یک کشتی میخرید اودوتا کشتی میخرد ، شما اگر یک هواپیما میخواهید اوسه تا هواپیما بخرد این راه مصلحت ایران نیست . ازراه دوستی با عربها گفتم من اگرجای شما بودم یک جائی Project هائی رادراین قسمت دنیا تهیه میکردم وبه آنها میگفتم بیائیدبا مشارکت همدیگر اینکار را بکنید .یک کاری میکردم که آنها دوست ایران بشوندوایران با مقام مخصوصی که دارد بالطبع ریاست خواهد داشت برتری خواهدداشت دراین ناحیه . اما این را نتترسانیدشان دراین زمینه بطورمفصل بحث کردم فردایش بمن تلفن کردکه ممکن است که این مطالبی راکه دیروز گفتیدبنویسید ؟ گفتم بله آقای هویدا نوشتم وبرایش فرستادم واین را داشتم درپرونده ام به شما نمیدانم نشان داده بودم ؟

س- ترجمه کردم من

ج - ترجمه کردید ؟ این فکرکردم چرا این راخواستش خیال کردم که این عقاید مرا می پسندد جراءت نمیکندکه خودش بگوید خواست که این را ببردبه شاه بگویدکه این نظری است که فلانی داده است که شاید آنوقت به این وسیله بتواند این را بقبولاند. اما کمتر اتفاق میافتادمن با این روبروبشوم ومذاکره بکنم ونگویدکه نمیدانید اعلیحضرت همایونی چقدرشما را دوست دارند هروقت صحبت شما میشود تعریف میکنند من یواش یواش شروع کردم به باورکردن این مطلب . اول که هیچی اعتنا نمیکردم همچین چیزی غیرممکن است امااینقدر این مطلب را تکرارکردوبه دفعات مختلف و به اشکال مختلف بمن گفت که من فکرکردم که این دلیل نداردکه این بمن دروغ بگوید . در Hindsight الان برای من مسلم است که این را یا بمن دروغ

گفته است یا تصورکرده است .شاه روی زرنگیش مثلا" خواسته به این اینطوروا نمود بکند چرا اینطور وانمودبکندنمیدانم ؟ این بمن همیشه میگفت . یک چیزهائی ازهویدا دیدم که پسندیدم ....

روایت‌کننده : آقای ابوالحسن ابتهاج

تاریخ : ۱۲ آگوست ۱۹۸۲

محل : شهرکان ـ فرانسه

مصاحبه کننده : حبیب لاجوردی

نوارشماره : ۲۸

من ازهویدا جنبه‌ای که ازش خوشم میآمد،چیزهائی بودکه دراثرتربیت غربی کسب کرده بود . یک روزی بهش گفتم حیف است شما اینجورتخطئه میکنید غربی ها را هی ازغرب زدگی نمیدانم . . . . گفتم که آقای هویدا شماکه سبیل تان راالان تراشیدیداین راازغربی‌ها تقلیدمیکنید .شماتفاوت داریدبا نخست وزیران دیگری راکه من میشناسم تفاوتش هم ازاینجهت است شماعقده حقارت ندارید دیگران دارند . گفتم شما مثلاً" Mc Cloy آمد پیش من ازپیش شماآمد . تا هارپیش هویدا بود سه بعدازظهرمیبایست بیایدمنزل من آنوقتی‌هم که آمدهیچکاره بود چون باشاه ازقدیم دوست بودوشاه این را مشاورمثل اینکه حقوقی خودش میدانست درخیلی چیزها باهاش مشورت میکرد این به شاه خیلی‌نزدیک بود وبه شاه هم علاقه داشت . ازمن قبلاً"وقت گرفت که کی میتوانندبیایدبه ملاقات من سه‌بعدازظهرآمدپیش من گفت من الان ازپیش هویدا میآیم و ساعتم رانگاه کردم گفتم اه من بایدبروم پیش‌ابتهاج ، گفت‌شما ابتهاج راازکجا میشناسید ؟گفت‌که ابتهاج راازوقتی که رئیس بانک جهانی بودم‌میشناختم سالهاست میشناسم .گفت میدانید They offered him my job and he did not accept it . He turned it down. این ازمن پرسید همینطوراست ؟ گفتم بله‌اما من تعجب میکنم که‌این راچرااوبشماگفت ،بهش‌گفتم معمولاً" یک نخست وزیر درایران یک‌نخست وزیرایرانی اگرمیدانست‌که همچین کاری راکرده اندوشما پرسیده بودیدمیگفتش‌که ابتهاج بهش‌نخست وزیری راتکلیف‌کرده باشندواوردکرده باشد هیچ همچین چیزی نیست .چرا ؟ برای اینکه خیال میکندکه‌اگراین رابگوید

خودش را کوچک میکند این مقامی را که من دارم به یک نفر دیگر دادندوا ورد کرد .
این آدم بدون اینکه هیچ اجباری داشته باشد ، دلیل داشته باشدکه این مطلب
را بگوید میگوید . بهش گفتم گفتم تفاوت شما با نخست وزیران دیگری که من میشناسم
این است که این را انکار میکردند . شما خودتان دوا طلبانه گفتید . حالاکه
اینها را میگوید محض رضای خدا نکنیدا کار را که هی بدبگوئیدبه غرب که غرب زدگی
تمدن غرب هرچی داریم ونداریم من وشما وامثال ما ازغرب است آخر این را باور
میکنند یک عده احمق ، گناه دارد این بضرر ایران است . پس بگوئیم چی چی
طرفدارچی هستیم ؟ ما ، ماکه چیزی ازخودمان ازشهامت بزرگی درما باقی‌نمانده
است . هیچ جواب نداد . اما من میدیدم که این یک چیزهائی داردکه میتواند اینکار
را بکند، عقده حقارت ندارد مثل بعضی‌ها درمقابل خارجی . چون حشرداشت با
این درنتیجه درمعاشرت ها ، یک کسی اگرمعاشرت کرده باشد تحصیل کرده باشد
کارکرده باشدبا خارجی ها این ضعف را درمقابل خارجی ندارد . آنهائیکه ازدور
دیدند یا نمیدانم طرزتربیتشان بوده طـــرز فکرشان بوده خلقتشان بوده این
ضعف را درمقابل خارجی دارند . این نداشت این صفاتی بودکه من درهویدا دیدم که
بسیار پسندیدم . ضعفش این بودکه این مقام را دوست داشت دلش میخواست که
نخست وزیرباشد واین خبط بودهیچوقت فکرنمیکرد آخربا یک مدتی که ۱۵سال ، ۱۴
سال، نمیدانم ۱۳ سال آدم نخست وزیرباشد بایدازخودش یک اثراتی داشته باشد
یعنی بایدتوانسته باشددراینمدت امتحان داده باشد وخودش را مسلط کرده باشدبه
شاه که شاه بهش امرندهدواین تمام آن اوامراجرا بکند . حالاتاچه اندازه این
میتوانسته اوامرشاه رااجرانکند ومیایستاده بهش بگویدیک چیزهائی را ؟
این را نمیدانم ولی‌تصورمیکنم که آنوقتی که این مطالب را راجع به خلیج فارس
وروابط با عربها گفتم این درش اثرکرد که بمن گفت‌که بنویسد که یقیناً " هم برده
بهش نشان داده ومنهم خیال میکنم که شاه بهش‌گفته که ابتهاج ازاین حرفها
خیلی‌میزندواصلاً" اویک آدم دیوانه ای است (؟) عقیده اش ، یک عقاید

عجیبی دارد اعتنانکنید خوشش هم نمیآمده که بهش بگویندکه آقادنبال قدرت طلبی نرو این پولها را بیا خرج کارهای آبادانی بکن وبا عربها هم شریک بشود . من اینکاررا میکردم اگرمانده بودم واختیاراتی داشتم . عربها را شریک میکردم بیایند درتمام کارهای ایران شریک بشوند سرمایه گذاری بکنند .منهم درآنجا سرمایه گذاری میکردم . ازاین راه میگفتم ایران میتواندخودش را مسلط بکند قابل‌مقایسه نیست آخرایرانی با عرب سعودی ، قابل مقایسه نیست ایران کویت ودوبی . بطورطبیعی این پیش میآمدبا این تفاوت که آنها نسبت به ایران ظنین نمی بودند وباکمال صمیمیت باآنهاکارمیکردیم .

س - جزو یادداشتهائی که من داشتم یکی این بود که خاطره سرکارراجع به جریان سوء قصدنسبت به شاه دردانشگاه ؟

ج - یک روزتعطیل بود . بخاطرم نمیآید حالا چی چی بود چه تعطیلی بود؟همانروز همان من درخانه ام نشسته بودم پرونده های بانک را داشتم کارمیکردم ،خواهرم تلفن زد، خواهرم زن صفاری که رئیس شهربانی بود . تلفن زدکه به شاه تیراندازی کردند ،اه کجا ؟ گفت دردانشگاه ، گفتم چی شد ؟ مرد ؟ گفتش نه بردنش مریضخانه ارتش . من باهمان لباسی که پوشیده بودم یک دانه پراهن یک دانه شلواری مثل همه منتهایش سرد بودیک دانه پیراهن Bretton Woods خریده بودم خوب هم خاطرم هست . رفتم وماشین توی گاراژ بودسوارشدم رفتم به بیمارستان ، بیمارستان رسیدم دیدم محشراست جمعیت پر .

س - کجا بوداین بیمارستان قربان ؟

ج - خیابان پهلوی . خیابان پهلوی اول خیابان پهلوی که میآمدیددست چپ یک درب بزرگی داشت .

س - که روبروی آن خیابان عباس آبادبود .

ج - خیابان عباس آبادبود . ودیدم که جمعیت دارندمیآیندبیرون . اشرف را دیدم گریان فلان واینها که دیدیدچه کردند؟ گفتم چطوراست شاه ؟ گفتش که رفت منزل باندا‌ژش کردندرفت منزل . گفتم من میآیم .رفتم کاخ . کاخ اختصاصی ، قبل از

اینکه بروم کتش را آوردندبمن نشان دادند کلاهش را نشان دادند که جای گلوله وخون وفلان واینها را دیدم رفتم تو ، دیدم توی رختخواب است باناژ هم کردندصورتش را . شروع کردم به دادوفریاد که شماآدم کسیکه تصمیم بایدبگیرد نمیگیردنتیجه اش این میشود . گفت هی دیدم که میگویندرزم آرا راخواستندو هرجاهم تلفن میکنند رزم آرا پیدا نمیشود ، رزم آرا درشهرنیست . گفتم اعلیحضرت بغیرازرزم آرا کس دیگری توی ارتش ندارید که بهش اطمینان داشته باشیدوبخواهید وبهش دستوربدهید؟ الان بایدیک فکری کرد یک اعلامیه ای داد یک ترتیبی کردکه باید آخریک کاری کرد ، یک همچین واقعه به این بزرگی پیش میآید . گفتندنه پیدایش میکنند میآید . سردارحکمت آمد رئیس مجلس من همینجور این حرفها راکه میزدم آمد . بعدها شنیدم که گفتش که باانتقاد که ابتهاج را دیدم آنجا بایک پیراهن وشلوار اسپرت وباتشددهم خودش صحبت میکرد . هان اینهاکه میآمدند هژیرآمد بدون استثنا خودش را پرت کردروی این رختخوابی که شاه خوابیده بود روی پایش ، بحدی این بمن سوء اثربخشید .من که آمدم رفتم جلو شروع کردم به احوالپرسی بعدبااوقات تلخی . اینها میآمدنداینطور . وآنوقت آن آقای رئیس مجلس پشت سرمن انتقادکرده بودکه این بااین ریخت آمده بودو خیال میکردکه من بایدبروم فوکل وکراوات بزنم ژاکت بپوشم که بیایم به دیدنش من همانطوریکه داشتم کارمیکردم شایدهم پابرهنه هم بودم نمیدانم یک دانه صندل پوشیده بودم . آنروزگفتندرزم آرا نیست رفته گویا به ده وبعدگفتم آخرکس دیگرنیست ؟ یک نفرگفت آن احمدآقاخان احمدی را .

س - سپهبد امیراحمدی ؟

ج - سپهبدامیراحمدی ، احمدآقاخان آخربوداسمش . آنرا بخواهند نمیدانم حالا هم یک کمی بخاطرندارم که اوراخواستند چطورشد حکومت نظامی اعلام شد ؟ این را دیگرجزئیاتش را بخاطرندارم .

س - عرض کنم یک مطلب دیگری که قراربودتقاضا بکنم مطرح بفرمائید موضوع قضیه ۱۵ خردادوتصمیمی که دولت گرفته بودبرای مقابله مسلحانه باآن اتفاقی

که افتاده بود ؟ نقش مرحوم علم وشاه ...... ؟ تصمیـــــم چـه بوده است ؟

ج - بعله ، ملاحظه میکنید من آنوقت با هیچکدام اینها معاشرت نداشتم برای اینکه من اصلا" بانک ایرانیان رااداره میکردم ۱۹۶۳ یعنی دوسال بعداز زندانی شدن من بودکه من اصلا"هیچ با اینها هیچکدامشان تماس نداشتم . ولی اینجا شنیدم دکتربا هری بمن میگفتش که اوواردبوددیگر اوتوی کابینه بود . که میگفتش که این دستور راجع به تیراندازی ،سختگیری راعلم داده بود . وحالا اومیگفتش که اوخودسرانه کرده بود . این رانمیدانم که اینکاررا . من زمانی که علم رامیشناختم همچین جربزه ای رادراوندیده بودم .شواهدش راهم بشماعرض کردم . حالااین آدم تغیرکرده بعدیک همچین چیزی .

س - درنواری که ازدکترباهری داریم بله ایشان مطرح کرده واظهارنموده که آقای علم شاه رامتقاعدکرده بودکه این اجازه بهش داده بشود .

ج - هان هان این رامن قبول میکنم ، این راباورمیکنم .

س - وتوی دستگاه نظامی هم دستورداده بودکه هرکاری که آقای علم میگویندبکنید .

ج - هان خیلی خوب این را ، این راقبول میکنم .این درست است . این ممکن است . این ممکن است که رفته گفته که عقیده من اینست که اینکاررا بکنیم برای اینکه خونریزی شده چه فلان اینها شـــــــــاه هم موافقت کرده باشد این راقبول دارم . امااینکه خودسرانه اینکاررابکنند من این رانمیتوانستم باوربکنم یعنی بنظرمن بسیاردشواربودکه این راباور بکنم .

س - درمورد آقای مهندس شریف امامی وکابینه شان یک مطلبی که بطورمفصل مطرح فرمودیدموضوع نقش ایشان درجریان ...

ج - کود شیمیائـی .

س - ساختن آن کارخانه بود بغیرازآن خاطرات دیگری هست ، آن مـوضوع عرض کنم که ازمحل پشتوانه گویا مبلغی بوده که صحبت بوده

ج - بعله ،بعله ، بعله ، بعله ، بعله ، ششصدمیلیون تومان .

س - بعله ششصد هفتصدمیلیون تومان .

ج - شش میلیارد . این بسیارجالب است که وخوشوقتم این را پیش آوردید برای اینکه جزویادداشتهائی بودکه من میخواستم که راجع به تاءسیس بانک توسعه صنعتی بگویم . چطورشداین ؟ آنوقت درضمن اینهم نقش آقای شریف امامی راخواهم گفت برای اینکه مربوط میشودبه او . من درسانفرانسیسکو بودم درهمین S. R. I.
و۱۹۵۷ . اولین کنفرانسی که همانHenry Luceچیزکرده بود تشکیل داده بود Co- Sponsor کرده بود . جین بلاک بود Gene Black Jr .
هم بود . جین بلاک بعنوان رئیس بانک جهانی ، Gene Black Jr .
نماینده Lazard Frères بمن گفت پیش جین بلاک بودم Senior با Junior آشنانبودم . پیش او بودم گفتش که شماگلف بازی خواهیدکرد گفتم من گلف بازی نمیکنم اینجا .گفت کسی بیایدسانفرانسیسکو وتره Pebble Beach بازی بکند .گفتش که هیچ همچین چیزی نمیشود شمابایدحتما" بازی کنید . گوشی رابرداشت گفت جین مستراب تهاج راشمابایدببریدبازی کنند . گفتم آخر من هیچ آزادنیستم . بعدفکرکردم روزآخری که روزیک ناهاری هست ناهاری هست ناهار آخری آن ناهاررامن لازم نیست باشم .قرارگذاشتیم که صبح آنروز بنظرم شنبه بود شنبه بود . رفتیم هواپیماگرفتیم ورفتیم به آنجا اسمش چی است جائی که پیاده میشدیم ؟ نزدیک Pebble Beach یادم نیست .رفتیم ویک اتومبیل آنجا اجاره کردیم کرایه کردیم بدوبدو رفتیم که توی این گلف کور. واقعا" گلف کور . بمن جین بلاک گفتش که این Saint Andrews درمقابل این هیچ است . Saint Andrews درصورتی که کعبه گلف بازیکنان است دراسکاتلند .که آنهم بعدرفتم . گفت این درمقابل آن بمراتب باابهت تراست .دیدم واقعا" هم همینطوراست .

یک جائی باید آدم ازروی پاسیفیک توپ را بیاندازد واقعا " همینطوراست برای اینکه یک صخره اینطرف یک صخره آنطرف وسط یک گودی که یک نیمکت هم گذاشته اند مردم مینشینند آنجا تماشا بکنندکه این مردم چه جوراین اشخاص توپ شان میاندازندتوی آب . دست پاچه میشوند .عظمت آنجا آدم را میگیرد . یک چیز خیلی‌عادی هست اما خیلی ها این را Rater میکنند نمیتوانند Miss میکنند وتوپ میافتاد اینها مینشینند اینها تماشا بکنند لذت ببرند . ازاین چیزها خیلی‌خوشم آمد وصدای الاغ شنیدم پرسیدم اینجا مگرالاغ داری میکنند ؟ بعدمعلوم شدکه اینها Sea Lion هستندکه صدای عینا " مثل عرعرخر خیلی با ابهت بودا ما بدوبدو من هیچ اصلا" لذت نبردم . بدو بدو رسید ومن را رساندبه‌فرودگاه . او Weekend بود میماند اما آنجابمن گفت توی گلف کورس‌که آندره مایـــــر میخواهد شما را ببینددرنیویورک گفتم من نیویورک دیگرنمیروم من درموقع آمدن آمدم‌نیویورک وسانفرانسیسکو وحالا هم بر میگردم به شیکاگو آنجا میهمان هستم وازآنجا میروم به بن قلان . گفت‌حتما " حتما " لازم است‌خواهش میکنم خواهش‌کرده که شما برای یک مدت‌کوتاهی اورا ببینید سرراهتان ـ گفتم آخر سرراه من نیست . اینقدراصرارکرد گفتم من دوروزدرشیکاگوهستم میهمان آن چیزبودم اسمش الان روی زبانم هست که رئیس‌دانشگاه شیکاگوکه در یک اکسیدان هواپیما خودش وزنش وبچه هایش همه تلف‌شدند مادرش‌اینـــها . ای دادروی زبانم استها . برای اینکه اینهم یکی ازاشخاصی بودکه در یکی ازرشته هائی که من داشتم این Advise میکرد . این بودودونفر دیگردرکارهای فرهنگی ، تعلیماتی . این گفتم بااین دوروزوقتم رادراختیار اوگذاشتم مهمان اوهستم منزل اوهم منزل دارم .من بایدازاوبپرسم اگر میتواندیک روزمن راآزادبکند میروم . قرارما همین شد رفتم به ، قبل ازاینکه بروم به شیکاگو تلفن کردم بهش گفتم که یک همچین چیزی پیش‌آمده

آندره مایرا صرار دارد که من بروم ببینمش هیچ اصلا" نمیدانم هم راجع به چی هست ؟ اما خیلی اصرار دارد . شما میتوانید گفت روز دوم را من برای شما یک مصاحبه ای ترتیب دادم روزنامه نگاران را تمام دعوت کردم اما من خیال میکنم که مهمتراست شما آندره مایررا ببینید این را من برای شما کنسل میکنم خبردادم به جین که من میآیم وشما یدهم خودم خبردادم به آندره مایر بهرحال ازآنجا رفتم به نیویورک ازفرودگاه مستقیما" رفتم به Wall Street دفترآندره مایر موقع ظهربود رفتیم سرناها رتوی رستوانشان وآنجا هم بمن گفت بهترین شف نیویورک اینجا برای ما تهیه میکند . برای اینکه خودش فرانسوی بودمیدانید آن زمان چهل سال بودکه درآمریکا بود هنوزهم انگلیسی را با لهجه غلیظ فرانسوی حرف میزد. جین بمن گفته بود . Gene Sr . قبلا" گفته بود درمنزلش وقتی که من بهش آشنا شدم چندسال قبل بمن گفت که این متنفذترین شخص Wall Street است . بانفوذترین شخص Wall Street است . چندین سال بعدکه باسیتی بانک شریک شدم از Wriston پرسیدم Wriston را بدون شک لایق ترین بانکر آمریکائی است بدون شک ها . ویکی ازاشخاص خیلی خیلی زرنگ لایق خیلی خیلی داناست خیلی خیلی باشخصیت است پسر، پدرش دریک کنفرانسی با من و Adlai Stevenson در Bonn بود رئیس دانشگاه چیز بود Brown University پدرش Henry Wriston یکی ازاشخاص خیلی آدم فاضلی بود خیلی خیلی . از Walter Wriston پرسیدم عقیده شما نسبت به آندره مایربرای اینکه جین بلاک اینجور گفت ، گفت کاملا" صحیح است بدون شک گفت فقط یک نفردیگرمن میگذارم درردیف این وآن Uncle George است که George Moore که قبل ازاورئیس هیئت مدیره سیتی بانک بود واین ، اینقدرخوشم آمدازاین حرف برای اینکه این وقتی که رئیس بانک بودبحدی با این امثال Wriston باشدت وخشونت رفتار کرده بود اینها راا و Recruit میکرد کرده بودوطوری که بیان میکرد رفتاری نظیر رفتارمن باهمکارانم سختگیری واین باتمام این میگفت همیشه صدایش میکـــرد Uncle George میگفت Uncle George رافقط درردیف اومیتوانم بگذارم .. این سابقه ای بود

راجع به که فقط مال نظرجین بلاک را داشتم Senior . رفتم وناهارخوردیم
گفت که من میخواهم که دلم میخواهددرتاءسیس بانک توسعه صنعتی بیایم
درایران اینکاررابکنم . من تعجب کردم این آدم داوطلب میشودکه بیاید
اینکاررابکنند .گفتم چطورشد شمابه این فکرافتادید ؟ گفت چین ازمن
خواهش کرد که یکی ازکارهائی که درایران میخواهیم بکنیم شمااینکارا را
بکنید بجای اینکه خودبانک اینکارا رادرترکیه کرده درپاکستان کرده در
جاهای دیگرکرده اینکارراشماپیشقدم بشوید . گفتم باکمال میل من استقبال
میکنم . آنوقت نشستیم صحبت کردیم راجع بدرئوسش اصول این مطالب
آنا " قبول کردم .بعدهابمن گفت روزیکه شمارفتید من گفتم رفت یک
مشرق زمینی که دیگرازاین خبری نخواهدشد تعارف کرده وخواسته Courteous
باشد وگفت تعجب کردم وقتی که تلگراف شماآمد که .
س- این قسمت راداریم که تلگراف واینها را .
ج - نه این رابعد مهدی سمیعی رئیس سازمان برنامه که شد برای من این نامه هائی
راکه بهش نوشته بودم فرستاد که این راداشتم که بااین شرایط من حاضرم
که شمابیائید باشاه هم صحبت کردم وقبول کردند . قبول شد وهیئتی فرستادند
نخست وزیرحالا اقبال هستوشریف امامی هم وزیرصنایع . اینهادفعه اول که
آمدندمن اینهارامعرفی کردم من تنهاکاری کردم که اینهارامعرفی کردم به
اقبال و رفتندباوزارتخانه هاصحبت کردند دراصول موافقت شد . دفعه دوم
خودبازنمایندگان Lazard Frères آمدندباآن هلندی که درنظر
هان رئیس بانک گفتم خیلی مهم است گفت رئیس بانک رامن خودم انتخاب خواهم
کرد آندره مایر بمن گفت . ایندفعه آمدندبایک هلندی که رئیس بانک یکی از
بانک های هلندبودکه این را آندره مایر خودش انتخاب کرده بوداین راآوردند
بعنوانی که معرفی بکنندااین رئیس خواهد بود . واردجزئیات شدند بازواردجزئیات
شدند موافقت کردند . رفتندکه ایندفعه دیگربرگردندشروع بکنندبه کار یعنی
تاءسیس بانک . یک روزی درهیئت وزیران کابینه اقبال یک رویه ای رادرپیش

گرفته بودندکه میرفتندهیئت وزیران را درجاهای مختلف تشکیل میدادند. اینذفعه گفت درشیراز تشکیل شد . بعرض رساندندشورای اقتصادکه این را به اتفاق آراء هیئت وزیران ردکرداین موضوع را .

س- موضوع تاءسیس بانک توسعه صنعتی را ؟

ج- تاءسیس بانک توسعه صنعتی را . شاه هم هیچی نگفت. جلسه بهم خورد ورفتند . من رفتم درب اطاق را بازکردم اطاق شوراجنب اطاق شاه بود . من رفتم درب اطاق را بازکردم رفتم تو ،گفتم اعلیحضرت چی چی ردکردند ؟ گفت خب ردکردندهیئت وزیران . گفتم کی این کرمها ردکردند؟ اینها سگ کی هستند که ردبکنند .چی چی ردکردندا علیحضرت ؟ گفتم اول باخودتان صحبت کردم موافقت فرمودید . دفعه اول . هیئت فرستادنددراصول مطالب دولت موافقت کرد . دوم بجای اینکه رئیس جدیدبانک راآورد موافقت کردند یک دفعه ازخواب بیدارشدندکه این مخالف اصول حاکمیت است چطورمیتواندیک دولتی شریک بشود دریک بانکی سرمایه بگذارددریک بانکی فقط یک نماینده داشته باشد که آنهم حق راءی نداشته باشد .گفتم این راازروزاول گفتندحسن اینکار اینست . اگربنا بشوددولت مداخله بکنداین بانک بدردنخواهدخورد دولت باید پول بدهدباید کمک بکند وخودش مداخله نداشته باشد . اعتمادی راکه جلب کرده درترکیه ، ترکیه هم یک مملکتی بدترازایران .این اگرموفقیت پیداکردند دراینجا ازاینجهت است . این راروزاول چرانگفتند ؟ این مطلب اصولی روزاول میبایست بگویند اصلا" بگویندنیایندایتها برای اینکه ما قبول نداریم یک همچین چیزی را . بعدازاینکه تمام اینکارراکردند. گفتم اعلیحضرت این نمیشود من دیگرنمیتوانم ، من دیگراصلا" ممکن نیست بتوانم کاربکنم . بمن مردم اطمینان دارند برای من احترام قائل هستند . من رفتم صحبت کردم آمدم باخودتان صحبت کردم اینها رادعوت کردید حالابه آنها بگویم که روی این مسئله اصولی گفتم اصلا"به ریش ما میخندند دیگراصلا" ماراآدم حساب نمیکنند میگویندا ینها بچه هستند ازبچه هم بدترند . بشدت .گفت خب حالاباشدببینیم . به اتفاق آراء ردشد.

س - درحضورشاه ؟

ج - درحضورشاه . من حالا دیگرهرکاری که بنظرم میرسیدکردم . باکی صحبت کردم بخاطرندارم اماکاری نمیتوانستم بکنم برای اینکه اصل کارشاه است شاه راباید وادار بکنم که بگویدبرگردانیداین تصمیم تان را . درجولای ۱۹۵۷ بود که شاه آمدبه آمریکا سفریکه آمریکاکرد این مصادف میشودباآن زمان . آیزنهاور رئیس‌جمهوربود . من آمدم به واشنگتن برای مذاکره بابانک برای وامهایم . شاه هم ماه جولای واردمیشود . Foster Dulles وزیرخارجه یک میهمانی دادبه شام ، یک جائی مثل جهنم یک ازخانه های مال اشرافی اعیانی توی Massachusetts Avenue مثل اینکه هست بنظرم ماساچوست بود .که آنرا محل پذیرائی میکنند پذیرائی‌مثلا" که نخواهنددر White House باشد نمیدانم کجا باشددرکلوپی چیزی باشدآنجا دعوت میکنند . آنجا سرمیز شام نمیدانم درحدودشایدسی‌نفربودند . بااسموکینگ بودبحدی گرم بودایرکاندیشننگ هم نداشت من تعجب‌کردم چطورتوی یک‌خانه ای ، این ازآن خانه های قدیمی بوده که ایرکاندیشن هم نگذاشته بودند. امایک باغی داشت یک باغچه ای داشت‌که ازاطاق ناهارخوری میرفتندتوی آن باغچه . سرمیزاشخاصی که بودند من آنکه بخاطردارم آندره مایربودتنها کسی بودکه از Business World بود. نطقی کردشاه که اینهم جالب است‌گفت‌که دوستی ماالان نمیتوانند امتحان خودش رابدهدبرای اینکه درایام خوشی هرکس میتوانداظهاردوستی بکندباآمریکا اما اگرروزی پیش بیاید که آمریکا محتاج باشد به کمک ایران ایران باتمام قوا به کمک آمریکا خواهدآمد.من این راتعجب‌کردم که هیچ لزومی نداشت که این چنین چیزی بگوید آدم خودش را Bond بکندکه‌یعنی ماجنگ میرویم‌برای خاطر آمریکا . این رامن نپسندیدم . خب‌البته درآنهاخیلی اثرکرد. Foster Dulles پاشد نطقی درجواب گفت تشکرکرد چنین وچنان فلان اینها بعدرفتیم توی آن باغ آنجاآندره‌مایربمن گفتش‌که این رفتاریکه شمابامن کردیدهیچکس در دنیانکرد . همه جامیآیندد نبال من ....

که اینکا ردرست بشود . (؟) توی این مدعوین بود جزوهمراهان
شاه یکی دکترا یادی بودیکی آن خلبانش که بعدا مادش شد .
س - خاتم .
ج - خاتم . من رفتم به ایادی گفتم که آخرازاینکا رمفتضح ترمیشود؟ این اصلا"
من خجالت میکشم که به این آدم چی بگویم این مردمحترمی است یک همچین چیزی
باش رفتا رکردند . گفت من اگربتوا نم یک وقتی به شاه میگویم . دراین ضمن
Allen Dulles اوهم جزومدعوین بود آمدپیش من روبطرف من . من به اوگفتم ،
گفتم که یک همچین قضیه ای پیش آمده من خجلم شما میتوانیدچیزرا ببریدبه شاه
معرفی بکنید ؟ آقا منتظرنشد رفت دست یا رورا گرفت آندره مایرراکشیدبردپیش
شاه وآنها هم دست دادندا ین برگشت . یک مدتی مذاکره کردند آندره مایرآمد
پیش من گفتش که درست شد . گفتم چطورشد ؟ گفت این مطالب را بهش گفتم گفت اطمینان
داشته باشید درست خواهدشد .همان هیئت وزیرها بدون یک تغیربه اتفاق آراء
قبول کردند . همان هیئت وزیرانی که به اتفاق گفتم این کرمها علتی که من
میگفتم کرم برای همین است دیگر ، آخرکرم یک چیزیست که شما رویش ردمیشود له اش
میکنید ونمیفهمید متوجه نمیشود آخریک کرمی را شما لگدگذاشتید خوردش کردید .
این اشخاص هم همینجور اصلا" وجودندا رندا ین اشخاص . چطورممکن است آخریک
هیئتی هیئت وزیران باآن تشریفات تشکیل بشود به اتفاق آراء رای میدهد
استدلال میکندکه این مخالف اصل حاکمیت است .بعدتمام اینها اصل حاکمیت و
آن ابهت آن وطن پرستی ، آن غیرت اینها تمام ازبین میرود برای اینکه آقای
شاه فهمیده است که این یک آدمی چقدر قدروقیمت دارد. آندره مایررا نمیشناخت
به اوگفتم وقتی‌که من برگشتم وگفتم که من آندره مایر دیدم گفتم اعلیحضرت
من نگرانی من راجع به مسائل مالی دیگرحل شد دیگررفع شد دیگرمن اشکال مالی
نخواهم داشت . برای اینکه به‌فرض اینکه بانک جهانی بمن قرض ندهد یا به آن
میزانی که من لازم دارم قرض ندهد من این آدم رادارم این آدم پشت سرمن که باشد

دیگرهیچ احتیاجی به هیچکس ندارم . تمام نگرانی مالی من رفع شد . خب این را بهاوگفتم کافی است دیگربرایش دیگربایدکافی باشددیگر. چی شد هان ، هان ببینید چی شدحالا . این مقارن باآن موقعی بودکه آن ششصد میلیون تومان آزادشده‌بود . تجدیدارزیابی طلای پشتوانه .

س ـ این کی اصلا" اینکاررا برای آنهائی که به مسئله اقتصادی واردنیستنداین.؟

ج ـ بانک مرکزی ایران بانک ملی یک مقداری پشتوانه طلا داشت . پشتوانه داشت به طلای فلزی . ارزیابی میشد به قیمت سی وپنج دلار یک آنس . اینها تصمیم گرفتندکه بیآینداین رابه‌قیمت روزبکنند بمحض اینکه شمایک سی وپنج آنوقت در۱۹۵۷ گمان میکنم بود ۵۷ قیمت طلا بخاطرندارم اما قیمت طلا مسیدانیداز سی وپنج دلار بتدریج رفت به هشتصدوتقریبا" بیست دلار ، الان درحدود مثلا" سیصدوسی دلار سیصد چهل دلارنوسان دارد . بتدریج رفت در۵۷ وقتی ترقی کردکه آن Gold Window را بقول خودشان نیکسون ازبین برد یقین گفت دلار دیگروابستگی به طلا ندارد . پس بنابراین طلاهم آزاد به قیمت روز عرضه وتقاضا خریدوفروش بشود . این شروع کردبه‌ترقی . آن زمان چه بود ؟ نمیدانم اما تفاوتش درحدودششصدمیلیون تومان شد . آقایان دزدهاکه در..

س ـ اینکاراساس وپایه اقتصادی هم داشت وصحیح بوداین

ج ـ صحیح بوداما نمبایست تفاوتش را . من اگربودم نمیگذاشتم دیناری این خارج ازبانک بشود این راسیگذاشتم توی ذخائر بانک . یک وسیله ای بودکه یک بانک که . زمانی که من رفتم نه میلیون تومان سرمایه داشت وقتی که رفتم ازبانک بعدازهشت سال دویست میلیون تومان سرمایه واندوخته اش بود. واین هم میگذاشتم میشد یک میلیاردمیشد .

س ـ بانک های مرکزی ممالک دیگری هم یک همچین کاری کردند؟ ازنظرارزیابی طلا ؟

ج ـ هرکسی که Guts داشته باشد .من وقتی که منصوب شدم به پاریس رفتم به‌دیدن Baumgartner رفتم که رئیس بانک دوفرانس

بود با اودوست بودم . رفتم بهش بگویم که چی شد گفت من تمام را میدانم گفت
شما همان وضعیتی را داشتیدکه من دارم منتهاش مال شما مشکل تربود .گفت درهیئت
وزیران من را میخواهند هروزارتخانه ای میگویدمن اینقدر ، اینقدر ، اینقدرمیخواهم
اگرندهیدکارما میخوابد .به آنها بگویم با اینکه خیلی‌متاءسفم اگربخوابد من
برای این نیستم که دستگاه شمارا بگردانم من برای این هستم که بانک را نگهدارم
.من همین حرف را دربانک ملی میزدم بدون اینکه ازکسی تقلیدبکنم عقیده من
این بودایمان داشتم به این مطلب . جنگ من با چی چیز سرهمین شروع شد با میلیسپو
میلیسپو میگفتش که شما چه حق دارید نصف این طلاهائی راکه استفاده کردیدببریدتوی
اندوخته هایتان . من گفتم یکیش را بیشترنمیدهم . آن مرتیکه آمریکائی میبایست
بگویدکه صددرصدببرید اگرمیتوانستم صددرصدمیبردم . اما این دولت ورشکسته
روزمحتاج به روزانه ، مخارج روزانه اش را نداشت . من نصفش را بردم . من اگر
بانک ملی بودم این را تمام را نگه میداشتم یا اگرخیلی میخواستم ارفاق بکنم
یک قسمتش را میدادم . اینها اینکارراکردندبه این نیت خدای من شاهداست من
یقین دارم به این نیت کردندکه بدزدند سر این ده‌م بکنند آنوقت چطورمیدزدیدند؟
یک کمیته ای تشکیل شد که راءسش که به ریـ ...ر ـ مامی بود وبه‌عضویت رئیس
بانک ملی ویک نفردیگر مثل اینکه .
س - کی بودآنموقع ؟
ج - رئیس بانک ملی علی اصغر ، نه وزیردارائی رئیس بانک ملی علی‌اصغرناصروزیر
دارائی بود ، ابراهیم کاشانی رئیس بانک بود وبنابراین وزیراقتصاد وزیرصنایع
اقتصاد وصنایع بود اسمش چه بود مال شریف امامی ؟ وزیرصنایع بود صنایع بود،
صنایع بود اقتصادهم بودضمیمه اش نمیدانم ؟
س - اقتصادنخیر .
ج - صنایع .
س - نیساری وزیردارائی بودمثل اینکه وزیربازرگانی بود.
ج - بازرگانی بود . نیساری که نمیدانم عضواین هیئت بودیانبود ؟ اما این

شریف امامی بود ناصربود بعنوان وزیرداراتی ابراهیم کاشانی بودبعنوان رئیس بانک مرکزی ، تمام تهران میدانستندکه هرکس میخواهداز این گوشت قربانی یک سهمی بهش برسدمیبایست برودیک نرخ ، نرخ معینی داشت مثل اینکه ده درصدمیبایست بدهدکه اجازه بهش بدهند آنوقت اجازه بدهندچی است میرفتندتوی بازاریک آدمی را پیدا میکردندآقا شما نمیخواهیدیک صنعتی دایربکنید؟ این میگفت من چه صنعتی من اصلا" بلدنیستم گفتندلازم نیست بلـــــــــد باشید، پول ندارم ، پول هم لازم نیست ماپول بشما میدهیم ارزبشما میدهیم راهنمائی‌تان هم میکنیم . خدای من شاهداست اینکارراکردند . تمام یک اشخاصی رفتندتقاضا کردند یعنی که میدیدنداز خودشان مایه نبایدبگذارند .شما نمیدانم چه چیزشنیدید راجع به این پولی راکه میدادندبرای اداره کردن ؟

س- قربان بعضی از صنایعــــــــــی که درسالهای آخرهنوزموفق بودند خیلی طرفدار این طرح بودندومیگفتندپایه ریزی بخش خصوصی وصنعت فعلی این کارآقای شریف امامی است .

ج - چرا این را میگفتند ؟ برای اینکه یک پولی بهشون دادند ،ازخودشان پول نبود این‌پولی بودکه پول مفتی بودکه میدادندبه یک اشخاصی که اصلا" صلاحیت نداشتند بلدنبودند دلسوز نبودند زحمت نکشیده‌بودندبرای بدست‌آوردن این پرل . یک پولی هم یک‌چیزی هم درتهران میگفتندده درصد من این رابه‌ناصروابراهیم کاشانی که هردوتا ازاعضای من‌بودند گفتم الان یک گناهی مرتکب شده‌است دولت . آنها هم میگفتندبعله اما شما مطمئن باشید ما ممکن نیست بگذاریم پیشنهادی بیایدکه صحیح نباشدوما تصویب بکنیم . منهم گفتم اقلا" اینطورخواهدبود . یک دانه Veto نشد تمام این آقایان رای دادند . حالا هردوتاشان اشخاص ضعیفی بودندعلی‌اصغرناصر رئیس شعبه بازارمن بود بسیاربسیارمردمعقول بافهم فوق العاده باشعوروبافهم خیلی خیلی زیرک امابحدی ضعیف که ازسایه خودش میترسید این اینقدرآدم ترسو بود. این مثلا" میتوانست بایستددرمقابل آن هم که امرشاه است . شریف امامی دزد شریف امامی که سیاه راسفیدجلوه میدادبانهایت وقاحت . وقتی که یک موضوعی

درهیئت وزیران مطرح شدومن مخالفت کردم این راجع به همین کودشیمیائی این شاه گفتش که هیئت وزیران بنشینید به آن رسیدگی بکنید . ضرغام هم بوددر آن هیئت . این یک جوری با نهایت وقاحت آنچنان دروغ گفت که تمام پول راآنها میدهند من دادوفریادکردم آخراینطورنیست دروغ است اینطورنیست . کسی جراءت نمیکردکه تکذیب بکند . علنی بودها اینطور .

س - درارتباط این پولی که دادندبه این صنایع مستقیما " وتاءسیس بانک توسعه ...

ج - حالا بـــه شما عرض میکنم . من عقیده‌ام این بودکه‌الان که اینها میآیندواین را دولت بعنوان سهم خودش بگذاردردراختیار این ، ازبابت سرمایه اش هرچه هست بدهد بقیه هم دراختیاراوبگذارندکه آنها وام بدهندروی تشخیص دادن Feasible Study باشد ،رسیدگی باشد ، Management صحیح باشد کنترل صحیح باشد . گفتم بهترین فرصت این است امامتاءم فلسفه ردکردن این به اتفاق آراء برای این بود که میخواستنداین رابخورند. اطمینان دارم ها هیچ محرک دیگرنداشت والا پرنسیب ممکن است درظرف ده ماه دوازده ماه عوض بشودوآنوقت یک عده نمیدانم چندنفر هیئت وزیران چقدر بودند ۲۰ نفرباشند ؟ ۲۰ نفروزیر بعدازده یادوازده ماه یک دفعه عوض بشود آن پرنسیبی که مخالف اصول حاکمیت دولت است عوض بشود ؟ عوض نشد پولها رابسرعت هرچه تمامترقرض دادند یک مبلغ خیلی جزئی آن مانده بودکه وقتی که دیگرمخالفت رفع شد قبول کردند . اعلیحضرت همایونی هم به آنهاامرفرمودند آنها هم اطاعت کردند به اتفاق آراء تصویب کردند .

س - انگیزه شاه چی بودکه این تصویب کرد؟

ج - برای اینکه بخاطرداشت که من گفتم .

س - انگیزه شاه تصویب کردن طرح آقای شریف امامی که به صنایع بدهندیعنی مستقیما " بدهندبجای اینکه ازطریق بانک توسعه صنعتی به صنایع داده باشند ؟

ج - انگیزه شاه چه بود برای اینکه اصراربکندکه‌کودشیمیائی درشیراز ایجادبشود وشریف امامی پنج میلیون دلار گرفته باشد ، پنج میلیون بودیاسه میلیون بود

یادم نیست ؟ آن چیزیکه ابوالفضل چی بوداسمش ؟ گفتم کسیکه این مطلب را بمن گفته بود وشاید تحقیق کنیداگراین آدم زنده هست یک پسری داشت درآمریکا درس میخواند . آل بویه درآمریکا درس میخواند . این احتمال داردکه آنجا رفته باشد . خیلی دلم میخواهد یک جوری این آدم را ازش به پرسیدکه ابتهاج میگویدکه شما رفتیددربانک ایرانیان بهش گفتیدکه این ملاقات شریف امامی و Bohler را شما ترتیب دادیدکه اول آرامش ملاقات کردوبعدآرامش چون آن با شما آشنائی نداشت آل بویه توسط اوشما رفتیدمنزل آل بویه وموافقت شدواین پول راهم بشما داد. . International Mining and Engineering Group

س ـ این Bohler فروشنده ....

ج ـ نه نه . Bohler رئیس . I . M . E . G. بود

یک همچین چیزی که نماینده یک چیزانگلیسی بود لوله ـ لوله نفت کنترات لوله نفت میگرفت لوله کشی نفت . وهمین این قراردادرا اوبست یک چیزی بودکه هرچه که دلش میخواست بهش میدادند با پشتیبانی آقای شاپور ریپرتر . ایـــــن Impression من است . وپوله راکه خوردندآنوقت دیگراین اصول ازبین رفت دیگرمانعی وجودنداشت . به اتفاق آراء همان . ببینید اینهم یکی ازچیزهای برجسته است نمونه ای است ازطرزکارایرانی ، ازطرزاستدلال ایرانی ، ازاینکه این ایرانی خجالت نمیکشد که یک همچین چیزی رابگوید. که یک هیئتی قرص ،آقا ماچطورمیتوانیم حق حاکمیت دولت ازبین برود ؟ که ازبعدازاین بهاتفاق آراء بیایندرای بدهندبه این . بهترازاین نمیشود . ومن این راوقتی که شنیدم لذت میبردم ازاینکه این کرمها امتحان خودشان رادادند واین شاه هم پیش خودش می بیند دیگر می بیند حظ میکندازاینکارها ، حظ میکند برای اینکه اراده او وقتی که اینستکه نشودمیگویدنه ، وقتی که بشود به آنها امرمیکندواینکارمیشود. واواین رایک نوع شایدرضایت خاطرتلقی میکرد درصورتیکه یک پله ای بودنزدیک شدن بهفنا به راه فنا . برای اینکه این وضع قابل دوام نبود اینکه من گفتم

که یک انفجاردرپیش هست برای اینکه میدیدم دیگر این چیزها را بچشم میدیدم . مگر اینکه آدم بایستد ایستادگی بکند بگویدنمیکنم بگویدمیروم . آنهای دیگر هیچ همچین چیزی اتفاق افتاد ازش بپرسید ، پرسیدم هیچکس همچین چیزی با شما اینطورصحبت میکند ؟ گفت نه نمیکند .واگرمیکردند اینجورنمیشد . اگریک نخست وزیرمیآمد استعفا میداد میگفت نمیکنم ، دومی میآمد میگفت نمیکنم ، سومی نمیکرد بدون شک وتردیدا ین آدم تجدیدنظر میکرددرفکرش میگفت که پس نمیشود . اما وقتی که یکی پشت سریکی دیگرمیآمدندبهتراز سابقی غلا می میکردند بنده‌گی میکردند یک چیزی راکه شاه میگفت اینها یک هزارویک دلیل پیدا میکردند که این را توجیه اش بکنند قشنگ جلوه بدهندکه بخودشاه هم شایدا مرمشتبه میشدکه اه معلوم میشودکه این فکری که الان دارم خیلی هم عالی است منتظرچی بودم ؟ من اطمینان دارم که اینجور تقویت میکرد شاه را .

س- این سالهای آخرهیچکسی نبودکه بتواندنه بگوید یاگاهی وقتها مطالبی که ..

ج - من که نشناختم که کسی را .میگویم یکی یکی اینها را بشما گفتم دیگر .

س- بله .

ج - علا ،علا یک آدمی بودکه نیت داشت برودبگوید اما هروقت میرفت مثل آن Keitel برمیگشت دست خالی وهیتلرا ورا متقاعدکرده بود .

خائن Keitel یک نظامی درجه یک بود مارشال Keitel این مارشال Keitel این عرضه را نداشت که بایستددرمقابل هیتلربگوید آقا داریم راه غلط میرویم قرارومدارشان این بودکه برودصحبت بکند . این را من دارم میگویم که برسانم تنها ایرانی نیست که این ضعف را دارد . اینقدراروپائی دیدم اینقدر ، من درواشنگتن بودم وقتی که این Mc Carthy این مزخرفات را میگفت بمحض اینکه من شروع میکردم به همین ترتیبی که عادتی که دارم با همین لحنی که دارم با صدای بلند بدگفتن به Mc Carthy بجان شما همه ازدورمن پراکنده میشدندمیرفتند که مباداکه بگویندکه یک همچین حرفی را یک نفرمیزد واینها هم گوش میدادند . که بمن بعضی ازآمریکائی ها با تعجب میپرسیدند

چطورآخرممکن است یک مصدقی این قدرت پیدا کرده باشد ؟ گفتم چطورمیشودیک
ملتی یک دولتی یک دستگاهی ازیک سناتورکه صدتا هستندیک سناتوراینجور
بترسد ؟ گفتم بهمان دلیل .
س - سالهای اخیرگفته میشدکه البته درسطح پائین تری نخست وزیر هیچکدام اینهائی
که اسم میبرم نبودند ولی میگویندد ربه نوبه خودا ینها مهدی سمیعی ، خداداد
فرمانفرمائیان ، عالیخانی شایدکسان دیگری هم باشند میگفتند اینها تایک
حدی گاهی وقتها بعضی مطالب را به شاه میگفتندو میگفتندمثلا" این راه درست
است یا این راه درست نیست . وبهمین علت هم اینها کنارگذاشته شدند . این

ج - من این را حاضرم باوربکنم اماگفتن یک چیزی گفتن اینکه من این کاررا
نخواهم کردیک چیز دیگراست . گفتن کافی نیست گفتم وبعدراه افتادم مثل
غلامهای دیگر فرداهم آمدسرکارم وهمان تعظیم وتکریم کردم وپس فرداهم رفتم
مثل اینکه هیچ اتفاقی نیافتاده است . من وقتی که یک همچین مسائلی پیش آمد
وبسیارپیش آمد .نمیدانم آن شرح مال چیز بانک شاهی گفتم که
رفته بودبهش گفته بود . گفتم چه حق داردبیایدبه اعلیحضرت این حرف را بزنند
گفتم من نمیکنم اعلیحضرت غیرممکن است من بکنم اگرمن اینکاررا نکنم خیانت
است بعدازمن هیچکس جراءت نخواهدکرداین کاررا بکند . نخواهم کرد استعفا میدهم
گفت حق ندارید استعفا بدهید . گفتم هیچکس نمیتواندمن را وادار بکندبر خلاف
عقایدم کاربکنم .تسلیم شد گفت بکنید .
س - به آن لیست اسم دکترمحمدیگانه را هم اضافه کنم که میگویند ، میگویند
که اینها ...
ج - آخ ، آخ پفیوزترین افراد آقای یگانه ، پفیوزترین افراد ، یگانه کسی
بودکه به امرشاه بانکی راکه من آورده بودم داشت دستش را میگذاشت توی دست
بنیادپهلوی که اینها عقدازدواج ببندند واینها بی .ندبانک اصناف را بگیرند اداره
کنند . اینهم خوبست که سئوال فرمودیدبشمابگویم . من خونریزی Ulcer

پیدا کرده بودم منزل خوابیده بودم که تا رفتم عمل کردم . آمد بمن چیزگفت
سیروس سمیعی را که آورده بودم بانک . گفتش
س - بانک ایرانیان ؟
ج - بانک ایرانیان . گفتش که آقا دارند با سیتی بانک شریک میشدند. با بانک اصناف
گفتم غیر ممکن است همچین چیزی ، باورنکردم خواستم . کروتوفر
نه (؟) نبود آنوقت یک کس دیگر بود . چون سیتی بانک یک Ager ۲
هم داشت درتهران که آنها نماینده داشت که آنها برای خودشان معاملاتی میکردند
با مردم . آن اسمش را فراموش کردم بجای کروتوفر آمده بود
خواستمش گفتم یک همچین چیزی شنیدم ؟ گفت بله آقا من با آن حالت بحرانی و
خونریزی که اصلا" نباید کوچکترین (؟) دادوفریاد که چطورهمچین چیزی
میشود ؟ گفت میخواستیم که حال شما بهتربشودکه بشما بگوئیم . گفتم که من
الان چندروزاست اینجا خوابیدم این مذاکرات مدتها شما مذاکرات را دارید . گفتم
شما چطورمیتوانیدهمچین کاری را بکنید ؟ رفت بعدوقتی که رفتم سرکار ،رفتم
بانک مرکزی پیش این کثافت وآن کثافت تردو وجبی . شرکاء
س - جلیل شرکاء ؟
ج - دوتائی شان بودند گفتم شما آخرچطوریک همچین کاری را میکنید ؟ بانک مرکزی
چطورمیتواند ؟ من اینها راآوردم شما پشت سرمن میرویدیک همچین عملی را دارید
انجام میدهید آخراین بانک مرکزی همچین کاری را نبایدبکنند .گفتندما اصلا" بما
مربوط نیست آمده خودسیتی بانک داوطلب شده هان اینجا بودکه کروتوفر
را خواستم کروتوفر بودمعلوم میشه . گفتندآنها آمدند کروتوفر
را خواستم گفت مرا ببریدپیش شان به آنها میگویم دروغ میگویند آنها میفرستند
دنبال من . این را به آنها میگفتم میگفتنددروغ میگوید اوبیایدپیش ما . بلا آخره
تمام شده بود . گفتندا ما آخرشما رئیس هیئت مدیره خواهیدشد. گفتم ازکی تا به حالا
شما مرا صغیرمیدانید برای من تکلیف معلوم میکنید. که ما هستیم وبانک توسعه صنعتی است
خردحو و بانک ملی شریک میشود چهارصدشعبه دارد وریاست تمام این هیئت مدیره با

شما است . شما خیال میکنیدهمین شما برای من تصمیم گرفتید منهم قبول کردم .
گفتم من صغیرنیستم من ممکن نیست قبول بکنم من ممکن نیست بگذارم اینکار
بشود اینها حق ندارندهمچین کاری بکنند اینها تعهددارنددرمقابل من که بفرض
اینکه ، نه همیشه بایدتاقراردادی با بانک ایرانیان باقی است تمام معاملات
ارزی شان را منحصرا " با بانک ایرانیان بکنند . گفتش که قرارداددارید؟ گفتم
یک نامه دارم Letter of understanding دارم . گفت ممکن است
آنرا بفرستید رفتم فرستادم بمحض اینکه فرستادم .وضوع ازبین رفت برای اینکه
بردندبه اربابشان نشان دادندگفتندخب تمام این زحماتی که ما میخواهیم بکشیم
برای اینستکه استفاده بکنیم . اینها میخواستنداستفاده بکنندازچیزهای بانک
معاملاتی که بانک دارد تمام . وقتی که دیدندکه برفرض اینکه اینکاررابکنند
من آنجا واسه خودم نشسته ام اینها وگفتم تعقیب میکنم سیتی بانک را
ودرنیویورک تعقیب میکنم ومفتحفش میکنم دردنیا . چه جوری آخرحق داردابنکار
رابکنند ؟ شد اینکارکه‌تمام شد بهم خورد با Wriston صحبت کردم
Wriston گفت من بهیچوجه خبرنداشتم .گفتم آخرچه‌جوری خبرندارید.
آنروزآنوقت مفصل صحبت کردیم گفتش که شما پنجاه سال تجربه دارید من سی سال
گفت گذشت آن ایام گفت بانهایت تاءسف بانک بحدی بزرگ شده من نمیتوانم گفتم
یکی ازبزرگترین مرضهای آمریکا همین بزرگ شدن است .این گفتم یک روزی آمریکا
راپدرش را درمیآورد بحدی بزرگ میشودکه نمیدانندچه‌خبراست . گفت من یک عده
ازاین اشخاص را میآورم ازهمین هائی که Business School of Harvard
را دیدند بزرگترین حقوق را میدادبه اینها . یک کنفرانسی هم داشتندیک سال در
چه‌چیز نزدیک نیویورک آن نزدیک (؟) یک جائی است که یک

س - (؟)

ج - گلف کورس خیلی قشنگی است یک میهمانخانه‌ای خیلی خیلی زیبائی است
آنجا این کنفرانس را داشتند مال فامیل سیتی بانک منهم آنجا آن شب قرارداد

را امضاء کردم . بغیرازمن Lord Oldington بودکه رئیس
Greenery بودکه اوهم شریک بود مادونفرخارجی بودیم .بقیه
تمام اعضای خانواده بودندکه باهم بااین Lord چه چیزهم خیلی
تبادل نظرمیکردیم برای اینکه ماهمدیگررا میشناختیم این یک وقتی رئیس
Board of Trade بودمن رئیس بانک ملی بودم برخوردهائی
داشتیم باهمدیگر . مرا میشناخت ازسابق .

س- مطلب ایران را باهاش مطرح کرده بودیدکه همچین قراری امضاء کردند
....

ج - به Wriston گفتم گفت من خبرندارم . گفتم محض رضای خدا یک
کاری بکنید آخراین بدنامی است برای شما یک عده ای باورنمیکنند که Chairman
خبرندارد یک بچه مچه هائی آنجا نشسته اندخودسرانه اینکاررا میکنند . گفتم روزی
ممکن است برسدکه شماننگ داشته باشید خجالت بکشیدازاینکه شریک Pahlavi
Foundation هستید وافتخاربکنیدکه شریک کسی هستیدکه با Pahlavi Foundation
وباپهلوی رژیم مخالفت داشت . وقتی که این روزرسیدبه اوگفتم یادتون
میآیدمن آنوقت هیچکاره بودم فقط رفتم یک Catskill ناهارهم مرا
دعوت کرده بودید کونستانزو گفتم یادتان میآیداین مطلبی راکه توی
همین اطاق بشماگفتم که آنروزرسیده فکرش رابکنیدحالا اگرسیتی بانک شریک
Foundationشده بود. اعتباری برایش باقی میماند ؟ من به شماقول میدهم
مصمم بودم اگرعدول نمیکردند درنیویورک اینهارا Sue میکردم
بعنوانی که حق ندارند . امااین بمحض اینکه این نامه رادیدموضوع منتفی شد
اینها خیال نمیکردندیک همچین چیزی هست . من گفتم اگربلدنیست شمابانک مرکزی
و Pahlavi Foundation برای اینهایک بانک دیگرپیدابکند من میروم
برایشان یک بانک پیدا میکنم اینقدربانک دردنیا هست بانک قحط نیست به این
سیتی بانکی که من آورده ام .سیتی بانکی که من آوردم شما میرویدپشت سرمن

آنهم بانک مرکزی با این آدم میخواهیدشریک بشوید . آخر این وظیفه بانک مرکزی نیست . شما برعکس میبایست به بنیادپهلوی بگوئید آقا این قبیح است اینکارصحیح نیست این ابتهاج اینهارا آورده اینها برای خاطرابتهاج آمدند آنها هم همش میگفتندکه ما بما ماراهی میخواهند هی اصرار هی اصرارمیکنند که اینکاررابکنید . ما اصلا "میل نداریم اینکاررابکنیم ....

روایت‌کننده آقای ابوالحسن ابتهاج

تاریخ ۱۳ آگوست ۱۹۸۲

محل : شهرکان - فرانسه

مصاحبه کننده : حبیب لاجوردی

نوار شماره : ۲۹

س - چون صحبت از بانک ایرانیان را فرمودید بجای اینکه به مطلب بعدی بروم دراینموقع از این فرصت استفاده کنم بپرسم که اصولا" موضوع سهامی که هژبر یزدانی از بانک ایرانیان خریدچی بود ؟ و این نسبت هائی که میدهند که ایشان نماینده بهائی ها بوده یا نماینده دربار بوده این چی بوده این چی بودش موضوع ؟

ج - من اسم هژبر یزدانی را هم نشنیده بودم . مثل هرشخصی شروع کردبه‌خرید سهام ، سهام بانک آزاد بخصوص سهام اشخاصی را میخریدمثل کارمندان بانک که اینها محتاج بودند میرفت به قیمت سه برابر میخرید . خب یک عده فروختند. من وقتی که این را شنیدم آنوقت خواستمش باش آشنا شدم بهش گفتم .

س - چه جورآدمی‌بود چون خیلی ها ندیدنش

ج - خجالت‌میکشیدم به انگشتانش نگاه کنم خدای من شاهداست ...

س - عیب داشت انگشتانش ؟

ج - انگشتانش پرازبرلیان بود . چندتا انگشت برلیانهای به این گنده گی که یک مصاحبه ای داده بودر کیهان ، کیهان یک مخبرکیهان نوشته بودکه قیمت این انگشترها هشتادمیلیون تومان است . من خجالت میکشیدم به انگشتانش نگاه کنم .

س - تحقیق نفرمودیداینکه اینها ازکجا آمده یا مثلا" این چکاره است ؟ قبل از اینکه ...

ج - من ازاوپرسیدم که شنیدم که شما همیشه پول باخودتان داریدیک مبلغ گزافی

اسکناس، گفت بله ده میلیون تومان توی صندوق اتومبیل دارم . گفتم برای
چی ؟ گفت آدم احتیاج پیدا میکند به پول یک معامله‌ای ، گفتم یعنی احتیاج میکنند که
چک نمیتوانید بدهید ؟ گفت نه این لازم دارد آدم . یواش یواش که با او آشنا شدم
دیدم این آدم آدم شروری است این آدم آدم سالمی نیست . خواستم که . بله
همینجور هی ادامه داد خرید سهام را . سهام رسید به ده درصد ، پانزده درصد
بیست درصد بیست وچند درصد ، سی درصد ، در هیئت مدیره مطرح کردم .
س- اینها را که همه را از کارمندان نمیتوانست بخرد که ؟
ج- نخیر از خارج . از خارج خرید به سه برابر قیمت ، بورس سهم بانک رسید بالا ترین
قیمت سهام را بانک ایرانیان داشت بالا ترین ها . آن چیزهای احمق فرنفرمائیان
توی بانک تهران هم آنها هم آنوقت خیال کردند که این مثلاً" یک جوری مصنوعی است
خودشان وادار کردند یک عده بروند بخرند که اینها بروند بالا که مثلاً" این را خیال
میکنند که این شخص است که اینکار بشود اینکار را میکردند این در بانک تهران .
در هیئت مدیره مطرح کردم که آخر این شایسته نیست یک آدمی اینطور تمام در
هیئت مدیره ، بانک ایرانیان . وقرار شد که ما یک نفر حالا یادم نیست که کی بود ؟
که برود با او صحبت بکند که شایسته نیست دیگر بس است دیگر متوقف بکنید . رفتند و
صحبت کردند گفت چشم نمیکنم . دوباره شروع شد رسید به سی وچند درصد دیگر من
فکر کردم باید یک کاری کرد یک فکری باید کرد . با سیتی بانک صحبت کردم
که برای اینکه تأمین بکنیم آتیه بانک را آنها سی وپنج درصد داشتند من ۱۵
درصد داشتم من سی درصد داشتم اما برای پرداخت قرضم ۱۵ درصد این را فروختم
برای اینکه من هروقت که سرمایه بانک هشت میلیون تومان بود ابتدا . که این
تکه را هم بگویم اینهم جالب است . وقتی که رفتم نیویورک برای اینکه
با بانکها مذاکره بکنم که یک بانکی دارم تأسیس میکنم
که اعتبار بدهند . رفتم پیش Chase یک Major که
Vice President بود واین قسمت های ایران وآسیا اینها زیرنظر او بود
رفتم پیش او گفتش که سرمایه بانک چقدر است ؟ گفتم تقریباً " یک میلیون دلار پرداخت

شده . شانزده میلیون تومان بودکه یک میلیونش پرداخته شده گفتش که چقدر اعتبار میخواهید ؟ گفتم من نمیدانم هرقدرشما میدهید . گفت یک میلیون دلار بشما میدهیم . گفت بشما ما یک چیزبگویم مستر ابتهاج دفعه اولی است درتاریخ بانکداری که Chase به یک بانکی که هنوزبازنشده اعتبارمیدهدمعادل سرمایه اش . گفتم من این را Appreciate میکنم میدانم .گفت این را عجالتا " بشما میدهیم اگرکسربودبگوئید تجدیدنظرمیکنیم . ازآنجا داشتم میرفتم پیش گفتم بهش میروم پیش Irving Trust

با Chase کارمیکردم Irving Trust وبا Guarantee Trust

هیچوقت کارنکرده‌بودم .گفتم میتوانم بگویم که شمایک میلیون دلاردادید ؟ گفتش که اگرهم نگوئیدآنها مطلع میشوند برای اینکه مایک سیستمی داریم بین بانکها خودمان که هرکسی که یک همچین اعتبارهائی بدهد به اطلاع بدیگران هم میرسد . رفتم پیش Erwing Trust گفتم که الان ازپیش Chase میآیم بمن یک میلیون دلاردادند گفتندکه ماتوانائی نداریم یک میلیون ، هفتصدوپنجاه هزاردلاردادند . آنوقت گارنر گفتش که چراپیش Guarantee Trust نمیروید ؟ گارنر قبل ازاینکه Vice President بانک جهانی بشود در Guarantee Trust بود گفت Guarantee Trust بهترین بانک است چه فلان واینها گفتم خیلی خوب میروم رفتم آنهادیدم خیلی اشخاص Guarantee Trust الان میدانیدیک چیزی درروزنامه اخیرا " خواندم‌که تمام بانکها از A A A به A A

آن موءسسه ایکه این چیزها را میدهداین طبقه بندی را میکنند .

س - Moody's , Standard & Poor's

ج - Standard & Poor's اینها راتمام کرده A Aجز Morgan Guarantee

که A A A است . اینهاگفتندکه وقتی که‌شروع شدچه فلان میکنیم . یک میلیون یک هفتصدوپنجاه هزاردلار یک پانصدهزاردلارهم ازیک بانک دیگری گرفتم قبل ازاینکه بانک تاءسیس بشود . تمام روی اسم بود .وقتی که خواستم باسیتی بانک مذاکره بکنم

گفتم نه شعبه‌دارم نه Deposit دارم اسم دارم . این کنستانزو
گفت مهمترین چیزاسم است . گفتم یک چیزدیگرهم شما بایدبدانیدروابط من
باشاه تیره است من دارم این رابشماالان میگویم وخیال میکنم‌که Chase
بامن اگرنخواست شریک بشود برای این بودکه David Rockefeller
نزدیک بود. اینهم نهایت بی انصافی کردم نسبت به David Rockefeller
برای اینکه David Rockefeller وقتی که مطلع شدکه من دارم باکس
دیگری مذاکره میکنم وادارکرد جین بمن دوتاکاغذنوشت‌که ما باشماچنین چنان
فلان اینها شماچطورمارا گذاشتید ؟ جین گفتم که به David بگوئیدکه
من بشماگفتم که‌من اول پیش شماآمدم شما اگرنکنید .معطلم کردیک سال ونیم مرا
معطل کرد گفت من میروم پیش کس دیگررفتم الان داخل مذاکره شدم باکس دیگر
بهیچوجه نمیتوانم الان . اگربااونشدبرمیگردم David Rockefeller بمن
گفت توی دفتر گفت We have our fingers crossed که‌کارشما نشودباچیزکه‌بر
گردید .گفتم خیال نمیکنم که آنهااینجوربا شندبرای اینکه تفاوت بین
Chase وسیتی بانک این بودتمام چیزها رادر Chase میبایست
David Rockefeller تصمیم بگیرد . خب این یک دریائی بوددیگراینها گفت
مااستاف نداشتیم که باشماشریک بشویم وبعرستیم گفت برای این بود. هرطور
کاری کردکه آمدکه‌من بهم بزنم گفتم غیرممکن است اینکاررابکنم . بازاین

س- راجع به این هژبریزدانی بود.

ج - هان به هژبریزدانی گفتم که آقامن قرض‌کردم ، من قرض‌کردم هردفعه که
این سرمایه هشت‌میلیون تومان رسیدبه صدمیلیون تومان پرداخته . من تمام
اینها را میبایست سهام خودم رابخرم والامیبایست ازبین بروم . من تمام را
قرض میکردم ازسیتی بانک قرض میکردم بااطلاع بااجازه بانک مرکزی . که
یک موردمن داشتم ازسیتی بانک قرض میکردم چهارونیم درصد آقای شیرازی خواسته
صحبت بگوبدکه این زیاداست گفتم به شیرازی بگویندکه‌برویدخودتان قرض بکنید
چهاردرصدببینیدبشما قرض میدهند؟ زیاداست‌که حتی درنرخ هم میخواستندسرپرستی

بکنند . گفتم چی این حرفها را میزنند آخر ؟ من مقروض شدم وبایست قروضم را بپردازم . من درآمدمن برای پرداخت بهره کافی نبود بهره قروض . این بهره روی بهره میآمد هرسال بدهی من بیشترمیشدعوض اینکه کمتربشود .برای اینکه من فقط بهره چیزدیگرنداشتم من میبایست زندگی بکنم آنچه که میماند میدادم به بانک ازدرآمدسهامم وچیزی که اگرپس اندازداشتم پس اندازنمیتوانستم داشته باشم . بنابراین هرچی که میشد میرفت اضافه میشدرویش . بطوریکه من واقعا "چندین ماه اصلا"نتوانستم بخوابم که چی بایدبشود؟ آخرچه خواهم کرد اینکاررا ؟ دراین حیص. یک قضایائی پیش آمد من به چیز آمده بودتهران کونستانزو Executive Vice President, Constanzo که تمام کارهای خارجی بانک سیتی بانک زیرنظراین بود. بهش گفتم آقاتنها راه اینستکه من با شما مادوتائی‌مان میزان سهام‌مان اکثریت داشته باشیم که دیگرعلی‌الابد تاءمین شده باشد که بعدازمن علیرضا بیایدبعدازعلیرضا نمیدانم داوربیاید بعدازاو نمیدانم چه بیاید فامیل ابتهاج این راداشته باشند برای اینکه اینکاررا بکنم من بایدیک کاری بکنم که بایدمثلا" شش درصددیگربخرم‌که بشود۲۱ درصد ومال آنها هم ،مال آنها ۳۵ درصد مال ما ۵۰ درصد مثلا" من میبایستی یک چیزی بخرم که‌اکثریت داشته باشیم این راشما بمن قرض بدهیدولی یک قرضی که Soft Loan باشد که‌من بتوانم ازدرآمدآن سهامی که‌میخرم بپردازم این یک مدت طولانی میشود. گفت بسیارنظرخوبی است کاملا"موافق هستم اماقبل ازاینکه الان بگویم OK بکنیم من این راباید درهیئت مدیره مطرح بکنم برای اینکه این چیزمهمی است بیش ازآنچه که اختیارات من است . مامدتهاگذشت خبری نشد پرسیدم آخرچطورشد ؟ توسط چیزاطلاع دادند (؟) نمیدانم یافلان که آنها باتلفن بمن یک چیزی گفتندیک سروته من نفهمیدم. ضمنا" این شدت من باعث رنجش این نمایندگان سیتی بانک هم شده بودهمین بچه مچه هائی که رفته بودندمیخواستندشریک بشوند . برای اینکه اینهادیگرنسبت به اینها نفرت داشتم که Wriston هم بمن گفت من خبرندارم . خیلی خیلی

باآنها با خشونت رفتار میکردم خیلی با خشونت . و اینها این کج و معوج این
اطلاعات رسید بعد من ایستادم که آقا بمن بگوئید آخر بله یا نه ؟ بعد گفتند
درهیئت مدیره مطرح شد گفتند ما وام میدهیم با شرایط Commercial Loan .
Commercial Loan یعنی من میبایستی بیایم اقل اقل هشت درصد بدهم .
هشت درصد بدهم روی سه برابر قیمت یعنی ۲۴ درصد میبایست در بیاید که من بتوانم
تازه بهره اش را بدهم چه جور میتوانستم اینکار را بکنم ؟ گفتم که من همچین
توانائی ندارم شما میدانید بنابراین دارم به شما میگویم من سهام مرا اگر
خریدار پیدا بشود خواهم فروخت برای اینکه شما شریک من هستید من شما را آوردم
بدانید که من در وضعی قرار گرفتم که نمیتوانم اکثریت را داشته باشم این آدم
هم همینجور دارد میخرد . زنم رفت دکتر ایادی را دید به دکتر ایادی گفتش که
آخر شایسته نیست که ایشان خریدند سی وچند درصد دیگر بس است گفتش که مرتیکه پول
دارد میخواهد بخرد ما به او بگوئیم چی ؟ بگوئیم نخر .

س — چرا ایادی را دیدند ؟

ج — برای اینکه ایادی ...

س — آشنا بود با یزدانی ؟

ج — با یزدانی ، یزدانی همیشه وقتی که میخواست غلو بکند میگفت دکتر ایادی مثلاً"
حامی من است ، از من حمایت میکند . نصیری را میدید منکه با نصیری رابطه نداشتم
که بروم از او یک همچین تقاضائی بکنم .

س — با نصیری هم شریک بودند یا ....؟

ج — بعد فهمیدیم شریک است بعداً از اینکه انقلاب پیش آمد گفتند شریک است اما ازش
حمایت میکرد . نصیری تلفن میکرد به بانکها فلانقدر بهش بدهید آنها " اطاعت میکردند
بهش میدادند آنها " بهش میدادند . هفت میلیارد تومان این به سیستم بانکی شنیدم
مقروض بود از بابت قرضی که به او داده بودند وضمانت نامه کردند . ضمانت کردن مثل
قرض بود دیگر فرق نمیکرد بانک فلانقدر ضمانت میکرد این ضمانت را میبرد در یک جائی

Discount میکرد . یک میلیاردلارا ین شنیدم بەسیستم بانکی مقروض
بود. درروی زمین کسی پیدا نمیشودکه یک فردیک میلیاردلارا زبانکها گرفته باشد
درآمریکا همچین چیزی وجودنداردکه‌یک فرد. واین کارها را میکرد وآنوقت با این
پول زمین خریده‌بود یک روزشنیدم سی وپنج هزارتومان زمین خریده درمیدان
بنام ولیعهد . ازاوپرسیدم گفت بله گفتم آخرچطوراینکاررا میکنید؟ میخندید
میگفتش‌که میکنم میکنم استفاده میکنم میسازم میسازم‌میسازم .من خیال میکردم
پولدار است بعدمعلوم شد تمام این را با پول مردم‌میساخت. برای کسیکه بهش
قرض میدادند اینهم هیچنیت پس دادن نداشت. حالاتنها سهم بانک ما را نمیخرید
درتمام بانکهاکه دستش‌میرسیدسهم میخرید کارخانه قندمیخرید ، کارخانه
نساجی داشت ، کارخانه کفش‌دوزی داشت‌چیزی نبودکه این نداشته باشد .من
آنوقت متحیربودم که این چه جوری این پولها را ازکجا میآورد؟ من نمیدانستم
که به این آسانی یک تلفن میکندمیرودازبانک میگیرد. بهر حال آب پاکی را
روی دست ما ریخت آقای کونستانزو که خیلی‌متاٌسفم هیئت
مدیره‌به‌این ترتیب یعنی نه دیگر برای اینکه من نمیتوانم باآن نرخ تجارتی
آنهم نرخ Loan تجارتی‌که پنجاه ساله نمیشود این
پنجاه سال طول میکشدتااینکه تسویه بشود. اگرشعورمیداشتیندآنها قبول میکردند
اما خدا پدرشان را بیامرزدکه قبول نکردند واگرقبول کرده‌بودندنتیجه اش چه میشد؟
من میبایست تا روزی که‌توانائی کارکردن دارم درآن بانک بمانم وتمام هستی و
نیستی ماکه همین بودمیرفت دیگر این انقلاب وقتی که پیش‌آمده‌بود.این روی
پیش‌بینی دوراندیشی من نبودکه این قضیه پیش‌آمدتصادف روزگار من مجبور
شدم وگفتم که من پس میفروشم بدانید چون بعدگله کردندچرا بما نگفتید .گفتم
حق گله ندارید به شما گفتم که‌میفروشم ووقتی هم که‌میگویم میفروشم من شوخی
نمیکنم رفتیم سراغ این . هان وقتی که به این آقا ، بعداینکه‌ماٌیوس شدیم
ازطرف ایادی به این آقا خودش صحبت کردیم که‌آقا خودت نخر گفتش‌که یک راه
دارد یاسهام مرا بخریدیاسهامتان را بمن بفروشید ؟ من دفعه اول بهیچوجه ابدا "

من سهامم‌را حاضرنیستم بفروشم این بچه من است‌چه جوری من این را بفروشم ؟
اما وقتی که شریک من بمن میگویدمن نمیتوانم قرض بدهم ومن هرسال این بهره
می‌آیدبیشترمیشود وهیچ امیدی نمی‌بینم که من بتوانم بفروشم هیچ که بتوانم
قرضهایم راپس بدهم. زنم داخل مذاکره با اوشدکه چه‌جوربفروشم آمدخریدسهام
راوماهم تمام قرض‌هایم رادادم یک مبالغی هم برای من ماندکه این رابوسیله
بانک مرکزی انتقال دادم به‌سوئیس‌که بیایم بعد تصمیم منهم این‌بودکه‌ما یک
چندماه دراروپا زندگی بکنیم بقیه رادرتهران . درتهران هم نقشه‌ها پیش‌خودمان
میکشیدیم برویم یک مقداری درشمال یک مقداری نمیدانم درجنوب نمیدانم چه بکنیم
اینها یک مقداری درسال مسافرت بکنیم . این نقشه ما بود .اولین مرخصی که
گرفتم که‌بخودم دادم مرخصی ممتدبعدازفروش بعدازکناره گیری ازبانک ایرانیان
علیرغم اصراری کردکه وقتی خریدکه‌من رئیس‌هیئت مدیره بمانم گفتم بهیچ قیمتی
من نمیمانم . برای اینکه من وقتی که‌اسمم روی هیئت مدیره‌بانک ایرانیان باشد
مسئول خواهم .... آنوقت میگفتندکه هیچ لازم هم نیستش‌که شما درهیئت مدیره
باشید گفتم اسم من که باشدهراتفاقی که بیافتدمردم مرا مسئول خواهنددانست
مطلقا نمیشوم . وآنگهی میخواهم آزادباشم . ازآنهم کناره گیری کردم آمدیم
که مرخصی باشیم اینجا . زمزمه‌ها شروع شد وآن صورت درآمد یک صورتی که اشخاصی
که ارزخارج کردندبعنوان اشخاص‌که خیانت‌کردند‌کلاهبرداری کردندکه اسم زن
من بود .تلفن کردم به بدبخت بیچاره خوش‌کیش دفعه اولی بودکه من درتمام
این مدتی که درخارجه بودم به خوش‌کیش تلفن میکردم آمدندگفتندکه دریک کمیسیونی
هستندگفتندکه‌بگوئیدکه من یک کارخیلی‌فوری دارم آمد فرصت بهش ندادم دادوفریاد
که‌گفتندکه آخراین صورت بانک مرکزی است گفتم آخراین چه‌بانک مرکزی است‌که شما
دارید؟ این چی چی آخر؟ من دراین مدت‌که‌اصلا" ارزی نفرستادم من سال قبل فرستادم
آنهم بااجازه بانک مرکزی شماچه جوری یک‌همچین .... ؟ گفت آقا والله بالله
ما اصلا"روح‌مان خبرندارد اسم دکترامینی واسم خودمن هم توی این صورت هست

این صورت اشخاصیکه ... گفت الان این کمیسیونی هم که هست برای همین است
گفت کمیسیونی است که من دارم نشان میدهم که بانک این را نداده است
این را یک عده ای به اسم بانک دادند وبیشترش ساختگی است واین تکلیفش
معلوم خواهد شد دولت رسیدگی میکندوبعدا علامیه ای خواهدداد. ما هم خیالمان
راحت شد . اما سیدجلال تهرانی میرفت تهران گفت مبادا ... آذرچندین دفعه
گفت که من میروم تهران که اسبابها را بیاورم گفتم من نمیگذارم بروی
سیدجلال وقتی که شنید گفتش که مبادا اینکار را بکنید شما بروید آنجا فورا "
میگیرندتان.ماگفتیم خب عجالتا " میمانیم ببینیم چه میشود همینجورچه میشود
خانه را اول چندنفرگذاشته بودم بعددوتا مستخدم ماچیزداشتیم یکیش اهل
سیلان بودآن یکی بنگلادش بودا ینها را بعنوانی که مستخدمین خارجی دیگرحق
ندارنددرایران کاربکنندبیرون کردندبعدیک کلفتی که ازقدیم بوده در
مثل تایه بوده مثلا" آن ویکی دیگربود آنها را عذرشان راخواستند خودشان ماندند
وبعدیک روزی هم آمدندهرچی بودونبودبردند. این گمان میکنم...

س- بیش ازاین (؟) سئوال من بود ولی فکرکنم خوبست که منعکس
بشود این نیم ساعت سه ربعی که مانده به جلسه امروز اگراجازه بفرمائید
یک مقداری اطراف خانواده پهلوی درارتباطشان باامورسیاسی صحبت کنید
واگرامکان داشته باشد اول نسبت به ملکه مادرایشان .... درهیچ جاچیزی
درموردشان منعکس نیست.

ج - ملکه مادریک صفاتی داشت که من این ر.تا این حددرهیچکدام ندیدم .ملکه
مادروقتی که من پاریس بودم شاه برای عمل آپاندیس رفت به بیمارستان بانک
ملی وقتی که ملکه مادررفت به دیدن پسرش وبیرون آمددرمقابل همه اشخاصی که
دربانک ملی بودندتوی حیاط .این را بمن نوشتند که گفتش که تنها یک نفربعداز
شوهرمن به این مملکت خدمت کردآنهم ابتهاج بودکه این تمام یادگارهای او است
این را بمن گفتند. موقعیکه من ازسازمان برنامه رفتم آن شب گفتندیک میهمانی
بودپیش ملکه مادر .ملکه مادردعوتهائی میکرد یک عده ای رادعوت میکرد شاه هم

بودشاه میآمدشام میخوردوبعدمیماند ، میماند آنوقت دیرترمیآمد. آن اشخاص خیلیزودترمیآمدندگفتندکه وقتی که شاه واردشد بهش گفتش که یک نفرایرانی در ستکاربودآن راهم بیرونش کردید ؟ همانروزبود. شاه خیلی ناراحت شدجلوی اینها گفتش که بهتراست که شمادراین مسائل دخالت نکنید خب این چیزی راازاین مادردیده بودم .

س- اصولا" نفوذزیادی روی شاه داشت ملکه مادر یانه ؟

ج - یک وقتی شایدداشت اما دیگربعدنداشت دیگر . امااین جراءت راداشت که بگوید این صحبت رابکندجلوی همه بهپسرش .یک قضیه ای پیش آمد . اینهم جالب است که من بگویم که رابطه من باشاه بعدازرفتن ازسازمان برنامه ، من آمدم باجین بلاک مشورت بکنم راجع بهاساسنامه بانک ، همین اساسنامه بانک ایرانیان اینهادا وطلب شدندیک اختیاراتی بمن ، اختیارات تام بمن دادند ۲۵ درصد ازدرآمدغیرخالص هم علاوه برحقوق بمن بدهند. من این رامیخواستم بااونظربخواهم رفتم آنجابااوملاقات کردم . هی همه اینهاراگفت خیلیخوب است. برگشتم تهران گفتندکه ازدربارتلفن کرده بودندمرا میخواستند. (؟) جمال امامی آمدبدیدن من توی همان ایوان خانه مان نشسته بودیم این راآذرگفت این گفتش که ابتهاج خوب نیست تواین نکنی اینکاررا اقلا" تلفن بکن ببین چی میگویند آخر خوب نیست که اعتنانکنی . گفتم خیلیخوب رفتم پای تلفن تلفن کردم گفتندگیتی تلفن کرده بود یکی ازاشخاصی بوده که آجودانها ، گیتی را پای تلفن خواستم گفتم که موضوع چی بود؟ گفت که تقاضای شرفیابی شماکرده بودید میخواستم وقت تعیین بکنم . گفتم من تقاضانکرده بودم. گفتش که خب چه اهمیت دارد ؟ گفتم چه اهمیت داردیعنی چی ؟ خیلی اهمیت دارد من تقاضانکردم گفت آخررسم است اشخاصی ایرانی هائی مثل شما میروندبرمیگردندتقاضای شرفیابی میکنند . گفتم من تقاضای شرفیابی نمیکنم ، اگراعلیحضرت میخواهند مرا ببینندبفرمایندمیآیم اینجوری نمیآیم برای اینکه ازکجاکه برادرمن تقاضای شرفیابی نکرده باشد؟ من بیآیم آنجاشاه ازمن بهپرسدکه چه کاری داشتید ؟ من بگویم که من باشما

کاری نداشتم شما مرا خواستید بگویدمن شما را نخواستم شما تقاضا کردید ؟ گفتم
جمال امامی بودکه این مذاکره شد .جمال امامی یک آدم خیلی قدی بودخیلی
خیلی قدی بود یکی ازآن ترکهای خیلی متعصب گردن کلفت پسرنمیدانم امام
جمعه خوئی هم ازلحاظ مقام مذهبی هم . این طرزصحبت را مثل اینکه نپسندید.
یک دعوتی بودبازملکه مادرکرده بود مرا دعوت کرده‌بود من هم که واسه این
سمپاتی که داشتم رفتم . رئیس‌شهربانی ایستاده بود ، علوی مقدم پرسیدکه راست است که
اعلیحضرت شما راخواستندوشما نرفتید ؟ گفتم که پیغام بمن رسیدکه من تقاضای
شرفیابی کردم گفتم من نکردم اعلیحضرت اگرمیخواهد مرا ببیند بگویندمن
میروم گفتم هرپیرزنی درجنوب شهربمن بگویندکه این دلش میخواهدکه شما را
ببیند یک مطالبی داردمیخواهدبشما بگوید گفتم میروم ، میروم پیدا میکنم
توی بازار منزلش میروم‌می بینم با من چه کاردارد. شاه مرا بخواهدباکمال
میل میروم . اما من تقاضا نمیکنم من تقاضا نکردم گفتم که‌من‌تقاضا نکردم.
گفت یک مثلا" گله ای کردکه اینکار ...رئیس‌شهربانی هم گوش دادوتمام
این مطالب را هم گزارش داده یقین دارم . این درتمام مملکت پیچیددرتهران
که شنیدم درهیئت وزیران شاه روکردبه وزرایش وگفتش‌که یک نفرهستش‌که
میگویدکه من خواستمش ونخواست بیایدوروی کاغذیک چیزی نوشت وگذاشت جلوی
اقبال ، میخواست مثلا" محرمانه باشد همه میدانستندکه راجع بمن داردصحبت میکند.
حقیقتا " اگر مرا خواسته بودمیرفتم . میرفتم ببینم چی میگوید؟ چه جورتوجیه
میکنداین برکناری مرا به این شکل . اما من ازاو تقاضا بکنم تقاضا نمیکردم
سراین شدیدا " رنجید. ویک عده ای هم بمن ایرادمیگرفتندکه‌چرا نرفتی ؟ من
بخودم حق میدادم امروزهم بخودم حق میدهم . به علا گفتم علاگفت (؟)
بسیارکاربدی کردند. علاوزیردرباربودها وزیردربار بود گفت بسیاربدکاری کردندگفت
یعنی چی معنی ندارد که‌یک دانه آجودان بشما تلفن میکندکه شما چون وقت خواسته
بودیدبرایتان وقت تعیین کردیم. وزیردربارش‌که آنهمه دوستش داشت‌بمن حق داد.
گفت شما حق داشتید نگفت شما چراه گله نکرد. ببینیداین یکی ازمواردی است که بمن

حق دادگفت حق با شما بود گفت این صحیح نیست اینکاری که کردند . علاهم خبرنداشت که اوگفته به یکی A. D. C. هایش که شما بروید تلفن بکنید.

ج - دیگرچی صحبت بود ؟

س- ازملکه مادر.

ج - هان ازملکه مادر. ملکه مادرمن این صفات را درملکه مادردیدم که جلوی مردم بدون اینکه ملاحظه بکنند ازپسرش بازخواست میکردکه اینطورطرزرفتاری با یک نفری که اینطوربا صمیمت ، صداقت وامانت کارمیکرد ؟ گفت خب بهتراست شما مداخله نکنید..........

س- سرکار اصلا" ملکه فوزیه رادیده بودید؟

ج - بعله دیدم، دیدم . فوزیه یک تابلوبودازوجاهت .اما مطلقا این باآدم حرف نمیتوانست بزند. انگلیسی باا وحرف میزدم انگلیسی خوب میدانست فرانسه خوب میدانست انگلیسی حرف میزدم سعی میکردم فرانسه بااوحرف میزدم که بحرف بیاورم .مطلقا یک تصویر قشنگی بودچرااینطوربود؟ من نمیدانم همیشه اینجورخجول بودیانه .اما این ازهمان اوایلی که زن شاه شدمن میرفتم میآمدم باش اینطوردیدمش .ثریا رامن درپاریس بودم سفیربودم وقتی که شمس وشوهرش آمدندبه ازلندن آمدندپاریس من وقتی اینها را دیدم یک دخترجوانی دیدم که خوش ترکیب هم هست خیال کردم که اینها ازلندن یک Governess انگلیسی گرفتندبرای بچه هایشان بااوهم رفتیم بیرون سه تائی بااوهم هرچه سعی کردم صحبت بکنم اصلا"جواب نمیدادحرف نمیزد . یک روزبمن تلفن کرد یک مخبری که راست است که یک کسی درپاریس الان آمده که میخواهدببرندزن شاه بکنند؟ گفتم کی گفت این را ؟ گفت شنیدم گفتندکه الان هم پاریس است باخواهرشاه درهتل Ritz گفتم من همچین چیزی نشنیدم . تلفن کردم به پهلبدگفتم آقا یک همچین چیزی گفتنداین راست است ؟ گفت من ومنی کردکه بله معلوم نیست وچه اینها . معلوم شدبله میخواهندببرندش برای اینکار. گفتم آقا زودبرویدازاینجا برای اینکه این به اطلاع روزنامه نگارها رسیده این اصلا"شما را ول نمیکنندعلنی شده اینها مطلبی را بمن نگفتند روزنامه نگارمیدانست . این آشنائی من با ثریا . تا اینکه من برگشتم ازصندوق ازآمریکا رفتم وشدم

رئیس سازمان برنامه آشنا شدم یعنی دیگر آشنا شدم با این خانم. نگاه کردم دیدم این خانم آن خانم نیست یک خانم خجولی که اصلاً" حرف نمیشد با او زد او هم مثل تقریباً" فوزیه الان برای خودش یک شخصیتی پیدا کرده یک روزی تلفن کرد که بروم ببینمش رفتم گفتش که سفیر آلمان همان گیل ها مراست که بعد یک جا اسمش را بردم که آمده بود اسمش برده بودم بعنوان سفیر که در بانک ملی کار میکرد . گفتش که سفیر آلمان بمن میگوید که ما یک شرکتهای آلمانی بزرگی هستند که میخواهند سرمایه گذاری بکنند در ایران ولی مثل اینکه نتوانستند مرا ببینند . گفتم علیاحضرت به سفیر آلمان بفرمائید که من هرکس بخواهند مرا ببینند میتوانند .برای اینجور کارها سرمایه گذاری بفرمائید که او با من تماس بگیرد ومزاحم علیاحضرت نشود .این اولین وآخرین دفعه ای بود که این مداخله کرده بود. پدرش از آن اشخاصی بود که دلالی میکرد من نا هار میهمان .

س- اسم پدرش چی بود ؟

ج - خلیل بختیار ، خلیل بختیار یک همچین چیزی ، خلیل بختیار ، این از اقوام آقاخان بختیار و اینها بود که نمیدانم چه قوم وخویشی داشت .تمام خانواده این ایل بختیاری بودند دیگر

س- ثریا اسفندیاری بهش ولی بهش میگفتند .

ج - اسفندیاری میگفتند بله ، برادر این خلیل توی سازمان برنامه عضو شورای عالی بود . منتظم منتظم اسفندیاری عضو شورای عالی بود وقتی که من آمدم این را انتخاب کرده بودند برای اینکه عموی ثریا بود ویک آدم این یک آدم لری بود در انگلستان بیشتر این بختیاری ها در انگلستان تحصیل کرده بودند اینهم در انگلستان تحصیل کرده بود وصد درصد طرفدار من بود وخیلی خوشش هم میآمد از این رفتاری که من میکردم میایستادم مقاومت میکردم خیلی خوشش میآمد . همین ایامی هم که من بودم مرد مثل اینکه سرطان گرفت مرد یا اینکه بعدا زمن . بهرحال بر میگردیم به ثریا . ثریا ..

س - میفرمائیدکه خیلی‌صحبت میکرد .

ج - بعددیگرحراف شده بود حراف شده بود این مداخله

س - صحبتهای همین جور متفرقه یا مسائل‌مملکتی ؟

ج - نه ، نه مداخله آنروزبخودش اجازه دادکه‌میخواست مداخله بکند اولین مداخله اش‌خیال میکردمنهم ازآن کرمهائی هستم که حالا میگویم بله بله بفرمائیدچه بکنم یک کارچاق کنی بکنند که‌پدرش دلالی بگیرد درش تردیدندارم برای اینکه گفتم مرا دولت‌آلمان دعوت‌کردبروم به آلمان برای کارذوب‌آهن که برای اینکه من‌آنها میخواستم شریک بشوند .این رادریک جائی هم میخواهم این موضوع رابرایتان بگویم برای اینکه اینهم بسیاراهمیت‌دارد .
ارهارد وزیراقتصادبودو آدنائر صدراعظم بود رفتم پیش آدنائر گفتش‌که آدنائر توسط مترجم صحبت میکرد انگلیسی نمیدانست .پرسیدکه کاری هست‌که ازدست‌من بربیاید؟ گفتم بله من میل دارم که دماکروپ شریک بشود سرمایه گذاری بکندبامادرذوب‌آهن نه اینکه فروشنده باشدوبمن میگویندکه ما اجازه نداریم که سرمایه‌گذاری بکنیم اگربتوانیددراین قسمت‌کمکی بکنید خیلی متشکرمیشوم .برای این رفته‌بودم که این موضوع راحل بکنم تاهاربودسرمیز ناهارپاشد ارهارد یک چیزی گفت‌ولی کمپلیمان گفت ومنهم تشکرکردم پاشیدیم ازسرمیزناهار . آقای اسفندیاری آمدازپیش من حالا سفیراست .

س - اسفندیاری عمو یاپدر؟

ج - پدر ،پدر ، پدر گفتش‌که این احترامی که بشماکرد آدنائر به هیچ ایرانی نکرد گفت علی‌امینی وقتی که آمده بودهیچ این احترام رانکردند گفت‌فایده‌اش‌چی است‌شماکه اصلا" آلمانها راقبول ندارید بیخوداین احترام راکردند حیف . گفتم کی بشماگفت ؟ گفت مناقصه بود فلان مناقصه بود زیمنس بود وشماداديدبه یک بلژیکی .گفتم که آقای اسفندیاری شما خیال میکنیدکه من آنجاهستم که هرکس‌بمن احترام بکنددرمناقصه برنده میشود ؟ گفتم شما

خیال میکنیدکه .. آخر زیمنس چنان ،چنان فلان است A.E.G. که
تازگی ورشکست شده زیمنس همچین است . گفتم زیمنس
تنها شرکت معتبرالکتریکی دنیا نیست دیگران هم هستند .یک عده‌ای رادعوت
کردندبه مناقصه برای شبکه یک قسمت ازشهرتهران یک شرکت بلژیکی برد
این اگر طلا حیت نمیداشت دعوتش نمیکردند . شرایطش بهتربودقبول کردند
این چه گله‌ای است شما میکنید؟ اگرخیال میکنیدکه من آنجا نشسته ام برای
اینکه نشان بدهم که من هم نظرآلمانها نظرمساعدی دارد هرچه میدهم این
رااشتباه میکنیدهمچین کاری را من نخواهم کرد. این دلالی میگرفت در
تمام کارهائی که‌برای آلمانها درست میکرددرهمان موقعی که این سفیربود
این بودودخترش هم وادارمیکردکه مثلا" بگوئیدحالا این آدم تازه آمده
کارهای مهم میتواندبکند چه فلان ، خب من ازروزاول تکلیفش رامعلوم کردم .
دیگراصلا" با من صحبتی نکرددراین موردهیچ هیچوقت . میدیدمش درمیهمانی مثلا"
جین بلاک وقتیکه بنا بودبیاید به شاه‌گفتم که این راخوبست تا‌ها ردعوت
بفرمائید برای اینکه با زنش‌هم‌میآید. دعوت‌کردند آنها را ثریا بودکه‌آنروز من
چیزیکه ناراحت‌کرد مرا این بودکه شمیران بودواین پنجره هابازبودویک
توری بودب‌داین پنجره رامیزدمیبرد این پرده توری راوتمام‌میزناها رپرازمگس
بود . اینقدرناراحت‌شدم که فکرکردم خب‌این ثریاالان که ملکه شده است
اینکارراکه میتواندبکندکه لااقل اینجورآبروریزی نباشد آخرپادشاه است‌کاخ است
تاها راست‌کاری نداردکه یک‌کاری بکنندکه این مگس‌ها تو نیایند . این
Impression خیلی‌بدی درمن کردومن یقین دارم دیگران هم همینجور .

س - خیلی‌متکبر وخودراضی بوده .

ج - ثریا ؟

س - ازیک طرف دیگرهم میگویندخیلی بین مردم محبوب بوده .

ج - من یک‌وقتی با شاه صحبت‌کردم راجع به ثریا .حالااین رابشما بگویم ،
یک‌چیزدیگرهم بگویم اینهم یک‌چیزیست‌که کمتربه کسی گفتم .جین بلاک

بمن Hector Prud'homme را داده بود دوسال ونیم مـانـد ودیگراین میبایستی
برگرددسرکارش میبایست جانشین تعیین بکند . گفت که چیزرا من بشما میتوانم
معرفی بکنم . معاونوزارت خارجه بودسابق وآن زمانی که این حرف را بـمن میزد
سفیرآمریکا بوددرآفریقای جنوبی . این کسی بودکه دروزارت خارجه
Undersecretary بود وقتی قضیه سوئزپیش آمدواین باسیاست
Dulles مخالف بود . بمحض اینکه مخالفت کرد Dulles این
را برداشت وفرستادیک مدتی بعدفرستادش افغانستان سفیرافغانستان شده بودو
بعدازسفارت افغانستان فرستاده بودش سفارت آمریقای جنوبی یعنی جائیکه تبعیدش
کرده بوددرواقع . بلاک وقتی این مطلب را بـمن گفت من تعجب کردم کسیکه
یک وقتی Undersecretary بوده چطورمیخواهدبیایدرئیس دفترفنی من بشود؟
ناراضی بود معلوم میشود میخواست ترک بکند. من به جین گـفتم که من این رانمیتوانم
تصمیم بگیرم برای اینکـــــه این یک عکس العملی خواهدداشت که سیاسی خواهدبود
جنبه سیاسی پیدا میکند . یک عده خواهندگفتش که معاون وزارت خارجه راآورده
رئیس دفتر دیگرکارمن تمام است همین کافی است که بمن میگوینـدکه نوکر
فلان فلان . این دیگرتاء ییدمیکند. من این را بایدباشاه صحبت بکنم . به شاه
گفتم تاگفتم گفتش که نه نمیشود گفتش که ما رفتیم آمریکا وبا علیاحضرت واین
معاون وزارت خارجه بودیک ضیافتی میدادند واین با علیاحضرت مـیرقصید وخواست
Rendez - vous بگیرد وسط رقص . گفتم غیرممکن است . گفت یعنی میگـوئید
که علیاحضرت دروغ میگویند ؟ گفتم نه نمیگویم علیاحضرت دروغ مـیگویند اما خیال میکنم
که علیاحضرت اشتباه کردنددرست نفهمیدندیک چیزی دیگری گفته آخرگفتم غیرممکن است
یک مرتیکه ای معاون وزارت خارجه است یک ضیافتی میدهند به اسم شما این
اینقدرجسارت داشته باشدکه درواشنگتن بخواهد Date بگیردبا ملکه . گفت
نمیشود .من حالا این را بایدبه بلاک بگویم که نمیشود . به بلاک گـفتم که شاه از
لحاظ سیاست مصلحت ندانست، که یک معاون وزارت خارجه بیاید تاامروزهم نگفتم.
به اول کسیکه گفتم درعمرم الهیارصالح بود . اما این رکوردبشود برای اینکه

این خودش هم بازتا یک اندازه‌ای معرف روحیه این شخص میشود . اما اگرچه چیز را ببینم از این ببعد ببینم جن بلاک بهش این را خواهم گفت . اسمش را باید الان یادم بیاید.

س ـ والاحضرت علیرضا را آشنائی با او داشتید؟

ج ـ علیرضا اینکه ....

س ـ سقوط کرددرهواپیما .

ج ـ هان بله با اوسروکار داشتم به این مناسبت .من پاریس سفیربودم و شاه کینگ جرج ششم مرد . وتشیع جنازه اش نماینده میخواستندبفرستند سهیلی که درلندن بود . تازه سهیلی را معزول کرده بود ند بمن تلگراف کردند که شما به ریاست هیئت نمایندگی دولت برویدبه تشیع جنازه و بعدهم گفتند شاهپورعلیرضا به نمایندگی شخص شاه میآید .رفتم لندن رفتم سفارت علیرضا هم بودومحمددولوکاربود دولو ازخانواده همین دولوها ، این چیزبود Attaché Militaire ما آن قزاق قلدره که سوارخرکرده بودچی چیز را آخوندرا.... عطاپور ،عطاپورهم Attaché Militaire بود . اینجاکه بودیم بمن تشریفات را دادندکه مرا کی هست ، جایش کجاست من جزو اعضای Delegation هستم روٴسای Delegation دریک جای دیگرهستند . من گفتم من نمیروم به تشریفات نمیروم من عضو Delegation نیستم اگربمن تهران گفته بودعضو Delegation هستیدنمیآمدم بمن گفتندشما رئیس Delegation دولت هستید .برادرشاه نماینده شاه است گفتم نمیروم . تشریفات را این عطاپور خیلی آنگلوفیل بودچه جور. اینها خواستند مرا متقاعدبکنندکه آقا نمیشود .گفتم نمیشودچیه ؟ نمیروم .هیچکس هم نمیتواند مرا وادار بکند که ازتشریفات وزارت خارجه یک نفرآمد گفتش که ما تقصیرنداریم واینطوربما درتهران اینجورمعرفی کردند .گفتم من قبول میکنم حرف شما را اما من نمیآمدم اگراینجوربود . گفت این برنامه‌راکه چاپ شده همه چیزشده این را نمیتوانیم عوض بکنیم. جایتان را عوض میکنیم اما برنامه را عوض نمیکنیم .گفتم کافی است . هان گفتش که " Her Majesty, the Queen, will be very displeased"

گفتم خیلی‌متاءسفم اما She may be displeased. Displeased
من نمیتوانم من یک پرنسیبی دارم ازاین عدول نمیکنم .
س ـ یک خصوصیات خاصی ازوالاحضرت علیرضا توی ذهن مردم مانده است ؟
ج ـ او آنجا یک دوروزدیدمش باهم بودیم . خوشم آمدازش دیده بودمش نه اینکه ندیده بودمش پیش اشرف میدیدمش . اما آنجا ازنزدیک دیدم . خب ابتهاج جان نمیدانم فلان اینها همچین خیلی تودل برو خیلی خودمانی اینها . بعد رفتیم جزواین تشریفات یک دفعه ملکه وشوهرش توی یک اطاق بودندیکایک اینها را میبردندمعرفی میکردند . این یک دفعه دیدم کهراه افتادکه برودبه او گفتم رفتم گفتم باشیدصبربکنیدبه شماخبرمیکنند . خبرکردندرفتند .اتفاقا" آدنـــائـــــر آمده‌بود. آنروز برای من مسلم شدآنچه که‌دیدم آمددور تادوربا همه دست داد.اما شوهره به اومیگفت یواشی میگفت‌چی بکن چی نکن اینها .
س ـ شوهرملکه انگلیس ؟
ج ـ بله ،بله . همان‌یارو دوک‌پرنس‌فیلیپ . این Impression مسلمی بودکه آنروزمن دیدم . آنروز کاملا"مسلط بودبرای اینکه این بیاره اصلا" تازه مرده‌بوددیگراین پدرش دفعه اولی است‌که همچین مسئولیتی برایش پیش‌آمده‌بود تمام روءسای..رئیس جمهورفرانسه بودازطرف فرانسه رئیس‌جمهورآمده بود آدنـائـر بود یک شخصیت های جالبی بودند . من آنجا نزدیکتردیدم .
س ـ علیرضا را
ج ـ علیرضا را ، علیرضا یک آدم لری بود ،لر که میخواست راه‌بیافتدبرودواسه خودش . ومیگفت‌که این وضع چی است‌آخراین چیزکه نمیشود که اینجوربا ید یک قدرتی باشد . انتقادمیکردازوضع ، این را باخود من صحبت کرد . گله میکردکه‌این وضع خوب نیست‌که هرکس که هرچی دلش بخواهدبکندبگوید ازحیث شباهت‌جسمانی قیافه خیلی شبیه به‌پدرش بودوگمان میکنم‌کهاخلاقا"هم شایدشبیه‌به‌پدرش بود . تنهاکسی بودکه شباهت داشت‌به پدرش‌کامل .
س ـ والاحضرت شمس‌چه جور؟

ج – والاحضرت شمس را من کمتر میدیدم خیلی Sweet خیلی خوب وشاید یک
چیزهائی یک وقتی چه چیزهائی بمن تقاضائی داشت ارز همیشه میگفتم نمیشود
دیگردنبال نمیکرد .ا ما بعدها شنیدم که گفته بودا بتهاج بما ارزنمیداد ما به دیگران
که ازما متنفذتربودندمیداد . وقتی این راشنیدم خواستم گفتم بروم به او بگویم .
این کسیکه این را بمن گفت گفتش که خوب نیست برای اینکه میفهمدکه من بشما
گفتم نگوئید خواهش میکنم . دیگرندیدم هم که بگویم . ازبرادرهای دیگرش هم
دیگریکی آن محمودرضا که محمودرضا یک آدمی بودتاجر ومیشنیدم خیلی خسیس .
زیادنمیدا نـــم .غلامرضا معامله گربود .چیزوا ردمیکرد مثلا" شنیدم خانه وقتی
که میساخت دستگاه حرارت مرکزی برای خودش واردمیکرد چندتا هم واردکرده بودکه
آنها را فروخت حالانمیدانم راست است یا نه . اما می چسبدبه او برای اینکه
یک آدم خیلی خیلی مادی بود . اما خیلی مؤدب خیلی همیشه باادب باآدم صحبت
میکرد . آن فاطمه درتبریک عیدی که من درپاریس بودم فرستادم برای خانواده
سلطنتی تعجب کردم که رئیس دفترش بمن جواب داد . دیگرمن اصلا" به فاطمه اعتنا
نمیکردم . اصلا" فاطمه داخل آدم نبودکسی نبودکه فاطمه بعد رئیس درباری پیداکرده
بود شخصیتی پیداکرده بودتشخصی داشت پولی‌وپله‌ای پیداکرده‌بود اصلا"یک دختر
خیلی ساده ای بودویک شوهرآمریکائی داشت که خیلی خیلی معقول رفتارمیکردمن
تعجب کردم چطورشداینطورشد اما معلوم‌میشودبعدها یک اهمیتی پیداکرده‌بود .
یک وزنه ای شده بودا وهم همینطوری که همه بودند . اواینجورنبود امااینطور
شده بود .

س – آن تاءثیروالاحضرت اشرف درمسائل سیاسی ایران تاچه حدی مبالغه‌شده درآن
ج – من خیال میکنم راست‌بود . خیلی‌هم نفوذدرشاه داشت .

س – هم اوایل هم اواخر ؟

ج – همیشه ، شاه راخیلی دوست‌داشت . من نامه هائی داشتم ازاشرف وقتی که‌پاریس
بودم که خوداینها جالب بود . جالب بودبرای اینکه وضع ایران را مجسم میکرد .
یک مقدارزیادی نامه داشتم که مثلا" یکیش راجع به اینکه وقتی نصرفرارکرد

کاملا"حق باشما بود. بعدحالامعلوم‌شد. بعد...

س- این نامه هائی بودکه خودشان بدست‌خودشان مینوشتندیانامه های ماشین شده بود؟

ج- نخیربادست‌خودشان ، بادست‌خودش . واینهارانداشتم برای اینکه جالب بود. مثلا"مینوشتش‌که جای شماخالی شمامیبایست‌الان اینجاباشید .اما اگربیائید شمارامیکشند بدون تردیدشمارامیکشند خطرجانی دارد برای اینکه الان یک وضعی است که کسی اگربخواهدتظاهرات بکندجانش درخطراست .

س- یعنی کی میکشد ... ؟ توده‌ای هایعنی ؟

ج- نمیدانم . شمارامیکشند نیائید.

س- این چه‌زمانی بود؟

ج- موقعی که‌پاریس بودم دیگربین ۵۰ ، ۵۲ .

س- هان بله زمان مصدق ؟

س- بله . موقعی که پاریس‌بودم علی امینی یک نامه ای بمن نوشت ،دوتا نامه بمن نوشت . یک نامه نوشتش‌که بانک ملی ، هان علا نخست‌وزیرشد وقتی که من درپاریس‌بودم رزم آرارا کشتند . تلگراف‌کردبیائیدتهران برای چندروز هان بیائیدتهران برای ریاست‌بانک ملی . بهاوجواب دادم که‌مگریادتان نیست وقتی من ازبانک ملی رفتم گفتم میدانم یک روزی مرا خواهندخواست وگفتم نمیآیم خیلی متاءسفم که نمیتوانم بیایم . جواب دادکه برای مشورت بیائیدچندروز. اتفاقا" وقت‌ملاقات‌خواسته بودم از فرانکو ازدربارپرتقال و اسپانیا .

س- چرا ؟

ج- من آکردیته بودم آنجا هم فرانسه هم اسپانیا هم پرتقال وروز تعیین شده‌بود جواب دادم که‌من این را روزتعیین شده همین فرداوپس فرداحرکت میکنم به اسپانیاوپرتقال بعدازسفرمیآیم برای مشاوره میآیم باکمال میل . رفتم و اسپانیابودم که علاسقوط کرد . هنوزدیگرنرسیده‌بودبه‌برگشتن . امینی وزیراقتصاد

مصدق بود . بمن نامه‌نوشت‌که وضع بانک ملی که آنطورتودرست‌کرده بودی .
ببینید این اینقدرمتاءسفم که این نامه هااززبین رفت .برای اینکه این
کسی است‌که بعدموقعیکه نخست‌وزیربود مرا توقیف‌کردنددلم میخواست‌که
این نامه هارا منتشرمیکردم که این بمن نوشته که حیف‌ازآن بانکی که
تودرستی کرد نمیدانی چه شده تنهاکسیکه میتواندبانک رادوباره احیاء
بکندتوئی بنابراین بیا . به اوجواب دادم که من آنروز عهدکردم که نیایم
علا هم مرا خواست‌گفتم که یادش‌آوردم که چون این مطلب رابه علاگفته
بودم معذرت‌خواستم نمیآیم . یک نامه دیگرنوشت‌که اگرتکلیف‌کردندبه تو
کارنفت‌راردنکن . این راممکن است‌مرتبط کردبه چیزی راکه بعدمصدق
به چیزگفته بود .معلوم میشودمصدق به امینی گفته بود وامینی پس‌ازاینکه
شنیده بودکه مصدق یک همچین خیالی داردبمن نوشت‌که اگرتکلیف‌کردند رد
نکن . درصورتیکه این راوقتی سپهبدی گفت‌بمن تکلیف‌کردکه شمارفته بودید
درآمریکا بودید حالا ممکن است‌یک مدتی هم طول کشیدناخودش‌راحاضروآماده
کردکه مرا بخواهد .که من آنوقت‌دیگررفته بودم به‌آمریکا . چطورهم شد
کهازپاریس‌رفتم آمریکا ؟ پذیرائی بود...

س - اینهارامثل اینکه قبلا" داریم .

ج - گفتم که‌بعدچطورشدبمن پیشنهادچیزکردن هان خیلی‌خوب .

س - راجع به والاحضرت‌اشرف‌اگرمسئله ای . فکرمیکنیدمفیدو.....
چون میگفتنداین اواخردیگرایشان نفوذی نداشته آن اوایل سلطنت‌بوده که داشته .

ج - یک وقتی بودکه وساطت‌میکردم،بمن ازمن خواهش‌میکردکه باشاه صحبت‌بکنم
که اینقدرسختگیری نکنند.

س - سختگیری ؟

ج - به اشرف .صحبت‌هم میکردم .

س - پس میکردسختگیری ؟

ج - میگفته که مثلا" نباشد بهتراست‌برود. اماهمین شاهی که میگفته برود اشرف
برمیگشت‌وکاملا" مسلط بودبراش. کاملا" هان .

س- به شاه مسلط بود ؟

ج - بله .

س- یعنی چه جورمسلط بود یعنی بعنوان .....

ج - نفوذداشت دیگر . نفوذداشت ومن میدیدم نفوذ داشت وشاه یک آدم خیلی ضعیفی بود. اینها هردوتاشان درآن واحدبدنیاآمدند دیگربه فاصله نمیدانم چنددقیقه شاید ، چندین ده دقیقه مثلا" . یکی بسیارضعیف وآن یکی بسیار قوی الاراده . اشرف یک کارآکتریستیک دارد .یک معایبی دارد که همه میگویند شایدهم مبالغه میکنند برای اینکه ایرانی عادت داردیک چیزی که میشنود چندین چیزهم رویش میگذاردبه یک نفردیگرمیگوید آن یکی هم همین کاررا میکند وقتی که این چنددست گشت آنوقت یک چیزی میگویدکه هیچوقت شبیه نیست به حکایت اولی . این رابایددرهمه مواردآدم درنظربگیرد. یک چیزهائی داشت که من خوشم نمیآمد اگرآن زمان من بااونزدیک بودم به اومیگفتم با صراحت به اومیگفتم. امارا جع به روابط با برادرش من شاهدبودم که یک وقتی سختگیری میکردکه من وساطت میبایست بکنم بنا برتقاضای خودش یک وقتی هم میآمدوهرچی دلش میخواست میکرد. نخست وزیرتعیین میکرد.مثلا" من خیال میکنم ازاشخاصی که ترقی دادیکیش هژیربود .یکیش . باکسی اگرمخالف بود ممکن نبودا ین شغلی به اوداده شود ممکن نبود ها این رامن یقین دارم . نمیداد. خیلی نفوذ داشت اراده داشت،میدانست که چه چیزهائی رامیخواهد. دردوستیش صمیمی بود دردشمنیش هم پایداربود . این صفاتی بودکه برادرش نداشت . اگربرادرش این صفات رامیداشت شایداین بدبختی ها پیش نمیآمد . ....

روایت‌کننده آقای ابوالحسن ابتهاج
تاریخ : ۱۴ آگوست ۱۹۸۲
محل : شهرکان ـ فرانسه
مصاحبه کننده : حبیب لاجوردی
نوارشماره : ۳۰

س ـ جناب ابتهاج ضمن صحبت‌هایتان بارها اشاره فرمودیدکه به شما میگفتند کەبا انگلیسی ها نزدیک هستید این تاریخچه این مطلب این ازکجا شروع شد ؟
ج ـ بله من این چیزهائی که میگویم همین اواخرفکرمیکردم والا هیچوقت به‌این توجه نکرده بودم این چنددلیل یقینا" داشته که روی این آنوقت شاخ وبرگ ساختندواین رابزرگ کردند. من درتهران بودم وچون این را میخواهم یک بعد هم میخواهم مشروحا"بگویم سابقه تحصیلاتی من یافقدان تحصیلاتی من چطورشد که چطورشدکه‌چه وسایلی پیش‌آمد عواملی پیش‌آمدکه من نتوانستم تحصیلاتم راادامه بدهم دراروپا مصادف باجنگ اول شد۱۹۱۴ . وبعدپدرم مرا فرستادتهران وآنجا درس‌خصوصی میخواندم وآمدم به رشت‌سال هزارونهصد گمان میکنم که نوزده بودکه آمدم رشت. مادوتاخانه داشتیم یک خانه ای بودکه خودمان زندگی میکردیم یک‌خانه ای هم که روبه سبزه‌میدان تهران که مرغوبترین مثلا" جابوداین راپدرم اجاره میداد .من که آمدم دیدم که این راقوای انگلیس‌تصرف‌کردند. برای اینکه انگلیسهاآمده بودندودر گیلان بودند موقعی که جنگلی ها هم میرزاکوچک‌خان هم عقب‌نشینی کرده بودرفته بوددرجنگل . واین‌کلنل کوکلل بود که این ازآفریقای جنوبی بود South African بود درآنجا هم دفترش‌آنجابودوحالا هیچ بخاطرندارم که این راضبط کرده‌بودندیااجاره کرده بودندازپدرم ؟ خب مابطورطبیعی آنجا رفت وآمدپیداکردم و۱۹سالم هم بودبنظرم . این‌کلنل کوکلل یک روزی بمن گفتش‌که شماحالااینجاآمدید چه کنید؟
گفتم میخواهم برای به‌اصطلاح‌مرخصی آمده‌بودم که دوباره برگردم تهران .

گفت حالاکه بیکارید چطوراست که بیائید اینجا کارمترجمی بکنید ضمنا " یک درآمدی هم پیدا میکنید. دفعه اولی‌هم بوددرعمرم‌که من درآمدپیداکردم نمیدانم ۶۰ تومان بمن داد. ۶۰ تومان خیلی خیلی پول بودبرای اینکه بعدهاکه من رفتم توی بانک شاهی واردشدم ماهی ۳۰ تومان میگرفتم ماهی ۳۰تومان هم خیلی پول بودبرای ابتدا. واین یکی ازآن ممکن است عوامل باشد وبنابراین من توی خانه پدریم هرروزمیرفتم پیش کلنل کوکل بودویک کاپیتان رایان بنظرم هردوتاشان بنظرم آفریقای جنوبی بودند. واین یک آدم قصی القلب عجیبی بود که من خیلی بمن اثرگذاشت .یکی از ایرانیهائی‌که دردستگاهشان کارمیکرد مثل South Persian Rifles اینها راتربیت‌کرده بودندهمینجور Smart وخوب لباس میپوشیدند وتعلیمات نظامی هم کجابه اینها داده بودند نمیدانم . یکی یکی ازاینها را نمیدانم یک روزی میخواست‌تنبیه بکند آوردندبستندبه‌یک ستونی وباچوب بایک ترکه مخصوصی پشتش میزدند که این تقریبا"پانزده تاراکه‌زدند بیهوش‌شد یک آدم به این گردن کلفتی . من این خیلی خیلی اثرکردبمن جوان ۱۹ ساله بودم این یکی ازآن عوامل ممکن باشدکه چطورشدکه من مثلا" درسن ۱۹ سالگی با انگلیسها رابطه پیداکردم . اینهم حاشیه میروم رضاخان افشاربودکه بعدهاوزیر شددرزمان رضاشاه محکوم ومحروم شدازحقوق مدنی وبعدازرضاشاه آمدتوی مجلس‌را وایران اب راخرید ویک‌آدم خیلی کلاهبرداری بود امازرنگ ، خوش‌زبان حراف این بامیرزاکوچک‌خان رفته بودوزیرمالیه میرزاکوچک‌خان شده‌بود .ول کرداینها راوباانگلیسها سروکارپیداکرد. میگویندکه‌تمام اسرار رابه‌انگلیس ها دادوبعدفرارکردازگیلان اینهم سابقه وطن پرستی ...

س- صندوق پول شان راهم برد.

ج - پولش‌هم برد . این سابقه وطن پرستی آقای میرزارضاخان افشاربودکه‌بعدبه آن‌مقامات‌هم رسید. وبعدمن ازجمله کارهای دیگری که بمن رجوع شد برای اینکه

دیگرنتوانستم برگردم بەنهران وماندم .تیمورتاش که آمداستاندار گیلان
شد که آنوقت استاندارکەنمی گفتند نمیدانم حاکم نمیدانم چی . این پسر
خاله اش بنظرم یا پسرعمویش یک شازدهی بودکه این راحاکم پهلوی کرد انزلی
آنوقت ها واین آدمی بود عامی عامی عامی .وکی بمن تکلیف کردکه من بروم
درپهلوی با این کاربکنم دردارالحکومه انزلی باهم رفتیم وقتی که ایـن
کشتی راکه　　دیدگفت اه اینها چطوراینجا روی آب واستادندداین کشتی ها ؟
اینطور عامی بود . مثل دهاتی بود ازاهل خراسان امااز اقوام خودتیمورتاش
بود. درآنجا توی این دارالحکومه کارمیکردم یادم نیست آنجا چقدر بمن حقوق
میدادند؟ آنجاکه بودم بمن آمدند روی همان سابقه ای که باکوکلل و
اینهاداشتم بمن تکلیف کردندکه من اگرمیل دارم بروم بندرگز بایک
Detachment ازقشون انگلیس که میرفتندبندرگز من هم این رایک
Adventure دانستم وقبول کردم رفتیم بندرگز. بندرگز یک جـائی که
بندرشاه شدبعددراسترآباد ، سرحداسترآبادومازندران . وواقعا " هم برای من
یک Adventure هم بود . آنجا اصلا" یک دهی بودیک جای مخروبه ای یک گمرکی
داشت که این مهمترین دستگاه آنجاگمرک بود. آنجا جانمیدانستم کجاباید
چی بکنم من رفتم یک پانسیون منزل یک ارامنه ای که یک کمـی ارمنی هم که
یادگرفتم همان چیزهائی بودکه آنجا منزل داشتم .یک مدتی بودم شکارمیرفتیم
باآن افسری که ریاست آن ناحیه راداشت شکار　Woodcock　میکرد.
ومیگفتش که بهترین شکارگاه شایددنیاباشد برای　Woodcock　وآنوقت
این رابمن میگفتش یک پری ازاین یک پر فقط در　Woodcock　هست که ایـن
برای نقاشی بکارمیرود . ومنهم میرفتم بااوشکارمیرفتم شکارقرقاول امابیشتر
علاقه داشت به شکاراین　Woodcock　. یک مدتی آنجابودم . وآنوقت
آنجا یک کشتی یک وقتی آمد　کشتی روسها . واین رئیس این واحدنظامـی که آنجا
دائم بود بنظرم　Edwards　نامـی بود که این بنظرم این
Lieutenant بود که ازدرهرحال کاپیتان پائین تربود. این گفت بایدبرویم ما

با اینها ملاقات بکنیم . یک قایقی سوارشدند منهم اینقدرمیترسیدم ازاین قضیه برای اینکه سوارشدیم رفتیم به طرف این کشتی . ومن همش فکرمیکردم خب اگررفتیم توی این کشتی بلشویکی ها اینها را ما را برداشتندبردند چه خواهدشد ؟ رفتیم ومنهم مترجم بودم چون روسی هم یک کمی میدانستم . ویک مذاکراتی کردندکه شما برای چی آمدید ؟ آنها هم بخاطرندارم درست برای چی گفتند اماآمده بودندتوی آبهای ایران واینهم میرفتآنجاکه ازآنها بپرسدکه شماچطورشدکه آمدیداینجا. یک وضع بسیارعجیبی وجودداشت که روسها هنوز بلشویکها هنوزبه ایران تجاوزنکرده‌بودند انگلیسها هنوزدر شمال بودند . بعدروسها سرازیرشدند آمدند وانگلیسها رفتند . قشون ،قشون ایران هم فرارکرد و که ما هم ازگیلان فرارکردیم ۱۹۲۰ پیاده آمدیم که شرحش را مثل اینکه قبلا" توضیح دادم . خب اینهاراکه روی هم بگذارید سوابق همکاری با انگلیسها وآنوقت عامل مهمتر، من حالا آمدم معاون بانک ملی شدم در هزارونهصد ... معاون بانک ملی هما نموقعی که ازچیز آمدم ازهمکاری با علا وگفتم امیرخسروی بمن تکلیف کردرئیس بانک بود . امیرخسروی را میشناختم ازسالها پیش با مرتضی خان یزدان پناه این بیچاره ای راکه اعدام کردند که درخراسان بود سناتوربود چه چیز بله من همیشه به اسم اول شان ما اینها را صدا میکردیم . اینها با همدیگردوست بودیم .من علا این بمن تکلیف کردکه بیایم به بانک ملی وازپیش علا رفتم به بانک ملی معاون شدم . این دربحبوحه ی جنگ بود. جنگ دوم . همینطوری که عادت من هست درهرجائی‌که فرصت پیدامیکردیم من نظرهای خودم را علنی میگفتم .آلمانها فاتح بودندودرتهران همنفوذزیادی داشتند یک عده زیادی هم آلمانی بود .بطوریکه آدم مثلا" میرفت اگر اتفاق افتادیکی دودفعه مرا دعوت کردندمثلا" به این رستورانهای تهران اینها میآمدندسرمیز مینشستندمست میکردندشروع میکردندبه خواندن این سرودهای نظامی آلمانی ویک محیط عجیبی بود . توی سینما فیلمهای Actualité که نشان میدادند هیتلر رانشان میدادندکه فتح کرده درکجا ، کجا که اینها

مردم دست میزدند هورا میکشیدند چه شعفی میکردند چه احساساتی نشان میدادند
تمام مردم طرفدار آلمان بودندو همه شان مخالف انگلیسها و Alliés
من دریک همچین موقعی نظرخودم را علنی هرجاکه مینشستم میگفتم که آلمان
شکست خواهدخورد دربحبوحه فتح وپیشرفت آلمانها بود. چرا ؟ برای اینکه
پیش خودم استدلال میکردم که ممکن نیست بتواندهیتلر تسلط پیدا بکندبر
تمام دنیا . فرانسه واینجاها راکه اشغال کرده بود. اما روسیه راهم بخواهد
با روسیه هم بجنگد این نمیتواندا ینکارا را بکند ازعهده برنمیآیدوبلاآخره
حتما "شکست خواهدخورد. راجع به این هرجاکه این عقیده رااظهارمیکردم تعجب
میکردندکه چطوردریک موقعی که اینهمه آلمانها نفوذ دارندورضا شاه ژرمنوفیل
بودومعلوم بود اتفاقا" این راکه بهاومیبستنداین حقیقت داشت .ویقین دارم
اوعقیده اش این بود که آلمانها فاتح خواهندشد وبنابراین برقراری یک نوع
تماسی رابطه ای باآنها به نفعش خواهدبود. صحبت ازاین بودکه چه جورهم
ممکن است که تصرف بکنندایران را . من این راازاشخاص مختلف شنیدم منجمله ازآمریکائی ها
شنیـــــدم ازاعضای سفارت حالا خاطرم نیست کی بود . امایک کسی است
که بعدسفیرکبیرشد الان اسمش را بخاطرندارم که این میگفت ما میرویم اما
برخواهیم گشت . وقتی این مطلب رابمن گفت گفتم عجب دلخوشی برخواهیم
گشت که آنها میروندوبرمیگردند من فکرمیکردم که اگرهمچین چیزی بشود
تکلیف من چی ؟ برای اینکه قطعا" من جزو اشخاصی که اولین اشخاصی که اعدام
میشدندبودم . برای اینکه یک اظهاراتی میکردم که این راخیلی ها حمل میکردند
به اینکه این Agent انگلیسها هست که این حرف را میزندوالا کسی
جراءت نمیکردکه این مطالب رابگوید. این گمان میکنم یکی ازعوامل بودکه
مردم به .... آنوقت البته این رفتاری که من میکردم . ببینیددرایران نمیتوانستند
باوربکنندکه یک کسیکه پشتیبانی نداشته باشدیک همچین قدرتی داشته باشد . که
این ازلحاظ پسیـــکولـــوژیـــک گمان میکنم مهم است . ایرانی کمترپیدا
میشودکه بخودش اعتمادبحدی داشته باشدکه روی پای خودش بایستد ودرمقابل هر

نفوذی مقاومت بکند اعم از اینکه نفوذخارجی باشد انگلیس باشد ، آمریکا باشد ، روس باشد .یا نفوذداخلی مثل شاه باشد. خب این درطبیعت من بود حالا چطورشده بود ؟ نمیدانم این مربوط به خلقت مربوط به چی است ؟ نمیدانم امابه اینجهت وقتی که میدیدند یک آدمی باگردن کلفتی کارهایش را میکند. همانوقتی هم که معاون بانک بودم .این اظهارات را هم میکردم .اینها را روی هم میگذاشتند نتیجه اش این میشدکه هماطوریکه این آقای دریابان افخمی اینجا بمن گفت که مردم همه عقیده شان این بودکه مرا انگلیسها آورده بودند سرکار واز اوکه پرسیدم اوهم عقیده اش این بود. این وقتی که فکرمیکردندخودشان اگرجای من بودنداین جربزه رااینجوررفتارمیکردند میگفتندحتما " این بایدیک اطمینانی داشته باشدکه اشخاصی‌هستندکه از این حمایت میکنند. خب خوشبختانه برای من یک مواردی پیش آمدکه من با بانک شاهی مبارزه کردم . این یک عده ای را متوجه کردکه من نمیتوانم نوکر.. منجمله اشخاصی که با من کارمیکردندمثل خردجو ، مهدی سمیعی ویک عده دیگری ازاین اشخاصی که دربانک با من کارمیکردند که میدانستندوقتی این تهمت ها را بمن میزنندا ینها میدانستندمن همانوقت داشتم مبارزه میکردم برعلیه انگلیسها . بعدمبارزه با میلیسپو که همه ازاوآمریکائی‌ها پشتیبانی میکردندوهم تایک حدخیلی خیلی زیادی بمراتب بیشترازدریفوس بولارد ازاوحمایت میکرد. این یک پیش آمدبودوبعد.....

س- هم زمینه اگرمیتوانستید آن تماسی که با لـــردکیـــــی وبولارد داشتید این درادامه همین مطلب بفرمائید.

ج - در این موقعی بودکه من رئیس بانک شده بودم وبا آیلیف (؟) آن موافقتنامه کذائی با انگلیس را به نتیجه رساندم که بعدشرح دادم که چطوربدر این راخواست به اسم خودش تمام بکند برد تصویبنامه هیئت وزیران درکابینه سهیلی ، درکابینه سهیلی بوداین . وبه تصویب رساند یک چیزی هم امضاء کردندو تاآنجائی که بخاطر دارم به مجلس هم دادند. بعدوقتی که قوام السلطنه آمد ازعضدی که هم وزیرآن کابینه بودوهم وزیرکابینه قوام بود شنیده بودکه من عقیده ام این بودکه میتوانستم

تاصددرصدهم بگیرم طلا . مرا خواست صحبت کرد رفتم با آیلیف صحبت کردم واین را عوض کردم صددره نکردم اما شصت درصدکردم بقیه اش تضمین شده به طلا . بااین‌سوابقی که با آیلیف داشتم آیلیف هم بریج خیلی خوب بازی میکرد آنوقت هم‌من خیلی بازی میکردم باهم بریج بازی میکردیم بسیارمرددوست داشتنی بود خیلی مردلایقی بود که گفتم بعدها هم Vice President بانک جهانی شد . ودرکاری هم که کردند حل مسئله اختلاف هندوپاکستان هم بانک جهانی دخالت میکرد درچیزهای‌آبیاری واین آیلیف هم نماینده بانک بوددرتمام اینکارها . این بمن گفتش که این آدمی که میایدشما بایداین را ببینید برای اینکه خیلی خیلی اثر خواهدداشت ازلحاظ ایران این خیلی مفیدخواهدبود. گفتم‌آخرمعنی‌نداردااین در War Cabinet چرچیل که پنج نفرفقط بیشترنبودند .این عضو آن War Cabinet بود ازتوی هئیت وزیرانش یک هیئت کوچکتری راانتخاب کرده بودکه تمام مسائل مهم جنگی راباآنها مشورت میکرد. این آدم استرالیائی بودودراختیارنخست وزیراسترالیا بود این کجابود آنوقت نمیدانم امابدون اینکه بانخست وزیراسترالیا اینها صحبت بکنداین راانتخاب کردبعنوان War Cabinet وماءمورکردکه بیایددرخاورمیانه درقاهره مرکزش باشدبرای اینکه لازم نباشدکه آن کسیکه مقیم خاورمیانه است تمام کارها رابه چرچیل مراجعه بکندبااختیارتام آمده بودآنجاکه‌این یکی ازطرزتفکر وعمل چرچیل بودکه این اختیارات راواگذارمیکردکه دیگربی نیازباشداز این که Communication هم کارآسانی نبود آنوقت . واین راباااین اختیارات فرستاده بود. گفتم یک همچین آدمی به این مهمی بیآید . من رئیس بانک ملی ام ، رئیس بانک رسنی بودم . رئیس بانک رهنی بودم من بروم این راببینم . گفت این عقیده من است اگرمیخواهیدکه نتیجه بگیرید بعقیده من شما اینکارراکنید . من این مطلب رابه یکی ازدوستانم گفتم. حالا این آدم برای اینکه نخست وزیر ، نخست وزیرآنزمان هنوزقوام السلطنه بود .بگوشش رسید

بمن گفتش که برویدببینیدش . قرارگذاشتیم. گفتم منتها من با علا بروم اقلا"
رئیس بانک مرکزی باشد با من دوتائی برویم . قبول کردند با علا به اتفاق رفتیم
آنروزی همکه میخواستیم برویم صبحش مرا خواست قوام السلطنه که بروم مجلس
که رفتم دیدم جلسه خصوصی نشسته اندسرتاسر دفعه اولی هم بودکه من تماس
داشتم با وکلا .نمیدانستم برای چی خواسته . نشسته بودزیرگوشم گفتش که شما
میخواهم اینها راراجع به این لایحه همان موافقتنامه ایران وانگلیسی راکه
من با آیــــلیف موافقــــــت کرده‌بودیم که امضاء شده بوداین را
دادندبه مجلس حالا این جلسه خصوصی تشکیل داده برای اینکه این رابقبولانند
به وکلا . گفتش که دفاع بکنید. گفتم آقای قوام السلطنه شمامیدانیدکه من
ساعت ده یازده به کیســـی Casey وقت داده بـایدبرویم .گفت
شروع بکنید بعدبرویدبرگردید. آن مذاکرات راشروع کردم وبعد قبل ازاینکه
آن ساعت برسد رفتم . رفتم به بانک ملی وعلاراهم‌برداشتیم رفتیم سفارت
انگلیس . بولاردبود وکیســـــی Casey بود یک نفرکه‌یادداشت برمیداشت .
علا خوش آمدگفت به کیـــــــــی و بعد مـــرا معرفی کرد که یک مطالبی را
داردمیگوید رئیس بانک رهنی . من شروع‌کردم ومطالبی راگفتم خیلی مفصل ،
خلاصه اش این بودکه کارهائی که شماداریدمیکنیدتمام غلط است که گفتم اگر
بی اعتنا هستیدبه ایران ودرآینده‌هم میخواهیدکه برای شما بی تفاوت خواهدبودکه
با مردم ایران رابطه خوب‌داشته باشید یابدمیگوئید To hell with Persia
این کارهائی راکه میکنیدصحیح است . اما اگربرعکس شماسعی خواهیدکردکه جبران
بکنیدکه اینکارهائی که شده که آمدیدمملکت راتصرف کردیدیک دشمنی وخصومتی
تعصبی بین ایرانیان بحق ایجادکردیداین راهش نیست .حالا این بولاردهم‌نشسته
تمام اینها انتقادازسیاست بولارداست . بولاردیکی دودفعه‌مداخله کردکه مثلا" نه
اینطورنیست‌که شماتصورمیکنید چه اینها این مذاکره خیلی خیلی طولانی شدو
آنچنان این موء ثر واقع شدکه کیســــی Casey بلندشدگفتش که شما هروقت بیائیدقاهره
بیـائید خواهش میکنم به ملاقات من . وازآنروزبا کیـــــــــی دوست

شدم‌تا روزیکه وقتی که Governor General استرالیا شد ولردکیس شد و اینها همینجورمکاتبه داشتم ودرزندان هم ضمن نامه‌هائی که به‌آمریکائی‌ها نوشتم یک نامه‌هم نوشتم به کیسی Casey به‌اونوشتم که‌من خیال میکنم که یکی ازعواملی که باعث توقیف من شد انگلیسها هستندبرای اینکه عقیده‌ام این بود . وآنوقت‌نوشتم که بانک شاهی چه جوربامن دشمن بودوچه تحریکاتی برعلیه من میکرد. تحریک تحریک‌آشکارمیکردها که‌اینهم کاشکی مجال میداشتم یکوقتی بطورمشروح میگفتم که‌مدرک بدست‌آوردم بخط یک اسماعیل دهلوی بود که این شخص‌ارشدایرانی بانک شاهی شده‌بود این نامه ای نوشته بودبه یکی ازمدیران روزنامه‌ها که یک مقاله ای که این راچاپ بکند . این رابرای من فرستاد رئیس‌بازرسی‌بانک دوستی داشته‌باآن رئیس مدیرروزنامه این راگرفت آوردبمن داد. مقاله سرتاپافحاشی بمن نوکرانگلیسها هست .آن یکی مینویسد دهلوی توی بانک شاهی نوشته بخط خودش .که این راوقتی که‌من دیدم تلفن کردم رئیس‌بانک شاهی راخواستم Walter نامی بود خیلی‌آدم موءدبی هم بود خیلی آدم خوبی بود بهش‌گفتم شمادربانک‌تان اجازه میدهیدکه یک تحریکاتی برعلیه‌من بعنوان رئیس‌بانک مرکزی بشود؟ که من همیشه‌میگفتم Bank of Issue و Central Bank میگفتم باوجوداینکه‌عنوانش‌این نبود امانا شر اسکناس‌بود. نشان دادم خط را گفت‌ممکن است‌این رابمن بدهید من نشان بدهم به دهلوی ؟ گفتم البته . دادم برد بعدازدوروزوقت‌گرفت‌آمد گفتش‌که خط دهلوی هست‌اما اونـنوشته . گفتم یعنی چی نفهمیدم ؟ گفت‌یک‌کسی این رانوشته بودمیخواست ببردبدهدبه روزنامه سرراهش‌آمدپیش دهلوی دهلوی ازرو ی این کپی کرد . گفتم دهلوی میتوانست‌صبربکندفرداچاپ‌شده قشنگ میدیدش . این خط‌کشیده گفتم اصلاح کرده چندین جا . گفتم شماباورکردیداین چیزیکه گفت ؟ گفت بله . گفتم خیلی‌خوب من باشما دیگرکاری ندارم خداحافظ شما . بعدکه یک روزی که‌شاه‌بمن گفته بودکه‌من بروم‌بولاردرا ببینم بولاردگله کرده بوداز‌رفتار من که باانک شاهی اینها .گفت‌برویدببینیدامابه اوزیادخشونت‌نکنید . گفتم خیلی خوب . رفتم گفتم His Majesty بمن گفته که من بیایم

پیش شما چیه مطالبتان ؟ یکی یکی گفت شما اینکار اینکار اینکار سختگیری هائی
که میکنید. یکی یکی جواب دادم. آنوقت گفتم بانک شما یک مرکز تحریکات بر
علیه من است واین . گفت هان این را میدانم. Mr. Walter
بمن گفت که این شرح را . گفتم خب شما چه عقیده دارید ؟ گفت من تصدیق
میکنم . آقا همان موقعی بود که من Ulcer داشتم توصیه شاه هم
بودکه نگویم . ازآن مواردی بودکه منفجرشدم آنچه که توانستم توی دهانم بود
فریاد وبدگفتن این حرفی که زدیدمیدانیدچی است ؟ گفتم خودتان نفهمیدیدموضوع
چیه هست حالامن بشما میگویم‌چیه ؟ میگوشید Mr. Walter گفت
حق دارد یعنی یک حرفی راکه انگلیسی میزنداین حجت است من که ایرانی هستم
بشما دارم میگویم این خط اوهست میشناسم رفته اعتراف کرده واین حرف بچگانه
احمقانه راکه میزنندکه کپی کرده شما میگوئید که چون Mr. Walter
گفت قبول دارید گفتم این است بدبختی شماکه دردنیا اگرمنفورهستیدومردم از
شما ناراضی هستنداین است که خیال میکنیدکه هرچیزی که یک انگلیسی میگوید
صحیح است ؟ آنوقت گفتم ، گفتم دربانک شاهی که بودم فلان انگلیسی درفلان
شعبه دزدی کرد دررشت که بودم بایک کلارک Clark کارمیکردم رئیس
شعبه بودتاروزیکه من بودم این اصلا" هیچ دخالت درکارها نداشت تمام کارها
را من میکردم بمحض اینکه من آمدم تهران گفت اینها رابرویدازبانک تان به
پرسید . یک گزارشی رسیدکه این آدم دزدی میکند . ماکلین McLean(?)
بودکه من آنوقت معاون بازرسی بودم . ماکلین McLean(?) که دوست من
بودماءمورشدبرودرسیدگی بکند رفت تمام این مدارکی راکه برایش بدون امضاء
فرستاده بودندیکی یکی توی دفاتربانک پیداکرد آن آدم هم اذعان کرد . از
همانجا روانه انگلیسش کردند . گفتم این دوتا رئیس شعبه ایکه من میشناسم اسم
هم میبرم که دزدی میکردند یکی شان ازترس من نمیتوانست برای اینکه من
وقتی که آنجا بودم حقوق من آخرین حقوق من آنجا مثل اینکه ۶۰ ترمان بود ۷۰
تومان بود مثل اینکه ۸۰ تومان شد . گفتم این رئیس بانک تان برای خاطریک

جوان ایرانی جراءت نمیکرددزدی بکند . گفتم آنوقت بمن میگوئید
Mr. Walter گفته اینجور . بعدرفتم بهشاه گفتم من تنها کاری
که نکردم کتکش نزدم والا متاءسفم که یک وضعی پیش آمد که من خیلی
به اوتغیرکردم وقتی آمدم خداحافظی بکنم دم درب رسیدگفتش من خیلی خیلی
متاءسفم که قبل ازرفتن من ، برای اینکه ماءموریتش به پایان رسیده
بود . یک همچین صحنه‌ای بین ما پیش آمد برای اینکه من برای شما احترام
دارم چه فلان فلان اینها ازاین تعریف‌ها کرد. آنوقت آن قضیه مال
کیسی را میگفتم که کیسی وقتی پاشدیم گفتش که
این آقای بولاردهم جوکی کرد گفتش که شما کیسی هستیدمن
متوجه نشدم که چی میخواهد Chief Counselor یعنی این دفاعی
که شما کردید شما حقا " میبایستی لقب کیسی را داشته باشید . دوستی
من با این ، این بود .دفعه دوم که آمد به ایران علاسفیرشده بوددرواشنگتن
بمن تلگراف کردکه شما حتما " با این کیسی ملاقات بکنید برای
اینکه کیسی آمده است وگفته است به کوردن هال که
وزیرخارجه بودکه چنین وچنان . دوست بودیم مکاتبه میکردیم مرتب اولین.....
س - زمانی که آقای علا گفتندکه باهاش ملاقات بکنید. Casey
ج - بعدملاقات بکنم . حالا دیگرسهیلی نخست وزیرشده بود . گفتم به سهیلی که آقای
علا یک همچین چیزی میگوید سابقه هم اینست .گفت بسیارخوب اما چطور است که به
اتفاق بدروزیرداراِئی بروید ؟ گفتم نمیکنم برای اینکه من بروم آنجا من
حرف بزنم وزیرداراِئی بیاید آنجا بگوید چی ؟ اوبخواهدحرف بزند من ساکت باشم
عملی نیست . گفتم خودبدربرود. گفت نه‌نه خودت برولازم نیست بدر . رفتم باز
خیلی‌خیلی اظهاردوستی‌واین یک مذاکرات مهمی دراین جلسه نشد اما ازآن مذاکرات
اول که تقریبا " نمیدانم یک ساعت ونیم طول کشید من بارهاسعی کردم آن چیزی را
که اینها Script راکه اینها تهیه کرده بودندبگیرم گفتندمتاءسفانه ما
نداریم این را درصورتیکه میدانم دارند ممکن نیست آنجا پشت سرمن نشسته بود

یک نفرمینوشت . که برای من این خیلی ذیقیمت بودکه درزمان جنگ اینها تصرف کردند به ایرانی اعتنا نمیکنند به اصرار آیلیـــــــف رفتم واین باعث دوستی ما شدکه بود که بودکه من درزندان بـه او نوشتم وقتی که نوشتم بمن جواب دادکه من به Home نوشتم Home که بعد نخست وزیرشد . آن زمانی که این را نوشت وزیرخارجه بود . جواب Home را هم برای من فرستاد که من شخصا "ابتهاج را نمیشناسم اما تمام اشخاصی که او را میشناسند او را یک وطن پرست ایرانی نمیدانم چنان ،چنان ،چنان با مخالفتهائی هم که با دستگاه انگلیسی کرده اما برای اوهمه احترام قائل هستیم وخواهش میکنم شما بهروسیله ای هست به او اطمینان بدهیدکه هیچ چنیـن چیـزی نیست از طرف دولت انگلیس هیچ اقدامی نشده بود. واین را من قبول دارم برای اینکه این را بعد Denis Wright تاءییدکرد ولی من هنوزمعتقدم آن دستگاه جاسوسی آنهاکه یک چیزجداگانه ای است آنها موافقت کرده بودندوآنهم بوسیلـه همین شا پورریپورترکه خیلی نزدیک بود به شاه .

س- کی بوداین شاپورریپورتر؟

ج - شاپورریپورترپدرش را من میشناختم اردشیرجی بوداسمش مخبرتایمز بود موقعی که من بانک شاهی بودم با این آشنا بودم یک آدم خیلی خلیق خیلی موءدب خیلی آدم ملایمی بود یک ریش بزی داشت زردشتی بودا ما بیشترآنچه که بخاطر دارم شبیه به ارمنی بود با آن ریش بزیش . این مخبرتایمـز بـود . این پسرش را من هیچ نمیشناختم . بعدها شنیدم که این پسراو است .واما این با شاه نزدیک شده بود.

س-چه جوری یعنی ؟

ج - شاه ، درس انگلیسی میدادبهش وبعد....

س- پسر درس انگلیسی میدادیا پدر ؟

ج - نه پسر.

س- پسر به شاه درس انگلیسی میداد؟

ج – به شاه درس انگلیسی میداد . آنوقت چیزی نبودکه این بخواهد وانجام نشود کاربجائی رسیده بودکه دیگرلازم نبودبه شاه بگویدخودش میرفت پیش وزراء وهرتقاضائی که میکرد انجام میشد. وبهمین جهت ....

س – سمتش رسما " چی بوددرایران ؟ سمت داشت یا خبرنگار بود؟

ج – توی Who's Who من یک روزی نگاه کردم دیدم که نوشته که در کارهای الان هم Who's Who رادارم بایداین راهم پیدابکنیم بعدنیست . که هم برای انگلیس ها وهم برای آمریکائی ها کارمیکرده با من کارمیکردتوی بانک ایرانیان این رابه اونشان دادم گفت هیچ همچین چیزی نیستاین دروغ محض است باآمریکائی ها برای امریکائی ها هیچوقت ک نمیکرد. درآن سمتی که داشت تماس داشت با .. پرواضح است ازهمان هم معلوم است که این Intelligence Service بود Intelligence Service گمان میکنم زیرنظراین بود. البته Intelligence Service انگلیس مثل C.I.A. آمریکا نیست که C. I. A. راتمام دنیا میداندکه کی رئیسش است کی معاونش هست محلش درآن Central Intelligence Agency روی عمارتش هم نوشته رئیس C. I. A. راباید سنا تصویب بکند تمام دنیا میفهمد. Intelligence Service انگلیس اینجورنیست .اولین باریکه من یک چیزی خواندم راجع به که اینکه کی رئیسش است توی روزنامه واشنگتن پست بوداین Alfred Friendly که وقتی که از Retired کرداز Editorship واشنگتن پست رفت درلندن . نه نه نه Alfred Friendly نبود. این نه نه این چیزنوشت الان مخبرتایمز در U.N. با اوآشنا هم هستم اسمش رابخاطرنمیآورم اما این آدم ۱۶ سال زندان بود .مخبرواشنگتن پست بوددرتهران آمده بودمن درتهران با اوآشنا شدم . این اینقدرنزدیک شداطلاع پیدا کی هست Intelligence Service . یک مقاله ای نوشت این را معرفی کرد من دراروپا بودم وقتی که این مقاله راخواندم این رابریدم بردم درتهران توی Who's Who نگاه کردم این آدم را دیدم همه چیزنوشته جزرابطه این باچیز ،عضووزارت خارجه لقب Knight هم شده وتفاوت این دوتا این

بودمال C. I. A. راهمه‌کس میدانست . این را میگفتند میدانستند
که C. I. A. است ونفوذی که‌داشت‌فوق العاده بود .

س- شاپورریپورتر ؟

ج - Knight هم شد Sir Shapour Reporter

س - توی معاملات هم بود؟

ج - چه جور که‌محاکمه هم شد . یک محاکمه ای شدبرعلیه‌اش درلندن که‌یک مخبرآلمانی
مثل اینکه بنظرم‌مخبرآلمانی همان روزهای آخر قبل ازانقلاب ازشاه پرسید گفت
راجع به فساددرایران شما میدانیدکه فسادهست؟ گفت‌نه . گفت فسادتوی محله
من گفت‌خانه من تاپول نمیدادیم شهرداری تمیزنمیکرد آنجارا این راخودش
مثل زد .گفت‌عجب من نمیدانستم .گفت‌این قضیه شاپورراچه میگوئید که‌الان
محاکمه‌اش هست ؟

س- شاپور ریپورتررا ؟

ج -ریپورتر را .گفت‌برای خاطریک میلیون لیره ؟ برای خاطریک میلیون لیره
اینهمه سروصدابلندکردند؟ یک میلیون لیره چیزی نیست . جواب اینجوربود
دفاع اینجوربود که‌یک میلیون لیره چیزی نیست .درصورتیکه‌این یک دانه از
کارهای کوچکی بودکه‌کرد .یکی ازدوستان شاپورریپورتر دراینجا بمن میگفتش‌که
این آدم ، اومبالغه میکرد میگفتش‌که‌ثروتش به میلیاردمیرسد .

س- تصورمیفرمائیدمیشودبااومصاحبه کرد ؟

ج - گمان نمیکنم اوکه بیایدبشماهمچین ، برای اینکه یک‌آدم‌ورزیده‌ای است‌اما
خب درهرحال توی Who's Who انگلیس هست‌بعدازاین جلسه من میروم برایتان
میآورم که ببینیدکه‌آدرس وخانه‌اش اینها چی است .

س- این ارنست پرون کی بود چی بود آدم معروفی بوده ؟

ج - ارنست پرون رامن توی دربار وقتی که باآنها رفت‌وآمدداشتم این آنجا
بود بمن میگفتندکه این در سوئیس در روزه Le Rosey باشاه دوست‌شده‌بودو
وقتی که‌میگویندکه پدرش باغبان بود این رانمیدانم ازقول مردم میگویم . اما

آمدبا شاه به‌تهران ویک آدم بسیار بسیارمتنفذی شد برای اینکه باشاه خیلی خیلی نزدیک بود فوق العاده‌نزدیک بود.

س- این میفرمائیدنزدیک بود چه جورنزدیک بود ....؟

ج - مثل عضوخانواده. داشما "مثلا" آنجابودمیتوانست‌توی اطاق خواب شاه برود نمیدانم تمام چیزهای اسرارشاه‌رامیدانست همه چیزرامیدانست همه چیزرا میدانست .واین آنوقت یک نقش‌هائی هم‌بازی میکرد بطوریکه درمور دمن که‌وقتی که مرا میخواستندبفرستندلندن گفته شدکه به شاه رفتندگفتندکه انگلیس‌ها قبول نخواهندکردفلانی‌را وبلا آخره منصرف شد اینهارابعدمن شنیدم که کسی بمن نگفت‌اماگفتندکه حامل این پیغام مثل اینکه پـــــــــرون بوده ورزم آرا وادارکرده پـــــــــرون را به رزم آرامعلوم‌میشودنزدیک بود اینهم شایعه است‌ممکن است. وقتی که‌این آدم‌میدیدکه رزم آرابناهست‌بیاید یاچون این آدم نظرخوبی به رزم آراداشته ممکن است‌خوداینهم تایک‌حدی موء شربوده درآمدن رزم آرا. که هما نوقت‌سفیرانگلیس مرا ناهاردعوت‌کردوگفتش‌که خواهش میکنم که‌ترتیبی بدهید که درحضورشاه من بیایم آن اشخاصی که‌این مطلب راهم گفتندباشندکه‌بگویم که دروغ محض است‌بهیچوجه.

س- شماخودتان هیچوقت‌حضوری بااوصحبت‌کرده‌بودید؟

ج - باکی ؟

س- باهمین پرون

ج - به‌کرات‌من وقتی میرفتم درتمام میهمانی هابود، درتمام‌میهمانی های دربار بود. این Infantile paralysis گرفته بود وعلیل شده بودمیشلید بوددرتمام میهمانی هابود .

س- باعصاراه میرفت‌یاروی صندلی ؟

ج - نه باعصاراه میرفت.قبل ازآن میگویندکه ورزشکاربود تنیس‌بازی میکردبا شاه تنیس‌بازی میکرد .

س- چه زبانی بااوصحبت‌میکردید ؟

ج - فرانسه

س- بله فارسی هم بلدبود ؟

ج - فارسی هم یادگرفته بود فارسی هم یادگرفته بالهجه .... بله یک خرافاتی داشت این معتقدبه خرافاتی بودکه ....

س- آنوقت آدم فهمیده‌ای بود آدم واردی بود مطلعی بود؟

ج - من این رانمیتوانم بگویم . اماکسیکه خرافاتی باشدبهش عقیده ندارم .

س- ازبهرام شاهرخ چه خاطراتی دارید ؟

ج - هان بهرام شاهرخ درجنگ دوم دررادیوبرلن متصدی برنامه فارسی بود . وقتی که انگلیس ها وروسها ایران رااشغال کردندوفروغی نخست وزیر شده بود وقراردادبا انگلیس وروس بست روزی نبودکه این کثیف ترین فحش ها رابه فروغی ندهد رکیک ترین چیزها را میگفت . شمری هم صحبت میکرد بایک لهجه ای . امافوق العاده موء ثربوددرمردم‌ایران خیلی تمام‌ایرانیها گوش میدادند وبی نهایت تاء ثیرداشت . یک روزی خب جنگ تمام شد .من یک روزی درسفارت آمریکا یک پذیرائی بود بودم دیدم که این آقاواردشد بهرام شاهرخ واردشد .من همینجور بلندگفتم که این راچطورشدا ینجا دعوت کردند؟ Dooher همان Dooher معروف شنید آمدجلوی من گفتش که‌آقای ابتهاج این شما نسبت به‌این بدگمان نباشید من پرونده این رادیدم ایـن همان موقعی که متصدی رادیوایران بود دربرلن برای انگلیس ها کارمیکرد . گفتم دیگربدتر یک همچین آدمی راشما توی سفارت روزپذیرائی تان دعوت میکنید . خب این ازآن مواردی بودکه آقای Dooher . Dooher معلوم میشودا ینکارراکرده‌بود. چه‌چیزهیچ خوشش نمیآید پرونده اش رادسترس به پرونده‌اش داشت .حالاببینیدا ین چی...

س- درایران هم به مقاماتی رسیددیگر.

ج - به مقامات چی شد رئیس رادیوشد ؟

س- رئیس رادیو وتبلیغات بود

ج - رئیس رادیووتبلیغات شد برای اینکه‌این را متخصص میدانستند که‌آن کارراً میکرد .واین راهم یقین دارم الان که‌با Hindsight یقین دارم

که این نفوذ همین آقای Dooher بوده برای اینکه Dooher هم یک نفوذی پیدا کرده بودکه نخست وزیرمیآورد .

س ـ اسم اولش چی بود

ج ـ Gerry Dooher

س ـ ازالهیار صالح چه ..؟

ج ـ الهیارصالح را من ازخیلی خیلی قدیم میشناسم ازچه سالی نمیدانم بخاطرندارم الهیارصالح یکی ازپاک ترین یکی ازشریف ترین افرادایران است بدون شک . من این را درردیف علامیگذارم . یک اشتباهاتی کرد موقعی که من بانک ملی بودم این جلسه معروفی راکه گفتندبه سلامتی پیشه وری خورد نمیدانم یک ضیافتی داشتند .

س ـ واقعیت داشته این ؟

ج ـ من خواستمش تلفن کردم خواهش کردم بیآیدبانک ، آمدبهش گفتم که حیف که شماآلوده ی این چیزها بشوید .گفتم مایک نماینده دربانک جهانی داریم Alternate Governor است .تعیین این آدم به اختیارمن است دراختیارمن است .خواهش میکنم بروید آنجا یک دوسه سال دورباشیدازایران . من میترسم شما اینجاآلوده بشوید . برای اینکه الان یک همچین هیاهوئی بلندشده یک همچین حرفهائی میزنند . بمن توضیحی دادبطورقطع ویقین باایمان واطمینان میگفتش که همچین کاری را من نکردم که من بسلامتی دشمنان ایران خورده باشم . ولی عقیده داشت اینکه باید یک تغییراتی درایران دادواین تغییراتیهم الان راه دیگری جزهمین ندارد همکاری با اینها .

س ـ با پیشه وری ؟

ج ـ باچپی ها با مخالفین . من این را مخالف بودم واصرارکردم که برودبرای اینکه آلوده ترنباشد،نشد حاضرنشد گفت من خیلی متشکرم . این مسئله را موقعیکه در واشنگتن سفیرشد ودرآنجادیدمش یادآوری کردم برای اینکه همانموقعی که در واشنگتن بود برایم تعریف کردکه وزیرکشورمصدق بود . گفت انتخابات بودواینهم برای اینکه بمن اطمینان کامل داشت این مطلب راگفت . گفت که دریک حوزه

انتخابی یک شخص معینی را درنظرداشت دولت مصدق که این وکیل بشود .یک روزی مصدق بهاوتلفن میکند که یک جوری بهاوحالی میکندکه این درآنجا وکیل بشود گفت به مصدق گفتم ما یک عمرمبارزه کردیم با همین کاری که الان تکلیف میکنیدکه من بکنم . ما میگفتیم که شاه مقامات دیگرمداخله میکنند این انتخابات انتخابات واقعی نیست من چطورمیتوانم همچین کاری را بکنم ؟ اما درعین حالی که این حرف را بمن میزد بازایمان داشت به دکتر مصدق .

س- این که میگویندبینشان یک مقداری شکرآب شده بوداین اواخرسرهمین ...؟

ج -معلوم میشود سرهمین بود. نه سرهمین بود . سرهمین خب رفت کناررفت گمان میکنم که استعفاداد گمان نمیکنم اورابرکنارکرده باشند . شایدهم مصدق بهاوگفت مصلحت نیست دیگردروزارت کشوربمانده وفرستادنش واشنگتن . اما اینقدرایمان داشت که وقتی که توی روزنامه‌هاخواندم که اعلام جرم برعلیه من کرده آن کهبد ومعاون نخست وزیردرمجلس که اسمش راالان بخاطرندارم ایستاد پاشددرهمان جلسه تاٴییدکردازطرف دولت . من مشغول شدم به نوشتن یک نامه ای که به روزنامه هابفرستم . نصراله انتظام سفیرایران بوددر سازمان ملل واشنگتن بودمن بهاواین راگفتم خواهش کرد اصرارکرد که نکن اینکاررا بروپیش الهیارصالح که اوهم مثل من بهش عقیده داشت . این مرد شریفی است بااوصحبت بکن .گفتم چشم رفتم بهش گفتم من مشغول تحریراین جواب بودم که بفرستم به روزنامه ها نصراله اینجورگفت .گفتش که نکنیداینکاررا گفتش که مصدق یک مردی است که معتقداست به یک چیزهائی است وبه او این را تلقین کردند حتما " یک نفرسعایت کرده واین رادروغ بهش گفته وشما این رابخودش بنویسید .

گفتم خب اگراقدامی نکردچی ؟ گفت آنوقت بدهیدبه روزنامه‌ها . همین کارراکردم آن چیزی راکه تهیه کردم بودم که بفرستم برای روزنامه‌ها یک شرحی نوشتم به دکتر مصدق که من این راخواهش میکنم که خودتان دستوربفرمائیدبه دوروزنامه بدهند . سابق میخواستم به سه روزنامه بفرستم که کیهان ، اطلاعات ، روزنامه فاطمی که

وزیریش بود .

س ـ باخترا مروز .

ج ـ باخترا مروز. واینکارراکردم که بفرستید برای به این سه تا بفرستید مدتی گذشت خبری نشد . یک عظیمائی بودکه مدیرروزنامه شب درمیآمد . علاوه براطلاعات این هم روزنامه ای بودکه شب درمیآمداین آنوقت مدیرداخلی روزنامه‌کیهان بود . یک نامه ای بمن نوشت‌که شمامعروفیدکه هردفعه که‌یک صحبتی راجع به شما میشدتوضیح میدادیدبه روزنامه‌ها چطورشدداین موردسکوت کردید ؟ نوشتم من سکوت نکردم من برای آقای نخست وزیر فرستادم ونوشتم و خواهش کردم یکی به شما بدهدوبنا براین بشما خواهدداد .جواب رسیدکه نرسیده بما ندادند. آنوقت برای دوتا فرستادم اطلاعات وکیهان وچاپ شد واثرعجیبی بخشید . درآنجا من گفتم‌که این تمام اینکارهائی راکه من کردم البته آن خیلی خیلی شرح خیلی خیلی مفصلی است ویکی‌ازبزرگترین خدماتی است که من درعمرم به‌مملکتم کردم این را بعنوان یک خیانت جلوه دادند . واین را من حالابایداین راا‌گربخواهم توضیح بدهم یک شرح مبسوطی خواهدبود.اما ....

س ـ این را روزنامه اش هست . میشود نامه شما را بهش مراجعه‌کرد.

ج ـ روزنامه‌هست ؟

س ـ بله

ج ـ پس پیداکنیداین روزنامه را چاپ شددرکیهان واطلاعات نوشتم مبسوطا " نوشتم تمامنامه من درآنجاچاپ شده . این موقع کهبد وکیل شده بود رئیس مجلس هم رضوی است همان رضوی که من آمدکه مرا ببیند تصویبنامه‌هئیت وزیران داشت‌که دلار بخردکه‌برودبه‌پاریس نپذیرفتمش شکایت‌کردبه‌ساعدنخست وزیربمن تلفن کرد وجواب دادمکه شما یک هیئت وزیران یک تصویبنامهٔ دیگری گذراندید من اگراینکاررا بخواهم بکنم این قراردادما به انگلیس هالغومیشود تخلف از آن است علت اینکه یک همچین کاری را با من کرد Bank of England

و Treasury انگلیس فقط وفقط این بودکه میدانستندمن کسی نیستم که یک چیزی را بگویم واز آن تخلف بکنم وبهمین جهت من ایستادگی میکردم وتصویبنامه دولت را اجرا نکردم . ووقتی هم مطلب را بهساعدگفتم ساعدگفت که درآینده ما اینکار را خواهیم کرد باشما مذاکره میکنیم قبل ازاینکه این چیزهائی که مربوط بشما باشد. این آقای رضوی حالا رئیس مجلس است کهبد . روی سابقه کهبد حالابگویم .یک روزی ارباب آن زردشتی بودکه وکیل نماینده مجلس شد یک آدم خیلی خیلی خوبی است کیخسرو ارباب کیخسرو نه یک زردشتی که نماینده زردشتیان بوددرمجلس این آمدرفت که مرا ببیندفرستادمش پیش عبداله دفتری معاونمن آمدگفتش که آقا میگویدکه جنرال موتورز ، این نمایندگی جنرال موتورزداشت یک مدتی .

س - کهبد ؟

ج - کهبد . بعداین نمایندگی راازاوگرفته بودند یک مدتی بودگرفته بودند . این نمایندگی رابعدهمین ارباب ..

س - کیخسرو یا جمشید کیخسرو ؟

ج - یک همچین چیزی بود .این رااوگرفته بودگفت ششتابیوک فرستادند من آمدم دربانک اسنادرابگیرم Bill of Lading این چیزها رابگیرم بمن گفتند که ما دادیم به کهبد . آخرچطوراین را به کهبدداديد ؟ من نماینده هستم بانک میداند . من به دفتری گفتم فورا " برویدتحقیق کنیدچه طورشد. آمدگفتش که میگویندا شتباه کردیم این راچون سالها اونماینده بوده این کسیکه این را داده بهاین آقا متوجهنبوده . خب این یاروراگفتم بایدتنبیهکرد به کهبد گفتم بهعبداله دفتری بهکهبد تلفن بکنیدکهفورا "این اسنادرابیاورد . هان خودمگفتمنامه نوشتم نامه نوشتم به امضای خودمکهیک همچین چیزی شده شما فورا " این بالحن بسیارشدید یعنی کلاهبرداری کردید . اینهارابیآورید تحویل بدهید . به این آقابرخورداین نامهءیک شرحی نوشتش که شماکه رئیس بانک هستید

میبایست حیثیت تجار و این چیزها را درنظربگیرید شما یاغی هستید اسب سوار ید
نمیدانم جمله‌سوار ید میتازیدو رعایت احترام مردم‌را نمیکنید چه فلان اینها
اسنادفرستاده‌افرستادواینها را نوشت .یک نامه بهش‌نوشتم که اگر، گفتم
۰۰پسند به ناصرگفتم علی اصغرناصر رئیس‌شعبه بازاربود گفتم بهش
بنویسید درظرف هفت روزاگراین نامه ای راکه نوشته‌پس‌نگرفت‌حسابهایش
رادربانک میبندم برای اینکه یک کلاهبرداری عوض اینکه بیاید معذرت
بخواهد حالابمن مینوسدکه شما چه حقی داریدیک همچین کاری بکنید اینجور
رفتارخشونت آمیزبمن بکنید منی‌که همچین این اگرحیثیت داشت یک همچین
کلاهبرداری نمیکرد . اتفاقا "همان موقع همان روزهم‌شاه مرا خبرکرده‌بود
توسط مرتضی خان که‌برویم لار ،میرفت‌لار که‌منهم بنابودفردایش‌بروم .گفتم
که درظرف هفت روز به ناصرگفتم اگرنامه راپس‌نگرفت حسابهایش‌رادربانک
میبندید . گفتم قضیه که‌رفتم لار میخواستم ازقوام السلطنه‌نخست وزیربه
اطلاعش‌برسانم بهرحال این رامیگویم ، گفتم ؟
س - نه نه
ج - نه گفتم . رفتم پیش‌قوام السلطنه گفتم که من میخواهم یک هفته‌مرخصی
بروم ،گفت‌کجا میخواهی بروی ؟ گفتم لار ،گفت‌چطورلارمیروی ؟ گفتم شاه مرا
دعوت‌کرده،دیدم رنجش‌پیداکرد،گفتش‌که تمام این کارهائی که داریدمیخواهید
بگذاریدکه‌برویدباشاه ؟ گفتم آقای قوام السلطنه‌من مجبورنبودم بشمابگویم
مرخصی است حق دارم کارمندان مرخصی میگیرندمیروند منهم حق دارم یک ماه
مرخصی درسال . شاه است ازمن دعوت‌کرده یک وقتی بمن گفت‌شمالاررفتید ؟ گفتم
نه گفت‌که حتما" اینندفعه که میروم بایدبیائید منهم خیال کردم یک تعارفی
کرده بعدتلفن میکندکه‌بیابگویم که‌نمیآیم،گفتم چراقهرمیکنید ؟ گفت‌من قهر
نکردم گفتم‌می بینم دارم می بینم قهرکردید دیگر گفتم آخراین‌شایسته نیستش
که آخرشاه‌است‌من بهش‌بگویم خیرنمیآیم برای اینکه شمابدتان میآید . بعدگفتش

خیلی خوب . من نیامده بودم برای اجازه خواستم بهش بگویم آخر من یک هفته میروم نمیداند ،رفتم سرمیز شام آنجا خیلی هم خوش گذشت برای اینکه کنار رودخانه لار قزل آلا میگرفتند ویک نفرهم یک اسماعیل خان شفاهی بود که خیلی خوب آشپزی میکرد این قزل آلا را هم درست میکرد خیلی خیلی خوش میگذشت سواری میکردیم ومن سواری عالی کردم با حسینعلی خان ازپلور تا لار را من با اسب رفتم آنها دیگرلنگان لنگان پشت سرآمدند خیلی خیلی خیلی خوش گذشت . شب سرمیز شام گفتم که یک همچین قضیه ای پیش آمدوامروزمن به بانک دستور دادم که اگردرظرف یک هفته این معذرت نخواهدا عتبارا تش را ببندند . یک مطلبی بودکه خوب بلا آخره قضیه روزبود . برگشتم ازلار پرسیدم چطورشد ؟ گفتند معذرت نخواست وحسابهایش را بستند . بعدازچندماه نامه ای نوشت معذرت که غلط کردم ببخشید مـــــرا واینها اعتباراتش دوباره برقرارشد .

س - وکیل مجلس هم بوداین زمان ؟

ج - آنزمان گمان نمیکنم نه نه نه . من باآشنائی من باکهبدوقتی بودکه میرفتم به دفترشرکت کاشف برای رسیدگی به کارهای شرکت کالا آنجا میدیدم این رئیس حسابداری کاشف بود . یک ریخت من میگفتم مثل این موریانه زده سرش کچل عینا " مثل اینکه یک موریانه مثلا" ایـــن کله این را مغز کله این را موهایش را خورده . گفتم این مرتیکه ریقوی کثافت بمن یک همچین چیزی اهانت میخواهد بکند . یک کسیکه پول دارشده بودخیلی هم پولدارشده بودتمام هم ازراه تقلب پدرسوخته کلاهبرداری . من وظیفه دیگری را نداشتم جزاینکه اینکاررا بکنم و اگراین تهدیدرا نکرده بودم شایدا سنادرا به این سهولت نمیداد . این کینه این آدم راآن آقای رضوی که رئیس مجلس حالا فکربفرمائید مصدق السلطنه هستش منهم درخارج هستم . یک اعلام جرمی میکنداین بعنوان اینکه این آدم خیانت کرد موقعیکه ، حالا ببینید ببینید چی چی را میگویندخیانت کرد ؟ یک نفر دیگردرایران نه فقط درایران در دنیا اینکاررا نکردکه من کردم . در ۱۹۶۱ که گفتم دولت انگلیس لیره را بردودوباره روی اساس طلا یک کارهائی هم که شددر

فاصله چند یک فاصله خیلی کوتاهی من میرفتم لندن دررم توی روزنامه
خواندم که دولت انگلیس اعلام کردکه دیگر Sterling Convertable نیست
خیلی هم ناراحت‌شدم برای اینکه الان من سرراهم دارم باهیچکس هم
وسیله ندارم‌که درتهران تماس بگیرم که‌چه بایدکرد. رفتم باهمین حالت بی
تکلیفی درلندن برای مذاکره کردن راجع به تجدیدقراردادی که من باوزارت
دارائی‌انگلیس و Bank of England بسته بودم سال قبل
که‌تمام‌موجودی لیره ای ما ....

روایت کننده : آقای ابوالحسن ابتهاج
تاریخ : ۱۴ آگوست ۱۹۸۲
محل : شهرکان - فرانسه
مصاحبه کننده : حبیب لاجوردی
نوارشماره ۳۱

س- فرمودیدتمام موجودی تضمین شده باشد به طلا .

ج- به طلا وتمام حوائج دلاری ما را من بتوانم تبدیل بکنم ازلیره به دلار . حوائج دلاری ما را . من این را سال اول که قبول کردم این خودش یک اثرعجیبی بخشیددر محافل بانکی دنیا . پسرگلبنکیان،نوبرگلبنکیان که مستشاراقتصادی سفارت لندن بودبمن تلگراف کردکه خواهش میکنم که این قراردادی راکه شما بستید برای من بفرستید برای اینکه اینجا به مقاماتی که رجوع کردم بمن نمیدهند. وقتی که میآمدم به تهران ، این قراردادرا امضاء کردم برمیگشتم به تهران اینها همش میگفتندکه این بایدمحرمانه باشد برای اینکه دیگران ندانند اگربدانندا سباب زحمت ما میشود من به آنها گفتم من یک چیزی هستش من رسمم هست هردفعه که ازسفربرمیگردم یک مصاحبه میدهم من نمیتوانم یک چیزبه این بزرگی رابه روزنامه ها نگویم .خواهش کردندیک طوری باشدکه زیاد توجه مردم جلب نشود گفتم این را قبول میکنم سعی میکنم یک جوری بگویم که مردم‌توجه پیدانکنند. این رادرمصاحبه گفتم درتهران هم منتشرشد . بخارج منعکس شد رویترا ینها تلگراف کردندکه یک چیزی بوبردند . اوبمن تلگراف میکندکه این را برای من بفرستیدجواب دادم که من این را متاء سفانه نمیتوانم به شما بدهم شما اگرمیتوانیدخودتان آنجا بدست بیاورید . درسرتاسردنیا این یک هیاهوئی‌برپا کردکه همه رفتنددنبال این . که گفتم که مصری دوست من که رئیس National Bank of Egypt شد گفت هرچه سعی کردیم که ما نظیراین راازانگلیسها بگیریم گفتندامکان ندارد . یکی ازمستشارهـــای Bank of England که Advisor بودسمتش
که بعد Chairman of British Bank For the Middle East شدکه جانشین

بانک شاهی ، این درتهران آمد   Loomb اسمش بود این آنوقت در
Bank of England بودواطلاع داشت . پس ازمذاکراتی که
تازه با   Treasury کردم آنها نمیتوانستندبه تنهائی موافقت بکنند
گفتندبایدبا   Bank of England هم صحبت بکنید ، رفتم باآنوقت
کوبولت گاورنربودواین سرجورج بولتن اینهم در Bank of
England بودبا من طرف مذاکره نبودا ما این آنجا بوداطلاع داشت خود
Bank of Englandچندروزطول کشیدمذاکرات من باآنها ، برای اینکه
آنها هم برای آنها هم کارمشکلی بود . اما من متقاعدشان کردم به این دلیل
گفتم من آنوقت سی میلیون لیره داشتم گفتم من این سی میلیون لیره را
میتوانستم تمامش را تبدیل بکنم به دلار من نمیکنم اینکاررا نمیخواهم بیخود
برای شما زحمت فراهم بکنم من فقط یک چیزمیخواهم وقتی که احتیاج دارم به
دلاربتوانم بخودی خوداتوماتیکلی اینکاررا انجام بدهم . این بودکه
اعتمادکردم وبمن اینکاررا انجام دادند. سال دوم امتناع میکردند گفتند
نمیتوانیم وضع ماسخت ترشده واین اثربسیاربدی بخشیده درسرتاسردنیا برای
مااسباب زحمت شده چه ، چه ، رفتم پیش کریپس معاون
وزارت دارائی بود   Treasury بودکه با من صحبت میکرد .سال دوم
که رفتم برای تجدیداین این معاون عوض شده بود بمن فهماندندکه این
سراینکاربه‌او ایرادکردند یک نفرتازه آمده بودیک ایرلندی بود که اوهم
Knight بودهردوتای اینها   Knight بودند گفتم که ، کارمان
وقتی که تمام شدمن رفتم اورادیدم توی اطاقش گفتم من این را میخواهم
ببینم رفتم بمن گفت ، گفت اگربدانیدچقدربرای من زحمت ایجادکرداینکار
وخوشوقتم به شما تبریک میگویم که اینکارراکردید برای اینکه من تبرئه شدم
هی میگفتندکه یعنی من اینکارراکرده‌باشم الان هم کردم اینکاررا ، واما
کمیسیونی که با من مذاکره میکردگفتندنمیتوانیم اینکاررا بکنیم گفتم من
میخواهم   Chancellor راببینم رفتم پیش کریپس

گفتم که اینکاری راکه سابق شده بودالان به اینجارسیدیم به‌بن بست رسیدیم اینهم آنوقت هم دیگربا کریپس هم دیگردوست شده بودم . گفت به یک شرط میکنم که شما بمن قول بدهیدکه هیچوقت مخالف اینکار عملی نکنید بمن برخورد گفتم که من این را وقتی که بشما گفتم روزاول که من اینکاررا رعایت خواهم کرد،کردم ، آنوقت این مثال این تصویبنامه رابرایش زدم گفتم یک وکیل مجلس تصویبنامه هئیت‌وزیران راآورده من اجرانکردم گفتم کی پیدا میشود درخودانگلستان هم که اینکاررابکند . باقلم قرمز هم مینوشت نوشتش که تجدیدبشود وتجدیدشد .

س- کهبد حرفش چی بود حالا ، اعلام جرمی که اینها داده بودند ؟

ج - حالا ، حالا این موقعی که اینکارراکردم دریکی ازسفرهای قبل ازاین در۱۹۴۶ که مجمع عمومی بانک درلندن بودرفته بودم به دیدن Frazer به Frazer گفتم که این Anglo - Persian دیگر؟ گفت بله ،گفتم شما پولهای تان رانصفش راباید پیش من بگذارید تعجب کردچرا ؟ گفتم ماهم شریک هستیم گفتم شما بیست میلیون لیره داریده میلیونش هم بایدپیش من بگذارید گفت که چی به شماگفت ، گفتم طرازنامه تان راندیدم این در ماه سپتامبر بود گفت طرازنامه مال آخرسپتامبربودماالان آن راندیدیم Freighter خریدم چی خریدیم تانکرخریدم ازاینهاوخرج شده بلا آخره اینطرف وآنطرف گفت ده میلیون لیره داریم پنج میلیون این لیره باقیش‌را باید پیش من بگذاری ، گذاشت .پنج میلیون لیره راگذاشت یک میلیونش بانیم در صدبهره چهارمیلیونش بدون بهره ، عنیا "همان شرایطی‌که دربانکهای لندن اجرا میشد . حالامن این راگرفتم یک میلیون لیره هم بانک شاهی راوادار کرده بودم که برای اینکه‌ایشان کاربکنندشمااصلا " باپول ایرانی هاکارمیکنید این اشخاص لئیم راوادارکردم یک میلیون لیره پیش من بگذارند بنابراین من پنج میلیون لیره از Anglo - Persian دارم یک میلیون لیره بانک شاهی . وقتیکه در۱۹۴۹ ، ۴۷ ، بگذاریدببینم درلندن باهم با کریپس درمجمع عمومی بانک بودیم که بمن لیره تنزل کرد ازچهارممیزهشت شددوممیز هشت یعنی چهل وچهاردرصدتنزل کرد ومن چهل وچهاردرصدتفاوتش راااز

Bank of England گرفتم موجودی های لیره مان راروی همان Memorandum of Understanding. که داشتم . آنموقع من واشنگتن بودم این اهری هم بامن بود تلگراف کردند ، این تلگراف ها راهم مهدی سمیعی میکرد اما از بانک تلگراف رسیدکه ، بازهم اینجا من یک چیزی بایدبگویم توضیح بگویم ، برای پیش‌بینی تنزل که اگریک روزی اگرلیره تنزل کردماچه بایدبکنیم درایران . من داده بودم دوطرح تهیه کرده بودند یکی ، الف ، یکی ، ب ، که ماهم پول خودمان راتنزل بدهیم مثل یک Group of Sterling area یاندهیم خودمان راوابسته بکنیم به دلار ولیره تنزل بکندبه پول ایران اما ریال نسبت به سایرارزها مساوی باشد بماند این بودبرای روزمبادا بهیچوجه من الوجوه تصورنمیکردم لیره تنزل میکند حتی وقتیکه من اصرارمیکردم که لیره بایدتضمین بشود این اسمش رایادم میرود معاون وزارت دارائی یمن گفتش که شما مگر خیال میکنیدکه لیره تنزل خواهدکرد ؟ گفتم نه خیال نمیکنم اماگفتم‌همه مابشریم اگرهمه این اشخاصی که اینجانشستیم اشتباه کردیم وتنزل کردمن نمیتوانم به مردم ایران بگویم که‌من عقیده‌ام‌بودم که نمیشدوبنابراین این تضمین رانگرفتم گفتم مرا به دارخواهندآویخت گفت ماگارانتی میکنیم‌که شما رادارنزنندجوکی بود گفتم من ایستادم وگرفتم این را . این تفاوت چهل و چهاردرصدراتلگراف کردم که طرح تصویبنامه رابببریدبفرستیدبه هیئت‌وزیران روی این اساس‌که مانرخ ریال را به لیره عوض میکنیم ولی نسبت به‌سایرپولها حفظ میکنیم این راببریدبه هیئت‌وزیران . روزشنبه بمن این پیغام راداده بود کریپس . کریپس خودش هم گذاشت رفت برای اینکه برود در House of Commons اعلام بکندکه‌این تنزل خواهد کرد کریپس مرتب تکذیب میکرد تابلا آخره مجبورشدکه تنزل بدهد. پیغام فرستادکه من رفتم برای یک کارمهمی ومعذرت میخواهم نتوانستم خداحافظی بکنم ولیره تنزل خواهدکردالانهم نمیتوانم به شمابگویم چقدر اماخواهش میکنم تاآن وقتی که من اعلام میکنم این محرمانه باشد . عصرش رفتم پذیرائی داشت حاجی محمد

نمازی اینکارهائی که میکردبه افتخارمن که Delegation ایران آمده است ،
چندمدنفررا دعوت کرده بوددرمنزلش ، باغش ازتمام این Delegation هائی
که آمده بودندبرای صندوق وبانک به افتخارمن ، من جزو صاحبخانه مثلاً"
ایستاده بودم آنجا همینجور یکی یکی که آمدند بعضی هایشان بمن گفتند
شنیدیدلیره تنزل میکندومیشود دووهشتاد ، اینهاچه جوری میدانستند ،
من نمیدانم . برای من پیغام که داده بودنگفته بود یکی دونفرشان بمن گفتند
دوو هشتادمیشود. من این تلگراف هارا حاضرکردم که لاخواهش میکندکه تاوقتی که
من این را Announce نکردم شما این را به کسی نگوئید من تلگرافهارا
حاضرکردم مجیدیان هم با من بود ،مجیدیان بودبرای اینکه رئیس شعبه نیویورک
من بود آمده بودبه واشنگتن ، اینها سه نفری نشستیم یک چیزهائی راتهیه کردیم
Timing اش رااینطورکردیم که این وقتی به تهران برسدکه این اعلام
کرده باشددر House of Commons همینطورهم شداین رسیدوآنها هم
فورا "آن تصویبنامه رادادند . یک تلگراف کردم به ساعد یک تلگراف کردم به
دفترمخصوص که یک همچین چیزی پیش آمده یک پیشنهادی ازطرف بانک خواهدآمد این
راخواهش میکنم که تسریع بکنند دوشنبه شب تصویب شددرهیئت وزیران تهران در
دوشنبه واول مملکتی بودکه درروی زمین تصمیم خودش راگرفته بود اعلام کردیم
که ما وابسته دیگربه لیره نیستیم اولین ، این چنان اثربخشید دربعضی کشورها
ماه ها طول کشید هندوستان یا پاکستان ؟ هندوستان به نظرم بودماهها طول کشید
تاتصمیم بگیر دچه بکند . من این راقبلا"مطالعه کرده بودم . امابرگشتم تهران
مهدی سمیعی رئیس اداره خارجه راهم خواستم آنوقت عضواداره خارجه بود
خواستم شان ، اینها پشت سرهم دوتا تلگراف کردندکه ما میتوانیم موجودیهائی را
که از Anglo - Persian پیش من هست وبانک شاهی این راجزوموجودی های
خودمان صورت بدهیم شش میلیون لیره چهل وچهاردرصد ملاحظه بفرمائید تقریبا "
میشدسه میلیون لیره این رابگیریم من به آنهاجواب دادم که نمیتوانیداینکار
رابکنید ونکنید تلگراف دوم آمدکه میتوانیم گفتم نکنیدوقتی من آمدم بشما
میگویم چرا . رفتم تهران خواستم شان گفتم من الان بشما توصیه میکنم ووصیت

بشما میکنم‌که هیچوقت ازاینکارها نکنید گفتم این پول مال ما نیست من رفتم
با هزارجور یا زرنگی یا ایستادگی مقاومت این راگرفتم ازاینها یکی راکه مجبور
کردم این را بعنوان سرمایه اش بیاردپیش من بگذاردآن یکی را رفتم آن استدلال
راکردم گرفتم ما به اینهاچی میدهیم ؟ لیره پس میدهیم،یکیش پنج میلیون لیره
گذاشته آن یکیش یک میلیون لیره گذاشته ما یک میلیون یک شلینگ که‌نمیدهیم یک
میلیون لیره میدهیم من این را صورت بدهم Bank of England بمن
میگویندآقا شما خجالت نمیکشید؟کلاهبرداری میخواهیدبکنید ؟شما ماگفتیم که‌لیره‌هائی
راکه شما دارید ماتضمین میکنیم که‌رویش ضررنکنید این را میخواهید بول بگیرید
ازهوا یک همچین استفاده ای بکنید گفتم اولا" نخواهندداد وبعدتماماین اعتباری
که حیثیتی که من دارم دردنیا ازبین خواهدرفت حیثیتی که بانک ملی داردا ز
بین خواهدرفت بانک ملی هم میشودیک موسسه کلاهبردار . این حرف راوقتی که
بمن بزنند که شماآقاسراین مگرضررمیکنید ؟ بگویم نه . میگوید آنوقت پس چی
میخواهید؟ ازمن یک دولت انگلستان فقیر میخواهیداین را بگیریدکه همچین
ارفاقی راهم‌باشماکردیم . آنوقت متوجه شدند.ازمهدی سمیعی یک آدم‌خیلی
شاربی است خیلی وارد ، خیلی وارد امااوتمام اشخاصی که دراداره خارجه‌بودند
اصراردا شتندکه‌این را بگیریم . حالااین سابقه راکهید اینهایقینا " درخارج
شنیدند برای اینکه هیچ چیزی ازتهران که محرمانه‌نمیماند. این آمدندا علام
جرم کردندکه این آدم که تلویحا "هم میخواستندبگویندکه اجنبی پرست است
خائن است این آمده یک همچین کاری راکرده ازمنافع مملکت خودش رادرنظر
نگرفته وبرای خوش‌خدمتی به انگلیس . آخر خاک برسر آنجانوشتم توی آن نامه
که‌ازاول تاآخراینکاررامن کردم کدام ایرانی دیگری بودکه‌شعوراین راداشت
یاجربزه این راداشت شخصیت این راداشت که‌بگیردیکی از افتخارات من بوددر
دنیاکه‌این معروف شده بودبه Ebtehaj Memorandum of Understanding
برای هیچکس اینکاررا نکردند . Loomb این رادرتهران این را من میدانستم‌اما
درتهران وقتیکه رئیس هیئت مدیره این بانک ایران چیزشده بود British
Bank of the Middle East

این را بمن گفت . این را تمام دنیا میدانند تمام محافل بانکی دنیا این را میدانندواین Admiration که دارم این احترامی‌راکه دارم یکیش به همین جهت است برای اینکه هیچکس نمیتوانست اینکارا بکند . جواب دادم که حالاکه اینکارراکردم آنوقت میخواهیدکلاهبرداری بکنم ؟وچون کاهبرداری نکردم یک عمل صحیحی کردم حیثیت بانک راحفظ کردم اگراین عمل را میکردم که تمام آن زحماتی که کشیده‌بودم برای اعتلای نام بانک ملی که بکلی ازبین میرفت من هم میشدم یکی ازکلاهبردارها مثل خودآقای کهبد . حالاکه اینکارراکردم برعلیه من اعلام جرم میکنید ؟ خب این نامه راآقای چیز بدیهی است نداد .

س- آقای ؟

ج - دکترمصدق نداد به روزنامه ها . به الهیارصالح گفتم ،گفتم ملاحظه میکنیدکه میفرمودیدکه آدمی است که چنین حسن نیت دارد . اینها ندادیگر خودم فرستادم به روزنامه ها روزنامه هاچاپ شد اثرعجیبی بخشیدکه آنوقت هان یکی ازاحتیاط هائی که کرده بودم که این هیچ شبیه بکارهای من نیست دقیقه آخرگفتم که یک نامه ای بنویسیم به هیئت وزیران ، به هیئت وزیران نوشتم نمیدانم نامه‌نوشتم که ما هماطول کشیدکه تمام حسابهای لیره ای بانک برای اینکه تمام لیره نبود روپیه بود دینارعراق بود اینها میبایست تمام تبدیل بشودبه‌لیره آنوقت صورتی بفرستیم که‌اینقدرمطالبه بکنیم . وقتیکه حاضرشدمیخواستیم بفرستیم یکنامه ای نوشتم به‌نخست وزیرکه‌یک همچین چیزی هست توضیح دادم من دارم اینکارا میکنم هیئت وزیران هم خواهش میکنم‌نظرش را بگوید . سجادی رافرستادهیئت وزیران وزیردادگستری بود آمدبه‌بانک نشست حالیش کردم تصدیق کرد تصویبنامه هم صادرکردند عمل بانک راتاءییدکردند. نوشتم‌که چی چی داریدمیگوییدآخر تمام اینها نمیدانستندتصویبنامه‌هیئت وزیران را . خب مفتضح شدند بدنام شدندآنوقت

شنیدم که درهیئت وزیران مصدق توپیدبه آن معاونش یک اسمش را میدانستم که معاون نخست وزیربودکه درمجلس اینکارزا تاءییدکرده بودالبته بااطلاع مصدق بودبرای اینکه من نامه ها رابعدبه مصدق نوشتم هیچ اقدامی عکس العملی نشان نداداینهم نشان میدهدکه مصدق هم میترسید.یک کاری راکرده حالا این رانامه مرا بدهدبه روزنامه ها که علنی من مینویسم که اینکارراکه کردندسرتاپا غلط بود خدمات من این بود. وبنابراین ندادمن ...

س- ظاهرا" روزنامه ها یک نقش مهمی داشتندآن زمان ؟

ج - این موردش دیگر که این بمن نوشت که شما چرا برخلاف معمول تان ساکت ماندید وقتی که فرستادم چاپ کردندهردوتا چاپ کردندوباحروف درشت البته این راخیلی هم بزرگ جلوه دادندکه توجه مردم ومردم هم همه خواندند یک طوری هم بودکه همه میفهمیدند چون این یک چیزی است فنی این مسائلی است صددرصدفنی وفهمیدند اثر عجیبی بخشید . خب همین چیزها بودکه کمک میکردکه مردم بشناسند مرا من این را برای تظاهرنمیکردم برای دفاع ازخودم میکردم من این را Publicity نداده بودم اتفاقا" پرهیزمیکردم ازاینکه این رافاش بکنم برای اینکه اسباب زحمت آنها میشد همه ممالک دنیاسفارتخانه داشتنددیگر . باوجوداینکه اینکاررا نکردم همه جامیپرسیدندکه این چیه ؟ میگفتم یک چیزی است .

س- جوانهائی که الان شایدمثلا"حدودسی سال شان باشد وآن چیزیکه درایران دیدند روزنامه هائی است که درمدت سی سال اخیربوده است یااقلا" زمانی که خواندن ونوشتن بلدشده بودندبرایشان مشکل است تصورکردن اینکه درایران یک زمانی بوده که روزنامه ها چنین نقشی داشتند وتنها چیزیکه شنیدنداینستش که یک مقدارروزنامه هائی بوده که فقط فحاشی واینها میکردند وبرای جلوگیری ازاین همه شان بسته شده بود.

ج - امامن یک چیزی بشمابگویم آقای لاجوردی درموقعی که من دربانک ایرانیان بودم یک چیزی نظیراین پیش آمد . آنموقعی بودکه دیگرشاه قدرت مطلق داشت در آن زمان هیچی بدون اجازه نمینوشتند یک شب یک برنامه تلویزیونی راترتیب

دادندیک شخصی راکه اسمش را فراموش کردم آوردند معاون وزارت اطلاعات آورد
این را پشت تلویزیون واین آدم خودش را معرفی کردکه عضو حزب توده بوده و
از ایران یا فرار کرده یا تبعید شده رفته عضو حزب کمونیست چندکشور اروپای شرقی
شده بعد رفته آمریکا فعالیت میکرده فعالیت چپی میکرده گرفتنش تبعیدش
میخواهند بکنند آنوقت میگویدکه اف بی آی مرا خواست گفت که ما میخواهیم
شما وقتیکه میروید به ایران برای ما جاسوسی بکنید ومیگویدکه این بحدی بمن
برخورد به یک کسی برمیخوردکه درتمام این مراحل جاسوس بوده ها خودش هم
میگوید عملیات پشت پرده ای میکرده زیرزمینی میکرده وتمام کارهای خیانت
میکرد ه بمن برخورد وگفتم که چطورشما یک همچین تکلیفی من چطورهمچین کاری
میتوانم بکنم بمن جواب دادندکه دکترامینی وابتهاج مگرضرری بردندازاینکار ؟
من این راصبح مطلع میشدم تلویزیون ندیده بودم توی روزنامه ها خواندم بمحض
اینکه این راتوی روزنامه ها خواندم جواب نوشتم به روزنامه ها واین جواب
با حروف درشت توی روزنامه اطلاعات وکیهان چاپ شده .اینهم میتوانید بدست
بیاورید. شما بخاطرتان هست موضوع نمیدانم اسم این چیزها راهم تاریخ
واینهایش را یادم نیست .

س- بله من یادم هست دیدمش .

ج - حالا نخست وزیرهویدا است وزیراطلاعات چی چیزاست آن که بعدوزیرکشورشد
که آمریکا هم مثل اینکه تحصیل کرده‌ای دادوپیدا داسمش را یاد.....

س- هستش پیدا میشود.

ج - بعله این وزیرچی چیزاست من نوشتم به روزنامه ها که این شرحی راکه درج کردند
چنین چنان چنان است من اولا"نوشتم که اینجورکارها رااف بی آی نمیکنند
سی آی ا میکنند درخارج اف بی آی برای داخله است برای خارج این یکی ،دوم
من کسی هستم که تاریخچه مبارزه من باخارجی ها هست بالاترین مقام مملکت
را بمن تکلیف کردندومن قبول نکردم این رااین عبارت گفتم دفعه اول بوداین

راگفتم من کسی‌ام میروم متوسل میشوم به اف بی آی ؟ جاسوس اف بی آی بشوم؟
آنوقت گفته بودکه‌کتاب فلانی هم که‌یک فلان شخص‌که‌ماءمور سی آی ا بوده راجع
به این دونفرهم‌نوشته همان شب تلفن کردم به‌سیروس غنی این کتاب را برای من
فرستاد سرتاسرکتاب رانگاه کردم دیدم اسم علی امینی رانوشته که علی امینی
آدم خودماهست این کسیکه ماءمورسابق سی آی ابوده یک‌کتابی نوشته . که‌این را
دراسلامبول نمیدانم بوده کجابوده که خبرانتصاب علی امینی رابه نخست وزیری
میگویدمیخوانم ونوشته‌وگفته به آن اشخاصی که بااوبودندکه این آدم ماهست .
آنجانوشتم توی روزنامه که‌اسم امینی هست‌نوشتم که سرتاسراین کتاب رامن
دیدم اسمی ازمن برده نشده،من که احتیاج نداشتم متوسل بشوم به اف بی آی
برای ترقی کردن برای اینکه این مقام راردکردم آنوقت‌آخرش‌نوشتم تاءسف‌آور
است‌که یک دستگاه‌دولتی،وزارت‌کار یک همچین آدمی راکه به خیانت‌خودش به
مملکت اعتراف‌کرده واگرفردا هم دستش‌برسدیقیناً " یا احتمالا " اینکاررا خواهد
کرد این را میآورندتماموسائل تبلیغاتی مملکت را دراختیار این آدم‌خائن میگذارند
که‌این نسبت بدهدبه کسیکه درتمام مدت عمرش درمقابل خارجی هاایستاده و
مبارزه کرده وبارهابه این آدم توصیه شده که اینقدرسختگیری نکندبه‌خارجی ها .
نوشتم که دستوردادم که‌وکیلم این آدم راتعقیب بکند . یک‌نامه‌ای نوشتم به
شاه که آنجایک‌چیزی راکه اضافه‌کردم این بودکه اگرکسی دیگر اطلاع نداشته
باشدخودا علیحضرت که‌میدانیداین رامعینیان هم دیده لااقل یک شاهددارم که
شابمن نخست وزیری راتکلیف کردیدمن ردکردم،برای چی ردکردم ؟ برای اینکه
گفتم من اجازه نمیدهم که خارجیان بیایندداموراورمن دخالت بکندوبیایندبمن
بگویندکه کی چی بایدبکنید گفتم بااردنگ اینهارابیرون میکنم . شماآنوقت
اجازه میدهیدکه دستگاه‌دولتی تان اینطور بکند ؟ نکنید اینکار رانکنند اینکاررا
برای اینکه‌این راه راهی است‌به ضررمملکت است‌اشخاصی راکه به مملکتشان
خدمت‌کردند شهامت‌کردند اینقدرقدرت داشتندکه درمقابل نفوذخارجی هاباستند وبارها
بخودمـــن فرمودیدکه‌من تصدیق کردید اما توصیه کردیدکه نبایدبه اینهااینطور

سخت گیری کرد اینطوررفتاربکنند؟ ازدربارهیچ بمن جواب ندادند غیرمستقیم توسط علیرضا جواب داد اشرف دریک جائی دیده‌بوده.بهش گفته بود که به ،نگفته به ابتهاج بگوئید اما اعلیحضرت روحش خبرنداشته ازاین قضیه . هویدا در اروپا بود. سام بودآن شخص ،

س- بله محمدسام .

ج -به سام تلفن کردم .گفتم که چطورشما همچین کاری را میکنیدآخر ؟ گفت من هیچ خبرنداشتم ، گفتم پس معاون شماآنجاچه میکرد این معاون ماء مورساواک بودکه درهروزارتخانه ای که‌دارند این رابمن گفتند، گفتنداین ماء مورساواک است . شاه اطلاع ندارد تاء کیدمیکند قسم میخورم که اطلاع داشت چطورممکن است که یک همچین چیزبه‌این بزرگی راچیزبکنندبدون اطلاع او . نخست‌وزیردرایران نبود وزیراطلاعات میگویدمن خبرنداشتم یک همچین چیزبه این بزرگی راتبلیغات میکنند ازسام گفتم که حالا آدرس این آدم رابدهید برای اینکه من وکیل گرفتم میخواهم تعقیب بکنم گفت آدرسش راند اریم .گفتم چطورآدرسش رانداريد؟ پس چطورشما با این آدم ، گفت حقیقتا" نداریم گفتم خب من جوابش رادارم میدهم . گفت‌که خواهش میکنم آقای ابتهاج چه جوری باشدکه زننده نباشد گفتم نه دارم میگویم که‌من متاء سفم ازاینکه دستگاه‌دولتی‌مایک همچین وسائلی رافراهم میکند برای همچین خائنی . گفت این اشکالی ندارد فرستادم درصفحه اول اطلاعات باحروف درشت این چاپ شد آن شبش‌که این درآمده بوددراین دوتاروزنامه من منزل یک نفردرشمیران یک میهمانی بود آقاهمینجوردسته دسته میآمدندتبریک میگفتند یک نفرازپشت مرا بغل کردوبوسید برگشتم دیدم این احمدی است‌که بعدوزیرکشاورزی شد آنوقت در کارهای خوزستان ..

س- کشت وصنعت .

ج - کشت وصنعت . مرا بوسید همینجورپشت سرهم این طاهری ، ضیاء طاهری که الان در چه چیزاست .

س- طاهر ضیائی ؟

ج ـ ظاهرضیائی این ازدست پرورده‌های شریف امامی است تمام ترقیاتش را مرهون او است . این بمن گفتش که من وقتی که این راخواندم حظ کردم ودرست مثل اینکه شما حرف میزدید . آخراین درکنفرانس سانفرانسیسکو بودکه وقتی که من آن سخنرانی راکردم در۱۹۵۷ رفته بودم گلف با پسر جین بلاک وقتی که برگشتم همه عقب من میگشتند که آقا شما کجا بودید؟ گفتم رفته بودم گلف . سرمیزنا هار چون Closing Banquet بوده ....

ج ـ کجا بودم اینجا ..؟

س ـ ازنا هارچیز ازگلف برگشته بودید ...

ج ـ برگشتم همه میگویندشما کجا بودید گفتندکه یک نطقی کرد Henry Luce سه دفعه اسم گفتندنیکسون رابرد پنج دفعه اسم شما را . نیکسون آخرازطرف آیزنهاور بنا بودبیایددراین جلسه پادشاه وملکه انگلیس آمدندبه واشنگتن نتوانست بیاید این رافرستادو Vice Presidentاش رافرستاد . بعدنطق را بدست آوردم دیدم چه چیزهائی گفته آندره مایررا دیدم همان سفری بودکه رفتم درنیویورک دیدم گفت، بشما تبریک میگویم تمام اشخاصی که ازاین کنفرانس آمدند گفتندیک نطق بوداینهم مال شما، بنظرمن یک چیزفوق العاده ای نبوداما همان بود که باعث زندان رفتن من شددیگر ، زندان رفتنم شد. واین را ...

س ـ صحبت ازپخش مطبوعات بود . ولی میخواستم خواهش کنم اگرامکان داشته باشد سرکارچون یک دوره به اصطلاح فرازونشیب مطبوعات رادیدید محاسن و معایب مطبوعات ایران همان ایرانی هائی که روزنامه‌نویس بودند ونقشی که مطبوعات ....

ج ـ یک عده یک عده کثیف ترین عناصرایران صاحب روزنامه شده بودندکثیف ترین من هفتادوچندمحاکمه داشتم دفعه‌اولی که برعلیه من این چیزنوشته شد این آقای گفتم همان کسی بودکه اسمش هم به‌زحمت یادم آمدکه‌وکیل‌مدافعه بودکه‌دوست‌مصطفی فاتح بودکه آمده بودکه‌ازمن نقره بگیرد برای اسکناس این هنوزهم هست .

س ـ این درنوارقبلی هست .

ج - بله هست .این یک آدمی هم هست الان هم هست ، الان هم هست حالا هم خیلی معروف است . این برعلیه من این نوشته بودکه این آدم اجنبی پرست رادارندمیفرستندبه ریاست میسیون ایران در Bretton Woods
اولین عرضحال رابرعلیه این دادم ورفتم‌به شورای عالی هم گفتم که‌من قراری بستم با همین آقای پرویزکاظمی که وکیل بانک بودتنها وکیل بانک هم‌بود وقتی‌که من رفتم شش‌نفررا آوردندوکیل کردندکه برای هرمحاکمه ای بهش‌سیصدتومان بطور مقطوع بدهند این راخواستم شورای عالی تصویب بکندکه گفتندبرای چی بیخوداینکار را میکنیدنکنیدبرای اینکه همیشه بمابدمیگویند گفتم بشمابدمیگویند شماتحمل میکنید صدایتان درنمیآید من نمیدانم امامن نمیتوانم‌من این بانک راپاک تمیزنگهدارم اگربنابشودکه‌این مسائل راراجع بمن بگویندومن دفاع نکنم یک عده ای باورمیکنند . روزیکه ازبانک میرفتم خواستم این پرویزکاظمی راگفتم این دعواها برعلیه‌من بعنوان رئیس‌بانک بود من که الان دیگرمیروم دیگر باابوالحسن ابتهاج کاری ندارند هرچی که‌ازاین دعواها هست دیگراصلا" تعقیب نکنید. امادرمروردراین مدت‌این پشت‌سرهم میآمدندکه حاضریم بیائیم دست و پای فلانی رابیبوسیم گفتم اینها هیچ لازم نیست بایدتوی همان روزنامه هم ستون بنویسیدکه معذرت‌بخواهیدوبنویسیدکه این اشتباه کردیم .خیلی‌ها اینکار راکردند یک آدمی بودکه قد بود یک مجله ای مینوشت اینهم بازهم اسمش رانمیدانم ، صبا بود یک همچین چیزی بودکه بعدرئیس‌اطلاعات‌شد ، رئیس اطلاعات شددریکی ازکابینه ها ، اطلاعات‌ورادیو این گفت‌من نمینویسم گفتم نمینویسد گفتم تعقیبش‌میکنم بلاآخره تسلیم شد.

س - پس یک دستگاه قضائی هم درضمن وجودداشته که‌بشودتعقیب‌کرد.

ج - امامیشدتعقیب‌کردولی اینکارهمین یاروراکه روی زبانم هستش ،شهیدی ، شهیدی چه‌چیزشهیدی این خودش‌وکیل بودمدتها عقب انداخت‌چندسال عقب‌افتاد هیئت منصفه میبایست بیایدبعنوان رسیدگی چون ازچیز روزنامه بوددیگر

چیزنمیآمد من نمیتوانستنداینها راجمع بکنند عده کافی از کسی جراءت نمیکرد بیایدخودش را طرف بکندبا یک روزنامه نگار . یک محاکمه دیگرداشتم برعلیه یک کسیکه وکیل مجلس بود ، وکیل مجلس بود مصونیت داشت نوشته بودکه من متهم میکنم امیل زولارا تقلیدکرد.

س- کی را ؟

ج- امیـــل زولا که من متهم میکنم یک سلسله مقالاتی نوشته بوددرزمان انقلاب بود.

س- دریفوس

ج- دریفوس بود من متهم میکنم اینهم هفت مقاله داشت پشت سرهم که شروع کرده ومن متهم میکنم وآنوقت هم مینویسند نویسنده مبرز آقای فلان نمیدانم نماینده محترم مجلس شورای ملی من میخواستم این را عرض حال بدم پیش هروکیلی رفتم قبول نکرد . سیدهاشم وکیل را خواستم سیدهاشم وکیل گفت مـرا معذوربدارید من حاضرم کمک بکنم بهروکیلی اما من وکالت را .. جراءت نمیکردندوکالت قبول بکنند درمقابل یک کسیکه نماینده مجلس است وقیح است فحاش است هرچه دلش میخواست مینوشت توی روزنامه هم مرتب توی روزنامه ها مـقاله مینوشت جزواشخاصی بودکه مثلا" راجع به سیاست دنیا اظهارعقیده میکرد. بلاآخره رفتم آقایان ارمنی راپیداکردم پدر این فلیکس آقایان را اوقبول کرد عرض حال دادآمددرمحکمه گفت که این را من ننوشتم ، این مقاله چهارم یاپنجمی بود این معلوم میشودا شتباهی که کردآقایان عوض اینکه تمام هفت مقاله راکه اولیش نوشته بـودند بهقلم نمایندهمحترم مجلس شورای ملی فلان فلان این چهارمی یاپنجمی بود آن رابرداد گفت من ننوشتم من گفتم خب ببریداین راتوضیح بدهیددیگرتوی استیناف گفتنددراستیناف دلیل جدیدنمیشودارائه کرد محکمه قبول نمیکند . گفتم خاک بـرسراین عدلیهایکه این اساسش هست مرتیکه آمدهگفتهکه من ننوشتم نمیگذارندآدم ثـابت بکند توی آن مقاله دیگرهردفعه نمینوشت این دنباله آن بود دو سه چهار تامقاله هفتم بهاین وسیله تبرئه شد . اماخودهمین آدم آنوقت وقتی که من برگشتم بـهایران در۱۳۳۴ این

آمدخانه من عرض تبریک ،عرض ارادتو معذرتخواهی‌ازاینکاری که کرده یک شرب‌الیهودی بود یک آتارشی ای بود بی‌نظیر بهرکس‌هرچی دلشان میخواست مینوشتند . به‌این اعضای شورای‌عالی‌میگفتم میگفتم آخرچراسکوت میکنید فحاشی‌ها فحش‌بمن هیچکس. حش‌بدنگفت مگرآن یا روئی که‌اسمش‌راگفتم به‌طرفداری به دستورسیدضیاء آن یک‌چیزهای رکیکی گفت‌اما بقیه یک چیزهائی بودکه من قابل‌تعقیب بود . مرتب عرضحال میدادم واین اثرداشت برای اینکه‌میدانستند با من شوخی نمیشود کرد واینکارراکردم‌که‌توانستم بانک راحفظ بکنم والا اصلا"بانک ملی اگرآن غروش طلانبود این مدافعات‌نبود. این آدم نوشته بود من اگر ، ازنامه‌بانک ملی جعل است اگرثابت‌نکنم پنجاه‌هزارتومان بـه شیروخورشیدسرخ میدهم متهم عرضحال دادم که گفتم بیایددرمحکمه‌ثابت بکند پول هم لازم نیست‌بدهدمن بخودی خود منعزلم ازبانک برای اینکه‌یک کسیکه جعل میکندطرازنامه بانک راکه دیگرنمیتواندرئیس‌بانک‌بشود. این تمام این چیزها واین آقایان پیرمردهائی که درشورابودنـد موافق نبودند من اصرارکردم گفتم نمیتوانم اگربخواهم اینکارراانتوانم بکنم ازجیب‌خودم که نمیتوانم بدهم محاکمات‌مربوط به مـن است‌رئیس‌بانک هستم مـن با ابوالحسن ابتهاج کاری ندارم . واین اثررابخشید یکی ازچیزهائی که تاءثیر داشت‌درافکارعامه همین بود.

س- آیاکسان دیگری هم بودندکه‌عرض‌حال بدهندتوی روزنامه‌ها مثل شما ؟

ج - من . یقینا " بودند ، یقینا "تک وتوک بودند اماتک وتوک بودندها . فحش میدادند استنادخیانت‌به آنها میدادند هیچی .

س- این جنبه مثبت‌داشت‌به نظرشمااین آزادی ؟

ج - بـلـه . هان آزادی من بخیالم میخواهیدبگوئیددادن ایـن عرضحال ها .

س- باوجود این روزنامه هائی که به آن کیفیتی که‌بودندخوب وبد ؟

ج -- ببینیداگرازروی ایمان بوداثرش‌خوب بود اماصرفا " اینکارراميکردندپول بگیرنده‌آخر۶۰ - ۷۰ تاروزنامه بود هرکس ، هرکس‌که سابق یک وقتی روزنامه

مینوشت امتیازش را تجدیدکردشروع کردبه فحاشی این راشروع کردندبه فحاشی برای Blackmailبردبرای اینکه پول بگیرند همه شان نه خیلی‌هاشان مثلا" محمدمسعودیک قلمی داشت ازهمه موءثرتر برای اینکه روزنامه‌نگاری را رفته بوددربلژیک تحصیل کرده‌بودودا ورهم این را مثل اینکه فرستاده‌بود بخرج دولت فرستاده بودکه‌برودروزنامه‌نگاری رابخواند . خیلی‌خوب مینوشت ، خیلی موءثرمینوشت بمن فحاشی نکرد امابه دیگران رکیک‌ترین فحش‌که آدم چیزهای لجنی راکه میشنودها مینوشت‌خم به ابرویشان نمیآمدمردم . یک‌چیزی داشتند یک ضعفی داشتندکه اینکاررا نمیکردند به عقیده‌من ضعف‌بود.

س ـ کی آنهائیکه تعقیب نمیکردند؟

ج آنهائیکه . یک‌چیزکی بوده بعضی ها هم شایداطلا"اهانت میدانستندکه آدم بیایدبگویدکه این آدم بمن این فحش‌ها راداده.من عقیده‌ام‌بود اگرکه همه این کاررا میکردندوفشارمیآمد یواش‌یواش‌به دادگستری عدلیه افتضاح بود طرفداری میکردند عدلیه ،خودعدلیه میترسیدند محاکم میترسیدند ازخود همین آقایان ازاین فحاش‌ها که‌به‌همین دلیل که میگویم سیدهاشم وکیل وکالت مرا قبول نکردازترس‌که طرف‌نمیخواست‌بشود بااین شخص که‌اسمش رافراموش‌کردم نماینده مجلس . بعضی روزنامه‌ها بودندمثلا" روزنامه اطلاعات رامن هیچوقت‌بخاطرندارم که عباس‌مسعودی به‌پاچه مردم حمله‌بکند بگیرید برای اینکه پول دربیاورد برای اینکه اخاذی بکند. وروزنامه کیهان یک‌چیزهائی میگفتندراجع به روزنامه کیهان امادرموردمن ، من هروقت‌هرچیزی رادادم تمام چیزهائی راکه‌میدادم مجانی چاپ میکرد بطوریکه من وقتی که‌زندانی بودم یک‌چیزی نوشتم که دکترشاهکار بدهدروزنامه‌ها چاپ بکنند گفتش‌که‌بایدپول داد گفتم من پول نمیدهم گفت‌چاپ نمیکنند گفتم چاپ میکنند گفتم درموردمن چاپ میکنند درعمرم گفتم من پول ندادم هرجائی که بودم،چراندادم ؟ برای اینکه روزنامه‌نگارا ین رابرای خودش نفعش میدانست‌که‌این راچاپ بکند میدانست‌که این روزنامه‌اش بفروش میرود

وقتی صحبتی بودکه ابتهاج با زطرف شده باکی یک ، کی یک این را مردم میخریدند گفتم نمیدهم گفت نخواهندکرد گفتم حالاشما بروید صحبت بکنید رفت صحبت کرد چاپ کردند یک شاهی هم نگرفتند ازتوی زندان هم بودم ها .همینطوری که دردنیا رسم است یک چیزیکه یک تهمتی به آدم میزنندتوی روزنامه آدم جواب که میدهد روزنامه های دیگرهم این را بایدچاپ بکنندواین عمل را میکردند درمورد من میکردندکه شاهکارمیگفت اصلا" ممکن نیست همچین کاری را بکنند .

س ـ خب معایبی راکه سرکارازمطبوعات آن زمان میگیرید آدم رابه این فکرمیاندازد که شایدکاریکه دردوره هویداکردندوروزنامه ها را همه را بستندخوب کاری بودوایران واقعا" روزنامه لازم نداشت ؟

ج ـ حالا ببینید من اگرخودم زمامدارایران بودم چه عکس العملی نشان میدهم هنوزنمیدانم برای اینکه اگرمیرفتم آنجامی نشستم درآن مسندقطعا" یک رویه ای رااتخاذمیکردم که قابل تعقیب باشدیکی ازکارهائی که میکردم محاکمه روزنامه ها راتسریع میکردم که حق ندارندنگهدارند حق ندارندیک کسیکه بعنوان هیئت منصفه رَاآخرصدتا اسم مثل اینکه جمع میکنند من پرسیدم چه جوری اینها را میکنند ؟اسامی را میگیرندجمع میکنند آنوقت درموقع لزوم به مثل اینکه نه نفر اینها هفت نفراینها مراجعه میکنند . خب یک چیزی هم مقرراتی هم وضع میکردندکه اینها هم یک وظیفه ای داشته باشنداگرمیخواهداسمشان آنجا باشد وظیفه مندباشدکه وقتی میخواهند اورا بخواهند ش والادرمورداوهم یک مجازاتهائی قائل میشدندیک راههائی پیدا میکردم که درعین حالی که تاءمین میکرداین رااما راه مشروع راه سالم راه منصفانه ای باشد .همیشه میشود برای این ، مشکل ترین معزل ترین مسائل دنیا را وقتی که آدم حسن نیت داشته باشد وعقل سلیم داشته باشد بون سانس Common Sense داشته باشد داشته باشدمیتواندحل بکند مسئله ای نیست دردنیاکه نشودحل کرد من عقیده ام این است هیچمسئله ای درروی زمین نیست که آدم نتواندحل بکند وقتی که حسن نیت داشته باشد . حسن نیت مهم است که فکربکندکه خودم اگرجای آن

آدم باشم بمن این رفتار رابکنند من این را منصفانه میدانم یا نمیدانم ؟ وقتی که آدم اینطورقضاوت بکند هیچ معضلی را نیست که نتواند حل بکند .هیچکس به این فکرنیافتاده بود .

س - یعنی میفرمائیدجنابعالی درصددترمیم وتقویت قوه قضائیه میافتادیدکه ....؟

ج - آنکه یکی ازضرورترین احتیاجات ایران است .

س - که روزنامه ها نتوانندا ینکارها را بکنند ؟

ج - یا ، یا ترس داشته باشند . بدبختانه درآمریکا هم هست این فحاشی میتوانند روزنامه بکنند بدون اینکه اینها بتوانندازخودشان دفاع بکنند خیلی هست شنیدم که میترسندازشان .

س - محاسنی هم داشت وجودمطبوعات یعنی درآن زمان ...

ج - شایدمثلا"حسنش بشودا ینطورتصورکردیا اینطورتعبیرکردکه مردم شایداکراه داشتند تاءمل میکردند اگربخواهندیک خیانتی بکنند اما این را تردیددارم

س - یعنیمقامات دولتی ؟

ج - مقامات دولتی . تردیددارم.چرا ؟ برای اینکه توی روزنامه نگارها اینقدر اشخاص رزل بود اشخاصی که بەقیمت ارزان هم میشدخرید .به قیمت های گزاف لازم نبودبەقیمت ارزان که اینها فکرمیکردندما اینکارراميکنیم اما اگرگرفتار هم میشویم یک پولی میدهیم . ببینید یک جامعه ای داشتیم کەتمام جوانبش فاسد بوده منحصر بەیک دسته نیست به یک چیزنیست . روزنامه هایمان خراب بود دستگاەدولتی مان خراب بوده قضات مان خراب بود قضات مان یک عده ای میگفتند درست هستند اشخاص درستکارهستند اماجراءت نمیکنند میترسندکەآن مرتیکەفحاش را محکوم بکنند . اما توی همین جامعه ، جامعه فاسد اشخاصی پیدا میشدند با نهایت فقروذلت زندگی میکردند اما هیچوقت ازجاده درستکاری منحرف نمیشدند . من این را دیدم این را قضیه اش نمیدانم برای شما تشریح کردم که بانک شاهی بودم که رفتم پیش قانع بصیری که توی بیوتات کارمیکرد آن سندرا بمن طوماررا

بمن نشان دادا ین یک نمونه . این یک نمونه برجسته است که به و یلکنسن رفتم گفتم ،گفتم من امروز با یک ایرانی تماس گرفتم که افتخار میکنم به وجودش برایش گفتم که این راداد گفت برای این باید یک تحفه ای یک کادوئی از انگلستان بخواهیم گفتم هیچ همچین کاری را نخواهم کرد گفتم اگر اینکار را بکنم تمام ژست این آدم ارزشش از بین میرود. که بعدها سالهای بعد بهش گفتم من بشما مدیون هستم برای اینکه میخواستند بشما یک چیزی بدهند. این یک نمونه .

س- خب این تشخیصی که به اصطلاح روزنامه ها این نقاط ضعف را داشتند فکر کنم تا یک حدی تشخیص عمومی است ولی راه حلی که انتخاب شد یا پیشنهاد میشد برای رفع این مشکل فرق میکرد . راه حلی که به اصطلاح حکومت شاه مخصوصا " دوره هویدا انتخاب کردند اینکه خب چون این روزنامه ها این ایرادات را دارند و میبندیمشان و تحت نظارت شدید میآریم شان . آیا راه دیگری هم بود ؟ یا .....

ج - من ، من یک کاری دیگری بود من هیچوقت فکرش را نکرده بودم تا این الان که دارید میگوئید اما چون من خیلی عجول هستم در تصمیماتم Spontaneously یک چیزهائی را عکس العمل نشان میدهم . من اگر قدرت میداشتم در ایران یک مقرراتی وضع میکردم روزنامه آزاد اما برای امتیاز روزنامه دادن یک مقرراتی وضع میکردم که این آدم باید یک وضعی در جامعه داشته باشد یک مایه ای داشته باشد یک تحصیلاتی کرده باشد یک سرمایه ای داشته باشد که حداقل این باشد که به این آدم اجازه آدم بدهد روزنامه ، والا هر ..نمیدانم کثیف این عبارت را شاید نخواهم بگویم اینجا این هرکسی راکه نمیشد بیاورد که آدم . اینکار را میکردم درعین حال هم مقرراتی وضع میکردم و با سرعت هم اینکار را میکردم میبردم به مجلس می قبولاندم این راکه برای حفظ حیثیت شرافتمندان و برای اینکه تشویق بکنید که ایرانیان بیشتری پیدا بشوند که جراءت داشته باشند که درمقابل تهدید درمقابل تهمت نترسند وظیفه خودشان راانجام بدهند هرکس که اینکار راکه

نمیکندکه آخربرای چی اینکاررا میکنند پیغام میدادندبرای من که ابتهاج اینکاررا میکندکه چی بکند خیال میکنندکه ایرانی‌ها این چیزها را میفهمند؟ ایرانی هائی راکه‌همه میگویندکه اینکه ، اینکه اجنبی پرست است برای‌آن دنیا اینکاررا میکند . برای اینکه‌نه افرادبشرزن دارندبچه دارند دلشان میخواهدکه‌زن وبچه شان زندهٔبماننددررفاه نسبی‌هم زندگی بکنند .اینها عموم اکثریت یک ملتی را بخصوص یک مملکت عقب افتاده‌ای راکه قرنهافساد درستی با نادرستی برایش یکسان بوده‌برعکس نادرستی را زرنگی میدانند‌درستی رابی عرضه‌گی میدانند تازه مثلا"میگویندفلانی یک آدم درستی است یک آدم بی عرضه‌ایست این مترادف بودها درایر ان آدم درستی است اما آدم بی عرضه ایست نالایقی است . برای اینکه این ازبین برودیک اساسی بایدگذاشت وآن این میبایست باشدکه نتوانندآزادانه تهمت بزنند هرکس بتواندباجراءت بیایدتقاضای تعقیب بکندوآنوقت برای اینکه این موءثرباشد تسریع دریک مدت کوتاهی بایددرمدت معینی این رسیدگی بعمل بیاید هیئت منصفه هم حق نداردکه استنکاف بکند اگردلش میخواهدجزوآن هیئت منصفه باقی باشد ازاوبپرسندجزو آن صدنفرمیخواهی باشید؟ اگربگویدنه صدنفردرایران پیدا بکنیدیک شهرت خوبی داشته باشندواین جراءت‌هم داشته‌باشند . بتدریج این را میشد جلوگیری کرد .

س - میفرمائیدکه‌اگرحسن نیت بودوخواست بوداینکارعملی بوددرایران یا اینکه عملی نبود ؟

ج - بطورقطع ویقین عملی بود .یعنی اشکالش‌کجا میبایست باشد ؟ مثلا" مجلس تصویب نکنند قوانینی که به‌مجلس میدادندکه این هیچ بوددرمقابلش باسهولت میگذشت یک وکیلی میتوانست پاشودبااین مخالفت بکند؟بگویدکه من نمیخواهم که شما وسیله ای بدهیدبه اشخاص‌درستکارکه‌ازشرافت‌خودشان حیثیت‌خودشان امانت خودشان دفاع بکنند ؟

س ـ مسئله این بودکه اگرمطالبی مطبوعات مینوشتندکه واقعیت داشت وقابل دفاع نبود قابل تحمل آنوقت برای آن حکومت آن دولتهائی که سرکار بود ندنبود بنابراین ازآن نظر عملی نبود .

ج ـ اماجراءت نمیکردندیک همچین اشخاصی مخالفت بکنند من اطمینان دارم یکی ازآن مواردی که اطمینان دارم که یک چیزی خیلی چیزها را میدانستم میتوانم بکنم خیلی چیزها میدانستم که نمیتوانم بکنم میدانستم که من نمیتوانم یک دفتراقتصادی درست بکنم ازهمین اشخاصی که همیشه رعایت چیز مرا میکردندبروم بگویم که آقا پول این رابدهید برای اینکه ایرانی اعتقاد ندارد که متخصص اقتصادیعنی چه ؟ هرکسی که توی وزارت دارائی سی سال خدمت کرده متخصص اقتصاداست ازاینها بازنشسته خیلی داریم ازاینها بیاورید آنجا بگذارید . اینکه رفتم دنبال فوردودیگران که این پول راتهیه بکنند برای همین بوددیگر یعنی Ford Foundation.

س ـ یک مطالب مشابهی هم راجع به نمایندگان مجلس گفته شده البته نه به این شدت که راجع به صاحبان مطبوعات گفته شده که آنها هم آدمهای زیاد مناسبی درمجلس راه پیدا نکرده بودند .

ج ـ درآن ایام بعدازرفتن رضاشاه همینطوربود یک عده ای بودندکه میخواستند توی مجلس بیایندبرای اینکه استفاده بکنند برای اینکه هووجنجال راه بیاندازند پول بگیرند من این رااطمینان دارم بودند. حالا کی بود کجا بود..؟ من اصلا" با مجلس آشنائی من محدودبودبه آن کارهائیکه من با مجلس داشتم والا بعنوان یک ایرانی که ناظربودم تاءسف میخوردم ازاین وضعی که میدیدم امابیش ازاین چیزی نبود.

س ـ درآن موردهم راه حلی که به اصطلاح انتخاب کردندآن بودکه روز به روزنقشش رامحدودترکنندکه این آدمها ضرری ولطمه ای نتوانندبه کارهای دولتی برسانند سئوال اینستکه درآن موردهم راه حل دیگری هم بود میشد...

ج ـ یعنی میخواهیدبفرمائیدکه دولت ایران تصمیماتی که نسبت به مجلس میگرفت

به این راه توجیه میکرد که ما میخواهیم که این اصلاحات را بکنیم و بنا براین اینکار ها را میخواهیم بکنیم ؟

س ـ مطالبی که توی این اسناد وزارت خارجه است شاه مرتب میگفته که این مجلس مزاحم من است با وجود این مجلس نمیشود اصلاحات را انجام داد بنا براین من ....

ج ـ شاه حسن نیت نداشت آقا . آخر این عبارتی است که یک شخصی بکار برده که حسن نیت نداشت درستکار به آن معنی که من میدانم نبود به آدم دروغ میگفت بمن دروغ میگفت به خواهرهایش دروغ میگفت به وزرایش دروغ میگفت به دوستانش در داخل دروغ میگفت در خارج دروغ میگفت به دولتهای خارج دروغ میگفت وخیال میکرد زرنگی در اینستکه اغفال است . آخر نمیشود که علی الابد که نمیشود اغفال کرد . عاقبتش هم همین شد دیگر همین شد که ننگین ترین سرنوشت یک پادشاه ایران در مدت هزارها سال یک دفعه نشد یک پادشاه ایران بد این طرز ننگین از بین برود . پادشاههای پست ترسو نالایق خیلی داشتیم اما هیچکدامشان یک همچین بلائی سر ایران نیاوردند که این آورده چرا ؟ برای اینکه این حد اکثر این چیزی را که او زرنگی میدانست سیاست دروغگوئی را دوروئی را زرنگی میدانست این مطمئن بود که وضعش طوری تثبیت شده که هیچ قدرتی نمیتوانند این را بردارد چرا ؟ برای اینکه کی هستند چپ ، راست امپریالیست بلشویک کمونیست چین ماچین شوروی روسهای اگر میتوانست حریف فیدل کاسترو نشد چطور شد نشد ؟ نمیـ ـم چطور شد که نشد اینهم تعجب میکنید چطور شد که یک کاری نکرد که دعوتش بکنند که برود کوبا و فیدل کاسترو را دعوت بکنند . یقین سعی کرد یقین دارم سعی کرد . شاید بهش گفتند مصلحت نیست شاید بهش گفتند که خوب نیست شما اینکار را بکنید . این آدم میخواهید توقع داریدکه این آدم بیاید اصلاحات واقعی بکند . این آدم من بهش میگویم که وزیر تو دزد است میگوید دزد ؟ میگوید این جاسوس سفارت آمریکا و انگلیس است . بهش میگویم آخر شما که این را بمن میفرمائید آخر چرا او را نگهش داشتید ؟ آنوقت مرا نگاه میکند توصورت توچشمم نگاه میکند هیچی نمیگوید . شما این را

میخواهیدبرای من مدل قراربدهید که چون این تصمیماتی راکه این گرفت ونشدکس دیگرچطورمیتواندبکند ؟ من ایمان دارم که اگریک اشخاص این روزگار یک همچین قدرتی به این آدم داد این آدم اگرحسن نیت داشت باوربکنیدایرانی را عوض میتوانست بکند طرزفکرایرانی را عوض بکند . من بادست خالی بایک عده‌ای که دربانک ملی‌کارکردم درسازمان برنامه‌کارکردم یک عده‌ای را وادارکردم با نهایت صمیمت وایمان کاربکنند .

س- با مجلس چه میشدکرد ؟

ج - من با مجلس چی میشدکرد البته من این را بایدبگویم ...

س- (؟)

ج - من این را بایدبگویم که با مجلس اوپشتیبانی مرا میکرد پشتیبانی‌میکرد برای اینکه‌پشت سرمن میگفت‌که ...

س- منظوراینستکه اگرحسن نیت بودآیا درشرایط ایران مجلس میتوانست اصلاح بشود ؟یا اینکه واقعاً" داشتن مجلس برای ایران زودبودو

ج - آنچه که من درخودم دیدم من کاری ندارم که‌دیگران راجع بمن چی میگفتند که ،میگفتندمیآیدیک چیزهائی میگویدومردم راعوض میکندطرزفکرشان . اماآنچه که من درخودم دیدم هروقت هرکاری رادرهرجاداشتم باهرکس‌که طرف بودم طرف رامتقاعدمیکردم‌بدون استثنا . این چیه ؟ منکه‌پیغمبرنبودم منکه قشون نداشتم منکه‌زورنداشتم منکه تحصیلات عالیه‌نداشتم .ازلحاظ تحصیلات میگفتم صدها هزارایرانی هستندکه ازمن تحصیلاتشان خیلی بهتربود .قدرتی نداشتم‌که اینها بترسندازمن استدلال میکردم . یک چیزی رانمیبردم‌پیشنهادبکنم درهر جائی که بودم که‌اگرمن جای آن طرف باشم که‌بیاورندمن تصویب نکنم، به‌اینجهت . من وقتی که آمدم به بانک‌شورای عالی اشخاصی بودند که ازسنخ من نبودند مطابق سلیقه من نبودند ،یک عده شان ،افرزین آورده‌بود که‌من با کلاس فرزین اززمین تاآسمان فرق داشتم، یک دفعه‌نشددراین هشت سال من یک پیشنهادی را ببرم که به اتفاق آراء تصویب نشود یک دفعه نشد . این یک چیزیست‌که دلم

میخواست که با بعضی از اینها مثلا" شما میتوانستید مصاحبه بکنید ازکدامشان که زنده هستند نمیدانم شاید هیچکس زنده نباشد . دلم میخواهد که از اینها یک نفر میپرسید که ابتهاج چی میکرد که شما اینطور ... آنوقت فرزین اینها را آورده بود یک پیشنهادی را میبرد تصویب نمیکردند بر میگرداند چرا ؟ برای اینکه فرزین یک چیزهائی را تهیه میکردند بهش میدادند میبرد خودش وارد نبود . من یک چیزهائی را که میبردم تا خودم نمیدانستم تا خودم با آن موافق نبودم به آن معتقد نبودم نمیبردم . از مهدی سمیعی ....

روایت‌کننده : آقای ابوالحسن ابتهاج
تاریخ : ۱۴ آگوست ۱۹۸۲
محل : شهرکان ـ فرانسه
مصاحبه کننده : حبیب لاجوردی
نوارشماره : ۳۲

دست بگذارد روی نقاط ضعف ایرانی .

س ـ راجع به مهدی سمیعی

ج ـ دلم میخواهدشما ازمهدی سمیعی یک وقتی سئوال بکنیدکه شما آنوقتی که فلانی درواشنگتن بودواین تلگرافها را بهش میکردندا داره‌خارجه‌تلگراف میکرد که اجازه بدهیدکه این لیره‌ها راجزوموجودی خودمان ، دارائی خودمان بگذاریم واز انگلیسها چهل وچهاردرصدتفاوت بگیریم شما دخالت داشتیدیانه ؟ وقتی که فلانی برگشت به شما توضیح دادمتقاعدشدیدیانه ؟ چون اگرمتقاعدنشده بود میبایست بمن بگوید . چطورشدتوجه به این مطلب نداشتیدوچطورشدمتقاعدشدید وقتی که‌این توضیحات را شنیدید ؟ برای اینکه آدمی بودنه فقط باهوش تحصیلکرده Chartered Accountant بود. اینها ، اینها برجسته‌ترین اشخاصی بودندکه من دربانک داشتم اینها را درردیف بهترین اشخاص دنیا میگذاشتم بهترین اشخاص . در دنیا هیچبانکی نمیتوانست بهترازاینها داشته‌باشد. امااینجا وقتی که پای قضاوت رسید قضاوتش غلط بود. من اینکاری راکه کردم بدون توجه به اینکه یک روزی چیزی میکنند اماتوجه هم اگربمن کسی داده بود من وقتی که خواستم نقره ها را تبدیل به طلابکنم آمدندبمن گفتند آقا نکنیداینکاررا .

چرا ؟ زحمت‌خواهدداشت مسئولیت داردهمن گفتم که خزانه‌بانک را من میخواهم طلائی راکه‌ماصورت میدهیم اینقدرطلاداریم من میخواهم رسیدگی بکنید. گفتند نکنیم‌اینکاررا . هفده‌سال بودکه‌بانک تشکیل شد دراین هفده سال هیچوقت اینکار رانکرده‌بودند . گفتم ازچی میترسیدکه کسربیاید ؟ بدانیم‌بهتر. اینکه‌من که‌از ... برداشتی‌نکردم .تمام چیزهائی را که داندانه ،جزو پشتوانه‌بانک چی بود؟

قوطی سیگار طلا بود زنجیر طلا بود گردنبند نمیدانم زنانه طلا بود. یک وقتی اینها را کسی آورده بود داده بود، نمیدانم اما جزو پشتوانه طلا بود. تمام اینها را آوردند دانه دانه حساب کردند یک کیلو کسری کم آمد. این توی روزنامه ها منعکس شد. جواب دادم، جواب دادم که اینکاریست که قبل از من میبایست کرده باشند، دیگران نکردند من کردم زیر نظر یک هیئتی هم کردم که روزها نشستند یک هیئتی که اینها را دانه دانه رسیدگی کردند از امروز به بعد وقتی که بانک میگوید که، این را خریدم از بازار جایش گذاشتم پولش هم بانک داد البته. از این به بعد وقتی که میگوید اینقدر موجودی طلا است همه با اطمینان خاطر میتوانند بدانند که این طلا موجود است. این است طرز فکر این، است طرز عمل اما این خطر دارد عواقب دارد. وقتی که خواستم نقره ها را تبدیل به طلا بکنم آمدند بمن گفتند آقا نکنید این را کی بشما گفته اینکار را بکنید؟ دیگران کردند؟ شما چرا میکنید؟ گفتم آخر من مقایسه میکنم (؟) خودم را با دیگران من الان لازم میدانم یک فرصت خوبی است که من طلاهای سکه ،دی دوقرانی و پنج قرانی را که سائیده است یک کدامش وزن قانونی اش را نداشت من اینها را به قیمت قانونی نقره تبدیل بکنم به طلا شمش طلا بگذارم. چرا نکنم؟

س- چون این ممکن است آخرین نوار این سفر باشد من میخواهم از این موقعیت سوء استفاده کنم وراجع به مطلبی که بنظر خودم درگذشته مهم بوده وشاید در آینده هم باشد از تجربیات جنابعالی استفاده کنم چرا نماینده هائی که درمجلس بودند عده شان یا خیلی هایشان بنظر شما آدمهای نامناسبی بودند

ج - چرا؟

س- چرا چرا اصلاً؟ برای اینکه نماینده های اینها نمونه ای از ملت ایران بودند یا

ج - نمونه خوبی نبودند ببینید آقا ...

س- نمونه های ....

ج - کی وکیل میشد یک کسیکه یک وسیله ای داشت با دربار بیشتر اشخاصی که وسیله داشتند با دربار اینجا دیگر مجبورم بگویم جاکشی میکردند بو سیله این عمل ترقی

میکردند باورکردنی‌نیست که‌عده‌ا یکه‌این عمل را Literally انجام
میدادندبرای شاه .هوشنگ دولویکی ازاین نمونه‌ها ، شمادرهوشنگ دولوچی
چی سراغ دارید ؟ ازانسانیت مردانگی نجابت وطن پرستی درستی که‌این
رابیاوریدنزدیکترین دوست‌خودتان بکنید . قاچاق تریاک کرددراروپاگرفتار
شد شاه باهواپیمای خودش این رابردازسوئیس‌به‌ایران این راشنیده‌بودید؟
س- بله .
ج - آخرشما رابخدا یک پادشاهی وقتی اینکاررا بکند .
س- ایشان که خب وکیل مجلس‌نبود که‌بود ؟
ج - من این رادارم ، این وکیل مجلس‌نبود این یکی ازمتنفذترین افراد
ایران بود هرکس‌گرفتاری داشت میرفت پیش این آقا میگفت یک تلفن بکنید
به دربار نرخ داشت میگفت اینقدرباید‌پول بدهید . پول میگرفت برای اینکه
تلفن بکنده‌پول میگرفت برای اینکه این رابه‌یک نفرازاعضای دربارمعرفی میکند
پول گزاف میگرفت که‌این رایک کاری بکندکه‌برودپیش شاه وکارش درست بشود .
تمام ثروتی که‌امروزدارد که یکی ازاشخاص متمول ... ازاین راه‌جاکشی و
نامردی ودزدی بدست‌آورده شماانتظارداریدکه آنوقت‌اشخاصی که معتقدبه‌این
طرزکاربودنداینها مملکت رااصلاح بکنند ؟ غیرممکن است بایدیک افرادی اینکار
رابکنندکه ایمان داشته باشندبه این چیزها ازهیچ چیزباک نداشته باشند.
س- آنهائیکه توی مجلس میرفتند ازکجا میرفتند؟
ج - وسیله ، بوسیله میبایست ، بوسیله وسائل مختلف یکی بوسیله خواهرها برادرها
برادرزاده ها . اینها عده‌شان که کم نبودند شرکت‌های خارجی که‌میآمدندا ول
کاری که میکردندمیرفتندسراغ یکی ازاینهاکه‌این رادرهیئت مدیره‌شان جابدهندکه بیمه بشوند.
سیتی بانک که یکی ازبزرگترین ومشهورترین بانکهای دنیا است ونمونه‌است پشت
سرمن نزدیک بودبرودا ینکاررابکندد‌یگر شریک بشودبابنیادپهلوی ، میدانست
بنیادپهلوی یک موءسسه دزدی است میدانست که Foundation
نیست به معنی حقیقی چرااینکاررا میکرد ؟ برای اینکه دلش میخواست توسعه پیدا

بکند دلش میخواست مصون باشد ازهرگونه‌ناراحتی در ایران .

س - ولی در اوایل سلطنت محمدرضا شاه که نمایندگان تا آنجاکه‌من میدانم به‌این ترتیب ......

ج - هان آنوقت چه‌جوربود ، آنوقت ، آنوقت بازدوبندبودیا درشمال با روسها درجنوب با انگلیسها علنی ها . اینکه‌من به شاه گفتم من اگرنخست وزیربشوم سفیرانگلیس یا سفیرروس بیا وردیک صورتی که‌اینها وکیل بشوندا ینها رئیس مالیه ورئیس عدلیه‌بشوند گفتم با اردنگ بیرون میکنم . عین حقیقت بود این عمل میشد . یک جائی بود ، یک جاهائی بودکه‌شایدمتوسل به انگلیس وروس نبودند اما با پول،پول خرج کردن آدم کشتن گردن کلفت داشتند میزدند تهدیدمیکردند به تمام وسائل مافیا .

س - یک اصطلاحی هستش که‌خیلی ازاین درشرایط اگرانتخابات آزادمیبود تمام به اصطلاح‌ملاکین و متنفذین محل انتخاب میشدند ؟

ج - من خیال میکنم اگرآزادبوددرآن ایام یا مالکین یاآخوندها اعمال نفوذ میکردند یک عده‌ای راکه معتقدبودندبه‌مسجدوبه‌ملا وبه مجتهد .

س - خب آن چه جورمجلسی میشد آنوقت ؟

ج - کثیف‌ترین مجلس ها میشد .

س - بدترازآنچه که‌بود ؟

ج - دیدم‌دیگردیدم دیگرآن مجلس‌دوره چه‌بگویم آن دوره چی بوده ؟

س - دوره چهاردهم بود . همان که توده ایها توش بودند .

ج - دوره‌چهاردهم ، بله‌خب این یک مجلسی بودکه تصمیماتی میگرفت روی غرض شخصی . طرح نوشتند برای اینکه مرا بردارندکه رئیس بانک ملی بایدازمیان هفت نفری که دولت به مجلس پیشنهادمیکند ومجلس اورا انتخاب میکندبه‌این وسیله تعیین بشود .

س - پس راهش چی بود ؟میفرمائیداگرانتخابات آزادمیبودکه افرادناشایست وارد

میشدند اگرهم که ....

ج - به همین جهت دارم بشما همیشه میگویم که بعقیده من مردم ایران را من الان مستعد نمیدانم که بتوانند آزادانه با تشخیص صحیح رئیس جمهوری انتخاب بکنند .

س - نه درهمان چهارچوب حکومت سلطنتی که وجودداشته میخواهیم ببینیم در گذشته با توجه به اینکه .....

ج - در این سی وچندسالی که این شاه بودبدون تردیداین میتوانست یک کاری بکندکه مردم روی آزادی اشخاصی راانتخاب بکنند تردیدندارم میتوانست این کاررابکند . دستورمیدادوچندنفررا مجازات شدیدمیکرد مجازات مثلا "بوسیله قانون هرکس که اعمال نفوذ بکندبه این مجازات میرسد واینها راتنبیه میکرد بتدریج ممکن بودده سال طول میکشید پانزده سال طول بکشد تااین بشود بیست سال طول میکشید امابلا آخره میتوانست یک کاری بکندکه مردم باورشان بشود که میشوداین عملی راکه دولت داردمیگویدمیشود .عیب کاراین بود که مردم باورنمیکردند چراباورنمیکردند ؟ برای اینکه امثال آموزگاروم‌هندس طالقانی بانهایت رشادت میگویندکه ما این رااز لحاظ اثردرافکارعمومی این لایحه راتعیین کردیم که ببرند وقتی که پرسیدکه کی‌ها کردید اینکاررا ومن اشکالاتش راکه گوشزدکردم پرسیدواینها گفتند ماکردیم .

س - لایحه (؟)

ج - (؟) که من دادکردم که وای برحال آن دولتی که این طرزفکرش است گفتم شماخیال میکنیدمردم ایران احمق هستند خرندنمی فهمند؟ گفتم کسی از شماتوقع همچین چیزی رانداشت چه اجباری داشتیدبکنید اماحالا که کردیدمیگوئید که اثرخواهدبخشید .یعنی مردم‌خیال میکنیدتااین قانون راگذراندیدباورمیکنند که اینکارخواهدشد ؟ اینکارراشمانمیکنید نمیتوانیدبکنیدبه این دلایلی که آوردم امکان پذیرنیست منی که این راآوردم اینجادادم مطالعه کرده اندوبشمادارم

میگوییم این را با وسائل الکترونیک هم نمیشود جواب داد یک مغز
الکترونیکی هم نمیتواند این را جواب بدهد بنابراین من به آقای نخست وزیر
خواهم نوشت . این چه جوری میخواهید این را اجرا بکنید ؟ اعتراف کردند
ما قصدمان اجرا نبود با همین دلیل به این عبارت نگفتند مفهومش همین بود
ما این را برای اثری که درافکار عمومی خواهد داشت کردیم . بدبخت است
آن رژیمی که اینکارها را میکند خیال میکند توی کاخی نشستند توی یک اطاقی
نشستند تصمیمی گرفتند و خیال میکنند که این تصمیم اثر خواهد کرد بدون اینکه
اجرا بشود نیت اجرایش را ندارند این قوانینی را که میگذرانند خب یک همچین
حکومت فاسدی یک همچین حکومت احمقی بدیهی است که محکوم به فنا است من
اطمینان داشتم که این منقرض خواهد شد روی دزدیهایش روی فسادش روی
تصمیمات متناقضش روی بهم انداختن ، دو بهم انداختن به یک وزیر یک چیزی
میگفت آن یکی اینجور میگفت که اینها را بجان همدیگر بیاندازد .من که بیرون
میآمدم یک چیزی حتم دارم که به دیگران میگفت که ابتهاج اینجور میگوید .
ساواک رئیس دفتر مرا میخواهد میگوید باید گزارش بدهید شما دیگر یک همچین
محیطی را که وقتیکه فراهم کردید توقع دارید که ایمان در افراد مملکتتان ایجاد
بکنید؟ محال است یک کسی میتواند ایجاد ایمان بکند که خودش مؤمن باشد عقیده
داشته باشد به این چیزی که میگوید والا همین باگذراندن قانون مقرر فرمودیم
که اینطور بشود مقرر فرمودیم که ایرانیها درستکار باشند .گفتم که شما که اعلام
میدهید که من طرفدار درستکاری هستم و مبارزه میخواهید بکنید با نادرستی . این دزدها
را پس چرا حمایت میکنید؟ آخر نکنید وقتی که اینکار را میکنید آن مرتیکه میگوید
که شاه اعلام کرده امروز که برای او فرقی ندارد درستی و نادرستی تاءثیر نمیکرد
بهش ایمان نداشت معتقد نبود به این چیزها و معتقد بود که زرنگی در اینستکه آدم
دروغ بگوید همه را جلب را بکند. وخیال میکرد علی الابد میتواند اینکارها را بکند
نتیجه اش این شد که هیچکس به او دیگر اطمینان نداشت نه فقط یک نفر دو نفر هیچکس
نزدیکانش . اقبال به Denis Wright گفته بود Denis Wright

هم بودعلیرضا مثل اینکه برای من تعریف میکردکه رفتند وقتی که افتاده بود
رفته بود از ایران آنهم دیگر رئیس شرکت نفت بود گفت رفتم پیشش گفت تعجب
کردم که این شروع کردبه انتقادکردن از شاه ، اه بهش گفتم این چطوراین
اقبالی بودکه آنطورصحبت .. گفت کارهم داشتم جای دیگر مرا نگهداشت
خیلی مدتها هم صحبت کرد . نتیجه اش این شدکه یک آدمی که میگفت من غلام
این آدم هستم هرکاری که او میگوید عکسش را نشان میداد من هرچی که ایشان
بگویند افتخارمیکرد مباهات میکردکه غلام این شاه است که ازخودش اراده
ندارد تاریخ استیضاح راگفت بایدبروم از اعلیحضرت اجازه بگیرم که چه
روزی بیایم جواب استیضاح را بدهم یک همچین کسی کارش بجائی میرسدکه میگویدکه
ازشاه بدمیگوید که این اوضاع دوام نخواهدداشت .

س - این کی بوده ؟ این اواخر ..

ج - بخودمن این راگفت توی ، من بااوقهربودم میدانیدوقتی نخست وزیربود
بااودست ندادم توی سفارت ایتالیا .

س - چه مدت قبل از انقلاب این حرفها را زده شد؟

ج - هنوزرئیس نفت بود من رئیس بانک ایرانیان بودم . علتی که رفتم پیشش
نشان داد که کارهائی که میکرده است خبط بوده .به همکارانش درشرکت نفت گفت
که این مرا گول زد اینکارهائی که کردند شریف امامی گولش زده بود .
خب یک مقداری ازپول نفت هم گذاشت سپرده پیش بانک ایرانیان من رفتم ازاو
تشکربکنم توی دفترش بودیم جلوی پنجره ایستاده بودیم گفت دزدی هائی که
میشود باورکردنی نیست گفت دزدی هائی که میشود گفت ننگین است .بمن
گفت این . خب به او ازلحاظ اینکه یک وقتی سفیربوده واینطور حمایت میکرده
اوازشاه به او این مطالب راگفت . نمیشود آقای لاجوردی هیچ قدرتی درروی زمین
یک فردی درروی زمین نمیتوانندبا دروغ گفتن مردم راگول بزنندواصلاح بکنند
آن دستگاهی راکه بهش سپرده شده اعم ازاینکه مملکت باشد یا یک کتابخانه
باشد یا بقالی باشد نمیشود بلاآخره مردم درک میکنندمیفهمندکه این آدم امین

هست یا نیست ؟ شاه یک آدمی بودمعتقداتی نداشت بعقیده من نه معتقدات مذهبی داشت به عقیده من اصلاً آن موضوع ابوالفضل عباس ونمیدانم خواب دیدم اینها تمام اینها ساختگی بودبه عقیده من معتقدات مذهبی نداشت .واینطور وانمودمیکردنتیجه اش هم این بود واین انفجاری که من میگفتم که داردپیش میآیدروی همین مشاهداتی بودکه میدیدیم.میدیدم تمام این اساس روی یک پایه خراب فاسد قرارگرفته ،فاسد فسادسرتاپا ، یک عده اشخاص درستکار بودنددر دستگاه این را من تصدیق میکنم دزدنبودند اما غلام بود نداطاعت میکردنداوامری که صادرمیشددرراه نادرستی درراه مخالف مصالح ایران.

یک روزی بمن اسماعیل شفاعی گفت که ، گفت خیلی محرمانه بمن گفت این را وزیرچه چیز ، آنوقت وزیرکشاورزی شده بودیا نمیدانم این بفرمائیددیگر وزیرکشاورزی که اعدامش کردند ؟

س- روحانی .

ج - روحانی . روحانی خیلی با من دوست بود . گفت آنوقت وزیرآب وبرق بود گفت بمن گفتش که بمن دستورداده که این کنترات را باید قراردادرا بدهیم به انگلیسها . ازانگلیسها خریدیم اما ظاهرش درست کرده بودند یک مناقصه ای اینها . آخراین همینجوردهان به دهان میگردد آن محرمانه به شفاعی میگوید شفاعی بمن محرمانه میگوید من این راآنوقت بازگونکردم اما همینطورکه بمن گفته به یک عده دیگرمیگویدبه گوش همه میرسدظرف ۲۵ سال - ۳۰ سال نتیجه این میشودکه تمام افرادمردم ایران میدانندکه اساس این دستگاه روی فساداست روی تزویر است روی دروغگوئی است ارتش شاهنشاهی تمام یک چیزیست ظاهراست باطنش هیچی نیست . همین کاری که درکارهای اداری میکرد کشوری میکرد یقین دارم درارتش هم بود والاکسی ازهاری رامیآورد .یک حیوانی مثل ازهاری را میآوردنخست وزیربکند برای بحرانی ترین ایام ایران ؟

س- آدم لایقی نبود؟

ج - مجسمه خریت وحماقت . من هیچوقت بااوسروکارنداشتم اماآنچه که شنیدم

نالایق ترشایدازاین ، بی عرضه ترازاین درارتش شایدکسی نبود

س - رئیس ستادبود.

ج - برای همین هم رئیس ستادشده بود که خطری نباشد .محرک شاه این بود که این کسیکه آنجاهست این برای وجوداوتهدیدی هست یانیست ؟ اگرهست به هیچ قیمتی نمیگذاشت .

س - این معیارا برای حتی فرماندهان ارتش یافقط برای رئیس ..... ؟

ج - برای همه بدون استثنا تمام سفرا تمام وزراء تمام نخست وزیران جائیکه زورش نمیرسید .من آنوقت بهش ایمان داشتم بعدازاینکه مرا ازبانک ملی به آن طرزبیرون کرد حتم میدانستکه من شدیداً رنجیدم سرچی رنجیدم ؟سراین رنجیدم که بمن بگویدکه ماشمارا میخواهیم برداریم من که طلب پدرم را نمیخواستم اما مثل یک خانه شاگردشد گفتم بدترازیک خانه‌شاگرد مرا بیرون کردید .گفتم اعلیحضرت وقتی بمن تکلیف کرد سازمان برنامه راگفتم من فراموش نکردم شمابدترازیک خانه شاگرد مرا بیرون کردید . اوجانشین من نامه عزل مرا میآوردبمن میدهد تمام شد رفت . درتمام شئون اینکارراميکرد معیارش هم فقط این بودکه این آدم نسبت بمن صدیق هست یانه . میدانست من به اوخیانت نمیکنم وهرچی که داشته باشم‌روبرویش بهش میگویم . چرابرداشت ؟ برای اینکه یک علقه‌مضغه‌ای پیداشددرسفارت آمریکا Dooher که‌گفت صدمیلیون دلارمیدهیم اوهم این راگفت باعلم به اینکه میداندوقتی که اینجوربگویداین احمق اینکارراميکند دیدحربه دیگری ندارد هرکاری کردند یقین دارم هرکاری کردند مرا برداریدندیدندنمیشود زورشان نمیرسداین رادرست‌کردند.

س - یک مطلبی که مربوط به این مطالبی راکه فرمودیدمسئله بیسوادی درایران است . یکی ازدلایلی که‌شاه بارهاازرمان جوانیش تااواخرمیداد وزرایش میدادند این بودکه توی مملکتی که نمیدانم شصت‌درصد هفتاددرصدمردم بیسوادهستندبایستی رویه همین باشدکه‌ماداشتیم .سئوال من ازجنابعالی که دربرنامه ریزی‌ایران موءثربودید خودتان هم مدتی رئیس‌سازمان برنامه‌بودید اقداماتی که درجهت با

سوادکردن مردم شدومیشدتاچه‌حدی به اصطلاح درحدنهایت‌کوشش بودوتاچه
حدی میشدآیا میشداانتظارداشت که‌ظرف ۶۰ سال حکومت سلطنت پهلوی
درصدبیسوادی کمترمیبود یاازاین بهترنمیشد ؟
ج - کسی میتوانست که اینکاررابکندکه قدرت‌وتوانائی این راداشته باشد
که خاتمه بدهدبه‌فساد . من یک همچین قدرتی نداشتم من دردایره خودم
میکردم . هیچکس آنجارااجازه نمیدادم مداخله بکند هروقت‌کوچکترین علائمی
میدیدم راجع به نادرستی آنا" قطع میکردم آنا" بدون معطلی . گفتم
یک وقتی هم گفتم ادعانمیکنم که دربانک ملی هیچکس دزدی نمیکرد ادعا
نمیکنم درسازمان برنامه هیچکس نمیکرد امادزدی ارگانیزه نبود دزدی
آشکارنبودکه دردستگاههای دولتی بود .
س - ارتباط این مسئله بابیسوادی چی بود ؟ مسئله.......
ج - اما من برای فرهنگ همانقدرتخصیص دادم چون آوردم یک اشخاصی راکه
۶۰ نفری که‌دعوت‌کرده بودم درقسمت های فرهنگیش الان بخاطرندارم که کی ها
راآوردم ؟ اماآوردم دعوت‌کردم درتمام رشته‌هائی که داشتیم یک عده
اشخاصی راکه متخصص بودنددعوت‌کردم وبرای فرهنگ هم چیزهائی داشتیم برنامه‌هائی
داشتیم . این علاج دردرانمیکرد درداساسی ایران این بودکه مردم ایران
احساس بکنندکه اگربخواهنددرایران ترقی بکننددردستگاههای مملکتی باید
درستکار باشند نادرستی بانادرستی مبارزه بشود نه به آن مبارزه وچندین
دفعه شروع کردندمبارزه بافساد ، مبارزه بافسادچی بود ؟ یک مقداری هوچیگری
درروزنامه‌بود ویک عده اشخاصی بدبختی رادرازکردند فساددرست میشد . بخاطرداريد
نمیدانم شمادیدیدآن صحنه های ننگینی راکه توی تلویزیون نشان میدادند
معینیان رئیس این دستگاه بود وزراء رامیآوردندآنجا مینشستند .
س - بازرسی شاهنشاهی ، کمسیون شاهنشاهی .
ج - کمسیون شاهنشاهی . من این رادیدم درچنددفعه درتلویزیون مهوع بود

منقلب میشدم که شما اگرمیخواهیداصلاح بکنید این مسخره بازی را این چیه ؟
این یک سن درست کرده بودند سن احمقانه هیچکس را گول نمیزدند میآمدند
آنجا ازفلان شهرنمیدانم میخواندندگزارش ، گزارش رسیده بودکه این
مثلا" یک جاروئی که خرید سراین جارو هم فلان تصمیم گرفته شد دستور
داده شدکه این مرتیکه رابردارند . پشت گوششان توی دربارشاهنشاهی پر
ازدزدبودتمام وسائل دزدی دلالی های بزرگ درخوددستگاه شاهنشاهی میشد یک
نفر جرات این رانداشت بروددبخودش بگویدآقا اول خودت را درست کن پاک بکن
اطراف خودت را والااین مردم ایرانرابااین چیزها نمیشد گول زد . علم وقتی
که نخست وزیرشد ، نخست وزیرشدکه اینکاررا میکرد یا وزیردربارشد؟ وزیردربار
بود یک همچین سنی درست میکردندکمیته ای درست میکردندتوی تلویزیون راجع
به بنیادپهلوی ماهی یکدفعه یک جلسه ای تشکیل میشددرتلویزیون گزارش
میدادندکارهائی که درظرف این مدت تمام اینهاراکردندکه مردم را..
معلوم میشودیک عده ای رفتندبهش گفتند شایدخارجی ها هم گفتندبرای اینکه
حرف آنها شایدموثر بود که این یک چیزهائی راجع به بنیادپهلوی میگویند .
اینهم فکرکردکه همیشه چطورمیشودمردم را تحمیق کرد چطورمیشود مردم
راگول زد هیچوقت درصدداین نبود که راه حلش چه است راه حل واقعیش چه
است عوض اینکه دنبال آن راه حل واقعی برودکه ازعهده اش برنمیآمدونمیتوانست
بکند برای اینکه خودش اعتقادنداشت به آن راه حل . این سن های احمقانه را
درست میکردند. میآمدندماهی یک دفعه جمع میشدند آقای علم میگفت میخواند
یادتان هست ؟ میخواندکه درظرف این ماه بنیادپهلوی چه خدماتی کرده بودپول
به این داده به شاگرد به بچه فقیرداده که بروددرس بخواند نمیدانم برود
درس بخواند به آن موسسه داده ازدزدهایش هیچخبری نبود که خیال میکرد
با این چیزها میشودمردم ایران راگول زد . هیچوقت سعی نشدکه ازراه صادقانه
ازروی ایمان وعقیده علاج دردهائی راکدایران داشت وداشت ایران راروبه فنا
میبردیک فکری بکنند . والااگرمیخواست بکند آن اوایلش میتوانست آن وقتی که محبوبیت
داشت .

آن وقتی که شروع نکرده بودبه دزدی واجازه دادن که تمام اطرافیانش هم دزدی بکنند . آنوقتی که هنوز مرتکب جنایات نشده بودکه بطوریکه بگویدکه حکم صادربکند فرمان صادربکند که بکشید . آنوقت به سهولت میتوانست اینکارها را بکند .یک برنامه های عملی راههای عملی دارد راه دارد من نمیگویم تمام صددرصد ایرانی ها را میشودوادارکردکه ازنادرستی بیایند مین باشند . یک دو درصدی شایدچنددر صدی قابل اصلاح نیستند اما اکثریت قریب به اتفاقشان میشود اصلاح کرد برای اینکه گرسنه هستند مستاءصل هستند . مقام خودش را مربوط میداندکه یک نفرباشدکه این را مواظب این باشد آن یک نفرحالاممکن است پیشخدمت درباررباشد یک دفعه ممکن است که یکی ازاقوام شاه باشد .یک کسی بمن متوسل شدیعنی اقبال بمن یک روزی تلفن کرد وزیردربارراست من درسازمان برنامه هستم که آقای سرتیپ زاده اینجانشسته توی شهربانی بوداین افسرشهربانی بودکه رفتیم ملکش راهم دیدیم سرتیپ زاده . گفت سرتیپ زاده اینجا نشسته اینجا درشهربانی بودندوخیلی خدمات کرده بودندبه اعلیحضرت فقید

س ـ سرتیپ زاده تبریز؟

ج ـ نه سرتیپ زاده ای که افسربود نمیدانم افسرارشدشهربانی بود. شما این را بعرض برسانید. گفتم آقای دکتراقبال شما وزیردربارید شما روزی چندین بار شاه را میبینیدمن هفته ای یکدفعه شاه را میبینم من نمیشناسم شما میشناسید شما چرا بعرض نمیرسانید ؟ گفت من خواهش میکنم شما اینکاررا بکنید . رفتم به شاه گفتم ، گفتم اقبال بمن تلفن کرد بهش گفتم که شما میشناسیدش فلان فلان فلان او اصرارکردمن بیایم بگویم .میگویدکه من خدماتی کردم به پدرتان گفت راست میگوید خدماتی کرده گفت حالاتوقع داردکه توقع دارد چی چی توقع دارد؟ شاه گفتش که اینکه خیلی پول دارد این خیلی ثروتمند است اینکه احتیاجی به پول ندارد . آمدم وتلفن کردم تلفنش را بمن داده بودتلفن کردم بهش که اعلیحضرت میگویندکه شما احتیاج به پول ندارید گفت راست میگویندمن کارنمیخواهم

حقوق نمیخواهم فقط حمایت شاه را میخواهم .رفتم بەشاه گفتم ،گفتم اعلیحضرت ببینیدوضع مملکت چیه است تا با شما راه پیدا نکندمیدا ندبرای حفظ ثروتش میگوید من نگرانم . گفت بهش بگویدکه هروقت خواستندمزاحمش با شندبمن مراجعه بکنند گفتم راه‌حلش که اینکه‌نیستش اعلیحضرت اینکه نمیتواندبیاید هرکس که‌نمیتواند بیایدبشما بگوید این است دردبی درمان ایران بود. چه جورعلاج میکرد میگفت اگرخواستندبهش زوربگویندبیایدبمن بگوید بمن بگوید میخواست خودش ناجی باشد خودش‌حافظ منافع ایران باشد .مردم ایران ومردم دنیا اوراآقا بدانند ومعتقدبشوندبغیرازاوهیچکس قادرنیست که ایران رابتواندادارە بکند . واینکاررا هم تعمدداشت اینکاررابکند. اینکارراکردو به همین نتیجه‌هم‌رسید . من بارها میگفتم که این آدم اگرنباشد کسی اعتنا میکندبه آنوقت مثال میزدم اوایل هویدارا هویدا راکسی اعتنا میکند ؟ رئیس‌ستادرااعتنا میکنند ؟ به کرات این را میگفتم میدانستم که‌پاشیده میشود . این تعمدداشت که‌اینطورباشد نه‌برای اینکه‌فکرآینده را میکرد فکرآتروزرا میکرد میخواست خودش‌سمبل قدرت باشددرایران وبغیرازاوهیچکس وهیچ چیزی نباشد . به‌نتیجه‌رسیددیگرایران را به‌باددادازهمین راه . میشداینکارراکرد نمیگویم بعدازه۲سال تمام ایرانی ها موء من و وظیفه شناس باشخصیت میشدندنه امادرراهی میرفتیم که به .... من معتقدم‌که‌مردم ایران ذاتا " فطرتا " دزدنیستند. من معتقدم هرملتی راآنطوریکه با ایرانیها رفتارمیکردندرفتاربکنند یک نفردرستکارپیدا نمیشد دریک جامعه اروپائی . شما یک فرانسوی رابگیرید شما یک جائی رابیاورید بگوئید که باید اینجاکاربکندیک حقوق بهت میدهم که‌نه خودت‌نه زن وبچه‌ات‌نمیتواندزندگی بکنند .

س ـ آخر خیلی‌ها هستندمثل میزنندمیگویندالان ایرانی‌ها راآزادشان گذاشتند، ببینید چه وحشیگری میکنند . میگویند‌این نمونه‌است ازملت ایران .

ج ـ آخراین ایرانی ، این بدبختی ایران است من این رابه‌کرات گفتم الان هم تکرار میکنم بدبختی‌ایران اینستکه دردوره‌ما دومرحله برای ایر ان پیش‌آمد که‌ایران میتوانست

نجات پیدا بکند از تمام این بلایا . یکی دوره مصدق بود که یک نفوذ وقدرتی پیدا کرده بود که تصویبنامه او قانون بود تصویبنامه قانونی میگفتند هیچکاری نکرد .

س - چه میتوانست بکند ؟

ج - تمام اینکارهائی که آرزوهائی که من دارم . اگرمانده بود میتوانست اینکارها را بکند اما این آدم نمیتوانست معلوم شد دیگرمیترسید خودش میترسید ، خودش میترسید که این را بگویند این نوکرانگلیسها ست . یک آشتیانی زاده ای بود واسم کوچکش را نمیدانم چی است . این آشتیانی زاده یک آدم خیلی زرنگی است در تمام چیزها وارداست مردسیاسی است ودرتمام طبقات مردم هم حشردارد . این وقتی که مصدق سرکارآمد بمن میگفتش این راانگلیسها آوردند . بهش میگفتم انگلیسها آوردند که چی ؟ بدنامشان بکند؟ بیرونشان بکند؟ گفت شما نمیفهمید . همین حرفی که الان میزنند که خمینی راانگلیسها آوردند آمریکائی آوردند بهش بگوئید برای چی آوردند؟ میگویند شما ساده اید چون مردساده ای هستید نمیفهمید اینها چون خیلی زرنگ هستند میفهمند . ما نمیتوانند دلیل بیاورند یعنی بگویند این به نفع آمریکا ست که بیایند اینجورنکه دارد اینها را مفتضح بکنند شیطان بزرگ اینهمه چیزها را بگوید از اعتبارآمریکا کاسته نمیشود در دنیا اما ازحیثیت یکاپیش یک اشخاصی که هنوزرشد سیاسی ندارند تاءثیر میکنند واقعا " باور میکنند . اینهم میترسید از اینکه مبادا این تهمت را بهش بزنند نتوانست کاربکند . دوره دوم فرصت دوم فرصتی است که الان پیش آمده اگربجای این خمینی یک آدمی آمده بود واین قدرت را بدست گرفته بود واگرشمرهم اینکار را میکرد همین موفقیت خمینی را پیدا میکرد برای اینکه اینقدرمردم ناراضی بودند اینقدر بیزاربودند متنفربودند دعا میکردند که یک وضعی پیش بیاید که این اوضاع عوض بشود عکس العملی که مردم نشان دادند نه برای این بود که مسلمان واقعی بودند نه برای این بود که این آقا پیغمبربود یا امام بود نه برای اینکه علم مخالفت بلندکرد بر علیه شاه این Guts راداشت که بیاید این جراءت وشهامت راداشت که بیاید اینکار را بکند . این آدم اگریک آدم صالحی بود

یک آدم عاقلی بود این با همین قدرتی که داشت میتوانست ایران را نجات بدهد. بدبختی ایران اینستکه دوفرصت پیدا شد دونفربا اختیارات آمدند هیچکدامشان توانائی انجام این اصلاحات را نداشتند . من معتقدم اگرشاه نیتش خوب بود اگرفهمش را داشت واگرصداقتش وامانتش وحسن نیتش وصمیمت را داشت میتوانست تا یک حدزیادی که این فسادرا ازایران ازبین ببرد وایران رادرجاده ای بگذاردکه بالمآل برسدبه آنجائی .. اکثریت ایرانیها تشخیص .. ایرانی وقتی احمق نیستش وقتی تشخیص بدهدکه درستکاری صرف میکند نادرستی بنفعش نیست این یک غریزه طبیعی بشراست کەسعی بکندکه خودش را درستکاربکندبخصوص که درعین حالی کەاینکاررا میکنند زندگیمادیش را هم برای یعنوان حداقل تاء مین میکنند که موعظه کردن که درستکارباش آدمدرستکارچنین است وچنان است آخوندها میگویند میرویدبهشت مادیون میگویندترقی میکنید این آدم این را باورش بشود این آدم سعی میکنددرست بشود . من این رادیدم معتقدم که این وجوددارد همین آدمی راکه قابل اصلاح است میشوددرستکارش کرد شما وقتی کەببیند دریک محیطی هستش که فسادعیبی ندارد قبیح نیست فسادمی بیند تمام مملکت ازبالاتاپائین فاسدند میگویدمن چرا احمق باشم برای چی اینکاررا میکنی آقا ؟ میگویدبرای آن دنیا میخواهی اینکاررا بکنی ؟ استفاده بکن . من بهش گفتم یک دریک موردی گفتم که من پانصدمیلیون دلارخرج کردم دراینمدتی کەسرکاربودم

س ــ به کی فرمودید ؟

ج ــ به شاه . گفتم یک کسی درایران اگرده درصددزدی بکندمیگویند آدم خیلی باوجدانی است . گفتم من اگریک درصداین راپنج میلیون دلاررا استفاده کرده بودم تمام رجال تان را میتوانستم بخرم اعلیحضرت اینطورنیست ؟ سرتکان داد بله . این عین حقیقت است . آدمبایدایمان داشته باشدکه اینکاررا بکند . اشخاص باایمان خیلی پیداکردم دردوره زندگی ام که گرسنه بودند اما ازجاده امانت منحرف نمیشدند .ولی اینها استثنا هستند این فایده ندارد بایستی یک کاری کردکه اکثریت مردم ایران بفهمندوتشخیص بدهند که درهر

رشته‌ای که‌هستند اعم از اینکه‌زارع است وزیراست تاجراست یا مستخدم است امانت را .من رئیس بانک رهنی بودم یکی از این برادران تاجربودند که نماینده مجلس هم بود یک خانواده‌بزرگی بودند . من اعلام کرده بودم به‌مشتری های بانک که کارمندان بانک حقوق کافی میگیرندتمنا میشودکه کسی به اینهاچیزی ندهد . برای وام دادن میبایست ارزیابی بروندبکنند آمدند بمن گفتندکه‌این آقا ،الان اسمش را هم فراموش‌کردم موقعی بودکه همان قدرت مجلس بود برای اینکه همانموقع من ریئس‌بانک رهنی بودم‌که آنوقت هنوزهیچ قدرتی وجود نداشت . گفتندکه این آقا به‌ارزیاب پول داده است‌نمیدانم ۱۰۰ تومان داده آقاخواستمش‌توی اطاق من یک Dressing Down به‌این آدم دادم نماینده مجلس است‌با اهانت بیرونش‌کردم گفتم دیگرشما بانک رهنی بشما قرض‌نخواهدداد برای اینکه‌گفتم من اینجا گفتم نوشتم این آدم که‌ازشماکه نخواست‌شمامیدهید شمافاسدید شما اینکارها را میکنید . هیچوقت اینها دیگر سراغ من نیآمدند وهیچوقت برعلیه‌من اقدامی نکردند باوجودی که نمیدانم حالاچه‌معجزه‌ایست‌برای اینکه خودش‌را مقصرشایددید . شایدهم میکرد امامن اطلاع پیدانکردم راجع به‌تحریکهائی که‌برعلیه‌من بکنند . این رفتاریک نفردرآن محیط اثرمیکند اما خارج ازآن محیط اثرندارد. ومن بازهم یاروگفت منزل پدرهمین خانمی که دیشب اینجا بودااین خانم‌کی بودکه ؟ خانم محلوجی مثل اینکه پدرش یک وقتی دروزارت فرهنگ بوده وسرپرست دانشجویانی بوددرکالیفرنیا بنظرم این بود . این درتجریش‌یک عروسی داشت‌دعوتم کرد یک نفرآمدبمن گفتش‌که یک نفرازطرف شماآمدارزیابی پول خواستم بهش‌بدهم نگرفت گفتم شماچطورشدپول نمیگیرید گفت ازطرف بانک رهنی آمدم . ازطرف شهرداری آمده‌بودپول میگرفت ازطرف شهرداری هم بیایدبایست پول نگیرد این نشان میدهد . شهرداری هم همان سختگیری‌را میکرد ازآنجاهم پول نمیگرفت . میشودایرانی رادرست‌کردما ایرانی بدبخت بیچاره‌ای که باذلت بایدزندگی بکند وقتی که میبیندرجال‌ش پولدارهایش ثروتمندانش

دزدی میکنند کثافت‌کاری میکنند علنی اینکاررا میکنند علنی میبینند یک آدمی ازهیچ پوچ آمده صاحب ثروت ومکنت شده این یکیش آقای هژبریزدانی هیچکس اسم این را نمیشناخت دریک دوره مدت کوتاهی ومردم همه میدانستند برای چی است . این یک نفررا خواست اینقدرزدش توی خانه خودش که این چندسال بیهوش بود درحال اغماء بود .

س - بله بود توی روزنامه‌ها .

ج - ملاحظه میکنید آخراین مملکت میخواهیداصلاح بشود . وهمه‌هم میدانند چرااین برای اینکه نصیری ازاین حمایت میکند برای اینکه‌نصیری نوکرشاه است بنابراین من غیرمستقیم این آدم هم تحت سرپرستی شاه است . شماچطور آنوقت توقع داریدکه این مردم ایمان داشته باشند این مردم‌متعقدباشندبه یک اصول که مااول چیزی که‌ازآنها میخواهیم که‌درستکارباشندوطن پرست باشند غیرممکن است‌همچین چیزی . تعجب دراینستکه‌دریک همچین محیطی باز اشخاص درستکارپیدا میشوند این راتعجب‌است . عکس‌آن راتگوئید .بخارجی ها گفتم شماها اگرجای این ملت بودید وباشمااین رفتاررا میکردند توی شما یک نفربعنوان نمونه درستکارپیدانمیشد .مرتیکه انگلیسی یاآمریکائی یاسوئیسی میگوید گورپدراین دولت‌این دولتی که بامن اینطوررفتارمیکند من چرابیایم آخر زن وبچه‌ام‌گرسته اند من برای این دولت بخواهم صداقت بخرج بدهم ؟ یک نفر برای نمونه درستکاری نمیشد .ایرانی است که‌تحمل میکرد مندرس‌لباس میپوشید بطرزفجیع سخت‌زندگی میکرد اما درست‌کار میکرد .

س - شمانقش‌خارجی هارا توی این انقلاب چی میدانید ؟

ج - درکدام این انقلاب‌اخیر ؟

س - بله

ج - من ذاتا " این عقیده‌راهمیشه این عقیده رادارم نسبت به‌هموطنانم که همه چیزرا منتسب‌بخارجی میکنند بنابراین اگرهیچ دلیلی هم‌نمیداشتم این مزخرفات راباورنمیکردم این را مزخرفات میدانم که آمریکائی بیایدیک کاری بکندکه‌یک عده آخوندبیسوادبیایندسرکاربرای اینکه میخواهندیک نقشه هائی دارندکه‌در

شوروی چون درشوروی ۶۰ میلیون - ۱۰۰ میلیون مسلمان هست میخواهند اینکار
اینکارها را بکنند . سه سال ازآن دوره گذشته است اگراین آدم دست نشانده آمریکائی
بودوبرای این ماٌموریت هم آمده بودچرا پس یک کاری نکرددرقسمت مسلمانها اینها
جزمزخرفات چیزدیگری جزضعف . ملتی یافردی که بخودش ایمان ندارد بهترین
وسیله است برای اینکه دراین این راغافل بکنند تحمیل بهش بکنند عقیده‌ای
راکه اینکاریک اشخاصی است که زرنگ ترازمن وشما هستند این راآنا " باورمیکندبرای
اینکه بخودش اطمینان ندارد . کسیکه اعتقادبخودش داشت اعتمادبخودش داشت
این چیزها را باورنمیکند .اما بیشترایرانی ها این ضعف رادارنددرمقابل خارجی
این ضعف رادارند بنابراین من بهیچوجه من الوجوه نمیتوانم باوربکنم
ممکن است که فرض کنیددروزارت خارجه انگلیس در State Department آمریکا
یک افرادی بوده باشندکه یک همچین عقیده‌ای داشته باشنداما من خیال نمیکنم
عقیده سیاست یک دولت انگلیس یا دولت آمریکا این بوده که یک همچین ،
اگرهم داشتندتازه اینقدرزرنگ نیستندکه اینها رابتوانندبه این قشنگی درست
بکنند آخرما برای اینها یک عقایدی داریم که اینها رابحدی برای اینها قدرت
قائلیم گفتم اگریک ذره این قدرت را میداشتند مشکلات خودشان راحل میکردند .
بارها به ایرانی ها گفتم اگرآمریکائی ها به این آسانی میتوانستندشاه رابردارند
به این نیت بردارند چرا قذافی رابرنداشتند ؟ آقا گفتندقذافی آدم خودشان
هست فورا " جواب میدهند .خب چه بگوئیددرمقابل یک همچین آدمی چی بگوئید
هرچی که بگوئیدمیگویدکه این نقشه خودشان است .میگفتم آخربابه آن آشتیانی زاده
میگفتم آخرچطورمصدق اینکارها برای انگلیسها میکرد ؟ گفت آقا واضح است واضح .
کجایش واضح است ؟ درپاریس که بودم آنوقت یک نامه بمن نوشت نوشت دیدیدکه
من گفتم بشما میگفتم شما باورنکردید .هرچه فکرکردم چی چی رامن دیدم من چیزی
راندیدم که تاٌییدکرده باشدکه این راانگلیسها آورده بودند .انگلیسها آورده بودند
که آنها رابدنام بکنند بیرون بکنندازایران ؟ شرکت نفت رابهم بزنند تمام این
اوضاع رابهم بزنند که چه بشود ؟
س- این کتابی که شاه نوشته بوده به پاسخ به تاریخ فکرکنم ....

ج - گفته دوتا شرکت نفت ، شرکت نفت ، دوتا شرکت نفت من را برداشتند . ببینید اینهم بدبختی یک آدمی است ها. آخر توبا یا توبقول خودیک کسی بودی که در آن قسمت دنیا میخواستی که تنها شخص برجسته باشی تونباید این حرف را بزنی آخر به یک روزنامه نگاری یا اوهم میپرسد کدام یکی ها؟ میگوید نمیتوانم بگویم دیگر الان ازکی میترسی ؟ که نمیتوانم بگویم نمیتوانم بگویم برای اینکه نمیدانند . این درکتابش Sullivan نوشته که هی میگفت اشاره میکرد یک جوری که آمریکائی ها ، میگوید یک روزی من با حالت تغیر بهش گفتم بی ادبی آخرا علیحضرت شما با ور میکنید این چیزها را ؟ با تندی گفت نه نه با ور نمیکنم به محض اینکه یک خورده خشونت دید پس زد . ازشاه مان گرفته تمام اعضای خانواده ی سلطنتی این عقیده را داشتند .

س - که ؟

ج - که همه اینکارها را خارجی ها میکنند . تمامشان شاید توشاهد باشی علیرضا شاید دیده باشی . این ...

س - نخست وزیران هم همینطور . نخست وزیران دوره اخیرهم فکرمیکنندکه نقش مهمی خارجی ها بازی کردند در ...

ج - نخست وزیران . آنها هم این عقیده دارند .این عمومیت دارد این همیشه سالهای سال است . این مال اشخاص ضعیفی است که من این را یک عبارتی است که مصدق گفت آنوقتی که من خیال میکردم مصدق واقعا" یک آدم خیلی قرصی است گفت من سگ کی هستم . توی مجلس وقتی که رفته بود این عبارت را گفت من تکه تکه ام بکنند من همچین عبارتی نمیگویم این تیپیک ها که من سگ کی هستم که اینکار را بکنم . من یک کاری را که وقتی که میکنم میتوانم بکنم میگویم میکنم خجالت نمیکشم بگویم وقتی که رفتم پیش شاه که بگویم که خیلی متشکرم ازاینکه بفکر این افتادی که من نخست وزیر بشوم اما من اینکار را قبول نمیکنم گفتش که شما با رفتاری که با میلیسپوکردید ثابت کردید که لیاقت این کار را دارید تا این تمام نشده بود گفتم میتوانم گفتم میتوانم تمام مشکلات ایران را رفع بکنم امانه در این

شرایطی که دوسفیرخارجی بیایندا ینجا خجالت، نمیکشم که‌بگویم وخجالت هم‌نمیکشم که‌بگویم که‌اینکاری راکه بمن تکلیف میکنید آقا اینکارا زعهده من خارج نیست . سهیلی‌وقتی که‌گفت بیا وزیر بهداری بشو گفتم آقا مسخره است وزیرجنگ ممکن بودبمن بگویندبشو وزیربهداری را هیچوقت فکرنمیکردم آخرمن چطورمیتوانم‌وزیربهداری بشوم بلدنیستم اینکاررا، خیلی‌کارها بمن تکلیف شد گفتم نمیتوانم . اما یک کاری راکه بمن تکلیف شد با مطالعه میگفتم قبول میکنم میدانستم‌موفق میشوم میدانستم میتوانم بکنم مشکلاتش را میدانستم وبرای همین هم این پیشنهادها را کردم که من اوامرکسی قبول نمیکنم برای اینکه میدانستم شروع میشود توصیه. با وجوداینکه اینچیزها را گفتم نامه‌نوشتندبدفترمخصوص که‌راه ما زند ران راکه میخواهیدبسازیداین را بدهیدبه خرم من نوشتم چی چی به خُرم من چطورمیتوانم راه بدهم ؟ مناقصه میگذاریم دفعه دوم‌نوشتند.گفتم اینهاکی‌هستندیک همچین کاری میکنند ؟ گفتند سیدضیاء طرفدار حمایت میکندازخُرم.میگویدبه‌شاه شاه هم میگویدبنویسید . آخرشما را بخداآن شاهی که میداندمن اینکارها را نمیکنم جواب هم‌مینویسم که نمیکنم معذالک عادت اینها که رفته متوسل شده میگویدبنویسید هرجائی مینوشتند میکردنداینکاررا میدادند بدون مناقصه . آن سئوالی که‌فرمودیدازچه جهت بود که من این جواب را ....

س- والله صحبت ازچیزشددیگر آن مسئله نقش خارجی هادرانقلاب ایران نوار ماهم تقریبا" بسررسیده وشماهم اینقدرخسته‌تان کردیم ...

ج - من الان احساس خستگی نمیکنم برعکس من الان میتوانم ساعتها با همین با جوش وخروش برای اینکه من هروقت هرجاکه‌صحبت میکردم پیش خارجی ها با جین بلاک همینجور میرنجاندم یک روزی یک وقتی　　(؟)　　بمن گفتش شما یک طوری با من رفتارکردید که یک روزی که‌من نزدیک بوددیگر منقلب بشوم گفت خودداری کردم . اما بمن احترام کردند بمن وام دادند بمن شرایطی چیزکردندکه، این را هم دلم میخواهم شما این را بدست بیاورید آن صورت‌جلسه مذاکرات هیئت

مدیره بانک جهانی راکه بلاک میبردمیگویدکه هفتادوپنج‌میلیون دلارمیخواهم بدهم به‌ایران با این شرایط یک آمریکائی جنوبی میگویدکه تبریک میگویم چطورشدارکستری که تاحالاهمش بتهون میزدالان چاچا میخواهدبزندتبریک میگوئیم اومیگویداشتباه نکنیداین برای کس‌دیگری نیست‌این برای یک مملکت است .
آنوقت میگوید . . .

س- این تاریخش‌تقریبا" کی بوده است‌که بشودبدست‌آورد ؟

ج - پنجاه شش یاپنجاه هفت .آنوقت‌میگویدکه‌این رامابه ابتهاج میدهیم ابتهاج اینطور ، اینطور ، اینطوره وماميدانيم كه‌اگراين رابهش‌ندهيم ازهرجاى ديگرى كه باشد فراهم خواهدكردمنتها اگرمابدهيم ميتوانيم واداريش‌بكنيم شايد اينقدرتندنرود .همانموقعى كه‌تمام ملت‌ايران ميگفت من هيچكارى نميكنم اينها ميگفتندشماداريدزيادتندميرويد اينكه من آتش‌ميگرفتم آخربايكى بمن ميگويدكه‌به اين تندى نروآن يكى ميگويدكه چرااصلا" راه نميافتى . او اينجوراستدلال كرد كه‌اين آدم ازهرجائى باشدتهيه خواهدكرد اگرمابدهيم‌لااقل ميتوانيم سعى بكنيم ترمزش‌بكنيم كه اينقدرتندنرود براى اينكه معتقدبودند من زيادداريم تندميروم .بااين سلام وصلوات دادكه به هيچكس‌نداد . اين را بدست‌بياوريدتاببينيدكه همين سختگيريهادرخارجى هاچه‌اثرى دارد يک خارجى كه عادلانه تشخيص‌ميدهد ميدانست‌من اهانتى به شخص‌اونميكنم عادت‌من اينست‌كه تندى ميكنم عقايدخودم راباشت‌زدن روى ميز بااستدلال خيلى خيلى خيلى خيلى قوى ميكنم يعنى تعصب‌دارم باتعصب‌اين اظهارات‌راميكنم . وبراى آنهااثرنداشت اماايرانى ها ميرنجند .وآنوقت‌ميگويندكه اين قدرت‌رااين ازكجاميآ ورد ؟ پشت سرش‌خارجى هاهستند والاكه ايرانى سگ‌كى هست كه بتواند يک همچين اراده‌اى ازخودش‌نشان بدهد. من اطمينان دارم اگريک‌وقتى ايران يک زمامداران باايمانى پيداكرد به اين معنى كه‌تشريح كردم ومدتى هم سركاربود ميتواندطرزفكرايرانى راعوض‌بكند . حالااگرچيزى مطلبى ديگرداريددراين چنددقيقه خدمتتان عرض‌بكنم مطالبى راكه بسياردارم من . حالاهم بقول عليرضانبايدحاشيه رفت . ولى من

نمیتوانم خودداری بکنم وخیال میکنم کههمین حاشیهرفتن هایک چیزهائی را بخاطرمیآوردکه خوب است حالا عضیش ممکن است تکرار مکررات باشد این اگر بایدحذف بکنید .

س- یک موضوعی راجع بهساعدبودمثل اینکه میخواستیدعنوان کنید ؟

ج - هان ساعدگفتش،که من نایب قنسول باکوشدم زنم گفتشکهببین تمام این هم قطارهای توبه کجارسیدندتوبی عرضه هنوز نایب قنسول ..گفت قنسول شدیم همین حرف رازد سرکنسول شدیم همین حرف رازد وزیرخارجه شدم گفت آخربی عرضه ببین کی هانخست وزیرشدند گفت نخست وزیرشدم،روزی که آمدیم دیگرگفتیم حالا دیگرخانم شادخواهدشد،گفت خاک برسرآن مملکتی کهتونخست وزیرش هستی .

انکتـــــــود بامزهایست خب اوشوخ بود مثلا"این چیزها رامیگفت . یاذم است خیلی آدم پاک سادهای بود هیچ ...

س- زنهای شاههمدراش نفوذ زیادی داشتند ؟

ج - زنها ؟ خیلی براومسلط میشدند بطوریکه ثریاشده بودوالی ثریابخودش اجازه میدادکه مرا بخواهدبگویدکهسفیرآلمان آمده یک همچین کاری صحبت کرده ؟!وخیال میکردکهمیتواند یقین به تلقین پدرش این خیال میکردکهمن راهممیتواندرخنه بکند یک دفعه بگویم بله بله فلان اینها که این وسیله بشودبرای انجام معاملات . وحتم دارم فرح دراوموءثربود حتم .فوزیه بیچاره اصلا" گفتم یک اصلا" دراین عوالم نبود نمیدانم دراثرچی بود تربیتش اینجوربوده فوزیه راهمیشه Governess های انگلیسی وفرانسوی مثل اینکهبزرگش کرده بودنـــدبرای اینکه هم انگلیسی هم فرانسه راخیلی خوب میدانست امایک آدمی بود که یک صورتی بودیک تصویرخوشکلی بودهیچی دیگررا من ازاو ندیدم بنابراین اونه اواصلا" دخالت نمیکرد هیچ هیچ وزجرهم میکشیدبرای اینکه برعلیهاش تحریکات میکردنددرباره نزدیکان شاه واماثریانفوذ داشت فرح نفوذزیاددا شت من ازدورمیدیدم درحضورفرح کمیسیون تشکیل میشدازسازمان برنامه که برنامه جدیدتهیه میکردنددرحضوراومطرحمیشد .شمارابخدافکر کنید من این رامات ومبهوت ماندم، اه آدمتمام روءسای ساز مان برنامه

پرونده‌ها یشان را برمیداشتندمیبردندکه این خانم اظهارعقیده‌بکند . ازکی تا
حالا فرح متخصص امورا قتصادی امورعمرانی اموراداری واینکارهائی که هیچ
اصلا"جنبه شخصی نداشت . حالامثلا"بگویم اموراجتماعی اش خیلی خوب
تنها اموراجتماعی اش را میبردند بله میگفت من دراموراجتماعی اما تمام آن
پرونده را میبردندومیرفتندازاول تاآخربحث میکردند .من اگر تکه تکه‌ام
میکردندهمچین کاری نمیکردم به شاه میگفتم نمیکنم اگرراضی نمیشد استعفا
میدادم .

س- عیبش چی بود؟ بعضی ها میگویند خب داشت کارآموزی میکرد ....

ج - چی چی یعنی چیه من آخروقت ندارم من وقت نداشتم که اشخاص را بپذیرم
کسیکه تعجب میکردم که چطورمیتوانندچیز عضویت تمام این دستگاههای خیریه
را داشته‌باشد دکترمجیدی عضوشیروخورشیدسرخ که‌مال شمس بودبود عضوانجمن
خیریه اشرف بود .

س- سازمان خدمات اجتماعی

ج - خدمات اجتماعی . عضوتمام این تاءسیسات خیریه بودوآنوقت درتمام
این کمیسیونها هم حضورمیداشت . آخرمن وقتی که رئیس سازمان برنامه بودم
میدانستم که مجال نمیکنم غیرممکن بودمن بتوانم اینکارراپکنم تمام اینها
را معذرت میخواستم .

س- چه جورمیتوانست ؟

ج - هیچ نمیتوانست نمیکرد نمیکرد سعی میکرد خودش را نگهدارد . واربابش
ازش راضی باشد فقط یک نیت ' بیشتر یا وربکنیدبیشتراشخاصی که درمقامات بالای
کشوربودند مقامات عالی بودندوزیر نخست وزیر پائین ترازوزیران که‌باشاه
سروکارداشتندنیتشان همین بودازشان راضی باشد بقیه هیچ اهمیت ندارد
هرکاری میکنندبکنند اوبایدناراضی نباشد .

س- شما با امیرتیمورکلالی هم آشنا بودید ؟

ج - بودم وقتی که وکیل مجلس . امیرتیمورکلالی پدر ؟

س- بله .

ج- بله وکیل مجلس بود . بعله بعله بعله او..

س- سردار....

ج- بعله اوبود خیلی خیلی خیلی بعضی وقتها ازمن تجلیل میکرد خیلی ها خیلی مبالغه میکرد . بعضی وقتها ناراحت میشدکه چراآخرمجلسی ها را مثلا" اعتنا نکندآدم این برایشان خیلی ناگوار بود حق هم داشتند .آخرببینیداین چیزهائی راکه من دارم میگویم هی من من میگویم امانديدم دومی ندیدم . بمن بعدها گفتندکه وقتی که شما میآمدیدتوی مجلس ، آخرمن میآمدم زمستان کتم راآویزان میکردم پیشخدمت مجلس میگرفت میرفت بعدمیرفتیم آنجا مینشستیم چائی میآوردندمنکه چائی نمیخوردم Ulcer داشتم برای من شیربا عسل میگفتم میآوردند .بعدها بمن میگفتندرفتار این اشخاص با شما فرق میکردبا رفتاری که با فلان وزیرمیکردند . من اصلا"نفهمیدم چرا اما میشنیدندمیشناختندمیدانستندکه اینکه کمکی که میکردم همیشه سعی من بودکه بیشترکمک بکنم به طبقات پائین . منزل امام جمعه تهران رفتم ، من امام جمعه تهران راخیلی دوست داشتم برای اینکه این دربانک کارمیکرد با من درادارهٔ حقوقی بانک بودوقتی که قبل ازاینکه امام جمعه بشود شیک کراوات ولباس میپوشید وکلاه معمولی داشت یک روزی شدامام جمعه عمامه فلان اینها رفت ازبانک این هیچوقت این رافراموش نکرده بود اینقدر همیشه نسبت بمن یک احترامی میکردکه من ناراحت میشدم مثلا" یک وقتی من بهش کار داشتم میگفتم من میآیم آنجا نگذاشت گفت غیرممکن است من میآیم خدمتتان . آمددربانک من میخواستم عضویت این Board of trustees راکه برای کارهای وصایت وکالت قبول بکنم درآنجا بمن گفتندیک آخوند اگرباشد یک آدمی که وزنی داشته باشد خوب است . گفتندچی بکنیم چی نکنیم نظردادندکه ازامام جمعه بپرسیم که اویک نفرمعرفی بکند گفتم چراخود امام جمعه نباشد؟گفتند آقای امام جمعه ممکن نیست که قبول بکند گفتم من حالابا اوصحبت میکنم تلفن کردم آمد بهش تاگفتم گفت بهترازاین فکرنمیشود

من باکمال میل اما گفتم میدانم بایداجازه‌بگیریدازشاه گفت .. گفتم
من خودم میخواستم‌بشمابگویم بله رفت‌تلفن کرد بعدازچند روزکه‌گفتم وشاه
هم گفت بسیارکارخوبی است‌بکنیداینکاررا . این را بازهم چراذکرکردم
نمیدانم ؟ ازچه جهت‌ذکرکردم راجع به چی داشتیم صحبت‌میکردیم راجع
به امیرتیمورکلالی خب اینهاناراضی بودند که ناراحت‌بودند وزیرمیآید
تامیگویندفورا " پرونده اش رابازمیکنندیاددداشت‌میکنند چشم برایش انجام
میدهد. قبل ازمن دستوررداده بودکه‌هروکیلی که هرچی میخواهدانجام بدهید
وکیل درب‌بازمیکردمیآمدتو اصلا" اجازه‌نمیگرفت . این برایشان شاق بود وحق هم
میدهم بهشان . برایشان مشکل بود . تااینکه برایشان مسلم میشدمیگویم
یک نوساناتی داشت بعضی وقتهاخیلی خیلی خوب‌بودبعضی وقتهاهم یک احساس
میکردم که مثلا" ناراحت‌است‌ازاینکه شاید مثلا" درموردیک‌تقاضائی داشته
که من انجام ندادم رویهمرفته من آدم قرصی تشخیصش دادم یک‌چیزهائی را
درمجلس‌بعضی وقتهامیگفت‌که باپرده مخالفت‌میکرد .
س- پایان مصاحبه باآقای ابوالحسن ابتهاج .

مصاحبه‌کننده : آقای ابوالحسن ابتهاج
تاریخ مصاحبه : بیست ویکم آگوست ۱۹۸۲
محل مصاحبه : شهرکان ــ فرانسه
مصاحبه‌کننده : علیرضا عروضی
نوارشماره : ۳۳

گفتم که اتفاقاً " خودلیلینتال درضمن صحبتها یش بمن همین را گفت. گفت که من الان احتیاج ندارم اما هنوزعلاقه دارم به نظیرکارهائی که در تنسی والی کردیم. گفت خب متشکرم همین را هم میخواستم، بدانم که اطمینان داشته باشم، باوجودیکه سابقه داشتم، که نظرشما چیست. هیچی برگشت رفت تهران وخواستم که دراولین ملاقات با شاه این مطالب را بگویم وبرای من وقت تعیین کردند، گمان میکنم که شاید مثلاً" فردای آنروزی که آمده بودم رفتم درسعدآباد و آنجا دیدم که جمعیت زیادی هستند. آمدندوبهمه گفتندکه امروزاعلیحضرت وقت ندارند. بمن گفتندشما باشیدخودشان الان تشریف میآورند. شاه با شریا آمدپائین، برای اولین دفعه بودکه ثریا را بعدازاینکه درپاریس ملاقات کرده بودم آنروزدیدم. شاه بمن گفت که بیائیدبا من. معلوم شدمیخواهدبرود بمازندران. رفتم وتوی همین کادیلاک شکاری اش که خودش میراند پهلویش نشستم و ازآنجا شروع کردم بصحبت تارسید بفرودگاه. صحبت من اول باین ترتیب شروع شد. برای اینکه وقتی واردشدم بتهران ــ فرودگاه مهرآباد همین دوروزقبلش زنم بمن گفت که اوضاع اینجا بحدی برعلیه من قیام کردندکه سروصدای خیلی مفصلی هم روزنامه ها همدرافواه شایع است. راجع باین موضوع گفتم. گفتم که همچین چیزی شنیدم که تمام مردم قیام کردندبرعلیه من. گفت بله یک عده زیادی آمدند شکایت کردند. گفتم خب پس من قبل ازاینکه شروع بکنم،ولی هنوزشروع نکرده

مشغول مطالعات بودم ، مشغول تهیه زمینه بودم ، استخدام اشخاص ومقدمات تهیه
برنامه دوم ،دراین صورت بهتراست بعقیده من که من الان بروم . برای
اینکه سنوزدست بکارنزدم همه برعلیه من ومخالف من هستند . اینهم دلیل دارد .
ازخود شاه پرسیدم که یکنفرآمده از من تعریف بکند؟ گفت نه . گفتم خب خیلی
خوشوقتم برای اینکه اگرتعریف میکردند من درخودم معلوم میشود یک عیبی بود
برای اینکه کاری راکه من دارم میکنم به کلی مخالف روشی است که دراین
معمول بوده ، قرنها هم است که معمول بوده ومن مخالف این طرزفکروطرزکار
ایرانی دارم کارمیکنم . طبیعی است که اینها همه مخالف من خواهندبودواگرشما
صددرصدتقویت میکنیدمن میمانم ، اگرنودونه درصدباشدمیروم. برای اینکه بر
خلاف انصاف است که من اینطورکاربکنم وشما هم خیال بکنیدکه این حرفهائی که
مردم میزنندوارداست وتحت تأثیرقراربگیرید. بهتراست حالا وعده ای که بمن
سابق داده یدکه همه جورتقویت خواهیدکرد آن بجای خودش . اما الان واقعاً " اگر
میبینیدکه من تاج وتختتان را درخطرانداختم ومردم ناراضی هستنداین بنظر
من خیلی طبیعی است ، میبایست همچین انتظاری را داشت . اما اگربرای شما
مشکلاتی ایجادکرده من الان بروم بهترازاین است که شروع بکنم بکارووسط کار
بروم. گفت که شما رفتاری که با مردم میکنید یک قسمتش باعث کدورت ورنجش
مردم میشودوگله میکنندازسختگیری شما درطرزبرخوردبا مردم. گفتم این را قبول
دارم ، این را تصدیق میکنم وخیلی هم میل دارم که با مردم با خشونت رفتارنکنم.
اما انسان بشراست ،یک روزمیآیم با این تصمیم که امروزباکسی خشونت نخواهم کرد ،یکنفر
میآیدازاعضاء همکارانم یک چیزی میگویدکه برخلاف حقیقت است ، خودداری میکنم
یک کس دیگری میآیدیک چیزی ازاو میپرسم نمیداندبازهم خودداری میکنم ، یک
گزارش میآیداشتباه است خودداری میکنم ، یکنفرمیآیدتقاضا میکندومیگویدکه
اگرشما بخواهیداینکاررا میتوانیدانجام بدهیدبرای خاطرمن بازهم خودداری میکنم
تا بالاخره اینها رویهم جمع میشودویکدفعه آدم منفجرمیشود. من این را تصدیق میکنم

اگراین صفت را نمیداشتم خیلی بهتربود. ولی این را سعی میکنم که با مردم کمتر خشونت بکنم گرچه بسیارمشکل است. وبااین ترتیب به من فهماندکه من موافقم. آها ن اینجا بودکه بمن گفت که لابدشنیدیدکه میگویندکه من برای خاطرشما یکی از نخست وزیران رابرداشتم. خب پرواضح بودکه راجع به زاهدی دارد صحبت میکندواین موقعی است که حالا علا نخست وزیراست. گفتم اعلیحضرت خیال میفرمائیدکه من خوشحال هستم. من این راشنیدم وخیلی هم متأسفم که برای خاطرمن یک نخست وزیرتان راتغییربدهید. امااین گناه من نیست برای اینکه همانطوریکه روزاول به شما عرض کردم من به کسی اجازه مداخله درکارخودم رانمیدهم اماخودسرانه هم کارنمیکنم. یک برنامه ای است که به تصویب رسیده ودرحدوداین چهارچوب این برنامه من اقدامات میکنم. دیگرمطابق میل نخست وزیرمنحرف نمیشوم. گفتم الان علا ازدوستان نزدیک من هست ومن هم به اوهم خیلی خیلی معتقدهستم. خودعلا هم قطعا "ناراحت است که مردم میآیندپیشش یک چیزهائی میگویندکه سازمان برنامه چرا شروع نکرده است به کار، ما میخواهیم که، توقع داریم که درحوزه انتخابی ما یک کارهائی بشود برای اینکه مردم ازما توقعاتی دارندوعلا نمیتواندبه اینها جواب صریحی بدهد. با من هم که صحبت میکندمن به اوبایدحالی بکنم که من امروزآماده نیستم به کاروااین باعث رنجش میشود. بنابراین این خیلی طبیعی است که اینها رنجش پیدا بکنندودرآینده هم همینطورخواهدبود، این گناه من نیست، این طرزخاصی است که ما درمملکتمان الان پیدا کردیم که یک سازمان برنامه ای یست که با این شرایط داردکارمیکند، تحت نفوذ کسی قرارنمیگیرد. خب وقتی که اینکاردیگربااین ترتیب تمام شدآنوقت حالا ازسعدآباد رسیدیم به خیابان پهلوی تقریبا " همان جائی که بعدها خیابان کوئین الیزابت شده بود. اینجا گفتم که من مقصودم ازاین شرفیابی این بودکه بهتان عرض بکنم که دراستانبول با لیلینتال ملاقات کردم واورادعوت کردم که بیایدومیخواهم بفرستمش به خوزستان. گفت بسیارکارخوبی است برای اینکه خب لیلینتال را، شهرت لیلینتال رامیدانست. به لیلینتال آنوقت تلگراف کردم که خودتان وخانمتان بیائیدواین دعوتی که میکنم با موافقت اعلیحضرت است. جواب دادکه اگرممکن است من گوردن کلاپ راهم باخودم بیاورم. گوردن کلاپ کسی است که در T V A با لیلینتال کار

میکردهوبعدکه‌لیلینتال از T V A آمپر ودومیشودرئیس Atomic Energy Comission . کسلاپ جانشین اومیشوددر T V A بعنوان Chairman ویک آدم بسیار بسیاربرجسته‌ای بود. برای اینکه‌فراموش نکنم که این تیکه‌راکه‌راجع به گوردن اینها پس از اینکه‌آمدندوقرارشدبروندبه‌خوزستان یک نامه‌ای نوشتم به‌نجم الملک که‌آنزمان استاندارخوزستان بود. معرفی کردم اینها اشخاص محترمی هستند اینهارا میفرستم. منظورم اینست که‌مطالعاتی بکنند‌درخوزستان برای اینکه‌من یک برنامه‌ای میخواهم درخوزستان اجرابکنم. نجم الملک درجواب یک نامه‌ای به‌من نوشت که من موقعی که‌به‌دعوت ایالت آمریکا سفری کردم به‌آمریکا ، رفتم به T V A ،یکی از جاهائی راکه‌دیدم‌همین Tennessee Valley Authority بود وهمین گوردن کلاپ Chairman بود، رئیس این دستگاه بودوپیش خودم تأسف خوردم که‌چراما امثال این اشخاص رانمیآوریم بایران . مستشارآوردیم ، مستشارهائی که‌بهیچوجه شایستگی نداشتند ، به‌دردایران نخوردندواین اشخاص برجسته امثال اینهاراچرا ما شانس نداریم بیاوریم. ولی الان خوشوقتم که‌اینهاراآوردیم اما میترسم که‌مطابق معمول گزارشاتی بدهندواین گزارشات بر‌ودلای کشوی میزوکسی حتی به‌اینها توجهی نداشته‌باشدکه‌اینها رابخوانند. درجواب به‌او ونوشتم که‌من خیلی خوشوقتم که‌این اشخاصی که‌شما آشنا هستیدبه‌سوابقشان ، برجستگی شان وشایستگی‌شان ولی تصورنکنید من ازآن اشخاصی هستم که‌اینهارا آوردم که‌گزارش بدهند وگزارششان هم خوانده‌نشود ؛ به‌شما اطمینان میدهم که‌نیت من اینست که‌یک برنامه‌ای درخوزستان پیاده‌بشودواین کارخواهدشدبااطمینان . این یکی ازچیزهائی است که‌بخاطرم مانده‌بودبرای اینکه نجم الملک ازآن طبقه‌اشخاصی است که‌آدم بسیاردرست ، بسیارپاک ، بسیارقرص ولی از آن مکتبی است همه‌چیزرا بانظربدبینی نگاه‌میکندوخیال میکردکه‌اینهم‌جزویک تشریفاتی است که‌ما داریم انجام میدهیم که‌نتیجه‌نخواهدداد. حالابرمیگردم به‌آن مطلبی که‌آمدند خبردادلیلینتال ، گفتم باکمال میل‌گوردن کلاپ‌راهم بیاورید. آنوقت شروع کردم، سعی کردم یک چیزهائی‌راجع به‌خوزستان پیدا بکنم که‌برایشان

بفرستم . درتمام وزارت کشاورزی ایران یک ورق کاغذراجع بخوزستان نبود. از سفارت انگلیس خواستم بگیرم گفتندچیزی نداریم. از اصل چهار یک چیزهائی خواستم آنها گفتندیک چیزهائی دارند، یک مطالعاتی کردندراجع بخوزستان . آنچه که ازاینها توانستم جمع آوری کردم وبرای اولین بارفرستادم برای لیلینتال وبه او نوشتم که شما میخواهم وقتی میآئیدبرویدبه بازدیداین محل که امکانات عظیمی دارد واین اولین بار بودکه او مطلع شدکه برای چه کاری من اورا دعوت کردم که بیاید به ایران . قرار بودکه یک تاریخ معینی بیایدوتلگراف کردکه متأ سفانه من باید یک عمل کوچکی انجام بدهم واین الان نمیتوانم بیایم. این برنامه اش تغییرکردبطوریکه شاه به دعوت دولت هندرفت به هندوستان واین دوروزیا سه روزبعدوارد شد درصورتیکه این میبایست قبلا" بیایدموقعی که شاه هنوزبه هندوستان نرفته بود . آمدویک جلسه ای برایش تشکیل دادم درسازمان برنامه دعوت کردم ازهمین متخصصین کشاورزی که در دستگاههای مختلف راجع به خوزستان احتمالا" اطلاعاتی داشته باشند. اینها عبارت بودندازنمایندگان سازمان ملل یعنی F A O

یک همچین چیزی است ، مال سازمان ملل که اینها یک میسیون داشتندکه دونفر ازآنها مقیم ایران بودندکه یکی هندی بود، یکی انگلیسی بنظرم ویکی هم که رئیس این ناحیه ای بودکه ایران هم جزوش بودکه این ازرم آمده بودواتفاقا " درتهران بود، اویک مجار بود. ازاینها دعوت کردم وازچندنفرازاصل چهارکه آنوقت باوارن رئیس اصل چهار بود، یک دستگاه خیلی بزرگی داشت درزمان مصدق ، اینها تشکیلات نسبتا " وسیعی داشتندبرای اینکه آنها بودندکه کمک میکردندبه دولت ایران وبیست وچند میلیون دلاردرسال میدادند، گویا درحدودبیست وسه میلیون دلاربه ایران میدادندواین یک چیزی داشتندکه طرحهای مختلفی رااجرا میکردنددرنقاط مختلف ایران وبرای وزارتخانه های مختلف . ازاینها دعوت کردم که متخصصین کشاورزیشان را بفرستند. جلسه تشکیل شدوباحضورلیلینتال واین اشخاص . ضمنا " ازدستگاه ایرانی هم هرکسی که اطلاعاتی راجع بخوزستان خیال میکردیم، داشت ازآنها هم دعوت کرده بودم. شروع شد به مذاکرات ، اول این نمایندگان سازمان ملل شروع کردندبه اظهارعقیده

کردن وبعد اصل چهاری ها وتمام اینها باتفاق گفتند که در خوزستان امکان انجام کار تقریباً " وجود ندارد ودلائلشان اینست که زمین شوره زار است ، گرما فوق العاده است وآبش هم نمک دارد واز این قبیل مشکلات . من بحدی ناراحت شدم . برای اینکه اینها را من دعوت کردم بعنوان اینکه اینها متخصصینی هستند که راجع به خوزستان ممکن است نظری بدهند که این نظر اساساً شد . بحدی من از نظر اینها تأسف خوردم که خیال کردم خب الان دیگر این کار ما بکلی بهم میخورد . لیلینتال ضمناً " از آنها سئوال میکرد که پرسید مثلاً" درجه حرارت چیست ؟گفتند میرسد مثلاً" به چهل وچند .گفت که خب ما هم درآمریکا جاهائی داریم که بهمین شدت گرما هست درجنوب کالیفرنیا جائی داریم که درهمین حدود گرما است . بعد راجع به نمک گفت که کمتر جائی هست که در دنیا که این مسائل راجع به نمک وجود نداشته باشد ، اینها یک چیزهای خیلی مهمی نیست.ولی من هنوز خودم یک کلمه نمیتوانم حرف بزنم ، برای اینکه اینها را دعوت کردم بعنوان متخصص وهنوز هم نمیدانم که این چه اثری کرده در روحیه لیلینتال. جلسه ختم شد وبعد از ظهر آنروز یک دعوتی کرده بودم از یک عده اشخاصی که با لیلینتال آشنا بشوند . یک عده زیادی را به چای دعوت کرده بودم . لیلینتال وخانمش زودتر از مهمانان دیگر آمدند وازاو پرسیدم که چه اثری به شما کرد ؟ گفت که ما موقعی که میخواستیم طرح T V A را در آمریکا اجرا بکنیم تمام متخصصین آمریکا بدون استثناء مخالف بودند . همه همین حرفهائی را میزدند که اینها زدند . گفت اگر بنا بود ما گوش بدهیم به حرف Experts هیچ کاری نمیتوانستیم بکنیم. من آنقدر خوشوقت شدم از شنیدن این . به او گفتم . گفتم من تصورکردم که شاید این درنظرشما ، درفکرشما یک تأثیری گذاشته باشد برای اینکه اینطور نیست که اینها گفتند . گفت نه خیالتان راحت باشد . اینها را روانه کردم به خوزستان . یک عده ای را هم با آنها فرستادم که یکی شان همین دکتر محمد کاظمی که رئیس قسمت کشاورزی سازمان برنامه بود ومزینی را فرستادم که او را هم تازه آورده بودم برای همین کارهای برنامه ریزی درکارهای کشاورزی وآبیاری . رفتند خوزستان ویک چندروزی آنجا بودند ، یک تلگرافی رسید از دکتر کاظمی که اثری که خوزستان وامکانات خوزستان در این اشخاص

کرده‌فوق العاده است . برای اینکه او هم میدانست ، او هم حضور داشت در آن جلسه‌ای که اینها اینطور اظهار عقیده کرده بودند . برگشتند . مدتی را که در آنجا بودند درست بخاطرندارم اما شاید بیش از دو هفته بود . آمدند و جلسه‌ای در دفتر من که تمام رؤسای سازمان برنامه آنهائی که مربوط بودند در کارهای کشاورزی و آبیاری حضور داشتند که خسرو هدایت بود ، اصفیا بود ، پرودوم بود ، کاظمی و یک عده دیگری ، اشخاص دیگری از همین همکاران ارشد من . لیلینتال شروع کرد به گزارش دادن . یک مقداری او گفت و یک مقداری کلاپ گفت و تمام آنچه که میگفتند راجع به اثری است که خوزستان در اینها گذاشته . یکی از آن چیزهائی را که دیدم روی اینها خیلی خیلی مؤثر بود این آثار آبیاری زمان هخامنشی که در آن زمان میگفت آثاری هست که سد ساخته بودند ....
بعدی در اینها تاثیر کرده بود که من همچین گوش میدادم به این مطالبی که این میگفت بعدی خوشوقت شدم ، بعدی در من اثر کرد که به آنها گفتم بدون تأمل ، حالا که شما یک همچین چیزهائی را دیدید من میخواهم از شما بپرسم که حاضرهستید که بیائید و با من همکاری بکنید در اجرای برنامه‌ای برای خوزستان ؟ اینها مثل اینکه توقع نداشتند همچین چیزی را و گفت که ما آماده نبودیم برای یک همچین فکری . گفتم خب میترسید ، این کار بزرگی است میترسید که قبول بکنید ؟ گفت نه ما باید با شرکاء مان در نیویورک ، برای اینکه به عنوان یک شرکتی درست کرده بودند Development and Resources Corporation که آندره مایرهم از شرکاء ـ شان بود . آندره مایرهم همان کسی است که Lazard Frères را در نیویورک اداره میکرد . یعنی یکی از بزرگترین مؤسسات سرمایه‌گذاری در دنیا ، یکی از اشخاص برجسته‌ای که ، بعد راجع به آندره مایرهم میخواهم یک توضیحاتی بدهم چه سوابقی دارم با آندره مایر و تعریفهائی را که از این آدم شنیده بودم . گفت باین میخواهیم تلگراف بکنیم و منتظر بخواهیم و همچنین گفت یکنفر را هم ما داریم که در T V A با ما کار میکرد ، او الان در برزیل هست . او را هم باید ببینیم که او Available هست و حاضر هست که بیاید یا نه . رفتند و بعد از دو سه روز آمدند گفتند که حاضریم . اصولاً حاضریم برای مذاکره . گفتم خب پس بنشینیم و صحبت بکنیم . تلگراف کردند به

نیویورک مشاور حقوقی شان آمدومن هم بههمکاران ایرانیم گفتم کهشما بنشینید واین طرح قراردادبااینها رابریزیدوروی این اصل کهاینها درظرف یکسال بنظرم بودکه اول مطالعات کلی بکنند، بعدنظربدهندکهچهچیزهائی بهما بعنوان مهمترین برنامهشروع بهاجرایش بکنیم . یک برنامه عمرانی محلی برای خوزستان کهتمام فلسفهمن این بودکهبرای ایران ما هرقسمتی مثل خوزستان را مثلا" خوزستان میخواستم، آذربایجان ،کرمان، خراسان ، برای اینها یک Regional Planning درست بکنیم کهآنوقت اینها راتمام راتلفیق بکنیم دریک برنامهکلی مملکت واینها را همنظرمن این بودکهازکشورهای مختلف بیاوریم کهیکنوع رقابتی باشدبین اینها کهاینجا را مثلا" میدادم بهآمریکائی ، درنظر داشتم کهیک قسمتش را بدهمبهفرانسوی ها ، یک قسمتش را بدهم بهآلمانها ، یک قسمتش را بهانگلیسیها کهاینها هرکدامشان روی هم چشمی همدیگرهم کهباشدنهایت سعی وکوشش را بکنند. اما این برنامهها تمام برنامههائی باشدکهباهمهم نواخت باشدکهبشوداینها را تلفیق کردویک برنامهکلی کهموزون باشدکهیک همآهنگی داشتهباشدبرای برنامهکل کشور. اینها مشغول شدندبهمذاکره. آهان بهلیلینتال هم گفتم کهمن میخواهم ، کهوقتی کهخواستیم یکی ازبرنامهها را اجرابکنیم ،نهفقط این باشدکهشما این برنامه رانظارت بکنیدبرای اینکهساخته بشود، مثلا" سدساختهبشودویک طرح کشاورزی تهیهبشود. دراجرایش هم شما دخالت داشتهباشید، مسئولیت قبول بکنید ، مخصوصا" درتعلیم وتربیت ایرانیها ، کهایرانیها بعدازاینکهشما رفتیدبتوانندانیها را خودشان اداره بکنند. بنابراین این برنامهجامعی میخواهم کههم اول مطالعهبشودکهچهامکاناتی دراینجا وجود داردوکدامهای اینها رابعنوان الاهم وفی الاهم مادرمرحلهاول دراین برنامهمثلا" هفت سالهای کهالان دردست داریم، دراین مرحلهاول اجرابکنیم و چهچیزهائی دربرنامههای آیندهاجرابشودودرعین حالی کهازروزی کهشروع میکنیم بهاولین قدم دراجرای یک برنامهای ما تهیهبکنیمیکعدهایرانیها راتعلیم بدهیم استخدام بکنیم کهازهمان روزاول قدم بهقدم باشما پیش بروندبطوریکهوقتی کهشما

رفتیداینها بتواننداین دستگاه رابه‌بهترین شکلی اداره بکنند. خب این خیلی در لیلینتال اثرکردبرای اینکه عین کارهائی بودکه‌اودرجای دیگرکرده بود،مثلاً" در TVA کرده بود. بنابراین این یک‌برنامه‌ای میشدروی همان اصول TVA. جنبه‌حقوقی اش هم ، مشاورین حقوقی بودند که حالابخاطرندارم آنوقت سیروس غنی آمده‌بودیانیامده‌بود، دراین کارها مشارکت داشت یا نه.

س- او۱۹۵۶آمده‌بود.

ج - این هم۱۹۵۶بوددیگر.برای اینکه‌در۱۹۵۵وقتی که‌من اینها را دعوت کردم،سپتامبر ۱۹۵۵دراوایل ۱۹۵۶آمدندواین راازاینجهت میگویم . برای اینکه‌هرکسی راکه‌من سراغ داشتم‌که‌میتواندکمکی بکنددرتهیه‌این ، اولاً" قراردادبالیلینتال،شرکت داشته باشد.هرکسی راکه‌تصورمیکردم‌این صلاحیت رادارددراین جلسات دعوت میکردم، درتهیه‌این طرح شرکت داشت . اینها شروع کردندبه‌این کارهایشان ، یک طرحی تهیه کردندکه هم جنبه حقوقی داشت‌هم جنبه فنی وبعدکه‌بمن اطلاع دادندکه‌این حاضر شده نشستیم‌با همکاران دیگرم مثل خسروهدایت‌واصفیاکه‌یک طرحی راتهیه‌بکنیم‌که‌بدهیم‌به کمیسیون برنامه‌مجلس . همین کارراهم کردیم.یک طرحی تهیه کردیم که اینکارها را میخواهیم بکنیم درخوزستان ، این قراردادرا میخواهیم ببندیم وپنجاه‌میلیون تومان هم میخواهم‌پیش‌پرداخت بدهم به لیلینتال که آنوقت میشد تقریباً" شش میلیون ودویست وپنجاه هزاردلارکه‌یک همچین چیزی . اینها وقتی که آماده شد اول فرستادم برای نخست وزیرکه‌علا بود. البته درضمن هم با علاهم تماس داشتم ، مذاکره میکردیم واین کارها راهم‌مقدماتش راتهیه میکردیم .یک شب با علا بودم دریک جائی به‌اوگفتم ، حکیم الملک هم بود، آنوقت نخست وزیر علابوددیگر۱۹۵۶ ؟

س- بله.

ج - گفت بسیاربسیارکارخوبی کردید ،چه‌کردیدواینها ، خیلی اظهارخوشوقتی کرد. ضمناً" پرسیدکه‌دیویدلیلینتال کلیمی است ؟ گفتم که‌آقای علامن راجع به‌مذهبش سئوالی نکردم . برای من فرقی نمیکندکلیمی باشد، مسیحی باشد، بمن ارتباطی ندارد.اصلاً" مذهب برای من مطرح نیست . به‌طوری که‌فهمیدکه‌من موافق نیستم گفت نه فقط پرسیدم .خب بعدها فهمیدم‌که‌بله‌راست هم است کلیمی است . امامن

اصلاً"فکرش را هم نکرده بودم که کلیمی است .کلیمی باشد.علاوه بر اینکه عنوان نخست وزیر این را دیده بود و ازعلا هم تقاضا کردم که این را بفرستد به مجلس . فرستاد به مجلس وکمیسیون مشترک سازمان برنامه که مثل اینکه ۴۲ نفر عضو داشت که عده بیشترشان مجلسی هـا بودند، یک عده ای هم ازسنا بودند . این اسمش کمیسیون مشترک برنامه بودکه حق قانونگزاری هم داشت. قانوناً" بهش این اجازه را داده بودم که لازم نباشد که لوایح مربوط به سازمان برنامه برود به مجلس شورای ملی . اینها هرچه که تصویب میکردند اثرقانونی داشت . این جلسات یکدفعه در مجلس تشکیل میشد، دفعه بعد در سنا . در مجلس وقتی که تشکیل میشد ریاستش با رئیس کمیسیون مجلس بود که دکتر جزایری بود که اهل خوزستان بود ونماینده خوزستان هم بود. درسنا درتحت ریاست صدرالاشراف بود که آنوقت هنوز رئیس سنا نشده بود وسناتور بود. من درضمن اینکه این چیزها را داشتیم کار میکردیم زمینه را هم خواستم دراین کمیسیون برنامه فراهم بکنم. هم به صدرالاشراف گفتم ، هم به جزایری گفتم که من اینها را آوردم برای خوزستان و الان مشغول تهیه برنامه ای هستیم که بعد میآورم ، وقتی آماده شد میآورم به کمیسیون برای تصویب کمیسیون . دکتر جزایری گفت که ، شمس الدین جزایری ، گفت که نمیتوانید این کار را بکنید. تعجب کردم چطور نمیتوانیم . گفت انگلیسها نمی گذارند . گفتم به انگلیسها چه ارتباطی دارد؟ گفت درخوزستان امکان ندارد. آنها تا حالا مانع شدند که درخوزستان کاری بشود واین را هم نخواهند گذاشت . گفتم اگر من بکنم چی ؟ گفتم اصلاً" من هیچ مناسبتی نمی بینم که انگلیسها ، این ارتباطی به انگلیسها ندارد. گفتم اگر من کردم چی ؟ گفت اگر اینکار را کردید باید مجسمه شما را ازطلا بسازیم. وقتی که این لایحه را بردم آنروز در مجلس شورای ملی که به ریاست شمس الدین جزایری هم بود، گفت که فلانی بمن یک همچین چیزی گفت ومنهم این عقیده ام این بود وحقیقتاً " امروز یک روز تاریخی است ، چنین است وچنان است . اگر موفق بشویم که این کار را در آنجا انجام بدهیم ، این مجسمه آقای ابتهاج را ازطلا باید ساخت . یعنی اینها اینطور اطمینان داشتند که امکان ندارد که ما بتوانیم این کار را در آنجا

بکنیم علیرغم انگلیسیها . با تفاق آراء تصویب شدکه این کار بشود، این طرحی را که من تهیه کردم برای خوزستان بنحوی که تهیه کرده بودم اجرا بشود و وظائفی را که به اینها محول کرده بودم تصویب شد، پنجاه میلیون تومان هم بعنوان پیش- پرداخت به اینها پرداخت بشود. قبل از اینکه این کارها بشود من به شورای عالی سازمان برنامه و به هیئت نظارت که اینها را، هردوتای این هیئت ها را من وادار کرده بودم که با هم جلسات مشترکی تشکیل بدهند و اینهم اسمش را گذاشته بودم جلسه مشترک شورا و هیئت نظارت. اول که آمدم به سازمان برنامه گفتم که من اصلاً نمی پسندم این طرز کار را. چون دیدم شورا یک نامه ای مینویسد به هیئت نظارت درصورتیکه هردوتا یشان توی یک طبقه یک ساختمان بودند، چهار پنج روز طول میکشد تا برسد به اینها، تا اینها توی اندیکاتور آنجا وارد بکنند و بعد مطرح بکنند چهار پنج روز طول میکشد تا ازچند اطاق فاصله اینها به همدیگر جواب بدهند. من به آنها گفتم که این طرز کار را من نمی پسندم، چه مانعی دارد که همه ما دریک جا جمع بشویم و یک جلسه داشته باشیم؟ شورای عالی هفت نفر هستند هیئت نظارت هم هفت نفر، منهم بعنوان مدیرعامل در اینجا شرکت میکنم، تمام روسای سازمان برنامه که اینکاری را که امروز میخواهیم مطرح بکنیم مربوط به آنها است، آنها هم میآیند حاضر نیستند، هرشخص دیگری را هم شما بخواهید از سازمان برنامه خبر میکنیم میآیند اینجا می نشینیم تمام دوریک میز همه‌ی ما ایرانی هستیم یک هدف هم بیشتر نداریم و آنهم اینست که به بهترین وجهی بتوانیم این کارهائی را که به ما محول شده انجام بدهیم. گفتند آقا نمیشود. شوراها گفتند که آخر تصمیم با ما است، اتخاذ تصمیم با ماست، آنها هم گفتند که اگر ما در اینکار شرکت بکنیم آنوقت آن مسئولیت خودمان را چطور انجام بدهیم که از طرف مجلس شورای ملی ما مأموریم برای نظارت؟ گفتم که با همدیگر تناقضی ندارد. در این جلساتی که مطرح میکنیم بحث میکنیم، همه ما هرعقیده ای دارد بحث میکند و اظهار میکند و تصمیم با این با شورا است. این هفت نفر نظرخودشان را میگویند، هیئت نظارت هم که مأمور است برای اینکه ببینند این آیا تطبیق میکند با قوانین، آیا

مطابق مصالح هست یا نیست اگر نظری دارند آنها ابراز میکنند و میگویند. اگر شورای عالی این نظرها را شنید و قبول کرد خب اینها را ملحوظ میکنیم درتصمیمات مان اگرلازم ندانست درنظرخودش باقی بماند. شما هم اگرمخالفتی دارید، شما هم مطابق قانون نظرخودتان را میدهید، به هیئت دولت میدهید، به مجلس میتوانید گزارش بدهید مستقیم. قبول کردند. تمام جلسات ما عبارت بودند از همین جلسات مشترک وبا نهایت سهولت همه اینکارا انجام میشد هیچ آن اشکالات پیش نیامد. بحث مفصل میشد بعدشورا تصمیم خودش را میگرفت. آنها هم هرنظری که داشتند قبلاً" گفته بودند دیگراین کاغذبازی ونمیدانم این مکاتبات واینها از بین رفت. برای این جلسات مشترک هم یک دفترصورت جلسه مخصوص بعنوان مجمع مشترک بود. این را میگویم برای اینکه این اهمیت دارددرآن ادعانامه ای که برعلیه من بعدها گرفتندازطرف دیوان کیفر. درکمیسیون مجلس که تصویب شد با این تشریفات که تمام را هم هیئت نظارت وهم شورا وهم دولت توسط نخست وزیر و هم مجلس قراردادرا امضاء کردیم با یک تشریفاتی که عکسبرداری هم شد که این عکسهایش هم بود داشتم. توی کتاب لیلینتال هم هست، این موقع امضاء کردن این قرارداد. تمام این کارها انجام شد، قرار داد امضاء شد. بنا بودکه سه روز بعدشا ۱۰ زهندوستان برگردد. به لیلینتال وکلاپ گفتم... آها ن این را من بگویم قبل ازاینکه برسیم به آنجا. پس ازآن جلسه مشترکی که این تصمیمات را گرفتیم و تمام شدهمه پا شدندرفتند. پرودوم گفت من اجازه میخواهم که با شما یک صحبتی بکنم ماند. هکتورپرودوم گفت که به شما تبریک میگویم. هم به شما باید تبریک گفت وهم به لیلینتال. یک کاربه این بزرگی را شما اینطوربا تصمیم وبرندگی این را گرفتید من همچین چیزی نظیراین را ندیدم. گفتم که هیچ این چیزفوق العاده ای نیست. من سالها بود که آرزوداشتم برای خوزستان یک کارهائی بکنم، قبل ازاینکه بیایم به سازمان برنامه. یکی ازمعتقدات من این بودکه خوزستان یک جائی است که اگربی نظیرنباشدکه دردنیا کم نظیراست. وهیچکس به فکرش این نبوده،

بنابراین آرزوی من این بود که اگر من یکروزی دستم برسد برای اینجا یک کاری بکنم. وقتی هم آمدم به سازمان برنامه... آهان این را هم الان یادم آمد. وقتی که مشغول تنظیم این مقدمات برنامه دوم بودیم وکلای خوزستان واستانداری خوزستان گفتند ما یک طرحی تهیه کردیم راجع به خوزستان میخواهیم بیائیم با شما بحث بکنیم. گفتم بفرمائید. یکروز جلسه‌ای تشکیل شد. سپهبد بود آنوقت چی بود؟ کمال، استاندار خوزستان بود واین هنوز قبل از اینست که نجم الملک برود. تمام وکلای خوزستان وسناتورهای خوزستان که سناتور خوزستان آن نظام السلطنه مافی بود. هفت هشت ده نفر بودند. آمدند و یک دانه نقشه خیلی خیلی بزرگی بود بطوریکه روی میز دفتر من که میز بزرگی بود جا نداشت. این را گذاشتند روی زمین و دیدم اینها یک طرحی درست کردند برای خوزستان که بنظرم ده درصد از پول نفت به خوزستان داده بشود و اینها برای خودشان این را اجرا بکنند. آمدند حالا که ما کمک شما را میخواهیم که این را می‌خواهیم بدهیم به مجلس. گفتم من با تمام قوا با این مخالفت خواهم کرد. اینها بحدی به آنها برخورد. حالا آمده‌اند که کمک مرا بخواهند که بتوانند این را بقبولانند به مجلس. گفتم برای اینکه شما درست عکس آن کاری را میخواهید بکنید که من با این نیت آمده‌ام به سازمان برنامه. با این نیت آمده‌ام که یک برنامه جامع باشد برای تمام مملکت. شما یک برنامه میدهید این مال خوزستان. فلانقدر از درآمد نفت را هم بدهند به شما، برای اینکه میگوئید نفت مال ماست، مال خوزستان است. گفتم اگر این را من قبول بکنم فردا آذربایجانی ها میآیند. میگویند شما مدیون ما هستید، اگر ما نبودیم شما مشروطه نمیداشتید. یک برنامه هم آنها میآورند و میگویند فلانقدر، ایکس درصد این درآمد نفت را هم به ما بدهید. خراسانیها میآیند. آنها هم هزار و یک دلیل میآورند که خراسان چقدر اهمیت دارد، کرمان همین طور، گیلان میگوید ما هم در جنگ مشروطیت پیش قراول بودیم. گفتم آقا درست این مخالف آن فلسفه‌ای است که من دارم. من غیرممکن است با این موافقت بکنم. خیلی خیلی مأیوس شدند خیلی. از صحبتهایشان که عجب ما آمدیم که اینکار را بکنیم. آنوقت خواستند

هم طوری بگویندکه‌خیلی خوب حالا ما آمدیم پیش شما ، اما شما اگرقبول نکردیــد ما خودمان این را پیشنهاد میکنیم به مجلس وبه‌تصویب میرسانیم. گفتم حالا صبر کنید من به‌شما بقیه‌اش را بگویم. گفتم من یک فکرهائی کردم یک برنامه‌هائی دارم یک نظرهائی دارم راجع به‌خوزستان . اگرموفق بشوم اینکاری راکه‌شما میخواهیدبکنیددرمقابل آن هیچ است . من یک کارهائی را دارم برای خوزستان که‌اگراجرا بشود خوزستان یکی ازبرجسته‌ترین برنامه‌های من خواهدبود، بنابراین شما صبربکنید، حوصله‌بکنید. من الان نمی توانم . آنوقت نه‌با لیلینتال صحبت کرده‌بودم‌بهیچ وجه‌من الوجوه، امادراین صددبودم که‌برای خوزستان یک اشخاصی را پیدا بکنم که‌بتوانندااین کارهای عظیمی راکه‌درخوزستان یقین داشتم میشــود اجرایش کردبوسیله او . اینها همین لیلینتال اینها بودندکه پیدا کردم .بااین هکتورپـــــرودی‌گفتم که‌من آرزویم این بود این اشخاص را پیدا کردم . گفتــم تصدیق میکنیدکه‌اینها بهترین اشخاصی هستنددردنیا ؟ گفت بله. وتمام چیزی را هم که‌بهشان میدادم برای یکسال بنظرم دویست وپنجاه‌هزاردلاربود، خیال میکنم. یا سیصدوپنجاه‌هزاردلاربود یادم نیست . گفتم که‌خب شما مثلا" میگوئیدکه‌این را اگربیشترسعی میکردم چانه‌میزدم صدهزاردلارکم میکردم. صدهزاردلاردرمقابـــل آن کارهائی که‌من آرزودارم درخوزستان بشودچی است ؟ هیچ است .بنابرایـــن هنری نکردم‌کهاینطورکه‌بمن تبریک میگوئیدازاین کاری که‌من کردم ، تصمیمی که لیلینتال گرفت . این همه‌چیزاینها آماده‌بود. من عقب آدم میگشتم بهتریـــن اشخاص‌دردنیا را هم پیدا کردم. هم سابقه‌ای که‌در T V A دارندوهم کارهائی که برای باتک کردند .بلاک هم بمن گفت که‌بهترین شخصی که‌دردنیا ممکن بودپیدا بکنید برای اجرای این فکرتان این است . گفتم کارفوق العاده‌ای است . همانطوریکه گفتم اینها هم قرارشدکه‌بمانندتا شاه‌بیاید. باز به‌علا گفتم‌که‌یک تلگرافی بکنید به‌شاه‌که‌روزجمعه‌بنا بودکه‌شاه‌بیاید که‌روزشنبه‌یک وقت ممتدی بدهندکه‌من لیلینتال وکلاپ را میخواهم ببرم معرفی بکنم. جواب هم آمدوشنبه‌را هم وقت‌دادند. اینها را برداشتم‌وبردم . وقتی واردشدم توی دفترشاه‌بماوگفتم قراردادخوزستان را امضاء

کردم. بهیچ وجه من الوجوه اطلاع نداشت. آنوقت اینها نشستند. گفتم حالا خودشان مشاهدات شان را درخوزستان بعرض خواهند رساند. همان مطالب را که درکمیسیون دفتر من درسازمان برنامه گفته بودند، اینجا البته مختصرتر، گفتند. شاه هم حظ کرد وقتی که امکانات خوزستان را شنید که چه کارها ئی میشود کرد. گفتند آنچه که ما دیدیم یکی از غنی ترین جاهای دنیا است برای این کارها ئی که درنظر داریم. آنوقت گفتند ما با کمال علاقه، تأثیری که کرده بود در لیلینتال یکی امکانات خوزستان بود و یکی کارها ئی که در دوهزار وپانصد سال پیش شده بود که آثارش بود که میگفت که شما این کارها ئی را که کردید اصلا" نه فقط آمریکا ئی وجود نداشت در هیچ جای دنیا یک همچین کارها ئی را دست نزده بودند، آثاری که معلوم است که چه کارها ئی میخواستند بکنند، چه سدها ئی میخواستند بسازند. آنوقت این امکانات را متوجه بودند یکی فقر. گفت درعین حالی که ما این امکانات عظیم خوزستان را دیدیم مردم فقیر، مردم بدبخت، مردم لخت واین چنین خواهد شد، چنان خواهد شد، فلان خواهد شد.

س - چه کارها ئی درنظر گرفته بودید برای خوزستان؟

ج - گفتیم که ما سدها ئی را که باید بسازیم. به آنها گفتم که در این مدتی که مدت مطالعه خواهد بود، این در ۱۹۵۶ بود من ۱۹۵۹ از سازمان برنامه رفتم مثلا" سه سال مانده بودم از آن موقع سه سال طول کشید که این کارها شروع شد، ما لازم نیست صبر بکنیم که مطالعات شما به پایان برسد. درهرمرحله ای که شما دیدید یک طرحی هست که در آن هیچ تردید نیست که این طرح از لحاظ اهمیت از لحاظ Feasibility امکانات قابل اجرا خواهد بود وجزو اولین برنامه ها ئی خواهد بود که اجرا میشود معطل دیگر نمیشوید تا آخر مدت. این را وسط کار میآئید به من میگوئید ما هم رسیدگی میکنیم اگر موافق بودیم اجرا میکنیم وهمینطورهم شد. دو موردی که پیدا شد یکی سد زبود و یکی نیشکر.

خب پس از این تشریفات اینها رفتند و فورا" و در کارشان بی نظیر بودند. آن یا رو وردون که در برزیل بود وقتی که به او تلگراف کردند او برای یک شرکت دیگر آمریکا ئی در برزیل کار میکرد، بمحض اینکه به او گفتند که ما به شما احتیاج داریم میتوانید بیائید یا نه؟ جواب داد که فورا" میآیم استعفا داد از آن -

شرکتش دربرزیل استعفا داد و او هم برای کارهای سدسازی به برزیل رفته بود، آنها هم امکانات عجیبی دارند. آمد با اینها و شروع کردند اینها اشخاص برجسته می - فرستادند. برجسته در هر رشته ای. یکیش مثلاً" وردون. این وردون کسی بود که دو ازده سد را در T V A محلش را تعیین کرده بود و طرحی که داده بود طبق آن طرح این سدها ساخته شده بودند. این را آورد و ندپروازکرد. من هواپیما گرفتم از هواپیمای نظامی ..

روایت‌کننده : آقای ابوالحسن ابتهاج

تاریخ : ۲۱ آگست ۱۹۸۲

محل : شهرکان ـ فرانسه

مصاحبه کننده : علیرضا عروضی

نوار شماره : ۳۴

س- راجع به وردون میفرمودیدکه‌وقتی ازمحل سددزپروازمیکردید .

ج ـ من متوجه‌شدم چندین بار این دورزدروی این سد وگفت من چندشب نخوابیدم برای اینکه نظیراین درهیچ جای دنیا ندیده بودم . دودیوار ، دودیوارازسنگ که بالا میرود واین رودخانه‌ی عظیم کارون که میآیدوبه دریا میریزد وآنوقت این یک دفعه این ارتفاعات کوهها میرسدبه دشت خوزستان . میگفت همچین وضع طبیعی درهیچ جای دنیاوجودندارد . ومن نمیتوانستم بخوابم که همچین چیزی امکان دارد یانه . لیلینتال میگفت مثل این میماند که خدا این رابرای ملت ایران گذاشته بودکه یک نفربیایدیک دیوار بسازد ، این سدرایک دیواربسازدوتمام این آب پشت سدرامهار بکند . بحدی اینها علاقه پیداکرده بودند عشق پیداکرده بودندکه‌بیش ازخودمن اینهاحرارت بخرج میدادندکه من لذت میبردم ازاین امکاناتی راکه من میدانستم بطورکلی درخوزستان هست امااینها این راوقتی میشنیدم ، این جزئیات راوقتی میشنیدم که این بی نظیر است دردنیاوجودندارد . بعدها به نظرم من درزندان بودم یابعدازآن بود ؟ بله خیال میکنم همانموقعی که زندان بودم وردون آمد به ملاقات من وگفت که .. آنوقت دوباره برزیلی‌هادعوتش کردند که‌بروگفت درآنجا یک محلی پیداشدکه تنهاجائی است که تازه پیدا شده که ازسد دز امکاناتش بزرگتراست ودربرزیل است.اماگفت یکی ازمشکلات عظیمی آنجادارد برای اینکه رفتن توی آن جنگل های برزیل کارکردن

خودش اصلا" یک طرح عظیمی است که این جنگل را باید بسازند آنجا . درصورتیکه اینجا حاضر و آماده بود . و یک چیزیکه بارها بمن تذکر داده و این را هم حالا میگویم که چه جور هم شد ، این کلاپ میگفت که من درست نفهمیدم چطور شد که موقعی که راه آهن را میساختند این راه آهن طوری ساخته شده که الان ما میتوانیم این سد را بسازیم اگر یک نوع دیگری ساخته شده بود ، این خط اگر از نزدیکی های آنجا رد شده بود ، نمیشد سد را ساخت برای اینکه راه آهن میرفت زیر آب سد دز دریاچه سد . یک سفری که بعد باهم به خوزستان میرفتیم اتفاقا " بلاکی که نماینده کامساکس بود و کامساکس این راه آهن را ساخته بود . بلاک برای اینکه درعین حالی که من برای سرکشی بکارسد دز و کارهای خوزستان میرفتم و کلاپ با من بود لیلینتال شاید نبود کلاپ با من و چند نفر دیگر از دستگاه همین D & R درخوزستان ، بلاک هم با من میآید برای اینکه کار بندر خرمشهر را هم به کامساکس داده بودم . او هم برای اینکار میآمد . آنجا وقتی که او را به کلاپ معرفی کردم کلاپ از او سئوال کرد چطور شد شما آن کار را نکردید اینجوری ساختید ؟ گفت من وجب به وجب این جاها را خودم رفتم . گفت راه دیگری نداشت . دور میبایست بزنند و گفت این یک چیز طبیعی بود نمیشد مستقیم بروند . من دیگر حالا بخاطر ندارم که این دلایل فنی اش چی بود ، اما گفت آنطوری که شما خیال میکردید میشد امکان نداشت . و گفت یکی از شانس های ایران این بود که این الان میگوید که امکان نداشت اما اگر آن جور ساخته شده بود ما این سد دز را نمیتوانستیم بسازیم بالاخره اینها مشغول شدند رفتند چیزها را که دیدند این طرح سد دز را گفتند قابل اجرا است میتوانیم اجرا بکنیم قبل از اینکه گزارش مان به پایان برسد . گزارششان سه سال بود . برای اینکه در یک ماه بعد از رفتن من در ۱۹۵۹ گزارششان را دادند . گزارششان هم به اسم ، به عنوان خسرو هدایت بود . خسرو هدایت اولین کسیکه رئیس

سازمان برنامه‌شدبعدازمـــــن آرامش بود ؟ بعدازاینکه من رفتـــم خسروهدایت شد ،وآرامش شد و اصفیا . گمان میکنم به همین ترتیب بـــود دیگـــر . بله خسروهدایت بود ، خسروهدایت . این گزارش رابعنـــوان اودادندکه برای من هم‌فرستادند من داشتم دیگر .یک گزارش را داشتـــم که عکس های سددزدرآن بود و امکانات سددز . این راپس ازاینکـــه تمام کردندسه ساله‌بود،چون مدتش هـــم زیادبود من بهاینجهت گفتـــم که ماصبرنمیکنیم واگراینکاررانکرده بودم نمی بودم درآنجابرای شروع این وقطعا " برنامه خوزستان ازبین میرفت اگرشروع نشده‌بود. پـــس بنابراین سددزرا ونیشکررا اینها دردوره‌ی آن سه سال قبل ازاینکـــه بـــرنامه شـــان داده بشود اینهارابعنوان همان چیزهائی راکه گفته بودم اگراین چیزهای فوری هست ومطمئن هست اینهارااجرا میکنیـــم . این دوتاکه‌برجسته بود شروع‌کردیـــم .

س- چندتاسدقراربودساخته بشود ؟

ج - سیزده‌سد ، متاءسفانه تمام جزئیاتش راداشتم ، هـــم سدهایـــش هم محلش هم مشخصاتش ،هم خرجش ،هم چه مقدارآب وچه مقداربرق خواهنددادد. تمام اینها جزوبرنامه خوزستان تهیه شده بود . که شش میلیون وپانصد هزارکیلو وات برق میداد که سددزآن پانصدوبیست هزارکیلووات بـــود . ازجمع شش میلیون وپانصدهزارکیلووات ، تمام ایران چهارصدهزارکیلووات برق داشت به استثنای حوزه‌ی نفت ، تمام ایران چهارصدهزارکیلـــووات برق داشت یک سددز پانصدوبیست هزارکیلووات برق میداد. من وقتـــی کهاینهاراتوی کمیسیون برنامه مطرح کردم ،سئوال میکردند،به آنهـــا این ارقام رامیدادم که چهارصدهزارکیلووات داریم وپانصدوبیست هـــزار کیلووات میدهد،ازمن میپرسیدندکه این برق راکجا مصرف‌خواهیـــد کرد؟گفتم درخودخوزستان . تمام ایران چهارصدهزارکیلووات داشـــت من میگفتم در خودخوزستان . میگفتندآخرهمچین چیزی مگرمیشـــود؟

چطورهمچین چیزی چطورمیشود ؟ نه فقط شد کم هم آمد. با زبرق به اندازه کافی نداشتیم .این بعدهاـــــــزو Grieve عمومی ایران شدکه تـــوی سدکرج وســـــدز وکارخانه‌های تولیدبرقی که درجاهای مختلف داشتنـــــد اینها راتمام رایکی کردندوتازه به هیچکسی نمیرسید به هیچ جانمیرسیـــد وقتیکه اینها میرفتندصحبت ازاین میکردندکه ما میخواهیم بـــــا نیروی اتمیک ایستگاه تولیدبرق ، نیروی برق بسازیم انتقاد من این بود یـــــک مملکتی که هنوزشش میلیون کیلووات دیگرازآب داردکه برایش هیچخرجـــــی نخواهدداشت هیچ ، فقط خرجش ساختن این دیوارسد وگذاشتن توربین هـــــا ، دیگرخرج دیگرندارد.برای اینکه این آب میآیـــــد تمام اینها راتبدیـــل میکند این نیروئی راکه‌فراهـــم میکند فشارآب است . این آبی استکـــه الان به‌دریا میرود.کاری ندارم حالابه‌اینکه این آب تمام خوزستان راآبیاری میکند وخوزستان راتبدیل میکندبه یک بهشت ، همینطوری که‌اسرائیلـــی هـــا درفلسطین کردنددیگر ، یک صحرای خشک وشوره زاررا بـــــه بهتریـــــن باغات دنیا تبدیل کردند که الان سرتاسردنیـــا هرجاکه میروید مرکبـــــات اسرائیل ، موزاسرائیل ، خربزه‌های اسرائیل ، سبزیجات اسرائیل ، مارچوبه اسرائیل . تمـــــام این چیزهـــــا رابه مراتـــب بهتردرخوزستـــــان این امکانات بود الان هم هست . گفتم این شش میلیون کیلووات رابیائیـــد دایربکنید یک مملکتی که شش میلیون دارد بعقیده من گناه استکه بـــــرود به میلیاردها بخواهدخرج بکند. همینطورکه آمدامضاء کردبا ژیسکاردستن ، وقتی وزیردارائی بود ، درفرانسه هوشنـــگ انصاری آمددرسه روزیـــــــــک قراردادامضاء کرد سه میلیاردد‌لار که دومیلیاردش گمان میکنم مربوط بـــــه همین نیروهای اتمیـــک بود. که‌گفتم آخراین چه جوراست ؟ آخریک عقلی حکـم میکنند یک مملکتی که این برنامه درجیبشان هست، جلوی چشمشان هـــــــت، میدانندکه این امکانات خوزستان که شش میلیون کیلووات برق دارد ایــــــن رادست نمیزنند گذاشتند ، هیچکس بفکراین نیست برای اینکه بعدازاینکـــه

من رفتم دیگرا طلا" چیزی با قی نما نده بود . کا ری نکردندبرای اینکا رها
وقتیکه حالا روی همین اصل که ما حالادوبرنا مه پیداکردیم که این
زا تصمیم گرفتیم اجراء بکنیم.حالامعطل پولش هستیم با یدپولش را تهیه
کرد . مال سدرا اول کا ری که میبا یست بکنیم میبا یستی راه بسا زیم
راه بسا زندکه مهندسین وکا رگرها بتوا نندا زپا پین دره به آن بالا
بروندکه این ارتفا عش گما ن میکنم کهچها رصدمتربود،یکی ازمشکل ترین
را ههائی که دردنیا میبا یست سا خته بشود. خب من بدون معطلی
نظردادم که حالا که تصمیم گرفتیم که سدبسا زیم اول کا ربا ید
این راه راساخت . پس شروع کردیم ، واین را به مناقصه گذاشتند این
برنده اش هم یک موءسسه ی آمریکائی بودکه گفتنداز مشکل ترین راهها است و
مهمترین راه سا زی است که دردنیا شده برای اینکه تما مش این همینجور
پیچ میخورد ومیرفت به بالا درفاصله ی ارتفاع
مثلا" ۴۰۰ متر میبا یستی این دریک محوطه ی کوچکی این راه همینجور
ما رپیچ بشود وبرودبالا ، ومیگفتندیکی ازجالب ترین برنا مه ی راه سا زی
دنیا است . M K O بود مثل اینکه موریسن
من هم اول هم خیال میکردم موریسن است بعدمعلوم شدکه
کا یزراست که این برنا مه را گرفتند. این را با پول خودمان این راه را
شروع به ساختن کردیم که همین ها با عث شدکه بعدبا نک جها نی پول داد
بعدازرفتن من پول داد برای تکمیل سددز . شروع کردنددرعین حالیکه
اینکا ررا میکردند یکی ازمهمترین برنا مه ها ئی که درخوزستان اینها
اجرا کردندخاک شناسی ، که نظیراین هیچوقت ،نه فقط درایران
نشده بود،دربسیا ری ازجا های دنیا نشده بود . برای اینکه اینها
روی هما ن تجربیا تی که داشتند اول کا ری که لازم میدانستندکه بشود
اینستکه چه نوع خاکی داریم ؟ برای چه نوع زرا عتی این بدردمیخورد ؟

کجاها باید چی کاشت؟ این را هم دادند به یک شرکت هلندی ، یک شرکت هلندی بودکه خیلی خیلی معروفیت داشت معروفیت بین المللی داشت. اینها یک کاردقیقی میکردند در اولین بار در ایران،تجزیه خاک در تمام سرتا سرخوزستان . انواع خاکها چه نوع زراعتی لازم است چه نوع کودی لازم است.اینها را تمام شروع کردیم درضمن اینکه دارند این برنامه ی کلی شان را درمدت آن سه سال دارند تهیه میکنند. بلاآخره به جائی رسیدیم که حالااما باید تاءمین بکنیم اعتبار سددزرا . من وقتی که به سازمان برنامه آمدم یک شاهی پول دربساط نبود یک شاهی نبود بطوریکه کارگرهای معادن ذغال سنگ گاجره چندماه حقوق روزانه شان را نگرفته بودند ، دستمزدروزانه شان را نگرفته بودند وعلی اصغرناصر رئیس بانک بود. من به او تلفن کردم چهل میلیون تومان ، روی آشنائی با او چهل میلیون تومان قرض کردم که بتوانم مزدکارگران راکه عقب مانده بودبدهم ، یک دینار درآمدنفت نبود. وقتی که من به سازمان برنامه آمدم دولت که وزیردارائی اش همین علی امینی بود مشغول مذاکره باکنسرسیوم جدیدبود که قراردادرابعدامضاء کردند. واولین درآمد شرکت نفت درسال اول اجرایش که نمیدانم سال شاید ۱۹۵۷ بود ۱۹۵۸ بود نمیدانم امانودمیلیون دلاربود . بنابراین درحدود دو سه سال طول کشید تا درآمدنفت شروع شدورسید به نودمیلیون دلار . خب من برای سددز تنها سددزمیبایستی،رقم قطعی اش راالان بخاطرندارم، گمان میکنم درحدود۶۰میلیون دلار یا همچین چیزی قرض بکنیم. واردمذاکره با بانک جهانی شدم . حالا چه جورشدداخل مذاکره با بانک شدم؟باید پول تهیه بکنم من خودم میدانستم بانک جهانی برای پول قرض دادن چه شرایطی دارد ، میبایست طرحهای مطالعه شده کامل برای هر پروژه ای هر کاری که میخواهیدبکنیدیک طرح واحدی میبایستی بدهید که این هم جنبه فنی اش هم جنبه مالی اش که Feasibility Study کامل

داشته باشد، حاضروآماده این را بدهید ودو سه سال هم طول میکشدتا بانک بسته به اهمیت طرح آن را رسیدگی بکندوبعدبگویدکه میدهم یا نمیدهم . خب این بدردمن نمیخورد، مطلقا بدردمن نمیخورد، بدودلیل برای اینکه اولا" من طرح نداشتم طرحی که قابل قبول برای بانک باشد نداشتم. دوم، ریال نداشتم . بانک جهانی هم فقط قسمت ارزی طرحها را پول قرض میدهد. هیچ پول محلی قرض نمیدهد برای اینکه پول محلی ندارد که قرض بدهد. من هم ارزلازم داشتم هم ریال لازم داشتم طرح هم نداشتم خب یک وضع غریبی داشتم . شروع کردم به تفحص وتحقیقات ومطالعه که ازکجا این پول ها راتهیه بکنم . ماک لوی به تهران آمد. ماک لوی دومین رئیس بانک جهانی بود .اولین رئیس بانک جهانی مایربود ، مایری که صاحب واشنگتن پست بود. این اولین رئیس بانک جهانی بودویک مدت کوتاهی بود.چراا ورا انتخاب کرده بودندبه ریاست بانک من نمیدانم . شایدالبته نفوذداشته . دومی جان ماک لوی بود .سومی جین بلاک بود . جان ماک لوی ازبانک رفته بود وجین جای اوراگرفته بود . ماک لوی رفته بود رئیس Chase Bank شده‌بودآمدتهران بعنوان رئیس Chase Bank . من با اوآشنا بودم ازآنموقعی که این رئیس بانک جهانی بود . اورادعوت کردم به منزل من آمد با اوصحبت کردم که من پول میخواهم. ۶۰ - ۷۰ میلیون دلارمیخواهم ومیدانم اینکار مشکل است.شما میتوانیدیک کنسرسیومی ازبانکها برای من تشکیل بدهید که Chase پیشقدم بشود این را استثنائا"برای من مدت دار بکنند که قرض بدهند ؟ وقتی به اوگفتم ،گفت شما که بهترازمن میدانید ماکه نمیتوانیم قرض مدت دار بدهیم. آن‌هم یک همچین مبلغی برای Development .برای ما بهیچوجه امکان پذیرنیست . گفتم میدانم آخرمن چه بکنم ؟ گفت چرا با جین صحبت نمیکنیدکه ازبانک جهانی بگیرید؟

گفتم بانک جهانی که مشکلاتش را شما ومن هردوخوب میدانیم.من این چیزها را ندارم، طرح ندارم ، ریال ندارم . گفت اجازه میدهیدمن با جین صحبت بکنم وقتی برمیگردم ؟ گفتم خیلی هم خوشوقت میشوم . حالا ماک لوی کسی است که بعدها برای من حکایت کرد که اووقتی که ازبانک جهانی میرفت او جین بلاک را معرفی کرد ، جین بلاک را هم اصلا" نمیشناخت اما تحقیق کرده که کی خوب است به او گفتندجین بلاکی که Vice President Chase است اوخوب است . رفت توی دفترش در Chase وگفت سلام وعلیک ما با همدیگر آشنا نیستیم آمده ام بشما یک پیشنهاد بکنم.حاضریدجای من بیائید رئیس بانک جهانی بشوید ؟ جین تعجب کردکه چطورشدشما بفکرمن افتادید که مرا ازکجا میشناسید؟ گفت تحقیق کردم ازاینطرف وآن معاونی هم که داشت با گارنر چون مشروب زیادمیخورد آدم خیلی خیلی لایقی خیلی خوب بود. اما گفت من اورا نمیتوانم توصیه بکنم . جین هم قبول کرد رئیس بشود . بنابراین اینها سابقه‌ی دوستی شان ازاینجا بود. بمن گفت اجازه میدهید من با جین بلاک صحبت کنم ؟گفتم خیلی هم متشکرمیشوم . رفت بعدازچندی خبردادکه جین حاضرشده‌که بنا شما راجع به اصول صحبت بکند، منهم خیلی‌خوشوقت شدم ودعوتشان کردم‌که‌بیایند. اینها تاریخ هایش را من متاءسفانه‌ندارم ، الان بخاطرندارم . اما جین بلاک با خانمش ودونفرازاعضای ارشدبانک جهانی به تهران آمدند که من قبل ازاینکه بیایند به شاه گفتم وخواهش کردم‌جین وخانمش را به ناهار دعوت بکنند که اینها اشخاصی هستندکه نیایندفقط چائی بخورندمثل دیگران که همه کس را شاه میپذیرفت .قبول کرد واینها را به ناهاردعوت کرد . این تشریفات وقتی که بعمل آمد رفتیم دورمیزنشستیم که حالاصحبت بکنیم راجع به کارهای خودم . درده دقیقه‌ی اول کاربجائی رسیدکه جین بلاک بمن گفت‌که من برای چی آمدم ؟ من گفتم من تعجب میکنم شما چطورآمدید

من که به شما توسط ماک لوی گفته بودم‌که نه طرح دارم که‌بدهم نه احتیاج من محدودبه ارزاست وریال هم میخواهم . گفتم من تعجب میکنم شما برای چی آمدید . من خیال کردم که دیگر بین ما بهم خورد برای اینکه درهمان ده‌دقیقه اول به این نتیجه رسیدیم . اما مذاکرات را ادامه‌دادیم چرا ادامه دادوچرا منتهی به‌این نتیجه بسیاررضایتبخش مثبت شد ؟ دلم میخواست آن صورت‌جلسه‌ای که بلاک این را به‌هیئت مدیره‌ی بانک برده روزاول که‌گفته که من ۷۵میلیون دلارمیخواهم به‌ایران بدهم ،این را من داشتم الان ،چون آن راخسروپور برای من فرستاده بود. این رادرآنجا وقتیکه میبرد مثل بمب صدا میکند . به‌اومیگویندکه ..تبریک میگویند که چطورشد که همچین قضیه‌ای پیش‌آمد که‌آن یکی ازنمایندگان لاتین آمریکای جنوبی میگویدکه‌یک ارکستری بودکه تا حالا باخ وبتهون میزد الان چاچا میزند به آقای بلاک تبریک میگوئیم . بلاک هم میگوید نه آقایان اشتباه نکنید هیچی نشده یک موردخاصی است ، یک‌آدمی است درآنجا دارد با این کیفیت‌کارمیکند.این آدم چنین وچنان است وفلان اینها خب بیشترشان اعضای هیئت مدیره مرا میشناختند ، نماینده‌آلمان مثلاً"یک دکتر دونر بود اوخوب مرا میشناخت ، دیگران میشناختند میگویدکه این پیشنها دراکردم این پیشنها داستثنائی است مورددوم هم پیدا نخواهدکرد بچنددلیل.یکیش اینکه ما اگراین پول راندهیم این آدم ازهرجا باشد این پول را پیدا میکند.ولی ما اگربدهیم لااقل میتوانیم امیدداشته‌باشیم‌چون این آدم زیاددارد‌تندمیرود ماشاید بتوانیم متقاعدش بکنیم که اینقدرتندنرود.ولی اگرنداشته باشیم این بحدی معتقدبه این کارهایش است وازهرجائی بشوداین پول راتهیه خواهدکرد . من این را برای شاه فرستادم که ببینند که برای اینکه درهمانموقعی که این حرفها را میزدند عقیده شان این بودکه من دارم تندمیروم ، درهمان موقع تمام ایران ازشاه گرفته علاه‌که‌نخست‌وزیر ، وزرایش ، مجلس ، روزنامه‌ها تمام مردم بدون استثنا بمن ایرادمیگرفتند انتقادازکارمن میکردندکه

آخرهمش ، همین مطالعه آخربس است مطالعه آقا بکار شروع بکنید .
آنها عقیده شان این بود ، همانوقع ، که من دارم تندمیروم .
من این را برای شاه فرستادم که گفتم ببینند . وحتی بمن گفتندکه
این را نفرستید برای اینکه شاه خوشش نمیآید . گفتم که ببینند ، ببینند
دنیا چه میگوید ، دنیا میگوید من تندمیروم اینها میگویند
من هیچ کاری نمیکنم همش دارم مطالعه میکنم . بلا آخره این
مذاکراتی که با بلاک شروع کردیم دنباله پیداکرد هی کمیسیون بعدازکمیسیون
فرستادچندین کمیسیون فرستادکه درراءس اینها آن اسمش را حالا
بخاطرمیآورم یانه یک اکونومیستی بود میگفت لایق ترین اکونومیستی
است که من دربانک دارم . یک آمریکائی که بعد رئیس
Development Fund بانک جهانی یک شرکت درست کردند که زیرنظر
بانک بودکه این وامهای کمک بوددرواقع بکشورهائی که ... I D A
بودیانه ؟ آن موءسسه اسمش چیست ؟ نظیربانک توسعه صنعتی برای
دنیا که این رئیس آن شد . آخرهرچه همکه فکرمیکنم
اسمش یادم نمیآید . بهرحال یادم خواهدآمد . این آمد
با متخصص رفتند وآمدندونشستندتحقیقات کردندواردتمام
جزئیات شدندواقعا " یک قسمت زیادی ازوقت من صرف این میشد ، هم
خودم با اینها وبعدتمام واردکردم هرچه میخواستنددراختیارشان گذاشتم
اینها درتمام قسمت های سازمان برنامه رفتند . زیرورو کردندهرچیزیکه
دلشان خواستندجمع شدوبلا آخره نتیجه اش این شدکه یک چیزاستثنائی بود
به هیئت مدیره که این وام رانقض تمام این مقرراتشان که بمن بدون اینکه
یک طرحی داشته باشم ۷۵ میلیون دلاررا میدهندکه هرقدرش رابه تشخیص خود
ماخواستیم تبدیل بکنیم به ریال برای مخارج ریالی حق داشته باشیم

کاملا" یک چیزی است بی نظیر . این را بما دادند وایـــــــن را هم قراردادش را خودم امضاء کردم ....

س ـ قرارداد وام را امضاء کردید میخواستید سددز را بسازید.

ج ـ آنـــــوقت برای مذاکره راجع به سددز باخودم از تهران اشخاصی که برده بودم یکی همان مهندس مزینی بود که دراینکار بخصوص بود، یکـــی هم دفتریان بود، مهندس دفتریان بود اوبرای کارهای دیگر بود . اما اینهــا حضورداشتند وکـــــلاپ هم بود وهکتـــــورپـــــرودوم را هم باخودم آورده بودم . اینها چهارنفربودند. رفتیم توی اطاق جین بلاک وتمام روءسای قسمت های بانک هم حضورداشتند ، رئیس قسمت مالی ، رئیس قسمـت فنی درآبیاری درسدسازی خیلی اشخاص برجسته خیلی . ومعاونش هم کـــه آن روزهم اسمش را گفتم ، Vice president اش هم اوهم بودیـــک آدمی که ...بهرحال .

س ـ گاردنـــــر.

ج ـنهنه آن گاردنـــردیگـــررفتـــه بود. بهرحال یک دفعه بلاک گفت کـه شنیده ایم که شما شـــروع کردیدبه ساختن سددز درصورتیکه ماهنوزطـــرح سددزشما رانگاه نکردیم تاچه برسدبه اینکـه مطالعه کرده باشیم . گفتـــم که اگرمقصودتان اینست ازاین حرف که من ازشروع سددزخودداری بکنـــم تااینکه شما مطالعه بکنید وبمن بگوئیدکه مـــوافق نیستید ومن صرفنظـر بکنم اشتباه میکنید . اگرخیال میکنید که من اینکاررا کرده ام که شمــا را درمحظوربگذارم که شمـــا مجبوربشویدبمن وام بدهید این راهــــم اشتباه میکنید . گفتم شما وقت مطالعه تان را باکمال راحتی هرقدردلتـان میخواهدمطالعه بکنیـــدهروقت حاضرشدیدوبمن گفتیدکه ماحاضــریــم وام بدهیم خیلی خوشوقت میشوم که بنشینیم باهم صحبت بکنیم که شما بمـن وام بدهید . اگرهم تصمیم گرفتیدکه ندهید، هیچ الزامی ندارید .امـــا اگرخیال میکنید من صبرمیکنم که شما این را مطالعه بکنید این رااشتبـاه

میکنیدحالابشما میگویم چرا اشتباه میکنید .برای اینکه ازکجا معلوم است
که من درسازمان برنامه خواهم‌بودوقتیکه شما بعدازسه سال میخواهید
بگوئیدکه ماحالاحاضریم بدهیم ؟ کی همچین تضمینی داده‌که‌من درسازمان
برنامه خواهم بود؟ازکجاکه من درسازمان برنامه باشم ؟ اما
لیلینتال وکلاپ نباشند . من بدون لیلینتال وکلاپ دست به
همچین کارعظیمی نمیزنم . گفتم با تمام احترامی که من برای تمام
این آقایانی که توی این اطاق شما الان نشسته‌اندندارم وتصدیق میکنم
تنها موءسسه‌ی بین المللی که دردنیا وجوددارد که کادرمجهزدارد،اشخاص
برجسته دارد،متخصص درهررشته دارد شما هستید واین احترامی که برای
این آقایان دارم ، اگرهمه‌ی این آقایان بگویندنسازم من میسازم،چرا ؟
برای اینکه من اشخاصی رادراینکارآورده‌ام که مطالعه بکنند که شما
نظیرآن رادراین بانک ندارید.هیچکدام ازاین آقایان درردیف اینها
نیستند،چرا؟ برای اینکه این آقایان هرکدام متخصص دریک رشته هستند
یکی ازآنها درراه سازی است ، یکی ازآنها متخصص توربین است ، یکی
ازآنها مختصص آبیاری است ، یکی‌ازآنها متخصص زراعت است من اشخاصی
که آوردم اینها اشخاصی هستندکه یک برنامه‌ی جامعی مثل T V A را
ساختندکه‌هم آبیاری ، هم سدسازی ، هم جنبه‌ی کشاورزیش ، هم جنبه‌ی فنی
آن ، همجنبه‌ی پزشکی آن تمام اینها رادرنظرگرفتندومسلط هستندواینها
نظیرندارند وبنابراین .. وآنوقت اینها بصرف عقیده اینها هم اکتفا
نکردم ، ماهها بااینها نشستم وقت صرف کردم یکایک به آن چیزهائی را
که‌گفتند به جزئیات‌آن رسیدگی کردم . چندین باررفتم درمحل باخود
اینها محل سدرادیدم ، مسلم شد من متقاعدشدم‌که نظیراین طرح
درایران ماندا ریم ، نظیراین طرح شایددردنیا نباشد . بنابراین به
این دلایل من صبرنمیکنم . من با پول خودم شروع کردم . چی چیراشروع

کردم ؟ راهی راکه میسازم، تا این راه ساخته نشود امکان نداردما برسیم
اینا صلا" مدتها طول میکشدتا این راه ساخته بشود، یکی ازمشکلترین
راهها است . ما این را باید بسازیم قدم به قدم پیش برویم تا برسیم
به اینکه خودسدرا بسازیم . من اطمینان دارم من میتوانم این پولش
را تهیه بکنم چه شما بدهید چه ندهید . خب این خیلی بهاوبرخوردکه
گفتم که اگرتمام این آقایانی که اینجا نشسته‌اندبگویندکه نه من
میسازم برای اینکه اشخاصی که بمن این نظررا دادند نظیرشان جزواین
اشخاص واین آقایان نیست. توسط هکتوروپرودوم برایم پیغام
دادکه این چه اهانتی است که فلانی کردکه آخربا اینها همه شان
چنین هستند وچنان هستند وچرا همچین حرفی زد ؟ من هم جواب دادم که
گفتم به جین بگوئید که من تعجب میکنم ازشماکه یک همچین حرفی زدید.
اگرتوی هیئت وزیران ایران بود من تعجب نمیکردم یک اشخاصی هستند
واردنیستند. اما شماکسی هستیدکه خوداین لیلینتال رابمن معرفی کردید
گفتید دردنیا بی نظیراست . منهم دیدم درعمل هم دیدم خودم ویک
عده‌ازهمکاران ایرانی ام ماهها نشستند هرکدام دررشته خودشان مطالعه
کردندوبرما مسلم شده که این چیزی که داده‌اند درآن تردیدنیست .
به این جهت من تعجب میکنم . خب علی رغم این رنجش ، من حالا
ازسازمان برنامه رفتم قبل ازاینکه وام سددزرا بدهند . بفکراین
افتادم که بانک ایرانیان درست بکنم ، این راهم سابق گفتم که فکر
من ، این فکررا من نداشتم ، هیچوقت نداشتم. من اصلا" هیچ فکرنکرده بودم
که یک روزی بیکارمیشوم واگربیکارمیشوم چه بکنم تکلیفم چیست ؟ یک شاهی
هم که پول نداشتم هیچی نداشتم هیچ . یک روزی درروزنامه خواندم که
آقای ابتهاج درصدداست که بانک تاءسیس بکنند گفتم عجب فکرخوبی ، این
راهم کی نوشت ؟ بارها هم بخودش هم گفتم ، یک جهانشبانوشی بود این

روزنامه فردوسی ، بخودش هم گفتم ،گفتم این فکررا من نداشتم این فکر را شما بمن دادید ، گفتم عجب فکری است. رفتم دنبال این فکر، یک عده‌ای را جمع کردم هرکدام پولی دادند آنچه که به عقل خودم میرسید یک ترتیباتی دادم که اینها را هم همه قبول کردند. یکی از آنها که به نظر من خیلی خیلی شاق بودکه علاوه برحقوق که هرقدر من بخواهم بمن حقوق میدهند ، ۲۵ درصد از منافع ناخالص نا ویژه‌ی بانک بعنوان پاداش بمن داده بشودکه یکی از چیزهائی است که علاوه برحقوق ، این به نظر من یک خرده غریب میآمد برای اینکه اصلا" هیچ تجربه نداشتم. با جین بلاک مکاتبه کردم ، اولا" وقتی به او نوشتم که من میخواهم بانک تاءسیس بکنم ،گفت بهترین فکررا کردید - بعد به او نوشتم که من میخواهم بیایم راجع به این اساسنامه بانک با شما صحبت بکنم . بمن خبردادکه من درفلان تاریخی درپاریس خواهم بود خیلی هم خوشوقت میشوم. من پا شدم رفتم . حالاهنوزبانک به مرحله ثبت هم نرسیده است . رفتم پاریس توی اداره شان در Avenue d'Iéna وشروع کردیم به صحبت کردن . آمدند گفتندکه ها مرشولد میخواهدبا شما صحبت بکند ازژنو .ها مرشولد آمده بودبرای کارهای سازمان ملل به ژنو.گفتش که بگوئیدکه من گرفتارم الان خودم زنگ میزنم.اما کسی مزاحم من نشود الان یک مذاکرات خیلی مهمی داریم ، راجع به اساسنامه من . اینها را به او گفتم که یک همچین چیزی است عقیده شما چیست ؟ گفت که بسیارصحیح است ،گفتم این به نظرشما غیر منصفانه نیست زیادنیست ؟ گفت بهیچوجه . هرهفته درآمریکا از این شرکتها تاءسیس میشود. یک نفرمیآیدکه اسمش را میگذاردکه بدون آن اسم اصلا" این موءسسه دوپول ارزش ندارد . پول وآن سرمایه‌ای که آنها میگذارندد ر مقابل چیزی راکه شماکه میآورید یک شهرت جهانی که میآورید هیچ است. همه جا درآمریکا هرروزاینکارها رامیکنند بنابراین با اطمینان منهم خیالم راحت شد . گفت حالامن ازشما یک چیزی میخواهم بپرسم . وام سدذرا

رابدهم یانه ؟ گفتم خب حالا من خوشحالم که این را مطرح میکنید برای اینکه من الان دیگر تعصب ندارم دیگر در سازمان برنامه نیستم . گفتم اگر ندهید بزرگترین اشتباه را در عمرتان مرتکب شدید اگر بدهید ایران را نجات دادید. همین دیگر صحبت دیگری نکردم وپا شدیم وخداحافظی کردیم ورفتیم . بعدها اطلاع پیدا کردم که کار بجائی رسیدکه دودسته در بانک بودند ، یک عده مصرا" ایستاده بودندکه باید داد واستدلالشان هم این بودکه اگر ندهیم تا حالا سازمان برنامه ده میلیون دلار برای این خرج کرده است . دیگر صحبت سر این نیست که ابتهاج اینجا هست ومیرود پول آن را تهیه میکند اما ده میلیون پول این مملکت صرف اینکار شده وما نمیتوانیم الان عقب بزنیم . یک عده دیگر ایستادگی کرده بودند وبمن گفتندکه فیفتی فیفتی بده، مخالفیم. یک عده دیگر که میگفتند نباید داد. چرا بیائیم یک همچین استثنائی بکنیم ؟ تمام مقررات خودمان را زیرپا بگذاریم که اینکار را بکنیم ؟ جین بلاک تصمیم میگیردکه بدهد. واطمینان دارم ، ازاوهم نپرسیدم اما اطمینان دارم راجع بهمان مطلب بودکه بهاوگفته بودم . روزیکه قرار شدبدهند خداداد ومقدم وسیروس گمان میکنم بودند رفتندکه این قرارداد را امضاء بکنند . امضاء کردند توی زندان بودم یک تلگرافی ازجین بلاک رسیدکه بشما ، من درزندان بودم این رسیده بود یاخارج بودم؟حالا بخاطرم نیست گمان میکنم زندان بودم ۱۹۶۱ . تلگراف رسیدکه دراینموقع که قرارداد با نمایندگان دولت ایران امضاء کردم I salute you برای کارهائی که شما برای این مملکت کردید واین اساسی راکه گذاشتید .من کمتر اتفاق میافتدکه گریه کنم چشمم هم اشک همینجور سرازیرشد. بحدی این بمن اثرکرد این آدم موقعیکه من گرفتارم اینهمه بااوسختگیری کردم ، اینهمه بدگفتم، رنجاندم همه‌شان را ، هرچه سعی میکنم اسم آن یارو را بایدحتما" توی کتاب لیلینتال هست، که آن آدم بمن گفت که ، بعدها بمن گفت ، گفت شما طوری باخشونت با من رفتارکردیدکه من هرچه قوه

داشتم خودم را حفظ کردم نگهداشتم والاداشتم میترکیدم میخواستم بگذارم وپا شوم بروم . یک همچین تلگرافی آنوقت بمن میکند. بهاوجواب دادم که بشما تبریک میگویم برای اینکه این تصمیمی راکه گرفتید نجات ایران در این تصمیمی است که شما گرفتید واگر این تصمیم را نگرفته بودید بزرگترین اشتباه بود . خب ، بهاین ترتیب ما حالا رسیدیم دیگر شروع شده است سازمان برنامه کارهایش شروع شد که این یک طرح بود طرح خوزستان راکه میخواستم بهاین شرح بیان بکنم . وبعد ازخوزستان خاطرات دیگری که داشته باشم که جالب باشد خیلی چیزها هست ، خیلی خیلی چیزها هست . مثلا" انگلیسها ، یک روز مثلا" شنیدم که انگلیسها یک قطعه اززمین های خوزستان راخواستند که آنها هم کشت صنعتی بکنند Agro Business شروع بکنند . تعجب کردم چطور شد اینها ئی که اینطور Conservative هستند و پرسیدم آنوقت معلوم شد که آن Rothschild که مشاور دولت Conservative آن زمان بود و Brain Trust حکومت بود . حکومت کی بود نمیدانم درزمان کی بود نخست وزیری کی بود؟ او آمده خوزستان را دیده رفته برگشته گفته اینکار را بکنید حتما" بکنید . ازاسرائیلی ها شنیدم . آنها خودشان خیلی خیلی علاقه پیدا کردند. رفتند و دیدند آنها هم چیزهائی همان سفیرشان که سفیر البته غیررسمی شان،یک مرتیکه‌ای بود خیلی واردبود اسم او را یادم نیست آمد بمن چیزها گفت ازکارهائی که شما درخوزستان داریدمیکنید وچیزها گفت ازلیلینتال که ما چقدر ازلیلینتال درکارهائی که دراسرائیل انجام دادیم الهام گرفتیم . بیواش بیواش خوزستان خودش یک سمبلی شد درروی زمین ، جزوکشورهای درحال رشد . هان این را راجع به بلاک بگویم ، یک ضیافتی درکاخ سعدآباد بود بهافتخارشیخ کویت ، هنوزکویت آزادنشده بود درتابستان بوددرباغ بود همه‌هم بافراک ونشان بودیم . کی نخست وزیربود؟گمان میکنم

اقبال نخست وزیربود . من آمدم ورفتم دیدم که سرمیزجای من پیش یکی
ازاین کویتی ها هست.فکرکردم حالا من با این با چه زبانی صحبت بکنم
وقتیکه آمدیم رفتیم سرمیزبه‌نشینیم روی به‌اوکردم یک سری تکان دادم به
انگلیسی بمن سلام‌کرد واسم مرا هم گفت . تعجب کردم نشستیم پرسیدم که
شما چه سمتی درحکومت چیزدارید ، درحکومت میگویم مستقل نشده بودند
درکویت دارید ؟ گفت هیچی ، گفتم چطورشد پس با شیخ آمده‌اید؟ گفت:
که من ازدوستان شیخ هستم . اسمش هم‌علیرضا بود . گفت‌که من درهندوستان
تحصیل کردم وتاجرهستم ،معلوم‌میشودیکی ازتجارمعتبر کویت است. ازدوستان
شیخ هستم ، شیخ عادتش اینستکه ازدوستانش یک شورائی راتشکیل داده هر
روزما آنجا میرویم وهرکس هرتقاضائی دارد شکایتی دارد میآیدآنجا ، ما
را مثل هیئت دولت خودش محسوب میکند ومطرح میکنیم مسائل را نظرمیدهیم
وتصمیم میگیرد . سمت من اینست . گفت اما من شما را خوب میشناسم .
گفتم چطور ؟ گفت جین بلاک ، جین بلاک درقاهره یک وقتی با هم درقاهره
برخوردکردیم آشنا شدیم ،نگفت ومنهم نپرسیدم درچه جائی بود ،گفت بحدی از
شما تعریف کرد وگفت‌که میخواهیدنمونه‌ی کاررا ببینید کارصحیح ببینید
برویداین آدم را ببینید . فضل اله نبیل را دریک ضیافتی دیدم تازه
ازاستکهلم برگشته بود سفیرایران دراستکهلم بود .گفت که یک شب دعوتی
بوده‌ افتخارجین بلاک ازطرف دولت سوئد . سرمیزشام یک عده‌هم
ازکوردیپلوماتیک رادعوت‌کرده بودندکه منجمله من هم بودم ،سفیر
ایران .گفت‌که بعدازشام پاشدیک نطقی کرد ضمنا " ازشما صحبت
کردکه یک شخصی هست درسازمان برنامه درتهران دارد کارهائی میکند
چنین وچنان ، یک شرح مبسوطی ازشما تعریف کردکه وقتیکه نشست من مجبورم
شدم وپاشوم وبگویم که من تشکرمیکنم ازآقای رئیس بانک جهانی وافتخار
میکنم که نسبت به یکی ازهموطنان من یک همچین مطالبی راگفت . این آدم

درسرتاسردنیا میرفت ومبلغ شده بود. من وقتی که بنا داشتم Recruit
میکردم اشخاص را برای دفترفنی ، اوایل کارهیچکس نداشتم . برای اینکه
من دست خالی بودم‌دیگرنه‌اصفیا داشتم‌نه‌هیچکس را نداشتم.هنوزبا همان
اشخاصی که درسازمان برنامه بودند میبایستی یک تصمیماتی بگیرم . متوسل
به بلاک شدم که‌دوتاکارمهم بودکه‌من میبایست تصمیم بگیریم ، یکی سد
کرج بود یکی‌بندرخرمشهربود . متوسل به‌اوشدم که شمایک نفربرای من
بفرستید که بیایدبمن کمک بکند برای اینکه من هیچکس ندارم وشاه هم
هی فشارمیآوردکه کار جان مولم راچرا زودترتمام نمیکنید
هان راه سازی بود . راه سازی بود سد سفیدرود بود ، سدسفیدرودبودوراه
سازی بودوخرمشهر.برای این اصرارکردم سرمهندس خودش را فرستادکه به
اسم بران کوهون . این آمد . این راهم باید مفصلا" دریک
جای دیگربیان بکنم . اما مثلا" همین هکتورپرودوم‌را فرستادبا
یک نفردیگرکه چیزرا برایش‌ساخته بود . امروزمغزم هیچ کارنمیکند. ...
رئیس‌جمعیت شکسپییر هم بود بلاک . یک تئاتری خواست در
Hartford,Connecticut بسازد. این یک مهندسی را ازنیویورک آوردکه
درهشت ماه اینکاررا برایش‌انجام داد یک میلیون وچقدرخرجش شد.بعدی از
این آدم‌تعریف کرد Walter Binga این را برای من
فرستاد . این کسی است که راه نیویورک رایکی ازبزرگترین
ومعروفترین راههایش‌را برای شهرنیویورک ساخته بود این East Riverside Drive
را باشهردارآنوقت La Guardia کارمیکرد واین راهم برای من
فرستادبرای چهارماه . این آمدبمن کمک کردکه‌ما قرارداد جان مولم
راتغییرات عمده درآن دادیم . خب به‌این وسیله من سعی میکردم که تا
وقتیکه تشکیلات خودم درست بشود ، دفترفنی درست بشود ، دفتراقتصادی
درست بشود به این وسیله من توانستم یک تصمیماتی بگیرم. وقتیکه
استخدام اعضای دفتراقتصادی مطرح بود ، دفترفنی . بمن‌هکتورپرودوم‌را

دادکه رئیس دفترفنی شد . حالابرای اعضای این میبایست یک عده اشخاص را استخدام بکنیم .من که زتهران که نمیتوانستم که بنشینم تصمیم بگیرم که کی را درکدام مملکت ، من این را ازبانک تقاضاکردم ، بانک جهانی گفتم شما برای من اشخاصی را پیدابکنید . گفتندنمیشود مااینکار را نمیکنیم این مسئولیت دارد . هرکاری کردم متقاعدشان بکنم دیدم نمیشود گفتم من میخواهم باجین بلاک صحبت بکنم . رفتم پیش بلاک وقتی بهاوگفتم اوهم همین جواب راداد گفت آخرمن نمیتوانم اینکاررابکنم مسئولیت قبول بکنیم .گفتم ازچی میترسید؟گفتم‌شما اینجا هستیدبرای اینکه کمک بکنید به کشورهای عقب مانده که دارندیک کارهائی میکنند کارهای صحیح میخواهندبکنند . کمک کردن تنها پول دادن نیست ، این کمک یک ازکمکهائی است‌که اهمیت آن ازپول دادن کمترنیست شایدبیشترهم باشد . بااین حرفها متقاعدش‌کردم قبول کردکه ما .. آنها برای من استخدام بکنند اشخاص مناسبی برای رشته‌های مختلف دردفترفنی ، درقسمت‌کشاورزی ، راه سازی ، سدسازی ، کارهای شهری ووو... بعدی اینکارموء ثربودکه‌اگراونبود ژرژیرا رغیرممکن بودبیایدبرای کارهای مهندسی.این برجسته ترین شخص‌بوددرمراکش‌درزمان فرانسوی ها هم ردیف‌وزیر فوائد عامه بود تمام کارهای travaux publiques رااین میکرد تمام سدها رااین ساخت ، راهها رااین ساخت ، کارخانه‌ها رااین ایجادکرد تمام اینها رابعنوان فوائدعامه travaux publiques این غیرممکن بودبه‌ایران بیاید،که بیایدعضودفترفنی یک موء سه‌ای بعنوان سازمان برنامه بشود. اینجابودکه‌بلاک اشخاصی را میفرستاد رئیس استخدام خودش را، رئیس کارگزینی‌خودش را میفرستادداروپا که این اشخاص را متقاعد بکنندکه بگویدکه این غیرازاین چیزی است‌که شماتصورمیکنید.این چنین است وچنان است.همان حرفهائی که همه جامی نشسته ومیگفته واین یک نوع خدمتی است‌که شمابه‌پیشرفت‌کارهای کشورهای عقب مانده

که وزیراقتصـــاد　　　(؟)　　　　میکنید اوراراضی کرد . بلژیک بود وادرزمانی که آمدبرای من کاربکند دردفترفنی رئیس شورای اقتصادبلژیک بود . وقتی به شاه گفتم که یک همچین آدمی داردمیآیــد گفت "چطورشد این چطورحاضر شد ؟" گفتم بلاک . بلاک باخوداین آدم ملاقات کرد ووادارش کردکه این .. منتهایش پارت تایم بود برای اینکـــه اوگفت من نمیتوانم کارهایم راول بکنم واینجابیایم . درتمــــام انتخاب این اشخاص نفوذ بلاک بود بانک جهانی بودکه اینها اصلاً" حاضـر شدند بیایندواشخاص درجه یک دردفترفنی آوردیم.دردفترفنی واقعـــا" یک کادرکم نظیری بود. دردفتراقتصادی من آنجا بهاین اشکال برخوردم‌که آنجاچه جورپولش راتهیه بکنم. برای اینکه نمیتوانستم درکمیسیـــون برنامه بگویم که من میخواهم اکونومیست استخدام بکنم.میدانستم‌کـــه بمن میگویندکه شما با این بدبختی که ما داریم ایران اینهمه مضیقـــه مالی الان دارد شما این را خارجی چرا میآورید؟توی وزارت دارائـــی اشخاصی هستند سی چهل سال کارکردند.اشخاص خیلی خیلی صحیح‌هـــم هستند وبازنشسته هم هستند ازاینها بیاورید.من نمیتوانستم زورم نمیرسید. بهاینجهت فکرکردم‌که این راازیک محلی تاءمین بکنم هردری راکه زدم‌به‌یک اشکالی برخورد . اصل چهارحاضرشدبدهد اماگفتند پولی راکه دولت آمریکا میدهدشما نمیتوانیدغیرازآمریکائی کسی را استخدامبکنید.گفتم‌این بهدردما نمیخورد. من نمیخواهم‌یک دفتری داشته‌باشم‌دفتراقتصادی که‌تمام‌اعضایش آمریکائی باشند. اصلاً" مصلحت نیست‌بنابراین ازآن هم منصرف‌شدم یک مدتی وقت‌صرف‌اینکار کردم بااصل چهار وقتیکه بهاین نتیجه رسیدم منصرف‌شدم . بعدرفتـــم سراغ فوردفاندیشن ، فوردفاندیشن اصولاً" موافقت‌کرد.اماتـــــا حاضرنشود پول بدهد میسیون فرستاد آمدندبامن صحبت‌کردند تمام جزئیات راازمن پرسیدند،چرا میخواهیداینکاررابکنید؟برای‌چه میخواهیداینکاررا

بکنید ؟ متقاعدشان کردم، قبول کردند. اما پس از اینکه رفتند بـــــــا
فوردفاندیشـــن درنیویورک صحبت کردند . درده وهلـه بمن یک میلیـــــون
وخرده ای دلارپول دادندکه اگراین پول را نداده بودندمن دفتراقتصــادی
را نمیتوانستم تشکیل بدهم . با پول این که بمن دادندمن توانستم اشخاصی
را استخدام بکنم ، خارجی ها راکه پولش را از آن محل میدادم وایرانیهائی
مثل خداداد ودیگران راکه تفاوت حقوقی راکه من میتوانستم طبق مقررات
خودم وبودجه خودم به آنها بدهم ؛ مثلا" من گفتم به معاونین خـــــودم
میدادم ۲۵۰۰ تومان به این یادم نیست چقدربه خدادادمیدادم . امـــــا
خب مثلا" شاید بیشتراز ۱۰۰۰ تومان هم نمیشد . نمیدانم . آنوقت ایـــن
خیلی پول بود . اما این بدبختی که درآنجا درس میدادآن کارش راول کردکه
بیایدپیش من ، این برای چی میآمد؟برای این نمیآمدکه اینجا گرسنـــــه
بماند معطل پول باشد من میبایستی زندگی اش را تاءمین کرده باشـــم.
وچون نمیتوانستم ازراه رسمی خودمان بکنم تفاوت حقوق اینها را از آن محل
دادم . واینها دلایلی بودکه متقاعد کردفوندفاندیشـــــن را .

س- بلاشـــرط بود این پولی راکه میدادند ؟

ج - بلا شرط بود . یعنی من گفتم به اینکار به این مصارف میرسانم .آنها
حاضرشدند این پول را بدهند منتها آنوقت گفتیم که حالایک کسی را بایـــد
پیدا بکنیم یک موءسسه ای را پیدا بکنیم که این اشخاص را برای ما پیـــــدا
بکند واستخدام بکند . گفتند هاروارد . باکمال میل قبول کـــــردم.
یک سفری که نیویورک بودم هکتورپـــــــــرودوم هم با من بود اورا بر
داشتیم رفتیم هاروارد پیش Dean Mason آنوقت رئیس ایـــــن
چیـــز بودرئیس گمان میکنم دانشکده ی ......

روایت کننده : آقای ابوالحسن ابتهاج

تاریخ مصاحبه : بیست سوم آگوست ۱۹۸۲

محل مصاحبه : شهرکان - فرانسه

مصاحبه کننده : علیرضا عروجی

نوار شماره : ۳۵

س- خب امروز میخواستید راجع به برنامه های عمرانی خوزستان ادامه بدهید.

ج - بله همان طوری که گفتم قرارداد ما با لیلینتال این بودکه مطالعات را شروع میکنندودرظرف سه سال گزارشی میدهندراجع به برنامه ی کلی عمران خوزستان . ولی درضمن این سه سال اگرمتوجه شدندواطمینان پیدا کردندکه یک طرحهائی را میشوداجرا کرد واین هیچ منافات نخواهدداشت با آن برنامه ی جامع ، چون یکی ازمهمترین اصل هائی که اینها درنظرداشتند این بودکه باید مطالعه به جائی برسدکه یک کاری مبادا شروع بشودکه بعدباعث پشیمانی بشود، یعنی این مانع ازاجرای طرحهای دیگری بشود. مثال مثلا" میزدندکه اگربدون مطالعه کافی سدی دریک جائی که نقطه اشکاملا" صحیح نباشد ساخته بشود بعدها ممکن است این سد مانع ازاجرای یک طرحهای دیگری بشود. بنابراین طرح جامع Integrated Plan بایدطوری تنظیم بشودکه با توجه به تمام جهات اقتصادی باشد. وقتیکه اطمینان پیدا کردند یک طرحی راکه میخواهندپیشنهادبکنند یک همچین اشکالی نخواهدداشت درآینده ما آنوقت بتوانیم تصمیم بگیریم وآن رااجرا بکنیم. دوطرحی که اینها درضمن این مطالعاتی که انجام میدادند به آن توجه کردندوبدون هیچ تردید پیشنهادکردندیکی ساختن سد دز بودویکی دیگرطرح نیشکر. سددز درآن زمان مهمترین یعنی ششمین سد دنیا محسوب میشدازلحاظ عظمت وتولید برق وآبیاری . این سد ۵۲۰ هزارکیلووات برق تولیدمیکرد وآبیاری میکردتمام دشت خوزستان راکه درزیر این سدواقع شده بود. مبلغش تصورمیکنم درحدود شصت ، شصت وپنج میلیون دلاربود. الان درست بخاطرندارم اما گویا دریک همچین حدودی

بود. بنابراین این را تصمیم گرفتیم‌که شروع‌بکنیم . ها ن این را هم قبلا" توضیح دادم‌که‌شروع کردیم به‌ساختن آن راه بسیارمشکلی که ازدره‌ی این سد میرفت بالابه‌ارتفاعی درحدودگمان میکنم ۴۰۰ متر که موردایرادبلاک قرار گرفت وبه‌اوجواب دادم‌که ما این را مطالعه کردیم ازلحاظ سالم بودن این سد کوچکترین تردید نداریم وبنابراین من منتظرنمیشدم.معمولا" رسیدگی به طرحهائی که به بانک بین المللی بانک جهانی پیشنهادمیشد سه سال طول میکشید گفتم حاضرنیستم‌که اینکارراب‌کنم برای اینکه ممکن است من نباشم ممکن است لیلینتال نباشد واطمینان هم حاصل کردیم که‌باعث رنجش اوشد اما اینکارراکرد وبعدهم بسیارخوشوقت شدکه دراین عمل بانک جهانی شرکت‌کرد وکمک‌کرد . طرح دوم طرح نیشکربود،که اینها یکی ازبزرگترین متخصصین دنیارا آوردند که‌اهل پورتوریکوبود. درست الان اسم این شخص بیادندارم اما این آدم آمدوپس ازاینکه رفت خوزستان را دیدوبرگشت بحدی هیجان پیداکرده‌بودراجع به امکانات خوزستان درتولیدنیشکر که برای من شفاها" توضیح میداد،گزارش میداد ووقتی مطالبش را تمام‌کرد من‌پرسیدم که هرهکتاری چندتن نیشکربعمل خواهدآمد؟ این آدم ابا داشت برای اینکه میگفت‌که دراین مرحله‌خیلی خیلی مشکل است‌که‌الان پیش بینی بکنم.من خیلی خیلی اصرارکردم فوق العاده اصرارکردم وگفت ۹۰ تن . بحدی من ازاین قضیه تعجب‌کردم‌که برای اینکه ماخودمان قبل ازاینکه لیلینتال اینهارا بیاوریم هدف مان وآرزومان این بودکه اگربتوانیم درهرهکتار۴۵ تن بعمل بیاوریم بدست بیاوریم خیال میکردیم که موفقیت‌بزرگی است . وقتی که‌این عکس‌العمل‌مرا دید گفت :"من به‌شما گفتم پیش بینی دقیق خیلی مشکل است وبهمین جهت من ابا داشتم اما شما چون اصرارکردید یک رقمی راگفتم روی این بطورقطع حساب نکنید." بعدازچندسال که نیشکربه‌نتیجه رسید وبهترین نیشکرهائی که ازسرتاسردنیا ومناسب باشدبران آن آب وهوا وزمین خوزستان آنها هرسال میآوردندودردا را لتجزیه‌ای که آنجادایرشده بود تجزیه میکردندوعوض میکردند بطوریکه بعدازچندسال پس از اینکه من ازسازمان برنامه رفته بودم حدمتوسط تولیدرسید به ۱۳۷ تن درهکتار

که آنها میگفتندرکوددنیا است برای اینکه شایدبهترین شرایط برای تولیدنیشکر درکوبا بود ،ها وائی‌بود ، پورتوریکو بود واین مقدار تولید از تمام اینها جلوزده بود. راجع به خوزستان عجالتا" به همین جا ختم میکنم موضوع خوزستان را وبعددرموقعش میخواهم جریان بازداشت مرا شرح بدهم که آن را میگذارم برای برنامه‌ی بعدکه چطورهمین کارهائی راکه من درخوزستان کرده‌بودم این را مورد ایرادقرار دادندو مرا ،ظاهرا" بااین عنوان درصورتیکه حقیقت یک مطلب دیگری بود ، بااین بهانه مرا بازداشت کردندکه هیچکس باورنمیکرد نه درداخل ایران نه درخارج ایران که چطورممکن است دریک همچین کارهای عظیمی که شده ودولتهای وقت مرا ایران مباهات میکردند جشن میگرفتند شاه بارها این را درجاهای مختلف گفته بودکه افتخارمیکردکه‌یک اشخاصی مثل لیلینتال، این را درحضور من به لیلینتال گفت که من ازسفری که ازشوروی آمده بود من اینها را بردم اتفاقا" لیلینتال وکلاپ درتهران بودند. وقتیکه اینها را بردم پیش شاه گفت ، "من هروقت دراین سفرشوروی میخواستم یک Brag بکنم - این عین عبارتش بود-راجع به کارهائی که مادرایران میکردیم میگفتم که لیلینتال وکلاپ برای ماکارمیکنند ." حالا ازطرح های دیگری که‌میخواستم صحبت بکنیم یکی چه بود ؟

س- میخواستم ازشما بپرسم که‌پشتیبانی وتشویق وحمایت شاه درمورداجرای برنامه‌های خوزستان تاچه حدموء‌ثربودولازم بودتوی این کارهائی که انجام شده .

ج - من وقتی که‌شروع کردم به‌اجرای طرح نیشکرازطرف یک عده‌زیادی منجمله شریف امامی که آنوقت وزیرصنایع بودمخالفت هائی شد راجع به این موضوع. آنها معتقدبودندکه اینکارغلط است ویک مخارج هنگفتی میشودکه‌پولی است که دورریخته میشود . یک عده دیگری هم که همیشه‌نسبت به‌این نوع کارها ازراه حسادت ومخالفت با من حاضربودندکه‌مهمترین کارهائی هم که درمملکت داردمیشود صرفا" برای لطمه‌زدن بمن وشایدازبین برداشتن من ایرادمیگرفتند این اشخاص زیاد.بودند.درتمام این مواردکه اشکالاتی پیش می‌آمد میشنیدم

شاه بمن چیزی نمیگفت اما میشنیدم که درغیاب من شاه توصیه میکنند به اشخاصی که مثلا" درمجلس بودند که مخالفت نکنند وبه اشخاصی که در دولت بودند منجمله شریف امامی. به اینها میگفت که شما اشتباه میکنید واین کارهائی که درخوزستان داردمیشود وفلانی داردمیکند بسیار مهم است وحمایت میکرد. بنابراین این را میتوانم با اطمینان بگویم که اگرحمایت شاه نبود این کارهای خوزستان بدون شک به یک مشکلاتی برمیخوردوازبین میبردند. وقتیکه ازسازمان برنامه رفتم اینها فرصتی پیدا کردندکه از این فرصت استفاده بکنندوخواستندکه این موضوع برنامه ی آبادانی خوزستان راازبین ببرند. بازهم در رأس آن ازاشخاص مؤثر شریف امامی بودکه آنوقت هم هنوزهم همان سمت درکابینه ی اقبال همان سمت وزیرصنایع را داشت. شنیدم که شاه بطورقطع باخشونت به اینها گفته بودکه شما مأذون نیستیددراینکارها دخالت بکنید این امریست که شروع شده وباید به پایان هم برسد. بازهم یقین دارم که اگراین حمایت شاه نبودواعتقادی که به این طرح خوزستان پیداکرده بوداگرنبود این اشخاص بدون شک تمام این عملیات را متوقف میکردند. حالادلم میخواست که برگردیم به یک موضوع دیگری ازکارهای مهمی که درسازمان برنامه انجام شد وطرحهائی که درنظرگرفته شده بودکه انجام بشود، ازکارهائیکه درنظرگرفته شده بود ذوب آهن بود. ذوب آهن مطالعاتی که برای ایجادذوب آهن لازم است بی نهایت مهم است ازلحاظ محل درجه محلی مناسب باشد که کارخانه ی ذوب آهن ایجادبشود، مناسب باشد ازلحاظ توزیع این محصول وقتیکه آماده میشود ازلحاظ مهیا بودن آب، آب بسیارزیادی لازم دارد، ازلحاظ نزدیک بودن به معادن آهن وبه معادن ذغال سنگ. اینها یک چیزهائی است که بدون مطالعه کشورهائی که اینکارراکردندوپشیمان شدندومتضرر شدند وبهیچوجه این طرحها عملی درنیامدازهمین جهت بودکه باعجله زیرفشار غالبا" شایدزمامداران وقت که علاقه داشتندکه یک چیزبزرگی به اسم خودشان ایجاد بشود مرتکب یک اشتباهاتی شدندکه درنتیجه تمام اینها بانک جهانی بکلی مخالف بودبا اینکه کشورهای درحال رشددنبال این فکربروند. گسترکشوری بودکه آرزویش

این نبا شدکه ذوب آهن ایجادبکند.وشدیدا " با اینکارمخالفت میکردندکه بعدتوضیح خواهم دادکه من چطوراین مشکل رادرمورداپران رفع کردم . بازیکی ازطرحهائی راکه ، وقتی به سازمان برنامه آمدم ، درردیف اولین برنامه هائی بودکه میبایست مطالعه بکنیم ذوب آهن بود . پس ازاینکه این را رسیدگی کردیم دیدیم‌که این محلش انتخاب شده بوددرکرج وزمین آن راهم خریده بودند،تاءسیساتی‌هم ایجاد کرده بودند،یک مقدارزیادی هم ازماشین آلات آمده بود نصب شده بود،یک مقداردیگری چون جنگ پیش آمددرراه توقیف شد بعضی ها را متفقین مخالفین آلمان نگذاشتندبرسددرراه بازداشت کردندوبردند وشایدبه مصارف دیگری رسانده باشندو عملی نشده بود.این راگرفتم دادم مطالعه بکنندکه مابتوانیم این دنباله اش را بگیریم وبه مورد اجرا بگذاریم . در این مطالعات برخوردکردیم به یک مسائلی که برای این متخصصینی که درسازمان برنامه یک فرانسوی هم بودکه در ذوب آهن ازسابق بود وبازنجانی که من به ریاست اینکارذوب آهن تعیین کرده بودم همکاری میکرد . اینها یک مطالعاتی کرده بودندویک نظریاتی دادند بلاآخره لازم شدکه من این را باخوددماکروپ صحبت بکنم . دماکروپ کنسرسیوم آلمانی بودکه تشکیل میشدهم ازکروپ وهم ازدما دوشرکت مقاطعه‌کاربزرگ آلمانی یعنی دوکارخانه‌ی بزرگ که کروپ یک کارخانه‌ی خیلی عظیمی بود دما هم درایجادذوب آهن واین مسائل تجربیاتی داشت . در همین موقع نماینده‌شان آمدبه‌تهران وآن شخص رامن خواستم وازاوپرسیدم‌که چطورشما این محل را انتخاب کردید؟ برای اینکه اداره‌ی معادن بانک زیر نظریک قره‌گوزلونامی بود، محمدقره‌گوزلو،این گزارش میدادکه این معادن گاجره که‌ذغال بود ومعادن آهن که‌آن هم درمازندران بود اینها معادن قابل اعتمادی نبودازلحاظ تولید وازلحاظ داشتن ذخائرکافی . این نماینده‌ی دماکروپ که‌آمدادعان کرد گفت‌که مااین رااگراینجا ایجادمیکردیم به‌فاصله‌ی چند سال ذخائر آهن وذغال سنگ تمام میشد به‌اندازه‌ی کافی درآنجا ذخائرموجود نبود . من خیلی ازاین موضوع متغیرشدم . گفتم آخرشما چطوریک همچین کاری راداشتیدمیکردید؟ گفتندخب عجله بود برای اینکه همینطوری که دریک

جائی دیگر بیان داشتم اما ن اله میرزا جهانبانی رئیس اداره ی صنایع بودکه مذاکرات با دماکروپ داشت میکرد واین خیلی با تاءنی پیش میرفت. رضا شاه یک روزی میرفته به صحرای ترکمن برای اسبدوانی اینها هم مشایعت میکردند آنجا بها وگفته که من تا وقتی که برمیگردم باید این قرارداد امضاء شده باشد. خب این هم میدانست که اگر اینکار را نکند برایش وضع بسیار ناگواری پیش خواهدآمد حداقلش این بودکه معزولش میکرد اما شاید مجازاتشان هم میکرد. این همان درظرف یک هفته نشست شب وروز یک جیزی را امضاء کرد بدون اینکه بداندچه چیزی را امضاء کرد این را هم اینها میگفتند ، میگفتندخب تحت فشاربود . من ایرادم این بودبه مهندسین ،شاور ،همیشه ،که مهندس مشاوربرای این است که به صاحب کارنظرش را بدهد صاحب کار اگر از روی ناشی گری و نداشتن اطلاعات کافی بخواهد یک تصمیم غلطی بگیرد وظیفه مهندس مشاور این است که اورا راهنمائی بکند . خب دراین مورد اینها مهندس مشاور نبودند اینها خودشان اشخاصی بودندکه کارخانه را به ایران میفروختند . اینهم یکی از معایب بزرگ بودکه یک همچین کاری عظیمی نمی بایست بدون مهندس مشاور باشد . مهندس مشاور میبایستی مطالعات را بکند له وعلیه تمام جهات مختلف اینکار را درنظر بگیرد وآنوقت نظر بدهد. نظرکه داد وقرار که میشد که کارخانه ای دریک محل معینی نصب بشود تازه آنوقت میبایست دفترچه مشخصات تهیه بکندواین را مناقصه بگذارند زیرا بدون دفترچه مشخصات امکان نداردکه بشودیک کاربزرگی را مثل ذوب آهن وحتی یک کارهای کوچکی را مثل کارخانه سیمان به مناقصه گذاشت . برای اینکه اشخاصی که پیشنهاد میدهند میبایست بدانندکه ، میبایست موظف باشند مطابق مشخصاتی که شما دادید ومنتشرکردید مطابق آن مشخصات این کارخانه را با آن مصالحی که شما تعیین کردید یعنی مهندسین مشاورشما تعیین کردند وبا کیفیتی که آنها تعیین کردند قیمت بدهند وپیشنهاداتی که بدهند قابل مقایسه ی با یکدیگر بشود والا اگر رعایت این نکته نشود بارها گفتم مثل این میماند که بگوئیدکه من میخواهم یک قوطی سیگار بخرم هرکس که حاضر است قوطی سیگار را بما

بدهد این را پیشنها دبدهد، بدون اینکه بگوئید چه نوع قوطی سیگاری میخواهید یک نفر پیشنها دمیدهد قوطی سیگار مقوائی یک نفر میگوید از چوب یک نفر میگوید از فلز یک نفر میگوید نقره یکی میگوید طلا شما اینها را اصلا" نمیتوانید با همدیگر مقایسه بکنید. باید به این آدم بگوئید من چه نوع قوطی سیگاری میخواهم که قابل مقایسه باشد. این نکته ایست که در ایران رعایت نمیشد اصلا" کسی معتقد نبود که باید مهندس مشاور آورد و مهندس مشاور هم روی این اصول یک چیزی را تهیه بکند که تمام پیشنها ددهنده ها موظف باشند آنچنان کارخانه ای پیشنهاد بدهند که تطبیق بکند با این مشخصات که قابل مقایسه باشد که بتوانید آنوقت بگوئید چون این جامع تمام شرایط است ضمنا " درمدت کوتاهتر وبقیمت نازلتر پیشنهاد کرده فلان شرکت آن را قبول بکنید. به اینها ایراد گرفتم که شما اینکار را میبایست کرده باشید اما خب جواب اینها این بود اینها خب عجله داشتند و اینکار با عجله شد و میگفتند خوشبختانه اینکار به مرحله ساختمان نرسید و اتمام نرسید والا این جای غلطی بود. خب این بیشتر مرا هوشیار کرد که در اینکار چقدر باید دقت کرد. در یکی از سفرهائی که به آلمان کردم که همان سالی که مهمان دولت آلمان بودم رفتم با کروپ و رئیس شان که یک آدم بسیار بسیار معروفی بود، بله اسمش را الان بخاطر ندارم، او را یک آدم خیلی خیلی لایق و وارد و مطلعی تشخیص دادم، به اینها گفتم که من مصلحت میدانم که ما نه فقط یک کارخانه از شما بخریم برای اینکه شما فروشنده ی کارخانه اید علاقه ی تمام دراینست که کارخانه را بفروشید و بس و بعد میروید. یک مدتی ممکن است که کمک بکنید در به راه انداختن و کار کردن این.ولی برای اطمینان من میل دارم که شما شریک بشوید یک قسمت سهم بردارید. جواب دادند که این را باید دولت آلمان بما اجازه بدهد،بدون اجازه دولت آلمان نمیتوانیم اینکار را بکنیم . مراجعه کردم به دستگاه دولتی به وزارت اقتصاد آلمان که ارهارد بود، او هنوز صدراعظم نشده بود، شخص بسیار با نفوذی بود، مردی بود که میشود گفت که آلمان را او نجات داد در مسائل اقتصادی که کرده بود پولی و سایر مسائل با او صحبت کردم و او گفته " قانون ما اجازه

نمیدهدکه ما بتوانیم اجازه بدهیمکه سرمایه‌گذاری درخارج ازآلمان بعمل بیاید."
من خیلی تعجب‌کردم ازاین قضیه که با این پیشرفت‌های عظیمی که آلمان کرده چطورقانونشان یک همچین نقصی دارد. گفتم آخرشما چرا اینکاررا نمیکنید؟ گفت، " ما خیلی لازم میدانیم و اینکاررا هم خواهیمکرد ." یک روزی یک نامه‌ای رسید ازاوهارد ، به‌آلمانی هم نوشته بود بمن ومن هم دادم به آن دکترجلالی که عضوهیئت نظارت بود او ترجمه‌کرد ، که این لایحه‌رامادادیم به‌مجلس ومن ـ یعنی خوداوهارد ـ اسم این لایحه را هم گذاشتم Lex Ebtehaj "قانون ابتهاج "وخب من خیلی flatté شدم ازاین قضیه‌وخیلی‌هم خوشوقت شدم.
حالا به دماکروپ گفتم که خب حالادیگرمشکل تان رفع شده دولت آلمان اجازه میدهدوما یل هم‌هست‌که اینکاررا شما بکنید بنابراین روی این اصل پیشنهادبدهید .مدتی طول کشید ، مدتها طول کشید وبلاآخره یک پیشنهادی رسید ازدماکروپ اما متأسفانه وقتیکه این پیشنهادرا دیدم دیدم اصلاً" این جنبه‌ی سرمایه‌گذاری ندارد این یک‌نوع اعتباری است‌که معمولاً" دردنیا معمول هست این را Suppliers Credit میگویند یعنی سازنده‌ی کارخانه یک قسمت را نقدمیگیردوبقیه‌را به‌اقساط میگیردوآنوقت دولت آن کشورها درکننده هم برای تشویق صادرات یک تسهیلاتی میدهدوبموجب آن قوانینی که آن تسهیلات را میدهند آن شرکت‌ها میتوانندنسیه بفروشند . با توجه به‌شرایطی که اینهاکرده بودند تشخیص دادم برای من مسلم شدکه این یک نوع Suppliers Credit است اعتباری است‌برای صادرات واعتبار با شرایط بسیارنامناسبی است‌برای اینکار . این رابه آنها جواب دادمکه من آن چیزی که میخواستم چیزدیگری بود، من میخواستم که‌دماکروپ شریک بشونددرسرمایه‌گذاری یک مقداری گفتم حداقل ۲۰ درصد ....
س ـ بله میفرمودید Suppliers Credit است .
ج ـ به آنهاگفتم این آن چیزی نیست‌که من میخواهم .من میخواهم‌که‌شما حداقل‌۲۰درصدشریک بشوید وفلسفه‌اینکارهم این بودکه من واقعاً" دستگاهی نداشتم برای اینکه

تشخیص بدهم که الان که با دماکروپ اینکار را میخواهیم بکنیم و از زمان رضاشاه هم سابقه داشت وبرای اینکه اینکار سریعتر انجام بشود و اطمینان بخش باشد اینها خودشان لااقل ۲۰ درصد شریک باشند که اگر اینکار عیبی داشته باشد ضرر داشته باشد اینها متوجه بشوند که این خودشان سهیم هستند که با اطمینان خاطر ما بتوانیم اینکار را بکنیم . اینها این پیشنهادی که دادند متاسفانه به آن شکل بسیار بد بود واین مقارن شده بود با رفتن من به دهلی تو جلسه ی سالیانه بانک جهانی وصندوق در دهلی بود آن سال ، الان متاسفانه درست بخاطرندارم چه سالی بود شاید ۱۹۵۶ نه بگذارید ببینم ۵۴ در اسلامبول بود ، ۵۵ در اسلامبول بود ۵۶ و ۵۷ در واشنگتن میشد این ۵۸ بود ۵۸ رفتم در آنجا ارهارد هم به ریاست میسیون آلمان در این کنفرانس شرکت داشت . به ملاقات ارهارد رفتم یک عده ای از روءسای وزارت اقتصادش حضور داشتند ویک خانمی هم بود مترجم به ارهارد گفتم که من خیلی متاسفم که بعد از اینهمه اقداماتی که کردیم واینهمه معطلی الان دماکروپ یک پیشنهادی داده که این بهیچوجه پیشنهاد مشارکت نیست سرمایه گذاری نیست این یک اعتباری است برای فروش این کارخانه به اقساط وبهیچوجه رضایت بخش هم نیست .گفت که من واردنیستم من بعد از این جلسه یک مسافرتی دارم میکنم به خاوردور وبعد برمیگردم بن ...

س- صحبت میکردید با ارهارد در نیودهلی .

ج - بله گفتم که این پیشنهادی که کردند این اهانتی است به من وهمکاران من ، - یعنی اینها خیال کردند که ما اینقدر ناشی هستیم که یک پیشنهاد اعتبار اقساط را فروش به اقساط را بجای مشارکت میدهند .گفتم اینقدر این تعجب آور است که موهن است برای من،وعده داد که من اینکار را میکنم برمیگردم بهشما اطلاع میدهم . درهمین جلسه یک شخصی که از آشنایان سابق من بود ادگار کایزر حضور داشت او هم بعنوان مهمان بود جزو مدعوین بود مثل خودمن ، ما عضو دلگاسیون نبودیم دلگاسیون نبود بعنوان یک سرمایه گذار دعوت کرده بودند و شرکت داشت . با او داخل مذاکره شدم که اگر ما با اشخاصی که الان داریم کار میکنیم دماکروپ اینکار عملی نشد آیا شما حاضرهستید شرکت بکنید ؟ گفت،"با کمال میل ." کایزر

یکی ازکارهایش ذوب آهن بود. گفتم پس خواهش میکنم یک نفر بفرستید. با بلاک هم صحبت کردم، بلاک میگویم بعنوان رئیس بانک مخالف بود با طرح ذوب آهن درکشورهای مختلف خیلی کشورهای آمریکای جنوبی اینکار را کرده بودندمتضرر شده بودند. ترکیه یکی ازکشورهائی بودکه ذوب آهن دایر کرده بودوهم ازلحاظ محل هم ازلحاظ مشخصات دچار اشتباه شده بود. این هم جالب است که بگویم یک روزی یک انگلیسی تقاضای ملاقات کرد بهاسم مکنزی آمدگفت که ذوب آهن ترکیه را ما ساختیم. گفتم که میگویند، کهاطلاع من آنچه کهتا حالا شنیدم ، وهمهکس این حرف را میزنندکهشما اشتباه کردید در محل ونوع کارخانهاش. شما دراین خصوص چهمیگوئید؟ گفت کهاین تقصیرما نیست مارشال چاخماق درزمان آتاتورک این رئیس ستادبود . بماگفت کهما ازلحاظ سوق الجیشی میخواهیم اینجا باشدوما هم ساختیم. گفتم خیلی متشکرم. آمدهبودکه ما بعنوان مهندس مشاور شما باشیم گفتم خیلی متأسفم من همچین مهندس مشاوری لازم ندارم . مهندس مشاوری که جرأت نداشته باشدکهبهچاخماق یا هرکس دیگرباشد بگویدکه ما اینکاررانمیکنیم اینکارغلط است . شما برای اینکهپول بگیرید یک کاری کهمیدانستید غلط است انجام دادید ووظیفه مهندس مشاوری تان راانجام ندادید رعایت این وظیفهتان رانکردید. شما میبایستی گفتهباشید. تشکرکردم گفتم من بشما مراجعه نخواهم کرد. بهبلاک هم دردهلی گفتم کهمن باکایزر صحبت کردم وشما هم خواهش میکنم اگرکسی دارید خودتان یک نفربفرستید همینطوری بهکایزر گفتم کهاین بیاید برای من مطالعه بکندتا ببیندکهمن یک کاری را دارم میکنم کهایران می - تواند صلاحیت دارد برای اینکه هم آهن داریم هم ذغال سنگ داریم هم بازار داریم. درصورتیکهاین کشورهائی کهاینکارها را درجاهای دیگرکردندتمام این عوامل را نداشتند. خیلی ازآنها موادا ولیهی آهن را واردمیکردندواین صرف نمی - کردخیلی ها آهن داشتند ذغال سنگ نداشتند، بعضی ها هم بازارنداشتند. ایران با آن رشدی کهداشت میکرد این یک آیندهای داشت برای مصرف کردن ذوب آهن وبعدهم ما درهمان منطقه میتوانستیم یک کاری بکنیم یک قراردادی ببندیم با دیگران کهمال آنها را هم تأمین بکنیم. بطوریکه با عراقی ها هم صحبت کردم که Pact

بغدادوقتی که منعقدشد که اتفاقا" من با آن مخالف بودم ،مخالف بودم ازاینجهت کهایران وترکیه وعراق وپاکستان بودیانبود؟آنوقت دیگربعنوان Baghdad Pact بود . خب من به شاهگفتم مخالف هستم اینکاررانکنید برای چه اینکاررا میکنید ؟ ما ازترکیه وازعراق چه جوراستفادهای میتوانیم بکنیم که برویم بااینهااتحادیه ببندیم ؟ اتفاقا" شاه بمن گفت ، " آمریکائی ها خیلی فشاروواردمیآورند." من با Chapin صحبت کردم بعدها متوجه شدم که Chapin یک آدم باحسن نیتی نبود.مطالبی راهمکه بمن میگفت برای اینکه توی کتابهای خاطرات لیلینتال خواندمکهاین چقدربا من مخالفت میکرد.برای اینکه من زیربااین حرفهای اووامثال اووأصل چهارنمیرفتم . اوگفت که هیچ همچین چیزی نیست خودشاه اصراردارد که دراین Pact واردبشود مااصرارنداریم . به شاه هم گفتم گفتم که Chapin اینطور میگوید . دراین ضمن اینها Pact راامضاءکردند تمام شد.وقتیکه امضاء کردند بمن تکلیف کردندکهمن بروم رئیس کمیتهی اقتصادی آن بشوم.این جلسه اولیش هم دربغدادبود.من گفتم به یک شرط میروم ،به شاه گفتم ،گفتم بشرط اینکه اگر من یک طرحهائی پیداکردم طرحهای مشترک که ما مثلا" ذوب آهن رادرنظرگرفتم گفتم من ذوب آهن راکه الان بازارایران محدوداست ۷۰ هزارتن بیشترنبود مصرف آهن ایران واین اصلا" صرف نمیکرد کهآدم یک کارخانهای ایجادبکندبرای ۱۰۰هزار تن میبایست ،آن زمان میگفتیم حداقل میبایست دویست وپنجاه هزارتن باشد ، من یک کاری بکنم که بهعراقی ها پیشنهادبکنم که آنها هم میخواستندذوب آهن ایجاد بکنند ، بیایندشریک بشوندرهمین ذوب آهنی که منداریم درایران چیزمیکنیم آنهاجداگانه یکی دیگرایجادنکنند.گفتم حالااین حسن نیت اینهارا امتحان میکنیم ببینیم .موافق هستید ؟ گفت،"موافق هستم." گفتم قبول میکنم قبول کردم که به این نیت رفتم که یک عدهای راهم انتخاب کردم منجملهاین آموزگاربود جمشید آموزگار آنوقت معاون وزارت بهداری بود به نظرم یک چندتاازمعاونین وزارتخانهها معاون وزارت نمیدانم پست وتلگراف بودکه یک سمیعی بود وچندنفرازاینها رفتیم

آنجا ومن با رئیس برنامه‌ریزی شان، الان اسمش بخاطرندارم، صحبت کردم آنها هم استقبال کردند گفتند بسیار نظرخوبی است. گفتم‌که ما یک مطالعاتی کردیم برای ما هم یک مطالعاتی کرده دماکروپ ولی من هنوز بجائی نرسیدم‌که بتوانم تصمیم بگیرم. خیلی خیلی اظهارخوشوقتی کرد گفت اگر ممکن است آن گزارش دماکروپ را هم برای ما بفرستید ما هم گزارش خودمان راکه برای ما تهیه کرده‌اند برای شما میفرستیم . من برگشتم به‌تهران باکمال حسن نیت گزارش دماکروپ را برای این آدم فرستادم هرچه صبرکردم نوشتم تلگراف کردم شما وعده دادید بفرستید چطور شدنفرستادند که نفرستادند اصلا" معلوم میشود حسن نیت نداشتند بهیچوجه . من وقتی که‌این وضع رادیدم این مراتب رابه شاه گفتم گفتم خب ببینید من تنها چیزی که فایده‌ای که در این Pact بغداد میدیدم‌این بودکه یک همچین همکاری هائی والا ما با ترکیه وعراق چه همکاری دیگری میتوانیم داشته باشیم ؟ یک چیزها وطرحهای مشترک . همین تکیه میکردم به طرحهای مشترک ، یکی از آن طرحهای مشترک ومهمترین آن همین ذوب‌آهن میبایست باشد که آنها استقبال کردند اما دیگربه وعده خودشان وفا نکردندوبرای من این چیزها را نفرستادند معلوم‌میشود حسن نیت ندارند . حالا برمیگردم بازبه مذاکرات من با بلاک و کایزر دردهلی . درنتیجه‌این مذاکرات یک نفر بانک جهانی و کایزر یک نفرفرستادند که‌این سابقه‌اش رئیس یک کارخانه‌ی ذوب‌آهن بوددرآمریکا بازنشسته شده بود. این آمد یک مطالعاتی هم کرد وگزارشی هم بمن شفاها " آمدادوگفت‌که‌مشغول تنظیم گزارشم‌هستم ومن محقق میدانم ایران رادرتاء سیس این برای اینکه به‌همان جهاتی که گفتم هم ذغال سنگ دارد هم آهن داردوبنابراین وضع ایران فرق میکند ، اینقدرمن خوشوقت شدم‌که دیگراطمینان پیداکردم حالادیگرمن میتوانم بانک جهانی را وادار بکنم‌که‌این را Finance بکند ، پول اجرای این را بدهد ، وباخیال راحت‌که موردانتقادقرارنمیگیریم مثل دیگران که‌کار غلطی کردند منتها بایدیک طوری کردکه اطمینان داشته‌باشیم به‌اینکاری که میکنیم این طرح طرح صحیحی باشد . برگشتم به‌تهران از اوهارد خبری نشد تلگراف

کردم ازاوجواب آمدکه من مطالعه کردم طرح پیشنهادی که دماکروپ بشما داده وبه عقیده من بسیارپیشنهادخوبی است . من بحدی متحیرشدم ازاین عمل یک تلگرافی به اوکردم، این ژانویه ۱۹۵۹ بود تقریبا" مثلا" دوهفته مانده بود خدادادهم درتدوین این تلگراف دست داشت گفتم بگوئیدکه اگر پیشنهادرضایتبخشی به این نحو، (۱) بایدسرمایه‌گذاری بکنند، (۲) کمترازه۲ درصد نباید بشود سه، مسئول مدیریت باشند وتربیت وتعلیم ایرانیهاکه دریک مدت معینی ایرانی ها بتوانندتحویل بدهند وایرانی ها اداره بکنند، باوجودیکه آنها شرکتشان ادامه دارد ومشارکتشان ادامه دارد ووو تاآخر. اگرروزسی ویکم ژانویه، به این کیفیت که تمام این شرایط رادماکروپ قبول کرده باشد، نرسید من صرفنظرمیکنم ازانجام این عمل بادماکروپ وآزادخواهم بودکه با هرشخص دیگری مراجعه‌بکنم. برای اینکه‌دیگراطمینان خاطرداشتم دیگرمیتوانستم به آنها مراجعه بکنم . قبل ازآخرژانویه تلگراف ازها رد رسیدکه تمام شرایط شما را قبول کردیم . خب من فوریه رفتم اگرمن درسازمان برنامه مانده بودم یک همچین کاری بادماکروپ میکردم اگردماکروپ نمیکرد باکایزر وباموافقت بانک جهانی میکردم . من مخالف بودم بااین عملی که بعدها کردند باشوروی . مخالف بودم ازیک جهت یکی اینکه یکی ازمهمترین کارش این بودکه درصورت اختلاف این قراردادمیگفت که‌میبایست اختلاف بوسیله مذاکره‌ی طرفین حل بشود. روسها یک عادتی دارندواین روش را درسرتاسردنیا عمل کردند وهمیشه هم پیش بردند می نشینند ساعتها می نشینند روزها می نشینند همان مطالب خودشان را تکرارمیکنند هرچه‌هم‌به آنها بگوئیم بازهمان مطلب خودشان را میگویند وشما میرسید به بن بست یا مجبورمیشویدکه‌قطع بکنیدبا اینها ببرید یا مجبورمیشویدکه تسلیم بشوید شرایط آنها را قبول کنید، اهل گفتگوی دوطرفه نیستند. اینها یک دستوری ازمسکودارند بایداین رابه آنها بقبولانند ازاین هم منحرف نمیشوند . این قرارداد بزرگترین خبطی که ماکرده بودیم

این بودکه میبایست این به نحودوستانه حل بشود.خب وقتی که ما با یک گردن کلفتی مثل شوروی یک اختلاف پیدا میکردیم اوهمینطورمیگفت همین هست که هست حل نمیشد،وتا وقتی همکه حل نشده بودکسی جرا‌ءت میگرد مگرجلوی آن گاز را بگیرد؟اگرجلوی گازرا میگرفتند من نگران بودم،اطمینان هم داشتم،یک روزی به دنیا میگفتند اعلام میکردند که ما با یک دولتی آمدیم قراردادبستیم باکمال حسن نیت برا‌یشان ذوب آهن درست‌کردیم آنها هم تعهدکردندبما گازبدهند.گازرا قطع کردندصنایع ما درقفقازبا این گازمیچرخد وبنابراین صنایع ماخوابیده وبنابراین ما میرویم اشغال میکنیم این یک مملکتی که تعهدی میکندوتعهدخودش را یک جانبه نقض میکند ما ناچاریم برای نجات تاءمین صنایع ما،که بهاتکاء این گاز وبهاطمینانی که‌ایرانی ها بما گازخواهنددادبه‌فلان مقداربرای فلان مدت رفتیم اینکاررابکنیم . بخصوص‌که قرارداد۱۹۲۱ هم داریم‌که‌درماده‌شش‌آن میگوید درصورتیکه چنین وچنان باشد اینهم میگوید به تحریک خارجی ها به تصمیم دشمنان ما به تحریک ؛زرباب‌های خودشان اینکاررا‌کردند.یک ایرادی که آنهم بسیارا همیت داشت این بودش‌که به یک قیمت‌بسیارنازلی این را فروخته بودند. من الان ارقام بخاطرم نیست امابحدی نازل بود که مضحک بودچطوریک همچین چیزی راکرده‌اند که بعدها خودشان هم متوجه شدند چانه‌زدند دبه کردند یک کارهائی کردندکه بالابردند امامعذالک باوجوداینکه بالابردندازقیمت دنیا بمراتب پائین تربود .

س- ازنظرفنی هم پست‌ترنبود ؟ ذوب آهن روس‌که...

ج - حالابه آن‌هم‌میرسم. اما این راجع‌به‌فروش‌گازبودواستدلال ایران این بودهمین بچه های ناشی که‌اینکارراکرده بودندکه خب گاز ما میسوخت ما هرچه‌هم که عایدمان میشد بصلاح ما بود.هیچ اینطوری نیست . درهمانموقع بودکه مراحل اولیه‌ی Liquid کردن گازبود که دستگاههائی هم درست میکردند کشتی هائی که این رامیآمدمیبرد اگرایران یک‌کمی توجه بیشترکرده بود ومطالعه کرده بود میتوانست‌همین عمل را بکنند تبدیل بکنند به مایع

واین را بفروشد تمام دنیا هم خریدار داشت . از تمام اینها گذشته من اصولا" همیشه معتقد بودم وهستم که یک دولت کوچکی با یک دولت بزرگی نباید معامله بکنند . آنقدر در دنیا مؤسسات خصوصی هست که حاضرند که یک کاری را آدم میخواهد بکند آنها انجام بدهند . دلیل ندارد که آدم یک شرکتی را بگذارد دربرود با یک دولت آنهم یک دولت همسایه آنهم یک دولت زورگوی همسایه . خود یک مملکت ضعیفی بیاید با یک دولت قوی یک قرارداد ببندد . با این بهیچوجه من الوجوه موافق نبودم اتفاقا" حالا دارم با زحا شیه میروم این خیلی هم مهم است . الان بخاطر آوردم یک روزی پهکوف از من وقت خواست که بیاید به ملاقات من . گفتم بیاید آمد. درآن جلسه اشخاصی که حضور داشتند یکی امفیا بود یکی هم مهندس چیزکه بعد وزیر شد در کابینه‌ی گمان میکنم شاپور بختیار وزیر شد از طرفداران مصدق بود یک زمانی . او در سازمان برنامه کار میکرد بعنوان مهندس مشاور بود یا مهندس بود او را هم دعوت کرده بودم و در جلسه حضور داشت . پهکوف آمد با مستشار اقتصادیش. گفت " من آمدم به شما بگویم که هرموقع که شما یک تقاضای وام ، کمک مالی ، کمک اقتصادی ، کمکهای فنی از دوستانتان در غرب کردید و قبول نکردند ما در اختیار شما هستیم و بشما میدهیم ." گفتم که این خیلی بنظر غریب میآید چطور شده که یک همچین چیزی شده . بهمین صورت که شما میگوئید میدهید بدون هیچ شرطی ؟ گفت ، " میدهم. گفتم من دوست ندارم با دولت سروکار داشته باشم یکی از دلایلش هم اینستکه شما با یوگسلاوی یک قرارداد بستید ۳۰۰ میلیون دلار بود یک همچین چیزی یک روزی از سیاست تیتو خوشتان نیامد لغو کردید یک جانبه گفت" نه یک جانبه نبود با موافقت خود یوگسلاوی بود" گفتم آقای سفیر اگر بخواهید از اینجور حرفها بزنید فایده ندارد برای اینکه این نه فقط نشان میدهد که شما حسن نیت ندارید بلکه سوء نیت دارید . آخر مرا که گول نمیتوانید بزنید تمام دنیا میدانند شما یک طرفه اینکار را کردید هرچه هم داد و فریاد کرد که آخر آقا ما یک قرارداد داریم شما چطور وسط کاریک همچین کاری کردید . گفتم من نمیخواهم وضعیت تیتو را داشته باشم شما الان به یک دلایلی آمدید این پیشنهاد را کردید وسط کار شما اخطار میکنید

که این قرارداد شما را لغو کردیم . گفت من از طرف مسکو به شما اطمینان میدهم چه فلان فلان اینها ، شما میگوئید دوستان غربی ، دوستان غربی من کی ها هستند؟ من میروم در بازار های آزاد ، من با دولت آمریکا هم اینکارا نمیکنم . اگر دولت آمریکا هم بخواهد یک همچین پیشنهادی نظیر پیشنهاد شما بکند قبول نمیکنم .
اگر مقصودتان از دوستان غربی آمریکا است دولت آمریکا من با دولت آمریکا نمیکنم من با افراد . چه در آمریکا چه در اروپا کشورهای آزاد اشخاص میآیند اینکارا میکنند وشرکتهائی هستند معتبر وصلاحیتدار . گفت ،" معذالک من به شما میگویم که این را درنظر داشته باشید . هروقت خواستند تقاضای شما را انجام ندهند یک تلفن بکنید من آنا " میآیم در اختیار شما هستم هرچه بخواهید در اختیار شما هستم . " آن بنائی بود آن مهندس بله . اینها وقتی که رفتند تعجب کردم گفتم چطوری شده اینکارا کردند . یک هفته بعد فاستر دالس میآمد به تهران ، وزیرخارجه بود ، من حدس زدم بعدشاید برای اینستکه اینها فکرکردند که الان فاستر دالس که میآید ما ممکن است که یک قراردادهائی با اینها ببندیم وبرای خنثی کردن این ها آمدند . والا این اصلا" شبیه به کارشوروی نیست که یک دفعه همچین تصمیمی بگیرد یک کاری را که سابقه ندارد . اتفاقا " یک شامی دادند به افتخار فاستردالس من چون میخواستم دالس را ببینم ، دالس هم دوروز بیشتر درتهران نبود هیچ وقتی نداشت . قرارشد که قبل از آن ساعت ۸ که شام بود من زودتربروم که با او صحبت بکنم . من همین کارا کردم ورفتم وسفیر آن زمان بخاطر ندارم کی بود قرارش را داد . نیمساعت زودتررفتم نشستیم وگفتم که من احتیاج به پول دارم ، هنوزهم وام از بانک نگرفته بودم ، واینها یک قانون جدیدی گذرانده بودند آمریکا که یک مبلغ معینی ، چند صدمیلیون دلار ، دراختیار دولت گذاشته بودند که این را بعنوان وام بدهد به بعضی کشورهای درحال رشد . به او گفتم وضع مالی بسیار مشکل است ، من دارم - تلاش میکنم ازهرجا باشد پول پیدا بکنم الان یکی از مشکلات من اینست و

شما از این محل میتوانید بمن قرض بدهید. وبه او هم گفتم یک هفته پیش پدکوف آمده بود یک همچین چیزی را بمن تکلیف میکرد. من بهاو گفتم من ترجیح میدهم با بانک جهانی کار بکنم این نظر را هم دارم، این همین جا فی المجلس گفت چهل میلیون دلار یک همچین چیزی بشما میدهم. رقم مطمئن نیستم چیست برای اینکه میگویم این اصلا" هیچ یادداشتی وچیزی که با خودم ندارم . بعدها شنیدم که وقتی که دالس رفت به واشنگتن بهاو ایراد گرفتند که شما از، مثل اینکه کل مبلغی که در اختیارشان بود ۲۵۰ میلیون دلار بود ، این چطور شما یک همچین چیزی را به یک مملکت وعده دادید؟ خب ، وعده داده بود دیگر، دیگر گذشته بود. راجع بهذوب آهن یک قسمتی که به آن اشاره نکردم این را لازم میدانم که بگویم . دولت آلمان از من دعوت کرد که بروم به بن . یک دعوتی شده بود که من به اتفاق همین رئیس ذوب آهن قره‌گوزلو وآن فرانسوی وزنجانی که سرپرست اینکارها بود رفتیم درآنجا ارهارد تا هاری داد. قبل از اینکه تا هار ارهارد شروع بشود وقتم و ملاقاتم را با آدنائر تعیین کرده بودند. رفتم پیش آدنائر وآدنائر من نمیدانستم که انگلیسی نمیداند، پرسید: "چه کاری هست که بتوانم برای شما انجام بدهم؟ " گفتم که من الان با وزیر اقتصاد آمده ام ومشغول مذاکره هستم وامیدوارم که به نتیجه هم برسیم ولی اگر به اشکالی برخورد کرد تقاضای من این بود که دستور بدهید که یک موجباتی پیدا بکنند که بتوانند این تقاضائی را که من دارم انجام بدهند که دماکروپ شریک باشد و بمن میگوید که قانون مخصوص لازم است واین را باید بگذرانند . وعده داد که میگویم، روز بعدش سر میز ناهار پدر ثریا هم حضور داشت که سفیر ما بود در بن او هم حاضر بود پاشد ویک نطقی کرد ولی به نظر من یک چیز خیلی معمولی عادی ، من هم پاشدم جوابی دادم. بعد از ناهار که از سر میز بلند شدیم این یاروا سفندیاری آمد پیش من گفت " فایده‌اش چیست اینها این احترامی که بشما میکنند؟" گفت ، " این علی امینی که وزیر دارائی بود چندی پیش آمد بهیچوجه من الوجوه این تشریفات واین

احترام را درموردا ونکردند. ولی برای شما ... اما فایده اش چیست؟ شما که اصلا" با آلمانها مخالف هستید." گفتم چطورمخالف هستم کی بشما گفت؟ گفت،"یک مناقصه ای درتهران بودبرای شبکه ی برق تهران وشما این را به زیمنس ندادید."
گفتم یعنی خیال میکنید که درهرمناقصه ای که آلمانها شرکت میکنند اشخاص دیگر اگربرنده شدندمن باید به آلمانها بدهم؟ گفتم اگرهمچین انتظاری دارید که من همچین کاری نخواهم کرد. برنده یک شرکت بلژیکی شد آن هم معتبربود. گفت،"آخر زیمنس کجا و آن شرکت بلژیکی کجا." گفتم شما این حرف را میزنید اشخاصی که این مناقصه را ترتیب دادندازشرکت هائی که صلاحیتدارهستنددعوت کردند. این منظورش فقط این بودکه دلالی بگیرد، دلالی میگرفت این آقای اسفندیاری و آلمانها را معرفی میکردبه این وآن واینجا هم ، آنوقت هم بمن گفتند، که یک مبلغ نسبتا" مهمی هم به این میرسیده اگرآن قرارداد امضاء شده بوداین فقط برای دلسوزی خودش بود.
س- شما که رفتید چطورشدکه قرارداددیگرامضاء نشدبادماکروپ برای ذوب آهن؟
ج- هیچی دیگر اصلا" همینطوری که رسم هست درایران وقتی که یک نفرمیرودتمام کارهائی راکه او دردست داشته یک کسی دیگرمیبایست بیاید اینها را تعقیب بکنند دنبال بکنددیگر. باید آدم خودش معتقد باشد،ایمان داشته باشد به یک کارهائی، دنبال بکند. کسی دیگراصلا" به این فکرها نبود،هیچ. بعد رفتندبا شوروی بستند. هیچکس دیگر این فکررا واین کاررا دنبال نکرد اما این بدنیست که این سئوال را هم ازخداداد فرمانفرمائیان بکنیدکه بعدازمن برای اینکه اودرتنظیم آن تلگراف دست داشت ودرجوابی هم که رسیدمیدانست چطور شد، دیگرمن این را هیچوقت ازآنها سئوال نکردم،که چراآنها دنبال نکردند. به اینجهت بودکه ذوب آهن سرنگرفت نه اینکه من علاقه نداشتم چون توی بعضی ازروزنامه ها مینوشتند که فلانی میل ندارد ذوب آهن درایران تأسیس بشودولا چرا یک کاربه این مهمی را نکرد.من نمیخواستم با عجله یک کاری بکنم که غلط باشدمیخواستم اساس وپایه اش یک طوری باشدکه حتی المقدور مرتکب اشتباهی نشده باشیم . این یک کاری بودکه مقدماتش را تهیه کرده بودم که اگردماکروپ شریک نمیشدمیرفتم با اشخاص دیگربه شاه هم گفته بودم

من ول میکنم دیگر آلمانها را ترک میکنم میروم سراغ دیگری . اما قبول کردند تمام آن شرایطی را هم که درتلگراف خودم ذکر کرده بودم آرها رد جواب داد وقبول کرد. دیگرکار ما بجائی رسیده بودکه بفاصله یک مدت کوتاهی میتوانستیم به نتیجه برسیم که نشد.

س- این صحبتی که آن زمانها در تهران زیاد میکردندکه خارجی ها نمیخواهند ما ذوب آهن داشته باشیم، این فکر میکنید ازکجا ...

روایت‌کننده : آقای ابوالحسن ابتهاج
تاریخ‌مصاحبه : بیست‌وسوم آگوست ۱۹۸۲
محل مصاحبه : شهرکان ــ فرانسه
مصاحبه‌کننده :علیرضا عروضی
نوارشماره : ۳۶

س ــ راجع به‌اینکه درایران میگفتندکه‌خارجی ها هیچوقت نمی‌خواهندذوب‌آهن درایران ساخته‌شود.

ج ــ بله. گفتم این بواسطه‌همین ضعفی است‌که‌این ملتهائی مثل ایران دارند. همان طورکه‌درموردخوزستان من وقتی شروع کردم جزایری بمن گفت‌که‌غیرممکن است‌شما بتوانیدا بنکارا بکنیدبرای اینکه‌انگلیسها نمی گذارندکسی درخوزستان دست به‌همچین کارهائی بزند. کردم. تصوراتی است، واهمه‌هائی است‌که‌خودمان داریم ودست به‌یک کاری نمی زدیم که‌مبادا آنها مخالفت بکنند. بهترین دلیلش اینکه‌ما درمورد ذوب‌آهن هما نطوریکه‌گفتم بانک جهانی رویهمرفته نظرموافقی نداشت‌برای اینکه دیده‌بوددرکشورهای متعددیک کاری کردندغلط مثل ترکیه، درآمریکای جنوبی هم کارهائی کرده بودندکه‌غلط بود. باعجله‌یک کار غلطی کرده‌بودند. اما درمورد من آن آدمی راکه‌فرستادندگزارش‌دادکه‌ایران حق داردا ینکارا بکندبرای اینکه‌هم آهن داردهم ذغال داردوهم بازاردارد.بنابراین این مانع درموردایران رفع شده‌بود و بسیارخوب بوداگرایران میتوانست بااعتباری که‌ازبانک جهانی میگیرد این طرح رااجرابکند. یعنی یکی ازکشورهای ... تنهاکشوری بودکه‌در... هندوستان چرا. هندوستان اینکارراکردوباموفقیت هم کرد برای اینکه‌هندوستان اینکارراآن زمان که‌بیست وچندسال پیش است، شصت سال قبل ازآن که‌حالامیشودهشتادوچندسال پیش جمشیدتاتا که‌پارسی وایرانی الاصل بود او ذوب‌آهن رادرهندوستان بوجود آوردوباموفقیت هم اینکارراکرد برای اینکه دستگاهی بودشایسته، اشخاص حسابی

داشت وکار صحیح میکرد و او تنها کسی بودکه از بانک جهانی توانسته بودا عتبار بگیرد و میکرد. برای اینکه کار صحیح کرده بود. منهم نظیر اینکار را میکردم ، به این جهت است و این حرف هیچ اصلا" پایه صحیحی ندارد.

س - میخواستید یک قدری راجع به عمران شهری ...

ج - یکی از طرحهائی که منحصر به فرد بود، هیچ مملکتی که برنامه عمرانی داشت تا آنروز که من با اطمینان میتوانم بگویم ،هیچ مملکتی نبودکه این نوع طرحها را دردست داشته باشد. تا حالا را نمیدانم از آن تاریخ ببعد را نمیدانم اما من معتقد بودم که پول نفت باید بنفع مردم ایران خرج بشود و مخالفت من با مصرف کردن پول نفت در راه هزینه‌های ارتش و بردن در بودجه برای پرداخت حقوق که این را Chapin آمده بود به شاه گفته بود و من مخالفت کرده بودم از این جهت بود که پول نفت میبایست طوری خرج بشود که مردم ایران احساس بکنند که آنها دارند یک سهمی میبرند از این پولی که عاید مملکت میشود ، نه اینکه کوچکترین اثری در زندگانی مردم نداشته باشد. روی این فلسفه من بفکر افتادم که یک طرحهائی را ایجاد بکنیم که مردم این را احساس بکنند و ببینند ، با یک عده ای مشورت کردم. در ملاقاتی که با اشخاص مختلف بعمل میآمد، چه ایرانیان و چه خارجیان دوستان من ، میگفتم و میپرسیدم یک همچین چیزی میخواهم بکنم چطور است ؟ همه عکس العمل بسیار موافقی نشان دادند و این را هم به تصویب رساندم در همان کمیسیون مشترک برنامه مجلسین که هر شهری که دارای شهرداری باشد و حاضر باشد نصف مخارج اجرای طرحهای متعددی که برای زندگی مردم و شهرخودش لازم میداند، هرچه که دلشان میخواهد از قبیل لوله کشی آب آشامیدنی ، اسفالت کردن خیابانهایشان ، اصلاح برقشان که یکدانه از این شهرها برق صحیح نداشت ، ایجاد کشتارگاه و هرچیزی که مربوط به شهر باشد و مردمش مایل باشند اگر نصف آن طرح را دادند نصف دیگرش را سازمان برنامه به آنها بطور مجانی میدهد وتمام مخارج مطالعات و اجرا را هم خود سازمان برنامه بعهده میگیرد. این تصویب شد. حالا برای اجرای این اولین کاری که خواستیم بکنیم این بود که ببینیم چندتا شهردر ایران دارای شهرداری است ، به وزارت کشور نوشتیم. وزارت کشور جواب داد که ما نمیدانیم . نمیدانستند، وزارت کشور نمیدانست که چندشهردر ایران دارای شهرداری

است . بحدی باعث تعجب من شد . اما از آن مواردی بودکه میگفتم بههمهدوستانم می -
گفتم ببینید اینست وضع ایران. (۱) مگرچندصدهزارشهرهست درایران ؟ تمام تعداد
شهریکهدارای شهرداری بود الان بخاطرندارم اما شایدبهصدتا نمیرسید . صورت این
راندا شنند . خب ما بهروسیلهای بوداقدام کردیم واین را بدست آوردیم .وقتیهمکهشروع
کردیم برای اجرای این میبایست مهندس مشاوربیاوریم . من تصمیم گرفتم که
برای انجام اینکار مهندسین مشاور ازکشورهای مختلف بیاوریم . بدین جهت
مذاکرهکردیم وتماس گرفتیم . یک مهندس مشاورازفرانسهآوردیم ، یک مهندس مشاور
ازآلمان آوردیم ، یک مهندس مشاورازانگلیس آوردیم ، بنظرم یکی هم ازآمریکا
بود ،خیال میکنم ، کهشهرهای مختلف ایران رابین اینها تقسیمکردیم . یک
نواحی را دادیم بهرکدام ازاینها کهاین خودش یک رقابتی ایجادمیکردکهاینها سعی
بکنندبهترازآن یکی دیگرکاربکنندواین مورداستقبال مردم شهرها قرارگرفت .

س - دقیقاً " کاراینها چی میبایست باشد؟

ج - میبایست بروندبپرسند .ازشهرداری بپرسند کهشما چهچیزهائی را میخواهید . یکی
میگویدلولهکشی آب ، مطالعهمیکردندرلولهکشی برای اینکهکارآسانی نبود مهندس
مشاورپیداکردن برای رشتههای مختلف مثل لولهکشی . لولهکشی هیچ اصلاً" شبیه
نبودبا اسفالت کردن جادهها ، شباهت نداشت با ایجادکارخانهبرق ، بنا براین این
مهندسین مشاورمیبایستی تجربیاتی داشتهباشنددرتمام این قسمتها ، درتمام رشتههای
شهرسازی . توی دفترفنی مان هم یک انگلیسی بودکهبایرودوم کارمیکردکه این
نوع کارها رادرانگلستان دریکی ازشهرها کردهبود بنابراین اوخیلی بدرداین کارما
خورد . من یک مسافرتی میکردم ، سفرهای مختلفی میکردم بهسرتاسرایران ودریکی از
این سفرها،تازهاین عمل را شروع کردهبودیم ،بهمشهدرفتم . تابستان بودبا ماشین رفتیم
بهمشهد . سرراه شهرهای مختلفی مثل سبزوار ، مثل شاهرود ، مثل سمنان اینها راهم
با شهرداریها تماس میگرفتم ویک جمعیتی را هم دعوت میکردندچون قبلاً" بهآنها میگفتند
من میخواهم راجع بهاین موضوع صحبت بکنم ، یک اشخاصی را هم دعوت میکردندکهمن
با اینها مذاکرهبکنم . هیچکدامشان باورنمیکردندکهاینکارشدنی است . خیال میکردند

که این یک حرفی است که یک کسی داردمیزنـــدووعده‌هائی است که مثل خیلی موارد داده میشودوهیچ توجهی به این نخواهدشد . وقتی که صحبت با آنها میکردم وبه‌آنها اطمینـــان میدادم که این دستگاه الان بوجودآمده وشما باید تصمیم بگیرید چه‌چیزی را میخواهیـــد هرقدرپولش میشود ما نصف آنرا میدهیم وآنوقت میپرسیدم چه‌چیزهائی را میخواهیـــــد میل داریدکه اول انجام بشود با کمال تعجب دیدم که اینها ، من خیال میکردم اولیـــن جوابی که میدهند میگویند آب آشامیدنی است که‌تمام مشان آب آلوده میخوردندوآب آشامیدنی را من فکرمیکردم این اولین تقاضایشان خواهدبودوتعجب کردم وقتی که‌دیدم که اینهـا بیشترشان علاقه دارندبه اینکه‌خیابانها وکوچه‌هایشان اسفالت بشود . علت را پرسیـــدم معلوم شدکه این جاده‌های شوسه‌ای که‌ساخته میشده ، جاده‌های عمومی ، میآمده به‌شهرکه میرسیده متوقف میشده ، از آن سرشهرآنوقت میساختند میرفتند.وسط شهر هیچکس توجهـــی به این نداشت . اینها خیابان اسفالت شده‌نداشتندواین کامیونها ، ماشینهائی کـــــه میآمدندعبورمیکردند طوری خاک بلندمیشدکه اینها مستأصل بودند . اینها آرزویشـــــان این بودکه‌یک کاری بشود که این خاک نباشد ، توجه‌به‌آب آشامیدنی سالم‌نداشتند،به‌این داشتند . برقشان درکجا بود؟ بنظرم سمنان بود شاهرود بود ، برقشان طوری بودکـــه بخاطرآوردم یک کاریکاتوری است که‌درآنزمان تهران سالهای قبل دیده‌بودم که‌موقعـی بودکه‌برق تهران را حاجی امین ضرب اداره‌میکرد . توی کاریکاتور یکنفرکبریت روشـــن کرده‌بـود ببیندکه چراغ روشن است یا نه . واقعاً " اینطوربودکه‌اصلا" آدم احساس نمی — کردکه‌چراغ روشن است یا نه . معذالک آن چیزراترجیـــح میدادند اما خیلی جاهــا برق هم تقاضا کردندوپولش را هم دادندواین طرح اجرا شد . این یک نمونه‌ای بوددرراه اجرای طرحهائی که‌مربوط به‌شهرها میشود . سفری که‌رفتم به‌مشهد ، من رسمم هم این بـــــود هرجائی که‌مسافرت میکردم با ماشین یک پیراهن میپوشیدم ویک شلوارا سپورت که آدم در این مسافرتها راحت باشد . با کمال راحتی هم به‌این ترتیب سفرمیکردم . رسیدیم بـــه یک جائی که گویا بیست یا بیست وپنج کیلومترتقریبا " به‌شهرمشهد ، نزدیک طرق یـــک جائی بودبه‌اسم طرق . دیدیم که‌دست بلندکردندویک جمعیتی است . نفهمیــــــدم چه خبراست . آمدیم پائین دیدیم که ، معلوم شدکه‌آمدنداستقبال ازمن . رام پـــــدر

هوشنگ رام استاندار خراسان بود و تمام روٌسای ادارات و یکعده هم آخوند و ملا، عمامه‌ای
اتاق بازرگانی، انجمن شهر فلان و اینها و یک جای خیلی باصفائی هم فرش گذاشته
بودند و میز و صندلی و میوه فراوان و عکاسان هم حاضر بودند برای عکسبرداری. من تعجب
کردم که اینها چطور شد مطلع شدند برای اینکه من وقتی که میرفتم به مسافرت به کسی
خبر نمیدادم. تعارف کردند که بفرمائید و رفتیم نشستیم. یک آخوندی پا شد تبریک
گفت که ورود شما را به این شهر مقدس مشهد آستان قدس رضوی. حالا انتظاراتی که ما از شما
داریم اینست که شما برای مردم مشهد اینکارها را باید بکنید و مقدم است بر هر شهری و
از شهرهای دیگر اگر شما نصف میگیرید از اینجا نگیرید. من خیلی طبیعی بود تشکر کردم
گفتم که من خیلی متأسفم من تبعیض نمیتوانم بکنم. شهر مشهد محل مقدسی هم است
اما از لحاظ من هیچ تفاوتی بین شهر مشهد و کاشان و یزد و کرمان نیست. یک ولوله‌ای
راه افتاد و ریاحی گفت که آقای ابتهاج متوجه نشدند دوباره بیان کرد مطالبش را.
گفتم کاملا" متوجه شدم. اطمینان دارم که اگر حضرت رسول الان اینجا ظهور میکرد حق
بمن میداد برای اینکه من اینکارا را کردم برای عموم مردم ایران. هرشهری که علاقه
دارد به رفاه اهل مردمش حاضر بشود نصف مخارجش را بدهد من آن نصف دیگر را میدهم.
در اینکار مطلقا" استثناء قائل نمیتوانم بشوم. این طرز این کارم، روش این عملم
طوری است که تبعیض مطلقا" وجود نمیتوانند داشته باشد. یک شهری را مقدم بر شهر دیگر
بکنم؟ مگر میتوانم اینکارا را بکنم؟ شما این حرف را الان میزنید فردا آذربایجانیها
میگویند ما مشروطه را راه انداختیم برای خاطر ما باید اول بشود. هرشهری یک دلیلی
میآورد. تمام شهرها در آن واحد اگر بخواهم اینکارا را بکنم من توانائی این را ندارم
اینقدر پول ندارم که نصف تمام مخارج شهرسازی تمام شهرها را بدهم. اگر یک مردمی
به آنها بگویم مجانی اینکارا را میکنم قدرش را نمیدانند. اما وقتی که خودشان سهیم
باشند و علاقه نشان دادند آنوقت قدردانی میکنند و این ارزش دارد در اینکار و این عمل
عملی است که یک جهات بسیار مفیدی دارد و این روی مطالعه اینکار شده است. وقتی که جلسه
تمام شد استاندار مرا برد توی ماشین خودش سوار کرد و توی راه بمن گفت که دفعه اولی
است در تاریخ ایران که یک کسی که آمده از مرکز اینطور صحبت کرده با اینها، برای اینکه
اگر کس دیگری بود یک مقداری دروغ میگفت که بله بله چشم فلان اینها یا جرأت نمیکرد

اینکارا بکند. فردا توی روزنامه‌های محلی این بسیار حسن اثربخشید که یک کسی این صراحت را داشت که این را با جرأت در حضور یک عده از آخوندها و اهالی مشهد این را می‌گوید و حق داد فلانی که این مطلب را گفته است. این یکی از کارهائی بود که ابتکار شخص من بود و من این را بسیار مفید میدانستم و در جاهای متعددی اینکارها شد. متأسفانه میگویم الان احصائیه‌اش را ندارم، بعدا زمن به چه صورتی در آمد نمیدانم اما کارهائی که شروع شده بود ادامه داشت ولی با ابتکار بخرج دادند. دیگر چیزی نشنیدم که این تا روزهای آخر هم وجود داشته یا نه نمیدانم. اما این از کارهائی بود که نظیرش در هیچ برنامه‌های عمرانی کشورهای دیگر، در دستگاههای عمرانی من سراغ ندارم.

س - مثل اینکه میخواستید یک مطالبی راجع به راه‌سازی در ایران بفرمائید.

ج - بله. این مهم هم هست برای اینکه وقتیکه برنامه هفت ساله دوم تهیه شد و به مجلس رفت، یکی از اشخاصی که مخالفت شدید کرد این حائری زاده بود. حائری زاده یک کسی بود که در اقلیت بود همیشه. البته از اشخاص متنفذ مجلس بود، مخالفت شدید میکرد با تعصب و با جرأت و با شهامت میکرد. این اتفاقاً" کسی بود که یکروزی در بانک وقت از من خواست و آمد پیش من، من اصلا" هیچ آشنائی هم با او نداشتم از دور سلام وعلیکی داشتیم. آمد و گفت که ما تصمیم گرفتیم، من و یکعده از دوستانم که شما نخست وزیر بشوید. گفتم خیلی متشکرم آقای حائری زاده اما من این را شاه هم بمن تکلیف کردند و من رد کردم. دلائلش را هم گفتم به او. این را بعد به شاه هم گفتم که حائری زاده آمد یک همچین مطلبی بمن ابراز کرد. این مخالفت کرد با راه‌سازی در برنامه هفت ساله دوم. عنوانش هم این بود که این راهی را که میخواهیم از خرمشهر بسازیم به بندر پهلوی این به منظور سوق الجیشی برای اینست که یکروزی اگر جنگ بشود قشون آمریکا بتواند در خرمشهر عده پیاده بکند و از این راهی که آماده شده ساخته شده صاف براحتی برود به شوروی. من بخودم زحمت ندادم که بروم او را ملاقات بکنم اما در آن کمیسیون برنامه که عده زیادی بودند او نبود، این را توضیح دادم. گفتم ایرادی میگرفتند بعضی ها به این برنامه راه‌سازی. گفتند اگر در ایران وضع طوری بود که به من که رئیس سازمان برنامه هستم می - گفتند که از تمام برنامه‌های کشاورزی، صنعتی، ارتباطات و هرچیز دیگری که شما دارید یکدانه طرح فقط انتخاب بکنید برای اینکه ما توانائی طرحهای دیگر را نداریم، اگر

میبایست یک طرح را انتخاب بکنم بدون شک راهسازی بود برای اینکه این راهسازی وارتباطات یک نتایجی دارد که هیچ مربوط به راه شوسه نیست . شما وقتی که یک راهی را که میسازید ازیک قرائی ازیک دهاتی ردمیشود ازیک شهرهای کوچکی ردمیشود شما به این شهرها واین قراء این امکان را بدهید که اینها هم مردمشان رابطه پیدا بکنند با نقاط دیگر مملکت وهم محصولاتشان را ، محصولات کشاورزی شان را محصولات صیفی شان را، اینها را بتوانند به بازار برسانند که بدون راه همچین چیزی امکان پذیر نیست . ممکن است یک قریه ای یک مسئولیتی را داشته باشد ما رسانیدن این به بازار بیش اشکال داشته باشد و وقتی که نتوانست این را به بازار بفروشد این تشویق نمیشود برای اینکه این را تولید بکند . تولید وقتی بالا میرود که تقاضا باشد . تقاضا هم وقتی ایجاد میشود که اینها بتوانند بیایند اجناسشان را عرضه بکنند و جواب آن تقاضا ها را بدهند و بنابراین این به تنهائی یکی از مهمترین چیزها است و عقیده ام هم واقعاً " همین بود که اینکار را باید کرد . در راهسازی بخصوص من وقتی آمدم به سازمان برنامه مواجه شدم با یک پرونده ای که طرح یک قرارداد که با جان مولم میبایست امضاء بشود حاضر و آماده بود که این را قبل از اینکه من بیایم دعوت کرده بودند جان مولم چندین بار آمده بود، مثل اینکه شش مسافرت کرده بودند ، هیئت مدیره شان آمده بود و مذاکره کرده بودند با وزارت راه و با سازمان برنامه و نتیجه اش این شده بود که یک قرارداد به انگلیسی و ترجمه فارسیش حاضر و آماده بود که امضاء بشود که من رسیدم . در ظرف هشت سال شش هزار کیلومتر راه ساخته بشود . این از آن مواردی بود که من نمیتوانستم راجع به شرایط فنی این قرارداد تصمیم بگیرم و قبل از تأسیس دفتر فنی و دفتر اقتصادی بود . متوسل شدم به بلاک رئیس بانک جهانی که او برای من یک نفر فرستاد سرمهندس بانک بود که ، شرح این را بیان کردم مثل اینکه با تفاق پرو دوم آمد و در این قرارداد یک تغییرات عمده ای داد که تغییرات فنی بود و کارمزد این مهندسین مشاور راهم یک میزان متنابهی تقلیل داد که از یک ثلث گمان میکنم بالاتر بود . آنچیزی که بنظر من ایراد داشت

این قرارداد این بودکه قرارداد ی کدبرای مدت هشت سال منعقدمیشد بهیچوجه Sanction نداشت که اگراینها کارشان رضا یتبخش نباشد من بتوانم خاتمه بدهم به این قرارداد. این را به آنها گفتم این بنظرمن یک عیب بزرگی است واین را باید رفع بکنید. این شخصی که ازطرف بانک فرستاده شده بود به اسم برایان کوهون صاحب مؤسسه برایان کوهون بودکه یک مهندسی مشاوری بودمعتبردرانگلستان. این گفت کاملا" حق دارید ومدتش را دوسال کردکه اگربعدازدوسال اینها کارشان رضا یتبخش نباشد من بتوانم به کارشان خاتمه بدهم .گفتم بنظرمن دوسال خیلی زیاداست واین باید مدتش کوتاه باشد اما متقاعدکرد مرا برای اینکه گفت که برای راهسازی باید یک تشکیلاتی دادکه یک قسمت عمده اش این نقشه برداری است که این کارخیلی وقت لازم دارد برای اینکه باید یک عده ای اشخاص مهندس نقشه بردار دردنیا استخدام بکنندوالان هم موقعی است که خیلی کشورها برنامه های راهسازی دارندواینقدراشخاص وجودندارد که بیکاربا شندکه اینها بتوانند استخدام بکنند. خب، قبول کردم این دوسال باشد. وخوشبختانه این ماده درقرارداد قید شد برای اینکه وقتی که درعمل دیدیم که جان مولم ازعهده این کارعظیم برنمیآید، برای اینکه گفتندیکی ازبزرگترین برنامه های راهسازی دنیا است شش هزارکیلومتر، این یک چیزشوخی نیست، یک چیزکوچکی نیست. اینها نمیتوانستنددرست این کاررا انجام بدهندودلیلش هم این بودکه اینها مهندس مشاورنبودند، اینها کارشان در انگلیس مقاطعه کاری بود. درساختمان، راهسازی هم میتوانستندبکنند. اما بعنوان مقاطعه کاروبعدمعلوم شدکه اینها آمده بودندبه این نیت که خودشان مقاطعه کاری را بگیرند، خودشان راه بسازند. وقتی این مطلب را به نماینده گان آنوقت وزارت راه گفتند، آنوقت معاون وزارت راه مثل اینکه حامی بود، اوگفته بودکه چه اهمیت دارد شما اینجا اینکار را بکنید. وقتی که به آنها گفته بودنداینها هم خب به طمع اینکه یک کاربزرگی را گرفتند واینکار را می‌توانند انجام بدهند اینکار را قبول کردندوبعدها وقتی درعمل مشاهده شدکه اینها صلاحیت ندارندمن دچارگرفتاری زیادی شدم. برای اینکه درتمام مملکت تمام روزنامه ها، تمام نشریات وتمام مجلات ابرادبمن میگرفتندکه این آدم رفته یک

مؤسسه انگلیسی را آورده که اینها اینکار را بلد نیستند و از اینها حمایت میکند. درصورتیکه اینها را من نیاورده بودم وبه اصرار دولت بود بخصوص شاه. فوق العاده اصرار داشت که این قرارداد را من زودتر امضاء بکنم. هی تأکید میکرد وی. سفری هم که به آمریکا رفته بود تلگراف کرده بود که این را به فلانی بگوئید که چرا امضاء نکردی. ومن بالاخره گفتم به آقای علا که نخست وزیر بود وآقای انتظام وزیر خارجه و علی امینی هم وزیر دارائی هم حضور داشتند در آن جلسه، بیخود وقت خودتان را تلف نکنید من تا یک چیزی را نفهمم امضاء نمیکنم. این برای اینکه هر کوهون که آمد این قرارداد را تغییرات عمده در آن داد وگفت که شما الان نمیتوانید به این اشخاص بگوئید. بعد از اینکه چندین مسافرت کردند، قبل از اینکه من بیایم به سازمان برنامه. آمدند و رفتند و نشستند و قرارداد را تنظیم کردند و دولت موافقت کرد و ترجمه شده به فارسی و حاضر و آماده شده برای امضاء، تازه من بگویم که چون مهندس مشاور نیستید من قبول ندارم. برای اینکه این کار چندین سال عقب میافتد که دوباره برویم یک نفر را پیدا بکنیم. گفت اگر این را، شرایط را که من در آن گنجاندم الان میتوانید با خیال راحت امضاء بکنید ونتیجه هم این شد که ما در عمل وقتی ...

...

س - اخطار کتبی کرده بودید؟

ج - بله که قرارداد تان را به این جهات لغو میکنم. قبل از اینکه دو سال برسد در عمل دیده میشد، این ژیرار فرانسوی بود که در دفتر فنی بود که بسیار مرد شایسته ای بود. خیلی وارد بود در این مسائل خودش نظیر اینکارها را در مراکش کرده بود برای فرانسوی ها آنموقعی که هنوز جزو مستعمرات بود. او مرتب گزارش میداد که نقص کار شان اینست، پرودوم هم که رئیس دفتر فنی بود وارد بود کاملا" به این مسائل. یک نامه مستدلی نوشتیم که به این دلائل این را لغو میکنیم. اما قبل از این دو سال به آنها اخطار کردم که چون کار شما بد است من این شش هزار را تقلیل دادم به چهار هزار، درصورتیکه این را قانونا" حق نداشتم، مطابق قرارداد حق نداشتم. بعد از یک مدتی این چهار هزار را هم کردم درست هزار ونمیدانم دویست سیصد کیلومتر، کاری که در دست داشتند. این را مهندس دفتریان که رئیس ارتباطات بود تمام این ارقام و این چیزها را خوب بخاطر دارد.

بنا براین من این شش هزار کیلومتر را ساندم به هزار وگمان کنم دویست سیصد کیلومتر که در دست بود. و اینهم وقتی که دوسال رسید لغو کردم. همان وقت بود که یکی از دوستان من مهندس گنجه ای آمد گفت که یکی از انگلیسی ها اعضاء سفارت گفتند که به فلانی بگوئید که شنیدم میخواهید جان مولم را لغو بکنید عواقب خوبی برای شما نخواهد داشت. او هم گفته بود خودتان بروید بگوئید چرا من پیغامتان را برسانم ؟! تفاقا " آمد بمن گفت، گفتم من از این چیزها نمی ترسم. قرارداد را لغو کردم وهمان کار را دادم به چندین شرکت خارجی از کشورهای مختلف. که یکی از آنها کامساکس بود، یکی آلبانی بود، یکی دیگر فرانسوی بود بنظرم. بهرحال تقسیم کردیم بین اینها و دادمه دادیم راه سازی را. راههائی که ساخته شد برای اولین بار در ایران یک نمونه صحیحی از راه سازی بود که قبل از آن هیچوقت کسی توجه نداشت به زیرسازی جاده ها. برای اینکه موقعیکه جاده ها ساخته میشد من بارها رفتم برای بازدید ومیدیدم چقدر کار دقیقی است که میبایست طبقات مختلفی ساخته بشود از یک عمق معینی که اول یک زیرسازی وبعد روی آن یک نوع دیگر بعد روی آن باز یک چیز دیگر تا برسد به آنچیزی را که بعد باید پر بکنند و این کف را بسازند این سطح جاده را بسازند، روی جاده را بسازند که هیچوقت در ایران این رعایت نمیشد. در تهران وقتی که شهرداری تهران راهسازی میکرد یک معاونی داشت، یادم نیست اسمش چه بود، یکروزی برای یک کاری آمده بود پیش من وقت خواسته بود گفت که ما الان راهسازی تهران را روی اساسی که شما در سازمان برنامه داشتید داریم همان کار را میکنیم تقلید میکنیم. درصورتیکه انتقاد میکردند مردم که راهسازی مهندس مشاور لازم ندارد. راهسازی را خیال میکردند که هرکسی، همانطوریکه ما میساختیم دیگر راهی میساختیم که یکسال هم دوام نمیداشت این کامیونهای سنگین یکی از عیبهای بزرگ راهسازی در ایران هم این بود که قاعده ای نبود برای وضع وسائط نقلیه که روی این جاده ها کار میکرد، در تمام دنیا این مقررات هست که از یک وزن معینی وقتی تجاوز بکند موظف هستند که چرخهای متعددی داشته باشند که باردریک نقطه معین این فشار از یک حد معینی بیشتر نباشد. این اصلاً" مطلقاً" وجود نداشت برای اینکه نظامات ما یک همچین چیزهائی را نداشت و ما این را

خب بوسیله وزارت راه قبـــــــــولاندیم که یک جاهائی یک کنترلهائی هم بکننـــد که رعایت این اصل بشود برای اینکه بما گفتند که بهترین راه دنیا را بسازید. اگر از آن حد مجاز وزن تجاوز بکند آن راه هم بالاخره دوام نخواهد کرد. این اصولی بودکـــه در راهسازی میبایست رعایت بشود و شد وآنوقت همین راه خرمشهر به پهلوی را وزارت راه اصرار زیادی کردنـــد که تهران به قزوین را من بگذارم وزارت راه بسازد موافقت هـــم کردم. هرکسی که در این راه مسافرت میکرد متوجه میشد که این راه قزوین به تهران تفاوت دارد ، فرق دارد برای اینکه با همان اصول خودشان درست کرده بودنـــــد. یک پرتگاههای مصنوعی درست میکردند برای اینکه عقلشان نمیرسید، خاک ریزی می ــ کردند وارتفاع پیدا میکرد که وقتی که یک حادثه اتومبیل پیش میآمد خطرناک بـــود. برای اینکه یک ارتفاعی بود که این از آن بالا اتومبیل پرت میشد درصورتیکه هیـــچ لازم نبود یک همچین کارهائی بشود. حالا چرا اینکارها را میکردند؟ برای اینکه آشنا نبودند به اصول راهسازی. راجع به راهسازی گمان نمیکنم موضوع دیگری لازم باشد که بگویم.

س ــ یادتان هست چقدر راه زمان شما ساخته شد؟

ج ــ اینها را اگر بشود که از... برای اینکه بیش از هزار و به نظرم هزار و پنجاه طـــرح در سازمان برنامه بود در زمان من ، بنابراین این امکان نداشت که من بتوانم... آن زمان میدانستم اما الان بعد از ۱۹۵۹ که میشود بیست و سه سال ، بیست و سه سال است که از سازمان برنامه رفتم و همیشه هم اطمینان داشتم که این پرونده ها خب در اختیار مـــن هست و اینها را به ذهنم نمی سپردم و الان هم بهیچوجه برایم مقدور نیست... بعضـــی چیزهای خیلی برجسته مثلاً" همان موضوع نیشکر را بخاطر دارم. آن را هیچوقت نمیتوانم ارقامش را فراموش کنم. ولی راهها را میدانم که هزار و دویست سیصد کیلومتر بود کـــه در دست اقدام بود و بعد دیگر راههـــــــای ازقـــــــــزویـــــــــن به سرحد عراق را بنظرم کامساکس عهده دار شد.

س ــ راههای فرعی هم خیلی ساخته شـد.

ج ــ راههای فرعی هم ساخته شد. راه اصلی وقتی کامل میشود که راههای فرعی بوجـــود

بیایدکه دمات را مرتبط بکندبا جاده اساسی . اشراتی که این چیزها داردرمسائل اقتصادی بخصوص کشاورزی هیچ چیزی نمیتواندجای این را بگیرد. ترکیه برنامه هائی داشت ، یک برنامه داشت برای تشویق گندم کاری خیلی کمک کرد،خیلی خیلی کمک کرد برای اینکه آن بدبختی راکه کشتند مندرس بوددیگر. این مندرس خیلی محبوبیت داشت بین کشاورزان ، مثل اینکه اصلا" از خانواده کشاورزهم بود، نتیجه اش این شدکه محصول گندم ترکیه خیلی بالا رفت. وقتی که محصول بدست آمدنه راه داشتند ونه انبار داشتندواین یک بحران عظیمی برای ترکیه ایجادکردبطوریکه دربعضی جاها گندم را سوزاندندنمی تواستندحمل کنند؛درصورتیکه همان وقت دراروپا بعضی کشورها بودند که خریدارگندم بودند منجمله ایتالیا ، نتوانستند این را برسانند. اینجاست که لزوم داشتن برنامه جامع معلوم میشود احساس میشود .میبایستی درعین حالی که تشویق میکردندکشت گندم را ، فکرراههایش را هم بکنند، انبارهایش را هم بکنند، طریقه رساندن به بازارهای داخلی وبازارهای خارجی را هم بکنند.

س ـ یک مطالبی راجع بهاصلاحات ارضی میخواستیدبفرمائید.

ج ـ بله. اصلاحات ارضی دررشته کارهای من درسازمان برنامه نبود مطلقا". برای اینکه این یکی ازاصلاحات تنها کشاورزی نیست درواقع اجتماعی است برای اینکه اینکاری راکه کردیم درایران ، که من بکلی باآن مخالف بودم بکلی ، درعین حالی که معتقدم وهمیشه این اعتقادرا داشتم ازوقتی که بچه بودم مادرم ملک داشت درگیلان اصلا" نفرت داشتم که من بازارعین سروکار پیدا بکنم ، پدرومادرمن خیلی علاقه داشتندکه من واردبشوم، من اصلا" نفرت داشتم . نمیدانم،احساس میکردم اینها یک مشت اشخاص بدبخت وبیچاره ای هستندوخوشم نمیآمدازاینکار. بعدهاکه واردشدم به این مسائل معتقدشدم که مالکیت بهآن معنی که مادرایران داریم یک چیزی است که باید ریشه کن بشود، بایداصلاح بشود ولی نه بهآن طریقی که دولت ایران انجام داد. من دراین زمینه سالها مطالعه داشتم. میگویم ازبچگی باین فکربودم ، هرجائی هم که

بودم ، مثلا" درموقعی که درصندوق بین المللی هم بودم با ملتهای مختلف ، با دولتهای مختلف ، کشورهای مختلف که سروکار پیدا میکردم این را بحث میکردم.

بالاخره به نتیجه ای رسیدم که برای خودم یک طرحی تهیه کردم ، یک فکری پیدا کردم که چگونه باید این مسئله مالکیت را حل کرد (۱) بهیچوجه من موافق با گرفتن املاک یک اشخاصی بزور و دادن به دیگران نبودم ، بکلی مخالف این امر بودم . برای اینکه این یک عدم رضایتی در مردم ایجاد میکند که این بهیچوجه صلاح یک دولت عاقلی نیست .(۲) دادن ملک بیک افرادی که هیچ وارد نیستند مطلقا پشت در پشت اجدادشان اینکار را نکردند که اینها بدانند که یک ملک را چه جوری باید اداره کرد ، اینها عادت کردند نسل بعد از نسل باینکه رعیت هاهمانطوریکه میگفتند باشند که به دستور یک اشخاصی یک کاری را انجام بدهند و بیک سهم کوچکی قانع باشند . من معتقد بودم که برای اصلاح وضع مالکیت در ایران که یک عده ای یک املاک زیادی داشتند که بهیچوجه نه علاقه داشتند به اصلاح وضع زراعت و نه توانائی داشتند . مثلا" در رشت که یکی از جاهای حاصلخیز ایران است مالکین بزرگی بودند که اصلا" نمیدانستند اینها چند جریب ، چند هکتار زمین دارند ، نمیدانستند در کجاها دارند از بس که زیاد بود وگذشته از این علاقه هم نداشتند . اینها فقط راضی بودند و اکتفا میکردند به یک چیزیکه به آنها برسد که خرج اینها را تأمین بکند . بعضی از آنها مثلا" اشخاصی بودند که عادت داشتند میرفتند فرنگ ، میرفتند اروپا مثلا" یکی از آنها سپهدار بود . این دستگاهش در تهران همیشه درخانه اش باز بود و سفره ای داشت و اشخاصی میآمدند و بعضی وقتها هم میرفت به اروپا و یک مخارجی میکرد . به همین قانع بود که این اداره بشود و غالبا " هم مقروض بود برای اینکه درآمد کافی نداشت و قرض میکرد که از سر محصول میپرداخت . اما هیچ اصلا" بند نبود که چه باید بکند برای اصلاح وضع کشاورزی اش . من به این نتیجه رسیدم که راه اصلاحات کشاورزی ایران و مالکیت ایران اینست که مالیات وضع بشود نسبت به یک هکتار زمین . نقاط مختلف ایران بسته به اوضاع جوی اش و خاکش تفاوت دارد ، تفاوت عمده دارد . مثلا" گیلان را نمیشود

مقایسه کرد با کرمان و با یزد. گیلان هم زمینش مستعد بود وهم باران زندگی کافی دارد و میتوانستند زراعت بکنند درصورتیکه درجاهای دیگر آب باندازه کافی نداشتند. میبایست قنات داشته باشند، مشکلات دیگری هم بود. بنابراین میبایست یک مساحت بشود در ایران و این را هم با هواپیما در یا مفعلی درچندساعت میشود انجام داد که با نقشه ـ برداری هوایی میتوانستند تعیین بکنند که نقاط مختلف ایران را. مثلا" تقسیم میکردند ایران را به چندین ناحیه وبرای هرکدام یک حداکثر ویک حداقل تولید تعیین میکردند. آنوقت دولت اعلام میکرد بمردم که بفاصله چندسال کلیه اشخاصی که ملک دارند اعم از اینکه زراعت میکنند یا نمیکنند یا براست، اعم از اینکه خوب زراعت میکنند یا بد زراعت میکنند، برای هرهکتار زمینی که یک شخصی مالک هست از یک تاریخ معینی یک حداقل مالیات تعیین بشود وبا رعایت این اصل که درمراحل اولیه، سالهای اول که مردم آمادگی ندارند این میزانش نمی بایست خیلی گراف باشد، یک حداقل. هرکس، اعم از اینکه زراعت میکند یا نمیکند، اعم از اینکه خوب زراعت میکند یا بد زراعت میکند باید هرهکتاری فلانقدر بسته به ناحیه اش مالیات بپردازد. نتیجه این عمل این میشد با اخطاری که قبلا" میکردید که مثلا" این برنامه را سه سال بعدشروع میکنیم. ووقتی هم شروع میکردید با یک،گفتم، مالیات معقول حداقلی که تدریجا" برود بالا. شما اخطار میکردید به تمام مالکین ایران که از فلان تاریخ آقائی مثل سپهدار که ده ها هزار هکتار زمین دارد که هیچ زراعت نمیشود وبرای اوهم فرق نمیکند. افتاده و دلش خوش است که بگوید این زمین مال من است، این ملک مال من است. آنچه هم که زراعت میشود بهیچوجه نزدیک به حداکثری که میتوانند از زمین برداشت بکنند نیست. اما به این آدم اخطار میشد که از فلان تاریخ باید این آدم برای هرهکتار زمینی که دارد مالیات بدهد. بالنتیجه این آدم درظرف این چندسال فرصت داشت که زمینش را بفروشد. زمینش را بفروشد به کی؟ اشخاصی که این زمین را میخریدند که حاضربودند یعنی توانائی این را داشتند که از این زمین استفاده بکنند که بتوانند آن حداقل مالیات را بپردازند. این بتدریج مالکیت اصلاح میشد ومالک آن مقدار از زمینی را که میتوانست از عهده بربیاید ومیتوانست آنطور زراعت بکند که آن حداقل مالیات را بپردازد این اصلاحات بخودی خودش بعمل میآمد. بدون

اینکه را ضی را بگیرند وبدهند به یک عده ای که ناشی ، بی اطلاع ، بدون بلدیت بدون اینکه را هنمائی داشته باشند. وآنوقت جزواین برنامه ای راکه من پیشنهاد میکردم ازروزی که دولت این تصمیم را میگرفت موجبات Extension Program را بدست میآورد، که چه جوربایدتهیه میکرد، که چه دستگاهی را بایدبوجودآورد، همانطوری که درآمریکا دیدم هست ، که یک مراکزی هست . اولا" درآمریکا مثلا" هیچ حدی ، نه فقط آمریکا درهیچ جای دنیا نیست ، حدی برای مالکیت نیست . شما یک شخصی ممکن است به دهها هزارهکتارزمین داشته باشد هیچکس به او ایرادنمیگیرد که شما چرااینقدرزمین دارید. همانطوریکه درصنایع هم محدودیت قائل نیستند که یک شخصی یک شرکتی بیش از چندتا کارخانه فرض بکنیدکه اتومبیل سازی بیشترنداشته باشد، این هم همینطور. این راهنمایان مثلا" درآمریکا کاری که دولت میکندهمین کمک میکند. یکنفر میخواهداطلاعاتی درمورددفع آفات داشته باشد. یک مرکزی هست میرودمیپرسد وبه او میگویند یکنفرهم میفرستندکه به او کمک بکند ، میخواهدنوع زراعت وکشتی راکه بکند، محصولی که میخواهدبعمل بیاورد. درتمام این مسائل کشاورزی راهنمائی هست ، برنامه هست ، دولت وظیفه اش این باشدوبه مردم هم فرصت بدهد. مردم اگرکسی اصرارداشت این زمین رانگه دارد بسیارخوب نگه دارد اما آن مالیات راباید بدهد. بعقیده من راه اصلاح کشاورزی ایران ازاین راه بودنه ازآن راه برای اینکه من پیش بینی میکردم که وقتی که تجزیه بکنند این نتیجه اش این خواهدشد که مردم توانائی اینکه این کاررا بکنندنداشتند. درژاپن دیدم که مثلا" یک خانواده ای بود که دوتا سه تا Acre داشت . خیلی زیادبود چندتا ؟ چهارپنج تا Acre داشت . اما تمام حوائج خودوخانواده اش رادراین دو Acre زمین تأمین میکرد. یک محصول نبود، درزمینی دیدم که گندم میکارند، صیفی کاری میکنندروی برنامه مثل یک باغچه اداره میکرد، زراعتی راکه داشت ، مزرعه ای راکه داشت عینا" مثل یک باغ بودکه اداره میکرد برای اینکه بلدبود، برای اینکه ازعهده برمیآمد. اما اگربه این آدم میخواستندده برابراین بدهند بهیچوجه نمیتوانست ازعهده بربیاید. این عقیده من بودراجع به اصلاحات ارضی .

س ـ پیشنهاد کرده بودید این را ؟

ج ـ این را من تهیه کرده بودم در نسخه های متعدد. ووقتی هم که در زندان بودم اجرا میشد این را فرستادم برای یکعده از دوستانم که محض رضای خدا اگر بتوانید مانع بشوید که این کار بشود ، این است راه آن . البته من هیچ اطلاع ندارم چطور شد اما این اتفاقاً" در اصلاحات ارضی موقعی شروع شد که من در زندان بودم . این را تهیه کرده بودم از سابق داشتم ، صدها نسخه از اینها داشتم که هم به انگلیسی بود و هم بفارسی .

س ـ این پیشنهادی که برای اینکار شد به ابتکار کی بود ؟

ج ـ من خیال میکنم یک جنبه سیاسی داشت که وقتی شاه رفت پیش کندی و خواست یکی از چیزهائی را به کندی بگوید که من میتوانم بکنم این بود که داوطلب شد اینکار را بکند. اثری را هم که در دنیا خواهد کرد میدانست ودر دنیا هم اثر بخشید. همه گفتند که چه شخص اصلاح طلبی است و وسیله تبلیغات بسیار خوبی بود برای او. بدون توجه به اینکه نتایجش چه خواهد بود، هیچ . تمام این کارهائی را که میکردند مصنوعی بود. نمیدانم تعاونی کشاورزی درست میکردند، تمام این ساختگی بود. هیچکدام از اینها روی یک پایه صحیحی نبود. آمادگی نداشتند برای دادن یک همچین تشکیلاتی .

درضمن اینکه من این کارهای برنامه خوزستان را شروع کردم به این نتیجه رسیده بودم که برای سرتاسر ایران نواحی مختلف ایران که ایران را تقسیم میکردم به آذربایجان در شمال غربی ، مازندران وگیلان ، خراسان وگرگان . بعد فارس یعنی اول اصفهان مرکز ایران بعد فارس ، کرمان ، بلوچستان ولرستان . این قسمتها را من خیال داشتم که لااقل چهارتا بلکه پنج تا ناحیه بشود که نظیر این برنامه محلی مثل خوزستان در این نقاط انجام بشود. همینطور که لیلینتال وکلپ را آورده بودم برای کار خوزستان ، چهار دستگاه دیگری را از کشورهای مختلف که آنها عبارت بودند از فرانسه ، انگلیس ، آلمان ومثلاً" ایتالیا . ایتالیا را شروع کرده بودم در بلوچستان و با شاه هم در این خصوص صحبت کردم . او یک چیزی بمن گفت که قبول کردم . آذربایجان را درنظر گرفته بودم برای فرانسویها ، خراسان را درنظر گرفته بودم برای آلمانها ، فارس را برای انگلیسها وایتالیائی ها هم که در آنجا بودند. شاه گفت که این چیز را عوض بکنید بهتر است .

خراسان را بدهیدبه انگلیسها وفارس را بدهیدبه آلمانها برای اینکه انگلیسها درفارس نفوذ سیاسی دارند. بمحض اینکه گفت گفتم تصدیق میکنم ، قبول دارم.
وآذربایجان را واردمرحله مذاکره هم شدیم با فرانسویها . اصفیا را مأمورکردم که با فرانسویها تماس گرفت ومکاتبه کردوتلگراف کردوحاضرشده بودند. یک گروهی حاضرشده بودندکه از فرانسه بیایندواینکارورا درآذربایجان بکنندنظیرخوزستان . واگرمن مانده بودم اینکارها را تکمیل میکردیم واتمام میدادم. برنامه کلی بجای خودش هست درتوی آن برنامه برای حداکثراستفاده ازامکانات این نواحی عین اینکاری که درخوزستان با Dev. Resources کردم با این دستگاهها ازملیتهای مختلف میکردم برای ایجادرقابت . وهمانطورکه درآن برنامه شهرسازی آن کارراکردم ونتیجه خوب داد ، اینها برای رقابت با یکدیگرتنها یت کوشش را میکردندکه نتیجه شان بهترازدیگران باشد.
من این را یکی ازکارهای مهمی میدانستم که درایران باید اجرا شود. اصولش را با شاه صحبت کردم موافقت کردوتغییری که بنظرا ورسیداین بودکه قبول کردم. ایتالیائی ها را هم آورده بودم . همان که مقام مهمی هم دارد الان درآن جامعه اروپائی یک سمت خیلی مهمی دارد، میدانید مال فیات بودودرچندتا کنفرانس بین المللی با این من همکاری داشتم واورا بسیارمردشایسته ای تشخیص دادم برای این کار. آنوقت خوداین فیات هم یک دستگاههائی داشت کهاینکارها را میکرد.
Ital Consult اسمش بود. این را هم آورده بودم درسیستان وبلوچستان شروع کردندوگزارشی هم داده بودند. گزارشی داده بودندکه یکی ازچیزهائی که به آن تکیه کرده بودندگوسفندداری درآنجا است . گفت یک استعداعجیبی دارد برای تهیه پشم مرینوس آنها گفتندیکی ازبهترین جاها است برای انجام اینکار. خب ببینید اینکارها را من میخواستم سرتاسرایران بکنم. این جزوآرزوهائی بودکه داشتم.
س ـ سئوالی که میخواستم بکنم این بودکه کارخوزستان بنظرشما اثراتش چه میبود اگر تمام وکمال آنطوریکه شما درنظرداشتیدانجام میشد؟
ج ـ آرزوی من این بودکه برنامه خوزستان یکعده ای ازسرتاسرایران دررشته کشاورزی، بهترین کشاورزهای نقاط مختلف ایران را جلب بکندواینکارمیشد، این ده ها هزارهکتار

زمین مستعد، زمین بی نظیر مطالعه‌شده که‌چه‌نوع زراعتی مناسب وشایسته است برای اینکه اینها را تمام Soil Survey کردندبرای اولین دفعه‌درایران که یک گروه هلندی آوردند که اینها درا ندونزی کارکرده‌بودند موقعی که‌هلندی ها آنجا بودند. بسیار اشخاص با وجدان ووظیفه‌شناس، وارد که‌رفتم خودم دیدم اینها دهها هزار تجزیه‌کردندبرای خاک. اینها این راآماده‌کرده‌بودند. خب اینها راآنوقت عرضه میکردیم به‌اشخاص مختلف. مثلا" ازیزد ....

روایت‌کننده : آقای ابوالحسن ابتهاج

تاریخ : ۲۵ آگست ۱۹۸۲

محل : شهرکان - فرانسه

مصاحبه‌کننده : علی اصغر عروضی

نوار شماره : ۳۷

این را بطور کلی بگویم که نتیجه این عملی که شاه میکرد که حکومت میکرد همین بود. خارجی ها بخودشان اجازه میدادند که بیایند یک چیزهائی از او بخواهند و در غالب موارد مجبور بود بکند برای اینکه آنها را نرنجاند. درصورتیکه اگر یک دولتی بود دولت علاج داشت آدم یک کارهائی را انجام میداد یک کارهائی را انجام نمیداد. وقتی هم خیلی هم مثلاً" میخواستند که موجبات رضایت کسی را فراهم بکنند اینها را عوض میکردند. اما وقتی خودش اینکارها را میکند نتیجه‌ی اینها همین است. و آنوقت بطور مثال این تقاضای نامشروعی را که میکردند که درمقابلش اگر مقاومت نمیشد ازطرف یک افرادی شاه این کارها را انجام میداد تقاضاها را انجام میداد

س- تحت فشار خارجی.

ج- خارجی ها. و برای این بود که خودش یک مرکز میخواست باشد که اشخاص دیگر اجازه نداشتند که تصمیم بگیرند و اینجور مسائل را خودشان راءسا" حل بکنند. شاید از این نقطه نظر این توضیح لازم باشد.هان ؟

س- بله بله.

ج- هان.در تاءیید این نظر که چه جور خارجی ها مستقیما" مراجعه به شاه مراجعه میکردند وتقاضاهای نامشروعی میکردند و شاه درمحظور قرار میگرفت من دو موردرا میتوانم ذکر بکنم یکی موقعیکه در بانک ملی بودم و یک تصویبنامه‌ای رادا شتند تهیه میکردم یعنی تهیه کرده بودم که به هیئت دولت بدهم راجع به سپرده هائی که مردم در بانک ملی و بانکهای خارجی

که آنوقت بانک شاهی بودوبانک ایران وروس ، آن زمان بانکهای دیگری تقریبا " وجودنداشت ،مگربانک کشاورزی که کارتخصصی خودش را میکرد وبانک رهنی . یک روزشاه مرا خواست وگفت که سفیرانگلیس Le Rougetel آمده است ومیگویدکه بانک ملی تصویبنامه ای تهیه کرده است راجع به همین سپرده ها ی بانک شاهی که میبایست این را بانک شاهی واگذاربکند به بانک ملی واگر به این کیفیت این تصویبنامه قبول بشود بانک شاهی تعطیل خواهدکرد واین عمل درروابط ایران وانگلیس تاءثیرخواهدداشت . من به شاه گفتم که Le Rougetel سفیر انگلیس چه حق دارد بیایدحضوراعلیحضرت ومستقیما " دراینجورکارها مداخله بکندوازرئیس بانک ناشراسکناس شکایت بکند ؟ مگر درلندن به محسن خان ،که آنوقت وزیرمختارایران درلندن‌بود،اجازه میدهندکه بروپیش کینگ جورج، آن زمان پادشاه انگلیس بودواز که رئیس Bank of England بودشکایت بکند ؟ گفتم چه فرقی هست بین لندن وتهران ؟ این آدم حق نداردا ینکاررا بکند.وآنگهی اینکار یکی ازواجب‌ترین کارهائی است که من بایدانجام بدهم . موقعی بودکه یک طرح قانونی وکلای مجلس به تصویب رسانده بودندو صدوراسکناس را ممنوع کرده بودند. بطوریکه بانک ملی مقداری طلاداشت طلاها را نمیتوانست تبدیل به کاغذ به اسکناس بکندکه قروض خودش را بپردازد واین وضع بسیارخطرناکی برای بانک ملی ایجادکرده بودکه هرآن ممکن بود بانک ملی متوقف بشودوورشکست بشود .وهرچه کەسعی کردم این تصویبنامه را ، این قانون را هیئت وزیران اصلاح بکنند یک قانون جدیدی ببرند تکلیف نشراسکناس را معلوم بکنندوبانک راازاین وضع خطرناک نجات بدهندنشد. وچون نشددرصدداین برآمدم که تنهاراه دیگری که بود این بودکه اشخاصی که پولهایشان راازبانک ملی میکشیدند اینها نمی بردندتوی خانه‌شان زیرفرش قایم بکنند یا چال بکنند.این را میبردندمیگذاشتنددریکی

ازاین بانک وکسی هم البته داشت توی بانک روس نمیگذاشت بیشترش را توی بانک شاهی میگذاشتندکه یک بانک ۶۰ ساله انگلیسی بودکه درایران موردا عتماد مردم هم بود . وپیشنهاد کردم، اول تصویبنامه را تهیه کرده بودم که صددرصداین پولها راکه دربانک هست بگذارنددربانک ملی بعدبه ۸۰ درصدرساندم ، وهمکارانم استدلال کردند یکدفعه این کار خیلی زیاداست وآورده بودیم به ۵۵ درصد به نظرم ، ۵۵ درصد . وبه شاه گفتم ، گفتم اینکاروا جب است لازم است برای حفظ بانک ملی برای نجات بانک ملی ازورشکستگی وازاضمحلال ومن اگر اینکاررانکنم خیانت کردم ومیدانم بعدازمن کسی جرات نخواهدکرداینکاررابکند پس من اگرنکنم خیانت است ومیکنم واگربخواهیداصراربفرمائید استعفا میدهم . گفت که "شما حق ندارید استعفا بدهید." جواب دادم که من ممکن نیست سرکاری بمانم که نتوانم آنچه راکه خودم معتقدهستم اجراء بکنم بنابراین چاره‌ی دیگری ندارم جزاستعفا . گفت ، "حق با شما است. شما حق دارید. اینکاردرست است اما ما بااینها الان احتیاج داریم وبایدبا آنها مماشات کرد." گفتم این ازآن مواردی نیست که من بتوانم اغماض بکنم ومماشات بکنم . این تسلیم شد قبول کرد. رفتم بعداین تصویبنامه را اتفاقا "به هیئت وزیران که فرستادم مظفر فیروزکه آن زمان معاون نخست وزیربود، هنوزهم شایدمعاون نخست وزیر نشده بود یا اینکه .... بله شایدمعاون نخست وزیربود، اومخالفت کرد وبمن تلفن کردندکه خودم درجلسه بدبیایم و مدافعه بکنم ، رفتم استدلالم رابیان کردم وقوام السلطنه خودش تصویبنامه راامضاء کردوبقیه هم همه امضاء کردند. وفردایش سفارت انگلیس یک یادداشتی برای نخست وزیرفرستادواعتراض کرد یعنی همان تذکررادادکه شنیدیم همچین تصویبنامه‌ای میخواهیدبگذرانید ، نمیدانستندتصویب شده ،

واین اثرات بدی خواهدداشت درروابط ایران وانگلیس . قوام السلطنه هم البته یک خرده ناراحت بودوهمان روزی که مرا خواست وبا او صحبت میکردم چون بستری بودوتوی رختخواب خوابیده بود تب داشت ، به اوگفتم که به سفیرانگلیس بفرمائیدکه با من صحبت بکند . بفرمائیدکه ر.۰.س بانک مرکزی آمداستدلال کردوهیئت وزیران همه متقاعدشدندوخودش توضیح خواهدداد . اتفاقا " همینطورهم شد رفتم صحبت کردم وبلاآخره اینکارراکردم . یک مورددیگری که دردوره ی تصدی من درسازمان برنامه پیش آمدبازهم نظیرهمین بود شاه گفت " Chapin سفیرآمریکاآمده است میگویدکه چراشما تمام درآمدنفت رابه بودجه تان نمیبرید؟ جزودرآمدکل کشورنشان بدهیدتاکسربودجه نداشته باشیدوبرای کارهای عمرانی بجای اینکه عایدات نفت راکناربگذاریدبرای مخارج عمرانی برای مخارج عمرانی وام ازخارج بگیرید ." گفتم Chapin غلط کرده ، Chapin چه حق داردکه بیایدیک همچین دخالتهائی بکند؟ این امرامکان ندارد واگربخواهیداینکاربشودمن استعفا میدهم گفتم دلیل آن چیست . بمن میگویند که برای کارهای عمرانی تان بروید قرض بکنید ، میروم پیش بلاک رئیس بانک جهانی میگویم آمدم قرض بکنم میپرسد خب وضعتان رابیان بکنید چقدردارید ؟ درآمدچقدردارید؟ درآمدنفت چقدرهست ؟ بهاومیگویم که درآمدنفت رامادرآن دخالت نداریم برای اینکه درآمدنفت راگذاشته ایم توی بودجه . میگویدچطوردرآمد نفت راگذاشتیدوازدرآمدنفت هیچ نمیخواهیدبرای کارهای عمرانی خرج بکنید؟بگویم نه ، میگویدشما معتقدهستیدباینکه این برنامه عمرانی برای مملکت یک کارمهمی است ؟ میگویم البته ، میگوید خب شماکه معتقدهستید بخودتان زحمت نمیدهیدکه یک دینارازپول نفت بردارید بهاین مصرف برسانید پول نفت رامیبرید برای پرداخت حقوق مستخدمین دولت یا مخارج ارتش آنوقت برای کارهای عمرانی

میخواهیدتماما " بیائیداز یک موءسسه ی خارجی یا یک موءسسهءی بین المللی قرض بکنید؟ بمن خواهدگفت که شما بروید مغزتان را به یک دکتری نشان بدهید شما اصلا" صلاحیت اینکارراندارید . امکان نداردکه بمن قرض بدهدو من هم خودم را مفتضح میکنم هم مملکتم را مفتضح میکنم وهم راه اجرای برنامه مسدودمیشود دیگرامکان ندارد که اینکارراانجام بتوانیم بکنیم .

گفتم بهاینجهت من ... گفت "من چه بکنم چه بگویم ؟" گفتم بفرمائید به Chapin که چون اینکارمربوط بهابتهاج است به ابتهاج که گفتیم گفت که اگربخواهیداصرار بکنیدمن استعفا میدهم وبنابراین ما چون نمیتوانیم بگذاریم نمیخواهیم بگذاریم کهاوبرودناچاریم که ازانجام اینکار امتناع بکنیم . ظاهرش هم خیال میکنم که خوشوقت شدکه راهحلی پیداشد . چندروزبعدرفتم به اسلامبول درجلسهءی سالیانه بانک جهانی وصندوق بین المللی که آن سال دراسلامبول بوددر ۱۹۵۵ درضمن دیدوبازدیدی که میکردم رفتم پیش جورج هامفری که وزیردارائی وقت بود وزیردارائی آمریکا بود وآدم خیلی متنفذی هم بود ازدوستان آیزنهاور بود که رئیس جمهوربود. قائم مقام وزارت دارائی ویکی ازمعاونین وزارت دارائی هم توی اطاقش درهیلتون حضورداشتند .

جورج هامفری پرسیدکه کارهایتان چطورپیشرفت میکند؟جورج هامفری را من قبل ازاینکهازواشگتن برگردم بهایران موقعیکه درصندوق بین المللی بودم بااوآشنابودم ، یکی ازروءسای O C I کهسابق آورده بودیم برای تهیه برنامه اویک آدم خیلی مهمی بود رئیس (؟)

بود،اوبمن توصیه کردکه من بروم وبااوآشنابشوم گفت این مردیست خیلی خیلی بافهم خیلی مردمطلعی است خوب است که شما بااین آشنابشوید. ورفته بودم وبااوآشناشده بودم بنابراین ازاین راه رفتم بهاویک سلامی بگویم ودرجواب این مطلبی که این سئوال کردکهچطورکارهایتان پیشرفت

میکندیانه ؟ گفتم که مشکلات زیادی دارم که یک قسمت مربوط به دولت شما است . پرسید چطور؟گفتم که از طرف دولت شما آمده است پیشنهادی شده است به ایران که اینکار را بکنیم، درآمدنفت را توی بودجه ببریم وبرای مخارج عمرانی قرض بکنیم . گفت همچین چیزی ممکن نیست پیشنهاد کرده باشند . گفتم شاه بمن گفت، سفیرتان Chapin رفته این را به شاه گفته .گفت که امکان ندارد همچین چیزی . گفتم آخر شاه که بمن بی ربط نمیگوید، من هم درجواب گفتم که من استعفا خواهم داد اگر یک همچین کاری را بخواهید بکنید . گفت کاملا" حق داشتید وچطور ممکن است آخر دولت ما همچین چیزی را پیشنهاد کرده باشد ؟ به تهران برگشتم این جریان را به شاه گفتم شاه چیزی نگفت . درچندروزبعد Chapin را در یک ضیافتی دیدم وبه او گفتم او هم حرفی نزد . سالها بعددرکنفرانس سانفرانسیسکو بودم یک کسی که درآن زمان دروزارت دارائی آمریکا کارمیکرد ودرآنموقعی که من درکنفرانس سانفرانسیسکو بودم با Stanford Research Institute کارمیکرد بمن گفت : "آنموقعی که شما این مطالب را به Chapin گفتید Chapin تلگراف کرده به وزارت خارجه درواشنگتن وگفت که ابتهاج از اسلامبول برگشته یک همچین حرفهائی میزند وآنها به وزارت دارائی مراجعه کردند واز جورج هامفری سئوال کردند جورج هامفری هم جواب داد که عین نظرمن است. اصلا" چطور ممکن است که دولت ما یک چنین پیشنهادی به ایران کرده باشد ؟ این دومورد بخوبی نشان میدهدمضار آن کاری که بارها به شاه هم من تذکرداده بودم وهم میدانم عده‌ی زیادی این فکررا داشتند واین عقیده را داشتندوبه او میگفتندکه شاه نبایددرامور مملکت مداخله علنی ومداخله‌ی مستقیم بکند . شاه بایدسلطنت بکند. حکومت کردن بایددردست اشخاصی باشدکه مسئولیت دارندواگردچار یک اشتباهی میشوند بتوانندموردا ستیضاح مجلس قرار بگیرندومجلس اینها را بردارد عوض بکند خودشاه بتواند اینها را تغییربدهدکه یک همچین مواردی پیش نیایدکه سفیرخارجی دومملکت ، حالا این دومملکتی است که

من وارد هستم و میدانم دیگران هم اینکار را میکردند بدون شک سفیر شوروی هم بعضی وقتها یک تقاضاهائی میآمد میکرد که شاه در محظور میماند و یک کارهائی میکرد که مخالف مصالح مملکت بود. و شاه در اینجور موارد به آن شخص مربوط حالا وزیر بود یا نمیدانم رئیس یک اداره مستقیمی بود به ایشان دستور میداد بدون شک میکردند ونتایجش بدون شک بضرر مملکت بود. واین شاه اگر از اینکار خودداری کرده بود سلطنت میکرد و مورد احترام مردم بود مورد احترام مجلس بود مورد اعتماد مملکت بود از این موارد پیش نمیآمد که او در محظور با شد و برای اینکه روابط خودش را با دولتهای خارجی حفظ بکند برای اینکه مبادا از او رنجشی پیدا بکنند، و از این مطلب او خیلی خیلی میترسید و همیشه ملاحظه میکرد ، یک دستورهائی بدهد که بکلی مخالف مصالح مملکت است.

س- خواستید راجع به تحریکات بانک شاهی برعلیه بانک ملی ...

ج - این یک موضوعی است که از لحاظ تهمتهائی که به من وارد میشد اهمیت دارد. واقعاً میشود گفت اکثریت ، شاید قریب به اتفاق ایرانیان استثنا بودند اشخاصی که خلاف این نظر را داشتند ، مرا متهم میکردند که مرا در بانک ملی آوردند که از منافع انگلیسها حمایت بکنم . بلاآخره مرا بقول خودشان آنگلو فیل ، اما در ایران آنگلو فیلی یا نمیدانم روسو فیلی به معنی این بود که از عمال آن ممالک هستند. در یک همچین موردی بانک شاهی که یک بانک قدیمی انگلیسی بود که ۶۰ سال در مملکت ریشه دوانده بود و یک زمانی هم امتیاز نشر اسکناس را داشت که اتفاقاً یکی از کارهای مهم و مفیدی که رضا شاه کرد و یقین دارم این را به راهنمائی تیمورتاش کرد برای اینکه آن زمان تیمورتاش در اینکار مداخله داشت . راءساً با بانک شاهی صحبت میکرد هیچ مربوط به وزارت دارائی و نخست وزیر و هیئت دولت نبود. بعنوان وزیر دربار این مذاکره

را اومیکرد. به بانک شاهی اخطار کردندکه باید از امتیاز نشر اسکناس صرفنظر
بکند وچون مدتی باقی بود اینها را حاضرشدندکه دویست هزار لیره بدهنـــد
واین را درواقع بخرند وبانک شاهی هم قبول کرد. بلا آخره بعداز مذاکـرات
خیلی خیلی زیاد وبسیار مشکل اینکارا کردند. انتشار اسکناس را از یــک
موٴسسه‌ی خارجی گرفتند . یکی از کارهای برجسته‌ی رضاشاه بود، برای اینکه
کمترنظیرداشت . آنچه که من اطلاع دارم درمصرهم نظیراین قضیه‌ی بــود
Imperial Bank of Persia مثـــل National Bank of Egypt
صاحب امتیاز صدوراسکناس بود . واوراهم درابتدای حکومت نجیب کـــه
نا صـرهمه کاره بود آن را لغوکردندوبرای اولین بار یک نفرمصري زا به
ریـاست National Bank of Egypt انتخاب کردندومنصوب کردنـد
که از دوستان وآشنایان من بودکه درصندوق بین المللی عضوهیئت مدیـره
بود زکی صدر . این قضیه وقتیکه من به بانک ملی آمدم دستوراتـــی
را میدادم ، دوتا بانک مجاز بود که یکی بانک ملی بود یکی بانک شاهی.
بانک مجاز یعنی بانکهائی که حق داشتندمعاملات ارزی انجام بدهند. بقیــه
بـــانکهائی هم که بودواقعا" بانک تجاری نبود. گفتم آن زمان
تعـــداد بانکها خیلی محدودبود . این دوتا بانک حق داشت معاملات ارزی
بکنند . دراولین برخوردی که من کردم که دیدم که بانک شاهی یـــک
کارهائی داردمیکندبرخلاف مقـررات ارزی . به آنها اخطار کردم کــه
شما باید اینکارها را موقوف بکنید باید اینکارها را به بانک مرکزی ، بانـک
ملی مراجعه بکنید ودستوربگیرید ودستورات بانک مرکزی را رعایت بکنیـد
جواب دادندکه شما چه حق دارید یک همچین دستوری بما بدهید؟شما یـــک
بانک مجازهستید ما یک بانک مجاز . ببینیدچه وضعیت مضحکی بودکه آنهـا
میخـــواستندخودشان را بگذارنددرردیف بانک مرکزی . درصورتیکه بانـک
مرکزی تمام مسئولیت اجرای این قانون مقررات ارزی را عهده داربـــود.

بانک ملی موظف بودکه ارزهائی راکه خارجی ها میفروختند ، قشون انگلیس قشون روس بعدآمریکائی ها میفروختنددرمقابل این ریال بدهد. بانک ملی که بانک ناشراسکناس بود مطابق قانون مسئولیت حفظ ارزش پول ایران راداشت . درصورتیکه بانک شاهی هیچکدام ازاین وظائف رانداشت بانک شاهی فقط اینجانشسته بودحداکثرسودرا ببردوانتقال بدهدکه درلندن به صاحبان سهام پرداخت بشود. وضع این دوبانک اصلا" قابل مقایسه نبود. آنها پیش خودشان این فکرراکرده بودندکه‌شما یک بانک هستید مایک بانک هستیم شماحق ندارید بما دستوربدهید .اگر بانک ملی این دستوررا نمیدادکس دیگری نبوداین دستوررا بدهد. خب ازاینجااختلاف ماشروع شد وبعدتشدیدشد بطوریکه بانک شاهی دائم برعلیه من انتریک میکردبلاانقطاع. من میدانستم اوآنتریک میکند امامدرک نداشتم . تایک روزی این مدرک بدست آمد . رئیس بازرسی بانک ملی یک نامه‌ای راآوردبمن ارائه داد وگفت‌که این .. این بعنوان یک مدیر یک روزنامه‌ای نوشته شده بود . گفت این آقای مدیر روزنامه که بامن دوست است باهمان نیرومند رئیس بازرسی دوست است ، گفت این رادوستانه بمن دادکه من بشمانشان بدهم . نامه رادیدم بخط اسماعیل دهلوی است . اسماعیل دهلوی درآن زمان کارمندارشد ایرانی بوددربانک شاهی ، کارچاق کن بود تمام کارهای آنها را درست میکرد. نامه‌ای به خط او ، برای اینکه این سالها زیردست من دربانک شاهی کارمیکرد وقتی من بانک شاهی بودم وخطش راکاملا" میشناختم، بخط اوبود. یک مقاله‌ای نوشته ویک نامه‌ای هم ضمیمه‌اش کرده به‌اسم این مدیر روزنامه نوشته‌است‌که این مقاله رافرستادم که درج بکنید بعد همدیگررا می بینیم. مقصودم اینستکه حتما " این همدیگررا می بینیم یعنی همان مطابق قراری که‌مثلا" داریم بشماچیزی میدهیم . دراین مقاله شروع کرده‌است ازاینکه ابتهاج ازعمال انگلیسها است،وسالها

دربانک شاهی کارمیکرد والان هم هرکاری که میکندبه دستورانگلیس ها است ، .
یعنی همان حرفی راکه دشمنان من میزدند عین همان به تفصیل .
خب من وقتی این را دیدم اصلا" بحدی متحیرشدم چطور آخریک همچین
چیزی میشودکه این آدم اینجورمینویسد میدهددست طرف ؟ حالا این طرف هم
کسی بودهکه این مقاله را سابق چاپ میکرده چطورشده که یکدفعه
به نیرومندداده معلوم نشد. تلفن کردم به ولتر رئیس بانک
شاهی گفتم خواهش میکنم بیائید آمد. به او گفتم که شما دراینجا اجازه
میدهیدکه برعلیه من که رئیس بانک ناشراسکناس هستم اعضاء تان تحریکات
بکنند ؟ گفت نه همچین چیزی نمیکنیم . گفتم درانگلستان اگریک همچین
کاری را یکی ازبانکهای خارجی برعلیه Bank of England بکند
وتحریکاتی را بکندومردم را وادار بکندکه مقاله بنویسند ورئیس
Bank of England را متهم بکنندکه او خیانت میکند
همچین چیزی رااجازه میدهند ؟ گفت نه . نامه را به او نشان دادم.گفتم
این نامه ایست که دهلوی نوشته واین هم خط او است . گفت که ممکن است
که این را بمن بدهیدکه من به او نشان بدهم ؟ گفتم البته . به او دادم رفت.
یکی دو سه روزبعدوقت خواست وآمد گفت که این نامه بخط دهلوی هست
اما او ننوشته . من درست نفهمیدم گفتم چطورهمچین چیزی میشود یعنی
چه ؟ بخط او هست او ننوشته یعنی چه ؟ گفت یکی ازدوستانش این مقاله
را نوشته بود سرراهش میبردکه به مدیرروزنامه بدهد آمدبه دیدن دهلوی
وبه او نشان داد دهلوی گرفت ازروی این کپی کرد . گفتم که شما
به این چیزی که میگوئید معتقدهستید ؟ گفتم کسیکه میخواهدکپی بکند
اولا" چه لزومی داشت کپی بکند برای اینکه فردایش این راتوی روزنامه
چاپ شده قشنگ وپاکیزه میدید ، کسیکه بخواهدکپی بکنددیگر
تصحیح نمیکند ، این تصحیح شده گفتم این راکه دیگرمیدانید آشکار
است ، چندجا تصحیح کرده . گفتم این را شما باورمیکنید ؟ گفت بله .

گفتم خیلی خوب من با شما دیگرکاری ندارم تشریف ببرید. چندی از این قضیه گذشت تا یک روزیکه شاه بمن گفت ، "بولارد داردمیرودوخیلی خیلی گله دارداز رفتاری که شما با بانک شاهی کردید وشما بروید ببینید ،ببینید چه میگویدوزیادهم بهاوتندی نکنید ."به بولارد تلفن کردم که من میخواهم بیایم شما را ببینم رفتم . هما نوقت هم اولسرم هم خیلی اذیتم میکردم زخم معده‌ام خیلی اذیتم میکرد. رفتم نشستیم وصحبت کردیم گفتم خب شما چه ایرادی دارید ؟ چه شکایتی دارید ؟ گفت "ا زسختگیریهائی که به بانک شاهی میکنید ."گفتم این مطلب رانگوئیدبرای اینکه بانک شاهی مرکزمخالفت با من شده وعضوا رشدایرانی بانک شاهی مقاله نوشته بخط خودش که خطی که من میشناسم بعدولترراخواستم وقتی به‌اوگفتم بمن میگویدکه این را اونتوشته خط اوهست اما اوننوشته . گفت،" بله مسترولتربمن هم گفت ومن تصدیق میکنم که ننوشته". من اینجا دیگر بی اختیارشروع کردم به دادوفریادکردن به‌او گفتم که شما این مطلبی راکه‌گفتید توجه‌نکردیدکه چه میگوئید اما مقصودشما اینستکه یک حرفی راکه‌یک انگلیسی میزند آن سنداست . یک خارجی اعم ازاینکه ایرانی باشد یا فرانسوی باشد یا آلمانی باشد درمقابل گفته‌ی یک انگلیسی ارزش ندارد . اینست این ایرادی که من به شما دارم.گفتم شما خیال میکنید که من نمیدانم دربانک شاهی چه خبربود؟گفتم من یک جوانی بودم توی بانک شاهی دررشت کارمیکردم ، شعبه رشت رامن میگرداندم یک انگلیسی بودبه اسم کلارک. بعدکه من به‌تهران منتقل شدم بفاصله کمترازیکسال، یک سال نشده بود،یک نامه‌ی بدون امضائی به بازرسی رسید ، من هم آنوقت در بازرسی کارمیکردم،پیش مکلین که یکی ازدوستان من بود. اوبمن نامه رانشان داد نوشتندکه این درمعاملات اوزی که آن زمانی که من در شعبه بودم تمام این معاملات رامن انجام میدادم وقتی من رفتم این

معاملات را رئیس انگلیسی شعبه دردست گرفت . روی این معاملات ارزی خریدلیره ودلار دزدی میکنند . هرلیره‌ای را دوریال هردلاری یک ریـال یک همچین چیزی روی این میکشد واستفاده شخصی‌میبرد واسامی واین چیزشان را ذکر کردند. این مکلیـن پاشد به رشت رفت با مراجعه‌ی به دفاتـر ارز وتاریخ هائی که داده بودندونرخ مسلم شدکه اینکار را میکنـد.
کـلارک هم اعتراف کردکه اینکار را میکرده. ازهمانجا ازهمان رشت به انگلیس روانه‌اش کردند که هیچکس نفهمدکه یک انگلیسی‌رئیس شعبه دزداست . گفتم این یکی که خودم شاهدش بودم . یکی دیگر اطلاع دارم که Dewey که رئیس‌کل بازرسی بانک شاهی بود موقعی که در شیرازبود ازتمام خوانین فرش میگرفت ، رشوه‌میگرفت، میآمدندخانـه‌اش میدادند یکی دیگر......

س- راجع به‌پیشنهادساعدبرای عضویت در هیئت مذاکره درموردنفت .

ج - بله. اینهم ازمواردجالبی است که درهمان موقعی که همه مـرا متهم میکردنـد من ازعمال انگلیس‌ها هستم کارنفت راکه بهیچوجه ارتباطـی با بانک نداشت مطلقا من یک عده‌ای را برای رسیدگی به اینکارمأمـور کردم که این این کـارها را میکرده ازهمانجا ازهمان رشت به‌انگلیـس روانه‌اش کردندکه هیچکس نفهمدکه یک انگلیسی رئیس شعبه دزداست. گفتـم این یکی که خودم شاهدآن بودم. یکی دیگراطلاع دارم که Dewey که رئیس‌کـل بازرسی بانک شاهی بود درموقعیکه درشیرازبودازتمام خوانین فرش میگرفت ، رشوه میگرفت ، میآمدندخانه‌اش میدادند. یکـی دیگریک جانسونی بوددربابل آنوقت (؟) بوداین رابرای دزدی از همانجا بیرونش کردند. گفتم این مطلب رابمن نگوئید برای اینکه من تمـام اینها را میدانم .شما اصلا"خجالت نمیکشید یک همچین چیزی را میگوئید حـق دارد ؟ یک‌کسیکه من خط اورا بدست آوردم این با قلم خودش یک مقاله‌ای را اصلاح کرده یک همچین سند دیگرازاین سندبالاترنمیشود. وبمن میگویـد

که خیرمن تحقیق کردم این را دهلوی ننوشته شما میگوئیدکه رئیس بانک حق دارد. گفتم فایده ندارد اینجورصحبت کردن با شما فایده ندارد خیلی دیگرپریشان شدم وخیلی تندصحبت کردم. بلندشدم که بروم آمدتادم درب بمن گفت خیلی من متاءسفم که دوقعیکه میروم یک همچین صحنه‌ای بین ما پیش آمده‌باشد. بعدرفتم به شاه هم گفتم ، گفتم من تنهاکاری که نکردم کتکش نزدم. برای اینکه این یک همچین مطالبی را میگفت . دریک همچین موقعی میگویم‌مردم‌ایران یا اکثریت آنها میگفتندکه‌مرا این انگلیسها آوردند ومنافع آنها راحفظ میکنم . حالادریکی ازاین مواردما با بانک شاهی یک قراری گذاشتم که‌همان تصویبنامه‌ای راکه گذراندم که ۵۵ درصدازسپرده‌ها را آخرهرماه بایدحساب بکنند سپرده‌های حسابهای اشخاص را پیش‌خودش و۵۵ درصدآن را پیش بانک ملی تودیع بکنند. این بانکهای خارجی بود . ماه اول داد ماه دوم هم داد .یک ماه گذشت بانک روس نداد ، ابراهیم کاشانی رئیس‌حسابداری بانک بود اورا خواستم چون روسی هم میدانست گفتم که‌به بانک روس تلفن بکنید بگوئیدتا فردا ساعت ده صبح به شما مهلت میدهم که‌مطابق این تصویبنامه عمل بکنید صورت سپرده‌هایتان را بدهیدواین ۵۵ درصدرا هم چک بدهید که به بانک ملی پرداخت بشود واگرنکردیدمیفرستم بانک تان را می ببندند. کاشانی یک خرده تاءمل کرد.گفتم آقای کاشانی همینطوری که‌گفتم برویدو عمل بکنید.واینکاررا میکردم‌برای اینکه قدرت دیگری نبود . یک بانکی تصویبنامه ای صادرمیشود رعایت نمیکنند وگفتم اگراستدلالتان اینستکه از این تصویبنامه‌خوشتان نمیآیدتشریف ببریدمسکووکسی شما را مجبور نکرده که دراینجا شعبه‌داشته باشید بانک داشته باشید . تاروزیکه درایران کارمیکنید شما تابع قوانین ایران هستیدوبایدقوانین ایران را رعایت بکنید . رفت‌گفت فردا صبح چک فرستادند ازآن روزببعدهم این تصویبنامه راا جرا میکردند . دوماه بعدازاجرای این عمل بانک شاهی

۴مد، یک مطلب خیلی فنی است ، بـــه این استنا دکردکه یک قسمت ازوجـــوه ایرانیها ئی که پیش بـــــود آن را ندهد. این را یک توضیح مختصری میدهم تا مطلب روشن بشود. اسم سپرده های مردم دربا نکها اطلاق میشودبـــــــــه Deposits یعنی هما ن ترجمه Deposits استکـــــــــه اعم ازسپرده حساب جاری است یا سپرده مدت دار، Current Account یـــــــــــــا Fixed Deposit Account .یـــک اشتبـــاه لفظی درایران هست درموردا عتبارات اسنادی که بانکها با زمیکنـــــــــد اعتبار اسنادی هم موردی با زمیشودکه واردکننده‌ی ایرانی یک جنســـــی را سفارش میدهدفرض بکنیدا زانگلستان آنوقت مطابق وضع روزیا بانکها بـــــه تشخیص خودشان یا مقامات دولتــــی به بانکها دستورمیدهند،بسته به وضــع روز،نسبت بهریک ازکالاها ئی که واردمیشود یک سپرده‌ای بگیرند. بعضـــــی وقت ها بدون سپرده اعتبا ررا میگویندبا زکنید . امـــا درموا ردیکـــــــه نمیخواهندکه‌ورودیک کالای بخصوصی تشویق بشود میگویندکه واردکننـــــــده با یدیک قسمت ازجنسی راکه سفارس میدهـــدبعنوان پیش پرداخت به بانـک بسپارد،بپردازد. من برای اینکـــــه درآنموقع جنگ که‌جنسی که مــــورد احتیاج مملکت باشـــدنمیآ مـــد یک مقداری بنجـــــــل واردمیشـــــد. مثلا" یک چیزها ئی که مطلقا به دردمردمی که قماش به‌اندازه‌ی کافی نداشتند پارچه ابریشمی واردمیشدوقسمتیازآن هـــم ازسوئیـــس میآمد .دستوردادم که این را با یدصددرصدسپرده بگذارند.کسیکه میخواهداین را واردبکنـــــد تمام پولـــش راازروزاول با یدبیـــاوردبه بانک بدهدکـــه ایــــن خودش یک ترمزی است که مردمی که پول ندارندبیخودسفارش ندهند.واهــــــــم که پول دارد تاءمل میکنداززوزیکه این را دربانک میگذارد تا روزیکـــــه جنسش میرسد ممکن است هشت ماه یک سال طول بکشد . ایـــــن خودش در حجم وارداتآن کالای بخصوص تاءثیردارد. حالا این را ما به اشتباه درایران معمول شده بوداسم آن راسپرده گذاشته بودند، درصورتیکه‌سپرده‌ای نیســت

این چیزی است یک بیعانه است یک پیش پرداختی است علی الحساب بابت قیمت جنس که بعداً از اینکه اسناد حمل آن رسید و بارنامه آن رسید اینها را وقتی که واردکننده می‌آید تسویه بکند آن چیزی را که قبلاً پرداخته حساب میشود بقیه‌اش را از او میگیرند . این را به اشتباه در ایران معمول شده بود میگفتند سپرده . بانک شاهی بعد از اینکه دوماه آن عمل را انجام داده همین سپرده‌ها را هم ۵۵ درصدش را به بانک پرداخت کرده دبه کرد که ما این را جزو سپرده‌ها بیمه باید محسوب بکنیم . وقتیکه آن دستوری که داده بودم به بانک شاهی که آنهم صددرصد بگیرد دستور این بود که صددرصد را میگیرد و به بانک ملی میدهد .چرا ؟ فلسفه این برای این بود که کمتر ارز مصرف بشود ، کمتر جنس بیهوده بیاید و واردکننده به این وسیله برایش یک مضیقه‌ای بود ، یک تحمیلی به واردکننده‌ی ایرانی میشد که برود پولش را تهیه بکند و بیاورد در بانک بگذارد . این را من حاضر نبودم که یک بانک خارجی بگیرد بحساب خودش نگهدارد . این میگفتم سپرده‌ای است بابت ارزی که بایدبعدها به این آدم فروخته بشود . آن ارز را کی میفروشد ؟ بانک ملی میدهد از ارزی که بانک ملی میدهد . بانک شاهی هروقت که ارز میفروخت هرروز هرهفته چند دفعه هروقت که لازم داشت صورت میداد که تا امروز ما اینقدر ارز خریدیم اینقدر ارز فروختیم .ما زاد فروشش برخریدش را بانک ملی میبایست بهش ارز بدهد بهر ارزی که فروخته بود. وضع ارزی بانک شاهی را بانک ملی تعهد داشت که تسویه بکند . بنا براین آن هیچ مسئولیتی نداشت هیچ زحمتی بخودش نمیداد بانک ملی بود که میبایست آنقدر ارز تهیه بکند از هرجائی که بدست می‌آید که بتواند جواب ارزهائی را که بانکهای مجاز فروختند بدهد . یعنی حوائج وارداتی مملکت را تاءمین بکند حوائج ارزی دولت را تاءمین بکند. این از وظائف بانک ملی بود بانک شاهی هیچ

مسئولیتی نداشت . هرقدرکه مردم میخریدند، بشرط اینکه مطابق مقررات
ارزی باشد، میفروخت کسری را بمحض اینکه ازبانک ملی تقاضا میکـــــرد
بانک ملی میبایست به او بدهد . این را نوشتندکه ما این را اشتباه کردیـم ،
اشتباه کـبـر دیم هم نگفتنـد ،گفتنداین را ما نمیدهیم ، این پولــــــی
است که بایددربانک شاهی بماند . این مشمول آن قانون ، قاعده‌ی سپرده‌ها
نمیشدکه ۵۵ درصدبدهیـــم . من گفتم استدلال بکنید ،استدلال کردنــــد
فایده‌نبخشید . دستوردادم که دیگربه بانک شاهی ارزنفروشید . خـــب
این دیگریک وضع بسیـــا روخیمی برای آنهـــا پیش‌آورد . برای اینکــــه
آنهاکه نمیتوانستندبروندارز ازخودشان بفروشند . آنها یک بانک مجـــازی
بودندکه کسری ارزشان را ما میبایست تاءمین بکنیم . اما چون راه‌دیگـــری
نداشتم برای وادارکردن اینهاکــــه یک چیز حق مسلم ما بوداینکارراکردم
رفتندبـــــــه نخست وزیروبه وزارت دارائی‌وبه‌سفارت انگلیس شکایت‌کردند.
هیئت وزیـــران جلسه‌ای درقلهک تشکیل داد، همان سفارت آلمان ، یـــا
آنجا سفارت آلمان بود یاآن روزبله یا یک خانه‌ای رااجاره کرده بـــودند
بهرحال درتجریش بود . جلسه هیئت‌وزیران به ریاست‌ساعـــــد و مـرا هم
خواستندکه توضیح بدهم . من تمام این جریان را به آنهاگفتم توضیـــــح
دادم که‌اینها مغلطــــــه میکنند‌اینها یک موضوع فنی راکه یک خـــــرده
بغرنج است وجنبه صددرصدفنی دارد دارندسوء تعبیـــــرمیکنند ولـــــی
صددرصدحق با ما است . توی هیئت‌وزیران اشخاصی بودندکه‌علنی ازانگلیسهـــا
حمایت میکردند، ازبانک شاهی . یکی ازآنها فهیم الملک بودکه آنوقـــــت
وزیرمشاوربود. اشخاص دیگرهم بودند. آنهاآنطوربرجسته نبودند امـــا
فهیم الملک خیلی درمن اثرکرد خیلی برای‌اینکه سالها بودمن فهیم الملک
را میشناختم وبرای اویک احترامی قائل بودم خیال میکردم یک‌آدمی است
متین است ، یک‌آدمی است‌باوجدان است ، یک‌آدمی است منصف اســـت .
این هیئت‌وزیران وضع بسیار بسیاربدی پیداکرد بطـــوریکه من گفتـــم

که من خیال میکردم که این هیئت وزیران است . الان این بیشتر شباهت داردبه هیئت وزیران انگلیس ، برای اینکه من رئیس بانک ناشر اسکناس ایرانی هستم آمدم با استدلال به شما میگویم که این حق با بانک ملی است و آنها حرفی که میزنندنا مربوط است . استنباط میکنم که هیئت دولت دارد به بانک شاهی حق میدهد . خیلی منقلب شدم فوق العاده وضعیت بدی بود . پس فردایش هم میرفتم به جلسه ی سالیانه مجمع عمومی بانک که درکجا بودنمیدانم یادم نیست ولی به لندن هم رفتم . این هزارونهصد درست سالش راهم یادم نیست . همان سالی است که این تصویبنامه تازه بموقع اجراگذاشته شده بود . بهرحال با این وضع رفتم ، هان رفتم چیز...

س - ۴۹ نبود؟

ج - ۴۹ بود درواشنگتن بود. ۴۹ بوددرواشنگتن که کریپس وزیر دارائی انگلیس رئیس دلیگاسیون انگلیس بوددر۴۹ ، به ملاقات کریپس رفتم ، کریپس بمن گفتش که شما خیلی سخت گیری میکنیدبه این بانک مابه این بانک شاهی ، گفتم که حیف است که شما از این بانک حمایت بکنید . گفت آخر من وزیردارائی انگلیس هستم اینهم بانک انگلیسی است . گفتم تصدیق میکنم بله درست است من توجهی به این مطلب نکردم واینها اشخاص درستی نیستند گفت ،"یک همچین اختلافی بمن گزارش دادندکه شما خیلی به اینها زورمیگوئید ومطالبی راکه به آنها گفتیدبه آنها تحمیل کردید یعنی به آنها زورمیگوئید ممکن است ازشما خواهش بکنم سراهتان درلندن این قضیه رابه کابولت رئیس Bank of England بگوئیدوبا او صحبت بکنید واونظربدهد." گفتم باکمال میل ، آنا " گفتم باکمال میل ....

روایت‌کننده : آقای ابوالحسن ابتهاج
تاریخ : ۲۵ آگست ۱۹۸۲
محل : شهرکان ـ فرانسه
مصاحبه کننده : علیرضا عروجی
نوارشماره : ۳۸

بعدپیداکرد . حالا تعجب میکنندکه رئیس بانک انگلستان چطور این را روی کاغذآورده و مینویسد که اینها این مطلبی راکه میگویند مطابق حقیقت نیست . این را یکاپیزودی بودکه ازاینجهت گفتم که‌یک نفرایرانی به این مشکلات هم‌برخوردمیکرد. هیئت وزیران ساعد یک مردی بودخیلی خیلی وطن پرست ۱۰ ماخب تحت نفوذوزرایش قرارمیگرفت ومسئله فنی بودکه‌فهماندش‌کارآسانی نبود. این موضوع سپرده‌هاکارآسانی نیست ولی خوشبختانه این قضیه این شهامت این کاباولت کهازآریستوکراتهای معروف انگلیس است . یک آدمی بودکه من بمحض اینکه اسمش‌رابردم ...هان وقتی که این رابمن کابولد(؟) دادرفتم پیش کریپس برای خداحافظی برای اینکه بااوهم مذاکره‌ای راجع به‌همان قراردادتبدیل تضمین لیره‌ها داشتم ، آن قراردادکذائی Memorandum of Understanding .پرسیدم که گزارش‌کالد(؟) رادیدید؟ گفت نه گفتم چطورندیدید بمن داد. گفت چیست ؟ گفتم . گفت خیلی خیلی خوشحالم ، دیگربانک شاهی اجازه نخواهدداشت‌که بیایدیک کلمه رأجع به شمابخواهدشکایت بکند . گفت خیلی خوشحالم که این مسلم شد ومعلوم شد . گفتم بله این رابشماهم‌خواهدداد.

س ـ حالاراجع به پیشنهادساعدبرای عضویت هیئت مذاکره درموردنفت

ج ـ بله . اینهم‌ازمواردجالبی است‌که درهمان موقعیکه همه مرا متهم میکردندکه من ازعمال انگلیسها هستم . کارنفت‌راکه بهیچوجه ارتباطی با بانک نداشت مطلقا من یک عده‌ای رابرای رسیدگی به اینکارمأمورکردم

که این اشخاص عبارتندبودند اول عقیلی که این یکی ازکارمندان ، آنوقت
معاون اداره‌ی بررسی های اقتصادی بود ، خردجو ، وگمان میکنم مهدی سمیعی
هم درآن دخالت داشت .اینها ضوابـــط رابطه‌ی شرکت های نفتی را با دولتهائی
که‌درکشورشان اینهاکارمیکردند مخصوصا " ونزوئلا را مطالعه بکنندوببینیـــم
که ما ازچه راهی میتوانیم یک وضع و شرایط بهتری‌بدست بیاوریم درموردنفـــته
س ــ درمقابل شرکت های خارجی .
ج ــ درمقابل شرکت نفت ، شرکت همـــان Anglo - Persian ویک مطالعات
عمیقی شد ویک پرونده‌ی قطوری پیداکردومن تمام این چیزها را به مراحلـــــی
که میرسیدکه ما نتیجه‌گیری میکردیم میفرستادم برای دفترمخصوص ، نخست وزیر
ووزارت‌دارائی ، این یک پرونده‌ی مهمی شد که‌من این مطالعات‌راکـــــردم
ونتیجه رابرایتان میفرستم ، تمام‌اینها دال براین بودکه حتی بیش‌از۵۰ در
صدمیشدگرفت برای اینکه ونزوئلا داشت‌یک‌چیزهائی که رویهمرفته بیـــش
از۵۰ درصدمیگرفت . مرتب میفرستادم . خب بعدازاینکه من ازبانک ملـــی
رفتم ، به پاریس رفتم وبعدازنزدیک دوسال به‌دعوت صندوق بین المللـــی
به واشنگتن رفتم ودرصندوق بین المللی کارمیکردم حسین مکی به دعـــوت
بانک جهانی به‌واشنگتن آمد . علت‌اینکه اورادعوت‌کردند این بودکـــــه
بانک جهانی چون یک وقتی بعنوان واسطه کاردرموضوع نفت‌دخالت‌کـــــرد
ومکی یکی ازاشخاصی بودکه ازسخنگوهای دولت‌درآن زمان بود . درکـــار
نفت مداخله‌ی زیادی داشت‌که چندین بارهم به‌جنوب رفت‌برای مذاکـــره
بارؤسای شرکت درمحل . واین‌آمدبه‌واشنگتـــن ومنزل حاج محمدنمازی ازمکـی
ویک عده‌زیادی ازایرانیها دعوتی کرد.آنجا مکی بمن گفت‌که من پرونده‌های
بانک رادیدم ، بانک ملی رادیدم راجع به کارنفت‌وکارهائی که شمــــا
کردید . واینکاررا هم همان آقای عقیلی کرد برای اینکه بعدها بمـــــن
گفت‌که این پرونده‌ها را ، یک عده‌ای رادعوت‌کرده بود منجمله‌بقائـــــی
را ، بقائی کرمانی را چون خودعقیلی هم کرمانی بودوبااودوست بـــــود

گفت به‌بقائی ومکی ویک عده‌ی دیگری این پرونده‌ها را نشان دادکه ببینید
فلانی که موردتهمت شما هم بود موردحمله‌ی شما هم بود اینکارها را دراین
مدت میکرد وهیچ تظاهرهم نمیکردکه چه کارهائی راانجام داده درصورتیکه
مطلقا اینکاربه بانک ملی مربوط نبود. مکی گفت "اگرسه نفردرایران
مثل شما اقدام کرده بودند وبخودشان زحمت داده بودندوآن اطلاعات
راجمع آوری کرده بودند این قضایا این مشکلات نفت پیش نمیآمد" یعنی
همانوقت حل میشد. بهمین جهت بودگمان میکنم که یک روزی بمن ساعدکه
نخست وزیربود دریک جلسه‌ای باهم بودیم گمان میکنم دربار بود ،باهم
ازآن جلسه که بیرون میآمدیم بمن گفت، "یک هئیتی میآید ازانگلستان
که همان گس بودکه‌برای مذاکره وتجدیدنظردرکارهای نفت ومن
سه نفررا میخواهم تعیین بکنم که‌ازطرف دولت مذاکره بکنندومیخواهم‌که‌شما
جزواین سه نفر باشید."پرسیدم که آن دونفردیگرکی ها هستند؟ گفت،
"یک نفرش را درنظرگرفتم آقای تقی زاده ." چون ساعدترک بود واوهم
ترک بودوخیلی به اوعقیده داشت . گفتم که باکمال میل قبول میکنم
گفت‌سومی را بایدبعدتعیین بکنم .
س ـ این چه سالی بود ؟
ج ـ این همان سالی که‌گس‌گلشائیان ، قراردادمعروف گس‌گلشائیان
دیگر که ، سالش را هیچ بخاطرندارم . اما اینهم به‌اینجهت ، یقین
دارم به‌اینجهت بودکه میدیدکه من مرتب این گزارش رابرای نخست‌وزیر
میفرستم که این مطالعاتی که ما داریم میکنیم ، کسی ازمن توقعی نداشت و
بمن نگفته بوداینکاررا بکنم . اینکاررا میکردم برای اینکه
احساس میکردم یک خلائی هست‌کسی دراینخصوص بخودش زحمت نمیدهدکه
یک‌مطالعات مستندی بکندکه بااستناد به قراردادهائی که بین
دیگران وجوددارددواجرا داردمیشود. که میگویم دراین قسمت‌این دونفر
خیلی خیلی خدمت میکردند. یکی عقیلی ، یکی خردجو . درجمع آوری اینها

خیلی زحمت کشیدند مدتها ماهها روی این کارکردند. وگفتم باکمال میل .
یک مدتی گذشت خبری نشد . گـــــــس یا آمده بودیا بنا بودبیا یـــــد
نصراله جهانگیریکـــی ازمعاونین من دربانک ملی بود وقتی آمدم بـــود
ودرزمان منهم بود وتاآخرهم بود. این توی اطاق من آمد ویک نامه ای بمن
نشان داد، نامه ای است ازگلشائیان وزیـــردارائـــی که خطاب بــــه
نصر اله جهانگیر مینویسند که یک کمیسیونی درنظرهست که تشکیل بشــود
تعیین بشود برای مذاکـــره باگـــــس وقتی که میآید که باحضـــور
وزیـــردارائی این اشخاص هـــم شرکت داشته باشندوبنابراین ازشمـــا
دعوت میشود ، ازشماکه نصراله جهانگیرباشد دعوت میشودکه درایـــــن
کمیسیون شرکت داشته باشید . ازمن آمداجازه بخواهدکه اجازه میدهیـــد
من اینکاررابکنم . علت اینکه به نصراله جهانگیراین پیشنهادراکـــرده
بودند این بودکه‌قبـــل ازاینکه این به بانک ملی بیایـــــــــد از
وزارت دارائـــی رئیس اداره‌ی نفت بود دروزارت دارائی وآن زمانـــی
که اوبه بانک آمده بود جانشین اوپیرنیـــاشده بودپیرنیائی که وکیـــل
مجلس بود برادربزرگ باقرپیرنیا ، حسین پیرنیا .حسین پیرنیاجانشیـــن
نصراله جهانگیر شده بودوآنوقت رئیس اداره‌ی نفت بودوبه‌اونوشتندکـــه
شماورئیس فعلی اداره‌ی نفت حسین پیرنیا ، حالاخاطرم نیست کس دیگـــری
بودیانه ویاشایدهمین دونفر ، این دونفرباتفاق گلشائیان اینکـــار
راانجام بدهند . من به جهانگیرگفتم ، گفتم که‌البته قبول بکنیـــد
خیلی هم‌خوب است . وآنوقت به‌اوگفتم ساعد یک همچین چیزی چندمــــاه
پیش بمن گفته بودوچه جـــوری شد امـــا حدس میزنم که وقتیکه یـــک
اشخاصی شنیدندکه مـــرا درنظرگرفتند اورامنصرف کردند . برای اینکـــه
میدانستند اگرمن آنجابروم میایستم روی این عقیده‌ای که دارم ، عقیده‌ای
که دارم ، مطالعاتی که کـــردم وشایدهـــم برای وزیرداراشی خیلـــی
راحت تربود که مثلا"سروکارش بایک اشخاصی مثل نصراله جهانگیـــــــر

وحسین پیرنیا باشد تا یک آدمی که اراده‌ی خودش را بخواهد مثلاً" به دیگران تحمیل بکند مثل من . بهرحال گذشت هیچ من در اینکار مداخله نداشتم آنوقت هیاهوی بزرگی که سر این کار کنسرسیوم گلشائیان بلند شد که گس گلشائیان یکی ازجمله‌هائی بودکه اطلاق خیانت میکرد . بارها سالها هنوزهم شایدیک عده‌ای عقیده دارندکه گلشائیان راهم آنها درش اعمال نفوذ کردندیا گلشائیان تحت نفوذ یاگلشائیان راخریدند نمیدانم چه ، بهرحال این شهرت خوبی پیدانکرد گلشائیان .

س- قرارداد خوبی نبود .

ج - من الان واقعاً" دیگرجزئیات آن راهیچ اطلاع ندارم الان بخاطرندارم امّا من معتقدبودم که ما هم میتوانیم بیش از ۵۰ درصد ازآنها بگیریم . بهرحال این را من باب روایت گفتم که چه جور من درکارنفت مداخله میکردم وهمان موقعی که اینکاررا میکردم اتفاقاً" خوداین مکی بارها پشت تریبون مجلس بمن ایرادمیگرفت حمله میگرفت ، شایدعلنی نمیگفت ، اما عقیده‌اش شایدهم این بودکه من اجنبی پرست هستم . وبعدکه پرونده‌های مرا دیده بود گفت که اگرسه نفرمثل شما بودند اینکاردرست میشد. راجع به رزم آراکه درهمین کارنفت ، کارنفت رادرزمان رزم آراء پیشنهادکرده بودندکه ۵۰ درصد بدهند این را بمن دفتری گفت ،چه چیزدفتری که معاون من دربانک رهنی بود وازبانک رهنی اوراآورده بودم به بانک ملی ...

س- عبداله ؟

ج - عبداله دفتری این درکابینه‌ی رزم آرا وزیرشد . بعدبه‌پاریس آمد موقعی که من پاریس بودم . یک چندچیزجالب راجع به‌رزم آرا بمن گفت یکی اینکه گفت که ، این را من میبایست درقسمت مربوط به رزم آرا گفته باشم . گفت که ...من راجع به پرکاری رزم‌آرا صحبت میکردم وعقیده اورا پرسیدم وراجع به نفت عقیده‌اش را پرسیدم.راجع به‌این دوموضوع گفت

"ما غالبا " پیش اوکمیسیون داشتیم چندتا ازوزراء بودیم پیش اونشسته بودیم رئیس دفترنظامی او این پرونده‌ها را میآورد واین درعین حالیکه با ما نشسته بودوصحبت میکرد این نامه‌ها راامضاء میکرد . امضای اوهم فقط چندتاخط بود هیچی اصلا" چیز دیگرنداشت ." گفتم عجب اینکه میگفتند این تمام نامه‌ها راخودش امضاء میکند وچقدرکارمیکند ودقیق است .گفت "هیچ همچین چیزی نیست این را من دیدم جلوی من ".راجع به‌نفت گفت‌که بعدازاینکه کشته شدتوی اوراق اوپیداشد توی جیب اومثل اینکه‌پیداشد پیشنهاد ۵۰ درصد وگفت اگراین هما نموقع آورده بودواین را مطرح کرده بود کشته نمیشد برای اینکه ازایرادهائی که به‌اوداشتند این بودکه اینها هم خیال میکردند و این مطلب رابه‌اوتهمت میزدند که اوهم طرفدارخارجی ها استواینکارنفت را نمیخواهددرست بکنند . گفت ": حدس میزنیم که‌این مقصودش این بود .چون اوخودش را خیلی آدم زرنگی میدانست میخواست بگذارددریک موقع حساسی یک کارهائی که میخواهد ا... آنوقت این را بیاورد بعنوان یک آتو مثلا" ب... .جویداینکاری است‌که من کردم . وگویا مدتی بودکه این موافقت اینها راگرفته بودوابرازنکرده‌بود . درصورتیکه‌هدف من این بود قبل ازاینکه رزم آراء سرکاربیاید خیلی قبل ازاو هنوزگس‌گلشائیان نیامده‌بود تمام منظورمن این بود ، این مکاتباتی که میکردم اینکه حداقل اینستکه‌ایران ۵۰ درصدبخواهد واین حداقلی است‌که‌میتوانند بگیرد اگرایستادگی بکنیم . شرکت‌نفت‌بچه دلیلی این را نمیداد نمیدانم؟ امایک‌وقتی رسیدکه احساس‌کردندکه حالادیگرموقعی است‌که مجبورهستند اینکارراکنند بهتراست اینکارراکنند . پیشنهادهم به نخست‌وزیر وقت‌رزم آراء داده بودندواوروی یک ملاحظاتی خودش داشت این را نگهداشته بود .این ازچیزهائی بودکه عبداله دفتری بمن گفت .

س- راجع به طرحی که باهنری لسوس مطرح کردیددرموردکشورهای نفت خیز .

ج - این ازمواردی است که من درکار نفت فکرمیکردم ومطالعاتی میکردم وسعی میکردم یک راهی پیدا بکنم که پیشنهاد بکنم که هم برای ایران هم برای کشورهای نفت‌خیز دیگرمفیدباشد. به این نتیجه رسیده بودم که اگرکشورهای نفت‌خیزیا هرتعدادی ازاین کشورها که این اصولی راکه من درنظرداشتم قبول بکنند اینها یک گروهی راتشکیل بدهند آنوقت با شرکتهای عامل، شرکت های فروشنده‌ی نفت داخل مذاکره بشویم ویک پایه‌ی جدیدی بگذاریم درروابط بین کشورهای نفت‌خیز وشرکت های عامل استخراج نفت وفروش نفت. وآن این باشدکه ما بگوئیم که شرکت های نفت‌خیزتعهدمیکنند که تادینارآخرازدرآمدهای خودشان رابه مصرف کارهای عمرانی برسانند یعنی به این ترتیب که هریک ازاین کشورها یک برنامه‌هائی راتهیه بکنندکه مورد قبول یک موءسسات بین المللی باشد، موردقبول دنیا باشدکه این شرکتها، اینها قبل ازتاءسیس بانک جهانی بود، تعهدبکنندکه عایدات نفت بهیچ مصرفی نخواهدرسید مگر کارهای عمرانی، وکارهای عمرانی طبق یک نقشه وبرنامه‌ای خواهد بودکه این کشورها تهیه میکنند ویک مرکزی که خودشان بعدباید فکر بکنندوتعیین بکنند اوبیایدازلحاظ یک بیننده‌ی بی طرفی اینها را رسیدگی بکنند وببینندکه اینها موزون هست، اینها اقتصادی هست، اینها بطورکلی یک برنامه‌ی جامعی برای این کشورها هست وآنوقت تعهدبکنند که ازپول نفتی که عایدشان میشود منحصرا" دراجرای این برنامه مصرف بشود. شرکتهای نفتی آنوقت درمقابل تعهدبکنندکه ۸۰ درصدازمنافع به کشورهای نفت‌خیزبدهند ۲۰درصد فقط متعلق بخودشان باشد. دراطراف این من یک فکرهائی کرده‌بودم به این ترتیب، این کلیاتش بود. ودریک سفر که با هنری لوس ملاقات کردم. الان درست بخاطرندارم این کجا بود.

س - درسال ۴۹ نبود؟

ج - یقین ندارم اما دریکی ازتماسهائی که با هنری لوس داشتم برای اینکه هنری لوس راکسی میدانستم که اولاً" نفوذفوق العاده درمطبوعات دارد . ثانیاً" نبض کارهای اقتصادی دنیا را بخصوص آمریکا را دردست دارد خواستم عکس العمل اورا برای این فکرخودم بدانم . وقتی که این را به اوتوضیح دادم بمن گفت ، "بسیارفکرخوبی است ". پرسیدم که این را میشود به شرکت های نفت قبولاند ؟ گفتم این شرکت های نفت آخراین Lobby هائی که دارند اینها قوی هستند ، خیلی متنفذهستند شایدنتوانیم وزورمان نرسدکه این رابقبولانیم . گفت ، "نه من برعکس خیال میکنم که توی همین شرکتهای نفت ، شرکتهای بزرگ نفت یک اشخاصی هستندکه وسعت دیدشان طوری است که اینها میتوانندتشخیص بدهندکه این بطورکلی به مصلحت دنیا است وخیال میکنم این پرنسیبی است اگراطمینان پیدا بکنندکه این عملی خواهدشد که این پولها نفله نمیشود خیال میکنم بتوانید به آنها بقبولانید ." خب من دیگربرکنارشدم ازاینکارها ، دیگررفتم دیگرمهلتی پیدا نکردم ، فرصتی پیدا نکردم که این افکارخودم رابقبولانم تااینکه وقتی به ایران آمدم وسرپرست سازمان برنامه شدم اتفاقاً" مصادف بودبا موقعیکه حکومت زاهدی ووزیردارائی اوعلی امینی مشغول مذاکره شده بودندباکنسرسیوم . دیگراصلاً" مداخله نکردم و منجرهم شدبه قرارداد که درآمداولین سال ایران هم تاآنجاکه بخاطر دارم نودمیلیون دلاربود .

س- راجع به آمریکا واقتصادمیفرمودید .

ج - بله من ازچه تاریخی به این مسئله به این حقیقت بعقیده‌ی خودم برخورد کردم درست یادم نیست ، اما چیزیکه دراین تاٴثیرداشت درایجاداین فکر درمن تاٴثیرداشت یکی همان دوره‌ای بودکه درصندوق بین المللی بودم آنجا هم دائم سروکارم با همین اکونومیست ها بود . اینها یک اشخاصی را تشخیص دادم که خیلی خیلی طرزفکرشان محدود به یک چهارچوب کوچکی است

وفوق العاده هم درعقایدشان تعصب دارند . وبرای خاطراین فکریک مطالب دیگری راهرقدرهم مهم باشد یک اصولی رادرنظرنمیگیرند. یکی ازچیزهائی که یک روزی باعث تأسف من شد این بودکه رئیس صندوق بین المللی که اسمش راالان ، بعدازروت خیلی معروف هم بود این رانگفتم این راباید بعدپیداکرد ، این راباید پیدا بکنیم وبگوئیم . این دریک نطقی که دریکی ازمجامع سالیانه صندوق بین المللی کرد گفت، "کشورهای درحال رشد،برای کشورهای درحال رشد حفظ توازن درپرداختهای بین المللی مهمترازبرنامه‌های اصلاحی است ،برنامه‌های اصلاحات اقتصادی واجتماعی است ." که من متحیرشدم که این چطورکسی است که رئیس صندوق است وآمده مثلاً" این عقیده‌اش است ، این عقیده‌ای است که نشان میدهدطرزفکر اکونومیست‌ها رابطورکلی . وبا همین تماسهائی که با آکونومیست‌ها داشتم وبعددرسازمان برنامه این را بازهم دیدم .

یکی ازاولین کارهائی که درسازمان برنامه کردم این بودکه قیمت سیمان راپائین آوردم ،برای اینکه‌درزمان من سازمان برنامه کارخانه‌ها راهم خودش اداره میکرد . ازجمله‌کارخانه‌هائی که‌اداره میکردیکی کارخانه‌سیمان ری بودکه مال خودسازمان ، مال دولت بود. بنابراین میتوانستم قیمت سیمان را من تعیین بکنم .وهمین کارراکردم شروع کردم بتدریج قیمت سیمان را پائین بیاورم که این اتفاقاً" باعث‌کدورت برادرمن شدبرای اینکه اوهم یک کارخانه سیمان ایجادکرده بودوخیلی خیلی باعث ناراحتی اوشد ودیگران هم‌ازاوحمایت میکردند. مثلاً" یکی دو مرتبه شاه یک صحبت هائی کردوشاهدخت اشرف هم ذی نفع بود وگمان میکنم صاحب سهم بود .که یک جلسه‌ای هم بعددرحضوراوبودکه گفتگومیشدبابرادرم که آنجا بودکه‌هژیر گفت که "عجب جنگ زرگری ." امامن اینکارراکردم . ویک برنامه‌ای هم درست کرده بودم برای توسعه‌ی کارخانه‌های سیمان وافزایش تولیدسیمان.

دونفر.هنوزدفتراقتصادی ودفترفنی اینها نداشتم .درآن مراحل اولیه بودکه دوتااقتصاددان اکونومیست بمن Stanford Research Institute داده بود. یکی ازآنها بلژیکی بود یکی ازآنها آمریکائی . واین راچه جور فاینانس کردم این راهم درست بخاطر ندارم برای اینکه این یک دوره‌ی کوتاهی بودکه این دونفرپیش من بودند این دوتا بمن یک یادداشتی فرستادندکه اینکاری که شما داریدمیکنید صحیح نیست . افزایش سریع تولیدسیمان به این میزان بهیچوجه شایسته نیست . آنها راخواستم وازآنها پرسیدم که روی چه مآخذی شما این حرف را میزنید ؟ گفتند ،"روی Trend یکه دردنیا برقرار است هیچ مملکتی بیش ازده درصدافزایش درتولیدسیمان ندارد ." گفتم ده درصدازچی ؟ ده درصداز سال وسالهائی که متعلق به کشورهائی است پیشرفته . کارشان راکردند وراه افتادند تمام حوائج آنها تاٌمین شده رشداقتصادی میگویند بیشترازده درصدنباشد این را قبول دارم.امّا ماازکجاداریم شروع میکنیم؟ماازززیرصفرداریم شروع میکنیم . اینهم آخرحرف شد این چه استدلالی است . بعدهاکه این برنامه سیمان سازمان برنامه اجراشد تازه یک قسمت ازحوائج مملکت راتاٌمین کرد. بساز سیمانی که درایران مصرف میشد به مراتب بیش ازاین بودبطوریکه ایران واردکننده‌ی سیمان بود . رویهمرفته باتمام این دردها راگرفتن وتمام این مسائل من به‌این نتیجه رسیدم که‌اگرکسیکه میخواهدکارهای اصلاحات عمده‌ی اقتصادی واجتماعی وعمرانی بکنداین اگربخواهدکه‌تسلیم نظراکونومیست‌ها بشود به هیچجا نمیرسد . وبه این جهت من این اصل راچندین باردرچندین جاگفتم که اگرآمریکاصدسال قبل به‌اندازه‌ی امروز اقتصاددان میداشت هیچوقت آمریکاآباد نشده بود. هیچوقت آمریکا این پیشرفتی راکه‌نصیبش شد نمیشد، این موفقیت‌هائی که پیداکردنمیکرد. چرا ؟ برای اینکه این آقایان اکونومیست‌ها میآمدندبه‌هزارویک دلیل

میگفتنداینکاری که شما الان میخواهیدبکنید چنین وچنان است ، عواقبـــــش اینطور وآنطورخواهدبود ....

روایت‌کننده : آقای ابوالحسن ابتهاج
تاریخ : ۲۵ آگست ۱۹۸۲
محل : شهرکان ـ فرانسه
مصاحبه کننده : علیرضا عروضی
نوارشماره : ۳۹

بله درهمان جلسه‌ای که این برکناد (؟) درسازمان برنامه حضورداشت ویک عده‌زیادی هم‌بودند منجمله‌لیلینتال اینها این مطلب راگفت ، گفت "شما یادتان میرودببینیدکه درترکیه نتیجه‌ی این تندروی چه شد." که من فورا "متوجه شدم که راسل دور (؟) این راگفته برای اینکه راسل دور(؟)قبل از اینکه‌به‌ایران بیاید نماینده ی بانک جهانی درترکیه بود. اینجا دیگرمن باخشونت وباتندی گفتم که‌آمریکا اگرصدسال پیش اینقدر اکونومبیت داشت به‌هیچ جانمیرسید ، هیچ ترقی نمیکرد. گفتم‌که تنها راه نجات ایران اینستکه سعی بکندبایک برنامه‌ی وسیع وجامع الاطرافی یک کارهای عظیمی راانجام بدهد. شمابانظرتنگ بمن میگوئیدکه اینکار رانکن ، آن کارراانکن ، آن کارراانکن. پس‌کی این کشورهائی که عقب مانده‌اند بایدامیدواربا شندکه به‌قافله‌ی دیگران برسند. گفتم که وضع یک کشور عقب مانده مثل یک مریضی است‌که داردمیمیرد اگریک فکری برای این نکنندیک علاجی نکنندا ین خواهدمرد. برای اینکه علل ایدکه‌نمیشود به این‌وضع دردنیای امروززندگی کرد. واین عمل جراحی میخواهد. این کاری که مابایددراین کشورهابکنیم مثل عمل جراحی است‌که شمادریک نفرمریض میکنید که‌اگراینکارراانکنید این قطعا" خواهدمرد . اما یک نفر بیدا میشودکه میگویدکه آقا اینکاررانکنید برای اینکه‌اگربخواهیداینکارراابکنید این آدم یک عواقبی‌پیداخواهد کرد ،پس‌ازعمل جراحی یک عواقبی هم پیدامیشود تب میکند . یک مدتی خطرداردو عواقب دیگری دارد به‌اینجهت نکنید بگذاریدبه‌این حال بماند

که بمیرد . گفتم طرزتفکرشما ها این است . و این اثری کرد ودرلیلینتال آن چنان اثری کرد که توی خاطراتش این را اشاره کرده که این هم بی موردنخواهدبودکه بعداین را هم بایدبدهم بهت که بگوئی اینجا هم همان قسمت را quote بکنند این چیزهائی راکه اوشنیده ونقل کرده است . بعددرهمان سال بودکه سفری به واشنگتن کردم باز برای مشارکت درجلسه‌ی بانک جهانی وصندوق الان اسم آن شخص بخاطرم نیست اما رئیس مدرسه‌ای بودکه‌بانک جهانی تاءسیس‌کرده بودبرای پایه وران برجسته‌ی کشورهای عضو بانک که به اینها یک دوره‌ی تعلیماتی درکارهای عمرانی میدادند . دوره اش هم گمان میکنم هشت ماه بود. ازنقاط مختلف پایه وزان ارشدوزارتخانه‌های اقتصاد ، وزارت دارائی اینها رامیآوردند اینها را این دوره راطی میکردند ، دوره‌ی فشرده‌ای بود برای تخصص درکارها ی عمرانی . این آدم هم رئیس این موءسسه بود. بمن گفت "من اخیرا" درکلاس خودم ازقول شما این قضیه رانقل کرده که آمریکا اگرصدسال پیش اینقدراکونومیست میداشت هیچوقت ترقی نمیکرد هیچوقت آبادنمیشد." گفتم مگرشما موافق هستید ؟ گفت "اگرموافق نبودم که این رانمیگفتم." این گفته بودبرای اشخاص که یک کسی هست که این عقیده رادارد . وگفت "تصدیق میکنم ." منتهایش به بعضی اکونومیست ها برمیخورد. من معتقدم که اکونومیست مثل حقوقدان از ابرازهای ضروری ولازم است که بدون اینها شما نمیتوانیدکاربکنید. همینطوری که یک صاحب حرفه بدون ابزارنمیتواندکاربکند. اما اینها ابزارند نه اینکه تصمیم گیرنده ، اینها راصاحب کاربایدداشته باشدکه بتواندکارش راانجام بدهد. نظرمتخصصین حقوقی رابایدبگیرد نظراکونومیست ها بایدبگیرد و نظرمتخصصین دررشته‌های دیگررا هم همه رابایدبگیرد بعدازمجموع اینها خودش تصمیم بگیردکه چه بکند.

گفتم وای به‌حال یک دستگاهی اعم ازاینکه یک شرکت عظیم ازاین colossal ها باشدکه بخواهندتصمیم بگیرند یااینکه یک دولتی که بخواهدتسلیم نظراین متخصصین بشود. برای اینکه اینها تعصب دارند اینها دایره فکرشان محدوداست ، اینها نمیتوانندا ینقدرمسلط باشند برعموم کارهاکه بتوانندیک تصمیمی بگیرند که‌همه جانبه باشد بدون تعصب. این بودخلاصه‌ی نظرمن نسبت به متخصصین اقتصادی که اکونومیست ها باشند ومتخصصین حقوقی . حقوقدان نبایدبه آدم بگویدآقا شما مصلحت نیست که سدبسازید ، او این اظهارنظر را ، او اصلا" صالح نیست که این را بگوید وکارش اینستکه شما قراردادی که داریدمی بندیدازلحاظ حقوقی بسنجند ایرادهای حقوقی آن را رفع بکند . متخصص اقتصادی هم همچنین . یکی ازاینهاآمدهما نموقعی که من اوایل کارم بود ازصندوق بین المللی بمن گفت " آقا شما اینکارهائی راکه‌میکنید خطرناک است چنین وچنان اینها این تولیدتورم خواهدکرد ." با زیکی ازآن اشخاصی بودکه درصندوق با من کارمیکرد. گفتم این فکرها بدرد اینجا نمیخورد. ما بایدیک کاری بکنیم درعین حالی که این کار را میکنیم کمترین ،کوچکترین ضرروا ردبشود . تورم قابل احترازنیست درکارهای عمرانی . شما دریک مملکتی که رسم نیست که یک طرحهای بزرگی راایجادبکنند ،وقتیکه شما شروع به اجرای یک طرح میکنید این قطعا " یک عواقبی خواهدداشت اما برای خاطراین‌عواقب نبایدصرفنظرازیک اصل مسلم کرد وآن اینستکه این مریض شما بایدبا عمل جراحی ازمرگ نجات پیدا بکند والا این اصلا" میمیرد . آن کسیکه‌میخواهددلسوزی به حال این مریض بکند باید درعین حالی که حاضرمیشودکه عمل جراحی درمورداین بکنند یک احتیاطهائی هم بکنندکه عواقب‌آن کشنده نباشد . درموردبرنامه عمرانی هم متصدیان امربایدبدانندکه،کارهای عمرانی بخودی خودایجادتورم میکند ولی راههائی هم هست که درعین حالی که یک برنامه ضروری ولازم وحتمی بایداجرا بشود

یک اقداماتی هم بشود که در اثر تورمی این تخفیف حاصل بشود.
یک کاری بشود که خود آن اثرات جنبی اینکار خطرناک نباشد.
بله همین.
س - بفرمائید.

ج - موقعی که من رئیس بانک رهنی بودم. این را در یک جائی شرح دادم که یک جلسه‌ای در انجمن تربیت بدنی و آنجا سرلشکرامان الله میرزا جهانبانی راجع به قیمت طلا ازمن سئوال کرد، وتعجب کردم چطور راجع به قیمت طلا وچه علاقه دارد؟ وبعد گفت که الان دولت دارد سعی میکند که یا نقره بگیرد یا طلا بگیرد. من در آنجا گفتم که من اطمینان دارم که میشود از متفقین در مقابل ارزی که از آنها میخریم صددرصد طلا بگیریم. عملاً رئیس انجمن تربیت بدنی بود و آن زمان رئیس بانک ملی هم بود. از وزرای دیگری که بودند یکی تدین بود و به نظرمن یکی دیگر هم به نظرم ..بهرحال این دوتا بودند. اینها معلوم میشود رفتند درهیئت وزیران این مطلب را گفتند، امان الله میرزا رفت گفت که فلانی همچین ادعائی میکند که میتواند اینکار را بکند. هژیر که وزیر تجارت و بازرگانی بود فردایش بمن تلفن کرد که همچین صحبتی درهیئت وزیران بود که گفتند که شما قادرهستید اینکار را بکنید گفتم بله من یقین دارم میشود اینکار را کرد. گفت "پس بروید بکنید." گفتم شما بمن میگوئید بروم بکنم؟ من که نمیتوانم، من رئیس بانک رهنی ام. شما وزیر تجارت هستید اینکه نمیشود اقلاً نخست وزیر این را مطرح بکند و بگوید. رفت به سهیلی گفت، سهیلی مرا خواست و به او گفتم، گفت نمیتوانید اینکار را بکنید. گفتم چرا؟ گفت روی همین نیمکت در وزارت خارجه بود که بولارد بود و با وزیر دارائی به بولارد گفتیم نقره بده چنان با تشدد و پرخاش این را رد کرد که غیرممکن است که شما بتوانید از آنها طلا بگیرید.

گفتم من با بولاردنمیروم صحبت بکنم ، بولارد وارداین چیزها نیست ،بولارد
این چیزها را نمی فهمد . من قصدم این بودبروم صحبت بکنم با آیلیف
که مستشار اقتصادی سفارت است ، گفت پس بروید بکنید خواهش میکنم . رفتم
با آیلیف صحبت کردم که آن دنباله اش را هم بعدشرحش را مفصلا" گفتم .
یک چیزی راکه شایدنگفته باشم این بود هنوزبه این مرحله نرسیدیم
یا اینکه نه به این مرحله رسیده بودیم ولی فکردیگرش عواقب دیگرش
را نکرده بودیم . قوام السلطنه آمدنخست وزیرشد و مرا خواست وگفت ،
عضدی به او گفته بود،که راست است که شما آنوقت دواطلب بودیدکه بتوانید
صددرصدبگیرید؟گفتم بله . گفت حالاخواهش میکنم برویدبگیرید،گفتم
الان دیگرکار ازکارگذشته است . قرارداد را دولت امضاء کرده ولایحه آن را هم به
مجلس دادند . گفت برای خاطرمملکت اینکار را خواهش میکنم بکنید . قبول
کردم رفتم صحبت کردم ولایحه را پس گرفتند واصلاح شد . دراین اوان من
بازهم رئیس بانک رهنی هستم به قوام السلطنه گفتم ما برای اینکه
محظوری نداشته باشیم درمقابل خارجی ها بعقیده ی من بایدپشتوانه ی
طلارا قانونی کرد صددرصد که هرکس که میآید ما فردا بخواهیم ازدیگران
هم وقتی میخواهیم مطالبه بکنیم ، وقتی بخواهندارزخودشان را تبدیل
به ریال بکنند ما به آنها بایدبگوئیم که ما وقتی میتوانیم اینکار را بکنیم
که پشتوانه ی طلاداشته باشیم ، برای اینکه قانون میگوید . این فکر
را پسندید . یک روز مرا خواست جلسه ی هیئت وزیرانش توی اطاق جنب
دفترش تشکیل شده بود نشسته بودند این هم توی یک اطاق کوچکی توی همان
کاخ سفیدبودگمان میکنم ، نشست پشت میزش گفت خب حالا این لایحه چه جور
باشد؟من برایش دیکته کردم این قانون را نوشت ،طرح قانونی چه چیز
راکه پشتوانه را به صددرصدبردیم ، صددرصدبایدطلاباشد .
س - رئیس بانک ملی آنجا اصلا" نبود .
ج - نخیر من رئیس بانک رهنی بودم ، نخست وزیرنشست واین لایحه را بخط خودش

نوشت ورفت ، بعدتوی هیئت وزیرانش برد وتصویب شد وبردنددرمجلس هم تصویب شد . بعدها این چه مشکلاتی برای من فراهم کردهمین کار رئیس بانک ملی شدم . جنگ هم تمام شد. امادردفاعی که وقتیکه قوام السلطنه مرا خواست ، وقتی این موضوع مطرح بود چون دیگر اووا ردبودکه میدانست که اینکارا من کردم ، لایحه را هم پس گرفتیم درست کردیم ودوباره دادیم . مرا ازبانک رهنی خواست که آقا شما بیائید دفاع بکنید . آنجاکه دفاع میکردم گفتم ، اینها همش مسخره میکردند کی بماطلامیدهد، دلمان به همان خوش است که برای ما بحساب ما طلا میگذارند آنوقت نراقی کهازمخالفین شدیدبودگفت ، "یا اینکه تنها مصرفی که این طلا دارد اینستکه بعدا زمرگ ما مقبره‌ی ما یک گنبدطلائی درست کنند والا بدرد ... ما نمیخواهیم آقا نمیخواهیم طلانمیخواهیم بما قندوشکر وقماش بدهند همین برای‌ماکافی است ." من به آنهاگفتم که یک روزی این جنگ تمام میشود ما این طلاها را میگیریم باجیب پرازطلامیرویم دربازارهای دنیا آن چیزهائی راکه لازم داریم میخریم . ولی یک روزی خواهدرسیدکه تمام این آقایانی که امروز اینجاحضوردارید پشیمان خواهیدشدکه چرا براین کاشکی ماازمتفقین ارزخریده بودیم یاارزی که قابل تبدیل به طلااست . خب استدلال های زیادی کردم که همه رامتقاعدکرد ، یک عده‌ی کمی را کوچکی راکه درمخالفت خودشان باقی مانده بودند که این منجمله همین نراقی بودکه اتفاقا "

آن نماینده‌ی مجلس درهئیت نظارت اندوخته‌ی اسکناس بانک ملی بود .که بعدهاکه من آمدم رئیس بانک ملی شدم این مرا جزوعمال انگلیس میدانست این مطالبی راکه شنیده بود درآن جلسه‌ی خصوصی که‌من بیان کردم وبا آن حرارت بیان میکردم . ایرانی اصلا" باورنمیکند که محرک آدم ممکن است که اعتقادآدم باشد ایمان خودآدم باشد . این حتما " حمل میکردبه اینکه این آدم به اوماء موریت دادند ، این ذینفع است‌که ازاین

دفاع بکنند . وبنا براین رفتندیک لایحه‌ای تهیه‌کردند یک طرحی تهیه کردند که رئیس بانک ملی را ازبین هفت نفرکه دولت به مجلس شورای‌ملی معرفی خواهد کردیک نفررا مجلس شورای ملی انتخاب خواهدکرد بسمت رئیس بانک ملـــــی. برای اینکه جوردیگری نمیتوانستند مرا بردارند میخواستندازاین راه مرا بردارند . محرکش هم همین نراقی بود یکی دونفردیگرکه دراین مخالفتشان با من تعصب داشتند .که قوام السلطنه آمدودراینجا تازه میلسپـــــــوهم رسیده بود . میلسپــــوهـــم وقتی این مطلب را شنید گفت آقاچطورمیشــود رئیس بانک مرکزی را مجلس انتخاب بکند ؟مجلس ممکن است بگویند تصویب بکنند اما مجلس نمیتواندانتخاب بکند این ازاختیارات هیئت‌اجرائیه است آنها بایداینکاررا بکنند . بهرحال این لایحه را مانع شدندنـــشد .تاوقتیکــه وقتی که من به بانک ملی آمـــدم این آقای نراقی با من تماس پیداکـــرد ازنزدیک کارمرا دید . کاربجائی رسیدکه‌ازاشخاصی که موءمن به مـــــن شداین آقای نراقی بود، ابوالقاسم نراقی ازطرفداران من شده بود اصلا" کسی جراءت نمیکرددرمقابل این ازمن انتقادبکنند وبدبگوید . دوره‌ی دو ساله‌ی ، دوساله بودگمان میکنم این ، مال نراقی منقضی شد وحـــالا میبایست مجلس یک اشخاص دیگری راانتخاب بکنند . شنیدم که دکتـــــر طاهری وطرفدارانش‌که خیلی درمجلس نفوذ داشتند میخواهندیک شخـــص دیگری رابجای نراقی بگذارند رفتم دکترطاهری رادیدم . گفتم آقـــــا این بایدحتما" نراقی باشد . باآن لهجه‌ی شرین یزدیش بمن‌گفــــــت، "آقاچطورمیشودهمچین چیزی این کسیکه اینطورباشما مخالفت‌کرده اینطور چیزکرده " گفتم به تمام این دلایل خوداین آدم بایدباشدبرای اینکه‌اگر عوضش بکنید یک عده بدبخت وبیچاره‌خواهندگفت که‌یک نفروطن پرست یـــک آدم رشید بود ، یک آدم باجراءت ورک گوبودکه اوراهم برداشتنـــــــد درنتیجه‌اعمال نفوذ ابتهاج اورابرداشتند یکی ازاشخاص و ازآدمهای خودش راآوردند. متقاعدش کردم‌انتخابش کردند .خب تمام‌این مطالب رانراقی میشنید

میدانست دیگر. من که بهاو نمیگفتم اما میشنید میدانست که دیدورق بکلی عوض شد . خب این یواش یواش ایمان پیدا کرد دید. آنوقت طلاهائی راکه میگفت کدام طلا؟چه طلا؟میدیدکه من میآوردم . برای اینکه هیئت نظارت اندوخته اسکناس میبایست درب خزانه را با زبکنندوایـن طلاها را ببریم آنجا . اینها را یواش یواش دید بحدی خجل شد منفعل شد شرمسار شد وبعدا یمان پیدا کرد که از طرفداران صددرصدمن شده بود. همین آقای نراقی وموءیداحمدی که او هم نماینده ی دوم مجلس بود واینجا ازچه جهت ما داشتیم صحبت میکردیم که بهاینجا رسیدیم ؟داشتم توضیح میدادم راجع به ... هان ، قـرارداد ی که باانگلیسها بسته بودیم کهاین صددرصدگفتم پشتوانه داشته باشد که قوام السلطنه این فکررا پسندید ونوشت بخط خودش وبردندقانون کردند . حالابعدازجنگ ، جنگ تمام شد همینطوری که بهایشان میگفتم جنگ تمام میشود حالابا طلاهائی که داریم ماهرچی دلمان میخواهد میخریم . موقعی رسیدکه حالامعتقدشدم که بایدایران برنامه داشته باشد.

چهارسال روی این توی بانک ملی کارکردم لایحهاش را تصویب کردندوبردند بهمجلس ، من هم که نمیتوانم بروم درمجلس دفاع بکنم . درکمیسیون برنامه که یک کمیسیون خیلی بزرگی بود عبارت بودازکمیسیون مالیه ، کمیسیون عدلیه ،کمیسیون قوانین ، چندین کمیسیون با هم جمع شده بودند مرا دعوت کردند دراین جلسات این کمیسیون من شرکت کردم برای دفاع ازهمین لایحهای که دادم برایبرنامههفت ساله. چندین روزپشت سر هم آنجا رفتم . درآنجا هم استدلال کردم برای اینکه یک عدهای مخالف بودندبا برنامه . خب توضیح دادم وهمه متقاعدشدند وتصویب شد. آنوقتی همکه به این جلسات میرفتم حالانمیدانم رئیس بانک ملی شده بودم یا هنوزرئیس بانک رهنی بودم . برای اینکه درهمین اوان بودکه قوام السلطنه دردورهی نخست وزیری اولش بانک ملی را بمن تکلیف کردکه قبول کردم.

بنابراین ممکن است که آنوقت رئیس بانک ملی شده بودم. جنگ که تمام شد گفتیم که حالا ... برنامه را هم که حاضرکردم چهارسال هم رویش کارکردم . حالابفکرافتادم که این موقعی رسیده است که یک مقدارازاین پشتوانه راما آزادبکنیم ومنحصرا" خرج برنامه‌ی عمرانی هفت ساله‌ی اول بکنیم تاحدی که ممکن است . من پیش بینی کرده بودم تادوسال یا سه سال مامیتوانیم به این‌ترتیب باپول خودمان اینکارراشروع بکنیم بعدبرویم سراغ وام گرفتن ازخارج . اینجادیگربرخوردکردم به مشکلات عظیمی که یکیش تقی زاده بود .که آقا اگربخواهیداینکاررابکنید این خیانت درامانت است . این طلاها مال مردم است اسکناسی که دردست مردم هست روی اطمینان این طلائی است که داریم . بهاوگفتم آقا این طلاهاراکی به آنهاداده .طلاهائی است که من تهیه کردم باهمین ترتیب والاایران طلائی نداشت واین طلاهائی است که گرفتم . آن روزهم آن قانون راگفتم من باعث شدم که این رابنویسند الان آن روزرسیده است که میخواهیم خرج بکنیم . درهیچ جای دنیاکشوری نیست که صددرصد طلا پشتوانه داشته باشد . آمریکا ۲۵ درصددرصدداشت . هیچ کشوری درروی زمین پشتوانه‌ی طلانداشت . واستدلال هم کردم که آقا من آنوقت هم گفته بودم که آن روزمیرسد الان هم رسیده . ماالان این طلاها رااینجاتوی خزانه بانک بگذاریم وآنوقت برویم قرض بخواهیم بکنیم ؟ اینکه کارعاقلانه‌ای نیست . وپیشنهادکرده بودم که برسد به ۵۰ درصد به نظرم که او میگفت نه‌همان ۶۰ درصدبکنیدکه بوده . چانه سرده درصد میزد گفتم آقادیگرسرده درصدچانه نزنید . بعدتوی مجلس رفت بخدای لایزال قسم خوردکه این بزرگترین گناهی است که مامرتکب میشویم اگر این راتصویب بکنید که بهم زد ، بهم زدبکلی اساسش رابهم زدکه آنوقت اختلاف من باتقی زاده بجائی رسیدکه دیگرمن مجبورشدم که آنوقت این تمام مکاتبات رامنتشربکنم . وبلا آخره موفق شدیم‌که این راتقلیل بدهیم اما بعدازمدتها ، مدتها گذشت . این درچه‌زمانی اینکارشد ؟ بخاطر

ندارم برای اینکه بعددیگرمن ازبانک ملی رفتم ، بخارجه رفتم درزمان نخست وزیری مصدق ، مصدق چون حق داشت تصویبنامه قانونی صادر بکند با یک تصویبنامه‌ای این را عوض کرد .همان کاری که من میگفتم که ازراه قانونی بکنیم نکرد، اوعوض کرد . یک تصویبنامه صادر میکرد که‌اینقدراسکناس منتشربشود واسکناسها منتشرمیشد بدون توجه اصلاً به پشتوانه . این راگمان میکنم‌توضیح داده باشم حالابرای اینکه چطورشد که یک صددرصدبودودلیلش چه بود وچرا مابعدها خواستیم این را تقلیل بدهیم وبرای چه منظور . حتی درآن لایحه‌ای هم که من هی با تقلیلش مخالفت میکردم گفتم من بعنوان رئیس بانک ملی گفتم پیشنهادمیکنم بنویسیدکه‌اگربانک ملی یک دینا را زاین طلاهائی که درنتیجه‌ی تقلیل پشتوانه بدست می‌آید یک دینا را زاین را به مصرف دیگری غیرازاجرای برنامه‌ی هفت ساله‌ای که به تصویب مجلسین رسیده اگربه مصرف دیگری برساند مجازاتش..گفتم‌مجازات را خودتان تعیین بکنید ده سال حبس بیست سال حبس این رابگذارید . ومن حالارئیس بانک ملی هستم . این را آخر گفتند خیلی خوب الان شما هستید بعدها چی ؟ گفتم خب آن هم مشمول همین قانون باشد که چراء ت نکندبانک این را یک دینار ... . آخر هی بمن میگفتند تا وقتی که شما هستید بسیارخوب بعدازشما چی ؟ گفتم‌برای این یک قانونی وضع بکنید که بگذاریداین لایحه را..گفتند آخرهمچین چیزی سابقه ندارد . گفتم این سابقه را ماایجادبکنیم . من حاضرم،بعنوان رئیس بانک قبول میکنم که‌اگرتخلف ازاین کردم‌بیست سال حبس محکوم‌بشوم ،این یک همچین خیانتی محسوب بشود . این تاریخچه‌ای بودکه مختصر ازجریان این ازاول...

س - صددرصدراازکجا پیشنهادشده بودوشما چرا پیشنهادکردید ؟

ج - گفتم که وقتیکه می‌آیندمتفقین بمن میگویندکه ما میخواهیم ارزبفروشیم ما میگوئیم‌ارزشما را فقط وقتی میتوانیم بخریم که صددرصد بما طلا بدهید برای اینکه ما این ارزی راکه ازشما میخریم وریال به آن‌میدهم

اینقدرریال نداریم این ریال را با یدازهیئت نظارت اندوخته اسکناس بگیریم .
بعد ها من این بانک را تقسیم کردم به دوقسمت ، یکی قسمت بانکی
یکی قسمت نشراسکناس . بانک ملی هروقت ریال لازم داشت میبایستی
ازخودش بگیرد من این راتقسیم کرده بودم به دوقسمت ، میبایستی بانک
ملی قسمت بانکی مراجعه بکندبه قسمت نشراسکناس وبگویدکه من اسکناس
میخواهم ، آنها هم میگفتندبسیارخوب شما بایدصددرصدطلابدهید ودرمقابلش
اسکناس بگیرید والانمیتوانیم بدهیم . قانونا" نمیتوانیم بدهیم
وتاصددرصدتحویل نمیدادید نمتیوانستید اسکناس بگیرید ،اسکناس راافزایش
بدهید افزایش اسکناس هم بطرزوحشتناک ازهمان وقت شروع شد . تورم ایران
ازهمان وقت شروع کردکه حوائج سه قشون راکه درایران خرج میکردند
باچی میبایست تاءمین بشود ؟ با اسکناس ریال ، برای اینکه آنهاکه
نمیتوانستندبروندحوائج شان را دربازاربخرند درمقابلش لیره بدهند
یادلاربدهند . این لیره ودلار رابه بانک میدادند وریال ازبانک میگرفتند
وخرج میکردند . وچون مصرف این ریالهائی که دردست مردم میآمدوافزایش
عجیبی پیداکرد . کاشکی ارقامش راالان داشتم ندارم امابطرزعجیبی نشر
اسکناس بالارفت برای اینکه حوائج انگلیسها وروسها وآمریکائی هاراکه
برای اداره کردن راه آهن مبلغ خطیری بود.اینهاراتمام ما میبایست به
آنها اسکناس بدهیم وازآنها ارزبگیریم . اینجابودکه ما میگفتیم که ما
نمیتوانیم ازشما ارزبگیریم مگراینکه این ارز قابل تبدیل به طلاباشد.ملاحظه
میکنید؟بنابراین آن بماآنوقت کمک کرد . اماوقتی که جنگ تمام
شد این طلاهائی راکه آنجااندوخته کردیم انباشته کردیم توی
خزانه‌ی بانک چه خاک باشد چه طلا باشد وقتی که شما این رانمیتوانید
به‌مردم بدهید وقانون هم این بودکه مردم حق ندارند ازبانک درمقابل
اسکناسی که دارند طلامطالبه بکنند . وبعدهم قانونی گذرانیدیم‌که
نقره هم حق ندارندمطالبه بکنند . بنابراین شما این فلزات نقره
راهم من درزمان خودم تمام را به طلا تبدیل کردم . طلائی که ما درخزانه مان

داشتیم به هیچ مصرفی نمیتوانستیم برسانیم . فقط دلمان به این خوش بودکه طلا داشتیم ......

درست استکه از یک تاریخ معینی شما شروع کردید به صددرصد ما قبل آن صددرصد نبود. بنابراین بطور خلاصه آنچه که بخاطردارم اگرمجموع اسکناس های منتشره را درتاریخی که من آمدم حساب میکردیم وپشتوانه اش را حساب میکردیم ما درحدودشاید ۸۰درصددرمقابل کل فلزات داشتیم . تمام را نداشتیم برای اینکه یک وقتی همچین قانونی وجودنداشت ، قانون سابق بنظرم ۴۰ درصدبود.

س- پس جواهرات چی بود ؟

ج - جواهرات هم درزمان خودمن اینکارها را میکردم، من اینکار را کردم برای اینکه جواهرات را به بانک داده بودندظاهرا" به این منظوربودکه یک روز اینها را بانک بفروشدو پولش را بابت سرمایه ی بانک ، افزایش سرمایه بانک محسوب بکند. خب من این را دیدم اصلا" بهیچوجه عملی نیست برای اینکه (؟) که آمده بودند جواهرسازهای فرانسه - پاریس جواهرات بانک را ارزیابی کرده بودند گفته بودندکه اگرشما یک روزی بخواهیداینها را عرضه بکنید تمام بازارجواهردنیا را میشکنید ، نمیتوانیدبفروشید . قصدفروش هم نداشتیم. بنابراین من این راتغییردادم به این شکل درآوردم که جواهرات سلطنتی علاوه برسفته هائی که دولت میدهد ، ازبانک قرض میکند ، علاوه برآن یک وثیقه ی اضافی بابت بدهی های دولت است . بنابراین جواهرات سلطنتی که متعلق به دولت بود بازهم تعلق به دولت داشت امادربانک ملی بعنوان وثیقه ی بدهی های دولت بود علاوه برسفته هائی که داده بود . بنابراین ما برای این قیمتی تعیین نمیکردیم اما همیشه میگفتیم جواهرات سلطنتی جزو پشتوانه های اسکناسهای ایران است . این را به این شکل درآوردم که اصلا" یک چیزی باشدکه توی ترازنامه بانک ذکربشود اما بدون اینکه مبلغی رویش گذاشته باشیم ، یک وثیقه اضافی بود. Additional Collateral بود درمقابل اسکناس های منتشره ی بانک که یک قسمت آن را به دولت قرض داده بود.

س - پس با توجه به این تورمی که به آن اشاره فرمودید مصدق چطور اسکناس ...

ج - چاره دیگری نداشت ، چاره دیگر نداشت چه میتوانست بکند ؟ احتیاجات روزانه اش را میبایست رفع بکند . به بانک که میگفت بانک هم میگفتند که ما چیزی نداریم طلا نداریم . یک تصویبنامه قانونی صادر میکرد و میگرفت . ودرضمن هم این را پنهان میکردند و به کسی نمیگفتند بروز نمیدادند . در آن زمان بروز نمیدادند که چقدر اسکناس منتشر شده . دیگر آن کاری که من شروع کرده بودم که اسکناس منتشره را میبایستی هر ماهی دو بار ، هر ۱۵ روز یک بار منتشر میکردم . ارقام مربوط به اسکناس منتشره را در زیر عنوان قسمت نشر اسکناس بانک ملی نشان میدادم که چقدر اسکناس در گردش هست و چقدر در مقابلش پشتوانه داریم ، به ارز قابل به طلا چقدر . تمام اینها ، این را موقوف کردند دیگر منتشر نمیکردند. بنابراین کسی مطلع نمیشد از مقدار اسکناسی که درجریان هست . بعدها این قانون را درچه تاریخی یا در یک تاریخی آن و نت اصلاح کردند که دیگر بعد عمل بانک ملی یک عمل قانونی شد . این را الان درست بخاطرم ندارم دیگر در چه موقعی است .

س - در مورد ملاقاتتان با هریمن میخواستید...

ج - درموقعی که هریمن رئیس جمهوری آمریکا آن زمان گمان میکنم ترومن بود ، ترومن بود .بگذار ببینم هزارونهصدپنجاه ....

س - ۱۹۵۲ بود که آیزنهاور آمد.

ج - ۱۹۵۱ مثل اینکه ۱۹۵۱ بود هنوز ترومن بود . گمان میکنم بله او بود. از طرف رئیس جمهوری به تهران میرفت برای مذاکرات راجع به نفت و سعی در پیدا کردن راه حل ، من موظفاً " به فرودگاه رفتم ، برای اینکه به مملکت من میرفت ودر فرودگاه از او استقبال کردم وبه اتفاق رفتیم درسفارت آمریکا و آنجا آن فرمانده ناتو کی بود ؟ جالب بود. وقتیکه او پیشش آمد گفت که "او شما یک ستاره ی دیگر گرفتید چرا ندارید؟" معلوم شد خودش اینهم در اینکار دخالت داشته برای این ستاره ی اضافه گرفتن. این هم مثل اینکه گفتش که بله نمیدانم متشکرم رسیده اما ... این یک جوانی بود. چطور اسم او را فراموش کردم ؟ بهرحال که بعد از آیزنهاور

بوددیگر نیست ؟ ۱۹۵۱ مثلا" ، گمان میکنم اولین ... آخراسمش را هم خوب میدانستم

س - (؟)

ج - نه نخیر نه . فرمانده ناتوبود . بهرحال این دربین راه ازفرودگاه تاسفارت وبعدهم درسفارت هم نشستم یک مقداری با اوصحبت کردم . تقاضایش این بودکه ویزا داده بشودبه آن کلنلی که همراه خودش به تهران میبرد بعنوان مترجم کسی بود که معروف بود هفت زبان را مثل زبان مادریش حرف میزدکه الان این شهرت جهانی پیداکرده حتی الان هم روءسای جمهورا زوجودش استفاده میکنند . همین ریگان هم اورا به ماءموریت های مختلفی درآمریکای جنوبی فرستاده ودیگران هم بجاهای دیگر فرستادند . خیلی مردرشید ،قدبلند ، خیلی خوش هیکل واینفرانسه را مثل فرانسوی حرف میزند . فرانسه وروسی وآلمانی این جزوهفت زبان این زبانهای عمده بودکه اینها را واقعا " مثل زبان مادری اش حرف میزد. آنچه که من توانستم به هریمن راجع به اهمیت حل این قضیه گفتم وخب اوهم گفت"من نهایت سعی را میکنم". ورفت موفقیت هم پیدانشد ، نشد نتوانست کاری بکند.

س - گفتید ویزایش را خودتان صادرکردید ؟

ج - هان بله . چون روزیکشنبه بود خودم با این ویلسون درسفارت آمدویزایش جزو گذرنامه اش دادم که.. مثل اینکه درپاریس پیداکردش ، آنوقت ویلسون یک ماءموریتی درفرانسه داشته شایدبا ناتو ماءموریتی داشته وازآنجا به اوملحق شدکه باهم به تهران رفتند. ویک شخص دیگری هم که بااوبود همین گمان میکنم آن لیوی (؟) بودکه متخصص نفت اوبود. متخصص نفت بودکه آنوقت هم ... حالاهم میگویندخیلی شهرت دارد . الان هم زنده است ، الان هم یکی ازبزرگترین متخصصین نفت دنیا محسوب میشود . این یکی ازآن قدیمی هاست . اتفاقا " من سالهای سال است که با این سروکارداشتم قبل ازاین سفرهم به ایران آمده بود این لیوی (؟) . درچه مرحله ای بودبخاطرم ندارم اما میدانم که اسمش رابخاطردارم که درتهران بااوآشنا شده بودم.

س - هریمن وقتی که ازپاریس برگشت ؟

ج - نه دیگرمستقیما " رفت ، دیگراز راه پاریس دیگرنرفت. درموقع رفتن

درپاریس بود . من دیگربااوتماسی نداشتم . اما هریمن رابعدها در..هان در۱۹۵۶ بودکه جنگ اول هندوپاکستان ، ۱۹۵۶ بودکه من درواشنگتن بودم که برای مذاکره دین راسک مرا خواست ، که مرا واردبکنند که بیایم شهادت بدهم

س- ۱۹۵۶ که نه ، ۱۹۶۴ .

ج - هان ۶۰ وفلان . هان

س- ۱۹۶۴ بود

ج - ۱۹۶۵ بود نه . درآن موردبودکه من روزبعدش میبایستی بروم دین راسک راببینم ، شب قبلش منزل والترلیپمن دعوت داشتم . تولد والترلیپمن بود ازمن دعوت کرده بود درآنجا هریمن رادیدم . هریمن ازدوستان والترلیپمن بود ازاشخاصی که درآن جلسه حضور داشت ، یک عده زیادی بودند.

س- والترلیپمن راازکجا میشناختید؟

ج - لیپمن را بااوملاقات کرده بودم ، سابق بااوملاقات کرده بودم و رفته بودم بااومصاحبه کرده بودم وراجع به برنامه ی هفت ساله بااوصحبت کرده بودم . یکی ازاشخاص خیلی روشنفکربود ودرزندان هم ازجمله اشخاصی که بااومکاتبه کردم یکی والترلیپمن بود که جواب هم ازاورسید ، که جواب خیلی خیلی مهربانی خیلی مختصر اما خیلی جواب مهربانی که..

س- رفتید خانه ی لیپمن ؟

ج - رفتیم خانه لیپمن وهریمن بود . به هریمن گفتم که فردا من به ملاقات دین راسک جورج بال میروم وگفتم نمیدانم موضوع چیست ، برای اینکه نمیدانستم. Don't pull your punches وتعجب هم کردم که این چطورهنوزهم شارپ ووارداست . هان یکی ازچیزهائی که آنشب والترلیپمن پیش بینی کرد این بودکه گفت که "سلطنت یونان منقرض میشود". این سلطنت یونان کی منقرض شد؟

س- ۱۹۶۸ .

ج - آن شب این ضمن صحبت از Stability و Instability کشورهای مختلف که بود .

س- این کودتای سرهنگ ها ۱۹۶۷ بود دیگر از آن ببعد وتق ولق شد .

ج - بله . اشخاصی هم که بودند . وبعضی از آنها هم به نظرم ، البته خیلی جالب بود که کی ها مثلا" دعوت کرده درروزتولدش .

س- هریمن راجع به ملاقات شما با جورج بال میدانست .

ج - یعنی مثل اینکه من بهاو گفتم برای اینکه هما نموقعی بودکه اینها درواشنگتن بوددیگر من بهواشنگتن رفته بودم قصدهم نداشتم که به ملاقاتش بروم ، بعدروزشنبه مرا خواست ، روزجمعه این قضیه بنده جمعه است که دعوت هم داشتم که Mrs. Carey هم بود Mrs. Carey ازنیویورک به واشنگتن آمد وباهم رفتیم منزل والترلیپمن گمان میکنم که آشنائی Mrs. Carey هم مربوط بهکارمن بودبرای اینکه وقتی که کارمن ، قضیه ی من پیش آمد Mrs. Carey ازاشخاصی بود که ، یکی ازپایههائی بودکه این Campaign برله مرا شروع کرد وآنوقت دراین کارها تماس گرفته بودبا والترلیپمن و باجین بلاک وبا یک عدهدیگریدرنیویورک . یکی ازآنها بهنظرم فیشر بودکه مدیرمجله Harpers اینهم ازاشخاصی بودکهامضاء کردهبود Petition ای به وزارت خارجه فرستاده بودند اعتراض راجع به توقیف من که من این راآنجا اطلاع پیدا کردم، خودش این را بمن گفت . بنظرم اسمش فیشر بود بله سی سال بودکهرئیس Harpers آن مجله Harpers رئیسش این بود . پس دیگرراجع بهاین موضوع بخصوص دیگرمطلبی ندارید . یکی از Inaccuracy هائی

که دیدم درکتاب لیلینتال ،اما تقصیراونیست ، اونقل میکنداز انصاری عبدالرضا انصاری،عبدالرضا انصاری که یک سمتی درکارهای خوزستان پیداکرده بود .

س ــ رئیس آب وبرق بود ؟

ج ــ بله رئیس آب وبرق وخوزستان شده بود . به او میگوید کــــــــــه

" Ansari gave the background as explanation of Aramesh's opposition to the plan. This is when Ansari is director of regional programing that...

روایت‌کننده : آقای ابوالحسن ابتهاج
تاریخ‌مصاحبه : بیست و پنجم آگوست ۱۹۸۲
محل مصاحبه : شهرکان ـ فرانسه
مصاحبه‌کننده : علیرضا عروضی
نوارشماره : ۴۰

س ـ میخواستم راجع به Impact Program یک مطالبی بفرمائید.
ج ـ درزمانیکه Chapin سفیرآمریکا بودمن بکرات می شنیدم ازاشخاص مختلف که این همه‌جا انتقادمیکندازکارهای من ودرست همصداشده‌بودبا تمام ایرانیهائی که ایرادمیگرفتندبه‌من که‌من هیچ کاری نمیکنم همش مطالعه‌میکنم. وهمان موقعی هم بودکه‌اتفاقاً" بانک جهانی برعکس این به‌من ایراد داشت که‌من دارم زیادتند میروم. Chapin ویک عده‌ای ازاعضاء سفارت‌آمریکا می شنیدم که‌میگویندکه بعنوان این Impact Program یک کارهائی لازم است درایران بشودکه مردم ببینند، بچشم خودشان ببینندوامیدواربشوندبه‌آینده‌شان.
من درزمان Chapin خب هیچ اعتناء نکردم به‌این مطلب اما پس‌ازاینکه او تغییرکردو Wells آمدوسفیرآمریکاشد بجای او، یکی دودفعه‌با Wells من آشنا شدم وصحبت کردم واستنباط من این بودکه‌این آدم بکلی با Chapin فرق دارد. به این جهت به‌شاه‌گفتم که‌من خیال دارم که‌این سفیرآمریکا را ویک عده ازهمکارانش را دعوت بکنم که‌بیایند به‌سازمان برنامه‌ومن به‌اینها حالی بکنم که این حرفهائی که‌میزنند حرف پوچی است. برنامه‌ء من ، برنامه‌ای که‌من دردست تهیه‌دارم، این یک مقدارازکارهای کوچک است. اینها اگرمقصودشان اینست که‌من تمام فعالیتم رابگذارم روی این کارهای Impact Program این اشتباه است ولی کارهائی داریم میکنیم. مثلاً" این کارهای شهرسازی خودش این یک چیزمهمی است در Impact واثری که درمردم خواهدداشت. گفت بسیار فکرخوبی است. دعوت کردم Wells آمدومستشارسفارت

کماسمش الان یادم نیست وسه‌چهارنفرمستشاراقتصادی شان بودوچندنفر دیگربودند. یکعده/هم جوانهایشان بودند. منهم تمام رؤسای ادارات سازمان برنامه‌راخبر کردم وبهشان گفتم که‌به‌چه‌منظور من این جلسه‌رادارم تشکیل میدهم. آمدندوبه یکایک ازرؤسای ادارات گفتم که‌شماتوضیح بدهیدبرنامه‌هائی راکه‌داریدتهیه می - کنید وکارهائی که‌داریم میکنیم. درقسمت کشاورزی، درقسمت راهسازی، درکار - های مال شهرسازی که‌بسیارمهم بود. پس ازاین توضیحاتی که‌اینهادادند اثر بسیارخوبی می بخشید. معلوم بودکه‌اینهاوقتی که‌پاشدند ورفتندمتوجه‌شدند. اخیرا" من کتاب خاطرات لیلینتال رادراینجادرکان سفارش دادم، برای اینکه آن کتابهای لیلینتالی که‌من داشتم وبه‌اسم منهم نوشته‌بود وهرکدام راپشتش یک چیزهائی نوشته‌بود، خیلی هم بانهایت احترام ومهربانی یک‌چیزهائی راکه‌نوشته بود من آنهاراتمام درتهران گذاشتم که‌جزوسایراشیاء غارت‌شد. اینجاسفارش دادم وازاین شش‌جلدی که‌منتشر شده‌بودپنج تایش رادست‌دوم پیداکردندوبرای من خریدند وفرستادند. خوشبختانه‌توی این پنج تاجلدگمان میکنم سوم بودکه‌مربوط است‌به ۱۹۵۹ - ۱۹۵۵ بود. یعنی درست همان دوره‌ای که‌من درسازمان برنامه‌بودم.

س - جلدچهارم بود.

ج - درآنجایک‌چیزی پیداکردم که‌بسیارجالب است برای اینکه‌این مطلب راازنقطه‌نظر سفارت آمریکاذکرمیکند. درجلدچهارم صفحه ۲۲۴ میگوید:

" Ambassador Wells's opinion of Ebtehaj, in contrast to the line of the American mission (Embassy), for so long the point IV group, and the point IV group who knived with the ministries who hated Ebtehaj's guts for his obstinacy or would promote the idea of superficial impact programs which Ebtehaj was wise and farsighted enough to see were not basic, often more for political purposes..."

بنابراین حالا این خلاصه کردم از او، درآنجا این مطلب را میرساند که اینها معلوم میشود اثرهمان مذاکراتی است درسازمان برنامه ما از آنها دعوت کردم آمدندومطلع شدند. برای اینکه یکایک وارد شدندوبه آنها توضیح دادم که اینها چه کارهائی دارندمیکنند. کارهائی که اصلا" فکرش هم نکرده بودند، اصل چهار فکرش را هم نکرده بود Chapin سفارت آمریکا. واینها نشسته بودندبا مخالفین من ایرانیها که عده شان هم بسیارزیاد بود همه جا میگفتندکه ابتهاج این کارها را نمی کندوبایداینکارها را بکند. که آنوقت وقتی اینها آمدندتوجه کردندگفتندکه این Impact Program که آنها اینقدراصرارداشتنداین یک چیزی بوده احمقانه ومن اینقدرمقاومت کردم واینقدردوراندیش بودم که اعتناء نکردم به این مزخرفاتی که اینها میگفتند. بنابراین ازاین حیث بسیارخوشوقت شدم.

Chapin، حالا درجاهای دیگرگفتم وبازهم شایدمواردی پیدا بشودکه بگویم به تفصیل، یکی ازنالایق ترین سفرای آمریکا بودکه به ایران آمده بود. این همان کسی بودکه آمده بودبه شاه گفته بودکه چرا درآمدنفت تان را به بودجه تان نمی بریدکه کسربودجه نداشته باشیدوبرای کارهای عمرانی قرض بکنید؟ که من گفتم اگربخواهیداصراربکنیدمن استعفا میدهم، من اینکاررا نخواهم کرد، اینکارا حمقانه است که آنوقت وزیردارائی آمریکا را درجلسه سالیانه مجمع عمومی بانک جهانی دراسلامبول ملاقات کردم ووقتی به او گفتم او اصلا" باورنمیکرد. او میگفت چطورممکن است؟ امکان نداردولت آمریکا چنین پیشنهاد احمقانه ای را کرده باشد. بعدوقتی که آمدم درتهران هم به شاه گفتم وهم Chapin، تلگراف کردبه وزارت خارجه، سفیرآمریکا تلگراف کردکه ابتهاج آمده یک همچین حرفهائی را میزند ازقول وزیردارائی، آنها مراجعه کردند. وزارتخارجه شان مراجعه کردبه جورج همفری وزیردارائی وقت واوهم تأییدکردکه بله من اصلا" باورنمیتوانم بکنم که یک همچین پیشنهاداحمقانه ای را ما به دولت ایران کرديم.

س- میخواستم درارتباط با این موضوع ازشما سئوال بکنم که اصولا" نظرشما نسبت به سفرای آمریکا وانگلیس درایران درآن ادوارمختلف، چیست؟ آیا آدمهای برجسته

توی آنها بودیا بیشترنا لایق بودند؟ نظرتان چیست راجع به اشخاصی که آمدند بعنوان سفیر.

ج - والله بطورکلی نمیشودگفت. یک اشخاص بسیارلایق، بسیارمنصف ودوست ایران توی اینها دیدم. مثلا" جزوسفرای انگلیس که یکی دنیس رایت بودکه بهترازوسفیری نمیشدازطرف انگلیس به ایران فرستاده بشود، برای اینکه دوست داشت ایرانیها را، نه فقط ایران را دوست داشت، ایرانیها را دوست داشت. این یک تفاوت عمده است که یک عده هستندازمملکت خوششان میآیدامااز مردمش نفرت دارندنسبت به مردمش، این هم ایران را دوست داشت که به نقاط مختلف ایران ،شایدتمام نقاط مختلف ایران را مسافرت کرده بود و هم نسبت به ایرانیها علاقه داشت، احترام داشت برای ایرانیها یک عده زیادی دوست وآشنا داشت از ایرانیها. درصورتیکه بعضی ها اصلا" شایدهیچوقت معاشرت نداشتندبا ایرانیها. میآمدنددوره مأموریتشان سپری میشدومیرفتندو دوست وآشنائی نداشتند، حشرنداشتندبا ایرانیها برای اینکه علاقه نداشتندبه ایرانیها. این بنظرمن مناسب ترین، صالحترین سفیری بودکه انگلیس داشت. اشخاص دیگری بودند، بولاردمثلا". بولارددرزمان جنگ سفیرانگلیس بودوبواسطه رفتاری که با او کرده بودنددروزارتخارجه، قبل ازشهریور ۱۳۲۰ که گمان میکنم برای، من شخصا" اینطور استنباط میکنم اینکه بگوش رضاشاه برسدوخوشش بیایدازاینکه با خشونت رفتارشده نسبت بدسفیرانگلیس. این بعقیده من یک عقده ای پیدا کرده بودنسبت به ایرانیها وموقعیکه ایران رااشغال کردند قشون انگلیس وروس وصاحب قدرت شد واقعا" میشود گفت صاحب قدرت مطلق شده بودبولارد. درست است که شوروی ها هم درکارها دخالت میکردندوخیلی هم بضررایران اقدام میکردند، خیلی. بطوریکه همان خائنین را که درحزب توده ایران بودند تمام ازاینها پشتیبانی میکردندوتقویتشان میکردندحزب توده را تقویت کردندوروزنامه هائی داشتندکه جانبداری میکردازشوروی وکارهای دیگری میکردند. اما قدرت واقعا" دردست بولاردبودوآنوقت نهایت خشونت را میکردبا ایرانیها. با نهایت خشونت رفتارکرد. جالب اینستکه یکروزی دریک ضیافتی، بنظرم دروزارتخارجه بودموقعی بودکه داشت میرفت دیگرمامورتیش نزدیک

به ا تما م بود . بمن گفت که من در تاریخ ایران درنظر ایرانیها مثل عمر محسوب خواهم شد و خیال میکنم که زیاد هم اشتباه نکرده بود برای اینکه خیلی از او ناراضی بودند و نسبت به او خیلی کینه داشتند . من خیال میکنم دلیلش همین بود که این وقتی که این قدرت را پیدا کرد خواست تلافی بکند از رفتاری که نسبت به او شده بود . شخصاً " یک آدم خیلی مؤمنی بود ، یک آدم خیلی عقاید مذهبی داشت ، یک معتقداتی هم داشت . مثلا" توی مهمانی های سفارت در زمان جنگ هم قبل از اشغال هم بعد از اشغال این تابستان نمیرفت به قلهک گرمای تهران را تحمل میکرد وعقیده اش این بود که موقعی که جوانهای انگلیسی میروند در جبهه کشته میشوند معنی ندارد که اعضاء سفارت بروند برای رفاه خاطرشان از هوای ییلاقی استفاده بکنند . نان سر میزش نمیداد در صورتیکه خب بالاخره درست است که انگلیسها زیاد نان نمیخورند اما سایرین تمام خارجیها ، از خارجیهای دیگر می شنیدم که میگفتند این آخه چرا همچین کاری میکند . دعوت میکند نان نیست . اروپائیها مثل ایرانیها عادت دارند به اینکه بخورند با غذا . او نمیداد برای اینکه این هم یکی از چیزهائی بود معتقدات او بود که باید خودشان را محروم بکنند از این چیزها برای خاطر اشخاصیکه در جنگ هستند . دیگر Le Rougetel را من از نزدیم میشناختم . خیلی آدم گرمی بود . خیلی آدم مهربانی بود ، خیلی مرد مؤدبی بود ، بسیار مبادی آداب ولی خب این هم شاید وظیفه اش بود . مثلا" رفته بود به شاه شکایت کرده بود از من که من نسبت به بانک شاهی یک نظرهائی دارم و میخواهم یک تصویب نامه ای بگذرانم که اگر این تصویب نامه به تصویب برسد و اجرا بشود بانک شاهی تعطیل خواهد کرد و این عمل در روابط ایران و انگلیس تأثیر بدی خواهد گذاشت . ولی رویهمرفته من یک آدم با فهم و مهربانی دیدمش . دیگر اشخاص دیگری که با آنها سروکار داشتیم ، بله آن را جرزا ستیونس بود که قبل از بولارد بود .

س - بعد از او بود .

ج - یعنی قبل از میخواهم بگویم که دنیس رایت بود . که دنیس رایت در زمان او مستشار

بود. او هم آدم بدی بنظرم نمیآمد. راجع به او چیزی نشنیدم که او تحریکاتی کرده باشد آنطوریکه بعدها می شنیدم.

س ـ سفرای آمریکا چی ؟

ج ـ سفرای آمریکا ، یکی از اشخاصی که بعقیده من بسیار خوب بود که در اوا خر دوره من آمده بود لوی هندرسن بود. لوی هندرسن بود لوی هندرسن در زمان کودتا هم بود. یعنی همان کودتای بر علیه مصدق . در آن زمان سفیر بود و وقتی که من به ایران آمدم هنوز هم سفیر بود. من وقتی از واشنگتن آمدم و به سازمان برنامه رفتم سفیر بود. آدم بسیار پخته ای بود. خیلی مجرب بود. این روسها را خیلی خیلی خوب میشناخته در سفارت آمریکا در مسکو نایب بود موقعی که محاکمات معروف استالین که مخالفین خودش را به محاکمه کشید و اینها را تمام اعدام کرد. زینوویف و رادک و .... بله این اشخاص خیلی برجسته ای بودند که تروتسکی را خب بالاخره تبعید کرد و دیگران را آورد در محاکمه . این در تمام آن محاکمات حضور داشت و برایم تعریف میکرد بسیار جالب بود. برای اینکه اینها یکی یکی آمدند ، یعنی اینها زعمای حزب کمونیست شوروی بودند که استالین در مقابل اینها یک آدم بیسوادی محسوب میشد ، اصلا" وارد نبود. تمام تئوریسین‌های شوروی ، اشخاصی که کمونیسم را به آن معنی که اینها در روسیه پیاده کردند اینها درباره این کتاب نوشته بودند ، بحث میکردند و وارد بودند. که متأسفانه الان بغیر از رادک و زینوویف و اینها الان اسمهایشان را بعد بخاطرم بیآورم ، اسمهایشان را فراموش میکنم. این (هندرسن) حضور داشت و میگفت بله میآمدند اعتراف میکردند و بعضی هایشان هم گفتند مجازات ما اعدام است تا درس عبرتی بشود برای دیگران . یکی پسری داشت میگفت به پسرم من وصیت میکنم که عبرت بگیرد و یکروزی مبادا به حکومت شوروی خیانتی بکند که من کردم. همانوقت مشهور بود که اینها بهشان یک چیزهائی ، یک عملی با اینها کردند که اینها فاقد اراده شدند و آمدند اینجور با این صراحت اقرار میکنند و بهمین جهت هم محاکمه علنی بود. شوروی شناس درجه یک بود و آدم خیلی مجرب و پخته بنظر من با فهمی میرسید. یکی دیگر این جان وایلی بود که او یک لعبتی بود ، یک لعبتی بود ، آدم نالایق ، آدم ناصالح ، کسی بود دائما لخمر بود ، ساعت ده صبح

مثلا" اتفاق افتاد که ما درجلساتی که داشتیم، کمیسیون داشتیم برای رسیدگی به همین مسائلی که دائم داشتیم با آمریکائیها ، این ساعت ده صبح لیوان ویسکی دستش بود و میلرزید دستش وویسکی میخورد، دائما" مست بود. ظاهرا" من خیال میکنم آدم مهربانی بود، آدم خوبی بود ولی بی اختیار شده بود واین راهم اعضاء وزارت خارجه بعد شنیدم که هیچ آنها نمیدانستند وقتی که این را فرستادند به تهران به جای جورج آلن ، اینها تعجب کردند. وقتی که شنیدند اینطور رفتار میکرد واینطور مشروب میخورد ونمیدانستند که چطور شده که این عوض شده. برای اینکه جورج آلن وقتی که میرفت به من گفت که ، من جورج آلن را سفیرخوبی میدانستم - خیلی وارد بود درمسائل ایران خیلی با ایرانیها حشر داشت . او بمن گفت که جانشین من که میآید یک مرد خیلی برجسته ای است . وقتی که این آمد اینطور در آمد من جورج آلن را در واشنگتن دیدم، اتفاقا "یک ضیافتی داد دربانک جهانی به افتخار من موقعی که در واشنگتن بودم، دریکی ازمسافرتهائی که در واشنگتن بودم، که اشخاصی را که دعوت کرده بود به نها رآن روز یکی همین لسوی هندرسن بود، یکی جورج آلن بود که سفرای سابق آمریکا در ایران بودند. آنجا صحبت ازوایلی کردم به جورج آلن . جورج آلن گفت که ما همه متحیرهستیم که این چطور شد که اینطور در آمد برای اینکه اینطور نبود عوض شد وبه این مناسبت من اصلا" بهیچ وجه نمی پسندیدم طرز رفتارش را در ایران . وضیافتی که ساعد نخست وزیر بود به افتخار وایلی داده بود موقعی که وایلی ایران را داشت ترک میکرد .یک شب تابستان توی یک باغ بزرگی بود در تجریش ، اتفاقا" من نشسته بودم پهلوی خانم این وایلی دیگران ایستاده بودند، خانم بمن گفت که شما چرا ازجان شوهرم انتقاد میکردید؟ چرا ازاین ناراضی بودید؟ گفتم که من شوهرشما را اتفاقا" بعنوان یک شخصی که درمعاشرت خیلی خوشم میآمد خیلی . برای اینکه بریج خرب بازی میکرد، با هم بریج بازی میکردیم. خیلی آدم سمپاتیکی بود. ولی این رویه را هیچ نمی پسندیدم که درتمام مسائل ایران دخالت میکرد. مثلا" راجع به نخست وزیر، کی نخست وزیر باشد نظرمیداد. گفت غیرممکن است

همچین چیزی . گفتم من بطورتحقیق میدانم . صدا کرد جان ، جان - صدا کرد شوهرش را . آمدونشست با ما . بهاوگفت که فلانی میگویدکه شما یک همچین کاری میکردید ، نظرمیدادیدبه‌شاه‌که‌کی نخست وزیرباشد . گفت مطلقا ، ابدا " من همچین کاری نکردم . درصورتیکه‌شاه‌به‌من گفته بود ، این احمق آمده‌پیش من میگویدکه‌من یک نخست وزیرخیلی خوبی برای ایران پیدا کردم واو دکتر عبدالحسین راجی است . او (راجی)رئیس مریضخانه‌من بوددربانک ملی. دکتر راجی بسیارآدم خوبی بود، جراح خیلی خوبی هم بود، اما من هیچوقت مثلا" دکتر راجی را برای نخست وزیری ایران توصیه‌نمیکردم . برای اینکه‌کوچکترین تجربه‌ای نداشت راجع به‌مسائل،هم مسائل سیاسی وهم اداره‌کردن امورمملکتی .تنها کاری که‌درعمرش کرده‌بود جراحی میکردوبسیارجراح خوبی هم بود . مریضخانه‌بانک را هم بسیاربسیارخوب اداره‌کرده‌بود . اماخب این معلوم میشودکه‌مریض بودبردنش پیش دکترراجی یا دکترراجی راخواستند . ازدکترراجی خوشش آمد . رفته‌به‌شاه‌گفته‌که این دکترراجی را چرا نخست وزیرنمیکنید . اتفاقا " یک روزی خودش بمن گفت . گفت که‌من با یک نفر ، فرانسه‌هم میدانست این واپلی ، گفت که‌من یکنفرایرانی پیدا کردم وباهاش آشنا شدم کداین یک شخص فوق العاده‌است . اول شروع کرد اینقدراز این تعریف کردکه‌این فرانسه‌اش اینقدرخوب است ، مثل فرانسوی حرف میزند . بعدطرزفکرش وطرزبیانش را ، شخصیتش وچه‌وفلان واینها . بعدمعلوم شد که‌مظفربقائی است که‌آن Dooher این را میبرد به‌اینطرف، طرف برای اینکه‌یک نخست وزیری پیدا بکنند ، به‌این منظورمیرفتند ، واین را دیده‌بودواین را میگفت بعقیده‌من این یکی ازاشخاصی است که‌صلاحیت داردبرای نخست وزیری. یک آدمی بودکه‌تحت تأثیر شدیداین Dooher وافکارش عوض میشد ، عقایدش عوض میشد . ازیک طرف میرفت به‌طرف مخالف بدون هیچ دلیلی ، بدون اینکه معلوم بشودکه‌چرااینطورمیکند . این تحت تأثیرقرارمیگرفت . رفته‌دیده‌این آدم را واوهم بهش محبت کرده‌بود ، ودراواثرکرده ، این را مثلا" لانسه میخواست بکندبرای نخست وزیری. ازاین جوراشخاص راDooher میبرد به‌ملاقات .من همانطوریکه

عقیده‌داشتم‌نسبت به Dooher هم‌معتقدبودم‌که Dooher همانطورکه‌خودش ادعا میکرد خیلی تأثیرداشته‌درتعیین رزم‌آرا برای نخست وزیری .
آهان راستی یک چیزعجیبی است اینجا اینهم بدنیست بگویم. همین چندروزپیش درکان تصادفاً " من رادیوتهران راگوش میدادم ، من کمتربه‌رادیوتهران گوش میدهم. داشت یک تاریخچه‌ای را میگفت که‌مربوط به‌نخست وزیری رزم آرا بود . گفت که‌رزم‌آرا وقتی که‌نخست وزیرشدبه‌روسها گفت که‌من قصدم اینست که مستشارهای آمریکائی را ازارتش بیرون بکنم وازشما مستشاربیاورم واین را ازقول روسها میگفت که‌روسها دررادیوفلان تاریخ این مطلب را گفتند. وضمناً " روسها رادیومسکوگفته‌که‌رزم‌آرا طرفدارما بودواگرما نده‌بودرواب‌ط ایران با شوروی چنین چنان میشدوخدماتی انجام میداد، چه‌میکرد‌واین راآمریکائی ها کشتند .
من متحیرماندم این چطوری است . من هیچ نشنیده‌بودم که‌رادیومسکویک همچین چیزهائی راگفته‌باشد وازعجایب است . بعدیکی دوروزپیش به‌یک عده‌ایرانیها درهمین جاکان وقتی این مطلب راگفتم آنها هم گفتندما همچین چیزی مطلقا نشنیدیم ولی بعیدنیست که‌رادیوتهران اینها را جعل کرده‌باشد، اینها رادروغ بگوید. من این رانتوانستم بفهمم . چطورممکن است که‌ازقول رادیومسکویک چیزهائی رابگوید علنی دیگرکه‌همه‌دنیا هم که‌گوش میدهنداین را می شنوندوبعدیک عده‌بگویندکه‌این را جعل کردند، ساخته‌اند . واما اگرحقیقت داشته‌باشدهمچین چیزی بنظرمن محال میآیدکه‌روسها گفته‌باشندکه‌رزم‌آرا راآمریکائیها کشتندبرای اینکه‌این قصدش این بودکه‌با ما نزدیک بشود. اینهم یک چیزعجیبی است که‌من سر درنیاوردم. کی اینها را مینویسد؟ معلوم میشود یک سلسله‌مقالاتی است که‌تهیه کردندواین رابتدریج میخواهنددررادیوتهران راجع‌به‌سفرای دیگر، این Chapin یک آدم ناشی بود، بحدی نظرهای عجیب وغریب میداد که یکیش همان بودکه‌من اگرایستادگی نکرده‌بودم شاه‌این مطلب را قبول میکرد. شاه‌به‌من میگفت من چی بهش بگویم؟ این آمده‌یک همچین چیزی رامیگوید. گفتم اصلاً" چه‌حق داردکه‌بیایدیک همچین جسارتی را بکند. بهش اجازه‌نبایدبدهیدکه‌این بیایدیک همچین فضولی بکند.

به اوچه رسیده که بیاید اینطورا ظهارعقیده بکند که شما اینکار را بکنید .
یک کاری که از سرتا پا غلط است ، بکلی غلط است که یک مملکتی پول نفت
را بیاورد منحصرا " توی بودجه اش وخرج حقوق وخرج ارتش بکند ، آنوقت برای
کارهای عمرانیش بخواهد برود صددرصد قرض بکند بطوریکه وزیردارائی آمریکا گفت
همچین چیزی امکان ندارد ، محال است واگرهمچین کاری راکرده بودم من ، امکان
نداشت که بانک جهانی به ما قرض بدهد . بانک جهانی میگوید که شما اگراعتقاددارید
به برنامه عمرانی اگرلازم میدانید این را چرا ازپول خودتان یک مقداری نمیگذارید
که آنوقت بقیه اش را ازما قرض بکنید ؟ شما تمام پول نفت را میبرید یکجا خرج
پرداخت حقوق وقشون میکنید آنوقت انتظاردارید که ما تمام مخارج برنامه عمرانی -
تان را بپردازیم ؟ معلوم است که شما اعتقادبه برنامه عمرانی ندارید ، اگرمعتقد
بودید که اینکارمسئله مهمی است ، حیاتی است برای ایران وحتما " باید اجرا بشود
اینکاررا نمیکردید . بدون شک عکس العمل بانک این میشد اگراینکارراکرده بودم .
واین مثلا" آمده بودومعلوم میشودکه ، اینهم گمان میکنم خودسرانه کرده بودند ،
شایدهم به State Department هم گفته باشد که ما یک همچین نظری میدهیم
ومن آنوقت حدس زدم که منظورشان این بوده که آنوقت اینها به ایران یک کمکی می -
کردند بعنوان کمک بودجه ای ، برای کسرموازنه بودجه ایران . یکعده احمق
نشستند دورهم گفتند که چه بکنیم که ازشر این مملکت خلاص بشویم که دیگرمجبورنشویم
که Budgetary Aid بدهیم ، آمدند این راه را پیدا کردندو آنوقت مستقیما " رفته
(؟) آنهم روی ضعفی که داشت بمن گفت من چه بگویم ؟ گفتم
بفرمائید که ابتهاج که اینکارمربوط به اومیشود ، وقتی بهش گفتیم گفته من استعفا
میدهم وما چون احتیاج داریم به ابتهاج نمیتوانیم بگذاریم برود . واطمینان هم
دارم که خیلی هم خوشوقت شدو همینطورهم به آنها گفت . خب بدیهی است اینهم باعث میشد
که Chapin نسبت به من عداوتش بیشترمیشد ، برای من کوچکترین اهمیتی نداشت که
Chapin نسبت بمن چه عقیده ای دارد . من اینکارها را بخاطر Chapin یا رضایت

خاطردولت آمریکا یا دولت شوروی یا دولت انگلیس نمیکردم، یا برای خاطر رضایت نمیدانم دیگران نمیکردم. من معتقدبودم به آن کارهائی که میکردم وکارهائی راکه میگفتم نمیکنم دلیل داشتم که چرا نمیکنم، مضرمیدانستم وتعجب میکردم ازاینکه خارجیها بخودشان اجازه میدهند بیایند تا این حدبروند بخواهند ازشاه که این کارا را بکند .دیگرازسفرای آمریکا یکی Louis Dreyfus بودکه درزمان او هنوز سفیرکبیرنبود، آنموقع هنوزسفارت آمریکا سفارت کبرا نشده بود. سفارتخانه ای بودوزیرمختار داشت که درموقع جنگ، اتفاقا" این Dreyfus من با Dreyfus خیلی خیلی نزدیک بودم، همبا خودش هم با خانمش. خانمش هم یک زن فوق العاده مهربانی بود. خود Dreyfus را من یک مردبرجسته ای ندیدم. اما مردبا حسن نیتی ، مردخیلی خوش قلبی ، مردخیلی ساده ای تشخیص دادم. این را از تهران برش داشتندفرستادند به Reykjavik پایتخت. آن جزایرمال دانمارک دراقیانوس. آن جزایری که پایتختش Reykjavik است.

س- Greenland است

ج- نه Greenland نیست، (Iceland). یکجائی وسط اقیانوس بین اروپا وآمریکا دراقیانوس یک جزائری هست که متعلق به دانمارک بود ودرزمان جنگ یک اهمیتی پیداکرد برای اینکه یکی ازایستگاههای مهم چیزهای هواپیمائی آمریکا شده بود. با دانمارک هم کنارآمده بودند وقراردادی بسته بودند. این را فرستادندبه آنجا . البته برای اویک تنزل رتبه بودوعلتش هم این بودکه ژنرال کانالی وقتی که به ریاست Persian Gulf Command آمدبه تهران اودرافتادبا Dreyfus سرچی؟ من نمیدانم. اما همه کس میدانست که بین اینها اختلاف شدیدهست وا ،اقدام کرددربرداشتن این آدم. اینها دیگرچیزهای جالبی بودکه این تحریکات منحصربه ما تنها ایرانیها نبود. توی دستگاه آمریکائیها هم این دیده شد.

س- علی الاصول سفرای انگلیس بهتربودند...

ج- نمیشود. نمیشودبطورکلی قضاوت کرد. نه فرق میکرد. اولا" سفارت انگلیس که من با آنها آشنائی داشتم ونزدیک بودم مثلا" Le Rougetel کسی بودکه معتقدبودکه باید انگلیس وآمریکا درتمام نقاط جهان همکاری داشته باشند. این را

بارها بمن میگفت . یک مأموریتی هم مثل اینکه یکوقتی داشته در آمریکا قبل از اینکه بیاید بایران. من خیال میکنم که اشخاصی را که به تهران می فرستادند انگلیسها کسانی بودند که یک روابطی با آمریکائیها داشتند و شاید معتقد به همکاری با انگلیس بودند .برای اینکه توی انگلیسها هم خیلی اشخاص پیدا میشد خیلی ها که نفرت دارند نسبت به آمریکائیها . این نفرت هم بعقیده من در بسیاری از موارد ناشی از یک عقده حقارت است در مقابل آمریکائیها . یکوقتی انگلستان یک امپراطوری داشته و عظمتی داشته و قدرتی داشته و قدرت مطلق بوده در دنیا و یک عده از انگلیسها الان هم پیدا میشوند، خیلی هم دیده میشود که اینها آن ایام را که بخاطر میآورند یک احساس حقارت میکنند نسبت به آمریکائیها و از این جهت خوششان نمیآید. اما من خیال میکنم سیاست انگلیس در آمریکا این بوده که سفرائی در تهران داشته باشد که بتوانند با آمریکائیها حسن تفاهم داشته باشند. مثلاً" Le Rougetel یکی از آنها بود. دنیس رایت گمان میکنم یکی از آنها بود. دنیس رایت خیلی دوست آمریکائی داشت و بعد هم که کنار رفت، با زنشسته شد چندین بار دعوتش میکردند در آمریکا میرفت سخنرانی‌هائی میکرد. هم گمان میکنم آشنائی داشت به روحیه و اخلاق آمریکائیها و هم گمان میکنم معتقد بود که باید این دو مملکت با هم همکاری نزدیک داشته باشند. از طرف آمریکائیها این را تا این اندازه اطمینان ندارم. مثلاً" خیال میکنم، استنباط من اینست که وایلی نظر خیلی خوبی نسبت به انگلیسیها نداشت . اینهم بنظر من طبیعی میآید برای اینکه اصلاً" ایرلندی بود و این ایرلندی های آمریکا یک کینه‌ای دارند نسبت به انگلیسها بطوریکه من وقتی رئیس بانک ملی بودم و میرفتم به جلسات سالیانه بانک جهانی صندوق ، دریک سفر با کشتی رفتم ودر نیویورک نماینده گان میدلند بانک ، که میدلند بانک یک شعبه هم داشت در خود کوئین الیزابت بود یا کوئین مری بود برای اینکه با هر دو تا یشان مسافرت کردم ،یک شعبه داشت . این نمیدانم چطور شده بود اطلاع داده بود و یکعده از نماینده‌گان میدلند بانک نیویورک آمدند توی کشتی و عرشه کشتی برای استقبال من . گفتند که شما یک کمی احتیاط بکنید ،انگلیسیتان با لهجه انگلیسی است ،مأمورین گمرک اینها تماشان ایرلندی هستند ،بیشترشان ایرلندی هستند و اگر احساس بکنند که یکنفر لهجه انگلیسی دارد باهاش سختگیری میکنند. این احساس هست توی آمریکا ئیها ئی که تمایل دارند به ایرلندی . حالا خون ایرلندی هم

اگرداشته باشند دیگه بدتر . من خیال میکنم که وایلی،خیال میکنم چیزی ندیدم ،اما تصور میکنم که این آدم دلش میخواست که مستقلا" یک طوری رفتار بکند که دولت آمریکا آنچنان مقامی پیدا بکند که بدون توجه مثلا" به انگلیس بتوانند نخست وزیر تعیین بکند. این را مثلا" یکی از وظائف خودش میدانست واینکار را میکرد، در این رشته هم اقدام میکرد.

س - این را که میفرمائید آیا زمانی که شما بانک ملی بودید و بعد رفتید سازمان برنامه مثلا" وقتی که میخواستند اعمال سیاست بکنند یا اعمال نظر بکنند یا اعمال نفوذ بکنند، سفرای انگلیس و آمریکا با همدیگر هماهنگ میکردند کارهایشان را و بعد مثلا" به شاه میگفتند؟

ج - من گمان میکنم این آزمواردنادری است که بسیار اهمیت داشته و اینکار را می - کردند، خیال میکنم. اما در بیشتر موارد نمیکردند. بهمین جهت هم شاه میتوانست، قادر بود که با اینها بازی بکند یعنی اغفالشان بکند برای اینکه شاه یک مهارت فوق - العاده ای داشت در اینکه خودش را به اندازه ای با محبت و با احساسات و دوست جلوه میداد که آدم واقعا" مجذوب میشد. یک Charm داشت این، یک قوه جاذبه ای داشت که آدم تحت تأثیر قرار میگرفت و این را اعمال میکرد نسبت به طرفین. من خیال میکنم که با انگلیسها وقتی که صحبت میکرد خودش را خیلی دوست انگلیسها نشان میداد و با آمریکائیها هم همین کار را میکرد. من خیال میکنم که سیاست شاه این بود و مواقعی هم حالا دیدیم که در مواقع بحرانی قبل از همین انقلاب، همان روزهای آخر سلطنتش، اول هر دوتایشان را میخواست و با هم صحبت میکرد، هم سولیوان را میخواست، هم Parsons را میخواست. توی کتاب سولیوان هست که بعد دیگر فقط سولیوان را میخواست و تنها با او صحبت میکرد. شاید هم احساس کرده بود که اگر با اینها تنها صحبت بکند بهتر میتوانند نتیجه بگیرد. این رویه را شاه داشت که همیشه جلب دوستی یکی از این طرفها را، همین طور توی افراد هم همینجور. افراد را می پذیرفت و نهایت محبت را به آنها میکرد. منجمله مثلا" با خود من. من نسبت به وزرا پیش میگفتم. میگفتم این کرمها را که اطراف اعلیحضرت هستند دآخه کی هستند. آنوقت می شنیدم که میرفت به وزراء میگفت

که میدانید ابتهاج میگوید شما ها کرم هستید. این عادتش بود. یک مطلبی را که آدم با اطمینان بهش میگفت وخیال میکرد که این دیگر با زگونخواهد کرد میکرد. این یکی از اخلاق بدش بود، یکی از خصوصیات بدش این بود. اینهم آنا " اینکار را میکرد. ودیگر طوری هم شده بود که همه میدانستند که یک چیزی را که اگر بهش بگویند میرود به مخالف آن شخص گوینده و تمام مطالب را تکرار میکند ویکی از عادات بدش بود. یک صفات خوبی داشت وآن این بود که سعی میکرد عقاید درا از مردم بقاپد وبگیرد. وچون حافظه فوق العاده قوی داشت اینها را هم بخاطر می سپرد. درنتیجه آنوقت سی وچند سال سلطنت این یکی از مطلع ترین اشخاص دنیا شده بود. مطلع ترین شخص راجع به ایران بود. مثلا" من میدیدم که صحبت میکند از زیکی از اشخاص برجسته مملکت. آنوقت راجع به روابط مثلا" زن وشوهر میدانند، میگفت برای من بعضی وقتها که این نسبت به زنش اینطوررفتار میکند. برای اینکه از تمام مقامات پلیسی، ساواک، آنوقت همکه ساواک نبود نمیدانم تأمینات، رکن دو ارتش اینها که خبر بهش میدادند هیچ چی، از طرف دیگر اشخاص که این دلقکهائی که میرفتند آنجا وخودشیرینی میکردند....

روایت‌کننده : آقای ابوالحسن ابتهاج

تاریخ : بیست و نهم آگوست ۱۹۸۲

محل مصاحبه : شهرکان - فرانسه

مصاحبه‌کننده : علیرضا عروضی

نوار شماره : ۴۱

س - میخواستید یک مطلبی راجع به قرض دولت در زمان رضا شاه از بانک شاهی بفرمائید.

ج - من از خاطراتی که راجع به وضع مغلوک مالی ایران در نظر دارم ، بیاد دارم - اینست که تازه وارد بانک شاهی شده بودم در ۱۹۲۰ و در همان اوانی بوده ، بله همان خیال میکنم که رضا شاه ، یقین ندارم که هنوز نخست وزیر هم شده بود، این را من یقین ندارم برای اینکه گمان میکنم یک فاصله‌ای بود که از موقعیکه کودتا شد و آمدند و رضا شاه فرمانده قوا شده بود، بعد وزیر جنگ شد، بعد نخست وزیر شد. این قبل از این مراحل بود که تازه من در بانک شاهی بودم. شاید مثلاً" در ۱۹۲۱ بود این قضیه. شب عید بود و برای پرداخت حقوق مستخدمین دولت پول نداشتند، چرا که آنوقت خیال میکنم یا رئیس خزانه بود یا وزیر دارائی بود این را باید نگاه کرد و معلوم داشت که در چه تاریخی چه سمتها ئی داشته محمود جم. او را رضا شاه فرستاد به پیش ویلکنس رئیس ... آنوقت هم مک ماری بود گمان میکنم رئیس بانک شاهی. بله گمان میکنم مک ماری بود هنوز ویلکنسن رئیس بانک شاهی نشده بود. پیش رئیس بانک شاهی در هر حال فرستاد برای اینکه پانصد هزار تومان قرض بکنند. من این را بخاطر دارم که شرایطی که بانک شاهی پیشنهاد کرد برای دادن یک وام پانصد هزار تومانی بحدی سنگین بود که بنظرم صرفنظر کرد رضا شاه. این یکی از مراحلی است که در خاطر من مانده که بحدی برای من که تازه وارد بانک شاهی شده بودم و بیست سالم بود، این بحدی در من اثر کرد که دولت ایران برای پانصد هزار تومان متوسل میشود به یک بانک اجنبی و اینهم یک شرایط سنگینی قائل میشود. راجع به وضع مالی ایران باز هم یک نکته دیگری هم که جالب است اینست که در آمد نفت در موقعیکه من از بانک ملی رفتم که

۱۹۵۰ بود درآمدنفت رسیده‌بودبه‌ده‌میلیون لیره‌که‌درآن زمان درحدودچهل میلیون دلاربود. این دونکته خیال میکنم که‌جالب باشدبرای اشخاصیکه‌تحقیق میکننـــد درآینده‌راجع به‌وضع مالی ایران. نکته‌سوم همچنین بودجه‌ای بودکه‌وقتی که‌من باتقی زاده‌یک نامه‌هائی ردوبدل کردیم واوافتخارمیکردکه‌بودجه‌متعادل داشت درزمان وزارتداراثیش، بودجه‌اش بنظرم، گمان میکنم حتی درموقعی هم کـه میلسپو هم آمد بودجه‌بنظرم چهارصدمیلیون تومان بود، بودجه‌ایران.

س ـ این اواسط دهه‌چهل بود.

ج ـ چهل بود. مثلاً" ...موقعی که‌تقی زاده‌وزیرداراثی بود.

س ـ بله.

ج ـ چهل بود؟ گمان نمیکنم. هزاروچی؟ ۱۳۴۰

س ـ هزاروتهصدومثلاً" چهل ...

ج ـ آهان نهصدوچهل. نه‌نهصدوچهل که ...قبل از ۱۹۴۰است برای اینکه ۱۹۴۱که ۱۳۲۰بود اشغال کردنداپران را واین موقعی است که‌تقی زاده‌وزیرداراثی بوددرزمان رضاشاه.

س ـ خب اگرقراردادنفت راامضاء کرده‌بودآن ۱۹۳۳ بود. موقعی که‌وزارتداراثـی که‌نفت راامضاء کرد

ج ـ بله. بله‌وزیرداراثی بودکه‌امضاء کردولی این در... چندبودکه‌قرارداد راامضاء کرد؟ هزاروسیصدو...

س ـ ۱۳۱۲ میشود.

ج ـ بله، گمان میکنم که ۱۳۱۵ بودکه‌وزیرداراثی بود.

س ـ بودجه‌چقدربود؟

ج ـ بودجه‌گمان کنم چهارصدمیلیون تومان بود. میلسـپو هم وقتی که‌آمدایران کـه در ۱۳۲۱ بودابنهم گویاگفتم دریک جائی که تقاضای وام کرداوزبانک ومن تعجب کـردم. برای اینکه‌درآخرین گزارش اشاره‌میکندبه‌یک اضافه‌درآمدی که‌دولت داشته. وتعجب کردم که‌چطورتقاضای وام میکنند ووقتی هم که‌بهش گفتم گفت شماچطور ازکجا میگوئید که‌مااضافه‌داشتیم؟ گفتم آخرین گزارش خودتان. این گزارشاتش هم روی میزش

چیده شده بود. آن بالائیش را برداشت ونگاه کرددیدکه این حق با من است. پنجاه میلیون تومان اضافه درآمد دارد. روکرد به رئیس خزانه داری آمریکائیش که لاکانست بود اسمش، او را هم از آمریکا با خودش آورده بود، یعنی بعداً زوار دشدنش به ایران استخدام کرده بود. او هم گفت که بله اشتباه کوچکی کردیم. این اشتباه کوچک پنجاه میلیون تومان اضافه درآمد به او پنجاه میلیون تومان کسر نشان میداد. یعنی تفاوت صدمیلیون تومان که آنزمان من بخاطردارم،که یعنی اینطورفکر میکنم که این صدمیلیون تومان درحدودبیست وپنج درصدبودجه مملکت بود، آنوقت هم خیال میکنم چهارصدمیلیون تومان بود. گمان میکنم آنوقت چهارصدمیلیون تومان بود که آنوقت گزارش بعدیش میگویدکه بواسطه یک اشتباه کوچکی، این رقم بجای اینکه اضافه درآمدبودمیبایست کسردرآمدباشدواین رقم اشتباه کوچک یک چهارم بودجه مملکت بود. از مسائل دیگری که میخواستم به آن اشاره بکنم راجع به نفت است.

میخواستم بگویم که این مطلب را بایدتمام ما ایرانیها درنظرداشته باشیم که یکی از مسائل مهمی که دردنیا به ایران اهمیت میدهد، برای ایران یک اهمیتی ایجادکرده مسئله نفت است. برای اینکه نفت خلیج فارس برای بقای اروپای غربی و در زمان سابق هم تاحدی آمریکا الان خیلی خیلی کمتراهمیت دارد. من خیال میکنم که طولی نخواهدکشید، من شخصاً خیال نمیکنم بیش ازبیست سال طول بکشد که غرب از نفت ایران بی نیازشودودلائلم هم اینست که همین بحرانی که ایران وسایرکشورهای نفتخیز دردنیا ایجادکرده اند بواسطه ترقی فوق العاده قیمت که سه تاچهاربرابرقیمت سابق شد، این خودش باعث شدکه هم آمریکا هم کشورهای اروپای غربی منجمله همین فرانسه اینها درمصرفشان خیلی دقت کردندومصرف را پائین آوردندبمیزان متنابهی. هم این ازیکطرف بایددرنظرگرفته شودکه مصرف به آن حدی که سابق رشدمیکردنیست وهم اینکه بجای نفت یک موادديگری پیداکردندواین به جائی خواهدرسیدکه تا یک حد زیادی اگر صددرصدجای نفت را نگیردتاحد زیادی جای نفت را خواهدگرفت. وآنروزکه یک همچین وضعی دردنیا پیش بیایدکه دنیای غرب این احتیاج ضروری را به نفت ایران نداشته باشند از اهمیت سوق الجیشی ایران کاسته خواهدشد. این یکی ازچیزهائی است که چون

من دیدم بعضی وقتها اینها تصور میکنندکه، همینطورکه دردوره مصدق همه عقیده شان این بود، که اگر ایران نده دنیا مستأصل خواهدشد و بزانو خواهدنشست. این یکی ازانتظاراتی است که غلط بود هما نطوریکه هم دیده شد. روزهای آخرمصدق شاید خودشان هم متوجه شدندکه همچین چیزی نیست، دنیا میتوانندبدون نفت ایران زندگی بکنند. این را هم بعقیده من همیشه باید ما ایرانیها درنظرداشته باشیم که یکروزی ممکن است. برسدکه ایران فی حدذاته ممکن است اهمیت سوق الجیشی اش را داشته باشدبواسطه نزدیکی به شوروی اما امروزاهمیت خاص ایران و کشورهای نفتخیز درخلیج فارس اینستکه هرچیزی راکه الان عربها مثلاً، الان که ایرانی دیگراصلاً وجودندارد، بخواهند دکم وبیش میتوانندتحمیل بکنندبه غرب برای اینکه غرب به نفت اینها احتیاج دارد. ولی یکروزی که آن وضع پیش بیاید واین تأثیر بمراتب مهمترخواهدداشت دریک کشوری مثل عربستان سعودی. عربستان سعودی که ازهیچ رسیده بجائی که الان یک مبالغ گزافی، میلیاردها درسال دارد - خرج میکند، یک خرجهای ظاهراً خیلی غیرلازمی هم - شهرهائی دارد یجادمیکند که همین شرکت بزرگ بکتل درسانفرانسیسکو که این اشخاص مهمی را مثل جورج شولتز و واینبرگر را اینها را استخدام کرده بود. اینها برای همین است که این شرکت یک قراردادهای عظیمی دارد، میلیاردها دلار داردمیگیردبرای اینکه یک شهرهائی را - بوجودبیاورد، یک چیزهائی راکه اصلاً شایدبهیچ وجه احتیاجی بهش ندارند. این یکی ازچیزهائی است که این کشورها اگرتوجه بهش نکنندیک روزی غافلگیرخواهند شدکه می بینندکه خودشان ماندهاند با یک درآمدخیلی ناچیزی وآنوقت دروسط کارها معطل خواهندشد. هم ازلحاظ اهمیت سیاسی شان وهم ازلحاظ وضع اقتصادیشان، وضع مالیشان.

س - شما فکرمیکنیدشاه چه وقتی خودش به اهمیت برنامه ریزی درایران پی برد؟

ج - هما نطوریکه اشاره کردم درزمان رضاشاه من یک نظری داده بودم به علاوه درشورای عالی اقتصادتشکیل شده بودکه نتیجه ای گرفته نشد. بعدزمان متین دفتری هم که

نخست وزیرشد به او هم پیشنهاد داده بودم که آن هم بدون نتیجه ماند. ودرزمان قوام السلطنه بودکه این موضوع را بطورجدی تعقیب کردواین برنامه، برای تهیه برنامه هفت ساله اول دربانک ملی یک عده ای راجمع کرده بودم واینکار درآنجا شروع شد. درآنزمان شاه بهیچ وجه من الوجوه دراینکارها مداخله نداشت هیچ مطلقا. قوام السلطنه ودولتهائی که بعدازقوام السلطنه آمدند. چون قوام السلطنه... بله، این دوره چقدرقوام السلطنه طول کشید، امادولتهائی دیگرآمدند این مرحله برنامه ریزی چهارسال طول کشید تااینکه بتصویب مجلس رسید. آنچه که من بخاطردارم دفعه اولی که شاه خیال میکنم که متوجه اهمیت این موضوع شدکه در ۱۹۴۹ برای اولین بار رفت به ملاقات ترومن رئیس جمهورآمریکا.

س - این اولین سفرش بود؟

ج - اولین سفرش بود. خوب بخاطردارم که این اعلامیه مشترکی که رئیس جمهوری آمریکا وشاه ایران که سفررسمی کرده بود به آمریکا منتشرشد، برجسته ترین چیزی که من دراین اعلامیه دیدم این اشاره به آن برنامه وسیع عمرانی وکارهای اقتصادی واجتماعی بود. خیال میکنم که شاه آنوقت متوجه شد و پی برد به اهمیت برنامه.

س - خارجی های دیگر درایران شاه را تشویق میکردند؟

ج - نخیر، ابدا" تشویق که نمیکردندهیچی، یک عقیده عموم این غربی ها آنوقت این بود، درهمین مذاکراتی که میکردیم درطول این چهارسال، برای اینکه میگویم این دوره چهارسال طول کشید، که همیشه این رایک موضوع سیاست چپی ها میدانستند، یک سیاست سوسیالیستی میدانستندوزیادمثل اینکه خوششان نمیآمدازاین عمل و. - اینهم حقیقت داشت برای اینکه درآن زمان دردنیا کس دیگری، کشوردیگری نبود جزشوروی که برنامه داشت. شورویها بودندکه برنامه پنج ساله داشتند. حالا بخاطر ندارم که کی شروع شد اما برنامه آنها درزمان گمان میکنم که حتی قبل ازاستالین هم شروع شدکه ۱۹۲۴ لنین مردواستالین سرکارآمد، درآنزمان اینها برنامه ریزی داشتند برنامه های پنج ساله. منهم هیچ الهام ازشوروی ها نگرفتم برای اینکه

من اصلا" هیچوقت سروکار نداشتم با چیزهائی که سیاست شوروی ولیتراتورهائی که مربوط به عملیات شوروی بود. این عقیده شخص خودم بودکه با همان استدلال خیلی ساده ای که بیان میکردم که ضمن مذاکراتم دراین بحث ها به آن اشاره کردم. ولی غربیها زیاد تمایل نداشتند. بعضی ها ازلحاظ همین که این یک چیزسوسیالیستی است زیاد خوششان نمیآمد. یک عده دیگری بودندکه تردیدداشتند میگفتندکه فکرممکن است خوب باشد اما با تردیدزیاد اظهار میکردندکه این درایران چطوراجرا خواهدشد. یک مصاحبه ای یک نویسنده معروفی، Alsop که دو تا برادربودندآنوقت، Stewart and Joseph که این Stewart آمده بودبتهران ومصاحبه هائی کرد و راجع به ایران دومقاله نوشت درروزنامه هائی که تماما" این مقالاتش را اینها Syndicated بودندکه چاپ میشد وبرای من این ازجاهای مختلف رسید برای اینکه یک قسمتش مربوط به من بود. اصولا" توی Herald Tribune چاپ شده بود.

س- این چه سالی بود؟

ج - گمان میکنم ۱۹۴۸ یا ۱۹۴۹ بود. این را من بزحمت بدست آوردم. نداشتم گم شده بود، ازپرونده های من گم شده بود. این رابوسیله یکی ازدوستانم ازکتابخانه کانگرس بدست آوردم . وقتیکه گفتم که درچه حدودی بوده، آن خانم خسروپورهم بودکه خودش کتابدارى درآمریکا تحصیل کرده بود. این را رفت درآنجا وپیدا کرد منتهی آنها گفتندکه باید نویسنده اش اجازه بدهدکه ما بدهیم فتوکپی اش را. من به Stewart Alsop نوشتم واواجازه داد. این راگرفتندبرای من فرستادندواین را دادم فتوکپی کردنددرتهران وخیلی هم خوب فتوکپی کرده بودندخیلی خوب. این را بتعدادزیادی داشتم وبه یک عده ازدوستان وآشنایانم هم داده بودم که درآنجا اشاره میکندبه ملاقاتش با شاه، مصاحبه با شاه ومصاحبه با قوام السلطنه. آنوقت مصاحبه ای که با من کرده بود راجع به برنامه یک شرحی نوشته مفصل.که فکرخیلی خوب است اما با تردیدگفته بودکه این راایران بتواندپیاده بکندواجرا بکند.

س ـ یک مطلبی راجع به ایرج پزشکزاد و بدبینی ایرانیها نسبت به ...
ج ـ بله ، این یکی از چیزهائی که در تلویزیون تهران ، یک برنامه ای داشتندکه مدت مدیدی هم نشان داده میشد .
س ـ دائی جان ناپلئون .
ج ـ دائی جان ناپلئون . این یکی از خارجیها بنظرم دنیس رایت بود ، همان دنیس رایت بود سفیرانگلیس . یکروزی صحبت از این میکرد گفت که شما این را می ـ بینید ؟ من اصلاً توجه نداشتم ، گفتم نه من اصلاً کمتر هم برنامه تلویزیون تهران نگاه میکردم . گفت این خیلی جالب است . چندین برنامه اش را نگاه کردم وبسیار خوشم آمد از این ، برای اینکه این پزشکزاد طرز فکر و طرز قضاوت ایرانیها را راجع به مسائل دنیا و مسائل ایران در چهارچوب وقایع دنیا بحدی ماهرانه جلوه میدهد که من نظیرش را کمتر دیدم . شاید مثلاً مورد دیگری که من دیدم که یک کسی این اخلاق ایرانی ، این طرز فکر ایرانی را و عقیده اش را خوب بیان کرده باشد ، روحیه اش را خوب بیان کرده باشد این حاجی بابا است که مال صدوچند سال پیش است که من تردید دارم که این را یک انگلیسی James Morier نوشته باشد . برای اینکه بنظر من امکان ندارد که یک نفر خارجی بتواند به این نحو تجزیه و تحلیل بکند روحیه ایرانی را ، قضاوتهای ایرانی را و عقاید ایرانی را . این یک مورد بود که خیلی در من اثر گذاشت و اینهم یکی این بود که تأیید میکند آن مطالبی را که من بارها گفتم و حتی الان هم میگویم . الان هم در موقعی که بحث میشود راجع به وقایع ایران و این بدبختی که برای مملکت ما پیش آمده ، تقریباً " میشود گفت بدون استثناء تمام ایرانی ها ، منتهی بعضی ها میگویند انگلیسیها بعضی ها میگویند آمریکائیها ، بعضی ها میگویند هردوتایشان ، تمام وقایع و بدبختیهای ایران را ما همیشه یک محملی برایش پیدا کردیم و یک خارجی هائی را میخواستیم بگوئیم که این ما نبودیم ، تقصیر ما نبوده ، ما هیچکاره بودیم ، بما مربوط نیست مسائلی که در مملکت ما اتفاق میافتد . تمام این مقدرات یک ملتی را خارجی ها

تعیین میکنندوما فقط یک ناظروتماشاچی هستیم . عینا" مثل اینکه راجع به یک موضوعی داریم بحث میکنیم که مربوط بدما نیست ، ما یک تماشاچی هستیم ، ما کنار نشستیم وداریم قضاوت میکنیم راجع به یک موضوعی . این آدم این کاری که کردبعقیده من یکی ازخدمات بزرگی است که بطوربرجسته ای نشان میدهدکه توهم بجائی رسیده که وقایع روزانه عادی خانوادگی را ، اختلاف زن وشوهررا مثلا" این مربوط میدانندبه انگلیسها . وخیال میکنم که این اگراشخاصی که بخواهندراجع به ایران تحقیقاتی بکنندیا خودایرانیها اگربخواهندراجع به خودشان یک تجزیه وتحلیل عمیق ومنصفانه ای بکنندباید توجه کردبه این نشریه . بخوانندببینند. ایرانی عوض نشده ، ازصدسال پیش همان است همان نظری است که سابق داشت . من نمی گویم که خارجی ها دخالت نداشتنددروقایع ایران . خیلی طبیعی است وقتی یک ملتی دریک موقعیتی واقع است که موقعیت حساسی است ، دریک موضع جغرافیائی حساسی است این اینقدربی اراده است ، اینقدرصاحبان نفوذش ودولتها یش ومتصدیان امورش بحدی اینها ترسووبی عرضه هستندکه تشویق میکننداین خارجی ها را . خب چرا ما .یک همچین تـــو قعاتی ازآنها نداشته باشیم ،ازآنها یک انتظاراتی نداشته باشیم ، اینها وقتی به محض اینکه یک چیزی را به آنها میگوئیم خودشان را موظف میدانندکه این را قبول بکنندووسائل اجرای آن را فراهم بکنند. اگریک کمی ایرانیها بیشترتوجه داشته باشندبه اینکه یک ملتی این مقدارتش تا یک حدزیادی - دست خودش است . اگربتوانندبا حـــزم باا عتمادبنفس ، بخصوص اعتمادبنفس وقتی که یک ملتی افرادش بخودشان اطمینان داشتنداین جامعه یک جامعه ای میشودکه دارای یک کارآکتـــر است ، نمیشودوادارش کردیک کارهائی را بکندبصرف اینکه محرمانه زیرگوش آدم بگویندکه این جزوخواستهائی است که ... خب البته دولت همسایه مان خارجی ها خواستند ووقتی اینطورگفته شدمثل اینکه تمام راهها ، درها باید باز شود ، راهها حاضروآماده بشودکه این کارانجام شود . این یک چیزی است که خوشبختانه شنیدم ، حالا اخیرا" شنیدم که این کتاب را میخواهنددرفرانسه چاپ بکنند

وبه‌تعدادزیادی هم چاپ بکنند برای اینکه‌گویا یک عده‌زیادی طالب هستندو از
همان سابقه‌ای که‌داشت درتهران که‌بمن همانموقع میگفتندکه‌وقتی که‌شب پخش
برنامه‌دائی جان ناپلئون هست ، هرکاری که‌داشتندتعطیل میکردندمیرفتند
جلوی تلویزیون می نشستندولذت میبردند. تعجب میکنم که‌درعین حالی که‌این
اینطورا ثربخشید آیا تأثیری کرددرطرزفکرایرانیان یا نه؟ آیا تأیید کرد این
فکرهایشان‌را یا اینکه‌بیدارشان کرد، هشیارشان کرد. این را من نمیدانم
اطلاع ندارم برای اینکه‌یکنفراگرتحقیقاتی میکردراجع به‌این موضوع اینهم بد
نبودبرای اینکه‌هریکی ازاین دواحتمال ممکن است وجودداشته‌باشد.بعضی ها
ممکن است مؤیدفکرشان باشد. میگویندخب ببینیدهمینطوری که‌ماعقیده‌داریم
این دریک خانواده‌ای ، یعنی درروابط اعضای یک خانواده‌ای این تأثیر
راداشته بنابراین این چیزهائی راکه‌میگویندصحیح است . یا بلعکس ممکن
است متوجه‌شان کرده‌باشد، بیدارشان کرده‌باشد. آخه‌دیگرمضحک است که‌آدم تا
این پایه‌معتقدباشدکه‌نفوذ خارجی است که‌تمام وقایع ایران را حتی روابط
اعضای یک خانواده‌ای را تحت تأثیرقراربدهد.

س- راجع به‌تصدیق مدورمیخواستیم درزمان داوریک چیزهائی بفرمائید.

ج- بله. بطورکلی بایداشاره‌بکنم به‌اینکه، موقعی که‌من هنوزدربانک شاهی
بودم، گمان میکنم گفتم که‌درچندمورددا ورنظرمرا خواست ومن همیشه‌مخالفت
کردم ، ونظر مرا خواست راجع به‌اینکه‌قانون کنترل ارز، نظارت ارزرا برقرار
بکنند. من مخالف بودم . یکدفعه‌هم امیرخسروی که‌رئیس بانک ملی بود
اوراخواست ومنهم آنوقت در بانک شاهی بودم ، دوتائیمان را . ما رفتیم‌آنجا
واین را مطرح کرد. امیرخسروی اظهارعقیده‌زیادی نکردولی من مصراً" مخالفت
میکردم. برای اینکه‌میگفتم که‌کنترل ارزعلاج دردایران را نمیکند. عیب کار
ایران اینست که‌تقاضاهای دولت را بیشتربرای کارهای دولتی که‌ارزی راکه دولت
.... یکروزاطلاع پیداکردم که، یعنی غیرمستقیم، متوجه‌شدم که‌همانروز داور -

میخواهد لایحه را ببرد به مجلس. برای اینکه صبح به من تلفن کرد که خواهش میکنم که بانک شاهی امروز از معاملات ارزی خودداری بکند و به بانک ملی هم دستور داده شده که خودداری بکند تا بعد تکلیف معلوم شود. من رفتم مجلس، موقعی رسیدم که این لایحه مطرح بود. لایحه را در مدت کوتاهی بقید دو فوریت برده بودند تصویب شد. برگشتم بانک شاهی تلفن زد که بیا شید مرا ببینید، رفتم. گفتم بالاخره اینکار را کردید؟ گفت شما از کجا میدانید؟ گفتم من آنجا بودم. گفت من شما را ندیدم شما کجا بودید؟ گفتم توی یکی از آن لژهای بالا بودم وگفتم خب آقا بالاخره تمام این دلائلی را که به شما ابراز کردم که بهش توجهای نکردید وکردید اینکار را. گفت حالا دیگر اینکار شده است حالا با یدکمک بکنید در اجرایش. یک جلساتی هم تشکیل شد در حضور ابوالقاسم فروهر که برادر بزرگ فروهر که معاون وزارت دارائی بود درحضور او تشکیل میشد، یک نمایندگانی از بانک ملی میآمدند که یکی گیلهایمر آلمانی بود، یکی هم گمان کنم ژرار بود اسمش یک فرانسوی بود. این دوتا نمایندگان بانک ملی بودند ومن از طرف بانک شاهی که یک بانک انگلیسی بود من یکنفر ایرانی میآمدم و آنجا برای تهیه آئین نامه اجرای قانون وزارت ارز. خب آنچه که من به عقلم میرسید میگفتم ویک چیزهائی تهیه شد. ولی درحین عمل اینها برخورد میکردند به یک مشکلاتی ومشکل اساسی اش همان بودکه روز اول به مرحوم داورگفتم. گفتم اگر دولت که خودش آنوقت بزرگترین مصرف کننده ارز بود، برای اینکه یک چیزهائی را مثلاً تجارت خارجی را دولت دخالت داشت. مثلاً معاملات با شوروی فقط منحصراً "با دولت بود، معاملات بزرگی وخرید هاى بزرگی که میکردند از آلمان وجاهای دیگر تمام دست دولت بود. دولت بود که یک شرکتهائی درست کرده بود، شرکت مرکزی. شرکت مرکزی درست کرده بود آنوقت این یک شعبه هائی داشت که شامل تمام صادرات ایران میشد. اینها مصرف مهم ارز را اینها داشتند برای واردات ایران. اگر میتوانستند مخارج ارزی را درحدود عواید ارزی نگه دارند موازنه ارزی بدست میآمد و دیگر احتیاجی به کنترل ارز نداشتند. اما چون اینکار را نمیکردند درحین عمل به مشکلاتی برخورد کردند. درطی این مراحل به یک مرحله ای رسیدند

این حالا قبل از این بودکه من از بانک شاهی بیایم وارد دستگاه دولتی بشوم، وفکرکرده بودند و یک راه حلی بنظرشان رسید. بودکه بیایند این تحول بکنندکه ارز بمنظور واردات وقتی فروخته بشود از طرف بانکهای مجازکه صادرکننده قبلاً ارزی به دولت توسط بانکهای مجاز فروخته باشد، بعد آن ارز را بفروشند به واردکننده.
بنابراین برای تأمین این نظرکه از ارزموجود تجاوز نکنند و یک وضعی بوجود نیاورند که کسر داشته باشند در توازن ارزی و حسابهای ارزی یعنی پرداختهای بین المللی ایران، اینطور فکرکردند که اینکار را بکنند. بنابراین یک قانونی گذراندند که به واردکننده وقتی ارز فروخته خواهد شد که تصدیق صدور بیاورد و اسم آن ورقه را هم گذاشته بودند تصدیق صدور. به این معنی که یک کسی که جنسی را از ایران صادرکرده و در گمرک تعهد سپرده که معادل آن مبلغ - اینجا هم باید حاشیه بروم و یک توضیحی بدهم که تمام مقررات این کشور بدبخت روی این پایه بودکه ارزیاب های گمرک تقلب نکنند، دزدی نکنند و جنس صادرات را بقیمت واقعی ارزیابی بکنند که این محال بود ممکن نبود اینکار بشود، ارزیاب گمرک آن زمان بنظرم در حدود سیصد تومان حقوق میگرفت، حالا یکنفر آمده پنبه میخواهد صادر بکند، این پنبه فرض بکنید صد هزار تومان قیمت واقعیش است - این آدم این گمرکی اگر این را سی هزار تومان ، ده هزار تومان تعیین میکرد این میشد مدرک برای تعهد ارزی که این صادرکننده در گمرک می سپرد. آنوقت تعهد از او می - گرفتند به چند نسخه که یکی .درگمرک ضبط میشد یکی فرستاده میشد به کمیسیون ارز و کمیسیون ارز آنوقت این را میفرستاد به بانکهای مجاز و آنوقت این میشد مدرک تعهد این صادرکننده که فلان قدر ارز باید بفروشد. یعنی معادل فرض بکنید ده هزار تومان باید ارز بفروشد به بانکهای مجاز. بنابراین این آمار که بوجود میآمد هیچ کدامشان با حقیقت تطبیق نمیکرد برای اینکه بدبختانه همانطوریکه گفتم مثل بیشتر موارد دیگه قوانین در ایران وضع میشد بیشترشان اینطور بود. در دوران تجربه من ، زندگی من این بودکه این قانون بدست یک اشخاصی میبایست اجرا بشودکه هیچ نوع کنترل در آن نداشتند. این اشخاص بدبخت و بیچاره ای بودند که حقوقشان باندازه ای نازل

ونا چیز بودکه مجبور بودند برای تأمین زندگیشان یک چیزهائی بگیرند. یک کسی که سیصدتومان حقوق میگرفت اگر بهش سه هزار تومان میدادند خب بدیهی است این آدم منحرف میشد و برایش هم ... چیزی هم نبودکه بتوانند ثابت بکنند. اگر یکروزی یک کسی میرفت رسیدگی میکرد. مثلاً" حالا بگوئیدکه من راجع به پنبه گفتم. پنبه تا یک اندازه ای شاید میشد کنترل کرد اما وقتی که میرسید به خشکبار و کتیرا و پوست گوسفند و پوست بز، روده این چیزهای صادرات ایران آنوقت همین اقلام بود. تشخیص این بعداز انجام عمل، بعدازاینکه جنس رفته تقریباً " محال بود وامکان نداشت که کسی بتواند یک دستگاهی بیاورد اینها رانظارت بکند، کنترل بکند. پس بنابراین این پایه اش بحدی غلط بودکه مربوط بودفقط به نظر آن ارزیاب گمرک حالا به اینهم اکتفا نکردند و گفتند که ما درموقعی ارزمیفروشیم به واردکننده همانطوریکه توضیح دادم، که صادرکننده برود تصدیق صدوربخرد از آن صادرکننده و بیاید ازبانک مجاز بتواند ارزبخرد. یعنی به این ترتیب بودکه، حالا یک فرضی است، یک شخصی فرض بکنیدکه یک جنسی صادرکرده، خشکبار صادرکرده، یا پنبه صادرکرده تعهدارزی هم سپرده ودرمقابل موقعی که تعهدارزی می سپرد به اویک تصدیق صدورمیدادند که فلان شخص به این میزان جنس صادرکرده به خارج وتعهدکرده است که به این مبلغ ارزبفروشد به بانک مجاز. این میشد تصدیق صدور. واردکننده ای که میخواست جنس واردبکند میبایست برود یک تصدیق صدوری بخرد معادل ارزی که میخواهد بخرد برای واردات مجاز. میرفت توی بازار، آنوقت این یک بازاری داشت یک بورسی پیدا کرده بود در بازارتهران واین معاملات هم تمام درتهران میشد برای اینکه این درولایات این وسائل وجود نداشت که اینها هرروزصبح یکعده دلال نرخ تصدیق صدور را تعیین میکردند. چون پول ایران وابسته به لیره بود این روی پایه لیره حساب میشد. مثلاً" میگفتندکه امروزتصدیق صدور یک لیره ارزش ده تومان است، یکروزمیشد هشت تومان، یکروزمیشد هفت تومان، یکروزمیشد دوازده تومان واین را کی تعیین میکرد؟ چندتا دلالی که منحصراً" ازکلیمی های بغدادی بودند. اشخاصی

بودندکه دردلالی خیلی زبردست بودندوتجربیات داشتندواطلاع داشتندومیتوانستند
این راادا ره بکنند، بازارشان هم خیلی گرم بود، خیلی گرم بود. بنابراین
مملکت ما یک وضعی پیدا کرده بودکه باوجودیکه مقررات ارزی داشتیم وبقول خودمان
نرخ ریال را بها رزهای معتبردنیا ماتعیین کرده بودیم یعنی مقامات دولتی، بانک
مرکزی، وزارت دارائی تعیین میکرد، بهیچ وجه درعمل اینطورنبود. یکعده ای
دلال روی عرضه وتقاضا بطوریکه خودشان تشخیص میدادند، بطوریکه وضع خریدوفروش
را خودشان نشان میدادند. میآمدندتعیین میکردندنرخ لیره را درهرروزکه نرخ
تصدیق صدورامروزفلان مبلغ است. این آنوقت اضافه میشدبه آن نرخ رسمی لیره.
نرخ رسمی لیره آنزمان الان درست بخاطرندارم اما درحدودشایدنه تومان، ده تومان
یک همچین چیزهائی بود. این نرخ ثابت بود. ولی آن نرخ تصدیق صدورهرروز
تغییرمیکرد. اگریکروزی نرخ تصدیق صدوردربازارده تومان بود این نتیجه اش این
میشد که یک کسی که میخواست واردات بکندومیبایست لیره بخرد یا ارزهای وابسته
به لیره بخرد برای اینکه گفتم پول ما وابسته به لیره بود، این میبایستی یک لیره را
بقیمت نرخ رسمی باضافه نرخ تصدیق صدوربخرد. درحقیقت نرخ لیره آنروزده تومان
نرخ رسمی نبود، ده تومان باضافه ده تومان احیانا " نرخ تصدیق صدوردربازار بیست
تومان میبایستی بخرد. این البته یک مشکلات عظیمی ایجادمیکرد ازلحاظ تهیه
آمارصادرات وواردات مملکت ، یک مشکلات عظیمی که ازلحاظ اغفال
وپوچ بودن این آمار نظیرش را من هیچ جای دنیا سراغ نداشتم . برای اینکه
آمارگمرکی رسمی دولت ایران وقتیکه صادرات وواردات را نشان میداد فقط اتکاء
میکردبه نرخ رسمی . هیچ اصلا" توجهی نداشت به تفاوت قیمتی که بین نرخ رسمی و
نرخ واقعی وحقیقی ای که صادرکننده و واردکننده میبایست بپردازندیا بخرندوجود
داشت . مثلا" گمرک درموقع صدورتعهدمیگرفت ، ارزیابی میکرد. یک چیزی را فرض
میکنیم ارزیابی میکردصدهزارتومان وآنروزنرخ رسمی فرض کنیدکه ده تومان بود
بنابراین آدم میبایستی معادل صدهزارتومان ارزبفروشدبه دولت که میشد

ده هزار لیره ، ده هزار لیره میبایستی بفروشد که معادل صد هزار تومان جنس صادر کرده بود . یعنی به نرخ رسمی دولت تعهد میکرد که این معادل صد هزار تومان بفروشد ده هزار لیره میشد . درصورتیکه واردکننده که همین تصدیق صدور را از این آدم میخرید میبایستی برود این را دویست هزار تومان بخرد برای اینکه بتواند ده هزار لیره جنس وارد بکند . ده هزار لیره جنس وارد میکرد صد هزار تومانش را می ـ بایست بدهد به بانک مجاز ، صد هزار تومانش را میبایست بدهد به آن صادرکننده ای که به او تصدیق صدور فروخته . صادرکننده عایدش میشد دویست هزار تومان ، صد هزار تومانش را از بانک گرفته بود ، صد هزار تومانش از خریدار ، خریدار تصدیق صدور بمنظور واردکردن . واردکننده دویست هزار تومان میپرداخت که فقط صد هزار تومانش عاید دولت میشد ، صد هزار تومانش عاید آن صادرکننده ای میشد که دربازار به نرخ روز تصدیق صدورش را فروخته . بنابراین تمام این آمار گمرک دولت شاهنشاهی از اول تا آخرش بکلی غلط بود آنوقت نه غلطی که مثلاً "پنج درصد ، ده درصد ـ غلطی که دربیشتر موارد صد درصد بود . برای اینکه قیمت تصدیق صدور رسیده بود ، قیمت تصدیق صدور بخاطر دربازار تهران رسیده بود به قیمت بالاتر از خود نرخ لیره . یعنی اگر لیره فرض بکنید که ده تومان بود تصدیق صدور بیشتر از ده تومان بود در بازار . خب در یک همچین وضعی دل مقامات رسمی دولت ایران خوش بود به اینکه موازنه برقرار کرده .

س ـ اینها همه زمان داور است .

ج ـ اینها زمانی است که بله حالا مقررات ارزی برقرار شده ، حالا این کمیسیون ارز است که مثلاً" این ابتکارها را بخرج میدهد ، متخصصین مثلاً" معاملات ارزی هستند که اینها این ابتکارات را میکنند که میخواهند حالا موازنه برقرار بکنند به این وسیله . خب نتیجه این عمل ـ درعمل دیدیم اینطور نیست ـ برای اینکه این اشخاصی که وارد میکنند و صادر میکنند قیمت واقعی وحقیقی ای که آنها میپردازند بکلی فرق داردبا نرخ رسمی لیره .نرخ رسمی ارز یک جزء کوچکی است از مجموع پولی که عاید صادرکننده میشود و

وارد کننده باید بپردازد. من وقتیکه وارد کار شدم در همان روزهای اول یک جلسه ای درحضور مرحوم داور تشکیل شدکه مطابق معمول تمام این آقایانی که حضور داشتند رئیس اداره تجارت بودکه درآن زمان صادق وثیقی بود، که بسیار بسیار مرد امین ودرست ولایقی بود یکی دیگر علی امینی بودکه رئیس گمرک بود ویکی هژیر بودکه رئیس کمیسیون ارز بود. که اطلاعات بانکی اش واقتصادی اش صفر بود. آدمی بودکه فوق العاده حافظه خیلی قوی ای داشت وآدم خیلی زرنگ وباهوشی بود. خیلی آدم زحمت کشی هم بود. درعین حالی که رئیس اداره ارزبود، رئیس شرکت قماش هم بود. شرکت قماش هم یکی ازشرکتهائی بودکه انحصاری بود که تمام قماش ایران را آن شرکت وارد میکرد وتوزیع میکرد در ایران.

س- شما چه سمتی داشتید آن موقع ؟

ج - من تازه وارد شده بودم. من تمام شرکتهای دولتی را در اختیار من گذاشته بودندکه من میبایستی تمام کارهای اینها را رسیدگی بکنم. درعین حالی که رسیدگی میکنم حق دارم ، یک تصویبنامه ای گذراندمرحوم داور راجع به این کار من که بدبختانه الان دردسترسم نیست ، این اصلا" تاریخی است این تصویبنامه. این تصویبنامه بمن یک اختیاراتی داده بودکه گمان میکنم کم نظیربود، هم حق نظارت داشتم هم حق وارد شدن درطرزمدیریت شرکتها. آنوقت خودم بودم با یک قدوسی نامی ماشین نویس جوانی که ماشین نویس من بود. ولی تمام این کارها را یعنی تمام این شرکتهائی که درجاهای مختلف ایران تشکیل شده بود هم نظارت بکنم وهم مدیریتشان را ، درمدیریت به آنها راهنمائی بکنم. هیچ اصلا" بهیچ - وجه من الوجوه امکان پذیرنبود. که بتدریج رفتم گفتم یک عده ای را استخدام کردم ازبانک شاهی که بعد مرحوم داورهم مجبورشدکه بمن بگویدکه آقا دیگربس است برای اینکه رئیس بانک شاهی آمده شکایت کرده که ما بانکمان را باید ببندیم بزودی اینطوری که ابتهاج دارد اعضاء خوب ما را میبرد. درهرحال برگردیم به آن کمیسیونی که دردفترمرحوم داور تشکیل شد. این کمیسیون برای بحث درمسائل ارزی

بود. برای اینکه هی گرفتار میشدند ومیدیدندباین ارزموازنه برقرار نمیشود.
علت اساسی همین بود. بجای اینکه سعی بکنندکه تقاضاها را، درخواست ها را اعم
ازاینکه دولتی باشد یا غیردولتی محدودبکنندبه آن چیزیکه دارند میدیدندایــن
درست درنمی آید. وبعدهم این مقررات مربوط به تصدیق صدوری که برقرارکردنــد
اینهم دیدندبی نتیجه است درضمن آن صحبت یکدفعه یکنفراز اینها گفت، اشاره کــرد
به این مطلب که تصدیق صدورهائی که بدون محل فروخته شده. من با یک حیرتی وبــا
یک حالت وحشتی سئوال کردم موضوع چیست؟ مرحوم داورگفت که نه حالا اینقــدر
دست پاچه نشوید. بعدتوضیح دادنــدکه بانک ملی یکروزی به یک ملاحظاتی تصمیــم
گرفته ارزبفروشندبرای واردات به کسی که تصدیق صدورنخریده، درباز ارتصدیـــق
صدورنبوده، باندازه کافی تصدیق صدورنبوده، یعنی کسی صادرنکرده بوده کــه
تصدیق صدوردربازارعرضه بکند. بانک ملی برای خودش تصدیق صدور نوشتـــه
روی یک کاغذی این را تصدیق صدورصادرکرده وبه استناد آن ارزفروخته. هم پـــول
تصدیق صدورگرفته هم پول ارزگرفته. من بحدی متحیرشدم که وحشتناک بودبرای
من که اصلا" باور کردنی نبود، چطورمیشودهمچین چیزی؟ خب اینها دیدندومتوجه شدندکه
خب طبیعی است این عکس العمل من طبیعی است اما خیلی بداست که یک همچین اثری
داشته باشد دریک کمیسیون. گفتندخب حالا عجول نباشیدویک فکری باید بـــرای
این کرد. این بودیکی ازطرزکار این مملکت برای برقرارکردن موازنه بیـــن
پرداختهـــا ودریافتیهای ایران.

حالا واردمیشوم دربحث اینکه وقتی که قشون انگلیسها درشهریور ۱۳۲۰ به ایران آمدند
واولین کابینه ای که تشکیل شد کابینه مرحوم فروغی بود. مشرف نفیسی که یکی از
دوستان من بودوزیردارائی شد. علی امینی هم همین موقع معاون شدیا هنوزرئیس
گمرک بوددرست بخاطرندارم. اما بواسطه نسبتی که با مشرف نفیسی داشت، خواهر
علی امینی زن مشرف نفیسی بود، مشرف نفیسی با تنها دخترفخرالدوله ازدواج کرده
بود. مشرف الدوله یک آدم بسیاردانشمندی بود، خیلی آدم دقیقی بود، خیلـــی

آدم باوجدانی بود ، درفرانسه تحصیل کرده بود. درفرانسه تحصیلاتش هم تحصیلات حقوقی بود. خوب چیز مینوشت هم بفرانسه هم بفارسی . یک دوره‌ای هم یک روزنامه‌ای هم منتشرمیکردکه اسم روزنامه‌اش را هم الان بخاطرندارم . اما خوب مینوشت . این راغب یکعده‌ای می شناختندبه‌نیک نامی وبه‌داشتن تقوی وآدمی است که تحصیل کرده‌است ومعلوماتی دارد. وکالت هم میکرد ـ دردادگستری وکالت میکردوشرکت نفت استخدامش کرده بودبعنوان مشاورحقوقی شان ، وکیل عمده‌شان. مشرف نفیسی اصلا" فوق العاده‌سمپاتی داشت به‌فرانسوی ها خیلی وازآنگلوساکسون ها خوشش نمیآمد. یایکی از Trait های مشرف نفیسی بود. بنابراین این کسی نبودکه‌برای خاطرسمپاتی ودوستی ای که‌نسبت به‌انگلیسها داشته‌باشد یک کاری بنفع آنها کرده‌باشد. مطلقا اینجورنبود. برعکس از انگلیسها خوشش نمیآمد. درشرکت نفت هم یک مدت زیادی نماند، خوشش نیامد وول کرد. حالا قشون انگلیس وقشون روس واردشدند بدون اجازه‌مقامات شاهنشاهی وزدندو کشتندیکعده‌ای راگرفتندوداغون کردند. یکعده‌بدبختهائی رادرجنوب درنیروی دریائی خیلی ضعیف وبدبخت ایران کشتندکه‌آن بایندرمثلا" یکی ازافسرهای برجسته‌بود ،یک آدم بیگناه . اینها راشب حمله‌کردند، این بدبختهای بیچاره باآن وسایل خیلی محقری‌که‌داشتندمیبایست مثلا"مقاومت بکنندرمقابل اینها .خب ،نه درنیروی دریائی ونه‌درنیروی زمینی هیچکدام مقاومت نکردند. قشون هم متواری شد. یکی ازبدبختی‌هائی که‌آنوقت به‌چشم دیدم همین بودکه‌این ارتش ، البته آنوقت باسم ارتش شاهنشاهی نبود اما ارتشی بودکه‌رضاشاه‌بهش تکیه‌داشت وخیلی هم برایش زحمت کشیده‌بود، بکلی متلاشی شد. افسرها گذاشتندرفتند، سربازهای نظام وظیفه‌را مرخص کردند توی کوچه‌ها ویلان وسرگردان این بدبختها پاره پوره میرفتندبطرف دهشان . یک وضع واقعا" اسفناکی بود. دریک همچین موقعی آمدند انگلیسها به‌وزارت دارائی . اول آمدندارزبفروشند. حالا جزو مقرراتی که‌آنروزجاری بوداین بودکه‌هرواردکننده‌ای میبایستی باتصدیق صدور بیابدارزبخرد. یعنی میبایست قیمت رسمی راپیردازدوقیمت تصدیق صدوررا هم

دربازار برود بپردازد. یعنی یک لیره در حدود... آنچه که بخاطر دارم بین هیجده و بیست و یک تومان یعنی صد و هشتاد ریال و دویست و ده ریال یا دویست و بیست ریال برای واردکننده تمام میشد. صادرکننده هم همین قدر عایدش میشد، یعنی کسی که یک لیره میفروخت درحدود بیست تومان عایدش میشد که یک قسمتش را بانک مجاز به عنوان نرخ رسمی لیره بهش میپرداخت، بقیه اش هم از فروش آن تصدیق صدور در بازار به نرخ روز بدست میآورد. ولی در این مقررات چند استثناء قائل شده بودند. یکیش این بود که محصلین ارز را به نرخ رسمی بخرند. اشخاصی که بچه شان در خارج تحصیل میکردند با آوردن گواهینامه و فلان و اینها یک مبلغی هم که کمیسیون ارز تعیین کرده بود اینها مجاز بودند که لیره را به نرخ رسمی بخرند. دیگر اینها احتیاج نداشتند که بروند تصدیق صدور بخرند. یکی دیگر تمام حوائج دولت بدون تصدیق صدور، دولت برای وارداتش هرچه که لازم داشت، مثلاً کارخانه وارد میکرد، ماشین آلات وارد میکرد، هرچیز که وارد میکرد بدون تصدیق صدور بود. مگر آنهائی که در کارهای تجارت بودند، مثلاً قماش وارد میکردند یک استثناء دیگر این بود که سیاحان خارجی میتوانستند از تصدیق صدور استفاده بکنند. مثلاً نظرشان این بود که آمدن سیاحان را به ایران تشویق بکنند و چون همه میدانستند که نرخی که برای ارز تعیین کردند یعنی آن ده تومان یا هشت تومانی که برای لیره تعیین کردند این واقعی نیست حقیقی نیست بنابراین اگر بگویند که توریست باید بیاید لیره اش را تبدیل بکند به هشت تومان یا به ده تومان کسی نمیآید به ایران و این یک چیزی است که بضرر اقتصاد مملکت است، برای تشویق سیاحان گفتند استثنائاً "به سیاحان که ارز میفروشند به نرخ تصدیق صدور از شان ارز بخرند. یعنی هم نرخ رسمی لیره را به آنها بپردازند هم نرخ روز تصدیق صدور را....

روایت‌کننده : آقای ابوالحسن ابتهاج

تاریخ‌مصاحبه : بیست‌ونهم آگوست ۱۹۸۲

محل مصاحبه : شهرکان ـ فرانسه

مصاحبه‌کننده : علیرضا عروضی

نوارشماره : ۴۲

... بنابراین ، یک قسمت از این استثناءها برای خریدارهای ارزبود ، یک قسمت از این استثناءها برای فروشندگان ارزبود . خریداران ارزیکی دولت بودکه‌خریدارعمده‌بود ، یکی محصلین بودند که‌به‌اینها بنرخ رسمی ارزفروخته‌میشد . برای فروشندگان ارزاستثنائی که‌قائل شده‌بودند یکی این بودکه‌درموردسیاحان آنها حق داشتندازقیمت تصدیق صدور استفاده‌بکنند یعنی ارزشان‌رالیره‌شان را بمعنی خیلی بفارسی ساده‌اینست که‌این سیاح میتوانست لیره‌اش را بفروشدهیجده‌تومان یا بیست تومان . شرکت نفت ایران وانگلیس اموظف بودکه‌لیره‌هایش‌را بنرخ رسمی بفروشدکه‌هشت تومان مثلا" نه‌تومان ده‌تومان . و به‌این وسیله‌بودکه‌دولت میتوانست ارزش را بنرخ رسمی بخرد برای احتیاجات رسمی دولت . مثلا" برای مأمورین وزارت خارجه ، پرداخت حقوق مأمورین وزارت خارجه‌درخارج ، این را دولت ارزمیتوانست بخرد بنرخ رسمی . واینهم تمام روی این تصوربودکه‌تمام اینها ازمحل فروش ارزی که شرکت نفت ایران وانگلیس برای مخارج جاریش میفروشد تأمین شده‌باشد و هیچکس هم همچین اطمینانی نداشت برای اینکه‌قاعده‌ای نبود ، دلیلی نبودکه این چیزها را موازنه‌بکندوهیچکس نمیدانست که‌شرکت نفت ایران وانگلیس چقدر ارزخواهدفروخت . میتوانست کم بشود ، میتوانست زیادبشود.بسته‌به‌این میزان مخارجش بودکه‌درایران داشته یکی البته‌پرداخت حقوق مستخدمینش وکارگرهایش وو.. خب اما یک عملیاتی را هم که‌درایران اجرا میکردکه‌این مستلزم هزینه‌های

ریالی بود آنرا میتوانست کم وزیاد بکند .یکروزی تصمیم بگیرد که الان مثلاً" اینقدر سرمایه‌گذاری نکند در ایران ، اینقدر توسعه ندهد بنابراین این محدود میکرد . بهیچوجه رابطه مستقیمی وجود نداشت بین ارزی که شرکت نفت ایران و انگلیس برای مخارج جاری اش میفروخت و ارزی که دولت میخرید برای حوائج دولتی و ارزی که اولیاء محصلین میخریدند برای فرستادن به بچه‌هایشان ، برای تحصیلشان . دریک همچین وضعیتی انگلیسها وروسها وارد ایران شدند . من حالا رئیس بانک رهنی هستم وهیچ اطلاعاتی ازداخله مطلقاً ندارم هیچ . اما بعنوان یک ناظر ، یک ناظری که وارد است درمسائل ارزی این را دارم میگویم این مطالب را .

س ــ شما در کمیسیون ارز نبودید ؟

ج ــ نخیر .کمیسیون ارز رئیسش هژیربودکه هیچ اطلاعات نداشت ، مطلقاً اطلاعاتی نداشت . هژیریک آدمی بودکه درادبیات وشعروکتاب وعربی وفارسی وارد بود هیچ اصلاً" در عمرش تجربه‌ای درمسائل ارزی نداشت . نه درقماش اطلاعی داشت ، هراطلاعی که پیدا کرد بواسطه هوشش بود ، ذکاوتش بود . این یک آدم خیلی باهوشی بود ، حافظه خیلی خوبی هم داشت . این از آن را داکتساب کرده بود .

س ــ زمان داورهم هژیررئیس کمیسیون ارزبود ؟

ج ــ نه . یا شایدهم بود . اولین رئیس کمیسیون ارزکی بود ، نمیدانم . اما هژیر . . .

س ــ داورهم بود . .

ج ــ بله . درکمیسیونهائی که میگویم من وقتی واردشدم درکمیسیونهائی که از همان روزاول شرکت کردم هژیربود . همیشه این بودبعنوان رئیس کمیسیون ارز . بله ، رئیس کمیسیون ارزبود ، بعنوان رئیس شرکت قماش نمی آمد . آخرمیگویم چندتا کاردا شت . یک دفترداشت دربانک ملی بعنوان بازرس دولت . بازرس دولت دربانک ملی که او را تقی زاده تعیین اش کرده بودبه این سمت ، ازهمان اوایل تأسیس . قبل ازاینکه داوری بیاید به وزارت دارائی . یکی رئیس کمیسیون ارزبود که بعدا زوضع مقررات نظارت ارزبوجودآمدکه اوراداورقطعاً " تعیین کرد . یکی هم

رئیس شرکت قماش بود. قماش به چه دلیل مربوط است به بانک ملی بودمن تا امروز هم نفهمیدم. قماش را داده بودند به بانک ملی ، بنا براین سمت او بعنوان رئیس قماش از طرف رئیس بانک ملی بود، از این جهت او تابع رئیس بانک ملی بود. الان که فکر میکنم هیچ اصلا" ارتباطی نمی بینم چرا قماش را داده بودند به بانک ملی . اما اینطور بود، انحصار قماش را بانک ملی اداره میکرد و هم هژیر را تعیین کرده بود. دریک همچین موقعی آمدند که ارز بفروشند به ارتش انگلیس برای اینکه هنوز به روسها ارزی نمی فروختند. روسها اصلا" خارج از این مباحث بودند برای اینکه روسها وقتی که بعد من با آنها قرارداد بستم به دعوت مرحوم قوام السلطنه و مرحوم سهیلی ، با آنها نظیر موافقتنامه ای که با انگلیسها بسته بودم ، با آیلیف بسته بودم با روسها هم بستم که آنوقت آنها قرار شد که برای تهیه ریال شان به ما دلار بدهند در مسکو. اما آن دلارها تضمین شده به طلا بود. ولی مثل مال انگلیسها نبود که هر شش ماه به شش ماه تبدیل بشود به طلا ودر آنجا باشد. مقدار طلائی را که کنار میگذاشتند بحساب ما تابع همان مقررات بود اما من موفق نشدم وقتی آمدم به بانک ملی آنطوری که در مورد انگلیسها کردم ، که طلا را آوردم ، عین شمش طلا را وارد کردم ، که دفعه اول پانصد هزار دلار از آنها تقاضا کردم ، دفعه دوم یک میلیون دلار تقاضا کردم ، دفعه سوم یک میلیون و پانصد یا دو میلیون تقاضا کردم وا ینها هر دفعه همینطور فرستادند منتها طول میکشید ، تقریبا " یک پنج شش روز یک هفته طول میکشید تا آیلیف تلگراف میکرد ، مستشار مالی سفارت انگلیس بود ، تلگراف میکرد به لندن اجازه میآمد. وبعد روزی که یک چند دفعه این عمل تکرار شد به آیلیف یکروزی گفتم که این تشریفات زائدی است آخر چرا معطل بشویم؟ این طلا مال ما است ، توسط ارتش آمریکا هم من وارد می کنم. درزمان جنگ راه دیگری نبود. چرا این تشریفات را ما هر دفعه تکرار بکنیم ؟ شما تلگراف بکنید چند روز بگذرد. خب طلا هم مال ما ست . آنها ایرادشان این بود که وسائل حمل ونقل نیست . گفتم من وسایل حمل ونقل وقتی فراهم کردم

ارتش آمریکا برای من میآورد، با هوا پیدا میآورد، مفت ومجانی میآورد تــــوی خزانه بانک تحویل میدهد، چرا این تشریفــات ؟ قبول کرد موافقت کردوآن تشریفات برداشته شد. بنابراین من هرقدرکه لازم داشتم خودم تصمیم میگرفتم میآوردم هیچ اصلاً" مراجعه به آنها هم نمیکردم . دراین موردبا شورویها خواستم همین عمل را بکنـــم دفعه اول پانصدهزاردلارخواستم، آن میگونـــــوف که نماینده تجارتی بودغالبـــا " میآمدپیش من ، مـرا هم دعوت میکردمیرفتم دردفترشان . یک آدم خیلی مؤدبــی هم بود، یک آدم حسابی هم بنظرمیرسید، اوپانصدهزاردلاردفعه اول مطالبه کردم آورد. همان الگوی میخواستم مال انگلیسها را هم دراین مورد هــم بخواهم اجرا بکنم، یــک میلیون دلاری راکه خواستم این تقاضا رفت به مسکووجواب شنیامدکه نیامدکه نیامـــد. من هی تلفن میکـردم بـه میگونـــــوف که چطورشده؟ میگفت مسکوجواب نداده اســت. این رویه ای است که روسها دارندوقتی یک چیزی میگویند نــت . اینجا هم میگوینـــد بمن مربوط نیست ، من منتظرجواب مسکوهستم. کهجواب نیامدوماندکه خیلی ازایرانیها منجمله تقی زاده که نماینده مجلس بودانتقادی کهازبانک ملی کردواز من کرداین بودکــه بانک ملی این طلاهای موجودروسیه را جزوترازنامه اش آورده است . خب اینهم بدبخت بیچاره ونادان اطلاع نمیداشت که من نمیتوانم این رانیاورم. اگرجزوموجودی بانــک نمی آوردم تمام این خسارت میشد، ضرربانک میشد. برای اینکه ما به اینها ریـــال داده بودیم درمقابل دلارگرفته بودیم درمسکو، یک قسمتش هم مطابق همان قرارداد با انگلیسها تبدیل میشدبه طلا، منتهی درپیش گـــــوس بانکشان بود، بانک مرکزی شـــان بود. که به او جواب دادم که شما بفرضی که عقیده تان همین باشدنبایداین مطلـــــب را بگوئید. شما یک بهانه میدهیددست طرف که بگویدکه اینها را اصلاً" ما میتوانیم بخوریم. تا دینارآخررا من ازآنها خواهم گرفت، چطوری میتوانندآخر. این دولت شوروی کــه نمیتواندکه بخورد. اتفاقاً " گرفتم تا آخر منتها این را بعدازجنگ وبعدازاینکه من ازبانک ملی رفتم طلاها را آوردنددرزمان گمان میکنم مصدق هم بود، مصدق السلطنه بودکه آوردندتحویل دادند.

(طلاها بعدازکودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ به دولت فضل الـهزاهدی تحویل داده شد .)

س ــ قرارداد تان با آیلیف که تمدید نشد...

ج ــ قرارداد من با آیلیف آخراین مربوط بود فقط به دوره جنگ وموقعی که ارتش انگلیس قرارداد میفروخت. اما یک قرارداد دیگری بعدها بستم با وزارت دارائی و Bank of England که آن همان Memorandum of Understanding بودکه سال بسال تجدید میشد. حالا برمیگردم به اصل موضوع. اینها که آمدند از شما ن را بفروشند بانک مجاز گفتند که ما فقط به نرخ رسمی از شما میتوانیم بخریم. یعنی هشت تومان ، نه تومان، ده تومان. خب اینها ایراد کردند که ما متفق شما هستیم ــ حالا به عبارت صحیحتری این است که باید بگویند ما آمده ایم مملکت شما را اشغال کردیم، به زور مملکت شما را اشغال کردیم ــ رفتاری که میخواهید با ما بکنید بدتر از رفتاری است که به یک سیاح میکنید. یک سیاحی میآید تو و میرود به یکی از شعبات بانک به شما پنجاه لیره میفروشد. شما این را از او میخرید با نرخ رسمی به اضافه ی قمیت تصدیق صدور یعنی هیجده تومان، نوزده تومان ، بیست تومان. چطور آنوقت ما که یک مبالغ عمده خواهیم فروخت برای مخارج ارتش میخواهید به ما فقط آن هشت تومان نه تومان ده تومان را بدهید ؟ خب این مشرف وهمکارانش در وزارت دارائی متوجه شدند که نمیتوانند حرف زور بگویند، حرف زور به کی بگویند ؟ به یک کسی که آمده اشغال کرده مملکت را وحرفش حسابی است. میگوید که شما از اشخاص غیرتاجر که سیاح باشد میخرید به قیمت رسمی وتصدیق صدور. مرا جزو این سیاح محسوب نمیکنید ؟ من که فروشنده عمده هستم بمراتب بیشتر از آنها هم میفروشم. این را نشستند و چانه زدند و اینها من درست ارقامش را بخاطر ندارم اما مثل اینکه جمعاً " گفتند چهارده تومان، خیال میکنم. این ارقام میگویم آخه ، این قضیه مربوط است به ۱۹۴۱ است. یعنی درست چهل ویکسال پیش. من اینها را الان بخاطر ندارم. اما نتیجه چه شد ؟ این البته تصویبنامه بردبه هیئت وزیران ، هیئت دولت فروغی که یک آدمی بودکه مورد اعتماد تمام ایرانیها بود. یک آدم بسیار شریف ، ــ بسیار عمیق، یک آدمی که همیشه در وطن پرستیش ایرانیها قبولش داشتند ، هیچکس

نسبت و استنادخیانت به این نداده بود. آن تصویبنامه را تصویب کرد در هیئت وزیران، تصویبنامه ما درکرد به وزیر دارائی هم اجازه داد که این کار را بکند. این بدبخت هم اینکار را کرد. از فردای آنروز شروع کردند به تهمت زدن به این بدبخت که مشرف نفیسی همان کسی است که توی دستگاه شرکت نفت کار میکرده، در صورتیکه یک دوره ای آنجا میگویم وکیلشان بود و بعد هم استعفا داد و رفت. این آمده خیانت کرده، یک لیره ای را که هشت تومان، نه تومان و ده تومان ارزش داشت آمده دارد میخرد چهار ده تومان برای اینکه به اربابانش خدمت کرده باشد. خب ببینید مردم ایران هم.... اینهم از دو جهت قابل توجه است این موضوع. یکی از اینکه چرا مردم ایران یک عقایدی را کسب میکنند، و تکرار میکنند بطوریکه عموم ایرانیها معتقد میشوند به یک موضوعی. چرا؟ یکیش اینست که اهل تحقیق نیستند دقت نمیکنند، حوصله این را ندارند که گوش بدهند. این مطلبی را که من اینطور بیان کردم این حوصله میخواهد که یکنفر بیاید از اول تا آخر گوش بدهد و بفهمد که تصدیق صدور چی چی است و چطوری بوجود آمده و چطور این اعمال میشود. بدون اینکه یکنفر از این اشخاصی که این تهمت را میزدند، یکنفرشان مطلع نبودند. از اینها .برای اینکه از آنزمان در ظرف این چهل سال صدها بار ایرانیها آمدند پیش من گفتند آقا ما به قضاوت شما اطمینان داریم. شما در این موضوع چی میگوئید مشرف خیانت کرد یا نه؟ همین توضیحات را دادم برایشان همه شان متقاعد شدند. در همین کان همین یکی دو سال اخیر چندنفر ایرانیهای اینجا از من پرسیدند که این چطور است؟ وقتی گوش دادند و فهمیدند گفتند عجب بی انصافی شده به این بدبخت. اینست، این نشان میدهد که جامعه ایرانی یک عقیده ای پیدا میکند که مبنایش روی غلط است، یک چیزی است که بهیچ وجه من الوجوه با حقیقت تطبیق نمیکند و این میشود افکار عمومی. بدبخت آن کسی است که باید از خودش دفاع بکند در یک مسائل فنی. این یکی از فنی ترین مسائل پولی دنیا است. از این غامض تر، پیچیده تر در روی زمین سیستم ارزی ما نداشتیم که یک اشخاصی بنشینند پیش خودشان یک خیالات خامی کرده باشند که برای اینکه موازنهٔ ارزی را حفظ بکنند متوسل بشوند به یک همچین شعبده بازی

بندبازی . حتی یقین دارم تجاری هم که واردکننده ویا صادرکننده بودند ودربازار تصدیق صدور میفروختند و میخریدند توجه به این مطلب نداشتند . دقت نمیکنند . یک افکار عمومی بوجود میآید که توی صدهزار نفرشاید یکنفر مطلب را متوجه بود واین آدم را بیگناه میداند . بقیه تمام عقیده شان این بود که این آدم خیانت کرده . این یکی از نتایجی است که از این بحث میگیرم . نتیجه دوم اینکه مردم ایران تصورمیکنند تمام ایرانیها اگر دستشان برسد دزدی میکنند . برای اینکه قرنها ست دیده اند اینطور بوده . هرکس که یک مقامی داشته، شاه ها یشکه اینکار را میکردند . احمدشاه فرمان آنوقت ولایت ، یکنفر والی میشد ، والی یک ایالتی مثل خراسان یا آذربایجان میشد پول میگرفت ، رسما " میبایست پول بدهد این عملی بود ، این یک چیز رسمی بود . بعضی وقتها شکایت میکردند که چرا رود احضارشان کردند که آقا من هنوز نتوانستم پولی را که به شما دادم دربیاورم ، چطوری آخر مرا احضار میکنید؟ کار به افتضاح میکشید ، مردم اطلاع پیدا میکردند . یکی هم درضعفی که درمقابل خارجی هاست . ایرانیها بطورعموم میشود گفت معتقدند که کمتر ایرانی پیدا میشود که آنقدر اعتماد به نفس داشته باشد ، آنقدر در خودش قدرت وتوانائی داشته باشد که روی پای خودش بایستد درمقابل خارجی ها . میگویند همچین چیزی امکان ندارد . ممکن نیست این را باور نمیکنند . بنابراین بمحض اینکه یک همچین چیزهائی را میشنود بدون تعمق ، بدون تحقیق آن را تکرار میکند و این میشود افکار عمومی ایران . واین نه اینکه منحصر باشد به این دوره ای که من الان دارم شرح میدهم ، قرنها است که در ایران اینطور بوده . اشخاص خائن را جورد یگری جلوه دادند ، برای اینکه این آدم با یک وسائلی خودش را توانسته آدم حسابی معرفی بکند . اشخاص نالایق وبیعرضه که بکرات درعمرم دیدم ، هیچ ایرادی به او نداشتند ، میگفتند این آدم بسیار مهربانی است . شما میروید پیشش ، بمحض اینکه میگوئید آقا من یک گرفتاری دارم فورا " برای شما یک شرحی برمیدارد مینویسد به آن وزیر ، به آن وکیل به آن اداره که ، بدون اینکه شما را بشناسد ، این شخص آدمی است چنین است و چنان است ومن می شناسم و معرفی میکنم ودراین مورد کارش را انجام بدهید .

این کاغذرا میگرفته ومیبرده سالها میدویده ، هیچ نتیجه‌ای هم نداشته . اما نسبت به این آدمی که این نامه‌را صادرکرده وبه او داده راضی وخوشوقت است . من این را صدها بارگفتم آقا من ترجیح میدهم بشما از روز اول بگویم که میآئید بگویم نه نمیشود اینکار . تقاضای شما انجام پذیرنیست . این شما را راحت میکند ، تکلیفتان را معلوم میکند . شما بیخودوقت خودتان را تلف نمیکنید ومیروید . اما نه اینطور نبود . این آدم ترجیح میداد که من وقتی که میآید آنجا بگویم برایش چای بیاورند یک تعارفات دروغ وبی معنی هم بگویم ، یکی از این نامه‌ها هم بنویسم وبدستش بدهم . این آدم میرود دلش به این خوش است که این ببین چه مردخوبی است ، چه آدم مهربانی است ، چه آدم خیری است ، چه آدم خوش قلبی است که این را داد . این آدمهائی که این توصیه‌ها را میکردند در ایران معروف بودند . یکیشان حاجی محتشم السلطنه بود . حاجی محتشم السلطنه که رئیس مجلس بود . اسفندیاری — بسیار بسیار آدم — نازنینی بود . هیچکسی ناراضی از توی دفترش ، توی اداره‌اش ، توی خانه‌اش بیرون نمیرفت . هرکسی میآمد هرتقاضائی که داشت فوراً " یک شرحی به خط خودش مینوشت به آن دوست عزیزش ، به آن دوست گرامیش ، به آن جناب فلانش که اینکار را انجام بدهید . ومردم بحدی از این قضیه راضی بودند . اینهم یکی از چیزهای عجیب است . از خصوصیات اخلاقی یک ملتی . من بهشان میگفتم آقا من نمیتوانم به شما دروغ بگویم . من میگویم این تقاضائی که شما از من دارید امکان ندارد ، نمیشود . این راحتتان میکند . اما نه این دلش میخواست که من بگویم بنده شما هستم ، چاکرشما هستم ، قربان شما میروم ویک نامه‌ای هم بدهم دستش برود بدود . یکسال بدود وبه نتیجه‌ای هم نرسد را ترجیح میدهد به آنکه به او بگویند همان دقیقه اول که آقا اینکار انجام پذیرنیست . این یکی از خصوصیات اخلاقی ایرانی است که هزاران بار با آن برخورد کردم . روزی نبود ، کمتر روزی بود که من از این جورتقاضاها نداشته باشم . به من مثلاً " میگفتند که اما شما اگربخواهید میتوانید این دستوررا بدهید . میگفتم البته اگربخواهم میتوانم اما نمیکنم برای اینکه نمیخواهم . میخواهم برخلاف این سنت رفتار بشود . من نمیخواهم برای شما یک کاری بکنم که برای دیگران نکنم . من نمیخواهم برای شاه یک کاری بکنم

که برای دیگران نکنم. وقتی که در-وردشاه خودش، خواهرهایش، برادرهایش میگویم نه، شما چه حقی دارید که همچین توقعی از من داشته باشید ؟ میرنجید برنجید. اگر یک آدم با انصافی باشید نباید برنجید. اما اگر آدم بی انصافی هستید میرنجید برنجید اهمیت نمیدهم. هر روز برای خودم دشمن ایجاد میکردم روی همین طرز رفتار. آسان نیست، کار کردن در ایران بسیار مشکل است برای اینکه کمتر آدمی پیدا میشود که بگوید برای من یکسان است. شما مرا خائن میدانید بدانید، شما مرا بداخلاق میدانید بدانید مرا دیکتاتور میخواهید بگوئید، هرچی میخواهید بگوئید امامن عوض نمیشوم، من تحت نفوذ تحت این نفوذ وزیر با این چیزها نمیروم. این یک نمونه ای از طرز فکر یک ملتی است که این بدبخت تا روزیکه مرد، تا روز آخر این همین لکه رویش ماند واین را اگر من الان میگویم برای اینکه این آدم را از نزدیک می شناختم. یک آدم بسیار شریفی بود، یک آدم بسیار لایقی بود، یک آدم بسیار وطن پرستی بود. وروی این صفات بودمن یقین دارم که فروغی این را آورد وزیر مالیه اش کرد. این آدم تا آنجائی که من اطلاع دارم با فروغی اینها ارتباطی نداشت، هیچوقت وارد در این چیزها نبود، یک آدم بسیار هم تلخی بود، خیلی تلخ، در برخوردش خیلی تلخ بود. هیچ اصلا" تو دل برو نبود که قربان صدقه و قربانت میروم ونمیدانم جون جونی من ویک کسی را راضی نگه دارد. او هم رک بود ومطالبش را میگفت. این آدم یکی دو دفعه سعی کرد یک چیزهائی نوشت توی روزنامه اش اما کدام ایرانی است که حوصله این را داشته باشد که این را بخواند و فهمش را داشته باشد و بفهمد. خیلی ها نمی فهمند. اینکه اگر به این تفصیل من توضیح دادم امیدوارم درآینده اشخاصی که این را میخوانند ویا می شنوند درست مطلب را روشن کرده باشم برایشان. تا ببینند چه جور قضاوت یک ملتی، ملت ایران، قضاوت قریب باتفاق مردم ایران روی چه پایه های غلطی برخلاف حقیقت، برخلاف انصاف، برخلاف منافع ایران. من بارها وقتی دفاع میکردم از خودم درمقابل تهمت هائی که بمن میزدند و تهمت هائی بود که من تعقیب میکردم. من در بانک ملی هفتاد و چند محاکمه داشتم. هر روزنامه نگاری که یک مطلبی را مینوشت که قابل تعقیب بود بدون استثناء فورا" عرضحال میدادم. آنوقت درخیلی موارد اینها را توضیح میدادم در روزنامه ها،

درمصاحبه‌ها یم. این را میگفتم . میگفتم بشراحتیاج به‌تشویق دارد. اگر ملتهای پیشرفته‌ای که‌رشدشان قابل مقایسه‌با ملت ایران نیست ازلحاظ فهم ازلحاظ درک مسئولیت ، احساس‌مسئولیتی که‌نسبت به‌مملکتشان دارند ... دستگاهشان دارند، به‌دولتشان دارند، به‌وظائفی که‌بعهده‌شان هست ... دراین ممالک چرا یک تشویق هائی هست؟ برای اینکه‌بشراحتیاج دارد‌به‌تشویق، بشرخوشش میآیدکه‌وقتی یک کاری راکرد، کارخوبی که‌کرد، بگویندبه‌به‌چه کار خوبی کرده‌وبه‌اونشان بدهند، به‌او‌لقب‌بدهند، به‌اوانعام بدهند، عکسش را منتشربکنند، درتاریخ بماند. این ملت انگلستان یکی ازملتهائی است که درر‌شدازخیلی ازملتهای دنیاجلواست. اینهاچرااین القاب رادارند. انواع واقسام القاب، انواع واقسام‌نشان. تمام اینها برای تشویق است که‌مردیکه خودش را به‌آب وآتش بیاندازدوبرود، آنزمانی که‌امپراطوری بودبرودکشته‌بشود درراه‌حفظ امپراطوری درراه‌افزایش‌توسعه‌امپراطوری . بشراگربنا باشدکه هر خدمتی که‌میکنداین راخیانت‌جلوه‌بدهند، دریک بلیون ده‌میلیون شایدیکنفرپیدا بشودکه‌حاضراست‌تمام این تهمت‌ها راقبول بکند، تمام این نسبتهائی راکه به‌اومیدهندقبول بکند، ازراه‌انجام وظیفه‌اش منحرف‌نشود. این کارآسانی نیست‌برای اینکه‌بارها میگویم خارجی ها بمن میگفتند، همان موقعیکه‌میدیدند من اینطورسختگیری میکنم نسبت به‌آنها وآنوقت روزنامه‌ها را میخواندندکه‌هرروز روزنامه‌ها بمن تهمت میزدند، هرروز. بمن میگفتندآخه‌شما برای خاطرکی اینکار را میکنید؟ میگفتم برای خاطرخودم، خودم. من بایددروجدان خودم ازعملی که کردم‌راضی باشم‌واطمینان داشته‌باشم. ولذت‌گفتم میبرم ازاینکه‌یک کارصحیح که‌کردم که‌کمترکسی جرئت‌انجام این رادارد. این راطوری جلوه‌میدهندکه‌مثل اینکه‌خیانت‌است. اما‌چون خودم میدانم این خیانت‌نیست ، خدمت به‌مملکتم است‌میکنم وازاین لذت‌میبرم . بارهاشدکه‌دربانک ملی من خواستم یک کارهائی بکنم. یک موردش‌این بودکه‌میخواستم تمام نقره‌ها را تبدیل به‌طلا بکنم وکردم.

اشخاصی که از دوستان من بودند و معتقد به من بودند آمدند به من گفتند نصیحت به شما میکنیم نکنید آقا اینکارها را. کی از شما همچین توقعی را دارد؟ قبل از شما کسی اینکارها را کرده؟ شما چرا اینکارها را میکنید؟ اینکارها را نکنید برایتان تولید زحمت خواهد شد و حق هم داشتند. اعلام جرم شد بر علیه من. این را بر علیه من اعلام جرم کردند که یکی از موارد ی بود که وقتی که به قوام السلطنه گفتم که مرا احضار کردند به دیوان کیفر گفت که شما نباید بروید در دیوان کیفر. آن مستنطق را خواست و وزیر دادگستری را هم خواست وگفت در دفتر شما تحقیق بشود. عین همان پیش بینی هائی که کرده بودند. یک مورد دیگری بود، از آن تصمیماتی دارم میگویم که احدی نمیگرفت در آن شرب الیهودی که در ایران وجود داشت که هرکس هرتهمتی که میخواست به یکنفر میزد و مصون بود، هیچکس تعقیب نکرد. من وقتی که تصمیم گرفتم تعقیب ...

... وقتی بردم در شورای عالی بانک اشخاصی مثل حکیم الملک یک پارچه ایمان و امانت و تقوی و حسن نیت گفت آقای ابتهاج ببینید روزی نیست که بمن تهمت نزنند بمن بد نگویند، اعتنا نکنید. گفتم آقایان من نمیدانم شما چطور میتوانید تحمل بکنید. من نمیتوانم و اگر نتوانم اینکارها را بکنم از بانک میروم. من که نمیتوانم بیایم مخارج محاکمه این را از جیب خودم بدهم، این مربوط به بانک است. من اگر اینکارها را نکنم بانک از بین خواهد رفت برای اینکه یواش یواش مردم باور میکنند، مردم بمحض اینکه باور کردند که رئیس بانک یک همچین آدم خائن پستی است که یک همچین کثافتکاری ها و خیانت هائی میکند دیگر اصلاً اعتباری برای این بانک قائل نیستند. یک بانک شصت ساله انگلیسی آنجا است، پول هایشان را از اینجا میکشند و میبرند آنجا. این بانک باید اصلاً درش را تخته کرد و گرنه اصلاً ورشکست میشود بنا براین خب باتفاق آرا تصویب کردند. یکی از موارد دیگری که من از آن تصمیماتی گرفتم که با علم به اینکه خطربرای من دارد این بود که خواستم خزانه بانک را، موجودی طلا و فلزات خزانه بانک ملی را رسیدگی بکنیم. من وقتی گفتم اینکارها را میکنم آمدند گفتند والا نکنید آقا، نکنید اینکارها را. برای اینکه الان از اول تأسیس بانک تا حالا که خیال میکنم شانزده یا هیجده سال بود، برای اینکه بانک ملی تاریخ تأسیسش را الان درست

بخاطرندارم اما خیال میکنم که شانزده یا هیجده سال بود آنوقتی که من این حرف را زدم وگفتم این تصمیم را میگیرم. گفتم که تازه ما اینکار را بکنیم کسر پیدا میشود. خب من این کسری را تأمین میکنم از پول بانک و اعلام هم میکنم که این طورشد. اینقدر کسر داشتیم. مردم از این ببعد بدانند که وقتی که ما میگوئیم که تا مثقال آخر طلا داریم بدانندکه این راست است. شما تا حالا این تصدیقی را که گرفتید هیچیش را بدون اینکه اطلاع داشته باشید. خب یک عده ای متقاعدنشدند وکردم اینکار را. مدتها طول کشید برای اینکه یکایک تمام این فلز، شمش، مسکوک، زینت آلات طلا، اینها جزو پشتوانه بود، اینها را تمام را رسیدگی بکنند یک مدتی طول کشید. بعدا ز این معلوم شد که یک کیلو و فلانقدر طلا کسرداریم. این را من دربا را رطلا را خریدم وتوی گزارش بانک این را ذکرکردم. یک حملاتی شد، اما با تهایت شهامت وصراحت گفتم. که این وظیفه ای بود که میبایستی اسلاف من کرده باشند، نکردند. من اینکاری که کردم این یک خدمتی است که به بانک کردم واین بمن تذکرداده شدکه نکنم اما کردم برای اینکه این را از وظائف اولیه خودم میدانستم. من هراسی ندارم از اینکه یک کاری را که میکنم ومعتقدهستم که درست کردم بکنم، واهمه ندارم. یکی از موارددیگری که، از کارهائی که کردم که هیچکس نمیکرد هیچکس. نه فقط ایرانی نمیکرد خارجی هم نمیکرد. وقتی که تصمیم گرفتم طلا بفروشم میبایستی قیمت طلا را یک کسی تعیین بکند. قانون تأسیس بانک ملی میگویدکه تعیین نرخ خریدوفروش زروسیم، طلاونقره، با شورای عالی بانک است. خب من برخوردکردم به این اشکال. رفتم درشورا. گفتم که من تصمیم گرفتم که طلا بفروشم، این را برای نجات پول ایران از واجبات میدانم. این باید حتما" اینکار بشود. برخوردکردم به این اشکال. چه جوری اینکار را بکنیم؟ شما روزهای شنبه تشکیل جلسه میدهید. دریکروز ممکن است دودفعه یا سه دفعه نرخ باید عوض بشود. گفتندکه نظرخودتان چیست؟ گفتم نظرمن اینست پیشنهاد میکنم که بمن این حق تعیین نرخ فروش طلا را، که از آنکه میگویدخرید و فروش طلا ونقره با شما است، این را بمن واگذار بکنید. من درآخرهفته هرروزشنبه

به شما میگویم درهفته گذشته چه مقدار فروختیم، به چه قیمتهائی فروختیم وچرا نرخ تغییرکرد. باتفاق آراء تصویب کردند. خوشبختانه، نمیدانم این از آن تصادفات عجیبی است، همه چیز هرچیزی راکه من کردم بمن تهمت زدند این یکی را اصلا" هیچ توجه نکردند. اگراین آمده بود به محکمه ودیوان کیفر حتم دارم ازمن قبول نمی ـ کردند، ازشورای عالی بانک قبول نمیکردند، آنها راهم درازمیکردند ومیگفتند قانون این حق را به شما داده، شما چه حقی داشتید این را تفویض بکنید به یکنفر رئیس، به یکنفر وآنهم بها را ده خودش؟ اجرایش هم اینطوربود که صبح که من میآمدم به بانک، رئیس فلزات اداره خزانه بود. اتفاقا" اسمش هم خزانه بود. درهمان مراحل اولیه آقای خزانه میآمد درئیس اداره خزانه بانک ومیگفت که دیروزفروش ما اینقدربود، هجوم زیادبود، تقاضا زیادبود. میگفتم دوتومان ببریدبالا. میرفت واین پرونده بسته میشدتوی مغزمن. اصلا" هیچ تا فردا که میآمدمیگفت اینطور. میگفتم بازیک تومان ببریدبالا، دوتومان ببریدبالا، یا بیا وریدپائین. این نوسان این نرخ، گفتم ازآنجائی که بخاطرم هست ازچهل وهشت تومان بود ـ پهلوی چهل و هشت تومان تا هفتادودوتومان ـ صدوبیست وچهارمیلیون تومان سودخالص بانک بود ازاین معاملات. حالا این را میگفتندجنون. میگفتند احمقی. آخرچطوریک همیچین مسئولیتی قبول میکنید؟ اگراین مسئولیت را قبول نمیکردم اصلا" کاری انجام پذیرنبود. غیرممکن بودمن میتوانستم موفق بشوم دراجرای این فکرم که برای اعتبار پول ایران، برای حفظ پول ایران، من اینکار را واجب ولازم میدانستم، ضروری میدانستم، تنها راهی بودکه ایران نجات پیدا بکند. چرا؟ برای اینکه جنگ است. سه قشون اجنبی آمده است ایران. احتیاجاتی که به ریال دارندبیسابقه است. هیچوقت ایرانی اینقدرریال احتیاج نداشت که اینها برای قشون هایشان لازم داشتند. ازآنها ارز میگیرم تمام تبدیل شده به طلا. اما کدام ایرانی باور میکردکه این طلاها واقعیت دارد، باورنمیکرد. این طلاها را واردکردم حالا میخواهم به مردم ایران طلا بفروشم. هجومی که آوردندمیگویندتمام این باجه های بانک را خرد کردند. توی باغ باجه های آهنی درست کردم تمام را شکستندازبس که هجوم آوردند.

تا میخریدندمن فروختم. هی فروختم. هی نرخ را بردم بالا هی خریدند. تا رسید بهیک جائی که دیگرا طلا" دیدندکه اشباع شدنددیگر. عجلهای لازم نیست داشته باشند. هروقت میخواهندمیتوانندبیایندبروندپشت باجهبخرند. یک چیزی شد عادی. اما این نجات دهندهپول ایران شد. تمام محافل بانکی دنیا این را میدانندچهچیزباعث شدکهمن توانستم پول ایران را حفظ بکنم. این را میدانستند ومیدانستنداین ابتکارمن است ومیدانستندکهچهمنافعی برای بانک هم دربرداردم. امادلم میخواهداشخاصی راکهجای من بودندواینکاررا میکردند پیدابکنم. نمیگویم درایران نبود، درخارجه- من سروکاری کهداشتم باآمریکائیها، باانگلیسیها باسوئیسی ها، بافرانسوی ها، باآلمانها یکدامشان اینکاررانمیکردند.میگفتند بمن چهآقا، مگراینکهبروندقانون راعوض بکنند وقانون اجازهبدهدبهشخص من. مگرهمچین چیزی میشد؟مگرامکان داشت کهمن بروم ازمجلس اختیاربگیرم بهشخص من یک همچین چیزی رابدهند؟درهمان موقعی کهمن اینکاررا میکردم یک عدهازهمین آقایان نمایندگان مجلس مرا ناصالح میدانستند. چرااین مشکلات هست؟ برای اینکهعقیدهعموم مردم بواسطهضعفشان، بواسطهضعف اخلاقیشان - ایرانی فکرمیکند من سگ کی هستم کهبتوانم درمقابل قدرت خارجی بمانم. من هیچوقت این عبارت را در عمرم بکارنبردم. دفعهاولی هم کهشنیدم مصدق السلطنهدرمجلس گفت من سگ کی هستم این یک شوکی برای من بود. من فکرکردم کهاه این آدم کهاینقدرمردم بهاوعقیدهدارندچطورهمچین چیزی را میگوید؟ آخرازاین عبارت اینقدرمن بدم میآیدکهآدم خودش را باسگ مثلا" مقایسهبکندوبگویدمن سگ کی هستم کهبتوانم همچین کاری را بکنم. نخیر، من یک کاری راکهمیتوانستم بکنم ابا نداشتم ،خجالت هم نمیکشیدم کهبگویم بله من اینکاررا میتوانم بکنمواینکاررا بهترازهرکس هم میتوانم بکنم. همانطوری کهبهمیلسپو هم گفتم کهدردنیا کسی نیست، درآمریکا کسی نیست کهبتواند بانک ملی را مثل من ادارهبکند. این را رفت کتاب نوشت. درکتابش مینویسدکه این آدم بحدی خودخواهبودکهعقیدهاش این بودکهبرهرآمریکائی برتری داردواین

عقیده را هم به من میگفت . بدیهی است میگفتم برای اینکه عقیده ام این بود و عین حقیقت بود . یک آمریکائی ممکن نبود بیاید در ایران و یک همچین تصمیمی را بگیرد . یک آمریکائی ممکن نبود بیاید در ایران و آشنائی داشته باشد به روحیه ایرانی آنطوریکه من داشتم که بتواند این بانک را اداره بکند . وبعدهم برخودش هم مسلم شد که همین طورهم بود وبعد بمن گفت که من الان بعد از چند ملاقاتی که با شما کردم تصدیق میکنم که شما از آن آقای لاکانست که من درنظر گرفتم برای بانک ملی شما از او بمراتب صالح ترهستید . گفتم من این را که معتقد بودم ، متشکرهستم که از زبان شما می شنوم . ایرانی یک کسی است که باید با خضوع وخشوع اظهار عجز و خودش را کوچک بکند و بگوید بله من که جسارت نمی کنم ، بنده کسی نیستم . من از این چیزها بلد نیستم . این را باید ریشه کن کرد در ایران ، این را باید به ایرانی تزریق کرد که آقا تو آدمی بمان روی پای خودت ، شخصیت داری ، دفاع بکن از شخصیتت باید روی حیثیتت . با هیچ انجکسیونی نمیشود این را تزریق کرد به ملتی مگر اینکه در یک محیطی باشد که ببیند . نه فقط رئیسش اینکار را میکند ببیند که اگر مرئوسش هم اینکار را کرد از او حمایت میکند . رئیس شعبه مرا متهم کرد . قوام السلطنه به من نوشت که منفصلش بکنید این کسی که رئیس شعبه پهلوی است . رفتم پیشش گفتم آقا برای چی ؟ گفت برای اینکه این آدم طرفدار شوروی است و با شوروی ها رابطه دارد . گفتم کی گفت ؟ فرستادم و تحقیق کردند . وقت برای او دلائلم را آوردم که استاندار گیلان رفته و به او گفته است که تو باید رئیس انجمن ایران و شوروی باشی بزور گردنش گذاشته . به او گفتم . گفتم ملاحظه میکنید این است نتیجه این گفته . آنوقت گفتم این را کی گفته ؟ گفت پیشکارش در لاهیجان . گفتم برپدرشان لعنت . گفت نه نحش ندهید . گفتم برپدرشان لعنت ، این همین است دیگر . این برای اینکه وام خواسته به او نداده اند ، رفته یک همچین تهمتی زده . منهم اگر این را بر داشته بودم یک آدم بیگناه ... گفتم اینست ، اینست که ایران را خراب میکند . بارها این را به شاه گفتم . درموارد بسیاری این را به شاه گفتم . گفتم مثلا" همین قضیه خوزستان بود ، نیشکرخوزستان ، له وعلیه ، اینقدر بمن دستور دادند از دربار . علا وزیر دربار

نامه‌نوشت که زمینی را که خریدید برای نیشکر پس بدهید. گفتم پس نمیدهم. این شروع شد. وراه‌نجات خوزستان این نیست که شما میفرمائید که برای وضع خوزستان نباید یک عده‌ای ناراضی باشند. گفتم اینها دعا میکنند به من. کسی ناراضی است؟ آن اشخاصی که متضرر میشوند از این کارهائی که من میکنم. یک عده‌ای، یک شیخ پولداری. راه‌نجات ایران اینست. خب باید آدم آنوقت در این موارد وقتی که اول گفتند زمین گران خریده، بعد گفتند بزور گرفته. به شاه گفتم. گفتم ملاحظه میفرمائید اعلیحضرت چرا کار کردن در ایران مشکل است، چرا مردم دست به کارهای مثبت نمی زنند برای اینکه نتیجه‌اش اینست.من یک کاری را دارم میکنم که تردید نیست، بزرگترین کاری است که در ایران دارد میشود. نیشکر را در جائی میخواهم بکارم که نمونه خواهد شد. نمونه دنیا شد، رکورد دنیا را شکست. آن زمان نمیدانستم دنیا ...اما میدانستم برای اینکه بمن گفتند. آن متخصص گفت یکی از مستعدترین جاهای دنیاست. گفتم من اینکار را بخواهم بکنم آنوقت توسط دفتر خودتان، وزارت دربار را زمن مواخذه کردند. بمن مینویسند نکنید. گفتم اینست مردم نمیکنند.یک کاری باید کرد که دفاع کرد. حمایت کرد از اشخاصی که جرات اینکار را دارند. بهمین جهت هم است که در خارجه در خیلی کشورها، نشان میدهند، لقب میدهند، تبلیغ میکنند توی روزنامه‌ها آن کشورهائی که ننان وایـن چیزها ندارند. حتی دموکراتیک ترین کشور دنیا هم نشان دارد. آمریکا هم نشان دارد هست. البته آن برای خدمات جنگی است. اما در موارد دیگر افکار عمومی را کی تشکیل میدهد؟ مطبوعات. مطبوعاتی که وقتی یک حقیقتی را ببینند بیان میکنند دفاع میکنند از یک آدمی. یک آدم درستکاری را وقتی که بخواهد جامعه به غلط گناهکار جلوه بدهد، آزارش بدهد، زندانیش بکند، آنطوری برای دفاع از این قیام میکنند کسی جرأت نمیکند یک همچین کاری بکند. اما در مملکت ما، اینهم از معجزاتی که وقتی که من زندانی شدم یک روزنامه‌هائی بودند که از من دفاع میکردند. واقعا " معجزه است.

س ـ در ایران؟

ج - در ایران . عباس مسعودی دارائیش همه اش در اختیار شاه بود . شاه یک روز اراده میکرد این را میتوانست نابود بکند . چه کرد؟ از من دفاع کرد . نه یکدفعه چندین بار وقتی که در زندان بودم . خب این چیزها برای من لذت بخش بود . روزنامه های دیگری که اصلا" نمی شناختم آنها هم دفاع میکردند . اما اینها استثناء بودند . اکثریت با آن اشخاصی بود که تهمت میزدند ، و اکثریت مردم هم با آن اشخاصی بود که این تهمت ها را باور میکردند . حالا من اگر یک بختی داشتم ، خوشبخت بودم از اینکه بمن این فرصت داده شد که بمانم و بتدریج ثابت بکنم که این مطالبی را که بمن تهمت میزنند و بمن میبندند صحیح نیست ، لااقل برای یک عده زیادی از ایرانیها . خوشبختی من این بود که نتوانستند مرا بردارند . اگر موفق میشدند ، همان روزهای اولی که من آمده بودم به بانک ، آن قانون را بگذرانند که هفت نفر دولت پیشنهاد بکند که یکی را آنها انتخاب بکنند . من جزو آن انتخاب شدگان نبودم بدون شک . یک نفر دیگر میآمد تا دنیا دنیا بود این لکه روی من میماند که این یک آدم بود اجنبی پرست خارجی ها آوردندش مجلس شورای ملی ، نمایندگان محترم مردم ایران ، او را راندند . اما ماندم ونتیجه اش این شد که تمام آن اشخاصی که این تبلیغات را برعلیه من شروع کردند ، ابوالقاسم نراقی ، مؤید احمدی آمدند و ایمان پیدا کردند به من ، بدون اینکه بمن بگویند ما همه جا پشت سر من دفاع میکردند برای اینکه در عمل دیدند . این شانس را همه کس ندارد . این جرأت را هم همه کس ندارد . این وظیفه متصدیان امور است . هرکسی بخواهد یک ملتی مثل ملت ایران را اصلاح بکند یکی از بزرگترین اصلاحاتش اینست که طرز فکرش را باید عوض کرد . تا زمانی که ایرانی به راحتی بتواند مردم را ، ایرانی - های دیگر را متهم بکند که نوکر اجنبی هستند . خلاف این را هم نمیشود ثابت کرد . من نمیتوانم بیایم در یک مرجعی بیایم ثابت بکنم ، دلیل بیاورم ، برهان بیاورم که ثابت بکنم که من آقا اجنبی پرست نیستم ، من خائن نیستم . این خیلی مشکل است یک چیزی است که اثبات خلافش کار آسانی نیست . تا زمانی که این طرز فکر وجود دارد و این فکر اکثریت مردم یک قومی است امید زیادی به این مملکت نمیشود داشت . برای

اینکه دزد و درست یکسان با آنها رفتار میشود. انسان ترجیح میدهد که دزد باشد اقلاً وقتی کنار شگذاشتند، بیرونش کردند بتواند خودش و زن و بچه اش براحتی زندگی بکنند، یک ذخیره ای داشته باشد. این خیلی طبیعی است، این غریزه طبیعی افراد بشر است. این را باید عوض کرد. برای عوض کردن این چه اشخاصی لازم هستند؟ اشخاصی که ایمان داشته باشند خودشان به این اصول. از من مثلاً سئوال میشود که عقیده شما راجع به آینده مملکتتان چیست؟ اگر یکروزی این مملکت از شر این آدم کش ها، آدم خورهائی که گرفتار شده خلاص شد. من تنها جوابی که میتوانم به آنها بدهم اینست که اشخاصی که ادعا میکنند که میخواهند بروند ایران را نجات بدهند باید اشخاص صد در صد پاک باشند، مؤمن باشند. اگر جنبه شارلاتانی دارد توصیه من به اینها اینست که این کار را نکنند فایده ندارد. برای اینکه برعکس این گناه دارد. شما این جرأت را داشته باشید که بروید با این نیت که ما میرویم فقط و فقط با این مقصود با این منظور که به این مردم خدمت بکنیم و تعهد میکنیم جز این کار منظور دیگری نداشته باشیم. و اشخاصی را هم که دعوت میکنیم به همکاری خودمان اشخاصی باشند که اطمینان داشته باشیم دارای این نیت و این خاصیت هستند، نه اینکه یک اشخاصی هستند که با کمال وقاحت میآمدند به من میگفتند آقا یک کاری بکنید که به ما یک شغلی بدهند در خارج، میخواستند بروند در یک جائی سفیر بشوند، وزیر مختار بشوند که حتی المقدور در یک مملکتی باشد که ایرانی کمتر باشد که از آن ایرانی عبور هم نکند که بروند آنجا راحت، ببیندازند پا یشان روی پایشان، عنوان داشته باشند حقوق داشته باشند و لی کار نکنند. باید به این چیزها خاتمه داد. باید اشخاصی به این کار خاتمه بدهند که خودشان مؤمن به این طرز فکر باشند، به این طرز عمل. والا اگر یک کسی بخواهد برود با همان نیتی که سابق در ایران هم میآمدند سر کار من امیدی برای آینده ایران نمی بینم. ممکن است وضع ظاهری ایران خیلی هم خوب بشود اما این مسائل اساسی همیشه وجود خواهد داشت. یک مملکت عقب مانده ای را باید افراد نجات بدهند، باید افراد اصلاح بکنند. بخودی خود که این کار انجام پذیر نیست. این افراد خارجی هم نمیتوانند باشند. این دیگر تکنولوژی خارجی در این کارها هیچ مؤثر نیست. شما بزرگترین متخصصین و ماشینهای

دنیا را بیاورید این تأثیری ندارد در این طرزفکر در این روحیه ایرانی. این را با یدیک فکری کرد برایش. ایرانی را با یدبه او تزریق کردکه آقا تو آدم هستی تو یک شخصیت داری تو بمان، کارت را صحیح بکن منهم پشت سرتو هستم. هیچ قدرتی نمیتواند تورا تکان بدهد، بشرطی که وظایف خودت را با امانت انجام داده باشی و این را وقتی که یکسال، دوسال، سه سال دید ودرعمل دیدکه برای این کسی که درر أس این دستگاه قرارگرفته چیزیکه مهم است امانت است، انجام وظیفه است، حتی اگربه او هم بدبگویند حتی اگربرعلیه اش هم کتاب منتشرکرده باشند. بزرگترین وبدترین تهمت ها را هم به او زده باشند اما این آدم اگرمعلوم بشودکه شخصی است که صلاحیت داردبه او کار بدهند. یک کسی را که متهم کردندبه نادرستی اگرنادرست نیست هیچ قدرتی نمیتواند او را عوض بکند. یک کسی که مرتکب خیانت شده، دزدی شده، تقلب کرده بیرونش میکنندهیچ قدرتی درروی زمین نمیتواند این را برگرداند. اینها یک چیزهائی است که بعقیده من از تجربه یک عمربدست من آمده که در ایران نتیجه میدهد بمن بارها میگفتند تو ایرانی را نمی شناسی، تو اصلا" نمیدانی با چه افرادی سروکار داری، مگرمیشود این طرزدر ایران کارکرد؟ من نشان دادم. دربانک ملی نشان دادم، درسازمان برنامه نشان دادم، یک دوره کوتاهی درسفارت ایران که پاریس بودم نشان دادم. طرزفکرشان طرزکارشان عوض شد. من معتقدم انسانی که به یک مسائلی ایمان داشته باشدواز راه راستی که برای خودش اتخاذ کرده اگرمنحرف نشود میتواند صدها، هزاران، صدها هزار افراد را تحت تأثیرقرار بدهد وواداربکندکه اینها درستکار باشند. ایرانی بدبخت گناهی ندارد وقتی که حقوقی که به او میدهندکافی نیست برای تأمین حداقل نان وغذای روزانه زن وبچه اش. هرملتی را شما بگذارید جای ایرانی وبا او این رفتار را بکنید یکنفردرستکاربرای نمونه پیدا نمیشود. با زشکر میکردم افتخار میکردم، مباهات میکردم، با همین وضع بدبختی میدیدم یک افرادی با نهایت فلاکت زندگی میکنند اما درستکار هستند. این نشان میدهدکه ایرانی ها نطوریکه بارها گفتم هما نقدر استعداد داردکه درستکار باشدکه نادرست باشد، بسته به اینست که چه محیطی باشد. وقتیکه برایش مسلم شدکه دزدی ونادرستی صرف نمیکنند

به‌ضررش است . او آنقدرشعورداردکه‌آن راه درستکاری را پیش بگیرد بشرط اینکه ازکسی که یک همچین توقعی دارید حداقل زندگیش را تأمین بکنید والا اگربنا باشد که‌زنش ناخوش بشودووسیله‌نداشته‌باشد ، پول نداشته‌باشد ، استطاعت نداشته‌باشد برای معالجه‌اش ، بچه‌هایش را استطاعت نداشته‌باشدبفرستدبه‌مدرسه ، استطاعت نداشته‌باشدبه‌اینها غذای کافی بدهدآنوقت توقعتان بیجاست - توقعی است که‌فوق بشراست این توقع را نبایدداشت . این بطورخلاصه ، حالا حاشیه‌رفتم چندین بار هم حاشیه‌رفتم اما این یک چیزهائی بودکه‌شایدجاهای دیگرمیبایست بیان شده باشد این را من حالا اینجا گفتم. راجع به‌مشکلات بانک ملی که‌بیان کردم چندتا ازآن را ذکرکردم . مثالهای متعدددیگری هم هست اما شایدهمین کافی باشد .

س - شما فکرمیکنیدعلتی که‌گفتیدکه‌مردم ، کسی که‌کارمیکند تشویق لازم دارد یا لازم داردکه‌به‌یک نوعی برایش تبلیغ‌بشود . علت این رفتارروزنامه‌نگاران وجراید درزمان جنگ ویک دوره‌کوتاهی بعدازجنگ چه‌بود؟

ج - برای اینکه‌بیشترروزنامه‌نگاران ازپست‌ترین افرادبودند . یک اشخاصی بودند که‌تمام صفات رذل یک بشردراینها وجودداشت . بیشترشان خودشان را میفروختند ، برای یک مبالغ ناچیزی میفروختند . نه‌فقط به‌ایرانی میفروختندبه‌خارجی هم می - فروختند . شما ازیک همچین اشخاصی توقع ندارید . معجزه‌است بعقیده‌من که‌توی یک همچین طبقاتی ، توی یک همچین اشخاصی آنوقت پیدا بشوندآنهائیکه‌بدون هیچ استفاده‌مادی دفاع بکنندازیک آدمی که‌تشخیص دادنددرستکاراست ، تشخیص دادند به‌وطنش ، به‌مملکتش داردخدمت میکندبدون اینکه‌یک دینارازاو استفاده‌برده‌باشند ازاین جوراشخاص من وقتی که‌میدیدم امیدوارمیشدم میگفتم هست این هست . من همیشه‌معتقدبودم که‌شایدازصدنفرایرانی پنج نفرشان قابل اصلاح نباشند ، نودوپنج نفرشان را میشوداصلاح کرد . یک اقلیت کوچکی هستندکه‌اینها اصلاح پذیرنیستند آنها راآدم بایدکناربگذارد ، صرفنظربکند ، یک فکردیگری برایشان بکنداما آن نودو پنج درصدی که‌قابل اصلاح هستند هدف این باشدکه‌آنها رابراه راست هدایت بکنند البته‌این یک عملی نیست که‌درظرف چندروزیا چندسال انجام شود . این یک برنامه

درازمدتی است که تمام اشخاصی که می‌آیند در مقامات حاکمه ایران قرار میگیرند اگر معتقد باشند، اگر وافعا "ایمان داشته باشند به این مسائل و شروع بکنند به اجرای این برنامه و اجرای این اصل روزی خواهد رسید که به آن نتیجه خواهند رسید و آن نتیجه را بدست خواهند آورد که ایرانی خودش تشخیص بدهد که مصلحتش در این است که درستکار باشد وظیفه‌شناس باشد، راستگو باشد، با جرأت باشد، وظیفه خودش را اجرا بکند و اگر نمیتواند اجرا بکند سعی بکند به رفع مشکلات و در بیان موجباتی که مانع کارش میشود. بجای اینکه تشویق بکنند که آقا تورا چه کار به این کارها؟ تو ساکت باش تو کارت را بکن، کسی از تو همچین توقعاتی را ندارد، تو بکن کار خودت را، مگر کسی قدرترا میداند؟ بارها بمن گفتند تو برای کی اینکار را میکنی؟ برای آن دنیا این کار را میکنی؟ کسی که اصلا" ترا به این صفات نمی‌شناسد. ترا قبول ندارند، ترا اصلا" خائن میدانند، تو برای چه اینکار را میکنی؟ ..

روایت کننده : آقای ابوالحسن ابتهاج
تاریخ : ۳۰ آگست ۱۹۸۳
محل : شهرکان ـ فرانسه
مصاحبه‌کننده : علیرضا عروضی
نوارشماره : ۴۳

س ـ امروز اگر موافق باشید یک مطالبی درمورد خانواده‌تان و ایام کودکی تان وخاطراتی که از زرشت در آن زمان دارید .

ج ـ پدرمن از اهالی گرکان بود ،گرکان یک دهی است نزدیک تفرش و اهالی تفرش وگرکان به این معروف هستندکه جائی است که مستوفی از آنجا میآید . بیشتر مستوفی های ایران ،که مقصوداز مستوفی ها هم اشخاصی بودندکه سواد فارسی وعربی وخط وحساب داشتند ، معروف هستندبه طبقه‌ی مستوفی و اینها بیشتر از تفرش وگرکان هستند ، اهالی تفرش وگرکان . پدرمن گرکانی بود واز خانواده‌ی روحانی . یا پدر پدرمن یا عموی پدرمن درآنجا مجتهد بود و بستگانش هم که بعضی وقتها از گرکان میآمدند تمام آنها از همین طبقه بودند طبقه‌ی آخوند . اما پدرم ازبهائی های بسیار متعصب بود حالادرچه تاریخی وکجا وچطور این بهائی شده بودنمیدانم ؟ ولی بطورکلی میدانم که بعضی از همین خانواده‌های آخوندوروحانیون اینها وقتیکه تبلیغ میشدندوبهائی میشدند بسیاربهائی های متعصبی میشدند پدرمن ازآنجمله بود فوق العاده دراین عقیده‌ی بهائی تعصب داشت وخانه‌ی ما هم،که بعد هم تشریح خواهم کرد یک مرکزی بودبرای ، درواقع مثل اینکه یک مهمانخانه‌ای بود ، بهائی هائی که میآمدنداز ایران که بروندبه‌اروپا یا از اروپا برمیگشتند چون سرراه بود ، آنوقت راه اروپا هم منحصربه رشت وانزلی بود . ومادرم از یک مسلمانهای بسیار بسیار متعصب بود بطوریکه من آنچه که بخاطردارم همیشه مادرم سرنماز بود یانشسته بود قرآن میخواند یانماز میخواند داشم واین کانتراست عجیبی بود، تضادعجیبی بودبین پدرم ومادرم ،بطوریکه

خواهرهای مرا مادرم تحت نفوذ قرارداده بودوآنها بیشترمسلمان تربیت
شده بودند ، وپسرها یعنی من وبرادرم تحت نفوذ پدرم بودیم که خیلی
تاءثیر داشت اخلاق وافکار او. پدرم آدم بسیار بسیارقوی الاراده‌ای بود.
یک آدمی بودکه اوشوخی نمیشدکرد ، یک آدمی بودکه دیسیپلین برقرار
میکرد.وهمه هم ازاوملاحظه میکردندومیترسیدند هم درخانواده وهم درخارج
درکارهایش بسیار بسیارجدی بود فوق العاده وباخشونت هم با مردم رفتار
میکرد.یعنی کم حوصله بودواهل تعارف آن اخلاق معمولی ایرانی راکه
به تعارف بگذرانند وسعی بکنندکه مردم راجلب بکنند مطلقا این صفات
رانداشت. ریش داشت ولباسی که میپوشید اتفاقا" ازعجایب است که
Redingote میپوشید آنوقت معمول بودمردم سرداری میپوشیدند
اما پدرمن سرداری نمیپوشیدRedingote هم یک چیزی است شبیه به
سرداری که به انگلیسی میگویند Frock Coat وفرانسه میگویند
Redingote یعنی مثل سرداری است منتهایش یقه‌اش بازویقه‌ی‌دوبل که
باآن فوکل وکراوات میبندند.بعضی وقتهاکراوات می بست وبعضی وقتها
هم نمی بست همینجوربا پیراهن ایرانی ولی این Redingote رامیپوشید
هیچوقت بخاطرندارم که سرداری پوشیده باشد برای اینکه آنوقت معمول
نبود ، مطلقا معمول نبودکه کت بپوشند . حتی موقعیکه من درتهران زندگی
میکردم ودربانک شاهی بودم یعنی بعدازه۱۹۲ با بعضی ازدوستانم که
معاشرت داشتم منجمله با رضا بوشهری بودکه پسر حاجی معین تجاربوشهری
بود. اویک روزی بمن گفت که ماعباهای خیلی خوب بوشهری داریم بیا
بمنزل یکی ازاینها راانتخاب کن . من درعمرم عبا دوش نکرده بودم .تعجب
کردم گفتم ، یکدفعه بفکرم رسیدکه مبادا.. این بداوگفتم ، مبادا مثلا"
تونا راحت شوی که با من بیرون میآئی . آنها همه‌شان عباداشتندومن عبا
ندارم وعبا نمی پوشم اگراینطوراست خب مجبورنیستی با من معاشرت بکنی .
گفت نه نه من اصراری ندارم . اما هیچوقت من عبا دوش نکردم وتمام

طبقه‌های جوان ، اسرداری میپوشیدند با عبا یا سرداری بدون عبا . ولی من درعمرم عبا دوش نکردم وهمینجور مثل بقول آنوقت‌ها فرنگی مآبانه لباس میپوشیدم که خیلی هم به نظرمردم زننده بود که آدم کت‌کوتاه بپوشد . پــــدر من به‌اینجهت لباس بلندمیپوشید ولی‌عین Redingote بود .در طفولیت ما درتهران زندگی میکردیم .خیلی خیلی کوچک بودم حالادرســـت بخاطرندارم که خانه کجابود اما مدرسه تربیت میرفتیم برادرم غلامحسین خان و من،غلامحسین‌خان دوسال ازمن بزرگتربود فرزنداول بود ، من دوم بــــودم بعدسه تادختــــر ، خواهرداشتم وآخری احمدعلی خان بودکه پسربود کــــه شش‌تا اولادبودیم . ومدتی‌درتهران بودم که گفتم مدرسه تربیت میرفتیــم وبعدازیک مدتی آنهم بچه مناسبت نمیدانم رفتیم رشت سکونت کردیم ، هیچ بخاطرندارم هرچندبچه بودم دلیلش را هم نمیدانم . ولی قبــلا" پــــدرم یک مدتی دررشت بود ومادرم راکه‌یک رشتی بود ازدواج کرده بود ، مــادرم ازخانواده‌ای بودکه ملک داشتند درمثلا" فومن وشفت یک‌املاکی داشت کــه به‌اندازه‌ای بودکه میتوانستندنسبتا " راحت زندگی بکنند . شغل پدرمــن هم آن زمانی که مادررشت بودیم پیشکار سپهداررشتی بود که امــــلاک سپهدار دست‌اوبودواواداره میکــــرد وبادرآمدی که ازملک مادرم میرسید وحقوق پدرم یک زندگانی‌میکویــم متوسط ومرفه‌ای داشتیم . بطوریکــــه مثلا" پدرم اسب ودرشکه داشت وازقفقاز اسب واردکرده بود ، یک‌جفت اسب کهربودندواین راخوب بخاطردارم که درخیابانهای سنگ فرش رشت هردفعــه که ازدورصدای پای اسب اینها را می شنیدیم میدانستم که درشکه اســـت یااینکه‌پدرم دارد میآید. ویک سورچی داشتیم برج علــــی بود یک ترکــی بودکه اوراچی میگفتند ش؟ همین مثــــل اینکه میگفتنددرشکه داربــود زنش‌توی خانواده‌ی ماکارمیکردزن خیلی بافهمی بود ، زن مسنی بودوایــن مثلا" کلفت ارشدبودکه موردا‌حترام مادرم بود میآمدمی نشست وبامادرم با بچه ها . بعدیک کنیزخریده بودند. اینهم یکی ازغرایبی است کـــــه

خوش قدم نام است که ازآفریقا خریدند وآوردند واین را به نظرم آنوقت میگفتندکه ۱۲۰ تومان خریده بودند . وآنوقت معمول بود.این کنیزه این دختره آمدتوی خانواده ما بزرگ شد بعدما درم این را عروسی کردبرایش زن یکی ازنوکرهایمان شد . این دخترآن تایه‌هم که زن برج علی بود زن این سورچی بود درشکه دار ؟ کالسکه .... چی میگفتند نمیدانم درست اصطلاح اش راکالسکه چی یک همچیز چیزی (درشکه‌چی) .این زن اوهم ، زن او یک دختری داشت که اینهم دخترش هم درخانواده ما بزرگ شدوکلفت بود و مستخدم بود ، یکی هم یک زن دیگری هم بودکه اوهم ازبچگی درخانواده ما بزرگ شده بود اسمش شوکت بود . اینها و آنوقت مایک لله هم داشتیم لله آقاداشتیم ویک رشتی هم بودکه مشتی علی بودکه این هم مثلا" پیشخدمت بود.اینهاحقوقشان درآنچه ده بخاطردارم درحدوددرماه چهارتومان بود . وزندگی مادررشت عبارت بودازیک خانه‌ی بزرگ درسبزه میدان که مشرف بر باغ سبزه میدان بود.این راپدرم اجاره میداد مستاءجرش هم همیشه ارمنی بودند. وارمنی هادررشت آنوقت یک طبقه‌ی متمدن محسوب میشدند. برای اینکه بخاطردارم همین یارو، این ارمنی ای که مستاءجرمابودند. تاجرباشی بودیعنی ریاست برتجاارمنی دررشت داشت . این راتاجرباشی میگفتند وپسرهایش درروسیه تحصیل میکردند بخاطردارم وقتی که تابستان مرخصی میآمدند من خیلی ازطرزرفتارشان تعجب میکردم برای اینکه توی مدرسه درروسیه رفته بودندازاین کاسکت های افسری سرشان میکردندووقتی که به آدم دست میدادند پایشان رابهم میزدند مثل نظامی ها تقی صدا میکرد.واین تربیت آنوقت روسیه ی قبل ازجنگ بود که خیلی باعث حیرت من بود. این خانه‌ای راکه مشرف به‌سبزه میدان بود یک خانه‌ی دوطبقه بود بهمان معماری شمال ایران که تقلیدازقفقاز بود دور تادوراین حیاط طبقه‌ی بالایش شیشه پنجره داشت وبه‌رنگهائی هائی هم رنگ آبی مثلا"این چوپ رامیکردند این تیپیکی ازمعماری رشت بودکه ازقفقاز

آمده بود. آنوقت متصل به این که راه به حیاط و اندرون ما داشت این هم یک حیاطی بودکه نسبتا" وسیع وشجربود درختهای مرکبات داشت ، مرکبات خیلی خوب که زمستان اینها را با کولوش (کاه)میپوشاندندکه درمقابل سرما محفوظ باشد . یک حوض بزرگی وسط حیاط بود وآنوقت این قسمت اندورنی بود قسمت بیرونی که مشرف به کوچه بود اینهم یک دوطبقه بود همان بطرز معماری قفقازی ، طبقه بالامشرف به کوچه وشیشه هائی ، شیشه بندی مشرف به اندرون داشت . پدرم پذیرائی هایش درهمان بیرونی بودکه وقتی هم مهمانی میدادند بخاطرم دارم که علاوه برچلو وخورشتهای ایرانی یک چیزهائی مثلا" بشکل کتلت درست میکردند این چیزهائی راکه همین هائی راهم که الان هم درست میکنیم کتلت هائی مثل همبرگر وسیب زمینی نمیدانم سرخ کرده دورش میگذاشتند این را مثلا" خیلی فرنگی مآبانه بودا ینجورپذیرائی علاوه بر چلووخورشت . من درتهران که بودیم گفتم مدرسه تربیت میرفتم که خیلی بچه بودم رشت که آمدیم مدرسه رشدیه میرفتم درنزدیک خانه مان دررشت .

در۱۹۱۲ پدرم من وغلامحسین خان راکه ازمن دوسال بزرگتربودبه پاریس فرستاد ازراه روسیه ، آنوقت به انزلی میرفتیم بادکوبه وازآنجا با ترن میرفتیم به اروپا . درحدودگمان میکنم پنج شش روزاین مسافرت طول میکشید. در۱۹۱۲ بودکه واردپاریس شدیم مرا دریک پانسیون گذاشتند، دریک پانسیونی درنزدیک Jardins de Luxembourg بود برای اینکه بخاطردارم که میرفتیم توی Jardins de Luxembourg آنجا بازی میکردیم وتفریح ما هم آنوقت این Roller Skating بودکه خیلی خیلی متداول بود. وهمچنین یک چرخهای بزرگی بودازچوب که این راآدم میدوید این چرخ راهم راهنمائی میکرد این چرخهای خیلی بزرگی وبایک چوبی که آدم درشست داشت این را میزد ومیدوید . اینهم یکی ازتفریح های این بچه‌های آنوقت بودکه الان هیچ اصلا" وجودندارد نمی‌بینم . ما دراین پانسیون بودیم هیچ فرانسه نمیدانستیم هیچ . دراین پانسیون یک پیرمردی بودکه این پدربزرگ این اشخاصی بودکه ، جوانانی بودکه درآنجا زندگی میکردند واین ما رابجاهای مختلف میبرد. مثلا"

به(؟) Jardin میبردکه درواقع یک باغ وحش بود . ویک روزهم ما را به جائی که گاووگوسفندرا میکشتندبرد که بسیار تاءثیربدی درمن گذاشت که من بعدچندروزرغبت نمیکردم گوشت بخورم برای اینکه وحشتناک بودآن چیزهائی راکه دیدیم طرزکشتن گاوها . بلاآخره اینها رادردوره‌ای بودکه هنوز به مدرسه نرفته بودیم وبعد وقتی مدرسه بازشد رفتیم به Lycée Montaine هم درهمان حول وحوش بلوار اسم این (؟) من اتفاقاً" وقتی که بعدپاریس آمدم فکرکردم بروم ببینم امانمیدانستم اصلا" این کجا هست .

(؟) بود واینجا رفتیم ووارد Lycée شدیم . Lycée هم بنظرمن مثل یک سربازخانه بود برای اینکه دیسیپلینش یک جوری به نظرمن مثل زندگی سربازخانه بود . وآنجا بچه‌های هم سن ما بودند. دیگر فرانسه راهم یادگرفته بودیم میتوانستیم دیگربا آنها حرف بزنیم ومیتوانستیم سرکلاس حاضربشویم . دراینمدتی که درپاریس بودیم این عبدالبهاء که رئیس فرقه بهائی بود به پاریس آمد ومنزل دریفبوس نامی منزل داشت که یکی ازبهائی های خیلی سرشناس فرانسه بودوآدم متمولی هم بود خانه‌ی خیلی مجللی داشت وچندین بار آنجا رفتیم وعجیب بود عده زیادی که ازفرانسوی ها میآمدندومیرفتند دائم جمعیت میآمدومیرفت این عبدالبهاء هم باهمان لباس معمولی اش که‌لباده‌ی خیلی بلندسفیدیا نخودی کرم وریش بلندسفیدی وگیس‌های آویزان سفید ویک نوع عمامه‌ایکه مثل عمامه ایران نبود مثل عمامه‌ایکه درترکیه وهمین بیروت سرمیکردندکه‌درواقع مثل یک فینه‌ای بودکه دورش را پارچه سفیدپیچیده بودندوبسیارقیافه‌ی جذابی داشت فوق العاده برای اینکه ازهمان وقتیکه بچه‌ای ۱۲ ساله بودم این قیافه‌اش خیلی خیلی درمن اثرگذاشت یک صورت روحانی داشت . وجزواشخاصی که بدیدنش میآمدند بخاطردارم که‌گفته شدکه تقی زاده هم آمده بودکه بااو

ملاقات کرده بود. عده زیادی ازهمین ایرانی هائیکه که ..گمان میکنم مثلا" ازجمله اشخاصی که اورا ملاقات کردند ذکاءالملک فروغی بودکه اینجور اشخاص به دیدن اومیآمدند. درآنموقعی که آنجا بودما همان بالباسهای مدرسه‌ای که شلوارهای کوتاه بایقه‌های سفیدگرد وباهمین لباس مدرسه پیش اومیرفتیم وازما هم مثل اینکه عکس برداشتند روی زانویش نشانده بود عکس هایش را بما داده بود عکس خودش را هم بما داده بود. یکی به‌اسم غلامحسین خان یکی به‌اسم ابوالحسن خان . اومثل اینکه گفته بود که به پدرم گفته بودندکه درپاریس چرا اینها را فرستادند اینها را بفرستند بیروت که اینها درآنجا باشند هم ازلحاظ زبان انگلیسی بهتراست وهم جای مناسب تری هم هست . بنابراین مابعدازیکسال ما را به بیروت بردند به مدرسه‌ی Syrian Protestant College

س - ۱۹۱۳.

ج - ۱۹۱۳ . وآنجا یک عده زیادی ایرانی ها درس میخواندند. یک عده خیلی زیادی بودندکه همه هم همدیگررا میدیدیم وتاآنجائیکه بخاطردارم بیشترشان هم بهائی بودند. ازآن دهقان ها بودند ، دهقانهای شیراز که عبدالحسین خان وعلی محمدخان دکترقاسم غنی بودکه برای من مسلم بودکه این بهائی است حالاتعجب میکنم اگراین راالان پسرش توجه ندارد ویانمیگوید اما من ..برای اینکه تمام این جرگه‌ای که ایرانیهائی که درآنجا بودند ازهمان طبقه‌ی بچه‌هائی مثل ماکه درمدرسه ابتدائی اش بودیم تاآنهائی که تحصیل طب میکردند بعقیده من همه آنها بهائی بودند . عکس هائی هم ازهمین ایرانی هست که عده زیادی بودندکه میگویم آنچه که بخاطردارم دکترغنی بودواین شیرازی ها بودند . باقراوف هم بود باقراوف درتهران گراندهتل راداشت اولین هتلی که درتهران بوجودآمد توی این خیابان لاله‌زار ،آنوقت هم بعنوان یک هتل اروپائی مثل اینکه محسوب میشدمال این باقراوف بودکه ازقفقازآمده بودند . این صاحب نفت دربادکوبه بود بعدآمد ، متمول بود

دوتا ازپسرهای اوهم درآن مدرسه بودند .بهرحال یک عده زیادی بودند
الان من تمامش را بخاطرندارم اما آنچه که بخاطردارم خیال میکنم همه شان
بهائی بودند. بعددر۱۹۱۴ ما به‌ایران آمدیم برای مرخصی تابستانی ،
وقتیکه به‌ایران رسیدیم جنگ بین الملل شروع شد ، جنگ اول جهانی
شروع شد بطوریکه دیگرنتوانستیم برگردیم یعنی راهها بسته بود ،یعنی میبایستی
ازراه روسیه رفت ودیگرمیگفتندمسافرت نمیشودکرداز راه روسیه به‌اروپا.
وبنابراین ماندنی شدیم . در آنجا یک مدرسه آمریکائی بودکه یک رئیس
آمریکائی وزنش هردوتا درآنجا تدریس میکردند .

س- دررشت ؟

ج - دررشت . ویک عده معلم های ایرانی هم داشت . این هم مدرسه‌ی نسبتا"
کوچکی بود . درآنجا هردوتامان هم غلامحسین خان وهم من مشغول تحصیل
شدیم واین مثلا" در۱۹۱۴ بود تا گمان میکنم ۱۹۱۵ بودیا ۱۶ بودکه پدرم
ما را به‌تهران فرستاد ودرتهران ازمنزل دوتاخانم آمریکائی که یکیشان
طبیب بود دکتر کلارک ویکی میس کاپس که معلم مدرسه
تربیت درتهران بود. آنجا پانسیونربودم یعنی اینجا من دیگرتنها بودم
دیگرغلامحسین خان هم نبود. این هایک خانه‌ای درخیابان
فردوسی داشتندکه آنوقت خیابان علاالدوله اسم داشت نزدیکهای توپخانه
یک خانه‌ای داشتندکه مطابق همان معماری سبک ایرانی یک حیاطی بود دورتا
دورآنهم اطاق بود ، قسمت شمالی اطاقها خوداین دکتر کلارک و
میس کاپس سکونت داشتند ومن هم این قسمت جنوبی بودم‌که
یک اطاق مجزا داشتم وغذا با آنها میخوردم وآنجا هم پیش اینها درس میخواندم
آن دکتر کلارک Homeopathic خوانده بودوطبش
هم دراین رشته Homeopathy گمان میکنم آنوقت تنها پزشک
بود این Homeopathic ها هم دواهای خیلی خیلی ساده‌ای میدادند
خیلی خیلی ساده معتقدبه‌این طرزمداوای دیگران نبودندکه دواهای مفصل

وخود این دکتر کلارک میگفت دوا هائی میدهندکه بیشترش ازگیاه ساخته میشود وبسیار زن مهربانی بود ، زنی مسنی بود ، زن مسنی بود فوق العاده مهربان . میس کاپیس هم روزها درمدرسه تربیت درس میداد وقتیکه میآمدآنوقت من ازاودرس خصوصی میگرفتم . میس کاپیس بمن انگلیسی درس میداد ، ریاضی درس میداد مثلا" جبر ومقابله پیش اوخواندم . آنوقت معلم فارسی داشتم که یک دبیرموٴیدنامی بودکه یکوقتی دررشت بود ، اوهم یک وقتی آخوندبود اسم اوشیخ محسن بودعمامه داشت امادرتهران دیگر فوکل وکراوات می بست وخیلی فرنگی مآب شده بود وضع مادیش هم خیلی خوب بود. خواهراین دبیرموٴید زن یک نعیمی نامی بود که درسفارت انگلیس منشی ایرانی بود یعنی عضوارشدایرانی سفارت انگلیس بود . این به منزل میآمد بمن درس فارسی وعربی میداد ویک عبدالعظیم خانی هم بودکه وهم گرکانی بود ، قریب ، پدراین قریب های جمشید وهرمزقریب ، پدراین هم بمن فرانسه درس میداد ، هم فرانسه درس میداد هم به نظرم فارسی ، بنابراین هم پیش دبیرموٴیدمیخواندم ، این فرانسه وفارسی بود ، برای اینکه میدانم که این دستورزبان فارسی را هم همانموقع این نوشته بود ، این عبدالعظیم خانم قریب .

س- چرا مدرسه نمیرفتید ؟

ج - نمیدانم .اینهم یکی ازچیزهائی بودکه پدرم تصمیم گرفته بودکه مارا پانسیون بگذارد ودرهمانجاهم بخوانیم برای اینکه جای دیگرمن مثلا" اگربنا بودمدرسه بروم ، جای دیگرنمیدانم کجا میتوانست مارا منزل بدهد ، سکونت بدهد. درهمانجا ترتیب داده بودکه ما ، من آنجا زندگی بکنم هی میگویم ما برای اینکه من خیال میکردم من وبرادرم بودیم ، اینجا دیگرمن تنها بودم . درآنجا شبانه روزبودم پانسیونربودم غذا باآنها میخوردم ویک اطاقی داشتم توی اطاق خودم درس میخواندم این معلم هائی

که میآمدند اطاق من میآمدند. من آنوقت وقتیکه درس از میس کاپیس میگرفتم میرفتم توی اطاق روبرو درقسمتی که آنها سکونت داشتند. زندگی خیلی خیلی پاکیزه‌ی خیلی کوچک مرتبی داشتند . گمان میکنم درآمدزیادی نداشتند . دکتر کلارک که طبابت میکردواینها دوتایشان باهم زندگی میکردند یکیشان مسن بود ، میس کاپیس نسبتا" جوانتربود وازکجای آمریکاآمده بودند نمیدانم اما اینهاسالها درتهران بودند. یک خانم آمریکائی دیگری هم بود اوهم دکتر بود ، دکتر مودی بودا وهم درهمسایگی ما منزل داشت اوهم بهائی بود . اوبرای خودش طبابت میکرد. اما اینها باهمدیگر خیلی نزدیک بودند وهمسایه هم بودند.

س- این خانمهائی هم که شما باآنها زندگی میکرد یدبهائی بودند؟

ج - هردوشان ، متعصب ، متعصب ، متعصب خیلی‌هم متعصب. که یکی جوانتربود ویکی مسن بود وآنکه مسن بود خیلی باکاراکتر بوداین خانم خیلی . مثلا" وقتیکه من بانک شاهی رفتم واردشدم .....

واردبانک شاهی شدم یک مدتی بعدیکی ازاین انگلیسی ها بمن گفت یک روزاین دکتر کلارک آمد وگفت من نمیشناختم اوکی بود شروع کردبا همان لهجه آمریکائی ازحسن ، حسن ، آنها مرا حسن صدا میکردند، گفت هی گفت حسن اینطوراست آنطور تعریف وتمجید ، اینهاگفتم نمی فهمم اصلا"راجع به کی داردصحبت میکند .بعدمعلوم شدکه راجع به شما داردمیگوید . آمده بود پیش خودش که مثلا" مرا به‌آنها معرفی بکند که چنین پسری است همچین است همچنان است نمیدانم فلان اینها مدتی پیش ما ، با ما زندگی‌میکردوتوصیه وتعریف وتجمیدوحالادنبا له همان زندگی رشت را بگویم . دررشت .....

س - وقتی که تحصیل تان اینجا تمام شد با اینها آنوقت چه‌کارکردید کجا رفتید برگشتید رشت ؟

ج - حالا از ۱۹۰۵ مثلاً ۱۹۱۵بودم تا ۱۹۱۷..

که انقلاب شوروی بوقوع پیوست ومن مرخصی میرفتم به رشت ، راه بین رشت ، مسافرت ازرشت به‌تهران باکالسکه بود . سابق میگفتند دستگاه دستگاه ، دستگاه یک چیزی بود عبارت از این کالسکه‌هائی بود چرخهای آهنی وچهارنفرجا میگرفتند ، دونفریک طرف ، دونفرهم آنجا روبروی هم می نشستند واین مثل چیزهای از آن کالسکه‌های سلطنتی نیست که درهایش دوتا پنجره‌هایش بالامیرود این یک همچین چیزی بود پنجره‌هایش دوتا پنجره‌هایش بالا میرفت وشیشه‌هایش بالامیرفت ومیشد پائین زد. وازرشت به‌تهران این قابل وصف نیست که چه به آدم میگذشت برای اینکه ازموقعی که آدم توی این کالسکه می نشست این تکان میخورد حرکت میکرد گردن من بطوری دردمیگرفت تا تهران برای اینکه چرخ آهنی آنوقت روی جاده‌هائی که آسفالت نبود ، جاده‌ساخته نبود جاده خاکی جاده‌هائی که‌ناهموار وآنوقت آن کوههای راه رشت به‌قزوین ازدره‌ی ملاعلی بحدی خطرناک بود بحدی ناراحت‌کننده‌بودومگس ، مگس که‌ازرشت توی کالسکه میآمد پرمیشد تا تهران باآدم بود هرکاری که میکردیدکه نمیشد دیگراین مگسها رادفع کرد. پنجره را می بستیدگرم میشد پنجره را باز میکردید خاک ومگس آنچنان ...من‌یکی ازخاطرات بچگی دارم این زجر رفتن ازرشت به تهران باکالسکه . آنوقت توی این راه هم یک ارباب بهمنی بود زردشتی برادرارباب کیخسرو این امتیازاین راه راگرفته بودواین دستگاهها مال اوبود یک مسافرخانه‌هائی هم که بقول خودش مهمانخانه بود اسمش مهمانخانه بود . امادراستاسیونهای معینی برای اینکه چند شب توی راه آدم میماند وقتی واردمیشد اسبها رامیبایست عوض بکنند وشب هم آدم میبایست بخوابد درچندجا درطول راه این مسافرخانه داشت که تمام متعلق به همان ارباب بهمن بود . تمام این تشکیلات ، تشکیلات

عظیمی بود خب دیگر اسبها را میبایست عوض بکنند دوتا اسب میبایست عوض بکنندکه بعدآدم برودبه این مسافرت ، روزی هم نمیدانم چندفرسخ بیشترمسافرت نمیشد چندین روزطول میکشید . من وقتی که تهران تصمیم گرفتم که بروم رشت در۱۹۱۷ برای مرخصی تابستانی بدون اینکه به پدرومادرم بگویم واجازه بگیریم تصمیم گرفتم بادوچرخه بروم با بی سیکلت برای اینکه ورزش من بی سیکلت بود دوچرخه داشتم وسوارمیشدم واشخاصی راهم که باآنها سوارمیشدم یک تقی خان بودکه برادرش تقی‌خان ، که آنها هم بهائی بودند تقی خان وبرادرش که شوفربعدرضاشاه شده بودکه گمان میکنم که این کسی همکه اخیرا " میر میر چی ....

س- میر صادقی ؟

ج - آره صادق خان بود . گمان میکنم این پسرآن صادق خان بود صادق خان بودکه بسیار بسیار مرد سریوئی بود خیلی معقول کمترحرف میزد . اینها تمامشان دوچرخه سازی داشتند یک مغازه دوچرخه داشتنددرخیابان چراغ برق ، آنوقت هم معمول بودکه مردم دوچرخه سوارمیشدند اینها برای تعمیر دوچرخه وتعویض دوچرخه دوچرخه سازی داشتند وباهم دوچرخه سواری میکردیم وبرای اینکه بتوانیم به رشت برویم یک دوره‌ی تمرین میگذاشتیم که ازتهران تادزاشیب بادوچرخه بدون توقف میرفتیم واین خودش یک کارفوق العاده بودبرای اینکه جاده آنجا نبود ، جاده رشت به تهران ، ازتهران به شمیران جاده ی بسیار بسیار مشکلی بود خط خاکی سنگ وکلوخ وخاک وروی این جاده سوارشدن بادوچرخه رفتن بخصوص که آدم توقف نکند این یکی ازتمرین های بسیار بسیار مشکل بود مدتی اینکارراميکردیم که آماده شدیم که به رشت برویم .

س- با همین تقی خان ؟

ج - با همین تقی خان . هفت نفربودیم که راه افتادیم که رفتیم قزوین درقزوین چهارنفربیشترنشدند آن سه تا برگشتند نتوانستند . درصورتیکه راه تهران به قزوین راه بسیارآسانش بود . گرچه هیچ نبود نه آسفالت ، آنهم سطحش هیچی نبود جاده صاف نبود یک جاده خاکی بود ازقزوین به رشت بسیار بسیار کارمشکلی بود برای اینکه تمام این گردنه‌ها و این ارتفاعاتی که درآنجا گردنه ملاعلی یکی ازکارهای عجیب بود .البته این را روسها یک زمانی یک راهی ساخته بودند . حالا این را کی این راه راروسها ساخته بودند نمیدانم اما در۱۹۱۷ گمان میکنم اینکاری بودکه ازلحاظ ارتشی قشونی روسها این راه راساخته بودند .ولی گردنه‌ها را مثلا" شما میبایست طی بکنید جاده‌ای بود مثلا" به‌عرض شاید پنج شش متر شش متر ولی سطحش این هم بازناصاف بود بطوریکه مااین ارتفاع این گردنه ملاعلی رایک قسمتش راپیاده میرفتیم سربالا را نمیتوانستیم به زحمت دوچرخه میرفت . ولی باتمام این مشکلات وقتیکه رسیدم به رشت وخواستم دوباره به‌تهران برگردم به پدر ومادرم گفتم که من بشرطی میروم که با دوچرخه برگردم . برای اینکه آن کالسکه را اینقدراز آن وحشت داشتم که‌بهیچوجه‌حاضرنمیشدم . نمیدانم درظرف سه روزاین راه را رفتم با خودمان هم غذا برمیداشتیم‌این کیفی که معمولا" برای آچار واین چیزها بود این راازآذوقه پرمیکردیم وخوشبختانه این تقی خان هم بودکه اگربی سیکلت عیب میکرد بطوری هم که عیب کرد اوهمه اینکارهایش را میکرد وغذا برداشتیم خوشبختانه که برداشته بودیم . برای اینکه ۱۹۱۷ مصادف بود باعقب نشینی قزاق های روسیه ازایران که میرفتندبه روسیه برای اینکه روسیه انقلاب شده بود

دیگرا طلا" هیچکس به هیچکس نبود اینها این بدبخت ها درروسیه میرفتند چه بکنند ،اما عقب نشینی میکردند . وچون اینها عقب نشینی میکردند وهرجائی که توی راه قهوه خانه‌ای بود یاچیزی بود میچاپیدند غارت میکردند میبردند تمام قهوه خانه های راه قزوین رشت بسته بود تمامشان بسته بود . همه شان فرارکرده بودند . بطوریکه ما این غذاهائی که داشتیم تمام شد ،غذای ماطوری نبودکه بتوانیم تمام روز برای تمام روزکافی نبود برای اینکه آدم کارمیکرد وزحمت میکشید میرفت خیلی هم اشتها داشت بواسطه این ورزشی که میکردیم . وبه وضع اسفناکی گرفتارشدیم با میدا ینکه شایدقهوه خانه‌ی بعدی یک چیزی باشد هی رفتیم هی رفتیم هیچ جا پیدا نکردیم . بلاآخره دریکی ازدهات رفتیم توی یکی ازدهات وآنجا غذا پیداکردیم وخیلی هم بماخوش گذشت وخیلی هم خوشحال شدیم یک مقداری هم ازآنها آذوقه گرفتیم وادامه دادیم. ازمنجیل که حرکت میکردیم باران گرفت وما تمام آن روز را دربا ران با دوچرخه به رشت واردشدیم ومن یک دانه‌پولیورقرمز پوشیده بودم که این تمام رنگ داده بود . کلاهم هم کلاه‌ایرانی بود کلاه مقوائی ای ایرانی این کلاه مقوائی ایرانی تبدیل به یک مشت خمیرتبدیل شده بود. ودررشت که رسیدیم خواستیم حالاخودمان راسرووضع مان راحسابی بکنیم که برویم پیش پدروما درمان وآنها هم نمیدانستندکه من با دوچرخه دارم میآیم برای اینکه میترسیدم که اجازه ندهند . رفتیم جلوی نرسیده به شهر رشت روسها آنجا یک عده‌ای سربازداشتند قزاق ها آنجا بودند. واینها یک چیزی شبیه داشتندبه وان ازچوب این برای اینکه اسبها آب بخورند . این بیرون این سربازخانه‌شان بود. ما با لباس رفتیم توی آن حمام آب سرد آب باران وخودمان راشستیم که‌سرووضعی پیدا بکنیم برای اینکه گلی بودچه جور رنگ پس‌داده بود چه جور ولباس

مان را با این آب شستیم وسوار شدیم خیس راه افتادیم ورفتیم رشت ، وقتیکه وارد منزل شدیم یک غوغائی شد ، دادوفریاد که شما چه کردید چه نکردید گفتیم بسیار هم خوش گذشت . فردایش هم سوار شدیم صبح رفتیم انزلی آن راه انزلی هم باراه پهلوی آنهم خراب بود . صبح با دوچرخه رفتیم وعصر برگشتیم که آنهم خودش یک مسافتی است . آنوقت برگشتن من آنجا ماندم یکی دوماه به نظرم ماندم بعدکه خواستم برگردم باز شرط هم کردم که باید با دوچرخه بروم بلا آخره هرجوربود قبول کردند برای برگشتن به تهران این تقی خان آمد به رشت وبا هم حرکت کردیم یک کسی هم با ما بودکه اینهم نظامی بود وتوی قزاق خانه نبود مثل اینکه یک قشون دیگری هم بوددرزمان سابق قبل از کودتا که اینها میگفتند اینها را جی .. یک اسم دیگری داشت نه ژاندارم بود نه قزاق بود. این از آن افسرها بود اینهم با ما آمد دوچرخه اش توی راه شکست وماند دیگر اصلا" طوری شکست که نمیشد قابل ترمیم نبود تعمیر نبود. بهر حال به تهران برگشتیم دوباره درمنزل میس کاپیس ودکتر کلارک بودم تا ۱۹۱۹ . ۱۹۱۹ دیگربه رشت برگشتم ، به رشت برگشتم حالا بخیال اینکه دوباره به تهران برگردم یا نه . اما وارد رشت شدم دیدم که این خانه ما که درسبزه میدان هست وبه آن تاجرباشی ارمنی اجاره داده بودند این را یک عده از نظامی های انگلیس اشغال کردند ، حالا اشغال کرده بودند به پدرمن کرایه خانه میدادند یا نمیدادند نمیدانم اما بنابراین توی بیرونی ما یک کلنل کاکل بودویک مازوری هم بود یا کاپیتن بود یا رایمان به نظرم اینها هردوتاشان آفریقای جنوبی بودند و درآنجا اینها خیلی تماشائی بود وخیلی جالب بود برای اینکه من بیکار بودم روزها آنجا میرفتم ، خب اینها هم دیدندکه من انگلیسی نسبتا" بلدم خوب بلدم وبا هم صحبت میکردیم آشنا ودوست شدیم ویکی از صحنه‌هائی که دیدم این یک عده‌ای از ایرانیها

هـــــــم مثـــــــــل South Persian Rifles . S P R اینها را
تربیت کرده بودندکه با آنها بودند که اینهـــا مثلا" مثل وکیل باشـــــی
بودند . اینها یک روزیکی ازاینهـــا دیگرنمیدانم یک نادرستی کرده بود
چه تقلبی کرده بود که اوراتنبیه میکردند اورا به یکی ازستونهای توی
حیاط بستند ویک نفرباچوب بایکی ازاین چوبهای مخصوص این راپشتش را
همینجورمیزد که میبایستایـــــن۲۰ تا بزنند. این نمیدانم ازده دوازده تا
که تجاوزکرد این مرتیکه غش کرد ازحال رفت ویک مرتیکه خیلی گردن کلفتی
بود وتمام پشتش زخم شد ، من این راخوب بخاطردارم ماایستاده بودیـــــم
ماتماشا میکردیم وبعدی مـــــن تحت تاءثیـــر اینوحشی گـــری اینها قرار
گرفتم ، این به نظرمن خیلی زننده بود اما برای آنها خیلی عادی بــــود
این مجازاتی بودکه مثل اینکه درپیش اینها مرسوم بود که اشخاصی راکـــه
میخواستندمجازات بکنند می بستند وبسته به مجازاتشان چندضربـــــــــــه
شلاق نبود باچوب میزدند باچوبهای مخصوصی که برای اینکاررداشتند.
بلا آخره درنتیجه همین آشنائی که ما پیداکردیم این کلنـــــــــــل کاکـــل
وآن یکی بمن گفتندکه خب شماکه الان که بیکارهستید چرااینجانمیائیـــد
کاربکنید بیائید مترجم بشوید وضمنا" هم بمن حقوقی دادند ماهـــــــــی
به نظرم ۷۰ تومان . ۷۰ تومان آنوقت خیلی خیلی خیلی پول بود.بـــرای
اینکه بعدهاکه من دربانک شاهی رفتم وشروع بکارکردم باماهــــــــــی
۳۰ تومان شروع کردم . آنجابمن ۷۰ تومان میداد.شـــــــــــــــــــد
دفعه اولی بودکه ازخودم پولی پیداکردم وآنوقت آنجادوچرخه داشتـــم
یانداشتم نمیدانم اما خیلی خوش بودم ، روزهاآنجا میرفتم کاری هــــــم
نبود کارترجمه ای نبود خب باهمین هـــا نشسته بودیم وصحبت میکردیــــم
ومن ماهی ۷۰تومان هم حقوق میگرفتم . ویکی ازعلل اینکه ما معروف شدیم
به اینکه انگلوفیـــل هستیم همین برای اینکه خانه ی ماراانیهـــــــا

نشسته بودند ومن هم آمدم حالا آنجا کلی طبیعی هم هست انگلیسها میتوانند
با اینها .. ومعاشرت هم داشتم ضمنا" حقوقی هم میگرفتم . یک مدتی
به این ترتیب گذشت اینها آنوقت رفتند. هان این میرزا کوچک خان
آنوقت درجنگل بود واین میرزا رضا خان افشارهم وزیرمالیه اش بود این
میرزا رضا خان افشارمعلوم میشودبا انگلیسها رابطه داشت ، یک روزی گذاشت
با یک مقداری پولی ازمیرزا کوچک خان برداشت وفرارکرد. این رضا خان
افشاریک قوم وخویشی دوری هم مثل اینکه باپدرمن داشت ، حالاچه اهل
ارومیه بود ، هان یکی ازعمه‌های من هم مثل اینکه مقیم
رضائیه ، ارومیه آن زمان بود بنابراین بعضی وقتها میآمدند ازاینجا
عبورمیکردندبه ارومیه میرفتند منزل ما منزل میکردند. یکی
ازاقوام پدرمن هم درروسیه یک جائی یک زن روسی گرفته بود وافسر
بود افسرکجا بود من حالادیگرنمیدانم امابخاطردارم آمده بودبه منزل
ماهمان توی بیرونی منزل ما آنجا یک مدتی بود با زن روسش این زن روسش
هم چون دچارغربت بود وشبها می نشست ماه رانگاه میکردوگریه میکرد
وبه اوبسیاربدمیگذشت هیچکس اصلا" زبانش رانمیدانست واین یک کلمه‌ی
دیگربغیرازروسی نمیدانست . واین حالاچه افسر کجا بود بخاطر
ندارم نمیدانم امایک شیروخورشید بزرگی روی کلاهش بود ولباس نظامی
سبیل های ناصرالدینشاهی‌واونیفورم عجیب وغریبی داشت . این شغلش
چی بود ؟ اصلا" بخاطرندارم . این در۱۹۱۹ بودکه وقایع جنگل
پیش‌آمد ، واینها انگلیسها عقب نشینی کردند وروسها آمدندبعنوان
گرفتن کشتی هائی که درانزلی ، کشتی هائی روسی گفتندکشتی های جنگی
روسی بود انزلی اینها رابگیرندوبه‌این بهانه آمدند. اماضمنا .. .هان
دراین بین چیزآمد ، نه این دیگرمال بعداست ، این مال بعداست در...
چطورشدمن بندرپهلوی رفتم وغلامحسین خان همدرپهلوی بود چه سمتی
داشت یادم نمیآید. من رفتم پهلوی یک مدتی درپهلوی زندگی میکردم و

یکی ازاقوام تیمورتاش، سردارمعظم خراسانی حاکم پهلوی بود ومن
درآنجا یک شغلی بمن دادندکه شغل من عبارت از این بودکه جواز میبایست
به این ترکمن ها بدهم که میخواستندبروندزیارت میخواستندبروند
ومیبایست ما به اینها جوازبدهیم که بروند ازکدام راه کجا میخواستند
بروند درست بخاطرندارم . شایدمیخواستندبه مشهدبروند ومیبایستی
باکشتی مثلاً" به بندرگزبروند ، درهرحال ما میبایست به آنها جوازبدهیم
حالاچرا ما میبایست به آنها جوازبدهیم نمیدانم . اما من روزی چندصد
نفرمیآمدند که به اینهاجوازمیدادیم . ودرپهلوی وقتی که بودم آنوقت
بمن پیشنهادکردند که ، همین انگلیسهائی که با ما آشنا شده بودندکه
همان دسته‌ی کاکل واینهاکه من بروم به عنوان مترجم با یک
Detachment بروم به بندرجز، وبندرگزهردوتا میگفتند که بعدبندرشاه
بعدها شد . رفتم ،رفتم بندرگزهم یک دهی بود فقط یک گمرک نسبتا " معتبری
داشت که این اشخاصی هم که رئیس گمرکش بعدها درتهران معاون کل گمرک
شده بود اوهم آدم خیلی بود گمان میکنم آنها هم بهائی بودند اینها
درآنجا دوتا برادربودندکه یکیشان رئیس گمرک بود یکی دیگرهم درآنجا
کارمیکرد باآنها هم معاشرت داشتم .ورفتم آنجا دریک خانواده
ارمنی دربندرگز پانسیونرشدم ویک مدتی هم آنجا بودم وبسیارهم
خوش گذشت برای اینکه به شکارمیرفتیم با همین افسرانگلیسی شکار
Woodcock که به فارسی چه میگفتند اینها را ؟

س- بلدرچین؟

ج - نه نه فقط مال قسمت شمال است . نه‌نه‌این مرغ های دریائی نبود
جنگلی بود گوشت خیلی خیلی لذیذی داردوشکارش هم بسیارشکارجالبی
است اینطوری که این یارومیگفت . شکارمشکلی بود میگفتش که یکی
ازبهترین شکارگاههای دنیا است. اینجا برای T. Woodcock آن انگلیسی
میگفت ، میگفت اگرمردم بدانندکه یک همچین شکارگاهی اینجا هست یک
همچین وسائلی موجودهست اینقدرپرنده اینجا هست ، قرقاول بود اما

اوبیشترعلاقه به Woodcock داشت برای اینکه شکـــــار Woodcock میگفت شکاربسیارمشکلی است شکارقرقاول نسبتا" آسان است برای اینکه قرقاول میرود وصاف ، وقتی که بلندمیشود صاف حرکت میکند .Woodcock همش زیکزاک میرود واین بودکه این خیلی خیلـــی مباهات میکرد . مثلا" یک روزی با تفنگ دولـــــول دوتا Woodcock رازدومیگفت این دیگر ازآن Fit هـــــــائی است که برای یادگار میماند خیلی خیلی آدم معروفیت پیدا میکند . خیلـــی به شکارعلاقــه داشت . خب شکارمیرفتم . شبها شکارخوک میرفتم باهمین ارمنی هـــــا تفنگ برمیداشتیم ازاین تفنگهای وینچســـــــــــــتر تفنگهای باگلوله ، شب میرفتیم توی مزارع وآنجادرانتظارخـــوکهای جنگلی ها خوکهای وحشی ، میرفتیم که برای شکارخوک ویک دانـــــه خوک هم نزدیم هیچ ، آنها شکارچی بودند من آنجا شکاررا یادگرفتـــــم وفوق العاده ازاین حیث خوش گذشت برای اینکه درخانواده ی ارمنـــــی بودم که سطح زندگیشان خیلی بالاترازایرانی ها بود. . اینها فرنگی مآبانه مثلا" زندگی میکردند مربا نمیدانم یک کیک این چیزهائی که خودشـان می پختند . ودرختهای خانه‌شان هم ، خانه های چوبی بود تخته بـــود اینهـــا سالم بود تمیز بود . یک کمی هم آنجا ارمنی یادگرفتـــــم وخیلی بمن خوش گذشت با اینها دائما" معاشرت داشتم .ویک عده‌زیادی هـــم آنجا ارمنی بودند دعوت میشد ازاینجا به آنجـــا اینهاهم همه جـــا مرا دعوت میکردند. یک چندماهی هم آنجا بودم . واینها برای چــــی آنجا رفته بودند آنجا دربندرگزبرای چه رفته بودند هیچ نفهمیـــــدم اما اینها یک عده‌گئـــــــــــــورکا بودند که ازآن سربازهـــای گئورکــــــا که یک کمی هم گئـــــورکا یادگرفته بودم . اینها هم وحشی بودند ،بــــــــرای اینکه با اینها اصلا" نمیشـــد حرف زد هیچی ، هیچ . هرچه سعی میکردم که با اینها یک مکالمه‌ای بکنم

نمیشد . فوق العاده اینها تیپ مخصوصی هستند. یکی ازبهترین افراد قشون انگلیس هستندکه هنوزهم هستندکه دراین جنگ آرژانتین هم یک عده گئورکا فرستادند. واینها افسرهای انگلیسی تمام زبانشان را میدانستند با گئورکا با اینها صحبت میکردند واینها تعلیماتی که درروزهائی که به آنها مشق میدادند من میرفتم میدیدم که اینها تمام به گئورکا با آنها صحبت میکردند. آنها انگلیسی نمیدانستند افسرهای انگلیسی به زبان آنها آشنا بودند . بلاآخره پس ازیک مدتی من به رشت برگشتم در۱۹۱۹ که روسها چطورشد دررشت که ما فرارکردیم رفتیم درده ، حالا این فرارکردیم ازدست ...

س ـ میرزاکوچک خان آمدرشت .

ج ـ میرزاکوچک خان که رشت آمد . اینهارا بله . اما چرا رشت آمد اورا راندند ودوباره توی جنگل رفت ، رفت جنگل ، روزیکه میرزاکوچک خان به رشت آمد من خوب بخاطردارم منزل یکی ازاعیان رشت ، یکی ازاقوام سردارمعتمد این سردارمعتمد پدرمحمدخان اکبر وحسن اکبر اینها یک چیزی داشتند ، دختر سردارمعتمد یعنی خواهرمحمدخان اکبر زن یک امجد السلطنه نامی بود که اوهم یکی ازاعیان رشت بود، میرزا کوچک خان خانه‌ی اوآمده بود آنجا منزل کرده بود.که دسته دسته به تماشای اومیرفتند وضمنا " من هم رفتم لباس کاکی نظامی پوشیده بود ونشانی که ازروسیه به‌اوداده بودندبه سنیه‌اش بود. روسها به‌اونشان داده بودند گمان میکنم نشان همان ستاره‌ی معمولی روسیه است ستاره سرخ . وروابطش باروسها بسیار بسیار خوب بود بطوریکه یک قراردادی هم باآنها بسته بود ، یک قراردادی هم با روسها داشت که خیلی مورداحترام هم بود وآمده بود دیگر برای اولین دفعه ای بودکه جنگلی ها واردرشت شدند ویک مدتی هم دررشت بود. بعدا وضاع بهم‌خورد. هان مثل اینکه موقعی بود

که ازتهران قشون فرستادندکه میرزاکوچک خان را بگیرند . میرزاکوچک خان
متواری شد دردهات رفت ،واوضاع رشت بازبهم خورد. حالا برای ، گمان میکنم ،
فرارازدست روسها بود برای اینکه روسها به نظرم همانوقت آمده بودنـــد
بهرحال ما با لباس ، من وغلامحسین خان لباس زنانه پوشیدیم چـــادر
ازرشت رفتیم به‌دهات ، یک مدتی پیاده رفتیم ازرشت ازشهرخارج شدیم
بعدبرایمان اسب آورده بودند ازده اسب سوارشدیم ورفتیم چوکـــوســـر
یکی ازاملاک مادرم که نزدیک فومن بود . آنجا یک خانه‌ی ، پدرم یـــک
خانه‌ای ساخته بود برای اینکـــه هروقت خودشان میرفتند مثل خانه‌های
مثلا" اعیانی ده که دوطبقه بود طبقات پائین آن تمام روی ستونهـــای
چوبی وطبقه بالایش دور تادورایوان بود وتابستان بوداین ولـــــی
این بالا جریان هواطوری بودکه بسیار بسیارخنک بود خیلی هم خـــوب
بودمنتها یش‌فقط حصیر بود ازاین حصیرهای رشتی کفش . آنجـــا
منزل داشتیم که یک شب بعدازنیمه شب بود چه ساعتی یک عده‌ای مسلـــح
آمدند وگفتندازطرف میرزاکوچک خان آمدندکه پدر مرا ببرندوازاو
تحقیقاتی بکنند.چندنفرمسلح بودند مابیدارشدیم همه دستپاچـــــه
ونگران پدرمن هم ....

روایت‌کننده : آقای ابوالحسن ابتهاج
تاریخ‌مصاحبه : سی ام آگوست ۱۹۸۲
محل مصاحبه : شهرکان ـ فرانسه
مصاحبه‌کننده : علیرضا عروضی
نوار شماره : ۴۴

ج ـ بله این را برده‌بودند. نظامی که‌نبودند ، تمام ازهمین جنگلی ها بودند مسلح بودند. اینها معلوم شدکه‌آقا میربودتمیدانم یک همچین اسمی میگفتندکه این ازرؤسای جنگلی ها بود. بعدازچندروزیکی ازهمان کشاورزهای محلی مال خودمان آمدوگفت که‌پدر مرا کشتنددرفلان ده. خب دیگه‌البته‌چه‌غوغائی شداین موضوع. مادرم وخواهرم وهمه‌اینها دادوشیون وفریادواینها . رفتندوجنازه را پیداکردندتوی جنگل ، کشته‌بودندوهمین جورگذاشته‌بودندورفته‌بودندکه‌آن زارع رعیت آمدخبردادکه‌درفاصله‌زیادی هم نبودازمحلی چوکوسرکه‌ماسکونت داشتیم . خب‌این قضیه‌وقتی پیش‌آمدهمه‌مان رادافتادیم وآمدیم به‌رشت .

س ـ (؟)

ج ـ من حدسی که‌میزنم این بودکه‌یکی ازاشخاصی که‌ازمستأجرین سپه‌داربود، آدم بدحسابی بوده ، بدهی اش رانمی پرداخته . پدرم همین طورکه‌اخلاقش بودبانهایت سختگیری ازاوخواسته‌وصول بکندپول را واین الان ازرؤسای جنگلی ها بود. خب‌این توأم البته‌با بهائیت هم بودبرای اینکه‌تمام رشت میدانستندکه‌پدرمن بهائی است واین دوتادلیل براین شده‌بودکه‌این آدم یک عده‌ازهمین جنگلی ها راآورده بود، حالا میرزاکوچک خان درآن دخالت داشته یانه‌نمیدانم‌اماگمان نمی کنم. شایدمیرزا ـ کوچک خان اطلاعی نداشته ، مربوط به‌میرزاکوچک خان نبود. اما همین کافی بودکه یک عده‌ای مسلح مثل همین زمان حال ، مثلاً" یک عده‌مسلح ازهمین پاسداران راه ـ

بیا فتندبروند انتقام بخواهندبگیرند ،روی مسائل شخصی بروندانتقام بگیرند .
بله ما با وجودیکه رشت تا امن بودآمدیم رشت وجنازه پدرم را هم بعدما درم فرستاد
درقم دفن کردندبرای اینکه ما درم خب بالاخره این عقیده مذهبی که داشت . در
رشت بودیم که یکروزی یک عباس خانی بودکه آنوقت توی بانک شاهی بود . من هنوز
توی بانک شاهی نبودم . آمدگفت که فورا " فرارکنید برای اینکه روسها دارند
میآیند . ما هم ازهمه جا بیخبرکه روسها ازکجا میآیندوبرای چی میآیند . آمدم
دیدم تمام مردم توی کوچه دارندمیروند ، فرارمیکنند . ما درم گفت که حتما " من
وغلامحسین خان برویم . ما یک لباسی پوشیده بودیم ... همان لباسی که درتن
داشتیم ، همان کفشی که پوشیده،بودیم ویکی ازنوکرهایمان هم با ما آمد اورا روانه
کردیم . با خودمان هیچی برنداشتیم ، راه افتادیم . راه افتادیم راه جاده
قزوین را دیدیم عجب محشری است . اینجا عینا " مثل خیابان لاله زار است . تمام
جمعیت رشت دارندفرارمیکنند . بعضی ها با الاغ ، بعضی ها با قاطر ، بعضی ها با
ارابه ، بعضی ها با دوچرخه ، بیشترپیاده . ما هم جزوآن پیاده ها بودیم . آمدیم
تا ... تمام این راهی را هم که میآمدیم با زقهوه خانه ها تمام بسته بودندوفرار
میکردند . درضمن صدای توپ را ازپشت میشنیدیم که روسها دارندمیآیند ، ازپهلوی
دارندمیآیندبه رشت و قزاقها هم همانموقع آنجا بودند . قزاقها مثلا" میبایست
اینها جلوی روسها را بگیرند اما قزاقها هم شروع کردندبه عقب نشینی ویک وضع
اسفناکی . ما آمدیم تا نزدیکی های رودبار بدون غذا . این کفشهایمان هم پاره
شد ، مندرس . یعنی یک جورعجیبی این گل وکثافت . آدم وقتی که حال این
اشخاص بدبخت دیگر ، زنها را میدید دیگرفراموش میکردوضع خودش را . اما گرسنه مان
شده بودشدیدوهیچ قهوه خانه چیزی هم نبود . یکمقداری پول توی جیبمان بودولی
چقدربودمن نمیدانم . اما رسیدیم به یک جائی که ، یک قهوه خانه ای که تخلیه شده
بود یکی ازرشتیها آنجا داشت کته می پخت . یک اجاقی گذاشته بودوکته ای و ما
را شناخت وصدا کردکه بیائید . رفتیم ونشستیم آنجا . یک کته ای درست کرده بود
نمک نداشت ، یک کته بی نمکی خوردیم وراه افتادیم . حالاعجله هم داریم . هی

میگویندتوقف نکنید برای اینکه دارندمیآیند از پشت سرقشون روس . رسیدیم به منجیل. درمنجیل آنجا یک قاطرهائی پیدا کردیم که از راه کوهستان میبردند به قزوین ، یکعده‌ای را میبردند. ما قاطری گرفتیم ودوتائی مان... آنجا دیگر آن نوکرمان را مرخص کردیم که برگردد. ما دوتائی‌مان سوارقاطرشدیم واز کوههای طالقان که میرود به راه آن دهی که از راه چالوس میروند به ...کجا بودش ، جای خیلی با صفائی است ..

س — کلاردشت .

ج — کلاردشت . این به همان کوههای کلاردشت میرود وکوههائی که باسم Assassin مال همان

بهرحال یک کوههای بسیار بسیار دشواری را با این قاطرها با وضع عجیبی رفتیم. رفتیم وشب رسیدیم به خانه کدخدای آن ده . ما را بردند آنجا وآنجا بما یک غذائی دادند وخوابیدیم، با لباس خوابیدیم . صبح که پا شدیم تمام بدن ما را کنه زده بود ودرتمام مدتی که میزد ، با وضع غریبی هم، هیچ اصلا" متوجه نشده بودیم ، از بس که خسته بودیم اصلا" عین خیالمان نبود. از آنجا رفتیم تا رسیدیم به قزوین . درقزوین رفتیم منزل یکی از دوستان قدیمی‌مان ، امیرشاهی . امیرشاهی بودکه ملک داشت درقزوین . از دوستان قدیم من بودکه اسماعیل امیرشاهی او هم آشنائی با هم پیدا کردیم ولی او هم مترجم انگلیس ها بود ، درانزلی ورشت وقزوین وسالها بعددربانک رهنی بودویک آدم بسیار نازنین ومهربانی از دوستان قدیم من بود. دوستی ما هنوزادامه داشت تا این اواخر. منزل او بودیم . قزوین پر از قزاقهای ایرانی بود که عقب نشینی کرده بودند ، پاره‌پوره ، مثل گداها توی کوچه‌های قزوین میچربیدند . همانموقعی بودکه رضا خان واو میرموثق وتمام این افسرهای قدیمی از قزاق خانه آمده بودنددرقزوین ، عقب نشینی کرده بودند. درمنجیل گفتنداانگلیسها جلوی روسها را میگیرند . قشون انگلیس که آنوقت قزوین بود ، آنها گفتند دیگر آنجا سنگربندی کردندکه روسها از منجیل نمیتوانند جلوتربیایند . اما همین جورمیآمدندپشت سر این عده‌ای که فراری بودند. از قزوین رفتیم تهران . تهران نخست وزیرسپه‌دار بود

همین سپهدار رشتی . چون خودش گیلانی بود برای این گیلانی ها یک تصویبنامه گمان میکنم گذرانده بودند، گمان نمیکنم قانون بود که به مهاجرین رشت یک کمک خرجی میدادند. به من و برادرم هم یک کمک خرجی میداد . ما توی گراندهتل منزل کردیم ، همان گراندهتلی که مال باقراوف ها بود و توی لاله زار بود. آنجا دیگر یک جائی بود که تمام این جوانها ، رجال ، نمیدانم مردم مثل اینکه در یک هتلی جمع بشوند آنجا جمع میشدند روزها و یک ارکستر قفقازی بود و اشخاصی که آنجا مثلاً میآمدند این عشقی شاعر، دیگر یک ترکهائی بودند، آن ترکها چرا فرار کرده بودند از آن ترکیه نمیدانم یک سرهنگی بود آنجا منزل داشت . روزنامه نگاران آنجا زیاد میآمدند و سیاستمداران هم آنجا پر بودند درهمان سالن گراندهتل ، تنها جائی بود که میگویم ایرانیها جمع میشدند. در آن ضمن یک انگلیسی هم آمد آنجا که این مستخدم نصرت الدوله بود. His Serene Highness میگفتند نصرت الدوله این را پیش پیش مثل اینکه فرستاده بود که خودش هم بنا بود که بیاید به تهران ، و این نصرت الدوله یک رولزرویسی داشت و این یارانندهٔ رولزرویس بود یا یک همچین سمتی داشت ، اما او هم توی گراندهتل منزل داشت . از جمله اشخاص دیگری هم که در گراندهتل منزل داشتند لیانازوف بود لیانازوف بود که امتیاز شیلات شمال را داشت و یک زن خیلی خوشگلی داشت که بعدها زن رضا بوشهری شد که این دو فرزندی که رضا بوشهری داشت ، مهدی و پرویز ، اینها بچه های همین خانم بودند.

س- این خانم کجائی بود؟

ج - این خانم روسی بود برای اینکه شوهرش لیانازوف بود، خیلی خیلی متمول بود اینها صاحب امتیاز شیلات بودند. شوهرش یک آدم معقولی بود ، تربیت شده بود، فرانسه خیلی خوب حرف میزد اما زیاد آدم با اراده ای نبود. بیکاره بیکاره هم بود. آنجا زندگی میکرد. همانجا هم با رضا بوشهری آشنا شد. منهم با آنها آشنا شده بودم . حشر داشتیم و دائماً " همدیگر را میدیدم و با رضا بوشهری و اینها . این بعدها دیدم زن رضا بوشهری شد. خیلی زن خوشگلی بود، فوق العاده وجیه بود. فرانسه هم خوب میدانست . وقتی که روسها فرانسه خوب بدانند از طبقات اشرافی هستند، اعیان نشان هستند، تحصیلکرده-

ها یشان هستند . یک مدتی درآنجا و یلان وسرگردان بودم وهمانموقع بودکه‌سپه‌دار گفت که‌بروم پیش‌قزاق خانه‌که‌سردار رهمایون که‌بجای سارا سلسکی شده‌بود . سارا سلسکی رئیس بریگاد قزاق بود ودراین شکست شمال گفتندکه‌این با بلشویکها ساخته‌بودوبه‌این جهت این را برداشتند ، معزولش کردند . وقزاق خانه‌هم دیگر چیزی ازآن باقی نمانده‌بود بکلی متلاشی شده‌بود . اما این سردار رهمایون راکه رئیس همان چیزی بودکه‌بخاطرنمی آورم اسمش راکه‌نه‌قزاق بود ، نه‌ژاندارم بود اینها یک اسم دیگری دارندکه‌من هرچه‌فکرمیکنم این را نمیتوانم بخاطربیاورم . اورئیس آن دستگاه بودکه‌این را سپه‌دارکردرئیس بریگاد قزاق بجای سارا سلسکی . وبه‌من هم توصیه‌کردکه‌بروم پیش او ، گفت که‌به‌اوگفتم . منهم رفتم آنجا را دیدم اوضاع بحدی خراب است ، هیچکس آنجا نیست برای اینکه‌اصلاً" ازقزاق خانه‌چیزی باقی نمانده‌بود ، یک اسمی بود . درهمین ارکان حرب ای‌که‌سرچهارراه‌قزاق خانه‌تهران خیابان ... معروف بودبه‌قزاق خانه .. ارکان حرب همیشگی بودکه‌رضا شاه هم وقتی آمددرآنجا مستقرشد . درآنجا رفتم که‌بعدها یکوقتی هم که‌رزم‌آرا را دیدم که رئیس ارکان حرب بود ، دفترش آنجا بود ، خیابان سوم اسفند .. یک همچین چیزی بود ..

س ــ که‌باشگاه‌افسران توی آنجا بود .

ج ــ همان ، آن خیابان بود . بعددرآنجا که‌بودم ول کردم آنجا را . یکروزی نصرالـه‌خانی بودکه‌رئیس صندوق بانک شاهی بود . این را ازقدیم میشناختم ، این ازشاگردان مدرسه‌آمریکائی بود . این بمن گفت که‌دربانک یک محلی خالی است اگربیائیدمیتوانیدآنجا استخدام بشوید . رفتم پیش همان اداره‌استخدامشان ، یک امتحانی کردند که‌قبول شدم . با ماهی سی تومان شروع کردم دربانک شاهی دریک قسمتی که‌مربوط به‌کارهای ارزی بودکه‌غلامرضا آذرمی درآنجاکارمیکردکه‌بعدها اوراآوردم دردستگاه بودم دربانک ملی . رؤسای ارشداینکارهای دستگاههای فنی بانک تمامشان ارمنی بودند . یک اونی بودکه‌مسلط به‌هرکاری بودوبهیچ قیمتی حاضرنبودکه‌این اعضاء تازه‌را واردبکنند ، یادبدهد . یک حسودی داشت . یکجوری هم

کارمیکردکه مثل اینکه همه‌چیزرا مخفی میکرد. خب اما من درهمان قسمت فروش ارزدرادارها رزکارکردم با همین غلامرضا آذرمی وهردوتایمان درابن قسمت اداره ارزکارمیکردیم ودرآنجا یک چیزهائی یادگرفتم، همینجوربا Practice علیرغم آن آقای اوون . بنظرم ۱۹۲۱ یا ۱۹۲۲ بودکه شعبه رشت راکه تعطیل کرده بودنددرزمان میرزاکوچک خان جنگلی ها وآمدن روسها واینها ، دوباره تصمیم گرفتندکه شعبه رشت را دائربکنند . ویک مک لیـــــن که اهل اسکاتلند بـــود وبااین آشنائی پیدا کرده بودم درهمان تماسی که دربانک داشتم ، اوآنوقـــت در بازرسی بانک کارمیکرد، بااین رواندشدم. این مأمورشدکه بیایدشعبه‌را دایـــر بکندوبااین منتقل شدم به‌رشت . دوتاشیمان رفتیم به‌رشت . بانک شاهی خانه داشت ، هم خانه‌داشت هم ساختمان دفترش مال خودش بود. شعبه‌اش مال خودش بود ، که‌ازخانه‌های سپه‌داربودکه خریده‌بودند. آنجـــا را تعمیرکردندکه‌بتوانـــد این سکونت بکندوبانک را هم درست کردیم . اعضای قدیمی بانک هم که‌پراکنـــده شده بودندآمدندوشعبه‌دائرشد. ومن با وجودیکه تقریبا " نزدیک به‌دوسال بودکه مثلا" واردبانک شده‌بودم ، من سمت معاون شعبه‌را پیدا کردم. این مک لیـــن بعدازیک مدتی که‌شعبه‌را دایرکردرفت به‌تهران . خب آنجا هم خیلی خیلی با همدیگرنزدیـک شدیم، شب وروزبا هم بودیم. این مردبسیارخوشقلبی هم بود. خیلی مهربان بود خیلی خیلی . این خیلی خیلی بمن کمک کرد.خیلی دریاددادن چیزهای بانکی و اینها خیلی . واین رفت به‌سرجایش ، معاون بازرسی بانک بوددرتهران . یکنفر دیگرآمد ، یک‌بـــــاری‌نامی آمدوبعدهم یک کلارک نامی آمد. درتمام مدتی که‌من دررشت بودم ،تا ۱۹۲۴ دررشت بودم نزدیک مثلا" دوسال یا سه‌سال دررشت بودم، تمام کارهائی که‌میبایست رئیس شعبه‌بکندمطابق مقررات داخلی بانک شاهـــی مثلا" دفترکل که General Ledger میگویند، این یک دفاترخیلی بزرگی بـــود که‌اینها تمام ملزوماتش راازانگلستان میآوردندوقفل میشداینها . این قفـــل داشت که‌نمیشددست .. این فقط مطابق مقررات بانک شاهی میبایستی رئیس انگلیسی این General Ledger را بنویسد. من General Ledger را مینوشتم ،

کتاب Risk را مینوشتم، سروکارم با دلالها - یک سهچهارتا دلال بودکههرروز صبح میآمدندونرخ میگرفتند، نرخ ارزرا، برای خریدوفروش ارز. آنوقت یک مقداری هم اسکناس دلارواسکناس لیرهواسکناس دلارکانادا ازقفقازقاچاق میآوردند ایرانیها ومیآوردندبهبانک شاهی میفروختند. اینها رامن میبایست بهآنها نرخ بدهم، بخرم. آنوقت اینها راصورت تهیهبکنمکهبفرستیم لندن کهوصول بکنند وبحساب بگذارند. این کارخیلی خیلی توسعهپیداکردوخیلی زیادشد. هفتهای دودفعهپست میآمدازباکووهردفعهکهپست میآمدیکمقدارزیادی اسکناس لیرهانگلیسی ودلارآمریکائی ودلارکانادائی میآوردندومیفروختند. وکاربهجائی رسیدهبودکه من یواش یواش میتوانستم تشخیص بدهم لیرهانگلیسی را. بطوریکهیکروزی یک لیرهانگلیسی پنج لیرهای رابنظرمن مشکوک رسید فقط ازلمس کردن برای اینکه آن پنجلیرهای کاغذی سفیدبود کهفقط سرّش درآن کاغذبود. کاغذ خیلی نازک اسکناسهای بزرگ، سفیدسفید ، نقش فقط سیاهرویش بودو Watermark داشت ولی این نوع کاغذبود درلمس این کاغذ. ومن اینکهبا این اسکناسها سروکارداشتم احساس کردم کهاین کاغذبنظرمن عجیب میآید. گفتم این رابعدازوصول میخرم یعنی این را میفرستم وقتی کهوصول شدپولش را میدهم. فرستادیم وتقلبی درآمد، معلوم شد تقلبی است. اسکناسهای کانادا تمامشان صددلاری بود. ازکجااینها میآمد من هیچ نفهمیدم. اسکناسهای کانادا راکه اول آوردند، برای اینکههیچ سابقهنداشتیم این دفعه اولی بودکهاسکناس صد دلاری کانادا دیدهبودم هیچ کس را هم نمی شناختیم،اینها رابعدازوصول خریدیم. مدتی خریدیم وفرستادیم وخبررسیدکهپرداخت شده، پولش رابعدادادیم. یک مدتی وقتی کهبهاین ترتیب خریدکردیم وعادت کردیم و رفت وپرداخت شدوتمامشان یکسری بود، تمامشان تاریخش یک تاریخ وتمامشان صددلاری وشمارهسری اش یکی. بعد ازیک مدتی گفتم خب دیگرحالا این معنی نداردکهما بعدازوصول بخریم. وازتجاری هم میخریدیم کهمعتبربودند. یکی کهفروشندهعمدهاش بود، اسمش راالان بخاطرندارم باید کهیادم بیایدبگویم ، این عمدهفروش بود. تنهااونبود یک عدهدیگری

بودندکه‌تجارتشان درواقع همین شده‌بود. ازاینها تعهدمیگرفتیم که‌این اسکناس‌ـ های دارای این شماره را من فروختم، اگراینها تقلبی دربیایدبمحض مطالبه‌بانک شاهی ملزم هستم که‌بپردازم. خب اینها راهم برای تشریفات میگرفتیم، برای اینکه‌دیگراطمینان داشتیم اینها تمام این اسکناسها ازهمان نوعی است که‌قبلاً" فرستادیم ، مدتهاست هم فرستادیم وپرداخت شده‌است. یکروزی بعدازنمیدانم شاید‌بیش‌ازیکسال ونیم خبررسیدکه‌تمام این اسکناسهای کانادا تقلبی است. آه چه‌جوری تقلبی است ؟ حالا ما ازاین بدبختها بایداینها را مطالبه‌بکنیم ، اینهم مبلغ زیادی شده‌که‌دراین مدت خریدیم که‌ازشان هم تعهدگرفتیم . من بایداسم این شخص را بخاطربیاورم برای اینکه‌این عمده‌فروشنده‌بود. به‌این بدبخت مراجعه کردیم. اینهم گفت آخر... اظهارعجزولابه‌که‌من کاری نکردم . ماهم سختگیری کردیم که‌توبالاخره‌تعهدی دادی وبایدبدهی . برای اینکه‌این راتعقیب بکنیم به‌تهران گفتیم که‌وکیل بفرستید. شریعت زاده‌را فرستادندکه‌وکیل آنوقت بانک شاهی بودآمدبه‌رشت. وازآنوقت من آشنا شدم با شریعت زاده، سروکارنزدیک پیدا کردم.

س ـ اسم کوچکشان چیست ؟

ج ـ احمدشریعت زاده. این آمدوخب یک شخصیتی داشت ، عنوانی داشت. مردم رشت همه‌میشناختندش به‌اسم و به‌دیدنش آمدند. بنظرم درگراندهتل رشت منزل کرده‌بود. اینها راخواستم ، این فروشنده‌ها را مخصوصا" این فروشنده‌عمده را. این وقتی که‌دیدکارخیلی جدی است ، یک شخصی مثل شریعت زاده آدم محترمی ازتهران پاشده‌آمده‌برای تعقیب قضیه. این آمدومتوسل شد. آهان این یکروزی آمدخواست به‌من رشوه‌بدهد. با فحش بهش جواب دادم . بمن گفت آخه‌آقا من درتمام عمرم درروسیه‌بودم . به‌هرروسی که‌پول دادم گرفته، به‌تمام مأمورین ایرانی دادم ،شما دفعه‌اولی است که‌کسی میگویدکه‌ندهم من گناهی که‌نکردم. من آخه‌بدوفحش بد دادم. گفت من گناهی نکردم ، من اینکار را خیلی طبیعی دانستم که‌شما خب بالاخره یک زحمتی برای من میکشید. این بحدی تعجب میکردازاین قضیه، بحدی برایش

تازگی داشت این. میگفت اول دفعه‌ای است که من به یکنفریک پولی میدهم رد
میکند. گفت همیشه درتمام مدت تجارتم با هرکس که سروکار داشتم هم روسیه وهم
ایران گرفتند. وبعدآ مدو با این شریعت زاده نشستیم ویک راه‌حلی پیدا کردیم
که این بدبخت وبیچاره یک مبلغی به اقساط بدهد. حالا ایرادمن که آنوقت بچه
بودم به این بانک شاهی بوددرمرکز. گفتم تمام این گناهان به گردن آنها
است. برای اینکه ما یک مدتی تمام اینها راگرفته بودیم ومیفرستادیم برای
وصول. چطورشدآخراینها. میگفتندآخه تابفرستندبه بانک Royal Bank of Canada
گفتم خب ازلندن به کانادا که راهی نیست، چیزی نیست. اینها چه غفلتی کرده
بودند، مقصر بودند. درست من نفهمیدم چه غفلتی کرده بودندکه این را متوجه
نشده بودند. چرااینقدرطول کشیده بودتا فهمیدندکه این یک سری بوده که معلوم میشود
خودروس ها تقلب کرده بودند. اما اینقدر خوب تقلب کرده بودندکه
درنظراول این اشخاصی که درلندن بودنداینها هیچکدام نتوانستندتشخیص بدهند
که تقلبی است. این قرار این آدم راکه عمده فروشنده این چیزها بود به دیگران
هم همینجوردادیم و شریعت زاده هم برگشت به تهران و اینهم برای ما یک موفقیتی
بود. بعداز۱۹۲۴ بودکه مرا انتقال دادندبه تهران که کفیل دارالترجمه بانک
بشوم. یعنی بالاترین مقامی که یک ایرانی دربانک داشتChief Interpreter
بودکه مهدی خان مبصرالدوله بودکه او برای خودش یک مقامی داشت، یک شهرتی داشت.
رئیس بانک اوایل Wood بود اسب ودرشکه داشت. اینهم یک اسب ودرشکه داشت
عینا "مثل مال Wood دیگربعدکه آنها تبدیل کرده بودندبه ماشین، این
آقای مهدیخان با اسب ودرشکه اش میآمدولقب مبصرالدوله هم گرفته بودوبا تمام
اشخاص بانفوذ درتهران سروکارداشت. با دربار وبا شاه وبا وزراء ونخست وزیران
جزو رجال معروف تهران مشهوربود...

... این چندماه که میرفت مرخصی اروپا من شدم جانشین این. حالا کار
Chief Interpreter چه بود؟ گذشته ازاینکه دارالترجمه بودکه یک عده
اعضاء نشسته بودندوترجمه میکردند، نامه‌ها راازفارسی به انگلیسی وازانگلیسی

به‌فارسی وروزنامه‌ها را ترجمه میکردند. آنوقت ملاقاتهای رابط بین بانک واشخاص. مثلاً" هرا عیانی ، متشخصی ، صاحب مقامی که‌با بانک شاهی کار داشت عوض اینکه‌برود رئیس بانک را ببیند میآمدا ین آدم را میدید، میآمدپیش مبصرا لدوله‌واو واسطه‌بود بین رجال واشخاص، صاحبان سرمایه، صاحبان عنوان وبانک. هیچ ایرانی مراجعه نمیکردمستقیم به ویلکنسن یا مک ماری وقتی که‌رئیس بودند. خب دراین دوره ، بعد متوجه‌شدندکه‌طرزکارهمین ترجمه‌ها عوض شده . مثلاً" بمن آن Deputy Manager بانک گفت که‌ما یکدفعه‌احساس کردیم حالا میفهمیم این چیزهائی راکه‌ازروزنامه‌ها ترجمه‌میشود. سابق اصلاً" نمیفهمیدیم . برای اینکه اینقدربدبود. خب یکروزی هم آنوقت مک ماری مرا خواست وگفت که شما باید بروید پیش محمدحسن میرزا که‌نایب السلطنه‌بود ولیعهدبود اما چون احمدشاه مدتی رفته بودودراروپا بود این نایب السلطنه‌بود. گفت که‌باید برویدپیش او وبمن هم مثلاً" یاد میداد که‌چه‌جوربایداحترام بکنم وچه‌جوربایدتعظیم بکنم وازاین چیزها . منهم که‌به‌این چیزها آشنا نبودم بیست وچهارسالم بود. رفتم قصرنیاوران که‌بعدها کاخ سلطنتی شده‌بود، وتعمیرات کرده بودند ، همان چیزی که‌مشرف به‌شهربود. ازاین ارسی های قدیمی داشت که‌شیشه‌های رنگی که‌بالامیرفت ویک منظره خیلی خوبی داشت . یک سالن بزرگی بود. رفتم آنجا واین محمدحسن میرزا آمدومن یک تعظیم مختصری کردم. اولین سئوالی که‌ازمن کردگفت که‌شما رشتی هستید؟ گفتم بله. گفت ازقوم وخویش میرزا کریمخان هستید؟ میرزا کریم خان رشتی یکی ازکاراکترهای خیلی جالبی بودکه‌یکی ازآن گردن کلفتها بود. اتفاقاً" خوب شدکه‌اسم این میرزا کریمخان هم پیش آمد. میرزا کریم خان برادرش سردار محی بود. سردار محی یکی ازرؤسای انقلاب بود. یعنی کسی بودکه‌انقلاب را با یک عده‌ای ازانقلابیون ازرشت آمدبه‌تهران هما نطوریکه‌بختیاریها آمدندبه‌تهران وتهران راگرفتند. اینهم با یک عده‌ای تفنگدار آمد ، جزومجاهدین رشتی آمدبه‌تهران.

س — همان سپهدار اعظم ؟

ج — نه .آن سپهسالار بود. اوماز ندرانی بود. چندد‌سته‌بودند. یک عده

بختیاریها بودندکه از اصفهان آمدند. سپهسالار بودکه از تنکابن آمده بود. این آقای سردار محیی هم از رشت آمده بود با یک عده‌ای تفنگدار. این میرزا کریم‌خان برادر سردار محیی بود اما اصل کار میرزا کریم‌خان بود، مغز این نهضت رشتی، انقلاب رشت میرزا کریم خان بود. سردار محیی یک آدم خیلی ظاهر خیلی گیرنده‌ای داشت. قدبلند و سبیل های، همان زمانی که علامت شخصیت و اعیانی بود، خیلی خوب لباس میپوشید و خوش ترکیب بود. مرد خیلی خوش ترکیبی هم بود. اما بیعرضه بود. مغز اصل کار این میرزا کریم‌خان بودکه این یک مقامی پیدا کرده بود در تهران که عجیب بود بعدها. از اشخاص خیلی نزدیک شده بود به رضا شاه. آها، این چیزی که میخواستم بگویم که یادم آمده. موقعی که رشت بودم و بیکار بودم یک کسی آمد با من صحبت کرد. این میرزا کریم‌خان ادعا داشت نسبت به لشت نشا. لشت نشا یک املاک بسیار بسیار وسیع و معتبری است در گیلان نزدیک لاهیجان که متعلق به فخرالدوله، فخرالدوله قاجار زن پدر علی امینی، امین الدوله. زن امین الدوله بود. امین الدوله یک آدم خب یکی از نزدیکان قاجار بود دیگر. اما او هیچ کاره بود همه کاره‌اش زنش بود. بقول رضا شاه گفته بودکه خانواده قاجار تنها یک مرد داشتند که آنهم فخرالدوله بود. این یک ادعائی داشت میرزا کریم خان نسبت به لشت نشا که سالهای سال اینها توی عدلیه دعوا داشتند. لشت نشا را هم فخرالدوله تصرف داشت، تصرف داشت و عمل میکرد. خیلی عایدات زیادی هم داشت آنزمان. گمان میکنم شاید بزرگترین عایدات فخرالدوله همان از لشت نشا بود. چه طور شده بودکه یک کسی را میبایستی حکم با شد و مثل اینکه یک انگلیسی حکمیت میبایستی داشته باشد و میرزا کریم خان به یک وسیله‌ای بمن چیز کرده بود که من بروم با این انگلیسی در این دعوای لشت نشا که مثلاً اعمال نفوذ بکنم بنفع میرزا کریم خان. این را پدرم شنید. یکی از چیزهائی را که پدرم ایستادگی کرد و بمن یک درسی داد این بود. که میگفت بهیچ وجه من الوجوه نباید اینکار را قبول بکنی. درصورتیکه با میرزا کریم خان و با سردار محیی و با سردار معتمد و اینها

همه مربوط بود. گفت مطلقا نباید این کار را بکنی. با توپ وتشرکه چطور همچین کاری را میتوانی بکنی. اینها ذینفع هستند در اینکار. اگر تو بااینها را بطه داشته باشی بخواهی بروی اینقدر اعمال نفوذ بکنی که این آدمی که... آنچه بخاطر دارم انگلیسی بود، حالا چرا میبایستی انگلیسی اینکار را بکند و دخالت بکند، آخه آنوقت نفوذ داشتند معلوم میشود که مثل اینکه میخواستند توافق بکنند که این آدم بیاید حکمیت بکند، اینها بخواهند به این منظور تورا بفرستند که اعمال نفوذ بکنی در این کار این اصلا" خیانت است، غلط است، بداست وداد و فریاد. ومن هم اینقدر مأیوس شدم برای اینکه من خوشم میآمد که بروم و ببینم حالا مثلا" در یک همچین کاری مداخله بکنم و ببینم چه جوری است، چه جور باید حل شود. این را هیچوقت فراموش نمیکنم. آنوقت خیلی بمن برخورد اما بعدها فهمیدم که چقدر حق داشت که اینکار را کرد. درتهران میرزا کریم خان به یک مقامی رسیده بود که تنها ایرانی بودکه همه جا علنا " می نشست و مخالفت میکرد با قاجاریه و میگفت قاجاریه باید برود. یکروزی که میگویند مجلس ختمی بود، ختم کی بود که ولیعهد آمده بود برای برچیدن ختم، ولیعهد هم که نایب السلطنه بود، همه پا شدند این سرجایش نشست و اعتنا نکرد، علنی. بطوریکه وقتی که من رفتم پیش ولیعهد که نایب السلطنه بود پرسید که رشتی هستید؟ میرزا کریم خان از اقوام شماست؟ گفتم نه میرزا کریمخان را میشناسم اما از اقوام من نیست.

س ــ لقب داشت

ج ــ نه. کریم خان نعیمی بنظرم نعیمی. اما کسی که اسم فامیلش را نمیگفت. مطلق میرزا کریمخان بود. واز اشخاصی بود که چون دخالت داشت در برانداختن قاجاریه با رضا شاه خیلی خیلی نزدیک بود، خیلی مربوط بود. یکی از مشاورین رضا شاه بود یکی از نزدیکان رضا شاه بود. اما یکروزی رضا شاه او را تبعید کرد و زندانی بود تا آنقرا ضش تبعید کرده بود به کاشان، یک همچین جائی. میرزا کریم خان معروف بود که خیلی آنگلوفیل اسـت ووقتی هم که برگشت به تهران اوضاع بهم خورده بود خب روی سابقه رشتی بودن و دوستی که با هم داشتیم واینها خیلی خیلی

اصرار داشت که با مسیو ترات آشنا بشود. ترات را هم از زمانی که در رشت بودم، آخه آنوقت انگلیسی ها قنسول داشتند در رشت، یکوقتی یک بـرنـن بود که ایرلندی بود، خیلی مرد مهربانی بود، بدون سروصدا، غالبا" مرا دعوت میکرد میرفتیم می نشستیم مثلا" رادیو تازه در آمده بود رادیو مثلا" گوش بدهیم. صدای لندن یکروز وزی میکرد که میگفتیم عجب چیزی است. هیچ چیزی نمی فهمیدیم تازه اختراع شده بود. بعد تـرات آمد. تـرات یکی از آن اشخاصی بود که فارسی خیلی خوب میدانست، شعر میگفت به فارسی، عربی میدانست و بعد آمد جانشین چیز شد، Oriental Secretary شد. بنابراین یک مقامی پیدا کرد. Oriental Secretary کسی بود که سروکار داشت با ایرانیها. و این اصرار داشت که من او را با ترات آشنا بکنم. با ترات هم آشنا کردم. این از آن شخاصی بود که معتقد بود که تمام وقایع دنیا به دستور انگلیسی ها است. این عقیده داشت به این کار. خب اینهم دلش خوش بود که با ترات حالا آشنا شده، آمد که دو باره وارد سیاست بشود. وهمین طورهم شد. من اتفاقا" وادارش کردم که برود پیش شاه، خیلی اصرار کردم. به شاه هم نزدیک شد و آنوقت دیگر یکشبی بنظرم شنبه شب، شام با شاه بود. خیلی خیلی نزدیک شده بودند. که یکشبی هم مرا خبر کردند و سه تائی مان نشستیم پوکربازی کنیم. وقتی اینها بمن گفتند که سرچه مبلغی بازی میکنند من وحشتم گرفت. گفتم آخه من که نمیتوانم. گفتند نخیر. سه نفری بازی کردیم بعد معلوم شد شوخی است، بردو باخت هست اما پـول نمیگیرند، پول نمیدهند.

س - شما و میرزا کریم خان وشاه؟

ج - بله. سه تائی مان پوکربازی کردیم. چه جوری حالا سه تائی پوکربازی کردیم نمیدانم. اما چون میرزا کریم خان را من وادار کرده بودم که برود و خب با شاه هم خیلی نزدیک بودم آنوقت. درهرحال گفتم من با میرزا کریم خان مربوط نیستم. بعد صحبت شد که نمیدانم این را گفته باشم شاید در مصاحبه با حبیب لاجوردی، ولی گفت که شما سردار سپه را یا رضاخان را گفت نمیدانم، مـی شناسید؟ گفتم نـه

ندیدمش . گفت که بله یک قدبلندی دارد . من وقتی با او صحبت میکنم سرم را باید بالا بگیرم که با او بتوانم صحبت بکنم . گفت که خب یکعده از اشخاص بدطینت و تحریک کننده اینها میانه ما را بهم زدند . میانه سلسله قاجاریه احمدشاه را ، و ما خوشبختانه اینکار درست شد . حالا سردار سپه یا رضاخان آمد و قرآن را مهر کرد و وفاداریش را نسبت به احمدشاه ، الحمدالله حالا دیگر خیالمان راحت است .

س - مهر زد که به قاجاریه خیانت نکند .

ج - بله . بعد این گذشت . حالا هم یادم نیست چه کاری داشت . موضوع بانک از بین رفت برای اینکه یک مدتی ایستاده با هم صحبت میکردیم توی همان چیز . خیلی خوشم آمد از رفتارش . خیلی خیلی سمپاتیک بود و خیلی مؤدب و خیلی هم مهربان . خب البته منهم بعنوان مثلاً" یک موسسه آمده بودم که اینهم برای اینها قابل احترام بود . همین میگویم شغلی که آقای Chief Interpreter داشت این چیزها بود . بعد از یک فاصله کوتاهی ، بنظرم چندماهی بیشتر نگذشت که سلطنت بهم خورد و محمدحسن میرزا را هم آمدند روانه کردند . شنیدم که ، بنظرم مرتضی‌خان یزدان پناه بود که از طرف رضاشاه آمد که این را روانه اش بکنند ، وسائلش را تهیه کرده بودند و اتومبیلش و فلان و اینها رفت . منهم مرخصی رفته بودم پاریس بنظرم ۱۹۲۴ بود . انقراض چه تاریخی بود؟

س - ۱۹۲۵ بود .

ج - پس این بعد از انقراض بود . برای اینکه من مرخصی رفته بودم پاریس ، توی ریوولی راه میرفتم دیدم محمدحسن میرزا است . هم او من را شناخت و هم من او را شناختم ولیعهد سابق . گفت که چه میکنید الان ؟ گفتم هیچی . گفت برویم یکخورده راه برویم . رفتیم و از روی ریوولی رفتیم توی شانزه‌لیزه ، روی یکی از نیمکتهای شانزه‌لیزه نشسته بودیم . صحبت میکردیم . من از او همانوقت داشتم میپرسیدم که احمدشاه چه میکند ؟ گفت هیچی احمدشاه کتاب میخواند و وقتش را به این وسیله میگذراند . در این ضمن رویلز رویس احمدشاه از جلوی ما توی شانزه‌لیزه آمد رد شد . گفت که حلال زاده است ، صحبت که میکردیم . گفتم خب چطور است وضع زندگی ، مالیش ؟

گفت که، آنوقت او قصه شرلوک هولمز را برای من تعریف کرد. گفتم عجب. من تعجب کردم از اینکه احمدشاه تا این اندازه Sense of humor داردو اطلاعات دارد. گفت که نه سوادش بدنیست خوب است، میخواند. همیشه کتاب میخوانـد خیلی در این چیزها وارد است که این قضیه شرلوک هولمز را مثال زده است. مثل اینکه قبلا" نگفتم، حالا میخواهی باز هم بگویم.

گفت که وضع من شبیه آن کسی است که بقتل رسیده بود. رفتند شرلوک هولمز را آوردند که بیاید کشف بکند که این آدم کی است وچطور شده، کی کشته او را.

آمد و یک مدت کوتاهی دولا شد و معاینه کرد این آدم را، بعد بلند شد و گفت که این کسی است که یکوقتی متمول بوده، کار و بارش خیلی خوب بوده، این او خروضع مالیش خوب نبود. اما آنقدر بد نبود که به نان شب محتاج باشد. گفتند آخه شما بایک نگاه چطور شد این را تشخیص دادید؟ گفت لباسش دوخت یک خیاط خیلی معروفی بوده که این درچندین سال پیش یک خیاط معروفی بوده. مد لباسش هم مال آن زمان بوده. این معلوم میشود آنوقت کار و بارش خیلی خوب بوده، لباسش را پیش این خیاط میدوخته. وضعش بحدی بد نشده بوده که این لباس را ببرد بفروشد، گرو بگذارد. اما اینقدر ندا شته که برود پیش همان خیاط لباس مد آنروز را بدوزد. احمدشاه میگوید من خیلی شبیه هستم به آن مرد. هرکس مرا با این رویلز رویس می بینـد میداند که یکوقتی وضعم خوب بوده اما مدل امروز رویلز رویس نیست مدل آنروز است. این بحدی درمن اثر کرد که گفتم عجب بابا خیلی خوب تشبیه کرد. گفت نخیر خیلی معلوماتش خوب است، اطلاعاتش خوب است. یعنی برخلاف آنچه که شما تصور میکنیـد که همچین ... چون من احمدشاه را از دور دیده بودم سابق، دررشت بودم اتفاقـا " پهلوی بودم. وقتی احمدشاه آمد که برود اروپا، همان آخرین سفری که بود که رفـت که رفت. نصرت الدوله وزیرخارجه بود. تیمورتاش حاکم رشت بود، والی رشت بود. همه رفته بودیم پهلوی. من آنوقتی بود که در پهلوی سکونت داشتم. ما همه رفتیـم دیدن آن بقول روسها کـورپـی اسکلـه. شاه وارد شد با اتومبیل وراننده انگلیسی. آنوقت نصرت الدوله هم وزیرخارجه اش پشت سرش آمد و بیلی با افاده وخیلی

ازخودراضی . احمدشاه هم یک لباس مفتضحی پوشیده بود . کت وشلوار میپوشید بدون کراوات ، پیراهن معمولی که آدم یک دگمه میگذارد وآنوقت یک چیز بلندی هم مثل پالتوی نازک‌چوچونچه‌ی ابریشمی وباهمان کلاه ایرانی. ریخت خیلی عجیبی داشت . چاق هم بودخیلی بیریخت . رفت روی عرشه‌کشتی ای که حالا باآن کشتی بایدبرود . سارا سلسکی هم با اوبود ، سارا سلسکی که‌فرمانده قزاقخانه‌بود . تیمورتاش اینجا ازهمه اینها درخشنده‌تربود ، درشخصیتش وهمه چیزش . اینجا برای اوآب خواست ، روی عرشه ایستاده‌بود آب ... آبی که آوردند پیشخدمت مخصوص آورد که ازآن لیوانهائی که‌یک درهم دارد که بسته میشود وآنجا گفتندکه این بانداز ه‌ای ازمیکروب میترسدکه همیشه‌دستکش دستش میکند . آب را مثلا" بایدآب جوشیده‌باشد ، پیشخدمت خودش بایدآن آب را بیاوردودر آن فاصله‌ای هم که میآوردکه میکروب واردآب نشود ، این سرش بایدپوشیده‌باشد . اینقدربمن برخوردوقتی که‌گفتنداین شوفرش انگلیسی است . آمدندصحبت هم کردندکه‌چقدربه‌اوبدهند ، یک انعامی هم به‌اودادند . بنظرم آنوقت انعام گزافی هم میرسید . آمدازآنجا رفت به‌اروپا که‌دیگرهم برنگشت .

س - چرا به‌شما برخورد؟

ج - برای اینکه‌چرا پادشاه ایران بایدراننده‌اش انگلیسی باشد . انگلیسی ای که‌مثل اینکه‌ازسفارت انگلیس به‌اوداده‌بودند ، مثل اینکه‌نظامی بود ، مثل اینکه شوفرش لباس نظامی انگلیسی پوشیده‌بود .

س - این راننده‌دائمی اش بود؟

ج - نه ، گمان نمیکنم . همان دراین راه‌با او آمده‌بود . بهرحال صحبت ولیعهدمیکردم درپاریس . آنوقت بمن گفت که‌شما یکشب بایدبیائیددرکلوبی که‌من هستم اینها تمام این پرنس های ، گراندوکهای روسبه‌میآیندبه‌آنجا . گفت باید حتما " بیائیدیکشب ، شما بیائیدببینید . گفت اینها تمامشان فراری وآمدندو هیچی هم ندارند ، یکنفرازاینها نمانده . گفت ازخانواده‌ما فرمانفرما ، گفت میرود

تعظیم میکندبه این رضاخان و تمامشان ساختندبااین . گفت تفاوت خانواده سلطنتی روسیه را میخواست مقایسه بکندباخانواده سلطنتی قاجاریه خودشان . گفت خب من را چه میگویند دراپران ؟ گفتم میگویندولیعهدسابق. گفت من را به چه اسمی می نامند؟ گفتم ولیعهدسابق . دیگرازسئوالاتی که میکرد راجع به... آهان گفت یادتان میآید آنروزمن آن مطلب را به شما گفتم؟ گفتم بله ، بارها این فکررا کردم. گفت دیدید چطورما را اغفال کرد ؟ این یادش بود ، منهم خوب یادداشتم. بهرحال ازهم جدا شدیم ودیگرهمدیگررا ندیدیم. همان موقعی بودکه رفته بودم مرخصی ازطرف بانک شاهی. حالا برمیگردم به موضوع بانک شاهی که آنجا بودم جای مبصرالدوله تا مبصرالدوله برگشت. وقتی برگشت شدم معاون بازرسی کل . این دیگربالاترین عنوانی بودکه به یک ایرانی ممکن بودبدهند. رفتم آنجا ودرآنجا تمام کارهای محاکماتی بانک شاهی با من بود. مثلا" شریعت زاده میآمدپیش من . مقبل هم ازشاگردهای شریعت زاده بود. مقبل هم وقتیکه شریعت زاده خودش نمی آمدمقبل میآمد. شریعت زاده دیگرآنوقت کمترکارهای محاکماتی میکرد. بیشترکارهایش را هم احمدمقبل میکرد. مقبل میآمدمستقیما " پیش من وازمن دستورمیگرفت ومیرفت . شریعت زاده هم با من سروکارداشت ، تمام کارهای با دستگاههای دولتی که مربوط به مطالبات بودبا من بود .درآنجا بودکه قضیه چیزپیش آمد. این عرضحال دادندوراث سپهسالار، خلعتبری ها ، که جواهرات سلطنتی را که دربانک امانت گذاشته بودندااینها یک قبضی آوردندبه امضای Wood بود که زمانی که رئیس بانک بود ، درزمان مظفرالدین شاه واین قبض به اسم دونفرصادرشده بود ، یکی محمدولی خان سپهسالار ، یکی صنیع الدوله وزیردارائی . سپهسالاروزیر گمرکات بود. این صنیع الدوله وزیردارائی بود. این جواهرات راازطرف ، ماکه نمیدانستیم آنوقت ، مظفرالدین شاه آورده بودندگروگذاشته بودندوچهل هزار تومان ازبانک شاهی قرض کرده بودندکه تقاضای حکمیت هم کردند ، که اینها راگمان می -کنم که حکایت کرده باشم گفته باشم ، که سرحکم وثوق الدوله بود، حکم ورثه سپهسالار داوربودکه وزیردادگستری بود ، منهم حکم بانک شاهی بودم. شروع کردم به تحقیقات که ببینم این چطوراست . هیچ اثری هم دربانک وجودنداشت که این جواهرات چی هست

چطور شـده دربانک بوده ، هیچ چیزنبود . شروع کردم به‌تحقیقات ازرجـال آنزمان . یک عده‌زیادی را دیدم . فرمانفرما را دیدم ، صاحب اختیاررا دیدم ، ازجمله اشخاص دیگر شایدوثوق الدوله‌را دیدم که‌ازآنها تحقیق بکنم . همه‌آنها اظهاربی اطلاعی کردند . رفتم پیش حـاج مخبرالسلطنـه که‌نخست وزیربود . اوگفت که‌اگرمرآت السلطنـه‌را ببینی ، پدراسماعیل مرآت که‌وزیرفرهنگ شده‌بود ، اودروزارت دارائی احتمالاً" ممکن است اطلاعاتی داشته‌باشدراجع به‌این جواهرات رفتم‌پیش او . اوآنوقت رئیس خالصه‌جات بود . گفت که‌من اطلاع صحیحی نـدارم اما آن آقای چیزکه‌همیشه‌اسمش بخاطرم بود ، که‌رئیس بیوتات هست قانـع بصیری گفت قانـع‌بصیری است که‌رئیس بیوتات است . اوممکن است که‌اطلاعاتـی داشته‌باشد . رفتم پیش قانع بصیری دفترش‌توی حیاط وزارت خارجه‌آنزمان بود که‌بعدشدوزارت دادگستری بودآنجا ؟ بهرحال یک حیاط بزرگ ، باغ بزرگـی داشت وزارتخارجه . رفتم ، یک اطاق تاریکی بیچاره‌داشت . رفتم پیش اووبه‌او گفتم که‌یک همچین چیزی است موضوع چیست ؟ گفت این جواهرات سلطنتی است که مظفرالدین شاه‌گرو گذاشت پیش بانک شاهی وپولش راهم دادوپس‌گرفت . گفتـم میتوانیدیـک مدارکی پیدا بکنید؟ گفت بله . چند روزبعدبمن تلفن کرد ، رفتم . یک طوماری درآورد . ازآن طومارهای کذائی که‌چندین متـر . عرضش اینقـدر اما چندین مترطولش ، باسیاق ـ حاشیه‌یک چیزی با همین قلم ایرانی با مرکب سیاه که‌میشدپاک کرد اما خیلی خوش‌خط نوشته‌بودند ، چون آنوقت هم آشنا بودم به‌سیاق میتوانستم بخوانم ، خودش هم که‌اهل سیاق بـود . پدرمنهم میگویم اصـلاً" حسابهایش باسیاق بود . نوشته‌که ، یک گوشه‌کوچکی روی این طومـار ، فلان تاریخ این جواهرات تودیع شددرمقابل چهل هزارتومان ودرفلان تاریخ هم چهل هزارتومان پرداخته‌شد . اینها را یادداشت‌کردم وآمدم بانک شاهی . کتـاب دفاتروام آن تاریخ راخواستم ، نگاه کردم دیدم‌نوشته‌که‌پرداخته‌است منتهی به‌اسم این دوتا بودکه‌اینها راگروگذاشتندرفلان تاریخ هم اینها را رهاکردندواین قبض را هم که‌داده‌برای اینکه‌کسی متوجه‌نشـوداین دوتا وزیرمعلوم میشودآمدنـد

پیش خودشان آمدند دربانک پیش Wood این بخط خودش نوشته و رسید داده وهیچ آثاری از این رسید در بانک نیست، مگراینکه آدم بداندکه این ارتباط دارد به آن وام. آمدم به ویلکنسن رئیس بانک بود گفتم که من امروزیک ایرانی را دیدم که افتخار میکنم، مباهات میکنم که یک همچین شخص درستکار وامینی پیدا کردم با این وصف. یک آدمی است که ازحیث لباس وظاهرش معلوم است که یک آدم فقیری است، چیزی ندارد ودرکمال سختی هم زندگی میکند. این آدم بمن این مدرک را داده و پیدا کردم. گفت بایدیک هدیه خوبی از انگلستان برایش بخواهیم. گفتم غیرممکن است. گفتم ممکن نیست من این ژستی را که به این قشنگی این را نشان داد من این را خراب بکنم وبروم به او یک پولی بخواهم بدهم، یک کادوئی بدهیم. گفتم غیرممکن است یک همچین کاری بکنم. جلسه هم تشکیل شد درمنزل داور. رفتم قبل ازاینکه وثوق الدوله برسدگفتم که پیدا کردم. این مال اینها نیست، این جواهرات سلطنتی است. داورگفت عجب، عجب مردمان پستی هستند، من استعفا میکنم ازحکمیت آنها. گفتم اگراین را پیدا نکرده بودم چی؟ گفت محکوم میشدبانک شاهی میگفتند هفت میلیون لیره اینها را بانک شاهی برده فروخته در British Museum هم هست این جواهرات. یک چیزهائی ساخته بودند تا آن آخر. وچون علی الحساب سیصدهزار تومان مطالبه کردند. اینکه نسبت به پولی که ادعا میکنندبایدتمبرالصاق بکنند. اما حق دارندآدم یک چیزی را علی الحساب مطالبه بکند وبعدتطبیق بکند.